هو الله الوهاب

جلد ششم از مجلدات تاریخ روضة
الصفا تألیف میرخواند بلخی در ذکر احوال و اعیان
او... تیمور ... ظهور و
اولاد شاهرخ میرزا و سلطان ابوسعید و میرزا
ابابکر بن میرانشاه الی سلطان حسین بن میرزا منصور
بن میرزا بایقرا بن میرزا عمر شیخ رحمهم الله حسب
الاشارهٔ امنای دولت جاوید مدت اعلیحضرت فریدون
رتبت جمشید حشمت فخر الملوک و الخواقین قهرمان الماء
و الطین الناصر لدین الله السلطان ناصر الدین پادشاه
قاجار خلد الله سلطانه بتوسط و
تصرف بندهٔ آستان عرش بنیان
رضاقلی المتخلص بهدایت در کار اطباع عد
صه ها جدک دار الخلافه طهران مطبع
و مکرر دید فی
سنه ۱۲۷

بسم الله الرّحمن الرّحیم

جواهر حمد و سپاس و لآلی شکر بیقیاس نثار بارگاه پادشاهیکه سراپردهٔ عظمت او برتر از کون و مکانست و شادروان عزت او خارج از زمین و آسمان

شعر کل ما یرتقی الیه بوهم من جلال و رفعت و سنا فالذی ابدع البریة اعلی منه سبحان مبدع الاشیا نیابی تو سپهر و شکر خدای

درون سراپردهٔ غیب جای مالک الملکیکه اساطین سلاطین با سر رقیت و عبودیت در حضرت ذو الجلالش بر زمین مسکنت نهند منشور اختیار

و اقتدار ایشان بنشان عنوان انی آتیکم بسلطان مبین موشح نگردد واهب المواهبیکه خواقین حشمت آئین تا پیشانی خضوع و خشوع بر ساحت عزت

لایزالیش نمالند در زمرهٔ متمکنان مکانت و لقد مکناکم فی الارض منتظم نشوند بیت پادشاهیکه پادشاهانرا پادشاهی فیض نعمت اوست

سرفرازان و تاجدارانرا گردن جان بطوق خدمت اوست و صلوات و سلام بر سید انام و ماحی ظلام و حامی دین اسلام که لوای دولت او

بر صدر آدم و من دونه تحت لوائی مطرز است و رایت نصرت آیت به نسیج مسرت معلم و الی منصب کنت نبیا و آدم بین الماء و الطین متمکن مسند لتکون

من المنذرین بلسان عربی مبین نقش نگین خوش مهر افسر و لکن رسول الله و خاتم النبیین و رایت رسالتش طراز آئینه و ما ارسلناک الا رحمة للعالمین

ماه مجلس احترام آفتاب سپهر احتشام پیشوای زمره انبیا مقتدای فرقه اصفیا صدرنشین بارگاه اصطفا ابو القاسم حبیب الله محمد مصطفی صلعم

صلی الله علیه و آله و سلم بیت ای صدرنشین هر دو عالم محراب زمین و آسمان هم ای کنیت و نام تو مؤید بو القاسم و احمد و محمد

و شرایف روح و ریحان و لطایف رحمت و رضوان بر روان آل اطهار امجاد و اصحاب اخیار او تا داو باد که میادین دین اثنی عشری و

شهرستان ملت را حصن حصین بودند اما بعد چون رای عالم آرای ملازمان خداوندگاری مملکت پناه مظهر لطف و رحمت الهی صاحب

نفس قدسیه مالک ازمه ریاست انسیه مشید قواعد رافت و احسان مؤکد مبانی امتنان رکن سلطنت خاقانی مقرب حضرت

سلطانی آن بلطف او امیدوار و از عنف او هراسان هر بد و نیک نظام الشریعة و الدولة و الدین و الدنیا امیر علیشیر بیک ادام الله تعالی علو شانه

وسمو مناقبه مقتضی آن شد که بندهٔ کمترین بی تشبیب شایبهٔ تکلفات بخلاف شیوهٔ مترسلان و بی ملاحظهٔ سعادت و نحوست ساعت و زمان مجددا
از اتمام دفتر خامس در تحریر مجلد سادس که مشتملست بر قضایای ایام دولت حضرت صاحبقرانی امیر تیمور گورکانی و اکثر اولاد نامدارش انار الله
قلم مشکین رقم کمر اطاعت بر میان بسته در آن مرحلهٔ جلیل الشان خوض کرده **گفتار در نسب همایون حضرت**
صاحبقران [illegible]ستان افاض الله علیه و شآبیب الغفران سلطان کامیاب و کامران قطب الدین امیر تیمور
گورکان بن امیر ترغای نویان بن امیر توکل نویان بن امیر ایلنگیز نویان بن امیر ایجل نویان بن امیر قراچار نویان بن امیر سوغو جیجن بن امیر قاجولی
نویان بن تومنای خان بن بایسنقر خان بن قیدو خان و تومنس بن بوقو خان بن بوزنجر خان بن آلانقوا و بعضی از حالات آلانقوا در دفتر خامس
نوشته شد و شعبهٔ حضرت صاحبقران کامکار از اجداد چنگیز خان در فرزندان تومنای خان بن بایسنقر خان جدا میشود و از جملهٔ اولادش قبل خان چهارم پدر
چنگیز خان و قاجولی نویان پدر هشتم پدر حضرت صاحبقران بود و امیر قاجولی اصل قبیله برلاس است و در آن زمان که چنگیز خان بعضی از ممالک محروسه
[illegible]تای خان ارزانی داشت طایفهٔ از امرای معتبر را ملازم او گردانید و منصب امیر الامرائی جغتای خان را بامیر قراچار مقرر داشت و قراچار
[illegible] صاحبقران امنیت و خدمتش بدارائی مملکت و استمالت لشکری و رعیت پروری بنوعی قیام نمود که خاص و عام زبان باستحسان او گشادند
و در قواعد [illegible]م کشورگشائی بر نهجی قیام و اقدام فرمود که مزید بر آن متصور نبود آثار جرأت و جلادت و انوار شفقت و عاطفت قراچار نویان
بر عالمیان روشن است و بعد از وفات جغتای خان امیر قراچار نویان در الوس او صاحب اختیار بود و در ایام قراهلاکو شهرستان حیات را از دالی
روح بپرداخت و چون قراچار نویان رخت بمنزل دیگر کشید و سپهر ناسازکار آنچه مقتضای طبیعتش بود بظهور رسید حوادث ایام و لیالی در قلمرو جغتای
خان مترادف و متوالی گشت و میان اولاد جغتای بمثابهٔ مخالفت روی نمود که زبان قلم از تعریف و توصیف آن قاصر آمد و بواسطهٔ کثرت فتنه و آشوب
فرزندان قراچار نویان بحوالی قبة الخضراء کش که آنرا شهر سبز گویند آمده رحل اقامت انداختند و اولاد و احفاد امیر قراچار نویان نسلا بعد نسل و بطنا
بعد بطن متصدی امر حکومت آن دیار میشدند و هر پادشاهی که در ولایت ما وراء النهر رایت شوکت و حشمت بر می افراشت حکومت آن
خاندان ستوده آیین مسلم و مقرر میداشت در شهور ربیع الآخر سنه ۷۳۶ سلطان ابوسعید بهادر خان وفات یافت و در شب سه شنبه بیست و [illegible]م
مذکور موافق سیچقان ئیل که مبدأ دور سالهای مغولست امیر تیمور گورکان در ظاهر قبة الخضراء دلکش بطالعی که مشتری استفادهٔ سعادت از آن کند و زهره
نوای خنیاگری آن سازد جهان را بنور حضور خویش مزین و منور گردانید از ناصیهٔ میمونش علامات جهانگیری ظاهر و از جبههٔ همایونش امارت عالمستانی باهر
و چون اوان رضاع گذرانیده سن اشرف بمبادی شد و تمیز رسید خاطر خطیرش از بدایت در مسالک بعید و طرد و تاختن و تیر انداختن اشتغال مینمود تا آنزمان که
بر اکثر معمورهٔ ربع مسکون مالک شد **ذکر سلطنت غزان سلطان خان بن یسور اغلان و مخالفت امیر قزغن با و**
آنچه میان ایشان واقع شد در شهور سنه ۷۳۳ غزان سلطان در الوس جغتای خان که از اولاد او بود بر سریر سلطنت متمکن گشت و او پادشاهی
بود بغایت متکبر و متجبر و سفاک و بی باک بر استیصال خاندانهای قدیم و استهلاک امرای واجب التعظیم شرهٔ تمام داشت بگناه اندک عقوبت بسیار فرمودی
و در وقت خشم گرفته دیر بسر رضا آمدی از امرای الوس هر کسی را که بقورلتای طلبیدی در خانه رسم وصیت بجای آورده متوجه اردوی شدی ارکان دولت از زوال
آفتاب سلطنت او را بدعای شب و نماز سحرگاه از بارگاه حضرت احدیت مسئلت مینمودند و چون نوبت سیاست بامیر قزغن که بوفور عقل و کیاست و کمال
جلادت و شجاعت از امثال و اقران امتیاز داشت رسید او را بخدمت طلب فرمود و خدمتش بر مکنون ضمیر پادشاه مطلع شده خاطر نشان امرا
سپاه کرد که اگر ما پیش دستی نکنیم این ظالم ستمکار همه را از پای بر آورده یک تن را زنده نگذارد و اکثر امرا را در مخالفت غزان سلطان با خود متفق ساخته در سالی
سرای سپاهی متکاثر آراسته گردانید و دانشمند اغلان را از نسل اوکتای قاآن بخانی برداشته عزیمت محاربه تصمیم داد و غزان سلطان خان از این حادثه که متوقع
و متصور او نبود اطلاع یافته با لشکر فراوان در حرکت آمد و از مهلقه گذشت بدشت قریهٔ دره زنگی در شهور سنه ۷۴۶ هر دو فریق با یکدیگر ملاقات نمودند
و در اثنای جدال و قتال از اصابت عین الکمال تیری بچشم امیر قزغن رسیده و از قوت بینش و نور آفرینش عاطل مانده عنان تافت و غزان سلطان خان
بطرف قرشی رفت و در آن زمستان از فرط سرما اکثر چارپایان او در عرصهٔ تلف آمد و امیر قزغن از ضعف دشمن آگاه شده بار دیگر باسید فتح و ظفر
سپاهی قیامت اثر جمع آورد و رایات نصرت آیات برافراشته روی همت بدفع اعدا نهاد و غزان سلطان خان نیز متوجه او شد و بعد از تلاقی فریقین
و کشش و کوشش جانبین [illegible] کشته شد امیر قزغن فرمود که چون غزان از میان برخاست لشکریان در عقب گریختگان نروند و نیز دست از غارت

و تاراج کوتاه کنند و متعلقان غزان سلطان را ایمن گردانند و حلیله او را که ترتیش خاتون میگفتند در حباله نکاح آورد بعضی از مورخان گفته اند که بعد از فتح میدان امیر قزغن دانشمندچه اغلان را بر سریر خانی نشاند و علی ای تقدیر چون دو سال از خانیت دانشمندچه بگذشت امیر قزغن او را شربت فنا چشانید بیان قلی بن سورغو بن دوا را از احفاد جغتای خان باسم پادشاهی [illegible] منظم وقایع او یکی آنکه خدمتش بدفع ملک معز الدین کرت لشکر کشیده مدت چهل روز هرات را محاصره فرمود و آخر میان ایشان مصالحت واقع شد امیر قزغن بجانب ماوراء النهر معاودت نمود چنانچه تفصیل این حکایت در مجلد رابع سبق ذکر یافت دیگر آنکه پسر امیر قزغن [illegible] امیرزاده عبد الله لشکر بجانب خوارزم برده آن ولایت را در حوزه تسخیر و تصرف آورد امیر قزغن زمستان در [illegible] سرای بسر بردی و در بهار در مرغزار قرا تور را بوجود خویش زیب و زینت دادی و تابستان و فصل بهار در شهر موکت توطن نمودی و اکثر اوقات بشکار و جانور پرانیدن اشتغال فرمودی در اثنای این حالات قتلغ تیمور نامی که خواهر خاتون امیر قزغن را در حباله نکاح داشت از امیر التماس نمود که او را بحکومت ایل بورلدای سرفراز گرداند امیر قزغن جهت ملاحظه مصلحتی این صورت موقوف ساخته آن ناپاک زاده کینه در دل گرفته منتظر فرصت میبود روزیکه امیر قزغن با معدودی چند از [illegible] سرای سوار شده و از جیحون گذشته آهنگ جانور انداختن کرد آن حرامزاده بداصل با طایفه غدار پیش تاخته بر سر آن امیر عادل راند و سرای جود او را از کدخدای روح بپرداخت خواص و مقربان حضرت امیر قزغن قتلغ تیمور را [illegible] کرده در قندز باو رسیده اجزا و اعضایش را بتیغ قهر و انتقام از یکدیگر جدا ساختند و بعد از حادثه امیر قزغن ولد او امیرزاده عبد الله از سمرقند آمده بجای پدر بنشست و امرا سر در متابعت و مطاوعت او آورده بر مسند حکومت متمکن گشت و چون امیرزاده عبد الله بجهت آنکه بهجت ثمر سمرقند فردوس [illegible] معتاد و خوگر شده بود خواست که [illegible] بیان قلی را که بدستور معهود او را خان نگاشته بود با خود همراه برد و امرا از راه دولتخواهی معروض گردانیدند که مقام اصلی ارکان گذشته [illegible] دور میماند امیرزاده سخن ناصحان گوش نکرده بسمرقند رفت و در آنجا هم در آن سال بنابر طمعی که بحرم بیان قلی خان داشت بر قتل آن بیچاره اقدام نمود و تیمور شاه اغلان پسر یسون تیمور خان [illegible] برگرفت و نعش بیان قلی را به بخارا برده در جوار مزار فایض الانوار شیخ سیف الدین باخرزی روح الله روحه دفن فرمودند و امرا ازین قضیه متوهم شده آغاز مخالفت کردند امیر بیان سلدوز از ملازمت و متابعت امیرزاده عبد الله متنفر شده دل بر مخالفت قرار داده لشکر جمع آورده متوجه شد و بنواحی یارکش رسیده امیر حاجی برلاس بن برلقی بن [illegible] بن یسوکا منکا بن قراچار نویان [illegible] ملحق گشت و باتفاق روی بامیرزاده عبد الله نهادند و بعد از قتال و جدال شکست بر امیرزاده عبد الله افتاد و در آن معرکه بقتل آمد و امیر بیان و امیر حاجی برلاس تیمور خان و برادر و متعلقان امیرزاده عبد الله را از میان برداشته هر که از منتسبان امیر قزغن بدست ایشان افتاد از پای در آوردند و امیر بیان در دیار ماوراء النهر استیلا یافته متصدی امر خطیر حکومت گشت و با وجود آنکه مردی سلیم النفس کم آزار بود و مهابت و سیاستی نداشت پیوسته بشرب مدام و مجالست سروقدان گل اندام اشتغال مینمود و مانند نرگس و لاله بقدح و پیاله روز بشب و شب بروز میرسانید و از پاسبانی ملک غافل و ذاهل مانده نوایر فتنه و آشوب در مملکت توران و بدخشان در انداخت و شبرغان اشتعال یافت از امرا و نوئینان هر یک در مقامی رایت استبداد و استقلال برافراشت امیر حاجی برلاس بدستور زمان سابق پرتو التفات بر ضبط تومانات یارکش انداخته و امیر بایزید جلایر در موضع خجند علم انا و لاغیری برافراخت و امیر حسین بن امیر مسلا بن امیر قزغن در بعضی ولایات استیلا یافته تلاش منصب جد خویش وجهه همت ساخت و اولجایتو سلدوز در قبة الاسلام بلخ هوس سروری در دماغ خود جای داد و محمد خواجه ایزدی در شبرغان و کیخسرو و اولجایتو در ارهنگ و ختلان همین طریق مسلوک داشته هیچکس پای در دایره متابعت و مطاوعت دیگری نمی نهاد و امیر خضر یسوری نیز در طرفی مجموع یسوریان را جمع آورده غیر برادر نظر نمی آورد و شاهان بدخشان هم در قلال جبال خویش کمر بخدمت هم نمی بستند و این صورت موجب آن شد که میان طوایف مختلفه مذکور کرات مقابله و مقاتله روی نمود و رعایا که ودایع حضرت خالق البرایا اند پایمال دست برد حوادث دوران گشتند و چون تغلق تیمور خان بن ایمل خواجه بن [illegible] از نژاد جغتای خان که بحسب و نسب سلطنت ماوراء النهر باو میرسید از مخالفت امرا و پریشانی مملکت خبر یافته خیل و حشم خود جمع آورده با سپاهی فراوان در شهور سنه احدی و ستین و سبعمائه بجانب ماوراء النهر نهضت فرمود و بواسطه بی اتفاقی امرا پادشاه و جته بی تحاشی میراندند تا [illegible] که قریب آب خجند است در هیچ مکان توقف نمودند و در آن جا با خواص از مقربان مشورت کرد مقرر چنان شد که الغ توقتمور از قوم کرایت و حاجی بیک از کنوقی و بیکیچک بسمت [illegible] عزیمت حرکت دهند و امرا ثلاث برحسب فرمان روان شده چون از آب خجند بگذشتند امیر بایزید جلایر قدم موافقت پیش نهاده با تبع خویش بایشان پیوست و باتفاق روی توجه بشهر سبز نهادند امیر حاجی برلاس متجنده قرشی و کش فراهم آورده بعزم مقاتله و مدافعه لشکر بیگانه سوار شد و چون سپاهی هم [illegible] شهر سبز [illegible] ضمیر امیر حاجی برلاس استیلا یافت پیش از آنکه فریقین بهم رسند عنان توجه بجانب خراسان منعطف گردانید و حضرت صاحبقران

با رای پیر و بخت جوان همراه امیر حاجی تا کنار آب آمده در آنجا با و گفت که چون شما عازم خراسانید اگر رخصت فرمائید من مراجعت نموده با امرا جته ملاقات
کنم و بعد از آن پیش پادشاه روم و اگر تدبیر موافق تقدیر افتد آفتی بخاندان قدیم نرسد و ایل و الوس از بلای عظیم رهائی یابند چون این کلمات الهامات جانی و دانی
بود در خاطر امیر حاجی برلاس جای گیر آمده آنحضرت را رخصت داد و امیر صاحبقران عنان عزیمت بصوب ولایت منعطف گردانیده بخوزر رسید که حاجی محمود
شاه یسوری لشکر جته را عنجرچی شده بتعجیل می آیند تا آتش نهب و تاراج در مملکت زنند امیر تیمور صاحبقران با حاجی محمود شاه و سپاه جته گفت که شما
چندان توقف نمائید که من با امرا ملاقات کنم و بصواب دید ایشان آنچه برای مصلحت دید وقت باشد تقدیم نموده شود سخن فرخنده آنحضرت را
که نشان قضا مبرم داشت بحسن قبول تلقی کردند و امیر صاحبقران عنان بصوب اردوی امرا تافته با جماعت ملاقات فرمود ایشان آثار تائید یزدانی و انوار
توفیق سبحانی در ناصیه همایونش دیده مقدم او را گرامی داشتند و از فحوای کلام گوهر بارش نسیم رشد و اقبال استشمام نموده تو ما نات کش را در قبضه اقتدار آنحضرت
نهادند و بیمن رای عقده کشای امیر صاحبقران طوفان بلا که بالا گرفته بود تسکین یافت و خلایق از غارت و اسر خلاص شده زبان بدعا و ثنای آنحضرت کشادند و امیر
صاحبقران کامیاب و کامران مراجعت کرده پرتو التفات بر محافظت و استمالت ایل و الوس انداخت و باحضار لشکر شهر سبز و توابع و مضافات آن فرمان
داد و در اندک زمانی در ظل رایت آن مؤید کامیاب سپاه بسیار جمع آمدند و حضرت صاحبقرانی با امیر خضر یسوری بیعت و درین اثنا مخالفتی میان امرا جته پدید آمد
باردوی پادشاه بازگشتند و در آن اوان توغلق تیمور خان نیز عازم تختگاه خویش شده بود **گفتار در بیان وقایعی که بعد از مراجعت**
خان در ولایت ماوراء النهر و توابع آن دست داد در آن والا که توغلق تیمور خان بولایت خود بازگشت امیر حسین نبیره امیر قزغن
لشکری جمع آورده از کابل بیرون آمد تا انتقام عم خویش امیرزاده عبدالله را از خصم بخشد و آهنگ جنگ امیر بیان سلدوز کرده و ایلچی فرستاده از حضرت صاحبقران
و امیر بایزید و امیر خضر یسوری استمداد نمود و بعد از تقدیم مشورت قرار بر آن گرفت که امیر صاحبقران و امیر خضر ملتمس امیر حسین مبذول داشته و امیر بایزید در وی
توغلق تیمور خان بود تا امرا جته را مجال بدگوئی نماند امیر بایزید بامضای آن عزم روان شده چون بخجند رسید شنید که توغلق تیمور خان با مجموع لشکر مراجعت نموده در
کنار آب جوباره باغرق خود ملحق گشته است و او از آن اندیشه دغدغه فراغت یافته در همان موضع رحل اقامت انداخت و امیر صاحبقران و امیر خضر با سپاهی چون
کوه آهن بعزم معاونت امیر حسین در حرکت آمدند و از قلعه که بدربند آهنین اشتهار دارد گذشته با وی پیوستند و باتفاق روی توجه با امیر بیان آوردند و خدمتش تاب مقاومت
نیاورده و آیت الفرار خوانده متوجه بدخشان گشت و ایشان از عقب روان شدند و امیر بیان و شاه بهاء الدین والی بدخشان بقلال دور دست تحصن نموده امیر حسین بر
آن ولایت استیلا یافت و بعد از ضبط مملکت کیقباد برادر کیخسرو ختلانی را بپاساق رسانید و امیر صاحبقران و امیر خضر را عذرخواهی نموده رخصت انصراف داد
و ایشان در ضمان سعادت و سلامت روی بولایت خویش آوردند و چون گذار امیر خضر بر دیار امیر صاحبقران بود طبیعت کرم سلطنت پناهی اقتضا آن کرد که رتبت
طوی فرماید که سزاوار پادشاهان ذوی الاقتدار باشد لاجرم از موضع کشم بدخشان مشترا امیر خضر نهضت فرمود پانزده روز راه بچهار شب و روز قطع کرده بکش
رسید و اصحاب جشن و سور را مرتب داشته چون آوازه وصول امیر خضر مسموع آنحضرت گشت استقبال نموده آنچه از شرایط اکرام و اجلال تواند بود بتقدیم رسانید
و خندر و بعیش و عشرت مشغول شدند و امیر خضر بعد از طوی بولایت خویش توجه نمود و حضرت صاحبقران کامکار در مقر عز و شرف خود قرار گرفته جناح
معدلت و احسان بر ساکنان آن خطه بگستر دو در خلال این احوال امیر تغلق سلدوز رایت مخالفت امیر حسین برافراشت و سر بی آزرمی در روی کشید و امیر حسین
معتمدی نزد امیر صاحبقران فرستاده صورت حادثه درمیان نهاد و امیر خضر و امیر بایزید را نیز از آن واقعه اعلام داد حضرت صاحبقران کامکار از فرط مروت
و فتوت که ذات همایونش مجبول بران بود در فور بجمع لشکر فرمان فرمود و با سپاهی جرار روی شوکت و اقتدار بمعاونت و معاضدت امیر حسین در موضع قلعه امیر خضر
میوا جشم و خدم خویش با پادشاه فرخنده مقدم پیوست و باتفاق در حرکت آمدند و بتعجیل رانده در حصار امیر حسین را ملاقات نمودند و خدمتش از وصول ایشان
مسرور و شادان گشته شرایط تفقد و دلجوئی بجای آورد و دشمن بمجرد آوازه گردان صف شکن گریخته بود و روزگار خاک ادبار بر سر او بیخته و امیر حسین بعد
از طوی و اعزاز شیح اظهار منت و سپاس هر یک از ایشان امتقر شرف و دولت خویش روانه داشت و چون امیر صاحبقران از دربند آهنین بگذشت بمسامع
علیه او این خبر رسید که امیر حاجی برلاس که هنگام توجه سپاه جته خوف و هراس بخود راه داده و متوجه خراسان شده باز آمده است و با امیر بایزید عهد و پیمان
درمیان آورده قرار دادند که بعد از جمع لشکر با پسر امیر خضر یسوری بروند و اکنون امیر حاجی در خطه کش بجمع آوردن سپاه مشغولست امیر صاحبقران
چون بر حقیقت حال اطلاع یافت با آن مقدار سپاه که همراه داشت از پایان گذشته با امیر خضر پیوسته و باتفاق متوجه شهر سبز شدند و امیر حاجی برلاس با دلاوران
کارآزمای که خود را کم از رستم دستان و سام نریمان نمی پنداشتند عنان سبک کرده و رکاب گران باستقبال ایشان مبادرت نمود و هر دو سپاه کینه خواه

در موضع اقباد بهم رسیدند و صفوف بیاراستند جنگی واقع شد که در هیچ زمان مثل آن نشان نمیدادند از کثرت کشتگان پشت گاو زمین خم گرفته و از بسیاری خون افکندگان بسیط ارض تا مرکز نم گرفت و از متعینان اردوان جنبی کشته شد و آخر الامر نسیم ظفر و اقبال بر پرچم رایت خسرو بیهمال وزید و امیر حاجی گریخته بسمرقند رفت و پناه بامیر بایزید برد و حضرت صاحبقران و امیر خضر بیسپات اجتماعی روی توجه بآن خطه فردوس مانند نهادند و در اثنا طریق لشکرکش که داغ طلعت حضرت صاحبقرانی بر جبین داشتند راه خلاف سپرده روی از مطاوعت آنحضرت گردانیدند و گریز بیهنگام نموده بامیر حاجی پیوستند و امیر خضر نسبت بحضرت صاحبقران بدگمان شده غبار کدورت بر حاشیه ضمیرش نشست چنانچه از فحاوی کلماتش این معنی بظهور پیوست و امیر با حشمت صافی سریرت ازین تهمت بغایت آزرده خاطر گشت و طریق صواب منحصر در آن دید که راه سمرقند پیش گرفته بامیر بایزید و امیر حاجی برلاس ملحق شود و بامضاء این عزیمت با امیر جاکو و سبب مبارک بن طوغان بن قاران بن شرعه بن قراچار نویان که از اعیان امرا غیر از وی پیش شهریار گیتی ستان کس نمانده بود روان شد و چون پیش امیر بایزید رسید خدمتش از وصول آنحضرت اظهار ارتیاح و مسرت نموده از وظایف تعظیم و تبجیل و ما بعد من الفتیل دقیقه فرو نگذاشت و رایت اعتضاد و استظهار بقبه جوزا برافراشت و در آن حال امیر بایزید و امیر حاجی آهنگ جنگ امیر خضر داشتند و چون حضرت صاحبقران با بشان پیوست اسمعی بمست تضاعف پذیرفت و باتفاق سپاه سنگینی مرتب داشتند امیر صاحبقران تیمور گورکان بسمت منقلای روان شدند در موضع سروش کردان هر دو لشکر و مبارزان هر دو کشور بهم رسیدند آتش حرب و پیکار افروخته دیدها بسوزن سنان بیکدیگر دوخته گشت و عاقبت امیر خضر انهزام یافته امیر بایزید بیمن معاضدت امیر صاحبقران بظفر و نصرت مخصوص و بهم عنان آمد و امیر حاجی کامران و کامیاب پرتو التفات بر ضبط ایل و الوس خود انداخت و درین اثنا امیر بایزید خواست که نسبت بامیر صاحبقران غدری اندیشد و آنحضرت بنور فراست و رای روشن بر تیرگی ضمیر و ظلمت درون او اطلاع یافت بهانه رعاف دست پیش بینی گرفته از مجلس بیرون آمد و فی الحال سوار شد و ترکش برمیان بسته و دل بر عون و عنایت ملک دیان نهاده روی به بیابان آورد و چون امیر حاجی برلاس ازین قضیه آگاهی یافت قاصدی نزد امیر تیمور گورکان فرستاد که تا از آب بگذرد که عبدالله تا یکجو و زنده حشم لشکری فراهم آورده اندیشه مخالفت دارند وظیفه آنکه سپاه جول را جمع کند که من جمع غاب برلاس را با طایفه از یردلان بمدد او خواهم فرستاد تا به تیغ آبدار غبار آن فتنه را که بالا گرفته بنشانند امیر صاحبقران چون از کماهی حالات آگاهی یافت بی آنکه جورغان بن ایلاددا بن و جار بن لاچین قراچار نویان به وی ملحق شود با سپاهی جول روان شده دفع آن حادثه را وجهت همت ساخت و درین اثنا امیر بایزید از جلگای کش بجانب خجند شتافت و چون امیر صاحبقران بحوالی ترمد رسید شیخ علی جرجری بعزم رزم با لشکری پیش آمد یک حمله سپاه ظفر پناه مانند پشه از تند باد روی بگریز نهاد و حضرت صاحبقرانی چون از امر محاربه پرداخت ترمذ کهنه را مخیم اقبال ساخت

ذکر توجه توغلق تمور خان بجانب ماوراء النهر نوبت ثانی در سنه ثلاث و ستین به آرزوی جهان گیری

چون بار دیگر خیال حکومت ماوراء النهر در دماغ توغلق تمور خان استیلا یافت سپاه بیقیاس جمع آورده متوجه آنصوب گشت و بخجند رسید امیر بایزید جلایر کمر انقیاد بر میان بست و امیر بیان سلدوز نیز پای در دایره متابعت نهاده برسم استقبال تا سمرقند رفت و امیر حاجی برلاس از بیم سیاست پادشاه گردون اساس گریخته متوجه ولایت کش شده با بعضی ایل و الوس خود از آب جیحون عبور نموده خان کشمیر را با غلبه تمام بتکامیشی امیر حاجی فرستاده باو رسیدند و محاربه روی نموده چون عام برلاس در آن معرکه کشته شد امیر حاجی بخراسان شتافته چون بخراسان که قریه ایست از ولایت جوین رسید اشرار سبزوار بنجیر او را با برادرش بدرجه شهادت رسانیدند و بعد از فرصتی که خراسان مسخر حضرت صاحبقران گشت جماعتی از قاتلان امیر حاجی معروض تیغ یاسا شده آن ولایت برسم سیورغال بر ورثه او قرار گرفت و بالجمله در خلال این احوال امیر صاحبقران بارشاد ملهم توفیق عزیمت اردوی خان نموده و سعی امیر حمید که بفرط عقل و کیاست منفرد بود و پیش پادشاه تقرب تمام داشت منظور نظر اهتمام و التفات شده ولایت کش بدستور سابق بر آنحضرت مقرر گشت و پادشاه در قلب زمستان بنفس خویش روی توجه بامیر حسین نهاد و چنانچه در ظفرنامه مسطور است که لشکری بجرب و فرستاد چون هر دو لشکر در کنار آب وخش بیکدیگر رسیدند و صفها بیاراستند کیخسرو و ختلانی از امیر حسین روی گردان شده و صف او را ویران ساخته بمخالفان پیوست و امیر حسین بضرورت هزیمت غنیمت شناخته راه گریز پیش گرفت و لشکریان خان نواحی قندوز و بغلان را تا عقبه هندوکش غارت کردند و بعد ازین فتح امیر سالار المقتضی فرمان بیسار رسانیدند

گفتار در مراجعت توغلق تمور خان بتختگاه خویش و توجه نمودن امیر صاحبقران بطلب امیر حسین

چون تابستان بپایان رسید فصل پائیز در آمده توغلق خان را هوس مراجعت اصلی دامنگیر شده جمعی را که خمیر مایه فسق و فساد میدانست از میان برداشت و زمره را که محل وثوق و اعتماد بودند بنوازش و عاطفت اختصاص داد و پسر خود الیاس خواجه را بحکومت دیار ماوراء النهر نصب فرموده غلبه تمام از امرا و سپاه جبه پیش او گذاشت و بیکجک را مقدم او گردانیده دربارهٔ صاحبقران صنوف تربیت و نواخت ارزانی فرمود که از اردوی الیاس خواجه تخلف جایز ندارد و چون از فحاوی گفتار و کردار پادشاه کامکار یعنی امیر تیمور گورکان آثار

شد و اقبال و علامت ترفع و جلال مشاهده فرمود تفویض مهام آن مملکت را برای رزین و فکر دوربین او مفوض گردانیده و خود در عین عظمت و حشمت بمستقر
سریر سلطنت مراجعت نمود و بعد از رفتن خان امیر چکچک دست ظلم و بیداد گشاده در منافع دیگران را فرو بسته در مقام لجاج و عناد ایستاد و چون امیر صاحبقران
ملاحظه نمود که معاش با چکچک بر خلاف رضای فرمان خانست مفارقت او عین مصلحت بود و مهاجرت او محض صواب دانسته در قفار و صحاری روی با امیرحسین
نهاد و در بیابان خیوق بر سر چاه ساعج باو رسید و بعد از تقدیم مشورت هر دو امیر پیش تکل حاکم خیوق رفتند و آن غدار جفا پیشه را اندیشه آن شد که ایشان را گیرد و امرا
از کید و مکر او آگاهی یافته با شصت سوار عنان عزیمت بجانب پاریاب منعطف گردانیدند و تکل با هزار مرد مسلح و مکمل در عقب ایشان بتعجیل روان گشت و در حین
طلوع خورشید جهان گیر با امرا با آن شصت مرد رسید و از اول بامداد جوانان جانبین و بهادران طرفین جنگ در پیوستند و آتش فتنه زبانه کشید و طوفان بلا بالا گرفت و
کوشش بجائی رسید که از هزار کس تکل خان پنجاه نفر و از شصت نفر امرا هفت نفر امرا باقی ماندند و دیگران کشته گشتند و برخی مجروح شده گریختند گویند که در آن معرکه
از اتباع امیر صاحبقران امیر رستم طغائی بوقا برلاس و امیر سیف الدین را اسبان از حرکت باز مانده بود و ایشان پیاده همچنان با ترکان بجنگ مشغول بودند و اسب
ایلچی بهادر رماند اسب شطرنج خشک باستاد و او پیاده با تیر و کمان آهنگ جنگ دشمنان کرد و حضرت صاحبقرانی کمان او را پاره ساخت تا دست از جنگ باز دارد
در رشته حیات او بمقراض قصد دشمنان گسیخته نگردد و بالجمله امیرحسین با هفت کس که باقی مانده بودند بر سر تکل تاخته و تیغ جلادت آخته مردم تکل را متفرق گردانیده باز مجتمع گشتند
و قصد امیرحسین کردند و حضرت صاحبقران بضرب تیغ آتش فشان آن خاکساران را پراکنده ساخت و امیرحسین را از آن معرکه بیرون آورد و باتفاق روان شده مخالفان از عقب
راندند و بار دیگر نیران محاربه اشتعال یافته اسب امیرحسین از پا در افتاد و خاتون دلشاد آغا بارگیر خود را بدو داد و امیر صاحبقران عدا را بنوک پیکان جان ستان بر
جای باز داشت تا امیرحسین سوار شده و از آنجا روان گشته بیابان در آمدند و از آن هفت کس چهار نفر که از ماوراءالنهر بودند در ظلمت اللیل اسبان ایشان را گرفته گریختند
و امیر صاحبقران توکل بعنایت یزدان کرده با حرم محترم خویش الجای ترکان آغا که خواهر امیرحسین بود از بیابان بیرون آمد و ترکمان سر راه را گرفته امیر صاحبقران حرم محترم را
در جائی پنهان ساخت و تیغ جلادت از نیام برکشیده عازم جنگ شد در این اثنا حاجی محمد نامی در میان آن طبقه که دوست قدیم امیر تیمور بود آنحضرت را شناخته ترکمه را
از جنگ مانع آمد و اسب کشیده امیر را سوار ساخت و حضرت صاحبقران بالضرورت آنشب در میان ترکمه بسر برده چون خست طبیعت و دناءت همت ایشان معلوم
داشت روز دیگر دو مغار و یک قطعه لعل بایشان بخشید و حاجی محمد سه سر اسب و مایحتاج مرتب داشته غجرچی که نامش قلاچی بود ملازم کرد تا آنحضرت را بامیرحسین رسانید و امیر
صاحبقران امیرحسین را سوار کرده باتفاق متوجه محمودی شدند و بآن موضع رسیده چاهی کندند و دوازده روز توقف نمودند و در این اثنا علی بیک جونی قربانی از این حال
خبردار گشته شصت نفر از مشهوران سپاه را بدان جانب فرستاد و امیرحسین و حضرت صاحبقران را گرفته بماخان در بند و در موضع موحش و مقامی ناخوش باز داشتند و
محمد بیک برادر بزرگ امیر علی بیک از جرأت و جسارت او آگاهی یافته از حدود طوس جهت امیرحسین و امیر تیمور سلاکات و تحف فرستاد و زبان بتوبیخ و سرزنش برادر نادان
خود گشاده پیغام داد که بر فور بتدارک مافات قیام نموده مراسم عذرخواهی بتقدیم رساند علی بیک از فرط شقاوت و کمال دناءت و وفور خست هدایا و تحف محمد بیک را
خود تصرف نموده مراسم عذرخواهی بتقدیم رسانید اسبی لاغر بایشان داد و بگذشت و پاداش این حرکت ناپسندیده عنقریب شامل روزگار آن غدار آمد چنانچه مرقوم کلک
بیان خواهد گشت ان شاء الله تعالی و دوست قدیم صاحبقران مجموع اسبان ابتکیش امیرحسین کرد و بواسطه این نکوبندگی مبارکشاه در زمان سلطنت صاحبقران بمراتب
بلند و مناصب ارجمند رسید **گفتار در بیان بعضی حالات که بعد از رهائی از حبس علی بیک دست داد** و چون حضرت صاحبقران
و امیرحسین از حبس علی بیک جونی قربانی خلاص یافتند با یکدیگر مشورت نموده رای ایشان بر آن قرار گرفت که امیرحسین بطرف گرمسیر روان شود و آنحضرت با ایل
و الوس خود پیوندد صاحبقران کامران چون بیار خود نزول نمود ملک معزالدین حسین کرت کرای خواجه شاجی را بطلب او فرستاد و امیر صاحبقران عازم هرات شد
ملک در اعزاز و احترام آنحضرت غایت مبالغه بجای آورد و اسب خاصه خود پیش وی کشید و مبلغ ده هزار دینار کپکی و مقدار دویست خروار غله بر مال سرخس حواله داشت
و امیر صاحبقران مقضی المرام بازگشت و چون امیرحسین شنید که امیر تیمور با ملک معزالدین ملاقات فرموده بجانب ولایت خود مراجعت نموده است او نیز داعیه
اختلاط ملک پیدا شده روی بآن صوب نهاد و روزی چند در هرات رحل اقامت انداخته توغلق تیمورخان تیمورکا را که یکی از امرا او بود برسالت پیش ملک فرستاد مضمون
سفارشش آنکه چنین استماع افتاد که امیرحسین بملک پیوسته باید که او را گرفته پیش ما فرستد ملک بالضروره امیرحسین را بقلعه گریو بند کرد و یکی از نوکران خود که ببربانشاه
موسوم بود با تنسوقات پادشاهانه مصحوب تیمورکا گردانیده باردوی توغلق تیمورخان فرستاد و بعرض پادشاه رسانید که ملک معزالدین امیرحسین را گرفته بقلعه گریو
فرستاده است و وی در آن قلعه وفات یافته و بعد از نه روز توغلق تیمورخان ایلچی ملک معزالدین را بخلعت و تشریف سرافراز گردانیده اجازت مراجعت ارزانی داشت
اما امیرحسین اگرچه در قلعه محبوس بود اما بندی گشته در ظلمت اللیل از قلعه فرود آمد و بر اسب جهان نورد سوار شده با معدودی چند عازم قندهار گشت ذکر

قضایای امیر تیمور گورکان چون امیر تیمور عزم کش کرد و بجای ترکان آغا را در قیر از توابع بخارا گذاشته بطریق اختفا میان ایل و الوس در آمد و تموکه چون
با پانزده کس سعادت پای بوس سرافراز شد حضرت صاحبقران با آن مقدار مردم متوجه خوارزم گشت در آن موضع کله اسب راند از جیحون گذشت و بچول ریگستان در آمد
و بنابر شدت حرارت هوا بخار آب و سایه جنگل مدت یکماه با ستر عظمی و بجای ترکان آغا در آنجا بسر برده و در این حین ارغونشاه با پانزده کس دیگر در زمره
ملازمان انخراط یافت و یکماه دیگر در ییلاق کنار آب بسر برده بعد از آن متوجه سمرقند شد و چون صاحبقران و سایر ملازمان سمرقند را وداع نموده بجلگاه کش در آمدند و مدت
چهل و هشت روز در قریه اچیقی از قرای شهر سبز متوقف گشته بعد از انقضای مدت مذکور پادشاه موید منصور با طایفه وفاداران شب در میان بکنار آموی آمد
و در آنجا خواجه اغلان و بهرام جلایر بملاقات فرموده بدیدار یکدیگر مسرور و شادمان گشتند و باتفاق از آن موضع سوار شده روی بقندهار نهادند و تدبیر موافق
تقدیر آمده در همین منزل تومن تگوز دریکه وعده گاه تلاقی امیر حسین و صاحبقران بود بهم پیوستند و از آنجا بهیأت اجتماعی روی بسیستان نهادند و در آن وقت والی سیستان را
دشمنی پدید آمده بود که طاقت مقاومت او در خیر مکنت خویش نمیدید چون شوکت و عظمت امیر حسین و حضرت صاحبقران را مشاهده نمود توسل جسته ولیشان رعایت او بر
ذمت خویش واجب دانسته بمعاونت و مظاهرت او با هزار سوار بر دشمنانش تاخته و بزخم شمشیر آبدار مخالفان او را بر خاک بوار انداختند و والی سیستان عهد
خود وفا کرده امرا از آن موضع بر وحشت بیرون آمدند و جمعی کثیر از آن سگزیان سر راه بر ایشان گرفته قتال فاحش دست داد و امیر صاحبقران که در فن تیراندازی
سرآمد ارباب قبضه بود بهر تیری سگزئی را بر خاک هلاک میخوابانید و لشکر سیستان را باز پس نشانده و امیر حسین و صاحبقران بگرمسیر رفتند و حضرت صاحبقران
جهت معالجه جراحات هشت تومن توقف نموده امیر حسین با نود کس بجانب بقلان شتافت و چون بآنجا در رسید بیکجک و سپاه سر راه بر ایشان گرفته بحرب مشغول شدند
و از کثرت مخالفان لشکر امیر حسین متفرق گشتند و خود منش با دوازده کس هشت سوار و چهار پیاده جان از معرکه بیرون برده بموضع شرتو رفت و چون جراحات
امیر صاحبقران براحت و سقم او بصحت تبدیل یافت با تمور خواجه اغلان و بیست و چهار نفر از ملازمان عنان عزیمت بجانب ارصف منعطف گردانید و بکهمرد نزول فرمود و کیفیت
احوال و اوضاع امیر حسین مسموع آنحضرت گشت و سونج نام نوکر را برسانیدن مژده سلامت نفس نفیس و ذات همایون پیش او فرستاده پیغام داد که موعد ملاقات
ارصف است در اثنای این اوقات صدیق برلاس با پانزده کس سعادت دستبوس حاصل کرده حضرت صاحبقران او را نیز بخدمت امیر حسین روان کرد که بتعجیل بیاید آمد
و خود متعاقب او در سرعت سیر مسارعت نموده ناگاه از طرف ارصف سیاهی سوار نمود و چون خبرگیر شناخت که غراچی پسر حسن است که آوازه توجه امیر حسین بجانب
بقلان شنیده با صد سوار برسم استقبال می آید بنابر اشارت صاحبقران از طرفین تعجیل رانده بیکدیگر پیوستند و منازل قطع کرده بارصف رسیدند و نزول
فرمودند و امیر تیمور گورکان جمعی را بقراولی تعیین نموده ایشان صبحگاهی خبر رسانیدند که سیاهی سواران از دور مینماید صاحبقران کامکار سوار شده از عقب ایشان
گذشت و از طرف راست در آمده پرسید که شما چه کسانید گفتند طایفه از نوکران امیر تیموریم که بخدمت او میرویم حضرت صاحبقران پیشتر رانده معلوم کرد که تغلقخواجه
برلاس و امیر سیف و ایشه و توکت و جمعی دیگر از مطیعانند که از سر اخلاص قدم پیش نهاده می آیند و چون امیر صاحبقران با ملازمان بمنزل ابیون ول سعادت فرمود روز دیگر
شیر بهرام که از ملازمت آنحضرت تخلف کرده در مخیم اقبال تومن مانده بعد از آن پشیمان شده بخدمت پیوست و این معنی مزید قوت و شوکت شد و چون صدیق و سونج خبر صحت
و حرکت امیر صاحبقران با میر حسین رسانیدند بر فور سوار شد و با صد و سی سوار و پانصد و پنجاه پیاده روی بارصف نهاد و در آنموضع بحضرت صاحبقران ملاقات کرده
یکدیگر را در کنار گرفتند و آنچه گفتنی بود گفتند و در خلال این احوال بسمع امیر حسین و صاحبقران رسانیدند که منکلی بوقا سلدوز در قلعه لاجورد دروازه موافقت
بسته و راه مخالفت گشاده است و شیر بهرام بنابر صداقتی که با او داشت تعهد نمود که بقلعه رفته منکلی بوقا را بخدمت رساند و منکلی بر کیفیت واقعه اطلاع یافته راه فرار
پیش گرفت و در اثنای این اوقات سیصد کس از قوم و دلاوران هزاره خلم که از زمان قدیم باز در سلک ملازمان امیر صاحبقران انتظام داشتند خود را رسانیدند
و متوجه دره موصوف گردیدند و در آن محل امیر سیر تومن که با دویست سوار بتاخت کلها بلخ آمده بود از احوال امرا خبر یافته با ایشان پیوست و حضرت
صاحبقران تموکه را با سه کس بجانب قلعه فرستاد تا خبرها تحقیق کرده مراجعت نمایند و تموکه از گذر ترمد گذشته چون بقلعه رسید دید که سپاه جته بغارت ولایت
مشغولند و بحسب الاتفاق با خویشان و متعلقان خود دوچار شد و امیر حسین و صاحبقران از دره ارصف کوچ کرده بدر گز در میدان الجایبوقا در آمدند و در آنموضع
بسمع امیر حسین و امیر تیمور رسید که امیر سلیمان برلاس و امیر صاحبقران دست در رشته نهاده عنان عزیمت بجانب خلم که از توابع بلخ است تافته و در آنموضع
با امیر حسین پیوسته صد هزار کس که اکثر ایشان از اسلام بهره نداشتند و چون بطالقان رسیده قریب باب سورتر دول نزول نمودند و در آنموضع بحرب بابی و شیرین
سخنی متوسطان میان امرا و شاهان بدخشان صلح شد و امرا از آنجا آهنگ ارهنگ کرده در آن مکان از معبر آب بسالی سرای رفتند و از آنجا متوجه ختلان
گشته از چول گذشتند و موضع دشت کولک را معسکر ساختند در اثنای شبی صاحبقران معجزه زبان کنده پهلوی راحت بر بستر استراحت نهاده بود که شخصی از نزد

امیر حسین آمده گفت قدم رنجه باید فرمود که امیر را بآمدن شما احتیاج هست و آنحضرت متوجه شد و چون بمجلس امیر حسین رسید بولاد بوغا و شیر بهرام را دید که آنجا نشسته اند امیر حسین از شیر بهرام شکایت کرده گفت در وقتی چنین که مخالفان نزدیک رسیده ایم چند متش طریق بیوفائی مسلوک داشته از ما جدائی میجوید امیر صاحبقران چند نوبت زبان بسرزنش و نصیحت شیر بهرام بگشاد و او هر نوبت از سخن خجسته آنحضرت اعراض نموده و عاقبت شیر بهرام از امیر حسین تخلف نموده بجانب بلخوان روان شد و در آن دوران نزد امرا محقق شده بود که توغلق سلدوز و کیخسرو و سپاه جته را سر کرده با بعضی امرای جسارت پیشه بیامدند و جمعی از سرداران و متعلقان جته با بیست هزار مرد از رجال تا پل سنگین نشسته جدال و قتال را کمر بسته اند و حضرت صاحبقران اعتماد بر عون و عنایت یزدانی کرده از شش هزار کس که در لشکرگاه ظفرپناه بودند دو هزار کس اختیار فرموده و از کثرت دشمن نیندیشیده در حرکت آمد و در پل سنگین سپاه طرفین بهم رسیده رایت مقابله برافراشتند و از چاشتگاه تا رواح قابض ارواح بکار خود اشتغال داشت و دلاوران جانبین بعد از سعی و اجتهاد در مراسم رزم و پیکار بموافقت خورشید خنجرگذار پای از میدان بیرون نهادند و چون عدد دشمن در آن معرکه بمرتبه بود که محاسب وهم از شمار آن عاجز می آمد صاحبقران مؤید بتائیدات ربانی اندیشه بر دفع و حل آن واقعه گماشته و خرد موفق روشن رای یعنی حضرت صاحبقران عدو بند گیتی گشای امیر موسی و امیر مؤید ارلات و اوچ قرا بهادر را با پانصد مرد که در آیین نبرد و طریق رزم و پیکار رستم و اسفندیار بزعم ایشان کمتر از زالی بودند در سر پل سنگین در مقابل مخالفان باز داشت و خود بنفس همایون با هزار و پانصد نفر در جانب بالای آب توجه نموده و در جوف لیل مجموع آن خیل آشنا از آب گذشته بقلال جبال بالا رفتند روز دیگر قراولان مخالفان از پی اسبان معلوم کردند که جمعی از آب گذشته اند سپاه جته را ازین معنی دغدغه بر خاطر استیلا یافت چون شب در آمد صاحبقران دشمن سوز فرمان داد تا بر کوههای بلند آتش بسیار افروختند امرای جته از استماع خبر و از مشاهده آتش شب متحیر و مضطرب شده پای ثبات و قرار ایشان متزلزل شده روی ادبار بصوب فرار نهادند و بگریختند خاقان مؤید لشکر ظفر قرین نصرت نشان را فرمان داد تا از فراز جبال بر مثال سیل در انحدار آمدند و تا میدان کجرانی تکامیشی مخالفان کرده بزخم پیکان و ضرب سنان دمار از نهاد بداندیشان بر آوردند و در آن منزل حضرت صاحبقران با قوافل مسرت و شادمانی نزول فرمود امیر حسین نیز با پانصد سوار رسید بآنحضرت با دو هزار کس که هر یک از ایشان با هزار مبارز نامدار برابری میکرد در پیش روانگرد و در بند آهنین نزول فرمود و اهالی کش فوج فوج روی توجه بآستان فرخنده آشیان آورده در سلک سایر ملازمان منتظم گشته و امیر صاحبقران از جمله دو هزار مرد که همراه داشت سیصد کس برگزید و بایلغار بتوجه در آنجا امر فرموده و در اثنای طریق فرمان داد که امیر برلاس و امیر موسی و امیر جاکو و امیر جلال الدین برلاس و امیر هندو که برلاس با طایفه دیگر از متعینان که در میان سپاه جته بودند خبر رسانیده با لشکر جته مخالفت نموده و مفارقت ایشان اختیار کرده بترمذ کهنه رسیده اند امرا تولان بوقا را نامزد فرمودند که از جیحون گذشته ایشان را از کیفیت حال اعلام کند امیر حسین و امیر تیمور بعد از فرستادن تولان بوقا از آن منزل کوچ کرده بجلگای بلخ در آمدند امیر ابوسعید پسر تابغو و منکلی بوقا که از قلعه لاجور گریخته بودند و پیش ابوسعید که داماد او بود رفته و حیدر اندخودی هر سه با شش هزار مرد کمر عداوت بسته و دست جلادت گشاده صبحگاهی بمعسکر ظفرپناه رسیدند و بر لب آب سیاه خروشان چو جوشان فرود آمدند و از طرفین گذار آب را گرفته کمین کردند و تیمور صاحبقران حسب اشارت الحرب خدعة بنفس مبارک رفته از هر گونه سخنان چرب شمرده و حکایات فریبنده آتش تسکین آتش صولت و حدت ایشان بریخت و سپاه آنطرف آب دره گذر گرفته میرفتند و لشکر نصرت شعار کنار کنار جوی میراندند و از جانبین محل گذار میجستند و مجال جنگ را ترصد مینمودند تا برابر بلخ رسیدند و عاقبت حرب عظیم واقع شد و بالجمله چون سپاه کینه خواه در برابر بلخ رسیدند عبدالله را در میان گرفتند برانغار و جوانغار و قول لشکر آراسته صفها راست کردند و از امارات اقبال امیر حسین و صاحبقران اجمال آنکه در آن روز امیر سلیمان برلاس و سایر امرا که در ترمذ بودند تشریف قدوم ارزانی داشته بحضرت صاحبقران پیوستند و تموکه نیز رسیده آنچه معلوم او شده بود از قضایای دیار ماوراء النهر بعرض رسانیدند و از وقت زوال تا اشتغال بولایت غربی نایره قتال و جدال التهاب داشت و در آن روز تموکه از رسیدن تیری مجروح گشت و حضرت صاحبقران کامران حمله آورده از پل گذشت و تیغ قهر و کین در آن لشکر جلادت شعار بنیاد نهاده و مخالفان هر چند بعدد بسیار و حمله تیرانداز بودند چاره کار خود جز فرار ندیدند و بعد ازین فتح مبین تواچیان بعرض لشکر ظفر قرین انداخته ده هزار سوار جرار در شمار آمدند و حضرت صاحبقران با طایفه از ایشان پیشتر از دیگران روان شد و بکنار جیحون رسیده در کشتی نشسته از معبر ترمذ عبور نموده و قراول بطرف قهلقه فرستاد تا حقیقت احوال معلوم کرده بمسامع علیه رسانند و بنفس خویش در کنار آب لنگر اقامت انداخت تا از پرده غیب چه روی نماید قراولان سپاه منصور بخواب رفته از شرایط احتیاط غافل ماندند و مقدمه لشکر آجونی برادر کوچک انکجک از ایشان گذشته بیخبر بکنار آب بمعسکر همایون رسیدند و امیر صاحبقران پای ثبات و وقار چندان بیفشرد که مجموع سپاه از آب گذشته آنگاه عبور نموده هر دو لشکر در طرفین آب مدت یکماه خیمه اقامت زده مقابل یکدیگر نشستند و چون این مدت منقضی گشت مقرر شد که امیر سلیمان برلاس و امیر جاکو برلاس و امیر سیف الدین با دویست نفر از آن سیصد سوار بطرف کش ایلغار توجه فرمایند و چهار

قوشون شوند و هر کس از لشکریان که مصحوب باشد باید که دو سه شاخ بسیار برگ از دو جانب مرکب خویش درآویزد تا از کثرت برگ و غبار داروغهٔ کش شهر را انگاشته بگریزد و امرا و لشکریان برحسب فرموده عمل نموده متوجه شهر سبز گشتند و داروغهٔ کش بعد از مشاهدهٔ این کار و گرد و غبار و کلمهٔ الفرار فی وقته ظفر برخواند روی بگریز نهاد بالجمله امرا در شهر سبز نزول کرده آن دیار را در تحت ضبط آوردند و در آن اوان الیاس خواجه خان موضع تاش آرلیغی را که در چهار فرسنگی کش واقعست لشکرگاه ساخته بود و سپاه فراوان و لشکر بی پایان در ظل رایات او مجتمع گشته و امرا نامدار بهر باب مشیر از ایشان تولقات انداخته و قرب بآن اوقات در ازمنه توغلق تیمور خان در تختگاه خویش وفات یافته الغ توقتیمور و امیر حمید آمده بودند که الیاس خواجه خان را برند تا بضبط الوس و مملکت پدر قیام نماید درین اثنا حضرت صاحبقران کامکار با صد سوار شبگیر کرده بنجرا آمده خلق آن دیار از مقدم سعادت آثار او خبر یافته باحراز سعادت پابوس سرافراز گشتند و بعد از جمعیت لشکر آن نواحی معاودت نموده بجلد الیک رفت و در آنجا شیخ محمد پسر بیان سلدوز با هفت قوشون سپاه بآنحضرت پیوست و امیر حسین با بقیه لشکر نصرت مآل که در اطراف بودند رسیدند و شیر بهرام که در دشت یولک از امیر حسین جدا شده بود بایل رفته بعد از چهل و هفت روز از غیبت با لشکر ختلان بموکب همایون ملحق گشت و بهیأت اجتماعی متوجه جانب حرار گشتند و در آنجا بزیارت مزار فایض الانوار خواجه شمس فایز گشته از روح مقدس آن بزرگوار استمداد همت نموده مبانی عهد و پیمان با یمان مؤکد گردانیدند چون امیر تیمور بدستیاری سپاه اندک با لشکر بسیار در میدان مقاتله مبادرت مینمود روزی در بیرون شدن این مهم تأملی میفرمود که ناگاه خوابش در ربوده بیان صریح و زبان فصیح آوازی شنید که شاد باش و غم مخور خدای عزّ و علا ترا نصرت و فیروزی ارزانی داشت و چون بیدار شد از حضار پرسید که هیچکس در اینجا حدیثی بزبان آورد گفتند نه ازین سخن آنحضرت را یقین معلوم شد که آن ندا از عالم غیب مسموع آنحضرت شده بود و حقیقت نفس باز نمود و امیر حسین و امیر صاحبقران بعد از اقامت وظایف شکر و سپاس پادشاه جهان عزّ و علا بسعادت سوار شدند در ترتیب و تعبیه لشکر شرایط حزم نمودند امیر حسین دست راست آراسته بیرق ظفر پیکر برافراخت و حضرت صاحبقران که همه کام بر دیمهٔ دل بود دست چپ را مرکز رایات نصرت شعار خویش ساخت و آیین صف آراست کرده روان شدند لشکر دشمن که در تاش آریغی بود بهمین منوال در قول تعیین فرموده میسره از الیاس خواجه و امیر حمید زینت یافت و میمنه را شکوه امیر توقتیمور و امیر الچیک آیین بست بالجمله بعد از تسویه صفوف در موضع قپی متین افواج فتن متلاطم شد از غریو کورکه و کوس و نعرهٔ دلیران گوش گردون کر گشت و از صهیل اسبان صدا در گنبد نیلگون افتاد قراولان سپاه خجسته بخت روی بحضرت صاحبقران آوردند و آنحضرت پای ثبات و وقار در موضع خویش فشرده و بهادران سپاه نصرت آیین دست بتیر و کمان زده از زخم پیکان جان ستان رخنه در قصر حیات بسیاری افتاد و گردان هر دو لشکر و مبارزان هر دو کشور بر سر یکدیگر تاختند و رایت مقاتله و محاربه باوج ثریا برافراختند آخر الامر دلاوران سپاه نصرت شعار دمار از روزگار اعدا برآوردند و جمعی کثیر را بر خاک هلاک انداختند الیاس خواجه خان و اسکندر اغلان و امیر الچیک و امیر حمید و امیر یوسف خواجه در پنجهٔ تقدیر اسیر و دستگیر شدند اما طایفه که الیاس خواجه خان را گرفته بودند بر حسن اعتقاد دیگر اتراک و بدمان چنگیزخان در اندیشه از آنکه سرداران سپاه خبر یافتند او را با الچیک سوار ساخته راه گریز باز دادند و دیگر امیران پیش امیر حسین آوردند و در همان شب حضرت صاحبقران شبگیر کرده از عقب گریختگان شتافت تا کنار آب بام رانده سرها بر دشمنان گرفت و بزخم شمشیر آتش بار جمعی از آن طایفه خاکسار را بباد فنا داده و امیر جاکو و امیر سیف الدین با لشکری بسمرقند فرستاد و این فتح نامدار در شهور سنه خمس و ستین و سبعمائه اتفاق افتاد و امیر صاحبقران بمشورت امیر حسین از عقب گریختگان رانده و شهر اعلام را مصحوب خویش گردانیده و از آب خجند گذشته تاشکنت را مضرب خیام اقبال ساخت و امیر حسین و صاحبقران هر یک را در موضعی که بودند عارضه مزاج لوطاری شده بچند روز شفا یافتند و بعد از صحت امیر تیمور گورکان بعزم معاودت از آب خجند عبور فرموده بقصد شکار جرگه انداخت و امیر حسین در ارتق بهمین امر اشتغال نموده از هر دو جانب امرا و لشکریان در حرکت آمدند در موضع اقادجر بهم رسیدند قاتمشی کردند و از آنجا بسمرقند رفته جناح مرحمت و احسان بر سر اهالی آن دیار مبسوط ساختند و چون دست تعرض سپاه جته از مملکت ماوراءالنهر و ترکستان کوتاه شد امیر حسین و حضرت صاحبقران قوریلتای کرده امرا و نوئینان مجتمع گشته بنا بر مصلحت کابلشاه اغلان را که از نسل جغتای خان بود بپادشاهی برداشتند و مراسم جشن و سور و لهو و سرور بتقدیم رسانیدند امیر حمید را خود دیر گرفته مقید داشتند برنده چشم سپرده و او خدمتش را معروض تیغ یاسا گردانیدند و در آن زمستان امیر حسین در سالی سرای و حضرت صاحبقرانی در شهر دلکش کش بفراغت و کامرانی و شادمانی بگذرانیدند

گفتار در بیان جنگ لای و کشته شدن جمعی کثیر از سپاهیان پرخاشجوی رزم آزمای

چون فصل شتا باخر رسید و خسرو انجم سپاه در زمستان از خانهٔ حوت کوچ کرده خیمه بر مرغزار حمل زد منهیان بعرض صاحبقران کامکار رسانیدند که الیاس خواجه خان با لشکر جته متوجه جانب ماوراءالنهر است و آنحضرت

فرستاد و امیر حسین را از وقوع این حادثه آگاهی داد و امیر حسین فرمود تا بولاد بوغا و زنده حشم و پسر محمد خواجه اپردی و ملک بهادر با مبارزان آتش آهنگ روانشده
بسرعت تمام بامیر تیمور گورکان ملحق شدند و چون ایشان در حرکت آمده بآنحضرت پیوستند از آب خجند بگذشته شد و چون قراول دشمن نزدیک بود
امیر صاحبقران در میان خیناش و تاشکنت کنار آب را معسکر همایون ساخت و امیر حسین با لشکری فزون از چند و چون در جنبش آمده و از آب سیحون عبور
نمود و از آن طرف سپاه جته نیز رسیدند و در لب آب خیام اقامت نصب کردند امیر حسین و امیر تیمور گورکان طبل ارتحال فرو کوفتند و از منزل خویش
سوار شده پیشتر رفتند و چون قراولان یکدیگر را دیده سران سپاه ازین معنی خبردار شدند بتعبیه لشکر و تسویه صفوف اشتغال نمودند امیر حسین فرمود تا امیر
جاکو و امیر سیف الدین و امیر مراد برلاس و عباس بهادر با دیگر شیران پیل افکن لشکرشکن در قول قرار گرفتند و بنفس خویش با طایفه که غبار معرکه را توتیای دیده
آرزو میدانستند بر دست راست بایستاد و قلبش و ملانجی ازلات و در هراول الجاتیو بردی و پولاد بوغا و دیگر دلاوران و شیر پیشه هیجا حضرت صاحبقران کامگار
در جوانغار که او را دست چپ گویند رایت جلادت براوج مهر و ماه برافراشتند و در قول امیر سار بوغا با قوم قپچاق معین شد و در هراول تمور خواجه اغلان مقرر گشت
و چون هر دو لشکر مانند دو کوه پولاد صف کشیدند و بسان دو دریای دمان از باد صرصر در تموج آمدند نظم زدو رویه تنگ اندر آمد سپاه یکی ابر گفتی برآمد سیاه
که باران او بود شمشیر و تیر جهان شد بکردار دریای قیر فضای معرکه از کثرت بهادران جوشن پوش دژ آهنین شد و هوای معرکه از برق تیغ و صاعقه خنجر آتشین گشت
و چون سپاه امیر حسین و حضرت صاحبقران بعدد از مخالفان افزون بودند خوف و رعب بر ضمایر ایشان استیلا یافته بنیاد کار بر حیله نهاده بسنگ یده که خاصیت
آن از بدایع و صنایع قادر بیچون و صانع کن فیکون است توسل جستند و با آنکه مرکز خورشید در برج جوزا توطن داشت ناگاه ابری سیاه فام در عرصه هوا ظاهر
گشت و آواز رعد و برق ساکنان عالم بالا و قاطنان خطه غبرا صیحه روز محشر مشاهده کردند و چندان آب از دیده سحاب روان گشت که اگر قایل سآوی الی جبل
یعصمنی من الماء یعنی پسر نوح در آن ایام بودی التجا بغایت فایض علی الاطلاق نکردی تیر از کثرت نم خم گرفت و کمان پی سست کرده علت استرخا پذیرفت
پای لشکریان در موزه بسان پای بط در بحر محیط شناور شد ملبوسات از قطرات امطار چنان گران گشت که پیاده و سوار از حرکت باز ماندند و با وجود این حال
سپاه اینجانب پای جلادت از فرط حمیت و عصبیت بمشقت بسیار برگرفته پیشتر میراندند و دشمنان نمدها در سر کشیده بقدر میسور در محافظت جامه و سلاح خویش
میکوشیدند و چون مردم این طرف بایشان میرسیدند نمدها از سر انداخته باستظهار تمام حرب مینمودند با آنکه طوفان و آب دیدنشان بر دوی نموده بود بیت
چنان تف خنجر جهان بر فروخت که بر چرخ از او گاو و ماهی بسوخت در این اثنا حضرت صاحبقران دل بر عون و عنایت یزدان نهاده دست راست مخالفان بسرپنجه قدرت
بشکست و الیاس خواجه خان از مشاهده این حال روی بفرار نهاد اما میمنه لشکر خصم بر میسره امیر حسین غلبه کرده شیراول و حاجی که در قنبل بودند تبلانجی و زنده حشم را
رانده بامیر حسین رسانیدند و سپاه این جانب پراکنده و متفرق گشتند و شیر بهرام و اوغا و بوقا ایستاده کوششهای مردانه نمودند و از آنجانب مخالفان و امیر شمس
الدین در مقام انتقام آمده آثار شجاعت و مردانگی کما یجب و ینبغی بظهور رسانیدند و از تهور دشمنان آتش حمیت و عصبیت حضرت صاحبقران زبانه زده با هفده قوشون
بر مخالفان حمله آوردند و امیر شمس الدین تاب مقاومت لشکر شجاعت آیین در خیبر قدرت و مکنت خویش ندیده از معرکه عنان بتافت و امیر حسین بظفر و نصرت
مستوثق گشته دل قوی کرده حشم پراکنده خود را جمع آورده بر جائی که مقرر شده بود بایستاد امیر صاحبقران نوکر خویش تابان بهادر را نزد او فرستاد که مصلحت در آنست
که امیر پای تجلد در پیش نهد تا باتفاق سر دشمنان برفته ایشان را چنان مقهور و مستاصل سازیم که دیگر در مخیله آن جماعت خیال مقاتلت و مقاومت نیاید و چون زمان
اوان تدبیر در جبه امیر حسین بحد و نحوست رسیده بود کوکب شرفش از برج هبوط نزول فرموده و طبیعتا و تغییر یافته از جاده صواب انحراف نمود چون تابان بهادر
پیش او رسید پیغام امیر تیمور گورکان بگذارد زبان بسفاهت و هذیان بگشاد و بدین اکتفا ناکرده تابان بهادر را چنان زد که بیتاب شده از پای درافتاده حضرت صاحبقران
باره محمدی و ملک را نزد او روان فرمود که البته در حرکت تعجیل میباید کرد و پیش می باید آمد که فرصت فوت میشود امیر حسین چون این سخن شنید دست بضرب و زبان
بشتم ایشان بگشاد و آغاز لاف و گزاف کرده گفت که من گریخته ام که مرا پیش میخوانید اگر شما غالب شوید و اگر مغلوب که از تیغ سیاست من سالم نخواهید ماند ملک و محمدی
متنفر و آزرده خاطر بازگشتند و بخدمت حضرت صاحبقران عادت آمدند و دست در عنان همایونش زده درخواست کردند که مهم جنگ را توقف دارد و بپای اجتهاد آن
طریق نپاید حضرت صاحبقران سخن دلخواهان بسمع رضا اصغا نموده رقم تخفیف بر صفحه روزگار محاربه کشیدند و هر دو گروه بعد از ستوه کوشش فرود آمدند و
در آن شب چند نوبت امیر حسین کس بطلب امیر صاحبقران فرستاد و چون خاطر خطیر آنحضرت از سخنان درشت امیر حسین رنجیده بود دعوت او را اجابت ننمود و
التماس او مبذول نفرمود روز دیگر که این ترک نامور از افق خاور برآمد و هر دو فریق صفها آراسته کرده میمنه و میسره و قلب بیاراستند و تیغ انتقام از نیام بیرون آورده بر
سر یکدیگر ریختند و سپاه جته پشت داده روی بگریز آوردند و لشکر این جانب تا بنجام در عقب گریختگان روان شدند و درین اثنا طوق امیر شمس الدین که از او جدا مانده بود

با فوجی از سرکشان لشکر در معرکه پدید آمد و منهزمان عطفهٔ عنان کرده پیش آن طوق مجتمع گشتند و بهیات اجتماعی متوجه مردم این طرف شدند و از صدمات حملهٔ
رزم آزمایان ولوله در زمین و زمان افتاد از مقتضی چرخ بوقلمون که بر هیچ کاری قراری و استمراری ندارد در یک لحظه غالب مغلوب شد و قوائم بادپایان در
آب و گل فرو رفته قریب ده هزار کس در معرض تلف آمدند و ذلک من تقدیر العزیز العلیم امرا و اعیان سپاه بهزار مشقت خویش را از آن بحر خونخوار بساحل
نجات رسانیدند هر کس قصد آن کرد که ایل و الوس خود را از جیحون بگذراند امیر حسین متوجه سالی سرای شده ایل و الوس خود را از جیحون گذرانید و در موضع شبرتو
رحل اقامت انداخت و جاسوسان فرستاد که اگر خبر توجه سپاه جته باو رسانند متوجه دیار هند گردد و امیر صاحبقران همگی همت بر جمع لشکر مصروف داشته
بسعی بسیار دوازده قوشون مرتب گردانید و تیمور خواجه خان و جاورچی و عباس بهادر را با هفت قوشون فرمود تا برسم منغلای عزیمت جانب سمرقند نمایند و ایشان
بموجب فرموده عمل نموده جاورچی در آن یورش بشرب خمر مشغول شد در غلیان سکر با داود خواجه و هندوشاه گفت که عشرت امیر تیمور شما را اگر ثقه پیش امیر حسین خواهد
فرستاد و رسیدن شما بآنجا همانست و رفتن همان و این سخن را راستی پنداشته هم و هراس بخود راه داده بگریختند و حقوق سابق فراموش کرده بدشمن پیوستند و از لشکر جته
کبک تیمور پسر الغ توقتیمور و شیراول و انکوجان پسر حاجی بیک را که برسم منغلای پیش آمده بودند عنجرچی شده پسر تیمور خواجه و باهمراهان او آوردند و ایشان منهزم شده
سلسلهٔ آن جمعیت گسیخته گشت و حضرت صاحبقرانی چون بر آن قضیه اطلاع یافت دانست که آن نیز از امارت بخت امیر حسین است و در دفع قضای مبرم سعی و کوشش
فایده ندارد لاجرم از آب آمویه گذشته بر بلخ نزول واقع شد و ایل و الوس خود را که متفرق شده بودند جمع کرده و بعضی تعلقات دیگر را فراهم آورده و طایفه را
بضبط کنار آب مقرر ساخته تا مراسم تفحص و استنباء مرعی داشته از سوانح حالات خبر دهند و تمور خواجه اغلان را بواسطهٔ تقصیری که از وی صدور یافت بسیاست
رسانید و بساط عیش و عشرت مبسوط داشته منتظر و مترصد طلوع کوکب اقبال میبود

ذکر محاصرهٔ سپاه جته سمرقند را

چون امیر
حسین و حضرت صاحبقرانی از آب آمویه بگذشتند لشکر جته متوجه سمرقند شدند در آنوقت بلدهٔ مذکور خندق و شهر بندی نداشت مردم سمرقند از وقوع این بلیهٔ
عظمی متحیر گشتند مولانازادهٔ سمرقندی که بجرأت و جلادت از ابنای روزگار امتیاز داشت و مولانا خردک بخاری که مردی تیرانداز و دلیر بود مردم شهر را بر
صیانت مال و اهل و عیال و محافظت شهر و ضبط سرهای کوچه ترغیب و تحریص نمودند ارباب سمرقند متابعت ایشان کرده در مقام ممانعت آمدند و طرق مسدود
گردانیدند و اسباب مقابله و مقاتله ساز داده و سپاه جته مدتها بر گرد سمرقند خیمهٔ اقامت مطنب گردانیده در تسخیر مراسم جد و اهتمام بجای آوردند و چون
ایام محاصره امتداد یافت و نزدیک بآن شد که شهر مسخر گردد و اموال و دماء مسلمانان در معرض تلف آید نسیم عنایت ازلی در وزید و لا تیأسوا من روح الله وزیده
وبا در میان اسبان جته افتاد از هر چهار اسب یکی زنده نماند و ازین جهت خوف و رعب تمام بر ضمایر مخالفان استیلا یافته عاجز و سراسیمه گشتند و بعد
از تقدیم مصلحت چنان دیدند که رجوع نمایند و بامضای این عزیمت اکثر آن جماعت ترکشها بر پشت بسته پیاده و متبذل روی براه خود نهادند و چون رعایای
سمرقند کاری چنان عظیم از پیش بردند و با لشکر مخالف چنان مقاومت کرده بمنتهای همت خود رسیدند طایفه که از ایشان بقوت و مکنت ممتاز بودند و فتنه انگیزی
و شرارت مصطفای جسارت از حد خود بیرون نهاده دست تغلب و تعدی بر آوردند و در آن حین که ضعف و فتور بحال سپاه جته راه یافته بود و عزم
مراجعت نمودند امیر صاحبقران عباس بهادر را جهت استکشاف اوضاع ایشان بقهلغه فرستاد و احوال ایشان بنهجی که مسطور گشت معروض داشت و امیر
صاحبقران چون بر کماهی حالات ایشان اطلاع یافت سرعی بمغان صبا بشر توفر فرستاد پیش امیر حسین که از آن نعمت غیر مترقب او را آگاهی داده بگوید
بتعجیل تمام متوجه باید شد تا در انتظام مملکت سعی و اهتمام نموده آید و چون فرستادهٔ آن خبر را با امیر حسین رسانید خدمتش مراسم شکر حضرت آفریدگار بجای
آورده کوچ کرده متوجه سالی سرای شد و حضرت صاحبقرانی ایل و الوس خود را جمع آورده فرمود تا از جیحون گذشته بصورت قدیم بمنزل اصلی روند و بنفس
همایون باستقبال امیر حسین روان شد در حدود قبلان اتفاق ملاقات دست داد و بدیدن یکدیگر مسرور و خوشدل گشتند و در تنظیم امور مملکت و ملت
سخنان گفتند و از تهور سرداران سمرقند حکایات در میان آورده بنابر مقتضای وقت خلعت و هدایا و استمالت نامها جهت ایشان ارسال نمودند بعد از آن
امیر حسین و امیر تیمور گورکان بیکدیگر راطومی داده مقرر چنان شد که امیر صاحبقران آن زمستان در کش و نخشب قشلاق فرماید و امیر حسین در سالی سرای بسر
برده در فصل بهار باتفاق روی توجه ببلدهٔ سمرقند نهند و هم را وداع فرموده امیر حسین بسالی سرای رفت و امیر تیمور گورکان عزم نخشب فرمود و در آن
زمستان حضرت صاحبقرانی توالتفات بر عمارت قرشی افکنده با تمام رسانید و چون ایلچی امیر حسین با تحف و سلاکات بسمرقند رسید مولانازادهٔ سمرقندی
و مولانا خردک بخاری و سایر سرداران اظهار خرمی و استبشار نمودند و برسم مغول زانو زدند و ایلچیان با ترکات پیش حضرت صاحبقرانی فرستادند
و سبب اشتهار نسف و نخشب بقرشی آنست که کبک خان در دو فرسنگی آن موضع قصری بنا نهاده و مغولان آن قصر را قرشی خوانند **ذکر توجه حضرت**

صاحبقرانی و امیر حسین بجانب سمرقند و اقبال نمودن امیر حسین بعد از تمکن بر حرکات ناپسند چون فراش ربیع خیام زمردفام سلطان گل در باغ و بوستان نصب فرمود امیر حسین و حضرت صاحبقران سعادتمند رایت نصرت قرین بجانب سمرقند برافراشتند و آن خطه فردوس مانند را مضرب سراپرده شرف و تمکین ساختند و در آن مدت از سربداران انواع حرکات شنیع صادر شده قمع و استیصال ایشان از جمله واجبات شمردند بنا بر آنکه امیر حسین پیش از وصول بنواحی سمرقند ایلچی فرستاده بود که تا رایات عالم پناه بدان کل نرسد شما استقبال ننمائید آن جماعت بافسانه و فسون او مغرور شده در آن موضع با تبرکات و تنسوقات رسیدند و امیر حسین بقتل مجموع آن طبقه امر فرمود و عرق شفقت حضرت صاحبقرانی در حرکت آمده مولانا زاده سمرقندی را از آن مهلکه خلاصی داد و باقی سرداران سربداران را بتیغ قهر و سیاست بکشتند چون امیر حسین بتخت حکومت تمکن یافت حرص جمع مال بر طبیعتش مستولی شده دست ظلم و بیداد برگشاد و از وضیع و شریف طلب نقد و جنس آغاز نهاد و مهم بمرتبه رسید که بر مخصوصان و ملازمان حضرت صاحبقران مثل امیر جاکو و امیر سیف الدین و اقبوقا بهادر و غیرهم مبلغی خطیر تحمیل کرده محصلان گماشت تا وجهی که بنام هر یک رقم شده بود گرفته بخزانه آورند و چون در آن اوان تنگی واقع شده بود و اموال امرا و لشکریان در عرصه آمده بود ایشان در ادای آن عاجز آمدند و حضرت صاحبقرانی در یانوال در مقام مساعدت خواص و عوام خود آمده سیم و زر و حلی فراوان بایشان داد و از آنجمله پاره گوشواره حرم خاص خویش الجای ترکان که خواهر امیر حسین بود مسامحت نمود و چون امیر حسین آنچه بخواهر تعلق میداشت بدیهه را بشناخت مابواسطه شرم و خجالتی که در جبلت او مستولی شده بود از سر آن در نتوانست گذشت و با این همه مبلغ سه هزار دینار از مبلغ وجه باقی مانده بود و از کمال اشفاق حضرت صاحبقران در عوض آن اسبان خاصه خویش پیش امیر حسین کشید و خدمتش چون بر حقیقت حال اطلاع یافته اسبان را قبول نکرد و بآنحضرت گفت که من بسالی سرای میروم داعیه آنست که مبلغی سنگین جهت جهیز اسکاری دختر حسین صوفی پیش او فرستم اگر برسم مساعدت مبلغ مذکور را از عقب من ارسال نمائید دور نباشد و چون امیر حسین بسالی سرای رفت حضرت صاحبقران در کش مستقر شرف و بود اقامت کرد و آن مبلغ را نقد کرده از عقب او فرستاد و از لوم ذات حسین خواطر از وی متنفر شد چه خساست و بخل و طمع از همه کس مذموم است خصوصا از پادشاهان

ذکر مخالفت و نزاع میان امیر حسین و حضرت صاحبقران

چون امیر حسین بسالی سرای رفت حضرت صاحبقران آزرده خاطر از وی در کش باز ماند جهت تسکین خاطر و نشاط شکار میل فرموده بقلعه تمام سوار شد و در آن اثنا جمعی از افعال ناشایست و اقوال ناپسند امیر حسین متنفر و آزرده خاطر بودند و میدانستند که تا میان امیر حسین و حضرت صاحبقران طریق مصادقت و موافقت مسلوک باشد هیچکس نتواند که مسامحت و مخالفت او را بقدم جرأت و جلادت پیماید مکر و حیله آغاز نهاده نوعی ساختند که الفت و یگانگی بوحشت و بیگانگی تبدیل یافته شیر بهرام و بهرام جلایر که از باس و سطوت امیر حسین هراسان بودند با امیر تیمور گفتند مدتیست میدانیم که دل امیر حسین با هیچیک از ما راست نیست اما از خوف آنکه ملایم مزاج حضرت تو نباشد نمیتوانستیم که این راز بر زبان آریم اکنون چاره در آن میبینیم که بر خلاف و اتفاق نمائیم و لشکرها جمع آورده روی همت بدفع او نهیم و در این باب مبالغه نموده و دغدغه بر خاطر همایون حضرت صاحبقران سمت تضاعف پذیرفت و با ایشان در مخالفت امیر حسین همداستان شده عهد و پیمان بستند و مقرر چنان شد که شیر بهرام بولایت قدیم خود که ختلان بود در رفته لشکر جمع نماید و امیر تیمور نیز در ولایت خویش بترتیب سپاه قیام نماید و شیر بهرام بختلان رفته و لشکر فراهم آورده در موضع حصین تحصن جست و اعلان کلمه عصیان مبادرت نموده رایت خلاف امیر حسین برافراشت و خدمتش رسل و رسایل نزد او متواتر داشته دام فریب در راه او نهاد شیر بهرام بکلمات فرحام امیر حسین فریفته شده رام گشت و از آن بالا بزیر آمده بار دیگر اطاعت و انقیاد نمود و امیر تیمور گورکان چون دانست که شیر بهرام با امیر حسین پیوست کس بدو فرستاد مضمون آنکه منشأ مخالفت و نزاع تو شدی و اکنون با امیر حسین ملحق گشته دعوی یکرنگی میکنی نه دور باشد که هم او جزای تو در کنار تو نهد و عاقبت آنچه بر زبان خجسته بیان حضرت صاحبقران گذشت با وی پیوست بعد از آن امیر تیمور گورکان چون دانست که شیر بهرام و امیر جاکو و بهرام جلایر و عباس بهادر را با سپاهی بطرف خجند فرستاده تا ایل جلایر را ضبط نموده امیر موسی و علی درویش که خمیرمایه فتنه و فساد بودند بگیرند و امیر موسی و علی درویش از توجه امرا آگاه شده بگریختند بآنحضرت بسمرقند روانه گشت تا لشکر آن دیار جمع کند و در اثنای این اوقات امیر سلیمان و جاورچی که طریق مخالفت امیر حسین تقدیم جسارت می نمودند از آنحضرت روی گردان شده باو پیوستند اما امیر علی برادر امیر خضر یسوری مع الیاس و حاجی محمود شاه با تمام یسوریان در مقام اطاعت و انقیاد حضرت صاحبقرانی آمده از سر اخلاص کمر خدمت میان بستند و در خلال این احوال بواسطه وفات الجای ترکان آغا که خواهر امیر حسین و حرم محترم امیر صاحبقران بود غبار ملال و اندوه بر صفحات روزگار امیر حسین نشسته علاقه خویشی که میانه ایشان بود مرتفع گشت و در پائیز سنه سبع و ستین و سبعمائه

ذکر نفاق امیر حسین با امیر تیمور

صاحبقران سعادتمند با سپاهی سنگین بعزم رزم امیر حسین در حرکت آمد و امیر سیف الدین را با گروهی انبوه در مقدمه روان ساخت و درین ولا امیر حسین بتصور آنکه حضرت صاحبقران سعادت قرین بعشوه و فریب مانند شیر بهرام در دام تواند آورد ملک بهادر و عبدالله پسر او را با عهدنامه که چون اساس دولت خویش است پیش آنحضرت فرستاده پیغام داد که ما و تو درین مدت بر سبیل اتفاق بر تنسیق امور ملک و ملت قیام نموده ایم و گوی کان قدرت که دولت از میدان اکفا و اقران ربوده سزاوار آنکه بعد ازین حال همین طریق سپرده آید و اعتماد تمام باین عهدنامه کرده بی دغدغه باین جانب قیام نماید و چون سپاه نصرت شعار از قهلقه گذشته در ایسون نزول فرمودند ملک و عبدالله بشرف دستبوس آنحضرت فایز شدند و مراسم سفارت بجای آوردند و حضرت صاحبقران کامکار میدانست که آن سخنان مشتمل بر مکر و فریب است لاجرم بآن عهدنامه التفات نفرموده آن کلمات فریبنده بسمع رضا اصغا نمود اما میسوریان باندیشه آنکه شاید که مهم مصالحه بمشیت پذیرد خواستند که از معسکر همایون تخلف نموده بیورت خویش روند و مقارن این حال امیر جاکو و عباس بهادر که بمرافقت بهرام جلایر بخجند رفته بودند رسیدند و امرا باتفاق صلاح در آن دیدند که رؤسای میسوریان را از آنکه اندیشه خلاف در ضمیر داشتند بگیرند حضرت صاحبقران بدان رضا نداده بر زبان فصاحت بیان گذرانید که اگر ما در فاتحه دولت خویش اقدام بر چنین امور نمائیم دیگران التجا بدین آستانه نکنند و اعتماد بر ما ننمایند اگر مقر دولت مؤسس بر لطف و احسان باشد شرفات آن از ایوان کیوان بگذرد و اگر کاخ سلطنت مبنی بر غدر و عدوان بود در اندک زمانی با خاک یکسان شود بالجمله حضرت صاحبقران کلانتر قوم میسور را نوازش فرموده و از آنجا معاودت نموده عرصه قرشی را بفر قدوم خود تزئین داد و امیر حسین و شیر بهرام با سپاهی افزون از حوصله اوهام متوجه آنجانب شدند و امیر حسین بطریق مکر و حیله خضر خزانه دار را با مصحفی که با و سوگند خورده بود نزد امیر تیمور فرستاد که نزاع و وحشت مستلزم ویرانی مملکت و پریشانی رعیت است و یقین بود نیست که همت آنجناب مقصود بر ترفیه حال عباد و تنظیم بلاد و امصار است اکنون بصلاح آن نزدیکتر است که لشکر دو طرف توقف نمایند و هر یک از ما با یکصد سوار در حرکت آمده تا ما یکدیگر را ببینیم ملک و ولایت ایمن و فتنها ساکن و خاطرها مطمئن نخواهد شد و هرچند بر ضمیر آفتاب اشراق خسرو آفاق این معنی کالشمس فی رابعة النهار منکشف و هویدا بود که قواعد عهد و میثاق امیر حسین اوهن من البیت العنکبوت است لیکن چون امرا باتفاق معروض داشتند که صلاح در مصلحت حضرت شهریار عالی مقدار بمقتضی رای امرا نامدار بمصالحت راضی شده جمهور لشکر را در حرار گذاشته با سیصد سوار جرار روان شد به نیت آنکه دویست سوار بنا بر حزم و احتیاط در دیه نو توقف نمایند و با صد کس بجانب تنگ چکچک که وعده گاه ملاقات امیر حسین است توجه نماید مقارن این حال امیر حسین شیر بهرام را در تونک یورطه هلاک افکنده دفین خاک گردانید و فرمان داد تا سه هزار سوار بجانب صاحبقران روان گردد و یکی از نوکران امیر تیمور که در میان مخالفان بود گریخته و بتعجیل تمام رانده در زمانی که آنحضرت به دیه نو فرود آمده بود شب هنگام برسید و بهرام نامی را که از نوکران خاصه بر در وثاق همایون حاضر یافت از حادثه آگاهی داد بهرام بنا بر عدم عقل و قلت تجربه آن سخن را مهمل انگاشت و چنان پنداشت که چون امرا سعی در اصلاح مینمایند افشای این خبر موجب تفرق جمعیت و مستلزم فساد گشته او را بافساد منسوب خواهند داشت و مخبر راست گوی را از درگاه رانده لب از سخن بست و سحرگاه لشکریان امیر حسین چون بلای ناگهان در رسیدند و از اتفاقات حسنه آن امیر سعادتمند که مؤید بود بتائیدات ربانی پیش از وصول مخالفان در ضمان عون و عنایت ربانی سوار شده بود و متوجه وعده گاه گشته چون بر وصول سپاه اطلاع یافت در سیر مسارعت فرموده به تنگ حرم رسید ملازمان جمع در آن تنگناه گذرانیده سر راه بر دشمنان گرفته جنگ در پیوست و بازوی اقتدار آن سپاه جوشن در نیزه گذار را باز داشت و از آن موضع حضرت صاحبقران عنان مراجعت منعطف گردانیده دشمنان نیز روان شدند و هر دو فریق جنگ کنان میرفتند تا بقامش رسیدند و از محض عنایت الهی دیگر مخالفان را یارای آن نماند که از آنجا قدم پیشتر نهند لاجرم خائب و خاسر در آنجا توقف نمودند و چون خبر این واقعه بحرار رسید لشکریان که حضرت صاحبقران در آنجا باز داشته بود پراگنده گشتند و آنحضرت با معدودی چند که در ملازمت رکاب همایون مانده بودند از راه حرار بجانب قرشی شتافت و بعد از تقدیم مشورت رایها بر آن قرار گرفت که کوچ ها را با ماخان نقل کرده در جوار سنجریان که از دیرباز حقوق دولتخواهی در ذمت همت صاحبقرانی ثابت داشتند روزی چند بسر برند آنگاه با خاطر جمع قلع و قمع مخالفان را وجهه همت سازند و بامضای این عزیمت بر کسی جزئیات خود سرانجام ساخته در ظلمت لیل کوچ کرده راه ماخان پیش گرفت و از دیگر لشکر امیر حسین در قرشی نزول کرده امیر موسی و امیر روشاه بر تعاقب آن یار استعجال نمودند حضرت صاحبقرانی چون قطع مسافت فرموده بچاه استخور رسید چندان توقف فرمود که افراد خدم و حشم باو پیوستند آنگاه باتفاق عزیمت مقصد تصمیم داده از آب آمویه بگذشتند و بجول در آمده سر چاه شوراب منزل ساختند و حضرت صاحبقرانی ایلچیان پیش ملک معز الدین حسین و محمد بیک جونی قربانی فرستاد تا استخراج نمایند که ایشان نسبت بآنحضرت در چه مقامند در مقام خلاف یا وفاق زمان غیبت رسولان در ماه و نیم

امداد یافته هر کاروانی که از خراسان متوجه ماوراء النهر شده بسر چاه شو میرسید شهریار کامیاب ایشانرا از آن موضع باز میداشت و چون ایلچیان معاودت نموده شرف تقبیل بساط بوس حاصل کردند امیر صاحبقران کاروانانرا رخصت رفتن داد و آوازه در انداخت که ملک هرات استدعای حضور ما کرده و هنوز کاروانیان از مقام خود روان نشده بودند که آنحضرت با ملازمان و متعلقان سوار شده روی توجه بهرات نهادند بازرگانان چون بصوب قرشی رسیدند امراء و وجوه سپاه امیر حسین خبر حضرت صاحبقران و ملازمان او پرسیدند تجار گفتند که این جماعت که شما از احوال ایشان استفسار مینمائید بجانب هرات پیش ملک رفتند امیر حسین سخن مردم بغرض را مصدق داشته از قلعه قرشی بیرون آمده سپاه پراکنده جمع آورده با هفت هزار سوار بیمراغ ازمل ساخت و در خاطر داشت که بدر کند رود ملک بهادر با پنجهزار مرد از قراوناس که امیر حسین ایشانرا بدانجانب فرستاده بود در غرقاشون توقف کنند قرار گرفتند

گفتار در توجه صاحبقران بجانب نخشب و استیلای او بر معاندین

که چون امیر تیمور گورکان کاروانیانرا رخصت فرمود تا بجانب ماوراء النهر روند بنفس همایون بسمت هرات در حرکت آمده و بعد از رحلت قافله باز گشته در منزل مبارک نزول کرده موازی مدتی که قافله بقرشی تواند رفت در آنجا رحل اقامت انداخت بعد از آن همگی همت بر دفع دشمنان مقصور گردانیده و در آنوقت زیاده از دویست و چهل و سه کس از ملازمان آنحضرت نبودند و از جمله اعیان و خواص و دلیران صاحب اختصاص سیورغتمش اغلان و حضرت صاحبقران و امیر داود و امیر ساربوغا و جلایر و حسین بهادر و امیر سیف الدین و عباس بهادر از قبیله قپچاق و اقبوقا بهادر از قوم نایمان و محمود شاه بخاری با عددی قلیل عزیمت صوب قرشی تصمیم داد تا آنکه در آن حوالی و نواحی امرا نامدار امیر حسین با دوازده هزار سوار جلادت آئین کمر کین بسته در کمین رزم و پیکار نشسته بودند صاحبقران روشن ضمیر در تاریکی شب روان شده بکنار آب آمویه رسید و در همانشب با چهل و سه کس در آب رانده مجموع ایشان عبور نمودند بشنا و قریه ختسار را احاطه نموده بملاحظه آنکه خبر بجائی نرساند و کشتیها را گرفته بکنار آب فرستادند تا بقایای سپاه از آب بگذشتند و شب دیگر در سور مالنغ فرود آمده ایلچیان امیر موسی را که در آنجا بودند بگرفتند و هر آن دایره سا محیط شدند و شب توقف نموده روز دیگر روی توجه براه آوردند و شب هنگام در فرکعت نزول نمودند و هر که آنجا بر گرد جهت مراجعت نیافت و بعد از غروب آفتاب بسر کفت رفتند و در آن محل امیر جاکو معروض داشت که مصلحت آنست که اعتماد بر ملک بسچن کرده بر سر امیر موسی شبخون بریم اگر او در دست افتد پای مراد بر سر گردون نهیم حضرت صاحبقران که موفق و مخصوص تائیدات ربانی بود فرمود که سپاه ما بغایت اندک اند اگر عیاذاً بالله چشم زخمی رسد و تفرقه روی نماید آسان آسان جمع نشود وظیفه آنکه شما در همین مکان توقف نمائید تا من بقرشی بروم و در برج و باره و محل دخول نظر آرم و به بصیرت تمام مراجعت نمایم این سخن گفت و عبدالله را ملازم خویش ساخته بر جناح استعجال روان شد و بکنار خندق رسیده نزول فرمود و چون آب خندق فراوان بود دو اسب را به بیره سپرده از مرتادی که بر بالای خندق انداخته بودند و آب از آنجا بحصار میرفت بذات همایون تا بزانو در آب در آمد و پای مبارک نهاده بخاکریز برآمد و عبدالله در عقب آنحضرت قدم مینهاد تا بدروازه که بجانب جرار است رسیدند حضرت صاحبقران دست بر نهاده دانست که از آنجا انباشته اند از آنجا باز گشت و نظر احتیاط بر باره انداخته جائی که دیوارش پست بود نمود که محل نردبان نهادن و در آمدن بقلعه آنست و از آن ممر که بر خاکریز بالا رفته بود معاودت نمود و بتعجیل تمام بملازمان پیوست و بار دیگر با ایشان متوجه قرشی شده و چهل و سه کس با پیش اسبان باز داشته و صد کس با نردبانها که از بوردالنغ آورده بود بخاکریز فرستاد تا از دیواری که بعبدالله نموده بود بقلعه در آمدند و خود با صد کس دیگر بر در دروازه بایستاد و دلاوران سپاه نصرت انتما چون پای حصار نهادند دست بقوائم شمشیر برده از نیام انتقام بیرون کشیدند و روی بدروازه نهاده چون بانجا رسیدند محافظان مست و لایعقل یافتند و بتیغ بیدریغ دمار از روزگار ایشان برآورده بلکه به تبر قفل دروازه بشکستند و حضرت صاحبقران غو بر کشیده با آن صد کس در آمد از آواز غلغله دلیران قلعه کشا تزلزله و ولوله در حصار افتاد و مردم قرشی از خواب سر برآورده افتان و خیزان بهر طرف روان شدند و با هم میگفتند که مگر صور قیامت که میدمند لشکریان ضبط قرشی نموده زن و فرزندان امیر موسی بدست آوردند و محمد بیک بن امیر موسی را که در صغر سن بود بفرمود حضرت صاحبقران او گریز باز دادند بتصور آنکه مخالفان از بیم و هراس متفرق و پراکنده شوند و در همان شب محمد بیک بپدر پیوست و صورت واقعه با نموده خاطرش را دل از جای بر رده پای ثبات و وقار استوار داشته کس پیش ملک بهادر فرستاده او را از آن واقعه اعلام داده طلب داشت و روز دیگر از دشمنان مقدار دوازده هزار سوار از مواضع خویش در حرکت آمدند و بقرشی رسیده اطراف حصار را فرو گرفتند حضرت صاحبقران والاقتدار بنفس همایون تصدی ضبط یک دروازه گشت و امیر سیف الدین را بمحافظت دروازه دیگر نصب فرموده و سیورغتمش اغلان و امیر عباس و اقبوقا را فرمان داد تا بر بروج عروج نموده بزخم پیکان جان ستان نگذارند که دشمنان خاکسار پیرامون فصیل و خاکریز گردند و در آن روز امیر مؤید ارلات

باسی کس بیرون آمده خود را بآن سپاه کینه‌خواه زده داستان رستم و اسفندیار منسوخ ساخت و شصت سر اسب از مخالفان گرفته بقلعه درآمد و در این اثنا درکه بهادر چون دولت از اعدا مفارقت جسته در سلک سایر ملازمان حضرت صاحبقران منتظم شد حضرت صاحبقران ظفرقرین خواست که تیغ جلادت آخته و بر سر دشمنان تاخته آثار هول روز قیامت ظاهر گرداند اما امیر سیف الدین که از علم نجوم حظی داشت بعرض رسانید که امروز توقف اولیست و فرد التعرض انسب و این سخن مقبول افتاده آن عزیمت تا روز دیگر موقوف ماند در آن شب از جانب مخالفان بیز نیکچی بهادر با دویست کس که هر یک با درع و سپر بودند نزدیک دروازه آمده بسر بردند روز دیگر ایلچی بوقا و آقتیمور بهادر با پنجاه مرد از قلعه بیرون تاختند و بر دشمنان حمله آوردند و علی شاه و درویشک بر فوجی برحسب فرمان واجب الاذعان برسم مدد با بیست کس در عقب ایشان بهادر شتافتند و از صف اعدا طغا تیمور با شمشیر کشیده متوجه شیران بیشه هیجا گشت و بیک ضرب تیغ آقتیمور بهادر مجال نیافت و از جمله سپاه امیر موسی و زنکی بود بغایت مشهور و دلیر و بقوت بازو افزون از پیل و شیر قدم در میدان نهاد و غران بوقا بپای مبارزت پیش رفته هر دو دست او چنان بگرفت که مجال آن نماندش که قدم از جای برگیرد و تا یکی رسیده مهم او با تمام رسانید امیر سار بوقا و ایلچی بهادر از بالای بارو تیرباران آغاز نهادند و طایفه از مخالفان که درها و تورها بپای قلعه آورده بودند همه را انداخته و کنیکها در سر کشیده بکر بخشید سپاه جلادت شعار نیز ایشان را از آنجا رانده رخنها شاه گذرانیدند و از سپاه اعدا توکل با صد مرد حمله آورد پیادگان دشمن نیز دست بتیرباران گشاده لشکر ظفر مآل سعادت قرین را بر گردانیدند حضرت صاحبقران سپهر اقتدار با پانزده سوار از حصار رایت جلادت برافراخته بیرون تاخت لشکر را باز اقوتی و شوکتی تازه و بی اندازه حاصل شد ایلچی بوغا و بهرام بوغا و بهرام توکل روی بگریز آورده در این اثنا از بهادران لشکر نصرت اشما جوانی بادلسته تیغی بر بهرام فرود آورد و در روز دیگر حیات آن نامور بشام اجل منتهی شده کارش با تمام رسید و عاقبت امیر موسی با هفت هزار سوار خاک بی ناموسی و ادبار بر فرق خود بیخت و آبروی شجاعت و مردانگی ریخت در مقابله اندک نفری مقرون بخوف بسیار بگریخت و مردم او در صحرا و بیابان متفرق و پراکنده گشتند سکین ملک بهادر با سپاه تراوناس که بعدد پنج هزار بودند بهر طرف دروازه اصرار هنوز پای ثبات و وقار بر جای خویش استوار داشت حضرت صاحبقران کامکار با شصت نفر از شیران بیشه کارزار روی جلادت بایشان نهاد ملک چون دید که از نفس خویش متوجه جانب اوست در حوصله خویش تاب مقاومت ندید و در جبلت خود قوت منازعت نیافت لاجرم قدم فرار در راه ادبار نهاد و عنان مراجعت بقتیول خود منعطف گردانید و بجانب کسبند تولی توجه نمود و حضرت صاحبقران فیروز جنگ که از برای حفظ ناموس و ننگ دست در پنجه شیر و کام نهنگ نهادی مانند برق دمان از عقب ایشان روان شد مخالفان سیاهی سپاه ظفر پناه دیده در آنجا نیز توقف نتوانستند نمود و از بارقه شمشیر صاعقه کردار پادشاه دولتیار آتش در خرمن تمکن و وقار دشمنان افتاده بیکبار پشت داده تشتت و تفرق بحال ایشان راه یافت و حضرت صاحبقران ظفرقرین فرمان داد که امیر سیف الدین و امیر جاکو تا تنگ چکچک در عقب گریختگان رفته بقدر میسور در امر غارت و اسیر تقصیر ننمایند و ایشان از لشکر بسیار امیر حسین و سپاه اندک خویش فی الجمله اهمال و امهال در آن باب ورزیدند و آنحضرت بمضمون این حدیث که چون شیر بخود سپه شکن باش عمل نموده در ارتکاب آن امر خطرناک اقدام فرموده عنان سبک و رکاب گران گردانیده بر جناح استعجال در حرکت آمدند و امیر داود رایت تجلد برافراخته بمقتضی فرمان در مقدمه روان شد و از مخالفان صد سوار نامور که بر ساقه لشکر بودند از وصول ایشان آگاه گشته منقسم بدو قشون شدند فی الجمله فوجی برمی تیر و ضرب تیغ و تیر ایلچی بوغا را باز گردانیدند و فوجی دیگر بر حضرت صاحبقران حمله آوردند و آنحضرت ببازوی دولت و سرپنجه قدرت ایشان را چنان تافت که از سطوت و صولت او فوجی که ایلچی بوغا را رانده بودند کوتلهای خود را گذاشته راه انهزام پیش گرفتند و خسرو آفاق از نزدیکی قرملاق مراجعت نموده روی بقرشی نهاد و ایوان امیر جاکو و امیر سیف الدین که در امتثال فرمان تهاون ورزیدند از عقب دشمنان رفته بودند اینجا بالامره تا تنگ چکچک تاختند و ایل جلایر و طایفه دیگر که گریخته میرفتند گرفته بپایه سریر اعلی آوردند و حضرت صاحبقران گیتی ستان آن زمستان در قرشی پرتو التفات انداخت و در تنظیم احوال رعایا پرداخته ایشان را بعمارت و زراعت امر فرموده و محمود شاه را بحکومت بخارا تعیین نموده و تنگی شاه که در خراسان بود هر روز منزلی و هر شب بجائی بسر میبرد طلب داشته آمویه را با توابع که پیشتر متعلق بجد متش بود باو ارزانی داشت و علی میسوری که با قوم خویش در اطراف سرگردان میگشت در بخارا بمحمود شاه که داماد او بود پیوست و حضرت صاحبقرانی چند نوبت ایشان را طلبیده ملحوظ نظر عنایت و عاطفت گردانید

ذکر توجه امیر حسین بجانب حضرت امیر صاحبقران

چون امیر موسی از صولت سپاه امیر صاحبقران گریخته بامیر حسین پیوست و صورت واقعه را بی زیاده و نقصان چنانچه مشاهده او شده بود باز نمود امیر حسین از استماع این واقعه متعجب و متحیر گشته با جمیع لشکریان فرمان داد و از سالی سرای بیرون آمده بر جناح تعجیل بجانب صاحبقران روان شده و امیر موسی با ده هزار مرد قراوناس و جمعی از امرا امثال ایلجایتو ایردی

وجهانشاه پسر یایقو و فولاد بوغا را از پیش بفرستاد و ایشان مانند برق و باد در حرکت آمده و از قهلقه گذشته قریب تنگ چکچک فرود آمدند و چون حضرت صاحبقران بهمال بر کیفیت حال اطلاع یافت بر سم شبیخون از مقر خویش حرکت فرموده و از راه یلغدرماغ در زمانیکه دشت را غبار برف پنهان نشده روان شد و جمعی از امرای کبار که فرستاد و آن جماعت پنج شش کس را از دشمنان گرفته بیاوردند و گرفتگان بعرض رسانیدند که لشکر امیر حسین در شب از تنگ چکچک گذشته در جلگه الیک نزول کرده اند و بازکسان بخبرگیری تعیین نموده بسمع اشرف رسانیدند که امیر موسی با لشکری مسلح بر بالای آن قاصیف کشیده چشم انتظار در راه دارند و آنحضرت با دویست کس که ملازم رکاب همایون بودند دست در حبل المتین توکل زده پای در راه نهاد و هر دو سپاه چون سیاهی لشکر دیدند سورن انداخته آواز ایشان بگوش حمله عرش رسید صاحبقران سعادت قرین چون دیده دورمین دید که مخالفان غلبه اند و فرصت شبیخون فوت شده مراجعت اولی انسته از راه کور دنگ عنان عزیمت بجانب قرشی منعطف گردانیده لشکر امیر حسین با آنکه بچشم یقین قلت ملازمان حضرت صاحبقران مشاهده ایشان کشت هیچکس را از آن ده هزار سوار یارای آن نشد که یک قدم پیش نهاده از رفقای لشکر ظفر قرین درود و آنحضرت خطه قرشی را بوجود همایون مشرف ساخته از آنجا ببخارا رفت و علی میسوری و محمود شاه وظایف خدمتکاری بجای آورده کمر عبودیت میان جان بستند و چون امیر جاکو پیش از این محمود شاه را بردم اسب بسته چوب بسر و روش زده بود در این ولا که حکومت بخارا تعلق باو میداشت متوهم شده از روی دولتخواهی چند نوبت بعرض رسانید که یورش خراسان عین مصلحت حضرت صاحبقران سخن امیر جاکو را وقعی ننهاد و خدمتش با امیر سیف الدین و عباس بهادر اتفاق نموده بر حسب آنحضرت بدان سرزمین رفتند و بعد از چند روز خبر رسیدن منقلای امیر حسین ببخارا متواتر شد حضرت صاحبقران شجاعت دثار سعادت آثار با علی میسوری و محمود شاه گفت که مقتضی مردانگی آنست که با سپاه از شهر بیرون رفته فرصت شبیخون نگاه داریم و چون این معنی در حوصله ایشان نمی گنجید عرضه داشتند که اسبان ما آسوده داشته درین مقام توقف کنیم اگر دشمنان توقف کنند خوب و الا قصد ما کنند جواب ایشان را گوئیم حضرت صاحبقران که امکان آثار ضعف و انکسار بر صفحات روزگار علی و محمود شاه مشاهده فرموده از آنجا بیرون آمده عازم خراسان شده بلب آب رسیده و کشتی ها که از بالای می آمد گرفت و از آب گذشته و بجول در آمده بمرو عبور نموده در ماخان باغرق همایون پیوست و امیر حسین بعد از رفتن امیر تیمور گورکان بظاهر بخارا نزول کرد علی و محمود شاه باتفاق بخاریان در محافظت شهر کوشیده و سپر ممانعت در روی کشیده لشکریان امیر حسین روی همت بتسخیر بخارا آوردند و حکمت در پوستند و بخاراییان پای جلادت پیش نهاده تا مزار فایض الانوار شیخ عالم سیف الدین باخرزی عنان باز نکشیدند مردم بخارا بتصور آنکه ترکان چنان منهزم گشتند که دیگر معاودت ایشان ممکن نیست از عقب ایشان شتافتند و چون میان مردم بخارا و او دیوار مسافت بود اتراک مراجعت کرده تیغ در ایشان نهادند و جمعی کثیر از آن طبقه بقتل رسانیده و بقیه السیف بهزار صورتی بشهر بازگشتند و درگاه دانها خزیدند و دم در کشیدند و علی میسوری و محمود شاه هر چند سعی نمودند که ارباب بخارا را بار دیگر بر برج عروج نموده بمحافظت شهر قیام نمایند مفید نیفتاد و هیچکس از کنج محنت خانه خویش قدم بیرون ننهاد و ایشان بالضروره دل از حکومت برگرفته و شب هنگام عازم خراسان شدند و بموکب خجسته پیوسته در سلک سایر ملازمان حضرت صاحبقران انتظام یافتند و بخجلت و ندامت سر در پیش افکنده از تقصیرات خویش زبان باعتذار و استغفار گشادند لطف عمیم صاحبقرانی شامل حال علی و محمود شاه شده بخلعت گرانمایه و اسبان راهوار سرافراز گشتند و روز بروز عنایات پادشاهانه درباره ایشان سمت تضاعف می پذیرفت تا بکلی ایمن خاطر گشتند و حضرت صاحبقران نشاط فرموده چون از آن کار رسا آمت روی نموده بازگشت و فرمان داد تا ایشان آتش زدند تا سبز شد و اسبان بدان فربه ساختند و درین اثنا منهیان خبر رسانیدند که تنگی شاه بمیمن التفات صاحبقران از کربت غربت خلاص شده در مسند حکومت و ریاست تمکن یافته سر از گریبان عصیان برآورده هرگز امید ندارد که ملازمت آنحضرت میکند گرفته محبوس میگرداند و نمیگذارد که بموکب همایون ملحق شود نایره غضب حضرت صاحبقران بهمال از استماع این سخن اشتعال یافته با ششصد مرد از ابطال رجال شکر کرده و ایلغار کرده از راه مرترکول باموبه رسیده از پایاب رود آمویه محل گذار اختیار فرموده و امرا با چهار صد کس بجانب نشیب آب فرستاده خود با دویست سوار چاشتگاه در آب رانده تا هنگام نماز پیشین مجموع بسلامت بگذشتند و از کنار آب باز شکر کرده سحرگاه منزل تنگی شاه را در میان گرفتند و او پهلوانی نامدار روز معرکه از پیل و شیر روی نگردانیدی و تیرانداز بود بغایت سخت کمان که پیکان او در وقت رمی سهم در صحن نهم آسمان جا می گرفتی در آن سحر چون احساس وصول لشکر کرد دست به تیر و کمان زد و اول تیری که بینداخت زه کمان گسسته شد و درگه دختای بهادر رسیده خدمتش دستگیر کردند و بحسب فرمان کشتیها بآن طرف آب بردند تا امرا که چهار صد نفر با شارت حضرت صاحبقران بدان جانب رفته بودند عبور نمودند و در خلال

این احوال بمسامع علیه حضرت صاحبقران دریانوال رسید که سپاه بخارا در حوالی قراوناس با ضمایر خالی از وهم و هراس نشسته اند همت پادشاهانه اقتضای آن کرد که بعطف عنان و تحریک سنان تفرقه در میان ایشان اندازد و بامضای این عزیمت در جوف لیل سوار شده بر عقب آن خیل راندند و در موضع برس بآن قوم رسیدند امیر خلیل را که راس و رئیس ایشان بود دستگیر گردانید و از آنجا مظفر و منصور معاودت فرموده از آب گذشت و مدت یکماه سرجانها از اد توبه مضرب خیام اقبال ساخت آنگاه متوجه باخان گشته باغرق همایون پیوست و امیر جاکو را برسالت پیش ملک حسین کرت فرستاد ملک شرایط تعظیم بجای آورده نسبت بحضرت صاحبقران اظهار یکدلی و موافقت کرده در باب مظاهرت و معاونت مبالغها نموده گفت بسرجس میروم اگر تیمور گورکان از آنطرف قدم رنجه فرماید مبانی محبت و مودت استحکام یابد و ارکان و عهد و پیمان تاکید و تشیید پذیرد و امیر جاکو بمقتضی حب الوطن مراجعت نموده آن کلمات را بعرض دارای هفت کشور رسانید و در این ولا آنچه از ملوک غور نسبت بامیر نوروز صدور یافته بود در نظر و ضمیر امیر تیمور گورکان پرتو افکند بر خاطر خطیرش خطور نمود که طینت آن طبقه مجبول بر بیوفائیست و بعد از تقدیم مشورت فرزند سعادتمند خود را که شکوفه باغ سلطنت و ثمره شجره خلافت بود پیش ملک فرستاد و مبارکشاه سنجری را با بکی او موسوم گردانیده بملک پیغام داد که چون بحسن اعتقاد و پاکی سریرت و نیکوکرداری آنجناب وثوق تمام حاصلست قرة العین خود را پیش او فرستاد و در خاطر چنانست که اغرق و متعلقان را درین دیار گذاشته عنان عزیمت بوطن اصلی و یورت قدیم منعطف گردد و توقع از ملکات ملکانه آنکه تلطف و تفقد درباره ایشان مبذول افتد چه بزرگی بزرگان سمیت قدیم و عادتی معهودست

ذکر توجه صاحبقران بجانب ماوراء النهر و منهزم شدن لشکر امیر حسین

بعد از رفتن امیرزاده جهانگیر نزد ملک هرات همت امیر تیمور گورکان مقتضی آن شد که لشکر بطرف ماوراء النهر کشیده و سپاه امیر حسین را که در آنجا بفراغ بال نشسته اند گوشمالی دهد لاجرم با سیصد کس که در آنوقت ملازم رکاب فلک فرسای بودند روی توجه و توکل بمقبل آورده از جیحون عبور نمودند و شبگیر کرده چون بحوزه شد در چهار باغی درآمده دم درکشیدند و از تعب راه برآسوده از آنجا روان شدند و از آنطرف حزار در کنار را در میان گرفتند طایفه از نوکران امیر موسی که در آنجا بودند اسیر و دستگیر شده و جمعی از رؤسای مخالفان با اتباع خود بگریختند و درگه و شیخ علی بهادر و قوچی از بهادران را باغی بند داشته با ایشان جنگ کردند و چندین کنجار آن جماعت پیش صاحبقران والاگهر آوردند و آنحضرت فرمان داد تا کنجار را بتصرف بصاحبش تسلیم نمودند و هیچگونه دست خیانتی بدو نرسیده و در آن ولا انجیرا کس از لشکر قراوناس در موضع قرری میدان خیمه اقامت زده بود امیر سلیمانشاه میسوری و برادر خواجه و هندوشاه با اتباع خویش بایشان پیوسته و اماتک و کوره نیز در حین توجه حضرت صاحبقران از قرشی گریخته و بآن جماعت ملحق گشته و در آنجا جمعیت عظیم دست داده بود و آنحضرت از این جماعت آگاهی نداشت ناگاه قریب بوقت غروب آفتاب از قرشی سوار شده و نیم شب بقرشی رسید و در آنموضع خبر کثرت مخالفان مسموع او گشت و رعایت حزم و احتیاط نموده و بر فور از دیوار بیرون آمده تا روز در ظاهر شهر توقف نموده بامداد از آنجا روان شد و در اثنای طریق امیر جاکو از اسب افتاده چنان آزرده و مجروح گشت که مزاجش از حد اعتدال انتقال یافت و امیر صاحبقران سی سوار ملازم خدمتش گردانید تا او را با خان پیش امیرزاده جهانگیر بردند و بعد از فرستادن امیر جاکو عزیمت محاربه لشکر قراوناس مصمم ساخت و مجموع امرا و بهادران در آن باب حضرت صاحبقران یکدل و یکزبان شدند مگر علی میسوری که جنگ با آن قوم مصلحت نیست و چون صورت خلاف او معروض گشت فرمان واجب الاذعان نافذ گشت تا او را بتکلف سوار سازند و شیخ علی بهادر بموجب فرموده با شصت سوار برسم منقلای در حرکت آمد و از جانب مخالفان هندوشاه با سیصد سوار در مقدمه لشکر بود و قراولان جانبین بیکدیگر رسیده شور حرب درگرفت و از فر دولت صاحبقران منقلای دشمن بکسور و مقهور شده روی بگریز نهادند و آنحضرت بعد از استماع غلبه سپاه ظفرپناه فرود آمده اسبان را آسایش داد و در وقت نماز پیشین بیمن و زیاده اعتماد دولت روز افزون سوار شده و آن ششصد مرد را هفت فوشون ساخت و هر یک از امرا و بهادران را در موضع خویش بازداشت و مردم خود را که بقلت کما متصف بودند و بکثرت دشمن عارف استمالت و دلجوئی نموده و بر جنگ دلیر گردانید و چون تلاقی فریقین دست داد علی میسوری با دو نوکر روی بفرار آورد و حضرت صاحبقران کامکار با سواران اندک و امید پای جلادت و پیکار در میدان رزم نهاد و از هیبت تیغ آتش بار بر دشمنان با آن همه عدد در مقام مقاومت نایستادند و خاک بد دلی بر فرق خود پاشیدند و در حمله نخستین بگریختند و لشکر نصرت انتساب کامران کامیاب تا جلد الیک در عقب منهزمان تاختند و رؤسا ایشان از دست آورده غنایم فراوان از اسب و سلاح و غیر آن یافتند و الجایتو طانجای بود که در سوابق زمان نسبت بحضرت صاحبقران قواعد اخلاص و مبانی اختصاص مشید میداشت پای جسارت پیش نهاده بجنگ آمده مجموع سپاه جلادت آئین سرهای ایشان بتیغ کین و شمشیر انتقام از بدن جدا ساخته پیش حضرت صاحبقران آوردند و آنحضرت ازین صورت متاثر و غمگین گشته حکم فرمود تا کالبد ایشان را آتش کشر سانند و ارباب عمایم نماز بر آن دو قتیل گذارند و بعد ازین فتح نامدار شهریار عالی همت کامکار

بطرف سمرقند نهضت فرمود چون نزدیک آن شهر فردوس مانند رسید اوج قرابهادر با لشکر امیر موسی از شهر بیرون آمده در کنار آب رحمت سر راه بگرفت حضرت صاحبقرانی میمنه و میسره و قلب آراسته بر دشمنان حمله آورد و بمجرد توجه مبارزان آهن گسل پای ثبات و وقار مخالفان تزلزل شده روی بگریز نهادند اقیتمور بهادر از عقب اوج قرابهادر نزدیک وی رسیده شمشیری انداخت که تمام ترکش قلم شد و اوج قرابهادر با هزار و پانصد مرد مکمل نموده بار دیگر بعزم رزم بیرون آمد بهادران جلادت نشان روی بایشان نهادند و مخالفان پشت با آنکه خواب نگشته شود خائف و گریزان متوجه جانب شهر گشتند و پیش از بیرون آمدن لشکر سمرقند مردم شهر سرکوچها را گرفته مجال آمد و شد سواران مسدود شد و چون نگیکان بمحلات رسیدند از غایت وهم و هراس که بر ایشان استیلا یافته بود اسبها را چنان میکشیدند که زینهای شکسته شد بعد از انهزام دشمنان حضرت صاحبقران گیتی ستان در سغد سمرقند که نمونه ایست از روضهٔ رضوان چند روزی توقف نموده و طغان شاه از کش گریخته بموکب همایون پیوست و ارغون شاه که حضرت صاحبقران او را بخبرگیری فرستاده بود و تغضیرا بمراد خویش همراه آورد و آن شخص تقریر کرد که ایلجاتیو و بولاد بر کنار آب ... قرار گرفته اند و امیر حسین با لشکر سنگین در قرشی قرار گرفته بر ضمیر منیر حضرت امیر صاحبقران که مطرح اشعهٔ انوار غیبی بود گذشت که چند روز در مهم جنگ توقف دارد بحکم الامور مرهونة باوقاتها چون وقت آن فرا رسد از آمد مار از روزگار مفسدان غدار بر آورد لاجرم سپاهی که بعد از عبور از جیحون ملازم رکاب همایون گشته بودند رخصت ارزانی داشته با ششصد نوکر قدیمی بطرف پایان آب سمرقند نهضت فرمود و مراحل طی میکرد تا بتاشکند رسید

ذکر اختلاط حضرت صاحبقران گیتی ستان با امیر کیخسرو و بهرام جلایر و لشکر فرستادن امیر حسین بجنگ آنحضرت

کیخسرو و بهرام جلایر در اوان مخالفت حضرت صاحبقرانی با امیر حسین پیش خان جته رفته خان هفت هزار سوار همراه ایشان بجانب ترکستان و ماوراءالنهر فرستاد و چون فرمان خان نفاذ یافته بود که ایل و الوس مش بهرام جمع شوند او بحکم یرلیغ بر بعضی ولایات مستولی شده در تاشکند با کیخسرو و لشکر جته قرار گرفت با امیر صاحبقران دم از موافقت و مصادقت میزد در مخالفت امیر حسین با آنحضرت یکجهت گشته اما هیچگونه خدمتی که لایق آنحضرت باشد بتقدیم نرسانید امیر صاحبقران زبان بطعن و سرزنش بهرام گشاده گفت امید میدارم که تو را بار دیگر بر در خانهٔ خویش محتاج و سهمقدار ... و عاقبت آنچه بر زبان همایون آنحضرت جاری گشت بوقوع انجامید اما امیر کیخسرو شرایط اعزاز و احترام مرعی داشت و آنچه از مراسم مروت و فتوت باشد بظهور رسانیده و وعدهٔ ازدواج دختر خویش که از تومان قتلق آقا عمزادهٔ توغلقیمور خان متولد شده بود با امیرزاده جهانگیر علاوهٔ خدمات پسندیده گردانیده مدت یکماه بساط عیش و نشاط گسترده بخرمی گذرانیده در این اثنا امیر حسین رخصت انصراف داد تا امیر موسی و امیر محمد پسر بیان سلدوز و الجایتو و لد اپتوری با بیست هزار مرد از سار بلاق که معسکر او بود بیرون آمد بعزم رزم و نیت مصاف حضرت صاحبقران روان شدند و ایشان از سمرقند گذشته در کنار آب سلیغور فرود آمدند امیر موسی حکم کرد تا ملک بهادر با سه هزار کس بموضع وزق رود و سرهای راه محافظت نماید و این فوج لشکر بموجب فرموده عمل نموده متوجه مواضع مذکور شدند و امیر صاحبقران چون بشیر کیا از کثرت آن قوم شنید بی دغدغه و تحاشی با دو هزار سوار جته که امیر کیخسرو تعیین کرده بود بهمت استیصال اعدا مقصور گردانیده در حرکت آمد بنفس همایون با پانصد سوار بر سایر سپاه پیشی گرفت و از آب خجند گذشته شبگیر کرده خود را بر سپاه جهانشاه زد و آنها منهزم گشته بجانب وزق رفتند و برسر خرمن تاخت و نگذاشت که دانهٔ مراد او در کشتزار امید سبز گردد و چون خرمن مانده و کوفته روی بهزیمت نهادند آنحضرت ساعتی در وزق توقف فرمود تا اسبان آسودند و سیصد کس را با غنایم همانجا گذاشته و دویست مرد را ملازم رکاب گردانیده بدفع ملک بهادر رایت جلالت برافراخت و سی مرد نامدار در مقدمه روان کرده و دو کس را بطرف دست راست و دو مرد دیگر بجانب دست چپ بقراولی فرستاده خود با صد و شصت کس در عقب او شتافت و مخالفان دیدند که آن سپاه از بی اندیشه می آیند بتصور آنکه سپاه مغول از پیست وهم و هراس بخود راه داده روی بگریز نهادند و لشکر نصرت قرین تیغ انتقام از نیام کشیده جمعی کثیر را از اتباع ملک فرود آوردند و نگیکان چون بامیر رسیدند با آنکه بیست هزار مرد مسلح داشتند از مهابت حضرت صاحبقران که بکرات در ضمایر ایشان جایگیر شده بود و هم در آن شب طبل ارتحال کوفته روی گریز بمعسکر امیر حسین آوردند متعاقب این حال قاصدی خبر رسانید که آن سیصد کس که شما ایشان را در موضع وزق گذاشتید مسلمانان را غارت و اسیر کرده متوجه دیار خود گشته از استماع این خبر گرد ملال بر حاشیهٔ ضمیر انور صاحبقران سپهمال نشسته باز گشت و با امیر کیخسرو پیوست و در استخلاص اسیران اهل اسلام تاملی فرمود و مصلحت چنان دید که شصت کس از سپاه جته سپاه خود را از آنجانب کوه بلشکر جته بنماید که آن جماعت متوهم شده دست از اسیران باز داشته سر خویش گیرند تدبیر انسانی موافق تقدیر یزدانی آمده چون آن جماعت بر حسب فرموده سپاهی خود از دور بلشکر جته نموده خوف و رعب بر ضمایر ایشان استیلا یافت و اسیران مسلمانان و آنچه از دیار اسلام غارت شده بود بگذاشتند و هزیمت را غنیمت دانستند و سپاه فیروز نشان باز گشتند و مسلمانان از ذل اسیر کافران بتدبیر شاهانه

خلاص یافتند و چون از آن دغدغه فراغت حاصل شد صاحبقران کامکار از جیحون عبور نموده در موضع خزک نزول نمود **گفتار در توجه و انهزام مخالفان نوبت دیگر و وقوع مصالحه امیر حسین با حضرت صاحبقران** چون امرا و لشکریان امیر حسین پریشان خاطر و شکسته دل پیش امیر حسین رسیدند آتش خشم و غضب او مشتعل گردیده ایشان را سرزنشها کرده و ملامتها نموده و مجموع را بتقصیر موسوم گردانیده گناه ساخت و بنفس خویش با لشکر گران تا آب کول رسید و از تمامت سپاه دو هزار سپاه کینه خواه برگزیده و فرمان داد تا از آب خجند گذشته بر باد آتش پیکار برافروزند و ایشان حسب فرمان روان شدند و چون این خبر بر پیشگاه ضمیر انور حضرت صاحبقران تافت باتفاق امیر خسرو پانصد مرد نامدار اختیار کرده روی جلادت بدشمنان نهادند و نیم شب بگذار پارسین رسیدند حکم شد تا برغو کشیدند مخالفان که هر یک خیال آن داشتند که با رستم و افراسیاب پنجه در پنجه اندازند بمجرد آن آواز از کنار آب همان لحظه برگشتند و با خجالت و شرمندگی که مردن بهتر از آن زندگی با میر حسین پیوستند و مقارن این حال بهرام جلایر بمشورت امیر تیمور و امیر کیخسرو با لشکر جته از تاشکند با مغولستان پیش گرفت و بسیرام رسید و در آنجا توقف نموده پیشتر رفت و چون اغرق حضرت صاحبقران و امیر کیخسرو در آن نواحی بود ایشان هم متوجه آن صوب شده در حدود سیرام با غرق خود رسیدند و از آنجا امیر تیمور کورکان ساربوغا و آقبوقا بهادر را بطلب لشکر پیش امیر شمس الدین و حاجی بیک که از امرا و اصحاب اختیار جته بودند فرستاد و باتفاق امیر کیخسرو رقم قشلاق برانزار کشیده متوجه آن صوب شد و آنحضرت با ششصد کس مانند عرض که لازم جوهر باشد ملازم رکاب همایون بودند مراجعت نموده تا شکنت رحل اقامت افکنده تمام زمستان در آنجا بخرمی و شادکامی شب و روز بشب رسانید و چون زمستان تمام شد فصل بهار روی نمود ساربوقا و آقبوقا بهادر که باشارت امیر تیمور کورکان جهت آوردن لشکر بجانب جته رفته بودند رسیدند و آوازه لشکر مغول شایع شد امیر حسین در سالی سرای از استماع این خبر اندیشناک شد و با خود گفت که اگر از جانب جته لشکری با میر تیمور پیوندد زمام حکومت مملکت یکبار از قبضه اقتدار ما بیرون رود بلکه جان شیرین نیز در معرض تلف باشد بیت انگه بخیل و حشم حمله جهان بر هم زد　چون سپاه جته آرد که تواند دم زد　لاجرم همت مصروف تسکین این آشوب گردانیده بعلما و مشایخ خجند و تاشکنت توسل جسته از ایشان التماس نمود که با حضرت صاحبقران کامکار اختلاط فرموده در ختم ماده مخالفت و نزاع کوشند و غباری که بر صفحه خاطر همایون نشسته بزلال موعظه فرو شویند اصحاب خرقه و ارباب عمامه بمقتضی کریمه و ان طائفتان من المؤمنین اقتتلوا فاصلحوا بینهما ملتمس امیر حسین را بجان و دل قبول کرده از سر وفور رغبت قدم در عرصه مصالحه نهادند و باتفاق بمجلس جنت آیین حضرت صاحبقران رفته بعد از تقدیم مراسم دعا و وظائف ثنا معروض گردانیدند که اگر بفحوای کلمه الصلح خیر طریق موافقت مسلوک شود عند الخالق و الخلایق مستحسن و پسندیده باشد که آشتی بهمه حال بهتر از جنگست و چون امثال این حکایات معروض رای اشرف اعلی گشت عن صمیم القلب قبول فرمود و اندیشید که اگر مصلحان در میان تردد نموده اغاز قیل و قال کنند قضیه بتطویل انجامد همان بهتر که بی‌وسیله دیگری پیش امیر حسین روم و آنچه گفتنی باشد بمشافهه بگویم و برین معنی جازم شده و پنجشنبه نام نوکر خود را باعلام عزمی که در خاطر داشت پیش امیر حسین فرستاد و از عقب او دل بر عون و عنایت ربانی نهاده با باد صبا همعنانی کرده از آب جیحون گذشته روی توجه بسمرقند نهاد و چون بمقصد رسید خواست که بشهر درآید خبری خلاف واقع بسمع شریفش رسید که امیر حسین رخت بشهرستان عدم بربسته است در آمدن بشهر مصلحت ندید و هم از آنجا عنان عزیمت بجانب شادمان معطوف ساخت و چون بخرمی بشادمان رسید طایفه از سپاه امیر حسین دو چار خورده لشکریان مخالف که چند قشون بودند در مقام محاربه آمده حضرت صاحبقران همه را بیک حمله متفرق گردانید و چون از آب بوم گذشته بموضع عیازی رسید امیر موسی با غلبه تمام پیش آمده سر راه بگرفت و بعضی از ملازمان حضرت صاحبقران او را از نیت آنحضرت خبر دادند که عزم ملاقات امیر حسین دارد تا سرچشمه مودت را از خار و خاشاک کدورت پاک سازد امیر موسی بکثرت سپاه خود مغرور شده آن سخن را مسموع نداشت و با آنکه بارها خود را از مایش و امتحان کرده بود صف جنگ بیاراست و از مضمون من جرب المجرب حلت به الندامه غافل و ذاهل ماند و حضرت صاحبقرانی که در میدان جنگ از شیر و پلنگ دلیرتر می‌نمود فرمان داد تا امیر سیف الدین و ختای بهادر با پنجاه سوار از عقب مخالفان در آمده حمله‌ها مردانه کردند خود بنفس نفیس با بیست و پنج کس تیغ از نیام برکشیده پیشتر رفت و سپاه امیر موسی چون دیدند که از پیش و پس ایشان مردان معرکه متوجه شدند روی بگریز آوردند و لشکر جلادت شعار گریختگان را تکامیشی کرده جمعی کثیر را بقتل رسانیدند و بعضی از اسب فرود آمده بجان امان طلبیدند و مقارن این حال بمسامع جلال پیوست که متجنده امیر حسین نزدیک رسیدند و حضرت صاحبقرانی با همان ششصد کس بجانب پشته برآمده بایستاد و در همان لحظه سی قوشون لشکر قراونانس میمنه و میسره و قلب مرتب داشته پدید آمدند و هر دو فریق در برابر یکدیگر صفها راست کردند و حضرت صاحبقران بر فراز همان پشته دو روز توقف فرمود تا عرض بهادران از قدم رنجه فرمودن معلوم گردانید هیچکس دست بآلت طعن و ضرب نبرد و پای پیش ننهاد و آنحضرت ایشان را همانجا گذاشته با مردم خویش بازگشت و شب در میان قمیان و شفشار رسیده فرود آمد و در آن موضع بانتظار پنجشنبه که پیش از این نزد امیر حسین فرستاده بود متوقف گشته چون پنجشنبه خبر توجه امیر

تیمور بسمع امیر حسین رسانید اظهار بهجت و مسرت نموده سوگند بر زبان راند که بعد ازین شرایط موافقت بجای آورده پیرامون مخالفت نگردد و تورانشاه را در هفت پنجشنبه بفرستاد تا از این جانب قواعد پیمان را بمیثاق تاکید یافت و حضرت صاحبقران عباس بهادر را با پنجشنبه پیش امیر حسین فرستاد تا مبانی میثاق را مشید گردانند و امیر حسین با عباس بهادر عهد تازه کرده در مقام الفت و استیناس آمده امیر موسی و امیر الجایتو را با ده هزار مرد بفرستاد و با ایشان گفت که در استمالت خاطر امیر تیمور گورکان باقصی الغایت کوشیده سعی نمایید که میان ما و او ملاقات واقع شود امیران امیر حسین منازل و مراحل طی نموده در پایان سمرقند در قریه کمس کنده فرود آمدند و حضرت صاحبقرانی در علی آباد بسعد نزول فرموده و امیر موسی و الجایتو بالتماس امرا و مصالحه کبیرا نزد صاحبقران عالیشان فرستاد و بشرف دستبوس فائز گشته التماس امرا معروض داشت و قرار بر آن شد که حضرت صاحبقران با صد کس و امیر موسی و الجایتو با صد کس بیکدیگر رسیده مهم مصالحه باتمام رسانند و چون این امر مسموع امرا گشت فوراً با صد سوار روان شدند و امیر تیمور گورکان با دویست مرد در حرکت آمده چون بهم رسیدند مقربان حضرت صاحبقران باهم گفتند که امرا امیر حسین بنا نهند که بپای خویش بدام آمده اند اگر با آنها دستبردی نموده برگرفتن این جماعت قدام نماییم او را دیگر مجال این نماند که با ما مقاومت نماید بالجمله چون حضرت صاحبقران کامکار بر قصد امرا اطلاع یافت انکار بلیغ فرموده فرمود که وفای عهد و میثاق رکنی از ارکان دین است هر پادشاه که در رعایت ارکان ملت تهاون نماید متزلزل و مضطرب باشد و هر ملک که در استحکام بنیان پیمان کوشیده ملک معمور گردد و خزانه آباد شود القصه چون امرای امیر حسین بخدمت حضرت صاحبقران رسیدند زبان باعتذار او گشادند و از جانبین رسم محبت و مودت و عهد تازه کرده غبار وحشت و کدورت بکلی مرتفع گشت و حضرت صاحبقران دولت یار بوقاق امیر موسی نزول فرموده و بقرار سابق و دستور معهود بساط انبساط افراشتند و امرا بعد از آن لشکرها را رخصت داده خود نیز بمنازل خود رفتند و حضرت صاحبقران بآن خطه دلکش رفته اهالی آن دیار را از احسان بیکران محظوظ و ممنون گردانید

ذکر رفتن امیر حسین بجانب بدخشان و معاودت و از آنجا بعزم ملاقات حضرت صاحبقران و توجه ایشان بعد از ملاقات بطرف کابلستان

چون در آن زمان شاهان بدخشان با خان و امیر حسین اظهار یاغی گری میکردند امیر حسین با لشکری گران متوجه ایشان شد و شاهان نیز سپاه ولایت خود جمع آورده باستقبال روان شدند و لشکر هر دو کشور چند روز در برابر یکدیگر بایستادند و چون ملک معزالدین کرت والی هرات از توجه امیر حسین بجانب بدخشان آگاهی یافت جمعی کثیر از مبارزان غور و غیرهم را جهت غارت احشام و الوس بلخ و توابع بآن جانب فرستاده حضرت صاحبقرانی را بدین حادثه اطلاع افتاده با لشکرکش و غیرهم بدفع فتنه آن جماعت روان شد غوریان بنابر توجه حضرت صاحبقران شبرغان بلخ را غارت کرده بتعجیل هر چه تمامتر مراجعت نمودند و حضرت صاحبقران از گذاره ترمذ گذشته از غوریان نشان نیافت عزم دیدن خان کرد و امیر حسین از عزیمت صاحبقران خبردار شده با شاهان بدخشان در مقام صلح آمده بر جناح استعجال با کمال اشتیاق و آرزومندی مراجعت کرده در قندز اتفاق ملاقات افتاد و هر دو را در آغوش گرفته اظهار استبشار نمودند و آنچه مکنون ضمیر داشتند بر طبق اخلاص نهاده از گذشته و آینده سخنان گفتند و بعیش و عشرت بسر بردند و حظی وافر از ایام جوانی و اوقات زندگانی بردند و از آنجا در حرکت آمده بر ییلاق اشکمش رفتند و از آن موضع حضرت صاحبقران قاصدی بالاخان فرستاد تا امیرزاده جهانگیر را از قرغ بجانب قبة الخضرای کش توجه نمایند و چون در آن وقت پولاد بوغا و آقبوقا بهادر بحصانت کابل و کثرت اعوان و انصار مغرور گشته دم از مخالفت و عصیان میزدند امیر حسین و حضرت صاحبقران با لشکر سنگین متوجه آن سرزمین گشتند و چون از عقبه هندوکش گذشته بنواحی کابل رسیدند پولاد و آقبوقا اسباب حصارداری مرتب داشته بقلعه تحصین جستند و سپاه ظفر نشان حصار را مرکزوار در میان گرفته بجنگ مشغول گشتند و حضرت صاحبقران در باب محاصره آثار جد و اجتهاد بظهور رسانیده مخالفان عاجز و مضطر گشتند دلاوران لشکر نصرت انتساب چون ختای بهادر و شیخ علی بهادر و غیرهما زخم یافته دست از حرب باز کشیدند و آنحضرت بنفس همایون متصدی کارزار شده ملازمان رکاب فرسایش قهراً و قسراً قلعه را مسخر ساختند و پولاد و آقبوقا را دستگیر و خسته بیرون آوردند و بعد از تسخیر حصار و قهر دشمن امیر حسین و حضرت صاحبقران مظفر و منصور و کامران و کامیاب باز گشتند و در خلال این احوال امیر حسین با امیر تیمور بر سبیل مشورت گفت که داعیه اینست که خطه بلخ را دار الملک سازم و قلعه هندوان را که در وقت هجوم لشکر مغول خراب گشته بحال عمارت آرم تو را هر چه بخاطر میرسد بگوی حضرت صاحبقران امیر حسین را از عمارت آن موضع منع فرمود و گفت مرکز دولت و شهر و ولایت خویش گذاشتن و جای دیگر وطن ساختن و مملکت بیگانه معمور داشتن از طریق حزم بعید مینماید امیر حسین جواب داد که این کلمات از محض اشفاق بر زبان تو جریان مییابد اما این معنی چون در باطن رسوخ یافته که از سر آن گذشتن از جمله محالات مینماید بعد از آن مرتکب اسباب تحصیل نکبت و ادبار خویش شده بعزم عمارت قلعه هندوان روی توجه بجانب بلخ نهاد و با آنکه وعده کرده بود که چون از کابل مراجعت نماید امیر تیمور گورکان را رخصت فرماید که بمستقر خویش رود بسخن خود عمل ننمود و آنحضرت را همراه خویش ببلخ برد و چون بمقصد رسید عمارت قلعه هندوان را آغاز نهاد و ساکنان

بلخ را بقلعه فرستاده شهر بایر و خراب ماند و تعمیر قلعه هندوان وی مبارک نیامد و مقارن این حال خبر رسید که لشکر جته باز متوجه ما وراء النهر شده اند امیر حسین از حضرت صاحبقران التماس نمود که بهمت عالی بدفع آن حادثه که ماشته عنان جلادت بانصوب تحریک دهد و امیر موسی اصحوب خویش کرداند و چون خبر توجه سپاه جته بتحقیق پیوست حضرت صاحبقران و امیر موسی عزیمت ما وراء النهر کردند و از جیحون عبور نمودند و سپاه جته بتاشکنت رسیده بواسطه هجوم لشکر زمستان همانجا توقف نمودند و حضرت صاحبقران و امیر موسی از عقب لشکر در حرکت آمده جلکا کش معسکر ساختند و درین اثنا میان امرا جته نزاع و مخالفت تمام روی نمود و باین سبب آلکه کی بجال مخالفان راه یافته ما وراء النهر از تعرض مخالفان مصون و محفوظ بماند بعد از ان حضرت صاحبقران و امیر موسی قاصدی پیش امیر حسین فرستاده رخصت طلبیدند که در عقب لشکر جته بشتابند و چون در آن زمستان شاهان بدخشان بنقض عهد و پیمان اقدام نموده و باقدام جسارت پیش آمده قندز را غارت کرده بودند امیر حسین دفع دشمن خانگی اولی دانسته ایلچی بطلب ایشان روان کرد **ذکر توجه امیر حسین و حضرت صاحبقران بطرف بدخشان و وقایع آن** چون از جانب سپاه جته فراغت حاصل آمد امیر حسین و صاحبقران تجدید لشکر مرتب داشته عازم بدخشان شدند و چون از جیحون گذشته و منازل پیموده موضع کشم از جمله دیار بدخشان مضرب خیام سپاه بهرام انتقام گشت امیر حسین و صاحبقران گردون غلام دو پسر خود جهان ملک را از پیش روان فرموده خویشتن با اخوان در کشم توقف فرموده منتظر آوازه فتح بدخشان میبود و از آن جانب بدخشانیان سر عقبه کرکس فرود آمده سر راه بگرفتند و بمجرد رویت ظفر پیکر وهم بر ایشان استیلا یافته پشت دادند و از آب عبور کرده پل ویران ساختند و گذرهای آب گرفته بقدم ممانعت بایستادند و حضرت صاحبقران جای دیگر گذار پیدا ساخته فوجی از لشکر ظفر قرین را پوشیده و پنهان از آن معبر بگذرانید و شاهان چون از عبور سپاه آگاه شدند بار دیگر فرار اختیار کرده بجانب بالای بدخشان روان شدند و در دره از پنج که محل بغایت تنگست و دو آب بزرگ از آنجا بهم متصل شده سرها و تورها بهم پیوسته مجموع بایستادند و لشکر فیروز اثر بار دیگر روی بایشان آورده بگریختند و از سر آب جیحون با دلی پرخون گذشته و گذارهای آب را محافظت کرده پای قرار استوار داشته و مغلای سپاه نصرت شعار با ایشان رسیده آن سرگشتگان کرت بعد اخری روی بفرار آوردند و لشکر منصور شاه شیخ علی بدخشانی را اسیر کرده گوسفند بسیار گرفتند و درین اثنا بسمع اشرف اعلی رسید که طایفه از مردم بدخشان گریخته در دره مجتمع شده اند لاجرم آنحضرت جهان ملک را با گروهی انبوه بر سر ایشان فرستاد و سپاه اینجانب ببدخشانیان رسیده و دست بغارت و تاراج برآوردند اما در حین مراجعت در تنگنائی سر راه بر ترکمانان گرفتند و چون تیغ رحرب گرم گشت جهان ملک بگریخت و دشمنان چیره شده آنچه سپاه امیر حسین غارت کرده بودند بستدند و ششصد و سی سوار را فرود آورده اسب و جبه ایشان را تصرف نمودند و بعضی اتراک را نیز بقتل آوردند و چون این خبر موحش بسمع امیر صاحبقران رسید آتش خشم جهان سوزش اشتعال یافته بی توقف سوار شده ببالای کوه برآمده از نهیب آن حادثه و صعوبت مسلک اکثر بهادران از رکاب همایون تخلف نمودند آنحضرت بسر راهی تنگ با سیزده کس که ممر دشمنان بود با آهنگ جنگ پیاده و جنگ تیر و کمان زده بعد از سعی و کوشش فراوان لشکریان از آسیب متغلبان خلاصی داد و از آن جانب بازپنجاه مرد سپر در سر کشیده نزدیک صاحبقران رسیدند و شیوه آغاز کردند و دویست مرد دیگر از عقب ایشان پیدا آمدند و ایلچی بوغا بی دغدغه و تحاشی در میان مخالفان دویده چند تاچیک را اسیر کرد و بتقریر خوش و کلمات دلکش اشارت بحضرت صاحبقران کرده با ایشان گفت آن شخص که می بینید امیر تیمور گورکانست اسیران شما اخلاص کرده بشما میدهد این جنگ بیهوده چرا میکنید پیادگان که نام شهسوار میدان مردانگی شنیدند دست جلادت از محاربه کشیده داشتند و دو کس از آن جماعت بپای استکانت پیش آمده پیشانی ضراعت بر زمین نهادند حضرت صاحبقرانی با ایشان گفت که آنچه از اسب و جبه که از لشکریان گرفته اید فردا صبح بیارید و بسپارید تا ما اسیران شما را تسلیم کنیم ایشان متقبل این معنی شده مراسم دعا و ثنا بجای آوردند و بازگشتند و حضرت صاحبقران در کنف سعادت و اقبال معاودت نموده در اردوی همایون فرود آمدند و اهل بدخشان غنایمی که از لشکریان این جانب گرفته بودند جمع گردانیدند و بنظر کیمیا اثر حضرت صاحبقران رسانیدند مراسم خسروانه باطلاق اسیران فرمان فرمود و بعد از ان منصور و مظفر در حفظ ملک داد کرم مراجعت نمود و چون در وسط بدخشان نزول کرد بعضی سپاه که از جنگ کناره گریخته بودند آمدند و بعد از ثبوت گناه مجموع را بچوب یاسا بنواخت **ذکر مراجعت حضرت صاحبقران از بدخشان بسبب عصیان کیخسرو و شیخ محمد و بیان مخالفت آنحضرت با امیر حسین نوبت ثانی** در آن اوان که حضرت صاحبقران گیتی ستان معاودت نموده ببدخشان نزول فرموده فرستاده امیر حسین بآنجا آمده خبر رسانید که شیخ محمد بیان سلدوز ختلانی اتباع و اشیاع خود جمع آورده رایت خلاف و عناد برافراشته اند امید آنکه جناب امارت مآب بزودی متوجه گردد تا تیغ آبدار آتش این فتنه را فرو نشاند صاحبقران کامکار ایلچی را بالحکم بر سمند رفتار بعزم مراجعت سوار شده در آن اثنا شیخ محمد پسر بیان سلدوز و امیر کیخسرو مکتوبی بجانب حضرت صاحبقرانی فرستادند

والتماس امداد و معاونت نموده بودند و آن مکتوب در راه بدست امیر حسین افتاده بود و امیر تیمور از این قضیه واقف شده، و چون صاحبقران بارمنک رسیده با امیر حسین ملاقات نمود خدمتش در مراسم اعزاز و احترام غایت مبالغه بجای آورده و در خاطر امیر جهان گیر چنان بود که امیر حسین آن مکتوب نماید و آن از سر بسته بگشاید و امیر حسین اصلا خود حکایتی بر زبان نیاورد و طریق یگانگی مسلوک داشت و از جادهٔ دوستی که مبنی بر افشای اسرار است با یکدیگر انحراف جست و از این صورت اندک غبار ملالی بر صفحهٔ ضمیر انور صاحبقران در اکثر نشست و چون باز گشته در وثاق خجسته قرار گرفت شخصی بخدمت مبادرت نموده معروض داشتند که امیر حسین در خاطر غدری دارد و میخواهد که شما را بگیرد اما حضرت صاحبقران کامکار از کمال تمکین و وقار هیچ گونه تغییر بخود راه نداد و آن سخن اعتبار نکرد و متعاقب این خبر دیگری آمد و مکتوب خان با آنحضرت رسانید مضمون آنکه امیر حسین با امیر موسی گفت که انتهاز فرصت نموده تو را بگیرد حضرت صاحبقرانی از قوت نفس حکایت ثانی اعتبار ننمود و حضرت صاحبقران دولتیار بنفس همایون بر سمند گردون خرام سوار شدند تا با امیر حسین ملاقات نموده بوسیلهٔ دیگری از حقیقت این حکایت استفسار فرماید و چون بکنار آب رسید امیر حسین را در آنجا ایستاده دید پیش از آنکه تکلم آغاز کند کشتی رسید و شخصی تعجیل از کشتی بیرون آمده آهسته با امیر حسین گفت که یاغی رسید لشکر مرتب باید داشت امیر حسین و بحضرت صاحبقران آورده گفت باید که بی تاخیر از آب گذری بگذر گران سنگ و صولت شمشیر آتش آهنگ دشمنان خاکسار را ذره وار پراکنده گردانی که زنده چشم و بعضی دلاوران که از پیش رفته اند از عهدهٔ این امر بیرون نمیتوانند آمد حضرت صاحبقران با سپاه خود از جیحون عبور نموده زنده چشم و سایر سرداران که در مغلای بودند پیوسته روی باستیصال دشمنان نهادند ایشان چون از توجه امیر تیمور گورکان آگاهی یافتند و شیخ محمد سلدوز بجانب خجند رفت و حضرت صاحبقران در عقب او شتافت و خدمتش از جیحون گذشته تا انزار در محلی قرار گرفت و آنحضرت مظفر و منصور باز گشته در خطهٔ کش نزول فرمود و امیر حسین از ارسنک بجانب بلخ توجه نمود و در قلعهٔ هندوان رایت تمکن و استقرار برافراخته بفرق فرقدان سایند و چون استاد ازل در کارخانهٔ سخن قسمنا بسوزن تقدیر خلعت سلطنت بر قامت قابلیت امیر سعید و نظیر تیمور مؤید جهانگیر دوخته بود و ظهور این معنی در عالم اسباب توقف بر آن داشت که شایبهٔ وجود طالبان ملک از میان بر خیزد لاجرم درین ایام چند صفات نکوهیده بر طبیعت امیر حسین مستولی گشت که امرا و اعیان ولایت روی از موالات و مصافات او گردانیدند و از آن جمله حرص مال و امساک بر کمال بر مزاج او استیلا یافت و با آنکه حضرت صاحبقران بنکو عهدی پاک اعتقاد از لوازم وداد و وظایف اتحاد دقیقه نامرعی نمیگذاشت امیر حسین بر اَمن مکر و غدر میکشت و با فساد خویش پولاد بوغا و امیر خلیل سرچشمهٔ محبت و وداد را بخار و خاشاک بیوفائی و بدعهدی تیره و مکدر کردانید تا صفحهٔ عهد و پیمان بر طاق نسیان نهاده مکر و حیله آغاز نهاد و تواچیان فرستاد که از متعلقان و منتسبان حضرت صاحبقران هر کرا اسمی و رسمی داشته باشد مجموع را جلای وطن تکلیف نموده از خطهٔ کش به بلخ آورند و شیرین بیک آغا را که خواهر حضرت صاحبقرانی بود بسبب آنکه شوهرش امیر مؤید پسر چاورچی را در سر شراب کشته و گریخته بودهم به بلخ آوردند و امیر موسی را که در آن طرف آب که مصاحب آنحضرت بود با کوچ طلب داشت و این حرکات نالایق مؤکد امارات و علامات قصد امیر حسین شد که سابقا نسبت با حضرت صاحبقرانی اندیشیده بود و امیر را تمکین ملتفت بآن نشده و در این ولا که بدید دوربین در صفحات حالات امیر حسین از روی امعان نگریست دانست که خدمتش عهد و میثاق یکسو نهاده مترصد آنست که دستبردی نماید لاجرم همت عالی بر دفع آن حادثه گماشته بمقتضی و شاورهم فی الامر عمل فرمود و امیر موسی و ارکان دولت مثل امیر داود و امیر سار بوغا و امیر جاکو و امیر سیف الدین و غیرهم در مقام مشورت آمده از مکر و غدر امیر حسین سخنان در میان آوردند امرا متفق الکلمه گفتند که مطلقا بر عهد و پیمان او وثوق و اعتماد نیست و جمعی نیکخواهان را معلوم شد که وی داعیهٔ مکر و غدر در خاطر دارد و اگر بزودی در این باب فکری کرده نشود شاید که امری وی نماید که دست اقتدار از دامن تدارک آن قاصر آید اکنون صواب چنان مینماید که یکدل و یکجهت شده لشکرها جمع آورده همگی همت بر دفع او مقصور گردانیم و اگر درین باب مهال و اهمال ورزیم عرض و مال همگنان در معرض تلف آید و آن مانع امت نبود دندارد و حضرت صاحبقران گیتی ستان آن سخنان را بسمع رضا اصغا نموده در مخالفت امیر حسین با ایشان همداستان شد و در اثنای مشورت علی برادر خضر میسوری پر حضنت در آن خلوت درآمد و امرا را از مخالفت امیر حسین تحذیر نمود و از وخامت عاقبت آن بترسانید و امرا از کلمات او متاثر و متغیر گشته از خلاف وی اندیشه مند گشتند و از روی اتفاق آن جوان گرفته را که عقل معاش نداشت بیاساق رسانیدند و تهیهٔ اسباب محاربه اشتغال نمودند

گفتار در نهضت صاحبقران بجانب بلخ با دلیران صف شکن و انقراض دولت امیر حسین بن صلای بن امیر قزغن

چون امرا و نوئینان از افعال ناپسند امیر حسین ملول و متنفر گشته از بأس و سطوت و هراسان شدند و امیر صاحبقران نیز مکر و غدر او از حد گمان بمرتبهٔ یقین پیوست امیر آمر و مامور در مخالفت خدمتش همداستان شده با یکدیگر عهد و پیمان بستند و چون جبلت حضرت صاحبقران عدو بند قلعه کشای از سمت نفاق و فریب مبرا و معرا بود و آوازهٔ خلاف امیر حسین شایع کردانیده باحضار لشکرها فرمان داده هند و .

فرقره را بطلب شیخ محمد سلدوز که از مهابت امیرحسین کریخته بابرار رفته بود فرستاد و چون سپاه نصرت انتساب برکاه خسروکامیاب روی آورده مجتمع کشتند
برانغار و جوانغار و قول و منغلای آن ترتیب داده و بطالع سعد و بخت فرخنده از خطه کش بیرون آمد و یاشامیشی قول بعهده امیر موسی کرده خود با طایفهٔ از شیران
بیشه هیجا و نهنکان دریای وغا در مقدمه روان شد و چون طی مسافت نموده بخزار رسیدند امیر موسی چنانچه عادت قدیم او بود بکریخت و حضرت صاحبقران کرد و
اقتدار اصلا ملتفت بفرار امیر موسی نشد و سیورغتمش اغلان را با امیر موید و حسین لاس و جمعی دیگر از اعیان سپاه و ملازمان درکاه برسم منقلای از پیش روان ساخت
و قول را بفر طلعت خجسته خویش زیب و زینت داده رایت ظفر پیکر برافراخت و افواج لشکر چون امواج بحر اخضر در حرکت آمدند و چون سیورغتمش اغلان با بهادران
ظفر نشان ترمد کهنه رسیدند هندو شاه و خلیل که از منقلای لشکر امیرحسین بودند با شلیغ شده قدم جسارت پیش نهاده بمجرد دیدن سیاهی سپاه پشت داده
زرد روی و خشک لب از آب آمویه کذشته بیلخ رفته دست از نام و ناموس شستند و در آن ولا عالیجناب سیادت مآب امیر سید برکه از عظمای سادات مکه
بحسن خلق و صفای سیرت و طهارت ذیل و صدق کفتار امتیاز تمام داشت جهت اوقاف حرمین الشریفین پیش امیرحسین آمده و امیرحسین با آنکه از محصولات وقف
چیزی بآنجناب نداد تعظیمی لایق هم تقدیم نرسانید و مرتضی ممالک اسلام ملول و متنفر و رنجیده خاطر از بلخ بیرون آمده روی توجه بجانب ما وراء النهر نهاد و در موضع سیاکرد
سه فرسخی ترمد است بحضرت صاحبقرانی پیوسته طبل و علم پیشکش کرده بر زبان فصاحت بیان کذرانید که توجه حیثیت فالک منصور و حضرت صاحبقران که منظور نظر الهی بود
از وصول جناب سیادت پناهی از آن نهضت بغایت مبتهج و شادمان کشت و تمامی اوقاف حرمین را بآنجناب مسلم داشته از وظایف اعزاز و شرایط احترام دقیقهٔ مهمل
نکذاشت و میان ایشان الفت و استیناس از حیز تخمین و قیاس بیرون شد چنانچه مرویست که حضرت صاحبقرانی و جناب سیادت مآب اکثر اوقات با یکدیکر میبودند
و بعد از وفات نیز در یک قبر آسوده شدند القصه حضرت صاحبقرانی از بلی فسیح و نیت درست از بیا در حرکت آمده بخانا نزول فرمود و امیر جاکو را بجمع لشکر
اطراف نامزد کرد و بموجب فرمان عمل نموده ایل سلدوز و غیرهم را فراهم آورده بار دوی همایون فرستاد و خود بجانب ختلان شتافته تا لشکر آن موضع نیز
در سلک ملازمان کردون اساس منتظم کرداند و در آن طرف آب بموضع اوباج شیخ محمد بیان سلدوز با هندو قرقتر که بطلب او رفته بود بموکب همایون پیوستند
و چون موضع حلم معسکر سپاه ظفر قرین کشت شاه شیخ محمد والی بدخشان و امیر الجایتو که از قبل امیرحسین حاکم قندز بود با لشکرها باردو رسیده بانواع نوازش سرافراز
کشتند و همچنین امیر کیخسرو که دست از حکومت ولایت ختلان باز داشته از بیم امیرحسین روی بالا نهاده بود بعز بساط بوسی فایز کشت و امیر جاکو نیز با سپاه ختلان رسیده
تمام امرا و اعیان و الوس جغتای که از کردار ناصواب و تندخوئی امیرحسین متنفر و کوفته خاطر شده بودند روی بدرکاه فلک اشتباه حضرت صاحبقرانی نهاده کمر خدمت
برمیان بستند و آنحضرت شیخ علی بهادر را با طایفهٔ از بهادران در مقدمه روان کردانید و امیرحسین نیز جمعی از بهادران را پیش فرستاده بین الفریقین جنکی صعب
دست داد و سپاه نصرت شعار مخالفان را منهزم ساختند و شیخ علی بهادر چوپان سربدار را دستکیر کرده کشان کشان بدرکاه فرخنده نشان آوردند و حضرت صاحبقران
درین اثنا سیورغتمش اغلان را بر سریر خانی نشانده چند روز بعشرت و شادمانی بسر بردند و بعد از آن لشکر مرتب داشته رایت استعلا برافراشت و متوجه بلخ شدند و
مقارن این حال امیر زنده حشم با سپاه شبرغان باردوی اعلی ملحق کشت و باتفاق قلعه هندوان را مرکز وار در میان کرفتند و کورکه زده سورن انداختند و از حصار
سوار و پیاده بسیار افزون از حد و شمار بیرون آمدند و جنک بنیاد کردند و در آن روز شاهزاده جلادت شعار امیرزاده عمر شیخ بهادر بن امیرتیمور کورکان
که در سن شانزده سالکی بود بقدم جرات پیش رانده وداد مردی و مردانکی داد و از شست قضا تیر کشاده یافته بر پشت پایش رسید که از جانب دیکر سر بدر کرد جراحان
سعی کرم کرده مر تیر را چنان وانع کردند که سیخ از زیر قدم او بیرون آمد و شاهزاده با وجود خورد سالکی دست در دامن تحمل و اصطبار زده هیچکونه اضطرار
نکرد و روز دیکر که خسرو ثابت و سیار بعزم تسخیر این قلعه فیروزه فام بیرق ظفر نکار برافراخت جوانان جان نثار روی بمیدان نهاده دست به تیر و تیغ کشادند و بعد از
ستیز و آویز بهادران امیرحسین روی بکریز آوردند و پناه بحصار بردند و در چنین وقتی امیرحسین از غایت بخل و امساک که بر طبیعت او غالب بود در قوت آن ندا شت
که زر و سیم وقایه جان شیرین سازد و بیش و کم دست ببذل اموال باز دبیت چه داری تو شمشیر زن زر دریغ دریغ آیدش دست بردن به تیغ
امیرحسین از کمال خوف و هراس در ره واز بست حضرت صاحبقران ظفر قرین کس پیش و فرستاد که اکر بیان میخواهی از قلعه بیرون آی و بقدم مطاوعت جاده متابعت
بپیمای امیرحسین چون پناه خلاص و نجات از اطراف و جوانب بسته دید از پس و پیش سیلاب بلا و عنا بهم پیوسته دست در دامن تضرع و استیمان زده پسر بزرک
خود را با جوابی که اختیار کرده بود پیش حضرت صاحبقران روان ساخته کفت در مقام انقیاد و اذعانم و جز مطاوعت و متابعت چاره نمیدانم و متعاقب دیکر را
فرستاده پیغام داد که آفتاب دولت من بحد افول رسیده و کوکب اقبال از خانه عز و برج شرف بدرجه هبوط و وبال انتقال کرده درخواست از تو که سعادت
و فیروزی همعنان داری همین است که بر جان من بخشائی و راه بر من بکشائی تا از این تنکنای محنت و مشقت بیرون آمده روی بکعبه معظمه نهم و زیارت بیت الله بجای

آورده از جرایم و آثام زبان باعتذار و استغفار بگشایم مراحم خسروانه ملتمس او مبذول داشته از موقف عنایت و مرحمت فرمان نافذ گشت که هیچ آفریده مزاحم و متعرض او نشود تا بیرون آمده بهر جا که خاطرش خواهد برود باز امیر حسین کس فرستاد که فردا بیرون می آیم مشروط بآنکه امیر تیمور عهد و پیمان در میان آورد که بقصد جان من نکند و هیچ آفریده را نیز نفرماید که تعرض من نماید و حضرت صاحبقرانی که در عهد میثاق و صدق و صفا بلکه در جمیع فضایل نفسانی سرآمد سلاطین و خواقین دوران بود بر این جمله پیمان بست و قرار بر آن گرفت که روز دیگر بسلامت بیرون آمده بهر جا که خواهد برود و امیر حسین بمضمون این کلمه که ع بد عهد مرا چو خویشتن پندارد بر این سخن اعتماد ننمود و چون زمانه لباس سوگواری در بر افکند امیر حسین با دو نوکر بیرون آمد و از کمال دهشت و حیرت نمیدید بکجا میرود و کیف ما اتفق قدم بهر طرف می نهاد تا بشهر کهنه افتاد و قریب بصبح شده بود که نوکران را بهانه از خود دور ساخت و خائف و لرزان ببالای مناره مسجد جمعه شهر ویران که از آسیب تعرض لشکریان تاتار که در وقت کندن و تخریب عمارات سالم مانده بود و دست حوادث ایام مغول بگریبان او نرسیده رفت و ندانست که بیت

از مرگ حذر کردن دو روز روا نیست … روزی که قضا باشد و روزی که قضا نیست

و از عجایب حالات و غرایب اتفاقات آنکه شخصی اسبی گم کرده بود و هر چند که میجست نمی یافت ناگاه بر خاطرش آمد که بر آن مناره بالا رود و نظر بر اطراف و جوانب دشت و صحرا اندازد شاید که سیاهی گم شده بچشمش در آید یا صهیل اسب بگوشش رسد خداوند اسب مفقود چون بر آن مناره بر آمد امیر حسین را دیده بشناخت و خدمتش در ایام رفاهیت با آنکه یک کف گندم بریان بهیچ مبارز پهلوان نمیداد در آن حال از بیم جان مشتی مروارید غلطان باین شخص داد و در کتمان سر خویش مبالغه فرمود و بمواعید خوب امیدوار گردانیده و آن مرد امیر حسین را بسوگندان عظیم امیدوار و مطمئن خاطر گردانیده فرود آمد و بدرگاه حضرت صاحبقرانی رفته صورت قضیه بتفصیل معروض گردانید و شاه و سپاه بر آن حال اطلاع یافته پیاده و سواره بجانب مناره شتافتند امیر حسین چون دید که گروه انبوه باشتیاق دیدار عزیزش متوجه اند از آن بالا بزیر آمده در سوراخ دیوار همان مسجد در خزید و چون دست اجل گریبان جانش گرفته بود مقداری از دامان جامه اش در بیرون ماند مردم ببالای مناره رفتند خدمتش را نیافتند و از آنجا مراجعت کرده پی بشکاف دیوار بردند و از شکافش خواجه وار بیرون کشیده دست و گردن بسته پیش حضرت صاحبقرانی رسانیدند حضرت صاحبقران پاکیزه سریرت صافی ضمیر نخواست که از مقتضی عهد تجاوز نموده هیچگونه تعرضی باو رسانید و روی بامرا آورده گفت که من از ریختن خون او درگذشتم و جفاهای او را کان لم یکن انگاشته چون او را از مجلس بیرون آوردند امیر کیخسرو ختلانی اضطراب آغاز نهاده معروض حضرت صاحبقرانی گردانید که امیر حسین برادر مرا کیقباد را کشته است و امروز باید سپرد تا بمقتضای شرع شریف بقصاص رسانم آنحضرت کیخسرو را تسکین داده فرمود که تو از سر این دعوی بگذر که عاقبت وخامت خون ناحق بروزگار او خواهد رسید در اثنای این گفت و شنید حضرت صاحبقران یاد ایام گذشته کرده حقوق مصاحبت قدیم بخاطر گذرانیدند و از تلخی زهر فراق الجای ترکان آغا خواهر امیر حسین حزن و الم بر ضمیر مشرفش استیلا یافته بگریست امیر الجایتو که از نیک و بد ایام واقف بود چون رقت آنحضرت و خلاصی امارت پناهی مشاهده کرد دانست که چون امیر حسین پای از آن غرقاب بساحل نجات نهد همه را دست از جان شیرین باید داشت لاجرم بگوشه چشم اشارت بامیر مؤید و امیر کیخسرو کرد و ایشان این معنی دریافته و بی رخصت از عقب امیر حسین شتافته کار او باتمام رسانیدند و دو پسر امیر حسین را با خانی که برگزیده او بود از میان برداشتند و دو پسر دیگرش گریخته بطرف دیار هند رفتند و در غربت بپدر و برادران پیوستند و لشکر بر قلعه هندوان مستولی شده مجموع خزاین و دفاین امیر حسین را با خواتین و متعلقان و منتسبان او پیش حضرت صاحبقران جهانستان آوردند و آنحضرت سرای ملک خانم دختر غزان سلطان و الوس آغا دختر شیرین خان که بر سایر خواتین امیر حسین سمت تقدم داشت به بهرام جلایر داد و دیگر خواتین و زنان و دختران او را بامرا و مقربان و سایر ملازمان نامزد فرمود دنیا عروسی است که هر روز دست در گردن شوهری کند و حریفی است که هر شب دل بمهر دیگری نهد کوس سعادت بهر دم در مقامی زنند و خطبه سلطنت هر جمعه بنامی خوانند و تلک الایام نداولها بین الناس و این واقعه عظمی در رمضان سنه احدی و سبعین و سبعمائة اتفاق افتاد بعد از قتل امیر حسین فرمان جهان مطاع شرف نفاذ یافت که مردم از قلعه هندوان بشهر بلخ روند و در آن موضع آغاز عمارت کرده متوطن شوند و حصار مذکور را ویران ساختند غنایم فراوان بدست لشکریان افتاد که فقر و احتیاج در میان ایشان ناپدید گشت

ذکر سلطنت حضرت صاحبقران گیتی ستان و بیعت نمودن امراء با آنحضرت

چون بمقتضای کلمه کریمه و تنزع الملک ممن تشاء فراش کارخانه تذل من تشاء بساط حکومت و سلطنت امیر حسین در نوشت منشیان دیوان مالک الملک ایجاد و انشا بامضای و الله یؤتی ملکه من یشاء منشور انا جعلناک خلیفة فی الارض فاحکم بین الناس بالحق بنام خجسته فرجام حضرت صاحبقران کشورستان قطب الحق و الدنیا و الدین امیر تیمور گورکان نوشتند بیان این سخن آنست که امیر حسین که دم از استبداد و استقلال میزد بر زبان و بغیر از لفظ انا و لا غیری جاری نمیگشت بتیغ قهر ملازمان بارگاه گردون اشتباه که موافق حکم شریعت غرا و ملت بیضا بود کشته شد و مجموع ممالک در تحت تصرف بندگان در آمد و آوازه این فتح ارجمند در اطراف دیار خراسان و ماوراء النهر شیوع یافت خوفی عظیم و رعبی قوی بخاطر اقاصی و ادانی مستولی شد

بجهة تاکید قواعد میثاق و تشیید مبانی پیمان امرا و نوئینان و وجوه و اعیان الوس جغتای و غیرهم که در ولایت بلخ متوطن و مجتمع بودند مثل امیر شیخ محمد بیان سلدوز
و امیر الجایتو و امیر کیخسرو ختلانی و امیر داود که از قوم دوغلات بود و امیر ساربوغای جلایر و امیر جاکوی بارلاس و امیر زنده حشم و شاه شیخ محمد بدخشانی و دیگر سرداران
باتفاق سادات عظام و اهل بیت کرام که آیه کریمه قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی در شان ایشان نازل شده و حدیث انی فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی در
شان آن طبقه عالیمکان وارد گشته مثل عالیجناب معالی ایاب افتخار اعاظم السادات صاحب الکرامات و المقامات سید برکه و خانزادگان مثل خانزاده ابو
المعالی و خانزاده علی اکبر که در صحت انتساب ایشان هیچکس را سخن نیست حضرت صاحبقرانی را بر سریر جهانبانی نشانده عهد و بیعت آنحضرت تازه کردند و سرداران
قبایل مغول بشیمه و عادت خویش مراسم جلوس بجای آورده زانو زدند و درهم و دینار نثار کردند و او را شاه صاحبقران خواندند و جلوس همایون آنحضرت در ثانی
عشر رمضان سنه احدی و سبعین و سبعمائة اتفاق افتاد و چون حضرت صاحبقرانی بر سریر جهانبانی و سلطنت تمکن یافت در خزاین و دفاین امیر حسین که سالهای دراز
بدست حرص و آز جمع آورده بود بگشاد و مجموع اعیان حضرت و ارکان دولت و طبقات حشم و افراد خدم را بمواهب بیکران و عطایای بی پایان خشنود و بهره مند
گردانید و چون از ضبط و یاسامیشی ولایت بلخ پرداخت مرادخان پسر جوغام برلاس را بحکومت آنجا نصب فرمود و بعزیمت دیار ماوراءالنهر رایات نصرت
شعار برافراخت و در جیحون پل بسته از آب در ضمان عنایت ملک وهاب بگذشت و امرا و سرداران و بهادران که مراسم جانسپاری و خدمتکاری بتقدیم رسانیده
مناصب داد و بعد از چند روز که در جلگای قبة الخضرا اکش توقف نموده از ترتیب ملازمان موکب همایون فراغت یافته عنان عزیمت بجانب سمرقند انعطاف داد و اهالی آن
سرزمین بشمول عنایت و مرحمت صاحبقران نصرت قرین گشتند و آنحضرت بهمت پادشاهانه بر عمارت قلعه و حصار و آئینه رفیع مقدار و سراهای زرنگار گماشت و آن
بلده جنت مثال را مرکز رایات دولت و اقبال گردانیده پای تخت ساخت و پرتو التفات بتدارک خللهائی که سابقا بآن ولایت راه یافته بود انداخت و امیر موسی هنگام توجه
حضرت صاحبقرانی از موکب عالی تخلف نموده بود چون خبر کشته شدن امیر حسین و فتح قلعه بلخ شنید بترکستان گریخت و در کوه و صحرا میگشت تا بار دیگر از آب آمویه گذشته
متوجه شبرغان شد و بزنده حشم پیوسته باغوا و اضلال او اشتغال نمود و از اثر مصاحبت امیر موسی رسید آنچه رسید و در تیرماه سال مذکور حضرت صاحبقران جهانگشای طرح
قرلتای انداخته بطلب اشراف و اعیان الوس جغتای ایلچیان فرستاده مجموع ایشان بقدم اطاعت و انقیاد پیش آمدند مگر زنده حشم پسر محمد خواجه اپردی که بعشوه امیر موسی
از جاده مستقیم انحراف جست حضرت صاحبقران کامکار ایلچی فرستاده او را از وخامت مخالفت و ارتکاب تحذیر نمود و بر توجه قبله اقبال و کعبه آمال تحریص فرمود زنده حشم
شرایط اعزاز و احترام بجای آورده فرستاده را تکسیل کرد و وعده داد که در عقب تو با تیغ و کفن می آیم اما سخن خویش وفا نکرد و در این ولا شخصی که بر قول او وثوق
و اعتماد تمام بود از جانب شبرغان آمده بسمع همایون رسانید که زنده حشم بشبهه یاغی شده نخواهد آمد و پیش از این امیر پیرامشاه ارلات و پسرش ایلچی
با امیر حسین در مقام یاغی گری آمده بودند و چون خبر ادبار او و اقتدار صاحبقران کامکار شنیدند از جانب خراسان در غایت بهجت و مسرت روی بدرگاه
آنحضرت آوردند زنده حشم چون از توجه ایشان آگاهی یافت اسباب معاشرت از نقل و شراب و آنچه از این باب تواند بود بسر راه ایشان آمد و در موضع دلیه ییلاق
بساط نشاط گسترده ایشان را طوی داد و چون از بخار خمر دماغها گرم گشت پیرامشاه را با پسرش گرفته بند بر پای هر دو نهاده و به برادر خود پیرمحمد سپرده در مجلس
خاص با او گفتند که این دو شخص را باردوی امیر تیمور گورکان رسان و در خفیه با پیرمحمد گفتند که مهم ایشان را در اثنای راه بقطع رسان و پیرمحمد ارلاتیان را فرسنگی چند برده
در همان شب پیرامشاه و ایلچی را بقتل رسانید حضرت صاحبقرانی بر این قضیه نهانی مطلع شده با امیر الجایتو گفت که ترا بشبرغان میباید رفت تا قرابت خود را
ملامت و نصیحت کرده بقرلتای حاضر گردانی الجایتو گفت میترسم که نصیحت من مفید نیفتد و در میان خجلت زده و شرمسار شوم حضرت صاحبقرانی عذر امیر الجایتو را مسموع
داشته هم باستصواب او پسرش خواجه یوسف و تابان بهادر را بشبرغان فرستاد تا زنده حشم را بهر طریق که توانند در سلک سایر ملازمان و خدم منتظم گردانند و
خواجه یوسف و تابان بهادر چون بشبرغان رسیدند و با او ملاقات کرده آن بیخرد ایشان را گرفته مقید ساخت **ذکر لشکر کشیدن حضرت صاحبقران
بجانب شبرغان و اختصاص یافتن زنده حشم بعواطف خسروانه** چون خبر حبس و قید خواجه یوسف و تابان بهادر بگوش شهریار
زمان رسید آتش خشم او در التهاب آمده با لشکری بیکران متوجه صوب شبرغان شد و از آب جیحون عبور نموده چون بمقصد رسید زنده حشم در قلعه آنجا متحصن
گشت بهادران ساعی منصور حصار را در میان گرفته سورن انداختند از خروش کورکه و جوش و خروش نامداران صاحب ناموس و لوله در گنبد آبنوس افتاد زنده حشم
نیمرده و نیم زنده بیرون شد و در مهم خویش حیران و مدهوش مانده دست در دامن استیمان زده نزد امیر الجایتو آمد الجایتو زنده حشم را بزلال مرحمت و احسان
حضرت صاحبقران خطابخش بوعده بخشش خاطر جمع نموده و آنحضرت از سر خون زنده حشم درگذشت و بعد از آن زنده حشم امیر موسی را با خود بیرون آورده و عنان
عزیمت بمستقر خویش معطوف گردانیده چون بشهر سبز رسید چمن امل امیر موسی بشحات سحاب احسان و امتنان خویش تازه و ریان ساخت و قامت او را بخلعتهای

گرانما

گرانمایه بیاراست و حکومت ایل و الوس و رابوی ارزانی داشت و چون کلک قضا منشور ادبار زنده حشم را بتوقیع خسرانه دنیا و آخرت موشح گردانیده سر خلاف و ادبار دیگر از گریبان عصیان برآورده بیان این سخن آنست که خانزاده ابو المعالی ترمدی تصور آنکه ظهور مهدی آخر الزمان نزدیکست این حدیث شایع گردانید که من حضرت رسالت پناه را و امیر المومنین علی را در خواب دیدم که مرا بتقویت دین مبین و شرع متین مستبین مامور گردانیدند و بدین فسانه و افسون خاص و عام را فریفته و زنده حشم ساده لوح را نیز از راه برده خاطر بر مخالفت حضرت صاحبقران کامکار قرار داده بسید ابو المعالی ملحق گردید و باتفاق دست بغارت و تاراج ایل و الوس بلخ برآوردند و چون خبر این امر ناصواب بسمع اشرف شهریار کامکار رسانیدند خطای بهادر و ارغونشاه بوروالبیغی را با سپاهی تیز چنگ آهنین چنگ برسم منقلای فرستاد تا شرر شری که مشتعل گشته بضرب تیغ آبدار منطفی گردانند و چون سپاه نصرت انتما تبرمد رسیدند زنده حشم سپاهی ایشان دیده بکریخت گریزان و افتان و خیزان خود را بقلعه شبرغان انداخت و اسباب حصارداری مرتب ساخته و حضرت صاحبقران کامکار چون دانست که زنده حشم پشت استظهار بدیوار حصار باز نهاده فرمان داد تا امیر جاکو با لشکری متوجه شبرغان شود و او بموجب فرموده از آب گذشته سپاه منصور قلعه را مرکز وار در میان گرفتند و زنده حشم با دلی پژمرده و خاطری افسرده آن زمستان در تنگنای محاصره بسر برد و چون لشکر سبزه و ریاحین بر اطراف باغ و دشت محیط شد زنده حشم دست ضراعت در دامن امیر جاکو زده و امیر جاکو او را بعاطفت حضرت صاحبقران مرحمت شعار امیدوار گردانیده زنده حشم از حصار بیرون آمده در مقام خجالت و ندامت سر در پیش افکنده با بیاد و امیر جاکو او را مصحوب خویش ساخته بپایه سریر سلطنت مصیر رسانید و امرا باتفاق زانو زده ملکات ملکانه خسرو آفاق را شفیع جرایم او ساختند کرم جبلی ذات حمیده صفات حضرت صاحبقرانی عصیان و طغیان زنده حشم را بلطف و احسان مقابله نموده بر ضعف و شیخوخیت او بخشود و حکم کرد تا هر چه لشکریان از ولایت او گرفته بودند باز دهند و آنحضرت اغنام و احمال و خیول و دواب افزون از حساب بزنده حشم داد و بزبان عفو و اغماض با او خطاب فرمود که ما از گناهان تو در گذشته تو را بخشیدم تو هم بر جان خود ببخشای و خیال محال از دماغ خود بیرون کن و با این همه الطاف پادشاهانه و اعطاف خسروانه خبث طبیعت در حسن جبلت زنده حشم او را بر مکر و خدیعت و کفران نعمت باعث و محرض آمد چنانکه بوضوح خواهد پیوست

ذکر توجه حضرت صاحبقرانی بجانب مغولستان و معاودت نمودن

چون سپاه جته چند نوبت بدیار ماوراء النهر آمده بودند و رایت استیلا و استعلا برافراشته لاجرم بجمع سپاه فرمان داده در شهور سنه اثنین و سبعین و سبعمائه مانند امواج بحر در حرکت آمده چون از آب جیحون گذشت حکام آنجا کمره و ادر کمتو کمر خدمتکاری در میان بسته داغ ایلی و بندگی بر جبین نهادند و خاطر خطیر حضرت صاحبقران جهانگیر از آن مر فراغت یافت بضبط ایل و الوس که بتجدید در تحت تصرف و تسخیر ملازمان بارگاه فلک اشتباه آمده بودند کیکپ تیمور را نصب فرموده بمقر عز و اقبال خود معاودت نمود و مقارن وصول آنحضرت بمرکز دولت خبر رسید که کیکپ تیمور حقوق نعمت فراموش کرده باعلان کلمه عصیان مبادرت نموده است و بهرام جلایر با امیر عباس و خطای بهادر و شیخ علی بهادر در روی جلادت بدفع کیکپ تیمور آوردند و مفاوز و مسالک طی کرده چون بابر باغی رسیدند ایل بهرام تیجر بیک امیر صده خود مرگی که با خدمتش عداوت قدیم داشتند خواستند که او را بگیرند بهرام از غدر ایشان آگاهی یافته و صورت حادثه را با امرا در میان نهاده بنابر مصلحت وقت آن سخن را پنهان داشته مفسدان را استمالت داده غافل ساخت و هر دو سپاه بر کنار آب عایشه خاتون که میان آنها حایل بود صف زده بایستادند و آخر الامر امرا بنابر مقتضی وقت در همان کنار آب با مخالفان آشتی کرده مراجعت نمودند و بعد از بازگشتن جمعی که نسبت به بهرام جلایر غدر اندیشیده بودند بیاساق رسانیده و چون بموکب همایون پیوستند حضرت صاحبقران بدون توان از مصالحه ملازمان استکشاف نموده ایشان را توبیخ و سرزنش کرده و باحضار عساکر گردون مآثر فرمان داده چون جمع آمدند بنفس خویش متوجه دشمن گشت و رایت نصرت آیت چون از سیرام و ینکی بگذشت مخالفان بمجرد استماع توجه آنحضرت فرار بر قرار اختیار کردند و در صحاری و قفا متفرق و پراکنده شدند و حضرت صاحبقران سپهر اقتدار با دلیران شمشیر زن نیزه گذار تا موضع سنکر نفاح کریحکان الکامیشی کرده و سپاه منصور غنایم نامحصور گرفته رایات عالیات از آنجا بعزم مراجعت در اهتزاز آمد و در اثنای طریق مشفقی بوسیله یکی از مقربان بارگاه معروض رای شهریار گیتی پناه گردانید که امیر موسی و زنده حشم و پسر امیر خضر یسوری با یکدیگر عهد و میثاق بسته اند که چون بموضع قراسمان رسند در باره شما مکری اندیشیده آنچه در باطن دارند بظهور رسانند خانزاده ابو المعالی ترمدی و شیخ ابو اللیث سمرقندی با خانیان در این باب اتفاق نموده اند و من ملکها میدهم که اگر پرسش واقع شود هم در مجلس اول گناه بر ایشان ثابت سازم حضرت صاحبقران سعادتمند فرمان داد تا مجموع ایشان را در موقف یرغو باز داشتند و بعد از شرایط تفتیش و تحقیق اهل جنایت بگناه خود اعتراف نمودند و چون امیر موسی خال مهد علیا سرای ملک خانم بود آنحضرت از سر جرم او در گذشت و انتساب خانزاده ابو المعالی بخاندان نبوت باعث نجات او شد اما حکم قضا جریان نفاذ یافت که از ممالک محروسه بیرون رود و ابو اسحق پسر خضر یسوری بواسطه آنکه خواهرش در سلک نکاح امیر سیف الدین بود بشفاعت او از آن ورطه خلاص یافت و حضرت اعلی منقبت در باره شیخ ابو اللیث سمرقندی فرمود

را

که چون هوای ملک گرمست و ایشان در کمال بی مودت واقع شده‌اند باید که بنجروند تا اعتدالی روی نماید و زنده چشم بنا بر یرلیغ واجب الاذعان در مجلسی که راه برون آمدن نداشت بازداشتند

گفتار در فرستادن حضرت صاحبقرانی علقمه تواجی و مولانا جلال الدین کشی را بخوارزم

چون امیر صاحبقران تاج بخش گیتی ستان از ضبط و نسق الوس جغتای باز پرداخت علقمه تواجی را برسم رسالت پیش صوفی حسین والی خوارزم فرستاده پیغام داد که کات و خیوق تعلق بالوس جغتای دارد و تو چند سالست که از آن ولایت مالک شده و آن عرصه را در تحت تصرف آورده وظیفه آنکه اکنون دست تطاول از آن مملکت کوتاه کنی تا کماشتگان ما ضبط نمایند و مبانی محبت و مودت میانه ما استوار ماند علقمه تواجی بمجلس حسین صوفی رسیده پیغام بگذارد و خدمتش چون بوفور مال و کثرت منال و سپاه بسیار مغرور بود در جواب گفت که من این ولایت را بضرب شمشیر گرفته‌ام بشمشیر از من توان گرفت علقمه تواجی بازگشته این سخن خشونت آمیز وحشت انگیز را بمسامع علیه رسانید و باطن صافی حضرت صاحبقرانی ازین جواب درشت متغیر و متاثر گشته خواست که با لشکری قیامت اثر متوجه آن کشور گردد و مولانا جلال الدین کشی که بحلیه علم و زیور عمل آراسته بود نظر بحال بلاد و عباد انداخته از آنحضرت التماس نمود که چندان توقف فرماید که او بخوارزم رفته کوشش نماید که حسین صوفی از در نصایح بیدار آید ملتمس مولانا مبذول افتاده بدان جانب توجه نمود و چون بمقصد رسید وظایف پند و نصیحت چنانچه علمای دین را بود بتقدیم رسانید و در اطفاء نایره شر سعی و مبالغه نمود تا خون و مال مسلمانان در معرض تلف نیاید و عرصه مملکت اهل توحید و عرفان پایمال حوادث و نوایب دوران نگردد و حسین صوفی از کمال اعجاب بسخن آن جناب التفات ننمود و باین معنی اکتفا نکرده فرمود تا آن عالم ربانی را مقید و محبوس کردند و چون این خبر بحضرت صاحبقرانی رسید عزیمت خوارزم مصمم گردانید و در بهار سنه ثلث و سبعین و سبعمائه لشکرها جمع آورده اسباب یورش ایشان مرتب ساخت و امیر جاکو را بحکومت قندوز و بقلان فرستاد و امیر سیف الدین را در سمرقند داروغه کرده گذاشت و خود با سپاهی از حساب بیرون در حرکت آمده و از بخارا گذشته چون بکنار آب جیحون بموضع رسید مقدمه سپاه منصور سپاهی قراول دیده بی غدغه پیش رفتند و حمله برده اکثر ایشان را دستگیر کرده بپایه سریر سلطنت مصیر آوردند و چون ظاهر خیوق مضرب خیام سپاه بهرام انتقام گشت بهرام سیاول و شیخ مؤید کماشتگان حسین صوفی باتفاق قاضی آنجا دروازها بسته راه عناد و لجاج گشادند و عراده و منجنیق ترتیب داده آتش رزم و پیکار برافروختند سپاه نصرت شعار دست توانائی از آستین قلعه گیری و حصارستانی بیرون آورده و حضرت صاحبقرانی فرمود تا بهیمه و خاشاک (?) و نغنداب (?) بیرون بکنار خندق آمده اشارت کرد تا کوجه ملک بفصیل بالا رود از استیلای مردم نتوانست که بخاکریز در آمده بر حصار استعلا نماید و خماری سیاول با آن امر مامور شده بی تعلل و توقف از خندق گذشته روی بفصیل آوردند و مبشر و تا خواجه نیز قدم بر قدم او نهادند و لشکریان چون صورت حال برین منوال مشاهده کردند با ایشان اتفاق نمودند و نخست شیخ علی بهادر ببالای فصیل بر آمد و مبشر دست بپای او زد تا وی هم بر آید و هر دو بر زمین افتاده بار دیگر شیخ علی بهادر ببالای فصیل بر آمد و از آن جانب شخصی نیزه حواله او کرد او بسر پنجه قدرت نیزه خصم شکست و تیغ بر سر وی انداخت و سپاه قیامت نهیب از اطراف و جوانب بقلعه در ریخته دست بغارت و اسیر بر آوردند روز دیگر مراحم خسروانه باطلاق اسیران فرمان داده از آنجا متوجه خوارزم گشتند و از موقف جلال فرمان قضا مثال نفاذ یافت که کوجه ملک را جهت تقصیری که در کنار خندق کرده بود چوب یاساق زده و بردم خر بسته بسمرقند رسانیدند و غیاث الدین ترخان که از نژاد قتلق بوقا و چنگیز او اترخان کرده بود و خواجه یوسف ولد ایجی تیو ابردی دیگر دلاوران حسب فرمان پیش روان شدند و بر لب آب کرلان بمخالفان که برسم منغلای قدم جسارت پیش نهاده تا آنجا آمده بودند رسیدند و از طرفین آتش پیکار افروخته گشت و منکلی خواجه و کلک خواجه که راس و رئیس سپاه دشمن بودند حرکت المذبوحی کرده عاقبت روی بفرار آوردند و لشکر نصرت انتما آن جماعت را تعاقب نموده بسیاری از ایشان را بر روی خاک در ورطه هلاک انداختند حضرت صاحبقران کامکار سپاه جلادت شعار را فرمان داد تا باطراف و جوانب خوارزم رفته و شعله قهر افروخته آتش نهب در آن ولایت زدند و چون حسین صوفی استیلای لشکر نصرت انتما مشاهده کرد و بدیده یقین دید که روباه ناتوان طاقت مقاومت شیر ژیان ندارد بقلعه در آمده در استحکام برج و باره سعی نمود و عاقبت صلاح در آن دانست که در استرضای خاطر آفتاب اشراق خسرو آفتاب کوشیده کات و خیوق بتصرف کماشتگان دیوان اعلی باز گذارد و بامضای این عزیمت ایلچیان چرب زبان با پیشکشات لایق و تنسوقات مناسب بدرگاه فلک اشتباه فرستاد مقارن این حال امیر کیخسرو ختلانی که حقد و حسد ملازمان حضرت صاحبقرانی را در باطن پنهان میداشت بحسین صوفی پیغام داد که بر عهد و پیمان امیر تیمور گورکان اعتماد منما و در صلح و آشتی مکشای و بی تحاشی از شهر بیرون آی که اکثر لشکر سمرقند بتاخت و غارت اطراف رفته‌اند و فی الواقع چنان بود و وعده داد که در روز مصاف من با تومان خویش بلشکر خوارزم پیوسته و حسین صوفی بمعاضدت کیخسرو ختلانی مستظهر شده پیاده و سواره از شهر بیرون آمد و بر لب آب قاروکن (?) که بر دو فرسنگی شهر واقع است رایت جدال برافراختند و کورکه و نقاره کوفته سورن انداختند حضرت صاحبقران گردون توان با آن مقدار لشکریان که در اردوی همایون باقی مانده بودند سوار شده میمنه و میسره آراسته و برغو و نفیر کشیده در حرکت آمد و

در کنار آب قارون که میان هر دو گروه حایل و فاصل بود رسید و صفها بیاراستند و سه کس از بندکان خاص آنحضرت اسبان در آب رانده بکذشتند و لشکر یاغی نیز
حمله آورده جنگ آغاز شد آخر الامر به نیروی دولت قاهره مبارزان سپاه ظفرپناه بر خوارزمیان غالب آمده کروه انبوهی را بر خاک هلاک انداختند و جمعی را اسیر و دستکیر کرد
و حسین صوفی با مغلوبی چند کریخته بحصار در آمد و دروازها ببست و لشکر فیروزاثر پیرامن شهر فرو کرفتند و جمعی که بتاخت رفته بودند مقضی الوطر بازکشته بموکب همایون
پیوستند و حسین صوفی قرین حزن و اسف کشته از آن غصه بیمار شد و در همان چند روز سرای فانی را وداع کرده بدار باقی شتافت و برادرش یوسف صوفی بجای
او بنشست و چون از امیر یوسف صوفی تا غایت جریمه صادر نشده بود وسایل انکیخته دست تضرع در دامن متابعت و بخت و از مصالحه سخن کفت آنحضرت ملتمس او را
مبذول فرمود و برادرزاده یوسف صوفی برادرش را که آق صوفی برادرش از شیرین بیک خترخان اوزبک بود جهت امیرزاده جهانگیر خطبه کرد و یوسف صوفی بجان و
دل آن پیوند را راضی شده تقبل نمود که بعد از تهیه اسباب لایق آن محجبه نشین تتق عصمت را بر کاه که حکم شود ببارکاه کیوان اشتباه روان کرداند و لجاج و عناد
بمحبت و وداد تبدیل یافته شهریار کشورستان عنان عزیمت بمستقر شرف و اقبال خویش معطوف ساخت و پیش از وصول بمقصد غدر و خیانت کیخسرو ختلانی ظاهر
شد و ایلچی فرستادن او پیش حسین صوفی و تحریص نمودن خدمتش را بر مخالفت و محاربت حضرت صاحبقرانی بثبوت پیوست و چند کاه دیکر بان منضم شد لاجرم بفرمان
سیورغتمش خان او را بند کرده بسمرقند فرستاد تا نوکران امیر حسین بقصاص ولی نعمت خویش دست تصرف والی حیاتش را از شهرستان بدن کوتاه ساختند **ذکر
توجه حضرت صاحبقرانی بجانب خوارزم کرت ثانی** بعد از کرفتن کیخسرو ختلانی پسر او سلطان محمود و ابو اسحق پسر خضر یسوری و
محمود شاه بخاری از موکب همایون تخلف نموده بخوارزم رفتند و حریف مجلس یوسف صوفی شده خاطرش از متابعت و مصادقت حضرت صاحبقران بانواع کلمات
فریبنده بکردانیدند و او بنقض قواعد عهد و پیمان که در مذهب مروت و مردی ممنوعست اقدام نمود و لشکری فرستاد تا کات را غارت کردند و چون پرتو این
خبر بر پیشکاه ضمیر انور تافت در بهار سنه اربع و سبعین و سبعمائه باحضار عساکر کردون شکوه فرمان داد و از اطراف و اکناف بلاد و امصار سپاهی جرار
بدرکاه عالم پناه مجتمع کشتند و با کروهی انبوه روی همت بانتقام یوسف صوفی آورده روان شد و چون امیر یوسف از توجه رایات نصرت آیات آکاهی
یافته از کرده خویش پشیمان شد و زبان باعتذار و استغفار کشاده طایفه از اکابر و اعیان با تنسوقات لایق بدرکاه کیتی پناه فرستاد و تقبل نمود که مهد علیا را
بر حسب عهدی که کرده بود روان سازد و حضرت صاحبقران ستوده خصال بر قبول پرسش یوسف صوفی اقبال نموده رقم عفو بر صفحه جریمه او کشیده از آنجا که
رسیده بود معاودت نمود و چون بدار الملک سمرقند رسید نزول اجلال فرمود و ترتیب اسباب طوی شاهزاده داد و در بهار سنه خمس و سبعین و سبعمائه فرمان
واجب الاذعان نفاذ یافت که امیر ادیکار برلاس و امیر داود و اورزن بجهت آوردن مهد علیا بخوارزم روند و ایشان با هدایای پادشاهانه و تحف عالی
همتانه بجانب مقصد شتافتند و چون بخوارزم رسیدند با امیر یوسف صوفی ملاقات کرده تبرکات بکذرانیدند و خدمتش مقدم امرا را بمراسم اعزاز و احترام
تلقی نموده از وظایف تعظیم و احترام نکته فرو نکذاشت و خدیجه معلی خانزاده با تجملی که در قوه متخیله بشر نکنجد بعد از آنکه امرا طوی داد با ایشان سپرد و شرط مطاوعت بجای
آورده روانه سمرقند کردانید و فرستادکان قاصدی از سبیل تعجیل باتصال این خبر بپایه سریر اعلی فرستادند و چون صورت حال معروض رای حضرت صاحبقرانی شد فرمود
تا فرنفا خاتون که عروس پسر قید و خان بود با سایر خواتین و ارکان دولت و اعیان مملکت و امرای عالی تبار و نویسنان رفیع مقدار راه استقبال پیش کرفتند و سادات
و قضاة و علما و فضلا و ارباب درس و فتوی و اصحاب زهد و تقوی تا موضع کات بر حسب فرمان شتافتند و دار السلطنه سمرقند را بانواع تکلفات و تجملات بدیع بموجب حکم
آیین بستند و خانزاده را بتجملی و زینتی که از بدو ایجاد عالم تا آن غایت دیده عروس دنیا قریب بآن ندیده بود بسمرقند آوردند و در مجلس خاص بآیین شرع مطهر در ساعتی که سعود
از آن اقتباس سعادت می نمود با شاهزاده امیرزاده جهانگیر در سلک ازدواج کشیدند و چندان جواهر و لآلی و دراهم و دنانیر و عبیر و عنبر و مشک اذفر نثار کردند که تعداد
آن از حیز قوه ناطقه بیرونست **ذکر توجه حضرت صاحبقران کردون اقتدار بقلع و قمع لشکر جته کرت سوم** در غره شعبان
سنه ست و سبعین و سبعمائه صاحبقران کردون شکوه با کروه انبوه عزم مغولستان کرد و چون بباط قطغان رسید نزول اجلال فرمود باران و برف متواتر
کشته سرما بمرتبه انجامید که حرارت غریزی در چهارم مرتبه سردی آغاز نهاده بمقتضی البرد تقبیل مردم بسیار مردند و چهارپای فراوان در عرصه تلف آمد مراحم
پادشاهانه شامل حال باقی ماندکان شده حضرت صاحبقرانی از آنجا مراجعت نموده دو ماه در سمرقند کذرانید تا هوا باعتدال مایل کشت و در غره ماه شوال لشکر جمع
آورده بجانب جته نهضت فرمود و شیخ محمد بیان سلدوز و عادل شاه پسر بهرام جلایر که بعد از فوت پدرش ضبط و نسق ایل جلایر بر حسب فرمان واجب الاذعان
متعلق باو شده در رکاب شاهزاده عالم پناه میرزا جهانگیر برسم منقلای روان فرمود و چون ایشان از سیر درکذشته بموضع چارون نزول کردند خبر کیران
شخصی از قوم جته را کرفته پیش شاهزاده والا مقام آوردند چنین کفت که قمر الدین لشکرها جمع آورده در موضع کوکه توبه نشسته چشم در راه حاجی بیک دارد و امرا آن شخص را

پیش حضرت صاحبقرانی فرستاده تا صورت حال باز نمود و آنحضرت مسرعی نزد فرزند ارجمند و امرا روان کرد که بتعجیل تمام متوجه قمرالدین گردند و ایشان بموجب فرموده چون روی بدشمن نهادند و قمرالدین از توجه لشکر نصرت قرین خبر یافت تاب مقاومت آن جماعت از کمیت قوت و توان خویش بیرون دید بر که غوریان که موضعی حصین و مکانی رصین بنا چست و آن سه دره است در غایت تنگی و در آنجا سه رود عظیم جاریست قمرالدین با اتباع خویش از دو رود گذشته در دره سوم فرود آمد و راه آمد و شد استوار ساخت و شاهزاده عالی مقدار با امرای دولت یار و لشکر جرار متعاقب سپاه جته رسیده در برابر ایشان صف کشیده جنگ آغاز کردند و بعد از آن دست از جنگ باز داشته در موضع خویش فرود آمد و چون سهم ناوک بهادران جلادت نشان بر دل دشمنان جای گرفته بود شب هنگام روی بگریز نهادند و بوقت آنکه حجاب ظلمت از پیش ابصار مرتفع شد مغولان لشکر منصور قمرالدین را تکامیشی کرده جمعی کثیر از گریختگان بقتل آوردند و چون آفتاب عالم افروز عرصه ربع مسکون را بنور حضور خود مزین گردانید حضرت صاحبقران بطلعت بهجت افزا با بقیه سپاه بآنجا رسیده فرمان داد تا امیر حسین و اوچ قرا بهادر از عقب دشمنان بنشیب آب ایله روان شوند و سپاه ظفر مآل بباغی رسیده چارپایان و دواب و اموال ایشان بگرفتند و بعضی از قبایل و هزاره مغول که بایلی در آوردند بر حسب فرموده متوجه سمرقند شدند و شهریار آفاق بقصد قلع و قمع مفسدان جته تا موضع پای طاق رفت و امیرزاده جهانگیر با بشارت صاحبقرانی با تدبیر در پی قمرالدین با سپاه جلادت آیین روان شد و هزاره جته که در موضع اوچ فرمان متوطن بودند از عبور لشکر منصور پایمال حوادث و نوایب گشته امتعه و اموال ایشان بباد غارت و تاراج رفت و خبر قمرالدین در کوهستان که متحصن شده بود بسمع امیرزاده جهانگیر رسید امیرزاده جهانگیر از عقب او شتافت و قمرالدین بالضروره از ایل و الوس خود جدا شده بموضع دور دست رفت و امیرزاده جهانگیر مواضع و منازل قمرالدین تاخته و خواتون امیر شمس الدین تومان آغا و دلشاد آغا و دخترش بدست آورده خبر بحضرت صاحبقران فرستاد و آنحضرت بعد از استماع این حدیث روح افزا از موضعی که در آنجا پنجاه و سه روز توقف کرده بود کوچ فرمود و بالای قراسمان برآمد و امیرزاده جهانگیر سالم و غانم مراجعت نموده در آن محل بشرف ملازمت و سعادت پای بوس مستسعد یافت و آنچه از مغولستان بدست او آمده بود از صامت و ناطق پیشکش کرد و دلشاد آغا را نظر کیمیا اثر رسانیده علاوه آن خدمات پسندیده گردانید و رایات عالیات از آنجا در حرکت آمده بموضع پات باشی رسید و از آن محل بصحرای ارمه باری نقل کرده حضرت صاحبقرانی در آن مقام چند روز بعیش و شادمانی گذرانید و دلشاد آغا را انیس و جلیس خود گردانیده و چون از مراسم جشن و سور و لهو و سرور فراغتی حاصل شد حضرت صاحبقرانی از ارمه باری کوچ کرده از ایسی دیان گذشته در اوکند فرود آمد و در آن موضع مهد علیا قتلق ترکان آغا با خواتین و امرا نام یافتگان دولت که از سمرقند برسم استقبال متوجه گشته بودند بشرف بساط بوسی فایز گشتند و مراسم نیاز و تهنیت بجای آورده نثار و پیشکش کردند و از طوی و عشرت فارغ شده روی بخجند نهادند عادل شاه جلایر حاکم آنجا حضرت صاحبقرانی را در سرای خود فرود آورده بترتیب اسباب ضیافت قیام نموده و در آن وقت که آنحضرت لشکر بسر قمرالدین میبرد شیخ محمد بیان سلدوز و عادل شاه و ترکن ارلات با یکدیگر پیمان بسته بودند که هر جا مجال یابند نسبت بآن سعادتمند غدر و مکر اندیشند و چون آنحضرت در ضمان حفظ و عنایت ملک ذو الجلال در این حین بخجند رسید آن جماعت عهد تازه کرده قرار بر آن دادند که بوقت طوی چون گوشت خورده شود شیره پیش آنحضرت نهند پای جسارت پیش نهاده دست برد نمایند صاحبقران دولتیار در وقت آش کشیدن بحکم اتقوا فراسة المؤمن فانه ینظر بنور الله آثار مکر و غدر بر مخایل و شمایل ارباب نفاق مشاهده نمود و پیش از شیره نهادن از مجلس برخاست و برفور سوار شده باردوی مبارک مراجعت فرمود و دشمنان پشیمان و حیران ماندند و آنحضرت لشکریان را رخصت انصراف ارزانی داشته خود بنفس اشرف متوجه زنجیر سرای شد که در دو فرسنگی قرشی واقع است و زمستان در آن بقعه شریفه بعشرت و کامرانی بگذرانید و عادل شاه در آن زمستان بعز بساط بوسی فایز شده و اعتراف بگناه کرده صورت آن رای فاسد و اندیشه باطل که کرده بودند بعرض رسانید و در تجدید پیمان سوگندان اقدام نموده گفت آن کرامت که از حضرت صاحبقرانی در آن مجلس واقع شد از نتیجه دولت روز افزون بود و حضرت صاحبقرانی بنابر مقتضی زمان آن سخن را ناشنیده انگاشت و عادل شاه را باخفاء آن راز وصیت فرمود و چون زمستان بنهایت انجامید حضرت پادشاه ذوشوکت تواجیان بهرام صولت را بطلب سپاه اطراف و اکناف عالم فرستاد تا بار دیگر بعزم رزم والی خوارزم توجه فرماید و چون امرا و گردن کشان آفاق بدرگاه پادشاه باستحقاق جمع آمدند از موقف جلال بگرفتن شیخ محمد بیان سلدوز حکم صادر شد و او را در مقام عفو باز داشته گناهش [illegible] و قهرمان قهر غضبش را ببرادر مرملک سلدوز سپرده تا بخون مرملک که بتیغ بیداد کشته شده بود بقصاص رسانید و حکم فی القصاص حیاة یا اولی الالباب

ذکر لشکر کشیدن حضرت صاحبقران نوبت سوم بطرف خوارزم

در اول فصل بهار سنه سبع و سبعین و سبعمائه حضرت صاحبقران کامکار عزم خوارزم جزم کرده آق بوقا بهادر را در سمرقند داروغه گذاشت و امیر سار بوقا و عادل شاه

جلایر و ختای بهادر و الچی بوغا و دیگر امرا را با سی هزار سوار نجیبه روان کرد تا در دفع شر قمر الدین و گرفتن او سعی بلیغ نمایند و رایت نصرت پناه در ضمان حفظ و تائید حضرت اله بجانب خوارزم برافراخت و چون موضع سبابه از غبار سم سمند حضرت صاحبقران جهان کشای عطر سای آغاز نهاد بمسامع علیه رسید که ترکن ارلات که از آن جانب آب با مردم خود متوجه اردوی همایون بود طریق ناصواب اختیار نموده و بیم بی جایگاه بخود راه داده بجانب یورت اصلی خویش روی آورده است و آنحضرت پولاد را با جماعت آهنین پوش از عقب ترکن فرستاد و ایشان شب و روز رانده و زمانی از حرکت نیاسودند تا در نواحی فاریاب باو رسیدند ترکن و برادرش ترمش و فوجی از ارلاتیان که با ایشان بودند بر کنار آب دست به تیر و کمان برده بجنگ اشتغال نمودند عاقبت شآمت کفران نعمت بروزگار آن جماعت واصل گشته روی بگریز نهادند و لشکر ظفر قرین تکامیشی کرده پولاد تنها بترکن رسید و اسب ترکن در آن وحلا از تک و تاز باز مانده مجال حرکت نداشت لاجرم ترکن پیاده شده بیک چوبه تیر اسب پولاد بینداخت و پیش از آنکه پولاد قد راست کند تیری دیگر بجانب او افکند چنانچه از خود او بگذشت لیکن باسپی او برسید پولاد نیز پیاده گشته از روی ستیز قدم جسارت پیش نهاد و هر دو دلاور با یکدیگر در آویختند و بفر دولت قاهره پولاد ترکن را بر زمین زده بخنجر سر او را از بدن جدا کرده بازگشت و امان سربدار نیز بترمش رسیده خدمتش را امان داده سر او را از سر خلق باز داشتند و سر هر دو گردن کش را بپایه سریر خلافت مصیر رسانیدند و درین اثنا ساربوغا و عادل شاه جلایر که حضرت صاحبقرانی ایشان را با گروه انبوه بطلب قمر الدین فرستاده عرصه ولایت را خالی دیده و خبث عقیدت بظهور آورده ختای بهادر و الچی بوغا را بگرفتند و بمدد اوغلانان که حق نعمت بطاق نسیان نهاده در عناد و شقاق با امرا بد اعتقاد اتفاق نمودند و عاصیان بسمرقند آمده بمحاصره مشغول شدند امیر اق بوقا که حاکم شهر بود مسرعی باردوی همایون فرستاده صورت حال معروض داشت و حضرت صاحبقران دفع دشمن خانگی را اولی دانسته بر فور بازگشت و امیرزاده جهانگیر را از پیش برسم منغلای روان ساخته خود با قول لشکر از عقب درآمد و شاهزاده عالیشان در موضع کرتیه با مخالفان ملاقات کرده صف جنگ بیاراست اعدای دولت روزافزون عنان از معرکه برتافتند و بدشت قپچاق رفته پناه باورس خان بردند و چند گاه ساربوغا و عادل شاه ملازمت درگاه او نمودند آخر الامر عرق شرارت ایشان در حرکت آمده در زمانیکه خان بییلاق رفته بود دل دگرگون کردند و تیغ بی شرمی از نیام بی آزرمی بیرون آورده با ایبجان جنگ در پیوستند و اکثر از آنجا گریخته بقمر الدین ملحق شدند و او را بسلوک طریق عنادت و غوایت دلالت کردند

ذکر جسارت قمر الدین باغوای بعضی مردم و توجه حضرت صاحبقران بجانب جته دفعه سوم

چون ساربوغا و عادل شاه بقمر الدین پیوسته آتش حقد و حسد او را که از قدیم در باطن داشت باغوا و افساد برافروختند قمر الدین با لشکر آراسته بولایت اندکان درآمد و هزاره قداق از امیرزاده عمر شیخ بهادر که در آن ولا بر ضبط آن ولایت پرتو التفات انداخته بود روی گردان شده بقمر الدین ملحق شدند و امیرزاده عمر شیخ را مجال مقابله و مقاتله نمانده پناه بکوه برد و شخصی باستعجال فرستاده صورت حال را معروض سده حضرت صاحبقرانی گردانیده تقریر کرد که یاغی با گروه انبوه رسید و از معموری در ولایت اندکان اثر نگذاشت آنحضرت بعد از دو روز بعزم همایون در حرکت آمده حکم فرمود که هر کس از لشکریان که از موکب همایون تخلف نمایند او را بیاسا رسانند و قمر الدین چون از توجه حضرت صاحبقرانی آگاه گشت پای قرارش متزلزل شده مراجعت نمود و بموضع اوباسی رسید اغروق را باقصی مغولستان روان کرد و خود با چهار هزار سوار در کمین گاه حذر بایستاد و حضرت صاحبقران زین امر اکثر لشکریان را به تکامیشی دشمن فرستاد و از شیران بیشه نبرد زیاده از پنج هزار مرد ملازم رکاب فلک فرسای نماند و درین حال میانه شیخ علی بهادر و ختای بهادر سخنی واقع شد ایشان نیز از عقب یاغی تاختند و دیگران هم با آن دو پهلوان موافقت نموده چنانچه چهار صد کس یا دویست علی اختلاف الروایتین با آنحضرت ماندند و قمر الدین فرصت غنیمت دانسته با چهار هزار مرد شمشیر زن نیزه گذار از کمین گاه بیرون تاخت و تیغ کین از نیام بیرون آورده متوجه پادشاه اسلام شده رایت انتقام برافراخت حضرت صاحبقران کامکار دست توکل در حبل عنایت پروردگار استوار داشت و مضمون کلمه کریمه وکم من فئة قلیلة غلبت فئة کثیرة باذن الله بخاطر گذرانیده بهادران سپاه را استمالت داده گفت دل قوی باید داشت که فتح و نصرت از بخشش ملک منان است نه از کثرت اعوان و انصار بیت

سعادت ببخشایش داورست ... نه در چنگ و بازوی زورآورست

و فرمود که اگر اندک سستی پیش آورید مهم بجائی رسد که ندامت سود ندارد و شهریار شیر شکار بنفس نفیس خویش متصدی رزم و پیکار گشت بهادران نامور مانند بحر خضر جوشان و خروشان روی بدشمنان نهادند بضرب تیغ و حمله سنان ایشان را متفرق و پریشان ساختند و قمر الدین با آن همه شجاعت و سپاهی گری و کثرت لشکر پیش اندک نفری روی گردان گریزان شد و امرا و بهادران که بر جته بور رفته بودند فوج فوج متعاقب هم رسیده در عقب دشمنان راندند و قوم جته ایل و الوس را که اسیر کرده بودند بتهور و قوت بازو بازستاندند و کوران ابعرف و ازکند را لان فرمودند و امیرزاده عمر شیخ و ختای بهادر بفرموده دارای هفت کشور روی توجه بجانب کاشغر آوردند و حکام آنجا ولایت الکای خشته دم دمهای ایشان را

بسمرقند رسانیده اهالی آنجا را باندکان کوچانیدند و قمرالدین لشکرها جمع کرده در سنکریعاج باتفاق ساربوغا و عادل شاه جلایر رحل اقامت انداختند حضرت صاحبقران سپهر احتشام بعزم رزم ایشان روان شد و بعد از تلاقی فئتین و انهزام اهل عناد و شقاق اوچ قرابهادر کریکان اتعاقب نموده تنها بقمرالدین رسید و نوکران قمرالدین متفرق شده خدمتش نیز تنها در آن بیابان بود و اوچ قرابهادر با آنکه چند زخم بر اعضا داشت متوجه شد که پنجه در پنجه قمرالدین که در بیشه هیجا شیر غران بود اندازد قمرالدین از شست قدرت تیری کشاده بر اسب قرابهادر زد و از اسب افتاده خدمتش سپر بر سر کشید با تیغ بر دست قدم در راه جهاد و از عقب او بازنکشت قمرالدین کمال بهادری او تحسین کرده کفت وظیفه حلال نمکی بجای آوردی اکنون از من بهمین قدر راضی باش و بازکرد و الا ضرب دست و زخم شست من بیش و تیری افکنده بر سنک خارا زد که قرب یک بست در آن نشست و اوچ قرابهادر زبان بتحسین قمرالدین کشاده پیاده و مجروح بازکشت و ساربوغا و عادل شاه بجانب دیکر کریخته فولاد خواجه در عقب ایشان شتافت و بعد از ملاقات جنک بسیار واقع شده دست فولاد بزخم تیری از کار باز ایستاد و ایشان پای فرار در راه نهاده از جنک او خلاص شدند و فولاد بعد از چند روز بهمان زخم در کذشت

ذکر غروب کوکب حیات امیرزاده جهانکیر و طلوع نیر اقبال شاهرخ بهادر سلطان

حضرت صاحبقران قرة العین خود امیرزاده جهانکیر را بیمار و ناتوان در سمرقند کذاشته متوجه مغولستان شده بود و چون از آن یورش مظفر و منصور مراجعت نمود و پیش از وصول حضرت صاحبقرانی بسمرقند قضاء ناکزیر امیرزاده جهانکیر در رسیده بود و چون آنحضرت بحوالی آن بلده فردوس مانند رسید عامه شهر سر برهنه کرده و پلاس بهادر نمدهای سیاه در کردن افکنده نعره زنان و مویه کنان با دیده پرخون بموکب همایون رسیدند حضرت صاحبقران پاک اعتقاد از مشاهده این حال بغایت ملول و متاثر و آزرده خاطر بود اما شیوه تحمل و اصطبار را شعار خود ساخته زبان بکلمه انا لله و انا الیه راجعون کشاد و نعش امیرزاده مرحوم را بموجب فرموده بشهر سبز نقل کرده در آن خاک عنبر سرشت مدفون ساختند زمان حیات شاهزاده بیست سال بود و از وی دو پسر یادکار ماند یکی امیرزاده پیر محمد که بعد از چهل روز از فوت شاهزاده مغفور متولد شد و مادر امیرزاده پیر محمد دختر ملک غیاث الدین خواجه میسوری بود و دیکری امیرزاده محمد سلطان از خانزاده برادرزاده یوسف صوفی حاکم خوارزم بود و امیرزاده جهانکیر بحسن صورت و صفای سریرت اتصاف داشت و مقارن این حال امیر سیف الدین بعزیمت زیارت بیت الله حاصل کرده متوجه مکه معظمه شد و چندکاه حضرت صاحبقرانی در فراق فرزند نیکو خصال پسندیده فعال خود ملول و محزون بود و تاسف و تحسر میخورد تا بتاریخ چهاردهم ربیع الآخر سنه تسع و سبعمایة آفتاب طلعت شاهرخ بهادر از افق دولت و سعادت بر سپهر حشمت و ابهت طالع کشت چشم همایون شهریار بدین ولادت بجمال آن مولود عاقبت محمود پاک اعتقاد روشنائی پذیرفت

ذکر بعضی از وقایع و نهضت رایات نصرت آیات بجانب جته

بعد از فوت امیرزاده جهانکیر خاطر خطیر حضرت صاحبقرانی از وفور حزن و ملالی که داشت بتنسیق امور مملکت نمی پرداخت و عاقبت بشفاعت و درخواست خواتین و امرا روی توجه بتدبیر مصالح مملکت آورده باحضار عساکر منصوره فرمان داد و درین اثنا بمسامع علیه پیوست که عادل شاه جلایر در کوهستان قراچق با معدودی چند بتعب روزی بشب میرساند آنحضرت ایلچی بوغا را با پانزده سوار بطلب او نامزد فرمود و ایشان حسب فرمان از سمرقند بیرون آمده روان شدند و بعد از طی منازل با بزار رسیده جمعی از لشکریان را جهت مدد با خود همراه ساختند و در آن کوهها بطلب او مشغول شده خدمتش در حوالی اقسوا که میلی است جهت احتیاط راه دشت قبچاق بر آن ولایت میرفتند بدست آوردند و شامت کفران نعمت خسرو آفاق شامل حال عادل شاه شده معروض تیغ یاسا کشت و ساربوغا که در مخالفت حضرت صاحبقران اتفاق نموده بود بعد از دو سال جریمه او را بزلال مرحمت و احسان و عفو و امتنان شسته ایالت ولایت و ایل و الوس قدیمش را بوی ارزانی داشت چون قمرالدین هرکاه که فرصت می یافت دست تعدی بذیل ممالک محروسه دراز میکرد حضرت صاحبقران امیرزاده عمر شیخ را با امیراق بوقا و خطای بهادر و غیرهم از امرا فرمود تا بر استیصال قمرالدین اقبال نمایند و در باب قلع و قمع او غایت جهد مبذول دارند و ایشان از سمرقند بیرون آمده بتعجیل هرچه تمامتر روان کشتند و در پایان فورانوبقمرالدین رسیده جنک و ستیز پیوستند و بفر دولت قاهره قمرالدین را مقهور و منهزم کردانیده ایل و الوس او را غارت و اسیر کرده با غنیمت فراوان بسمرقند بازکشتند و همت پادشاهانه خسرو دشمن سوز باین قدر اکتفا نکرده بار دیکر عزیمت جانب مغولستان تصمیم داده رایت ظفر پیکر افراخت و محمد بیک پسر امیر موسی و امیر عباس و اقلیتمور بهادر را از پیش با جمعی روان ساخت و ایشان تا لوعام اسکی ال رقه قمرالدین آنجا یافتند و میان ایشان محاربه عظیم واقع شده قمرالدین منهزم کردید و مردم او دیکربار عرضه تیغ و غارت کشته حضرت صاحبقران تا موضع بوجقا از عقب دشمنان برفت و در آن موضع بسمع اشرف اعلی رسید که توغمش اغلان از ارس خان متوهم شده با بیک پولاد جنک کرده منهزم کشته است و بر سر تقدیر معروض داشتند که خدمتش بنا بر این درکاه آورده و وصول و نزدیکیست و آنحضرت یومن تمور اوزبک را باستقبال فرستاد تا آن نهال چمن خانیت را بیاورند و خود بسعادت و اقبال مراجعت نمود

در سمرقند نزول فرمود
گفتار در آمدن توغتمش اغلان بدرگاه خسرو گیتی ستان
حضرت صاحبقران دریا نوال چون در ضمن سعادت و اقبال بسمرقند نزول اجلال فرمود شنیدند که توغتمش اغلان قریب بشهر رسیده آنحضرت رسم مهمان نوازی بجای آورده بر سبیل استقبال سوار شد و با یکدیگر ملاقات کرده بمعنان بسمرقند در آمدند و آن میزبان عالی همت اسباب ضیافت چندان ترتیب داد که شکم نیاز سیر و دیده آز پر شد بعد از تقدیم مراسم طوی سور و لهو و سرور حضرت صاحبقران مؤید و منصور اموال نامحصور از سیم و زر و جواهر و درر و اقمشه و اسبان راهوار و استران نامدار و اشتران بارکش و غلامان پری وش و خیمه و خرگاه و سراپرده و بارگاه با وملازمانش بخشید و طبل و علم و خیل و حشم علاوه اشیاء مذکوره گردانیده او را بحکومت اترار و سقناق فرستاد و چون توغتمش خان بر سریر دولت تمکن یافت قتلغ بوغا را ارس خان با لشکری آراسته که مناسب و هم از تعداد آن عاجز آید بسر توغتمش فرستاد و میان هر دو گروه مقاتله فاحش روی نموده با وجود آنکه قتلغ بوغا در آن مصاف برخم تیر بماند توغتمش منهزم شده بار دیگر روی بدرگاه گیتی پناه آورد حضرت صاحبقران جهانبخش زیاده از نوبت نخستین اسباب پادشاهی توغتمش مرتب داشته او را در کمال ابهت باز گردانیدند و ارس خان مراجعت و استماع نموده پسر بزرگ خود تولوچه قبارا با شاهزادگان جوجی نژاد و امراء دشت قپچاق و سپاهی افزون از اوراق اشجار بدفع توغتمش اغلان نامزد کرد و هر دو لشکر بیکدیگر رسیده جنگ آغاز کردند و آن نوبت نیز شکست بر توغتمش افتاده سپاهش بعضی کشته و برخی پراکنده شدند و روی بجنگل و بیابان نهاده قراجی بهادر او را تعاقب نموده توغتمش بسعی بسیار خود را بکنار آب جیحون رسانیده از اسب پیاده شد و جامه از تن بیرون کرده خود را در آب افکند و قراجی تیری بر بازوی او زد و توغتمش مجروح بشنا از آب گذشته در جنگل پنهان شد و قراجی چندانکه او را جست نیافت لاجرم نومید باز گشت و از غرایب حالات آنکه حضرت صاحبقرانی ایدکو برلاس را جهة استمالت و دلداری توغتمش فرستاده بود و امیر ایدکو در آن اوقات توغتمش اغلان را مصاحبت تا پیام آنحضرت بدو رساند و از حسن اتفاق آنکه توغتمش خسته و زار و تنها بر زبر خار و خاشاک افتاده دل بر هلاک نهاده بود امیر ایدکو بدان جنگل رسید و آواز ناله حزین شنید و از پی آن ناله رفته دید که توغتمش بحالتی که از آن ناخوشتر نباشد افتاده امیر ایدکو بر سر بالین او که از خار و خاشاک داشت فرود آمده بنشست و غمخواری توغتمش کما یجب و ینبغی بجا آورده تن او را بلباس لایق بپوشانید و ماکول و مشروب مناسب بخورد رش داد و چون توغتمش خان راحت رسید ایدکو برلاس او را در ظاهر بخارا ببارگاه فلک اشتباه حضرت صاحبقرانی رسانید و بار دیگر توغتمش خان مشمول عنایت و عاطفت آنحضرت گشته بیمن التفات خسروانه آنچه محتاج الیه او بود از اسباب فتح و کامکاری مرتب و مهیا گشت و در حال این احوال ایدکو مغول که در زمره امراء الوس جوجی انتظام داشت از اروس خان گریخته بغز بساط بوسی سرافراز گشت و بعرض رسانید که ارس خان با لشکری گران بطلب توغتمش اغلان می آید و مقارن این حال ایلچیان اروس خان باردوی همایون آمده بعرض صاحبقران رسانیدند که اروس خان میگوید که توغتمش پسر مرا کشته پیش شما آمده است یا او را با تسلیم نمایید یا موضع جنگ معین فرمایید صاحبقران کامیاب فرمود که از مقتضی عقل و مروت رخصت نمی یابیم که کسی که پناه بمن آورده باشد بخصم سپارم اما حدیث موضع در هر جا که باهم ملاقات کنیم موضع جنگ آنست

ذکر نهضت حضرت صاحبقران بجانب مغولستان بعزم رزم ارس خان

حضرت صاحبقران کامکار چون ایلچیان ارس خان را گسیل کرد پرتو التفات بتجهیز و ترتیب لشکر انداخت و مجموع ایل و الوس جغتای الجمع کرده با سپاه گران و لشکری بی پایان در حرکت آمد و مفاوز و مسالک را پیموده قریب بخطه اترار نزول فرمود و از آنجانب ارس خان با شاهزادگان جوجی نژاد و جنود دشت قپچاق در حرکت آمده بر سقناق نزول کرد و میان هر دو گروه بیست و هفت فرسخ ماند مقارن این حال برف و باران عظیم باریدن آغاز نهاد و لشکر سرما و زمستان بنوعی تاختن آورد که از مهابت و شدت برودت خون در عروق منجمد گشت و از ذی حیات فرد را مجال حرکت نماند کره اثیر طبیعت مهر بر گرفت و مزاج سمندر در میان آتش فسردگی پذیرفت و در این مدت سپاه هر دو کشور در مقابل یکدیگر نشسته بودند که هیچکس را مجال آن نبود که قدمی پیش نهد و چون هوا فی الجمله اعتدالی پیدا کرد حضرت صاحبقران فرمان داد تا بارق تیمور و ختای بهادر و محمد سلطان شاه که از ملک هرات روی گردان شده بموکب همایون پیوسته بودند بر سر دشمنان شبخون آورند و ایشان حسب فرموده با پانصد مرد آزموده روان شدند و در شب با تیمور ملک پسر ارس خان که با سه هزار سوار بجهت همین کار آمده بودند دو چار شدند و قریب بصبح جنگ آغاز شد از رسیدن نیزه اجل بوغا بیای ملک اغلان انهزام پیش گرفته سپاه این جانب بدستور معهود مظفر و منصور و مخالفان منکوب و مقهور شدند اما بارق تیمور و ختای بهادر در آن معرکه بفوز شهادت فایز گشتند و چون لشکر فیروز اثر مراجعت نموده باردوی مبارک رسیدند حکم جهان مطاع صدور یافت که امیر محمد سلطان شاه بخبرگیری رود و او بمقتضای فرموده عمل نموده پیش رفت و شخصی را گرفته بپایه سریر اعلی رسانید و از تقریر آن شخص بوضوح پیوست که الغ ساقین و کوچک ساقین از بهادران سپاه ارس خان با صد کس بخبرگیری آمده اند و ایشان را با آق تیمور بهادر و انند داد که در انزار لشکر اطغار میداده اند و در بیرون شهر اتفاق ملاقات افتاده و آق تیمور بهادر دو کس از

متعینان سپاه را انداخت و برادرزاده او سایقین کوچک را کشته است و هندوشاه سایقین برکت را اسیر کرده میرساند و متعاقب این خبر هندوشاه سایقین را
بدرگاه عالم پناه آورده بعنایت خسروانه سرافراز گشت و نیز معلوم گشت که ارس خان بیورت خود معاودت نموده است و قراکیک ایچای خود
نشانیده است حضرت صاحبقران ظفرقرین بنفس همایون سوار شده توقتمش اغلان را بغرجی ساخت و پانزده شبان روز تعجیل تمام رانده در حیران سحر بر سر
ایل و الوس رسید و لشکریان دست بغارت و تاراج بر آورده اسب و گوسفند و شتر بی اندازه گرفتند و درین اثنا خبر رسید که از فر دولت کیانی و قوت
طالع حضرت صاحبقرانی ارس خان شحنه بر تخت اختیار کرده و پسرش تولوحه که بجای پدر نشسته بود از عقب او شتافته و آنحضرت اسباب سلطنت توقتمش
اغلان را مرتب گردانیده او را روانه مملکت خویش نمود و اسبی سبز رنگ که در سرعت باد صبا همسری نمودی با و داده فرمود که در وقت استیلای تو
بدشمن کریحه میرسی و هنگام گریز او تو بوی نمیرسد و چون حضرت از دغدغه دشمن و ترتیب دوست فراغت یافت از دشت قبچاق مراجعت نموده بجانب دار الملک
سمرقند عنان عزیمت معطوف ساخت و در سنه ثمان و سبعین و سبعمائه کامیاب و کامران در مقر عز شرف خویش نزول فرمود و چون تولوخته قیا فوت شده
تیمور ملک بجای او بر سریر خانی بنشست بعد از مراجعت حضرت صاحبقرانی با سپاهی عظیم متوجه جانب توقتمش خان شد و هر دو گروه با یکدیگر حرب پیوستند
و از صدمات بهادران دشت قبچاق توقتمش ستوه آمده روی بر تافت و بر آن اسب که خسرو آفاق با و داده بود جان از معرکه بیرون برد و بسعی و مشقت
بسیار با یک سوار ببارگاه فلک اشتباه رسید حضرت صاحبقرانی همت بر دفع جریر توقتمش خان مصروف داشته فرمان داد تا خواص و مقربان کمر تا بعد حر
اسباب حشمت و ابهت و ترتیب داده و از موقف عنایت حکم جهان مطاع صادر شد که امرای نامدار مثل تومن تیمور و ازبک و یحیی خواجه و پسر شیخ علی غیاث الدین
ترخان و سنکی قوچین همراه توقتمش خان بسقناق رفته او را بر سریر سلطنت نشانند و امرا بر حسب فرمان روان شده خدمتش را در آن ولایت بر تخت خانی نشاندند

ذکر فرستادن حضرت صاحبقران توقتمش اغلان را بجنگ تیمور ملک خان سنجر بیکا و ازبک تیمور و نشستن توقتمش اغلان بر تخت خانی

در آن زمان که توقتمش اغلان از زد و ی ارس خان گریخته پناه بدرگاه حضرت صاحبقرانی آورد
و ازبک تیمور با او همراه بود و در آن وقت که تیمور ملک لشکر بسر توقتمش خان کشیده او را منهزم ساخت ازبک تیمور چندگاه در دشت قبچاق افتاده خدمتش را
پیش تیمور ملک خان برد تا پادشاه از سر خون او درگذشت و ازبک تیمور چندگاه در دشت قبچاق بفلاکت گذرانید و روزی فرصت یافته پیش تیمور ملک زانو زده
خدمتش درخواست نمود که ایل و الوس او را باز دهند خان سخن او را التفات نمود گفت اگر خواهی بیست و اگر خواهی برو و ازبک تیمور بعد از اندک فرصتی گریخته
در سمرقند بسعادت تقبیل عتبه علیا حضرت صاحبقرانی مستسعد گشت و بعنایات پادشاهانه اختصاص یافته معروض داشت که تیمور ملک روز و شب بفراغ بال
بشرب مدام مشغولست و تا چاشتگاه در خواب غفلت پهلو بر بستر راحت و استراحت نهاده اگر صد مهم بزرگ روی نماید هیچکس یارای آن ندارد که او را بیدار کند و
بدین سبب ایل و الوس از او نومید شده جویای توقتمش اغلان اند حضرت صاحبقرانی چون بر کیفیت احوال تیمور ملک اطلاع یافت ایلچی بسقناق پیش توقتمش خان
فرستاد که لشکر بدشت قبچاق برده تیمور ملک را از میان بردارد و توقتمش خان سپاه فراوان جمع آورده متوجه قراتال شد که تیمور ملک در آنجا قشلاق کرده بود و
تیمور ملک خان نیز با نبرد آزمایان الوس جوجی در حرکت آمد و سپاه کینه خواه بهم رسیده تیغ جلادت از نیام انتقام کشیدند و قتالی فاحش در میان ایشان واقع شد
و بیمن مساعدت حضرت صاحبقران تیمور ملک شکست خورده توقتمش خان بجای پدران در دشت قبچاق بحسب ارث و استحقاق بر مسند سلطنت قرار گرفت و اروس خواجه را
برسانیدن این مژده بپایه سریر سلطنت مصیر فرستاد صاحبقران کامکار از وصول این خبر بسیار شادمان گشته مجلس بزم بیاراست و چند روز بعیش و نشاط
بگذرانید و اروس خواجه را بکلاه و کمر و انعامات دیگر مفتخر و سرافراز ساخته باز گردانید و توقتمش خان در سقناق قشلاق کرده عنان عزیمت بجانب تقلان معطوف
ساخت و آن ولایت را مسخر گردانیده سلطنتش روز بروز روی در ترقی نهاده و تیمور ملک بعد از انهزام بهزاره خویش که ضبط و یاسامیشی آن بر محمد اغلان
رجوع کرده بود رفته با او در باب دفع توقتمش خان مشورت نمود محمد اغلان صلاح در توقف دید تیمور سخن ناصح مشفق را محمول بر غرض داشت و آن سپاه را
تقبل رسانیده با ایل خود روی بجنگ توقتمش خان نهاده و در موضع قراتال هر دو را ملاقات دست داد آتش حرب زبانه زدن گرفت و در حمله اول تیمور ملک بیاسا
رسیده بالنجاق را پیش توقتمش خان بوفاداری و شجاعت تعریف کردند فرمان خان نفاذ یافت که بالنجاق در سلک امرای معظم باشد و او بر فور زانو زده
عرضه داشت که در ایام حیات و دولت تیمور ملک بهترین عمر با امارت و حکومت گذرانیده برکنده باد چشم من که تو را بر تخت بجای او ببیند اکنون کرم نموده
بفرمای تا گردن مرا بزنند و سر او را بر بالای سر من نهند و تن مرا در زیر بدن او اندازند تا جسد نازنین او بر زمین نباشد توقتمش فرمان داد تا ملتمس او مبذول
داشته آن پهلوان وفادار را بدار القرار فرستادند

ذکر ایلچی فرستادن حضرت صاحبقران بجانب خوارزم و اقدام

نمودن

نمودن یوسف صوفی بر حرکات نالایق و توجه نمودن آنحضرت بدانجانب در آن سال که حضرت صاحبقرانی
بانزار رسیده جهة شدت سرما در مقابل ارس خان زمستان بپایان رسانید یوسف صوفی لشکر فرستاد تا اطراف بخارا را غارت و تاراج کردند
آنحضرت ایلچی پیش یوسف صوفی فرستاده پیغام داد که با وجود قرابتی موجب خلاف چیست یوسف ایلچی را نیز مقید ساخت حضرت صاحبقران سعادتمند
چون برین فعل ناپسند اطلاع یافت نامهٔ قلمی کرده آن را به ایلچی داده بخوارزم فرستاد مضمون آنکه یوسف دانسته باشد که بر ایلچی نه کشتن است نه بند و
ما علی الرسول الا البلاغ اکنون باید که ایلچی را روانه این صوب نمائی یوسف صوفی از کمال خودپسندی و قلت تدبیر یک را نیز بند کرد و بآن اکتفا نکرده سپاهی را
فرستاد تا شتران الکه را که در نواحی بخارا متوطن بودند رانده بخوارزم بردند و در اثنای این حالات امیر حاجی سیف الدین از سفر مبارک مراجعت نموده شرف
دستبوس شهریار مخلص نواز حاصل کرده و احوال و اوضاع طوایف ملوک را که بعد از وفات سلطان ابوسعید بهادرخان در ممالک ایران استیلا یافته بودند
بتفصیل معروض رای انور گردانید و هم درین اوقات حضرت صاحبقران کامکار دختر امیر موسی تومان آغا را در حبالهٔ نکاح آورده و در جانب غربی سمرقند بعمارت
باغ بهشت مانند فرمان داد و زمستان آن سرای را به انجم دولت و اقبال قرین گردانید و در بهار سنه ثمان وسبعین وسبعمائه بنابر بی ادبیهای یوسف صوفی
لوای توجه بجانب خوارزم برافراخت و از ایلی اکز گذشته شهر خوارزم را مرکز وار در میان گرفتند و لشکریان بهرام انتقام هر روز صبح و شام طرح جنگ انداخته
در مهم محاصره غایت جد و اجتهاد بتقدیم رسانیدند و سپاه قیامت اثر باطراف و جوانب خوارزم در آمده غنیمت و اسیر بسیار گرفته و در اثنای این اوقات
یوسف صوفی رقعه بحضرت صاحبقران ارسال نمود مضمون آنکه تا چند مردم از برای دو تن در زحمت و بلا باشند اکنون لایق بحال بلاد و عباد آنکه تا هر دو شخص پای
جرأت در میدان شجاعت نهاده بخت آزمائی کنیم **بیت** تا قبضهٔ شمشیر که آلاید خون   تا دولت اقبال که بالا گیرد حضرت صاحبقران شجاعت اتصاف فرمود که
یوسف صوفی از سر انصاف سخن میگوید و من دیرینست که این آرزو در خاطر دارم و بر فور جبه پوشیده و شمشیر جلادت بر میان بسته بر سمند گردون خرام
سوار شده و روی توجه بجانب جنگ نهاد امرا زانو زده و امیر حاجی سیف الدین دست در عنان شهریار گردون توان زده گفت تا بندگان را رمقی در بدن باشد
خداوندگار در برابر خصم نرود و ازین سخن آتش غضب صاحبقرانی برافروخته زبان بدشنام او گشاد و تیغ از نیام کشیده حواله او کرد امیر سیف الدین عنان
از دست گذاشته قدم از جای خود بر گرفته پای باز پس نهاد و آنحضرت بکنار خندق بی توقف و تعلل راند و آواز داد که با یوسف بگوئید که ما بنابر ملتمس تو بدینجا
آمدیم تو نیز بوعده وفا نمای و قدم از دروازه بیرون نه خوف و رعب بر ضمیر یوسف صوفی استیلا یافته از گفتن پشیمان شد و محافظت نفس بر بی ناموسی
راجح دانسته دم در کشید حضرت صاحبقرانی بتصور آنکه شاید که عرق حمیت او در حرکت آمده بیرون آید دیگر بار آواز داد که هر کس سخن خود وفا ننماید مرگ وی
به از زندگانیست و این سخن نیز مؤثر نیفتاد و آنحضرت زمانی طویل بر کنار خندق ایستاده هر چند ازین مقوله حکایات بر زبان آورد فایده نداد و یوسف
صوفی از غایت خجالت و شرمساری دم در کشیده جوابی بیرون نفرستاد و آنحضرت را از توقف ملالت و سآمت روی نموده بلشکرگاه باز گشت و لاوران
ظفر قرین بکمال شجاعت و مردانگی جنگ و باد داده و دین آفرین کردند و آوازهٔ تحسین بهادران باوج علیین رسید و در خلال این احوال از جانب ترمذ خربزه نوباوه بمعسکر
همایون رسانیدند آنحضرت از کرمی که در جبلت خجسته مرکوز داشت فرمود که هر چند یوسف با ما در مقام جنگ و عناد است مقتضی مروت آنست که ازین
نوباوه را بی او بکار بریم باید که نصیبی ازین طبق زرین نهاده پیش او فرستید امرا گفتند بر طبق چوبین یا سفالین نیز میشاید همت عالی این سخن فرو نیاورد و بر حسب
فرموده او را طبق زرین نهاده شخصی بکنار خندق برد و از بالای بارو پرسیدند که بر طبق چیست دارنده جواب داد که خربزهٔ نوباوه است که شهریار ستوده اخلاق
از برای یوسف صوفی فرستاده است و آن طبق را بر کنار خندق گذاشته مراجعت نمود ملازمان یوسف طبق را بر گرفته پیش او بردند لیکن از رکاکت
رای و قلت تدبیر و سوء اندیشه طبق را بدربان بخشیده فرمود تا خربزه ها را از بالا در خندق انداختند و یکی از سرداران طایفه ازبکان خوارزم دروازه
باز کرده بیرون تاختند و امیرزاده عمر شیخ با جمعی از بهادران صف شکن از آب گذشته در ایشان آویختند و خاک معرکه را با خون در آمیختند آتش حرب
بالا گرفته از هر دو طرف مبارزان بر خاک هلاک افتادند و گروهی انبوه زخم دار گشته دشمنان بعد از کوشش فراوان عاجز و مضطر شده بحصار پناهیدند نوشیروان
پسر آق بوقا و ایلچی بوغا در آن معرکه زخم رسید نوشیروان صحت یافته ایلچی بوغا رحلت نمود حضرت صاحبقران فرمان داد تا استادان هر مجانیق نصب
کردند و قصر رفیع یوسف صوفی را بسنگ منجنیق خراب و ویران ساختند و مدت چند روز امر محاصره امتداد یافت و عوارض نفسانی بر طبیعت یوسف صوفی
استیلا یافت و مرضی مهلک بر مزاج او عارض شده عالم فانی را وداع کرد و بعد از وفات یوسف میان ارکان دولت او اختلافی پدید آمد زمرهٔ جانب
مانیق صوفی گرفتند و فرقه دم از ولای خواجه لاق که ولیعهد بود زدند آخر الامر خواجه لاق مغلوب شده خود را از دروازه بیرون انداخت و صورت واقعه را

بعرض صاحبقرانی رسانید رای عقده کشای آنحضرت اقتضای این معنی کرد که لشکریان بهیات اجتماعی متوجه تسخیر خوارزم شده جنگ سلطانی اندازند سپاه ظفرپناه یکبار در جنبش آمده روی جرأت و جلادت بحصار نهادند و بقوت بازو و سرپنجه قهر دیوار را رخنها کرده در شهر ریختند و از اماکن و مساکن اثر نگذاشتند و سادات و مشایخ و علما و اشراف و اهل بازار و ارباب حرف اکو چاینده بشهر کش فرستادند و مملوکی چند در خوارزم ماند حضرت صاحبقران شیخ علی بهادر را بداروغکی آنجا نصب فرمود و لوای فتح و نصرت برافراخت عنان معاودت بجانب ماوراءالنهر معطوف ساخت و بمقر عز و اقبال رسیده زمستان در زنجیر سرای قشلاق کرد و چون موسم بهار در رسید حضرت صاحبقران کامکار ببناء حصار کش فرمان داد و آن ابرام اتومان و هزاره و صده سایر لشکریان قسمت فرمود بطالع سعد بنیاد نهادند و در اندرون شهر بموجب فرموده استادان طرح سرای عالی انداخته تمام ساختند و باغ سرا اشتهار یافت **ذکر ارشاد نمودن حضرت صاحبقرانی امیر حاجی سیف الدین بطلب ملک غیاث الدین والی هرات و تعلل نمودن ملک و توجه نمودن امیرزاده میران شاه بحسب فرمان بخراسان** صاحبقران گیتی ستان از قشلاق زنجیر سرای قاصدی پیش ملک غیاث الدین بن ملک معز الدین حسین کرت فرستاده معلم ساخت که اول بهار در ستوائیل و بهار امرا نامدار و نوئینان رفیع مقدار بقوریلتای حاضر خواهند شد توقع آنکه ملک نیز باین صوب توجه نماید ملک در باره فرستاده صنوف مرحمت و احسان بتقدیم رسانیده از شرایط ادب و تعظیم نکته فرو نگذاشت اما در رفتن تعلل نموده معروض پایه سریر اعلی گردانید که اگر امیر حاجی سیف الدین باین طرف قدم رنجه فرماید تا بموافقت و مصاحبت او مستظهر و مطمئن خاطر بدرگاه عالم پناه بشتابیم ملتمس ملک در محل قبول افتاده امیر حاجی سیف الدین در شهور سنه احدی و سبعین و سبعمائه بموجب فرمان متوجه هرات شد ملک غیاث الدین در اعزاز و احترام او غایت مبالغه بجای آورد اما در رفتن بجانب ماوراءالنهر بهانه تهیه اسباب سفر و ترتیب پیشکش تعلل مینمود و با تمام شهربندی که در هرات یکسال پیش بنیاد کرده بود مراسم جد و اجتهاد بظهور میرسانید و از ملوکات غله بسیار بشهر می برد و چون توقف امیر حاجی سیف الدین در هرات از حد اعتدال تجاوز نمود و بر مکنون ضمیر ملک غیاث الدین مطلع گشت متوجه پایه سریر اعلی شد و آنچه از اوضاع و اطوار ملک غیاث الدین معلوم داشت بشرف عرض رسانید و در خلال این احوال علی بیک پسر ارغون شاه جونی قربانی بنا طلب حضرت صاحبقران باردوی همایون پیوست و مراحم پادشاهانه رقم عفو بر زلات و عثرات او کشیده صنوف عنایت و تربیت درباره مشار الیه ارزانی و دختر او در احبت امیرزاده محمد سلطان خطبه کرد و طوی سنگین ترتیب داد و در باب توجه هرات با او سخنان در میان آورد و قرار بر آن یافت که در اول فصل ربیع بکرپاس گردون اساس حاضر شود تا در یورش هرات ملازم رکاب همایون باشد علی بیک قبول نموده سوگندان عظیم بر زبان آورد که از قول خود عدول ننماید و از جاده استقامت و طریق متابعت انحراف نجوید اما بخت بد و طالع ضعیف او را بر خلف وعده باعث و محرض آمده و بعد از مراجعت علی بیک جونی قربانی رای عالم آرای حضرت صاحبقرانی اقتضای آن کرد که امیرزاده میران شاه روانه هرات شود و امیر جهان کیر برلاس و امیر حاجی سیف الدین و آق بوقا بهادر و امیر عباس و امیر محمد سلطان شاه و قماری برادر تموکه قوچین و تابان بهادر و اروس بوغا و دیگر امرا و شیران بیشه هیجا با پنجاه قشون از سپاه ظفر انتساب در ملازمت رکاب فلک فرسای شاهزاده متوجه صوب خراسان شدند پاییز و زمستان در بلخ و شبرغان بگذرانیدند و چون زمستان بآخر رسید ترکان سمرقندی یاغیستان که معمورترین ولایت ملک بود تاختند و غنایم موفور از اسب و گوسفند و شتر بدست آورده بازگشتند و درین اثنا علی بیک جونی قربانی ایلچی بپایه سریر اعلی فرستاده معروض داشت که اگر حسب مقرر رایت فتح آیت بجانب خراسان در حرکت آید بنده کمینه بخرجی شده در طریق نیکوبندگی مهما امکن تقصیر ننماید **گفتار در لشکر کشیدن حضرت صاحبقران گردون توان بجانب ایران** در اواخر سنه اثنین و سبعین و سبعمائه در فصل بهار حضرت صاحبقران سپهر اقتدار یورش خراسان را وجهه همت عالی نهمت ساخت بعد از قطع منازل بقصر اندخود رسید از حسن اعتقادی که نسبت باولیاء داشت بدیدن بابا سنکو رفت که بی شک از جمله ابدال و اوتاد زمان خود بود و او از جذبه و جنون سینه گوشت بجانب حضرت صاحبقران انداخت شهریار کامکار از روی فال خیر بر زبان مبارک گذرانید که پادشاه پادشاهان خراسان را که سینه زمین است درین یورش بما ارزانی خواهد داشت و چون خبر توجه رایت نصرت آیت بسمع ملک محمد برادر ملک غیاث الدین که در آنجا بحکومت و ضبط سرخس قیام مینمود رسید بر سبیل تعجیل در حرکت آمده بتقبیل بساط جلالت مناط مشرف شده لوای مباهات باوج سماوات رسانید و حضرت صاحبقران کامران از نواحی چلدختران ایلچی پیش علی بیک جونی قربانی فرستاده پیغام داد که باید لشکرها جمع آورده هرچند زودتر حسب وعده باردوی همایون پیوندد و علی بیک از بخت و طالع برگشته با آنکه خود نیامد فرستاده را نیز رخصت مراجعت نداد و در تواریخ مسطور است که چون ملک غیاث الدین در دیار نیشابور با جمعی از سرداران نزاع نموده بود بسیاری از لشکر او در آنجا بودند حضرت صاحبقرانی عنان عزیمت بجانب جام و کوسویه تاخت تا لشکر آن جانب بملک ملحق نتوانند شد بالجمله رایات جهان کشای چون بکوسویه

رسید مهدی سردار آن موضع بقدم اطاعت و انقیاد پیش آمده مشمول نظر عاطفت و احسان گشت و رعایای لوسو به از ضرر و آسیب لشکر قیامت اثر امان یافتند
و چون صیت ورع و تقوی و گوشه‌نشینی و انزوای عالیجناب ولایت مآب قدوة العلماء الراسخین مولانا زین الملة والدین تایبادی تغمده الله بغفرانه بسمع همایون حضرت
صاحبقرانی رسیده بود بعزم ملاقات او عازم تایباد شد و بدان موضع رسیده شخصی را پیش او فرستاد و حین ارسال با او گفت که بخدمت مولانا برو و بگو
که امیر تیمور درین قصبه نزول کرده شما را بدیدن او باید رفت و فرستاده بموجب فرموده نزد مولانا زین الدین ابوبکر رفته زبان بآن کلمات گشاد مولانا
در جواب فرمود که مرا با امیر تیمور هیچ مهم نیست حضرت صاحبقران پاک اعتقاد چون این سخن شنید فی الحال روی توجه بوثاق مولانا نهاده بنفس خود جهة اتفاق
ملاقات افتاد و مولانا سخن بنصیحت امیر بر زبان مبارک آورد و در اثنای محاوره و ایراد نصایح حضرت صاحبقرانی با مولانا گفت که چرا ملک خود نصیحت
نمیکنی که خمر میخورد و مرتکب محرمات میشود و پیوسته بمنهیات اشتغال مینماید مولانا در جواب گفت که او را نصیحت کردم نشنود حضرت جبار منتقم شما را بروی گماشت
اگر شما نیز نشنوید دیگری را بر شما گمارد از این سخن صاحبقران با حشمت گریه و رقت کرده از پیش مولانا بیرون آمد از آنحضرت منقولست که فرمود در زمان دولت
هر کس از ارباب عزلت و اصحاب خلوت که ملاقات کردم بحسب فراست وهم و هراس از خود در دل او یافتم بخلاف مولانا که در حین رویت مهم بر عکس بود
بالجمله حضرت صاحبقرانی آن عالم ربانی را وداع نموده رایت عزیمت بجانب هرات برافراشت نخست بقصبه فوشنج رسیده ارباب آنجا در قلعه بر بستند و
اسباب حصارداری مرتب داشته و چون فوشنج در خندق آب داشت لشکر نصرت شعار سه روز اسباب فتح و تسخیر حصار مرتب داشته روز چهارم فرمان
قضا جریان صدور یافت که دلاوران از مواضع خویش جنبیده دست قلعه‌گشائی از آستین رزم‌آزمائی بیرون آوردند و بهادران لشکر منصور روی
توجه بفتح حصار نهادند و بعضی از ایشان چون ایکوتیمور و سپاه امیر مؤید و امیرزاده علی و عمر ولد عباس بهادر و مبشر و دیگر سرداران مانند دریای جوشان از آب
خندق گذشته بفصیل برآمدند و از اطراف و جوانب نقبها کرده بقلعه در آمدند و ارباب فتنه را بیاساق رسانیده هرچه در آن قلعه یافت شد بجاروب
غارت و تاراج رفتند **ذکر نهضت رایات نصرت آیات از فوشنج بدار السلطنه هرات حمیت عن الآفات** چون
خواطر آفتاب اشراق خسرو آفاق از قضیه قصبه فوشنج فراغت یافت عنان عزیمت بجانب دار السلطنه هرات تافت ملک غیاث الدین بحصانت و کثرت اعوان و
انصار مغرور شده از حادثه روزگار غافل ماند و حضرت صاحبقران بظاهر هرات رسیده بر گرد شهر محیط گشتند و آنحضرت بنابر حزم و احتیاط فرمان داد تا بر اردوی جهان
خندقی فرو برده چنان سازند که مخالفان امجال آن نماند که برسم شبیخون آمد و شد نمایند و لشکریان بموجب فرموده عمل نموده در زمانی که حضرت صاحبقران
سوار شده اطراف و جوانب شهر احتیاط مینمود طایفه از دلیران صف‌شکن و غوریان مردافکن در دروازه باز کرده بیرون آمده جنگی صعب آغاز نهادند و لشکر
ظفرقرین در آن روز آثار جلادت بظهور رسانیدند و مخالفان را در دروازه دوانیده خلقی کثیر را بقتل رسانیدند و چون تیرگی شب قوه باصره را از ملاحظه
محسوسات معزول گردانید از هر دو جانب مشاعل افروخته تا طلوع نیر عالم‌افروز پاس داشتند و روز دیگر لشکر نصرت انتساب پای در رکاب آورده و صف کشیده
در مقابل حصار بایستادند و درین روز پای از دروازه بیرون ننهادند و محاربه بدی ننمود لیکن طایفه از آن جماعت در ظلمت برسم شبیخون از دروازه
خواجه عبدالله انصاری که در شهربند بود بیرون آمده کسی را کشته بتعجیل هرچه تمامتر مراجعت نموده دیگر روز سپاه منصوره پیرامون حصار صف زده
جنگ سلطانی آغاز کردند و حضرت صاحبقرانی بنفس همایون سوار شده قریب بحصار آمد تا مشاهده کارزار کند بهادران نصرت شعار از رفتن آنحضرت
قوتی تازه و بهجتی بی‌اندازه یافتند ایدکو تیمور و سونجک برادر ختای بهادر و مبشر پای جسارت پیش نهادند و لشکریان از اطراف و جوانب روی بحصار
آورده نردبانها بر دیوار نهادند و آن روز ملک غیاث الدین پیر علی بر دروازه سر پل انجیل اظهار پردلی کرده سعی و کوشش مردانه بظهور رسانید و اول کسیکه
بفصیل برآمد خلیل یساول بود و دیگران نیز متابعت او بر باره و بالا رفتند و فوجی قریب بکوشک مرغنی از مری که آب انجیل بشهر درمی‌آید در رفتند و دروازه
شکسته بقیه سپاه باندرون شهربند جدید در ریختند و اهالی هرات از ستیز و آویز عاجز آمده روی بگریز نهادند و ملک غیاث الدین بشهربند اندرون گریخت و لشکر
فیروز اثر قریب دو هزار نفر دستگیر کرده بپایه سریر خلافت مصیر آوردند و مراحم خسروانه از سر جرایم ایشان درگذشته مجموع را خلعت بخشید و رخصت انصراف
ارزانی داشته بمردم هرات پیغام داد که هر کس از اهالی شهر که بفصیل نرود مال و اهل و عیال او در ضمان امان باشد و هر که بخلاف این عمل نماید اثر سخط و غضب باو
رسد مردم هرات که این سخن شنیدند کنج کاشانه خود غنیمت دانسته دیگر بباره نرفتند و ملک فرمود تا بر در شوارع و سکک ندا در دادند که خلایق باید که بر برج
و باره روند و در محافظت شهر قیام نمایند و رعایا پنبه تغافل در گوش نهاده پا از زاویه فراغت بیرون ننهادند و التفات بحکم نکردند اسکندر شیخی میرزا فراسیاب
چلاوی که بعد از یاغی شدن پدرش و ظهور امیر قوام الدین در مازندران از بیم جان گریخته بود و پیش ملک غیاث الدین آمده با او گفت که از هر محله یکی

کشتند تا دیگران متوهم شده شهر نگاه دارند ملک جواب داد که من بناحق خون هیچ کس نخواهم ریخت اسکندر گفت پس شهر هم نگاه نتوان داشت روز دیگر حضرت صاحبقران کسان بسفارت پیش ملک فرستاد خلاصهٔ رسالت آنکه این مملکت پیوسته تعلق بپادشاهان میداشته و آل کرت از باج گذاران چنگیزخان بوده اند اگر ملک بساط تمرد و عصیان و عناد مطوی سازد بصلاح حال بلاد و عباد نزدیکتر باشد و الا اموال و اولاد چندین هزار مسلمان در معرض تلف خواهد آمد ملک غیاث الدین دانست که چاره جز تسلیم نیست لاجرم پسر بزرگتر خود امیر محمد و اسکندر شیخی را بپایهٔ سریر اعلی فرستاده وعدهٔ بیرون آمدن رسانید حضرت صاحبقران ملکزاده را بصنوف الطاف و نوازش اختصاص داده خلعت و کمر بخشیده و رخصت بازگشتن داده و اسکندر شیخی را نگاه داشته احوال قضایای اندرونی را از وی معلوم فرمود و ملکزاده بخدمت پدر رسیده دیده و شنیده خود را معروض داشت و بعد از سه روز ملک غیاث الدین بباغ زاغان بشرف بساطبوس استسعاد یافت و بافسر مرصع و کمر گرانبها سرافراز شده برخصت بازگشت و روز دیگر سادات و علما و اشراف الناس روی بعتبهٔ علیای گردون اساس نهاده بصنوف نوازش و اعزاز مخصوص آمدند و حضرت صاحبقران از باغ زاغان کوچ کرده بمرغزار کهدستان که در شرقی هرات واقعست نزول اجلال فرمود و در آنجا نقل خزاین و دفاین که سلاطین غور در ادخار آن منتهای مساعی نموده بودند فرمان داد و یرلیغ جهان مطاع صادر شد که حصار جدید و قدیم هرات را با زمین مساوی ساختند و حکم شد که مولانا قطب الدین بن مولانا نظام الدین که مقتدای علمای خراسان در آن ایام بود با دویست کدخدای معتبر شهر و ولایت کوچانیده بخطهٔ کش رسانند و چون برج و باره خراب کردند دروازه های شهر را که مغرق باهن بود و اسامی و القاب ملوک غور بر آن ثبت نموده بودند بر حسب فرموده بشهر سبز رسانیدند و اندک مال امانی بر اهالی هرات حواله شده به سه روز نقد شد و در آن ولا قلعهٔ اسکلچه که ذکر آن در مجلد رابع و خامس گذشته در تحت تصرف و ضبط امیر غوری بود پسر ملک غیاث الدین در آن قلعه بود و ملک غیاث الدین متوجه جانب قلعه شده بحسن تدبیر و لطف تقریر او را از آنجا بیرون آورده بدرگاه گیتی پناه رسانید امیر غوری نیز بخلعت گرانمایه و انواع سیورغامیشی مخصوص گشت و فتح هرات در محرم سنه ثلاث و ثمانین و سبعمائه اتفاق افتاد

گفتار در توجه حضرت صاحبقران بجانب طوس و کلات و آمدن علی بیک جونی قربانی بپایگاه جهان پناه

چون خاطر خطیر پادشاه گیتی گشای کشورگیر از قضیهٔ تسخیر هرات و امان کوه فراغت یافت امیر جهانشاه بن امیر جاکو را با فوجی از لشکر جرار بطرف نیشابور و سبزوار روان ساخت که آن ولایت را در حیطهٔ ضبط آورند و بنفس همایون متوجه طوس و کلات شد تا جزای علی بیک جونی قربانی در کنارش نهد از صیت توجه آنحضرت صبر و سکون از درون علی بیک رخت بربست بین الخوف و الرجا پناه ببارگاه گردون اشتباه آورد و خواجه علی مؤید سبزواری حاکم سربداران نیز چون از عزیمت صاحبقران عالی منزلت آگاهی یافت از خلوص نیت و صفای طویت بر سبیل مسارعت بجانب اردوی اعلی روان گشت و آن هر دو سردار بتقبیل بساط بوس حضرت صاحبقران دولتیار استسعاد یافته بعوارف خسروانه و عواطف پادشاهانه مفتخر و سرافراز شدند بالجمله حضرت صاحبقرانی در دیار نیشابور بزیارت ابومسلم مروزی رفته استمداد همت نموده از آنجا متوجه اسفراین شد و چون بآنجا رسید کماشتگان امیر ولی مجال جنگ نداد چه پیش از نصب خیام و تعیین یورت و مقام یرلیغ واجب الاذعان نفاذ پیوست که سپاه ظفر پناه بتسخیر شهر پردازند و لشکریان روی باسفراین نهاده یکباره در شهر ریختند و خلقی کثیر را بقتل آورده غنایم بی اندازه گرفتند و از منازل و مساکن در بلدهٔ اسفراین اثر نگذاشتند و حضرت صاحبقران از آن موضع ایلچی بمازندران پیش امیر ولی فرستاد امیر ولی نوشتهٔ حضرت صاحبقرانی را بر سر و چشم نهاده باعزاز و احترام فرستاده مبالغه تمام نموده و در امر اطاعت و انقیاد سعی سخنان گفته ایلچی را بمقتضی المرام باز گردانید و وعده داد که عنقریب باحراز دولت بساط بوس فایز خواهم شد و حضرت صاحبقرانی چند روز در بعضی از مرغزارهای ولایت اسفراین ساکن گشته تا اسبان لشکریان قوت یافتند حکم قضا جریان شرف نفاذ یافت که طایفهٔ خراشه را که بقتل امیر حاجی برلاس و برادرش ایدکو جسارت نموده بودند بیاساق رسانیدند و آن موضع را برسم سیورغال به پسر ایدکو و نبیرهٔ امیر حاجی برلاس ارزانی داشت و مدتها آن قصبه در تصرف ایشان بماند و حضرت صاحبقرانی از ییلاق و غونجای نهضت نموده عنان عزیمت بدارالملک سمرقند منعطف گردانید و ملک غیاث الدین و دیگر حکام را بمواضع خویش فرستاد و از آنجا بجانب بخارا رفت و زمستان در آن بقعهٔ فرخنده بعیش و طرب و شادمانی گذرانیده درین اثنا امیرزاده میرانشاه که بر حسب فرمان بسرخس رفته بود ملک محمد برادر ملک غیاث الدین را گرفته بدرگاه گیتی پناه فرستاد و خود در آنجا قشلاق کرده مقارن این احوال دختر فرخنده اختر امیر که در سلک ازدواج امیر محمد بیک پسر امیر موسی انتظام داشت نقد حیات بقابض ارواح تسلیم نموده بسرای دیگر نقل فرمود و از وی یک پسر ماند که موسوم بامیرزاده سلطان حسین بود حضرت صاحبقرانی بعد از اقامت مراسم تعزیت و ختمات کلام الله جهت ترویح روح آن مرحومه الوان خوردنی و اجناس پوشیدنی و سایر صلات و صدقات بر اهل فقر و ارباب احتیاج رسانید تقبل الله منه

گفتار در لشکر کشیدن حضرت صاحبقران نوبت دوم بجانب خراسان بسبب جراحت که یکی

التیام پذیرفته بود که ایلچی خواجه علی مؤید رسید معلم بانکه علی بیک جونی قربانی و امیر ولی با یکدیگر اتفاق نموده عازم سبزوار اند امیدوار چنانست که بنده کمینه را
بدست دشمنان نگذارند حضرت صاحبقرانی احضار لشکر فرمان داد و در اواخر زمستان از جیحون عبور نموده آوازهٔ عزیمت مازندران در انداخت ناگاه
با عسکر گردون مآثر بحوالی حصار کلات تاخت و دواب چارپایان ایل جونی قربانی را که بحصار در نیاورده بودند عرضه نهب و تاراج ساخت و امیرزاده میرانشاه
از حرکت رایات نصرت آیات آگاه شده از سرخس بیرون آمده باردوی همایون پیوست و ملک غیاث الدین نیز با لشکرهای هرات بعز تقبیل بساط جلالت
مناط مستسعد گشته در سلک سایر ملازمان انخراط یافت و پیش از وصول حضرت صاحبقرانی علی بیک جونی قربانی متعلقان و منتسبان خود را بقلعه کلات
آورده پشت پندار بدیوار حصار باز نهاده بود و بحصانت حصار و متانت قلعه مغرور گشته از جادهٔ صواب انحراف جست و بقدم متابعت پیش نیامد حضرت
پادشاه صاحب تیغ یعنی امیر تیمور جهانگیر از صوب کلات بجانب ابیورد در حرکت آمده و بموضع کرت نزول فرموده سپاه منصوره جار رسانیدند که عنان
عزیمت بدفع امیر ولی منعطف خواهد شد علی بیک جونی از حرکت و مراجعت حضرت صاحبقرانی خبر یافت و آوازهٔ نهضت اردوی معلی بطرف مازندران
شنیده بود این نوبت نیز از حوادث زمان غافل شده مجموع اسب و گوسفند و شتر که بحصار برده بود بیرون فرستاده در علف خوارها رها کرده خود مطمئن خاطر
بنشست حضرت صاحبقرانی بار دیگر عطفه عنانی کرده بر ظاهر کلات نزول فرمود و لشکریان دست بغارت و تاراج چارپایان دراز کرده اکثر سیاقیان که
که اهل فقر و فاقه بودند صاحب جمل و ناقه شدند و بعضی از ایشان که بر بهای نعل قدرت نداشتند خداوند قطارهای اسب و استر گشتند لشکریان نصرت
شعار اطراف و جوانب کلات را مانند نوایب روزگار در میان گرفتند و کورکه زده سورن انداختند و فراشان چابک دست سراپردهٔ خاص در مقابل
دروازهٔ حصار که بدروازهٔ چهارده اشتهار داشت برافراختند و دیگر دروازها بر شاهزادگان و امرا تقسیم یافت علی بیک را ازین عالم هول رستاخیز مشاهده
کرده خوف و رعب بر ضمیر مشوش خاطرش استیلا یافته که لیل از نهار و روز روشن از شب تار پیش او تمییز نمیشد لاجرم دست در دامن خضوع و خشوع زده سراز گریبان
تضرع و زاری برآورده بزبان مسکنت و نیاز معروض رای عقده کشای گردانید که من از اعمال نکوهیده و افعال ناپسندیدهٔ خود شرمسارم و اگر آنحضرت با
کرم بسیار و نفر اندک قدم رنجه فرموده قریب دروازه آیند تا سعادت زمین بوس حاصل نمایم دور نمی نماید خسرو جرم بخش معذرتش پذیرفته روز تعیین فرموده
در آن روز با پنج سوار تا در حصار براند و آن حصار راهی داشت بغایت تنگ و تاریک در دره هولناک مانند سراچهٔ خاطر دشمنان سیاه و تاریک و چون علی بیک را
معلوم شد که آنحضرت با معدودی چند تشریف آورد خبث طینت و شرارت طبیعت او را بر آن داشت که جمعی را در کمین گاه نشاند تا فرصت غنیمت دانسته مکری و غدری
اندیشد حضرت صاحبقران دولت یار زمانی دور و دراز در وعده گاه توقف فرمود آن بیعقل بیمروت بقول خود وفا ننمود و بیرون نیامد و آنحضرت مراجعت فرمود
و چون حضرت صاحبقرانی بر اندیشه بد و نقض عهد علی بیک جونی قربانی وقوف یافت آتش خشم و غضب ملتهب گشت و فرمان قضا جریان شرف نفاذ یافت
که لشکر قیامت اثر روی بآن کوه و کمر نهند و اشارت علیه صادر شد که جمعی از مردم تکریت و فوجی از اهل بدخشان که در رفتن کوه کبک دری را زموافقت ایشان
متبوده می آمد بالا برآیند سوار و پیاده دل بر تسخیر قلعه نهاده از محال خویش در حرکت آمدند و پیادگان تکریت و بدخشان هم در آن شب آثار جرأت و جلادت
ظاهر ساخته بکوه بر آمدند و مقارن وصول ایشان بصفح جبل طایفه از بهادران سپاه نصرت نشان برغو زده و نفیر کشیده بدروازه رسیدند و آق تیمور
بهادر و انکو تیمور و دیگر سرداران دشمنان از مقابل خود رانده ببالای کوه بر آمدند و مبشر و عمر عباس با فوجی پیش رفته در کمری ایستاده بودند که دشمنان متوجه
شده حضرت صاحبقرانی طایفه از یولان را بمدد عمر عباس و مبشر فرستاده از جانبین حمله کردند و بعد از کشش و کوشش اعدا مقهور و منکوب گشته فریادامان
برآوردند و علی بیک را کار بجان رسیده معروض داشت که اگر لشکر فیروزی اثر دست از جنگ باز دارند من فردا بپای اطاعت پیش آمده و برین
معنی عهد بسته این پیمان را با یمان مغلظه مؤکد گردانید و بنیک در و محمد شیخ جامی را از امرا جونی قربانی با دخترش که نامزد شاهزاده محمد سلطان بهادر بود
بیرون فرستاد و ایشان بزبان عجز بیچارگی علی بیک را بعرض رسانیدند و روز دیگر حضرت صاحبقرانی در حفظ و حمایت یزدانی سوار شده تا دروازهٔ کلات راند و
علی بیک طوغا او کرا از حصار بیرون آمده پیشانی ضراعت بر خاک مسکنت نهاده بجان امان طلبید و درخواست نمود که فردا بخدمت شتابد حضرت صاحبقران
از در حصار بازگشت علی بیک در جوف لیل براهی که لشکر نصرت شعار از آن جانب بالا رفته بودند استوار گردانیده و بار دیگر پشت اعتماد و استظهار بدیوار
پندار نهاده یاغی شد و کشف و اردر حصار سنگین خزیده دم در کشید حضرت صاحبقران سعادت قرین بعد از چهارده روز از آن موضع معاودت نمود
و در قلعه قهقهه که در آن زمان خراب بود نزول کرده و آن قلعه میان کلات و ابیورد است برحسب فرمان واجب الاذعان لشکریان در تعمیر آن سعی و اهتمام
نموده بعد از دو شبانروز از آن کار باز پرداختند و حاجی خواجه بکوتوالی آن قلعه مقرر شد و جمعی از مردان کارزار و دلاوران روزگار بمصاحبت او

معین گشتند و حضرت صاحبقرانی امیرزاده علی پسر امیر مؤید که خواهرزادهٔ آنحضرت بود با شیخ علی بهادر و تومانات ایشان بمحافظت راههای کلات باز داشت
تا طریق آمد و شد مخالفان و معاندان مسدود ماند **ذکر فتح قلعه ترشیز بسعی ملازمان رکاب سپهر احتشام و آمدن ایلچی والی**
فارس خلاصهٔ دودمان مظفری جلال الدین شاه شجاع علی بیک جونی قربانی چون در زمان زندگانی لحد ناکامی را وطن ساخته
حضرت صاحبقرانی مانند بحر امواج در حرکت آمده کمند التفات بر کنگرهٔ ترشیز انداخت و حصن ترشیز قلعهٔ حصین بود و موضعی رصین و کوتوال آن حصار
ملک علی سدیدی بود که ملک غیاث الدین آن قلعه را باو سپرده بود و فوجی از سدیدیان در آن حصار با او بسر می بردند و آن جماعت از میان قوم غور
بفرط شجاعت و وفور جلادت و کمال مردانگی و شیوهٔ فرزانگی امتیاز داشتند و از غایت تدبیر و دوراندیشی آن قلعه را بذخایر فراوان و اصناف
الآت و ادوات نبرد مملو و مشحون گردانیده بودند و آمادهٔ جنگ و جدال شده حضرت صاحبقران گیتی ستان با ملک غیاث الدین بگفت که این جماعت نوکران
تواند و چون تو غاشیهٔ ایلی بر دوش گرفتی ایشان چرا گردن کشی میکنند ملک غیاث الدین بر دروازهٔ حصار رفته هر چند زبان نصیحت گشاده مفید نیفتاد
و سر بچنبر اطاعت و انقیاد در نیاوردند حضرت صاحبقران کامکار فرمان داد که جاجویان راهها بریده خندق را از آب تهی کردند و نقب چیان بکار خود مشغول
شده بهادران جنگ جوی پیش رفتند و استادان منجنیقها نصب کرده چند روز کوششهای مردانه بتقدیم رسانیدند و آخر الامر سدیدیان علامات عجز
و انکسار در ظاهر و باطن خویش جای داده امان خواستند حضرت صاحبقران رقم عفو و اغماض بر عثرات ایشان کشیده مجرمان را بلطف و احسان خویش
نوید داد و سدیدیان از قلعه ترشیز بیرون آمده باحراز تقبیل عتبهٔ علیا مفتخر و سرافراز گشتند حضرت صاحبقرانی چون در ناصیهٔ ایشان آثار جلادت و جرأت
مشاهده فرمود مجموع را بتربیت و نوازش مخصوص ساخته و بانعامات و سیورغالات نواخته فرمان داد تا با متعلقان و منتسبان متوجه دیار ماوراءالنهر گردند و
بصیانت و محافظت قلاع حدود ترکستان قیام نمایند و چون سدیدیان با خانه کوچ کرده متوجه آن صوب گشتند و داروغگی ولایت ترشیز از قبل امیرزاده میرانشاه
بسارق تفویض یافت و مقارن این حال عمر شاه از قبل والی شیراز شاه شجاع که بفضل و کمال و جاه و جلال اشتهار تمام داشت با تحف و پیلاکات بپایهٔ سریر اعلی
رسید و بوسیلهٔ مقربان و خواص تبرکات گذرانیده مکتوبی مشتمل بر اظهار یکجهتی و رسوخ قواعد اخلاص و دولتخواهی بعرض رسانیده بود انواع عنایت و سیورغامیشی
اختصاص یافت حضرت صاحبقران در جواب مکتوب نامه نوشت مبنی بر وفور عاطفت و مزید محبت و شخصی از ملازمان پایهٔ سریر اعلی را با تنسوقات که لایق سلاطین
ذوی الاقتدار باشد مصحوب عمر شاه گردانیده خدمتش را خوشدل و شادکام بجانب فارس گسیل کرد و یکی از پرده نشینان دودمان مظفری را بجهت فرزند
سعادتمند امیرزاده پیر محمد بن امیرزاده جهانگیر خواستگاری نمود **ذکر نهضت حضرت گیتی ستان از ترشیز بصوب**
دیار مازندران و مراجعت آنحضرت از راه بدخواه دوستان بعد از فتح قلعه ترشیز حضرت صاحبقران تسخیر مازندران را وجههٔ همت
عالی نهمت ساخته بآنجانب روان شد و از راه رونغه گذشته کبود جامه مضرب خیام لشکر ظفرنشان گشت و امیرولی حاکم مازندران از استماع این خبر
پریشان و بی سامان شد و از خواص خویش امیر حاجی و طایفهٔ دیگر با تقوزهای اسب و قطارهای شتر و لطایف اقمشه و ظرایف امتعه بدرگاه عالم پناه
روان ساخته و بزبان استکانت عرضه داشت که اگر این نوبت ملازمان سدهٔ سلطنت مراجعت فرمایند تا بنده کمینه از سر اطمینان خاطر قدم در سلوک
طریق رشاد و سداد نهاده بخدمت آستان فرخنده نشان مبادرت نماید آنحضرت رقم اسعاف و انجاح بر صحیفهٔ ملتمس او کشیدند از موضعی که رسیده بود عنان
برتافت و از راه سلقان و جرمقان عبور فرموده بمرغزار رادکان فرود آمد و بعد از توجه رایات نصرت آیات بجانب مازندران امیر شیخ علی بهادر بتحقیق امرای
کوه کلات کرده باتنی چند از خواص ملازمان خویش شبی موقف امیرزاده علی پسر امیر مؤید که باتفاق بر حسب فرمان شهریار باستحقاق محافظت طرق
و محاصرهٔ کلات مینمود ببالای کوه برآمد و در تاریکی شب راه غلط کرده بکمر بلند باز خورد و دشمنان بر این حال اطلاع یافته و شیخ علی بهادر تا تیر در کیش
داشت ترک جنگ نکرده دست از قبضهٔ کمان باز نداشت و چون جعبه از سهام تهی گشت و امید بهی انتقام نماند ناچار در مقام تسلیم آمد و او را با چند نفر گرفته بقلعه درآوردند و
علی بیک بقدم او استبشار نموده شادمانی کرد و در اعزاز و اکرام و تعظیم و احترام امیر شیخ علی غایت مبالغه بجای آورد و با او طرح مجالست و مصاحبت انداخته او را
شفیع گناهان خویش ساخته و در آن تابستان مرض طاعون انتشار یافته بسیاری از سکان قلعه قدم بدروازهٔ عدم نهادند و چون جلگای رادکان مضرب خیام پادشاه عالی
مکان گشت امیر شیخ علی بهادر باردوی همایون پیوسته احوال علی بیک و ارباب حصار و عجز و بیچارگی اهل حصن و حصار بعرض صاحبقران کامکار رسانیده و
زانو زده درخواست کرد که خون علی بیک تیغ سیاست نریزد و چون ملتمس شیخ علی بهادر بشرف اجابت اقتران یافت علی بیک را با تیغ و کفن بپارگاه فلک
اشتباه رسانید و مراحم خسروانه گناهان گذشته او را بخشیده امر فرمان قضا جریان بنفاذ پیوست که علی بیک و سایر امرای جونی قربانی را با کوچ و متعلقان بسمرقند برند

و منشور حکومت هرات را باسم غوری پسر ملک غیاث الدین قلمی شده بر حسب فرموده ملک نیز متوجه ماوراء النهر گشت و از غایت شقاوت در راه بر حرکاتی اقدام نمود که قضیه منجر بآن شد که او را بند کرده بسمرقند بردند و پسرانش نیز همراه با سیون و طریق بماوراء النهر فرستادند و امیرکه تیمور که بداروغگی متعین گشت حکومت بدستور معهود بر خواجه علی مؤید قرار گرفت و چون حضرت صاحبقران بمستقر سریر سلطنت نزول اجلال فرمود ملک غیاث الدین پیر علی بیک را با پسر بزرگترش پیر محمد در سمرقند موقوف داشت و علی بیک جونی قربانی و ملک محمد بن ملک حسین و امیر غوری بن ملک غیاث الدین را بند کرده باندکان پیش امیرزاده عمر شیخ فرستاد

ذکر فتنه غوریان در هرات و انتقال خطرات در ماوراء النهر و شرح دیگر حالات

اولاد ملک فخر الدین ملک محمد و برادرش در زمان حکومت ملک معز الدین حسین و پسر او ملک غیاث الدین پیر علی در کمال فلاکت و بی اعتباری روزی بشب می آوردند و شبی بروز میرسانیدند و آن زمان که خراسان در تحت تصرف ملازمان عتبه علیا در آمد ایشان تظلم نموده و در پایه سریر خلافت مصیر عرضه داشتند که ما بندگان اعمام ملک حسین ام و خدمتش تمام املاک و اسباب پدران ما را متصرف شده ملک غیاث الدین نیز همان مرعی داشت و اکنون مأمول آنست که بیمن التفات پادشاه عدالت شعار حق در مرکز خود قرار گیرد حضرت صاحبقران کامکار پرتو مرحمت بر احوال ایشان انداخته حکومت غور بملک محمد که برادر بزرگتر او بود ارزانی داشت ملک غیاث الدین بند کرده و ده سال بر آن گذشته از عنایت بینهایت حضرت صاحبقرانی خلاص یافت و مطلق العنان شد و در اواخر سنه اربع و ثمانین و سبعمائه که حضرت اعلی خاقانی در ماوراء النهر و امیرزاده میران شاه در موضع پنج ده بکنار آب مرغاب قشلاق کرده بودند ملک محمد از جانب غوریان با طایفه از ارباب جهل و غرور متوجه هرات گشتند و ابو سعید سپهبد با ایشان پیوست و چون بشهر رسیدند جمعی کثیر از اراذل و اوباش بآن جماعت ملحق شدند و داروغه و محصلان و نوکران امرا که جهت مهمات ضروری در هرات بودند پناه بحصار اختیار الدین بردند و غوریان دست بفتنه و فساد برآوردند و چند خروار هیزم علی اسد که از جمله متعینان دروازه فیروز آباد بود بدر قلعه رسانیده آتش در آن زدند اتراک توهم نموده خود را از باروی زیر انداختند تا جان بسلامت بیرون برند فایده نمیداد و غوریان بیرحم بآن گریختگان انتقام میکردند اهل صلاح و ارباب عمایم و جمعی که از خرد بهره داشتند در گوشها خزیدند و رعایا متحیر و آشفته خاطر شده و چون خبر این واقعه بامیرزاده میران شاه رسید امیر حاجی سیف الدین و امیر آق بوقا با فوجی از سپاه نصرت انتما بر سبیل تعجیل نامزد هرات فرمود و خود نیز از عقب با بقیه لشکر در حرکت آمد امرا چون بحوالی شهر رسیدند غوریان بمقاتله و مقابله پیش رفته سر در کوچه خیابان فریقین را اتفاق دست داد و جوانان جانبین در قتال و جدال دقیقه مهمل نگذاشتند و آخر الامر بفر دولت روز افزون حضرت صاحبقرانی شکست بر غوریان افتاده جمعی کثیر از آن طایفه بقتل آمدند و بقیة السیف بشهر گریخته در ظلمت لیل پراکنده و متفرق شدند و امیرزاده میران شاه از عقب رسیده سپاه ظفر پناه در کشش تقصیر نکردند و برای اعتبار از روس کشتگان چند منار برآوردند و چون خبر این واقعه در سمرقند بمسامع علیه رسید فرمان داد تا ملک غیاث الدین و ملک پیر محمد که در سمرقند محبوس بودند و امیر غوری و علی بیک جونی قربانی را امیرزاده عمر شیخ در اندکان مضبوط ساخته مقید نگاه میداشت بیاساق رسانیدند و در سنه خمس و ثمانین و سبعمائه حرم محترم حضرت صاحبقرانی دلشاد آغا بعارضه چند روزه ازین مرحله فانی بسرای جاودانی رحلت نمود و ... از روزی چند خواهر بزرگ آنحضرت قتلق ترکان آغا که خاتونی خیّره عادله بود داعی حق را لبیک اجابت گفت و آن محترمه را در جوار مزار خالص الانوار ابن عم خیر الناس قثم بن عباس دفن کردند و آنحضرت امیرزاده علی را با لشکری فراوان بر قلع و قمع قمر الدین که خمیرمایه سپاه جته بود نامزد فرمود و بنفس همایون متوجه خطه دلکش کش شد و چون امیرزاده علی بجانب مقصد در حرکت آمد قوم بهرین که از خرد بهره نداشتند فرصت غنیمت شمرده آنچه در اغرق او یافتند بباد غارت و تاراج دادند امیرزاده علی شکسته خاطر بازگشته باردوی اعلی پیوست و حضرت صاحبقرانی امیر علی شیخ بهادر و سیف الملوک نبیره امیر حاجی سیف الدین و اتلمش و ارغون شاه اختاجی را با فوجی از لشکریان بدفع بی باکان جته فرستاد و بعد از چند روزی که از ایشان خبری نیامد امیر جهان شاه جاکو و ایلچی بوغا و شمس الدین پسر اوچ قرا بهادر و صاین تمور با دو هزار سوار جرار بر حسب فرمان حضرت صاحبقران کامکار از عقب آن جماعت روان گشتند و امرا سابق قوم بهرین را در صحرا و بیابان یافته بسیاری از ایشان را بقتل رسانیدند و اهل و عیال آن جماعت را باسیری گرفته و احمال و اثقال آن قوم را غارت کرده مراجعت نمودند و در اثنای راه با امیر جهان شاه و دیگر سرداران که از عقب میرفتند ملاقات فرمودند و چون امیر جهان شاه مأمور بود که در طلب قمر الدین سعی نماید تا آنجا که میسور باشد از عقب و شتابند مجموع ایشان را بازگردانیده و از اسی کول گذشته تا کوتو باتفاق رفتند و چون از وی خبری نیافتند معاودت نموده بموکب همایون پیوستند و بانواع دلجوئی و سیورغامیشی اختصاص یافتند

گفتار در لشکر کشیدن حضرت صاحبقران ممالک ستان بجانب ایران و نهضت فرمودن آنحضرت از آنجا بطرف سیستان و فتح آن و رسیدن بهرات

حضرت صاحبقران ظفر قرین در اوائل سال مذکور لشکری بیرون از قیاس و تخمین جمع آورده بعزم تسخیر مازندران از معبر ترمذ بگذشت و چون بکنار آب مرغاب

مضرب خیام سپاه نصرت انتساب گشت امیر جاکو که بر حسب فرمان بحکومت کابلستان اشتغال مینمود از عقب رسیده بسعادت بساط بوس سرافراز شده
بعد از عرض مهمات مملکت بحضرت مراجعت یافته بجانب ولایتی که موسوم باو بود شتافت و در این ولا خبر رسید که تومن کومیسری بخودی علم عصیان
افراخته پای در بادیه غوایت و ضلالت نهاده است و همچنین شیخ داود سبزواری که حضرت صاحبقران او را در سبزوار بلند مرتبه گردانیده بود بر کفران
نعمت اقدام نموده داروغه آنجا تابان بهادر را کشته است و چون امیرزاده میران شاه بر آن حال اطلاع یافته امیر آق بوقا را با طایفه از دلیران نامدار بجانب سبزوار
روان ساخته است و امیر حاجی سیف الدین و امیر آق بوقا بمحاصره او اشتغال مینمایند و درین اثنا مخالفت ارباب سیستان نیز مسموع حضرت صاحبقران
گشت و آنحضرت امیر شیخ علی و اوچ قرا بهادر را با سپاهی آراسته بجانب امیر ولی فرستاده تا در برابر او بنشینند و نگذارد که از مقام خود پیشتر آید و روی توجه بجانب سیستان
نهاد و چون بهرات نزول فرمود بنابر اتفاقی که مردم آنجا با غوریان نموده بودند مال امانی برایشان حواله رفت و رایات نصرت آیات بطرف سبزوار در حرکت آمده
ولشکریان حصار بدرآباد را محاصره کردند و حصار را نقب زده دیواری عظیم بنقبا و شیخ یحیی وزیر که بر سر نقب چیان ایستادگی مینمود با طایفه دیگر در زیر دیوار
مانده هلاک شدند و دو هزار کس از قلعه بیرون آورده بر بالای یکدیگر نهادند و بگل و خشت استوار ساخته مناره ساختند تا اعتبار دیگر سرکشان و متمردان باشد
فی الجمله بشامت مردم فتاک بیباک بسی خرابی و ویرانی در خراسان واقع شد بتخصیص در هرات و سبزوار و کثرت مردگان بجائی رسید که زندگان را مجال تجهیز و تکفین
نماند و مسلمانان از اوطان خود جلا نموده بکربت غربت مبتلا گشتند و چون خاطر خطیر خسرو جهانگیر از قضیه سبزوار فراغت یافت طایفه از سواران شمشیرزن
نیزه گذار را بجانب سیستان بر سبیل منقلای روان گردانید و خود از عقب ایشان متوجه شده و در این اثنا پنج هزار کس از متهوران سیستان پیش آمده محاربه
عظیم واقع شد و بعضی از مخالفان کشته شده و برخی روی بفرار نهادند و چون سیستان از غبار سم سمند بادپای ملازمان کامیاب عطرسای آغاز نهاد و بدو دانه
نزدیک رسیدند حضرت صاحبقرانی ببالای پشته برآمده و شاه شاهان و تاج الدین کلاهی جمعی از پیش قطب الدین رسیده بشرف زمین بوس سرافراز گشتند و در
باب مصالحه مبالغه کرده اظهار خدمتکاری بجای آوردند و بصنوف نوازش اختصاص یافته آنحضرت با ایشان بحکایت مشغول بود که ناگاه سیستانیان آراسته و مکمل
بعزم جنگ و پیکار پیاده و سواره از دروازه بیرون تاختند حضرت صاحبقران کامکار دو هزار سوار در کمینگاه باز داشت و فرمان داد تا امیر محمد سلطان شاه با نفری اندک
پیش رود و در حمله اول بطریق مکر و فریب روی باز پس نهد و او بموجب فرموده عمل نموده مخالفان از عقب ایشان روان شدند و آن دو هزار مرد از کمینگاه بیرون
آمدند و بر یکدیگر حمله آورده آتش حرب زبانه بفلک اثیر کشید و سپاه منصور بضرب شمشیر آبدار دمار از روزگار مخالفان برآورده داد مردی و مردانگی دادند و چون
زمانه لباس ماتم زندگان در بر کرد هر دو گروه دست از خون ریختن باز داشته در برابر یکدیگر فرود آمدند روز دیگر حضرت صاحبقران قلب را بفر شکوه خسروانه
تزیین داد و میمنه و میسره را بوجود همایون امیرزاده میران شاه زیب و زینت بخشید و امیر حاجی سیف الدین و آق بوقا بهادر را با دیگر سرداران ملازم او گردانیده
و مبشر و امیر خداداد و امیر ساربوغا و لشکر قیامت اثر اطراف و جوانب حصار را احاطه کرده و رعایت حزم را مرعی داشته در پیش خود خندقی کندند و چون
شب درآمد ده هزار کس از شهر بعزم شبیخون بیرون آمدند امیر شمس الدین عباس و برات خواجه که برابر ایشان افتاده بودند تغافل نمودند تا آن قوم از خندق گذشته
بمیان اردو درآمدند و دست جسارت باسب و شتری چند تلف و ضایع ساختند و بعد از آن سپاه نصرت نشان از اطراف و جوانب تیرباران کردند
و اکثر دشمنان را بر خاک هلاک و بوار انداختند و دیگران راه فرار پیش گرفته بشهر درآمدند و روز دیگر مبارزان هر دو لشکر و دلیران هر دو کشور پای در میدان
نهاده دست بقبضه شمشیر و دسته خنجر بردند و امیرزاده علی بن امیر مؤید با پانصد سوار بر جماعتی که در برابر ایشان بودند حمله کردند و مجموع را بدروازه
رانده از عقب ایشان بشهر رفتند و شهریان راه داده او را با پانصد کس در میان گرفتند سپاه ظفر قرین دست از جان شیرین شسته در مقام سربازی آمدند
و راه بیرون شد مسدود یافته دل بر مرگ نهادند و در آن حال آق تیمور بهادر با هزار سوار نامدار بجانب شهر شتافت و محافظان دروازه را رانده
بسیستان درآمد و جمعی که راه بر سپاه نصرت شعار بسته بودند بضرب شمشیر صاعقه کردار پراکنده و متفرق گردانید و امیرزاده علی با قشون خود از آن مهلکه بسلامت
بیرون آمده بموکب همایون ملحق گشتند و چون شاه قطب الدین دانست که ببازوی قدرت و توان سر پنجه شیر ژیان نتوان تافت از حصار بیرون آمد
روی عجز و استکانت بر خاک ساحت بارگاه گردون اساس نهاده مراحم پادشاهانه ذیل عفو بر جرایم او پوشانیده بجانش امان داد و در زمانی که حضرت صاحبقران
کامکار با پانزده کس بی جبه و جوشن تفحص حوالی شهر می رفت قریب سی هزار کس از یلان سیستان مجموع با تیر و کمان دست یکدیگر گرفته از باروی زیر آمدند و
از راه خسارت جسارت نموده با وجود آنکه شاه قطب الدین حاکم ایشان در ملازمت پایه سریر اعلی بود روی بمعسکر همایون نهادند حضرت صاحبقران کمال تحمل
مشاهده فرمود جهت ضبط لشکر عنان بجانب قول معطوف ساخت پیادگان سیستان تیرباران کرده زخمی بر یکران شهریار کامران رسید حضرت صاحبقران

سعادت قرین چون منزل جنت آیین سید فرماندار شاه قطب الدین آباد کرده و لشکر مرتب کرده خواست که بنفس همایون بعزم دفع مخالفان در میدان رود امرا دست در عنان موکب همایون زده از آنحضرت درخواست بندگان مخلص شنیده امرا و بهادران ازیمین و یسار به پیکار امر فرمود و بزخم شمشیر و تیر و نیزه اکثر آن دیوپایان را برخاک مذلت و هوان انداختند و اندکی از ایشان خسته و مجروح از معرکه جسته بشهر در رفتند و دروازه بسته تصور کردند که سیلاب حوادث را بیک مشت گل باز توان داشت و لشکر منصوره بفصیل برآمده از صدمات ایشان رخنها بسور پدید آمد و شهر را مسخر ساخته دیوارها بینداختند و منازل و مساکن شهر سیستان را ماوای زاغ و زغن گردانیده هرکس از سپاهیان که در آن بلده یافتند بیاسا رسانیدند حضرت صاحبقران کامکار بنقل اموال شاه آن دیار امر فرمود و حکومت سیستان را با توابع بشاه شاهان ارزانی داشته شاه قطب الدین و روسای آن دیار را بسمرقند فرستاد و فرمود تا علما و صلحای سیستان را کوچانیده بهراة بردند و چون خاطر همایون حضرت صاحبقرانی ازین امور فراغت یافت متوجه بست شد و در راه ملازمان رکاب شهریار آفاق حصار مسخر ساختند و چون بکنار آب هیرمند نزول فرمود از طنطنه لشکریان نصرت شعار زلزله در بند رستم افتاده و مفاصلش از هم ریخته خراب شد و رایات نصرت آیات از قلعه در حرکت آمده و درین اثنا بمسامع علیه رسانیدند که تومن نکودری بجانب کیچ و مکران رفته است حضرت صاحبقران که بر دقایق امور مملکت آگاه بود امیرزاده میرانشاه بدفع تومن نامزد فرمود و امیر کرپرشیر بهرام که بعز مصاهرت آنحضرت فایز شده بود با امیر حاجی سیف الدین و دیگر امرای نامدار در ملازمت شاهزاده روان داشت و ایشان روز و شب از حرکت نیاسودند و در جلگای قرن تومن چشم ور رسیدند و تومن سوار شده و صف آراسته در مقابل لشکر منصوره آمد حاجی سیف الدین در حمله نخست سرش از تن جدا کرده ببارگاه گیتی پناه فرستاد و صاحبقران ظفر قرین ببالای آب هیرمند روان شد و درین اوان ملک مقتور که در حین مصاف امیرحسین و آنحضرت تیری بر دست مبارک آنحضرت زده بود با تحف و هدایا بشرف بساط بوسی دریافت و حضرت صاحبقران همین که چشم بروی انداخت وی را بشناخت و چون از مجلس اشرف اعلی بیرون رفت از موقف جلال فرمان واجب الاذعان صدور یافت که ملازمان او را تیرباران کردند مصراع آن کنه را این عقوبت همچنان بسیار نیست و در اثنای یورش قلعه مقتور و قلعه سرخ نیز بتصرف بندگان حضرت صاحبقرانی آمد و در خلال این احوال خبر رسید که اراذل تومن سه هزار کس در قلعه جمع شده اند و مسلمانان را ضرر میرسانند صاحبقران لشکر بآن صوب کشید و سپاه منصور جنگ در انداخته کوششهای مردانه نمودند و حصار را مسخر ساخته بعضی از متمردان ارباب عصیان را از کوه بزیر انداخته و برخی را گردن زده آن سر زمین را از لوث وجود ایشان پاک ساختند و بعد از فتح عنان عزیمت بجانب منه تافته شد و در انجا مردم بقاجی تحصین نموده بودند و رایت شور و شر برافراخته بهادران سپاه ظفرپناه در محاصره آن حصار نیز غایت جد و جهد مبذول داشته به نیروی دولت حضرت صاحبقرانی قلعه را گشادند و تیغ در مخالفان نهاده از سرهای کشتگان منارها برآوردند و پیش ازین اوغانیان از تخت سلیمان ایلچی بپایه سریر اعلی فرستاده اظهار انقیاد کرده بودند و اروغه طلب داشته درین ولا خبر رسید که آن جماعت قدم از طریق مطاوعت بیرون نهاده یاغی شده اند حضرت صاحبقرانی عنان عزیمت بآن طرف انعطاف داده در بیابان و رکه بر ظاهر قلعه نزول فرمود اشارت کرد که رزم آزمایان پیل افکن شیرشکار مرتکب رزم و پیکار شدند و قتالی صعب روی نمود و امیرزاده علی و انکوتیمور و طایفه دیگر از بهادران نامدار مجروح گشتند و نیکی شاه پسر مبارک شاه بوردالیغی بقتل آمد و چون اق تیمور بهادر بی تحاشا و دغدغه در امثال این معارک قدم مینهاد در رعایت حزم میکرد حضرت صاحبقرانی خدمتش را در آن روز در پیش خود باز داشته بود تا آسیبی بآن نرسد و چون خبر زخم امرا باو رسید آتش غیرت اشتعال یافته آب در چشم آورده زانو زده رخصت جنگ طلبید مقبول نیفتاد و آتش حرب و جدال نوعی افروخته گشت که از یاد حمله مخالفان بسیاری از قشونات مرکز خود خالی گذاشته مگر رمضان اختاجی که پای وی متزلزل نشده و مانند کوه برجای خود ثابت قدم بایستاد و حضرت صاحبقران فلک شکوه فرمان داد تا جمعی از امرا حمله کرده آن گروه انبوه را برجای باز داشتند و عید خواجه که در صغر سن بود در پس سنگی کمین کرده چون دشمنان برابر وی گذار افتاد یکی را از آن جمله موی گرفته از اسب فرو کشید و سرش از بدن جدا ساخته پیش حضرت صاحبقران آورد و چون از او آن کودکی چنین جلادتی بظهور رسانیده از آنحضرت احسان و تحسین یافت و سپاه ظفر مآل از اطراف و جوانب روی بعدا نهاده داد مردانگی و قتال دادند و ایشان را مقهور گردانیدند و قلعه را در تحت تصرف در آوردند و هر که را در آن حصار یافتند بر هزارجات قوشون تقسیم نمودند و بیاسا رسانیدند و چون خاطر همایون حضرت صاحبقرانی بفر دولت روزافزون از مهم اوغانیان بدین فراغت یافت عنان توجه بصوب قندهار تافت و پیش از آن امیر جهانشاه و اسکندر شیخی و شیخ بهادر بر حسب فرمان بآن طرف رفته بودند و سردار آن موضع را مقید و مغلول باردوی اعلی فرستاده و چون دارالقرار قندهار مضرب خیام لشکر نصرت شعار گشت صاحبقران گردون اقتدار امیر جهانشاه جاکو را بصنوف نوازش و عطا اختصاص داده و خدمتش با سپاهی تسخیر قلعه کلات که از امهات قلاع

ایلنست نامزد فرمود و او متوجه آنجانب شد و آن حصار را بقهر و قسر بگرفت و قتل و غارت کرده در ضمان تأیید و اقبال مراجعت نمود و باردوی همایون پیوست مجدد البعنایات خسروانه سرافراز گشت و در خلال این احوال امیرزاده میرانشاه از راه حصار و رباط سلطان محمود رسیده بشرف دستبوس حضرت صاحبقرانی استسعاد یافت و چون در تمام ترکستان و زابلستان از ارباب شقاق و عناد کسی نماند شهریار آفاق عنان عزیمت بجانب تختگاه خویش معطوف ساخت و بعد از قطع منازل و طی مراحل در دار السلطنه سمرقند نزول اجلال فرمود و چون سه ماه بعیش و طرب و شادمانی بگذرانید بار دیگر داعیه تسخیر مازندران از خاطر خطیرش سر بر زد

ذکر لشکر کشیدن حضرت صاحبقران بعزم رزم والی ولایت مازندران

سابقا رقم زده کلک بیان گشت که امیرولی والی مازندران وعده داده بود که متوجه آستان شود چون بقول خویش وفا ننمود آنحضرت را این معنی بر خاطر همایون گران آمده جهان لشکر نصرت شعار فرمان داد و از معبر ترمد گذشته و بلخ را مخیم دولت و اقبال ساخته چند روز آنجا توقف فرمود و در این اوقات که ایلچیان که بجهت آوردن دختر سلطان اویس بن شاه شجاع برای امیرزاده پیر محمد بجانب فارس رفته بودند و آن مخدره معلی مرتبت را بزینت تمام بقبة الاسلام بلخ رسانیدند چند روز در آن مقام بهجت افزای بلهو و سرور گذرانیدند و از جمله ایلچیان حاجی خواجه که آن مسافت بقدم ادب پیموده بود و پای از حد خود بیرون نهاده بیاسا رسانیدند بالجمله چون حضرت صاحبقران کامکار از قبة الاسلام بلخ در حرکت آمده بمرغاب رسید مهد علیا خانزاده حرم محترم شاهزاده میرانشاه از هرات استقبال نمود فرزند ارجمند خود امیرزاده خلیل سلطان که دو ساله بود همراه داشت و بانوی عظمی سرایملک خانم خانزاده طوی داد و خانزاده بهرات مراجعت کرده سرای ملک خانم امیرزاده خلیل سلطان را مصحوب خویش بسمرقند برد و هیچکس از خواتین بغیر از تومان آغا در اردوی همایون نماند چه دیگران نیز بموجب فرموده متوجه ماوراءالنهر شدند حضرت صاحبقران از مرغاب نهضت کرده از راه برکه تاش بسر جرم رفت و از آنجا روان شده و از اپو گذشته نشیمن مضرب خیام سپاه نصرت انتما گشت و در آنجا بسمع اشرف اعلی رسید که نوکر امیرولی کوتوال حصار درون قلعه را مسخر گردانیده با جماعتی در آن موضع متحصن گشته آماده جنگ و پیکار هست و شیخ علی بهادر و سونجک و مبشر و دیگر سرداران که پیشتر رفته بودند در موضع کادکوش بقراول امیرولی رسیده جنگ آغاز کردند و مبشر پای ثبات و جلادت پیش نهاده حمله آورد و دشمن از مقابل تیری بر دهان او زد که دو دندانش شکست و از جانب حلق او بیرون رفت و آن پهلوان دل با وجود زخمی چنین هایل متوجه دشمن گشته بیک ضربت سرش از بدن جدا ساخت و مخالفان منهزم شده و مبشر آن سر را برده در زیر سم سمند حضرت صاحبقران افکند و آنحضرت شرف حماد ارزانی داشته موضع کادکوش سیورغال او گردانید و رایت نصرت شعار در حرکت آمده بظاهر قلعه درون نزول فرمود و لشکر حصار را در میان گرفتند و جنگ درانداختند و بیک و زکمند تسخیر بر کنگره آن افکندند و کوتوال قلعه را با هر که در قلعه یافتند بیاسا رسانیدند و حضرت صاحبقرانی از درون نهضت نموده و از دهستان عبور فرموده و از آب جرجان گذشته در سمنان فرود آمد و بموجب فرمان از امرا هزاره و صده یرلیغ واجب الاذعان صدور یافت که بر جوبها پل بستند و هر روز مقدار نیم فرسنگ کوچ واقع میشد زیرا که درختان جنگل و بیشه را بریده راه بدید میساختند و قراول از طرفین پیش آمده محاربات دست میداد و در آن معارک حاجی محمود شاه میسوری و آق تیمور بهادر و پسر شیخ تیمور جنگهای مردانه کردند و مدت نوزده روز جنگ و جدال و حرب و قتال میان قراولان بدین منوال گذران بود و در روز بیستم امیرولی با جمع لشکر استرآباد مانند برق و باد در حرکت آمده پای جلادت پیش نهاد و بقدر قوت و توانائی سعی و کوشش نمود و چون سعادت و اقبال مهمان سپاه نصرت مآل بود بر جد و اجتهاد او فایده مترتب نگشت بلکه خایب و خاسر و شکسته و پریشان خاطر بازگشت و لشکر نصرت قرین بکام رینه در پی او تاختند و بسیاری از مازندرانیان را بضرب تیغ تیز از پشت زین بر زمین انداختند و بعد از فرار امیرولی حضرت صاحبقران که از عالم معنی و شهرستان ولایت حظی وافی و نصیبی وافر داشت فرمان داد تا امرا تومان و رؤسای قوشون خاطر بضبط و استحکام جای خویش در پیش خود خندقی فرو بردند و از چپرها فصیلها مرتب داشته در آخر روز پادشاه صاحب ایقان بمساعدت ملهم توفیق از سپاه نصرت افزون سی قوشون اختیار فرموده در کمینگاه باز داشت و چون صفحات روزگار مانند باطن دشمنان خسرو کامکار تاریک و تار گشت امیرولی با مازندرانیان بوسا همعنان غرور و پندار از حصار بیرون آمده بعزم شبیخون روان شده در سحرگاه بکنار اردوی همایون در برابر امیرزاده میرانشاه رسید دلیران مازندران حمله کرده چپر و سیخها که ترتیب داده بودند بضرب شمشیر و اعمال سنان بینداختند و جمعی کثیر از لشکریان امیرولی در خندق بر یکدیگر افتادند و در آن شب هولناک امیرزاده میران بنفس خویش متوجه بداندیشان گشت و فرمان داد تا سپاه ظفرنشان تیرباران کردند و مقارن این حال آن سی قوشون که در کمینگاه نشسته بودند از محل خود در حرکت آمده بر دشمنان تاختند و بضرب شمشیر آبدار آتش بار بسیاری از خاکساران را متفرق ساختند و امیرولی پیش از این فرموده بود که در آن ناحیه چاه بسیار کنده بخار انقیه کرده و آب در چاهها سرداده و چنبها پرداخته بود و در ظلمت لیل مازندرانیان از حمله سپاه منصوره روی گردانیده اکثر ایشان

درچاه بو

در چاه بوار افتادند و هلاک شدند و مضمون من حفر بئراً لاخیه وقع فیه بوضوح پیوست و این واقعه در شوال سنه ست و ثمانین و سبعمائه روی نمود بالجمله خوف و رعب بر ضمیر امیر ولی مستولی شده در همان شب با اندک نفری از سپاه و عیال و اطفال بر داشته از راه لاسکر بجانب مغان بر سبیل تعجیل روانه شد و کوچ و متعلقان او در قلعه گرد کوه گذاشته خود بطرف ری توجه نمود و حضرت صاحبقرانی خداداد حسینی و امیر شیخ علی بهادر را با دیگر امرا نامدار و لشکر جرار بتکامیشی فرستاد و ایشان در حدود ری سپاهی سپاه امیر ولی دیده خدنگ از بیم خود را در ولایت رستمدار انداخت و بحمایت جنگل و کوههای بلند از تعرض و آسیب سپاه نصرت شعار خلاص یافت حضرت صاحبقران حکومت ولایت استراباد را بلقمان پادشاه پسر طغا تیمور خان که مدتی بید از خوف امیر ولی در اطراف و اکناف سرگردان بود ارزانی داشت در مجلد خامس سمت گذارش یافت که امیر ولی بر یکی از امرا طغا تیمور خان بود **گفتار در توجه رایات ظفر پیکر حضرت صاحبقرانی از استراباد بری و از آنجا بصوب سلطانیه و معاودت آنحضرت از سلطانیه بمازندران و از آن موضع بسمرقند فردوس نشان** بعد از آنکه تخت استراباد در تحت تصرف صاحبقران آمد آنحضرت فرمود که امیر آق بوقا و اوج قرا بهادر و اغرق و لشکر در زمستان در آنجا باشند و از ده کس سه نفر اختیار کرده که از رکاب اشرف اعلی جدا نشوند و در ضمان حمایت و عنایت کردگار سوار شده روی بری نهاد و بجلکای آن ولایت در آمد و از خبر وصول آنحضرت پای ثبات و وقار سلطان احمد بغدادی پسر سلطان اویس جلایر که در آن اوان در سلطانیه بود متزلزل شده در استحکام قلعه کوشید و جمعی از امرا معتمدان را با پسر خود آق بوقا در آنجا بگذاشت و خود بر جناح استعجال بجانب تبریز روان شد و عمر عباس بموجب فرموده پادشاه هفت کشور با شصت نفر از شیران بیشه هیجا و نهنگان دریای وغا در قلب فصل شتا و هجوم لشکر برف و سرما روی بسلطانیه آورد و مخالفان چون از وصول سپاه ظفر پناه آگاهی یافتند آق بوقا را بر داشته بجانب تبریز شتافتند و عمر عباس قلعه را ضبط کرده ایلچی را بایصال این مژده پیش حضرت صاحبقران فرستاد و جمعی از اراذل و اوباش بآوازه آمدن سلطان احمد مهلان مال را که عمر عباس تعیین کرده بود گرفته کشتند و امیر عمر در ضبط قلعه کوشیده چون کذب آن خبر بوضوح پیوست اکثر آن بیکاران را بقتل رسانید و چون شدت سرما بنهایت انجامیده موسم حرکت لشکر در رسید حضرت صاحبقران کامکار با سپاهی افزون از حیز حساب و شمار عازم سلطانیه گشت و عادل آقا که از عظمای امرا سلطان اویس بود و بعد از وفات او متوجه شیراز گشته ملازمت شاه شجاع مینمود و پس از رحلت شاه شجاع در ملازمت پسرش سلطان زین العابدین بسر می برد طلبیده داشت و عادل آقا بجانب کربایس که درون اساس شتافت و بمناصب بلند و عطایای ارجمند اختصاص یافت و آنحضرت ایالت سلطانیه مع مضافات و توابع را باو ارزانی داشت و محمد سلطان شاه با طایفه از لشکر جرار بمعاونت و مساعدت او باز گذاشت تا باتفاق یکدیگر آنچه توانند از ولایت یاغی در حوزه تصرف آورند و چون از این مهم فراغت روی نمود حضرت صاحبقرانی بسلامت و سعادت عنان معاودت بکوهستان برتافت و ملوک آنجا از احراز دولت پایبوس احتراز نموده در مواضع حصین متحصن شدند و لشکر ظفر قرین دست بغارت و تاراج بر آورده در هیچ سیم و بسیار نگذاشتند و غنیمت فراوان بدست ترکان افتاد و چون آن دیار بجاروب هیجا و نهب رفته شد رایت فتح آیت بطرف مازندران در حرکت آمده تسخیر آمل و ساری وجهه همت آن مخصوص عنایت باری گشت و در اثنای این اوقات سید کمال الدین و سید رضی الدین که حکام آن سرزمین بودند بمتابعت و مطاوعت موفق شده نواب خود را با نثار و پیشکش بپایه سریر اعلی فرستادند و سکه بنام نامی آنحضرت زده خطبه باسم همایونش خواندند و حضرت صاحبقرانی سادات عظام را بموافقت و مصادقت لقمان پادشاه ترغیب و تحریص فرموده از دیار مازندران متوجه ماوراءالنهر گشت و آن تابستان در سمرقند بعشرت و شادمانی بگذرانید و زمستان در زنجیر سرای بطرف [illegible] بسر برده و در آن زمستان توقتمش خان از جاده صواب انحراف جسته قرب صد هزار کس را که اکثر ایشان از اسلام بهره نداشتند با دوازده شاهزاده جوجی نژاد و سروران ایشان موسوم به بیک فولاد و امرای انصاف مثل داود بیک و عیسی بیک و علی بیک و قرانجی و غیرهم به تبریز فرستاد و ایشان بآن ولایت رسیده آنچه ممکن بود از قتل و اسیر و غارت بتقدیم رسانیدند و چون در این مقام بخاطر فاتر رسید که شمه از این معنی در بعضی از مجلدات سابق سمت گذارش یافته رقم تخفیف بر تفصیل این حکایت کشیده آمد **ذکر توجه حضرت صاحبقران گیتی ستان بار دیگر بجانب ایران که مورخان آن یورش را سه ساله تعبیر میکنند** در شهور سنه ثمان و ثمانین و سبعمائه صاحبقران گردون توان داعیه یورش ایران از خاطر خطیر سر بر زد و باحضار لشکر فیروزی اثر فرمان داد و بعد از اجتماع سپاه ظفر پناه امیر سلیمان شاه بن امیر داود و بعضی از امرا دیگر بضبط ماوراءالنهر تعیین فرموده در ساعتی مسعود سوار شده روی توجه بایران نهاد و از جیحون عبور نموده و مسالک و منازل پیموده چون بفیروزکوه رسید سید غیاث الدین پسر سید کمال الدین حاکم ساری با لشکرها بموکب همایون پیوست و پیش از این بسمع اشرف اعلی رسیده بود که ملک عزالدین حاکم لر کوچک قافله حجاز را که از لرستان میگذشته انغارت کرده بود

و اموال ایشان برده و در خاطر خطیر رسوخ یافته بود که بوقت فرصت انتقام حجاج از وی بکشد و درین اوقات که فیروزکوه مضرب خیام سپاه گردون شکوه گشت رای عالم آرای باستکشاف اموال ملوک اطراف نموده منهیان از بی باکی ملک عزالدین و حرکات ناشایست او شمه معروض گردانیدند و این صورت علاوه مکنون ضمیر انور شده فرمان قضا جریان نفاذ یافت که تواچیان از هر ده نفر دو نفر اختیار کردند تا ملازم رکاب همایون باشند و بطالع سعد و بخت میمون حضرت صاحبقران اغرق را گذاشته عازم لرستان گشت و بتعجیل هر چه تمامتر مراحل طی فرموده چون بمقصد رسید حکم کرد تا آتش نهب و غارت در آن حوالی زدند و قلعه خرم آباد را که پناهگاه اهل سرق و فساد بود مسخر ساخته ویران گردانیدند و اکثر دزدان لران را بدست آورده از پای در آوردند و در آن اوان آق تیمور بهادر و عمر عباس و محمد سلطان شاه مریض گشته از دار فنا بدار بقا پیوستند و خواجه علی مؤید سربداری را در بعضی از معارک تیری رسیده بود بعد از مدتی بهمان زخم درگذشت بالجمله در خلال این احوال بسمع همایون حضرت اعلی صاحبقران بی همال رسید که سلطان احمد جلایر لشکر جمع آورده از بغداد به تبریز آمده است و آنحضرت امیرزاده میرانشاه را با طایفه از امرا ایام وار برسم منقلای فرستاد و شیخ علی بهادر را در اغرق گذاشته خود نیز روان شد سلطان احمد خبر توجه لشکر فیروز اثر شنیده و کلمة الفرار فی وقته ظفر بر زبان رانده بجانب بغداد شتافت و حضرت صاحبقران ظفر قرین امیر حاجی سیف الدین را با دیگر امرا و بهادران بتکامشی روان فرموده و چون ایشان بسلطان احمد رسیدند خدمتش احمال و اثقال گذاشته جان از آن ورطه بیرون برد و ایلیاس پسر شیخ علی بهادر با معدودی چند از عقب رفته در موضع نمک زار سلطان احمد را دریافت و با او گروهی انبوه بود حربی صعب روی نمود و ایلیاس خواجه را زخمی گران رسید و سلطان احمد از آن مهلکه خلاص یافته در رفتار با باد صبا همعنانی کرد و جراحت ایلیاس خواجه بسوء المزاج منجر شده زحمت فراوان کشید اما آخر الامر حق عز و علا شفا ارزانی داشته در پایش اندک نقصانی باقی ماند و دران یورش در نخجوان خونریزی عظیم واقع شد و مردم بسیار عرضه تلف گشتند و از آن جمله قاری ییاق مقدار پانصد کس بکاه دود هلاک ساخت و تر و خشک آن ولایت آتش انتقام سوخت و ممالک آذربایجان در تحت تصرف بندگان صاحبقران گیتی ستان آمده آنحضرت بحوالی شنب غازان نزول فرموده اکابر و اشراف و سادات و علماء تبریز مبادرت بخدمت نموده سعادت دستبوس دریافتند و بموجب فرمان مال امانی بر ارباب آن ولایت حواله رفته در اندک زمانی بوصول پیوست و آن تابستان تبریز و نواحی آن مضرب خیام سپاه نصرت انجام گشت و چون در مدت حکومت عادل آقا امرا حضرت صاحبقران که بمعاونت و موافقت او در عراق باز داشته بود از تکبر و تجبر خدمتش رنجشی تمام در خاطر داشتند انکوتیمور مامور شد که بسلطانیه رود و کسان و متعلقان او را در روز معین بگیرد و خزاین و دفاین او را که بسالهای دراز اندوخته بیاید و انکوتیمور حسب فرموده عمل نموده بسلطانیه رفت و شرط خدمتکاری بجای آورد و چون مقرر شد که عادل آقا را بهمان وعده بگیرد او ازین خبر آگاهی یافته خواست که دستبردی نماید و حضرت صاحبقران برین معنی اطلاع پیدا کرده در شبی که روز دیگر داعیه او داشت فرمان داد که مجموع ملازمان جبه پوشیدند و بپاس داشتن قیام نمودند و عادل آقا صباح بگاه آمد بهادران از اطراف و جوانب او در آمدند و او را بگرفتند و عادل آقا تأسف و ندامت بسیار اظهار کرد و لیکن هیچ فایده بر آن مترتب نگشت و بعد از چند روزی دیواری بر زبرش افکندند رخنه در قصر حیات او افتاد و هر چه داشت از اقمشه و امتعه و اسب و شتر و خیمه و خرگاه بباد تاراج رفت و عادل آقا که او را در ظفرنامه و بعضی از تواریخ دیگر ساری عادل تعبیر کرده اند از مردمی بود که بفرمان باقاخان در بدایت حال شحنه سلاح خانه بغداد بود بخدمت سلیمان میاتابک سلطان اویس آمد و شد مینمود و در ملازمت وی کار او عروج یافت و چون سلطان عراق عجم به پسر خود شیخ حسن ارزانی داشت عادل آقا از راه نیابت او بحکومت آن مملکت مشغول گشت و بعد از رحلت سلطان اویس و قتل شیخ حسن و جلوس سلطان حسین چون سلطان احمد پادشاه شد بواسطه استبداد و استقلال عادل آقا تغییری نسبت با او در مزاج سلطان احمد ظاهر شد و ساری عادل این معنی دریافته در مقام کافرنعمتی آمد و چند نوبت لشکرها جمع کرده قتل سلطان حسین را بهانه ساخت و چون طاقت مقاومت او در حیز مکنت خویش ندید بشیراز پیش شاه شجاع رفت و مدتی در ممالک فارس بخلاف طبع روزی میگذرانید و در آن اوان که رایت ظفر پیکر حضرت صاحبقرانی از افق عراق عجم طلوع نمود شخصی بدرگاه عالم پناه فرستاد و خلوص نیت معروض داشت و آنحضرت او را طلبداشته و حکومت عراق را مفوض برای و رویت او گردانید و ثانیا بر حرکات ناشایست اقدام نمود چنانچه شمه از آن معروض گشت و عاقبت جزای اعمال ناپسندیده که داشت شامل روزگار او گشت و بعد از کشتن عادل آقا حاکم خلخال محمود خلخالی امیر ولی را گرفته بقاری بیناف سپرد و او سرش از بدن جدا کرده باردوی همایون فرستاد

ذکر توجه حضرت صاحبقران بجانب گرجستان و مسخر شدن بعضی از قلاع در اثنای راه و رسیدن آنحضرت بتفلیس و عزیمت نمودن او از آنجا بقشلاق قراباغ

حضرت صاحبقران کامکار در اواخر فصل تابستان از تبریز بر سمند گردون خرام سوار شده براه نخجوان در حرکت آمد و رایت فتح آیت چون بحصار کرنی رسید بهادران سپاه نصرت نشان قلعه را مسخر ساختند و پیشوای آنجا شیخ حسن نام را گرفته و دست بسته بسینه ریش

و از آنجا روان شده بظاهر حصار سرالو که بر کنار آب ارس واقع است نزول کردند سپاه نصرت شعار قهرا قسرا آن حصار را مسخر ساختند و سردار قلعه تولان تیکمان را گرفته پیش حضرت صاحبقران آوردند و از آنجا در جنبش آمده بقارص رسیده و اهل آن قلعه در حصار را بسته بعد از جنگ و جدال حاکم آن حصار که موسوم بفیروز بخت بود عاجز و مضطر گشت و سپاه نصرت انتساب حصار را غارت کرده ویران ساختند و در عین برودت و شدت سرما رایات نصرت اعتماد در اهتزاز آمده و از راه کیتو بشهر تفلیس که از امهات بلاد ایرانست رسید گرجیان ضلالت آثار پشت اعتماد باستواری قلعه نهاده روی برزم و پیکار آوردند حضرت صاحبقران دین پرور فرمود که چگونه روا باشد که طایفهٔ از گرجیان که از نور توحید و عرفان بهره ندارند در وسط مملکت مسلمانان قرار گرفته دعوی سلطنت کنند و ازین عجب‌تر آنکه تا غایت سلاطین اسلام باندک چیزی از ایشان قانع شده بتعرض کفرهٔ فجره نمی‌کرده‌اند اکنون که زمام مهام جهان در قبضهٔ اقتدار ما قرار گرفته بر ذمهٔ همت خویش واجب و لازم میدانم که عرصهٔ این کشور را از لوث وجود این جماعت بد اختر پاک گردانم و چون مجاهدان ملت احمد مرسل از زبان آن قدوهٔ ارباب دول این کلمات شنیدند تورها و چپرها از اطراف و جوانب پیش برده کوششهای بهادرانه نمودند و بتایید پادشاه لم یزل آن حصن حصین بکشودند و بضرب شمشیر آبدار کفار را بدار البوار فرستادند و رئیس و رئیس ایشان ملک بقراط را دست و گردن بسته بدرگاه گیتی پناه رسانیدند و برحسب فرمان بند گران بپای او نهادند و حضرت صاحبقران از تفلیس نهضت نموده طبع مبارکش بشکار رغبت نمود و چون جرگه بهم رسید چندان حیوانات از گور و آهو و غیر ذلک مشاهده افتاد که دیدهٔ بینا از ملاحظهٔ آن خیره ماند و از بسیاری نخچیر که افکنده شد لشکریان از برداشتن آن عاجز آمدند و چندان در آن صحرا و بیابان بماند که مدتها وحوش و طیور از لحوم و دسوم آن بعیش و فراغت روزگار گذرانیدند و حضرت صاحبقران سعادت قرین از آن سرزمین روان شده هر قلعه و حصار که بر ممر سپاه نصرت شعار بود بسعی و اجتهاد بازوی غازیان دین دار مسخر و مفتوح گشت و چندان سیم و زر و لعل و گوهر بدست لشکر افتاد که دیدهٔ آز و نیاز اهل احتیاج پر گشت و چون ولایت شکی محل نصب خیام عساکر سپهر احتشام گشت حضرت صاحبقران گردون غلام هر امیر و بهادری از عساکر گردون مآثر بطرفی نامزد فرمود امیر جهانشاه متوجه لشکریان شد و امیر محمد بیک امیر موسی بدیار آق‌هنت رفت در ولایت مذکوره وظایف قتل و نهب و غارت تقدیم رسانیدند و در موضع قبله باردوی همایون پیوستند و حضرت صاحبقران قلعهٔ سرخ را نیز مسخر ساخته با زمین یکسان گردانیده بکنار آب کر نزول فرمود و بر آن آب پل بسته عنان عزیمت بجانب بردع معطوف ساخت و اهل آن ولایت منقاد گشته بقراباغ رفت و ملک بقراط تفلیسی را بمجلس همایون آوردند حضرت صاحبقران او را بقبول ملت بیضا دعوت فرمود و ملک بقراط در زمرهٔ اهل اسلام انخراط یافته مقضی المرام بمملکت خود معاودت نمود و درین ولا والی ولایات شیروانات امیر شیخ ابراهیم کمر خدمتکاری بمیان بسته در آن زمان که دربارگاه فلک اشتباه از تبرکات و تنسوقات نه نه میگذرانید هشت غلام زرخرید بمحل عرض در میان ایشان ایستاده بنفس خویش تمام کرد پادشاه هفت کشور روشن شده پرتو التفات و اهتمام بر احوال او انداخته تمام ممالک شیروانات با مضافات و منسوبات بخدمتش ارزانی داشت و شیخ ابراهیم بحقیقت شیروانات واقف شده علم مباهات باوج مهر و ماه برافراشت و ملوک گیلانات درین ولا نسبت بملازمان عتبه علیا طریق موافقت و متابعت مسلوک داشته اولاد و نواب خود را با تحف و هدایا که لایق چنان پادشاهی باشد باردوی اعلی فرستادند و در اثنای این اوقات امیر شیخ علی بهادر که بموجب فرمان محافظت اغرق مینمود ازرادار دبیل آن مردم سرکرده بقراباغ رسانید و حضرت صاحبقران آن زمستان نیز در آن موضع بمسرت و شادمانی و عیش و کامرانی بگذرانید **ذکر نهضت حضرت صاحبقران بجانب بردع و رسیدن خبر توجه لشکر توقتمش خان بجانب آذربایجان** در اوایل سنه تسع و تسعمائه رایات نصرت آیات حضرت خاقان گیتی‌گشای روی عزیمت بمقام بهجت افزای بردع نهاد و در آن یورش بسمع همایون رسانیدند که توقتمش خان نهال خلاف بر جویبار عداوت نشانده و از لشکریان او را در کنار آب کر دیده‌اند که عزیمت عبور داشته است حضرت صاحبقران شیخ علی بهادر و اینکو تیمور و عثمان عباس با طایفهٔ دیگر از بهادران نامدار را فرمان داد تا از آب کر گذشته تفحص آن قضیه نمایند امرای عالیمقدار برحسب فرموده حضرت صاحبقران کامکار در حرکت آمده از آب بگذشتند و بیاغی رسیده پرسیدند که شما چه کسانید ایشان جواب دادند که توقتمش خان ما را فرستاده تا لشکر امیر تیمور را نگاه داریم امرا بنابر وصیت حضرت صاحبقران عنان کشیده داشتند بخلاف عادت در جنگ مسابقت ننموده بازگشتند و مخالفان این معنی بر ضعف و عجز حمل کرده خیره گشته حمله آوردند و به تیرباران مشغول شدند امرا بالضروره بجانب ایشان تاخته دفع صایل واجب دانستند و اندک وهنی روی نموده چهل کس از لشکریان را کشته و درین اثنا امیرزاده میرانشاه گورکان رسیده به تیغ آتش بار دمار از روزگار ایشان برآورد پای ثبات و وقار اعدا متزلزل شده فرار بر قرار اختیار کردند سپاه نصرت شعار از عقب رفته آن قوم بی باک را با آنطرف دربند رسانیدند و جمعی کثیر را دستگیر کرده پیش شاهزادهٔ جوان بخت آوردند و شاهزاده ایشان را بند کرده بدرگاه گیتی پناه فرستاده آنحضرت در مقام عنایت آمده فرمان داد تا جمعی برسم بدرقه با آن جماعت روان شدند و همه را بمامنی رسانیدند

وچون موکب همایون در کوکچه نزول فرمود بسمع اشرف رسید که بانوی عظمی سرایملک خانم با امیرزاده شاهرخ وامیرزاده خلیل سلطان احرام ملازمت بسته از جانب سمرقند میرسند از وصول این مژده شعلهٔ اشتیاق افروخته شد حضرت صاحبقران را دیگر طاقت مفارقت نمانده برجناح استعجال برسم استقبال روان گشت ودر موضع مرند اتفاق ملاقات دست داده درهم ودینار نثار کردند وپیشکشهای مناسب بعرض رسانیدند وحضرت صاحبقران دولتیار از آنجا سوار شده بجانب قلعهٔ النجق که کماشتکان سلطان احمد جلایر بمحافظت آن اشتغال مینمودند توجه فرمود وبمقصد رسیده فرمان جهان مطاع صدور یافت تا بهادران لشکر منصوره درشب بکوه بالا رفته وروز دیگر قهراً وقسراً فصیل زیرین را بگرفتند ومحافظان از صدمات لشکر فیروز اثر گریخته ببالای قلعه برآمدند وعاقبت کار ایشان بجان رسیده امان طلبیدند وسوگند بزبان آوردند که اگر سپاه دست از جنگ باز دارند ما بیرون آییم فرمان قضا مضا صدور یافت که بهادران معاودت نمایند ناگاه ابری پیدا شده باران عظیم بارید حیاض وبرکهای قلعه پرآب گردید وچون آبی بر روی کار متحصنان قلعه آمد بقول خود وفا نکردند بار دیگر رایت عصیان برافراختند حضرت صاحبقران محمد میرکه پسر شیر بهرام بود واوچ قرا بهادر بمحاصرهٔ قلعهٔ النجق باز داشته عنان عزیمت بجانب الاتاغ معطوف گردانید وپیش از این شیخ علی بهادر برحسب فرمان متوجه قلعهٔ بایزید شده وامیر حاجی سیف الدین وامیر ایدکو تیمور نیز بنابر اشارت علیه برفته وامرا باتفاق نقب چیان در کار کردند وخندق را خشک ساخته جنگ در انداختند وقلعه را بغلبه وقهر گشاده وحاکم او را بسته بدرگاه عالم پناه رسانیدند

ذکر توجه حضرت صاحبقران بدفع قرا محمد ترکمان

درا ثنای این اوقات بسمع اشرف اعلی رسانیدند که ترکمانان دست تعدی دراز کرده قافلهٔ حجاز ودیگر آیندگان وروندگان را آسیب وتعرض میرسانند حضرت صاحبقران صافی سریرت از نخجوان متوجه قرا محمد واتباع او شد ومحمد میرکه را که بمحاصرهٔ النجق مامور بود طلب داشت واغروق را بتاق فرستادند تا در آنجا توقف نمایند وبنفس همایون با طایفه از دلاوران نامدار ایلغار کرده وچون بقلعهٔ بایزید که او را حصار آیدین نیز گویند رسید لشکریان ایل والوس آن سرزمین را از تعرض شیخ علی بهادر وامیر حاجی سیف الدین سالم وغانم مانده غارت وتاراج کردند واز آنجا بقلعهٔ ارنیک رفته احشام ترالکه که در آن نواحی بودند بغارت رسیدند وچون ارض روم از غبار موکب همایون عطرسای گشت وقلعهٔ وان در تحت تصرف بندگان درگاه آمد حضرت صاحبقران ایلچی بجانب ایشان روان کرد طهرتن والی آن ولایت را بمتابعت ومطاوعت دعوت فرمود طهرتن اظهار ایلی وانقیاد کرده بصنوف خدمت او را خوشنود باز گردانید وآنحضرت امیرزاده میرانشاه را با فوجی از سپاه ظفر نشان بجستجوی قرا محمد ترکمان وپسرش قرا یوسف فرستاد وشاهزاده متوجه شده بمیان ایل والوس ترالکه رسید ومراسم غارت والجه بتقدیم رسانید وباغنیمت بیحد ومردود حشران بی سپکر بازگشته باردوی همایون پیوست وهمچنان محمد میرکه با طایفهٔ از مبارزان پلنگ آهنگ بهمان مهم مامور گشتند وعبور ایشان بکوهستان ودرهای تنگ واقع شد ودشمنان بر آنحال اطلاع یافته سر راه بگرفتند وبعد از محاربه وکوشش بسیار از آن مضیق جان بیرون برده باردوی اعلی ملحق شد وشیخ علی بهادر واغون براس واقبال شاه پسر ارغوجی وبنگ قوچین با طایفهٔ از سپاه نبرد آیین از راه دیگر بموجب فرموده بسر دربی قرا محمد نهادند ودر کوهی بلند ومحلی صعب المسالک باو رسیدند نیران محاربه اشتعال یافته لا لا خواجه در معرکه بقتل آمد وچون قرا محمد بدان جبل شامخ مرتقی شده بود واز جنگ یاده فایده مقصور نبود امرا مراجعت کردند وبدولت پایبوس استسعاد یافتند وحضرت صاحبقران کامکار دیگر بار امیر جهانشاه را با لشکری شیرشکار بدفع مفسدان بدکردار فرستاد وایشان حشم ترکمان را سد مراکب واسلحه وغیره بدست آورده سالم وغانم بازگشتند اما شاه ملک پسر غیاث الدین الاس را که بی فرمان حضرت صاحبقران رفته بود در بیابانی کشته یافتند وآنحضرت از ارض روم بصحرای موش رفت وایل والوس ایلچی وانقیاد پیش آمده واز آنجا روان شده بحصار عادل جوز نزول فرمود حاکم آنجا با پیشکشهای لایق باحراز سعادت زمین بوس فایز شد وحکومت ایل والوس بوی تفویض رفت ویوق نوکار در حرکت آمده با مجموع سپاه از بندهای بگذشت ودر الناق باغروق همایون پیوست واز آنجا متوجه وان وبسطان شد وملک عز الدین از هیبت لشکر گردون توان بقلعهٔ وان که حصاری در غایت متانت ورصانت بود بر سر کوهی بلند واقع شده بود بحیط فرش محفوف بآبی عظیم است درآمد وبعد از دو روز براه نمائی عقل بیرون خرامیده منظور نظر تربیت گشت اما از اهل حصار ناصر الدین نامی اسردار گردانید سر از گریبان عصیان برآوردند ودر ابهای استوار ساخته طریق سرائی پیش گرفتند لشکر نصرت انتما بجنگ مشغول شدند وبعد از بیست وز بقهر وغلبه شهر را بگرفتند وبعضی متهوران جاهل را گردن زدند وبرخی را دست وگردن وپای بسته از بالای کوه بزیر انداختند وحکم جهان مطاع صدور یافت که قلعه را خراب کنند ودر میان ارباب تواریخ چنان اشتهار یافته که بانی آن شداد بن عاد است وقلعهٔ مذکور بر کوهی بلند بگچ وسنگ برآورده بودند وهر سنگی از آن از کوه قاف نشان میداد ومحکمی واستواری آن بمرتبه بود که هرچند امیر یادگار با لشکریان خود جهد وکوشش نمود یک سنگ از آن جدا نتوانست کرد یکی از فضلا در تاریخ فتح آن قلعه این رباعی گفته است رباعی شاهی که بتیغ ملک ایران بگرفت　ماه علمش سر حد کیوان بگرفت

تاریخ گرفتن حصار و این گرپسندت بگو گیوان گرفت حضرت صاحبقرانی فرمان داد که حاکم ارض روم ملک ناصر الدین الکی نیمه سر و یک نیمه ابرو و یک نیمه ریش تراشیده گرد اردو برآورند روز دیگر کوچ فرموده فرمود تا گردنش زدند و در تنگنای افکندند تا مجموع لشکر بروی بگذشتند و در اثنای این حالات ایلچی از ازنجان باردوی همایون آمده انواع تحف و هدایا و جواهر و اجناس و تنسوقات و تبرکات از نفایس اقمشه و لطایف امتعه و اسبان راهوار و اشتران قطار بعرض رسانیدند خلاصه پیغام آنکه طهرتن معروض میدارد که مدت الحیات در خدمتکاری جان سپاری ثابت قدم خواهم بود و هرگز از جاده مستقیم اطاعت و متابعت انحراف نخواهم جست و حضرت صاحبقران در باب ایلچی تشریفات گران مایه داده فرستاد تا منشور ولایت طهرتن را بنام او نوشته و از آنجا بسعادت معاودت نمود و چون بسلماس رسید ملک عز الدین را بعنایت خسروانه مخصوص گردانید حکومت ولایت کردستان را بدو مفوض داشت و در آن ولا حاکم ارمی برکه نام براه نمائی طالع مسعود احرام ملازمت بسته بدرگاه پادشاه اسلام آمد و سلاکات گذرانیده مشمول رافت و احسان گشت و حضرت صاحبقران همپال کنیزکی در غایت حسن و جمال با و بخشید و ارمی را بوی مقرر داشت و چون جلال الدین شاه شجاع بهنگام وفات عرضه داشتی مشتمل بر مسکنت و ضراعت و محتوی بسفارش فرزندان که در مجلد رابع گذشت الحضرت در آن زمان که بعراق رسید ایلچی پیش زین العابدین فرستاده پیغام داد که پدر تو شاه شجاع تو را بجانب ما سفارش نموده وظیفه آنکه درین اوان که رایت همایون نزدیکست بی توقف باین صوب بشتابی که پیش نهاد خاطر آنست که چنان تربیت یابی که محسود ملوک نامدار و حکام رفیع مقدار گردی و در غایت عظمت و جلال مستقر اقبال خویش باز گردی

ذکر توجه حضرت صاحبقران بجانب اصفهان و تسخیر آنجا و رفتن الحضرت بدار الملک شیراز

چون آفتاب دولت سلطان زین العابدین بحد غروب و افول رسیده بود بمعاذیر نامقبول توسل جسته در آمدن تغافل و تکاهل نمود و ایلچی حضرت صاحبقرانی را موقوف داشته خیال فاسد در دماغ جای داد و رای شهریار آفاق بر مضمون اطلاع یافته بتسخیر دیار عراق و فارس جازم گشت و در پائیز سنه تسع و ثمانین و سبعمائه مانند بحر مواج در حرکت آمد و اغرق را با امیر حاجی سیف الدین و امیرزاده میرانشاه و امرا شیخعلی بهادر بری فرستاد تا در سارق قشلاق کنند و نفس همایون با بقیه سپاه ظفر پناه عازم اصفهان گشت و چون ظاهر شهر محل نزول سپاه بهرام انتقام گشت در آنجا سلطان زین العابدین در شیراز بود سید مظفر کاشی و اکابر و اشراف و سادات و مشایخ و علما بخدمت مبادرت نموده شرف دست بوس دریافتند و بنوازش و دلجوئی امیدوار شدند و چون حضرت صاحبقران قلعه تبرک را بفر قدوم خویش تزئین داده بود باردوی باز گشت و امیر آدی تیمور را بضبط آن موضع تعیین فرمود و حکم شد که در اصفهان از اسب و اسلحه آنچه باشد بملازمان رکاب سپارند و جمعی از سپاه ظفر پناه را بمحافظت دروازها نامزد کرد و رؤسای اصفهان باردوی همایون آمده مال امان قبول کردند و بجهت تحصیل آن محصلان طلب داشتند و حضرت صاحبقران ایشان را در اردو بازداشته تولک برلاس و امیر محمد سلطان شاه و ملک تیمور و سپرآق بوقا را جهت ضبط مال شهر فرستاد ملازمان نیز با اصفهان در آمدند تا زری که کلانتران در محلات توجیه نموده بودند وصول نمایند و چون محصلان با رعایا تشدد میکردند و متعرض اهل و عیال ایشان میشدند اصفهانیان باتفاق علی کچه پا که از جهال و متهوران آن دیار بود در مقام معارضه و دفع آمدند و دست تعرض محصلان و نوکران امرا دراز کردند و جمعی کثیر را بقتل آوردند و اهل چند محله که از خرد بهره داشتند بعضی از لشکریان را که از ایشان مال امان طلبیدند در شب فتنه و خروج از آسیب مفسدان صیانت کردند و در آن شب بسیاری از سنجیده که جهت مهمات بشهر رفته بودند کشته شدند و عدد مقتولان به سه هزار رسید و محمد سپرخیتای بهادر در آن یورش کشته شد و جمله اراذل الناس دروازه شتافته حافظان را از آن عمل معزول ساختند و باستحکام و ضبط مشغول شدند و خاطر بر یاغی گری و جدال و قتال دادند و آواز دهل و بوق تا اوج عیوق رسانیدند و روز دیگر منهیان صورت واقعه را بعرض حضرت صاحبقران گردانید آتش خشم جهان سوزش زبانه بفلک اثیر کشید و فرمان قضا جریان نفاذ یافت که لشکر جلادت آثار روی برزم و پیکار آورند و ایشان از سر جان در محافظت برج حرکت المذبوحی میکردند و پیان تیمور و آق بوقا در آن معرکه بقتل آمدند و عباس عثمان به اتیری رسید اما صحت یافت و چون شهر مسخر شد حضرت صاحبقران حکم فرمود که محلات ارباب عمایم را حمایت کنند و خانهای جماعتی که از کمال خرد محصلان را از تعرض آن مدبران نگاه داشته اند محفوظ دارند و بقیه سپاه ظفر نشان دادگه تیغ انتقام از نیام بیرون کشند و بر قتل عام اهتمام نمایند پت سیاست در آمد بگردن نی ز خشم جهان در شد روشنی از موقف جلال حکم صادر شد که تومانات و هزارجات و صدجات بجمع و رسد خویش سرشتگان جاورند و تواچیان برای ضبط این عامله دیوانی علیحده نهاده و بروایت اقل هفتاد هزار سر جمع آمده در ظاهر اصفهان از روس کشتگان منارها بر آوردند و از غرایب اتفاقات آنکه جمعی از اهل فتنه شب از اصفهان بیرون رفته پناه بر دوابار بردند متعاقب رفتن ایشان برف باریدن و اقدام انجماعت بر آن برف بماند و روز دیگر لشکر قیامت اثر پی بر برده و همه را از آنجا بیرون آورده بر طشت خون نشاندند و بحسب اتفاق در آن نزدیکی قران علوی در برج جوزا بود و بعد از آن قران نحسین در سرطان روی نموده و چون خاطر حضرت صاحبقران از قضیه اصفهان فراغت یافت حاجی بیگ ...

ساربوغا نویان شاه را بضبط آنجا گذاشت و عنان عزیمت بجانب شیراز تافت در آن وقت حاکم آن سرزمین سلطان زین العابدین بود و چون از توجه رایات نصرت
آیات خبر یافت روی بگریز آورده از جانب کازرون براه شوشتر شتافت و در آن وقت حاکم شوشتر شاه منصور بن مظفر ابن عم او بود و با وجود آنکه میان ایشان
چندان صفائی نبود سلطان زین العابدین تصور آنکه مضمون الشدائد یذهب الاحقاد سمت ظهور خواهد یافت پناه باو آورده ندانست که هرکس بر دشمن اعتماد
کند انگشت تحسر بدندان ندامت بخاید و سلطان زین العابدین چون بحوالی شوشتر رسید شاه منصور کسان فرستاده امرا و نواب او را بوعدهائی که یکی از آن در
خاطر نداشت بفریفت و ایشان چنانچه عادت ابنای زمانست طریق بیوفائی مسلوک داشته پیش شاه منصور رفتند و چون با سلطان زین العابدین اندک نفری
پیش نماند شاه منصور جمعی را فرستاد تا شاهزاده ساده لوح را بگرفتند و بشهر درآوردند و در قلعه سلاسل محبوس گردانیدند و آن جماعت که از سلطان زین العابدین
برگشته بودند بقتل ایشان فرمان داده و صاحبقران دست نواز دشمن گداز در اول ذیحجه سنه تسع و ثمانین و سبعمائه بی مانع و منازعی بشیراز رسید و در ظاهر شهر
نزول اجلال فرمود اصول و اعیان و رؤسا بخدمت شتافته و بتقبیل بساط بوس سرافراز گشته و مبلغ یکهزار دینار کپکی قبول کردند که از مال و غیر ذلک بتسلیم خزانه
عامره نمایند و عثمان عباس بتحصیل آن مال مشغول شده وجه مذکور بتمام و کمال بوصول پیوست و در روز عید خطبه باسم و لقب همایون آرایش یافت و در این اثنا
سلطان عماد الدین احمد برادر شاه شجاع از کرمان امیر اختیار الدین حسین را که اعقل امرا و اعیان بلاد بود با صنادید ایران بخدمت خسرو گیتی پناه فرستاد و خود بسیرجان
رفت بخیال آنکه اگر سپاه جغتای بآنطرف توجه نمایند او بقلعه درآید و حضرت صاحبقران بر اندیشه سلطان عماد الدین احمد اطلاع یافته فرمان داد که ده هزار
سوار از این جانب برسم ایلغار با امیر اختیار الدین روان شوند و قلعه سیرجان و شهر کرمان را محاصره نمایند و سلطان عماد الدین احمد بر حقیقت حال آگاهی یافته
متوجه اردوی اعلی گشت و بتقبیل دست دریا نوال مفتخر و سرافراز شد و عنایت پادشاهانه شامل حال او آمده و همچنین شاه نصرالدین یحیی برادرزاده شاه شجاع از یزد
و شاه ابواسحق نبیره شاه شجاع از سیرجان و اتابکان لر و کرکین لاری که نسبتش بگرگین میلاد منتهی میشود و سایر حکام اطراف روی بدرگاه عالم پناه نهادند
و مجموع این طوایف بعواطف پادشاهانه سرافراز گشتند

گفتار در هجوم تغمان و معاودت شهریار آفاق بدین سبب از فارس بعراق

چون قمرالدین را در مغولستان کاری از پیش نرفت متوجه درگاه توقتمش خان شده اغوا و افساد بنیاد کرد و او را بر آن داشت که بار دیگر با حضرت صاحبقران
طرح مخالفت انداخته چندین شاهزادگان جوجی نژاد با امرا و نویینان بجانب ترکستان روان کرد و ایشان از سقناق گذشته سیرام را محاصره کردند و تمور
خواجه آق بوقا که حاکم آن موضع بود در مخالفت پای ثبات بیفشرد و پرویان هر چند سعی و کوشش کردند که شهر را مسخر سازند میسر نشد چون کمند عزم مخالفان بکنگره
مقصود نرسید دست از محاصره باز داشته باطراف و جوانب ممالک محروسه نهب و غارت آغاز کردند و شاهزاده جهانیان عمر شیخ بهادر که در اندکان
بود لشکرها جمع آورده متوجه ایشان گشت و امیر سلیمان شاه و امیر لعل برادر امیر طغای بوغا برلاس و امیر عباس و شیخ تیمور پسر آق تیمور بهادر بضبط سمرقند
باز داشته بجانب شاهزاده عمر شیخ روان شده با و پیوستند و باتفاق از آب جیحون گذشته در پنج فرسخی اترار در موضع جوکلک هر دو سپاه بهم رسیدند
و بعد از تسویه صفوف بر یکدیگر حمله آوردند و تنور حرب گرم گشت و از اول روز تا وقت غروب خورشید عالم افروز زمان محاربه امتداد یافت و امیرزاده عمر شیخ
که قول بفر شکوه او آراسته بود با فوجی از بهادران برگزیده خود را بر قلب دشمن زد و از آنجا بیرون رفت و از سپاه منصوره دور افتاد امرا شخصی را جهت مصلحتی
بقول فرستادند و آن شخص شاهزاده را در محلی که قرار داشت نیافت امرا و بهادران از این خبر متوهم شده سر خویش گرفتند و شاهزاده عمر شیخ چون معاودت نمود
هیچکس را در قول ندید تاسف و تحسر بسیار خورده چندان جنگ کرد که بارگیرش را زخم رسیده از حرکت باز ایستاد و آخر الامر بدر خواست یکی از ملازمان سوار شده
تنها روی باندکان نهاده مردم تصور آنکه حضرت شاهزاده گرفتار گشته میخواست که دل بفرار نهد و روی بقلال جبال آورند ناگاه شاهزاده رسید حیاتی تازه
یافتند و نوبت دیگر شاهزاده عمر شیخ لشکرها جمع آورده در این اثنا مسموع گشت که انکاتو برادرزاده حاجی بیک با لشکر گران از جانب مغولستان بطرف تاشکنت
و سیرام آمده و مردم او دست بغارت و تاراج برآورده اند شاهزاده عمر شیخ بآن مقدار که لشکر که داشت بخجند آمد و در آنجا شنید که آن جماعت متوجه اندکان شدند
و شاهزاده فی الحال بعزم آنکه سر راه بروی گیرد مراجعت نموده در کنار آب جیحون بمقابل ایشان رسید و از جانبین گذار را ضبط کرده چند روز بکنار آب در برابر یکدیگر
بسر رفتند و منتهز فرصت میبودند شبی انکاتو را حیله اندیشه جمعی را در معسکر گذاشت و فرمود تا پراکنده آتش بیفروختند و خود با بقیه سپاه بر بالای آب روان شد
و بدلالت شخصی از اندکان گذاری پیدا کرده و از آب گذشته صف لشکر بیاراست و امیرزاده عمر شیخ استقبال او نموده نیران محاربه اشتعال یافت و شاهزاده
بکوششهای مردانه مبارز افکندن گرفت اما چون کثرت مخالفان زیاده از توصیف بود عنان بجانب اندکان تافت و انکاتو را متعاقب او روان شده در نیم
فرسخی اندکان فرود آمده خواست که بمحاصره قیام نماید شاهزاده از غلبه غیرت و حمیت با اندک نفری از حصار بیرون رفت و خود را بر سپاه دشمن زده مانند شیر ژیان مغیر

والظفر

و بضرب شمشیر و نوک نیزه بجز خصم را سید رید و چون مخالفان از اوراق اشجار و قطرات امطار افزون تر بودند توکل بهادر شمشیر از نیام بر آورده در میان ایشان تاخت و عنان اسب شاهزاده را گرفته او را از آن معرکه بیرون آورد و انکاتور امیر مصلحت در توقف ندیده راه کافرستان پیش گرفتند و شاهزاده عمر شیخ جمعی تبکامیشی فرستاده ایشان بموجب فرموده عمل نموده بسیاری از سپاه جته را معروض تیغ قهر گردانیدند و درین اثنا لشکر تعمان بماوراء النهر آمده آنچه ممکن بود از قتل و نهب بتقدیم رسانیدند و امیر عباس و امیر سلیمان شاه که از جنگ جوکلک منهزم گشته بسمرقند آمده بودند در محافظت شهر جد و جهد تمام نمودند و فوجی دیگر از سپاه توقتمش خان که سلطان محمود پسر کیخسرو ختلانی براه نمائی ایشان اشتغال مینمود و انجماعت را از جانب خوارزم بطرف بخارا آورده هوای تسخیر شهر در دماغ مخالفان جای گیر آمده بمحاصره مشغول گشتند و طغای بوقا برلاس را ملتمس فوجی که در اندرون بودند باستحکام قلعه پرداخته جنگهای مردانه کردند و بعد از محاربه فراوان سپاه جته از تسخیر بخارا مایوس گشته روی بجانب دیگر بلاد و ولایت ماوراء النهر آوردند و در زنجیر سرای آتش زده قرشی و خزار بگذشتند و تا کنار آب آمویه غارت و تاراج کردند و مقارن این حال امیر عباس نیز جم تیری که در جنگ جوکلک باو رسیده بود متوجه سرای آخرت شد و بعد از حدوث وقایع را معروض حضرت صاحبقران گردانیدند آنحضرت امیر عثمان عباس را فرمود تا با سی سوار بتعجیل تمام متوجه سمرقند گردد و اهالی آن ولایت را از وصول رایات همایون اعلام دهد و ولایت عراق و فارس میر را بر آل مظفر تقسیم فرمود و حکم شد که عالیجناب افضل المتاخرین سید شریف جرجانی در کنف حمایت سبحانی از شیراز بسمرقند تشریف برند و همچنین امیر علاء الدین اناق که از اعیان امرا شاه شجاع بمزید شوکت و کیاست امتیاز داشت با جمعی دیگر از متعینان مامور گشتند که متوجه آنجانب شوند و از اهل حرفت نیز طایفه که در هنرمندی عدیل و نظیر نداشتند بر حسب فرمان عزیمت دیار ماوراء النهر نمودند و حضرت صاحبقران گیتی ستان چون بمقصد عضد الدوله نزول فرمود ایلچی پهلوان مهذب خراسانی بعز عرض رسانید که اگر داروغه بیاید من از سر قدم ساخته شرف دست بوس حاصل نمایم حضرت صاحبقران کامکار توکل باورچی را بآن دیار فرستاد و مهذب شهر را تسلیم نموده بموکب اعلی پیوست و چون خطه ابرقوه مرکز اعلام ظفر پیکر گشت مهذب بتقدیم حاجت خدمات پسندیده بجای آورد و بهمین پسندیده افتاده حکومت ابرقوه باو تفویض شد و آنحضرت در یزد باغرق همایون پیوست و از آنجا امیرزاده میرانشاه گورکان و امیر حاجی سیف الدین را فرستاد تا لشکرهای آن دیار جمع آورند و قم و کاشان و قزوین را به پیر محمد ساوه داد و مملکت ری را بموسی پسر جوکار ارزانی داشت و ملوک رستمدار و گیلانات را رخصت فرمود که باوطان خود روند و فیروزکوه را باسکندر شیخی عنایت کرده و را همانجا بگذاشت و زمام حکومت دامغان را در کف کفایت امیر جمشید قارن که از قهستان خراسان بود نهاد و استراباد را بنام پیر پادشاه نبیره طغاتیمور خان رقم زده همه را برعیت پروری و معدلت گستری وصیت فرمود و منازل و مراحل قطع کرده بسمرقند رسید و پیش از وصول آنحضرت اعیان مملکت را که گذاشته گریخته بود بموجب فرموده خداداد حسینی و شیخ علی بهادر و عمر تابان و طایفه دیگر از بهادران در عقب مخالفان رفتند و بسیاری از ایشان را امنیت گردانیده بار دوی همایون معاودت نمودند و چون اندک اهمالی از امرا و ارکان دولت و سرداران در معرکه جوکلک واقع شده بود این معنی بر خاطر اشرف اعلی گران آمد لاجرم در آن وان باحضار مجموع ایشان فرمان داد و بعد از تحقیق و تفتیش با امیر سلیمان شاه عتاب عظیم فرمود و بران خواجه کوکلتاش را که در جنگ سستی کرده بود بر حکم ریش تراشیدن و سرخی و سفیداب بر روی او مالیدند و معجر پوشانیده و کوچه ملک چون با سیزده نفر برسه صد کافر انکاتور افتی شبیخون برده بود و اسیران خجند و آن نواحی را از چنگ کفار خلاص داده بمزید سیورغال و انواع عاطفت و احسان مخصوص آمد و حکم خانی در ایشان نافذ گشت و شاهزاده عمر شیخ بهادر چون بدولت دست بوس حضرت صاحبقرانی استسعاد یافت آنحضرت او را در آغوش گرفته سر و چشمش را ببوسید و شرف اجماد ارزانی داشت و پایه قدر و منزلت او از فرق فرقدان بگذرانید

ذکر لشکر کشیدن حضرت صاحبقران نوبت پنجم بخوارزم و تسخیر آن مملکت

چون حضرت صاحبقرانی از جیحون بگذشت توقتمش خان باندیشه ضعیف که از پیش با دگر نیز در سر خویش گرفت اما در دیار خوارزم بعضی از شاهزادگان جوجی نژاد و امرا بدنهاد که بموجب فرموده خان بلکور بدان صوب آمده بودند و باتفاق خوارزمیان غبار فتنه می انگیختند لاجرم خسرو بادی داد و دفع اهل شر و فساد را وجهه همت عالی نهمت ساخته و در شهور سنه تسعین و سبعمائه عنان عزیمت بجانب خوارزم منعطف گردانید و چون موضع اکبرآباد مضرب خیام سپاه نصرت شعار گشت حضرت صاحبقران کامکار کونجه اغلان و تیمور قتلق اغلان که از توقتمش خان گریخته بودند التجا بآن حضرت آورده با جمعی امرا از پیش روان ساخت و انجماعت از نهر بغداد ک عبور نموده عمید خواجه را قراول گردانیدند و او پیش رفته از کله بانان ایلمش خان که از جانب توقتمش خان در خوارزم بود شخصی را گرفته همراه آورد و شاهزادگان چنگیز خانی و امرا حضرت صاحبقرانی کله بان را نزد حضرت صاحبقران گیتی ستان فرستادند و آنحضرت اوضاع و احوال دشمنان را معلوم فرموده روان شد و چون بصابریس رسید و از آنجا بسعادت و اقبال بگذشت و از جانب خوارزم شخصی آمده خبر آورد که ایلمش اغلان و حسین صوفی هزیمت غنیمت دانسته گریز اختیار کردند و متوجه اردوی توقتمش خان گشتند و بار دیگر ولایت خوارزم

باسایر ممالک محروسه مضاف شد و حضرت صاحبقران امیرزاده میرانشاه گورکان و محمد سلطان شاه و شمس الدین عباس و اوج قرا بهادر و امیر ایکو تیمور
با جمعی دیگر از بهادران سپاه بتکامیشی مخالفان روان فرمود و ایشان بموجب فرمان از راه قم بازگشته در حرکت آمدند و بدشمنان رسیدند و از قتل و غارت
دقیقه مهمل نگذاشتند و از آنجا بازگشته مظفر و منصور با اموال نامحصور باردوی اعلی ملحق شد و حضرت صاحبقران روزی چند در خوارزم توقف فرموده حکم کرد
که مجموع سکان آن ولایت را کوچانیده بسمرقند بردند و عمارات عالیه آن بلده فاخره را با زمین هموار ساختند و جو کاشتند و در آن شهر ساکن داری
و نافخ ناری نماند و در تمام خوارزم دیواری که متنفسی لحظه در سایه آن آسایش نماید موجود نمیشد و چون خاطر خطیر حضرت صاحبقران از مهم قضایا باز پرداخت مستقر
سریر سلطنت خود معاودت نموده خرابی خوارزم مدت سه سال امتداد یافت و در زمانی که آنحضرت از یورش دیار قبچاق باز آمد موسیکه بفرستاد تا ابو لا
فی الحال مامور کردانید و مردم اطراف و جوانب آن دیار را فراهم آورده بزراعت و امارت ترغیب و تحریص نمود

ذکر مخالفت محمد میرکه پسر شیر بهرام که بمصاهرت حضرت صاحبقرانی مشرف شده بود

اشعه ضمیر آفتاب اشراق شهریار آفاق بر صفحات روزگار محمد میرکه
تافته مهد علیا سلطان بخت بیگم که از مخدرات حجرات سلطنت بود در حباله نکاح او آورد و مرتبه حشمتش بلند گشت و حکومت ختلان و توابع آن بروی مقرر شد و
این بیت از جمله اشعار اوست **بیت** میرکه در عشق جانان کر رود شاهی چه غم ملک معنی را امیری ملک ختلان گو مباش مدتی بحکومت و کامرانی گذرانید
و عاقبت دیده بصیرتش پوشیده شد و بکفران نعمت اقدام نموده بجزای عمل خود گرفتار گشت بیان این سخن آنست که در آن اوان که حضرت صاحبقران
ممالک ستان بدفع فتنه و فساد توقتمش خان روی بخوارزم نهاد و ابو الفتح برادر خورد محمد میرکه از آستان فرخنده نشان روی گردان شده بکربخت و لالم بهادر از آن حال
خبر یافت و از عقب و بتعجیل تمام روان شد و اسبان لشکریان گرفته در پی ابو الفتح تاخت تا او را در پای درختی خفته یافت از آن حرکت ناپسندیده پرسید ابو الفتح
جواب داد که برادرم محمد میرکه یاغی شده مرا طلبید و من خیال داشتم که باو پیوندم و لالم بهادر ابو الفتح را مضبوط ساخته در بخارا پیش شاهزاده عمر شیخ رسانید و
شاهزاده مسرعی بجانب خوارزم روان داشت تا صورت حادثه را بعرض حضرت صاحبقران رسانید و شاهزاده بتعجیل هر چه تمامتر بطرف سمرقند رفت و در آنجا
استکشاف احوال نموده بتحقیق پیوست که محمد میرکه باعلان کلمه عصیان مبادرت نموده و از سمرقند بطرف حصار شادمان رفت و ملک لاس و آق تیمور بهادر را غارت
کرده و باین اکتفا نکرده در حصار شادمان تاخته جسارت نموده بجبه خانه خاص را زبیده مجموع آلات حرب و ادوات طعن و ضرب بر اراذل و اوباش تقسیم نموده
و حشری انبوه جمع آورده بهمه را اسب و خلعت داده متمشی جنگ و جدال است و چون شاهزاده عمر شیخ بتفصیل حالات اطلاع یافت باحضار لشکر ماوراء النهر فرمان داده از سمرقند
بیرون آمد و در یلغ تغاج توقف نمود تا سپاه مجتمع گشتند و از آنجا چون شیر خشمناک متوجه حصار شد و از میامن دولت و اقبال صاحبقران بمجرد آوازه میرزا
عمر شیخ بهادر مخالفان متفرق و پراکنده شدند و میرکه علامات ادبار بر صفحات احوال خویش مشاهده کرده شکسته و خاکسار روی بفرار نهاد و از آب وخش گذشته
بجانب ختلان رفت و شاهزاده متعاقب او در حرکت آمده بختلان در هیچ مکان توقف ننمود و میرکه روی خذلان بدروازه آورد و شهاب الدین حاکم آن سرزمین
دست در سینه ملتمس او نهاد و خادمتش را بقلعه راه نداده محمد میرکه محروم و مایوس از آن موضع بازگشت و اکثر ملازمانش از مرافقت تخلف نموده پیش از سه چهار کس با وی
نماند و سپاه فیروزی پناه هر چند در اطراف و جوانب او را طلب داشته نیافتند و امیرزاده عمر شیخ بختلان رسیده در قصری که قصر میرکه بود نزول فرموده منتظر میبود
که بعیفه روی نماید که خاطر یکبارگی از دغدغه میرکه بیاساید و بحسب اتفاق عثمان پسر اردع عمر با چند نوکر بسمرقند میرفت و در اثنای راه بسر چشمه رسید و اسبان دید
که از جاده مستقیم منحرف شده بود در خاطرش افتاد که در آن باب تفحص و تفتیش بجای آورده تا معلوم شود که حقیقت حال چیست لاجرم بر اثر آن رفته چون اندک
مسافتی طی کرد محمد میرکه را دید که با چهار کس نشسته و اسبان را علف گذاشته فی الحال باشارت عثمان نوکران اطراف و جوانب او را گرفته آن چهار کس خواستند
که دست بتیر و کمان در آرند میرکه مانع آمد و ایشان را اسبان از دست آورده بعد از آن میرکه را مضبوط ساختند و عثمان او را مصحوب خویش گردانیده
متوجه جانب میرزا عمر شیخ شد و در اثنای راه از جانب شاهزاده خبر رسید که او را بیاسا رسانند عثمان بموجب فرموده عمل نموده برادرش ابو الفتح را نیز در سمرقند
از میان برداشتند القصه بعد از دفع غائله میر محمد میرکه امیرزاده عمر شیخ بهادر عازم سمرقند شد و در آنجا بشرف دست بوس حضرت صاحبقران دین و داد استسعاد
یافت و بهمان اوان که محمد میرکه اظهار یاغی گری کرده از سمرقند بازگشته امیر جهانشاه بن امیر جاکو با لشکر بورلدای و اسپردی طایجان بموجب فرمان واجب
الاذعان بجانب اردوی همایون میرفت و در اثنای راه بورلدای یاغی شده مراجعت نموده امیر جهانشاه خواجه یوسف بن اوبجایتو و جنید برادرزاده بورلدای
در عقب ایشان روان شده و تعجیل رانده در بغلان بمخالفان رسید و هر چه داشتند بباد غارت و تاراج داده مقارن این حال امیر جهانشاه شنید که امیرکه
در حصار لشکرها جمع آورده و در مقام یاغی گریست و او با سپاه ظفر پناه بعزم رزم میرکه روان شد و خواجه یوسف را بنیک رفت و پیر علی را به حاکم بلخ گشت

قرار برآنکه بقایای لشکر آن موضع فراهم آورده در کنار جیحون توقف نمایند و چون شب درآمد چند بورلدای و برادرش بایزید و علی اکبر یاغی شده بر سر امیر جهانشاه راندند با سه هزار کس و با جهان شاه زیاده از نهصد کس نبود و خدمتش با این نفر اندک پشت باب کرده و دل بر دریا نموده هیچگونه اضطراب بخود راه نداد و تورها و چپرها در روی کشیده بجنگ مشغول شدند و در همان شب خواجه یوسف و پیر علی با پانصد مرد مکمل شنا از آب گذشته با امیر جهان شاه رسیدند و هنگام سحر نسیم فتح و فیروزی بر پرچم رایت نصرت آیت سپاه نصرت شعار وزیده مخالفان با وجود کثرتی که داشتند روی بگریز آوردند و لشکر فیروزی اثر تکاپیشی کرده دست بقتل و تاراج آوردند و امیر جهان شاه در قندز توقف نمود و ایلچی بورلدای بکابل رفتند و والی آنجا ابوسعید که از خاک برگرفته حضرت صاحبقرانی بود نقد اخلاص خویش را مغشوش ساخته با آن مدبران در مخالفت اتفاق نموده و آنحضرت آقبوقا که دشمن ابوسعید بود تربیت نمود و هنگام فتح خوارزم اسباب حکومت او مرتب ساخته امارت تمام کابل بوی و ایالت ایل و الوس میسور را برآقبوقا مقرر کردانیده و او را نزد امیر جهان شاه فرستاد در مضان خواجه و خواجه یوسف با لشکرها بموجب فرمان از قندز و بقلان از قفای یاغی در حرکت آمده بتعجیل تمام روان شدند و از کابل گذشته در موضع لقمان چند و ابوسعید دریافتند و توابع و لواحق ایشان را غارت کرده کسانی که از صدمه قهر و ابهرام انتقام خلاصی یافتند بجانب سند گریختند و در گرمسیر بپوستند و باتفاق آنکه از گذشته بمخالفان رسیدند و آن مخذولان سراسیمه شده از بیم بجنگ اشتغال نمودند و خلقی کثیر از ایشان بقتل رسیدند و مالی که داشتند عرصه نهب و غارت گشت و چند بایزید و ابوسعید و میسور بهزار مشقت از دریای خون خوار هلاک خود را بساحل نجات افکندند و بطرف دهلی رفتند و سپاه نصرت شعار با غنیمت بسیار بمواطن خویش بازگشتند و در آن والا حضرت صاحبقران قشلاق در ادا طوی عظیم ترتیب کردند و سلطان شاه محمود پسر سیورغتمش خان در دیار بخارا بمبارکشته بعد از چند روز برحمت پروردگار پیوست و چون آنحضرت بدار السلطنه سمرقند معاودت فرمود در باغ بهشت با مخدرات حجرات عصمت و اهبت طریق شرع مطهر عقد بستند و بعد از آن بسلامت بخراسان شتافتند و میرزاده عمر شیخ باندکان رفت و حضرت صاحبقرانی روزی چند در سمرقند بمسرت و شادمانی و طرب و کامرانی گذرانید جلوس محمود خان و تزویج شاهزادکان در شهور سنه تسعین و سبعمائة اتفاق افتاد **گفتار در لشکر کشیدن توغتمش خان بجانب ما وراء النهر و دیگر حکایات** توغتمش خان در اثر انعام و احسان حضرت صاحبقران گیتی ستان ابر طاق نسیان نهاده برکفران نعمت اقدام نمود و از چرکس و بلغار و قبچاق و الان و ازاق و سایر ممالک جوجی خان لشکر گران و حشم بیکران فراهم آورده در اول زمستان تاریخ سنه تسعین و سبعمائة بعزم رزم آنحضرت متوجه ما وراء النهر گشت و چون پادشاه هفت کشور از این واقعه باخبر شد باحضار لشکر سمرقند و شهر سبز فرمان داده و ایشان در ظل رایت فتح آیت جمع آمده موضع ساغرج معسکر همایون گشت و تواجیان با اطراف ممالک محروسه فرستاد تا بقایای سپاه بدرگاه عالم پناه رسانند و از قضا در آن زمان شدت سرما بمرتبه رسید که حرارت غریزی را بدان انجماد می‌یافت و در این اثنا منهیان بمسامع علیه حضرت صاحبقرانی رسانیدند که منغلای لشکر توغتمش با سپاهی افزون از ریگ بیابان از آب عبور نموده در نواحی زرنوق رحل اقامت انداخته و آنحضرت بر فور بهتیه رفتن نموده خواص مقربان بارگاه سلطنت معروض داشتند که اگر توقف افتد که لشکر جمع آید بما الصواب نزدیکتر باشد حضرت صاحبقران که موید بود بتاییدات ربانی برزبان گوهرافشان گذرانید که وقت را بتاخیر آفات و با وجود آنکه برف تا سینه اسب میرسید دست در عنان دولت و اقبال زده سوار شد و با جمعی از بهادران نامدار برف کوفته بجانب یاغی راندند و مقارن این حال امیرزاده عمر شیخ بهادر با سپاه اندکان بموکب همایون پیوست و حضرت صاحبقرانی کردون توان کوچک اغلان و تیمور قتلق اغلان و شیخ علی بهادر را با فوجی از ابطال رجال روان ساخت تا راه گریز دشمنان مسدود سازند و روز دیگر هنگام طلوع خورشید شهریار فریدون فر با ابهت جمشید بر سر مخالفان رسید و چندان مجال نداد که ایشان صفها راست کنند و بیک حمله آتش آهنگ باد بنیاد آبروی آن خاکساران وزیده روی بانهزام نهادند و جمعی از ایشان به تیغ کین از پشت زین بر زمین افتادند و برخی خود را در آب خجند انداختند و غریق بحر فنا گشتند و زمره که از آسیب تیغ آتش بار و آب بادرفتار خلاصی یافتند گریختند و لشکریان که پیش رفته بودند راه گریز بر ایشان گرفتند و از عقب سپاه ظفر پناه رسیده بزخم تیر و شمشیر و گرز و سنان دشمنان را بیجان ساختند و ایدی بخشی اکه از زمره امرای توغتمش خان بود دستگیر نمودند و خواستند که از پای در آورند و از بیم جان نام خویش بر زبان آورده او را بدرگاه گیتی پناه رسانیدند و حال توغتمش خان از وی پرسیده بعنایت و عاطفتش نوید داد و ظفر کردار ملازم رکاب همایون گشت و حضرت صاحبقران کامکار معاودت فرمود و در صفر سنه احد و تسعین و سبعمائة موضع اقار مضرب خیام لشکر نصرت شعار گشت و فصل زمستان بنهایت انجامید امیرزاده میران شاه با لشکر ظفر پناه از خراسان تشریف قدوم ارزانی داشت و سپاه دیگر بلاد و امصار نیز بدرگاه حضرت صاحبقران گردون اقتدار مجتمع گشتند و امیرزاده عمر شیخ و امیر حاجی سیف الدین و امیر انکو تیمور بموجب فرموده بر آب خجند در مواضع متعدده پل بستند و آنحضرت در ربیع الاول

سنه احدی و تسعین و سبعمائه از آق قیا نهضت نموده بکنار آب خجند رسید و پادشاه زادگان و مجموع لشکریان از آب بگذشتند و تیمور قتلق اغلان و سونجک بهادر برسم منغلای از پیش روان شدند و امرا مذکور قراول تعیین نموده پیشتر از خود فرستادند و فرستادگان قراول دشمن را از دور دیده بر فور بازگشتند و امرا را از آن حال آگاه ساختند و امرا در کمین ایستاده خود را بر دشمن ننمودند مخالفان چون هیچکس ندیدند و شب در آمد و پهلو بر بستر استراحت نهاده در خواب غفلت فرو رفتند و لشکر منصور در همان شب بر سر خفتگان رسیدند و اکثر آن جماعت را بقتل رسانیدند و بقیة السیف روی بگریز آوردند و از آب ارج گذشته پیش توقتمش خان رفتند و خدمتش در آن اوان از تسخیر صبران عاجز آمده و سبب آنکه غارتیده در بعضی از صحاری آن موضع نشسته بودند و گریختگان چون او را از توجه و تسلط سپاه ظفر پناه آگاهی دادند خوف و هراس بر ضمیرش استیلا یافت بحدی که باوجود کثرت لشکر و وفور استعداد بی توقف و درنگ بجانب دشت قبچاق عنان تافت و حضرت صاحبقران چون بر هزیمت دشمن مطلع شد امیر حاجی سیف الدین با اغرق متوجه سمرقند کردانیدند و خود با شاه زادگان دولت یار و امرا عالی مقدار از عقب مخالفان در حرکت آمد و خواجه شیخ قوچین و اناشاه خزانچی و دولتشاه حیباجی با چهل مرد نامی بزبان گیری فرستاد و در موضع سارق بمخالفان رسیده جنگی عظیم واقع شد و لشکر ظفر لوا از جمله اعدا جمعی کثیر بقتل آوردند و بقیة السیف بگریختند و در وقت معاودت سپاه ظفر نشان در آن بیابان بکبک ترخان که با صد خانه وار نشسته بود دوچار خوردند و بعد از محاربه او را با خیل و حشمش گرفته در موضع آق بوقا بدرگاه گیتی پناه رسانیدند و حضرت صاحبقران عالیمقدار از آن محل کوچ کرده و منازل و مراحل قطع فرموده بسعادت و اقبال مقرون در موضع آل قوشون نزول فرمود و در آن اوان ایلچی از خراسان رسیده معروض داشت که حاجی بیک جونی قربانی و ملوک سبزوار سرداری با مجموع لشکرهای کلات و طوس یاغی شده‌اند و خراسان فتنه و آشوب است

ذکر مبدأ اعتبار و سبب عصیان حاجی بیک جونی قربانی

حاجی بیک پسر عم علی بیک بن ارغون شاه در زمان دولت و اعتبار و اختیاری نداشت و در غایت افلاس و نهایت فلاکت روزگار میگذرانید و هرگز او را در ایام حکومت علی بیک اسبی که بقاعده که بر نشیند و جامهٔ پاکیزه که بپوشد دست نداد و در آن زمان که ماه چهره طوق آسمان سای حضرت صاحبقرانی از افق دیار خراسان طلوع کرد بواسطه شآمت مخالفت علی بیک اکثر وجوه و اعیان جونی قربانی در معرض سخط و غضب حضرت صاحبقران آمدند و آنحضرت حاجی بیک را منظور نظر عنایت و احسان کردانیده حکومت طوس با و ارزانی داشت و در وقتی که شهریار آفاق متوجه تسخیر عراق و فارس شد حاجی بیک ظفر کردار در رکاب همایون ملازمت مینمود و بعد از استخلاص اصفهان مبلغی خطیر بدست او افتاده بثروت و مکنت از قارون در گذشت و کارش بجائی رسید که حضرت صاحبقران دختر او را از برای میرزاده عمر شیخ خواستگاری نمود و چون آنحضرت بواسطه هجوم لشکر قبچاق از فارس مراجعت نمود حاجی بیک و سایر حکام ولایات را بموضع خویش فرستاده بنفس همایون بماوراء النهر رفت و آوازه شایع گشت که آنحضرت از توقتمش خان انهزام یافته بماوراء النهر رفته است و توقتمش او را محاصره نموده و حاجی بیک خیال سلطنت ماوراء النهر در دماغ جای داده با خود گفت که توقتمش تا استیصال این خاندان نکند آرام نخواهد گرفت و تا او از مهم ماوراء النهر فارغ شود من تمامی خراسان ضبط نمایم بسبب این تصورات باطل شهر طوس را حصار ساخت و سکه و خطبه بنام توقتمش خان کرد و یوسف خواجه پسر قرالدین را که در طوس مقید بود بیرون آورده بامارت نشاند و درین وقت ملوک سربدار تربیت کردهٔ میران شاه از سبزوار روان شد با امید آنکه بشاه زاده عمالیان پیوندد و چون بحوالی طوس رسید حاجی بیک او را اغوا نمود تا خدمتش نیز یاغی شد و خبر این واقعه در هرات افشا یافته امیر آق بوقا کسان بطوس فرستاده حاجی بیک را از عاقبت این کار ناپسندیده تبر سانید اما در دل وی جای گیر نیامد و امیر آق بوقا لشکرهای خراسان و غیر ذلک جمع آورده روی بطوس نهاد و حاجی بیک بموافقت طوسیان بتقابل شتافته جنگهای مردانه کرد و آخر الامر منهزم شده بشهر در آمد و امیر آق بوقا از یکجانب و شیخ محمد داروغه از یک جانب طوس را احاطه نموده و رعایت حزم کرده بر گرد خود خندق کندند و مدت محاصره متمادی شده خلقی کثیر از طرفین بقتل آمدند و درین اثنا امیر آق بوقا ایلچی پیش حاجی بیک فرستاده پیغام داد که سه ماه است که بر دست راست تکیه کرده‌ام و سه ماه دیگر بر دست چپ تکیه خواهم کرد و آنگاه سه ماه بر پشت خواهم خوابید بعد از آن می‌بینم که تو بر روی خواهی خسپید یا من و چون خبر تشویش و فتنه خراسان بسمع حضرت صاحبقران رسید خمار ینای و حاجی عبدالله پسر امیر عباس و دولدای آنکه سارق را نامزد نمود که از جیحون عبور نمایند و در دفع مخالفان غایت جهد مبذول دارند و ایشان بر حسب فرمان از آب گذشته خمار ینای بکابل رفت و سه کس دیگر با امیر آق بوقا پیوستند و چون از افواه امرا خبر انهزام توقتمش خان در خراسان شایع شد امیر آق بوقا و سایر ملازمان و هواخواهان حضرت صاحبقران صدای کوس شادی باوج آسمان رسانیدند اما طوسیان باور نمیکردند و همچنین بر طغیان و عصیان اصرار میکردند و امیر آق بوقا حاجی عبدالله و آنکه سارق را بسبزوار فرستاده دولدای امیش خود باز نهاد و بعد از رفتن امرا حضرت صاحبقران امیرزاده میران شاه را فرمان داد تا بسمرقند آمده ملک پیر محمد بن ملک غیاث الدین با دو پسرش زین العابدین و محمود نیت کردانیدند و از نسل ملوک کرت ذو اعتباری نماند و امیرزاده میران شاه بتعجیل هر چه تمامتر بخراسان شتافت و از آنجا بوکر

و صورت خبر از حضرت صاحبقران عالی حاجی بیک را بایالت الوس ولایت نیشابور مقرر فرموده بود تا زمان اصفهان

قبچاق پیش امیر آق بوقا فرستاد تا آوازهٔ وصول لشکر ظفر لوا برسانند و شاه‌زاده عازم هرات شده در باغ زاغان نزول اجلال فرمود و لشکریان اجار رسانیدند
که از راه قراباغ و بادغیس در حرکت آمده در موضع سارق قمش جام مجتمع گردند و چند روز شاه‌زاده در هرات رحل اقامت انداخته پرتو التفات بر ترتیب اسباب
حصارگیری از عراده و منجنیق و قاروره‌های نفط و ما یشابه ذلک انداخت و در خلال این احوال ایلچیان امیر آق بوقا رسیده معروض داشتند که ملوک سربدار با سپاهی
بیرون از حساب و شمار بمدد حاجی بیک میرسند اگر رایت ظفر نگار بدین جانب نهضت فرماید بیشک کارها بر وفق مراد گردد و شاه‌زاده فرستادگان را
خوشدل و خرم باز گردانیده در تاسع جمادی الآخر سنه احد و تسعین و سبعمائه رایت نصرت شعار بسمت طوس در حرکت آمد و روز چهارم در جام از روحانیت
شیخ الاسلام احمد جام استمداد همت نموده باز ایلچی امیر آق بوقا بعرض رسانید که ملوک سربدار نزدیک رسید نایرهٔ خشم شاه‌زاده اشتعال یافته ایلچیان گفت که درین
چند روز حرکت نخواهم کرد و شب اسبان را نعل بسته فرمود که اغرق بآهستگی متوجه طوس گردد و با هزار سوار نامدار ایلغار کرده بعد از قطع منازل و مراحل به نیشابور رسید
و از آنجا به رونیز رفت و مردم رونیز در قلعه متحصن بودند و شاه‌زاده یکی از معتمدان را به رونیز فرستاده از حقیقت حال اعلام داد و ایشان با پای ادب بخدمت قیام نمودند
امیرزاده میران شاه بنظر عنایت در ایشان نگریسته سیم شب از آنجا بتعجیل تمام رانده خود را بقلعهٔ قاسمی رسانیدند و بعد از یاسامیشی از آن موضع گذشته ناگاه سیاهی
در نظر لشکریان آمد و آبی در میان فاصل بود تازیانه بر اسب زده مانند برق و باد از آب بگذشت و سپاه موافقت نموده ملوک سربدار با فوجی از اهل شر و فساد در
صحرای بجرآباد پیش آمده جنگی عظیم واقع شد و لشکر منصور ارباب بغی و فساد در هم ریخته مخالفان را منکوب و مقهور ساختند و دست بغارت و تاراج برآوردند
ناگاه سیصد نفر از گوشه بیرون تاختند و بر فور حمله آوردند و بعضی از بهادران پشیمان شده مخالفان شمشیر را بامیرزاده میران شاه رسانیدند چون عنایت الهی
یار او بود زخم کارگر نیامد و شاه‌زاده فرمود که تیرباران کنید و اصحاب قبضه شبه آغاز کرده بسیاری از آنها را بر خاک هلاک افکندند و بقیة اهل ادبار منهزم شده
روی بفرار نهادند و غنیمت بسیار بدست لشکر افتاده مجموع را بعرض رسانیدند و شاه‌زاده بر دو مجلد کتاب که یکی بحر الانساب و دیگری علی بن یمین بود رقم اختصاص
کشید و باقی را بر لشکریان قسمت فرمود و ملوک از آن معرکه نیم جانی بیرون برده بعراق گریخت و سپاه نصرت شعار مخالفان را انکامیشی کرده بسواران و پیادگان
رسیدند و بسعی و اهتمام ایشان میان روس و ابدان مفارقت نموده از آن سرها بموجب فرموده منارها برآوردند

ذکر مراجعت امیرزاده میران شاه از صحرای بجرآباد بجانب طوس

چون خاطر خطیر شاه‌زادهٔ کشورگیر از جانب ملوک فراغت یافت بعزم تسخیر طوس طنطنه معاودت بذروهٔ این
گنبد آبنوس رسانید و چون بحوالی قلعهٔ حامد نزول فرمود اهالی آنجا بر تمرد و عصیان اصرار نموده شاه‌زاده امیر حاجی مشهدی را که از امرای امیر ولی بود بقلعه فرستاد
تا آن متمردان را نصیحت نماید و امیر حاجی پای قلعه رفته ایشان را از مخالفت و عناد تحذیر مینمود و چون اجل موعود رسیده بود یک چوبه تیر از شست قضا گشاد یافته امیر حاجی
بر خاک هلاک افتاد و چون محل مقتضی انتقام نبود امیرزاده میران شاه مهم طوس را اهم و اولی دانسته عنان عزیمت بدان جانب تافت و در بیست و ششم جمادی الآخر سنه
احد و تسعین و سبعمائه در مرغزار رادکان نزول اجلال فرمود و امیر آق بوقا و شاه شاهان سیستانی و خیل سالار باستقبال شتافته عز بساط بوس دریافتند و
امیرزاده میران شاه در محافظت خراسان امیر آق بوقا را اشرف احمد و حسین ارزانی داشت و رایت فتح آیت از رادکان نهضت نموده بظاهر طوس رسید و شاه‌زاده
قلعه را بنظر احتیاط درآورد و باستعمال عراده و منجنیق فرمان داد و بموجب فرمان لشکریان بمحاصره مشغول شدند و در این اثنا یوسف جونی قربانی از حاجی بیک روی گردان
شده بیرون آمده و اسبی بغایت خوب پیشکش کرده بنوازش مخصوص گشت و حاجی بیک قریب سیصد کس از منتسبان یوسف را در شهر مقید ساخت یوسف
بعرض رسانید که حاجی بیک داعیه فرار دارد و امیرزاده میران شاه بقدر میسور راههای گریز را محفوظ و مضبوط ساخت حاجی بیک چون دانست که بعد از
رفتن یوسف و مقید شدن اتباع او محافظت شهر مشکل گشت و طریق بیرون آمدن مسدود ماند با خواص خویش در باب گریز مشورت کرد یکی از آنجمله او را بدیواری
راه نمود که از اندرون بآسانی رخنه میشد و بیرونیان از آن غافل ماندند و حاجی موضعی را که بادنشان داده بودند رخنه کرده عیال و اطفال و اموال گذاشته بیرون
آمد و امیرزاده میران شاه گورکان بعد از زمانی بر فرار حاجی بیک وقوف یافته جمعی را بتکامیشی فرستاده کسی باو نرسید و لشکریان دست بغارت و تاراج برآوردند
و از موقف جلال فرمان صدور یافت که هر کس را سپاه بهرام انتقام تیغ کین از نیام بیرون آورده از مردان هر که را یافتند کشتند و چون از جنس
دیگر فردی پیدا نمیشد زنان اسیر را که شده بقتل می آوردند و روس ایشان تواچیان می سپردند و بموجب فرمان از سرهای کشتگان منارها مرتب می ساختند
و زن و فرزند حاجی بیک را با محافظان سپار تسلیم نمودند چون قریب ده هزار مرد معروض تیغ یاسا گشت شاه‌زاده حکم کرد که تجدید دست از کشتن باز داشتند و
بایزید طوسی که حاجی بیک او را محبوس گردانیده بود از قید رهائی یافته حاکم طوس شد و رایت ظفر پیکر بجانب رادکان در حرکت آمده درین اثنا یوسف جونی
قربانی برخصت متعلقان خود را بمشهد فرستاد و میخواست که خود نیز برود امیرزاده یوسف را طلبیده بقتل خدمتش فرمان داد و امیرزادهٔ جوان بخت مولانا حسین

مازندرانی راجعت آوردن خزینه حاجی بیک بقلعه حامد فرستاد و سکان آنجا مجموع نقد و جنس را که تعلق بحاجی بیک داشت تسلیم نمودند و در منزل ادکان
خواجه مسعود سربدار از نیشابور رسید و پیشکشی لایق بعرض رسانیده مقبول افتاد و مقارن این حال توجه حضرت خان زاده از هرات بتحقیق پیوست و شاهزاده
تا مشهد استقبال نموده بعد از تقدیم مراسم زیارت بار دیگر بجانب رادکان معاودت فرمود و در پانزدهم شعبان سنه مذکور امیرزاده میران شاه گورکان مراد
حکام اطراف را رخصت انصراف داد که بمواضع خویش روند و خود بطرف هرات متوجه شد و چون بجام رسید مشایخ آنجا خدمات پسندیده بجای آوردند و
از آن موضع متبرکه در حرکت آمده بیست و ششم شعبان باغ زاغان را بفر قدم خویش رشک گلستان ارم ساخت و مولانا علاء الدین علی قصیده در مدح شاهزاده
انشا کرده بصلات پادشاهانه اختصاص یافت و این دو بیت از آن قصیده ثبت افتاد **قصیده** ای مهر رخ تو ماه منور گشته　عالم از نکهت لطف تو معطر گشته
خط مشکین تو بر صفحه کافور عذار　آیت حسن و جمالست محرر گشته　و در اواسط رمضان ایلچیان سلطان احمد از کرمان و رسولان شاه یحیی از یزد رسیدند و در
اواخر رمضان ایلچی از ماوراء النهر آمد و اخبار فتوحاتی که حضرت صاحبقران را در مغولستان روی نموده بود بعرض رسانید و در اوایل شوال باز از پیش آنحضرت
امیر تیمور خواجه پسر امیر آق بوقا رسیده و سه تومان نقد باسم الکای شاهزاده آورد و شاهزاده تیمور خواجه را بصنوف نوازش اختصاص داده بار دیگر ایلچی
صاحبقرانی رسیده امیرزاده میران شاه را طلب داشت و شاهزاده متوجه خدمت گشت و در سمرقند بشرف دستبوس آنحضرت فایز شد و چون مدت پنج شش ماه حاجی
بیک جونی قربانی در اطراف و اکناف سرگردانی کشید آخر بجزای اعمال سیئه خویش گرفتار آمد بیان این سخن آنست که چون حاجی بیک بهزار جریب رسید عماد الدین حاکم
آن موضع او را گرفته در مصاحبت معتمدان با بندگران بدرگاه عالم پناه فرستاد و حضرت صاحبقرانی از وی پرسید که درباره تو چه تقصیر کردیم که یاغی شدی
زبان ناطقه او از جواب لال ماند بعد از پرسش و اثبات گناه در پای ثوق بیاسا رسانیدند

ذکر نهضت حضرت صاحبقران بجانب جته و مغولستان

بعد از فرستادن امیرزاده میران شاه گورکان بخراسان شهریار آفاق داعیه آن داشت که لشکر بطرف توقتمش خان و دشت قپچاق
کشد اما مقربان بارگاه فلک اشتباه عرضه داشتند که اگر رای اعلی صواب پسند بخت بنیت صافی و عزم درست بچشم حضرت خواجه اغلان تغلق تیمور خان و
انکاتوره قیام نمائیم تا دیگر ایشان پای از حد خود بیرون ننهند و پیرامون جسارت و فضولی نگردند و چون از این مهم فراغت حاصل کرد از سر استظهار روی توجه
بدشت قپچاق آریم و جزای عمل ناپسندیده توقتمش خان و لشکر تقمان در کنار ایشان نهیم و حضرت صاحبقران کامکار رای امرای نامدار را پسندیده و سخن ایشانرا
بسمع رضا اصغا نموده در شهور سنه احدی و تسعین و سبعمایه عزیمت جانب مغولستان مصمم گردانید و از موضع آل بوش عنان سعادت انعطاف داده براه کوری
باشی با جدم و حواشی در حرکت آمد و فرمان فرمای با استحقاق بعد از طی مسافت بقصبه اوزناق برآمد و بنابر لاغری اسبان از ده نفر سه کس باسم قندرستانی
و فرسوده مجموع لشکریان را دوابه ساخت و بر مرکب همایون سوار شده روان گشت و چون بمنزل ایصی سوار رسید و مردم از بی آبی و زحمت و مشقت
افتادند و سه روز در آنجا چاهها کندند و اندک آبی حاصل کردند و بدین محنت و مشقت میرفتند ناگاه از فیض فضل ربانی در رحله تابستان بمرغزاری رسیدند
که در آنجا علف برف و یخ فراوان یافتند چنانچه تمامت سپاه با دواب و چارپایان سیراب گشتند و شکر و سپاس ملک وهاب بجای آوردند و روان شدند
و در صحرای لغوبانی بامر شکار مشغول گشته گور بسیار گرفتند و در آنجا نزول کردند و میرکه ایلچی و پسر علی تارکه قراول سپاه نصرت شعار بودند و در آن دشت با هزار
سوار از لشکر انکاتوره که بطلب قوم بجرین میگشتند دوچار خوردند و آتش پیکار افروختند و مخالفان روی بهزیمت نهادند و سپاه منصور شخصی را از دشمنان دستگیر کرده
بپایه سریر خلافت مصیر آوردند و بعد از تفتیش آن شخص حال تقریر کرد که انکاتوره در موضع اورنک مانشته است حضرت صاحبقران دولتیار امیر شیخ علی بهادر را با
میر انکاتیمور را با جمعی از بهادران بر سر انکاتوره فرستاده و تمحرجی او غلط کرده بطرف دیگر افتادند و در روز سوم راه یافته با کوزر رسیده فرود آمدند حضرت صاحبقران
با امرا و شاهزادگان و خواص و مقربان گفت که چون سه روز راه غلط کردیم شاید که مخالفان آگاه شده باشند و پراکنده شده و وظیفه آنکه از دو جانب متوجه
ایشان شویم و سر راه بالتجاعت بگیریم و بامضای این عزیمت امیرزاده عمر شیخ را با طایفه بیکجانب روانه ساخت و امیر جلال الدین حمید را تمحرجی گردانیده
و بنفس حق ملوک با بقیه سپاه براه دیگر روانه شد و موضع قراجور را دو سه روزی معسکر همایون گردانید و امیرزاده عمر شیخ تعجیل تمام رانده در منزل قوباتی بانکاتوره
رسید و دلیران شیر شکار آتش رزم و پیکار برافروخته و بهادران نصرت شعار مخالفان را بضرب تیغ آتش بار متفرق و پراکنده ساختند و انکاتوره را از ولایت
بیرون کرده دختران ماه پیکر و حوران خورشید منظر و اشتر و استر بسیار و اسبان راهوار گرفتند و امیرزاده عمر شیخ بهادر مظفر و منصور با غنایم نامحصور
معاودت نموده بشرف دستبوس پدر بزرگوار استسعاد یافت و چون از شیخ علی بهادر و الکوتیمور که بطلب یاغی رفته بودند تا غایت ازیشان
خبری نبود آنحضرت فرمود که امیرزاده عمر شیخ بهادر با فوجی از بهادران در طلب ایشان روی براه نهند و شاهزاده بحسب فرموده در حرکت آمده امرا

بعد از

بعد از چند روز از راه دیگر بموکب همایون پیوستند و امیرزاده عمر شیخ با کول رسیده با پنجاه کس از شجاعان مثل خداداد حسینی و آق بوقا و حاجی محمود میسوری
و امیر حاجی برلاس غیر رسم برسم قراولی از لشکر جدا شده پیشتر رفت ناگاه از جمله معاندان قراپیان تیمور با هفتصد کس در آن بیابان پدید آمد و شاهزاده شیردل
بر عون عنایت یزدانی متوسل شده و اعتماد بر دولت روز افزون حضرت صاحبقران کرده هیچ دغدغه بخاطر راه نداده شمشیر جلادت آخته بر دشمنان
تاخت و دستبردی نمود که بهرام خون آشام انگشت حیرت بدندان گرفت و امیر حاجی برلاس کمال مهابت بظهور رسانید و بسیاری از آن بدنهادان
بر خاک مذلت انداخت و در اثنای کر و فر تیری بر مقتل او آمده در زمرهٔ شهدا انتظام یافت و آخر الامر مجاهدان دین بر آن ملاعین غالب آمده جمعی کثیر از آن
از آن مخاذیل شقاوت قرین را به تیغ کین بگذرانیدند و اموال و چهارپایان ایشان را غارت کردند و بار دیگر شرف عز معاودت نمودند حضرت صاحبقران
بموضع قراجو رسیده چند روز در آنجا توقف نموده تا اسبان فربه شدند و مجموع غنایمی که ملازمان از اطراف و جوانب بدرگاه گیتی پناه آورده بودند بر
خواص و مقربان و سایر لشکریان قسمت فرمود و فرمان داد تا امیر جهانشاه با دیگر امرا و سی هزار سوار از جنود ظفرپناه بطرف اردیش بطلب دشمنان رایت جلادت
برافراختند و بتعجیل هرچه تمامتر رانده بمقصد رسیدند و دست بغارت و تاراج برآوردند و متمردان که بمواضع حصین پناه برده بودند بجنگ آورده دقایق
قتل و نهب دقیقه نامرعی نگذاشتند و با غنیمتی بیرون از قیاس و تخمین بازگشته بموکب همایون پیوستند و حضرت صاحبقران گیتی ستان ایل و الوس مغولستان
که در تحت تصرف بندگان دولت نشان آمده بود با میر لعل برادر امیر طغای بوقا سپرده بجانب سمرقند فرستاد و آنحضرت بعد از قطع منازل و مراحل بیل
عمجو رسیده در سرای اوردم نزول فرمود و بار دیگر قطع و استیصال قوم جته را پیش نهاد همت ساخته در آن باب با امرا و نوئینان طرح مشورت انداخت
و رای جهان آرای بر آن قرار گرفت که جنود ظفرورود بطرق مختلفه روان شوند و هرجا که از مردم جته نشانی یابند نام و نشان ایشان از صحیفهٔ احیا محو گردانند و فرمان قضاجریان
صدور یافت که سکنهٔ عتبهٔ علیا را بهایو نوشته بر شاهزادگان و امرا و تومان قسمت فرموده غنجرچیان پیدا کردند و حکم شد که بعد از قلع و قمع مخالفان سرداران
و اعیان عساکر فیروزی نشان در موضع یلدوز جمع آیند و نخست امیرزاده عمر شیخ بهادر براهی که مقرر شده بود با لشکر اندکان روان شد و بر ماه اغلان
و بیان تیمور پسر بکجک جهت غنجرچی روان شدند و شاهزاده تا قراجه که از سمرقند سه ماه راه است تاخته غارت و تاراج نمود و امیر شیخ علی بهادر و امیر
جهانشاه با سی هزار سوار براهی که مقرر شده بود در حرکت آمدند و از قراارت و شوو غلو گذشته از مخالفان هرکه را یافتند کشتند و اموال بردند و امیر عثمان
عباس با بیست هزار سوار نامدار که امیر جلال حمید غنجرچی ایشان بود براه سقرغان و سوعولغان لیغ و کپوک یا را ایلغار کردند و از قتل و غارت دشمنان هیچ دریغ
نداشتند و خداداد حسینی و دیگر بهادران با بیست هزار مرد کارزار غنجرچی ساخته راه ارجکور راه پیمودن گرفتند و در آن یورش با قوم بولغاجی تلاقی شده حربی صعب
دست داد و زمان محاربه بکیشبان و امتداد یافت و عاقبت سپاه منصوره غالب آمده یاغی را پراکنده ساخته اولجای فراوان گرفتند و حضرت
صاحبقران گیتی‌گشای با لشکر قول که همه صف‌شکن رزم‌آزمای بودند از معسکر ظفرقرین ایلغار فرمود و بار دیگر الوس بولغاجی در معرض خسار و بوار آمده
و آنحضرت در آن اوان که متوجه جانب توختمش خان بود امیر ادیکار برلاس و امیر سلیمان شاه و شمس الدین عباس و غیاث ترخان را گذاشته بضبط حدود
وصیت فرمود و ایشان در آن دیار توقف کرده وظیفهٔ نیکوبندگی بجای آوردند و چون لشکر توختمش از صدمات سپاه شهریار بزرگ منش شکست یافت
عنان عزیمت خسرو آفاق از جانب دشت قپچاق مصروف شده بطرف مغولستان معطوف گشت و فرمان واجب الاذعان شرف نفاذ یافت که امرا مذکور
در منازل قوم جته درآمده ایل و الوس بسیار غارت کردند و چون از موضع یلدوز درگذشتند بحضرت خواجه اغلان که پادشاه مغولستان بود رسیدند و او در آن
حین سپاه بسیار همراه داشت امرا مصلحت ندیدند که سواره با مغولان جنگ نمایند لاجرم از اسبان پیاده شده و دامن جهاد بر میان زده دست بتیر و
کمان گشادند و بعد از دو شبانروز هر دو گروه داد محاربه داده از جنگ بستوه آمدند و بتوسط ناصح مشفق بر مصالحه متفق شده از هم جدا گشتند امرا نامدار
بموضع یلدوز که موعد اجتماع بود عنان عزیمت معطوف ساختند و پیش از آمدن امرا بآن محل حضرت صاحبقران کامکار از تقریر شاه ملک ترخان که از جنگ
گریخته بود صورت حادثه را معلوم فرموده و بتعجیل رانده بآن موضع رسید و امیر ادیکار برلاس و امیر سلیمان شاه و دیگر امرا که از مصالحه و محاربه حضرت خواجه
اغلان منصرف شده بودند در یلدوز بسعادت زمین بوس سرافراز گشتند و حضرت صاحبقران نامدار بهادران کامکار از لشکر اختیار کرده در اغرق
گذاشته در عقب دشمن ایلغار فرموده بعد از طی مسافت بیابان آفت چون بقشوقای رسید قراولان خبر آوردند که سیاهی سپاه یاغی پیدا شد و آنحضرت
شب در همان موضع توقف نموده مخالفان چون از وصول لشکر قیامت اثر خبردار گشتند وهم و هراس بر ضمایر ایشان استیلا یافته از هم فرو ریختند و طایفه
از منهزمان با میرزاده عمر شیخ بازخوردند و از صدمهٔ سپاه بهرام انتقام شاهزاده دیدند آنچه دیدند و جمعی انبوه از گریختگان بطرفی دیگر رفتند و جمعی دیگر با امیر جهانشاه

و شیخ علی بهادر باز خوردند و شرایط قتل و نهب بتقدیم رسانیدند و حضرت صاحبقران ظفرقرین بنفس همایون از کوتل ایکی ارن گذشته تا موضع قراتاش در عقب دشمنان رفت و حضرت خواجه اغلان دل از حکومت مغولستان برگرفت و روی بصحرا و بیابان نهاده ایل و الوس او را غارت کردند و چهارپای بیشمار بدست آورده معاودت نمودند و حضرت صاحبقران فلک رفعت از آنجا مراجعت فرمود و غنایم نامحصور که جمع آمده بود بموجب فرمان بر طبقات حشم و خدم مقسوم گشت و رایت نصرت شعار در حرکت آمده موضع یلدوز را نمونهٔ روضهٔ رضوان ساخت و در آن مکان برحسب میعاد امرای تومان و قشون که به اطراف و جوانب قری و قصبات رفته بودند و اقوام مغول را تاخته و مال و غنیمت را گرفته بازگشتند و رایت جمعیت برافراشتند حضرت صاحبقران از یلدوز ایلچی پیش امیرزاده عمر شیخ فرستاده پیغام داد که براه قهلقه در حرکت آید و در قلع و استیصال طوایف شمرده که در آنجا و اقطار باشند سعی بلیغ نماید و شاهزاده بموجب فرمان واجب الاذعان روان شد و در اثنای راه کوپک که از عظمای امرای جته بود پیش آمد و بعد از محاربه قوی آثار عجز و انکسار بر صفحات روزگار خود دیده دستش از حرکت و پایش از رفتار باز ماند عاقبت بتیغ انتقام شاهزادهٔ جوان بخت سالم و غانم بازگشت و کاشغر را از فر وجود خویش تزیین داده از آنجا باندکان خرامیده در مستقر عز و جلال خود نزول اجلال فرمود و چون خاطر خطیر حضرت صاحبقران از مهم جته فراغت یافت با افواج لشکر از کنار یلدوز بجانب الغ یلدوز تافت و در آن موضع چند روزی بلهو و سرور گذرانید و شاهزادگان و امرا و نوئینان و بهادران را علی اختلاف طبقاتهم و تباین درجاتهم بعطایای ارجمند و انعامات دلپسند بنواخت و در آنجا از خامس عشر شعبان سنهٔ احد و تسعین و سبعمائه رایت توجه بجانب دار السلطنه سمرقند برافراخت و در هفتم ماه مبارک رمضان آن بلدهٔ بهی بنیاد از وصول رکاب فلک فرسای رفیع تر از سپهر گشت و چون فصل شتا نزدیک رسید آنحضرت بعزم قشلاق روی توجه بجانب بخارا نهاد و در آن زمستان کوکب بخت امیر سلیمان شاه بذروهٔ شرف متعلی شده نور باصرهٔ خلافت سلطان بخت بیگم بموجب شریعت مطهره جلیس و همنشین او گشت و بسبب مصاهرت صاحبقران بیهمال غنچهٔ آمال او در روضهٔ اقبال بشکفت و در آن زمستان حسب فرموده دختر امیر حاجی سیف الدین نامزد امیرزاده ابابکر بن امیرزاده میران شاه شد و خدمعلی خانزاده بمراسم طوی قیام نمود و در این اثنا قدوق خاتون حرم محترم پدر حضرت صاحبقران از این سراچهٔ فانی بسرای جاودانی انتقال نمود و چون فصل زمستان روی در حجاب نقاب کشید شهریار کامگار از موضع اقار طرح قرلتای انداخت

ذکر قرلتای فرمودن حضرت صاحبقران و فرستادن امرا و نوئینان بطرف جته و قمر الدین

حضرت خسرو باستحقاق در بهار سنه اثنین و تسعین و سبعمائه از موضع اقار تواچیان را باطراف و جوانب فرستاد معلم با آنکه گردن کشان آفاق باید که روی توجه بدرگاه عالم پناه آورند و چون امرای تومان و قشون و سرداران عرصهٔ ربع مسکون از مواضع خویش در حرکت آمدند و بمعسکر همایون پیوستند و گماشتگان بارگاه حشمت و جلال ترتیب اسباب قرلتای اقبال نمودند و چندان گاو و اسب و گوسفند کشتند که از لحوم آن پشته و هامون سمت تساوی پذیرفت و خون بجیحون رسید و آب رنگ لعل بدخشان گرفت و در این اثنا فرمان قضا جریان در رسانیدن یاسای سپاه نفاذ یافت تواچیان رفیع مکان عالی اساس مثل امیر حاجی سیف الدین و امیر جهان شاه و امیر جاکو و امیر شمس الدین عباس مأمور شدند که سپاه را بعرض گاه رسانند مقارن این حال جشنی دیگر ترتیب یافته خواهرزادهٔ حضرت صاحبقران سونج قتلغ آغا را در سلک ازدواج امیرزاده عمر شیخ کشیدند و چون از این قضایا فراغت روی نمود برحسب فرمان امیرزاده میران شاه گورکان بخراسان و امیرزاده عمر شیخ باندکان رفت و حضرت صاحبقران متوجه دار الملک سمرقند شده روزی چند موضع ملیغ نعاج که در ظاهر سمرقند است مرکز اعلام ظفر انجام گشت امرای سرحد و نوئینان رفیع قدر امیر سلیمان شاه خداداد حسینی و امیر شمس الدین عباس و عثمان برادرش و امرای قشون صدیق تابان و سلطان سنجر و حاجی سیف الدین و حسین جان بن ارو امثال ایشان را با بیست هزار سوار جرار بطرف جته روان داشت و چون امرای مذکور با لشکر منصور در حرکت آمدند و براسی کول رسیدند از پیش امیرزاده عمر شیخ صدر ترکان با پنجهزار سوار فرستاده بود با ایشان پیوستند و سپاه ظفر نشان بکوک توبه نزول کرده و از احوال دشمنان استفسار نمودند و از پی ایشان روان گشتند و در راه هر که را یافتند یا اسیری بردند یا کشتند و بعد از طی منازل و مسالک از ایمع گذشته بقراتال که یورت انکاتوراست فرود آمدند و در آن موضع بسمع امرا رسید که الجای بوقا قوچین از بندگان پادشاه روی زمین که پیش از این با چهارصد سوار بخبرگیری در دشت و صحرا میگشت در شکارگاه دوچار قمر الدین خورده جنگی هولناک میان ایشان دست داد لاجرم امرا بجانب پیش رفته حسین جان بن ارو را فرستادند تا خبری بتحقیق باز آورد و این جماعت شبگیر کرده بمصاف قمر الدین و الجای بوقا قوچین رسیدند و در آن موضع کشته سپاه دیدند و در آن دشت یکی از مردم خود را یافتند زخمدار که چهل روز بعلف گذرانیده بود و رمقی از حیات باقی داشت او را متعهد نموده پیش امرا آوردند و خدمتش تقریر کرد که در این سرزمین با قمر الدین جنگ کردیم و خلق بسیار از جانبین کشته شدند و او بر سپاه ما غالب آمده بطرف صحرای

حیران شد امرا بعد از استماع این خبر بسبیل استعجال از عقب وشتافتند و اغرق در راه گذاشته ایلغا فرمودند و روز و شب رانده در کنار آب رسیدند و پیش از وصول ایشان قمرالدین گذشته بود و در آنجا تحقیق پیوست که قمرالدین بطرف قدس که سمور و قاقم از آن حدود می آورند رفته است و جان بیرون برده است امرا هر یک از ملازمان خود شخصی را بآنطرف آب فرستادند تا داغ تمغای ایشان بر درختان صنوبر عالی نهادند و چون مدت آن یورش بشش ماه رسید قوت لشکریان و قوت چارپایان بنهایت انجامید امرا از آنجا معاودت نمودند و بعد از قطع صحرا و بیابان در سمرقند بتقبیل آستان حضرت صاحبقران ممالک ستان فایز گردیدند

گفتار در عزیمت فرمان فرمای باستحقاق از دار السلطنه سمرقند فردوس مانند بدشت قبچاق

در شهور سنه اثنین و تسعین و سبعمائه حضرت صاحبقران سپهر توان عزم رزم توقتمش خان فرموده تواچیان بر اطلب لشکر ممالک محروسه تعیین فرمود و فرمان داد که از ایشان مچلکا ستانند که بجانب هیچ آفریده نگاه نکنند و پاس قدیم و جدید از یاسای قدیم و جدید قبچاق را قبول کنند و تکلیف نمایند و باید که یک عدد کمان با سی چوبه تیر با کیش و قربان همراه داشته باشند و میان هر دو نفر یک اسب کوتل و هر ده آدم یک خیمه و دو بیل و یک کلنک و یک داس و یک اره و یک تبر و یک تیشه و صد سوزن و یک درفش و نیم من ریسمان و یک نبار ریسمان و یک دیگ مصحوب گردانند و باید که در وقت عرض نمایند و حضرت صاحبقران فرمان داد که اسبان از رمه آورده بلشکریان دهند و در خزانه گشاده طبقات حشم و خدم را بدینار و درهم بی نیاز ساخت و از سمرقند بیرون آمده روی راه آورد و بر آب خجند پل بسته زمستان در تاشکنت قشلاق فرمود و در این اثنا مزاج همایون از صوب صحت انحراف جسته و مرض اشتداد یافته چهل روز امتداد پذیرفت و ارکان متحیر و پریشان خاطر گشتند و دست بدعا بر آوردند عاقبت سقم بصحت مبدل گشته کافه خلایق را فرح نمودند و صلوات و صدقات بارباب استحقاق رسانیدند و بر سلامتی ذات بی بدیل خسرو آفاق شکرها گفتند و مقارن این حال امیرزاده کورکان با لشکرهای خراسان بار دوی همایون پیوسته شرف دست بوس دریافت و رای حضرت صاحبقرانی پرتو تفقد و التفات بر احوال ملازمان انداخت و امرا و نوئینان را بعطایای ارجمند و صلات گرامند مستظهر و بلند پایه ساخت و عامه سپاه را یکسان خشنود کرده بنواخت و تیمور ملک خان و کوچه اغلان و ایدکوی اوزبک را بسم قراولی در قول بازداشت و سایر چرچیان با ارکان دولت و امرا با حشمت قسمت فرموده و در دوازدهم صفر سنه ثلاث و تسعین و سبعمائه که آفتاب جهانتاب در برج دلو بود در ضمان تایید ملک ذو الجلال بجانب دشت قبچاق رایت اقبال بر افراخت و امیر لعل و امیر ملک را ملازم امیرزاده پیر محمد جهانگیر و میرزا شاهرخ ساخته جهت ضبط مملکت ایشان را باز گردانید و مجموع خواتین و بعضی از آغایان را رخصت انصراف داد مگر چلپان ملک آغا را که در مرافقت خویش نگاه داشت و چون قراسمان محل نزول جنود ظفر نشان گشت ابواب آسمان گشاده برف و باران متعاقب شد و در آنجا ایلچیان توقتمش خان رسیده بعد از چند روز بوسیله امرا کبار شرف دست بوس خسرو نامدار حاصل کرده یک تقوز اسب راهوار و یک دست شنقار بعرض رسانیدند و زانو زده بزبان تضرع و نیاز در پایه سریر سلطنت مصیر پادشاه بنده نواز تقریر کردند که توقتمش خان عرض میکند که حضرت صاحبقران مرا بمثابه مخدوم و پدر مهربان بنت و حقوق ایادی و نعم آنحضرت درباره من بیکران و از افعال ناشایست و اعمال نابایست که سابقا بواسطه اغوای اهل شرارت و مفسدت بر آن اقدام نموده پشیمانم و در بیدای تحسر و تحیر هایم و سرگردان اگر این نوبت رقم عفو بر جریده جریمه من کشد بعد از این قدم از دایره متابعت و مطاوعت بیرون ننهم و دست از فتراک دولت بر پا ازده سر از خط بندگی و فرمانبری نپیچم و حضرت پادشاه دوست پرور معدلت گستر فرمود که بر عالمیان روشن است که در بدایت حال او بچه کیفیت و سان گریخته بآستان دولت آشیان آمده و ما بر انتظام احوال او اقبال نموده لشکر و مال هیچ دریغ نداشتیم و بعداوت ارس خان کمر بسته در قلب زمستان متوجه او شدیم و بسیاری از اسب و شتر تلف شده در آن یورش و مع ذلک در باب تقویت امر و تمشیت کار او خود را معاف و معذور نداشتیم و بر عداوت ارس خان کمر بسته بدین مرتبه در کفایت مهم او سعی نمودیم که در الوس جوجی خان با راده ملک منان بر تخت سلطنت قرار گرفت و انجار و اطراف دشت قبچاق در حوزه تصرف و تسخیر او در آمد و میان ما و او طریق پدر و فرزندی مسلوک گشت و آخر الامر بنابر این موفور و لشکر نامحصور مغرور شده بخار پندار بدماغ خود راه داد و حقوق احسان و نیکوئی بر طاق نسیان نهاد در زمانی که در تسخیر ولایت فارس و عراق مشغول بودیم باعلان کلمه عصیان مبادرت نموده لشکر فرستاده تا حوالی مملکت ما خراب و ویران ساخته ما بغیبت را حمل بر افساد مفسدان بد آموز کرده پرتو التفات بروی نداختیم و آن حرکت ناپسندیده کان لم یکن انگاشتیم تا از آن تهور بیموضع و جسارت بیموقع پشیمان گشته در مقام اعتذار و استغفار در آید و او خود از شراب غرور چنان مست و بیخود شده بود که نیک از بد و خیر از شر باز نمیدانست تا بنفس خویش متوجه اینجانب شد و جمعی از متهوران کافر کیش را بر سم منقلای از پیش فرستاد تا بولایت ما در آمده بار دیگر خرابی آغاز کردند و چون این صورت معروض رای عالم آرای گشت بی لبث و درنگ با آهنگ جنگ از ولایت دور دست نهضت نموده قدم پیش نهادیم و سیاهی سپاه تا دیده دید بگریخت و گرد ادبار بر فرق خود بیخت

واکنون که برحسب یرلیغ خان لشکر جهان جمع آورده بعزم انتقام روی بدیار او نهادیم واو برین حال اطلاع یافته تاب مقاومت با لشکر اسلام در خیر کمنت خویش
نمی‌بیند لاجرم دست در دامن عجز و بیچارگی زده میخواهد که سیلاب قهر الهی و پیمانه زهر پادشاهی را بافسانه و فسون از ساحت ملک خود دور دارد و چون بر قول و
فعل او اعتباری نمانده ما ازین اندیشه متقاعد نخواهیم شد و بعنایت ملک بیچون آنچه مکنون ضمیر انور است از قوه بفعل خواهد آمد و با این همه اگر در قول خویش
صادقست و با ما یکجهت شده باید که علی بیک را بفرستد تا بعد از استشاره و استخاره بمقتضی وقت عمل نموده آید و چون دو سه روزی بگذشت ایلچیان را
طوی داده خلعتهای قیمتی پوشیدند و با شاهزادگان و امرا مشورت فرموده ایشانرا موقوف گردانید و فی امین وقت و اسعد ساعت بر باره جهان نورد سوار
شده امرا و لشکریان روی براه آوردند و از قراجون گذشته یک هفته در بیابان راندند و از بی‌آبی چهارپای بسیار تلف شد و چون بموضع صادق ازدن
رسیدند اسبان را سیراب ساخته شکر نعمت وهاب بمنت تقدیم رسانیدند و بنا بر کثرت وحل چند روزی در آن مقام توقف افتاد و چون دو سه روز بگذشت
ایلچیانرا طوی داده خلعتهای قیمتی دادند و چون سیل سبکتر شده و گذار پیدا کرده بشنا از آب بگذشتند و درین اثنا دو کرایش ایدکو اوزبک کریخته پیش
توقتمش خان رفتند و بموجب فرموده جوجی ایشانرا تعاقب نموده امانیافتند و لشکر ظفرنشان همچنان مسافت می‌پیمودند تا بکچک طاق رسیدند و از
آنجا دو شب در میان الغ طاق آمدند و حضرت صاحبقران فلک شکوه ببالای آن کوه که بنجاه گز ارتفاع داشت برآمد و نظر بر آن بیابان که طول و عرض آنرا
خدای جهان داند وبس بیفکند و آن صحرا ایست مشتمل بر چشمهای خوشگوار و آبهای فراوان و اشجار بی پایان و آنحضرت یک روز در آنجا توقف فرموده فرمان
عالی نفاذ یافت که لشکریان از اطراف و جوانب سنگ آوردند و در آن مکان نشانه بلند بر مثال مناری برافراشتند و سنگ تراشان ماهر تاریخ وصول حضرت
صاحبقران بلند محل بر آن نگاشتند تا بر صفحات روزگار از مآثر آن شهریار رفیع مقدار یادگاری باشد **نظم** شنیدم که جمشید فرخ سرشت   بسر چشمه شد بر سنگی نوشت
برین چشمه چون ما بسی دم زدند   برفتند تا چشم بر هم زدند   و پادشاه کامران از آنجا روان شد و شکارکنان از آنجا بکنار آب ایلانجوق رسیده نزول
فرمود و از آب گذشته هشت شبانروز رانده بموضع فرغوی فرود آمد و چون از ابتدای یورش خجسته مدتی بگذشت و پنج شش ماه راه آن دشت از عمارت و
زراعت دور بود عسرت و قحط در اردوی همایون پیدا آمد چنانچه بهای یک گوسفند بصد دینار ترقی کرد و قیمت یک من غله بسنگ بزرگ که عبارت از شانزده من
شرعست بصد و بیست دینار کپکی یافت نمیشد و اکثر لشکریان در آن بیابان بی پایان تخم مرغ و اصناف جانوران که شایسته خوردن بود می‌گذرانیدند
و حضرت صاحبقران از طریق مرحمت و اشفاق حکم کرد که طایفه را که اندک زادی مانده باشد بماکولی قناعت کرده هر شخصی از آن قوم روزی یک کاسه بلماق
بسر کند و هیچکس نان و کماج و بغیر او تتماج نپزد و دیگهای معده با وجود حرارت هوا از اشتیاق خوردنی بجوش آمد خلایق را طعم بسحاق فراموش شد و مرا
تجربه کردند از یک من آرد بسنگ ابنا شصت کاسه بلماق آماده شد و گردن کشان آفاق که از غایت تکلف بجاب گوشت مرغ و قاز مایل نمیشدند بر سر کاسه بلماق
فرو می‌آوردند و درین اثنا صاحبقران کامکار نشاط شکار فرموده و از برانغار و جوانغار لشکر نصرت شعار در حرکت آمده اطراف دشت و بیابان فرو گرفتند
و چندان شکار در آنجا مجتمع گشتند که با وجود قلت طعام سپاه اسلام صید فربه بر داشته لاغر را میگذاشتند و از جمله آهو در آن صحرا یافتند که هر یک از
ایشان بجثه از گاومیش بزرگتر بودند و آنرا مغول قندهای گویند و مدتی در آن دشت بکرم چند گاه سپاه ظفر پناه از گوشت آن معاش مینمودند راقم حروف
در تاریخی که یکی از ملازمان امیرزاده میران شاه نوشته است دیده که در آن صحرا شبها موشان از سوراخ بیرون آمده مانند بلبلان میسرائیدند و العهدة علی
الراوی بالجمله چون آفتاب اشراق حضرت صاحبقران سعادت یار از امر شکار باز پرداخت پرتو التفات بر عرض سپاه انداخت و طبقات
لشکر مانند بحر اخضر در جوش و خروش آمده آراسته و مکمل فوج فوج متوجه عرضه گاه گشتند و حضرت صاحبقران در آن عرصه فسیح قشون را بنظر احتیاط
در می‌آورد و سردار هر فوجی زانو زده اسب راهوار سزاوار پیشکشید و در مدت دو روز عرض سپاه بنهایت انجامید و امیرزاده محمد سلطان بهادر زانو زده
التماس نمود که منقلای لشکر فیروزی اثر او باشد ملتمس او بانجاح و اسعاف مقرون گشت و در روز هفتم جمادی الآخره روان شد و شاهزاده و امرا
دو روز راه رانده در پنج شش موضع آتش دیدند و ایوار و شبگیر کرده تفحص کنان در رفتار آمدند و چون از سه آب عبور نمودند جمعی را بقراولی پیش
فرستادند فرستادگان بسمع شاهزاده عالمیان رسانیدند که در هفتاد محل آتش دیدیم و هر چند صحرا و بیابان پیمودیم هیچکس را ندیدیم این صورت معروض
حضرت صاحبقرانی گردانیدند آنحضرترا چون برین حال اطلاع افتاد با لشکر ظفرمآل بر سبیل استعجال روان شد و از آب گذشته بمنقلای پیوست
و حضرت صاحبقران شیخ داود ترکمان را با جمعی دیگر از بهادران بزبان گیری فرستاد شیخ داود بسرعت هر چه تمام‌تر دو شبانروز رانده و در سحر شب
دوم چند الاجوق دیده شیخ داود با دلاوران در پس پشته بایستادند و در وقت صبحدم سواری از آن الاجوقها بکاری روان شد و چون از بهادران

درگذشت او را گرفته بدرگاه عالم پناه آوردند و حضرت صاحبقران از آن شخص احوال توقتمش خان استفسار نموده معروض داشت که مدت یکماه شد که ما از میان
ایل و الوس بیرون آمده ایم و درین موضع قرار گرفته ایم و از احوال خان زیاده خبری نداریم اما درین دو سه روز ده سوار جبه پوش آمده و در بیشه که نزدیکست
ساکن شده اند و آنحضرت فرمان داد که عبید خواجه با سی نفر برود و مردم الاجوق را کوچانیده باردو برساند و عبید خواجه بموجب فرموده عمل نموده ایشانرا
بیاورد و همچنین بر حسب اشارت روی توجه و جلادت بدان بیشه نهاد و چون بسر ایشان رسید آن جماعت قدم پیش نهاده بمحاربه مشغول شدند و بعضی
از آن ده نفر کشته و برخی را دستگیر کرده بپایه سریر اعلی رسانیدند و بعد از تفتیش احوال توقتمش خان طبل رحیل کوفته کوچ کردند و مسافت بسیار پیمودند و از
آنجا و کوههای گذشته در بیست و چهارم جمادی الآخر کنار آب تنق مضرب خیام نصرت انجام گشت و همان لحظه دوال اشقال بر طبل ارتحال فرو کوفته در جنبش
آمدند و بمقصد رسیده سوار و پیاده خود را بر آب زدند و به دو روز از آب عبور نمودند و از آنجا رایت توجه افراخته بعد از شش روز بکنار آب سمور رسیده
فرود آمدند و مقارن اینحال امیرزاده سلطان محمد بهادر شخصی را از مخالفان گرفته بساحت سرادق جلال رسانید و بعد از پرسش جواب داد که گروهی بسیار
درینجا بودند و چون آوازه توجه لشکر منصور شنیدند کوچ کرده رفتند و چون تحقیق پیوست که یاغی نزدیکست فرمان واجب الاذعان نفاذ یافت که هیچکس
از هزاره و قوشون خود جدا نشود و لشکریان دشمن سوز مطلقا در شب آتش نیفروزند و بعد از آن افواج خدم و حشم مسلح و مکمل متعاقب یکدیگر روان شدند
و چون موضع اینک مخیم دولت پادشاه ترک و تاجیک گشت حضرت صاحبقران در بامداد صباح روز شنبه غره رجب بحرکت مایل شده بر مرکب
هامون نورد سوار گشت و در سر پل تامل نموده فرمان داد که منقلای پیشتر از پل بگذرند و چندان ایستاد که سپاه قول و سید و لشکر دست چپ و راست خود
بر آب زده بشنا عبور نمودند آنگاه پادشاه اسلام از پل گذشته روان شد درین اثنا قراولان سه کس از مخالفان گرفته بیاوردند و حضرت صاحبقران
از کماهی احوال پرسیده ایشان بعرض رسانیدند که توقتمش خان از آمدن لشکر ظفر نشان خبر نداشت و نوکرایدکو از اردوی شهریار جهان آمده با او گفتند که امیر تیمور
گورکان با سپاهی فزون از قطرات باران میرسد توقتمش خان بر فور تواچیان باطراف ممالک جوجی خان فرستاده سپاه برانغار و جوانغار جمع آورده
و گفتند که اکنون در فرق گول نشسته است و انتظار دیگران میبرد و چون بر رای عالم آرای حضرت صاحبقران احوال دشمنان انکشاف یافت تا آنجا که رسیده
بود توقف فرمود تا افواج بهادران صف شکن و مبارزان مردافکن بموکب همایون پیوستند و دران منزل فرمان همایون صادر شد که تورها و چپرها
آماده و مهیا دارند و لشکریان در حوالی خود خندق کنده از دقایق حزم و احتیاط غافل نشوند روز دیگر از آن منزل کوچ کرده متوجه جانب دشمنان شد
درخلال این احوال حضرت صاحبقران عدیم المثال امرا و تومان و قوشون را احضار فرموده همه را تجدید درهم و دینار بخشید و قامت ایشان بخلعتهای
گوناگون آراسته انواع نفایس علاوه آن عطایا گردانید و در اثنای راه گل و لای تیره و سیاه پیش آمد و بزحمت بسیار از آنجا بگذشتند و خیام
استراحت برافراشته هرکس در وثاق خود قرار گرفت و بعد از اندک زمانی قراولان خبر فرستادند که از مخالفان سه قوشون خود را بما نمودند و باز پیغام دادند
که گروهی انبوه از دشمنان ظاهر شده اند حضرت صاحبقران سعادت قرین با طایفه از ملازمان جلادت آیین سوار شده پیشتر رفت و فرمان داد
تا مجموع لشکر صفها آراسته از عقب روان شدند و مقارن اینحال قراولان شخصی را گرفته پیش حضرت صاحبقران رسانیدند و بعد از استفسار
چنین تقریر کرد که توقتمش خان میخواهد که شما را کشیده پیشتر برد زیرا که چنین شنیده که خوردنی درین اردو بغایت نایاب و عزیز است و شحنه قهر بقتل او
امر فرموده آن بیچاره صادق القول کشته شد و سونجک بهادر و ارغون شاه مامور شدند که بدانجانب توجه نمایند و خبری که باشد بسمع اشرف عالی رسانند
و ایشان با متثال امر مبادرت نمودند و چند فرسنگ در آن بیابان رفته از مخالفان اثری نیافتند و بنچار بازگشتند و صدق شخص مقتول بوضوح پیوست
و بعد از مراجعت سونجک بهادر و ارغون شاه شهریار جم جاه مثال داد که مبشر بهادر بزبان کیری رود و چون چند مرحله قطع کرد بجنگلی رسید و پیشتر رفته و از بیشه
شیندو کس فرستاده بر کیفیت دشمنان مطلع شده با یاران خود بر سر آنجماعت راند و یاغی از حادثه آگاه شده جز جنگ چاره دیگر ندید و بالضرورت
آن قوم خون گرفته پای جلادت پیش نهادند و در مقام مقاتله آمدند سپاه نصرت شعار بزخم تیر و نیزه دمار از روزگار اهل ادبار برآوردند و چهل کس از
ایشان را دستگیر کردند و گرفتاران را بدرگاه شهریار عالم پناه رسانیدند و مبشر بهادر منظور نظر عاطفت و احسان بیکران گشت و یاران او نیز بعنوف
پادشاهانه اختصاص یافتند پادشاه بحر و بر از آن چهل نفر احوال توقتمش خان استفسار نمود ایشان بعرض رسانیدند که خان ما حکم کرده که لشکر در فرق گول جمع
آیند و ما بیچارگان بآنجا رفتیم و او را نیافتیم و نیز معلوم ما نشد که سبب نیامدن و بوعده گاه چه بود لاجرم در جنگل و بیابان سرگردان میکشتیم تا بدین محنت و بلا
مبتلا گردیدیم و بعد از عرض این حکایات بموجب فرمان آن اسیران را بقتل رسانیدند و درین اثنا پسر شقتاق را مجروح و خسته بپایه سریر اعلی آوردند و

زبانزد معروض داشت که از جانب سرای و هدی که خان با بندگان جار رسانیده بود رفتیم و او را در آن موضع نیافتیم و بر دیگر حالات اطلاع نداریم و حضرت صاحبقران ندیله ترخان و جلال پسر امیر حمید و مولانا صاین تیمور را با طایفهٔ از دلاوران بقراولی فرستاده فرمود که چون سیاهی سپاه مخالف به بیند اگر غلبه باشند از راه فریب خود را بدیشان بنمایند و روی بگریز نهند تا ایشان فریفته شده پیش آیند و هرچه روی نماید بی توقف معروض دارید و بهادران بر حسب فرمان واجب الاذعان متوجه جانب دشمنان شدند و از لای آب لاقینای گذشته چشم ایشان بر سواران قراولان توقتمش خان افتاده از ایشان پانزده کس جدا گشته بدانجانب توجه نمودند و صاین تیمور از این طرف پیش رفت و با یکدیگر حکایت گفتند و صاین تیمور مراجعت کرده مولانا را بخدمت حضرت صاحبقران روانه گردانید تا کیفیت واقعه را معروض دارد و دلاوران شمال و صبا شده خود را بموکب همایون رسانیدند و آنچه دیده بود بسمع صدر نشینان بارگاه اعلی رسانیدند

ذکر قراولان شاه منصور و بقتل رسیدن ایدکو تیمور

چون مولانا باردوی همایون آمد و صورت حال معروض داشت حضرت صاحبقران کامکار امیر ایدکو تیمور را با چند هزار سوار جرار نیزه گذار فرمان داد که بطرف مخالفان رود و تحقیق کثرت و قلت ایشان نماید و محل و منزل آن قوم معلوم کرده خبری درست بیاورد و امیر شیردل با طایفهٔ از دلیران صف شکن روان شدند و از گل و وحل کثیف گذشته بجلال حمید و ندیله ترخان و سایر قراولان پیوست و چون باتفاق پیشتر رفته اندک مسافتی پیمودند جمعی از سپاه توقتمش خان بر فراز پشته دیدند که ایستاده نظر میکنند امیر ایدکو تیمور فوجی از دلاوران شیرشکار و مردان کارزار را بجانب ایشان فرستاده و مخالفان چون از توجه سپاه آگاه گشتند از پشته بزیر آمدند و فرستادگان بر پشته بجای آن جماعت بالا رفتند و از آن طرف پشته سی قوشون مردم آراسته دیدند که صف کشیده و در کمین فرصت نشسته و حرب و پیکار را آماده‌اند چون قراولان بعدد دشمنان اطلاع یافتند همانجا توقف نموده کس نزد امیر ایدکو فرستادند و صورت حال معروض داشتند و او بی تامل پیش رانده ببالای پشته برآمد و کثرت دشمنان ملاحظه نموده مصلحت در مراجعت دید و نخست مردم خود را باز گردانید که بآهستگی از وحل و آب بگذرند و خود با اندک نفری بر فراز آن تل بایستاد و چون مردم توقتمش خان دانستند که مدد قراولان حضرت صاحبقران دور است و در راه آب و گل بسیار متوجه جانب ایدکو تیمور شده و او پای ثبات و وقار فشرده چندان کوشش نمود که سپاه جهانگیر بسلامت از آب بگذشتند و بعد از آن عنان معاودت انعطاف داد و از عقب یک تیر بروی خورد و دیگری براسب وی رسید و اسب بسقوط شده از پای درآمد ملازمان اسب دیگر کشیده چون قدم در رکاب آورد آن اسب نیز بزخم تیری بیفتاد و او پیاده روی باعدا نهاده تیر می انداخت تا شهادت یافت لا مرد لقضائه و لا معقب لحکمه و در آن معرکه نیز ملک پسر بادیکار برلاس و رمضان خواجه ارلات شرط موافقت امیر ایدکو تیمور بجای آوردند و مقارن این حال صاحبقران سپاه با مردم اندک بکنار آب رسیده فرمان داد تا دلاوران از آب بگذشتند و بزخم پیکان جان ستان اعدا دولت قاهره را براندند و امیر حاجی سیف الدین و امیر جهانشاه که ملازم رکاب همایون بودند کوششهای مردانه نمودند و در آن محل هولناک امیر جلال الدین پسر امیر حمید آثار جلادت و مردانگی بظهور رسانید و از مخالفان سه نفر را دستگیر کرده بپایه سریر سلطنت مصیر رسانیدند و حضرت صاحبقران از موضع خود مراجعت نموده در لشکرگاه نزول فرمود و طایفه که در آن معرکه مردانگیها نمودند بعطایای بی پایان و نوازش بیکران مخصوص شدند و اقربا و بازماندگان امیر ایدکو تیمور نوازش فرموده مواجب او را با امیر غیاث الدین شاه ملک ارزانی داشت و در بعضی تواریخ مسطور است که چون امیر ایدکو تیمور کشته شد وهم بر لشکر نصرت شعار استیلا یافت و شب بغایت هول هر کس را اندیشه‌های گوناگون گذرانیدند بالجمله چون نزدیک بشش ماه بود که حضرت صاحبقران بتایید حضرت ذو الجلال بجانب شمال میرفت لشکریان بجائی رسیدند که بعد از غروب آفتاب و پیش از غیبت شفق اثر صبح ظاهر میشد و چون یکی از شروط صلوة و فضیلت در آن اوقات که خسرو انجم چند وقتی خیمه در بروج شمالی میزد نماز خفتن بر بندهٔ مکلف بر حسب شریعت غرا و ملت بیضا فرض نمیشد و بنابر آنکه توقتمش خان را بسبب یورتی توقف چندان نمیکرد که جنود ظفر ورود باو رسند و قریب بآن شد که آن گروه انبوه بستوه آیند حضرت صاحبقران با شاهزادگان و امرا در آن باب مشورت فرموده گفت که امیرزاده عمر شیخ با بیست هزار سوار نامدار و چند سردار نامی مثل سونجک و سلطان سنجر و حاجی سیف الدین و امیر عثمان عباس و غیرهم بتعجیل تمام بروند تا او ناچار توقف نماید و شاهزاده و امرا بر حسب فرمان روان شدند و روز دیگر خبر آمد که قراولان جانبین بهم رسیدند و چون رای همایون از این قضیه آگاهی یافت پرتو التفات بر یاسامیشی سپاه انداخت

گفتار در بقیه طبقات لشکر و محاربه حضرت صاحبقران و توقتمش با یکدیگر

در آن اوان که مسافت میان فریقین سمت تقارب پذیرفت و برف و سرمای عظیم پیدا آمده و بعد از شش روز هوا صافی شده آنحضرت روز دوشنبه پانزدهم رجب سنه ثلاث و تسعین و سبعمائه در موضع قندزچه بآراستن سپاه ظفر پناه اشتغال

نمود

نمود و هفت قول مرتب ساخت قول اول بنام سلطان محمود و یا سایشی آن بسلیمان شاه رجوع نمود و قول دوم را که بآنحضرت اختصاص داشت بشاهزاده
محمد سلطان سپرد و بهادران سپاه نامدار و دلیران شیرشکار استحکام داده قول سوم بوجود امیرزاده میران شاه گورکان آرایش یافت و امیر محمد سلطان شاه
بضبط و ربط آن مقرر شد و موضع این قول دست راست معین گشت و قول چهارم در دست چپ با میر حاجی سیف الدین موسوم آمد و قول پنجم بالتفات
و اهتمام امیرزاده عمر شیخ بازگذاشت پوشیده نماند که در تاریخ بر سبیل اجمال هفت قول پیش نکرده اند بالجمله حضرت صاحبقران ظفرقرین هشت توشون از
دلاوران جلادت آئین اختیار فرمود و حکم کرد که در عقب قول بزرگ توقف نمایند تا اگر بهنگام نبرد فوجی را بمدد احتیاج افتد ایشان آماده و مستعد معین
باشند و از آنجانب سپاهی دشمن پدید آمد و توقتمش خان قول برانغار سپاه خود بشاهزادگان مثل تاشور اغلان و ایلمیتش اغلان و بیک پولاد و علی اغلان و
امرا الوس جوجی خان مانند علی و سلیمان صوفی و نوروز و قصیر و عیسی بیک برادر بزرگ ایدکو و حسن بیک و دیگر بهادران دشت قپچاق آرایش داد و در
مقابل خدیو آفاق صف کشیده از ازدحام لشکر مخالف چشمها خیره و از غبار سم اسبان هوا تیره گشت و در وقتی چنین صاحبقران کشورکشای فرمان داد
تا لشکر از چهار پایان فرود آمده خیمه و خرگاه برپای کردند و دراکر و تاقها آتش افروختند و توقتمش خان از کمال تمکن و وقار سپاه نصرت شعار قلت
التفات ایشان تعجبها نمود و حسابها برگرفته با خود گفت که اینها چه نوع مردمانند که در روزی بدین هولناکی پروای خیمه زدن و پختن و خوردن دارند و با خوف
و خشیتی تمام بتسویه صفوف مشغول گشت و سپاه اعدا چند توشون از لشکر نصرت مآل زیاده بودند و حضرت صاحبقران پیش از شروع در قتال و جدال فرود آمد و
از سر صدق و نیاز دو رکعت نماز بگذارد و جبین اخلاص بر زمین نهاده از بارگاه صمدیت ظفر و نصرت مسالت نموده سوار شد مقارن این حال امیر سید برکه
و مشایخ عظام خواجه نظام الدین یوسف و شیخ اسمعیل که نسب ایشان بقدوهٔ ارباب صفا و عرفان شیخ الاسلام احمد جام قدس سره منتهی میشود دست بدعا
برآورده و سرها برهنه کرده از حضرت باری تعالی ارتفاع اعلام اسلام و شوکت حضرت صاحبقران و انخفاض دولت توقتمش خان طلب داشتند و
جناب سیادت مآب روی بخسرو کامیاب آورده بر زبان خجسته بیان گذرانید که توجه حیث شئت فانک منصور دلاوران هر دو لشکر و صفدران هر دو کشور
پای در میدان شجاعت نهاده دست از آستین جلادت بیرون آوردند و آتش رزم و پیکار بنوعی برافروخت که دل بهرام خون آشام بر کشتگان معرکه
بسوخت پیش از همه امیر حاجی سیف الدین شمشیر انتقام از نیام برآورده حمله کرد و دست چپ مخالفان را که در برابر او بودند در هم شکست و صف اعدا از هم
فرو ریخته دشمنان روی بگریز نهادند و چند توشون از اهل شقاوت و عناد که زیاد آمده بودند بقصد آنکه از عقب امیر حاجی سیف الدین درآیند و دستبردی
نمایند روان شدند و چون امیر جهان شاه تهور ایشان مشاهده نمود با سپاه خویش جنیبه سر راه بر ایشان گرفت و همه را بزخم تیر و شمشیر بازگردانید و امیرزاده
میران شاه گورکان رخش جهان نورد برانگیخته دمار از روزگار جمعی که در مقابل او قرار گرفته بودند برآورد و از جوانغار دشت قپچاق کشته گشتند و
بعضی راه انهزام پیش گرفتند و امیر عباس با فوجی اندک خود را بر سه توشون زده در اثنای کر و فر از اسب برگشت بار دیگر پای در رکاب آورده بر پشت زین
نشست و بر فراول دشمن تاخته مجموع را پریشان ساخت و امیر شیخ علی بهادر در شیشه خانه جمعیت بداندیشان سنگ تفرقه انداخت و شاهزاده عالیشان
امیرزاده عمر شیخ بهادر رایت جلادت برافراخته و بر برانغار تاخته هر که را در برابر خود یافت در بدن او جوشن کفن ساخت و پری بیک و خداداد حسینی نیز
کوششهای مردانه نمودند القصه بهادران سپاه نصرت نشان غالب آمدند و مخالفان از هم فرو ریختند و بعضی کشته شده برخی گریختند توقتمش خان چون مقاومت
با حضرت صاحبقران در حیز مکنت خود ندید روی از آنجا گردانیده متوجه جانب امیرزاده عمر شیخ شد و شاهزاده مانند کوه راسخ پای ثبات و وقار بیفشرد و
توقتمش خان چون دید که مرد معرکه او نیز نیست عنان عزیمت بجانب شیخ تیمور و هزارهای سلدوز تافت ایشان هر چند شیبه آغاز کردند فایده نداد و توقتمش
خان با امرا و سرداران الوس جوجی خان حملهای پی در پی آورده غالب آمدند و بسیاری از قوم سلدوز را کشته و از میان ایشان گذشته در عقب لشکر پادشاه
جهان گشای صف آرای شدند و امیرزاده عمر شیخ بهادر با مردم خویش در مقابل توقتمش خان آمده جنگ آغاز نهادند و حضرت صاحبقران در عقب کریکان
میرفت که بیک تواجی رسیده معروض داشت که توقتمش خان در عقب لشکر منصور صف کشیده ایستاده است و دیگری از پیش امیرزاده عمر شیخ آمده همان
سخن گفت و آنحضرت عنان بطرف او منعطف گردانید چون توقتمش خان چتر فلک فرسای پادشاه هفت کشور مشاهده نمود پای ثباتش از جای رفت
و دست جلادتش از حرکت باز مانده راه فرار پیش گرفت و تمامت الوس جوجی خان شکسته رکاب و گسسته عنان متفرق و پریشان شدند و از خان ما
جدا افتادند و حضرت صاحبقران گردون غلام در آن منزل فرود آمد و مجموع شاهزادگان و امرا و نوئینان شرف تقبیل بساط جلالت مناط دریافتند و
زبان استبشار به تهنیت آن فتح نامدار که سرمایه فتوحات روزگار بود گشادند و نثارها کردند و آنحضرت ایشان را در آغوش گرفت و همه را

بعنایات پادشاهانه بنواخت و از هر ده نفر هفت نفر اختیار فرموده از عقب دشمنان فرستاد و دلاوران بهرام انتقام تیغ قهر از نیام برکشیده از پی
دشمنان شتافتند و مانند برق جهنده در حرکت آمدند و آن خون کردگان بخت برگشته را از پیش شمشیر قتال و از پس رود آتش قیاس توان کرد که از میان
این دو سیلاب چند کس جهت بساحل نجات کشیده باشند و مال و منال و اسباب چندان بدست لشکر نصرت ظفر افتاد که زبان ناطقه از تعداد آن کنگ
و لال بود و از شاه زادگان جوجی نژاد کونجه اغلان و تیمور قتلق اغلان و از امرا الوس ایدکو که پیش از این بچند سال از توقتمش خان روی گردان شده ملازمت
عتبهٔ علیه حضرت صاحبقرانی مینمود بخلعت گرانمایه و جامهای قیمتی سرافراز شده نوازش تمام یافتند و ایشان در پای سریر اعلی زانو زده عرضه داشتند
که اگر رای عالم آرای صاحبقرانی اقتضا فرماید ما بندگان ایل و الوس خود را که از گردش دوران پریشان و سرگردان شده اند جمع کرده پا در یم طاعت پادشاهانه
ملتمس آن دو پادشاه زاده باجابت مقرون داشت و فرمان داد که از برای هر یک منشوری علیحده در قلم آوردند مضمون آنکه هیچکس مزاحم و متعرض ایشان نشود
و باج سرا از آن جماعت نگیرد و کونجه اغلان و تیمور قتلق و ایدکو خرم و کامیاب در تک و پوی آمدند و تیمور قتلق اغلان و ایدکو و اوزبک که بطلب الوس خود رفته بودند
هر دو قوم خود را یافته گروه انبوه پیش ایشان جمع شدند آن یک راه هوای خانی دشت قپچاق و مملکت جوجی خان در باطن راسخ شد و این ادا عیهٔ امارت
بمانعی از باطن سرزده حقوق ایادی و نعم صاحبقرانی را فراموش کردند تیمور قتلق روی به بیابان نهاده و ایدکو با اقوام خویش بطرفی رفت و کونجه اغلان چون
بمجلس خاص بمزید قرب و شرف محرمیت اختصاص یافته بود با بعضی از متابعان خود در صحرا و دشت باز خورده بدرگاه عالم پناه مراجعت فرموده ملحوظ
نظر عنایت پادشاهانه گشت و جمع امرا و نوئینان که بموجب فرمان بتاخت ولایت یاغی رفته بودند با غنایم موفور و اموال نامحصور و دختران ماه
پیکر و پسران خورشید منظر و اسبان راهوار و اشتران بار بردار باردوی همایون معاودت کردند و چندان غلمان و حوران پری رخسار در معسکر
همایون جمع شد که از برای حضرت صاحبقران پنجهزار نفر بر گزیدند و در آن منزل جنت نشان که نسیمش از باد بهشت حکایت میکرد و آب روانش از چشمهٔ
حیوان خبر میداد طبیعت صافی پادشاه سپهر حشمت میل طرب و عشرت فرمود و مدت بیست و شش روز در آن مکان دل افروز که تختگاه جوجی
خان و اولاد نامدار او بود داد عیش و کامرانی داد

ذکر مراجعت حضرت صاحبقران بدار السلطنهٔ سمرقند از دشت قپچاق

چون این فتح نامدار حضرت صاحبقران کامکار را میسر شد و در دشت و جزایر کسی از قهر عساکر گردون مآثر نماند حضرت صاحبقران سعادت
قرین روی توجه بجانب سمرقند نهاد و از غنایم و اموال تمامت صحرا و بیابان مالامال شد و جنود ظفر ورود مستظهر و شادمان قطع منازل مینمودند و
کثرت خلایق در اردو بمرتبه بود که هر کس وثاق خود گم کرده بود و چون بکنار آب ییق رسیدند نزول کردند کونجه اغلان خبر یافت که تیمور بر سریر خانی
نشانیده اند و از هوای مسکن مألوف و ملازمت تیمور قتلق دامن گیر شده از جادهٔ صواب مستقیم منحرف شده راه بیوفائی سپردن گرفت و
بی رخصت حضرت صاحبقران بجانب وطن مألوف خود شتافت و چون از آب ییق عبور نموده فرسنگی چند پیمودند حضرت صاحبقران عمدة الامرا
امیر حاجی سیف الدین را در اغرق گذاشته بتعجیل هر چه تمامتر در حرکت آمد و بیابانهای پر خطر می پیمود تا در ذی القعده سنه ثلاث و تسعین و سبعمائه
از جیحون گذشته در اترار فرود آمد و از آنجا بسعادت و اقبال روان شد و خانهٔ خویش را بوجود شریف مزین ساخت و نوئینان و خواتین مراسم
استقبال بجای آوردند و پیشکشهای لایق گذرانیدند و حضرت صاحبقران کیتی ستان فرمان داد که طویهای عظیم مرتب ساخته بعیش و طرب اشتغال
نمودند و چون چند روز بلهو و سرور بگذرانیدند امیرزاده میرانشاه برحسب فرمان متوجه خراسان گشت و آنحضرت در نواحی تاشکنت قشلاق
کرده بآن صوب رایت اقبال برافراخت و امیر حاجی سیف الدین در محرم سنه اربع و تسعین و سبعمائه باغرق همایون پیوست و زمستان در
حدود تاشکنت بفراغ بال گذرانیدند و در اوایل بهار متوجه مستقر سریر سلطنت گشت و از آب خجند گذشته شکار کنان در حرکت آمد و چون
موضع آقیار مرکز اعلام ظفر شعار شد عاطفت خسروانه ممالک سلطان محمود سبکتکین را از کابل و غزنین و غیر ذلک تا حدود آب سند بشاه زاده
پیر محمد بن میرزاده جهانگیر ارزانی داشت بموجب فرمان امرا اعظام مثل حسین صوفی و غیاث الدین ترخان و قطب الدین عم زادهٔ امیر
سلیمان شاه و حسین خواجه پسر امیر عباس و شمس الدین و دیگر سرداران و بهادران در رکاب شاه زاده با اهل و عیال روان شدند و هم در اوایل
سال مذکور پادشاه مؤید منصور سایهٔ التفات بدار السلطنه سمرقند انداخت و آن سرزمین را بفر وجود همایون خویش زیب و زینت داد و بعد از
روزی چند که در نفس شهر بساط انبساط گسترده بود از آنجا نهضت فرموده کانگل موضع خیام پادشاه دریادل گشت و حکم جهان مطاع صادر شد که
جهت ازدواج اولاد و احفاد در آن مکان خیمه و خرگاه و قبه و بارگاه باوج مهر و ماه برافراشتند و اسباب طوی بزرگ که لایق پادشاهان باشد

آماده و مهیا داشتند و دختر غیاث الدین ترخان را در حبالهٔ نکاح امیرزاده ابابکر بن امیرزاده میران شاه در آوردند و برای هر یک از شاهزادگان اردوی علیحده ترتیب دادند و بساط زهد و تقوی در نوردیده شد و صومعه‌نشینان ایام که در اجتناب از حرایم و آثام قدم بر قدم شیخ احمد جام داشتند بیک کرشمهٔ ساقی سیم‌اندام از سر سجاده برخاستند و رطلهای گران کشیدند **بیت** اساس توبه که در محکمی چو سنگ نمود ببین که جام زجاجی چگونه اش بشکست و چون خاطر خطیر صاحبقران جهانگیر از آن قضایا فراغت یافت بعزم یورش پنج ساله لوای عزیمت برافراخت **ذکر لشکر کشیدن سلطان صاحبقران بممالک ایران و فتح قلعهٔ ماهانه سر بسعی سپاه فیروزی اثر** چون بمسامع علیهٔ حضرت صاحبقران نصرت قرین رسید که طایفه‌ای از ولات حکام ایران زمین در زمان غیبت موکب همایون پای از حد خویش فراتر نهاده‌اند و بخلاف توره و یاساق آنحضرت عمل نموده اندر ضمیر منیرش گذشت که یک نوبت دیگر بر آن دیار گذار فرماید و ایشان را گوشمال سزا دهد و بامضای این عزیمت در منتصف رجب سنه اربع و تسعین و سبعمائه رایت جهانگیری برافراخت و در غرهٔ شعبان از سم سمند باد رفتارش غبار رهگذار بخارا بعنبر سارا تبدیل یافت و در آن موضع بر مزاج شهریار دریا دل مرضی عارض گشت و بدان التفات نفرموده کوچ کرد تا جوی زر که از اعمال بخاراست عنان باز نکشید و در آنجا زحمت قوی شده خواتین و اولاد را طلب داشت خطرات عالیات سرای ملک خانم و تومان آغا و قرة العین سلطنت سلطان بخت بیگم و با سایر فرزندان و آغایان از سمرقند بیرون آمده و بشتاب شتافته بپایهٔ سریر خسرو روی زمین حاضر آمدند و درین اثنا فرمان صاحبقران صادر گشت که امیرزاده محمد که برسم منغلای از پیش رفته بود و از جیحون عبور نموده بود سپاه منصور را بموضعی که رسیده بگذارد و مراجعت نماید و خواتین و فرزندان و ارکان دولت و اعیان حضرت دست بتصدق گشادند و اهل صلاح و تقوی بجهت امن و امان عالمیان دست بدعا برداشتند تا در یازدهم شعبان آن مرض صعب که روی نموده بود بصحت باز آمد و چون مزاج اشرف باعتدال مایل گشت فرمان واجب الاذعان صدور یافت که بدستور سابق میرزا محمد سلطان پیش رفته پاسامیشی لشکر منغلای توجه خاطر مصروف دارد و در ششم رمضان المبارک حضرت صاحبقران بار دیگر بضبط ممالک ایران سوار شده و چون بموضع ایامه نزول فرمود مهد علیا سرای ملک خانم و تومان آغا را با سایر خواتین رخصت انصراف بدار السلطنه سمرقند ارزانی داشت و از جیحون عبور نموده در خبوشان بامیرزاده سلطان محمد و لشکر منغلای پیوست و امیرزاده سلطان و امیر جهانشاه با لشکرها پیشتر از وصول رایات نصرت آیات با میرزاده سلطان محمد ملحق گشت و بانوی عظمی خانزاده از جانب هرات رسیده در آن مکان حضرت پادشاه عالیشان را طوی داده تحفه‌های سنگین کشیدند و اردوی اعلی از خبوشان نهضت فرموده جرجان موضع قیام سپاه فیروزی نشان گشت و در آن مقام قدوهٔ سادات عظام امیر سید برکه پیش از این برسالت بمازندران رفته بود باز آمد و گفت که سید غیاث الدین پسر سید کمال الدین در صدد اطاعت و فرمانبرداری و خراج گذاریست و چون پادشاه بادین داد باستراباد فرود آمد جنگلی عظیم پیش دید که از کثرت درختان جاسوس وهم را در آنجا راه نبود و حکم واجب الاذعان نفاذ یافت که ملازمان موکب همایون اشجار قطع کرده سر راه بگشایند و چنان کنند که عرض هر یک یک سر تیر پرتاب باشد و ملازمان که شیر بیشهٔ پیکار بودند بدین طریق جنگل بریده پیش میرفتند تا بسیاهی دره رسید و در آنجا تحقیق پیوست که سید کمال الدین گریخته بماهانه سر پیش سید رضی الدین رفته است و ماهانه سر قریه‌ایست که در چهار فرسخی آمل واقعست نزدیک بدریا و قرب بآن موضع حصاری بغایت مرتفع و استوار ساخته‌اند که یک طرف آن اتصال ببحر داشت و دیگر جانبش بسیار مغاک بود که هنگام تموج آب دریا در آن میریخت و عرض آن مغاک که حکم دریا داشت قرب یک میل بود و پیرامون قلعهٔ ماهانه سر درختان بلند سر در هم کشیده چنانچه در چشم بینندگان حصاری دیگر مینمود و در آن هنگام ولات و حکام ساری هر چه داشتند از نقد و جنس بآنجا میبردند و سایر متمولان آن ولایت با نفایس اموال در آن قلعه خزیده چندان نقره و طلا در آن موضع مجتمع شده بود که قوهٔ مدرکه گمان نمیبرد که عشر عشیر در خارج موجود باشد و این معنی برای عقده‌گشای حضرت صاحبقران منکشف گشته روان شد و سپاه رزم آزمای در آن گل و لای جنگل راه بریده چون بآمل رسیدند پادشاه بحر و بر فرمود که سید غیاث الدین بماهانه سر رود و پدر را نصیحت کرده بپایهٔ سریر اعلی حاضر گرداند و بعد از رفتن سیدزاده اردوی همایون از عقب او در حرکت آمد و سپاه بمشقت بسیار آن جنگل و بیشه را صحرا ساخته میگذشتند بالجمله روز دوشنبه بیست و هشتم ذی القعده قراولان جانبین بیکدیگر رسیده جنگی صعب روی نمود و حسین خواجه پسر شیخ علی بهادر در آن معرکه سفر آخرت اختیار نمود و بعد از سه روز سید کمال الدین از قلعه بیرون آمده بشرف دستبوس سرافراز گشت و زبان باستدعای دولت دیرباز گشاده امان طلبید و حضرت صاحبقران گیتی‌ستان بر زبان گوهرافشان گذرانید که مسئول شما مبذول میدارم مشروط بآنکه حکام این ممالک هر کدام یکی از فرزندان خود را با مال چندین ساله پیش ما فرستند تا در سفر و حضر ملازم ما باشد و پدران ایشان چون رافت و مرحمت ما را

... اولاد خود معلوم نمایند از کمال رغبت و اطمینان خاطر توجه بدینجانب نمایند و این خبر بگوش اهالی ماهانه سر رسیده گردن از خط متابعت بپیچیدند فی الجمله نقاره زدند و اظهار مخالفت کردند و رای عالم آرای شهریار کشورگشای اقتضای آن کرد که پیر پادشاه و ارغون شاه و دیگر سرداران و غیرهم از برادران با کشتیبانان جیحون و رعداندازان از کنار قلزم بروند و کشتیهای اهل شقاق و عناد را بدست آورده روی تدبیر و تسخیر بقلعه ماهانه سر نهند و آن جماعت بنا بر اشارت صاحبقران رفته سفاین ارباب خلاف را بدست آوردند و مردان کارزار و دلیران کارزار با طبل و نقاره و نفیر بکشتیها در آمده روی قلزم از تیغ آتش بار بهادران سپاه نصرت شعار مانند مهر جهانتاب میدرخشید و از خروش کورکه و کوس گوش گردون کر میشد و چون رایت ظفر پیکر پرتو توجه بقلعه ماهانه سر افکند نهنگان دریای وغا بر مقتضی فرمان حضرت صاحبقران از اطراف حصار از جانب خشکی فرو ریختند و در آن روز جنگی دست داد که زبان بیان از تعریف آن عاجز و قاصر آید و عاقبت مبارزان لشکر منصور دشمنان را مقهور ساختند و حصار بیرون را مسخر گردانیدند و ایشان باندرون گریختند و در غره ذی الحجه آثار شجاعت بظهور رسانیدند و جنگهای صعب کردند و بعد از هشت روز ساکنان قلعه ماهانه سر عاجر و مضطر گشتند و گروه گروه از قلعه بیرون آمده روی توجه بدرگاه فلک شکوه آوردند و نخست سید کمال الدین و سید رضی الدین با اولاد و احفاد بخدمت مبادرت نمودند و صاحبقران بلک اعتقاد در اول ملاقات با ایشان سخن خشونت آمیز و در آخر بسبب انتساب ایشان بخاندان نبوت همه را باکرام و احترام و بذل و انعام بنواخت و بعد از ادای موعظه ایشان را بقلعه ساری فرستاد و در محافظت آن جماعت مبالغه و تاکید نمود و حضرت صاحبقران چند روز در آنجا توقف نموده اموال قلعه را که از حیز حساب بیرون بود در کشتیها مالامال کرده امرا و لشکریان بخشید و قلعه ماهانه سر را بفرمان دارای هفت کشور با خاک برابر ساختند و چون از افواه و السنه بسمع اشرف اعلی رسید که مردم آن دیار زیدی و شیعه و بدعقیده و بدکیش اند و از قتل اهل صلاح و تقوی و ارباب علوم و فتوی هیچ باک ندارند بر لیغ واجب الاذعان از موقف سیاست صادر شد که تا بر آن نارستان کج طبیعت بحکم شرع شریف تیغ را حکم سازند و شیخ علی بهادر با شقام پسرش حسین خواجه و اسکندر شیخی بحجت آنکه درویشان سید قوام الدین پدرش افراسیاب را کشته بودند در میان در آمده قتلی بافراط کردند و بر حسب اشارت علیه سید کمال الدین را با اهل و عیال از راه دریا بر جانب خوارزم برد و پسرانش سید مرتضی و سید عبدالله را از سمرقند گذرانیدند و تا تاشکنت رسانیدند و چون ولایت مازندران در تحت تصرف گماشتگان حضرت صاحبقران در آمد منشیان باقطار ممالک روان شدند و از آنجا بموجب فرموده ایلچی با فتحنامه و پیلاکات که از ساری و آمل و قلعه ماهانه سر بحصول موصول شده بود عازم سمرقند گشت با تحف و هدایا رسانیده شاهزادگان و خواتین و اعیان را طلب داشته چون تسخیر مازندران بسمع ایشان رسید امیرزاده شاهرخ بهادر و امیرزاده خلیل سلطان و امیرزاده رستم و حضرات عالیات سرای ملک خانم و تومان آغا و دیگر خواتین تهیه اسباب سفر مشغول شدند و آنحضرت در محرم سنه خمس و تسعین و سبعمائه فرمان داد که در موضع شاسمان از اعمال جرجان قصری راسخة البنیان ساختند و دارو غگی ساری را بجمشید قارن که مولدش فارس بود مفوض گردانید و حکومت آمل را با اسکندر شیخی پسر افراسیاب ارزانی داشت و در کنف حفظ ملک ذو الجلال بسعادت و اقبال از ولایت مازندران معاودت فرمود و بعد از طی منازل در سیم ماه مذکور بشاسمان رسیده در قصری که معمار همت عالی نهمت آنحضرت احداث کرده بود فرود آمد و بنا بر اشارت عالی تواچیان باطراف ممالک رفته لشکرها بدرگاه گیتی پناه آوردند و شاهزادگان و آغایان که باستدعای ایشان رفته بودند در چهارم ذی القعده بمبارکی و طالع سعد از سمرقند روان آمده و اپوارد و شبورغان گذشته از آب عبور نموده ببلخ رسیده و از آنجا گذشته بهندوان نزول فرمودند و اغرق را گذاشته شب و روز رانده بعد از سیزده روز در حلوان قرار گرفتند و تا آن مقام حضرت صاحبقران از طریق عطوفت و مهربانی استقبال نموده بدیدار یکدیگر شادمان گردیدند و آغایان و شاهزادگان مراسم نثار و پیشکش بتقدیم رسانیدند و از آنجا در عین ابتهاج و مسرت کوچ کرده سایه التفات بر شاسمان انداختند

گفتار در توجه شهریار فرخنده مقدم بار دیگر بجانب ممالک فارس و عراق

حضرت صاحبقران کامکار در بیست و چهارم صفر با فوجی از شیران بیشه ظفر از شاسمان کوچ کرده از هر ده نفر سه نفر ملازم نموده و در اغرق بانوی عظمی سرای ملک خانم و تومان آغا بگذاشت و چلپان ملک و سلطان آغا و نگار آغا را بشرف مصاحبت اختصاص داد و امیر بادیکار برلاس و امیر جهانشاه و امیر عباس و حاجی محمود شاه و اوج قراباهادر را جهت ضبط و نسق در اردوی همایون مقرر فرمود که باهستگی بیایند و امیرزاده محمد سلطان را منقلای ساخته و از ییلاق امیر ولی گذشته و لشکریان از دامغان و سمنان و ری شهریار کامکار یتغار داد و امیرزاده محمد سلطان و برادرش که در مقدمه بودند بقزوین رسیدند شیخ خواجه شهسوار را که حاکم آن سرزمین بود بجنگ گرفته پیش شاهزادگان آوردند و ایشان او را بدرگاه عالم پناه فرستادند و در آن محل حاکم سلطانیه وفات یافته ارتق شاه نام نوکرش بجای او نشسته و بضبط شهر و قلعه مشغول شده بود و چون شاهزادگان متوجه آن جانب شدند و بکردستان سو پلای از

۱۳۶ / ۲۰۰ ق

اردوی همایون آمده خبر رسانیدند که شاهزادگان باید که در راه جمجال در حرکت آیند و امیرزاده محمد سلطان و امیرزاده پیرمحمد از کردستان مراجعت نموده بحصار سنقر رسیدند و لشکریان آتش نهب و تاراج در آن ولایت زده بار دیگر از پیش حضرت صاحبقران گیتی ستان خبر رسید که شاهزادگان باید که کردان را بایلی دعوت کنند و هرکس که سرکشی کند سزای عمل او در کنارش نهند و بر غارت ایل و الوس باغی مبادرت نموده عرصه آن مملکت از قطاع الطریق و مفسدان پاک سازند شاهزادگان بحسب فرمان بار دیگر بکردستان روان شدند و چون بجمجال و کوه بیستون رسیدند سونجک بهادر و تیمور خواجه و آق بوقا و مبشر بهادر با طایفه از لشکر منصور بتاختن بعضی از ولایات فرستادند و شاهزادگان از دربند تاجی خاتون در حرکت آمده و چون در آن موضع نزول فرمودند یکی از سرداران کردستان بهوس اجرای حکومت آن ولایت پیش ایشان رسیده معروض داشت که من راههای آن ولایت نیک میدانم اگر فرمان شود راهبری کنم و شرایط نیکو بندگی بجای آورم امیرزاده محمد سلطان او را بکمر و شمشیر و خلعت خاص سرافراز ساخت و شیخ بهادر را منقلای ساخته حکم فرمود که آن سردار کرد عغرچی با باشد و شیخ علی بهادر بموجب فرمان با عغرچی روان شد و درین اثنا والی کردستان ابراهیم شاه پسر خود سلطان شاه را با تحف و هدایا و اسبان تازی و نفایس و امتعه بدرگاه شاهزاده عالم پناه فرستاد و امیر شیخ علی بهادر را نیز بتحف بایسته شایسته خوشنود گردانید و امیرزاده محمد سلطان رقم قبول بر پیشکشهای ابراهیم شاه کشید و کسی روانه کرده شیخ علی بهادر را باز خواند و امیر شیخ علی بهادر مراجعت نموده در اثنای طریق فرود آمده به آتش خوردن مشغول شد و عغرچی چون از مطلوب خویش مایوس شده بود ناگاه کاردی بشیخ علی بهادر زد چنانچه دم نزد و همان لحظه عغرچی با قبح وجهی کشته شد و مضمون کلمه کما تدین تدان بوضوح پیوست.

ذکر توجه حضرت صاحبقران بجانب لرستان و خوزستان

پادشاه کامکار در موضع رودبار دیگر جمعی از لشکریان ابرگزیده امیرزاده میران شاه را با بقیه سپاه آنجا گذاشت و فرمود که چندان توقف نماید که اغروقها بپیوندد و بنفس خجسته با آن طایفه گزیده متوجه بروجرد شد و امیرزاده عمر شیخ با لشکر دست چپ فرمان داد که از راه دیگر در حرکت آمد و قلعه کیور الیهود بقهر و غلبه بگرفت و کوتوال قلعه محمد قمی را اسیر کرده و از آنجا رانده روز دیگر بموضع مرور رسید و مظفر برهانی که گماشته محمد قمی بود بشرف بساط بوس مشرف شده و از آنجا درگذشته در کره رود نزول کرده اسفندیار کوتوال آنجا از راه عجز و نیاز از قلعه بیرون آمده سعادت ملازمت دریافت و امیرزاده عمر شیخ محمد قمی و اسفندیار را بدرگاه عالم پناه فرستاد و حضرت صاحبقران گیتی ستان بعد از طی منازل بروجرد را مخیم دولت و اقبال ساخت و امیرزاده عمر شیخ بهادر در آن موضع بپایه سریر اعلی رسید و آنحضرت سیف الدین قلداش را بضبط بروجرد نصب فرموده حکومت نهاوند با شیخ میکائیل ارزانی داشت و از آنجا کوچ کرده روز دیگر بخرم آباد رسید و ملک عزالدین تاب مقاومت دلاوران نصرت قرین نیاورده فرار بر قرار اختیار نمود و صاحبقران فلک تمکین جمعی را بمحاصره قلعه تعیین نموده امیرزاده عمر شیخ را بتکامیشی ملک عزالدین فرستاد و اکثر سپاه را بتاختن اطراف روانه داشت و بنفس همایون متوجه تستر شد و بهر منزل که میرسید مردان دلاور را در کمینگاهها میگذاشت و ندای رحیل در میداد تا ایشان طایفه دزدان و مفسدان که از قلال جبال فرود می آمدند و دست باذیال لشکر منصور دراز میکردند از پای درآوردند و حضرت صاحبقران بهمان حال از خرم آباد یازده منزل قطع فرموده بپل آب زلال رسیدند و امیرزاده عمر شیخ که بتکامیشی ملک عزالدین رفته بود بازگشته در آن موضع بموکب همایون پیوست و معروض داشت که مسالک و مراحل بسیار پیمودم اما از ملک عزالدین اثری نیافتم و امیرزاده میرانشاه که ضبط و یاسامیشی اغروق تعلق برای و رویت او داشت بر حسب فرمان تا در کاشان ماند در آن وقت شاه سرهدار که از سلب تیغ آبدار سپاه جرار شاهزاده رفیع مقدار از خراسان گریخته بعراق رفته بود بر حسب فرموده شاه منصور بحکومت آن ولایت اشتغال داشت و چون از وصول رایات عالیات خبر یافت بزبان ضراعت و استکانت امان طلبید شاهزاده از سر جریمه ایشان درگذشته و ملک بیرون آمده ملازم رکاب نصرت انتساب گشت و امیرزاده میران شاه در ضمان حفظ و تایید باری سبحانه با اغروق معاودت فرمود و آنحضرت امیرزاده عمر شیخ را بجویزه فرستاد و شاهزاده چون آنجا رسید داروغه که از قبل شاه منصور کوتوال آنجا بود از جویزه از خوف جان بگریخت و حضرت صاحبقران چون بموضع دزفول نزول فرموده دهار شمس الدین سعادت دست بوس حاصل کرده دویست خروار نقره برسم پیشکش تسلیم خازنان نمود و آنحضرت از دزفول نهضت فرموده متوجه تستر شد و امیرزاده محمد سلطان و امیرزاده پیرمحمد در ظاهر تستر بموکب همایون پیوستند و علی کوتوال و اسفندیار که از قبل شاه منصور حاکم تستر بودند گریخته بشیراز رفتند و حضرت صاحبقران خواجه محمود سبزواری را بحکومت تستر باز داشت و کمند همت بر کنگره قلعه سفید انداخت و سپاه منصور بعد از تسخیر آن حصار پادشاه کامکار متوجه شیراز گشت و با شاه منصور جنگ کرده او را از میان برداشت و بعد از قتل شاه منصور بقیه آل مظفر باردو پیوستند و بخلعت نوازش اختصاص یافتند فی آخر الامر آتش غضب صاحبقران اشتعال یافته تر و خشک آن جماعت را در هم سوخت و این حکایت بتفصیل در دفتر چهارم مسطور گشت ذکر نهضت

حضرت صاحبقران از فارس بجانب عراق و اصفهان حضرت صاحبقران دوست نواز دشمن گداز بعد از تسخیر شیراز و قتل آل مظفر در روز بیست و هفتم جمادی الاخر سنه خمس و تسعین و سبعمائه عنان عزیمت بجانب اصفهان منعطف ساخته منازل و مراحل طی کرده نقش عبان اصفهان ابقر وجود خویش زیب و زینت داده چند روز در آنجا بعیش و طرب گذرانیدند و بطرف قریه الکوان توجه فرمود و مردم آن موضع که از غلات اسمعیلیه بودند کریخته در نقبها تحصین جستند و لشکر قیامت مهیب برحسب اشارت علیه از بلندی جوی بریده آب در نشیب انداختند تا نقبها پر آمد و مجموع مردم از ممر آب به آتش دوزخ شتافتند و حضرت صاحبقران شب در الکوان بسر برده روز دیگر صحرای سرایان محل نزول سپاه نصرت شعار ساخت و از آنجا سوار شده نشاط شکار فرموده در آن دشت لشکریان غرکور و آهوی انداختند و مقارن این حال حضرات عالیات سرایملک خانم و تومان آغا و حرم محترم امیرزاده میران شاه و دیگر خواتین و آغایان که از اغرق پیش کرده در آن دشت و صحرا بدست بوس صاحبقران ممالک ستان استسعاد یافتند و پیشکشها کشیدند و نثار تقدیم رسانیدند و از آنجا کوچ کرده و قطع مسافت نموده و در منزل سلطان هوای همدان از غبار سم سمند ملازمان عطرسای ساخته و نزول اجلال فرمود و در خلال این احوال امیرزاده میران شاه اغرق را گذاشته بپایه سریر خلافت مصیر آمد و جهان شاه و امیر شمس الدین عباس و حاجی محمود شاه و اوچ قرابهادر که در اغرق بحسب حکم جهان مطاع توقف نموده بودند از راه سلطانیه بموکب همایون ملحق شدند و امیرزاده محمد سلطان چند روزی در اصفهان رحل اقامت انداخته بود و بعد از تحصیل اموال آن مملکت باردوی همایون آمد و بانوی عظمی سرایملک خانم و تومان آغا حضرت صاحبقرانی را طوی عظیم دادند و عاطفت خسروانه ممالک دربند و باکو برا با توابع و مضافات تا حدود روم بامیرزاده میران شاه کورکان ارزانی داشت و شاهزاده جوان بخت از سلطانیه تبریز و دیگر ممالک ساوری و پیشکش کرد کرده طوی پادشاهانه مرتب کردانید و بزم عیش و عشرت انتظام یافته چند روز بلهو و لعب بگذرانیدند و بخفرت در سیزدهم شعبان از همدان کوچ کرده امیرزاده میران شاه را برسم منغلای بطرف قراباغ روانه کردانید و حضرت صاحبقران با امراء و نوئینان شکار کنان سیر فتندتا از موضع کنبدک بگذشتند و در اثنای این اوقات از پیش امیرزاده میران شاه ایلچی آمده معروض داشت که قرا محمد ترکمان در میان کوهستان نشسته است و کوچ و حشم خود را در موضع حصین و کوههای بلند برآورده و خیال قتال و جدال دارد و چون رای اصابت شعار ازین قضیه خبردار گشت از راه قلعه صفاهان روان گشت و بعد از شبانروزی بقولاغی رسید فرمان داد تا سپاه ظفر لوا مجموع راههای مخالفان را محافظت نمایند و ترکمانان در حصانها و دربندهای صعب المسالک رایت قتال و جدال برافراختند و سپاه ظفر پناه پیش رفته جنگ در انداختند و یساقیان ببالای کوه برآمده جنگهای مردانه کردند و عاقبت زخمی خورده بازگشت و بهمان زخم در گذشت و چون ترکمانان جلادت لشکر نصرت انتما مشاهده کرده همه بر ترک اموال و اسباب دل نهادند از کوه بزیر آمده روی بگریز نهادند و جنود ظفر ورود بر کوه بالا رفته غنیمت نامعدود گرفتند و شیخ تیمور بهادر و سپاه منصوره از عقب گریختگان شتافته بایشان رسیدند و بسیاری از آن بخت برگشتگان را بقتل آوردند و بقیة السیف نیم جانی بیرون برده متفرق و پراکنده شدند و جمعی از اعدا که در آن حدود حصن حصین داشتند حضرت صاحبقران تسخیر آنها رخصت داد و لشکر جلادت آئین اطراف حصار را فرو گرفتند و از دولت قاهره باندک زمانی قلعه را مسخر ساختند و کبرا انراکشته از عمارت و برج حصار اثر نگذاشتند و حضرت صاحبقران از آنجا معاودت فرموده در دشت قولاغی نزول اجلال فرموده و از آن منزل روان شده در کنار افشای اغرق ملحق گشت پیش ازین امیرزاده میران شاه بتسخیر سارق قوغان فرستاده بود و اوچ قرابهادر را به محاصره کردنامزد کرده بود ایشان باقبال حضرت صاحبقران هر دو قلعه را گرفته دشمنان را مستاصل کردانیده با غنایم موفور بازگشتند و بمعسکر همایون پیوسته شرف دستبوس حاصل کردند و درین اثنا خانزاده بنت شکر بیک حرم محترم امیرزاده میران شاه طوی عظیم ترتیب نموده حکم واجب الاذعان شرف نفاذ یافت که امیرزاده میران شاه و امیرزاده محمد سلطان بعد از طوی توقف نکنند و امیرزاده میران شاه متوجه مخالفان شود و امیرزاده محمد سلطان بطرف روم و کردستان رود و قطاع الطریق که در آن حدود باضرار مسلمانان دست برآورده اند بتیغ تیز مهم ایشان را قطع فرماید و شاهزادگان با امتثال امر مبادرت نمودند خانزاده طوی پادشاهانه داد و شاهزاده از دشت قولاغی کوچ کرده بییلاق آمد و در آنجا ماه مبارک رمضان بطاعت ملک منان بپایان رسانید و در سوم شوال مقتدای مشایخ آن روزگار شیخ الاسلام اعظم عبد الرحمن اسفراینی قدس سره که بوفور زهد و تقوی و کمال معرفت اتصاف داشت از طرف دار السلام بغداد باشارت سلطان احمد بغدادی برسم رسالت بپایه سریر اعلی آمد و آنحضرت چنانچه عادت پسندیده او بود در تعظیم و تکریم ارباب دانش و بینش اقصی الغایت کوشیده مقدم او را باعزاز و اکرام تلقی نمود و شیخ الاسلام اعظم ادای سفارت بجای آورد بعرض رسانید که سلطان احمد میگوید که من بنده و خدمتکارم و در مقام متابعت و مطاوعت راسخ دم و ثابت قدم ملتمس اما رای آن ندارم که

عظیم

عنقریب در سلک خدام بهرام انتقام منتظم شوم و سعادت پای بوس حاصل نمایم و در خاطر خطیر صاحبقران کشورستان چنان بود که اگر سلطان احمد بر رؤس منابر خطبه باسم و لقب آنحضرت بخواند عراق عرب بروی مسلم دارد و مراجعت نماید و چون ازین باب سخنی در میان نیامد و نقد اخلاص سلطان احمد سکه نیافت هدایا و تحف که مصحوب شیخ عبد الرحمن فرستاده بود ملحوظ نظر التفات گشت و آنحضرت جناب ارشاد مآب را خلعت خاص و زر و اسب و جامه انعام فرموده رخصت ارزانی داشت پوشیده نماند که شیخ الاسلام کور نسبت سلسله اش بحضرت شیخ زین الملة والدین خوافی است **گفتار در توجه فرمان فرمای بلاد نوبت اول بجانب دار السلام بغداد** حضرت صاحبقران چون فرستاده سلطان احمد را بطرف بغداد باز گردانید عزیمت آن صوب تصمیم داد و فرمان واجب الاذعان نفاذ یافت که امیرزاده پیر محمد جهانگیر با حضرات عالیات بجانب سلطانیه مراجعت نماید و در آنجا توقف فرماید و حکم شد که هر فردی از برای گذشتن آب دو نشاج مرتب دارد و در روز شنبه دهم شوال سنه خمس و تسعین و سبعمائة صاحبقران عنان عزیمت بجانب بغداد منعطف گردانید و در موضع ماق بلاق نزول فرمود و از آنجا ایلغار و شبگیر کرده و بسیاری از کوه و هامون طی کرده در روز سوم بر سم قراولی از لشکر پیش شد و شب از عقبها و کریوها بگذشت و بهنگام صبح نماز بامداد سوار مواقف قشر محمد ترکمان را گریزانیدند و او بجای قشر اولان بدست لشکریان افتاد و حضرت صاحبقران کامکار ایلغار کرده و بتعجیل تمام روانه شد چون بمزار شیخ ابراهیم یحیی که بقبه ابراهیم اشتهار دارد رسید و شرایط زیارت بجای آورده و از ساکنان و مجاوران آن بقعه استفسار نمود که کبوتر ببغداد فرستاده اید و از حال ما خبر داده اید ایشان گفتند بلی چون گرد سپاه از دور پیدا شد بدان اقدام نمودیم آنحضرت فرمود تا کبوتر دیگر آوردند و حکم کرد که بهمان خط رقعه نوشتند و بر بال او بستند مضمون آنکه گردیکه دیده بودیم و از وصول لشکر بیگانه خبر داده چون بتحقیق پیوست احشام ترکمان بود که از سپاه امیر تیمور گورکان گریخته بدین طرف می آمدند و سلطان احمد برسیدن کبوتر اول اضطراب راه داده احمال و اثقال را از آب گذرانیده بخبر کبوتر دوم تسکین یافت و حضرت صاحبقران امیر عثمان بهادر را بقراولی از پیش فرستاد و بنفس همایون سی فرسنگ راه بیک راندن طی نموده روز شنبه ماه مذکور ببغداد رسید و سلطان احمد جلایر رحل و ثقل را از آب گذرانیده و جسر بریده و کشتیها شکسته غرق کرده و خود در آنطرف سواره ایستاده بود و چشم براه نوازل آسمانی نهاده که ناگاه آواز کوس و کورکه شنید بی توقف بجانب دجله روان شده افواج لشکر مانند بحر اخضر از عقب می آمدند و از هر دو طرف بغداد بالا و پائین خود را بر آب زده میگذشتند و محمد آزاد از آب گذشته کشتی خاصه سلطان احمد را که شمس نام کرده بودند بدست آورده بدین طرف آب رسانیدند و حضرت صاحبقران در کشتی نشسته از آب عبور نمود و امیرزاده میران شاه از موضعی که بقریه عقاب مشهور است با طایفه از دلاوران دریا دل اسب در آب راند از حافظ نور الدین مشهور بحافظ ابرو منقولست که گفت از حضرت صاحبقران شنیدم که گفت از من در آنروز تقصیر واقعشد چه اگر در آنروز بکنار دجله رسیدم خود را در آب زده میگذشتم سلطان احمد را بدست می آوردم القصه سلطان احمد از نهیب لشکر فیروزی اثر بجانب دجله روان شد و حضرت صاحبقران بلند مکان با جمع شاهزادگان و امرا و نوئینان بتکامیشی از عقب او شتافتند و چون بموضع کسوه رسیدند اینایج اغلان و سایر خواص و مقربان زانو زده عرضه داشتند که درخواست بندگان آنست که شهریار کامکار بطالع مسعود و بخت جوان مراجعت فرموده در بغداد باستراحت مشغول شوند و ما دولتخواهان از عقب سلطان احمد شتافته او را بچنگ آوریم و حضرت صاحبقران از آنموضع بازگشت و بدار السلام بغداد در آمده سرای سلطان احمد و ذخایر و نفایس که از والی بغداد باقی مانده بود بدست آورده جمعی از عقب سلطان احمد رانده و شبگیر کرده صبحگاهی بکنار فرات رسیدند و معلوم فرمودند که سلطان احمد از آب گذشته و کشتیها غرق کرده و جسر بریده از راه کربلا بدمشق رفته است و عثمان بهادر با دیگر بهادران گفت که صواب چنان مینماید که از آب شنا بگذریم و از عقب یاغی بشتابیم ایشان گفتند بکنار آب رویم و گذار پیدا کنیم و بر این رای اتفاق نموده روان شدند و درین اثنا چهار کشتی یافتند و امرا در سفاین نشسته و اسبان را پهلوی کشتی داشته بگذشتند و چون بمیان از فرات عبور نموده در پی مخالفان شتافتند و اموال و اسباب فراوان از جیبه و خرگاه و غیر ذلک که در راه از غایت دهشت و حیرت انداخته بودند بگرفتند و چهل و پنج مرد از امرا و نوئینان و اعیان مثل اینایج اغلان و جلال حمید و عثمان بهادر و سید خواجه پسر شیخ علی بهادر و غیرهم بر سبیل تعجیل روی براه آوردند و اسبان لشکریان از رفتار باز مانده آن چهل و پنج نفر در دشت کربلا که مهبط کرب و بلا بود بسلطان احمد رسیدند و او قریب دو هزار سوار جرار داشت و از آن مردم دویست سوار نامدار بازگشته حمله آوردند و دو بار امرا از اسب فرود آمده تیرباران کردند و از زخم پیکان جان ستان ایشان مخالفان روی گردان شده امرا سوار شدند و باز در پی آن جماعت روان گشتند و سوم بار اعدا چنان حمله آوردند که امرا را مجال پیاده شدن نبود و جوانان جانبین و مبارزان طرفین با یکدیگر در آویختند و عثمان بهادر در آن روز داد مردی و شجاعت داد و دستش از ضرب شمشیر از کار باز ماند و سلطان احمد بمساعی ایشان جان از آن مهلکه بیرون برد و امرا دشمنان را گریزانیده و غنایم نامحصور گرفته بازگشتند و بمزار متبرک مشهد

مقدس ابی عبد الله الحسین مشتافته سعادت آستان بوسی حاصل کردند و علاء الدوله پسر سلطان احمد را با زنان و فرزندان او اسیر کرده باز آمده بموکب همایون پیوستند

ذکر بعضی از قضایای متفرقه و بیان برخی از حکایات متنوعه

ارباب عیش و عشرت چند روز در بغداد این بیت ادا نمودند

پیست وقت صبح است و لب دجله و ایام بهار ای پسر کشتی می ناشط بغداد بیار

و حضرت شهریار کامکار شاهزادگان را با طراف و جوانب فرستاده روزی چند در مسکن خلفا و ملوک بعیش و سرور گذرانیده فرمان داد تا خمهای شراب موصلی و دیگر مسکرات که در بیت الشراب سلطان احمد یافتند سر در دجله نهند و ماهیان نیز از ان تلخ و ترش محظوظ شدند و شوری در بغداد شان پیدا آمده در روی آب سرمست به پشت افتادند چنانچه لشکریان یکیک دو دو بدست میگرفتند و بعد از انقضای ایام لهو و لعب صاحبقران فرمود تا مزار امام احمد که از طغیان آب دجله ویران شده بود بحال عمارت باز آوردند و درین اثنا امیرزاده محمد سلطان که بکردستان رفته بود عرصهٔ آن ممالک را از دزد و حرامی پاک ساخته و هفتصد مرد مشهور که در کوه شامخ متحصن شده بودند از جبل انداخته معاودت نمود و در همدان چند روز شاهزاده مشار الیه بضبط و اسطه و نواحی آن مامور گشته بدانطرف رفت و از اردوی اعلی کسی متوجه خدمت امیرزاده میرانشاه شده خبر رسانید که فرمان چنانست که امیرزاده از دجله بجانب بصره رود و حکم واجب الاتباع نفاذ پیوست که زنان و متعلقان سلطان احمد با پسرش علاء الدین و صناع و محترفه و هنرمندان با خانه کوچ کرده بسمرقند برند و ملازمان رکاب همایون بموجب فرموده عمل نموده خواجه عبد القادر که در فن موسقی علامه روزگار بود برحسب اشارت با اهل و عیال متوجه دیار ماوراء النهر گشت اهالی بغداد بشکرانه آنکه نفس و عرض ایشان از صدمات سپاه جهان کشای مصون و محفوظ ماند مال امان قبول کرده بخزانه عامره رسانیدند و در خلال این احوال صاحبقران عدیم المثال شیخ ساوه را که از مشاهیر عصر بود با طایفه از مردم دانا و تحف و هدایا بجانب مصر و شام فرستاده خلاصهٔ سفارت آنکه بواسطه منازعت سلاطین چنگیز خانی زحمت و تشویش بسیار به اهالی آن دیار رسید و این زمان که از اقصای ماوراء النهر تا نهایت مملکت عرب در تحت تصرف کارکنان ما آمده نیک اندیشی رعایا و انتظام احوال برایا مقتضی آنست که رعایت حقوق قرب جوار کرده من الجانبین قاعدهٔ دوستی و محبت تاکید یابد و مکاتبات و مراسلات مفتوح گردد تا اهل تجارت که معموری عالم از ایشانست بی دغدغه آمد و شد توانند کرد والسلام علی من اتبع الهدی

ذکر نهضت حضرت صاحبقران بقلعه تکریت و تسخیر و تخریب آن

چون دار السلام بغداد با سایر امصار و بلاد در حوزهٔ تصرف بندگان پادشاه آمد طایفه از تجار آینده و رونده در پایه سریر اعلی عرضه داشتند که درین نواحی قلعه ایست تکریت نام و اهل آنجا بنهب و تاراج مشغولند و پیوسته قافله مصر و شام میزنند پادشاه بروجرد فرمان داد که برهان اغلان و پیک صوفی و جلال حمید و زمره دیگر از بهادران لشکر فیروزی اثر پیش روان شده بمحاصره قلعه تکریت اشتغال نمایند و ایشان بحسب فرموده متوجه شده بدان امر قیام نمودند و رایت نصرت انتساب در بیست و چهارم ذی الحجه سنه تسعین و سبعمائه از دار السلام بغداد متوجه شده بطرف قلعه تکریت روان گشت و امیرزاده شاهرخ منقلای شده در اثنای راه بکردستان رسیده فرود آمدند و شخصی در آن بیشه شیری دیده خبر بحضرت پادشاه آورد و آنحضرت با جمعی از بهادران پیل افکن بعزم صید روی بآن بیشه نهاد ناگاه پنج شیر غرین جوشان و خروشان از آن جنگل بیرون آمدند و مبارزان پلنگ سیرت هر پنج را در یک زمان بنوک سنان بر زمین انداختند و طعمه دیگر وحوش و سباع ساختند پادشاه عدو بند قلعه کشای از آنموضع روان شده بظاهر قلعه تکریت نزول فرموده والی موصل یار علی و حاکم اربیل با پیشکشهای لایق متوجه درگاه گیتی پناه گشته بوسیله مقربان بارگاه فلک اشتباه بحراز دولت زمین بوس سرافراز گردیدند و ملک قلعه تکریت امیر حسین خائف و هراسان گشته برادر کوچک خود را باردوی همایون فرستاد و اظهار اطاعت و انقیاد کرد و حضرت صاحبقران فرستاده را اسب و خلعت داد و فرمود که بازگرد و با حسن بگو که بایدبی اندیشه بخدمت شتابد تا از مایدهٔ احسان ما حظی نماید و چون برادر امیر حسن باو رسیده پیغام بگذارد بنابر آنکه از غایت بیم یارای آن نداشت که بیرون آید در تاکید اساس حصارداری مبالغه نمود و پشت منازعت بدیوار حصار باز نهاده آمادهٔ رزم و پیکار گشت و لشکر قیامت اثر عراده و منجنیق و غیر ذلک ترتیب داده جنگ می انداختند و مساکن ساکنان قلعه از آسیب سنگهای گران خراب و ویران شده و روز سوم امیر حسن باز برادر خود را با پیلاکات گران بها از اسبان تازی و دیگر هدیها بیرون فرستاد و او از زبان امیر حسن عرضه داشت که ما بندگان را چه حد است که با سپاه نصرت آیین در مقام عداوت و کین باشیم لیکن شکوه چتر فلک سای آنحضرت بمرتبه در دل جای گرفته که قوت و یارای بیرون آمدن ندارم اگر حضرت شهریاری مقرون گردد برادر و پسر بیرون فرستم و چون خوف و رعب من کمتر گردد شرف بساط بوسی حاصل کنم حضرت صاحبقران نصرت قرین با برادرش فرمود که گناه حسن تو بخشیدم برو و او را بگوی که بی توقف بخدمت ما آید و اگر در آمدن تقصیر نماید خون چندین خلایق که در قلعه اند در گردن او خواهد بود و برادر حسن از آن سخن اندیشناک گردید و بحبه بار باز گشت و لشکریان نصرت شعار نقبها بریده بپای حصار در آمده بودند و سید خواجه پسر شیخ علی بهادر نیز با نوکران خود نقب

زده یک برج حصار را در شب بینداخت و لشکر قیامت اثر حصار بیرون اگرفته مخالفان بحصار اندرون گریختند و امیر حسن را خوف و خشیت زیاده گشت و دل از جان شیرین برگرفت و بجد و جهد تمام بجدال و قتال اشتغال نمود و یرلیغ واجب الاذعان نفاذ یافت که تواجیان پیرامون قلعه را برامرا تومان و قوشون بخش کنند و مقرر شد که چهل نقب ببرند و هر نقبی در عهدهٔ امیری باشد و هر کس بکار خود مشغول شد و مجموع این مردم زیر برجها که منسوب باشان بود در اندک وقت خالی ساخته امیر حسن چون دید که مهم او خالی از اشکالی نیست مضطرب شد و کس بیرون فرستاده بجریمهٔ خویش اعتراف نموده امان خواست و حضرت صاحبقرانی فرمود که بجز بیرون آمدن چارهٔ نیست و چون فرستاده بقلعه مراجعت نمود و سخن آنحضرت با میر حسن رسانید قلق و ضطرار او زیاده شد اخوان با یکدیگر مشورت کرده و طبل عصیان کوفته بر سر حرف نخستین رفتند و ازین حرکت آتش خشم جهان سوز اشتعال یافته فرمان داد تا کوس و کورکه در فریاد و فغان در آوردند و بعضی از دیوارهای قلعه که مجموع آن ابر سپر چوبها کرفته بودند پیش از آنکه آتش در زنند بیفتاد و اهل حصار رخنها استوار ساخته فدائی وار بجنگ و جدال اشتغال نمودند و سپاه جلادت شعار متصدی رزم و پیکار شدند و یرلیغ جهان مطاع صادر شد که هر جا که مجوف ساخته باشند بر سر ستونها هیمه و نفت پر کرده آتش در آن زنند و در شب این عمل بتقدیم رسانیدند و اکثر دیوارها افتاد و حکم واجب الاذعان صادر شد که دیگر دیوارها که دست غیر بدان نرسیده بود مجوف ساخته هیمه و نفت در آن بقیه کرده آتش زنند و لشکریان بموجب فرموده عمل نمودند و مجموع دیوارها بیفکندند و امیر حسن و اتباعش در مشاهدهٔ این جلادت دود حیرت بدماغ متصاعد شد و بقلهٔ کوه بر آمدند چون حصار بکثرت باین مرتبه انجامید تکریتیان تضرع و زاری بنیاد کرده فریاد الامان بر آوردند و امرا و مقربان شفیع انگیخته زینهار خواستند و شفاعت امرا درجهٔ قبول نیافت و بهادران سپاه ظفر انتما بقلهٔ کوه بر آمدند و امیر حسن با هر که در قلعه بود دست و گردن بسته بدرگاه عالم پناه رسانیدند و حکم واجب الاتباع نفاذ یافت که رعایا را از سپاهیان جدا ساخته بسلامت رسانند و لشکریان را برامرا تومان و قوشون قسمت نموده سیاست کنند و بمقتضی فرمان تمامت آن مفسدان قطاع الطریق را بیاسا رسانیدند و از سرهای کشتگان تواجیان منارها ساختند و خانهای بدکرداران را خراب کردند و بموجب حکم یک دیوار حصار بگذاشتند تا بروزگار معلوم عالمیان گردد که استواری آن قلعه تا چه غایت بوده است ان فی ذلک لعبرة لاولی الابصار

ذکر مراجعت صاحبقران به اردوی و توجه بجانب دیار بکر و از انجا بطرف ماردین

رایت ظفر پیکر روز دوشنبه غرهٔ صفر در ضمان سعادت و اقبال بجانب عزبی معاودت نمود و نشاط شکارگاه از خاطر خطیر پادشاه جهانگیر سر برزده فرمان داد تا ملازمان رکاب نصرت انتساب با آن امر قیام نمایند و بموجب فرموده عمل نمودند و جرکه زده آنحضرت شب در چول توقف فرمود و روز دیگر جرکه بهم رسیده صید فراوان افکندند پیش ازین امیرزاده محمد سلطان که کنار شط بواسط رفته بود و طایفهٔ از امرا مثل رستم طغای بوقا و شمس الدین عباس و غیرهما از آب شط گذشته بودند و امیرزاده میران شاه نیز با لشکر خویش از دجله حرکت آمده بجانب بصره توجه نموده بود و شیخ تیمور بهادر و اوچ قرا بهادر و مبشر و ارغون شاه و مجموع شاهزادگان و امرا ولایت یاغی را غارتیده بودند و عرصهٔ مملکت را از قطاع الطریق و مفسدان پاک ساخته عازم اردوی اعلی شدند و چون عراق عرب با توابع در حوزهٔ تصرف بندگان درگاه در آمد آنحضرت خواجه محمود سبزواری را بحکومت و محافظت بغداد فرستاد و بنفس همایون عازم دیار بکر شد و امیرزاده میران شاه را با فوجی از سپاه جهت فتح و ضبط بعضی از ولایات ببالای آب بغداد روان ساخت و جسر بسته از آب گذشته آوازهٔ مراجعت شایع گردانید تا مخالفان از شرط احتیاط غافل و ذاهل شوند و سپاه نصرت شعار را نظر احتیاط در آورده از هر ده نفر دو نفر اختیار فرموده و امیرزاده محمد سلطان و غیاث الدین ترخان و اوچ قرا بهادر نیز بر حسب فرمان در اردوی توقف نمودند تا بضبط و یاسامیشی آن اشتغال نموده از پی بیایند و رایات نصرت آیات ببالای آب روان شد و چون بقلعهٔ کرکوک رسید اهل حصار طریق تمرد مسدود گردانیده باب موافقت بگشادند و آن قلعه برسم سیورغال بمیر زا امیر یار علی موصلی شد و در خلال این احوال پسر علی جهانگیر و سایر سرداران آن نواحی شرف بساط بوس حاصل نموده بعنایات پادشاهانه سرافراز گشتند و آنحضرت جهت زنان و فرزندان ایشان سیم و زر و حلی و زیور ارسال نمود تا با یحتاج پسران مرتب داده جهت دختران جهیز ترتیب دارند و از آنجا نهضت نموده در اربل فرود آمد و حاکم آن موضع شیخ علی طوی سنگین کشیده وظایف خدمتکاری بتقدیم رسانید و حضرت صاحبقران از آنجا روان شده کنار آب خیارات سرادق جلال شد و از آب گذشته هوای موصل از غبار سم سمند بادرفتارش مشک سا گشت و بزیارت یونس و جرجیس علی نبینا و علیه السلام رفته فرمود تا جهت عمارت هر مزاری ده هزار دینار کپکی خادمان از نقد و جنس تسلیم نمودند و صلات و صدقات فراوان بمستحقان آن موضع رسانید و درین اثنا امیرزاده میران شاه که بتسخیر ایل و الوس صحرانشینان رفته بود مجموع را در مقام اطاعت و فرمان برداری آورده در موصل بعز بساط بوس

فایز شد و یارعلی والی بلدهٔ مذکور دشرایط خدمتکاری قیام نموده حضرت صاحبقران را طوی پادشاهانه داد و آنحضرت اورا نغچی متوجه رها شد و در اثنای این اوقات سلطان عیسی والی ماردین رسولی فرستاده اظهار ایلی و انقیاد نموده بنابرین حضرت صاحبقران ظفرقرین میل بجانب ماردین نمود و چون بدان نواحی رسید کس فرستاده پیغام داد که بالشکرهای آراسته در عقب ما تعجیل نمای که عزیمت مصر و شام داریم و آنحضرت از انجا گذشته برأس العین نزول فرمود ولشکریان بغارت احشام قراقرا و غیر ذلک فرستاده سپاه منصور غنایم نامحصور گرفته باردوی همایون معاودت نمودند و رایات عالیات از آنجا نهضت کرده بروحا رسید و کزل که حاکم آنموضع بود از بیم جان شهر را گذاشته بگریخت و بعضی رعایا با او موافقت نموده پناه بکوهی بلند بردند و این معنی بر مزاج مبارک گران آمده طایفهٔ از تتجند را فرستاد تا آتش نهب در خان و مان ایشان زدند و حضرت صاحبقران با فرزندان و امرا بروحا در آمد و آن شهریست از بناهای نمرود که از سنگ تراشیده ترتیب داده و قضیهٔ ابراهیم خلیل ع در کنار آن بقعه وقوع یافته و چشمهٔ که بفرمان ملک منان در میان آتش جریان یافته هنوز روانست و آثار سیاهی بر حوالی چشمه تا غایت باقی مانده و حضرت صاحبقران و مجموع شاهزادگان و امرا در آن چشمه غسل کرده از آن آب آشامیدند و قرب به بیست روز بساط عیش و نشاط گسترده و طویهای پادشاهانه مرتب داشتند و جماعتی که مراسم جلادت و شجاعت قیام نموده خدمتکاری و جان سپاری تبقدیم رسانیده بودند بانعام موفور و نوازش نامحصور اختصاص یافتند و خدمات شایسته بجای آورده برای ملک و مال و اهل و عیال امان طلبیدند و مسئول ایشان بانجاح مقرون گشته مشمول عاطفت و احسان شدند و والی حصین کیفا در جاه روی عجز بر زمین افتقار نهاد و بمیامن دولت بیکران پایهٔ قدر او ارتفاع یافت و چون سلطان عیسی والی ماردین در آمدن اهمال نموده بود و خلاف آنچه ازو متوقع بود بظهور پیوسته حضرت صاحبقرانی فرمود که توره مینست که یاغی را در میان ولایت گذارند و بجای دیگر توجه نمایند و بواسطهٔ این معنی رایت نصرت شعار روز پنجشنبه ربیع الاول بصوب ماردین در حرکت آمد و در اثنای راه سلطان ارزین و حاکم بامین نیز بتلقین ملهم دولت روی بکعبهٔ اقبال آورده در سلک سایر ملازمان انخراط یافتند و آغایان و خواتین که در اغرق توقف نموده بودند بموکب همایون پیوستند و چون بموضع آق ملک که بهفت فرسخی ماردین است رسیده منزل ساختند حاکم جزیره ملک عزالدین شرف بساط بوس دریافته بعنایات پادشاهانه سرافراز گشت و سلطان عیسی چون از توجه جنود ظفرورود خبر یافت با تنسوقات سزاوار و هدایای قیمتی روی باردوی اشرف اعلی نهاد و بمقصد رسیده امرا او را در پایهٔ سریر اعلی حاضر ساختند و سلطان عیسی زانو زده پیشکشها معروض داشت و حضرت روی زمین بان بعنایت ملک ماردین گشاده از سبب تاخیر در آمدن سؤال فرمود و خدمتش در مقام اعتذار و استغفار آمده التماس عفو و مغفرت نموده پادشاه خطابخش پوزش پذیر پرتو التفات و عنایت بر احوال سلطان عیسی انداخته کمر زر و خلعت خاص ارزانی داشت و از آنجا روان شده حوالی ماردین مضرب خیام سپاه ظفرقرین گشت

ذکر شهادت امیرزاده عمر شیخ بهادر انار الله برهانه

چون میرزا عمر شیخ بهادر بفضایل نفسانی آراسته بود و از ملکات ردیه پیراسته شجاعتی موفور و کیاستی نامحصور داشت و حضرت صاحبقران کامکار شاهزادهٔ رفیع مقدار را بحکومت فارس تعیین نموده متوجه بغداد شد آنحضرت قرب یکسال بتنظیم مهمات آن مملکت قیام نموده ایل و الوس متفرقه را جمع آورد و مجموع ایشان کمر خدمتکاری برمیان بسته خاطر بر خراج گذاری قرار دادند و طایفهٔ از متابعان شاه منصور در آن ولا قلاع و بقاع حصین را پناه خود ساخته دم از تمرد و عصیان میزدند و شاهزادهٔ جوان بخت برای پر وحس تدبیر بعضی از آن مردم را بلطف و برخی را بعنف مطیع و رام گردانید و آنچه باو زکند روان کرده فرزندان را طلب داشت و بقیهٔ امیرزاده با بقیهٔ فرزندان دیگر بفارس رفتند و در آن زمان که شاهزاده مشار الیه بمحاصرهٔ سیرجان مشغول بود حضرت صاحبقران بجانب دیار بکر میرفت کسی پیش آنحضرت آمده خبر رسانید که فرمان چنانست که شاهزاده با لشکرهای عراق و فارس از راه کوه کیلویه در حرکت آمده باردوی شهریار آفاق ملحق شود و ایدکو برلاس و شاه شاهان والی سیستان و پیر علی سلدوز را بمحاصرهٔ سیرجان بگذاشت و امیرزاده عمر شیخ بموجب فرموده عمل نموده متوجه شیراز شد و در آن موضع اسباب یورش مهیا داشته امیر سونجک بفرمان حضرت صاحبقران بعمارت قلعهٔ فهندز که خراب کردهٔ شاه شجاع بود مشغول گشت و شاهزاده اسکندر در شیراز توقیع نمود و امیرزاده پیر محمد را مصحوب خویش گردانید و با سپاه پرخاشجوی از راه شولستان متوجه دیار بکر شد و از کردستان گذشته بقلعهٔ مختصر رسید که او را خرمن بو گویند و اندک مردمی در آنجا ساکن بودند و غله فراوان داشتند شاهزاده نوکران فرستاده از ایشان تغار طلبیده آنجماعت سرباز زده نوکران بازگشته صورت حال بعرض رسانیدند و شاهزاده سوار شده بر فراز پشته که در برابر آن قلعه بود برآمده یکی از کردان بنجره تیری بجانب سواران انداخته آتش خشم شاهزاده اشتعال یافته و سپر در سر کشیده پیشتر رفت ناگاه از شست قضا تیری بر شریان آن شیر ژیان رسید فی الحال مرغ روح آن سعادتمند بجانب ریاض خلد

در پرواز آمد و بعد از فوت شاهزاده مشار الیه ملازمان و رهبانان قلعه را گرفته هر که را در آنجا یافتند تا کودکان شیرخواره پاره پاره کردند و در برج سلطنت امیرزاده پیر محمد و ارکان دولت شاهزاده را دود حیرت بسر برآمده و آتش فرقت ولی نعمت در درون و بیرون همگنان برافروخت و نعش شاهزاده را بشیراز برده جسد مبارکش در سرداب بعاریت بنهادند حضرت پادشاه گردون صولت انتظار قدوم میرزا عمر شیخ میکشید که با او مشورت نموده عازم دیار مصر و شام گردد که ناگاه توکل بهادر باردوی همایون آمده خبر واقعه هایله شاهزاده را بسمع اعیان دولت رسانید امرا و ارکان دولت در بحر تفکر و اندیشه فرو رفته نه یارای گفتن داشتند و نه روی نهفتن و عاقبت جز گفتن چاره ندیدند حضرت صاحبقران دولت یار دست در دامن تحمل و اصطبار زده اصلا اضطراب بخود راه نداده زبان خجسته بیان بآیه کریمه انا لله و انا الیه راجعون کشاده زمام ایالت فارس را در قبضه اقتدار فرزند ارجمند امیرزاده پیر محمد بنهاده و او همراه شاهزاده بود و اوج قرابهادر بر حسب فرموده با منشور همایون متوجه خراسان بود شد و امیرزاده مصیبت رسیده را با امرا و شاهزاده مرحوم بطرف شیراز باز گردانیدند و خود نیز بنا بر اشارت علیه در رکاب همایون روان شد و بعد از مدتی خواتین امیرزاده عمر شیخ بهادر سوینج قتلغ آغا و ملک آغا و فرزندان سعادتمندان و نعش آن جناب را از شیراز بشهر کش نقل کردند و در بقعه که از مستحدثات حضرت صاحبقران است در جوار مزار فایض الانوار شیخ شمس الدین مدفون ساختند و سبب نقل نعش شاهزاده مرحوم در ظفرنامه و سایر تواریخ حضرت صاحبقرانی مسطور است

ذکر بقیه قصه ماردین و مقید شدن سلطان عیسی و توجه آنحضرت بجزیره

چون سلطان عیسی بدرگاه عالم پناه آمده باج و خراج قبول کرد بعضی از لشکریان جهت تحصیل مال و برخی برای مهمات ضروری خویش بماردین در آمده ناگاه طایفه از رنود و اهل غوغا غوغا بر سر ایشان آوردند پادشاه جهان گشای سلطان عیسی را طلبداشت و بزانو در آورد از فحوای کلمات او بوضوح پیوست که خدمتش در وقت بیرون آمدن با برادران و معتمدان خویش گفته است که بهیچ وجه قلعه را از دست ندهند و شهر تسلیم نکنند و بعد از ثبوت جریمه یرلیغ واجب الاتباع باخذ و قید او صادر شد و چون از کثرت چهارپای صحرا و بیابان بستوه می آمد لاجرم از آنجا بطرف کوهستان روان شد و چون دو سه مرحله طی کرد ناگاه هوا متغیر گشت و ابر و بارندگی بدید آمد تا که زمان طوفان نوح نسبت بآن خشک سالی مینمود و زمین آن ناحیه بغایت سست و نرم بود چند روز مردم ببالای آن لای گرفتار شده قطار قطار از شتران بار بردار و استران راهوار در آن وحل فرو رفتند و زمان زمان بارندگی اشتداد می یافت تا بمرتبه رسید که اکثر خلایق خیمها بر جای گذاشته و دامنها بر میان زده قدم در راه نهادند و اکثر شاهزادگان و امرا و تومانان نمدها و زیلوها و امثال اینها بر روی لای انداختند و بگذشتند و مبدء بارندگی در یازدهم جمادی الاول بود و خلاصی از آب و وحل در عاشر جمادی الآخر بود و پیش از این واقعه حضرت صاحبقران کامکار تحف و تنسوقات بیرون از شمار مصحوب معتمدان جهت فرزندان بطرف سلطانیه فرستاده بود و شیخ نام شخصی که در ملازمت ملک عز الدین حاکم جزیره بود سعادت دست بوس دریافته و مشمول نظر عاطفت و احسان گشته بود و پای در طریق برای نهاد و در اثنای راه دست درازی کردن گرفت و مجموع پیلاکات را برگرفته بجزیره در آورد و ملک عز الدین عهد شکسته با آن مفسدان در ساخته حضرت صاحبقران دو سه دفعه بجهت الزام حجت کس پیش ملک عز الدین فرستاده پیغام داد که شیخ را بدرگاه ما فرست تا رقم عفو بر جریمه تو کشیم و الا مجموع جزیره و قلاع تو در زیر سم ستوران لشکر پست و ناچیز خواهد شد ملک عز الدین بر حصانت حصار و آب شط اعتماد کرده آن نصیحت را اعتبار ننمود چون صاحبقران کامکار دانست که ملک عز الدین بحصانت اعتماد کرده پنبه غفلت از گوش بیرون نخواهد آورد در روز ثالث عشر جمادی الاول اغرق را گذاشته ایلغار فرمود و با لشکر فیروزی اثر از دجله گذشته در وقت سحر بر سر آن بخت برگشتگان رسید و ملک عز الدین در آن شورش و آشوب بدست یکی از لشکریان افتاده آن شخص او را در شکنجه و عقوبت کشیده بعد از آنکه مال فراوان گرفت خلاصش ارا کرده ملک عز الدین بمشقت بسیار جان از آن ورطه خونخوار بیرون برد و صامت و ناطق مملکت او عرصه نهب و غارت گشت و چند قلعه جزیره را گرفته سپاهیان از نقد و چهارپای بی نیاز گردیدند و رایت نصرت انتما بعد از گوشمال اعدا از آنجا معاودت نمود چون آنحضرت از دجله عبور فرمود فرمان داد که تمامت اموال از غنایم و غیره بموصل نقل کردند و آنها را در چهل کشتی بمدت ده شبان روز از آب گذرانیدند و باردوی همایون رسانیدند

ذکر توجه پادشاه گیتی ستان بجانب ماردین نوبت دوم و ولادت شاهزاده الغ بیک

چون زمستان بپایان رسید خسرو انجم به بیت الشرف خویش خرامیده شهریار بحر و بر بعد از فتح جزیره پرتو التفات بر احوال لشکر انداخت و سپاه را کار ساز ساخت و در غره جمادی الآخر سنه ست و تسعین و سبعمائه لوای اهبت بصوب ماردین برافراخت و امیرزاده میران شاه گورکان را برسم منقلای از پیش روان ساخت و در دوازدهم ماه مذکور حضرت صاحبقران با سپاه منصور بصوب ماردین نزول فرموده آمده باطراف و جوانب شهر محیط شدند روز دیگر صاحبقران کامکار با سپاه قول و جوانغار متوجه حصار گشتند و پیش از همه

لشکر قول نردبانها بر دیوار نهاده ببالا بر آمدند و سایر بهادران دیگر حمله آوردند و دشمنان بر اکرفته شهر را مسخر ساختند و مخالفان از بیم جان روی بقلعه آوردند و لشکریان تعاقب نموده جمعی کثیر را کشتند و بسی از پسران ماه پیکر و دختران خورشید منظر در زیر دست و پای دواب هلاک شدند و بسیاری از تشنگی هلاک شدند و جنود ظفر ورود در پای قلعه بجنگ اشتغال نمودند و این حصاریست در نهایت محکمی و استواری بر سر کوه بلند واقع شده و شعرا و بلغا منثورات و منظومات خوش بمتانت و حصانت آن قلعه اشارت کرده اند القصه بهادران و دلاوران سپاه فیروزی نشان آن روز تا بشب آتش رزم و پیکار برافروختند و روز دیگر ببالا رفته هر که باندرون قلعه رفته بود و پناه بکمرها گرفته فرود آوردند ارباب حصار چون قوت پنجه لشکر نصرت شعار مشاهده نمودند خوف و خشیت بر ضمایر خود راه داده تضرع و زاری آغاز کردند و بجان زینهار خواستند و حضرت صاحبقران دولت یار از پای قلعه بازگشت و باردوی همایون نزول فرمود و اهالی ماردین بفور پیشکشها بیرون فرستادند و باج و خراج را متقبل شده از اتفاقات که مردم آن سرزمین را دستگیر کردند آن بود که در اثنای تضرع و تخشع ایشان ایلچیان از جانب سلطانیه از نزد سرای ملک خانم رسیده خبر رسانیدند که روز یکشنبه نوزدهم جمادی الاول سنه ست و تسعین و سبعمائة بامیرزاده شاهرخ در قلعه سلطانیه واهب بی منت و بخشنده بی ضنت فرزندی ارجمند ارزانی داشت و از استماع این بشارت و بشکرانه این عطیه کبری از سر ارباب ماردین گذشته ملکه مالی را که قبول نموده بودند بدیشان بخشید و زمام حکومت آن دیار را در قبضه سلطان صالح برادر سلطان عیسی نهاد و از آنجا عنان عزیمت بپیچید و دینارها بخش کرده عازم سیری شد و شاهزادگان و امرا و نوئینان هر کس براهی بازگشتند و بنفس خویش از راه سور مراجعت نموده چون بکنار شط رسید امیرزاده میران شاه را جهت ضبط آن ولایت بر بالای آب دجله بر سبیل استعجال روان ساخت و خود از آب گذشته در مرغزاری که طیب نسیمش از باد بهشت نشان میداد نزول فرمود بعزیمت آنکه متوجه الله تاق شود **ذکر قلعهٔ آمد** چون حوالی الله تاق مضرب خیام صاحبقران گردون اقتدار شد هنوز از آن مرغزار کوچ نکرده بود که از پیش شاهزادگان کامکار امیرزاده میران شاه گورکان و محمد سلطان بهادر ایلچی رسیده خبر رسانیدند که اهالی حصار آمد بمحکمی قلعه مغرور شده اظهار سرکشی میکنند و آنحضرت فی الحال امیرزاده جهانشاه را در مقدمه روان گردانید و خود با مجموع سپاه در حرکت آمد و لشکریان از آب دجله که در آن موسم بغایت تنک میباشد عبور نمودند و بر ظاهر آن قلعه فرود آمدند و طناب در طناب کشیدند و آمد حصاریست که در رفعت با ایوان کیوان لاف همسری و در رزانت با سد سکندری دعوی برابری میکند خندق آنرا تا مرکز زمین فرو برده اند و دیوار او را تا اوج اعلی علیین برآورده و مجموع باره آن را از سنگ تراشیده ترتیب داده اند و بجص استوار ساخته اند و عرض دیوارش بمرتبه ایست که دو سوار در پهلوی هم توانند راند و بر سر باره هم از طرف شهر و هم از طرف بیرون دیواری سنگین مرتب گردانیده اند و بعد از آن ساخته اند و سنگ اندازها از آن گذاشته اند تا وقت شدت حرارت هوا و هنگام برودت سرما خلایق در آنجا آسوده توانند بود و در اندرون حصار دو چشمه آب خوشگوار جریان دارد و چند باغ بارور در آن قلعه است و از بنای حصار آمد تا زمان محاصره حضرت صاحبقران چهار هزار و سیصد سال بوده است که در مدت این اوقات هیچ کس بقهر و غلبه بر آن استیلا نیافته مگر خالد بن ولید که بعد از ایام محاصره از ممری که آب بشهر می آمد پنهانی در آمده بود و بر آن موضع مستولی شده القصه چون حضرت صاحبقران بحصار آمد رسید روز دیگر سوار شده لشکریان را بر محاصره ترغیب و تحریض نمود و سپاه ظفر پناه بجنگ اشتغال نمودند و هر چند از بالا سنگ میریختند پای ثبات و وقار بهادران جلادت آیین از جای خود متزلزل نشدند و حضرت صاحبقران فرمان داد تا عثمان بهادر و ارغون شاه هر یک برجی را نقب زده راه آمد و شد مهیا ساختند و ارغون شاه پیش از همه بفصیل در آمد و لشکری از اطراف و جوانب حمله آوردند و قلعه را که در مدت چهار هزار سال هیچکس بزور دست و بازو نگرفته بود در دو سه روز مسخر ساختند و در حصار ریخته دست بغارت گشودند و سپاهیان آنجا در نقبها رفته ناپدید شدند و کس از ایشان نشان نیافت و بموجب فرمان یاساقیان ببالای برج رفتند و بتخریب آن مشغول شدند و چون از غایت استحکام آن عمارت فرصتی و روزگاری دراز و زمانی دیر باز می بایست که این معنی میسر شود اندکی از سرهای شرفات انداخته دست از آن باز داشتند و از آنجا کوچ کردند و در اثنای راه بپایه سریر اعلی عرضه داشتند که پیق صوفی دل دگرگون کرده است و میگریزد و بر حسب فرمان او را در زمان حاضر ساختند و بعد از حاضر گشتن بگناه خود معترف شده و جمعی را که در آن باب اتفاق نموده بودند نام برده و صورت حال آنکه پادشاه خطابخش جرم پوش امثال این حرکت را کرات و مرات از وی مشاهده فرموده ذیل عفو و اغماض بر آن پوشیده در برابر اعمال ناپسندیده او مراحم خسروانه و نوازشهای پادشاهانه ارزانی داشته بود و چون تجدید آن اندیشه خطا از وی صادر گشت صاحبقران بقید او فرمان داد و یرلیغ واجب الاذعان نفاذ یافت که جمعی که با او اتفاق نموده اند بیاسا رسانند **ذکر توجه حضرت صاحبقران بجانب الله تاق و**

فرستادن بعضی از شاهزادگان باطراف حضرت صاحبقران باستحقاق بعد از تسخیر آمد متوجه الله تاق شده و در آن دیار کوتوالان و سرداران قلاع حلقه اطاعت در گوش افکندند باردوی همایون شتافتند و بتقبیل قوائم سریر خلافت مصیر سرافراز شدند و باج و خراج قبول کردند که هر ساله مبلغی خطیر بخزانه عامره رسانند و چون شهریار روی زمین از میافارقین بگذشت راهها یقین نموده غجرچیان مقرر گردانید و امیرزاده محمد سلطان براجونه روانه داشت و رایات ظفر پیکر از راه سیواس بجانب صحرای موش در حرکت آمد و امیرزاده شاهرخ ملازم رکاب نصرت انتساب بود با آنکه موسم بهار بود از شدت سرما و کثرت برف اسب و شتر بسیار در آن عقبهای بلند که پیش آمد تلف شد و در روز سه شنبه یازدهم رجب از تمامت آن عقبات دشوار و راههای ناهموار عبور فرموده صحرای موش مضرب خیام و سرادق عز و جلال گشت و امیرزاده میران شاه و امیرزاده محمد سلطان در آن محل باردوی اعلی پیوستند و حاکم تفلیس حاجی شرف که در مجموع گرجستان بحسن اخلاص منفرد بود در آن موضع بدولت پابوس سرافراز شده اسبان در رفتار پیشکش گذرانید و از آن جمله اسبی بود که با تمامت اسبان نامدار حکام ولایت اطراف که برسم پیشکش آورده بودند دوانیدند بر همه سبقت گرفته حضرت صاحبقران خدمتش را منظور نظر احترام گردانیده و مملکت او را با تمامت و دیگر ضمایم و ملحقات بر وی مسلم داشت و قامت قابلیت او را بخلعت طلادوز و کمر و شمشیر زرین مشرف ساخت و شیخ صوفی را باو سپرد تا در قلعه تفلیس مضبوط دارد و در خلال این احوال محمد درویش برلاس را با طایفه از سپاه بمحاصره قلعه النجق فرستاد و چون قرا یوسف و احشام تراکمه باوازه توجه توق زرنگار فرار بر قرار اختیار کرده بودند حضرت صاحبقران در آن باب مشورت فرمود رایها بر آن قرار گرفت که جمعی را بتعاقب ایشان فرستند و آنحضرت برهان اغلان را و ایناخ و جهان شاه بهادر را با دیگر سرداران مصحوب او ساخته از صحرای موش در عقب دشمنان فرستاد و فرمان داد که تا آنجا که میسور و مقدور باشد بروند و عنان باز نکشند و در دفع شر و فتنه ایشان سعی و اهتمام تمام نمایند و بنفس همایون چند روز در آن صحرا توقف نموده بجهة استیصال طایفه که تا غایت خویشتن داری شعار خود کرده بدرگاه گیتی پناه نشتافته بودند امیرزاده میران شاه را با لشکر بهرام انتقام فرستاده فرمود که هر کس که بقدم اطاعت و انقیاد پیش آید مزاحمت باحوال او نرسانند و آنکه تمرد نماید ولایت و الوس وی را بباد تاراج دهد و بعد از فراغ از گوشمال اعدا بجانب قلعه النجق رفته در محاصره آن سعی و اهتمام مبذول دارد و یرلیغ جهان مطاع صدور یافت که تواچیان باطراف ممالک محروسه روند و لشکرها را کائنا من کان جمع کرده بدرگاه گیتی پناه آورند و ایشان برحسب فرمان روان شده در اکناف و اطراف جهان جهت اجتماع لشکر گردون مآثر متفرق و پراکنده گردیدند و رایات فتح آیات از صحرای موش در حرکت آمده بجانب الله تاق بازگشت و حضرت ابهت سمات سرای ملک خانم و تومان آغا و سایر آغایان و خواتین که در سلطانیه توقف نموده بودند در این ولا از آنجا بیرون آمده متوجه اردوی اعلی شدند و چون حوالی اخلاط محل گستردن بساط جلالت مناط شد والی بدلیس بدرگاه گیتی پناه شتافته شرف زمین بوس دریافت و پیشکشهای مناسب گذرانیده در محل قبول افتاد و عرق مرحمت و عاطفت خسروانه در حرکت آمده اخلاط را بسیورغال او ارزانی داشت و حضرت صاحبقران در آن پایان میل شکار فرموده ملازمان رکاب نصرت انتساب بمقدمات آن مشغول شدند و بعد از دو سه روز جرگه بهم رسیده آهوی بسیار و قوچ و میش کوهی و گوزن فراوان افکندند و چون مدت یازده ماه شاهزادگان و خواتین از آنحضرت جدا مانده بودند و در سلطانیه اقامت داشتند و در این ولا خبر آمدن ایشان بمسامع علیه رسید شعله اشتیاق او زبانه کشید و براه اوج کلیسیا در حرکت آمد و در اثنای راه ملاقات اتفاق افتاد و چمن آمال همگنان از رشحات فیض سحاب افضال حضرت صاحبقران برومند گشت و صاحبقران ظفر لوا نظر التفات بر انتظام احوال مملکت انداخته و بقمع و استیصال اعدا توجه همت ساخت و تیمور خواجه آق بوقا را بمدد محمد درویش که بمحاربه قلعه النجق مشغول بود فرستاد و بنفس سعادت قرین متوجه قلعه آیدین شد و اهالی قلعه ایل قبول کرده هر چه داشتند از صامت و ناطق بیرون فرستادند و با عیال و اطفال بر سر کوه آمده فریاد الامان باوج آسمان رسانیدند و مزاج اشرف صاحبقرانی که متصف بعدل و انصاف بود ایشان را از بیرون آمدن معاف و معذور داشت و از آن موضع بازگشته شب در میان کوچ کرده باوج کلیسیا نزول فرمود و مقارن این حال طهرتن والی ارزنجان که سوابق اخلاص را بلواحق اختصاص داشت بعطایا و هدایا باردوی سعادت انتما رسید و آنچه آورده بود بنظر کیمیا اثر رسانید و بعنایت بی پایان و عاطفت بیکران اختصاص یافت **ذکر فتح قلعه اونیک** چون اکثر حکام و سرداران اطراف و کوتوالان قلاع بقدم اطاعت پیش آمده روی نیاز بساحت بارگاه جهان پناه آورده بودند مصر خواجه پسر شیخ محمد ترکمان که حاکم قلعه اونیک بود نیامد و خاطر شهریار جهانگیر متوجه تسخیر آن حصار شد و امیرزاده محمد سلطان را در مقدمه روان کرد و رایات نصرت آیات براه دیگر در حرکت آمد و حضرت صاحبقران سپهر احتشام پیشتر از امیرزاده محمد سلطان بآن مقام رسیده لشکریان فی الحال جنگ در انداختند و بیامن دولت روزافزون پادشاه زمان حصار را با زمین یکسان ساختند مصر با اتباعش بقلعه کوه متحصن شدند و بهادران

سپاه ظفر مآل پیاده گشته فی الحال بکمرهای کوه برآمدند و نزدیک بدروازه رسیدند روز دیگر مصر پسر و نا اسپ خود را هر دو با تحف و هدایای پادشاهانه بپایه سریر اعلی فرستاده معروض داشت که اگر این نوبت امان یابم از سر اطمینان خاطر بخدمت شتابم حضرت صاحبقران کشورگشای فرستاده کانرا نواخته فرمود که آنچه مصر فرستاده مقبولست و با او بگوئید که از سر جریمه اش درگذشتم اما باید که بزودی بیرون آید تا عنایت ما شامل حال او گردد و ایشان بازگشته بقلعه آمدند و این سخنان با وی گفتند مصر از طالع ضعیف و بخت نحیف کلمات نیکوخواهان را بسمع رضا نشنید و اهل قلعه دست به تیر و کمان بازیده جنگ آغاز کردند و روز دیگر طهرتن پیش رفته مصر را از طریق مصلحت اندیشی نصیحت کرد و از استماع این کلمات خوف و هراس او زیاده شد باز پسر خود را با تسلمش که از خویشان نزدیک او بود و از دلاوران آن سرزمین بجرات و جلادت امتیاز داشت با اسبان با درفتار بیرون فرستاد و ایشان بزبان تضرع و استکانت در پایه سریر اعلی معروض داشتند که مصر امید میدارد که آنچه سابقا التماس نموده بشرف انجاح اقتران یابد حضرت صاحبقران کامکار دانست که مصر داعیه دارد که بجد نشتابد لاجرم فرمان همایون نفاذ یافت که بهادران لشکر منصور در ظلمت لیل بپای کمر رفته تا روز جنگهای عظیم و مردانه کردند و در اثنای حرب و قتال از حصار تیری انداختند که بران خبری نوشته بودند محصل آنکه میان مصر و تسلمش خویشی نزدیکست و استظهار اهل قلعه و اصحاب این بقعه بدوست اگر خدمتش را امیدوار گردانند خطوری تمام براحوال منازعان راه یابد و حال آنکه بر ضمیر انور پادشاه هفت کشور از نخست این معنی پرتو انداخته بود و روز دوشنبه حضرت صاحبقران پسر مصر را پیش خود طلبید و او در سن شش سالگی بود و در ادای سخن و حسن تقریر و حرکات موزون و کلمات دلفریب از ابنای زمان امتیاز داشت و چون بپایه سریر اعلی رسید روی بقدم همایون بندگی صاحبقران نهاده و زانو زده بعبارتی دلپذیر خون پدرش خواهش نمود و عرضه داشت که اگر پادشاه از کشتن او درگذرد من بروم و سعی کنم که با شمشیر و کفن بدرگاه پادشاه آید و آنحضرت فرمود که هرچند خون پدر ریختنی است او را بتو بخشیدم بشرط آنکه پیش ما آید و حضرت صاحبقران از روی ترحم و مهربانی خلعت فرزندی از فرزندان خود را در بر پسر مصر پوشانید و حمایل یکی از شاهزادگان در گردنش افکند و او را با جمعی از ملازمان و استمالت نامه نزد پدر فرستاد و او را چون بدین هیات بقلعه در آوردند اهالی آن بقعه در جوش و خروش آمده زبان بدعای ابد پیوند بگشادند و مقدم نگان علیا را بقدم اعزاز و احترام تلقی نموده و مصر آنجماعت را بخلعتهای فاخر و زر و جواهر خوشدل گردانید اما از غایت سراسیمگی پی بمقصود نبرد و زهره نداشت که قدم از قلعه بیرون نهد و خود را ببارگاه فلک اشتباه رساند تا نقش بی بدیل را از آن مهلکه برهاند و چون مصر در آمدن تاخیر و تسویف جایز داشت حضرت صاحبقران فرمان داد تا قلعه را ویران ساختند و در اثنای این اوقات مادر مصر با تحف و پیشکش از حصار بیرون آمده روی نیاز بر خاک عجز و مسکنت نهاد و بزبان استکانت معروض داشت که پسر من بنده ایست از بندگان این آستان و او را چه حد آن باشد که در مقام منازعت خدام عالیمقام آید لیکن از غایت خوف و خشیتی که بروی استیلا یافته دست و پای میزند و اگر مصر خوف و هراس بخود راه دهد عجب نباشد حضرت صاحبقران او را خلعت و نوازش فرمود که اگر پسرت بجان و مال دلبستگی دارد زود بخدمت شتابد و الا هرچه پیند از خود بیند و اهل حرم سرای ملک خانم و تومان آغا و دیگر خواتین مادر مصر را خلعتهای فاخر داده گسیل کردند و چون بقلعه در آمد کیفیت حال با پسر در میان نهاد و مصر از غایت شقاوت و ادبار بر عصیان اصرار نموده فرمان واجب الاذعان نفاذ پیوست تا استادان هنرمند در برابر قلعه عمارتی بلند ساختند و در اندک زمانی بنائی رفیع تر از حصار باتمام رسانیدند و از ضرب سنگ عراده و منجنیق محصوران را به تنگ آوردند و چون پنج ماه از ماه رمضان بگذشت قلت آب بمرتبه رسید که مصر تاب گشت و مجموع عشا از قلعه بیرون کرد و اکثر کاخ و ایوان قلعه او نیک از زخم سنگ عراده بخاک یکسان گشت و از اضطراب و پریشانی نایب خود را پیش شاهزاده محمد سلطان فرستاد و زاری و تضرع از سر گرفت و شاهزاده جوان بخت او را بپایه سریر اعلی رسانید و از آشفتگی مصر و سراسیمگی او کلمه چند معروض داشت آنحضرت فرمود که اگر بدرگاه ما شتابد آسیبی بدو راه نیابد و برحسب فرمان فرستاده را خلعت پوشانیده آن شخص با مصر ملاقات کرده آنچه دیده و شنیده بود باز گفت و مصر در روز جمعه غره شوال دل از ملک و مال بر گرفته مادر خود را دیگر باره بیرون فرستاد و آن عورت بیچاره روی بر خاک نیاز نهاده زاری و فغان باوج فلک اثیر رسانید و از سر سوز و گداز برای پسر امان خواست مراحم پادشاهانه شامل حال او شده فرمود او را بتو بخشیدم اما باید که همین لحظه بیرون آید و اگر در آمدن تعلل نماید خون چندین خلایق در گردن او خواهد بود و مادر مصر اندیشناک بازگشت و از صورت قضیه پسر را آگاه گردانید و مصر با شمشیر و کفن بیرون آمده با میرزاده محمد سلطان التجا نمود و شاهزاده جوان بخت مصر را امیدوار گردانیده بدرگاه عالم پناه آورد و کلمات او را معروض داشت و شفیع جرایم وی گشت و حضرت صاحبقران خون مصر را بشاهزاده بخشید لیکن برلیغ واجب الاتباع نفاذ یافت که سلطان عیسی والی ماردین و مصر را بسلطانیه برند سلطان عیسی را در آنموضع توقیف نموده مصر را بسمرقند برند و ملازمان موکب همایون بموجب فرموده عمل نمودند و حکم شد که تمامت آلات و ادوات

اربد

حرب و جنگ که در اونیک بود بیرون آوردند و امیر التمش بمحافظت آن موسوم گشت **ذکر مراجعت حضرت صاحبقران ممالک ستان و فرستادن لشکر بجانب گرجستان و ولادت امیر ابراهیم سلطان** شهریار گیتی کشای بعد از تسخیر قلعهٔ اونیک پنج روز در آنموضع بساط نشاط گسترده داد عیش و طرب داد و از آنجا مراجعت نموده روز هشتم ماه شوال را اشاره امیر حاجی سیف الدین از ماوراء النهر آمده مهمات ملکی معروض داشت حضرت صاحبقران در جلکائی که نمونه روضهٔ رضوان بود فرود آمد و چند روز توقف نموده روز دوشنبه سیزدهم ماه مذکور فرمان داد تا طوی عظیم ترتیب کردند و در آن طوی امیر طهرتن را منشور ولایت ارزنجان و نواحی آن بلند پایه گردانید و بکلاه و کمر مرصع اختصاص داده روانه ساخت و امیر بزرگ امیر حاکو پیش از این با طایفهٔ از پردلان پرخاشجوی بقلعهٔ ایدین رفته بودند و بدانجا رسیده در باب محاصره و جنگ ید بیضا نموده حاکم آن قلعه امیر بایزید چون تسلط سپاه منصور مشاهده کرد دانست که همه اهل حصار پایمال حوادث روزگار خواهند گشت لاجرم حیله اندیشه امان طلبید و التماس نموده عهد کرد که اگر لشکر دست از محاصره باز داشته از پای حصار بیرون روند کار سرانجام یابد امیر بزرگ ملتمس او را مبذول داشته از آنجا برخاست و قرب بآن محل نزول کرد امیر بایزید بی آنکه امیر بزرگ را اعلام کند بهنگام سحر از حصار بیرون آمده بدرگاه عالم پناه شتافت و چون باردوی همایون رسید منظور نظر عاطفت شد و حضرت صاحبقران ولایت آیدین را باو بخشید و بآل تمغا و کمر زرین او را بازگردانید و ایلچی فرستاده امیر بزرگ را باز خواندند و در خلال این احوال برهان اغلان و امیر حاجی سیف الدین و امیر جهان شاه و امیر عباس بموجب فرموده از راه افسقا با لشکری گران متوجه گرجستان شدند و آنحضرت بنفس همایون از جنگلستان الند عازم آن صوب گردید لشکریان ظفر قرین از اعدا هر که را می یافتند قتل و غارت میکردند حضرت صاحبقران کامکار با شاهزادگان رفیع مقدار و امرا نامدار چون بشهر قارص رسیدند در ظاهر آن که صحرای دلکش بود فرود آمدند و از جمله فتوحی که در آن اوان روی نمود آن بود که در روز پنجشنبه بیست و ششم شوال سنه ست و تسعین و سبعمائه حضرت ملک متعال امیرزاده شاهرخ را فرزندی سعادتمند کرامت فرموده بمیرزا ابراهیم سلطان موسوم آمد و بانوی عظمی سرای ملک خانم کس فرستاده خاطر خطیر پادشاه جهانگیر را از ایصال بشارت فرحناک مسرور گردانید. و مدت بیست و یک روز بجشن و سور و لهو و سرور گذرانیدند و حضرت صاحبقران بکمال مسرت و شادمانی از مرغزار قارص کوچ کرده در دشت منک کول نزول فرمود و در آنموضع امرا و بهادران که بغزاوت گرجستان رفته بودند و قلاع و بقاع آن ولایت را فتح کرده با مغانم موفور بازگشته بتقبیل بساط بوس فایز گشتند و بار دیگر طوی کرده بر پشته فیح عریض نزول فرمود **ذکر رفتن شاه زاده جوان بخت شاهرخ بهادر بجانب سمرقند و توجه حضرت صاحبقران بار دیگر بجانب گرجستان** در بیست و یکم ذیقعده سال مذکور خاقان مؤید منصور فرمان داد که امیرزاده شاهرخ بطرف سمرقند رود و بضبط و ربط مملکت قیام نماید و چون شاهزاده مشار الیه عزم رفتن کرد آنحضرت اشارت فرمود که مهد علیا سرای ملک خانم و تومان آغا و دیگر خواتین و آغایان با غرق در رفقت آنجناب تا سلطانیه روند و ایشان در آنموضع توقف نموده شاهزاده متوجه مقصد گردد و نور باصرهٔ سلطنت و حرم با حرمت بموجب فرموده در حرکت آمدند و بعد از رفتن آن جماعت بار دیگر داعیه احراز فضیلت جهاد از خاطر خطیر پادشاه جهانگیر سر بر زد لاجرم عنان عزیمت بجانب گرجستان که باقبالیق اشتهار دارد منعطف ساخت و ایشان بقلال جبال و مواضع استوار پناه برده بودند و سپاه جلادت شعار بکوهها بالا رفته دربارهٔ آن بیدینان قتل و غارت بتقدیم رسانیدند و مظفر و منصور بدرگاه عالم پناه معاودت نموده و حضرت صاحبقران شکارکنان میرفت تا بتفلیس که معظم ترین بلاد گرجستان و دار الملک سلاطین ایشانست رسید و از آنجا بازگشته بولایت شکی آمد و امیر حاجی سیف الدین و امیر جهان شاه را با جمع امرا بر سبیل ایلغار بطرف آن ولایت فرستاده تا هر که از در ایلی در آید ابواب عاطفت بر روی او مفتوح سازند و هر که مخالفت نماید بنیاد او را براندازند و ایشان برحسب فرموده عمل نمودند و مجموع کوه و دشت بزارا غارت کردند و ایل و الوس آن نواحی را بند کرده باردوی همایون رسانیدند و امیر شیخ نور الدین و پسر ساربوقا را با لشکری سنگین بکوهستان روان فرمود و ایشان چون بکوهستان در آمدند سید علی شکی حاکم آنموضع مال و ملک را وداع کرده از خوف جان روی بگریز نهاد و امیر شیخ نور الدین آتش نهب در کوهستان زده با غنیمت فراوان بدرگاه خسرو صاحبقران معاودت نمود و در خلال این احوال کس از جانب شیروان آمده خبر آورد که لشکر توقتمش خان علی اغلان و الیاس خواجه با جمعی دیگر از شاهزادگان جوجی نژاد و امرا بنهاد تا دربند آمده بعضی از ولایت شیروان را که باجگذار آنحضرت بود غارت و تاراج کرده اند حضرت صاحبقران فی الحال بجانب ایشان حرکت کرده مخالفان چون از توجه رایات ظفر نگار خبر یافتند فرار بر قرار اختیار کرده از آن مهلکه جان بکنار کشیدند و آنحضرت جهت قشلاق در علف زار محمود آباد نزول فرموده فرمود سرادق جلادت نشان باوج کیوان برافراشت و از آنجا مسرعی را بطلب حرمها و اولاد صغار بسلطانیه فرستاد و سرای ملک خانم و تومان آغا و دیگر خواتین و فرزندان عالی مکان برحسب فرمان روان شده و

و منازل طی نمود و از آب کر گذشته سعادت دست بوس حاصل کردند و درین اثنا امیرزاده میران شاه از ظاهر النجق نهضت نموده روی با ردوی اعلی نهاد و چون بموضع آبی رسید حضرت حق سبحانه نور باصره او را بدیدار فرزندی زیاده گردانید و حضرت صاحبقران این سخن را استماع نموده آن پسر را ایجل نام نهاد و امیرزاده پیر محمد بر حسب اشارت علیه با میر حسین جعداول و امیر سونجک و علی بیک و لشکر خاص روان شده درین مقام بشرف بساط بوس سرافراز گشت

ذکر احوال سلطان احمد جلایر بعد از هزیمت و جلوس او بار دیگر بر سریر سلطنت بغداد

سلطان احمد جلایر چون از نهیب لشکر فیروزی اثر گریزان شد بجانب حلب توجه نموده اشراف و اعیان آن دیار بموجب اشارت سلطان برقوق که در آن ایام فرمانفرمای مصر و شام بود در اکرام و احترام خدمتش مبالغه نموده آنچه مایحتاج او بود مرتب و آماده گردانیدند و سلطان احمد با جمعی در ولایت حلب شب بروز و روز بشب میرسانید و سلطان برقوق کسی از نزد او فرستاده خود را بنده و خدمتکار خوانده پیغام داد که ملک و مال و حشم و خدم حکم مشارکت دارد بلکه بر مجموع آن اگر رقم تملک میکشد هیچ مضایقه نیست سلطان احمد فرستاده را سه اسب نامدار و خلعت نفیس و افسر و کمر مرصع داده عازم دمشق شد اکابر آن بلده سلطان احمد را بدار الاماره فرود آورده اسباب مایحتاج ترتیب دادند و چند روز در آنجا بنشاط و خرمی گذرانیده روی بمصر نهاد و چون بقاهره رسید ملک برقوق بنفس خویش استقبال نموده پایه رفعتش را از ذروه کیوان بگذرانید و صد و سی اسب تازی و سی جامه زربافت پیشکش کرده سلطان را قریب برود نیل در موضع نزه فرود آورد و هر روز مأکولات لذیذه پیش او میفرستاد و سلطان احمد تبرکات بسیار بمصریان میداد و چون ایام ضیافت بنهایت انجامید در امور مملکت با یکدیگر مشورت نمودند و رایها بر آن قرار گرفت که سلطان احمد با لشکرها متوجه حلب گردد برقوق در خزانه باز کرده و سپاهی عظیم آراسته گردانید و سلطان بحلب رسید شنید که حضرت صاحبقران از غزاوه گرجستان مراجعت نموده عنان عزیمت بجانب دشت قبچاق منعطف ساخت و بنابرین مصریان را عذرخواهی کرده باز گردانید و از حلب متوجه دار السلام بغداد شده خواجه محمود سبزواری بغداد را گذاشته بطرف سبزوار شتافت و سلطان احمد در سنه تسع و تسعین و سبعمائه بار دیگر بر تخت عراق تمکن یافت و بر خاطر خطیر پادشاه جهانگیر خطور نمود که توقتمش خان را مجددا گوشمالی سزا دهد تا دیگر پای از اندازه خویش فراتر ننهد

گفتار در لشکر کشیدن صاحبقران بجانب شمال و وقوع محاربهٔ بزرگ با توقتمش خان

در اواخر زمستان که سلطان عدالت شعار بهار با ستوالیل و نهار فرمان فرمود بر خاطر منظیر و ضمیر آفتاب تاثیر خسرو جهانگیر خطور نمود که مجددا توقتمش خان را گوشمالی سزا دهد تا دیگر پای از اندازه خویش بیرون ننهد بواسطه این معنی پرتو التفات بر احوال سپاه ظفر پناه انداخته همه را انعام داد و خطرات عصمت سمات را با اغرق بسلطانیه روان گردانید و فرمان داد تا سرایملک خانم و تومان آغا با اولاد صغار از سلطانیه بسمرقند روند و دیگر خواتین در آنجا توقف نمایند و در هفتم جمادی الاول سنه سبع و تسعین و سبعمائه خدیو آفاق با لشکرهای آراسته بجانب دشت قبچاق علم توجه برافراخت و پیش از ین حضرت صاحبقران ظفرقرین شمس الدین المالیغی را که مردی چرب زبان شیرین سخن بود از دقایق امور واقف و بر غث و ثمین حکایات مطلع و بر ایراد کلام بر حسب مقتضی مقام دانا تر از ایاز محمود غزنوی بمکتوبی مشتمل بر وعد و وعید و محتوی بر صلح و جنگ پیش توقتمش خان فرستاده بود و او از دربند گذشته و بدشت قبچاق نزد توقتمش خان رسیده مکتوب خسرو آفاق رسانیده سخنان حضرت صاحبقران را از روی نکته دانی و کمال سخنرانی نوعی تقریر کرد که در خاطر خان موثر و جایگیر آمد و توقتمش خان خواست که دست در دامن صلح و صفا زند و بدآموزان او را بکلمات فریبنده از جاده صواب منحرف ساختند و کلمات خشونت آمیز در جواب نامه نوشت و شمس الدین المالیغی را زر و جامه داده باز گردانید و او در کنار آب سمور بموکب همایون پیوست و بعد از شرایط زمین بوسی مکتوب توقتمش خان معروض داشت و از آن جواب ناصواب آتش خشم جهانسوز حضرت صاحبقران اشتعال یافته بعرض سپاه و ترتیب لشکر فرمان داد و آب سمور در دامن کوه البرز واقع است و از آنجا تا دریای قلزم هفت فرسخ باشد در عرض محل لشکر افواج سپاه مانند بحر اخضر در جوش و خروش آمدند و فضل دست چپ در دامن البرز کوه و قبل دست راست محیط بر ساحل قلزم لشکری که بآن آراستگی و کثرت آن از زمان افراسیاب تا آن غایت در یک موضع هیچکس نشان نمیداد و حضرت صاحبقران موید بتائید آسمانی بر ابرش گردون خرام سوار شد و از بدایت طلوع نیر اعظم تا قرب ظلام بر امن قول برانغار و جوانغار گشته مجموع را بنظر احتیاط در آورده بهر قومی که میرسید سردار آن جماعت زبان بدعا و ثنا گشاده اسب میکشیدند چنانچه رسم عادت ایشان بود و آنحضرت شرف مرحمت ارزانی میداشت و بعد از فراغ ازین امر شاهزادگان و امرا و تومانات و قشونات روان شدند و از دربند گذشته بقومی از هواخواهان توقتمش خان رسیدند و بنوعی اطراف و جوانب ایشان را فرو گرفتند که از هزار یکی و از بسیار اندکی از آن معرکه جان بیرون نبردند و درین اثنا توقتمش خان شخصی و ترا قام را برسالت فرستاده و آن شخص چون بکنار اردوی همایون رسید کثرت و ازدحام سپاه ظفر پناه دیده سراسیمه

وحیران بازگشت و بتعجیل تمام رانده بلشکرگاه خویش پیوست و معروض خان گردانید که امیر تیمور گورکان با سپاه گران اینک میرسد و توقتمش خان از استماع این خبر
پریشان و هراسان گشته قراچی را با طایفه از بهادران دشت قبچاق منقلای ساخته روان گردانید و آنحضرت در موضع ترقی نزول فرموده و شنیدند
که قراچی با غلبه تمام در کنار آب جوی منزل کرده است حضرت صاحبقران کامکار با دلاوران نامدار شبگیر کرده روی جلادت بایشان نهاده و هنگام
صبح از آب گذشته بضرب شمشیر آبدار دمار از روزگار دشمنان خاکسار برآوردند و از آنجا پیشتر رفته کنار آب سونج مضرب خیام نصرت انجام گشت
و توقتمش خان با لشکرهای گران برکنار آب ترک فرود آمده و عرابها پیش داشته در استواری و محکمی سعی نمود و چون انهزام قراچی و توجه آنحضرت را
آگاه شد پای ثبات و وقارش متزلزل شده روی بگریز نهاد و شهریار کامکار با سپاه ظفرپناه گذار پیدا کرده از آب ترک عبور نموده و توقتمش خان از آب
جوی رسیده توقف نمود تواچیان فرستاده بقیه لشکر طلب داشت و حضرت صاحبقران در ریانوال بواسطه قلت زاد سپاه هیأت کنار آب بطاولات
حوارث در حرکت آمده تا ایشان از غلات آن دیار بهره ور گشته باستظهار تمام کمر تقلع و قمع مخالفان بستند مقارن این حال قراولان بمسامع علیه
رسانیدند که توقتمش خان با شاهزادگان جوجی نژاد و بهادران دشت قبچاق کنار کنار آب در عقب لشکر منصور می آید حضرت صاحبقران کلمه العود اولی
بر زبان مبارک رانده و میمنه و میسره و قلب و جناح آراسته چون مسافت میان هر دو گروه سمت تقارب پذیرفت آن دو شاه کینه خواه در برابر
یکدیگر فرود آمدند و فرمان شد که جهت حزم و احتیاط یساقیان پیرامون معسکر همایون خندق کنند و بر چپرها استوار گردانیده و بموجب فرموده در بیرون
خندق دیگر فرو بردند و حکم شد که امشب کسی از جای خود حرکت نکند و آواز برندارد و مجموع وظایف تیقظ مرعی داشته از شبیخون بر حذر باشند و در اثنا
این اثنا اینایج اغلان از نژاد جوجی خان چهره عهد بناخن بیوفائی خراشیده بگریخت و روز دیگر که حضرت صاحبقران فلک شکوه پرتو ضمیر بتنظیم و تنسیق لشکر کشورگیر
انداخت و هفت قول مرتب گردانیده قول اول را بوجود امیرزاده محمد سلطان زیب و زینت داد و بمردان صف شکن و دلاوران مردافکن استوار
و استحکام داده بنفس همایون با بیست قشون آراسته چون کوه آهن در عقب لشکر قرار گرفت تا اگر خللی روی نماید بتدارک و تلافی آن اشتغال نماید
مخالفان نیز از برابر شمشیرها آخته علمها افراخته بدید آمدند و از خروش و نعره بهادران پیل افکن زهره شیر فلک آب شد و از گرد سم سواران شمشیرزن
رخسار مهر و ماه بی تاب گشت و در این اثنا از جانب جوانغار شخصی آمده بسمع همایون رسانید که از دست راست جمعی از شاهزادگان مثل کنجه اغلان
و بیک مارق و دیگر نوئینان مثل داود صوفی در مقابل میسره این جانب آمده بجنگ مشغول اند حضرت صاحبقران با قشونهای خاصه که ملازم رکاب
نصرت انتساب بودند روی بایشان نهاده حمله کردند و مخالفان از صولت سپاه منصور پشت داده روی بگریز نهادند و از جمله بیست و هفت قشون
جمعی از پی گریختگان روان شدند و دشمنان بقول خود رسیده بازگشتند و از آن جمعی که ایشان را تعاقب نموده بودند برخی بازگشته بعضی بحضرت صاحبقران
خود را رسانیدند و قوشونات متفرق شده ایشان بی تحاشی پیش آمده بر آنحضرت حمله آوردند و امیر شیخ نورالدین سار بوقا رعایت حقوق ایادی و احسان صاحبقران
ممالک ستان کرده و از سر جان گذشته فرود و الله داد با قوشون وفادار بمدد رسیده فرود آمدند و قوشون قول در پهلوی شیخ نورالدین پیاده شده شیبه
کردند و حسین ملک قوچین با قوشون خود رسیده و قول ایشان منضم شده در خدمتکاری کمر بستند و بنوک پیکان جان ستان جان دشمن خستند
و هرچند بهادران دشت قبچاق متعاقب هم فوج فوج میرسیدند و حملهای متواتر کرده کوششهای مردانه میکردند و سپاه ظفرپناه که فرود آمده بودند به
تیر انداختن مشغول بودند از جای بر نتوانستند گرفت و جویهای خون در آن معرکه جریان یافت و سرهای مبارزان در آن میدان انداخت و امیرزاده محمد
سلطان با قوشونهای خاصه بمدد رسیده حمله آوردند و مجموع بهادران باتفاق متوجه برانغار دشمن شدند و بزخم پیکان و شمشیر خونریز دست از جان شستند
با توبان خود از اسب پیاده گشت و دست جلادت گشاده تیرباران آغاز کردند و دشمنان هرچند بمدد یکدیگر رسیده شمشیر و تیر بر سر ایشان راندند
آن پردلان پای ثبات فشرده مخالفان را بزخم پیکان جگردوز باز گردانیدند و در اثنای این احوال امیر جهان شاه با فوجی از سپاه ظفرپناه بمعاونت
امیر حاجی سیف الدین از گوشه درآمده باتفاق خود را بر قبل دست چپ توقتمش خان زدند و ایشان را چنان راندند که دیگر هوس باز آمدن نکردند و خواجه وفا
نیز وظایف شجاعت بتقدیم رسانیده مقابل خود را از جای برگرفت و امیرزاده رستم پسر شاهزاده مغفور عمر شیخ بهادر بیک حمله آتش آهنگ خرمن شوکت
مخالفان را بسوخت و نام پدر خود را در صغر سن بسرپنجه اقتدار زنده ساخت و علی بیک از مخصوصان توقتمش خان با برادران و ملازمان خویش بمیان
درآمده زبان بلاف و گزاف برگشاد و امیر عثمان عباس مبارزت طلب داشت و عثمان بهادر با قوشون خویش پیش رانده هر دو قوشون با یکدیگر درآویختند
و خون هم بضرب شمشیر و خنجر در صحرای هیجا بریختند و عاقبت عثمان بهادر به نیروی دولت روزافزون دشمنان را منکوب و زبون گردانیده بهادران

سرداران بیامن اقبال صاحبقران عدیم المثال بلکه از عین عنایت ملک متعال اهل عدوان را درهم شکسته همه را متفرق و پریشان ساختند و توقتمش خان چون
دانست که کار نوعی دیگر است بر مفارقت مال و ملک تاسف خورده با شاهزادگان جوجی نژاد و امراء دشت قبچاق از آن معرکه پشت دادند و لشکر بهرام انتقام
تیغ کین از نیام برآورده بسیاری از مخالفان را بقتل رسانیدند فرزندان دولت یار و امراء رفیع مقدار مراسم دعا و ثنا بجای آوردند و زانو زده زبان بتهنیت
گشادند و صاحبقران گردون اقتدار ایشان را در کنار گرفته تحسین و ستایش فرمود و چون رایات نصرت شعار از آنجا در حرکت آمده کنار آب قوی
معسکر همایون ساخت و آنحضرت امیر شیخ نورالدین را از میان ارکان دولت امتیاز داد و بسبب آنچه در آن معرکه از وی صادر شده بود اسب خوب و
جامهٔ طلادوز و کمر مرصع باو بخشید و مبلغ صد هزار دینار کپکی برسم انعام باو ارزانی داشت و غنایم و اموالی که در آن مصاف حاصل شده بود با اغرق
بگذاشت و امیرزاده میرانشاه که پیشتر از جنگ از اسب افتاده بود و پای مبارکش کسری یافته بود بضبط اغرق تعیین نمود و امیر یادگار برلاس و امیر حاجی
سیف الدین را در ملازمت شاهزاده بگذاشت و بنفس شریف با لشکر شیرشکار در پی توقتمش خان روان شد و چون بکنار آب اتل رسید عنایت شاهانه
شامل حال پسر اروس خان قوریچق اغلان گشت و جمعی از بهادران که در سلک ملازمان عتبهٔ علیا انتظام داشتند همراه او ساخت و بجامهٔ زر و کمر مرصع
و افسر زرنگار او را سرافراز ساخت و از آب بگذرانید و نام حکومت دشت قبچاق و الوس جوجی خان در قبضهٔ اقتدار او نهاد و شاهزاده در آن طرف بضبط
سپاه و یاسامیشی الوس مشغول شده لوای شوکت و عظمت برافراشت و توقتمش خان عروس ملک را سه طلاق بر گوشهٔ چادر بست و از بیم جان ترک
خان و مان کرده بجنگلستان بولا با معدودی چند در آمد و خواص و مقربان او بهر طرف در حرکت آمدند و لشکر فیروزی اثر این نوبت نیز در دشت قبچاق قتل
و غارت کرده نزدیک بظلمات رسیدند چنانچه در یورش اول تا آن موضع رسیده بود پیوستند و چون زمان غیبت حضرت صاحبقران از ممالک محروسه
امتداد یافته بود رای عالم آرای آنحضرت اقتضای آن کرد که امیرزاده عمر شیخ با شش هزار کس بشیراز معاودت نماید و غیاث الدین ترخان و شمس الدین عباس
باردبیل نزول کردند و شنیدند که قرایوسف با غلبه از ترکمانان در نواحی الهٔ تاق است و عزیمت خوی دارد و شمس الدین عباس و غیاث الدین ترخان چنانچه
قرار یافته بود روی توجه بسمرقند نهادند و امیرزاده پیر محمد با لشکر خویش به تبریز آمد و لشکریان آن نواحی را جمع آورد و چون جمعیتی تمام دست داد امیرزاده پیر محمد
روی توجه بدفع قرایوسف نهاده در خوی نزول فرمود و شنید که قراول قرایوسف در قرادره است شاهزاده بی تحاشی بر سر ایشان تاخت و ترکمانان از بیم جان
گریخته بدربند ماهی پیش قرایوسف رفتند و خدمتش فرار بر قرار اختیار کرده و امیرزاده پیر محمد ایلغار فرموده تا دربند ماهی رفت و لشکریان از عقب قرایوسف
بنکامیشی فرستاد و ایشان تا اونیک رانده از وی اثر نیافتند و امیرزاده پیر محمد بازگشته بسلطانیه آمد و خانزاده او را طوی داده خلعت خاص پوشانید
و خدمتش متوجه شیراز شد

ذکر تاخت فرمودن حضرت صاحبقران بدست راست الوس جوجی خان

بعد از فرار توقتمش خان پادشاه ممالک ستان تاخت الوس دست راست جوجی خان را جهة همت ساخت و بجانب آوزی روان شد و امیر عثمان عباس را
در مقدمه فرستاده و امیر مشارالیه در موضع منکو به بیک بارق اغلان و طایفهٔ از الوس اوزبک رسیده آتش نهب و غارت در خان و مان ایشان زد
و معدودی چند از آن طایفه جان بکنار کشیدند و با تیمور اغلان آوازهٔ توجه لشکر منصور شنیده با ایل سرداری که پیوسته با هم عداوت داشتند توسل
جسته و اعانت یافته تومان اقاو او بروم رفتند و حضرت صاحبقران از آب آوزی بازگشته آهنگ روس کرد و لشکر ظفر قرین در کنار آب تن بر کریه بیک بارق
اغلان رسیده خدمتش چون علم گشت فرزندان و متعلقان خود را گذاشته با یک پسر از میان بیرون رفت و سپاه ظفر مآل اهل و عیال او را بدرگاه صاحبقران
آوردند و آنحضرت جهت ایشان خیمه و خرگاه تعیین فرموده اسباب یورش آن جماعت معین داشت و نقد و جنس بایشان ارزانی فرموده همه را
خوشدل و شادمان از عقب بیک بارق اغلان روان کرد و امیرزاده میرانشاه بار دیگر با سرداران بازگشته نوبت دوم متوجه ایلغار جوجی خان شدند
و بمقصد رسیده و بقیه مردم را غارت کرده و مجموع ایل و الوس اروس خان را غارتیده تالان کردند و پسران خوب و دختران مرغوب را اسیر کرده و
شتر و گوسفند فراوان بدست آوردند و امیرزاده محمد سلطان نیز مجموع اقوام فتوحی قتراول را تاراج کردند و چند قبیلهٔ دیگر را که از خوف شمشیر لشکر
ممالک ستان در کوه و بیابان سرگردان میگشتند دریافته بایشان ملحق گردانید و حضرت صاحبقران چون بشهر منکاد که از امهات بلاد روس است
رسید لشکریان مجموع آن ولایت را بباد غارت و تاراج داده آنحضرت چون بعد از قطع منازل بحصار ازاق نزول فرمود امیرزاده میرانشاه بموکب همایون
پیوست و از آنجا حکم جهان مطاع نفاذ یافت که اهل اسلام را از ارباب کفر جدا ساخته رها کردند و فرقهٔ ضاله را بجهنم و بئس البوار فرستادند و خدیو آفاق
از حصار ازاق نهضت نموده بر سمت قوبان روان شد و بنابر آنکه چرکسیان علف زارهای ولایت را سوخته بودند در آن راه چهارپای بسیار از پای درآمد

واردوی همایون از آب ولای فراوان گذشته موضع قویان محل اقامت سپاه ظفرپناه گشت و امیرزاده محمد سلطان و جهانشاه و امیرزاده میرانشاه
با طایفهٔ از بهادران بتاخت اطراف و جوانب چرکس شتافتند و هر که را یافتند کشتند و هر چیز که دیدند گرفتند و بازگشته بموکب اعلی پیوستند و چون خاطر
آفتاب اشراق از مهمات ولایت روس و چرکس فارغ شد عنان عزیمت بجانب البرزکوه منعطف ساخت و در اثنای طریق امیر عثمان عباس بواسطهٔ بی‌همتی
غریق بحر فنا شد لا مرد لقضائه و لا معقب لحکمه حضرت صاحبقران جهان‌کشای امیر حاجی سیف‌الدین را در اغرق گذاشته بنیت غزا به البرزکوه بالا
رفت و بسیاری از بی‌دینان را که در درّه‌ها و قلعه‌های محکم متحصن بودند بدوزخ فرستاده مظفر و منصور با غنایم نامحصور با غرق معاودت نمود و امیر
حاجی سیف‌الدین آنحضرت را طویهای پادشاهانه داد و هفت روز بعیش و شادمانی بسر بردند و چند روز دیگر توقف واقع شد تا چارپایان بحال خود باز آمدند
و لشکریان بیاسودند و حضرت صاحبقران کامکار از اغرق جدا شده بجانب قلعهٔ طاوس توجه نمود و ایشان از سرداران البرزکوه بودند و حکام آنموضع قلاع
حصین داشتند که قوهٔ واهمه بآن راه نمیبرد و نور باصره از کمر آن نمیگذشت و قلعهٔ طاوس قلعه بود در کمر کوه چنانچه طایر اندیشه هر چند پر و بال میزد بشرفات
آن نمیرسید جمعی از قبیلهٔ کمریت را که در سیر کوه قدم بر قدم نخچیر مینهادند طلب داشت و تجسس و تفتیش آن قلعه امر فرمود و ایشان هر چند احتیاط کردند پی
براهی که موصل باشد بمقصود نبردند و رای حضرت صاحبقران بعد از تدبر و امعان اشارت فرمود که چند نردبان بلند ترتیب دادند و بر یکدیگر پیوند کرده
بر کمر اولین نهادند و طایفهٔ از پردلان ببالا بر آمدند و نردبانها کشیده بر کمر دوم نصب کردند و باز بمعارج بهادری مرتقی شده و نردبانها بالا کشیده بر کمر
سوم که قلعه در آنجا بود نهادند و دست از جان شیرین شسته از عقب هم بر نردبان بر آمدند و طایفهٔ از دلاوران و زکار بر قلعهٔ جبل عروج کردند و طنابها
بر میان بسته سرهای طناب بر سر کوه محکم گردانیدند و با تیغهای کشیده تا برابر قلعه فرود آمدند و هر دو گروه حمله آوردند و هر چند از قلعه تیر و سنگ می‌انداختند
و قفس کالبد را از مرغ روح تهی میساختند دیگر بهادران دین از متصدی آن کار میشدند و اهل قلعه سراسیمه و حیران مانده دست ایشان از کار و کار ایشان از
دست رفت و ملازمان درگاه پادشاه هفت کشور بدین نهج قلعه را مسخر ساختند کولاد و طاوس را دستگیر کردند و از موقف جلال حکم بقتل آن دو معتقد
ضال صادر شد و هر دو را از پای در آوردند و چون بسمع همایون رسید که اوترکو پناه بقلعهٔ پولاد برده است و ترکو یکی از عظمای امرای توقتمش خان بود و بمزید حشمت و ثروت
از امثال و اقران امتیاز تمام داشت بالجمله حضرت صاحبقران برادر ترکو را که ملازمت رکاب نصرت انتساب مینمود برسالت نزد پولاد فرستاده مکتوبی مصحوب
او گردانید مضمون آنکه ترکو از ما گریخته نزد تو آمده است باید که او را بدرگاه عالم‌پناه فرستی و الا هر چه بینی از خود بینی پولاد جواب داد که قلعهٔ رفیع دارم مشحون بمردان جنگی و
ذخیرهٔ بسیار و مجموع ایشان مستعد رزم و پیکارند تا جان در بدن دارم محالست که زینهاری را بسپارم ازین سخن نایرهٔ غضب شهریاری التهاب یافته فرمان داد
که لشکریان قلعهٔ او را که جنگلی پر درخت بود و مسلکی سخت مانند کف دست هموار سازند و سپاه ظفرپناه سه فرسنگ درخت بریده راه ساختند و ملازمان موکب
همایون در راه بموضعی رسیده چندان عسل یافتند که هر چه خواستند برداشتند و آنچه کار نداشتند بگذاشتند و چون بحوالی قلعه که درهٔ هولناک بود رسیدند
و مردم حصار فدائی وار پیش آمدند و بعد از ستیز و آویز سپر مقاومت انداخته راه گریز پیش گرفتند و سپاه نصرت شعار قلعه را بگرفتند و از عمارت اثر نگذاشتند
و ترکو گریخته بجانب البرزکوه رفت و از بلغار امیرزاده میرانشاه خبر فرستاده که او ترکو را تکامیشی کرده‌ام و او سراسیمه و حیران در کوهستان البرزکوه در آمده است
و صاحبقران سوار شده متوجه آن صوب گشت و چون موضع ایاپیه مضرب خیام جلال آمده او ترکو را در آن موضع دست و گردن بسته بدرگاه کیوان اشتباه
آوردند و بشفاعت بعضی از امرا قتل او در توقف ماند فرمان شد که بر کعب او بند گران نهند و جمعی که در آن موضع حصین متحصن بودند غارت یافته و اسیر گشته
و حضرت صاحبقران باردوی همایون فرود آمده چند روز در یاس طاق و نواحی آن بسر برده محمد اغلان را که در آن اوان بموکب اعلی پیوسته بود عجزجی ساخته
متوجه قلعهٔ سیسم شد و جمعی را که گریخته پناه بقلاع و مواضع منیع برده بودند از پای در آورده تر و خشک آن دیار را پاک بسوخت و جمیع کلیساها و معابد اصنام را خراب
ساخت و از آنجا بازگشته بدامن کوه دمن رسیده ایل و الوس آن عرصه را بتاخت و از آن موضع معاودت نموده پیش‌کنت شد و رعایای آن دیار که
قبل ازین بقدم اطاعت و انقیاد پیش آمده بودند بعنایت پادشاهانه اختصاص یافتند و رایات ظفرپیکر از آنجا نهضت نموده لشکریان ایل خور قرا قرا مستاصل ساختند
و آنحضرت چون بموضع بوقارقم رسید در آن محل قشلاق فرموده در آن یورت طایفهٔ از مردم مغول و قبایل مفقود قاری قوموق بدرگاه جهان‌پناه شتافتند
و در آن زمستان جمعی کثیر که ایشان را ایلیق چپان میگفتند یعنی ماهی گیران بجزایر رفته بودند در توجه بارگاه تقصیر و تهاون ورزیده بودند بهادران سپاه منصور
باستیصال ایشان امر فرمود و آن جماعت از آبهای عظیم که پل عظیم بسته بود گذشته مجموع جزایر را تاختند و با غنیمت بسیار بازگشتند و بمعسکر خجسته ملحق شدند و در
اثنا فرستادهٔ امیر تابان که بر حسب فرموده بضبط حاجی ترخان اشتغال داشت باردوی همایون آمده عرضه داشتی بپایهٔ سریر اعلی رسانیدند مضمون آنکه محمدی

کلانتر آن موضع سر مخالفت دارد و اگر تدارک مهم او نفرمایند کار مشکل شود و حضرت صاحبقران امیرزاده محمد سلطان و امیرزاده میران شاه و طایفهٔ از بهادران
و امرای عظام را اغرق گذاشته با وجود شدت سرما و کثرت برف ایلغار فرمود و بعد از قطع مفاوز و مسالک چون بحاجی ترخان نزدیک رسید
محمدی طوغاوکر با استقبال بیرون آمده آنحضرت او را در ملازمت امیرزاده پیرمحمد و امیر جهان شاه و دیگر امرا به تخریب سرای فرستاده و بنفس همایون
در شهر نزول کرده بعد از تحصیل مال الامان صامت و ناطق آن عرصه تاراج آمد و امیرزاده پیرمحمد و امرا با لشکرها از آب آتل بر روی یخ بگذشت و محمدی را
بزیر یخ فرستادند تا ماهیان محظوظ گشتند و چون شاهزادهٔ مشارالیه با سپاه بسرای رسید بمکافات آنکه لشکر توقتمش خان در آن زمان که حضرت صاحبقران
تسخیر فارس و عراق اشتغال داشت بماوراء النهر آمده آتش در سرای سلطان زده بود که بزنجیر سرای اشتهار دارد و ایشان نیز به آتش قهر سرای را بسوختند
و احشام و صحرانشینان آن ولایت را بنوعی زیر و زبر ساختند که دیگر اثری از ایشان نیافتند و مجموع سکان حاجی ترخان را کوچانیده در آن شهر آتش زدند
و خسرو آفاق با لشکرها بیورت قشلاق معاودت فرمود و در آن زمستان بنابر سورت سرما و بعد مسافت از معموره و ممالک محروسه بیشتر چهارپایان
تلف شدند و عسرت در میان لشکریان بمرتبه رسید که یک سر گوسفند بدویست و پنجاه دینار کپکی و یک من ارزن بهفتاد دینار و گاوی بصد دینار
کپکی یافت نمیشد و عاطفت پادشاهانه شامل حال ملازمان شده حکم واجب الاتباع نفاذ یافت که تواچیان مجموع غنایم را که در آن یورش بدست آورده‌اند
برایشان قسمت کنند و سپاهیان از تنگی و قحطی خلاص شده بعضی پیادگان سوار گشتند **ذکر مراجعت حضرت صاحبقران از بلاد
شمال و شرح بعضی از قضایا** چون تمامت ممالک دشت خزر و سایر بلاد شمال در تحت تصرف بندگان صاحبقران بهمال آمد در اوایل
سنه ثمان و تسعین و سبعمائه از یورت قشلاق برادر بند رایت معاودت برافراخت و از آب ترک بر روی یخ گذشته موضع برقی معسکر همایون گشت و لشکرها
به نیت غزا روی به اشکوجه نهادند و مرکزوار اشکوجه را در میان گرفتند و در این اثنا سوقل از قاری قوشون با سه هزار مرد مکمل بمدد اهل اشکوجه روان گشت
و این خبر بسمع اشرف اعلی رسید آنحضرت با پانصد مرد نامدار ایلغار کرده باستقبال ایشان شتافت و سوار از افزون تا رکاب گران گردانیده آن قوم را
خون گرفته تاختند و کار ایشان را به تیغ خونریز و پیکان دل آویز آخر ساختند و سوقل با سپاه فرار نموده ببالای کوهی برآمدند و ابراهیم خان از عقب رفته پیاده
بکوه برآمد و بیک چوبه تیر او را از بالا بغلطانید و سرش را از تن جدا ساخته پیش حضرت صاحبقران رسانیدند و جمعی را زنده بدرگاه عالم پناه آوردند مجاهدان
دین اشکوجه را بقهر اقتدار مسخر ساختند و مجموع سپاهیان را به تیغ جهاد بگذرانیدند و اموال ایشان را متصرف شدند و حوالی و نواحی آنرا تاخته بنیاد اهل کفر و عناد
برانداختند و غنیمت فراوان گرفتند و مقارن این حال عظمای قاری قوشون با علما و قضاة بدرگاه عالم پناه آمدند و زبان باعتذار و استغفار گشاده و ظایف
خدمت بجای آوردند و پادشاه جهان همه را بخلع گرانمایه و کمر شمشیر و اسبان تازی خوشدل گردانید و بر غزا و جهاد تحریص نموده ولایاتی که داشتند بر ایشان
مقرر گردانید و در ضمان سعادت و اقبال از آنجا روان شد و قطع مسافت کرده ظاهر قلعهٔ ترکس را مضرب خیام نصرت انجام گردانید و کفار و اشرار آن موضع
بدر البو فرستادند و گروهی انبوه از مخالفان دین پناه بموضعی حصین برده بودند در شکافها و کوههای بلند خزیده بودند آنحضرت همت باستیصال
ایشان منعطف ساخت و جمعی از بهادران جلادت آیین در صندوقها نشستند و طنابها از قلال تا برابر کمرها و شکافها که فسقه و ضاله در آنجا متحصن شده بودند
فرو گذاشتند و مجموع آن کمراها را از زخم نیزه و تیر بدوزخ فرستادند و اموال و اطفال ایشان را گرفتند و چون اکثر قلاع و ولایت البرز کوه از لوث وجود مخالفان
پاک گشت رایات نصرت آیات از آنجا در حرکت آمده و چون موکب همایون قریب بولایت زرکران رسید اهالی آنجا بقدم انقیاد پیش آمده زره و خود
بی اندازه برسم پیشکش بگذرانیدند و مشمول عوارف خسروانه شدند و اهل قلاع نیز امان طلبیدند و بنوازش پادشاهانه اختصاص یافته و چون اردوی همایون
از دربند گذشت رای عقده گشای بعمارت و استحکام قلعه آنجا فرمان داده استادان چابکدست کمر اجتهاد بسته بازوی هنروری بگشادند و حاکم شروان
و شماخی امیر شیخ ابراهیم که در آن یورش ظفر کردار ملازم رکاب همایون بود پیش از این رخصت طلبیده بشابران آمده بود و بترتیب اسباب طوی و ساوری
اشتغال نموده در آن ولا که رایات ظفر نگار بانجا رسید خدمات لایقه بجای آورده و لوازم خدمتکاری بتقدیم رسانید و چون بعد از طی منازل لب آب کر
نزول فرمود امیر شیخ ابراهیم طوی عظیم مرتب داشته پیشکش پادشاهانه کشید عاطفت شهریاری او را بخلعت خاص و کمر مرصع اختصاص بخشید و خواص ملازمان
او را نیز بخلع گرانمایه سرافراز گردانیده ممالک شیروان و توابع و لواحق بدستور سابق به امیر شیخ ابراهیم مقرر داشت و فرمود که راه دربند را محافظت نموده
از سرحدها نیکو باخبر باشد و چند روز در آن دیار بعیش و عشرت بگذرانید و بعد از آن در جنبش آمده از آب کر بگذشت و موضع آق تام مضرب خیام سپهر احتشام
گشت و در این ولا حکم شد که امیرزاده میرانشاه بر ضبط ولایتی که سابقا باو مفوض شده بود قیام نماید و آن عبارتست از دربند باکویه تا بغداد و از همدان

تا سرحد روم و فرمان قضا جریان نفاذ یافت که چون از ضبط و نسق آن ممالک بپردازد بمحاصرهٔ قلعهٔ النجق مشغول شود و شاه زاده مشار الیه برحسب فرمان عزیمت رفتن نمود و حضرت صاحبقران او را در آغوش گرفته وداع کرد و امیرزاده رستم و امیر جهان شاه را با سپاه همراه او گردانید و وصیت کرد که در محاصرهٔ قلعهٔ النجق اهمال نورزند و امیرزاده میرانشاه باذربایجان شتافته امرا و لشکریانش در خراسان مانده بودند و بطلب ایشان کس فرستاده بود رسیدند و برانغار سپاه شاه زاده قراباغ و نخجوان را تا اونیک یورت ساختند و جوانغار لشکرش سوق بلاق و درگزین برای توطن گزین کردند و شاه زاده جوان بخت از سر جد و اهتمام بمحاصرهٔ قلعهٔ النجق مشغول شد

ذکر خروج سلطان محمد طبسی در یزد و بهلول در نهاوند و توجه امیرزاده محمد سلطان بهر موز

سلطان محمد پسر ابوسعید طبسی که سابقا در زمرهٔ ملازمان آل مظفر در یزد بسر میبردند اتفاق نموده خروج کردند و گماشتهٔ حاکم یزد را بقتل آوردند و از اکابر یزد نیز طایفهٔ را از میان برداشتند و مال دو ساله آن ولایت را که در خانهٔ قابض اموال محفوظ میداشتند بردند و چند خروار قماش جهت سرای ملک خانم که خزانه بود ندار شهر بیرون برده و جامه پاره دوخته بهر سر و پایی که با ایشان همداستان شده بود از آن جامه میدادند و امیرزاده پیر محمد در شیراز ازین قضیه آگاه شده بتهیهٔ یورش و ترتیب محاصرهٔ یزد مشغول شد و داروغگان کرمان و اصفهان و قهستان و غیر ذلک از آن موضع متوجه دفع این فتنه شدند و در ظاهر یزد جمعیتی عظیم دست داد و سپاه اطراف بمحاصره و محاربه مشغول شدند و چون پرتو این خبر بر پیشگاه ضمیر انور حضرت صاحبقران تافت فرمان واجب الاتباع صدور یافت که امیرزاده پیر محمد با تیمور خواجه آق بوقا و دیگر سرداران و بهادران بدان صوب شتابد و چون در حوالی یزد علف زاری که قوت چارپایان حاصل شود نبود حکم شد که سواران اسبان خود را در ییلاق کوشک زرد و نواحی اصفهان گذاشته تا آنجا پیاده روند و بمحاصره مشغول شوند و شاه زاده و امرا و لشکریان برحسب فرموده عمل نموده روان شدند و چون بمقصد رسیدند یزد را محاصره کردند و جنگ آغاز نمودند و هر روز دو نوبت بدان امر خطیر عمل مینمودند و یکی از حوادث زمان غیبت حضرت صاحبقران آن بود که امیر بایزید برلاس که برحسب فرمودهٔ آنحضرت بضبط نهاوند اشتغال مینمود نوکری داشت بهلول نام که امیر بایزید را بتلبیس و حیله هلاک ساخته بر نهاوند مستولی شده و اسباب مدافعه و مقاتله مهیا داشته بر تسویل نفس و فریب هوا غرور بخود راه داده چون حضرت صاحبقران بعد از قطع منازل و مراحل بسلطانیه رسید سلطان عیسی والی ماردین را از بند بیرون آورده تربیت فرمود و حکومت آن نواحی را بروی مسلم داشت و او را بآنطرف معزز گسیل کرد و یرلیغ واجب الاذعان نفاذ یافت که امیرزاده سلطان حسین و خداداد حسینی با دیگر امرا و لشکریان متوجه نهاوند شوند و جزای بهلول حرام نمک در کنارش نهند و ایشان برحسب فرمان بدان صوب در حرکت آمدند و رایات ظفر نشان از همدان بجانب نواحی عراق نهضت فرمود و امیرزاده مشار الیه چون با امرا بنهاوند رسیده حصار را مرکز وار در میان گرفتند و بعد از سعی و کوشش نهاوند را مسخر ساختند و ارباب فتنه و فساد را بتیغ خونریز ریز ریز کردند و بهلول کافر نعمت را گرفته بآتش سوختند و چون خبر این فتح نامدار بسمع شهریار کامکار رسید فرمان عالی نفاذ شد که امیرزاده سلطان حسین با امرا و سپاه بلرستان توجه نمایند و مفسدان و قطاع الطریق لرستان را بجایی فرستند که دیگر معاودت نتوانند کرد و کنار ساحل رفته مجموع بحر و بر را تا اقصای هرموز در تحت تصرف آورند و ایشان بامتثال امر مبادرت نموده رایت توجه برافراختند و چون بنواحی همدان در آمدند ماه مبارک رمضان تشریف قدوم ارزانی داشت و حضرت صاحبقران پاک اعتقاد چون از صلوات و صیام و تلاوت و ایصال صدقات فارغ شد امیرزاده محمد سلطان را بجانب شیراز روان گردانید و فرمان داد که امیر جلال حمید و امیر شاه ملک و امیر ارغون شاه در رکاب شاه زاده تا در هرموز بروند و تمام بلاد سواحل و گرمسیرات متخلص گردانند و امیرزاده محمد سلطان و امرا برحسب فرموده روان شدند و در خلال این احوال خبر فتح یزد بمسامع علیه رسید که چون زمان محاصره امتداد یافت قریب سی هزار مرد از گرسنگی هلاک شدند و پسر ابوسعید طبسی با اتباع نقبی کنده و از آنجا بیرون رفته روی بفرار نهادند و سپاه منصوره را خبر شده و پسر ابوسعید که راس و رئیس ایشان بود در روجرد بدست آمده کشته شد فرمان واجب الاذعان نفاذ یافت که شاه زادگان مراجعت نموده لشکریان را رخصت دهند که با وطان خود روند امیرزاده پیر محمد از راه خراسان متوجه قندز و بقلان شد و امیرزاده پسر عمر شیخ بعد از فتح یزد باردوی همایون رفته از آنجا برخصت معاودت نموده متوجه شیراز گشت و چون بمقصد رسید سونجک که ملازم او بود و امرا شاه زاده رنجیده خاطر عرضه داشتی بپایهٔ سریر اعلی فرستاده قضیهٔ اسراف و اتلاف مال فارس باز نمود و دولتخواجه که نیابت شاه زاده میکرد با سونجک اتفاق نموده رای عقده کشای حضرت صاحبقرانی که برین حالات اطلاع یافت حکم فرمود که امیرزاده محمد سلطان بضبط و نسق ولایت فارس و شبانکاره اهتمام نماید و امیرزاده پسر عمر شیخ با سونجک و دولتخواجه بسمرقند رفته حضرت صاحبقرانی چند روز نظر التفات از وی باز گرفته بار دیگر بر سر عنایت آمد و شاه زاده را روان کرد و سونجک را گناه کار ساخته حکم کرد که با تومان خود بهندوستان رود و مدت سه سال بفتح بلاد و قلاع آن بلاد اشتغال نماید و دولتخواجه را گوش و بینی برید و امیرزاده اسکندر شفیع شد تا بجان امان یافت و شاه زاده او را با خود باندکان برد بالجمله امیرزاده محمد سلطان بعد

از ضبط فارس و خوزستان چون خواست که بطرف هرموز روان شود با امرا و مقربان مشورت فرموده راهها را تقسیم نمود و بنفس نفیس طرف داراب‌جرد در حرکت آمد و امیر حاجی سیف الدین بواسطه مرضی که داشت درکربال بازایستاد و میرجهان شاه و دیگر امرا در ملازمت رکاب نصرت انتساب روان شدند و امیرزاده رستم بن عمر شیخ که در برانغار بود باتفاق امیرشاه ملک راه کازرون پیش گرفته خوش حال و فارغ بال متوجه شدند و امیر جلال الدین حمید از راه کرمان بموجب فرمان رایت شوکت برافراخته ولایت کج و مکران را غارت کرد و شاهزاده و امرای دیگر بطرق مختلفه روی توجه بمقصد نهادند و در آن راهها از ولات و حکام و قصبات هرکه بقدم ایلی و اطاعت پیش آمد بنوازش اختصاص یافت و هرکه از باج گذاری و فرمان برداری سر پیچید پایمال حوادث و نوایب گشته مال و جان او در عرصه تلف آمد و چون بحدود هرموز کهنه رسیدند در آن نواحی هفت قلعه مثل تنک زندان و شامیل و میناو تزرک و منوجان و تازیان را گرفته غارت و تاراج کرده از عمارت اثر نگذاشتند محمد شاه حاکم هرموز از مهابت نهنگان دریای وغا در جزیره جرون خزیده آب عمان را پناه خود ساخت و از هیبت آن لشکر که مانند بحر اخضر جوشان و خروشان روی بدو نهاده بودند اظهار عجز و بیچارگی نمود و بسی تحف و هدایای بحری فرستاده در مقام ادای مال چهارساله که مبلغ هزار بار هزار هزار و دویست هزار دینار میشد و بر وی باقی بود آمد و برحسب مقدور و میسور خود از نقد و جنس عوض مبلغ مذکور تسلیم کرد و تتمه را ملتزم شد که سرانجام نموده از عقب بفرستد و امیرزاده محمد سلطان مقضی المرام از آنجا بازگشته بجانب ماوراءالنهر تاخت و کیفیت ملاقات او با حضرت صاحبقران در آن دیار سمت گذارش خواهد یافت

ذکر مراجعت حضرت صاحبقران بمستقر شرف عز و جلال حضرت صاحبقران ممالک ستان در یازدهم شوال سنه ثمان و تسعین و سبعمائة از همدان در جنبش آمده عنان عزیمت بجانب دارالسلطنه سمرقند معطف گردانید و در مرغزاری خوش و موضعی دلکش نزول فرموده ایلچی فرستاد تا امیر جهان شاه زمام محاصره قلعه النجق را در کف تسخیر سلطان سنجر حاجی سیف الدین و ملازمان امیرزاده میران شاه گذاشته در عقب امیرزاده محمد سلطان متوجه فارس گردد و در همان روز صاحبقران کامکار میل شکار نموده فرمان داد تا جرکه انداختند و روز دیگر جرکه بهم رسیده صید فراوان افکندند و حضرت صاحبقرانی لشکر یان را رخصت انصراف داده از اغرق جدا شد و چون عرصه ورامین از سم سمند کیهان پوی غیرت فضای چرخ برین گشت امیرزاده رستم بشرف پابوس استسعاد یافته باشارت علیه متوجه شیراز شد تا با امیرزاده محمد سلطان بپیوندد و خسرو آفاق در زمان مراجعت از دشت قپچاق ایلچی بسمرقند پیش امیرزاده شاه رخ روان کرده بود که امیرزاده ابابکر را با رستم طغا بوغا برلاس و پسر علی و پسر حاجی محمود شاه بیسوری با پنجهزار سوار باردوی همایون فرستند و در این وقت که خدام سپهر احتشام بسبطام رسید امیرزاده ابابکر باردوی اعلی ملحق شده شرف پابوس حاصل کرد و حضرت صاحبقرانی هزار دینار کپکی بشاهزاده بخشید و اسب کمیت طهرتنی را که پیکر کوه دماوند با سرعت سپهر بلند جمع داشت باو داد و ملازمانش را بصنوف نوازش خوشدل ساخته امیرزاده مشارالیه را پیشتر پیش شاهزاده میرانشاه بتبریز فرستاد و خود عنان سبک و رکاب گران گردانید و شتاب هرچه تمامتر میراند و بهر دیار که میرسید سرداران آنجا ساوری و پیشکش آورده آنحضرت از ظلم و عدل حکام و داروغگان تفتیش مینمود و داد مظلوم از ظالم ستانده بعضی از آن جمله را بقتل میرسانید و بحبس برخی فرمان میداد و چون بخطه خراسان آمد امیر آق بوقا برجناح استعجال باستقبال شتافت و ساوری و پیشکشهای سزاوار بمحل عرض رسانید و حضرت صاحبقران کامکار سکیر و ایوار کرده بکشتی از آب آمویه بگذشت و ولایت خزار مخیم سپاه نصرت شعار گشت و در آن محل حضرات عصمت سمات سرای ملک خانم و سلطان بخت بیگم و تومان آغا و سایر خواتین و آغایان با امیرزاده شاهرخ و دیگر شاهزادگان برسم استقبال آمده شرف دست بوس حاصل کردند و اظهار بهجت و شادمانی نموده مراسم نثار و پیشکش بتقدیم رسانیدند و حضرت صاحبقران کامکار از خزار بخطه کش نزول فرموده و اعیان و اشراف اطراف مملکت ماوراءالنهر روی بدرگاه عالم پناه نهادند و بوسیله امرا و مقربان بپایه سریر اعلی حاضر گشته زبان بدعا و ثنا گشادند و آنحضرت با ارکان دولت و اعیان حضرت در آن سرا بساط نشاط گسترده چند روزی بخرمی و انبساط گذرانیدند و رایت ظفر پیکر از آنجا در حرکت آمده دارالسلطنه سمرقند را محل نزول همایون گردانید و درین اثنا باری سبحانه و تعالی امیرزاده محمد سلطان را پسری کرامت فرموده بمحمد جهانگیر موسوم گشت و چنانچه معهود و معتاد است بلوازم جشن و طوی اشتغال نمودند و چون از لهو و سرور فراغت حاصل آمد حضرت صاحبقران سعادتمند بباغی که بشمال اشتهار یافته سرادق عظمت و جلال برافراخت و بعمارت قصری رفیع دلکش فرمان داد و استادان ماهر و معماران صادق که از خراسان و عراق و آذربایجان و بغداد و سایر امصار و بلاد در سمرقند جمع آورده بودند طرح آن ابنیه بعبارت بر لوح مهارت کشیدند و بتاریخ جمادی الآخر سنه تسع و تسعین و سبعمائة بنایان چابک دست بنیاد آن نهادند تا در مدت چهل و پنج روز باتمام رسید طاق ایوانش از ذروه کیوان رفیع تر و اساس جدارش از سد اسکندر منیع تر آمده

ذکر آمدن امیرزاده شاهرخ بحکومت خراسان و نهضت حضرت صاحبقران بخطه شهر سبز و وصول امیرزاده محمد سلطان باستان فرخنده ایشان در اثنای تعمیر قصر باغ

شروع در عمارت فرمودن باغ شمال

شمال حضرت صاحبقران ستوده خصال حکومت خراسان و سیستان و مازندران تا حدود ری بدرّ درج سلطنت و دری برج خلافت شاهرخ بهادر ارزانی داشت و از امرای نامدار از هر تومان فوجی را بملازمت او تعیین نمود و حکم کرد که مجموع این طبقه از امرای صایب اندیشه تا خربنده و شاگرد پیشه کوچ با خود برند و شاهزاده در شعبان سنه تسع و تسعین و سبعمائة از آب آمویه گذاشت و منازل و مراحل قطع کرده از راه اندخود بچکتو رسید و در آنجا امیر آق بوقا با اشراف و اعیان بلده هرات بدولت زمین بوس مستعد گشته شرایط نثار و پیشکش بجای آوردند و از آنجا روان شده بروزی فرخنده در مرغزار کهدستان که در یک فرسخی هرات واقع است نزول فرمود و ماه مبارک رمضان در آنجا بپایان رسانیده انوار عاطفت و احسان او بر اقطار خراسان تافت و سرداران و حکام ولایات بآستان دولت آشیان آمده مشمول عنایت و احسان بی پایان گشتند و شاهزاده شاهرخ از کهدستان کوچ کرده بباغ زاغان تشریف آورده از فر قدوم او آن سرزمین پای افتخار بر تارک هفتم آسمان نهاد و شاهزاده جوان بخت را بطالع سعد پسری شایسته تاج و تخت به بایسنغر موسوم گشت و حضرت صاحبقران عدیم المثال از باغ شمال سوار شده رایت عزیمت بجانب شهر سبز برافراشت و چند روز در جلگاه دلکش کش بنشاط و طرب گذرانید و از آنجا کوچ کرده و بشهر درآمده در آق سرا نزول فرمود و ماه مبارک رمضان در آن بقعه بطاعت و عبادت و قیام و صیام بسر برد و از آن محل نهضت نموده به ییلاق سلطان ارتوج برآمد و در آن موضع امیرزاده محمد سلطان از یورش فارس و هرموز رسیده پیشکشهای پادشاهانه از جامهای زردوزی و اسبان تازی با زینهای زرین بمجلس عرض رسانید و مجموع شاهزادگان را خلعتهای طلادوز پوشانید و حضرت صاحبقران بواسطه آنکه نفس نفیس شاهزاده محمد سلطان را عنایت ربانی از خطر عظیم نگاه داشته بود وظایف شکر بجای آورده مفصل این مجمل آنکه جمال الدین فیروزکوهی در حین مراجعت امیرزاده مشارالیه روزی برسم خدمتکاری پیاده در رکاب او میرفت تا خنجر کارد بر شاهزاده زد چنانچه اندک جراحتی بر اندام مبارکش رسید و خود از بیم جان بطرف کوه دوید و بدرّه افتاده حیات طبیعی را وداع کرد بعضی از ملازمان شاهزاده از عقب شتافته او را در آن درّه مرده یافتند و سرش از بدن جدا ساخته و آورده بزیر سم جهان نورد آنجناب انداختند **ذکر خواستگاری دختر خواجه اغلان به ازدواج امیرزاده اسکندر و توجه رای عالم آرای بعمارت باغ دلکشای** حضرت صاحبقرانی شمع جهان پسر خضر خواجه اغلان را فرمود تا پیش پدر رود و جهت آنحضرت خواهر خود را از وی خواستگاری نماید و از برای اهتمام این مهم حکم شد که غیاث الدین ترخان با نفایس امتعه و لطایف اقمشه با شمع جهان مرافقت نماید و ایشان هر دو بر حسب فرمان متوجه اردوی خان شدند و شهریار با دل و رسم قدیم مرغزار کانگل که هوای عطرآمیزش طرب افزای جان و دل بود منزل کردند و درین اثنا حرم محترم شاهزاده عالمیان شاهرخ بهادر ملک آغا رسیده تنسوقات نامی و پیلاکات گرامی بعرض رسانید و فرمان عالی در باب ترتیب اسباب طوی صدور یافت و مدت سه ماه بعیش و عشرت اشتغال نمودند و شاهزاده ملکت سلطان را بآیین شریعت غرا در سلک ازدواج امیرزاده اسکندر کشیدند و در پائیز همین سال یعنی تسع و تسعین و سبعمائة معمار همت حضرت جهانبانی فرمان فرمود که بر کنار مرغزار کان گل بنیاد باغی رفیع نهادند هر ضلعی هزار و پانصد گز شرعی و در میان هر رکنی از ارکان دروازه عالی ترتیب دادند که طاق آن در بلندی از فلک گردون میگذشت و بباغ دلکشای موسوم گشت و در اثنای این اوقات حضرت صاحبقران ملک سمات رایات نصرت آیات را در جنبش آورده از آب جیحون بگذشت و قرتیبا قریه جنیاپس مضرب سرادق گردون اساس گشت و در آن موضع قشلاق اتفاق نموده لشکریان خانهای زمستانی ساختند و از نی و بوریا پرداختند و آنحضرت بقصبه یسا تشریف برده بزیارت شیخ احمد یسوی مشرف شد و آن بزرگوار از فرزندان امام زاده محمد حنفیه بن امیر المؤمنین علی و فرمان واجب الاذعان نفاذ یافت که بر سر مزار واردالانوار او عمارتی وسیع رفیع طرح اندازند و بر حسب فرموده طاقی بنیاد نهادند بغایت بلند و منار و گنبدی مربع سی گز در سی گز و در دو طرف گنبد در چهار صفه دیگر دوازده گز و چهار صفه دیگر با حجرات و غیر ذلک از عمارات اساس افکندند و فرمان شد که جهت مقبره سنگی سفید در غایت تکلف تراشیدند و نقوش غریب و بدیع بنگاشتند و فرمود که مولانا عبد الله صدر در اتمام آن اهتمام نماید و در عرض دو سال پسر مولانا مشارالیه آن عمارت باختتام رسانید و حضرت صاحبقران گردون غلام صلات و صدقات بمجاوران آن مقام انعام فرموده باردوی همایون معاودت نموده مقارن این حال مبشران آمده طنطنه وصول تکل خانم را بسمع اشرف اعلی رسانیدند و مجموع خواتین و آغایان غیر سرای ملک خانم و تمامت امرا سوار شده پانزده روزه راه باستقبال شتافتند در روز پنجشنبه غره ربیع الاول سنه ثمان مائة تکل خانم بنت حضرت خواجه اغلان را بآیین شرع شریف برای عفت حریف شهریار عالمیان امیر تیمور گورکان کردانیدند و درین اثنا ایلچیان تغوخان که از جانب ختای آمده بودند با تحف و تنسوقات آن ممالک باردوی همایون رسیدند و پیشکشها را بمجلس عرض رسانیده مضمون رسالت ادا کردند و رخصت انصراف یافته خوشدل بازگشتند و حضرت صاحبقران عالی مکان امیرزاده محمد سلطان را بعد از تحویل آفتاب بحوت فرمود که متوجه مغولستان شده آن سرحد را ضبط نماید و پیری بیک ساربوقا و میر حاجی سیف

در دوازده گز

الدین و خداداد حسینی و امیر شمس الدین عباس و دیگر امرا با چهل هزار سوار ملازم و ساخته فرمان داد که در گرد اشیره سوری و خندقی احداث نمایند و ایشان
روان شده و از عقبهٔ قولان گذشته نواحی اشیره را یورت ساختند مردم را بزراعت و عمارت ترغیب نمودند و در اوایل حمل حضرت صاحبقران
از یورت قشلاق کوچ کرده متوجه سمرقند گشت و در آن بلده چند روز بعیش و خوشدلی گذرانیده بجانب کش نهضت فرمود و در هفت فرسخی سمرقند
بکوهی رسید که در دهنهٔ آن رودخانه ایست جاری فرمان واجب الاذعان نفاذ یافت که در آن مکان خرم باغی سازند و در میان باغ قصری بتکلف
بپردازند رایات نصرت انتما از آنجا نهضت نموده دامن کوه براه رباط بام در حرکت آمده و در اثنا طریق امیرزاده شاهرخ که از قشلاق استراباد برا
ماخان متوجه درگاه عالم پناه شده بود شرف دست بوس حضرت صاحبقران فلک شکوه حاصل کرد و پیلاکات و تنسوقات بمحل عرض رسانند آنحضرت
از کش گذشته المجی بالغ را مخیم اقبال ساخته در یورت قدیم خویش چند روزی رحل اقامت انداخته قبه بارگاه سعادت انتما بعیوق برافراخت

ذکر اسباب یورش هندوستان و توجه حضرت صاحبقران بدان صوب در ضمان ملک منان

حضرت صاحبقران تاج بخش گیتی ستان قندز و بقلان و کابل و غزنین و قندهار تا سرحد هندوستان با میرزاده پیر محمد جهانگیر ارزانی
داشته بود چنانچه سابقا اشارتی بر آن رفت شاهزاده مشار الیه بعد از تنسیق امور این مملکت با لشکرهای آراسته متوجه فتح دیگر بلاد و حصار
گشت و با امرا و نوئینان مثل امیر سیفل قندهاری و امیر قطب الدین عمزادهٔ امیر سلیمان شاه و بهلول پهلوان محمد درویش برلاس و قاری ایناق و
تیمور خواجه آق بوقا و شاهان بدخشان شاه لشکر سپاه و شاه بهاء الدین و دیگر سرداران شجاعت آیین که تفصیل اسامی ایشان موجب تطویل میشود
در حرکت آمده اوغانیان کروه سلیمان را غارت کردند و از آب سند عبور نموده بر شهر اچه پچنک استیلا یافتند و از آنجا روان شده منازل قطع کرده بمولتان
رسیدند و در آن وقت حاکم شهر سارنگ برادر بزرگ ملو بود و این دو برادر بعد از فوت سلطان فیروز شاه نبیرهٔ او سلطان محمود را بپادشاهی برداشته
بر ممالک هند استیلاء تمام یافتند و ملو در دهلی بملازمت پادشاهی اشتغال نموده سارنگ بضبط مولتان آمده بود القصه سپاه منصور مولتان را محاصره
کرده هر روز دو نوبت جنگهای مردانه کردند و این خبر بحضرت صاحبقرانی رسیده موجب آن شد که بجانب هند توجه نماید و در ماه رجب سنهٔ ثمان مائة
هجریه با سپاهی افزون از اوراق اشجار و قطرات امطار روی بر آن صوب نهاد و امیرزاده عمر ولد امیرزاده میرانشاه را بضبط سمرقند باز داشت و
چون رایات نصرت انتساب سایهٔ وصول بر آن دیار انداخت ارباب آن دیار بپایه سریر عالی مقدار آمده عرضه داشتند که ما جمعی از مسلمانانیم و کافران کتور
و سیاه پوشان هر سال از ما برسم باج و خراج مبلغی می ستانند و اگر در ادای آن اهمال و امهال رود مردم را بقتل رسانیده عیال و اطفال ما را اسیر کنند
نایرهٔ خشم و غضب حضرت صاحبقرانی ازین سخن اشتعال یافته در دفع آن کافران ستمکار تاخیر و تسویف جایز نداشت و از سپاه فیروزی اثر از هر ده نفر
سه نفر اختیار کرده بی توقف بسعادت و اقبال سوار شد و تعجیل میراند و چون بموضع پریان رسید امیرزاده رستم و برهان اغلان و بعضی از امرا را با ده هزار
سوار از جانب دست چپ بطریق سیاه پوشان فرستاده و آنحضرت از آنجا نهضت نموده بجاوک رسید و فرمان داد تا قلعهٔ کلکغراب که ویران شده
بود عمارت کنند و اکثر سواران و مجموع لشکریان اسبان خود را در آن محل گذاشته پیاده ببالای کوه کتور بر آمدند و با آنکه آفتاب در جوزا بود چندان
برف پیش آمد که پای اسبان تا بزانو در آن برف فرو میرفت و از رفتن باز میماند و در شب که یخ می بست سپاهیان بر زبر آن میراندند و در روز
اسبان را بر بالای نمدها و زیلوها بند گذاشته توقف مینمودند و باز در آخر روز روان میشدند و بدین طریق مسافت می پیمودند تا بر بالای کوهی بغایت
مرتفع بر آمدند و چون کافران در اندرون دره ها منزل گرفته بودند و بواسطه کثرت برف از بالای آن کوه بآن قعر فرود آمدن متعذر مینمود امرا
و لشکریان از قلال جبال بعضی بطناب فرود می آمدند و برخی بر روی برف خسپیده خود را بنشیب روان میکردند و بعد از لحظه بزمین قرار
میگرفتند و از برای حضرت صاحبقران غازی دین پرور چپری از چوب ساخته و حلقها بر آن تعبیه نموده و طنابهای دراز که طول هر یک صد گز
بود بر آن حلقها بستند و آنحضرت جهت احراز ثواب جهاد بر آن چپر نشسته چند کس از قلهٔ جبل بمقدار طول ریسمان فرو میگذاشتند
و دو کس دیگر به بیل و مثل آن در برف جای پی نهادند و محل استادن راست میکردند تا آن قوم فرود می آمدند و باز چپر را فرو میگذاشتند
و بار دیگر محل قرار مرتب میساختند و باین طریق عمل نموده نوبت پنجم بدامن کوهی رسیدند حضرت صاحبقران غازی عصا بدست گرفته مقدار
یک فرسخ پیاده سیر فرمود و چند سر اسب خاصه طنابها بر گردن و سایر اعضا بسته از فراز کوه بنشیب گذاشتند و دو اسب بسلامت بپایان رسید
و باقی در عرصه تلف آمدند حضرت صاحبقران سوار شده دیگران پیاده در رکاب همایون روان شدند و کفار آن دیار مجموع بلند بالا

و عظیم الجثه و زورمند بودند و اکثر آنجماعت برهنه با هم اختلاط میکردند و مقدم ایشانرا غداشو گویند و آن مخاذیل را زبانیست غیر از زبان پارسی و ترکی و هندی و آن طایفه بجز زبان خود نداننند و هیچکس بلغت ایشان خبر ندارد مگر کسیکه از آن طبقه در میان ایشان افتد و بتدریج بر لغت آن قوم وقوف پیدا کرده ترجمان شود و آن ملاعین قلعه داشتند که آبی عظیم از درون قلعه ایشان میگذشت و از آن طرف کوهی عظیم بود که سر بفلک بر کشیده و پیک تیز رو وهم از وصول بکمر آن طمع بریده و آن مدابیر از وصول لشکر پادشاه جهانگیر بیک شبانروز پیشتر آگاه شده بودند و رخوت و اقمشه خود را ببالای کوه برده و تصور آنکه کس آنجا نتواند رسید فارغ البال نشسته و چون سپاه نصرت شعار بر حصار ایشان استیلا یافته بغیر از گوسفندی چند هیچ در آنجا نیافتند و گوسفندانرا گرفته آتش در رخانه بادپیمایان زدند و فرمان همایون صادر شد که دلاوران ظفرنشان کمر جهاد بسته ببالا روند و بموجب فرمان مبارزان و مجاهدان دین قلعه تهور باوج علیین رسانیدند و روی جلادت بکوه نهادند و شیخ ارسلان پیش از همه دشمنانرا رانده بموضع مرتفع بر آمد که بر ایشان مشرف بود و علی سلطان تواجی از طرف دیگر حمله کرده کفار را بموقف ایشان رانده در مقام آنجماعت بایستاد و امیرشاه ملک نیز با آن زمره فسقه فجره جنگها پیش برده و غایت سعی بجای آورده داد مردی و مردانگی داد و از مجاهدان دین و غازیان سعادت قرین چهارده نفر از بالای کوه بعز شهادت فایز شدند و مبشر بهادر و خواجه منکل و شیخ علی لادر و موسی کمال و حسین قورچی کوششهای بهادرانه نموده و باقی امرا تومان و قوشون از اطراف و جوانب حمله آورده بسیاری از آن بیدینانرا به تیغ جهاد گذرانیدند و بعد از سه شبانروز که پیوسته لشکر پادشاه هفت کشور با کفار کتور جنگ کردند آن روز برگشتگان به تنگ آمده امان خواستند حضرت صاحبقران آقا سلطان کشیر را پیش ایشان فرستاده پیغام داد که اگر بخدمت مبادرت نمایند و زبان بکلمه توحید بگشایند بجان و مال امان یابند و حکومت آن مملکت بر شما مقرر گردد و فرقه ضاله چون بواسطه ترجمان بر معانی این کلمات اطلاع یافتند بعد از سه روز همراه سلطان آقا بدرگاه پادشاه عالم پناه شتافتند و اظهار مسلمانی کرده زبان بتضرع و زاری گشادند که ما از جمله بندگانیم از مقتضای فرمان چگونه تجاوز کنیم عنایت پادشاهانه ایشانرا خلعت پوشانیده رخصت انصراف داد و چون زمانه لباس ماتم زدگان پوشیده آن تیره دلان شبیخون آوردند و قریب صد و پنجاه نفر از ایشان گرفتار شده کشته گردیدند و بعضی از آنجماعت مجروح و خسته جان بیرون بردند و لشکر اسلام بدان کوه بالا رفته آنچه لسان شرع بقتل ایشان گویا شده بود کشتند و زن و فرزند مخالفانرا به بندگی گرفته و از سرهای کشتگان منارها ساختند تا اولوا الابصار بدیده اعتبار در آن نگریسته دانند که آنچه صاحبقران کامکار را در آنجا بسهل وجهی میسر شد هیچکس از سلاطین ذوی الاقتدار را بسعی و کوشش بسیار دست نداده

ذکر فرستادن صاحبقران دین پرور محمد آزاد را بتفحص حال امیرزاده اسکندر و برهان اغلان

چون از رفتن امیرزاده و برهان اغلان مدتی بگذشت و هیچ خبری از ایشان نیامد رای صواب نمای پادشاه هفت کشور بر آن قرار گرفت که یکی از مردم کتور راغچی ساخته محمد آزاد را با طایفه از خان بچگان و چهارصد نفر از ترک و تاجیک بتفتیش حال ایشان روان ساخت و آنجماعت بر حسب فرموده تعجیل در حرکت آمده و بمشقت بسیار از راههای باریک گذشته بکوههای بلند پر برف بر آمدند و سپر بر دوش استوار کرده به پشت خسپیده خود را از آن بالا رها کرده بزمین رسیدند و از آنجا روان شده بقلعه سیاه پوشان رسیده در آنجا از منافقان و مخالفان اثری ندیدند اما پی بسیار دیدند که بجانب راه رفته بودند و آن پی سیاه پوشان بود که از توجه سپاه ظفرپناه آگاه گشته باستقبال شتافته بودند و در دره های تنگ کمین کرده بودند و چون امیرزاده رستم و برهان اغلان و قوشون و الله داد و سونجک تیمور و یحیی و غیرهم بدان دره های تنگ رسیده بعضی را کشته بودند و برخی غافل فرود آمده و اسبانرا بعلف رها کرده ناگاه سیاه پوشان از کمین بیرون آمده بر سر ایشان ریخته بودند و برهان اغلان از نهایت جبن و بددلی جنگ ناکرده بجای تیر و کمان انداخته گریخته بود و چون اعداء دین مشاهده کرده بودند که مسلمانان روی بگریز نهادند از عقب ایشان رانده و بسیاری را از آنجماعت بدرجه شهادت رسانیده بودند و از امرا قوشون شیخ حسین صوفی و دولت شاه اختاجی را بعد از سعی و کوشش فراوان بدرجه شهادت رسانیده بودند بالجمله محمد آزاد پی سیاه پوشان دیده از عقب ایشان روان شد و چون بدره که سابقا جنگ در آنجا واقع شده بود با سیاه پوشان دو چار خورده و بزخم تیر و ضرب شمشیر و حمله نیزه دمار از روزگار آن خاکساران بر آورده همه را مقهور و منکوب ساخت و اسبان لشکر اسلام و آلات حرب ایشانرا که گرفته بودند از کفار گرفته سالم و غانم مراجعت نموده به برهان اغلان و سپاه گریخته ملحق شد و از لشکریان هر که اسب و سلاح خود شناخت بگرفت و محمد آزاد برهان اغلانرا گفت که مصلحت چنان مینماید که درین موضع فرود آییم و چون روز شود کوچ کنیم و آوارستی و بددلی بعقبه بر آمده لشکریان با او موافقت ننمودند القصه پادشاه هفت کشور بعد از فتح کتور و قتل آن فرقه تفتیش طریق نموده راه خروج پیدا کردند و در بعضی مواضع برف سوراخ کرده راه میساختند و حضرت صاحبقران کامکار با امرای رفیع مقدار و سپاه نصرت شعار در حرکت آمده و از عقبات و جبال عبور نموده در جاک نزول اجلال واقع شد و آنحضرت

جمعی را بمحافظت قلعه و بعمارت آن فرمان داده تعیین فرمود و در آن مکان پاسبان رسیده تمامت امرا و لشکریان که مدت هیجده روز بغیر اشتغال مینمودند سوار شدند و از آنجا در حرکت آمده باغرق همایون پیوستند و چون بهار اغلان و محمد آزاد باردوی همایون رسیدند حضرت صاحبقران بر بهار اغلان که با ده هزار کس جنگ ناکرده گریزان شده بودند بمجلس فرخنده راه نداده خدمتش را که ناکارساخته از نظر عنایت بینداخت و محمد آزاد که پیاده با چهار صد کس با آن گروه محاربه نموده بسیاری از کفار را بدوزخ فرستاده بود بصنوف نوازش و عاطفت اختصاص بخشید **ذکر باز گردانیدن حضرت صاحبقران امیرزاده شاهرخ را بجانب هرات و رسیدن ایلچیان اطراف** چون صاحبقران دین پرور از کتور در ضمان تایید ملک داد که مراجعت نموده باغرق همایون پیوست شاهزاده شاهرخ را رخصت فرمود که بخراسان معاودت فرماید و وداع کرده بهرات روان گردانید و بنفس همایون روان شده با لشکرها متوجه صوب کابل شد و بعد از قطع منازل بحلبکا باران که از آنجا تا کابل پنج فرسخ است در مرغزاری نزهت فرود آمد و از رودخانه آنجا بحفر نهری فرمان داد و بر امرا و لشکریان قسمت نموده بمقتضی حکم قضا جریان جوئی بطول پنج فرسخ در اندک زمانی جاری گردانیدند و بجوی ماهی گیر موسوم گشت و از آب آن چند قریه معتبر بدید آمده معمور شد و بعد از سرانجام آن مهم رایات فتح آیات در حرکت آمده بکابل رسید ایلچی تیمور قتلق اغلان و نوکر ایدکو اوزبک رسید و از طرف چپ نیز رسول خضر خواجه اغلان آمد و محصل سخن آنکه حکام ما میگویند که ما بنده و چاکر و تربیت یافته حضرتیم و هم درین اوان بایزید اغلان که مخالفت نموده از قبچاق گریخته بود بشرف دست بوس حضرت صاحبقرانی استسعاد یافت و او ظفر کردار ملازم موکب سعادت آثار شد و هم درین سرزمین امیر شیخ نورالدین که در اثنای یورش پنج ساله بموجب فرموده بضبط و استخلاص اموال فارس رفته بود با خزانه و تحف ارجمند از زر و جواهر و کمرهای مرصع و خلعتهای طلادوز و نفایس اقمشه گرانمایه و کرایم اسلحه و آلات حرب و اسبان تازی بازین زر باردوی همایون پیوسته کتاب و حساب دیوان اعلی آنرا شبانروز در دفاتر ثبت نموده و اوراقات و نسخ پرداخته بمطالعه امرا اعظام رسانیدند و از مبدأ طلوع خورشید جهانگیر تا هنگام قیام نمودن خلایق برکوع و سجود و قیام و قعود نماز پیشین امیر شیخ نورالدین بزانو در آمده امرا آنچه او آورده بود بنظر حضرت صاحبقرانی رسانیدند ماهری اغلان و ایلچیان دشت قبچاق و دیگر جوجیان بدیده تعجب در آنجا نگریسته حیران ماندند که بنده از بندگان خسرو آفاق را پادشاه علی الاطلاق این همه مکنت داده که چندین اشیا با قیمت را در یک نوبت بعرض رساند و آنحضرت از آن تبرکات بسیاری بحاضران مجلس بخشید و خدمتکاری امیر شیخ نورالدین موقع قبول یافته حضرت صاحبقران ایلچیان اوزبک را با تحفهای گرامی و نامهای نامی حضرت مرحمت ارزانی داشت و ایشان مسرور و خوشدل باوطان خویش مراجعت نمودند و بعد از آن شیخ نورالدین انوزده جریمه بهار اغلان و جمعی را شفاعت نمود عاطفت پادشاهانه ملتمس او را بشرف اجابت مقرون گردانیده از سر گناه ایشان درگذشت و هم در آن اوان سلطان محمود خان و امیرزاده محمد سلطان و امیرزاده رستم با طایفه از رعایا آمده بود و تظلم نموده که موسی و غانی که رئیس قبیله کرکس است و بغایت شریر و دزد و ناکس برادرم را که در زمره خدام عتبه علیا انتظام داشت کشته است و قلعه ایریاب ویران ساخته و اموال مزارع ما را بباد غارت و تاراج داده و دست تعدی بر املاک و اسباب ما دراز کرده است و ضیاع و عقار ما را در تحت تصرف خویش در آورده و من بنده کمترین از خوف جان شیرین گریخته بغزنین آمدم و چون بشارت موکب نصرت قرین شنیدم توقف نمودم نایره خشم حضرت صاحبقران از استماع این خبر اشتعال یافته همگی همت عالی نهمت را بر دفع شر موسی و غانی بدکردار و اعوان و انصار او گماشت و با ملک محمد گفت که تو پنهان مباش تا من درین باب فکری بصواب اندیشم بعد از آن ایلچی پیش موسی و غانی فرستاده که تو قلعه ایریاب را خراب ساخته و چون آن حصار بر سر حد هندوستان واقع شده مناسب نیست که ویران باشد باید که بر سبیل استعجال بخدمت شتابی تا مستحق رعایت شده آن مملکت بر تو مقرر گردد و قلعه ایریاب را عمارت کنی و چون ایلچی پیش موسی رسید و باد ای رسالت قیام نمود و پیشکشها مرتب گردانیده بدرگاه گیتی پناه شتافت و شرف پای بوس استسعاد یافته آنچه همراه داشت بمحل عرض رسانید حضرت صاحبقران او را بخلعت و نوازش مستظهر گردانیده فرمود که لشکری در مرافقت تو جهت تعمیر قلعه میفرستم تو نیز باید که حشم خود را بیاوری که باز رفقا در عمارت آن سعی نمایند و تا آمدن ما باید که از آن مهم باز پرداخته باشند و اگر کاری جزوی مانده باشد چون ما برسیم بمدد کاری هر یک تمام شود و موسی کال را با سه هزار کس مصحوب او گردانیده بر سبیل استعجال از پیش روان ساخت و ایشان بمقصد رسیده و موسی مردم خود را آورده بعمارت مشغول شدند و حضرت صاحبقران سعادتمند بانوی کبری سرای ملک خانم و امیرزاده الغ بیک را که در اردو بود بسمرقند باز گردانید و بنفس همایون از حلبکا کابل با تجمل تمام روان شد و روز چهارشنبه هشتم ذی حجه سنه ثمانمائه بایریاب رسیده و آن نواحی محل نزول جنود ظفر ورود گشت و موسی بر سر عمارت ایستاده هر روز دویست سیصد نفر را با طبل و سرنا کار میفرمود حضرت صاحبقران

از اعاظم هندوستان و اتفقه در وساتقا کس محمد اوغانی بابطانه

فرمان داد

فرمان داد که بیساقیان مدد و معاون شوند تا بزودی آن مهم سرانجام یابد و آن حصار مشتمل بود بر مساجد و معابد و دیگر عمارات عالی و بناهای متعالی و حکم شد که
امیرشاه ملک و جلال اسلام در اتمام مسجد جامع اهتمام نمایند و چنان قلعهٔ فسیح عریض بمدت چهارده روز ساخته آمد و حضرت صاحبقران در رخنه تواجیان را
گفته بود که چون عمارت تمام شود موسی و کسان او را نگذارند که بیورت خود باز گردند و ایشان شمهٔ ازین حدیث شنیده بودند و چون خاطر خطیر پادشاه جهانگیر
از آن کار فراغت یافت روزی سوار شد که حصار و خندق را احتیاط نماید در زمانیکه با امرا و ارکان دولت گرد قلعه میگشتند هفت نفر از حشم موسی که در
عمارت قلعه دخل داشتند بر بالاخانهٔ پشت دروازهٔ قلعه ایستاده بودند و چون حضرت صاحبقران برابر دروازه رسید یکی از آن هفت نفر مدبر اختر تیری
بقصد آنحضرت انداخت چنانچه از مر تیر اسب جهان نورد برمید و از کمال عنایت ربانی گزندی بحضرت صاحبقرانی نرسید آتش خشم جهانسوز برافروخته
از دروازهٔ دیگر بحصار آمد و امرا حشم موسی را که بکار کردن آمده بودند بگرفتند و آن هفت کس که بر بالای دروازه غدر اندیشیده بودند و یکی از ایشان
تیر انداخته بود از بیم جان دست بجلدی تیر و کمان یازیده چند کس را زخم دار کردند تا کلمه کی سیستانی نردبان نهاده بالا رفت و ایشان را **بقتل رسانیده**
همان دم موسی را با دویست کس از اتباع او گرفته بملک محمد سپردند و او با سه نوکر مجموع را بقصاص برادر کشته از سرهای ایشان مناره ساخت و
یرلیغ واجب الاتباع نفاذ یافت که حشم موسی را بغارتیدند و طایفهٔ از سرداران آن قوم را از پای درآوردند و عیال و اطفال و اموال آن ظالمان خانه
خراب بدست مظلومان ایریاب افتاد و عاطفت پادشاهانه حکومت قلعهٔ ایریاب و ریاست احشام آن ولایت را بملک محمد ارزانی داشت ذکر

توجه صاحبقران بجانب قبیله برسالی و عبور آنحضرت از آب سند و وصول موکب همایون

بدیار هند چون ولایت ایریاب بهمت صاحبقران کامیاب بحال عمارت و زراعت آمد و رایت نصرت انتساب از آنجا در حرکت آمده متوجه
خطهٔ شنوزان شد و کوه و جنگل قطع فرموده حدود آن دیار محل نزول سپاه نصرت شعار گشت فرمان قضا جریان نفاذ یافت که امیرزاده خلیل سلطان
با طایفهٔ از امرا و اغرق از راه قبچای متوجه جانب بانو شدند و آنحضرت با صد هزار سوار ایلغار فرموده بطرف قلعهٔ تغر روان شد و پیش ازین امیر
سلیمان شاه با لشکرهای خراسان بتغر رفته بود و آن قلعه را عمارت کرده و چون چتر همایون اشعهٔ وصول بر آن دیار انداخت منهیان بمسامع علیه
رسانیدند که قبیلهٔ برسالی از احشام اوغانی که سابقا فرمان صادر شده بود که باردوی اعلی پیوندند پای از دایرهٔ متابعت و مطاوعت بیرون نهادند
و در آن وقت امیرزاده پیر محمد بعضی از ولایت هند را غارت کرده غنایم بکابل میفرستاده این جماعت پدرین سر راه را گرفته و دست تعدی از آستین
بی باکی برآورده چیزی از آن اموال ربوده اند و اکنون پناه بکوهها و جنگلها برده بر قطع طریق اقدام مینمایند و از استماع این خبر آتش خشم پادشاه هفت کشور
که زبانه بفلک کشیده بود هم در آنروز با بهادران اردوی فیروزی نشان روان شد و بعد از سه روز بمواطن آن بدکرداران رسیده فرمود که سواران
از اسبان فرود آمده پیاده بکوهها و جنگلها درآیند و بآب شمشیر آن عرصه را از آلایش وجود ناپاکان بی باک پاک سازند و دلاوران پرخاشجوی بموجب فرموده
عمل نموده در تک و پوی آمدند و خلقی نامعدود از آن عاصیان را به تیغ قهر بگذرانیدند و عیال و کودکان ایشان را گرفته آتش نهب و تاراج در خانمان ایشان زدند
و بعضی از آن طایفه بهزار مشقت جان تنک پای بیرون بردند و حضرت صاحبقران دین ار خواست که در آن کوه چندان توقف نماید که بقیة السیف زدان
اوغانی را بدست آورده بردار سیاست آویزد تا عرصهٔ آن دیار از اضرار ایشان بالکلیه آرمیده گردد و مقارن این حال پیشوای آن قبیله اویل نام منیب
صادق و اخلاص تمام روی نیاز بدرگاه گیتی پناه آورده پیشانی عجز و افتقار بر ساحت مسکنت نهاد و زبان باعتذار و استغفار گشاده توبه و انابت را
وسیلهٔ خلاص و نجات ساخت و چون فروغ صدق نیت و پاکی عقیدت او بر پیشگاه ضمیر انور تافت بر جراید جرایم او رقم عفو و اغماض کشیده بانواع
عنایت و عاطفت اویل را بمرتبهٔ رفیع و محل بلند رسانید و بعد از تعمیر قلعهٔ تغر امیر سلیمان شاه شنیده بود که حشم کلاتیان که گروه انبوه و قبیله با شکوه اند
فرمان حضرت صاحبقران سعادت یار را بسمع رضا اصغا ننموده اند و چریک بپایهٔ سریر اعلی نفرستاده اند امیر مشار الیه بسر آن قوم قوی هیکل تاخته بود و مجموع
با آتش قهر مقهور ساخته خانمان ایشان را بباد غارت و تاراج داده و درین ولا که رایات نصرت آیات بدانجا رسید امیر سلیمان شاه مظفر و منصور بموکب
همایون پیوست و نیکو بندگیها بموقع قبول افتاد و در غرهٔ محرم الحرام سنه احدی و ثمانمائه اردوی کیهان پوی از نواحی قلعهٔ برسالی نهضت نموده در
حوالی قلعهٔ تغر نزول فرموده از آنجا امیر سلیمان شاه را با طایفهٔ از سپاه ظفر پناه بمولتان پیش امیرزاده پیر محمد روان کرد و کوتوالی قلعهٔ تغر را بشاه علی فراهی ارزانی
داشته پانصد کس از سپاهیان پیش او گذاشت و از آن موضع سوار شده قطع مراحل و منازل کرده در آن محل که سلطان جلال الدین خوارزمشاه
بعد از کر و فر فراوان از چنگیز خان گریخته بود و خود را بآب زده گذشته بود فرود آمد و حکم جهان مطاع عالم مطیع صدور یافت که بر سر آب سند پلی ببندند

در مدت دو روز تا سه پایه و کشتی و فی جسری ترتیب دادند مقارن این حال سید محمد مدنی را که از مکه و مدینه مکرمه برسالت آمده بود بعز عرض رسانیدند که
حکام و اشراف آن اطراف انتظار قدوم میدارند که رایت نصرت آیت ممالک را در ظل حمایت و رعایت خویش آورد صاحبقران او را نوازش فرموده با
گردانید و رسول اسکندر شاه حاکم کشمیر را نیز که بجهت عرض عبودیت و نیاز آمده بود خلعت داده رخصت انصراف ارزانی داشت و با سکندر شاه پیغام داد
که باید لشکر با آن نواحی بموکب همایون پیوندد و روز دوشنبه دوازدهم محرم سال مذکور صاحبقران از آب سند گذشته و لشکریان برگرفته بر کنار چول جرد
نزول کردند و آن بیابانیست طویل عریض که در میان اهل تاریخ بچول جلالی اشتهار دارد و از آن جهت که سلطان جلال الدین خوارزمشاه در
حین فرار از چنگیز خان این چول را آمده بود و خلاص یافته بود و درین اثنا امرا و پیشوایان کوه جود روی توجه بدرگاه گیتی پناه آورده پیشکشها کشیدند و پیش
ازین بچندگاه امیر رستم طغای بوغا برحسب اشارت علیه با فوجی از جریک منصور بمولتان رفته بود و از آنجا بجانب کوه جود عنان عزیمت منعطف ساخته
و همین کسان او را چند روز نگاه داشته وظایف خدمت و ضیافت بتقدیم رسانیده بود لاجرم در ینولا عنایت پادشاهانه شامل حال او شده مسرور
و آسوده خاطر بمنازل خود بازگشتند

ذکر شهاب الدین مبارک شاه طمتی و عناد او بعد از انقیاد

شهاب الدین مذکور
حاکم جزیره بود که بر کنار آب جند که این است و در آن اوان که امیرزاده پیر محمد جهانگیر بحدود مولتان رسید بدرگاه شاهزاده آمد و در سلک سایر ملازمان
عتبه علیا انتظام یافت چندگاه بشرایط ملازمت قیام نمود و چون رخصت انصراف یافته بمقر حکومت خود مراجعت کرد سپر مخالفت در روی کشید و
از طریق مستقیم عبودیت قدم بیرون نهاد و چون کنار آب جند محل نزول عساکر پادشاه بر و بحر گشت و از عصیان شهاب الدین آگاه شد امواج بحر غضب
او در تلاطم آمده فرمود که امیر شیخ نور الدین با تومان خویش روان شده مانند دریای جوشان متوجه مقصد گشت و چون بحدود جزیره رسید دید که شهاب
الدین خندقی عظیم فرو برده است و باره بلند برکشیده مهیای محاربه نشسته و در حوالی آن حصن حصین بحیره بود پهناور لشکر شهریار هفت کشور مانند
برق از آب گذشته آتش حرب برافروختند و چون هوا تیره و تار شد سپاه نصرت شعار بمنزل خود فرود آمده آرام گرفتند شهاب الدین با ده هزار مرد
گزین شبیخون آورده جنگی عظیم در پیوست و امیر شیخ نور الدین با سپاه جلادت آیین پای ثبات و وقار بفشرده حملات متعاقب و متواتر کردند در هر حرب هراس
بخاطر هندوان استیلا یافته از بیم شمشیر آتش بار بعضی از ایشان خود را در آب انداختند و برخی گریخته بمشقت بسیار کشتی حیات بساحل نجات رسانیدند
و در آن حین حضرت صاحبقران با لشکر بار سیده در حوالی آن جزیره فرود آمد شهاب الدین دویست کشتی جهت روزی چنان مهیا ساخته بود و در آن شب
شکسته و منکوب با متعلقان خود بکشتیها در آمدند و بر آب جمداران روان شدند و متوجه اوجه گردیدند و امیر شیخ نور الدین با سپاه ظفر قرین با بشارت صاحبقران
نصرت شعار کنار آب رفته جنگی عظیم نمودند و بسیاری از آن طایفه را به تیغ انتقام بگذرانیدند و چون کشتیهای شهاب الدین بحدود ملتان رسید امیرزاده
پیر محمد و امیر سلیمان شاه با جریک منصور راه بر ایشان بگرفتند و آن مدابیر را در میان آب دستگیر کرده طعمه ماهیان ساختند و شهاب الدین خود را در دریا
انداخته بهزار مشقت از آن ورطه خونخوار جان بکنار کشید و امیر شاه ملک برحسب فرمان بجنگلستان در آمده بهادران لشکر فیروزی اثر جمعی کثیر را به بئس
القرار فرستادند با غنیمت بسیار و کشتیها گران بار از حیوانات و اجناس و کولات باردوی اعلی معاودت نمودند و چون حضرت صاحبقران از آنجا در حرکت آمد
پنج شش روز کنار آب روان شده بلب آب غاوه در برابر قلعه تلمی فرود آمد که آب جمد و آب غاوه در آن محل بیکدیگر می پیوندند و آنحضرت فرمود که جسری
بر آن دریا بستند در مدت سه روز پلی معتبر ساخته و پرداخته آمد شهریار با لشکر ظفر قرین از پل گذشته بکنار آب تلمی در برابر شهر قبه بارگاه سعادت انتما بعتبه جوزا
بر افراشت حکام و رؤسای آن بلده با سادات و علما و اشراف بیرون آمده بشرف دست بوس استسعاد یافتند و همان روز حضرت اعلی خاقانی از
آب عبور نموده در غره صفر سنه احدی و ثمان مائه صحرای تلمی مضرب خیام خدام سپهر احتشام گشت و مبلغ دو لک مال بسم امان باسم اهالی شهر رقم زده
و حکم شد که سادات عظام و علمای اعلام از آن مطالبه معاف و مسلم باشند و محصلان بکار خویش مشغول شده در اثنا مجموع جریک که از اوراق اشجار
و قطرات امطار افزون بودند رسیدند و از ابتلا احتیاج تمام داشتند یرلیغ واجب الاتباع صدور یافت که هر جا غله باشد بردارند و لشکریان در ظلمت
لیل بهانه طلب غله در شهر ریختند آتش در رفامخازند و آنچه یافتند بباد غارت و تاراج دادند و بغیر از منازل سادات و علما و ارباب زهد و تقوی
جائی مصون و محروس نماند مقارن این حال بسمع همایون رسید که طایفه از حکام تلمی که با امیرزاده پیر محمد در مقام متابعت آمده بودند اکنون سر عصیان
از گریبان طغیان بر آورده حکم فرمود که امیر شاه ملک و شیخ محمد تمور ایشان را گوشمالی بسزا دهند و امرا و لشکریان روان شده و بجنگلها در آمده قرب دو هزار
از هندو را بدوزخ فرستادند و با غنایم نامحصور بازگشته و روز شنبه هشتم صفر سال مذکور رایت نصرت آیت در حرکت آمده روز دیگر نواحی جال

کنار

که بر کنار آب پناه واقع است لشکرگاه گشت و در آن موضع بمسامع جلال رسانیدند که نصرت کوکری با دو هزار مرد در موضع جال و دخانهٔ عظیم را پناه ساخته یکنیه
بر لب آب کرده است حضرت صاحبقران با لشکری بی پایان مانند بحر خضر جوشان و خروشان روی توجه بایشان نهاد برانغار بوجود امیر شیخ نورالدین و امیر الله داد
آرایش یافت و جوانغار بامیرشاه ملک و امیر شیخ محمد ایکو تمور زیب و زینت گرفت و علی سلطان تواجی با پیادگان پیش قول آماده جنگ و جدال گشتند و نصرت
کوکری از غایت جهل و غرور با هزار نفر از جنگجویان هندوستان در برابر سپاه نصرت نشان صف آرای گشت و علی سلطان تواجی و پیادگان خراسان
در کنار آب جال آتش جدال و قتال بر افروختند و بحملات متواتر آن مدبران را زیر و زبر ساختند و مخالفان فرار نموده امیر شیخ نورالدین و امیر الله داد از عقب آن روز
برگشتگان شتافتند و بزخم شمشیر آبدار اکثر آن خاکساران را بدوزخ فرستادند و لشکریان اموال فراوان و غنایم بی پایان گرفته آتش در خانهای ایشان زدند و
عساکر گردون مآثر بزحمت و مشقت بسیار از گل و لای گذشته موضع شاه نواز مرکز رایات واجب الاحترام گشت و آن قریه ایست معتبر در آنجا غلهٔ بیحد و مر یافتند
آنچه توانستند برداشتند و آتش در بقیهٔ غله زدند تا کبران از آن منتفع نشوند و اردوی جهان پوی از شاه نواز کوچ کرده در کنار آب بیاه در برابر قریه جنجان فرود آمده
و درین حین معتمد شاهزاده شاهرخ هر ملک نام از هرات رسیده اخبار شاهزاده رسانید و تحف و پیلاکات که همراه داشت گذرانید **ذکر تسخیر
مولتان و وصول امیرزاده پیر محمد بموکب حضرت صاحبقران** سابقا سمت گذارش یافت که امیرزاده پیر محمد مولتان را
محاصره کرده بود و لشکریانش هر روزه نوبت جنگ پیش می بردند و چون مدت شش ماه برین قضیه بگذشت عسرتی در شهر پیدا شده که از سگ و گربه نشان
نماند شاهزاده بر آن دیار مستولی گشت و درین اثنا باران بسیار چند روز متصل که آنرا اهل هندوستان برشکال گویند بارید و اسبان امیرزاده
مشار الیه و لشکریانش تلف شدند و مجموع سپاه شاهزاده از بیرون شهر در آمدند و حکام و سرداران دیار هند گردن کشی آغاز کردند و در بعضی مواضع عمّال او را
بقتل آوردند و سپاهیان پیاده مانده مجال حرکت نداشتند که ناگاه ماهچهٔ طوق ظفر پیکر پادشاه هفت کشور از افق آن دیار طالع گشت و امیرزاده پیر محمد
از مضیق تفکر و اندیشه بیرون آمده و با توابع و لواحق متوجه اردوی همایون گشته در چهاردهم صفر بر لب آب بیاه بمعسکر ظفر پناه پیوستند و در روز شنبه
پانزدهم صفر رایات ظفر پیکر از آب بیاه گذشته مقابل قلعه جنجان محل نزول جنود نصرت نشان گشت و چهار روز آنجا توقف واقع شد و در آن منزل امیرزاده
پیر محمد طوی بعظمت ترتیب داده تحفهای نامی بمجلس عرض رسانید و نویسندگان دیوان اعلی دو روز بکتابت آن مشغول بودند و در همان روز که آنها را بگذرانید حضرت
صاحبقران تمامت آنها بر خواتین و شاهزادگان و امرا و وزرا و ملازمان عتبهٔ علیا تقسیم نمود و سی هزار اسب بلشکریان امیرزاده پیر محمد که اسبان در
برشکال تلف شده بود و در آن یورش بعضی پیاده و برخی بر گاو نشسته باردوی آمده بودند عنایت فرمود و حضرت صاحبقران از موضع جنجان
مرحله جهوال را مرکز رایات و اقبال ساخت و ارباب دیبالپور که پیش از آن داغ متابعت امیرزاده پیر محمد بر جبین نهاده در مقام باج گذاری و فرمان
برداری آمده بودند و شاهزاده مسافر کابلی را بداروغگی آن مملکت با هزار سوار فرستاده بود و در آن اوان که برشکال واقع شد با غلامان سلطان
فیروزشاه متفق شده مسافر را با آن هزار مرد بقتل رسانیدند و چون آوازهٔ توجه اعلام ظفر انجام در ولایت مولتان و دهلی بگوش صغیر و کبیر رسید آن متهوران
بی باک از بیم جان خانمان را وداع کرده بقلعه بطیر رفتند و چون صاحبقران بهلال رمضان شرف و اقبال بموضع جهوال نزول فرمود امیرشاه ملک
و دولت تمور تواجی را در اغرق گذاشته حکم کرد که ایشان براه دیبالپور در حرکت آیند چنانچه در محل سامانه بموکب همایون ملحق شوند و حضرت صاحبقران
با ده هزار سوار جرار از جهوال بر جناح استعجال روان شد و ایوار و شبگیر کرده عنان عزیمت بر صوب اجودن معطوف گردانید و صباح بیست و
چهارم ماه چتر همایون شهریار جهان پناه سایهٔ وصول بر آن دیار انداخت و پیش از آن شیخ منصور و شیخ سعدک آن یک پیره راهی معروف و این
نخوت فزائی موصوف اکثر خلایق آن موضع را که بتقدیم شیخین در ربقهٔ ابواب اعتراف داشتند بر جلای وطن ترغیب و تحریص نموده بعضی از آن قوم
مصحوب شیخ سعدک بطرف بطیر و برخی همراه شیخ منصور بجانب دهلی رفتند اما جماعت سادات و علما بنا بر آنکه غایت التفات حضرت صاحبقران
نسبت بخود میدانستند در منازل خویش توقف نموده در آن بامداد که خورشید رایت نشان از افق آن دیار طالع شد ایشان بدرگاه پادشاه
اسلام آمدند و مجموع بعنایت خسروانه سرافراز گشته خوشدل بازگشتند و حضرت صاحبقران مولانا ناصرالدین عمر و محمد پسر خواجه محمود شهاب را
بداروغگی آن شهر تعیین فرمود تا سادات و علما از عساکر گردون مآثر کوفته و آزرده خاطر نشوند **ذکر تسخیر قلعه و شهر بند و قلعه بطیر** قلعهٔ
بطیر حصنی بود در غایت حصانت و موضعی در غایت رصانت در میان جول و بیابان واقع شده و هرگز لشکر بیگانه بآنجا نرسیده بود و بدین سبب اهل
اجودن و دیپالپور و دیگر مواضع دیار هند خلایق پناه بآنجا برده جمعیت و کثرت عظیم در آن سرزمین دست داد بمرتبه که شهر گنجایش آن نداشت لاجرم

چارپایی فراوان و عرابهای مشحون بر خوت و اقمشه نفیس در حوالی حصار باز داشته طایفه بحفظ و حراست آنها قیام مینمودند و حضرت صاحبقران صباح
سه شنبه بیست و پنجم ماه بجودن رآمد و بزیارت شیخ فریدالدین شکرگنج قدس سره شتافته از روح پر فتوح آن بزرگوار استمداد همت نموده از آنجا نهضت نمود
از درونه گذشت و در خالص کوتلی که از آنجا تا جودن ده کروه و تا بطیر پنجاه کروه است فرود آمد و هر سه کروه یک فرسخ شرعیست و آنحضرت در خالص
کوتلی نماز پیشین گذارده بسعادت و اقبال سوار شد و بقیه آنروز و تمامت آن شب از حرکت نیاسوده و چنان راه طویل را بیک راندن قطع فرموده
روز دیگر چاشتگاه رایت جهان کشای بظاهر بطیر رسیده از آواز کورکه و کوس ولوله در زمین و زمان افتاده و غلغله تکبیر مجاهدان از اوج اثیر درگذشت و آنچه
در بیرون شهر بود عرصه نهب و تاراج گشت و والی آن ولایت که او را راو دودچن میگفتند و راو بلغت هندی بهادر را گویند بحصانت حصار و کثرت اعوان
مغرور شده پای در دایرهٔ اطاعت و انقیاد ننهاد و سپاه نصرت شعار از دست راست و چپ روی جلادت بتسخیر شهر آوردند و بیک حمله شهر بند را گرفته
بسیاری از هندوان را بقتل رسانیدند و چون قریب بآن شد که قلعه مسخر گردد رعب و هراس بر ضمیر راو دودچن استیلا یافته سیدی را بشفاعت بیرون فرستاد که
آنروز او را امان دهند حضرت صاحبقران پاک اعتقاد ملتمس حاکم بطیر را بانجاح مقرون گردانیده لشکر را از پای حصار طلبیده از جنگ منع فرمود و متوجه بیرون شده
در یورت همایون فرود آمد راو دودچن در آخر همانروز پسر و نایب خود را با تحفهای لایق و پیشکشهای گرامی بیرون فرستاد و پسر او بخلعت قیمتی و جامهٔ
طلادوزی و کمر مرصع سرافراز شده بموجب اشارت علیه پیش پدر باز گشت و راو دودچن روز دیگر بلطف و احسان حضرت صاحبقرانی امیدوار شده از
از حصار بیرون آمد و شیخ سعد اجودنی با او مرافقت نمود و چون بدرگاه عالم پناه رسیدند روی اخلاص بر خاک نهاده جانوران خوب و سه تقوز اسب تازی
با زینهای زر بعرض شهریار هفت کشور رسانید بانعام جامهای طلادوز و کمر زرین و اکلیل مرصع سر تفاخر و مباهات باوج سموات سود و چون جمعی کثیر از ممالک
هند تخصیص از دیبالپور و اجودن توجه رایات نصرت آیات شنیده پناه بآنجا برده بود امیر سلیمان شاه و امیر الله داد بضبط دروازها مامور شدند و خلق
اطراف را از حصار بیرون آورده باردوی همایون رسانیدند و پانصد کس از مردم دیبالپور که در خون مسافر کابلی نوکر امیرزاده پیر محمد و هزار نفر دیگر از نوکران او شریک
بودند بر حسب فرمان خدیو آفاق بیاسا رسیدند و زن و فرزند آن جماعت بذل رقیت گرفتار آمدند و امیر شیخ نورالدین و امیر الله داد برای تحصیل مال امان بدرون
قلعه رفتند و رایان تیره رای در قبول وجه و ادای آن مناقشه آغاز نهادند مهم بجدال و قتال انجامید و آتش فتنه بالا گرفت و گبران قلعه را آتش زده و سر عیال و اطفال
خود را بر مثال اغنام بریده باتفاق عزم رزم و پیکار کردند و ایشان جمعی بودند بغایت کثرت همه قوی هیکل و سنگین دل و تنومند و آهن گسل و سپاه نصرت پناه
در شهر ریخته و با آن طایفه در آویخته جنگی صعب واقع شد و بسیاری از غازیان سعادتمند بمرتبه شهادت فایز شدند و آخر الامر بمقتضی ان جندنا لهم الغالبون
باد نصرت بر پرچم رایت اسلام وزیده ده هزار نفر از آن بیدینان بی اعتقاد به تیغ جهاد کشته شدند و آتش در عمارات و ابنیه شهر زده مجموع را بسوختند و از آن
بلدهٔ معتبر بغیر چند تودهٔ خاکستر نشان نماند و آنچه بدست آمد از زر و نقره و اسبان کوه پیکر باد رفتار و امتعه نفیس و اقمشه مرغوب بموجب فرمان میان لشکریان
قسمت رفت حضرت صاحبقران جهانگیر بعد از تخریب بطیر چهارده کروه طی کرده بعد از آن موضعی را که موسوم بخاراب حوض بود مخیم اقبال ساخت و از آنجا
روان شده و منازل پیموده شهر سرستی از یمن مقدم لشکر ظفر قرین غیرت فزای سپهر برین گشت و مردم آن بلده که اکثر از دین مبین بهره نداشتند و گوشت
خوک میخوردند خبر توجه اعلام ظفر انجام شنیده گریخته بودند فوجی از سپاه اسلام در عقب ایشان رفتند و بسیاری از روز برگشتگان را در راه یافته به تیغ جهاد
بگذرانیدند و حضرت پادشاه روز دیگر بجانب فتح آباد در حرکت آمد و اهالی آن بقعه نیز بوسوسه ابلیس ملبس طریق ضلالت پیش گرفته شهر را گذاشته بودند
و روی ادبار به بیابان فرار نهاده طایفه از متجنده در پی گریختگان رفتند و بعضی از آن گمراهان را بقتل آوردند و جهات ایشان را غارت کرده باز گشتند و حضرت
صاحبقران ظفر لوا از فتح آباد با سپاه نصرت انتما روان شده سایه وصول بر حوالی قلعه امرونی انداخت و چون در آن دیار هیچ صاحب وجود صاحب
تدبیری نبود که برسم استقبال بدرگاه عالم پناه شتابد تا آفتاب عنایت و عاطفت آنحضرت بر صفحات روزگار اهالی آن ولایت تابد لاجرم لشکر قیامت
اثر دست تعرض دراز کرده بعضی از مردم آنجا را کشتند و برخی را بندی گرفته و آتش در قلعه امرونی زده از ابنیه و عمارات ایشان اثر نگذاشتند و در آنحدود
جمعی انبوه از طبقه که ایشان را جتان گویند استیلا یافته بودند کاروانیان و تجار را بانواع ایذا و اضرار از قتل و غارت میرنجانیدند در میان بیشها و جنگلها
که مشحون از نی شکر بود خزیدند و یرلیغ جهان مطاع نفاذ یافت که فوجی از بهادران فیروزی اثر تاخت بر سر آن جماعت روند ایشان بموجب فرموده در آن
جنگلها در آمده دویست کس از آن مفسدان را کشتند و برخی را اسیر کرده سالم و غانم باردوی همایون مراجعت نمودند حضرت صاحبقران نیز
همایون از آن موضع با لشکری از تخمین و قیاس بیرون بعزم استیصال بقیه جتان که در صحراها و بیشها پنهان شده بودند ایلغار فرمود و در آنروز از آن قوم

با اشهر عصمت منظر دو هزار نفر در دام بلا افتاده غریق بحر فنا شدند و زن و فرزندان آن طبقه در سلک دیگر اسیران انخراط یافت و مادهٔ شر و فساد جان که از بیم
ایشان باد صبا از بحد و داقشان و خیزان میگذشت بکلی منقطع گشت و در آن حوالی طایفه از سادات عظام که در قریه مقام داشتند بدستیاری ملهم توفیق
قدم امید بیرون نهاده بدرگاه پادشاه اسلام آمدند و عاطفت خسروانه همه را سرتاپا جامه پوشانیده داروغه گماشت تا ایشان را از آسیب لشکر قیامت اثر
محافظت نماید و حضرت صاحبقران بر کنار آب کهکر که قرب بسامانه بود باغرق پیوست و در روز دوشنبه پانزدهم ربیع الاول از آنجا روان شده در حوالی
تل کویله فرود آمدند و شاهزادگان و امرا و جوانغار و سایر سرداران و لشکریان دست چپ که از معبر کابل براهی که تعیین شده بود بر حسب فرموده در
حرکت آمده بودند و در آن راه دمار از روزگار متمردان برآورده و احمال و اثقال ایشان را غارت و تاراج کرده بودند درین مرحله بموکب همایون ملحق شدند
و رایت نصرت شعار از تل کویله در حرکت آمده و مسافت قطع کرده بموضع کیتل که از سامانه تا آنجا پنج فرسنگ و دو میل مسافت است محل نزول سپاه ظفر انجام گشت

ذکر توجه اعیان لشکریان بموجب فرمان واجب الاذعان حضرت صاحبقران و بیان بعضی از وقایع

چون شاهزادگان و امرا و تومانان که بطریق مختلفه روانه شده بودند در ظل رایت نصرت آیت مجتمع گشتند بموجب
حکم قضا مضا چون امرای برانغار و جوانغار هر یک در محل خود بجای خویش در حرکت آمدند بعرض چهار فرسنگ و دو میل تا شش فرسنگ باسایش کرده متوجه صوب
دهلی شدند و در روز دوشنبه بیست و دوم ربیع الاول برسندی رسیدند و اهالی سامانه و کیتل و رسندی گریخته پناه بدهلی برده بودند و رایت نصرت
انتساب از قلعهٔ رسندی روان شده بقلعهٔ توقلغ پور رسید حضرت صاحبقرانی فرمود تا آتش در آن حصار زدند و از آن ابنیه و عمارات اثر نگذاشتند
و ماهیچه طوق ظفر سلک از توقلغ پور نهضت نموده و دوازده کروه قطع کرده سایه وصول بر شهر پانی پت انداخت و در اندرون آن انباری پدید آمد که زیاده
از صد و شصت هزار من گندم بوزن شرع از آنجا بر داشتند و همچنین اردوی مبارک منزل بمنزل میرفت و در روز بیست و هفتم ماه فرمان عالی نفاذ
یافت که امرای دست راست تا عمارت سلطان فیروزشاه که در دو فرسخی دهلی بربالای کوهی ساخته و بجهان نمای موسوم شده تاخت کنند و مجموع احشام
و صحرانشینان را کشته و اسیر کرده اموال ایشان را بباد تاراج دادند و باردوی همایون معاودت نمودند و حضرت صاحبقران گردون محل روز دوشنبه بیست و
دوم شهر ربیع الاول از آب جون گذشته متوجه حصار لونی شد که علف زارها در آن صوب بود و در همان روز بعد از قطع مسافت بر ظاهر قلعه نزول فرمود و میرزا
امیر جهان شاه و امیر شاه ملک و امیر اله داد حسب الحکم بپای آن رفته بودند و بنا بر تمرد و گردنکشی کوتوال قلعه که بمیمون میشوم موسوم بود بمحاصره و جنگ مشغول
شدند و از اطراف و جوانب نقب زده قلعه را مسخر گردانیدند و گبران را از مسلمانان جدا کرده بتیغ جهاد بگذرانیدند و خانمان موحد و مشرک عرضهٔ تاراج گشت
الا اموال سادات که از آسیب مصون و محروس ماند و قلعه را سوخته ویران ساختند و غرهٔ ربیع الآخر حضرت صاحبقرانی از حصار لونی سوار شده بکنار
آب جون در برابر جهان نمای آمده گذارها احتیاط فرمود و باردوی همایون معاودت فرمود و امیر جهان شاه و دیگر ملازمان درگاه را فرستاد که اطراف
و جوانب دهلی را تاراج کرده غله بیارند و سرانجام سازند تا اگر مهم بمحاصره انجامد تفرقه لشکریان مرتب و آماده باشد و روز دیگر خاطر انور پادشاه گیتی گشا مایل تفرج عمارت
جهان نما شده با هفتصد سوار رزم آزما بدان صوب شتافت و بعد از تماشای آن موضع نزهت بنظر امعان در آن دشت و صحرا نگریسته ملاحظه فرمود که محل جنگ
لایق تر باشد مقارن این حال علی سلطان تواجی و جبنید بورلدای که بقراولی رفته بودند هر یک شخصی گرفته آوردند و بعد از استفسار قضایا با محمد سلطان که از ملوک
سلطان بود در معرض تلف آمد و درین اثنا ملو خان با چهار هزار سوار جوشن پوش نیزه گذار و پنج هزار پیاده جرار و بیست و هفت زنجیر فیل از میان درختان باغ شهر
بیرون خرامید و نزدیک رسید و حضرت صاحبقرانی از آب عبور نموده بلشکرگاه پیوست و قراولان سپاه جلادت شعار رسیده و بزخم پیکان جان
ستان رخنه در قصر حیات بسیاری از دشمنان افکنده مخالفان چون ضرب دست سپاه پادشاه ممالک ستان مشاهده کردند سپر مقاومت انداخته از معرکه پشت
دادند و در حین گریز یک سر فیل جنگی که هنگام پیکار خرطوم در کمر شیر فلک استوار میکرد سقط شد ارباب اسلام از وقوع این صورت بر ظفر و نصرت لشکر حضرت
صاحبقران سبهان استدلال کرده یکدیگر را بشارت دادند و در روز جمعه سوم ربیع الثانی حضرت صاحبقرانی از مقابل جهان نما کوچ کرده در جانب
شرقی قلعه لونی فرود آمدند و در آن حین شاهزادگان و امرا و تومانان که بتاخت رفته بودند در پایهٔ سریر خلافت مصیر حاضر آمدند و شرف پایبوس
دریافته و شهریار کامگار در آن مجلس خاص که مشحون باعاظم و مقربان و خواص بود بتقریر وافی و عبارت شافی توره و یاسای سلاطین سابق در میان آورده
و شرایط رزم و میدان داری و لوازم حرب و تیغ گذاری گذارش نمود و در همان روز و همان مجلس شاهزادگان و ارکان دولت بعرض رسانیدند
که از کنار هند تا این مرحله زیاده از صد هزار مجوس و عبدهٔ اوثان اسیر شده و در اردوی همایون مجتمع اند و ممکن که در روز مصاف باهالی دهلی میل نموده باشان

پیوستند فرمان داد که تمامت اسیرانرا که در دست ملازمان رکاب نصرت انتساب‌اند بقتل رسانند و اگر کسی در امتثال این امر اهمال ورزد او را نیز بکشند و اموال
و جهات او متعلق به آن شخص گیرد که این خبر رساننده باشد تیغ سیاست بگردن دنی درآمده بروایت اقل صد هزار هندو را مقتول ساختند و مولانا ناصر الدین
عمر که در سلک ارباب عمایم انتظام داشت و مدت العمر گوسفندی ذبح نکرده بود در آن روز پانزده هندو را طعمهٔ شمشیر ساخت و یرلیغ واجب الاتباع
نفاذ یافت که از هر ده نفر یک نفر در یورت توقف نموده بمحافظت عیال و اطفال اسیران عمر به باد داده و چهارپایان از تاراج حاصل آمده قیام نمایند
آنحضرت در همان روز روی عزیمت بشهر نهاده و بر کنار آب جون فرود آمد ارباب تنجیم و اصحاب زیج و تقویم از نظرات مسعود و منحوس حدیثی میگفتند
و در باب تاخیر و تعجیل خنک سخنی میراندند و حضرت صاحبقران آن کلمات اعتبار نکرده روز دیگر بعد از نماز بامداد و فراغ دعا و اوراد به نیت رفتن بجانب
شهر کلام مجید بگشاد و آیه برآمد که بفتح و فیروزی بشارت داد و باز به نیت ملوخان که پشت و پناه شاه کشور هند بود تفال نمود این آیه از سوره نحل برآمد که
ضرب الله مثلا عبدا مملوکا لا یقدر علی شیء و من رزقناه منا رزقا حسنا فهو ینفق منه سرا و جهرا اهل ستون آن سعادت مند صاحب تایید اعتماد بر بشارت
قرآن مجید کرده از کنار آب جون نهضت نمود و از آب عبور نموده دیگر طرف آن محل نزول سپاه نصرت مآب گشت لشکریان رعایت حزم و احتیاط را
مرعی داشته خندقی کنده و از شاخ درخت چپر و حصاری ترتیب دادند و در پیش خندق گاومیشان را پای و گردن بهم بسته در پس چپرها داشتند ذکر

محاربه پادشاه اسکندر سریر جم جاه با والی کشور هندوستان محمود بن سلطان فیروز شاه

حضرت صاحبقرانی صباح روز سه‌شنبه هفتم ربیع الثانی پرتو التفات بر حال لشکریان انداخته و بر مقتضی رای اصابت شعار برانغار بوجود امیرزاده پیر محمد جهانگیر
و امیر یادگار برلاس و امیر سلیمان شاه و قماری و تیمور خواجه آق بوقا و دیگر امیران آرایش گرفت و جوانغار از وفور صولت امیرزاده سلطان حسین و
شاهزاده خلیل سلطان و امیر جهان شاه و شیخ ارسلان و دیگر سرداران زیب و زینت پذیرفت و هراول بسعی و اهتمام امیرزاده رستم و امیر شیخ نور الدین و امیر
شاه ملک و امیر اله داد و سایر نوئینان انتظام یافت و ماهیچه رایت فتح آیت حضرت صاحبقرانی از اوج علیا و قلب مستقر سلطان البروج تافت و بدین ترتیب
و نسق شاه و سپاه متوجه رزمگاه شدند و از جانب مخالفان قلب سپاه مرکز اعلام سلطان محمود ملوخان گشت و میسره در حیز ضبط طغای خان و میر علی و دیگر
اعیان هند آمد و در میمنه ملک معین الدین و ملک هادی و سایر سپهسالاران آن نواحی رایت جلادت برافراختند القصه حاکم مملکت دهلی با ده هزار سوار نامدار
و چهل هزار یا بیست هزار پیاده جرار علی اختلاف الروایتین که مجموع حرب و پیکار را آماده بودند و خاطر بر مرگ قرار داده مع اسباب و آلات حرب و ادوات
طعن و ضرب روی بمیدان کارزار نهادند و ماده اعتماد و عمدهٔ استظهار ایشان پیلان کوه پیکر عفریت منظر بود که عدد آنها بصد و بیست میرسید همه را با سلاح
و گیم آراسته بودند و بر پشت آن افیال با هیبت تختها و صندوقها محکم ساخته و در هر صندوقی چند ناوک افکن چرخ انداز قرار گرفته و تخش افکنان و رعد
اندازان در پهلوی صف پیلان پای در مرکز جلادت استوار کرده ایستاده هر چند پیش از این معرکه‌ها دیده بودند و صفها شکسته و تن دشمنان پیل افکن را بزخم
پیکان و نوک سنان خسته اما پیکر پیلان ندیده بودند و از افواه و السنه شنیده که هیکلشان بمثابه ایست که هیچ سلاح بر آن کار نمیکند و قوت شان بمرتبه
که درختان قوی را که مضمون اصلها ثابت و فرعها فی السماء بر آنها صادق آید بپا و خرطوم از میان بر دارند و ابنیه راسخة البنیان را باشارت پهلوی از پای
در آورند از استماع این اخبار و مبالغه خلایق درین باب غدغه بسیار در خاطر لشکریان پیدا شده بود چنانچه در وقت تعیین مواضع اشراف و اعیان
حضرت صاحبقران ممالک ستان از وفور شفقت و مرحمت که نسبت باهل فضل و دانش داشت از ارباب عمایم که در آن یورش ملازم بودند مثل خواجه
افضل کشی و مولانا عبد الجبار پسر قاضی نعمان الدین خوارزمی و غیرهم پرسید که شما کجا خواهید بود ایشان از دهشت آن کلمات وحشت آمیز که شنیده
بودند بر فور جواب دادند که در آن مکان که خواتین و عورات باشند چون حضرت صاحبقران آن غدغه و پریشانی از ملازمان مشاهده فرمود از برای
اطمینان خاطر ایشان بر زبان مبارک گذرانید که در پیش صف پناهی سازند و خندقی کنند و در پیش آن گاومیشان را بپهلوی هم داشته گردنها
و پایهای ایشان را بچرم گاو سخت بر یکدیگر استوار ببندند چنانچه گذشت و خارهای خسک بزرگ از آهن ساخته بودند که چون پیلان حمله کنند پیادگان آنها را در
راه ایشان افکنند و بنا بر آنکه عنایت ازلی در همه حال شامل روزگار حضرت صاحبقرانی بود کوکب دولت و اقبال آنحضرت بنوعی در لمعان آمد که احتیاج
بامثال این امور نشد و در حین تلاقی فریقین شهریار کامکار که در میان لشکرگاه بر بالای پشته سواره ایستاده بود از اسب فرود آمده روی صدق و نیاز
بدرگاه ملک کارساز آورده دو رکعت نماز گذارده بزبان تضرع و ابتهال استیصال مخالفان مسئلت نموده و چون دعای آنحضرت از سر خلوص نیت و
صفای طویت بود بی تاخیر و تسویف اثر اجابت ظاهر گشت و از غرایب اتفاقات آنکه در آن زمان که حضرت صاحبقران کامران دوگانه از برای یکی

حقیقی میگذارد و در خاطر امرا که در هراول بودند مثل امیر شیخ نور الدین و امیر شاه ملک الله داد افتاد که آنحضرت طایفه از لشکر قول مدد برانغار ماند کان فرزند
نشانه دولت و استیلا و علامت نصرت و استعلا باشد چون حضرت صاحبقران دست نواز دشمن گداز از ادای نماز فارغ شد علی سلطان تواجی
والطون بخشی و ملوسی کمال را بامداد برانغار روان کرد و جمعی دیگر از بهادران بکمک هراول فرستاد و ایشان از وقوع این حالت وصدور این کرامت دل
قوی گشته بر اقبال خویش و ادبار خصم جازم شدند و شمشیر شجاعت آخته و رایت شهامت افراخته بی هشمت و تحاشی بر دشمنان تاختند و آثار مردی و مردانگی
خویش بر صفحات روزگار یادگار گذاشته به تبیین این مقال و تفصیل این اجمال آنکه قراولان نصرت مآل سونجک بهادر و سید خواجه و نصرت قماری و
صاین تمور و محمد درویش برلاس و سایر دلاوران چون مخالفانرا دیدند که از آنطرف برانغار متوجه شده اند در کمینگاه قرار گرفتند و چون قراولان خصم از
ایشان در گذشت شمشیرها کشیده و بازوها گشاده از عقب ایشان تاختند و بیک حمله زیاده از پانصد کس بر خاک هلاک انداختند و از قبل برانغار امیرزاده
پیر محمد با لشکر خود از جای برانگیخته بر دشمنان حمله آوردند و بمعاونت بخت سرمد شمشیر بر پیل رسانیدند و بهادران برانغار باتفاق میسره سپاه
مخالف را که باهتمام طغاییخان استظهار داشت از جای برگرفتند تا از حوض بگذرانیدند و قدم از قدم ایشان برنگرفتند و حوض کوییست عریض و عمیق ساخته
سلطان فیروزشاه و وسعت آن بمرتبه ایست که تیر پرتاب بیک پرواز از آنجانب بآنطرف نمیرسد و در موسم برشکال چندان آب زلال در آنجا جمع میشود که اهل
دهلی را مدت یکسال کافی باشد و مرقد فیروزشاه بر کنار آنست القصه در قبیل جوانغار امیرزاده سلطان حسین و امیر جهانشاه و غیاث الدین ترخان و دیگر بهادران
بقوت بازو دست راست مخالفانرا که بفر دولت و شکوه ملک معین الدین و ملک هانی که مانند کوه آهن میمنه بود در هم شکستند و امیر جهانشاه دشمنانرا
تحاشی کرده تا نزدیک دروازه دهلی عنان باز نکشیدند و چون بهادران کشور هندوستان از قلب سپاه با پیلان آراسته حمله آوردند امیرزاده رستم و
امیرشاه ملک و امیر شیخ نور الدین در مقابل آمده روز روشن در چشم ایشان سیاه و تیره گردانیدند و دولت تمور تواجی و منکلی خواجه و سایر امرا تومان و قشون
بمساعدت دولت روزافزون خود را بر پیلان زده پیلبانانرا از پشت آن جبالها در رفتار نگونسار ساختند و بزخم شمشیر خرطوم اژدها صفت پیلانرا مانند سر دشمنان
بر خاک مذلت انداختند و سرداران کشور هند بقدر قوت و توان پای قرار فشرده و دست جلادت بر آورده کوششها نمودند اما عاقبت علامات ادبار و نکبت
بر صفحات روزگار خویش معاینه دیده روی بفرار نهادند و از بسیاری خسته و کشته هامون و پشته سمت تساوی پذیرفت و امیرزاده خلیل سلطان با وجود علو
سن مانند شیر ژیان بازحمله کرده و پیلی قوی هیکل گرفته بخدمت حضرت صاحبقران رسانید و سلطان محمود و ملوخان گریخته بشهر در آمدند و آنحضرت در دروازه
دهلی راند برج و باره آن بلده فاخره را بنظر احتیاط در آورده و از آنجا بازگشته کنار حوض خاص را منصب سرادق جلال اختصاص داد و شاهزادگان و امرا
و نوئینان و خواص و مقربان در پایه سریر اعلی حاضر گشته مراسم تهنیت بجای آوردند و در آن مجلس خاص آثار شجاعت و مردانگی مبارزان پیلتن و دلاوران شیرافکن
که بیمن همت قاهره در آن معرکه ظهور یافته بود بر سبیل تفصیل معروض رای عالم آرای گشت و آنحضرت از جلایل نعم الهی رقت فرمود و شکر بخشنده بی منت
و دهنده بی ظنت که او را از افراد بشر برگزیده بجای آورده و بفرزندان کامکار و کثرت اعوان و انصار و خزاین موفور و ممالک معمور مخصوص گردانیده
بادا رسانید

ذکر بیرون آمدن سلطان محمود و ملوخان از شهر بطریق فرار و فرستادن صاحبقران کامکار طایفه از بهادران و امراء را از عقب ایشان بر سبیل ایلغار

چون سلطان محمود و ملوخان
گریخته شهر را حصار خود ساخت و از اعمال ناپسندیده و افعال نکوهیده خویش در زمانی که ندامت سود مند نبود پشیمان شد و بنابر آنکه جز فرار چاره
نداشت در همانشب که زمانه برنگ رایان تیره رای بر آمد هر کدام از ایشان رو بدروازه نهادند و خاطر بر کربت غربت قرار دادند و از شهر بیرون
رفتند و چون حضرت صاحبقران از گریختن سلطان محمود و ملوخان آگاهی یافت طایفه از امرا و بهادران را از عقب ایشان فرستاد و آن جماعت
مانند برق و باد شتافته بعضی از گریختگانرا در یافتند و پسر ملوخانرا باسیری گرفته با غنیمت فراوان معاودت نمودند و هم در آنزمان فرمان قضا جریان
نفاذ یافت که جمعی از امرای عظام بضبط دروازها قیام نمایند تا دیگر کسی از شهر بیرون نرود و در روز چهارشنبه هشتم ماه که خاقان شرقی منتاب آفتاب بر تخت سپهر
فیروزه فام علم فیروزی برافراخت و عیدگاه که قریب دروازه میدان بود از دروازهای جهان نمای محل جلوس پادشاه جم جاه گشت و در آن محل
سادات و قضاه و علما و اصحاب درس و فتوی و ارباب زهد و تقوی روی بعتبه علیا نهادند و بشرف دستبوس فایز شدند و فضل الله بلخی نایب
ملوخان با عمال دیوان متوجه بارگاه فلک اشتباه شدند و روی نیاز بر خاک آستان فرخنده نشان نهاده سر افتخار و مباهات باوج سموات رسانیدند
و اعیان دولت و منتسبان خاندان نبوت بشاهزادگان با حشمت و ارکان دولت توسل جسته دست در دامان استیمان زدند و ملتمس ایشان

باسعاف وانجاح مقرون گشته اهالی دهلی بجان و مال امان یافتند واکابر واعیان مقضی المرام بازگشته ونقاره وطوق ظفر پیکر بیالای دروازه برآوردند
طنطنه فتح وبشارت بمسامع ساکنان چرخ اخضر رسانیدند واین فتح مبین در سنه احدی وثمانمائه دست داد وآنچه از پیل وکرگدن در شهر یافتند بدرگاه
پادشاه زمین آوردند ومجموع پیلان روی بر زمین نهاده مانند جمعی که امان طلبند بیکبار فریاد وفغان برآوردند وصد وبیست فیل کوه پیکر عفریت منظر در تحت
تصرف بندگان پادشاه هفت کشور آمد وبعضی از آنها را برای شاهزادکان و حکام اطراف ارسال نمود واز آن جمله دو عدد پیل کوه پیکر به تبریز بردند وصد عدد
بسمرقند وپنج عدد بهرات ویکی بشیروان پیش امیر شیخ ابراهیم ویکی باذربایجان نزد میرزا عمر و روز جمعه دهم ماه مولانا ناصر الدین عمر وسایر ارباب عمایم
واکابر واشراف برحسب اشارت علیه بشهر درآمده سر منبر را باسامی والقاب سلطان محمود خان و خسروخان وامیر تیمور کورکان زیب وآرایش دادند ومنشیان
بلاغت شعار کیفیت آن فتح نامدار را قلمی کرده مسرعان بادرفتار بهر شهر و دیار رسانیدند وتبکچیان دیوان اعلی برحسب حکم جهان مطاع بشهر درآمده مال امان
کردند ومحصلان غلیظ وشدید مؤاخذه ومطالبه آغاز نهادند درین اثنا خاطر همایون صاحبقران جهان گشا مایل به آراستن مجلس عیش وسرور شده فرمان داد
که ساقیان سیم تن شرابهای ارغوانی از شیشه‌های مینا فام در جامهای زرنگار ریختند و روز پنجشنبه شانزدهم ماه که حضرت صاحبقران کامکار با پری
پیکران خورشید منظر بعیش وطرب اشتغال داشت وطایفه از لشکریان بر در دروازه‌های دهلی جمع آمده متعرض رعایا میشدند شمه ازین خبر بسمع اشرف اعلی
رسانیدند فرمان شد که امرا وارکان دولت ایشان را از آن جسارت منع فرمایند درین اثنا حضرت عصمت سمات جهان ملک آغا ودیگر خواتین و آغایان
بعزم تماشای هزارستون که ملک جونه بعمارت آن در جهان پناه موفق شده بود بشهر درآمدند وچندتن که برات قند وغله بر شهر داشتند روی بآنجا
آوردند وطایفه دیگر از جهت گرفتن جمعی که از صدمات متجنده قیامت اثر گریخته بودند وپناه بدانجا برده در شهر ریختند وچون غلبه وازدحام جنود ظفر اثر
وورود در آن بقعه روی نمود اهالی آن موضع جرات وجسارت ترکان مشاهده کردند در شهرهای دهلی از سیری وجهان پناه ودهلی کهنه بسته دست جسارت دراز
کردند وگردن کشی آغاز نهاده با تیر وکمان و سیف وسنان در مقام جواب ترکان آمدند وخلقی بسیار از گبران آتش در احمال واثقال خود زده خویشتن را
با اهل وعیال خود سوختند وباوجود جنگ وجدال وحرب وقتال هندیان وکم فرصتی ایشان امرا دروازه‌ها بستند که لشکر از بیرون بشهر در نیاید وخرابی کلی واقع
نشود لیکن پانزده هزار مرد کم از پیش در شهر جمع شده بودند ودر آن شب جمعه تا روز دست بغارت وتاراج گشادند وآتش در خانمانها زده دود از دودمانها
برآوردند وروز دیگر علی الصباح سپاهی که در بیرون مانده بودند عنان اختیار از دست داده بجانب شهر تاختند وآتش فتنه وطوفان بالا گرفت واکثر محلات
جهان پناه وسیری بباد تاراج رفت و روز هیجدهم از نهب وسبی تقصیری نرفت وادنی کسی از لشکریان زیاده از بیست نفر برده بدست افتاده بود وبسیاری
از ایشان پنجاه شصت کس از مرد وزن وکودک اسیر گرفته بیرون آوردند وانواع جواهر ولآلی تخصیص یاقوت والماس و لطایف اقمشه ونفایس امتعه
ورخوت قیمتی واثواب واوانی زرین وظروف سیمین ونقد نامحدود وفلوری نامعدود نه چندان بود که از هزار یکی رقمزده کلک بیان تواند گشت وبسیاری
از کنیزکان شکر گفتار شیرین کردار را اسیر کرده بودند که خلخالهای زر ونقره در دست وپای داشتند وبادویه وعقاقیر واشیاء خود هیچکس ملتفت نمیشد
ودر نوزدهم ماه امیرشاه ملک وعلی سلطان تواجی با پانصد مرد مکمل ومسلح به نیت جهاد متوجه دهلی کهنه شدند مفصل این مجمل آنکه جمعی از گبران اتفاق نموده در
مسجد جامع دهلی کهنه خزیدند وآن بقعه متبرکه را حصار خود ساخته متشمر جنگ وجدال ورزم وقتال گشته دم از تمرد وعصیان میزدند وچون این صورت بعرض
رای عالم آرا رسید اشارت فرمود که آن دو امیر صاحب تدبیر بدفع آن فتنه قیام نمایند وایشان بموجب فرمان بآنجانب رفته بتیغ سرافشان مجموع
آن بیدینان را بیجان کردند در آن روز لشکر اسلام محلات دهلی کهنه را غارتیدند بقیة السیف اسیر ودستگیر گردیدند وفرمان اعلی نفاذ یافت که بعضی ارباب
حرف وارباب صنعت از شاهزادکان وخواتین وآغایان که بسعادت واقبال بملازمت استعداد دارند قسمت نمایند و برخی را جهت دیگر مخدوم زادکان
وحضرات عالیات که در مستقر عز وشرف خویش اقامت نموده بودند روانه کنند وچون در خاطر خطیر آنحضرت این معنی رسوخ یافته بود که در دار السلطنه
سمرقند مسجد جامع از سنگ تراشیده بسازد یرلیغ واجب الاذعان صادر شد که طبقه سنگ تراشان از جهت سرکار خاصه شریفه ضبط نمایند ووضع این سه شهر
که مذکور گشت چنانست که سیری سوری مدور دارد ودهلی کهنه نیز محاط است بسوری مثل آن اما سور دهلی نو بزرگتر است واز سور سیری که بجانب مشرق
مایل بشمال واقع است تا سور دهلی کهنه که از طرف غربست مایل بجنوب از دو جانب بارو کشیده‌اند جهان پناه عبارت از آنست واز دهلی کهنه
وسیزده دروازه دارد شش از جانب شمال مایل بمغرب وهفت از جنوب مایل بمشرق چنانچه از دهلی که عبارت از این سه شهر است سی دروازه بیرون
گشاده است **ذکر نهضت رایات نصرت آیات بدیگر مواضع هندوستان** حضرت صاحبقران

ممالک

دریا صورت مرج البحرین یلتقیان وی نمود بهادران جلادت شعار بعضی از کمال شره بدفع اعدای دین خود را در دریا انداخته توجه نمودند و برخی پایان آب را
گرفته بر آن خاکساران تیرباران کردند متهوران سپر بر سر کشیده بصفیر تیر جواب میدادند و جمعی که اسبان خود بر آب رانده بودند و چون شنا
کرده بمخالفان رسیدند دست در کنار کشتیها زده بی تحاشی باندرون در آمدند و مخالفان را به تیغ جهاد بگذرانیدند و بر اکثر کشتیها مالک شده و در
آن سفاین نشسته روی جلادت بباقی گبران آوردند و بغیر از دو کشتی که مشحون بود باسلحه و مردم جنگی بدست هندوان نماند و ایشان آن هر دو را در
میان دریا یکدیگر بستند و بازوی تهور به تیرانداختن بگشادند و از تلاطم امواج بحر هیجا جمعی کثیر در غرقاب فنا افتادند عاقبت سپاه ظفرنشان
مجموع آن بدکیشان را طعمه ماهیان ساختند و چون خاطر همایون حضرت صاحبقرانی از جانب مسافران دریا باز پرداخت رایت منصور بجانب
تغلق پور برافراخت و در شب از پیش امیر اله داد و بایزید قوچین و التون بخشی که بقراولی رفته بودند دو کس آمده خبر آوردند که در آنطرف یکی از ملوک هند
مبارک خان نام سپاهی سنگین فراهم آورده خیال جدال در سر و تمنای محال در خاطر دارد و شهریار گردون اقتدار در آن سحرگاه نسیم لطف الهی را استشمام
نموده بنیت غزا سوار شد و پیش از طلوع صبح با یکهزار نفر از دریای گنگ بگذشت و یک گروه راه قطع کرده نماز بامداد بگذارد و دلاوران غزا پیشه بی
اندیشه متوجه جانب خصم گشتند و چون نزدیک باهل عدوان رسیدند دیدند که مبارک خان با ده هزار سوار و پیاده بیشمار بر مقابله و مقاتله مهیا و آماده
شده ایستاده است در آنحال بر ضمیر انور پادشاه هفت کشور گذشت که اعدای دین که تیغ کین آخته اند بعدد بسیارند و لشکر اسلام درین موقف و مقام
اندک و سپاه برنغار و جوانغار که باطراف رفته اند بغایت دور چاره جز آن نیست که پای تحمل درین معرکه استوار داشته دست در حبل المتین توکل
زنیم و سعی و کوشش خود را در میان نهیم بغیر لطف الهی و عنایت پادشاهی فریادرسی نیست و از غرایب اتفاقات آنکه مقارن این اندیشه پنج هزار
سوار از تومانات شاهزاده شاهرخ که پیش از این باسید خواجه و جهان ملک از آب گذشته بودند و بجیحون رفته بودند رسیدند حضرت صاحبقران
کامکار زبان بشکر ملک وهاب گشاده اشارت فرمود که امیرشاه ملک و امیر اله داد با هزار سوار خاصه که ملازم رکاب ظفر انتساب بودند بر دشمنان
رانند و از کثرت و شوکت آن جماعت مطلقا دغدغه بخاطر راه ندادند امرای دولت یار بی توقف با آن هزار سوار تیغها کشیده بجانب اعدا تاختند و چندان
خوف و رعب بر ضمیر مبارک خان و اتباع او استیلا یافت که بی لبث و درنگ روی از معرکه جنگ برتافتند و چند روزه حیات طبیعی را بر نام و
ننگ اختیار کرده بجانب جنگل شتافتند لشکر شیر ظفر لوا در پی ایشان رفته جمعی کثیر از آن بیدینان گمراه را در ورطه هلاک افکندند و عیال و اطفال
ایشانرا اسیر ساختند و حضرت صاحبقران در آن محل نزول فرمود و در همان زمان خبر رسید که در دامن دره کویله که بر کنار بحر گنگ واقع است چند قبیله از
هندو مجتمع شده اند بر فور با پانصد نفر متوجه آنصوب گشتند و باقی جریک بگرفتن غنایم از رخوت و بهایم مشغول بودند و چون قریب بدره کویله رسیدند
در آن مقام از اعدای ملت اسلام گروه انبوه دیدند با ساز و هیبتی تمام و امرای تومان امیرشاه ملک و علی سلطان با وجود قلت انصار و اعوان بر سر ایشان
راندند و بضرب شمشیر صاعقه کردار خرمن جمعیت ایشانرا سوخته مخالفان را در آن کثرت و غلبه مغلوب گردانیدند و لشکریان باخذ غنیمت اشتغال نمودند
زیاده از صد سوار ملازم رکاب فلک فرسای نماند در آنحال گبری پرکینه ملک شیخه نام با صد سوار و پیاده همه دل از جان برگرفته و شمشیرها کشیده
متوجه موکب همایون شدند و آنحضرت تا بنفس نفیس بقتل و اعدام کفره فجره اقدام نموده باشد و بدست مبارک تا سر کفار نامبارک افکنده عنان
بآنجانب تافت و چون شیخه گبر نزدیک رسید یکی از ملازمان خاصه نادانسته معروض داشت که این شیخ کوکر است که در سلک بندگان درگاه
انتظام دارد و در اردوی همایون میباشد و بنابراین خبر حضرت صاحبقران ظفرقرین روی بکوه آورده شیخه گبر بعضی از لشکر اسلام را تیغ رسانید
و آنحضرت چون بر کیفیت واقعه مطلع شد عنان بطرف آن منعطف ساخت و یکی از سپاه ظفرقرین آن گبر نامسعود را تیری بر شکم و شمشیری بر فرق
زده از پشت زین بر زمین انداختند و دست و گردن بسته نزد پادشاه اسلام آوردند حضرت صاحبقران از او احوال پرسیده او پیش از
جواب جان داده بود و در همان ساعت خبر رسانیدند که در دره کویله که از اینجا تا آنموضع چند گروه راهست خلق بسیار از فجار و اشرار هند جمع آمده
و از اینجا تا مقصد راههای سخت و بیشهای پر درخت است چنانچه باد صبا از مضایق آن بدشواری میگذرد حضرت صاحبقرانی با وجود آنکه
در آنروز دو نوبت زحمت مشقت رزم و پیکار اختیار کرده بود با طایفه از بندگان خواص از امرای قوشون روی سعادت بر آن راه نهادند و چون
طریق صعب المسلک در پیش بود و کفار و فجار پیش از پیش و لشکر خاصه در غایت قلت در خاطر خطیر پادشاه مؤید منصور خطور نموده که اگر درین وقت
فرزندان جهانگیر محمد و امیر سلیمان شاه برسند از لطایف صنع الهی باشد و حال آنکه سه روز قبل از این ایشانرا بناحیه دوردست جهت غارت و تاراج

ایشان

اوثان و مجوس بی‌ناموس فرستاده بود و ممکن نبود که بموکب همایون رسیده وفاقت پیوندند و در هنگام نماز دیگر شاهزاده جون بخت و امیر دانش ور بطریقی که بر ضمیر انور گذشته بود بتعجیل رکاب ظفر انتساب فایز گشت و شاه و سپاه باستظهار تمام بر سر کافران شقاوت انجام راندند و بزخم شمشیر آبدار دمار از روزگار ایشان برآورده با غنایم موفور و اموال نامحصور بموقف غزوهٔ دوم معاودت نمودند و در آن ولا بسمع همایون رسید که بالاتر از کوپله یازده گروه راه سنگیست بشکل گاوی و آب دریای گنگ از آن سنگ بیرون می‌آید و گمراهان کشور هندوستان آن سنگ را می‌پرستند چنانچه از یکساله راه بدانموضع می‌آیند و از جمود طبع و خوی بد بر آن گاو سنگی که یکی از جمادست و نفع و ضرری از آن متصور نی تقرب مینمایند و مردگان خود را سوخته خاکستر آنرا همراه می‌آورند و در آن آب ریخته و این معنی را وسیلهٔ نجات و رفع درجات دانسته زر و نقره نیز در آن آب میپاشند و زنان در آن آب قدم می‌نهند و آب بر سر خود ریخته سر و ریش می‌تراشند و این صورت را از جملهٔ عبادات میشمارند و چون در نواحی سنگ مذکور بسیاری از هندوان مانده بودند که اموال فراوان از مواشی و منقودات داشتند حضرت صاحبقران با حشمت عنان عزیمت بدانصوب تافت و از آن زمرهٔ ضلال تصور آنکه جنگ و جدال که خیال المحال بود در محل خود توقف نمودند و در وقت طلوع آفتاب لشکر منصور بدان درّه رسیدند از برانغار امیرزاده محمد سلطان و امیر سلیمانشاه و از جوانغار دیگر سران سپاه و از پیش قول امیرشاه ملک و سایر امرا و سرداران لشکر منصور حمله آورده و اکثر آن بیدینان بدکیش را به تیغ جهاد بجانب بئس المهاد فرستادند و اندکی از آن ورطه نیم جانی بهزار مشقت بیرون بردند و چون عرصهٔ آن ولایت از آلایش وجود اهل شرک و عناد پاک شد و اسباب و اموال بی‌پایان بدست غازیان موحدان افتاد رایت نصرت شعار در همان روز بازگشته از دریای گنگ بگذشت و در ساحل آن بحر حضرت صاحبقران دوگانهٔ نماز پیشین گذارده بادای شکر پادشاه ذوالجلال که امثال آن فتوحات در آن یورش کرامت فرموده بود قیام و همان ساعت سوار شده پنج گروه را قطع کرده و در طرف زیر آب گنگ که نزول فرموده بود قبهٔ سرادق جلالت انتما براوج ثریا برافراشت

ذکر عزم مراجعت صاحبقران بکوه سوالک

چون اطراف و نواحی مملکت دهلی از خبث وجود کبران و بت‌پرستان پاک شد حضرت صاحبقران دین‌پرور عزم مراجعت مصمم گردانیده روز سه‌شنبه جمادی الاول سنه احدی و ثمانمائه از کنار آب گنگ نهضت نمود و حکم واجب الاتباع صدور یافت که یورتچیان بروند و اغروق را بموکب همایون رسانند و دیگر روز بمسامع علیه رسانیدند که در درّه‌های کوه سوالک که آنرا کیلک و دانکی از هندوستان میشمارند جمعی کثیر از هندوان بدکردار با یکدیگر اتفاق نموده مترصد رزم و پیکارند یرلیغ جهان مطاع صادر گشت که سپاه ظفرپناه که در اغروق اند کوچ کرده براه آن کوه روانه شوند و آنحضرت بنفس همایون ایلغار فرموده بعد از قطع مسالک نزدیک بکوه سوالک فرود آمد و در آن مرحله امیرزاده خلیل سلطان و امیر شیخ نورالدین بر اغروق پیشی گرفته شرف بساط بوسی دریافته و امرا و نوئینان بزبان درخواست معروض داشتند که اگر رای ملک آرای اقتضا فرماید رایت نصرت در ضمان اقبال و سعادت معاودت نماید تا ما بندگان برویم و دمار از روزگار اهل شرک و عناد برآوریم آنحضرت جواب فرمود که در ارتکاب امر جهاد دو فایده متصورست یکی احراز اموال دنیوی دوم فایز شدن بسعادت اخروی و همچنان شمار در این واقعه نظر بر ثواب آخرت و منفعت و غنیمت است من نیز خواهان این معنی ام که در حال لشکریان را بغنایم اموال کفار مستظهر گردانم و در مآل بنعیم سرمدی و سعادت ابدی برسم و هم در آن روز فرمان قضا جریان خاقان فیروز جنگ صدور یافت که امیر جهانشاه که از امرای جوانغار بود پیش از این یک هفته جهت غارت و تاراج ببالای آب جون رفته بیاید و با سایر امرا و بهادران بفضیلت غزا و جهاد مختص و بهره‌ور گردند و خدمتش حسب فرموده متوجه گشته بموکب همایون ملحق گشت و آنحضرت در عاشر جمادی الاول بعزم تاختن کوه سوالک رایت توجه برافراخت و در آن درّه رائی بود دیره رای بهروز نام و چند هزار اوباش و جهال فراهم آورده و بحصانت جای و محکمی موضع بخار پندار بدماغ راه داده رایت نخوت و استبداد برافراشت از برانغار امیرزاده سلطان حسین و امیر جهانشاه و دیگر ملازمان درگاه فلک اشتباه حمله آورده روی بمحاربهٔ آن گمراهان آوردند و امیر شیخ نورالدین و امیرشاه ملک که قراول قول بودند دست از آستین جلادت بیرون آورده قمع و استیصال مخالفان را وجههٔ همت ساختند و حضرت پادشاه فلک شکوه در دهانهٔ درّه توقف نموده بوجود همایونش لشکریان را قوت دل افزوده قتال را حسن دست داد و آخر الامر نسیم فتح و فیروزی بر پرچم رایت جهان‌گشای خسرو غازی در وزیدن آمد و آن مخاذیل بی‌باک بعضی کشته شده و برخی نیم جانی تنگ پا بیرون برده اموال ایشان از نقود و رخوت و دواب و اسلحه بدست مجاهدان دین افتاده از موقف عدالت حکم قضا جریان نفاذ پیوست که از مردم زبردست که هر یک از ایشان سیصد و چهارصد گاو گرفته بود بعنف ستانده بعجزه و زیردستان لشکر دهند و از میامن عاطفت پادشاه کامران افراد و آحاد سپاه نیز محظوظ و بهره‌ور گشته زبان بدعا و ثنای خسرو بر و بحر بگشادند و رایت نصرت شعار از آن مرحله در حرکت آمده باردوی همایون رسید

بنابر کثرت احمال و اثقال زیاده از چهار کروه شبانروزی طی نمیشد و چون بعد از طی مفاوز و مسالک از موضع کندر گذشته و از آب جون عبور نمود حدی دیگر از حدود سوالک مضرب خیام سپاه شهریار گردون غلام گشت بسمع اشرف اعلی رسانیدند که درین حدود رای هست از رایان کشور هند رتن نام که بتمادی ایام حشری انبوه که هامون و کوه از کثرت ایشان بستوه آید فراهم آورده بکوههای بلند و بیشهای محکم پناه برده و جز بدرخت افکندن و جنگل بریدن در آنموضع در آمدن امکان ندارد حضرت صاحبقران غازی چندان توقف نفرمود که روز شود و هم در شب یازدهم ماه مشعلها افروخته فرمان داد که لشکریان ببریدن درخت و پیدا کردن راه مشغول شوند و در آن شب بفر دولت روز افزون دوازده کروه راه پیدا کرده آن مسافت قطع نمودند و صباح روز پنجشنبه رایت ظفر پیکر بمیان کوه سوالک و کوکه رسیدند و در آن محل رای رتن میمنه و میسره و قلب و جناح آراسته تن برزم و پیکار نهاده بود اما در بدایت حال که آواز کورکه و کوس و صدای تکبیر بگوش هندوان راه یافت رعب و هراس بر ضمایر ایشان مستولی شده از میدان ستیز روی بوادی گریز نهادند لشکر اسلام اکثر اهل ظلام را بتیغ انتقام گذرانیده هر چه داشتند از صامت و ناطق همه را گرفتند و هر یک از آحاد و افراد سپاه صد گاو و دویست گاو و ده نفر و بیست نفر برده بدست افتاده و امیر جهانشاه که دست چپ بعهدهٔ او بود بدرهٔ دیگر تاخته بسیاری از هنود را منیت گردانیده اما زیاده غنیمتی مردم او نیافتند و لشکرهای دست راست و چپ آنعرصه را تاخته و مهمات را ساخته شب جمعه شانزدهم ماه بموکب همایون پیوستند و روز جمعه حضرت صاحبقران دشمن گداز باز بر کوه سوالک بر آمده و از آن مرحله تا دیار کیربوت پانزده فرسنگ بود و آن دره جنگل بسیار و کوه استوار داشت و رای عقده گشای حضرت صاحبقران بر قلع و قمع کفار قرار یافته و در مدت یک ماه در میان کوه سوالک و کوکه بیست غزوه معین لشکر اسلام را دست داد و هفت قلعه حصین در آنحدود و نواحی مسخر ساختند و آن دیار باندک روزگاری از خبث وجود مشرکان پیراسته شد و بانوار توحید و عرفان آراسته آمد و در ظفرنامه مسطور است که یکی از قلعها قلعه شیخ بود و از خویشان ملک شیخ کوکر و اهالی آنجا بوسیله جمعی از مسلمانان که در میان ایشان بودند قدم در دایرهٔ متابعت نهادند و ظاهرا گردن انقیاد بطوق بندگی و فرمان برداری بیاراستند اما دلایل نفاق و علامات خبث اندرون از صفحات احوال ایشان ظاهر و لایح بود و چون مال امانی برایشان انداختند و از مزاج و اوضاع آن گمراهان مخایل غدر و فساد بفراست معرفت یکی از بندگان درگاه فکری لطیف انگیخته مقرر گردانید که اجناس بوجه مال امانی بستانند و بازل جامه و کهنه کالای که اندک ثمنی بها داشت قیمت گران بر آن نهاده آن روز برگشتگان هر سلاح که داشتند مجموع بیرون بردند و بفروختند و بدین حسن تدبیر هیچ سلاح در دست ایشان نماند بعد از آن حکم واجب الاتباع صدور یافت که چهل نفر که در سلک خدام هندوشاه خازن که یکی از بندگان درگاه جهان پناه بود در آیند و بدان واسطه آن مدبران از جادهٔ شریعت و متابعت انحراف جستند و بعضی از مسلمانان را بقتل آوردند و بر ذمهٔ همت غازیان لشکر اسلام انتقام آن بیباکان شقاوت فرجام لازم گشت مجاهدان کفر سوز روی جلادت بتسخیر آن قلعه آوردند و آنرا فتح کرده دو هزار گبر را بتیغ غزا بگذرانیدند و دود استیصال از خانمان ایشان بسقف دوار و آسمان رسانیدند

ذکر غزوات حضرت صاحبقران در نواحی هندوستان و دیگر وقایع و حالات او

چون خاطر انور صاحبقران از غزوات حدود کوه سوالک باز پرداخت در روز هفدهم جمادی الآخر حضرت صاحبقران سپهر احتشام بر سمند گردون خرام سوار شده و لشکریان صفها کشیده برانغار و جوانغار و قول بیاراستند و آوازهٔ تکبیر و تهلیل باوج فلک رسانیدند و مخالفان دین بمجرد استماع طنطنهٔ نقاره و کوس و سورن سپاه ظفر قرین ده را بگذاشتند و بگریختند و بسان مرغ آبی در بیشها و جنگلها ماوی گرفتند شیران بیشهٔ هیجا چیره بر داشته در میان جنگل توقف نمودند تا سپاه ظفر پناه پای در قلعه نهاده غلهٔ فراوان بدست آورده همانروز از آن مقام در حرکت آمده و چهار کروه مسافت پیموده فرود آمدند و در همانروز اوبچه تمور و فولاد و معتمد زین الدین که از دهلی برسم رسالت پیش اسکندر والی کشمیر رفته و احکام واجب الانقیاد باسم او برده با ایلچیان شاه اسکندر در آن منزل رسیده بسعادت بساط بوسی فایز شدند و در روز بیست و چهارم ماه رسولان شاه اسکندر در صحبت زین الدین رخصت انصراف دادند مقرر آنکه چون مدت بیست و هشت روز از آن تاریخ بگذرد باید که در کنار آب سند رسیده باشد بعد از آن ایلچیان را گسیل کرده سپاه ظفر پناه قریهٔ معمورهٔ معتبر را تاختند و خاطر خود را از غله و علوفهٔ چند روزه فارغ ساختند و لشکریان فیروزی اثر بعد از قطع چهار فرسنگ که مجموع کشت زار بود و منبع آب جمون بود در آمدند و چند نوبت از آب بگذشتند و در دامن کوه بطرف دست چپ قصبهٔ جمو بود و بجانب دست راست قریهٔ منو و در هر دو محل گبران قوی هیکل زورمند بودند و کوهها و جنگلها از غایت حصانت و متانت داشتند چنانچه رهروان عبور بر آنموضع را از محالات می پنداشتند و آن جهال عیال و اطفال خود را بقلال جبال فرستاده رای ایشان با طایفهٔ از متهوران بیباک بموضع حصینی از کوه پناه برده ایستاده بودند و

می‌انداختند و نعره دلیری می‌زدند رای عالم‌آرای بنا بر مصلحتی که ملاحظه فرمود فرمان داد که ایشان را بحال خود گذاشته هیچکس از لشکریان متعرض آن جماعت نشوند و اما قریه‌ها
تاخت کنند سپاه ظفرپناه برحسب فرموده عمل نموده آن ده را غارت کردند و در وقت مراجعت بقصبهٔ جمود درآمدند و غلهٔ فراوان برگرفتند چنانچه احتیاج
ایشان آماده گشت و رایت نصرت شعار از آنجا در حرکت آمده خسرو گردون اقتدار فرمود که چند قوشون از مردم جلادت در کمینگاه جنگل توقف نمایند
و آنحضرت روز جمعه بیست و یکم ماه از آب جمود عبور نموده و چهار کروه رانده از درهٔ جمود در مرغزاری که چهار فرسنگ علف‌خوار بود در کنار آب جاده فرود
آمده و چون اردوی کیهان‌پوی از درهٔ جمود دستور بیرون آمده روان شد هندوان روباه صفت تصور آنکه بیشه از شیران جلادت شعار تهی مانده
از جنگل پای بیرون نهادند ناگاه بهادران جلادت آیین از کمینگاه بیرون تاختند و بران مدبران بیدین حمله آوردند و بسیاری از آن طایفه را بر خاک هلاک
انداختند و دولت تیمور تواجی و حسین ملک قوچین رای جمود که زخم دار شده بود با پنجاه کبر دیگر اسیر و دستگیر کرده بدرگاه پادشاه اسلام دین‌پناه رسانیدند
و بنا بر مصلحت وقت زخم او را معالجه نمودند و بعد از وعد و وعید بسیار رای جمود زبان بتوحید گویا گردانیده و گوشت گاو که در مذهب و کیش ایشان حرام است
بموافقت مسلمانان بخورد و بتشریف و اعزاز سرافراز گشت و در آن منزل خبر رسید که شاهزادگان و امرا که بطرف لهاور رفته بودند شیخه کوکر که نقد اخلاص او
از بوتهٔ امتحان تمام عیار بیرون نیامد گرفتند و بیان این سخن آنست که شیخه برادر نصرت کوکری که ذکر او گذشت در مبادی یورش هندوستان تقبیل
آستان فرخنده نشان فایز شده تربیت و نوازش اختصاص یافت و مرتبهٔ او بجائی رسید که هر کس که در حدود هند گفت که من از اتباع شیخه کوکرم بمال و جان
از سپاه دشمن‌سوز امان یافت و در آنزمان که میان دو آب دریای گنگ و دریای جون معسکر ظفرمآب بود شیخه کوکر رخصت طلبیده که بولایت خود رود و
پیشکش و ساوری ترتیب داده در کنار آب بیاه بار دیگر بشرف بساط‌بوسی استسعاد یابد و چون ملتمس او باجابت مقرون گشته بعد از قطع منازل در لهاور
که مملکت او بود قرار گرفت و بساط نشاط و کامرانی بگسترد و رقم نسیان بر میعاد مقرر کشیده با وجود خلف وعده و قلت التفات نسبت به بندگان حضرت
صاحبقران کثرت عجب را شعار روزگار ادبار آثار خویش ساخت چه در آن اوان که مولانا عبدالله صدر و هندوشاه خازن و دیگر ملازمان درگاه از سمرقند
می‌آمدند بدینجا رسیدند مطلقا بحال ایشان نپرداخت و شرایط ضیافت و مروت بجای نیاورد لاجرم قهرمان قهر بغارت ولایت و اخذ و قید او شتاب
کرد و مضمون لئن کفرتم ان عذابی لشدید بظهور پیوست و رایت نصرت پناه در چهارم ماه در جنبش آمده پنج کروه راه قطع کرده در منزلی نزهت قرار
گرفت و در آنروز فرستادگان امیرزاده میرانشاه رسیدند و اخبار شاهزادگان و دولتخواهان و احوال و اوضاع ممالک محروسه وغیر آن بعرض رسانیدند
و روز بیست و پنجم ماه هندوشاه خازن مامور گشت که بجانب سمرقند رود و بشارت وصول موکب همایون بسمع اهالی آن دیار از صغار و کبار برساند
و هم در آنروز نوکر امیرزاده پیر محمد بن شاهزاده عمر شیخ از فارس برسیدند و کماهی حالات آنجائی معروض داشتند و پیشکشهای لایق از شمشیرهای
مصری وغیر آن بگذرانیدند و در روز بیست و ششم ماه از کنار آب جاده نهضت نمود و شش کروه راه پیموده در بیابان فرود آمدند و روز بیست و
هفتم بسعادت و اقبال روان شدند و بر سر تلی محفه حضرت صاحبقران استقرار گرفتند و در آنروز شیری ظاهر شده بهادران پیل شکار بران صید
تاختند و پیشتر از همه امیر شیخ نورالدین شمشیر زده آن شیر را از پای در آورد و مقارن این حال امیرزاده رستم و امیر جهانشاه که بتاخت لهاور جهت
تادیب شیخه کوکر رفته بودند با غنیمت فراوان و اموال بی‌پایان بموکب همایون پیوستند و انواع نقود و تبرکات بمحل عرض رسانیدند همت
پادشاهانه مجموع آنها را بر ایستادگان پایهٔ سریر اعلی بخشید و در آن میان نظر مبارکش به پیر محمد آزاد افتاده او را مشمول عنایت بیکران گردانیده بجامه
خاص و ترکش با بند زر که آن مخصوص آنحضرت بود اختصاص داد و هم در آنروز حکم شد که شاهزادگان با حشمت و جاه و نوینان و سران سپاه
هر یک از راهی معین بجانب وطن و مسکن خود بازگردند و تمامت مخدوم‌زادگان و ارکان دولت از یمن عاطفت پادشاهانه باکلیل خاص و میان
مبارکشان بکمر مرصع موشح و مزین شد و از ملوک و اعیان ممالک هند طایفه که ظفر کردار ملازم رکاب شهریار جهان مدار بودند همه را خلعت و تشریف
داده یرلیغ فرمود و رخصت انصراف ارزانی داشت و خضرخان را که از بند مبارک گریخته به پیش اسودن ملک بیابه رفته بود و از آنجا در حین دولت
چتر فلک فرسای پناه بظل رایت جهانگشای آورده بحکومت مولتان تعیین فرمود و چون در آن حدود شکارگاهی وسیع عریض بود و اجناس
وحوش مثل شیر و پلنگ و کرگ و کرگدن و کوته پای و آهو و گوزن کبود وغیر ذلک و اصناف طیور مانند طاوس و طوطی و سایر مرغان در آنجا
یافت میشد خاطر خطیر حضرت صاحبقران میل شکار کرده و لشکریان بجرگه روان شدند و چندان شکار افکندند که کلاب و دواب مدتها از لحوم
و دسوم آنها اشفاع گرفتند و چون از آن کار فارغ گشتند روز جمعه بیست و ششم ماه هشت کروه رانده در موضع صهیان که سرحد کشمیر است و در آن

زمان بانواع سبزه و ریاحین آراسته بود فرود آمدند

گفتار در ایلغار فرمودن حضرت صاحبقران کشورستان بصوب مستقر سریر خلافت مصیر

و روز یکشنبه سلخ جمادی الآخر اعدل خواقین واول و افخر عساکر گردون مآثر جدا شده روی توجه بدار السلطنه سمرقند نهاد و برسبیل تعجیل بیست کروه راه قطع کرده موضع سانیت از توابع کوه جود محل نزول شهریار صاحب جود گشت و روز دوشنبه غره رجب از آنجا روان شده حوالی قریه بروجه را مضرب خیام اقبال ساخت و از آن مرحله در همان روز بعد از ادای نماز پیشین پای در رکاب نصرت انتساب آورده بجول جلالی درآمده و بسرعت هر چه تمامتر رانده نماز شام از آن جول بیرون آمد و چون از قریه بروجه سی کروه راه قطع فرموده در کنار کول آب برشکال محفوف بسعادت و اقبال فرود آمد و روز دوشنبه دوم ماه کنار دریای سند بفر مقدم حضرت صاحبقران گیتی ستان رشک چشمه حیوان گشت و امرا که ضبط قلعه نغر و باتو و آن حدود و نواحی تعلق بایشان میداشت مثل پیر علی سلدوز و شاه علی فراحی برحسب فرمان قضا جریان بر آب سند پلی از سه پایه و جسر از کشتی بسته بودند رایات نصرت مآب از آن پل فرود آمد و تا وقت استوا بر کنار آب توقف نموده امیر الله داد را بر سر پلی بازداشت که اغرق و لشکریان که از عقب متوجه اند بآهستگی بگذرانند و بعد از قطع مسافت در حوالی توقبه بارگاه پادشاه اسلام باوج مهر و ماه برافراشته پیر علی سلدوز و دیگر سرداران که جهة دفع شر اوغانیان در قلعه باتو بر آسخه و بمقتضی یرلیغ واجب الاتباع توقف نموده بودند درین مکان بتقبیل سده فرخنده نشان فایز گشته و یک تقوز اسب و یکهزار گاو بمحل عرض رسانیدند حضرت صاحبقران سپهر احتشام که پشت گاو زمین از حمل انعام او خم میگشت اسبان را بهادران بخشید و حکم کرد که گاوان را از هر کس که برسبیل تعرض گرفته بودند بایشان رسانند و پیر علی و اتباع در آن محل چندان توقف نمایند که لشکریان از آنجا بگذرند و در روز پنجشنبه رابع جمادی الآخر مطابق اول فروردین ماه جلالی که روز نوروز بود رایت نصرت شعار بجانب نغر در حرکت آمد و روز جمعه خامس شهر مذکور قلعه نغر از غبار موکب منصور عطرسای گشت و در آن روز نوکر امیرزاده میرانشاه بموجب فرمان متوجه تبریز شد تا اخبار فتوحات ارجمند که بندگان خاص در کشور هند بدان اختصاص یافته بود بمسامع سکان ممالک آذربایجان رسانند و هم در آن روز اشارت عالی صدور یافت که محمود برادرخواجه و هندوشاه بکابل رفته لشکر آن ناحیه را جهت دفع شر اوغانیان بیاورند و حضرت صاحبقران ممالک ستان در بدایت توجه بجانب هندوستان جهت فساد اوغانیان و تمهید بساط امن و امان در میان مسلمانان میر سلیمانشاه را فرستاده بود تا قلعه نغر را بحال عمارت آورده و امیر مشار الیه در تعمیر آن قلعه مساعی جمیله مبذول داشته بود اما در کنار قلعه چشمه آب خوشگوار خارج حصار مانده بود درین اوقات رای عقده گشای اقتضای آن کرد که آن چشمه داخل حصار شود و در دو سه روز آن عمارت سمت تکمیل یافت و بعد از اتمام آن مهم نصرت قماری از نوکران امیرزاده پیر محمد با سیصد کس از قوشون و سه اغلان از احفاد جوجی خان با چهار صد خانه کوچ اوزبک مقرر شد که بمحافظت آن قلعه قیام نمایند و ضبط قلعه ایریاب و شوران بشیخ حسن سخت کمان عم زاده امیر شیخ نور الدین مفوض گشت و رایات نصرت آیات در حرکت آمده یک منزل قطع فرمود و روز سه شنبه نهم ماه از حوالی گنبد شیخ مبارک شاه روان شده منزل کرماج مخیم اقبال خسرو با تخت و تاج گشت و درین مرحله شیخ احمد خواجه اوغانی ببارگاه حضرت صاحبقرانی حاضر شد روز دهم ماه از موضع انجبار کوچ کرده دامنه آرامک لحظه آرامگاه سپاه نصرت پناه گشت و در آن روز مولانا نعمت را پیش امیرزاده شاهرخ فرستاده تا مژده وصول چتر فلک فرسای برساند و چاشت آن روز از آن منزل در جنبش آمده هوای کابل از غبار سم سمند جهان همای پادشاه ظفر لوای عطرسای گشت و چون از آنجا روان شده موضع غربان محل نزول موکب نصرت نشان گشت و فرمان قضا جریان صدور یافت که در آن سر راه رباطی معتبر از گچ و آجر مرتب سازند و باندک فرصتی آن عمارت باتمام پیوست و روز پنجشنبه پانزدهم ماه نوکران حضرات مهد آیات سرای ملک خانم و تومان آغا و سایر خواتین و آغایان و پادشاه زادگان رسیده پیلاکات گذرانیدند و احوال سلامتی بعرض رسانیدند و حضرت صاحبقران گردون توان کسی به اغرق فرستاد که پیلان را بتعجیل بیاورند و در هفدهم ماه عارضه که بود بکلی زایل شد و روز شنبه هجدهم ماه خسرو کامیاب از موضع سراب نهضت نموده متوجه بقلان گشت و در قریه آخر نزول فرموده چندان توقف کرد که آش خورده شد و از آنجا در حرکت آمده قرا ملاغ معسکر شهریار آفاق گشت و در آن منزل خواتین امیرزاده پیر محمد و امرا و رعایای دیار بقلان ساوریهای لایق مرتب داشته بنظر کیمیا اثر رسانیدند و موکب همایون از آن محل چند منازل و مراحل قطع فرموده همان شب بلب آب جیحون رسید

ذکر عبور حضرت صاحبقرانی از جیحون با اسعد طالع و ملاقات با اولاد و وصول بسمرقند

در روز شنبه بیست و یکم رجب سنه احدی و ثمانمائه آن بحر مکرمت و احسان بکشتی در آمده از آب بگذشت و در آن مکان مخدوم زادگان امیرزاده الغ بیک و امیرزاده ابراهیم سلطان و حجله نشین تتق عصمت و جلالت سرای ملک خانم و تومان آغا و بیگم سلطان

دبیر

وسایر شاهزادگان و آغایان و مجموع اعیان و اشراف بلاد ماوراءالنهر و سمرقند برسم استقبال آمده دیده بدیدار خجسته صاحبقران سعادتمند روشن ساختند و زبان بدعا و ثنا گشادند و مراسم تهنیت بتقدیم رسانیدند و پیشکشهای سزاوار کشیده درهم و دینار بسیار نثار کردند و دو روز در آن مکان توقف نموده در روز سیم خانزاده علاءالملک از اجلهٔ سادات آنجا که بنفی ذات ذکر و نباهت شان امتیاز داشت طوی سنگین کشیده تنسوقات مناسب بعرض رسانید و روز سه شنبه بیست سوم ماه حضرت صاحبقران بر سمند بادرفتار سوار شده و قطع منازل فرموده موضع دوربلجین معسکر ظفر قرین گشت در آن مرحله دُری برج خلافت امیرزاده شاهرخ از قبة الاسلام هرات رسیده بشرف تقبیل انامل فیاض مشرف شد و لوازم تهنیت بجای آورده تبرکات مناسب بموقف عرض رسانید و هم در آن منزل امیرزاده عمر ولد امیرزاده میرانشاه که شهریار جهان او را در سمرقند گذاشته بود بدولت بساط بوسی سرافراز آمد و چون در مدت غیبت آنحضرت با رعایا و کافهٔ برایا معاش پسندیده کرده بود بتربیت و عاطفت پادشاهانه اختصاص یافت و در روز سه شنبه سلخ ماه رایت نصرت شعار از آنجا نهضت نموده قبة الخضراء کش از مقدم همایون آنحضرت جنت وش گشت و از حسن عقیدت و صفای سریرت شهریار دین و داد بزیارت قدوة الواصلین شیخ نورالدین و سایر مشایخ بزرگوار و پدر عالیمقدار شتافت و نذور و صدقات بفقرا و مستحقان و ارباب احتیاج رسانید و از آنجا روان شده و مسافت پیموده در کوشک باغ دلگشا در ظاهر سمرقند که در آن حین باتمام رسیده بود نزول اجلال فرموده در آن مکان بانزهت شاهزادگان و آغایان و ارکان دولت و اعیان حضرت حاضر آمده زبان تهنیت گویا گردانیدند و روز سه شنبه بیست و یکم شعبان مانند روح که بکالبد درآید بدارالسلطنه سمرقند فی احسن وقت و اسعد ساعت درآمد بزیارت فیض رسان قثم بن عباس تیمن و تبرک جست و از آنجا بخانقاه مهد علیا تومان آغا قدم رنجه فرمود و بعد از نماز پیشین باغ چنار از فر قدوم صاحبقران دولتیار محسود گلستان ارم گشت و از آن موضع فرح افزای بباغ بهشت عنبر سرشت نقل کرده بساط نشاط ممهد داشت و درین ایام پیلان و اغرق که در عقب بودند رسیدند سکان دیار ماوراءالنهر که مدت الحیات پیل ندیده بودند از آن هیکل مهیب و ترکیب غریب در تعجب افتادند و انگشت تحیر بدندان گرفته بر کمال صنع قادر بیچون آفرینها خواندند و حضرت صاحبقران ممالکستان مجموع شاهزادگان و آغایان و امرا و نوئینان و اعیان و اشراف و اکابر اطراف ماوراءالنهر را بعطا و بخشش و هدایا و تبرکات و تنسوقات ممالک هندوستان فرحناک و شادمان گردانید و سارنگ برادر بزرگ ملوخان را که در پنجهٔ تقدیر اسیر و دستگیر شده بود با دو زنجیر پیل و دیگر امتعه و نفایس کشور هند با سر پیش امیرزاده محمد سلطان فرستاد و برای مجموع امرا که در سرحد مغولستان قرار داشتند ارمغانی روان کرد و شاهزاده شاهرخ رخصت انصراف یافته متوجه هرات گشت و در اثنای این اوقات بتعمیر مسجد جامع که مکنون ضمیر آفتاب تاثیر پادشاه جهانگیر بود فرمان داد و در اثنای این اوقات امیرزاده محمد سلطان که بموجب فرمان در سرحد مغولستان بود با معدودی چند از خواص و مقربان رسیده در خانقاه تومان آغا بشرف پای بوس استسعاد یافت و مراسم نثار و پیشکش قیام نمود و آنحضرت قرة العین سلطنت را در آغوش پیش فرمود

ذکر اصابت عین الکمال بحال امیرزاده میران شاه و لشکر کشیدن حضرت صاحبقران به ایران و یورش هفت ساله

در پاییز سنه ثمان و تسعین و سبعمائه امیرزاده میرانشاه کورکان از هوس شکار دامن گیر شده و اسب رمیده شاهزاده از بالای زین بر زمین افتاد از شدت آن سقطه بیهوش گشته و از ین واقعه عظمی خللی فاحش بدماغ شاهزاده خردمند راه یافت آنکه مملکت هلاکو خان را بنوعی ضبط کرده بود که مزیدی بر آن متصور نبود و بنابرین اکثر اوقات او بر نهجی صادر میشد که مرضی و پسندیده عقلا نبود گاه بمجرد خیالی بخون بیگناهی فرمان میداد و گاه از طریق اسراف گنجی براه گدائی مینهاد و بسیاری از امور که لایق مرتبهٔ سلطنت نبود ارتکاب مینمود از آنجمله در اوایل فصل تابستان بموجبی لشکر بجانب بغداد کشید و در شبانروزی دو منزل قطع میکرد بتصور آنکه سلطان احمد جلایر از آوازهٔ توجه رایت نصرت شعار بغداد را گذاشته راه فرار پیش گیرد و همچنان میراند تا بظاهر بغداد نزول فرمود و بنابر آنکه سلطان احمد میدانست که در آن هنگام محاصرهٔ دارالسلام تعسری دارد پای وقار در دامن اصطبار کشید و لب تحمل بدندان تجلد گرفته جای خود محفوظ داشت و چون ایلچیان از تبریز متعاقب رسیده خبر طغیان اهالی آنجا مکرر معروض گردانیدند و بعد از دو روز که مدینة السلام مرکز خیام سپهر احتشام گشته بود رایت فتح آیت از آنجا مراجعت نمود و هر روز دو کوچ میفرمود تا بمقصد رسید و در پاییز همین سال بمجرد توهم مخالفت سید علی شکی ارلات تحقیق ناکرده لشکر بولایت او کشید و حاصل مملکتش را از صامت و ناطق بباد تاراج داد و چون صیت اشتغال شاهزاده بلهو و سرور در اقطار انتشار یافت کرجیان که از مهابت سیف و سنان لشکر توران در زوایای اختفا خزیده بودند در مدت غیبت حضرت صاحبقران گردون غلام و رفتن او بجانب هندوستان پای جسارت از حد خود بیرون نهاده دست تعدی بذیال ممالک محروسه دراز کردند و در آن اوان سلطان سنجر امیر حاجی سیف الدین بموجب فرمان

صاحبقران سلطان طاهر پسر سلطان احمد جلایر را در قلعهٔ النجق محاصره کرده و در گرد قلعه دیواری کشیده بود بلند و محکم که هیچکس را مجال دخول و خروج نبود اهالی حصار بغایت به تنگ آمده بودند و در مضیق حیرت افتاده در این اثنا کرکین خان حاکم گرجستان جمعی از کرجیان پیدین را بمدد سلطان طاهر و محصوران قلعهٔ النجق فرستاد و سید علی شکی با وجود تحلی بزیور اسلام بواسطهٔ آنکه لشکر شاهزاده ولایت او را غارتیده بودند با ایشان اتفاق نموده متوجه قلعهٔ النجق شده بمملکت آذربایجان در آمدند و متصدی خرابی مسلمانان شدند و چون سلطان سنجر از ازدحام مخالفان آگاه شد بضرورت از در قلعه برخواسته به تبریز رفت و صورت حادثه بعرض شاهزاده میرانشاه رسانید و آنجناب پسر خود امیرزاده ابابکر را با طایفهٔ از امرا مثل سلطان سنجر و حاجی عبدالله عباس و غیرهما بتسکین دادن آن فتنه امر فرمود و ایشان در کمال جلادت بجانب النجق آوردند چون کرجیان بظاهر النجق رسیدند سلطان طاهر از آنجا فرود آمده بایشان ملحق شد و قلعه را بحاجی صالح و سید احمد علیشاهی و سه از نامداران کرجی سپردند چون مقصود کرجیان استخلاص سلطان طاهر بود بعد از آنکه اینصورت میسر شد مراجعت نمودند و هم در آن نواحی لشکر تبریز را با ایشان ملاقات دست داد و از جانبین بتسویهٔ صفوف اشتغال نموده نیران محاربه اشتعال یافت و چون مخالفان در غایت کثرت بودند از ناموران کرج برانغار و جوانغار شاهزاده ابابکر را از جای برگرفته و در این اثنا سید علی از قلب بیرون تاخته متوجه شاهزاده ابابکر شد امیرزاده با آنکه در سن هیجده سالگی بود بیک چوبهٔ تیر سید علی شکی را بر خاک هلاکت انداخت و چون کرجیان غالب شده بودند و لشکر تبریز را منهزم ساخته و کرجیان نیز روی باوطان خود نهادند و امیرزاده میرانشاه مایل عیش و عشرت و شرب خمر و لهو لعب شده از شیئ امور مملکت تغافل میورزید از آنجهت اختلال باحوال ملک راه مییافت و در این اثنا حرم محترم امیرزاده میرانشاه خانزاده از شوهرش بسببی از اسباب رنجیده از تبریز بسمرقند رفت حال ضعف دماغ شوهرش بعرض رسانید و گفت اگر در این اوان آیت عالی سایهٔ وصول بآن دیار نیندازد او اظهار مخالفت خواهد کرد حضرت صاحبقران بار دیگر بر توجه ایران جازم شد و چون این خبر بسمع فرخنده امیرزاده شاهرخ رسید در حال بجمع سپاه نصرت مآل فرمان داد و امیر سلیمانشاه و امیر سید خواجه را در مقدمه روان ساخت و بعد از اجتماع لشکرها شاهزادهٔ جوان بخت براه بسطام و دامغان در حرکت آمد و چون در جاجرم اتفاق نزول افتاد توکل قرا از اردوی اعلی رسیده خبر رسانید که سپاه خراسان را شمارستان باستر آباد روند که رایات جهانگشای از جیحون عبور نموده از بسطام و دامغان خواهد گذشت شاهزاده با لشکریان خراسان عنان بجانب شمارستان تافته در آن راه بسبب صعوبت طرق و علفهای جانگزای چهارپای بسیار در عرصهٔ تلف آمد که زبان از تعداد آن عاجز گشت و بعد از تعب و مشقت بسیار بفیروزکوه رسیدند و به بهروزی و فیروزی از آنجا روان شدند و حضرت صاحبقران ممالکستان امیرزاده محمد سلطان را جهت ضبط ممالک توران در سمرقند بگذاشت و جمعی از امرا را در خدمتش باز داشت و امیرزاده اسکندر ولد امیرزاده عمر شیخ بهادر را در دار الحکومت اندکان تعیین فرمود و خسرو ممالک عرب و عجم در هشتم محرم سنه ثمان مایه سوار شد و منازل و مراحل قطع کرده چون ببلخ رسید و از آنجا براه پل الفضل الله آورده چون سارق قمش جام محل نزول خدام عالیمقام گشت حرم محترم امیرزاده شاهرخ ملک آغا و گوهرشاد آغا و فرزندان از هرات آمده در آنمحل بعز بساط بوس فایز گشتند و هم در آنمنزل امیر آق بوقا نیز از هرات آمده بشرف دستبوس دریافته او را بنوازش و خلعت خاص اختصاص داده رخصت مراجعت ارزانی داشت و از آنجا نهضت نموده بمزار فایض الانوار شیخ الاسلام احمد جام در آمد و استمداد همت نمود امیرزاده رستم را از آنجا بولایت فارس پیش برادر بزرگش امیرزاده پیر محمد فرستاد تا هر دو برادر باتفاق یکدیگر متوجه بغداد شوند و امیر سونجک با دو هزار کس حسب فرمان در رکاب شاهزاده روان شد و رایت جلالت سمات از راه نیشابور و بسطام در حرکت آمده از خار ری گذشت و در قریهٔ الوانک شاهزاده شاهرخ بهادر که بموجب اشارت علیه از راه مازندران متوجه عراق شده بود در آنموضع بظل رایت جهانگشای استقلال یافت **ذکر وصول میرزاده میرانشاه** امیرزاده سلیمانشاه که بموجب فرمان پیشتر عازم تبریز شده بود چون به مقصد رسید بعد از دو روز امیرزاده میرانشاه را با معدودی چند باردوی همایون روانه کرد چون رایات جهانگشای از ولایت ری بگذشت امیرزاده میرانشاه بموکب همایون ملحق شد و پادشاه زاده را بار نداد و تموز خواجه آق بوقا و جلال الاسلام به تبریز رفتند و نواب و کارکنان او را گرفته بند کردند و دفترهای دیوانی را ملاحظه نموده اموال چند ساله را که تعلق بخزانه عامره میداشت و شاهزاده آنها را بعمر و زید داده بود از آنجا بیرون نوشته استرداد نمودند چون لوای نصرت انتما بسلطانیه رسید مظفر نطنزی که صاحب اختیار عراق عجم بود از اصفهان آمده بتقبیل بساط جلالت مناط علم مباهات برافراخت و اعلام ظفر فرجام از جانب قرادره و اردبیل بجانب قراباغ توجه نمود و در صحرای موغان و اقنان شکارکنان در کنار آب ارس فرود آمده بر آن آب پل بسته عبور نمود و یورت قرمتا بازار در قطور قند برای قشلاق اختیار کرد و از آنجا امیرزاده ابابکر و امیر سلیمانشاه بشرف زمین بوس سرافراز گشتند و امرای امیرزاده

مرا انتباه منصوب ایشان آمده بود و هریک فراخور حال پیشکشها بعرض رسانیدند و چون پیش ازین سید علی شکی از لات جان شیرین داده درین ولا پسرش
سید احمد که متصدی منصب پدر شده بود و التجا بحاکم شیروان برده او را شفیع ساخت تا بگناه پدر مواخذه نکرد و امیر شیخ ابراهیم شیروانی که از بندگان
خاص مزید قرب اختصاص داشت سیدی احمد را بپایه سریر خلافت مصیر آورده در آن باب کلمات شفاعت آمیز بمحل عرض رسانید و التماس او بشرف
اجابت اقتران یافته منصب سید علی پدرش بروی مقرر گشت و امیر شیخ ابراهیم در مقام اطاعت کمر بسته بترتیب اسباب طوی مشغول شد و چندان
اسب و گوسفند کشته گشت که مطبخیان از پختن آن عاجز آمدند و تواچیان بفرمان بر لشکریان قسمت نمودند تا همه را بخشیدند و بیلات تسلیم نمودند و دیگر مایحتاج
جشن که مناسب آن بود ترتیب نمودند بعد از آن پیشکشها از کنیزکان ماهروی و غلامان عنبربوی و فهود جهنده و جانوران پرنده و نفایس اقمشه و لطف
امتعه بمحل عرض چندان رسانید که از حیز قیاس و تخمین بیرون بود و از آنجمله ششهزار اسب کشید و مقارن این احوال در یک روز از اطراف و اکناف خبر رسید
که دلالت بر قوت دولت دیرپای میکرد نخست آنکه تیمور قتلق اغلان که بعد از انهزام توقتمش خان از پیش حضرت صاحبقران بجانب دشت قبچاق رفته بود
دم از تمرد و مخالفت میزد در بولاد وفات یافته هرج و مرج بمملکت او راه یافته است و ایل و الوس متفرق شدند و دیگر آنکه ملک برقوق که سلطنت مصر و شام
با و متعلق بود درخت بسرای باقی کشیده و میان امرا و خواص او حرب و نزاع واقع شده و پسرش فرج که ولیعهد پدر است چندان اختیاری ندارد و
دیگر آنکه سعودخان پادشاه ممالک ختای از سرای بدانسرای نقل کرده و سپاهی و رعیت آن مملکه پریشان و بیپا ماندند و دیگر آنکه خضر خواجه
اغلان ودیعت حیات را بمقتضای اجل سپرده و میان اولاد او شمع جهان اغلان و شیر علی اغلان و شاه جهان اغلان مخالفت پدید آمده و قصد
یکدیگر دارند و دیگر آنکه امیرزاده اسکندر پسر شاهزاده عمرشیخ بهادر با امرا و بهادران بمغولستان رفته و بفر دولت روزافزون بر مخالفان غالب آمده است
و ایشان را منکوب و زبون گردانیده از استماع این خبرها که بیکبار در اردوی اعلا انتشار یافت مواد بهجت و نشاط جمهور ممکنان متضاعف گردید تفصیل
اجمال احوال امیرزاده اسکندر در قضیه لشکرکشیدن بجانب مغولستان آنکه چون خضرخواجه اغلان وفات یافته مملکت او بهم برآمد شاهزاده مشار الیه
فرصت غنیمت شمرده لشکر بیشمار از اندکان و نواحی آن فراهم آورده بجانب کاشغر رسید و چون از آنجا فراغت یافتند عرصه سارق قمش و کلین و الی کول و
امثال این ولایت را تاختند و بعد از آن بجانب آقسو تافتند و در ظاهر قلعه فرود آمدند و قریب چهل شبانه روز جنگ و پیکار دشمن سوز امتداد یافت عاقبت
مقیمان آن قلعه و ساکنان آن بقعه دم از ایلی و انقیاد زده پیشکشها بیرون فرستادند و شاهزاده جوان بخت بعد ازین فتوحات بجانب ختن تاخت و از ختن تا
خان بالغ که دار الملک پادشاه ختاست از راه آبادانی و آب صد و بیست و یک منزلست بختن رسید اهالی آنجا بر شاد بخت بلند روی توجه بپایگاه آن شاهزاده کشیده
سریر و تخت و بر آوردند و انواع تبرکات و اصناف پیشکش بموقف عرض رسانیدند و امیرزاده اسکندر بعد از نیل مقصود بکاشغر معاودت نمود و آن زمستان
در آن موضع بسر برد و از خوبرویان ختن و تقوز برگزیدگان بدرگاه شهریار زمین فرستاد و یک تقوز دیگر از آن جنس با اسب پیش امیرزاده محمد سلطان
روان کرد و خدمتش شاهزاده مشار الیه در آن اوان بعزم یورش چته و مغولستان با لشکرها چند منزل پیش آمده بود و چون امیرزاده اسکندر تا رسیدن لشکر
در سمرقند توقف نکرده از پیش رفته بود و آثار جهانگیری بظهور رسانیده این معنی بر خاطر امیرزاده محمد سلطان گران آمده بیلاکات را دار کرد و
بسمرقند مراجعت نمود چون بهار رسید امیرزاده اسکندر از کاشغر باندکان آمد و از آنجا بعزم ملاقات امیرزاده محمد سلطان عنان بجانب سمرقند
منعطف گردانید و بالجمله بعد از وصول امیرزاده اسکندر شاهزاده محمد سلطان بیمان تیمور بیک که اتابک او بود با بیست و شش نفر نوکر امیرزاده
اسکندر بقتل رسانید **ذکر لشکر کشیدن حضرت صاحبقران بجانب کفار گرجستان** حضرت شهریار غازی بنا بر
جرئت و جسارت گرجیان که سال گذشته آمده بودند و سلطان طاهر را از مضیق محاصره خلاصی داده و با خود برده بودند در آنولا که قراباغ از آن محل
نزول لشکر فیروزی نشان بود عزیمت کفار گرجستان و گوشمال ایشان تصمیم داده امیر شیخ ابراهیم و سیدی احمد را رخصت مراجعت ارزانی داشت
و حکم کرد که هر ده نفر اذوقه ده روزه بردارند و ملازم رکاب نصرت انتساب باشند و بقیه لشکر و آغرق در همانجا توقف نمایند و آنحضرت با تمام شاهزادگان
عالیمقدار و طایفه از بهادران بعزم رزم خمشا که یکی از سرداران گرج بود ایلغار فرموده بر سر آب کر پل بستند و مجموع مردم بآسانی از پل گذشتند و پسر شیخ
ابراهیم با لشکر شیروان و سیدی احمد با سپاه شکی باردوی اعلی پیوستند و اعلام ظفر انجام از شکی گذشته بطرف دره خمشا روان شد و مجموع آن دره از
تنهابک اشجار پر مرتبه بود که جاسوس وهم از آنجا گذار نتوانستی نمود لاجرم فرمان قضا جریان نفاذ یافت که لشکر جلادت پیشه بدو بهره و از تبر و تیشه جنگل بر
و ده منزل آماده و مهیا ساختند تا لشکریان از آنجا بسهولت توانستند گذشت و در آن اوقات مدت بیست شبانه روز برف میبارید و با وجود شدت

سرما و برف و یخ همچنان میراندند تا بمواطن گرجیان رسیدند و هرکرا که یافتند کارش ساختند و هرکه پیدا شد در زیر خاک پنهان گشت و جمشاد در جنگلها دوریست خزید و عساکر گردون مآثر از عقب او تا دره آقتو تاختند و غنیمت چهارپای فراوان بدست آورده عنان مراجعت از آنجا تافتند و کلیساهای ایشان را با زمین هموار کردند القصه در آن دیار از عمارات عالیه و اشجار مثمره اثر نگذاشتند و بنابر شدت سرما و عدم قوت سپاه و علیق چهارپایان حضرت صاحبقران بافتح و نصرت و دواب باغرق بازگشتند و مقارن این حال بخشنده بی منت امیرزاده خلیل سلطان را پسری کرامت فرمود او را برکل نام نهاده چند روز متعاقب پادشاه عالیشان و شاهزادگان و امرا و نوئینان بعیش و طرب بسر بردند

ذکر بعضی از حالات امیرزاده پیر محمد و توجه سپاه منصور بجانب بغداد و فرار سلطان احمد از آنجا

سابقا گذارش یافت که حضرت صاحبقران از ولایت جام امیرزاده رستم را پیش برادرش امیرزاده پیر محمد بشیراز فرستاد تا باتفاق متوجه بغداد شوند و چون امیرزاده رستم و سونجک بهادر با ده هزار سوار بشیراز رسیدند امیرزاده پیر محمد برادر را طوی داده خلعت پوشانید و صد هزار دینار کپکی بخشید و امیر سونجک و برادرزاده اش از راه تستر و بهبهان روی به بغداد نهادند و امیرزاده مشار الیه با امیرزاده رستم نیز عازم آنجانب شده امیر سعید برلاس و علی بیک علیبی را بضبط و نسق امور مملکت شیراز بگذاشت و چون امیرزاده پیر محمد بشولستان رسید تمارض نموده بازگشت امیرزاده رستم و امرا مذکور بعزیمت بغداد از ذرقول گذشته در راه تمامت احشام ساکی و فیلی را غارت و تاراج کردند و چون بمندلی رسیدند امیر علی قلندر که از قبل سلطان احمد جلایر والی آنجا بود پای در میدان مقاتله و معارضه نهاد و عساکر منصوره بیک حمله او را منهزم ساختند و فوجی از نوکران او را دستگیر کرده گردن زدند و از صدمت سپاه ظفرپناه خرابی تمام بمندلی راه یافت و چون امیرزاده پیر محمد بهانه مرضی که نداشت مراجعت کرده بشیراز درآمد و بواسطه اغوای جمعی مردم شریر که ملازم شاهزاده شده بودند تصورات باطل در دماغ راه داده بترتیب سمومات قاتل و تدبیرات باطل مشغول شد و طائفه از ملازمان او از آن اندیشهای بیحاصل امیر سعید برلاس را اعلام کردند و هنگام تفحص و تفتیش همان نوکران آن سخنان را در حضور شاهزاده و امرا بازراندند و امیر سعید برلاس امیرزاده پیر محمد را در قلعه قهندز مضبوط ساخت و جهت احتیاط خود نیز در آن بقعه ساکن شد و علی بیک علیبی را بمحافظت شیراز بازداشت و عرضه داشتی مشتمل بر وقوع این حادثه باردوی اعلی که در قراباغ بود فرستاد حضرت صاحبقران یرلیغ داد که امیر الله داد بشیراز رود و مفسدان مآموز را سیاست کند و امیرزاده رستم را بجای برادر بزرگ نشاند و خدمتش را بند کرده باردوی همایون رساند و امیر الله داد بموجب فرموده در حرکت آمد و چون بشیراز رسید و نشان فرمان دهی ملک فارس را بجهت امیرزاده رستم بجانب عراق عرب فرستاد و در مندلی بعد از فرار امیر قلندر منشور خاقان منصور بامیرزاده رستم رسید و شاهزاده چون بر مضمون آن وقوف یافت در حال عنان عزیمت بجانب شیراز تافت و حسن جاندار و حسین جغداول بر حسب فرمان در رکاب امیرزاده مشار الیه بازگشتند و امیر سونجک براه جمجال روی توجه باردوی همایون که در قراباغ بود آورد و چون امیر علی قلندر از صدمات عساکر گردون مآثر گریخته به بغداد رفت و کیفیت حال را بعرض سلطان احمد رسانید خدمتش قلق و اضطراب عظیم نمود و از غایت سراسیمگی فرمود تا دروازها ببستند و در آن هنگام حضرت صاحبقران حکومت خوزستان را در کف کفایت امیر شیروان شاه نهاده بود و او دل بر جمع مال استقرار داده دست ظلم و ستم بگشاد و جمعی از متعینان حویزه را بقتل رسانید و با هزار سوار متکمل روی به بغداد نهاده در زمره خدمتکاران سلطان احمد انتظام یافت و سلطان احمد بچشم اعزاز و احترام نگریسته پایه قدرش را از فرق فرقدین بگذرانید و شیروان پوشیده و پنهان با امرا بغداد و ارکان دولت اساس دوستی و محبت بنیاد نهاد و هریکی مبلغی خطیر از ده هزار دینار تا پانصد هزار دینار بغدادی محظوظ و ممنون ساخت از قضای الهی تفصیل وجهی که بهرکس داده بود از نویسنده شیروان ظاهر شده بدست یکی از نوکران سلطان احمد کوره بهادر نام افتاد کوره بهادر آن صحیفه را بعرض رسانید و در آن مفصل مبلغ ده هزار دینار باسم رافع مثبت بود توهم سلطان احمد ازین جهت یکی در هزار شده فی الحال کوره بهادر را بنشاند و بدست خود گردنش زد و در آن اوقات سلطان احمد شیروان را با فوجی از امرا مثل قطب حیدری و غیره بتاخت قوم اوبرات فرستاده بود یادگار اختاجی را روانه کرد تا امرا شیروان را بقتل رساند سر او را مصحوب خویش به بغداد آورند امرا بموجب فرموده عمل نموده چون بشهر رسیدند سلطان احمد خود را در ورطه بلا و عنا دید بعلت اندیشه بسیار دست در دامان حیله زده یک یک از امرا و ارکان دولت خود را در خلوت می طلبید و او را امیدوار گردانیده میگفت که روا باشد که فلان کس که تربیت یافته این درگاه است بموجب دل دگرگون کرده با مخالفان دولت من اتفاق مینماید اکنون مصلحت چیست آن کس زانو زده معروض میداشت که هرچه رای صواب نمای پادشاه اقتضا نماید عین صواب خواهد بود سلطان میگفت اگر ترا تربیت فرمایم مبادا که تو مانند دیگران بکفران نعمت اقدام نمائی و باعصیان بر شیوه آن شخص با تضرع و زاری سوگند بر زبان آورده عهد و میثاق می بست سلطان میفرمود که او را باسباب و رسانی اموال و جهات و خانمان آن عاصی را برسم سیورغال بگیر و چون آن بیچاره برین خدمت قیام مینمود دیگری را طلبیده بهمین نوع بروی میگماشت و

بهر وجهی که توانست در یک هفته دو هزار کس از مردم خود را در شهر از میان برداشت منقولست که روزی سلطان احمد ندیمان و محرمان خویش را بدست خود گردن زده از بالای قصر بزیر می‌آمد فراشی پیش او رسید سلطان با وی گفت که فلان و فلان را کشتم فراش گفت نیکو کردی باید که من و تو زنده باشیم مهم دیگران سهلست سلطان در خنده شده شمشیر از دست بینداخت و فراش بجان امان یافت و بزعم برخی امنیت که روی پوشان حرم را با وفا خوانون در کشتی نشانده بهانه آنکه بواسطه ستم و چون بوسط آب رسیدند ملازمان و ملاحان که در کشتی بودند باشارت نامبارکش همه را غرق کردند القصه سلطان بیرحم چون از قتل امرا و متعینان و خواص و محرمان باز پرداخت در خانه بسته هیچکس را از بقیة السیف پیش خود راه نداد چنانچه آش خاص که باورچیان می‌آوردند در میزدند و بیک یا کنیزکی سپرده از آنجا باز میگشتند و چون چندی روزگار تیره او بدین تیره بگذشت شش کس از محرمان را که بر ایشان اعتماد تمام داشت و در اجل انجماعت تاخیری بود فرمود که هفت اسب از طویلهٔ خاص بیرون آورده به آنجانب دجله بردند و در ظلمت لیل بکشتی از آب بگذشت و با آن شش نفر سوار شده روی بجانب قرایوسف ترکمان نهاد و مدتی بدستور سابق آش میبردند و بخادم سپرده باز میگشتند هیچ آفریده بر غیبت او اطلاع نداشت و چون سلطان احمد با قرایوسف ملاقات کرد غارت بغداد را که همچون روی عروسان آراسته بود در نظر او جلوه داد و ترکمانان را با خود بمدینة السلام برده در کنار آب منزل ایشان مقرر گردانید و خود بکشتی از آب بگذشت و چندان سلاح و اسب خوب و رخوت و اقمشه مرغوب بقرایوسف ترکمان و تراکمه داد که خرسند گشتند و نگذاشت که دست تعدی بمال رعایا دراز کنند و بنا بر آنکه از هجوم سپاه حضرت صاحبقران هراسان بود جاسوس بر گماشت و تفحص احوال آنحضرت مینمود و چون در اواخر سنه اثنین و ثمانمائه مسموع او شد که رایت پادشاه هفت کشور عزیمت سیواس دارد اندیشید که اگر خدام عالیمقدار بولایت روم و شام در آیند راه خلاص و نجات او مسدود گردد لاجرم عیال و اطفال و اموالی که در بغداد بود برگرفت و با قرایوسف از مدینة السلام نهضت فرموده و از فرات گذشته عازم روم گشتند و چون نزدیک حلب رسیدند تیمورتاش والی آنجا و دیگر امرای مصر و شام با ساز و اهبت تمام بعزم جنگ از شهر بیرون آمده صفها بیاراستند و شاهزادهٔ نور الورد و شاهزاده معتصم و علی پادشاه و سیاوش و شاهین و فرخ و جمعی دیگر که از سیلاب بلا بنیان قصر وجود ایشان رو بخرابی در نیاورده بود در آن یورش همراه سلطان احمد بودند و یار علی برادر قرایوسف و پیر حسن سعد و الیاس و قاسم و دیگر سرداران ترکمان با حاکم خود یعنی قرایوسف ترکمان آن روز ادا می‌نمودند بالجمله چون ترتیب صفوف از جانبین دست داد نایرهٔ حرب بالا گرفت و آخر الامر عظمای مصر و شام روی بانهزام نهاده در شهر متحصن گشتند اموال و اسلحهٔ مردان بدست لشکریان افتاده سلطان احمد و قرایوسف چون قوت محاصره حلب نداشتند از آن مهم اعراض نموده بجانب روم روان شدند و چون بنواحی بهشتی رسیدند میان ایشان بسخنان اصحاب اغراض نقاری پدید آمده قرایوسف تخلف نموده سلطان احمد متوجه روم گشت و چون شهریار غازی ایلدرم بایزید شنید که سلطان احمد نزدیک رسیده بقدم استقبال پیش آمد و هر دو پادشاه از اسب فرود آمدند و یکدیگر را در کنار گرفته احسان کشیدند و قیصر سلطان را طوی پادشاهانه داده مجلس بزم بیاراست و اخراجات کوتاهیه را جهت خرج مطبخ او گذاشت و خود به برسا رفت سلطان احمد چند گاه بعیش و طرب گذرانیده قیصر او را به برسا طلب داشت و جشنهای عظیم ترتیب داد بعد از فراغ از سرور بار سلطان احمد بکوتاهیه رفت درین اثنا قرایوسف نیز از نهیب لشکر قیامت اثر پناه بروم برد و ایلدرم بایزید جناح احسان بر گسترده فرمود تا مال آق شهر روی مسلم داشتند و قرایوسف در آنجا رحل اقامت انداخته پای در دامن فراغت کشید

گفتار در توجه حضرت صاحبقران بجانب گرجستان

چون اوان بهار در رسید حضرت صاحبقران کامکار از قشلاق قراباغ بیرون آمده بجشن و سور فرمان داد و شاهزادگان و امرا و گردنکشان اطراف را جمع آورده در قضیه توجه بجانب گرجستان با ایشان مشورت نمود و چند روز بسور و سرور گذرانیده روی جلادت بولایت ملک گرگین نهاده بعد از قطع مسافت در صحرای بردع طهرتن که همیشه خویشتن را از جملهٔ بندگان امیر مشیر داشت از ارزنجان روم رسید و پیشکشهای لایق کشید حضرت صاحبقران بکلاه مرصع و خلعت زربفت قامت قابلیتش را زیب و زینت بخشید و رخصت انصراف یافته بصیانت و محافظت آن ولایت که از تعرض و میان مامون گشت و رایت نصرت شعار از آنجا در حرکت آمده چون در حدود گرجستان رسید ایلچی پیش ملک گرگین فرستاد که طاهر سلطان احمد را بدرگاه فرستد گرگین در برابر جوابی نه بر وفق صواب گفته فرستاده چون باز گشت و سخن آن بدکیش بسمع خجسته پادشاه بزرگ منش رسانید آتش خشم آنحضرت شعله کشید و ایغرق را گذاشته بتعجیل هرچه تمامتر روان شد و فرمان داد تا لشکریان بولایت اهل شرک و ضلال در آمده دست نهب و غارت و تخریب عمارت و قلع اشجار و رفع آثار بگشادند و ایشان برحسب اتفاق فرموده بناهای عالی را با زمین هموار ساختند و درختان و غلها و میوه رسیده و خوشه کشیده را از بیخ برکندند و گرجیان شقاوت فرجام از خوف حامیان حوزهٔ اسلام پناه بمواضع حصین و قلاع رصین بردند و سالکان مسالک غزا و جهاد در اندک زمانی

پانزده قلعه از قلاع مشرکان مسخر ساختند و هر که بدین اسلام درنیامد به بئس المهاد فرستادند و در بعضی اوقات غازیان سعادتمند در صندوقها نشسته و جمعی آنرا بطنابها و زنجیرها استوار میساختند در سرهای کوه دربرابر مغارها که آن سیه بختان در آنجا متحصن بودند فرو میگذاشتند و ایشان دست به تیر و کمان کشاده گبرانرا مقهور و پریشان میساختند و حضرت صاحبقران گردون توان جمعی از مردم خراسان را بمحافظت تفلیس نامزد کرده بنفس همایون در دشت مقران فرود آمد گرجیان چون جلادت غازیان موکب ظفر قرین مشاهده نمودند از میدان ستیز روی بوادی گریز نهادند و از سرداران و ناموران گرج بقدم انقیاد پیش آمده امان خواستند و چون آن ولایت در تحت تصرف ملازمان خسرو جهانگیر آمد بموجب فرمان کلیسها را ویران ساخته و بجای آن مساجد و معابد بنیاد نهادند و بعد از فتح مملکت گرگین حضرت صاحبقران با تمکین اغرق را دیگر گذاشته از دشت مقران بر سبیل استعجال متوجه جانی بیک گرجی روان شد و اطراف آن دیار بباد غارت و تاراج داده جانی بیک از خوف جان پای بسر اعلی شتافت و جمیع حصار و قلاع را بیکبار بتسلیم نواب حضرت نموده و لشکر منصور در آنولایت قتل و غارت کرده با غنایم موفور در ظل رایات فیروزی سمات بازگشته باغرق ملحق گشتند و حضرت صاحبقران سید خواجه و امیر شیخ علی بهادر و امیر جهانشاه را بتاخت ولایت گرجیان روانه ساخت و خود براه سماوات که امیر شیخ علی بهادر از آن راه رفته بود در حرکت آمد و ارباب جهاد و اصحاب جهد و اجتهاد جهت اضرار کفار غلتها را پراکنده و کلیساها را ویران ساخته با اسب و گوسفند بسیار مراجعت نمودند و باردوی پیوستند و در آن نواحی قلعه بود در غایت رصانت و نهایت متانت بموجب فرمان در رهها نزول بر آن قلعه استیلا یافتند و حضرت صاحبقران فلک اقتدار بعد از فتح آن حصار امیر جهانشاه و دیگر امرا را بغلبه تمام بطلب گرگین که در جنگلها و بیشها سرگردان میگشت فرستاد سپاه ظفر پناه فوج فوج در آن کوهها و درها بشتافتند و هر چند او را بیشتر جستند کمتر یافتند اما طایفه از خواص و نوکرانش را دستگیر کرده با غنیمتی که از حیز شمار بیرون بود مراجعت نمودند و باردوی همایون پیوستند و حضرت صاحبقران از آنجا روان شد و از آب کر گذشته بسعادت و دولت فرود آمد و مقارن این حال برای صواب نمای حضرت جهانگشای عرضه داشتند که جمیع سرداران گرج بحصار زریت پناه بردند آنحضرت به ایلغار روان شد و سپاه بدانجا کشیده لشکریان آن قلعه نام وار را مرکز وار در میان گرفتند و جنگ در انداختند روز هفتم بر مقتضی یرلیغ واجب الاذعان حضرت صاحبقران جنگ سلطانی بتقدیم رسانیدند و قلعه را فتح کرده مشرکان را بجهنم فرستادند و در این اثنا بیقین پیوست که گرگین شقاوت قرین در قلعه سورمیت نشسته و دروازهای آن را بر خود بسته آنحضرت بعد از آنکه لشکر گردون مآثر که بجیحون رفته بودند بنه سپاه و اغرق را گذاشته و با نصف دیگر بجانب آن قلعه ایلغار فرمود ملک گرگین از استماع این خبر از حصار با سوز و گداز بیرون آمده بطرف ابخاز گریخت و جنود ظفر ورود بآن قلعه رسیده بیک حمله در گرفتند و تسخیر آوردند و طایفه از بهادران تکامیشی گرگین روان شدند و بسیاری از اتباع او را در راه گرفته بقتل رسانیدند و او از آب ایقر و کرلان گذشته بنیم جانی از ورطه هلاک بساحل نجات کشید و چون گرگین عاجز و بیچاره گشت سلطان طاهر پسر سلطان احمد جلایر را از پیش خود براند و او بجانب روم عنان بر تافت و عاقبت ملک گرگین از در اعتذار و استغفار در آمده سوگند غلاظ و شداد بر زبان رانده که مدت الحیات از وظایف خدمتکاری و جان سپاری و ادای جزیه و باج گذاری تهاون و تقصیر جایز ندارد مراحم خسروانه عذر او بپذیرفت و جرایمش را باب عفو و اغماض شست و عنان عزیمت بجانب ولایت ایوانی که یکی از امرای عظیم الشان گرجستان بود منعطف ساخت و آن دیار را نیز تاخت و لوای شوکت بطرف منازل قلغاقلق برافراخت و آن قوم را نیز غارتیده حصارهای ایشان را با زمین یکسان ساخت و چون عساکر گردون مآثر اکثر ولایت گرج را غارتیده آتش در اماکن و مساکن آن دوزخیان زدند لوای گیتی کشای معاودت نموده و مسافت پیموده ییلاق منکول جهت نزول در عرصه قبول آمد و در آنجا مسموع پادشاه جهانبانان گشت که طایفه از گرجیان بی ایمان در موضع فرس نهند نشسته اند یرلیغ واجب الاتباع صدور یافت که امیر شیخ نور الدین با جمعی از حامیان حوزه دین بتنبیه سران آن ملاعین قیام نماید آنحضرت از عقب امیر شیخ نور الدین روان شده به آن موضع رسید در مدت پنج روز هفت قلعه از قلاع مشرکان را مفتوح ساخته با خاک یکسان کرد و رایات خسرو جهانگیر از آنجا بازگشته در اردوی همایون که در منکول نزول فرموده رسید و در این اثنا ایلچیان فرنگ رسیده پسر امیر مراد را که از جمله قیاصر روم بود و بدست ایشان افتاده بنزد حضرت صاحبقران رسانیدند و بوسیله امرا و مقربان درگاه فلک اشتباه حاضر آمده صورت اخلاص و دولتخواهی سرداران خود را در نظر کیمیا اثر جلوه دادند

ذکر نامه فرستادن حضرت صاحبقران بقیصر روم و لشکر کشیدن بجانب سیواس

ایلدرم بایزید که در آنوقت قیصر روم بود بمزید شوکت و کثرت ساز و عدت و فسحت مملکت و بسیاری اعوان و انصار و انبوهی لشکر جرار و خدمتکاران جان سپار از قیاصره ازمنه ماضیه تفرد و امتیاز داشت بنابرین اسباب بخار غرور و پندار در دماغ خود راه داده پای جسارت و جرات از حد خود بیرون نهاده پیش طرتن والی ارزنجان که از زمره بندگان حضرت صاحبقران بود ایلچی فرستاد که تو را بعد

ازین مطیع و منقاد ما میباید بود و خراج ارزنجان و آنحدود را حاصل کرده بخزانه عامره رساند و فرستاده دیگر کلمات از زبان قیصر در مجلس طهرتن گفت که از رتبه ادب بغایت
بعید مینمود و طهرتن صورت واقعه را عرضه داشت موکب همایون کرد و حضرت صاحبقران خواست که نخست نصیحت نامه نویسد و بزلال موعظت غبار طغیان
و نخوت که بر حاشیه ضمیر او نشسته فرو شوید لاجرم دبیر را پیش خود خواند تا صدر کتابت را باین کلمه آرایش داد که رحم الله امرأ عرف قدره و لم یتعد طوره یعنی باری سبحانه
بر آن کس رحمت کناد که مقام و رتبه خود بشناسد و از حد و مرتبه خود تجاوز جایز ندارد و پای از پایه که دارد فراتر ننهد و بعد از آن در رقم آورد که لله الحمد والمنة که
امروز بطالع مسعود و بخت فیروز زمام احکام ملک و ملت در قبضه اقتدار و انامل اختیار ملازمان بارگاه بندگان درگاه ماست و عرصه ربع مسکون و بسیط روی زمین
بعنایت ملک بیچون و اراده قادر کن فیکون در تحت تصرف خدمتکاران شایسته و جان سپاران بایسته ما و ملوک و سلاطین ایران و توران حلقه عبودیت
ما در گوش و غاشیه اطاعت ما بر دوش دارند و سرداران اطراف و گردن کشان اکناف از مقتضی فرمان جهان مطاع و یرلیغ واجب الاتباع ما بمقدار سر
موئی در نمیگذرند و بر ضمیر انور ما روشن است که سلسله نسبت تو به ترکمانان منتهی میشود همان بهتر که در سفینه ندامت و استغفار نشینی و زورق حیات خود را
از تلاطم امواج بحر غضب ما بساحل نجات و سلامت رسانی و چون درین مدت استماع میرفت که اکثر اوقات تو بغزای فرنگ مصروفست تا غایت تحریک عنان
توجه و تعرض بدان صوب از کمین قوت بحیز فعل نیامده چه خاطر خطیر میخواست که بمقتضی ان الملوک اذا دخلوا قریة افسدوها از مرور عساکر گردون مآثر تفرقه و ملالت
شامل حال مسلمانان گردد و شادی شماتت نصیب دشمنان و بددینان شود اکنون وصیت آنست که از طریق و روش آبا و اجداد خود اعراض و انحراف ننمائی
و بپای جسارت بادیه غوایت نه پیمائی و ابواب بلا و فتنه بر روی خود و مملکت خود نگشائی والسلام علی من اتبع الهدی و چون مکتوب بمهر و توقیع رفیع
مزین و موشح گشت مصحوب طایفه از مردم هوشمند سخندان پیش ایلدرم بایزید فرستاد و ایشان بر جناح استعجال روان شده چون بمقصد رسیدند آنچه وظیفه
سفارت و پیغام گذاری بود بجای آوردند اما ماده صفرا و سودا نه چندان بجوش آمده بود که بسکنجبین نصیحت و افیتون موعظت تسکین یابد و در برابر سخنان
وحشت انگیز بر زبان راند که مرا مدتهاست که داعیه مقاتله او در سر و سودای مقابله او در خاطر است و مخزون و مکنون ضمیر آنکه اگر او مراجعت نماید تا بتبریز
و سلطانیه من از عقب او بروم فرستاده چون بازگشته کلمات قیصر بعرض پادشاه والا گهر رسانید آتش خشم حضرت صاحبقران چنان اشتعال یافت که وصف
نتوان نمود و با سپاه قیامت باس عزیمت جانب سیواس تصمیم داده چون رایت نصرت شعار بجد و داونیک رسید امیر الله داد که جهت آوردن امیرزاده
پیر محمد بشیراز رفته بود او را بند کرده باردوی همایون رسانید و خدمتش موجب بشارت علیه در دیوان بزرگ حاضر آورده و یرغو پرسیدند و چوب یاساق
زده بند بر داشتند و شیخ زاده فریدون و مبارک خواجه که در آن امر ناشایسته معلم شاهزاده بودند بیاساق رسانیدند و حضرت صاحبقرانی حضرات
عصمت سمات سرایملک خانم و دیگر حرمها و شاهزادگان با امیرزاده الغ بیک بجانب سلطانیه روان ساخت و جهت ضبط مهمات ایشان امیرزاده عمر
و امیر خداداد و مولانا قطب الدین با قومی متعین شدند و رایت ظفرنشان با لشکری گران و سپاهی بی پایان از آنجا در حرکت آمده و چون هوای ارزنة الروم
از غبار موکب همایون عطرآمیز گشت امیر طهرتن با گروهی انبوه باردوی اعلی پیوست بعنایت و عاطفت خسروانه سرافراز گشت و بعد از دو روز طوق ظفر پیکر
از آنجا در حرکت آمده از ارزنجان بگذشت حضرت صاحبقران در اول محرم سنه ثلاث و ثمانمائه ایلغار فرموده متوجه سیواس شد و درین اثنا منهیان
بمسامع علیه رسانیدند که ایلدرم بایزید پسر خود کرشچی را با متورتاش که از عظمای امرای روم بود بمزید شهامت و صرامت امتیاز داشت با دیگر سرداران
و بهادران برسم منغلای بسیواس فرستاده بود و ایشان از استماع توجه رایت نصرت نشان با خاطر پریشان بازگشته اند و آنحضرت امیر جهان شاه
و امیر شیخ نور الدین و امیر سلیمان شاه و سید خواجه پسر شیخ علی بهادر و دیگر متعینان از اتکامیشی و میان فرستاد و امرا مذکور تعجیل تمام بلشکر روم رسیدند
و آن جماعت را پراکنده ساخته آتش نهب و غارت در آنحدود زدند و با غنایم بسیار مراجعت نموده در ظاهر سیواس باردوی گردون اساس ملحق شدند
و شهر سیواس باروی استوار داشت از اساس تا کنگره از سنگهای تراشیده مرتب ساخته بودند هر یک دو گز و سه گز و عرض قاعده دیوارش ده گز و پهنای
سر دیوارش شش گز و ارتفاعش تا سر کنگره بیست گز و از سه جانب محفوظ بخندقی عمیق بود چنانچه نقب زدن میسر نمیشد زیرا که چون مقدار یک گز میکندند
آب بیرون می آمد و از جانب شرقی که محل نزول جنود ظفر ورود بود نقب کندن صورت می بست و مصطفی داروغه قیصر با چهار هزار سوار جرار شمشیر زن تیرانداز
در اندرون شهر اسباب رزم و پیکار مرتب ساخته در مقام جلادت پای مقاومت و ممانعت فشرده ایستاده بود و آن شهر از مستحدثات سلطان
علاء الدین کیقباد سلجوقی بوده القصه در آنطرف شهر که نقب زدن تمشیت می پذیرفت نقبچیان بکار خود مشغول شده سپاه جلادت شعار از اطراف و
جوانب جنگ در انداختند و استادان ماهر عراده و منجنیق نصب کردند بعد از هیجده روز برج و باره از زخم سنگ اختلال پذیرفت و نقبها تمام شد و برج و

کرفتند و شعلهٔ قهرمان قهر زبانه بفلک اثیر کشیده فرمود تا آتش در ستونها زدند و برجها را انداخته دود وحشت و حیرت بالا گرفت نزدیک بآن شد که حصار بغلبه و قهر مفتوح گردد و مصطفی از سر عجز و اضطراب بپای مسکنت و انکسار بیرون آمده با سادات و علما و ارباب عمایم روی نیاز بدرگاه گیتی پناه آوردند و فرمان قضا جریان نفاذ یافت که مسلمانان را امان دهند و به اموال ایشان قناعت نمایند و نصرانیان و سایر سپدینیان را غارت نمایند و اسیر گیرند و از سپاهیان ایلدرم بایزید چهار هزار نفر که جنگ جسارت به آلات جنگ یازیده و اکثر از ملت بیگانه بودند زنده در چاهها افکندند و خاک بروی ایشان بیختند تا عبرت دیگر مخالفان گردد و حصار سیواس با زمین هموار ساختند از ابنیه و عمارات عالیه اثر نگذاشتند و در اثنای این اوقات بمسامع جلال رسید که سلطان احمد جلایر و قرا یوسف که از بغداد گریخته بودند متوجه روم است و ازین حوالی میگذرد و آنحضرت طایفه از ابطال رجال را بتکامیشی ایشان روان فرمود و ایشان را دستگیر کرده باغرق خدمتش رسیده و خواهر بزرگ او سلطان دلشاد و دخترش را با زنان دستگیر کردند و سلطان نیم جانی از آن میان بیرون برده بقیصریه پیوست چنانچه ذکر آن گذشت و در آن اوان که حضرت صاحبقران بمحاصرهٔ سیواس اشتغال داشت اشرار ابلستان پوشیده و پنهان باردوی ظفر نشان آمدند و اسبان لشکریان دزدیده همی بردند و هیچگونه از وخامت عاقبت نمی اندیشیدند و چون مهم سیواس بنهجی که خامهٔ مشکین شمامه رقم بر قرطاس زد قرار گرفت طهرتن را باز رنجان باز گردانید تا بضبط سرحد قیام نماید و عنان عزیمت بجانب ابلستان منعطف گردانید امیرزاده شاهرخ را برسم منقلای روان ساخت و امیر سلیمانشاه با جمعی از امرا و طایفه از لشکر نصرت شعار در رکاب شاهزاده بآن صوب در حرکت آمدند و چون شاهزاده و سپاه ظفر پناه به ابلستان رسیدند ترکمه آنجا شهر را گذاشته در کوه و صحرا سرگردان گشتند و شاهزاده از عقب ایشان تعجیل براند و به آن جماعت رسیده جنگ در پیوستند و بهادران جلادت شعار بضرب شمشیر آبدار دمار از روزگار مخالفان برآورده همه را متفرق گردانیدند و مواشی ایشان را گرفته معاودت نمودند و حضرت صاحبقران ایلچی بملطیه فرستاده اهالی آنموضع را بایلی و انقیاد دعوت فرمود پسر مصطفی حاکم سیواس داروغهٔ آنجا بود از غایت جهل و نادانی ایلچی را محبوس گردانید از استماع این خبر آتش غضب صاحبقرانی برافروخته گشت و رایت نصرت پیکر بدان صوب در حرکت آمد پسر مصطفی با اتباع خویش باستماع توجه خدام بهرام انتقام راه گریز پیش گرفت و چون چتر زرنگار سایهٔ وصول بملطیه و آن دیار انداخت بهادران شجاعت آثار در یک روز شهر را مسخر ساختند و گرجیان و سپدینیان را اسیر کرده از مسلمانان امانی ستدند و حضرت صاحبقران ظفر لوا امیر جهانشاه را با دیگر امرا و سرداران بتادیب و گوشمال ساکنان آنحدود نامزد فرمود و ایشان برحسب فرمان واجب الاذعان روان شدند و تا قلعهٔ کاخته تاختند و آتش غارت و نهب در خانمان آن سپدینیان و مقیمان آن ولایت انداختند و بسی از قلاع ملطیه مسخر ساختند با غنیمت فراوان بازگشتند و در ملطیه باردوی همایون پیوستند عاقبت حضرت صاحبقران حکومت ملطیه را با توابع و مضافات به امیر عثمان ترکمان ارزانی داشت

ذکر اسباب توجه رایات ظفر فرجام بولایت شام

حضرت صاحبقران در شهور سنهٔ خمس و تسعین و سبعمائه بعد از تسخیر عراق عرب خواجه شیخ ساوه که بکمال حسب و نسب آراسته بود با جمعی برسالت پیش پادشاه مصر و شام ملک برقوق فرستاد و سخنان شایسته و کلمات بایسته پیغام داد چنانچه درین اوراق شمهٔ زین معنی رقمزد کلک بیان گشت و چون شیخ مشار الیه برحبة الشام رسید او را در آنجا برسم معهود بازداشته خبر بمصر فرستادند و برقوق بنا بر اغوای سلطان احمد جلایر که آن زمان در مصر بود بقتل آن بزرگ و رفیقان او فرمان داد و خواجه شیخ را با جمعی که ملازمش بودند بدار القرار فرستادند و با آنکه حکایت بازرگانان و ایلچی چنگیزخان بحکم سلطان خوارزمشاه و هجوم لشکر تاتار بدان سبب شنیده بودند بدان امر شنیع اقدام نمودند و از وخامت عاقبت نه اندیشیدند و دیگر آنکه چون حضرت صاحبقران ممالک ستان بعد از فتح آذربایجان و عراق عرب همت عالی نهمت بر دفع توقتمش خان مصروف داشته متوجه دشت قبچاق شد ایلمش قوچین که برحسب فرمان حکومت و ضبط قلعهٔ اونیک تعلق باو میداشت با قرا یوسف ترکمان محاربه اتفاق افتاده بتقدیر ملک قدیر او در آن معرکه دستگیر شد و قرا یوسف خدمتش را بند کرده پیش برقوق بمصر فرستاد و برقوق توقیف ایلمش را ضمیمهٔ جریمهٔ سابق ساخت و درین هنگام که ملطیه و ابلستان در تحت تصرف ملازمان دولت آشیان آمد حضرت صاحبقران گردون غلام ایلچیان پیش ملک فرج که بعد از وفات پدرش ملک برقوق فرمانفرمای مصر و شام شده بود فرستاد و از وعد و وعید سخن راند و ایلمش را طلب داشت و ایلچیان چون بحلب رسیدند ایشان را بدستور سابق موقوف داشته خبر بمصر روان کردند و فرج شقاوت فرجام بمقتضی انا وجدنا آبانا علی امة در اضرار ایلچیان تقلید پدر خود کرده حبس ایشان در قلعه فرمان داد و از خبر جسارت فرج که معروض رای انور گشت شعلهٔ غضبی که از حرکت ناپسندیدهٔ برقوق در خاطر خطیر آنحضرت مستتر بود باز گردید سر بعیوق کشید چه از منازعت قیصر اعراض نمودن و رایات ظفر آیات بجانب مصر و شام برافراشتن اولی است چه درین ولا که لشکر فیروزی نشان بتخریب سیواس و ملطیه و ابلستان اشتغال مینمود ایلدرم بایزید اصلا در مقام ممانعت در نیامد و مطلقا متعرض اذیال حشم منصور نشد و هرچند امرا و نوئینان

بلشکر کشیدن و رفتن بجانب شام سعی میکردند راضی نمیشد و در آن باب رای معقول اقامت نمود و پسندیده رای حضرت صاحبقران گردون غلام نمیافتاد

ذکر نهضت خسرو کامیاب امیر تیمور گورکان و فتح قلعه بهسنی و عنتاب چون حضرت صاحبقران عزم اعلام
در تاخیر یورش دیار شام بواسطه آنکه لشکریان از مشقت سفر هندوستان و گرجستان و ملطیه و الملستان آسایشی نیافته بودند بسمع رضا اصغا نمود فرمان
داد تا افواج لشکر مانند بحر اخضر در حرکت آمده متعاقب یکدیگر در حرکت شدند و امیرزاده شاهرخ با جمعی امرا برسم منغلای لوای جلادت برافراخته متوجه قلعه بهسنی
شدند و بآنجا رسیدند آن حصنی بود حصین در میان دره بسیار و بر سر کوهی بغایت مرتفع واقع شده چنانچه خطوط شعاعی از خاک ریزان میگذشت
و استوارش بمرتبه که اختلال برج و باروی آن در خاطر هیچکس نمیگذشت و سکان حصار بحصانت و رصانت آن مغرور از سر غفلت در صدد مخالفت و ممانعت
آمدند و عساکر گردون مآثر بیک حمله شهر را در تحت تصرف آوردند و ناطق و صامت آن عرصه بنهب و تاراج آمده و از قبل والی شام مدبری مقبل نام بمحافظت قلعه قیام
مینمود و در میان قلعه منجنیق گردان ساخته و پرداخته بودند که بهر طرف که میخواستند سنگ می انداختند و در آن اثنا که حضرت صاحبقرانی باحتیاط برج و
باروی قلعه مشغول بود ناگاه سنگی گران از منجنیق گردان گشاد یافت چنانچه نزدیک بخیمه خاص آنحضرت بر زمین آمده و از آنجا الغزیده باندرون خیمه افتاد از
مشاهده این صورت قهرمان قهر پادشاه جمشید جاه فرمان داد که اطراف و جوانب را برابر آنجیش کرده لشکریان در سر پشت موضع منجنیق نصب کردند و در همان
مکان که سنگ مخالفان بر زمین آمده بود بنخست سنگی که از منجنیق انداختند بر منجنیق اندرون آمده آنرا در هم شکست و در خلال این احوال امیرزاده رستم از فارس
رسیده بشرف بساط بوس مشرف شد و لشکریان و بهادران جنگ در انداختند نقبچیان حصاری چنان استوار از جمیع جوانب مجوف ساختند و برج
باره آنرا بر سر چوب گرفتند مقبل از هیبت آن واقعه جانگسل در قلق و اضطراب افتاده متعاقب یکدیگر کسان باستان فرخنده نشان فرستاده عجز و مسکنت
عرضه داشت شهریار بلند همت فرمود که قلعه را چون بغلبه و قهر مسخر سازم خلعت عفو و اغماض در پوشانم و اگر از در این قلعه که بمتانت اشتهار دارد درگذرم
مردم کوته نظر حمل بر عجز لشکر فیروزی اثر کنند روز هشتم صفر از موقف جلال فرمان صدور یافت که آتش در نقبها زدند و برجها انداختن آغاز نهادند از مشاهده
آن حال ارکان ثبات دولت مقبل و سایر اهل حصار انهدام و اختلال پذیرفت و بی لبث و درنگ هرچه دست مکنت مقبل بآن میرسید از لطایف اقمشه و
و نفایس امتعه و اسبان راهوار و اشتران قطار در رکاب سادات و علما و مردم با فرهنگ بیرون فرستاد و شاهزاده جوان بخت شاهرخ را
شفیع ساختند تا آنحضرت از سر خون سپاه درگذشت و پیلاکات را قبول فرمود رقم عفو بر زلات همه کشیده عنان عزیمت بصوب قلعه عنتاب معطوف گردانید
و آن حصاری بود مانند عهد ارباب دیانت محکم و برج و باره آن از سنگ تراشیده مستحکم و خندقی در عمق سی گز و در عرض هفتاد گز و خاک ریزی از سنگ مجوف
پیرامون حصار کشیده بودند چنانچه در اندرون آن میتوانستند راند چون لشکریان در ظل رایت فتح آیت بدانجا رسیدند شهری مشحون بر غله و نعمت فراوان
اما اکثر اکابر و اشراف و ارباب اقتدار آنجا گریخته بودند و طایفه از صناع و محترفه دروازه ها را بسته و نشسته همین که رایت نصرت آیت سایه وصول بر آن دیار
انداخت مفاتیح دروب پیش آمده شهر را سپردند و جز رضا و تسلیم چاره دیگر نداشتند

ذکر مراجعت حضرت صاحبقران بجانب حلب و فتح آن ولایت و بعضی از حالات در آن اوان که حضرت صاحبقران در حدود بهسنی و عنتاب بود رعب و
و هراس در ضمیر تمور تاش که از قبل پادشاه مصر بضبط و حراست حلب متعین بود بنوعی استیلا یافت که نامها نوشته پیش فرخ زاد حاکم مصر و شام فرستاد
و از آنجا حکم شد که مجموع عساکر و جنود شام با ساز و عدت تمام روی بحلب آورند و در مساعدت و معاضدت تمور تاش اهتمام نمایند و بر وفق
اشارت فرخ شدون که امیر الامرای دمشق بود با سپاهی از قطرات امطار و اوراق اشجار افزون بحلب آمدند و همچنان از سایر ولایات عرب چون
حمص و حما و انطاکیه و طرابلس و کنعان و رمله و قدس و کرک و غیر ذلک امرا و سرداران و افواج متجنده متوجه آنجانب شدند و باندک زمانی سپاهی که محاسب
وهم از شمار آن عاجز آمده در حلب مجتمع شدند و بعد از اجتماع تمور تاش والی عرب که از عقل و کیاست بهره تمام داشت با امرا و سرداران عرب
مناقب و مآثر حضرت صاحبقرانی بر شمردن گرفت و گفت این پادشاه مؤید من عند الله است لشکرهای عظیم شکسته و قلاع حصین فتح نموده و اکثر معموره
عالم را بضرب تیغ گرفته اگر مصلحت بینید در انقیاد و اطاعت درآئیم و سادات و علما که پیش او حرمتی تمام دارند وسیله سازیم و پیشکشها لایق و تبرکات
مناسب مصحوب ایشان فرستیم شاید که عنان توجه از این صوب بگرداند و خانمان ما از مس سلامت ماند بعضی که از رای خرد بهره داشتند رای
تمور تاش را مستحسن شمردند و بعضی از جهال امثال شدون و دون امثال او از این سخن سر باز زدند و از تدبیر اعراض نمودند و گفتند این ملک بر دیگر ممالک
نسبت ندارد و باره بلند و امصار و قلاع و بقاعی که این طایفه مسخر کردند از گل و خشت خامست و بنای شهرها و حصارهای ما از سنگ خام و در برج لایت

قلعه سنگی بسیار سخت که اگر مقصدی تسخیر یکی از آنها شوند بسالهای فراوان میسر نشود اگر خوف وخشیت شما از کثرت سلاح وتیر بسیار است الحمد لله که در اینجا نیز تفاوت
عظیم است کمانهای دمشقی است وشمشیرهای مصری ونیزهای عربی وسپرهای حلبی ودیار شصت هزار قصبه وقریه است که از هر قصبه یکدو کس بیرون آیند
بهانی از مردم بسیار شوند وبعد از قیل وقال بسیار وکثرت جواب وسؤال اتفاق نمودند که از شهر بیرون نروند وپشت اعتضاد واستظهار بدیوار حصار باز نهند واز آنجانب
حضرت صاحبقرانی یکدو منزل از عتاب تعجیل وشتاب طی فرموده بر اندیشه شامیان وقوف یافت بتعلیم ملهم غیب عنان سمند جهان نورد کشیده داشت وهر روز
نیم فرسنگ کوچ میکردند وچون فرود می‌آمدند لشکریان برحسب فرمان خندقی میکندند وشرایط حزم واحتیاط در هر منزلی مرعی میداشتند مخالفان که
بر لطایف تدبیر خسرو جهانگیر وقوف نداشتند پنداشتند که لشکر منصور از ایشان توهمی دارند واین همه تسکین وتأنی جهت اینمعنی است وچون خیال بستند که عدم مسارعت
در حرکت جهة قلت حشمت وشوکت است دلیر شدند واز آن رای که بصواب بود عدول نمودند وباستقلال واستیلا از شهر بیرون آمده لوای نخوت برافراختند و
روز پنجشنبه نهم ربیع الاول ماهچه طوق ظفر پیکر صاحبقران خورشید محل سایه وصول بحوالی حلب انداخت امیرزاده سلطان حسین با معدودی چند از ملازمان خویش
بقراول دشمن رسید با آنکه مخالفان در غایت کثرت بودند امیر مشار الیه بی اندیشه برایشان تاخت وبنوک نیزه سواری را از پشت زین بر زمین انداخته واو را دستگیر کرده
از معرکه بیرون برد ونوکرانش آثار مردانگی بظهور آوردند ودو کس را بگرفتند اعراب از مشاهده این حال صورت انّ هذا لشیء عجاب بر زبان گذرانیدند وروی
بگریز نهادند ودر همان روز امیرزاده ابابکر با شصت نفر از امیران لشکر پیش رفت وگروهی انبوه بمقابله ایشان در آمده حربی قوی دست داد وبعد از کوشش بسیار
هردو فریق بی آنکه بر یکدیگر غلبه کنند روی از معرکه برتافتند وروز دیگر طایفه از ترکمانان در برابر خصم رفته بایستادند وهیچکس از طرفین قدم جلادت در میدان
کین ننهاد در روز سوم که خاقان مشرقی انتساب آفتاب یکسواره بر لشکر شام تاخت وایشان را بضرب خنجر صاعقه کردار منهزم ساخت خسرو افراسیاب هیبت
برکوب سپاه نصرت مآل وافراختن رایات جنگ وجدال وقتال فرمان داد ویاسامیشی سپاه برانغار باهتمام امیرزاده میرانشاه وامیر شاهرخ وامیر سلیمانشاه
ودیگر امرا وبهادران صف شکن بازداشت ودر قبل ایشان امیرزاده ابابکر علم شجاعت برافراخت وجوانغار سلطان محمود خان وامیر جهانشاه ودیگر نوئینان
بلند مکان وامرا تومان بضبط وتنسیق لشکریان قیام مینمودند ودر قبل ایشان امیرزاده سلطان حسین رایات نصرت انتما بقبه جوزا رسانیده قلب سپاه ظفر
شکوه صاحبقران فریدون حشمت آرایش یافت واز جمله اسباب حشمت وابهت صفی از پیلان کوه پیکر عفریت منظر که ضمیمه فتوحات دیار هند شده بود
بنوعی آراسته شد که دیده عقل مخالفان از دیدن آن تیره وخیره ماند ودر وقت تعبیه صفوف فرمان قضا مضا نفاذ یافت که یک تومان سوار جرار شیر شکار
بر بالای پشته که جانب راست مصافگاه توقف نماید مقرر آنکه با وجود انهزام لشکر دشمن وفرار ایشان اصلا از جای خود حرکت نکنند واز آنجانب سپاهیان
حلب وبهادران دمشق وسرداران سایر بلاد شام باساز وابهت تمام میمنه ومیسره آراسته وخاطرها از جبن وبددلی پیراسته در برابر پادشاه هفت کشور
صفها آراسته کردند وآواز طبل وکوس زلزله در ارکان گنبد آبنوس افکندند از برانغار امیرزاده میرانشاه با سپاه نصرت انتساب حمله آورده بعون وعنایت ملک
وهاب میسره شامیان را در هم شکستند واز جوانغار امیرزاده سلطان حسین وامیر جهانشاه بر میمنه مخالفان تاخته همه را متفرق وپراکنده ساختند وبهادران شیر صولت
که در قلب قرار واستقرار داشتند پیلان با هیبت را پیش رانده معاندان را از جای برداشتند وتمورتاش از مشاهده این حالات سراسیمه شده عنان از مصافگاه
برتافته از جانب دروازه مفوصه روی بشهر آورد واکثر گریختگان متوجه دمشق گشتند وجمعی از دلاوران لشکر ظفر قرین بتکامیشی روان شده تیغ کین وانتقام
در اهل انهزام نهادند واز میان آن سواران یک سوار جان بیرون برده صورت حادثه را بدمشقیان رسانید وچون لشکر حلب گریخته خواستند که
دیوار شهر را حصار نمایند از ازدحامی که از آن راه روی نمود کس مجال عبور نماند وارباب شیر شکار لجام ریز از عقب ایشان شتافته بهر کس میرسیدند کارش
میساختند لاجرم از نهایت خوف وهراس چندان خلق در خندق ریختند وبر بالای یکدیگر افتاده جان دادند که خندق با زمین سمت تساوی پذیرفت ودر
پانزدهم ربیع الاول شهر حلب به نیروی دولت قاهره مسخر شد وسودون وتمورتاش بعد از انهزام ودخول شهر بی تأخیر وتسویف پناه بقلعه بردند چنانچه آن قلعه
کوهی بود از سنگ خاره سر باوج ثریا وذروه جوزا کشیده وپیرامنش خندقی در عرض هفت گز واقع وعمق آن بآب رسیده وخاک ریز آن قلعه از بن
خندق تا دیوار حصار سی گز همچنین بر سر بالا شده که پای جاسوس خیال از ارتقا بر آن کند گشتی وتمورتاش پشت استظهار بدیوار حصار نهاده دیگر
باره رایت استکبار برافراختند واهل قلعه بکوشش وخروش بر آمده بر بروج بالا رفتند وآتش بازان خود را گرم کرده رعد اندازی آغاز نهادند وحضرت صاحبقران
بلند مکان متوجه قلعه گشته در برابر قلعه قبه بارگاه باوج مهر وماه برافراشت وتیراندازان نگذاشتند که هیچکس از سور سر بیرون کند ولشکر نصرت شعار بر لب
خندق ایستاده حصار را مرکز وار در میان گرفتند ونقبچیان ببازوی قوت یک شب حوالی خندق را مثال غربال سوراخ کردند وآب بیرون برده روز دیگر

بر خاک ریز آمد و در تنگ دیوار که سنگهای عظیم استوار کرده بودند بنقب بریدن مشغول شدند و از مولانا نظام الدین شامی که در وقایع صاحبقرانی قرین
ساخته منقولست که در آن اوان که لشکر منصور قلعه حلب محاصره میکردند و اصحاب نقب بمهم خود اشتغال مینمودند من که یکی از ساکنان حصار بودم در برجی بنا
بنظر اعتبار در صنع آفریدگار و جرأت و جسارت سپاه نصرت شعار می نگریستم ناگاه در قلعه باز شد و پنج مرد جوشن پوش از دروازه بیرون آمدند و سر
طنابی که جانب دیگرش بدست مردم حصار خود بر میان بستند تا در شدی خاک ریز بی دغدغه آمد شد توانند کرد و تیغ کین از نیام انتقام کشیده روی بجانب
نقب نهادند نقبچیان بهادر سپاه ظفرنشان که با ایشان بودند علی اختلاف القولین همه را بزخم تیر بینداختند و اهل قلعه آنجماعت را بطناب بالا کشیدند و موت
و حیات آن پنج نفر معلوم نشد القصه ارباب حصار از مهم آن دست برد اندیشناک شده دیگر کس را یارا نماند که از سوراخ نگاه کند تا بیرون آمدن چه رسد و
درین اثنا فرستادهٔ حضرت صاحبقرانی با مکتوبی بقلعه در آمد مضمون نوشته آنکه حضرت باری سبحانه بعنایت ازلی و قدرت لم یزلی زمام مهام عالمیان را
در کف اقتدار ما نهاده و عرصهٔ ربع مسکون را محکوم امر و مسخر فرمان ما گردانیده و حصانت قلعه و رزانت بلدان مانع تسلط و تصرف لشکر ظفر پناه نمیشود
و بسیاری مرد و کثرت آلات نبرد دافع مکاید آتش خشم جهان سوز ما نمیگردد اگر بجان و مال خود دل دارید و تعلقی بطاعت اطاعت و انقیاد بیرون آیید و
در تضییع نفس و اموال و اهل و عیال سعی منمایید و شدون و تمورتاش با سادات و علما و اکابر و اشراف بپای عجز و انکسار بیرون آمدند و مساحت بارگاه
شتافته روی نیاز و افتقار بر زمین نهادند و کلید خزاین و مقالید را تسلیم نمودند و حکم جهانمطاع صادر شد که شدون و تمورتاش با هرکس از سرداران
و سپاهیان که در قلعه بودند خزاین را متصرف شدند و همت پادشاهانه خزاین قدیم و جدید را که در قلعه حلب بود بملازمان عتبه علیا بخشید و فرمان
واجب الاذعان نفاذ پیوست که شرفات قلعه برستن قهر از برجی که سر بر آسمان میکشید بر زمین افکندند و حضرت صاحبقران کامکار اسن بوغا را که
در حصار بدست لشکریان سعادت یار گرفتار شده بود بمصر پیش فرخ حاکم آن دیار فرستاده پیغام داد که شدون و تمورتاش در پنجهٔ تقدیر اسیر و دستگیر
فرج و خلاصی ایشان موقوف برسیدن اطمش است او را درین زودی بدین صوب فرست تا اسیران ترا آزاد کنیم اسن تعجیل تمام روانه ساخت
و آنحضرت سید بدر الدین ملک هزارکری و شاه شاهان عامل سیستان و موسی توی بوغا با جمعی دیگر از سرداران بمحافظت قلعه حلب بگذاشت و سید
بدر الدین را نیز تعیین نمود و بعد از پانزده روز که در آنجا توقف فرموده بود عنان عزیمت بصوب دیگر ولایات شام منعطف ساخت **ذکر توجه پادشاه ظفر لوا بجانب حمص و حمی و تسخیر آن دو موضع و شهر بعلبک** در آن اوان که ظاهر حلب محل قرار و استقرار اردوی
همایون بود حضرت صاحبقران امیرزاده پیر محمد بن امیرزاده عمر شیخ و امیرزاده ابابکر و امیر سلیمانشاه و امیر سونجک و دیگر سرداران را بحمی فرستاد و چون شاهزادگان
و نوئینان بمقصد رسیدند شهر را مسخر ساختند اما فتح قلعه اندرون شهر بنابر حصانت و رصانتی که داشت در حیز توقف ماند و چون صاحبقران از قضیه حلب
فراغت یافت نخست تسخیر قلعه حمی را وجه همت عالی نهمت ساخت علم دولت بآن صوب برافراخت و چون اهالی آنجا از پای قلعه مهابت و کثرت سپاه
منصور مشاهده کردند از مخالفت و عناد پشیمان گشته چاره جز اطاعت و انقیاد ندیده با تبرکات و پیشکشهای لایق بیرون آمدند و شاهزادگان و
امرا را که پیشتر آمده بودند شفیع ساخته بجان امان یافتند و حضرت صاحبقرانی جمیع اموال و غنایمی که در آن یورش بدست آمده بود بر مخدوم زادگان و امرا
و خواص و مقربان تقسیم نمود و چون مدت بیست روز از تسخیر حمی بگذشت رایات فتح آیات متوجه حمص شد و چون عرصهٔ آن دیار مرکز اعلام ظفر نگار گشت
ارباب حمص بنابر نصیحتی که یکی از امرای عالیشان که پیشتر رفته و کرده بود بتقدیم ضراعت و مسکنت پیش آمده و بدین واسطه از تعرض لشکر قیامت اثر مصون و
محفوظ ماندند و چون خاطر انور از آن مهم فراغت یافت عنان عزیمت بجانب بعلبک تاخت و موکب همایون بعد از طی مسافت بعلبک رسید و
خلایق از مشاهدهٔ حصار آن که از سنگهای بزرگ تراشیده بودند تعجب نموده چنانچه یک سنگ که در گوشهٔ دیوار قلعه بود بعد از احتیاط از طرفی بیست و
هشت گز بنظر اهل مسافت در آمد و از جانبی شانزده گز در افواه و السنهٔ خواص و عوام دایر و سایر است که آن بنا بر اشارت سلیمان پیغمبر دیوان
ساخته و پرداخته اند والله اعلم القصه فتح شهر بعلبک با سهل وجهی میسر شده لشکریان از میوه و غله فراوان که از آنجا یافتند مراسم شکر و سپاس بخشندهٔ
بی منت بتقدیم رسانیدند و بموجب فرمود حضرت صاحبقرانی امیر شیخ نور الدین و امیر شاه ملک و امیر سونجک و غیرهم از امرا با سی هزار سوار بجانب
دمشق در حرکت آمدند **گفتار در نهضت و محاربه با فرخ حاکم مصر و دمشق و مفتوح شدن مصر** چون زمستان
در آمد و برودت هوای بعلبک که نزدیک کوه واقعست اشتداد یافت حضرت صاحبقران از آنجا نهضت نموده روی توجه بجانب دمشق نهاد
و در آن مدت که دیار عرب بغرور وجود پادشاه جهانیان آراسته بود امرای دمشق و غیرهم آن اخبار مکرر بعرض فرخ که حاکم مصر و شام بود میرسانیدند و خدمتش را

برتوجه بجانب دمشق و دفع لشکر ختای ترغیب و تحریض مینمودند تا از جادهٔ مستقیم منحرف گشت و راه صواب گم کرد و لشکری فراوان و حشری بی پایان جمع آورده
با تجمل و زینتی تمام عنان عزیمت بطرف شام تافت و چون بدمشق رسید در استحکام شهر و ضبط و نسق حصارداری مبالغه لاکلام نمود و بیان این سخن آنست
که فرج شادی که بلباس اهل فقر ملبس بود بغایت سخن و رو فتنه انگیز برسالت نامزد کرد و دو فدائی را مقرر ساخت که ملازم او باشند تا فرصت جسته بخنجر زهرآلود سعی
بذات همایون حضرت صاحبقرانی رسانند و آن مفتن صوفی وش با آن دو فدائی که هر یک را خنجری زهرآلود در ساق موزه بود روی بپایهٔ سریر اعلی نهاده
و بمقصد رسیده باداء رسالت قیام نمود آخر الامر بفر دولت روزافزون حضرت صاحبقرانی صورت کید آن مخاذیل بر خاطر خواجه مسعود سمنانی که از نویسندگان
دیوان اشرف اعلی بود جلوه گر آمد و بعد از تفتیش و تفحص خنجرهای زهرآلود از ساقهای موزهٔ ایشان بیرون آوردند و مفسدی که مقدم فرستادگان بود ناچار کیفیت
واقعه را براستی در میان نهاد و حضرت صاحبقران مؤید و منصور صلات و صدقات موفور بارباب فقر و احتیاج رسانیده یرلیغ واجب الاذعان
بنفاذ پیوست که آن مدبر را بکارد زهرآلودی که با خود داشت کارش ساختند و جثهٔ پلیدش را سوختند و دو رفیق طریق او را گوش و بینی بریده با نوشته پیش حاکم
مصر فرستادند و رایت نصرت آیت از آنجا روان شده و قطع منازل کرده بنواحی دمشق رسید و قبهٔ سایر مضرب خیام فیروزی شعار گشت جهت رعایت
حزم و احتیاط یساقیان پیرامون اردوی همایون خندقی کندند و حضرت صاحبقران ملک مکان بر فراز پشته برآمد و برج و بارهٔ شهر را بنظر احتیاط درآورد
و اشارت فرمود که قراولان بازوی جلادت گشاده بهم از گرد راه دست بردی نمایند و بنابر فرمان واجب الاذعان امیر سونجک و دیگر بهادران پیش رفتند
و از آنجمله صاین تمور بهادر و دانا خواجه و توکل باورچی قصد کردند که بباد حملهٔ آتش آهنگ خرمن جمعیت مخالفان بسوزند و از دست راست سید خواجه و شیخ علی
بهادر و از دست چپ امیرزاده رستم بمدد ایشان رایت مبارزت برافراختند و عاقبت نسیم فتح و فیروزی بر پرچم لوای نصرت انتما وزیده شامیان راه انهزام
پیش گرفته و لشکر منصور بعضی از ایشان را کشته و فوجی اسیر کرده بدرگاه عالم پناه رسانیدند و شحنهٔ قهر بریختن خون دشمنان و شدون و جماعت بیدینان
که از حلب همراه آورده بودند فرمان داد و همه را به تیغ سیاست بگذرانیدند و چون شب شد از پردهٔ غیب امری بس عجیب روی نمود مفصل این مجمل آنکه امیرزاده
سلطان حسین که ذکر بهادری او درین اوراق گذشته در غلوستی باغوای مشتی مفسد فتنه انگیز از اردوی همایون بیرون آمده متوجه شهر دمشق شد شامیان را
ازین خبر صبح اقبال از مطلع آمال دمیدن گرفت و مقدم او را مقدمهٔ ظفر پنداشتند و خدمتش به آیین و عظمتی تمام بشهر آوردند و از مراسم تعظیم دقیقه فرو نگذاشتند
و از ملازمان امیرزادهٔ مشارالیه دو شخص امیرشاه ملک را ازین واقعه آگاه ساختند و او صورت حادثه را بعرض حضرت صاحبقران رسانید و چون روز شد اردوی
همایون کوچ کرده و یک فرسخ رفته صحرائی که بطرف کنعان و مصر واقع است محل نزول خدام سپهر احتشام گشت و بر طبق فرمان لشکریان گرداگرد اردو دیواری
از سنگ بمقدار شخصی بلند قامت برآوردند و در پیرامن او خندقی کندند و قراولان بهر طرف رفته طایفه را از برای پاس معین نمودند و بعد از دو روز حضرت
صاحبقران گردون غلام پادشاه توران را برسالت پیش فرمان فرمای مصر و شام فرستادند زبدهٔ سفارت آنکه امارات و علامات حزم و عزم ما را در اطراف جهان مکرر
شنیده باشید و دانسته بر عقلا این معنی مخفی نماند که غرض سلاطین نامدار از کشیدن لشکرها و گشودن کشورها و ارتکاب منازعت و التزام مشاق اسفار شبگیر و ایوار
رعایت ناموس و نام است وگرنه بمیانهٔ نانی را اتمام است مقصود از تمهید این مقدمات آنکه چند نوبت اتلمیش را طلبیدیم و نفرستادی تا عاقبت منجر
بآن شد که اردوی گیهان پوی متوجه این جانب شد و ازین سبب پریشانی و اختلال بسیاری باحوال ساکنان این دیار راه یافت و مع ذلک اگر اتلمیش
بدرگاه ما ارسال نماید و روی سکه بر وجوه دنانیر را باسم و لقب خجستهٔ ما بیاراید بساط مخالفت درنوردیده شود و راه منازعت مسدود گردد و رعایا و جندیان
در ضمان سلامت و عافیت مانند و الا سپاه ظفرپناه در قتل و غارت و سبی و نهب و جرات و جسارت عادت دارند مبادا که از سعی ایشان مبانی دیار
اسلام انهدام پذیرد و تفرقه تمام بحال انام راه یابد و چون فرستاده بشهر درآمد اهالی مصر و شام بخلاف سابق اعزاز و احترام بجای آوردند و در تفقد دلجوئی
او کوشیدند و چون در آن دیار آتش بازی و رعد اندازی میورزیدند این معنی در نظر ایشان وقعی لاکلام داد و جمعی کثیر ازین طایفه را پیش فرستاده تا بهرائی
خود قیام نمایند و این صورت از شوکت و قوت خویش تصور کردند و ندانستند که سیلاب قهر که در حرکت آید نه آب ماند و نه آتش بازی و نه ناوک اندازی
و نه رعد انداز القصه پادشاه توران را مقتضی المرام باز گردانیدند و در عقب او اشراف و اعیان لشکر را بیرون فرستادند و ایشان در پایهٔ سریر اعلی معروض
داشتند که حکام دیار مصر و شام میگویند که ما بندگان در مقام اطاعت و انقیادیم و از طریق مخالفت و عناد دوریم و تا پنج روز دیگر اتلمیش را میفرستیم که مراحم
خسروانه از جرم ما بگذرد و بعد ازین شرایط فرمانبرداری بجای آوریم و از مقتضای رای جهانگشای سر موئی تجاوز جایز نداریم اکنون بعواطف
خسروانه امیدواریم و خاطر بر آن قرار داده ایم که جز راه مطاوعت مدت العمر نسپریم حضرت صاحبقران ایلچیان را زر و خلعت بخشید و باز گردانید و چون

اردوی بزرگ مدت ده روز در جانب غربی دمشق نزول فرموده بود و در آن یورت از علف اثر نمانده بود فرمان عالی شرف نفاذ یافت که یورتچیان علف غوطه را که در شرقی شهر واقعست بنظر احتیاط در آورند ایشان بموجب فرموده عمل نموده جهت نزول موکب همایون موضع مناسب پیدا نموده عرضه داشتند و حکم شد که لشکریان کوچ کرده بغوطه روند تا چارپایان از علف باشند و چون اردوی همایون در جنبش آمد دمشقیان تصور آنکه مگر لشکر ظفر پناه بنابر وهم و فتور و ضعف و قصوری که بحال ایشان راه یافته است طبل ارتحال کوفته بجانب شرقی متوجه شده است با یکدیگر گفتند که فرصت غنیمت باید شمرد چه اگر بهیأت اجتماعی از شهر بیرون رویم و از پس پشت لشکر جغتای در آمده بر ایشان حمله کنیم هیچکس را زمام اختیار در دست نماند و جمله متفرق و پریشان گردند و آثار شجاعت و جلادت ما بر صفحات روزگار پایدار بماند بدین اندیشه باطل و سودای فاسد مجموع جندیان مصر و شام جبه و جوشن داودی پوشیده و نیزهای عربی در دست و شمشیرهای مصری بر میان بسته سوار شدند و پیادگان شهر و اطراف که در اندرون جمع آمده بودند تیر و کمان و سیف و سنان و کارد و خنجر و سایر اسلحه دیگر بدست گرفته گروهی انبوه از آن طبقه سر در پی سواران نهاده چندان خلق از شهر بیرون آمدند که صحرای دمشق از ایشان مالامال گشت و در ظاهر شهر از کثرت خلق خلایق اجتماعی دست داد که مثل آن در یک مکان هیچکس نشان نمیداد و چون قراولان از وقوع این حال صاحبقران بیهمال را خبر دادند آنحضرت دانست که آفتاب اقبال شامیان بحد زوال رسیده و دولت از دودمان مصریان انتقال کرده دست در عروه وثقی و توکل زده بازگشت و روی جلادت بمعاندان نهاد و فرمان داد که لشکریان فرود آمدند و از سنگ احمال و اثقال پناهی ترتیب نمودند و خرگاه و خیمه و سایبان برافراختند و شهریار دین دار با پنجاه کس از خواص مقربان ببالای پشته برآمده بنماز و عرض نیاز مشغول گشت و بعد از مسئلت ظفر و نصرت از درگاه احدیت پای مبارک در رکاب نصرت انتساب آورده غریو کوس و کورکه و نعره پردلان و صهیل اسبان زلزله در گنبد رانتحة البنیان ایشان افتاده ین اثنا مردم جوانغار تمام رسیدند و حکم واجب الاذعان صادر شد که برانغار امیرزاده میرانشاه و امیرزاده شاهرخ و امیرزاده ابابکر و امیر سلیمانشاه و دیگر امرا و بهادران روی بمخالفان آورند و ایشان بامتثال امر قیام نموده پای در میدان مقابله و مقاتله نهادند و از جوانغار سلطان محمود خان و امیرزاده خلیل و امیر جهانشاه و غیاث الدین ترخان و امیر توکل و شیخ ارسلان و دیگر امرا تومان به افکندن و کشتن و سر انداختن مشغول شدند و در مقدمه و هراول و قول امرا تومان و امیر سونجک و امیر شاه ملک و سید علی و شیخ علی بهادر از امرا قوشون صاین تمور و محمد آزاد و توکل باورچی و سایر بهادران نصرت شعار رایات شجاعت و منازعت برافراشته دست و بازو به تیر راندن و تیغ زدن برآوردند و از جمیع جوانب آتش پیکار بالا گرفته روز رستخیز ظاهر گشت و میان جان و تن و سر و بدن فراق روی نمودن گرفت آخر الامر نسیم فیروزی و ظفر بر پرچم رایت نصرت آیت وزیدن گرفت و لشکر تیره روی شام به انهزام رفتند و سپاه سپهر احتشام شامیان را تا کنار عمارات دمشق راندند و بسیاری از ایشان را به تیغ تیز گذرانیده بر خاک مذلت انداختند و چندان پیاده بر زمین افتاده بود که محاسب وهم بسرحد آن نتواند رسید و این واقعه عظمی در روز سه شنبه نوزدهم ربیع الآخر سنه ثلاث و ثمانمائه اتفاق افتاد و در اثنای حرب و ضرب امیرزاده سلطان حسین که میسره سپاه شام بیمن اهتمام او اعتضادی تمام داشت و در برابر امیرزاده میرانشاه و امیرزاده شاهرخ افتاد توبلاق قوچین که از جمله ملازمان رکاب جناب شاهرخی بود باو رسیده عنان اسبش گرفته بخدمت ولی نعمت خویش برد و خود تعجیل رفته صورت گرفتاری او را بسمع همایون حضرت صاحبقران رسانید و یرلیغ جهان مطاع بحبس و قید امیرزاده سلطان حسین نفاذ یافت و بعد از چند روز خدمتش بشفاعت امیرزاده شاهرخ چوب یاساق زده یله گذاشتند اما همچنان در مقام حجاب مانده یارای رفتن بمجلس فرخنده نشان نداشت القصه روز دیگر شهریار هفت کشور از معسکر فیروزی اثر کوچ کرده اندک مسافت قطع نموده در دامن پشته نزول فرمود و دیگر روز از آنجا عزم ارتحال شده حکم عالم مطیع صدور یافت که شریف و وضیع مکمل و آراسته در حرکت آیند و در پیش صفوف عساکر گردون مآثر از پیلان شکوهمند مانند صفی ترتیب دهند و دندان و خرطوم آن دواب مهیب را بسلاحهای گوناگون بیارایند و لشکر قیامت اثر به این زینت و زیب روانه شدند و نزدیک دمشق رسید ببالای موضعی رفیع که برشرقی شهر بود برآمد و کوس و کورکه زده سورن انداختند و دمشقیان چون برکمیت سپاه که تا غایت بر آن اطلاع نداشتند وقوف یافتند خروشی مثال فزع اکبر که در دشت محشر شنوند استماع نمودند حیران و سراسیمه شدند و بدهشت تمام بدفع قضای مبرم مشغول شدند و لشکریان پرخاشجوی از آنجا پیش رفته برکنار جوی مغاک که حکم خندق داشت فرود آمدند و از توره و کاوسر امین اردوی همایون حصاری ترتیب دادند و بعد از رعایت حزم و احتیاط بر حسب یرلیغ جهانمطاع سواران تندخوی از جوی گذشته در برابر دشمن صف کشیدند مخالفان اگرچه بسیار بودند و آلات و ادوات حرب کما یجب و ینبغی همراه داشتند لکن از بیم دستبردی که روز پیشتر مشاهده نموده بودند مجال حرکت نداشتند لاجرم بر جای خویش توقف نموده قدمی پیش ننهادند و درین اثنا

والی مصر و شام و امرای عالی‌مقام مثل نوروز حافظی و بی‌سق و دیگر خواص و مقربان در مسند بساط مشورت ممهد داشته پرسید که در دفع این واقعهٔ عظیم رای شما چه اقتضا میکند بعضی گفتند اگرچه اندک فتوری بحال ما راه یافت و طایفه از مردم دیار ما بقتل رسیدند الحمد لله و المنة که شهر و حصار برقرار است و سپاه تیغ‌زن نیزه‌گذار شما بسیار مصلحت آنست که پشت استظهار بدیوار حصار نهیم و ثبات قدم نموده مرکز دولت خود نگاه داریم جمعی عقلا که بمزید تجربه و کیاست ممتاز بودند ازین دم سر باز زدند و گفتند که خود را به اندیشهٔ باطل و خیال فاسد بازی دادن کار خردمندان نیست در آن ساعت که آنجماعت برعایت ضبط و محافظت کوچ میکردند ما بهیات اجتماعی از قفای ایشان در آمدیم و آنچه مقدور و میسور بود در کسر و انکسار ایشان سعی و کوشش نمودیم بجز بوار و خسار فایده بر آن مترتب نشد چاره آنست که امروز این قوم را بسخنان دلپذیر تسکین داده و چون زمانه بلباس سوکواری پوشد ترک ولایت شام کرده در پردهٔ ظلام با سواران خویش راه مصر پیش گرفته روانه شویم و درین شهر چندیان و رعایا گروه انبوه اند اگر جهة حفظ مال و اهل و عیال خویش جنگ کنند و قلعه و حصار را نگاه دارند فهو المطلوب و الا ما خود را از غرقاب ممات بساحل نجات رسانیده باشیم همه را این سخن مستحسن و مقبول افتاد فرج حاکم مصر و شام ایلچی پیش حضرت صاحبقران گردون غلام فرستاد که آنچه دیروز واقع شده رضای ما در آن مقرون نبود چه جمعی از جهال جان بر آن جسارت اقدام نموده بودند و ما بر همان عهدیم که معروض داشته ایم اگر رای عالی صواب پیوند لشکریان امروز دست از محاربه کوتاه سازند تا فردا با پای انقیاد پیش آمده بخدمتی که عهد کرده ایم قیام نمائیم ایلچی ببارگاه فلک اشتباه رسیده و پیام گذاشته و پیشکشی که داشت بگذرانید و بر طبق فرمان جهان‌مطاع منصور عنان از معرکه برتافته بمنزل خود فرود آمدند و چون سلطان مملکت صبح از سپهر کواکب گردون خرام هنگام شام روی انهزام بجانب ولایت مغرب نهاد فرمانفرمای مصر و شام با اکثر مقربان و مخصوصان ساختگی گریز کرده در نیم شب جمعه صلات تفرقه در داده سوار شد و از دمشق بیرون آمده روی فرار بصوب مصر آورد و شخصی که در میان مردم عجم بحقایق استظهار داشت از ایشان روی گردان شده بتعجیل هر چه تمامتر پیش امیرزاده شاهرخ آمد و کیفیت حال باز نمود شاهزادهٔ مشار الیه او را پیش حضرت اعلی فرستاد و چون رای عالم آرای بر آن قضیه مطلع شد فرمان واجب الاذعان صدور یافت که امیرزاده ابابکر و امیر جهانشاه از جوانغار شهر را مرکزوار در میان گرفتند تا کسی بیرون نتواند آمد و امرا با تمکین و سونجک و امیر اللهداد و جهانشاه و علی سلطان و دیگر بهادران و شهریاران و غلبه از چندیان در عقب گریختگان روان شدند و بسیاری از سواران را پیاده ساخته بر خاک هلاک انداختند و دیگر هر چه داشتند از صامت و ناطق نگذاشتند و نیم جانی بهزار مشقت بیرون بردند روز دیگر که شهسوار گردون خرام سپاه شام را انهزام داده متوجه حصار فیروزه فام شد حکم قضا مضا صادر گشت که لشکریان بترتیب تمام در حرکت آیند و از باغستان گذشته شهر را در میان گیرند ایشان برحسب فرموده عمل نموده و آنحضرت قصر ابلق را که از مستحدثات ملک ظاهر والی مصر بود در برابر قلعه واقعست بفر دولت خویش تزئین داد و شاهزادگان و نوئینان در عمارت قلعه نزول کرده تمام محلات بیرون را که بحقیقت دمشق عبارت از آنست در تحت تصرف آوردند و چندان اقمشه و امتعهٔ غریب و اسلحهٔ بدیع بدست عساکر گردون مآثر افتاد که انامل محاسبان چالاک از شمار آن عاجز آمدند و صاحبقران پاکیزه سیرت از حسن عقیدت و صفای طویت بعزم زیارت ام سلمه و ام حبیبه که از زوجات طاهرات سید کائنات و خلاصهٔ موجودات بوده اند و زیارت بلال حبشی که منظور نظر کیمیا اثر حضرت سرور قرشی بود سوار شد و در آن بقاع متبرکه مراسم نیاز بتقدیم رسانیده روی توجه بمنزل همایون نهاد و رعب و هراس بر ضمایر اهالی دمشق افتاده سادات و علما و مشایخ و صلحا و اکابر و اشراف و رؤس و اعیان بقدم مطاوعت و اذعان از شهر بیرون آمدند و ببارگاه فلک اشتباه رسیدند و زبان بدعا و ثنا گشادند و تبرکات و تنسوقات بی اندازه کشیدند و مال امان قبول کرده رخصت مراجعت یافتند و جهة تحصیل آن وجه و ضبط و نسق امور شهر امیر شیخ نورالدین و امیر شاه ملک و امیر اللهداد و از نویسندگان خواجه مسعود سمنانی و جلال الاسلام بدمشق در آمدند و روز جمعه بر سر منبر بنی امیه خطبه بنام و لقب همایون پادشاه ربع مسکون حضرت صاحبقران خواندند

ذکر فتح قلعهٔ مذکور و مراجعت حضرت صاحبقران و بیان دیگر قضایا

هر چند شهر دمشق بعد از سپر برقوق بی کلفت جنگ و مشقت محاصره در تحت تصرف حضرت صاحبقران قرار گرفت اما یزدار کوتوال و طایفه از چندیان که در قلعه بسر میبردند رایت خلاف و عناد بر افراختند و بمنازعت و محاربت حصار را وسیلهٔ نجات ساخته آتش رزم و پیکار بر افروختند و الحق آن قلعه بود در نهایت استحکام و استواری از سنگهای بزرگ ساخته و از بلندی و عروج سر بفلک البروج کشیده بود و بنفایر فراوان و مردان جنگی مشحون بود و از سهم ناوک دلدوز و قارورهای نفط عالم‌سوز و ضرب سنگ عراده و منجنیق و دیگر اسباب ممانعت که اهل حصار آماده و مهیا داشتند هیچکس را مجال نمیداد که پیرامون آن گردد و حضرت صاحبقران فرمان داد که شاهزادگان و نوئینان و سایر سرداران بترتیب پیش رفته اطراف آنرا احاطه نمایند

وسرکارها نخش کرده عراده ومنجنیق ودیگر ادوات حصارگیری مشغول شدند ونقب زده آب خندق رانده نقبچیان آهنین چنگ بسنگ کندن اشتغال نمودند
واز بالا باران بلا باریدن گرفت ورعد اندازان وناوک افکنان وآتش بازان بمهماتی که مفوض بایشان بود مشغول شدند ودر اثنای این اوقات اشارت
علیه صدور یافت که امیرزاده میرانشاه وامیرزاده شاهرخ وامیر سلیمانشاه وامیر جهانشاه ودیگر نوئینان قشلاق بجانب کنعان کنند وتمامت چهارپایان
سپاه نصرت نشان در حمایت رکاب ایشان بعلف خوار روان شدند وبمقتضی فرموده عمل نموده در خلال این احوال نقبچیان سنگهای بزرگ کاتش
میتافتند وسرکه بر آن ریخته وشکسته بیرون می آوردند ودر تجویف برج وباره وظایف سعی واجتهاد بتقدیم میرسانیدند وپیش از همه بروج برج طارمه
که سرکار التون بخشی بود وبلندترین مجموع برجها مجوف ساخته بر سر چوبها گرفتند وبرحسب فرمان آتش بر آن زدند تا فرو افتاد وراه گشاده شد وبهادران
لشکر فیروزی شعار سپرها در سر کشیده بتعجیل تمام متوجه حصار شدند ناگاه مقداری دیگر از دیوار بر زمین افتاد وغباری عظیم پدید شد وقریب هشتاد کس در زیر آن
بماند لشکر جلادت شعار که باستعجال متوجه قلعه بودند باز ایستادند ومخالفان فرصت یافته رخنه را محکم نمودند اما خوفی عظیم بر خاطر ایشان استیلا یافت وبار
آتش در دیگر نقبها زدند وجانب دیگر از حصار بیفتاد وبالضروره یزدار کوتوال وکلانتران قلعه در دروازهها باز کرده روی توجه بآستان نصرت آشیان
آوردند ومفاتیح خزاین ومقالید دروب را بملازمان عتبه علیا سپردند ویزدار که رأس ورئیس اهل حصار بود بمثال واجب الامتثال بیاساق رسید
واموال بیکران بتصرف ارباب دیوان آمد واز محصول اوقاف حرمین الشریفین انباری معتبر در قلعه بود وچون رای عالم آرای بدان اطلاع یافت
حکم فرمود که هیچ آفریده دست تصرف بدان دراز نکند ویکی از تواجیان بری ملک نام صد من جو از آنجا برداشته بود خدمتش باشارت
شحنه سیاست چوب پس وپیش زده بهای جو را از وی گرفتند ومعتمدان با دیانت موجب اشارت آنحضرت در صدد وسع غله آمده هر یک من از آن بسه
دینار کپکی فروختند چه آخر سال بود وایام پریشانی وخوردنی بسیار کم یافت بود مبلغی خطیر از انبار حاصل کرده مجموع را بخدام حرمین تسلیم نمودند وچندان
که تمامت ایشان عبید وممالیک بودند بعضی از ولایت چرکس وبرخی از دیگر ممالک بموجب فرمان بر شاهزادگان وامرا تقسیم نمودند وباقی اهل قلعه را
از صغیر وکبیر وغنی وفقیر گرفتند ومحترفه را از ایشان جدا ساخته با دیگر پیشهوران بر امرا بخش کردند که خانه کوچ ایشان بسمرقند رسانند وهمچنین حکم شد که مولانا
جمال الدین ومولانا سلیمان که هر دو از زمره اطبا بودند خانه کوچ بدار السلطنه سمرقند رسانند وهمچنین در خلال این احوال حضرت صاحبقران از قصر ابلق
بکوشک فرخ آمد وتجاسر که یکی از امرای عظیم او بود بقتل رسانید ودر آن مقام روح بخش دلپذیر دید که مردم بهوا وهوس خود آن همه عمارات بتکلف
رفیع ساخته وپرداخته اند واز برای امهات مسلمین یعنی حرمهای خاتم النبیین هیچکس را همت ومروت آن نبود که بر سر مرقد فرخنده ایشان خشتی
چند بر بالای هم نهند فرمان داد که بر سر آن دو مزار متبرک دو قبه عالی مرتب سازند وشاهزادگان امیرزاده ابابکر وامیرزاده خلیل سلطان واز امرا
شیخ نور الدین وعلی سلطان ومنکلی خواجه بامتثال امر قیام نموده غایت سعی مرعی داشتند وتا مدت بیست وپنج روز ده گنبد از سنگ سفید تراشیده
که در رفعت واستواری از عمارت هرمان نشان میداد سمت اکمال یافت وچون نقد رایج آن بلاد مغشوش بود بمقتضی حکم لازم الاطاعت نقره
وزر را کار بسته وبخلاص برده بسکهجات صد مثقال وپنجاه مثقال وده مثقال وکمتر از این بلقب همایون واسم مزین ساختند وکثرت نقره در میان لشکریان
بمرتبه بود که در اندک وقتی از حاصل دار الضرب مبلغ سیصد هزار دینار کپکی بخزانه عامره واصل شد واشارت علیه بارسال فتحنامها وفرستادگان
فضه مسکوکه باطراف ممالک جهت خواتین وآغایان وشاهزادگان وسایر اشراف واعیان نفاذ گذشت ومبشران بتسییر صحایف وتحف وکلات
دلپذیر روی توجه بممالک ایران وتوران نهادند وصاحبقران جهانگیر خواجه حسن را بتعجیل پیش امیرزاده شاهرخ فرستاد که امیر سلیمانشاه وامیر جهانشاه
با سپاه فیروزی شعار بجانب ساحل دریای فرنگ رفته وآن حدود ونواحی را از شهر عکه بتازانند وایشان عنان بآن دیار تاخته مجموع آن ولایات
غارت وتاراج کردند واسباب واموال بیکران بدست آورده کامیاب وکامران بازگشتند ودر خلال این احوال قرحه بر پشت حضرت صاحبقرانی
پدید آمد ومنجر بمرض صعب گشت چنانچه امرا ملازمان بکنعان فرستادند وامیرزاده میرانشاه را با جمعی از سرداران سپاه که بموکب ایشان بودند طلب داشتند
وبمقارنت وصول شاهزادگان ونوئینان آن زحمت بصحت تبدیل یافت ودر اثنای این حالات حضرت صاحبقران روشن ضمیر را اندیشه بر خاطر خطیر
گذشت ودر مجلس خاص بر زبان گوهربیان گذرانید که پیوسته بسمع ما میرسید که در آن دیار که مروانیان با اهل بیت نبوت معادات میورزیدند بتخصیص
معاویه ویزید که نسبت بداماد وابن عم ووصی حضرت رسالت پناه وسبط مکرم او امیر المؤمنین حسین از ایشان حرکات نامرضیه صدور یافته سکان
شام با آنجماعت معاونت مینمودند عقل ورای اندیش این صورت را بسیار مستبعد میشمرد که چگونه طایفه از امت افضل انبیا وسرور اصفیا باشند همین دلت

وارشاد آنحضرت از مبدأ جلادت وغوایت رهائی یافته بسرچشمهٔ عنایت وهدایت رسیده باشند جانب اهل بیت اورا بگذارند وبا دشمنان ایشان درسازند
هرگونه جور وستم وظلم وتعدی درباره اهل بیت طاهرین روا دارند هذا الشیء عجاب واکنون این نقل بمرتبه یقین رسید چه اگر بخلاف آن بودی از دیوان عدل
مالک الملکی که جمله ملوک وسلاطین بداغ عبودیت او علم مباهات وافتخار باوج فلک دوار برافراخته اند جزا وسزائی باین حیثیت حواله اولاد واحفاد
ایشان که بشیمهٔ آبا واجداد خود متصف اند برفتی واز مؤیدات این معنی درین هفتصد سال هیچکس از ارباب تجمل ومال از باطن تیره خویش رخصت نیافت که
بر سر مقبرهٔ دو حرم بزرگوار سید مختار چهار دیوار طرح اندازد واز ابتدای رحلت ایشان تا غایت مراقد آن دو همنشین وهم صحبت حضرت رسالت بی رواج
ورونق بوده چنانچه مشاهده رفت وبعد از ادای این کلمات که آثار دلالت بر کمال مودت ومحبت خاندان کرامت آیات نسبت خلایق را صفای عقیدهٔ
آنحضرت مجددا معلوم شده روز چهارشنبه غرهٔ شعبان سنه ثلاث وثمانمائه سپاه ابهت سمات بنیت غارت وتاراج روی قهر بشهر آوردند ودست
تسلط واستیلا بسبی ونهب گشاده طریق مدارا ومواسا به بستند ودمشق را از پیر وجوان وقوی وناتوان ومشیخ واطفال وزنان ورجال به اسیری گرفتند
وآنچه سالها از بحر وکان اندوخته بودند از در وجوهر وزر وزیور دریک ساعت بدست پادشاه والاگهر افتاد وبصحت پیوسته که غارتگران اردوی
همایون صنوف فرسی وروسی وسقرلات وسایر قماشات اسکندریه ومصر پیش گرفته می انداختند وبجای آنها زر ونقره ومرصعات از کمر وافسرها
میکردند ودر تضاعیف این حالات از شعلهٔ قهر الهی آتش در دمشق افتاده وطبقه وسر طبقه که از چوب ساخته بودند وبرنگ وروغن تزیین داده وبر طبقهٔ سنگین
بنا نهاده پاک بسوخت وپیش از بین که آتش در آن شهر می افتاد وباوجود سعی واهتمام اکابر واشراف وعامهٔ مردم در اطفاء آن نار تا یک دو محله محترق نمیگشت
آتش فرونمی نشست ودرین اوقات از غایت پریشانی بآن نپرداختند ودر آن اوان خبر این احتراق بسمع خجسته خسرو آفاق رسیده امیرشاه ملک را با فوجی
از لشکریان آتش آهنگ روانه فرمود تا جامع بنی امیه را از آن حادثه صیانت نمایند وچون سقف آن از چوب بود سعی وکوشش ایشان مفید نیفتاد
وشعلهٔ غضب پادشاه جهانیان چنان بالا گرفت که منارهٔ شرقی مسجد مذکور که از سنگ ساخته بودند تمام خاکستر گشت ومنار عروس که نزول عیسی بر آن خواهد بود
منارهٔ بیضا مذکور شده باوجود آنکه اصلش از چوبست وظاهر آنجا بگچ اندوده اند سالم ماند وهیچگونه آتش در آنجا تصرف نکرد وچون تمامت دمشق بسوخت
وآنچه در آن شهر بود بتاراج رفته آتش نهب وغارت در مجموع بلاد شام افروخته گشت رای عالم آرای پادشاه جهان کشای عزم معاودت تصمیم فرموده
واز موقف عنایت اشارت علیه صدور یافت که اسیران دمشق وسایر ولایات شام را رها کنند وبر حسب فرمان بدبختان دمشق را جمع آورده باندرون
شهر رسانیدند ودر روز شنبه چهارم ماه حضرت صاحبقران گردون توان وستکام کامران بجانب کنعان در حرکت آمده براه فاره ونبک روان شد
وبغوطه رسیده نزول اجلال فرموده ودر آن منزل که نمونه بود از فردوس جهان وباغ رضوان حکم شد که دو مثال واجب الامتثال نویسند یکی مشعر برآنکه
امیرزاده محمد سلطان که در سر حد مغولستان بموجب فرمان نشسته بود خداداد حسینی وپیری بیک وساربوغا را بضبط آنحدود ونواحی گذاشته
خود متوجه پایه سریر اعلی گشته وایالت تخت هلاکو خان را باو حواله شده ودیگری مبنی بر آنکه مهد علیا تومان آغا وفرزندان بجانب اردوی اعلی
روانه شوند واین دو نشان بمهر اشرف موشح گشته مصحوب دانه خواجه ارسال نمودند وحضرت صاحبقرانی از آن مرحله نهضت نموده سه منزل
قطع فرموده حوالی حمص از غبار موکب نصرت قرین مشکبار گشت وبنابرآنکه اهالی آن دیار در مدت غیبت رایت نصرت شعار از جادهٔ انقیاد پای بیرون نهاده
از عبور لشکر منصور وآسیبی بایشان نرسیده بود آنحضرت بعد از تقدیم مشورت شاهزادگان وامرای عظام با افواج لشکر قیامت اثر بجانب اطراف فرستاده از آنجمله
امیرزاده رستم وامیرزاده ابابکر وامیر سلیمان شاه وامیر شیخ نور الدین بمقتضی فرموده با ده هزار سوار بطرف مرکز که از بناهای سلیمان پیغمبر است روان شدند تا
حشم ذوالقدر که گریخته میرفتند بتازند وامیرزاده سلطان حسین وامیر برندق با پنجهزار کس متوجه صوب انطاکیه گشتند وامیرزاده خلیل ورستم طغای بوغا برلاس
وتمور خواجه آق بوقا وعلی سلطان تواجی ودیگر سرداران با پانزده هزار نفر روی بترکمانان کوتک که برکنار فرات نشسته بودند نهادند وامیرزاده ابابکر با سپاه
برانغار که در ملازمت ایشان تعیین بودند تا شهر ندیه رفته دویست هزار گوسفند از حشم ذوالقدر گرفتند وآن جماعت گریخته خود را بمعظمه انداختند و
شاهزادگان مذکور با لشکر منصور از آنجا بازگشته واز جول گذشته بکنار آب فرات آمدند واز آنجا روان شدند وامیرزاده سلطان حسین با بهادران
جوانغار به انطاکیه رسیده آنچه یافتند بباد تاراج دادند واز آنجا عنان عزیمت بصوب حلب تافته در راه به امیرزاده خلیل سلطان ولشکر قول که در ظل
رایت ومیرفتند پیوستند وباتفاق متوجه قلعة الروم شده در آن حوالی بترکمانان رسیدند وآن قوم بمقابلت در برابر عساکر گردون مآثر صف کشیده دست
تهور برزم وپیکار گشادند عاقبت تیغ حسین سپه کوکب که اسم رئیس ترکمان بود کشته شده برادرانش از مقام ستیزه روی بپایه گریز نهادند وسپاه بهرام انتقام

تیغ کین از نیام بیرون آورده و جمعی کثیر را بقتل رسانیدند و غنیمت فراوان گرفتند از آنجمله زیاده از هفتصد هزار گوسفند در شمار آمده و چون پادشاه ظفرلوا بحوالی حمص رسید شنید که اهالی آنجا از بخت بد و طالع نحس اظهار مخالفت کرده عماراتی که سپاه نصرت انتما گاه توجه در آنجا ترتیب داده بودند کنده و ویران ساخته اند ازین فعل نکوهیده شعله خشم جهان سوز نشس بالا گرفت و لشکریان دست بغارت و تاراج برآورده سکان آن شهر را اسیر کردند و آتش در ابنیه و مساکن زدند و حضرت صاحبقران از آنجا نهضت نموده بعد از قطع منازل چون بحوالی حلب رسید سید عزالدین هزارجری و شاه شاهان و موسی بوبغا و دیگر سرداران که در قلعه حلب بودند بموجب فرمان آنرا احاطه کردانیدند و آتش قهر در شهر زده بقیه عمارت را بسوختند و رایت نصرت آیت از حوالی حلب نهضت نموده بچهار کوچ بکنار آب فرات رسیدند و درین مکان میرزاده رستم و امیرزاده ابابکر و امرا برانغار بموکب همایون پیوستند و امیرزاده خلیل سلطان و امیرزاده سلطان حسین و امرا قول و جوانغار نیز آمده بعز زمین بوس استسعاد یافتند و از کثرت مواشی و غنیمت که همراه آورده بودند گوسفند در اردوی آن عظمت بیک دینار سفیر وختند و چون در آن یورش امیرزاده سلطان حسین آثار جلادت و مردانگی بظهور رسانیده بود مراحم خسروانه رقم عفو بر زلات ایشان کشیده شرف ملاقات ارزانی داشت و چون شاهزادگان و امرا که بجیقون رفته بودند باغنایم بسیار بازگشته باردوی همایون ملحق شدند یرلیغ جهان مطاع صدور یافت که از فرات عبور نمایند و از جهة گذرانیدن رخوت خاصه دو کشتی از بیره آوردند و نوئینان و لشکریان بکوب سر و شنا از آب بگذشتند و بحوالی قلعه بیره نزول فرمود و والی آنجا بقدم اطاعت بیرون آمده بقدر وسع و مکنت خویش پیشکشهای لایق گذرانیده مشمول عنایت خسروانه گشت و حکومت آن موضع بروی قرار یافت و از عبور لشکر منصور گرد ملالی بر حاشیه ضمیر سکان آن دیار نشست و درانثای این اوقات امیر قراعثمان بدرگاه فلک اشتباه آمده پیلاکات بمحل عرض رسانید و ملحوظ نظر عنایت و عاطفت گردید و چون چتر زرنگار شهریار کامگار از آنجا در حرکت آمده خاطر خطیر آنحضرت میل شکار فرمود شاهزادگان و امرا و نوئینان و سایر ملازمان نخجیر وزه راه جرگه انداختند و در سرچشمه راس العین جرگه بهم رسیده شکارکنان متوجه شهر رها شد اشراف و اعیان آنجا با تحف و هدایا باردوی اشرف و اعلی آمده مستظهر و آسوده خاطر مراجعت نمودند و رایت نصرت شعار از رها نهضت نموده بحصاری رسید که موطن جمعی از ارمنیان بود لاجرم فرمان قضا مضا بنفاذ پیوست که مجاهدان دین آن موضع را از خبث وجود کفار لعین پاک ساختند و اموال ایشانرا غنیمت گرفته قلعه را منهدم گردانیدند و درین اثنا هندوشاه خراجی از سمرقند آمده خبر خوش رسانید و نوکران و آغایان و خواتین که همراه او باردوی بزرگ رسیده بودند تحف و هدایای ایشان معروض داشته اخبار صحت و سلامت حضرات بازگفت و رایت ظفر قرین روی توجه بماردین آورده هندوشاه خراجی و نوکران و آغایان و خواتین که با او آمده بودند با مکاتبات و پیلاکات رخصت مراجعت یافتند و سلطان حسین کیفا که بحسن کیف اشتهار دارد حاکم ماردین و دیگر سرداران اطراف و اکناف بدرگاه گیتی پناه توجه نموده از عنایت شامل و عاطفت کامل پادشاهانه محسود سایر اعیان و اشراف شدند و چون سلطان عیسی حاکم ماردین که چندگاه بموجب فرمان در قلعه سلطانیه مقید و محبوس بود ملحوظ نظر عنایت و عاطفت شد و فرمان اطلاق او نفاذ یافت و او عهد و پیمان در میان آورده مبانی پیمانرا بایمان غلاظ و شداد استوار گردانیده که مدت العمر شرایط خدمات تقدیم رسانیده در استرضای خاطر آنحضرت بهیچ وجه اهمال و اغفال جایز ندارد و درینوقت که چتر فلک فرسای متوجه شام بود مناسب چنان مینمود که بنفس خویش در سلک خدام عالیمقام انتظام داشتی و اگر بنابر قرب جراءت جوار اعدا این معنی را مستبعد شمردی بایستی که یکی از فرزندان یا برادران احراز این سعادت تعیین فرمودی و چون درین امور از اندیشه باطل و رای قاصر تقصیر کرده از قلعه بیرون نیامد و

چون ظاهر ماردین از فر وجود پادشاه باداد و دین عیرت فزای چرخ برین گشت ضمیر آفتاب تاثیر سایه تفقد و التفات بحال او انداخت و ایلچی فرستاده خدمتش را طلب داشت از کمال شقاوت پنبه غفلت از گوش بیرون نیاورد و خفاش وار در چهار دیوار حصار خزیده از امتثال مثال عدول جست بنابر آنکه استخلاص و محاصره قلعه ماردین بطول زمان منحصر است و علف خوار که علیق اسبان لشکریان از آن حاصل شود در آن حوالی نبود از موقف جلال یرلیغ عالم مطاع نفاذ یافت که متجنده و فرمان برداران مجموع اسواق و دوروب و قصور آنرا با زمین هموار و یکسان ساختند و تر و خشک آنولایت را به آتش قهر و غضب سوختند و رای ممالک ستان امیر قراعثمان را که به آن قلعه قرب جواری داشت بعنایت بی پایان سرافراز گردانید و امر فرمود که در محاصره سلطان عیسی تغافل و تکاهل جایز نشمرد و عنایت پادشاهانه حاکم حصن کیف و حاکم ارزن و دیگر سرداران اطراف که بتلقین مهم دولت روی باردوی گردون شکوه آورده بودند جامهای طلادوز و کمر شمشیر زر اختصاص داد و رخصت انصراف ارزانی داشت و موکب نصرت قرین بقلعه نصیبین رسیده یرلیغ صدور یافت که آنرا خراب سازند و اهالی آنجا مقالید دروب پیش آورده روی استکانت بر زمین نهادند و زبان بتضرع و زاری

بخشادند و عرق بخشایش در حرکت آمده فرمان شد که هیچ کس مزاحم ایشان نشود و درین اثنا امیر اله داد مامور گشت که متوجه ترکستان شود و بمحافظت سرحد قیام نماید و خدمتش بر حسب فرمان بآنجانب روان شد **ذکر لشکر کشیدن و فرستادن صاحبقران فرمانفرمای انام بجانب کرجستان و طرف مدینة الاسلام** چون اردوی جهان پوی از ظاهر ماردین در جنبش آمده کوچ کرد فرمان قضا امضا صدور یافت که امیرزاده سلطان حسین و امیرزاده پیر محمد و عمر شیخ و امیرزاده ابابکر و امیر جهان شاه و تیمور خواجه آق بوقا و سید خواجه پسر شیخ علی بهادر و دیگر بهادران و سرداران متوجه قلعه النجق شوند و بعد از فتح قلعه روی بقمع و استیصال کرجیان نکوهیده احوال نهند و شاه زادگان با امرا و لشکریان منصور رایت شجاعت بآنصوب برافراختند و در هنگام توجه اعلام نصرت انجام بجانب سیواس و بلاد شام از ملازمان امیرزاده میرانشاه و شیخ محمد داروغه و از مقربان امیرزاده شاهرخ و امیر فیروزشاه بمقتضی اشارت زبده شهریاران روزگار بجانب حصار النجق رفته بمحاصره مشغول شدند و اهالی قلعه باوجود قلت عدد از بی قوتی بجان رسیده پوست و چرم کهنه وقایه روح گرامی ساختند و بعد از فقدان آن بالضروره دروازه باز کرده قلعه را تسلیم نمودند و کوتوال قلعه سلطان محمد اخلاطی را بند کرده باردوی همایون فرستادند و شاه زادگان و امرا بحوالی قلعه اونیک رسیدند از فتح حصار النجق آگاه شدند لاجرم عنان عزیمت بجانب کرجستان تافتند و در آن ولایت دست تسلط بغارت و تاراج برآوردند و ملک کرگین چون بر توجه سپاه نصرت قرین اطلاع یافت از در عجز و نیاز درآمده ایلچی فرستاد که من یکی از کمترین بندگان آستان سعادت آشیانم و هرگاه که لوای نصرت انتما سایه عاطفت برین دیار اندازد بنده بدرگاه سپهر اشتباه شتابم و شاه زادگان کس فرستاده صورت اطاعت و انقیاد او را معروض پایه سریر سلطنت مصیر گردانیدند و دست از تخریب کرجستان باز داشته در سنکول و آن حوالی توقف نمودند تا از حضرت صاحبقران چه فرمان بایشان رسد و در خلال این احوال یرلیغ واجب الاتباع نفاذ پیوست که سلطان محمود خان و امیرزاده رستم و امیر سلیمانشاه و امیر مضراب و جاکو رستم و طغای بوغا و دیگر سرداران و امرا با گروه انبوه از سپاه جهان گشای بر سبیل تعجیل عازم بغداد شوند و ایشان بموجب حکم روی براه آوردند و بعد از قطع منازل و طی مراحل بمقصد رسیدند و در قبل مدینة الاسلام فرود آمدند و در آن موضع شخصی فرخ نام از قبل سلطان احمد جلایر بحکومت آن موضع قیام مینمود و بواسطه جمعی کثیر از اتراک و اعراب که در بغداد مجتمع بودند فرخ شقاوت فرجام خیال خامی بمخیله جا داد و در مقام ممانعت و منازعت آمده خاطر بر رزم و پیکار قرار داد و چون از توجه لشکر جلادت آثار دران نواحی و حوالی اشتهار یافت امیر علی قلندر را زمندلی و جان احمد را زیعقوبه بمداین بیرون آمد قریب بمداین از دجله عبور نمودند و فرخ شاه از حله و میکائیل از جر بروان شده و باتفاق با سه هزار مرد مکمل متوجه میدان رزم سپاه قیامت هیبت گشتند و ازین جانب امیرزاده رستم با امرا و لشکریان سوار شدند و مخالفان راه فراری وار در میان گرفتند و بجانب دجله رانده در حوالی عمارات جنگ اتفاق افتاد و جان احمد با فوجی از بهادران لشکریان بقتل رسیدند و اغلبی از متجنده خود را در آب انداخته غرق شدند و امیر علی قلندر و معدودی بهزار مشقت نیم جانی بتک پا بیرون بردند و فرخ بی فرجام که پیش از حکومت مدینة السلام اختیار وجودی نداشت با وجود تمکنی چنین که برامرا سلطان جلایر راه یافت دل از عمارت برگرفت و به تعلل و عسی و لعل روزگار میگذرانید و در گرد غدر و بهانه میگشت و بزبان تذکیر تقریر میکرد که سلطان احمد با من قرار داده و مبالغه و الحاح نموده که اگر صاحبقران بنفس همایون خویش متوجه این دیار شود شهر تسلیم نمای تا برعیت ضرری نرسد و بغیر آنحضرت هر چند شاه زادگان و امرا بیایند در مقام ممانعت بکوشند باشی و بغداد را بهیچ کس مسپار و بقدر میسور ثبات قدم نموده مملکت نگاه دار و من مخالفت سلطان نمیتوانم کرد زیرا که برکشیده و دولت پرورده و نعمت اویم و بدین غدر دل ناپذیر عصابه مخالفت بر پیشانی بست و علم جدال و قتال برافراخت و بسیاری از رعایا و لشکریان از فرنفته در محافظت شهر با خود یار ساخت و در محلی که دریای هیجا در تموج آمد فرخ و اعیان و انصار در کشتیها نشسته پیش می آمدند و دست جسارت بیرون آورده بر محاربه و مقاتله مشغول شدند **ذکر توجه رایات فتح آیات بجانب بغداد و مفتوح شدن آن و انقطاع حکومت فرخ بدنهاد** دران اوان که حضرت صاحبقران از ولایت شام مراجعت نموده بموصل رسید بموجب فرموده بر آب دجله جسری بستند شاه و سپاه بیک هفته بگذشتند و از پیش امرا و تواجیان که حسب فرموده به بغداد رفته بودند قاصدی آمد و صورت تمرد و عناد فرخ معروض ملازمان رکاب همایون گردانیده چون آنحضرت بر آن حال اطلاع یافت با جمعی از سپاه نصرت شعار ایلغار فرموده و ضبط و نسق امور اغرق در عهده امیرشاهرخ کرده فرموده به تبریز روند و بنفس همایون متوجه دار السلام بغداد شد و براه التون کوپرک در حرکت آمده بعد از قطع منازل و مراحل بمقصد رسید و بکنار دجله بطرف پایان آب در مقابل دروازه قریه اتاق

طوق ظفر پیکر برافراخت و لشکر بهرام قهر اطراف و جوانب شهر را احاطه نموده نفتچیان آهنین چنگ بمقتضی اشارت حضرت فیروز جنگ بکار خویش مشغول شدند و شاهزادگان امیرزاده میرانشاه و امیرزاده رستم و امیرزاده خلیل سلطان و از امرای عظام امیر سلیمانشاه و امیر شیخ نورالدین و برندق و جهانشاه و رستم طغا بوقا و علی سلطان و سایر امرای تومان و قشونات از سر کار خود هر کس نفتچیان برگماشتند و بهادران هشیار کاردان بصیانت و حمایت ایشان باز داشتند و فرج از برای تحقیق آمدن حضرت صاحبقران شخص معتمد که پیش از آن دیده او بدیدار آنحضرت روشن شده بود برسم رسالت بیرون فرستاد تا بار دیگر طلعت همایون را بعین الیقین مشاهده کند و آن معتمد بپایه سریر اعلی آمده مشافهه بادای سفارت قیام نمود و بخلعت و نوازش سرافراز گشته مراجعت کرده صورت حال را چنانچه مطابق واقع بود بفرج رسانید و فرج با آنکه میدانست که راست میگوید از کمال شقاوت و بدبختی سفاهت کرده او را بدروغ متهم ساخته و آن صادق را محبوس ساخت تا دیگران نگویند و در انکار آمدن پادشاه گیتی ستان اصرار نموده بر قرار سابق سپر بیشرمی بر سر کشیده و بازوی تهور و جسارت بمحاربه و مقاتله میگشاد و در اثنای این حالات دو تیر از شست تقدیر گشاد یافته بر مقتل خواجه مسعود سمنانی و منگلی نشست مهلت مرگ حجت لیکن از تقدیر کاهکشان سبب بود که تیر حضرت صاحبقران لقمان تواچی را بطلب میرانشاه و شاهرخ فرستاد و فرمود که با اغروق متوجه بغداد شوند و لقمان در موضع قلاعی بشاهزاده مشار الیه رسیده مجموع بازگشتند و چون آن لشکر بیکران بدار السلام رسیدند دود حیرت و دهشت بدماغ بغدادیان راه یافت و لشکریان شهری آن عظمت را که دور آن دو فرسنگ بود چون نگین در حلقه گرفتند و آنحضرت فرمان داد که در طرف پایان آب قریب بقرتبة العقاب جسری بر روی دجله بسته تیراندازان جلد را در مکامن باز داشت تا هیچکس از زیر آب نتواند گریخت و ضبط بالای آب بشاهزادگان عالیجناب امیرزاده میرانشاه و امیرزاده شاهرخ حواله رفت و ایشان در مقابل سوق السلطان نزول فرمودند و محمد آزاد و تنگری با طایفه از سپاه بهرام صولت بنابر اشارت علیه بحراست مقابل شهر قیام نمودند تا هیچ آفریده بدر نرود القصه طرف خروج و دخول بغدادیان چنان مضبوط شد که موری از خانه خود یارای بیرون آمدن نداشت تا بگریختن مردم چه رسد در این اثنا احمد علی شاه که کوتوال قلعه النجق بود و بعد از فتح خدمتش را مقید بدرگاه فلک اشتباه آورده بودند چنانچه سبق ذکر یافت بموجب فرموده مقتول گشت و حراست آن قلعه بملک محمد اوبهی مقرر شد و مقارن این حالات امیر موسی که از طرف ماوراءالنهر پیش امیرزاده محمد سلطان رسیده بود اخبار آنجائی معروض داشت و یک قطعه لعل بوزن صد و بیست مثقال که از کان بدخشان حاصل شده بود بمجلس عرض رسانید و فرج با اهالی بغداد دست از جان شیرین شسته و دل از دنیا و ما فیها برگرفته سعی و کوشش مینمودند هرگاه که نفتچیان از عمل خود فارغ شده آتش در نقب زدندی و مقداری از دیوار حصار بیفتادی مردم شهر شرایط چالاکدستی بجای آورده او را بگچ و خشت پخته استوار کردندی و در آن اوان خورشید عالمتاب در برج سرطان مقام داشت و شدت حرارت هوا بمرتبه بود که خرچنگ در قعر آب کباب گشتی و سنگ خارا مانند موم در گداز آتش آمدی لشکریان در چنین حالی جبها پوشیده و از بامداد تا شام بساختن آلات طعن و ضرب اشتغال مینمودند و با آنکه چند نوبت شاهزادگان و نوئینان زانو زده رخصت خواستند که یکبار از اطراف و جوانب حمله آورند و شهر را بقهر اقتدار در تحت تسخیر آورند صاحبقران بدان امر همداستان نمیشد به اندیشه آنکه شاید که اهل بغداد از عصیان پشیمان شده از در عجز و مسکنت درآیند و رعایا بالکل پایمال حوادث و نوایب نگردند و مملکتی چنان آباد ویران نشود و آن روزبرگشتگان مطلقا متنبه نمیشدند و از کمال شقاوت و ادبار همچنان بر عصیان اصرار مینمودند تا در شهر عسرت و تنگی پدید آمد و بجز نام از نان نشان نبود و در این اثنا نیم روزی که مردم از شدت حرارت آفتاب و وفور گرسنگی تاب ایستادن نداشتند و اکثر بمنازل خود رفته بروج خالی گذاشته بودند و خودها بر سر چوبها تعبیه کرده بودند از شاهزادگان امیرزاده خلیل سلطان و از نوئینان امیر شیخ نورالدین و رستم طغای بوقا روی انتقام بجانب دار السلام که بر محصوران آنجا دار الظلام شده بود آوردند و نردبانها بر دیوار حصار نهاده پیش از همه امیر نورالدین بالا بر آمده و طوق ظفر نگار بر فلک دوار برافراخت و از جانب دیگر امیرزاده شاهرخ و امیر سلیمان شاه و دیگر امرای تومان و قشون و از اطراف دیگر امیرزاده رستم و امیرشاه ملک و برندق و علی سلطان و سایر امرای هزاره و صده حمله آورده دیوارهای شهر را در خندق ریختند و یرغو و نفیر کشیده مهابت نفخ صور در آن ساعت بظهور پیوست القصه از اطراف و جوانب لشکریان رخنه کرده بشهر درآمدند و شهریان هول رستاخیز بعین الیقین مشاهده نمودند و حضرت صاحبقران در آنروز بر سر آن جسر تخت فرمود که در پایان آب بر حسب فرمان بسته بودند و چون سپاه ظفر پناه با تیغهای کشیده ببغداد درآمدند و خون گرفتگان حصار مانند وحوش شکاری بهر جانب که روی آوردند سیلاب بلا را بر خود محیط دیدند و راه خلاص و نجات بر خود مسدود یافتند و خلق بسیار از مهابت تیغ آتشبار خود را در آب انداختند و بدار القرار رفتند و گروهی انبوه در کشتیها نشسته و جمعی بشناه

آب گذشته چون بخبر رسیدند از زخم ناوک دلدوز دیده آنچه دیدند و فرخ بداختر که چند روزی کشتی بر خشک رانده بود با یک دختر که داشت و جمعی از مخصوصان در سفینه درآمده بجانب بالای آب گریزان شدند اصحاب قبضه کنار کنار آب میرفتند و بایشان تیرباران میکردند تا از سهم پیکان جان ستان خود را در آب می انداختند و ابدان ناز پرور خویش را طعمه ماهیان میساختند و جمعی از ملازمان آب درآمده فرخ را مرده بیرون آوردند و بر خاک مذلت و هوان انداختند و چون در آن مدت از سپاه جغتای و لشکر جهان کشای جمعی کثیر در جنگ حصار از پای درآمده بودند قهرمان قهر فرمان داد که هر کس سری بیاورد و تیغ بیباکی سرافشانی آغاز نهاده خنجر شریر رسم خونریز که در زمان چنگیزخان درمیان آمده بود تازه ساخت و بازار سیاست چنان گرم گشت که دلال اجل پیر هشتاد ساله و کودک هفت ساله هر دو را بیک بها میفروخت و شعله غضب پادشاهی چنان بالا گرفت که تر و خشک یکسان میسوخت و توانا بر حسب یرلیغ سلطانی بشمار رئوس مخالفان پرداختند و از آن سرها عبرة للناظرین منارها برافراختند و سادات و علما و مشایخ و صلحا که خود را بدرگاه گیتی پناه رسانیدند از آفات سالم ماندند و عاطفت خسروانه ایشان را بنوازش نموده و مرکب و ملبوس داده فرمود که همه را بامانی که خواهند رسانند و باقی خلایق در معرض تلف آمدند و کار اغنیا و مساکین باین طریق توفیق یافته نوبت بمساکن رسید و فرمان قضا جریان نفاذ یافت که بغیر از مساجد و مدارس و خوانق و سایر بقاع خیر مجموع را پست و ویران سازند و لشکریان روی بآن مهم نهاده عمارات عالیه و سافله از اسواق و بیوت و بقاع زیر و زبر ساختند و از ابنیه تزیین و تکلف اثر نگذاشتند والحکم لله الواحد القهار در تواریخ مسطور است که فتح بغداد در روز یکشنبه هفتم ماه ذی القعده سنه ثلاث و ثمانمائه اتفاق افتاد و زمان محاصره قریب بچهل روز امتداد یافت

ذکر نهضت حضرت صاحبقران از دار السلام بغداد

حضرت صاحبقران منصور در عشره اول ذی الحجة الحرام سال مذکور پای دولت در رکاب سعادت آورده مقدار یک فرسخ بجانب بالای آب راند و در روضه مقدس امام موسی بزیارت مشغول شده از روح آنحضرت استمداد همت نمود و هم در آن نواحی نزول اجلال فرموده موسیکه از سمرقند آمده بود با امثله و مناشیر و تحف دلپذیر باز گردانید و یرلیغ واجب الاطاعت نفاذ پیوست که سلطان محمودخان و امیرزاده خلیل سلطان و امیر سلیمان شاه و امیر شاه ملک و دیگر نوئینان و متعینان که تفصیل آن جماعت موجب تطویل میشود بر سبیل تعجیل در حرکت آیند و ایشان امتثال مثال مبادرت نموده و از حله گذشته تا مشهد مقدس امیرالمؤمنین علی صلوات الله علیه رفتند و روی نیاز بر آن آستان مالیده از مجاوران آن بقعه معظمه متبرکه استمداد همت نمود و ساکنان بقعه شریفه را استمالت و دلجوئی داده سپاه ظفر مآل که در رکاب اصحاب و ارباب اقبال و لایت حله و واسط را غارت نموده با کرایم اموال در ملازمت امرا بازگشته باردوی اعلی پیوستند و حضرت صاحبقران از راه شهرزور و قلاع متوجه تبریز گشت و اغرق و معظم لشکر را بعهده امرا بازگذاشت و فرمود که باهستگی از عقب بیایند و هیچ فردی از تومان و قشون خود جدا نشود و بنفس نفیس ایلغار کرده شاه زاده عالیمقدار امیرزاده پیر محمد و امیرزاده شاه رخ و امیرزاده خلیل سلطان را ملازم رکاب نصرت انتساب ساختند و کردان گمراه در آن راه بقطع طریق قدوم پیش نهاده هر که از اردوی همایون جدا میشد دست برد مینمودند و چون صورت بیطریقی مخالفان بمسامع علیه رسید فوجی را در مکانی باز داشت و همین که ایشان درآمدند بهادران از کمین گاه بیرون تاختند و قریب سیصد نفر از قاطعان طریق را گرفته از درختان بلوط که در سر راه بود بیاویختند راویان اخبار روایت کرده اند که درخت بلوط آنجا یک سال بلوط بار می آورد و یک سال نه ذوالقصه رایات نصرت آیات چون بکنار جغتو رسید حضرات عالیات سرای ملک و خانزاده و دیگر حرمهای شاه زادگان با اولاد سعادت مند مثل امیرزاده الغ بیک گورکان و غیره برسم استقبال استعجال نمودند بمقام سنیه شرف دستبوس حاصل کرده زبان بدعا و تهنیت فتوحات ارجمند بگشادند و به نثار و پیشکش قیام نموده و از آنجا کوچ کرده روان شدند و چون بیلاق آن دیار محل نزول اردوی با عظمت گشت سادات و قضات و علما و فضلای عراق و آذربایجان که بنیت احراز شرف ملازمت از مواطن خویش مهاجرت نموده بودند رسیدند و شربت نوازش و عاطفت نوشیده خلعت عز و کرامت پوشیدند و مدت بیست روز در آن موضع توقف واقع شد و هر روز تا بوقت فراغ از شغل سلطان مجلس همایون بوجود علما و فضلا که از اطراف و اکناف عالم در اردوی همایون جمع آمده بودند مزین بود و اکثر اوقات فرخنده آیات بتحقیق مسایل شرعی و دقایق عقلی معروف و مقرون بود مقارن این حال امیرزاده رستم بلشارت علیه متوجه شیراز گشت و فرمان شد که حسن جنداول و حسن جاندار بعد از رسیدن شاه زاده روی توجه بدرگاه فلک اقتدار نهند و در آن اوان که پادشاه سپهر احتشام بفتح بلاد شام اشتغال مینمود ایلدرم بایزید بتحریک سلطان احمد جلایر و قرایوسف ترکمان که از صولت سپاه کردون احترام گریخته پناه باو برده بودند لشکر کشیده و با نتقام تخریب سیواس ارزنجان را محاصره نمود و با طهرتن جنگ کرده و بر شهر مستولی گشت و در آن محاربه مقبل نایب طهرتن بدست نوکران قرایوسف اسیر افتاده ایلدرم بایزید بشفاعت سلطان احمد

حکومت ارزنجان را بطهرتن ارزانی داشت اما زن و فرزندان او را به برسا فرستاد و خود نیز مراجعت نمود و این معنی بسمع همایون رسید و به مزاج اشرف
گران آمده و در آن ولا که موضع هشت رود از نزول موکب فرخنده رشک ایوان لاجورد داند و گشت تویسنان بعرض رسانیدند که ایلدرم بایزید
باز متوجه این جانب است از استماع این تقریر آتش خشم جهان سوز زبانه کشید و یرلیغ واجب الاذعان بنفاذ پیوست که امیرزاده شاهرخ همت عالی نهمت
بر دفع هجوم قیصر روم مقصور و مصروف گرداند امیر سلیمان شاه و امیر شاه ملک و دیگر امرا و بهادران و سرداران با لشکرهای فیروزی اثر در رکاب
فلک جناب او در حرکت آیند و امیر مضراب را پیش شاهزادگان و امرا و تویسنان که بجانب گرجستان رفته بودند در منکول توقف نموده ارسال
نمود که بموکب امیرزاده شاهرخ پیوندند و شاهزاده مشار الیه بموجب فرمان روان شد و در اثنای راه باو ملحق شدند و چون طوق ظفر پیکر شاهزاده جوان
بخت باونیک رسید شیخ علی بهادر خواهرزاده طهرتن از پیش او آمده خبر رسانید که قیصر روم از کردار ناصواب خویش نادم و پشیمان شده و طهرتن را
شفیع ساخته است که حضرت صاحبقران جرم پوش رقم عفو بر زلات او کشیده از سر جرایم و عثرات او در گذرد و پیمان بسته که چون مهم مصالحه
باتمام رسید در برابر سعی طهرتن کسان او را که بنوا برده باز فرستد و طریق یکجهتی و ارسال و رسایل مفتوح دارد و امیرزاده شاهرخ شیخ علی را در ملازمت
و مصاحبت یکی از ملازمان بپایه سریر خلافت مصیر فرستاد تا صورت حال باز نماید و خود در آن مقام توقف فرمود و اردوی کیهان پوی هشت
روز با وجان رفت و درین اثنا مهد علیا تومان آغا و دیگر خواتین و شاهزاده سلطان ابراهیم و امیرزاده سعد وقاص از ما وراء النهر بسعادت ملاقات استسعاد
یافتند تنسوقات و پیلاکات بعرض رسانیدند و بعد از چند روزی حضرت صاحبقران سعادت مند از اوجان بتبریز روان شد و در راه بمراسم صید
طیر اشتغال فرمود و چون بمقصد رسید در دولت خانه نزول کرده ابواب راحت و نصفت بر روی رعایا و ضعفای آن دیار بگشاد و کافه برایا را باحسان
نوید داد و درین ولا خواجه علی سمنانی از هرات و خواجه سیف الدین تونی از سبزوار بدرگاه عالم پناه رسیدند و غبار بساط بوس دریافته پیشکشهای
گران گذرانیدند و چون خواجه مسعود سمنانی در بغداد کشته شده بود چنانچه گذشت و حضرت صاحبقران آن دو خواجه را بدیوان امر فرمود و لشکر فیروزی
اثر نخجوان را مضرب خیام ظفر فرجام ساختند و حضرت صاحبقران با طایفه از خواص و مقربان بتفرج قلعه النجق که در آن زودی فتح شده بود تحشم فرمود
بعد از ملاحظه بمعسکر ظفر قرین معاودت نمود و درین ولا طهرتن از جانب ارزنجان رسیده بسعادت بساط بوس فایز گشت و ز انوزده صورت
عرض و نیاز ایلدرم بایزید بعرض رسانید و بزلال تقریر دلپذیر آتش خشم آنحضرت را منطفی گردانید **ذکر نامه فرستادن حضرت صاحبقران**
بجانب والی گرجستان ملک گرگین و قشلاق نمودن آنحضرت در قراباغ و رسیدن رسول امیرزاده
محمد سلطان از سمرقند حضرت صاحبقران سعادت قرین از نخجوان رسولی پیش والی گرجستان فرستاده جزیه و خراج طلب داشت و در اثنا
امیرزاده سلطان حسین و امیرزاده ابابکر و امیر جهان شاه و دیگر اعیان امرا بر حسب فرمان شهریار مظفر لوا از حوالی منکول روان شده به امیرزاده شاهرخ
پیوستند و به اردوی همایون رسیده و رایت نصرت نشان از جلگای نخجوان در حرکت آمده قطع منازل کرده سایه وصول بر کوکجه تنگیز انداخت و
از آنجا داعیه صید و شکار از خاطر خطیر سر بر زده چندان گور زن و نخجیر انداختند که پشت گاو زمین از تحمل آن خم گرفت و چون از آن امر فراغت یافت
فرود آمد شاهزاده شاهرخ بهادر با امرا ملازم بر حسب فرمان مراجعت نموده بدرگاه عالم پناه آمدند و رایت نصرت شعار از آنجا روان شده و
چون صحرای شکور محل نزول سپاه منصور شد امیر ایدکو پسر غیاث الدین برلاس از کرمان رسیده پیشکشهای لایق بمحل عرض رسانید و در آن
مکان ایلچی که بگرجستان رفته بود باز آمد و ملک گرگین برادر خود را با تحف و اموال بسیار متوجه اردوی همایون ساخته باج و جزیه را ملتزم شد و
عاطفت شاهانه در اهتزاز آمده معذرت ملک گرگین پذیرفت و از سر جرایم او در گذشت و برادرش را نوازش فرموده خلعت خاص پوشانید و
مقضی المرام بجانب گرجستان باز گردانید و بعد از چند روز موضع قراول تپه محل نزول سپاه جهانگیر شجاعت پیشه گشت و از آنجا منهیان بعرض رسانیدند
که امیر حاجی سیف الدین بر مقتضی فرمان از سمرقند بیرون آمده چون بنیشابور رسید بجوار رحمت حق پیوست و حضرت صاحبقران بنابر سوابق خدمت
او بغایت متالم گشت و زبان بکلمه انا لله و انا الیه راجعون بگشاد و یک ماه در حوالی قراتپه توقف واقع شد و اردوی کیهان پوی در حرکت آمده
متوجه قشلاق قراباغ شد و چون مقرر چنان بود که در اوایل بهار رایت نصرت شعار متوجه دشت قپچاق شود روی بجانب دربند حمیا زدند و در آن
این حال از اطراف دشت قپچاق ایلچیان رسیدند اظهار اطاعت و انقیاد نموده بدین سبب شعله خشم جهان سوز تسکین پذیرفت مبشران بمسامع علیه
رسانیدند که امیرزاده محمد سلطان با لشکر بسیار که بر مقتضی یرلیغ واجب الاذعان از سمرقند بیرون آمده متوجه شده منازل قطع کرده باق نام رسید و مجموع

شاهزادگان و امرا بعزم استقبال استعجال نمودند و از جسر ارس گذشته و باتفاق عنان توجه باردوی اعلی منعطف گردانیدند و چون بشرف بساط بوس
سرافراز گشتند و شاهزاده مشار الیه وظایف الجامیشی بجای آورده حضرت صاحبقران از روی عاطفت او را در آغوش گرفت و شاهزاده بعد از آن
زانو زده پیلاکهای عدیم المثال بموقف عرض رسانیدند و امرا که در رکاب شاهزاده بودند پیشکشها لایق گذرانیدند و چند روز در اردوی اعظم
طویهای بزرگ واقع شد و حضرت صاحبقران امیرزاده محمد سلطان را غریق بحر احسان و انعام گردانیدند و از جمله چیزها که باو بخشیدند نه تفوز اسب تازی که
مجموع بازینهای زر و سرافسار مرصع بود و بعد از طی جشن و سور و لهو و سرور در ضمیر آفتاب اشراق خاقان منصور سایه التفات به تنظیم امور مملکت انداخت
و امیرزاده اسکندر را که امیرزاده محمد سلطان بنابر جریمه که از وی صادر شده بود بند کرده همراه داشت در ین ولا بنابر فرموده چوب یاساق زدند ذکر

ایلغار فرستادن فرمان ده مشارق و مغارب در شهور سنه اربع و ثمانمائه باطراف و جوانب

پیش ازین سمت گذارش یافت که سلطان احمد جلایر از بیم عساکر گردون مآثر بغداد را گذاشته گریزان شده پناه به ایلدرم بایزید برده بود و در آن ولا که آوازه
توجه رایت فتح آثار جانب دیار روم در میان مردم انتشار یافت و سلطان احمد در حوالی قیصریه خاطر بر فراق قیصریه قرار داد و متوجه عراق عرب شد و
از آنجا به بغداد رفت و با آنکه بغداد بالکل خراب و ویران شده بود بعمارت آن مشغول گشت جمعی که مانند بنات النعش پراکنده شده در زوایا خزیده
بودند در خدمت او چون ثریا مجتمع شدند و چون صورت این حادثه معروض رای صواب نمای گشت و بعد از تقدیم مشورت رای بر آن قرار گرفت که
چهار فوج از سپاه نصرت نشان هر یک براهی روان شوند امیرزاده پیر محمد و امیرزاده عمر شیخ و امیر سلیمان شاه و دیگر بهادران سرافراز به یورش کردستان
و واسط مامور گشتند و امیرزاده ابابکر و امیر جهان شاه با جمعی از امرا و طایفه از لشکر ظفر پناه نامزد دار السلام بغداد شدند و تعیین رفت که امیرزاده خلیل سلطان
و امیرزاده سلطان حسین و دیگر وجوه و اعیان با چند قوشون از لشکر ظفر پناه عزیمت بعضی از ولایات عرب نمایند و امیر برندق با جمعی از ارباب شجاعت
و جلادت بعزم تاخت حویزه و قلع و قمع مفسدان اکراد که در حین مراجعت از بغداد دست جسارت بدزدی و راه زنی بر آورده بودند کمر بندند و با آنکه
قلب شتا بود و هنگام هجوم لشکر سرما شاهزادگان و نوئینان آیت امتثال فرمان مبادرت نموده هر گروهی براهی روان شدند و در نواحی مربند تاشی
خاتون که اکراد بدنهاد بنابر کثرت برف و شدت سرما از کوهها فرود آمده در صحرا نشسته بودند ناگاه سپاه ظفر پناه بر سر ایشان رسیدند و گروهی انبوه
بقتل رسیدند و فوجی از آن بی باکان روی بکوه نهادند تا از آن غرقاب خونخوار جان بر کنار کشیده و از کثرت ثلج و سورت برودت سرما آن صورت دست
نداد لاجرم مراجعت نموده فغان الامان بر آوردند و مجموع عرضه تیغ بیدریغ گشتند و بعد از آنکه امیرزاده ابابکر و امیر جهان شاه روی توجه ببغداد نهادند
و راهها چنان مضبوط ساختند که مرغ وهم از نشیب و فراز آن مجال پرواز نبود و منازل طی کرده ناگاه به آنجا رسیدند و سلطان بمرتبه غافل بود که
از غایت اضطراب با پیرهنی بی ازار خود را در کشتی انداخته از شط بگذشت و از آن طرف آب پسرش سلطان طاهر و فوجی قلیل از لشکریان و نوکران بر
اسبان بادپیمای سوار شده راه حله پیش گرفتند روز دیگر چون معلوم شد که سلطان احمد بکدام جانب رفته است امیر جهان شاه تکامیشی پی در رکاب آورده
تا حله عنان باز نکشید و بنابر آنکه سلطان جسر را ویران ساخته بجزیره خالد و مالک رفته بود امیر مشار الیه هم آنجا توقف نموده سرعی باردوی اعلی ارسال
داشت و صورت حال را معروض رای صواب نمای پادشاه جهان کشای گردانیده و امیرزاده سلطان از راه چمچمال رفته در مندلی دست بغارت و تاراج
بر آورد و اهالی آن نواحی را پایمال کرد و امیر علی قلندر که از قبل سلطان والی آنجا بود گریخته و از شط عبور نموده ایل و الوس آن حدود جمع کرده با
پناه ساخته پای جلادت بفشرد و امیرزاده خلیل سلطان اشارت کرد که پاینده سلطان پسر جهان گیر برلاس با پانصد مرد بهادر بطرف بالای
آب رفته از شط بشنا عبور نمایند و از قفای مخالفان در آیند و نفس شریف در برابر ایشان بایستاد و چون پاینده سلطان از شط گذشته پشت
معاندان فرو گرفت لشکری که در مقابل او ایستاده بودند و امیرزاده پیر محمد و امیر سلیمان شاه دمار از روزگار احشام فیلی و ساکی بر آورده همه را
غارت و تاراج کرد و امیرزاده رستم که از شیراز بعزم قشلاق متوجه شوشتر شده بود بآنجا آمده بر حسب فرمان بایشان ملحق شد و از آنجا باتفاق عزیمت
عباده و واسط نمودند و جسر از دجله بگذشتند و در معبدیه بزیارت سلطان احمد کبیر قدس سره رفته استمداد همت نمودند و از آنجا بیرون آمده ده
روز راه قطع کرده عباده را تاختند و اولجه بسیار گرفتند و از آنجا مراجعت نموده بشوشتر آمدند و امیرزاده رستم از شوشتر متوجه شیراز گشت و شاهزادگان
و امرا آن زمستان در عراق توقف نمودند و از آن ولایت غنیمت فراوان بدست ایشان افتاد و در اول بهار در حرکت آمده در دوازده
فرسخی بغداد و اقصت بیکدیگر رسیدند و باتفاق روی توجه باردوی همایون آوردند ذکر آمدن ایلچیان روم از پیش قیصر و دادا علیه

سلطان

لشکر کشیدن حضرت صاحبقران به آن کشور در آن اوان که حضرت صاحبقران ممالک ستان در قراباغ بود فرستادگان
ایلدرم بایزید بدرگاه عالم پناه آمدند تفصیل این اجمال آنست که قرایوسف ترکمان از زیر بازو دست برآورده بود و قدم جسارت پیش نهاده بر حرکاتی
مبادرت مینمود که دفع آن بر ذمه همت پادشاهانه واجب و لازم بود چون رایت فتح آیت بجانب عراق عرب و دیار شام در حرکت آمد قرایوسف
از بیم لشکر منصور بطرف روم گریخت و قیصر در صدد تربیت او آمده این معنی بسمع حضرت صاحبقران رسید و ازین جهت تجدید داعیه لشکر کشیدن بجانب
روم از خاطر خطیر آنحضرت سر بر زد و چون این معنی در اطراف و اقطار اشتهار یافت توهمی عظیم بر باطن قیصر مستولی گشت و اهالی آن دیار نیز در قلق و اضطراب
افتادند و سادات و علما و مشایخ و صلحای مملکت روم پیش ایلدرم بایزید شمه از جهانگیری و کشورگشائی حضرت صاحبقران باز راندند و گفتند که این
دولت و عظمت که ملازمان آنحضرت را روی نموده بتائید و نصرت حضرت خالق خیر و شر میسر میشود و با چنین سعادتمندی مخالفت ورزیدن از
طریق صواب دور مینماید اکنون صلاح در صلح است و مصلحت در قبول نصح ایلدرم بایزید یکی از قضاة ممالک خویش را با امیری سخندان چرب
زبان و نامه مشتمل بر اظهار الفت و یگانگی مبنی بر اطاعت و انقیاد فرستاد و ایشان در قراباغ ازان پایه سریر خسرو صاحبقران رسیدند و مکتوب را
بوسیله شاهزادگان و نوئینان بعرض همایون رسانیدند و حضرت صاحبقران در جواب ایلچیان سخن گذار فرمود که چون والی شما پیوسته بغزای
فرنگ و ادای فریضه جهاد از سر جد و اجتهاد قیام مینماید ما بالطبع راضی نیستیم که لشکر به آن دیار کشیم چه این منجر بخرابی مملکت مسلمانان و شماتت بیدینان
میشود و توقع چنانست که حاکم شما قرایوسف ترکمان از آنکه کاری بکند بخت آنکه شمشیر را بروی حکم ساخته قضیه او را بفیصل رسانند یا آنکه او را بند کرده
پیش ما فرستد تا بعد از پرسش و ثبوت گناه او را بسزا و جزا رسانیم یا او را از مملکت خود بیرون کند تا سلسله منازعت و مخالفت انقطاع یابد و مبانی
محبت و دین استحکام پذیرد و ما بعد از آن در غزای کفار شرط مساعدت و معاونت بجای آریم و طریق مخالفت مسدود داریم ایلچیان روم بزبان خضوع
و مسکنت گفتند که چون پادشاه ما در مقام مطاوعت و متابعت آمده و آنچه خاطرخواه بندگان شهریار دین پناه باشد از سر اخلاص بجای خواهد آورد
و درین اثنا میل شکار از خاطر صاحبقران سر زد و از آب ارس گذشته لشکر مورشمار پیل افکن شیرشکار تمام عرصه آق تام و صحاری و جبال آن دیار را احاطه
نمودند و بعد از آن جرگه بهم رسیده چندان شکاری جمع شد که شاهزادگان و ایلچیان روم بموجب فرمان از صید افکندن ملول شدند صاحبقران
کامکار باردوی همایون مراجعت نمود و بعد از چند روز حسب اشارت علیه طوی پادشاهانه ترتیب دادند و فرستادگان روم در آن طوی بخلعتهای
نفیس و کلاه و کمر سرافراز گشتند و آنحضرت با ایشان گفت که ما این زمستان درین مکان توقف خواهیم کرد و در اوایل بهار در ضمان حفظ و تائید
کردگار از آنجا روان شده بحدود روم می آئیم و انتظار وصول رسول والی شما میکشیم و اگر از آنجانب جواب مرغوب رسید فهو المطلوب والا بیم که همگی
خنگ که باشد چو موم و که باشد چو سنگ و بایزید همدانی به ایلچی گری مامور شده که با جمعی به اسم رسالت همراه ایلچیان روم پیش ایلدرم بایزید روند و
حضرت صاحبقران مکتوبی مصحوب ایشان بقیصر فرستاد که آنچه در باب قرایوسف گفته ایم بتقدیم رسانند یکی از امرا بزرگ خود را بگروگان فرستند تا درین جا
اساس محبت به ایمان استوار گرداند و ابواب رسل و رسایل مفتوح گشته غبار خلاف که سطوع یافته فرو نشیند و بعد از مراجعت ایلچیان روم
حضرت صاحبقران دریا نوال بحفر نهری عظیم که منطمس شده بود و نظر کیمیا اثر آنحضرت در شکارگاه بان افتاده بود فرمان داد و تواجیان آنرا بر امرا و لشکریان
قسمت نمودند و قریب یکماه جوی که طول آن ده فرسخ بود بلکه بیشتر کنده شد و از آب آن جوی بیست فرسخ طول چمن و باغات و بساتین معمور گشت و آن
نهر برلاس موسوم آمد **ذکر نهضت صاحبقران از قراباغ از آن بصحاری شمکور** شهریار خجسته قدوم در توجه
بجانب روم بنا برانکه ایلدرم بایزید بغزا و جهاد قیام مینمود متردد میبود و چون مملکت روم فسیح عریض است و والی آنجا ایلدرم بایزید لشکر فراوان
داشت که مجموع مستعد رزم و پیکار بودند مسموع میشد که شوکت و عظمت بمرتبه ایست که دوازده هزار سگبان در اردو سپاه نصرت شعار از سه سال باز
ایوار و شبگیر کرده از اینجانب بآنجانب تاختن و ایلغار روزگار گذرانیده بودند و اسبان لاغر شده بنا برین قضایا نوئینان و امرا یورش روم را
صواب نمی شمردند و صاحبقران سعادت قرین عزم یورش روم جزم کرده در بیست و دهم رجب سنه اربع و ثمانمائه از یورت قشلاق روان شد
و هم در قراباغ بسبزه زاری نزول فرمود و در آن نواحی چند روز رحل اقامت انداخت تا فصل شتا بنهایت رسید و از آنجا در حرکت آمده بجانب صحرای شمکور
رایت نصرت برافراخت و امیرزاده محمد سلطان برحسب فرمان از آب کر عبور نموده و در کنار آب روان شد و حضرت صاحبقران فلک قدر
مولانا عبدالله صدر را از برای ضبط اموال اصفهان فرستاد و همچنین مولانا قطب الدین قمی را که در سلک صدور انتظام داشت جهت نسق امور

دیوانی شیراز ارسال نمود و رایت نصرت آیت از بردع و گنجه گذشته حوالی شمکور را منزل ساخت و بعد از چند روز که تمامت علف آن حوالی و نواحی
عرصهٔ تلف آمد فرمانفرمای باستحقاق عازم الناق شده و چون کنار آب بندر که حد گرجستانست مضرب خیام ظفر پیکر گشت در بیست و چهارم رمضان
سنه اربع و ثمانمائه باری سبحانه و تعالی از بحر موهبت خویش دری گرانمایه بامیرزاده شاهرخ ارزانی داشت یعنی امیرزاده محمد جوکی بطالع سرطان
از کوهر شاد آغا تولد نمود و امیرزاده محمد سلطان که از آنطرف در حرکت آمده بود جماعت لکزیان البرز را تاخته بشمشیر و گرز کار ایشان ساخته با غنایم
بحساب درین محل باردوی ظفر انتساب پیوست و چون شهریار مؤید مظفر از موضع بندر کوچ فرمود حضرت اعلی مهد سرای ملکه خانم و دیگر خواتین
و سایر اولاد و احفاد کرامی بموجب فرموده بازگشتند و چون بتبریز رسیدند بمقتضی فرمان بقیهٔ فصل تابستان را در آنجا گذرانیدند و در اوایل پائیز متوجه سلطانیه
گشتند و بمقصد رسیدند و دست در گردن مقصود حمایل کردند و چون حوالی منکول نزول لشکر بر انغار و جوانغار و قول گشت حضرت صاحبقران بار دیگر
ایلچی پیش قیصر فرستاد خلاصه پیغام آنکه هر چند لشکر نصرت شعار روی توجه باین دیار نهاده اند اما قول ما همانست که سابقا اعلام کرده ایم اگر سخن ما نهای و قلعهٔ
کماخ را که همیشه داخل این ممالک بوده بگماشتگان ما بازگذاری مملکت روم بر تو مسلم ماند تا در آن مرز و بوم بغزای کافران اشتغال نمایی و ما بقدر امکان معاونت
تو بتقدیم رسانیم تا در ثواب جهاد با تو شریک باشیم و در حین ارسال نمودن رسول خبر آمد که قرا یوسف از قیصر روی گردان شده جریده از روم بیرون رفت
آنحضرت با ایلچی گفت که ایلدرم بایزید را بگوی که متعلقان او را نزد ما فرستد تا قواعد دوستی مؤکد گردد

ذکر فتح قلعه توم و حصار کماخ و تخریب عمارت او و رسیدن ایلچیان

در آن اوان که حضرت صاحبقران در صحرای منکول بود منهیان بسمع همایون رسانیدند که درین
نواحی قلعه ایست محکم و استوار موسوم بقلعهٔ تر توم و قریب بدویست نفر گرجیان بیدین بآن موضع رصین پناه برده اند و متعرض آینده و رونده میشوند
و اهل اسلام از ایشان متضرر میگردند و در آن هنگام حاکم ایشان شخصی کرمی نام را نایب خود گذاشته غیبت نموده بود و چون این خبر بسمع اشرف اعلی رسید
یرلیغ واجب الاتباع صدور یافت که امیر شیخ نور الدین و امیر شاه ملک و موسی تغابوقا و دیگر شیران بیشه وغا شمشیر کین از نیام کشیده روی انتقام بدانصوب
آوردند و گرجیان شقاوت فرجام مدت پنج روز در مقام منع و معارضه سپاه اسلام حرکت المذبوحی میکردند و روز ششم چهرهٔ مقصود روی نمود قلعه مفتوح گشت
و سپاه بهرام انتقام مجموع آن گرجیان بدکیش را بدوزخ فرستادند و حصار را با زمین یکسان ساختند چنانچه از عمارت اثری نماند و تخریب طغای که حاکم
آنموضع بود بدرگاه عالم پناه شتافته مراحم خسروانه از سر جریمهٔ او درگذشت و چون رایت نصرت نشان بقلعهٔ اونیک رسید چند روز در آنموضع توقف
واقع شد و ده ماه از میعاد آمدن ایلچیان شهریار خجسته قدم از ممالک روم گذشت و نیامد و همین معنی موجب ملال خاطر خطیر حضرت صاحبقران بی همال شد و بر زبان
مبارکش جریان یافت که نژاد و تبار اعتباری عظیم دارد و هر چند ما با ایلدرم بایزید از روی رفق و مدارا سخن میکنیم عرق ترکمانی او را نمیگذارد که از در موافقت
و مصالحت در آید و چون هوای ارض روم از غبار موکب جهان پناه غالیه بیز گشت شاهزادگان و تومنیان که در زمستان از قراباغ اران باقطار و
اطراف ممالک رفته بودند و دشمنان را مقهور ساخته و ایل و احشام با غنایم و اموال باز گشتند و از الطاق و اونیک گذشته درین محل بموکب همایون
پیوستند و در اثنای این اوقات تسخیر قلعهٔ کماخ از خاطر خطیر خسرو جهانگیر سر بر زد و آن حصاریست که باستحکام و استواری موصوف و معروف بر روی
سنگ پارهٔ بلند واقع شده و پیرامن او بباغات و بساطین که مشتمل بر انواع گلها و ریاحین آراسته و در دامن آن رود فرات که غیرت فزای آب حیاتست جریان
یافته و از بدایع و صنایع آن سرزمین یکی آنکه هر سال موسم بهار طیور صغار عصفور سه روز پیوسته فرود می آیند و مردم آنها را گرفته و پخته و نمک سود کرده در اوانی
و ظروف ذخیره میسازند و هر چه در آن سه روز نمیگیرند بالشان ترک شده می پرد القصه چون پرتو التفات حضرت صاحبقران بر تسخیر قلعهٔ کماخ افتاد امیرزاده
محمد سلطان زانو زده التماس نمود که آن امر باو مفوض گردد ملتمس شاهزاده جوان بخت بانجاح مقرون گشته آنجناب با امرا و تومان و قشون و سپاهی
از اوراق اشجار افزون و آلات محاصره و جنگ حصار و ادوات روز رزم و پیکار به آنجانب توجه نمود و چون حضرت صاحبقران گیتی ستان از ارزنجان
رسید امیرزاده خلیل سلطان و دیگر شاهزادگان و امرا و تومنیان را با فوجی از سپاه جلادت شعار در عقب شاهزاده مشار الیه فرستاد و چون ایشان
با میرزاده محمد سلطان پیوستند و بر اطراف و جوانب قلعه محیط گشته بمحاصره اشتغال نمودند و سپاه نصرت مآب همت بر فتح حصار گماشته آب از قلعه
باز گرفتند و نردبانها از ریسمان ترتیب داده طایفه از مردم تکریت در ظلمت لیل کمرها بالا رفته و سر طنابها را بر آن بالا استوار ساختند و امیرزاده
محمد سلطان سامی جمعی از بهادران قلمی کرده مقرر فرمود که بآن نردبانها بالا روند و آن مردان کارزار در آن شب تار بفرموده شهریار دولت یار عمل نمودند
و اهالی حصار از توجه دلاوران خبردار شده از سر اضطرار دست مدافعت بر آوردند و سنگهای گران پران کرده در مقام ممانعت آمدند و در آن شب چند نفر

خطا شده از بالا در افتادند و دیگر روز سپاه دشمن سوز جنگ سلطانی در انداخته و از نهیب آن واقعه و غبار معرکه رخسار آفتاب زرد و فضای هوا لاجورد گشت
امیرزاده محمد سلطان و بهادران بجنگ و جدال و حرب و قتال اشتغال نمودند و امیرزاده ابابکر در باب تسخیر حصار سعی و کوشش مبذول نمود و نوکران
او پیش از همه بالا در آمدند و آخر الامر عساکر از اطراف و جوانب حمله آورده دشمنان را مقهور ساختند و بیک جنگ سلطانی آن حصن حصین را مسخر گردانیدند
و چون این خبر بمسامع شهریار کامکار رسید فی الحال سوار شده متوجه آنجانب گشت و بآنجا رسیده برج و باره قلعه را بنظر احتیاط در آورد و چون
مسافت میان ارزنجان و حصار کماخ هفت فرسخ بود بتهیه اسباب محاربه قیصر مشغول گشت و چون جلگای سیواس مضرب سرادق گردون اساس گشت
قیمای الجید که صاحبقران او را برسم رسالت فرستاده بود با فرستادگان قیصر روم بدرگاه سپهر اشتباه آمدند و چون ارادهٔ ازلی بخرابی آن مرز و بوم
متعلق شده بود ایلدرم بایزید بعد از متابعت راه مخالفت سپرده از جاده صواب منحرف گشته پیغامهای درشت و سخنان وحشت آمیز در جواب فرستاده
و در تسلیم قلعه کماخ بمعاذیر نادلپذیر تمسک جست فی الجمله رسولان قیصر بوسیله شاهزادگان و نوئینان بپایه سریر همایون حاضر شده و زانو زده چند جانور
شکاری و دو سر اسب تازی بموقف عرض رسانیدند و از کلمات واهی ایلدرم بایزید فصلی باز راندند و حضرت صاحبقران بعد از استماع این حکایات براشفت
و سپلاکات او را رد کرده و بعد از تسکین سورت غضب فرمود چون کسی را سعادت مساعدت نکند نصیحت نیک اندیشان عمل ننماید هرچند خواستم
که ایلدرم بایزید از خواب غفلت بیدار گردد تا بلاد اسلام از سیاست سپاه بهرام انتقام مصون و محروس ماند چون خدا نخواست که فایده بر آن
مترتب نمیشد تلونی بر مزاج والی شما مستولیست که اگر کوچ قرا یوسف را میفرستاد و قلعه کماخ را بر کماشتگان ما تسلیم مینمود هم او و هم مملکتش از حوادث
دوران سالم میماندند الله الحمد که قلعه کماخ بی منت در تحت تصرف بندگان ما آمد اکنون با وی بگوئید که چون سخن ما را بسمع رضا اصغا ننمودی از مقتضی طمس ما
تجاوز جایز داشتی پای ثبات استوار دار بیت اگر مرد جنگی بیفشار پای من اینک رسیدم نگهدار جای

ذکر عرض لشکر و مراجعت فرستادگان قیصر و بعضی حالات دیگر

چون عزیمت خسروانه بجانب روم تصمیم یافت و از پایه سریر گردون اساس
فرمان صادر شد که لشکریان را در صحرای سیواس عرض نمایند و آنحضرت بر بالای پشته که سراپردهٔ ظفر قرین به اوج سپهر برین برافراشته بودند نشست
عساکر منصور چون فوج فوج دریا در موج آمدند و گروه گروه مانند کوه از جای خود جنبیدند همه تیرانداز و شمشیر زن و از فرق تا نعل تکاور غرق آهن و هر فوجی
از آن افواج که در مقابل خداوند تخت و تاج می آمدند سردار آن پیش ایشان آمده و زانو زده اسب میکشید و زبان بدعا و ثنای ولی نعمت میکشود و آنحضرت از
سر عاطفت او را ستایش میفرمود و بدان نهج و یوسون تومان تومان و هزار هزار و قشون قشون میگذشتند و چون نوبت بامیرزاده پیر محمد سلطان رسید
که در آن زودی از سمرقند آمده بود سپاهی عرض نمود که چشم گردون پیر امثال آن جوانان نیفتاده بود و دیدهٔ کواکب زیب و زینت موکبی چنان ندیده
و شاهزادگان جوان بخت فرمودند که هر فوجی از لشکر برنگی دیگر آیند جمعی را مجموع اسلحه از کمان و تیر و ترکش و نیزه و چماق و غیر ذلک از علم و سنجق و سایر اشیا
سرخ بود و گروهی را سبز و فرقه را سفید و زمرهٔ را بنفش و تمامت زره بر و جوشن پوش مانند بحر اخضر در جوش و خروش آمدند و امیرزاده مشار الیه سپاهی چنین
بعرضه گاه آورد و حضرت صاحبقران شرف احماد ارزانی داشت و چون از اول مبدا تا آخر منتهی طبقات حشم خود را در نظر فرمان فرمای امم جلوه داده بر لیغ
جهانمطاع صدور یافت که فرستادگان روم را سوار کرده تا آخر صف رسانند و ملازمان بارگاه فلک اشتباه بمقتضی فرموده عمل نمودند و ایلچیان از مشاهده
کثرت و حشمت عساکر گردون مآثر و تجمل و آیین ایشان دود و وحشت و حیرت بدماغ بر آمد و خوف و خشیت بر ضمایر آن جماعت استیلا یافت روز دیگر حضرت صاحبقران
والا گهر رسولان قیصر را نوازش فرموده رخصت بازگشتن داد و گفت که با ایلدرم بایزید بگوئید که چون آیین غزا و رسم جهاد در مملکت تو قایمست موافق مزاج
ما نیست که آن دیار را از آسیب لشکر منصور خرابی رسد با این همه طریق مدارا و مواسا مسلوک میداریم اگر متعلقان قرا یوسف ترکمان فرستی و یکی از فرزندان خود را
ما روانه داری از فرزندان صلبی خود او را گرامی تر داریم و غبار وحشت از میان برخیزد و مملکت روم بر تو مسلم گردد تا مردم آن دیار بفراغ بال و سکون خاطر
بغزای کفار روند و برفع معاندان فاسق فاجر مشغول شوند یقین است که چون مهم برین منوال شد برکت آن در عاجل و آجل بروزگار همکنان و اصل
گردد والسلام علی من اتبع الهدی ایلچیان مراجعت نمودند منهیان بسمع اشرف اعلی رسانیدند که درین حدود و نواحی قلعه ایست موسوم بمیارد و
و در آنجا طایفه از چتاغان متحصن شده اند و بمتانت حصار و دم از تمرد و عناد میزنند فرمان عالی صادر شد که امیر شیخ نور الدین و امیر برندق متوجه آن صوب
گردند و در تخریب و تادیب ساکنان آن بقعه مساعی جمیله مبذول دارند و امرا بامتثال امر مبادرت نموده با طایفه از بهادران سپاه روی بدانجانب
نهادند و چون بقلعه رسیدند نیران حرب اشتعال یافت و نقبچیان بکار خود مشغول شده دیوار حصار را میدحستند و لشکر نصرت شعار به تیغ آبدار

جماعت اشرار را بدار البوار فرستادند و عمارات را با زمین هموار ساختند

ذکر توجه آن برگزیده خالق البریه بصوب قیصریه و انگوریه

در حوالی سیواس جمعی مردم که بطرق و مسالک آن دیار وقوف داشتند بعرض همایون رسانیدند که راه توقات جنگلستانست و قیصر با گروهی انبوه وحشری گردون شکوه بتوقات آمده و سر آب را گرفته و فوجی از دلاوران که جنگل دیده بودند و تنگی لدار مشاهده کرده موافق ایشان گفتند بنابرین خسرو فلک تمکین براه قیصریه در حرکت آمد امیر سلیمان شاه را با لشکر انجم اشتباه در مقدمه بدان صوب روان ساخت و علی سلطان تواجی را از عقب فرستادگان فرستاد تا نگذارند که لشکریان از قیصریه پیشتر روند و موکب خجسته شش منزل از سیواس بقیصریه رفته و چند روز در آنجا توقف فرمود و طایفه که پناه بنقبها و سوراخها برده ارباب جلادت تعاقب نموده همه را از زوایا بیرون آوردند و آنچه داشتند غارت کردند و چون وقت رفع محصول آن زمین بود بموجب فرمان شهریار عالیمقدار سپاه مورشمار جماعتی بادخار غلات آن دیار کمر اجتهاد بمیان بستند و بعد از آن فرمان قضا جریان نفاذ یافت که امیرزاده ابابکر و امیر شیخ نورالدین بقراولی از پیش روان شدند و آنحضرت با بقایای سپاه از قیصریه بجانب انکوریه عنان عزیمت معطوف ساخت و سه منزل قطع نموده روز چهارم در نواحی قراشهر مضرب خیام لشکر بهرام قهر گشت و در آنجا خبر رسید که قراولان سپاهی لشکر ایلدرم بایزید را دیده اند بر حسب فرموده شاهزادگان و نوئینان و سایر سپاه منصوره بتوره فرود آمدند و بمراسم احتیاط عمل نموده بر گرد خود خندقی کندند و اطراف آنرا محکم گردانیدند و حضرت صاحبقران دولتیار امیرشاه ملک را با هزار سوار بزبان گیری فرستاد و او در ظلمت لیل متوجه خیل دشمن گشت و بسرعت قریب ده فرسنگ رانده قریب بصبح نزدیک اردوی ایلدرم بایزید رسیده در کمینگاه ایستاده چون قراولان دشمن نزدیک رسیده از قیتولهای بیرون نهادند بر آن جماعت حمله برده حربی صعب روی نمود و چون قیصر مطلع شد که عددی اندک از سپاه نصرت نیرک پای جرات پیش نهاده اند بر خاطر او گران آمده دود حیرت بدماغ او متصاعد شده امیر و سرداران سپاه خود را در محل خطاب و عتاب در آورده هنگام طلوع آفتاب طبل رحیل کوفته متوجه شهر شدند و امیرشاه ملک مسرعی فرستاده صورت جنگ و توجه ایلدرم بایزید معروض رای صواب نمای گردانید و حضرت صاحبقران دوراندیش الیاس خواجه و شیخ علی بهادر و صاین تمور و برادرش مراد و دانه خواجه و امیر حسین قوچین و سلطان ملک مراجعت نموده شب هنگام بدرگاه جهان کامیاب رسیده چون رشد صاحبقران با شاهزادگان و امرا بر سبیل مشورت گفتند که درین مقام آسوده شوید تا چارپایان استراحت نموده از کوفت بیرون آیند و دیگر آنکه بمیان مملکت یاغی در آئیم و غارت کنان میرویم و باطراف و جوانب ایلغار میفرستیم تا ایلدرم بایزید از سر ضرورت بتعجیل از عقب ما متوجه شود و بعد از قیل و قال حضرت صاحبقرانی رای ثانی را مرجح داشته بسعادت پای در رکاب همایون آورد و امیرزاده سلطان حسین با ده هزار سوار در یورت توقف فرمود و امیر برندق بمقتضی حکم واجب الاطاعه و دیگر امرا پیشتر بجانب انکوریه رفتند که اگر از آنجانب دشمنان متوجه شوند سر راه بایشان گیرند و لشکر پیاده بحسب فرموده با امرا موافقت نمودند تا در راهها چاهها فرو بردند و با فوجی از آن جماعت تلاقی شده دو کس را بگرفتند یکی را کشتند و دیگری را مصحوب خویش ساختند و در آن شب پسر قیصر با هزار سوار بزبان گیری آمده بود و بی خبر از دلاوران سپاه ظفر شعار گذشته در دره پنهان شد و ایشان چون بوقت ظهور صبح بازگشتند با مخالفان دوچار خوردند و با آنکه شصت نفر بیش نبودند و یاغی هزار نفر بفراغ بال در مقام جدال و قتال آمده جنگ کنان بسوی قیتول خود روان شدند و میان چون از دور سیاهی سپاه شاهزاده مشار الیه دیدند منهزم شدند و امرا و پیادگان که در راه بحفر چاه و احداث میاه مشغول شدند و امرا از پیش بانکوریه رانده تمامت ایل و الوس آن حدود و نواحی را غارت و تاراج کردند و غنیمت فراوان بدست لشکریان افتاد و رایت فتح آیت بعد از سه روز به انکوریه رسید و در آن ولا ایلدرم بایزید یعقوب نامی را از امرا خود به انکوریه فرستاده بود که بمحافظت قلعه آنجا که بحصار گردون پهلو میزد قیام نماید یعقوب در استحکام قلعه کوشیده آماده قتال و جدال گشته بود و حضرت صاحبقران والا گهر روز دیگر بر کمیت عالم نورد سوار شده اطراف و جوانب قلعه را بنظر احتیاط در آورد و اشارت فرمود که بهادران جلادت شعار روی جرات بتسخیر حصار آوردند و بر حسب فرمان پیش فتنه نیران محاربه و مضاربه اشتعال داده و نقبچیان نقب زده آب خندق را بیرون بردند و جمعی از ارباب شجاعت مثل مقصود توکل باورچی و علی شیر و شهسوار و غیرهم بر برجی از بروج عروج کردند نزدیک بآن شد که قلعه مفتوح گردد ناگاه از قراولان خبر آمد که قیصر با عددی زیاده از عدد اختر از عقب آمده در چهار فرسخی رسیده است و حضرت صاحبقران باردوی همایون بازگشته دلیران که بالا رفته بودند جنگ کنان بزیر آمدند و بر حسب مثال متحتم الامتثال لشکر کوچ کرده مقدار یک اسب تاختن پیشتر رفتند و از عقب آب گذشته نزول فرمودند و بنابر رعایت حزم پیرامون معسکر خندق کنده و مدخل او را استوار ساختند و بر ممر لشکر روم چشمه خوردی در دامن کوهی واقع بود و در آن گذار آبی بغیر از آن یافت نمیشد و چون رایت رومی روز راه اخفا پذیرفت و علم شب مشک فام سایه ظلام بر عرصه ربع مسکون افکند صاحبقران فرمان داد که طایفه

و به نجاسات و قاذورات آنرا مانند طبیعت اهل خلاف و شقاق تیره و مکدر گردانیدند و حضرت صاحبقران صافی طویت پاکیزه عقیدت در آن زمان که مردم به بستر استراحت خفتند روی نیاز بر خاک خضوع و خشوع نهاده از بارگاه مهیمن کارساز فتح و نصرت مسالت نموده توکل بر فضل الهی کرده اصلا اسباب ظاهری را بخاطر نیاورده بامدادان که از مهابت خشم دلیران فیروز جنگ دشمن سوز دل ترک رومی روز در طپیدن آمد صاحبقران ستوده مآثر برکوب جمع عساکر فرمان داد و قول همایون بفر شکوه آنحضرت آرایش گرفت و لشکر جوانغار بفر اقبال امیرزاده شاهرخ و امیرزاده خلیل سلطان سر مباهات برافراختند و امرا بلند مکان مثل امیر سلیمان شاه و امیر یادگار اندخودی و رستم طغای بوقا و سونجک بهادر و دیگر امرا در ملازمت شاهزادگان مقرر شدند و قبل از ایشان امیرزاده سلطان حسین بود و علی سلطان تواچی و موسی طغای بوقا و از جانب برانغار رایت شاهزاده دولتیار امیرزاده میرانشاه باوج مهر و ماه رسید و امیر شیخ نور الدین و امیر برندق و علی قوچین و امیر طرتن و مبشر و حاجی عبدالله و سلطان سنجر و حاجی سیف الدین و عمر تابان و امیر شیخ ابراهیم شیروانی و غیرهم در خدمت شاهزاده کمر بستند و قبل از ایشان تاش تمور اغلان بود و امیرزاده احمد بن عمر شیخ و شهسوار و جلال باورچی بود و در دست راست قول قیامت نهیب یوسف مغول و یوسف ابهری و حاجی پاسونچی و اسکندر هندو بوقا و خواجه علی آپردی و دولت تمور و حسن برلاس خواجه محمد قوچین و دیگر دلاوران قرار گرفتند و چهل تومان آراسته را در سایه ماهچه طوق ظفر پیکر باز داشت که از هر جانب که ممد احتیاج افتد جمعی از زمام داران بدان صوب روی آورند و چند زنجیر فیلان کوه پیکر از بقیه غنایم هندوستان که در اردو مانده بود همه را به اسلحه گوناگون آراسته نفط اندازان و کمانداران بر آن نشسته در پیش صفوف عساکر منصور باز داشتند و از آنجانب نیز ایلدرم بایزید به آراستن لشکر خود از فرنج و چتاغان و غیر ذلک پرداخت و اولاد و اخترا و طبقات حشم و افواج خدم خود را در محال مناسب جای داد و از آنجمله پسر لاس افرنجرا که برادر زنش بود با بیست هزار سوار از مردم افرنج در قبل قول مقرر داشت و ایشان مجموع سیاه پوشیده بودند و عادت آن جماعت در پوشیدن جوشن چنانست که سرتاپای را در آهن نهان میسازند که بغیر چشم عضوی پیدا نیست و بندهای آنرا پشت پای بهم بسته قفل میکنند و تا قفل نمیگشایند جبه و خود از ایشان جدا نمیشود و در قبل میسره پسر بزرگ خود مسلمان چلبی را باز داشت و خود در قول ایستاده سه پسر عیسی و موسی و مصطفی را پس پشت خویش جای داد و محمد چلبی که ارشد اولاد او بود و عظما و امرای روم مثل نوح پادشاه و عهدی بیک و تمورتاش و خواجه فیروز و علیسی بیک و حسن پادشاه و سروجه و ابو نوس و یعقوب و یوسف آتل تریان و باتیج پسر ایلدرم بایزید و احمدی و پسر طاهر و محمدی و مقبل و غیرهم هر یک با گروه انبوه از لشکریان بجای خود قرار گرفتند و قیصر با تمامت متجنده و ارباب شهامت و صرامت روی کین بمیدان رزم آورده مکمل و مسلح در حرکت آمدند و چاشت سلطانی سوار و پیاده سپرها بر سر کشیده ایستادند و از جانبین کوس و کورکه زده سورن انداختند

برآمد بانگ کوس و ناله نای   دو کوه آهنین جنبید از جای
پدید آمد هزاران آهنین تن   نهان گردید چون آتش در آهن

گفتار در محاربه حضرت صاحبقران با قیصر و هبوب نسیم اقبال بر رایت ظفر پیکر و گرفتاری ایلدرم بایزید

حضرت پادشاه دین پرور برسم معتاد و آئین مشتهر پیاده شد روی ضراعت و افتقار بدرگاه قادر مختار نهاده از بارگاه ملک الملک استیلاء بر معاندان و استعلاء بر مخالفان مسالت نمود و چهره مطلوب در مرآت امید آنحضرت جلوه گر آمد و روی آرزوی بی نقاب ارتیاب بدیده دوربین مشاهده فرمود رکاب نصرت انتساب را بپای مبارک مشرف ساخته و توکل بر آفریننده جزو کل کرده متوجه مصاف گاه گشت فرمان داد که لشکر فیروزی سمات نقاره جنگ اهل جلادت و عناد بنیان قهر منقطع سازند و بتیغ آتش بار خرمن غرور و پندار ایشانرا در هم سوزند بهادران نصرت شعار شمشیرها کشیده و بازوی کشاده پیش رفتند و پردلان روم نیز پای جلادت در میدان مقاومت و مدافعت نهادند در آن معرکه خونخوار نخست امیرزاده پیر محمد از قبل برانغار مخالفانرا که قنلش سر مینه قیصر مسلمان چلبی بود او را از جای برداشتند و امیر جهان شاه و امیر عثمان نیز داد مردانگی داده دست چپ دشمنانرا مانند دل ایشان در هم شکستند و کرشجی که از دیگر اولاد پادشاه روم بمزید شجاعت و کیاست امتیاز داشت از مراسم دلاوری و جلادت نکته نامرعی نگذاشت و چون مقاومت با بهادران موکب همایون از حیز مکنت و قدرت خود بیرون دید دست از جنگ باز داشت و با مردم خویش پشت از معرکه برتافته راه انهزام پیش گرفت و بسلامت از میان بدر رفت و از قبل برانغار امیرزاده سلطان حسین چون شیر ژیان و پیل دمان بطایفه از دلاوران روی جلادت بمیدان نهاده از برق تیغ خونریز آتش در خرمن ثبات و وقار مخالفان زد و امیرزاده پیر محمد سلطان بعد از طلب رخصت از آنحضرت بمدد جوانغار شتافته در دریای هیجا غوطه خورد و کشتی حیات مخالفانرا در غرقاب افکند و پسر بره سراز بکچی که برانغار رومیان بمعاضدت او مانند سد اسکندر استوار و محکم بود با دلاوران افرنج در برابر آمده آثار جلادت بظهور رسانیدند و چند نوبت از طرفین حمله کرده یکدیگر را براندند و عاقبت سپاه نصرت شعار غالب آمدند و مار از روزگار ایشان برآوردند و در آن معرکه چندان پیاده کشته شد که زبان تقریر از شمار آن عاجز آمد امیرزاده اسکندر و امیرزاده پیر محمد عمر شیخ و امیر شاه ملک و بهادران پرخاشجوی قول پیش رانده و بازوی شجاعت بمردانگی گشاده بسیاری از

اهل روم را باستعمال تفنگ مردم خوارشمشیر در لجهٔ فنا غوطه دادند و چون آثار ضعف و فتور بر صفحات روزگار ارباب خلاف و شقاق ظاهر گشت اشارت علیه
فرمانفرمای به استحقاق بنفاذ پیوست که سایر شاهزادگان و امرا و نوئینان یکبار روی شجاعت و مردانگی بلشکر قیصر نهند و از سپاه ظفر پناه امیرزاده میرزا
و امیر جهانشاه و امیر شیخ ابراهیم و حاجی عبدالله و سلطان سنجر و حاجی سیف الدین و دیگر امرا با تمکین و امیرزاده شاهرخ و امیرزاده خلیل سلطان و امیر سلیمان شاه
و رستم طغا بوقا و دیگر شیران بیشه وغا از میسره باتفاق حمله کردند و نیران قتال مرتبه اشتعال یافت که دل بهرام خون آشام برین رواق فیروزه فام بر کشتگان معرکه
بسوخت و آتش حرب چنان برافروخت که کرهٔ زمهریر حکم کرهٔ ناری گرفت ملخص سخن آنکه در آن زمان که امیرزاده محمد سلطان بر انغار قیصر را از جای برگرفت شش قشون
از سپاه آنجناب بر فراز پشته که محل ایشان بود برآمدند ایلدرم بایزید را در میان گرفتند و میان از شکاری وار در میان گرفتند و هر بقیة آن روز را بهر نوع که بود سپر ممانعت بر روی
کشیده پای تجلد بفشردند و بهادران روم و فرنگ که طالب نام و ننگ بودند محافظت خود را از جمله واجبات شمردند و بهنگام اصفرار آفتاب از راه اضطرار مانند بخت
و دولت خویش از آن بالا متوجه نشیب شدند و پای در بادیه فرار نهاده حکم اندازان تیرباران کردند و جمعی کثیر را بخاک مذلت و هوان افکندند و بسیاری از
گریختگان از تشنگی نقد روان بسپردند چون خورشید در ششم درجه اسد بود و هوا بغایت گرم و در آن مرحله آب یافت نمیشد و چون فتحی چنان که طراز فتوحات
سلاطین گردون اقتدار تواند بود روی داد حضرت صاحبقران مؤید منصور در عین کامرانی و سرور از آنجا مراجعت کرده به اردوی همایون نزول فرمود و بادای
شکر و سپاس واهب بی منت و بخشنده بی طعنت قیام نمود و شاهزادگان و امرا و نوئینان بتقبیل قوایم سریر سلطنت مصیر شتافتند و زانو زده زبان تهنیت
بادای آن فتح نامدار گشادند و روز جمعه نوزدهم ذیحجه سنه اربع و ثمانمائه تلاقی فریقین و انهزام قیصر اتفاق افتاد و چون رومیان منهزم گشتند و قیصر از معرکه
بیرون رفت و جمعی از بهادران بتحریک عنان نموده سر در پی ایشان نهادند و سلطان محمود خان ایلدرم بایزید رسیده خدمتش را دستگیر کرد و همان زمان
دست بسته بدرگاه گیتی پناه آورد و چون چشم تجنته خاقان مؤید مظفر بر قیصر افتاد و نخست کلمات درشت از آنحضرت صدور یافت بعد از آن فرمود که دست اورا
گشاده و شرف جلوس ارزانی داشت فی الجمله چون عرق لطف و مرحمت حضرت صاحبقران خطابخش در حرکت آمده ایلدرم بایزید را نزدیک خویش نشاندند و با
او بزبان عتاب که مقرون برفق بود خطاب فرمود که هرچند نیک و بد منوط و مربوط باراده قادر خیر و شراست و هیچکس را زیاده اختیاری نیست اما از روی
انصاف در راستی و رعایت اسباب سبب این همه محنت که بتو رسیده خود بودی که باز خواست خود گشته بارها پای از حد خویش بیرون نهادی و هرچند حقیقه مبالغه
نمودی که مرتکب باعث بر آن میشد که لشکر بجانب تو کشم و من تحمل میکردم و آنچه وظیفه مسلمانی بود بجای می آوردم که مبادا از عبور سپاه منصور غبار ملالی بر روزگار
مسلمانان و غازیان این دیار نشیند و در خاطر داشتم که اگر نصیحت من بشنوی و در جزیه یاری که از تو التماس کردم مضایقه نکنی بمال و لشکر و گنج ترا مدد کنم و هیچ چیز از تو
دریغ ندارم و با این همه تمکن ترا معلوم است که اگر قضیه بر عکس واقع میشد و استیلا و استعلا و تمکن و تسلطی که باری سبحانه و تعالی بما ارزانی داشت نصیب تو میشد از
آثار سخط و غضب تو چه ناملایمات بما و اتباع و متعلقان ما میرسید لیکن بشکرانه نصرت و ظفر که پادشاه داد گر حواله من کرده در باره تو و اولاد و منتسبان تو جز خیر و
نیکوئی نخواهم اندیشید خاطر آسوده دار و هیچ دغدغه بخود راه مده ایلدرم بایزید سر خجالت و انفعال در پیش افکند و بجرایم و تقصیرات خویش اعتراف نمود و گفت
فی الواقع خطا کردم که سخن چون شما خداوند مندی نشنیدم اگر خسرو صاحبقران رقم عفو و اغماض بر زلات بندهٔ مجرم کشد من و فرزندان تا زنده باشیم از دایره متابعت
و طاعت بیرون ننهیم و هرآنچه مقدور و ممکن باشد وظیفه خدمتکاری و جان سپاری بجای آوریم و حضرت صاحبقران پرسش نمود و او را بخلعت پادشاهانه نواخته
خاطرش را بوعدهای جمیل مستمال گردانید قیصر چون آن عنایت و رحمت ملاحظه کرد و بعد از ادای دعا معروض داشت که فرزندانم موسی و مصطفی در معرکه با من بودند
و از جمعیت ایشان دغدغه عظیم بر من مستولیست امید آنکه فرمان عالی نفاذ یابد که تفحص حال ایشان کنند اگر زنده باشند به بنده رسانند تا بسایه الطاف و بنده
نوازی آسوده گردند و ملتمس قیصر مبذول افتاد فی الحال تواچیان بر حسب فرمان علیه باطراف و جوانب روان شدند و بعد از چند روز موسی و مصطفی را بدرگاه
عالم پناه آوردند و عاطفت پادشاهانه قامت قیصرزادگان را بخلعت خاص بیاراست و ایشان را پیش پدر فرستاد چه در آن اوان قریب بمنزل حجسته خرگاهی بتکلف جهت قیصر
نصب کرده بودند و حسن نام ایلچی بایزید همچنان بنا بر فرمان واجب الاذعان حضرت صاحبقران ممالکستان بمحافظت و موافقت او قیام مینمودند ذکر

فرستادن صاحبقران گردون بسطت لشکر باطراف اهل نزاع و ارسال فتحنامها بممالک محروسه و اشتغال بعیش

چون شهریار ممالکستان از میدان رزم منصور و مظفر کوچ کرده در مرغزار انگوریه نزول فرمود و یعقوب کوتوال از شهر بیرون
آمده مفاتیح دروب تسلیم نمود و او را بعلی سلطان تواچی سپردند و کاشکاشان دیوان اعلی بموجب اشارهٔ علیه بتحصیل و توجیه مال امانی انگوریه قیام نمودند و فرمان
همایون نفاذ یافت که امیرزاده سلطان محمد بر سالک تختگاه قیصر بود توجه نماید و امیرزاده ابابکر و امیر جهانشاه و شیخ نورالدین و دیگر امرا باغرو تمکین بضبط ملک

آن ولایت قیام نمایند و شاهزاده محمد سلطان با دیگر نوئینان تا کنار سیر بقه که بنای اسکندر است تاخت کنند و فرمود که امیرزاده سلطان حسین و امیرزاده اسکندر
و امیر سلیمان شاه و امیرزاده رستم و طغای بوقا و سید خواجه و شیخ علی بهادر و پیر علی سلدوز با دیگر امرا و بهادران متوجه جانب قونیه و آق شهر شدند و منال آنجا را
جمع کردند و مجموع برحسب اشارت علیه عنان عزیمت باطراف ولایت روم منعطف گردانیدند و چون خاطر انور از امثال این قضایا فراغت یافت یرلیغ
جهانمطاع صادر گشت که چند فتحنامه ارباب قلم و اصحاب خامه در سلک تحریر کشند منشیان بلاغت شعار درین باب رسایل پرداختند و مصحوب ایلچیان قرین
بممالک ایران و توران روان ساختند فتحنامه پیش آغایان و خواتین بسلطانیه فرستادند و یکی بدار السلطنه سمرقند نزد امیرزاده عمر شیخ ارسال رفت و یکی بجانب کابل
پیش امیرزاده جهانگیر و یکی بشیراز پیش امیرزاده رستم و همچنین بترکستان و کاشغر و ختن و خوارزم و خراسان و مازندران و گیلان و آذربایجان و عراق عرب و عراق
عجم و کردستان و لرستان و کیچ مکران و سیستان و بدخشان و بلخ و طخارستان و هندوستان و سایر بلاد و امصار فتحنامها ارسال نمودند و دران سال خواجه غیاث
الدین سمنانی ضابطه مال نوید بود و مهمی از اموال دیوان اعلی در شهر عین بازار میساخت و درحین اتمام خبر فتح روم رسیده آن را دار الفتح نام کرد و بدان اشتهار یافت
و بی تکلف در تمام روی زمین بازار خانه بآن تکلف و آیین کس نشان نمیداد یرلیغ واجب الاذعان نفاذ یافت که امیرزاده خلیل سلطان با لشکریان بسرحد ترکستان رود
و در آن نواحی مراسم تیقظ و احتیاط بتقدیم رساند و امیر مبشر و دولت تمور تواجی بملازمت رکاب انجناب مامور شدند و چون در آن ولا امیر آق بوقا در هرات بجوار
رحمت ملک غفور پیوست و حکم شد که امیر مضراب در موکب شاهزاده مشار الیه تا خراسان رفته و در آن دیار توقف نماید و بر مقتضی فرموده عمل کردند و حضرت صاحبقران
دولت یار از نواحی انکوریه در ضمان حفظ و تایید آفریدگار نهضت فرمود و بعد از قطع شش منزل بسوی حصار رسیده و بالای قلعه برآمده اطراف و جوانب آن را احتیاط
نمود و جلگاه آنجا از نزول موکب همایون سر بگنبد دوار کشید و در تضاعیف این حالات حضرت صاحبقران گردون توان دست پرور امیرزاده شاهرخ را
با ده تومان لشکر ظفر اثر بطرف گول حصار و استانوس و کثیر فرستاد و نفس همایون متوجه کوتاهیه شده بدانجا رسید شهری دید در غایت خوشی و زیبائی متصف
بطیب آب و هوا و مشتمل بر جلگاهای دلگشا مشحون بمیوهای خوب و مقرون بچشمهای خوشگوار لاجرم مدت یک ماه در آنجا توقف افتاد و ارباب و اهالی آن بلده طیبه را
باشارت حلیه خلعت امان پوشانند و مال امانی بخزانه عامره فرستادند و آوردند و مبلغی خطیر از اموال تمورتاش که در کوتاهیه بود ضمیمه آن شد و رای صواب نمای
ممالک آرا بعد از وصول بکوتاهیه امیر شاه ملک و امیر عبد الکریم و حاجی سیف الدین و دیگر بهادران شهامت آیین را با فوجی از سپاه نصرت قرین بطرف گوزل
و خواجه ایلی و منتشا روان فرمود و چون تمام ممالک روم تا کنار دریای مغرب جولانگاه سپاه پادشاه کواکب مواکب گشت و بعضی از اولاد او بی بند
دو باز گردند و زمره جوچیان انتظام داشتند رای شهریار عرب و عجم اقتضای نشاط و طرب فرمود و مجلس بزم بوجود شاهزادگان فلک تمکین و خواتین زهره جبین
زیب و زینت گرفت امرای اعظام و نوئینان عالیمقام در پایه سریر اعلی بادب تمام نشستند و ساقیان گلندام بادهای رنگین در جامهای زرین و قدحهای بلورین
و مغنیان خوش آواز نوشانوش شراب ارغوانی بسمع مقیمان این گنبد ازرق پوش رسانیدند و در خلال این احوال سپاه نصرت مآل باطراف و اقطار تاخت برده
چندان غنیمت بدست ایشان افتاد که رسم آز و نیاز از میان برخاست **ذکر احوال امیرزاده محمد سلطان بعد از بیرون آمدن
از اردوی همایون صاحبقران خورشید ایوان** چون شاهزاده جوان بخت بفرمان صاحب افسر و تخت بجانب برسا
روان شد پنج شبانه روز چنان تعجیل راند که از سی هزار سوار که ملازم رکاب انجناب بودند زیاده از چهار هزار کس با او ببرسا نرسیدند و پیش از وصول شاهزاده
مسلمان چلبی بآنجا رفت و از خزاین پدر آنچه از روی دست میتوانست برد برگرفته و بی توقف بدر رفته و جمعی از اعیان مملکت کوکیش که برسا در دامن آن
واقعست و طایفه از ارباب حشمت و مکنت بساحل دریا گریخته بودند از آنجمله شیخ شمس الدین محمد جزری با اشراف برسا مثل سید محمد بخاری و مولانا شمس الدین
محمد قنادی و دیگر اکابر و اشراف عمایم از شهر بیرون رفته بودند و عساکر منصور تکامیشی کرده همه را دریافتند و رسم غارت با ایشان از کمین قوت بحیز فعل آمد
و در صحرای اکره شیخ جزری رسیدند او و پسرش را گرفته پیش امیر شیخ نور الدین آوردند و دو دختر قیصر در نیکی شهر مختفی گشته بودند و دختر سلطان احمد جلایر که ایلدرم بایزید
جهت پسر خود مصطفی خواستگاری نموده بود و در برسا اقامت داشتند و مجموع بدست سپاه فیروزی اثر افتاده و در آن اوان که قرا یوسف ترکمان از بیم سطوت
لشکر صاحبقران گریخته پناه بروم برده بموجب فرموده ایلدرم بایزید در برسا روزگار میگذرانید و چون آوازه وصول رایات فتح آیات بقیصریه مسموع او گشت
گریخته بجانب حله و بر غور رفت و درین اوقات که امیرزاده محمد سلطان به برسا آمد آن شهر بی دغدغه و منازعی مسلم و مسخر شد و امیر شیخ نور الدین بقلعه در آمد خزاین
قیصر را که مشحون بود بزر و نقد و گوهر و جواهر و اجناس بیقیاس در تحت تصرف آورد و نویسندگان دیوان اعلی سیف الدین تونی تفاصیل آن را بر صفحات دفاتر
ثبت کرد و بعد از انضباط اموال لشکر ظفر مآل عرصه آن ولایت را بجاروب غارت و تاراج رفتند و ابنیه برسا را که از چوب و نی ترتیب یافته سر باوج ثریا کشیده بود

باتش سوختند وبعد از رسیدن تمپه سپاه که در راه مانده بودند امیرزاده محمد سلطان بصوب ساحل بحر روان شد وامیرزاده ابابکر را باده هزار سوار بطرف اونیک
فرستاد که از شهرهای معتبر رومست وآن حصار نزدیک بغاز برکنده استنبول واقعست وامیر سونجک بهادر را با فوجی بصوب کاسده و دریاکنار روانه ساخت
وامیرزاده ابابکر چون باونیک رسید مسلمان چلبی شهر را گذاشته از آب بغاز بگذشت وبه افرنقیه گریخت وکوچ ومتعلقان او اسیر و گرفتار شدند وچون لشکر جهانگیر
از نهب وسبی اونیک وآن نواحی بپرداختند امیرزاده ابابکر کیفیت را بتفصیل معروض امیرزاده محمد سلطان گردانید واو صدکس جلد را تعیین نمود که باردوی اعلی رفته
فتح اونیک وگریختن مسلمان چلبی بمسامع جلال رسانند وامیرزاده ابابکر آق سلطان را بدرگاه سپهر اشتباه فرستاد ومیان برسا وکوتاهیه که دو مرحله وعقبه ایست بسیار
سخت وبیشه ایست پر درخت از تشابک اشجار بحیثیتی که وهم تیزگام از طریق آن راه بیرون شدن دشوار میداند چون فرستادگان شاهزاده بآن بیشه که طولش
چهار فرسخ بود در آمدند چتاخان که بآنجا پناه برده بودند فرصت غنیمت دانسته از اطراف وجوانب ایشان درآمدند آن صد نفر هیج وهم وهراس بخود راه ندادند
وچتاغان را منهزم گردانیده بتعجیل تمام راندند ودر کوتاهیه بفر بساط بوس فایز شدند وپیلاکات گذرانیدند وامیر شیخ نور الدین از خزاین قیصر طلا وجواهر جدا کرده
باردوی اعظم فرستاد وامیرزاده محمد سلطان از مرغزار محالج کوچ کرده از آنجا بار معاودت نموده در برسا فرود آمد وشاهزاده مشار الیه از برسا کوچ کرده بعلف
نیکی شهر که متصلست ببرسا فرود آمد وامیرزاده ابابکر باشارت شهریار فلک قدر دختر قیصر را در حباله نکاح درآورد **ذکر چند قضیه که آن را محل**
بوده وبعضی وقایع که روی نمود وامیرزاده سلطان حسین وامراء که بجانب وست
نهضت صاحبقران از کوتاهیه
برسم ایلغار رفته بودند وپیک ترکمان را یافته بود غارت کردند وآق شهر وقرا حصار را بگرفتند وشهر باقه وآق سرا نیز مفتوح شد وازارباب آن مملکت مال امان
بستدند وامیرشاه ملک در قونیه لشکر اقامت انداخته اولجا فراوان بگرفت ومجموع را بدرگاه همایون فرستاد وامیر سید خواجه وشیخ علی بهادر باتفاق شاهزادگان
مذکور بطرف ولایت مدین توجه نمودند ومجموع آن ولایت تا کنار دریا غارت کردند وجمعی کثیر را بقتل رسانیدند ودر خلال این احوال امیر شیخ نور الدین باخزاین ودفاین قیصر
وزن وفرزند ومتعلقان وکنیزان چنگی بدرگاه عالم پناه آمد وتمامت را بموقف عرض رسانید ومراحم خسروانه شامل حال او شد دسپینه که زن قیصر بود ودختر
لاس افرنجی با صبیه وسایر منتسبان پیش شوهر فرستاد واز مکارم اخلاق پادشاهانه آن عورت که سالها در کفر وضلالت روزگار بسر برده بود در زمرهٔ اهل ایمان
وعرفان آمد وزبان بکلمه لا اله الا الله محمد رسول الله گویا گردانید وشیخ شمس الدین محمد جزری مقرر شد که باتفاق امیر مضراب بجانب مصر روند ودر خلال این
احوال امیر جهان ملک که بطرف گرمیر رفته بود بموکب سعادت نشان پیوست امیر محمد پسر قرامان را که از دوازده سال باز بحکم ایلدرم بایزید مقید ومحبوس بود
بلکه از حیات مایوس در ین ولا باردوی اشرف اعلی رسانیدند وعنایت شهریار دین پرور خدمتش را بافسر وکمر محمود دوپیکر گردانید وحکومت مملکت قرامان از
قونیه ولارانده وآق سرا وانطاریه وعلائیه با مضافات وملحقات باو ارزانی داشت وایالت آن شهر را ضمیمه آن ساخت ومدتهای مدید مملکت مذکور در تحت
تصرف امیر محمد واولاد او بماند وچون مدت یک ماه صاحبقران در کوتاهیه بگذرانید وبعزم ارتحال از آنجا روان شده امیرزاده محمد سلطان وامیر شمس الدین عباس را
از شهر نو بضبط اغرق تعیین نمود وخود متوجه درگاه گیتی پناه شد امیرزاده ابابکر وامیر سلیمان شاه وامیر سونجک ملازم رکاب عالی او بودند ودر اثنای راه باردوی
کیهان پوی پیوسته درین اثنا قهرمان قهر تقبل صاین بتور ومراد برادر شش را هر جا که یابند از عقب بفرستند برحسب فرموده تقدیم افتاد وبموجب یرلیغ
جهانمطاع امیرزاده محمد سلطان وامیرزاده ابابکر با امرا واتباع که آمده بودند از آنجا بازگشته در برسا وشهر نو باغرق ملحق شدند ورایات عالیات بجانب [illegible] در
حرکت آمده واز عقبه گذشته در حوالی تویاش مرغزاری بنزهت مضرب خیام دولت واقبال گشت وشحنه سیاست تقبل خواجه فیروز که حکومت افرنقیه تعلق بدو داشت
فرمان فرمود ودر آن فضای جان فزا الحکم تاج بخش ممالک ستان مجلس بزمی چنان آراستند که رشک گلستان ارم ونمودار روضه رضوان بود وحضرت صاحبقران
کامیاب قیصر را طلب داشت وخاطرش از منزل وحشت بمقام الفت گرایید وچون خدمتش بدان منزل درآوردند بانواع نوازش ومواعید جراحات سینه اش التیام
پذیرفت وبوعدهٔ لازم الوفا تفویض مملکت روم رنج وزحمت وبروح وراحت تبدیل یافت **حمل وارسال ایلچیان از آنجا باطراف ووقایعی که**
در آن اوان واقع شد وشرح حالات آن حضرت صاحبقران مولانا بدر الدین احمد پسر شیخ شمس الدین محمد جزری را برسالت
مصر نامزد فرمود وزبده سفارت آنکه مملکت روم در تحت تصرف ما قرار گرفت باید که خطبه وسکه ولایت مصر وشام باسم ولقب همایون ما زیب وزینت یابد
والتمش را که از نزد ماست بدرگاه عالم پناه روانه سازند واگر درین ابواب تغافل جایز دارد یقین داند که رایت نصرت مآل بعد از مراجعت دیار روم متوجه آن مرز وبوم
خواهد شد وچند کس را بایلچی گری بچند جا فرستاد از آنجمله دو کس را به قسطنطنیه که مشهور به استنبول است پیش حاکم آن دیار تکور نام ارسال نمود وجزیه وباج طلب داشت
وشخص دیگر را نزد مسلمان چلبی که بافرنقیه گریخته بود ودر گزل حصار که از مستحدثات پدرش بود در برابر استنبول نشسته روانه ساخت خلاصه پیغام آنکه بدرگاه گردون

احترام بپایه آمدیا مال باید فرستاد والا سپاه بهرام انتقام بالتعجیل متوجه آنجانب خواهد شد و درین اثنا فرستادگان از استنبول باز آمدند تاکور رسولی سخندان
همراه ایشان کرده بود و تحفه و تبرکات بسیار بیشمار داشت خلاصه سخن آنکه من یکی از بندگان درگاه گیتی پناهم دل بمتابعت و مطاوعت ملازمان علیه
بسته و چشم وگوش بفرمان واجب الاذعان پادشاه جهانگشا باج و جزیه قبول دارم و از نزاع و مخالفت بیزارم حضرت صاحبقران جزیه بحاکم استنبول مقرر فرمود و فرستاده را
خلعت داد و در حال مراجعت ارزانی داشت و چون موکب همایون بموضع ملق رسید قاصدان که از پیش مسلمان چلبی معاودت نموده بودند بشرف بساط
بوس رسیده عرضه داشت که این بنده بعنایت شهریار دولت یار و هزارگونه امیدواری استظهار است هرگاه اشارت علیه نافذ گردد تاخیر و تسویف
به آستان دولت آشیان نشتابم حضرت صاحبقران در جواب فرمود اکنون از گذشته گذشتیم و بساط خلاف و نزاع در نوشتیم باید که قیصرزاده بیدغدغه و اندیشه
متوجه اینجانب گردد تا غبار کدورت از آینه مصادقت مرتفع شود و چهره مخالفت در مرآت موافقت روی نماید از عواطف و عوارف خسروانه بهره ور شود
و سلطان محمود خان که با امیرشاه ملک که بتاخت بعضی از ولایات رفته بود بواسطه عرض مرضی برحمت الغ شکری سیوست شهریار کامکار امرا و نوئینان را امر فرمود
که در شهری از شهرهای روم زمستان بپایان رسانند و شاهزاده مقیمان سواحل را تاخته و خاطر از کار ایشان پرداخته و مغنی سپاه در دامن کوهی واقعست
که آبهای روانش رشک چشمه حیاتست و هوای عنبرافشانش نسیم رفات و جهت قشلاق شاهزاده شاهرخ و لشکر جوانغار ولایت که میان ایلی تعین رفت
و شاهزاده در زمستان نزدیک الغ یرلیغ و کجک یرلیغ رحل اقامت انداختند و رایت نصرت شعار از سقور لیغ در حرکت آمده بشهر دوغدالغ رسید که در کتب
قدما از آن ببلاد قبه تعبیر کرده اند و آن شهری بود بنعمتها متنوعه آراسته و رایت گردون اساس از آب هندر دس عبور نموده فرود آمد و در آن منزل
پسران منشا امیر محمد و اسفندیار بدرگاه پادشاه گردون اقتدار رسیدند و بشرف تقبیل همایون استسعاد یافتند و هزار اسب بموقف عرض رسانیدند و عنایت
شهریار دریانوال شامل حال ایشان شده با فسر و کمر معزز و موقر گشتند و اسفندیار ملازمت رکاب ظفر انتساب اختیار فرمود و امیر محمد مال قبول کرده با محصلان
بازگشت و چون رایات فیروزی سمات بکزل حصار رسید چند روز در آن محل قرار گرفت و گماشتگان دیوان اعلی بر ارباب آنجا مال امانی حواله کرده بحصول
پیوست و در آن موضع بمسامع علیه رسید که درین حدود کوهیست و دویست نفر از جتاغان خون گرفته پناه بآن برده اند و هر یک از لشکریان جهت هیمه و
علف پیرامن آن میروند به نهب و قتل متعرض ایشان میشوند از استماع این خبر آتش غضب فرمان فرمای عرب و عجم التهاب یافته اشارت فرمود که بعد از
نماز شام فوجی از سپاه خون آشام آن کوه را در میان گرفتند و از آن بی باکان اثر نگذاشتند درین اثنا مولانا عبدالجبار خوارزمی که بعارضه
چند روزه وفات یافت حضرت صاحبقران از کزل حصار نهضت فرموده بشهر ایاس لیغ آمد و روزی چند در آنجا توقف نمود و از آنجا متوجه بشهر
بیره شد که از بلاد روم است و آن بلده را بفر طلعت خویش نورانی گردانید و مال امان حواله رفت درین محل جمعی که همراه امیر محمد منشا بتحصیل مال رفته بودند
آمده نقود فراوان و اجناس بیکران و ترند و پیشکشهای که امیر مذکور فرستاده بود بنظر کیمیا اثر آنحضرت رسانیدند و مدتی آن مقام محل توقف رایت
گردون خرام گشت **ذکر فتح ازمیر کبران** بسمع همایون رسید که برکنار دریا قلعه ایست از سنگ تراشیده و ساخته اند بغایت بلند و محکم و سه طرف
آن متصل است ببحر و یک طرف دیگر که بخشکی متصلست خندقی عمیق فرو برده اند و گروهی انبوه از متهوران افرنج در آنجا مجتمع اند و آن قلعه به ازمیر موصوفست
و اهالی افرنج برغم خویش آنرا از مواضع متبرکه میشمارند چنانچه از سایر ولایات بقصد زیارت آنجا میروند و مسافت یک اسب تاختن دور از آن حصار قلعه
دیگریست بر سر کوهی بلند که ارباب اسلام در آنجا توطن دارند و آنرا نیز ازمیر گویند و پیوسته میان ساکنان آن دو بقعه اسباب محاربه و مضاربه ممهد است
و چون سه طرف ازمیر کبران متصل بدریاست مخالفان دین مبین بکشتیها ماکول و ملبوس و اسلحه و آنچه محتاج علیه ایشانست می آورند و چون ساکنان ازمیر
مسلمانان پای ثبات افشرده با اعدای ملت بیضا بر دوام جهاد و کوشش و اجتهاد مینمایند اهالی افرنج ازمیر کبران معمور داشته هزار کس را جهت محافظت قلعه
مذکوره سال بسال علوفه و رسوم میدهند و در ترویج و رونق آن حصار سعی و اهتمام بسیار مینمایند لاجرم هیچکس از حکام اسلام را تا غایت میسر نشده که دست تصرف
بآن دراز کنند و سلطان مراد پدر ایلدرم بایزید چند نوبت لشکر بدر این حصار کشیده و نامراد بازگشت و ایلدرم خود هفت سال بمحاصره مشغول شده بجائی
نرسید و مسلمانان از سکان آن حصار زحمت بسیار دارند و چون صورت حال ازمیر کبران بر صفحه ضمیر منیر صاحبقران انتقاش پذیرفت فرمود که امیرزاده
پیر محمد بن عمر شیخ و امیر شیخ نورالدین با دیگر سرداران و بهادران متوجه آن قلعه شوند و باوامر شریعت غرا دعوت نمایند اگر بدین اسلام در آیند اعلام کنند
تا بصنوف نوازش و عنایت پادشاهانه اختصاص یابند و جزیه بر ایشان مقرر سازند و اگر پای در دایره متابعت و مطاوعت ننهند بحکم صاحب شریعت
غرا تیغ جهاد و غزا بر ایشان حکم گردانند امیرزاده و دیگر امرا بر حسب اشارت آنحضرت در حرکت آمده بآنجانب مسارعت نمودند و نخست ایلچی به ازمیر فرستاده

بجز جواب ناخوش چیزی نشنیدند و مانوس سردار آن قوم مینا موس باطراف و اکناف ولایت افرنج کس فرستاده لشکر طلبداشته و از مبارزان و سپاهیان آن دیار حشری انبوه و گروهی باشکوه جمع آورده در کثرت ذخایر و تحصیل اسلحه و اسباب نبرد و حصارداری باقصی الغایت کوشید و امیرزاده پیر محمد و امیرشیخ نورالدین قضیه را تنها کرده امیر اغرق را در دامن کوه شهر تیره بگذاشت و بنفس همایون در قلب زمستان و عین باربندگی بتاریخ روز شنبه جمادی الاول سنه خمس و ثمانمائة با لشکری که از کثرت رزم محشر نشان میداد متوجه ازمیر گشت و برحسب فرمان امیرزاده محمد سلطان و امیرزاده میرانشاه و پسرش امیرزاده ابابکر و سایر امرا و اعیان که با ایشان بودند روی توجه بازمیر نهادند و چون چتر ظفر نگار رسایه وصول بر آن دیار انداخت جرکی منصور از جانب حصار که بخشکی اتصال داشت جنگ آغاز کردند و امرا با سپاه خود نفتچیان بکار خود باز داشتند و نصب عراده و منجنیق و امثال آن اشتغال نمودند و بمقتضی فرمان قضا جریان امیرشاه ملک مردان کار دان را فرمود که در طرف دریا سه رکن قلعه در آب بود سه پایهای بلند استوار ساخته بطریق جسر استحکام دادند و راهی پهن که سپاه منصور بر زبر آن ایستاده بمدافعت قیام توانند نمود پرداخته آمد میان قلعه و دریا سدی بسته راه آمد شد مخالفان مسدود شد و هیچکس را مجال آن نماند که بوسیله کشتی خوردنی و سلاح بحصار برند و بهادران ظفر شعار ببالا برآمدند و بحرب مشغول شدند و در اثنای این حالات امیرزاده محمد سلطان و امیرزاده میرانشاه اغرق را در قشلاق بعهده امیر شمس الدین عباس گذاشته بموکب اعلی پیوستند و امیرزاده محمد سلطان آتش پیکار افروخته بهادران فیروزی اثر پیکار روی جلادت برزم و پیکار آوردند ازین جانب مجاهدان دین بزخم پیکان دلدوز و ناوک جگرسوز قصر حیات مشرکان را رخنه میساختند و از آنجانب بی کان فرنگ تیر چرخ و قاروره نفط و سنگ متعاقب و متوالی می انداختند و میان هر دو فریق مدت دو هفته نیران محاربه و قتال اشتعال یافت نفتچیان سنگها بیرون آورده برج و بارها بر سر چوبها گرفتند و نقبها بنفط و هیمه انباشته آتش زدند و دیوارهای قلعه سرنگون شد و بسیاری از کفار از دیوار حصار افتاده در چنگ اجل زبون شدند و غازیان در ولتمند با شمشیرهای کشیده روی جلادت بقلعه نهادند و بفحوای اقتلوا المشرکین حیث وجدتموهم از آنجماعت هر که را یافتند از پای درآوردند و معدودی چند از فرقه ضاله خود را در کشتی انداخته بهزار مشقت جان از آن ورطه خونخوار بیرون بردند و حامیان سلام از عمارات اهل شرک و ظلام که بگچ و آجر ساخته بودند و از ثری بثریا برافراشته اثری نگذاشتند و در بعضی از مواضع افرنج کشتی بزرگ را که آنرا گوکه گویند و دو بادبان دارد مشحون بمردان کارزار و آلات و اسلحه و اسباب رزم و پیکار بمدد مشرکان ازمیر متوجه این جانب شده بود چون نزدیک این موضع رسید از برج و بارو و ابنیه اثر ندیدند غرق دریای حیرت و دهشت گشتند و کشتی باز داشتند و اشارت علیه بنفاذ پیوست که از سرهای کنگیشان که بتیغ جهاد از بدن جدا ساخته بودند چندی بکمان رعد سوی کشتی ایشان انداختند و آن بداندیشان بچشم سر صورت حال ایشان مشاهده کرده خایب و خاسر بادبان مراجعت برافراختند و مردم آن دیار که برمتانت و رصانت آن حصار اطلاع داشتند بتخصیص قیصر روم انگشت تحیر و تعجب بدندان گرفتند چه از ابتدای محاصره تا زمان تسخیر بیست روز زیاده در میان نبود

ذکر آمدن اولاد قیصر پیش حضرت امیر و مراجعت از ساحت ازمیر

در خلال این احوال شیخ رمضان مذکور که از نزد مسلمان چلبی ولد ایلدرم بایزید آمده بود بار دیگر بیامد و انواع تحف و پیلاکات که لایق چنان پادشاه بزرگوار باشد با خود همراه داشت و بوسیله امرا رفیع مقدار همه را موقف عرض رسانید و ضمیر آفتاب اشراق شهریار آفاق پرتو التفات بر احوال قیصر انداخت و حکومت آسرلقیه را با توابع و مضافات و ضمایم و ملحقات بدو ارزانی داشت و منشور جهانمطاع عالم مطیع در آن باب بتکمیل یافت و شیخ رمضان را با خلعت فاخر و اسب با زین زر روانه فرمود که مجمع ارسال نمود و هم در آن چند روز از پیش پسر دیگر قیصر عیسی چلبی رسولی سخندان موسوم بقطب الدین بآستان فرخنده نشان شتافت و صورت فرمان داری و امیدواری قیصرزاده را عرضه داشت و او نیز مشمول لطف و احسان بی پایان آمد و درین اثنا شاهزاده محمد سلطان مامور گشت که بجانب قلعه توجه که یک روزه راه از ازمیر هم بر کنار دریا واقعست توجه نماید و آن حصن را که جمعی بناه بدانجا برده اند برای عقده کشائی فتح فرماید و چون شاهزاده با امتثال امر مبادرت نمود و ساکنان حصار شوکت سپاه ظفر پناه مشاهده کرده بازوی اقتدارشان از کار باز ماند و اعیان قلعه بقدم ضراعت و اطاعت بیرون آمدند و ملتزم باج و خراج شده بجان امان خواستند و شاهزاده جزیه بر ایشان مقرر فرمود و محصلان استیفای آن وجوه مشغول شدند و امیرزاده مشارالیه با لشکریان که همراه بودند مراجعت کرده بازگشت و باغرق خود پیوست و چون شهریار جهانگیر از قضیه ازمیر کرانه باز پرداخت و پرتو تفقد و التفات بر حال ازمیر مسلمانان انداخت و ایشانرا بانواع خلع و اصناف اسلحه اختصاص داده در باب غزا و جهاد وصیتها فرمود و رایت نصرت شعار از نواحی ازمیر نهضت نموده باردوی همایون پیوست و از آن مکان روان شد و چون صحرای ناریق مضرب سرادقات جلال گشت رسول حاکم جزیره ساکن که در سلک ملوک افرنج انتظام داشت بپایه سریر خلافت مصیر رسیده پیشکشهای پادشاهانه بگذرانید و حضرت صاحبقران در باره او لطف و عنایت بی نهایت ارزانی داشت و رخصت انصراف داد و فرمان متحتم الامتثال صدور یافت که امیرزاده اسکندر و علی سلطان تواجی و دیگر امرا و سرداران ایلغار ایلامیشی کرده بر زمه اغارت کنند و ایشان بی توقف روان شده قطایف

نهب و تاراج تقصیری ننموده اند و در آن بلده نشسته از تمامی مملکت تال مالی ستدند و از آنجا مظفر و منصور بازگشته باردوی همایون ملحق شدند و رایات نصرت آیات از ایا زیق در حرکت آمده چون بحلکاستوز لغ نزول فرمود امیرزاده محمد سلطان که از معنی سپاه بیرون آمده بود از سپاه جدا شده و پیش آمده شرف پای بوس دریافت و حکم شد که خدمتش با لشکر بر ایلغار از جانب دست چپ به انگوریه رود و در قیصریه بموکب اعلی پیوندد و شاهزاده جوان بخت در تنقوز لغ توقف فرمود تا خبر یکی رسید و حضرت صاحبقران از آنجا سوار شده بسلطان حصار رفت و طایفه را از چاغان که در جبال آنجا توقف نموده بودند بضرب تیغ آبدار بگذرانید و مراحم خسروانه زمام ایالت کوتاهیه و تنقوز لغ و قهر را شهر و الوس کرمیان را در کف کفایت یعقوب چلبی نهاد که بحسب ارث با و میرسید و از ایلدرم بایزید گریخته و بشام رفته و بعد از فتح آن دیار ظفر کردار ملازم رکاب فیروزی آثار گشت و اعلام ظفر فرجام از راه الغ یزیق در حرکت آمد و امیرزاده شاهرخ که از یورت قشلاق خود متوجه شده بود تقبیل قوایم سریر خلافت مصیر شتافت و اشارت شهریار جهانگیر نفاذ پیوست که لشکریان وی آنجا آورند و ارباب جنگ و جدال با امتثال مثال مبادرت نموده بعد از سیاست مردان و اسیر طفلان و زنان حصار را با زمین هموار گشت

ذکر طول و عرض و طرح عمارات و ابنیه و امکنه و بساتین دار الملک حمید

در مملکت حمید دریاچه ایست طول آن هشت فرسنگ و عرضش چهار فرسنگ آب آن عذب و خوشگوار و در آن بحیره چند رود خانه میریزد و از یک جانب بیرون میرود و در اطراف آن باغات بسیار است و بساتین بیشمار مشتمل بر انواع گلها و ریاحین و بر کنار دریای مذکور شهر بندی از سنگ احداث کرده اند و به اکری شهرت گرفته اند سه جانب آن متصل است به آب و یک طرفش بکوه پیوسته و در کتب تواریخ از آن قلعه بفلک آباد تعبیر کرده اند و در میان آن بحیره دو جزیره ایست قریب بشهر یکی بکلستان مشهور و دیگری بنصیبین که بزرگتر است قلعه ساخته اند و عمارتی دلگشای پرداخته اند و مردم آن حوالی و نواحی اموال و آنچه محتاج الیه ایشان بود در قلعه نگاه داشتند و درین و لا خلقی کثیر در آنجا مجتمع شده بودند و با اعتماد دریا که از جمیع جوانب به آن محیط شده فارغ نشسته اند و چون صورت این حال بر آینه ضمیر خسرو بیهمال جلوه گر آمد خیال تسخیر آن قلعها از خاطر عاطر سر بر زد و مثال واجب الامتثال صدور یافت که براه آق شهر باز در حرکت آیند و چون در آن ولا مزاج ایلدرم بایزید از منهج اعتدال منحرف شده بود و مرض صعب بر وی مستولی گشته بود اطبای حاذق مثل مولانا مسعود شیرازی و مولانا جلال الدین عرب را ملازم قیصر گردانید تا بمداوا و معالجه او قیام نمایند و ایشان را با اغرق روانه آن شهر ساخت و رایت نصرت شعار از الغ یزیق ایلغار فرمود و شب در میان کرده صباح سه شنبه بظاهر اکری نزول فرمود روز دیگر بمقتضی یرلیغ جهانمطاع امیرزاده شاهرخ و امیرزاده اسکندر و امیر سلطان حسین و امیر شیخ نور الدین و امیر شاه ملک و دیگر امرا و سرداران متوجه حصار شده و بعضی بکوه بر آمدند و برخی بطرف دروازه شتافتند و حصار را مسخر ساختند لشکریان بشهر در آمدند و از مخالفان جمعی کثیر را بقتل رسانیدند و گروهی انبوه خود را در آب انداخته پناه بآن دو جزیره بردند و یرلیغ جهانمطاع صدور یافت که معبرها به بندند و کشتیها از چوب و پوست کاو مرتب سازند و فرمان بران با امتثال امر مبادرت نموده مجموع شاهزادگان و امرا و نوئینان و دلاوران بکشتیها در آمدند و روی بقلعه نصیبین نهادند و آنرا مرکز وار در میان گرفتند کوس و کورکه فرو کوفتند و سکان حصار از مشاهده جرات و جسارت لشکر نصرت آثار مدهوش و متحیر شدند و شیخ بابا که کلانتر آنجماعت بود التجا بدرگاه شاهزادگان و امرا برده و بجان امان یافته فرمان شد که او را با خانه کوچ نقل نمایند و قلعه نصیبین نیز در حوزه تصرف بندگان درگاه آمده اموال و جهات آنجا بموجب فرموده بر لشکریان تقسیم یافت و درین اثنا از اردوی امیرزاده محمد سلطان خبر آوردند که قرة العین سلطنت رنجور و ناتوانست و از استماع این خبر ناخوش خاطر خطیر حضرت صاحبقران مشوش و پریشان گشت و ایلچیان را فرستاد که بتعجیل شخصی را او بسته روان کنند تا صورت حال چنانکه هست بموقف عرض رسانند و بنفس همایون متوجه آن شهر شد و چون عبور رایت فتح آیت لشکر جوانغار و اردوی امیرزاده شاهرخ اتفاق افتاد شاهزاده جوان بخت طوی عظیم کرده پیشکشها گذرانید و امیرزاده سلطان حسین و امیر سلیمان شاه نیز خدمات شایسته بتقدیم رسانیدند و در اثنای این اوقات امیر محمد از قونیه بدرگاه گیتی پناه شتافت و انواع تحف و هدایا از نقود و اجناس بموقف عرض رسانید و عاطفت خسروانه که او را از بند قیصر خلاص داده بود بازگردانید و اردوی کیهان پوی از آن منزل کوچ فرمود

ذکر وفات ایلدرم بایزید و امیرزاده محمد سلطان

در روز پنجشنبه چهارم شعبان المعظم سنه خمس و ثمانمائه خبر آمد که پادشاه سعید ایلدرم بایزید در آق شهر از دست ساقی اجل شربت مرگ چشیده و بمرض خناق و ضیق النفس در گذشت و حضرت صاحبقرانی بمضمون کلمه عرفت الله بفسخ العزایم بخاطر گذرانید و زبان مبارک بر کلمه انا لله و انا الیه راجعون بگشاد چه عزم آن داشت که چون تمامت ممالک روم بحوزه تسخیر لشکر جهانگیر در آید اسباب سلطنت قیصر آماده داشته جبر کسر او فرماید و مجموع آن مرز و بوم بخدمتش ارزانی دارد تا بار دیگر بکسر او ثان و استیصال عبده اوثان کمر بندد و چون خسرو سعادت بهر در ضمان تایید الهی به آق شهر رسید بازماندگان قیصر را تفقد و دلجوئی نموده خلعتها پوشانید و علیسی چلبی ولد چلبی او را بخلعت گرانبها و کمر و شمشیر مرصع و ترکش بند و پاره طلا سرافراز ساخت و صد اسب

سرهٔ اعلی و یرلیغ موشح بال تمغا کرامت فرمود که قیصرزاده برود و نعش پدر را که در آق شهر بر مزار شیخ محمود حیران بر سبیل امانت گذاشته اند در محفه با آیین سلاطین بر سایر و در عمارتی که آنجا خواص از برای این ساخته اند دفن کنند و عیسی چلبی بموجب اشارت در حرکت آمده حضرت صاحبقرانی اغرق را گذاشته از آق شهر بر جناح تعجیل باردوی میرزاده محمد سلطان روان شد و هم در اثنای طریق دولت خواجه آق بوقا از اردوی شاهزاده خبر آورد که مرض آنجناب روز بروز اشتداد یافت حضرت شهریار بادیه را بتعجیل راند و بعد از وصول بمقصد بسر بالین رنجور آمده نور حضور ارزانی داشت و بیمار را چنان ناتوان یافت که مجال تکلم نداشت و حضرت صاحبقران را ملالی عظیم بر باطن مستولی شده شاهزاده را در محفه خوابانیدند و هم در آنروز کوچ فرمود و چون سه مرحله از قراحصار گذشته فرود آمدند مرغ روح شاهزاده از قفس کالبد پرواز کرد و روی بمرکز اصلی آورد و این واقعهٔ هولناک در هجدهم شعبان سنه خمس و ثمانمائه روی نمود مدت عمر شاهزاده محمد سلطان بیست و نه سال بود و وضیع و شریف و مرد و زن در آن ماتم و شیون گرفتند و کبود و سیاه پوشیده و پلاس و نمد در گردن انداختند و از فریاد و فغان و نفیر امیر و وزیر صیحهٔ روز محشر ظاهر گشت و صاحبقران دریا دل در آن واقعهٔ جانگسل بمقتضای حضرت سبحانی رضا داده زبان همایون بکلمهٔ انا لله و انا الیه راجعون گویا گردانید و فرمان داد که بعد از اقامت مراسم غسل و تجهیز و تکفین جسد شاهزادهٔ مرحوم را در تابوت مشحون برحمت حی لایموت نهادند و تابوت را در محفه تعبیه فرموده بر اشتران بار کردند و الیاس خواجه و شیخ علی بهادر و امیرایاز روانه خواجه را با سوار و پیاده ملازم تابوت گردانید و فرمود که چون باونیک رسند گوهر دریای مغفرت را صندوق نو سازند و در تابوتی مجدد نهاده بسلطانیه برسانند و بمزار رقید پیغمبر علی نبینا و علیه السلام که در آنجا واقع است بامانت بسپارند تا بعد از آن بسمرقند نقل کنند و باقی خواص و ملازمان با محفه و تابوت خالی بسیار استوار کرده در آونیک توقف نمایند و جماعت مذکور بر حسب فرمان روان شده حضرت صاحبقرانی بعد از توجه ایشان با اغرق مراجعت کرده از صحرای آق شهر نهضت نموده روی عزیمت بشهر نهادند و در اثنای طریق بصواب دید امرا عرضه داشتی بعرض رسانیدند و حکم شد که اهالی اردوی همایون از لباس سوگواری بیرون آمده ترک نوحه و زاری کنند و مجموع خلایق که سیاه کبود پوشیده بودند و لباس ماتم در نوردیده زبان از فغان و خروش در کام کشیدند **ذکر فتح مصر و تابع شدن حاکم آنجا** چون رسولان پادشاه گیتی ستان بمصر رسیده اتلمش را طلب داشت و فرج خلف برقوق الملقب بملک ناصر قضیهٔ فتح روم و گرفتاری ایلدرم بایزید که شوکت و مهابت او در خواطر اهالی آن دیار قرار داشت استماع نموده حیرت و دهشت بمبالغ او راه یافت و از نافرستادن اتلمش که در آن باب تقلید پدر خود کرده بود پشیمان شده و بعد از تقدیم مشورت با خواص و مقربان حضرت خدمتش را از حبس بیرون آورده بمجلس طلبید و در توقیر و احترام او مبالغه و الحاح نمود و شرایط دلجوئی و دلخواهی بتقدیم رسانیده در تمام ولایت مصر و شام وجوه دنانیر و رؤس منابر باسم و لقب شهریار آفتاب احتشام محلی و مزین گردانیدند و اتلمش را شفیع ساخته او را با دو رسول احمد واقعه نام بدرگاه فرمان ده انام فرستادند تا صورت معذرت والی خود را بقبول باج و خراج مؤکد سازند و در باب فرمان برداری و طاعت گذاری فصول بر دارند و برسم پیشکش اموال متکاثر از نقود و جواهر و رخوت نفیس و شمشیرهای آبدار مصری و غیر ذلک بایشان روان کرد و فرستادگان بولایت روم در آمدند و اتلمش مسارعت نموده پیش از ایلچیان بدرگاه فلک اشتباه شتافت و احوال مصر و شدت خوف و هراس والی و اهالی آن مملکت بشرف عرض پادشاه سپهر احتشام رسانید و رسولان باردوی اشرف اعلی رسیده تحف و هدایا معروض داشتند و سخنان فرج را بعرض همایون رسانیدند و عرق شفقت و الطاف خسروانه در اهتزاز آمده بر زبان گوهر افشان گذرانید که چون او در حداثت سن سایهٔ التفات پدر از سر افتاده مساعدت و معاضدت او بر ذمهٔ همت پادشاهانهٔ ما از جملهٔ واجبات است اگر در سلوک جادهٔ متابعت و مطاوعت راسخ قدم باشد بفنون رأفت و صنوف مرحمت ما مستظهر و امیدوار گردد و بتنسیق مهمات ملک و ملت و بخدمت حرمین شریفین زادهما الله تعالی تشریفاً کما یجب و ینبغی قیام تواند نمود و تجار و آینده و رونده بیدغدغهٔ خوف تردد توانند کرد و فرستادگان فرج را بانواع نوازش سرافراز گردانید و بر خلعت و کمر و سیم و زر بی نیاز ساخت و از برای حاکم مصر خلعت خاص و افسر مرصع و کمر مزین بجواهر و در ارسال نمود و بنوید عواطف پادشاهانه و عوارف خسروانه فرج را در زمرهٔ خدمتکاران و فاداران اشتمال داد **مصرع** چنین کنند بزرگان چو کرد باید کار **ذکر کوچ دادن قراتاتار از ولایات روم** از قدیم باز قوم قراتاتار عدد و کثرت ایشان بهشتاد هزار خانه وار رسیده بود و در حدود دیار ختای بر اکثر قوم و قبایل غالب آمده و میان آن جماعت و قبیلهٔ مغول خصومتها واقع شده و چون حضرت باری سبحانه و تعالی چنگزخان را استیلا و استعداد بخشید حکم کرد که تمامت آن قوم را با کودکان شیرخواره بکشند لشکریان پادشاه جهان گشا بموجب فرموده عمل نمودند و چون مغول زنان آن قبیله دختران خواسته بودند و فرزندان متولد شده کودکان خود را پنهان داشتند و آن اطفال بزرگ شده بعضی از آن فرقه هم در آنزمان بمرتبهٔ امارت رسیدند القصه هم در آن اوان منکوقاآن برادر خود هلاکو را بولایت ایران فرستاد قراتاتار را داخل لشکر گردانید و هلاکوخان آن قبیله را در حدود روم یورت داد بنابرآنکه بعد از سلطان ابوسعید خان در ممالک ایران پادشاهی صاحب وجود نماند ایشان تمرد و سرکشی

شعار خود ساخته پنجاه و دو فرقه شدند و هر ده بهوای دل خویش یورتی اختیار کردند و بعد از انقضای ایام ایلدرم بایزید بر ممالک روم و آن نواحی استیلا یافته قراتاتار را داخل لشکر روم گردانید و از برای ایشان در ممالک خود منازل تعیین کرد و چون در آن ولایت عوارضات دیوان چندان نمی‌باشد بانک فرصت خورد و بزرگ آن قوم صاحب ثروت و مال و اغنام و جمال شدند و در آن هنگام که حضرت پادشاه گردون غلام بر قیصر غالب آمد این داعیه از خاطر او سر بر زد که قراتاتار را کوچانیده در میان الوس جته جای دهد در آن زمان که سرداران قبیله بدرگاه گیتی پناه شتافتند عنایت خسروانه ایشان را بخلع طلادوز و شمشیرهای زرین و انعام و نوازش دیگر معزز و محترم گردانید و وعدهای جمیل بر زبان خجسته بیان گذرانید چون هیچکس از سپاه منصور متعرض قوم مذکور نشد ایشان خود را ایل و منقاد دانسته در یورتهای خود بفراغ بال نشسته بودند در آن وقت که رسولان حاکم مصر باردوی علی رسیدند پادشاه ظفر لوا سه روز در منزل توقف نموده در باب نقل قراتاتار بماوراءالنهر مشورت فرمود و رای عالم آرای بر کوچانیدن آن قوم قرار گرفت و چون قریب چهل هزار خانه وار بودند و مردم متعین در میان ایشان بسیار بودند فرمان داد که شاهزادگان و امرا و نوئینان هریک براهی روان شده اطراف و جوانب آن قوم را چنان احاطه نمایند که هیچ کس از هیچ جا بیرون نتوانند رفت در رعایت حزم و احتیاط مبالغها فرمود که مطلقا ضرری بایشان نرسانند و بمقتضی اشارت علیه امیر جهانشاه و دیگر امرا و سپاه برانغار و لشکر امیرزاده محمد سلطان بجانب توقات و اماسیه در حرکت آمدند و امیر سلیمانشاه با طایفه از بهادران جوانغار بطرف قیصریه و سیواس روان شدند و بعد از آن صاحبقران سعادت قرین با بقیه جنود فیروزی آثار ایلغار کرده عنان عزیمت بصوب صحرای اماسیه و اراضی قیصریه که اماکن و مساکن الوس قراتاتار بود منعطف ساخت و امیرزاده شاهرخ و امیرزاده خلیل سلطان از آن حفظ طرق تعیین نمود تا ایشان خیال فرار بدماغ راه ندهند و چون موکب ظفر انتساب بعد از قطع منازل از پل آب قزل ایرماق عبور نمود در نزدیک یورتهای ایشان رسید کس فرستاده رؤسای ایشان را طلب فرمود و فی الحال دو سردار قوم قراتاتار را با ترک بسیار بپایه سریر سلطنت مصیر حاضر گردانید و خلع طلادوز و کمرهای زرنگار بخشید و جهت اطمینان ایشان سوگند یاد کرد که درباره شما جز عنایت و مرحمت از این جانب بظهور نخواهد رسید و مدتی مدید است که آبا و اجداد شما بفرمان سلاطین گذشته از توران زمین که یورت اصلی و ماوای قدیم ایشان بود بیرون آمده اند و در دیار غربت روزگار گذرانیده اند و اکنون بعنایت ایزدی از اینجا تا آنجا در حوزه تصرف بندگان درگاه ماست و حکم یک ولایت دارد و وظیفه آنکه کلمه حب الوطن من الایمان را نصب العین ضمیر ساخته بجانب ماوراءالنهر با اموال و عیال و اطفال خود در مرافقت اردوی علی توجه نمایید و مدت العمر در ظل حمایت و عنایت زندگانی کنید و ایشان بعد از ادای شکر و سپاس و دعا و ثنای بیقیاس بعرض رسانیدند که بجان و دل مطیع و منقادیم و بنده کار از کدام دولت به از آن باشد که در زمره خدام شهریاری انتظام یافته حیات چندروزه بپایان رسانیم و حضرت صاحبقران هنرپرور کلمات کلانتر قوم قراتاتار را فی الجمله باور کرده بنابر احتیاط و حزم حکم کرد که اسلحه ایشان را گرفته بقور خانه سپارند و آن قوم را جوق جوق ساخته و بر امرا و تومان تقسیم نمایند و یرلیغ جهان مطاع صدور یافت که هیچکس از ایشان گوسفند و چارپایی نخرد تا موجب سبکباری ایشان نشود فکر گریز نکنند و فرمود که از جمیع تکالیف و اخراجات معاف و مسلم باشند و یورتچیان ایشان را بر سر آبهای خوشگوار و علفخوارهای مناسب فرود آورند و چهل هزار خانه وار با حواشی و مواشی مقرون بیدغدغه و تحاشی ملازم اردوی اعظم شدند **ذکر مراجعت پادشاه جهانپناه بعد از تسخیر بلاد روم بجانب سمرقند و خراسان** چون تمامت ممالک روم در تحت تصرف لشکر پادشاه جهانگیر آمد رای آفتاب اشراق بخت پرتو التفات بر مراجعت بجانب آذربایجان و عراق انداخت تا قضایای آن مملکت را سرانجام داده متوجه سمرقند شود و نشان بجانب سلطانیه ارسال رفت که حضرت عالیات سرای ملک خانم و تومان آغا و خانزاده مادر امیرزاده محمد سلطان و دیگر آغایان و شاهزادگان که آنجا بودند متوجه شوند و تا قلعه اونیک بیایند و چون صاحبقران گیتی ستان بقیصریه رسید دانست که اهالی آنجا رعب و هراس بخود راه داده پناه بنقبها برده اند لاجرم فرمان قضا مضا صادر گشت که علی سلطان تواجی با طایفه از چریک منصور متوجه ایشان شوند و چون نزدیک آن جماعت رسیدند ایشان از بیم جان آهنگ جنگ کردند و علی سلطان از سوراخی که ممر روشنائی نقب بود نگاه میکرد ناگاه تیری جانگزا بشاهرگ او آمد در زمان روح روان تسلیم نمود و برادر علی سلطان همه ایشان را از پای درآورد و موکب همایون چون از سیواس بگذشت حضرت صاحبقران کامکار امیرزاده قرا عثمان را اجازت داده بر جای خود گسیل ساخت و چون مرغزار ارزنجان از وصول موکب ظفر نشان غیرت فزای روضه رضوان گشت و طهرتن خدمات پسندیده بجای آورده پیشکشهای لایق بگذرانید و چون ملکات ملکانه طهرتن را بخلعت خواص اختصاص داد رخصت مراجعت ارزانی داشت و چون ارزنة الروم منزل شهریار جهانبان شد امیرزاده الغ بیگ و امیرزاده محمد سلطان جهانگیر و امیرزاده سعد وقاص باردوی همایون رسیدند و حضرت صاحبقرانی ایشان را در آغوش مهربانی گرفته بزبان عطوفت و لطف پرسش فرمود و چون خواتین و آغایان برحسب فرمان از سلطانیه متوجه

شده بودند در تبریز اسباب تعزیت ترتیب دادند و از آنجا در حرکت آمده بقلعهٔ اونیک رسیدند و چند روزی در آنجا توقف نموده سایهٔ وصول بر آن دیار انداخت خانزاده را از واقعهٔ هایلهٔ فرزند مبرور مغفور آگاهی دادند و ان ستیرهٔ عظمی چنان در گریه و افغان آمد که خون از دل سنگ چکیدن گرفت و چند روز جهت ترویح روح او را ختمات کلام مجید کرده طعام و آش دادند و چون حزن و اندوه آن حضرت فی الجمله تسکین یافت بساط تعزیت در نور دیده شد

ذکر شرح احوال شهریار ماردین و داد و عزم جانب گرجستان

بنابر عهد و پیمان که ملک گرگین در سال گذشته با بندگان پادشاه بگتین کرده بود واجب چنان مینمود که در آن هنگام بپای اطاعت و مسکنت پیش آید و پیشانی نیاز و اخلاص بر ساحت کریاس کردون اساس نهد و چون آن بی‌سعادت موفق نگشت عصبیت دین و غیرت خسروانه باعث آن شد که شهریار دین پرور عزم جانب گرجستان جزم فرمود و بطرف منکول سپاه برانغار و جوانغار و قول روان شدند و درین اثنا سلطان عیسی والی ماردین از نقاعدی که پیش ازین نموده پشیمان شده با شمشیر و کرباس روی توجه باردوی آسمان اساس نهاد و چون بمقصد رسید شاهزادهٔ جوان بخت شاهرخ بهادر را شفیع جرایم خویش ساخت و باج و خراج چندسالهٔ ماردین و پیشکشهای سزاوار نظر کیمیا اثر رسانید و مشمول انواع عاطفت و احسان شده بتاج و خلعت و کمر مرصع بذروهٔ دوپیکر رسید و بمزید قرب اختصاص یافته مخدوم زاده ابابکر شد و درا ثنای این اوقات پسر آق بوقا گرجی با کرایم اموال بدرگاه پادشاه اسلام پناه آمد و بوسیلهٔ مخصوصان و مقربان شرف تقبیل سرادق جلال دریافته اسبان و جانوران و غیر آن بموقف عرض رسانیده و همچنین کوستندیل برادر ملک گرگین که با او مخالفت میورزید روی توجه بکعبهٔ آمال و قبلهٔ اقبال آورده پیشکشها گذرانید و ملحوظ نظر عنایت و عاطفت شد و در حوالی منکول پرتو التفات آنحضرت بر امیرزاده پیر محمد بن عمر شیخ افتاده او را بصنوف نوازش و تربیت سرافراز گردانید و بتجدید حکومت دارالملک شیراز بخدمتش ارزانی داشت و شاهزادهٔ مشارالیه روی توجه بآنصوب نهاده بموجب حکم امیرزاده رستم و ایالت فارس تعلق باو گرفته بود از ییلاق کوشک زرد متوجه اردوی کیهان نورد گشت و چون بخونسار که از اعمال جرپادقانست نزول فرمود از پیش حضرت صاحبقران کس آمده خبر آورد که ما اصفهان را بتو دادیم اعرق خود بدانجانب فرست و خود بعمارت قلعهٔ ازمیان که خراب و ویران شده است اشتغال نمائی و هم در خونسار به امیرزاده پیر محمد که عازم شیراز بود برسید و با امیرزاده رستم ملاقات کرده و برادران جانی یکدیگر را در آغوش مهربانی گرفتند و اظهار مسرت و شادمانی کردند و امیرزاده پیر محمد بمقصد شتافته امیرزاده رستم کماشته بضبط اصفهان فرستاد و خود به بروجرد رفته در عمارت قلعهٔ مذکور سعی و اهتمام نمود و در تضاعیف این حالات داعیهٔ تعمیر بغداد که از امهات بلاد اسلام است از خاطر خطیر حضرت صاحبقران جهانگیر سر بر زد و آن شغل خطیر به امیرزاده ابابکر حواله شده و ایالت عراق عرب با توابع و ملحقات بشاهزادهٔ مشارالیه مفوض گشت و جمعی از امرای عالیمقدار مثل پاینده سلطان برلاس و حسن برلاس و سونجک و سلطان سنجر بن حاجی سیف الدین و دولت خواجه ایناق و دیگر بهادران بر حسب فرمان ملازمت رکاب شاهزادهٔ نامدار اختیار کردند و اشارت علیه نفاذ یافت که امرا و عساکر واسط و بصره و کردستان و ماردین و دیاربکر از متابعت آنجناب گردن نپیچند و شاهزاده را امر فرمود که از راه دیاربکر درآید و بقیهٔ مفسدان را سیاستی بلیغ فرماید و چون بآن نیز روی نماید بعراق عرب گراید و نخست بدفع قرایوسف ترکمان اشتغال نماید چه در آن اوان بمملکت استیلا یافته بود و چون از آن مهم خاطر جمع سازد مردم را بعمارت و زراعت ترغیب و تحریص کند و خود به آبادانی بغداد از سر جد و اجتهاد پردازد که بزودی معمور گردد چنانچه سال دیگر باراده ملک داد گر قافلهٔ حجاز روانه شود

ذکر شرح استیلای قرایوسف ترکمان بر عراق عرب

قرایوسف ترکمان از صدمات عساکر نصرت مآثر گریخته پناه بایلدرم بایزید برده بود و در وقت عزیمت حضرت صاحبقران بممالک روم قرایوسف دست باموال و چهارپایان قیصر دراز کرده غنیمت فراوان جمع آورده و از ساحل فرات روی توجه بجلب نهاد و در چول و بیابان محنت گرفتار شده احشام و قبایل عرب را بمتابعت خود دعوت فرمود و گروهی انبوه از هر دو طایفه پیش او جمع آمدند و سلطان احمد که حاکم بغداد بود و تمامت عراق عرب داشت حکومت حله و بعضی ولایات عراق عرب را بپسر خود سلطان طاهر ارزانی داشت و خدمتش در حله اقامت داشت و سلطان احمد از بغداد بحله پیش پسر خود سلطان طاهر رفت و آقا فیروز را که وزیر و مشیر او بود بگرفت و سلطان طاهر ازین معنی متوهم شده با امرای پدر خویش مثل محمد بیک و امیر علی قلندر و میکائیل و فرخ شاه که این جماعت نیز اعتماد بسلطان احمد نداشتند مشورت کرده باتفاق یاغی شدند و در نیمشب از جسر گذشته باین طرف آب آمدند و سلطان احمد چون برین حادثه اطلاع یافت جسر بریده و کنار آب گرفته در مقابل امرا و پسر نشست و قاصدی پیش قرایوسف فرستاد و التماس نمود که باو ملحق شود و او را بمال فراوان نوید داد و قرایوسف با لشکر گران از عرب و ترکمان روان شده بسلطان احمد پیوستند و بهیات اجتماعی از آب بگذشتند و هر دو سپاه صفها بیاراستند و بعد از محاربهٔ عظیم شکست بطرف سلطان طاهر افتاد و ترکمانان غنیمت بسیار گرفتند و سلطان طاهر را در وقت فرار جوئی پیش آمده خواست که مرکب از آن جوی بجهاند اسب در جوی افتاده و شعلهٔ حیاتش منطفی گشت و ترکمه

که بمال سلطان احمد طمع کرده بودند در مقام غدر آمدند و خدمتش این صورت را بفراست دریافت و در ظلمت لیل سر خویش گرفت و راه بغداد پیش و قرا یوسف از مردم
جلد آنچه توانست بدست آورده در عقب سلطان متوجه شده و چون ببغداد رسید فی الحال شهر را مسخر ساخت و سلطان احمد از بیم جان در گوشهٔ مختفی گشت
و چون شب در آمد قرا حسن نامی سلطان را از بغداد بیرون برده او را بر دوش گرفت و قریب پنج فرسخ قطع کرده در راه گاوی بدست ایشان آمد و سلطان احمد
بر آن سوار شده و هر دو بتکریت رفتند و سارق عزاوبرات که در آنجا بود در مقام خدمت آمده چهل سر اسب کشید و از نقود و اسلحه در خوت و امتعه آنچه دست
قدرتش بر آن میرسید پیش سلطان احمد بگذرانید و بعضی امرا و نوکران سلطان احمد که پراکنده شده بودند مثل شیخ مقصود و دولت یار و عادل و غیره هم بتکریت آمد
در ظل رایت او مجتمع شده بودند و سلطان وداع فرموده از آنجا عنان توجه بجانب شام تافت و قرا یوسف بر تمامت عراق عرب استیلا یافت چون
امیرزاده ابابکر با امرا و لشکریان متوجه بغداد شدند اشارت علیه صدور یافت که امیرزاده رستم از بروجرد در حرکت آمده با میرزاده ابابکر ملحق شود و توکل برلاس از همدان
و سوجی از نهاوند در ملازمت امیرزاده رستم بروند و باتفاق در دفع فتنه قرا یوسف مساعی جمیله مبذول دارند و چون میرزاده ابابکر حسب فرموده باربیل رسید
عبدالله حاکم آنجا را با دیگر سرداران که در تهییج فتنه میکوشیدند گرفته و بند کرده باردوی همایون فرستاد و امیرزاده ابابکر اغرق را گذاشته و ایلغار کرده
متوجه دفع فتنه قرا یوسف شد و امیرزاده رستم از بروجرد بیرون آمده در حوالی حله با میرزاده ابابکر پیوست و شاهزادگان مذکور با امرا و لشکر منصور از فرات گذشتند
و در زیر حله بکنار نهر الغنم که مقابل قریه است بقرا یوسف رسیدند و با ایشان زیاده از سه هزار کس نبود و قرا یوسف باغلبه تمام جوی را خندق ساخته جنگ را مستعد
و آماده استاده بود و چون امیرزاده رستم از آب بگذشت و خود را بر مخالفان زده آتش حرب افروخته گشت و یار علی برادر قرا یوسف با معدودی چند از
معرکه بیرون رفته روی توجه بجانب شام نهاد و مجموع ایل و حشم را که قریب بانجده هزار خانه بودند با اموال فراوان از گله و رمه و گاو و گوسفند و غیر آن بدست
تصرف بندگان درگاه گیتی پناه آمد و نوکران امیرزاده رستم حرم قرا یوسف را که مادر اسکندر و اسپند بود اسیر کردند و مغیرهٔ عرب را که حکومت اعراب بریه
تعلق باو میداشت با دیگر سرداران و متمردان آن نواحی که منکوب و مقهور ساختند و در اثنای تعقیب الچیان ملازمان امیرزاده ابابکر و امیرزاده رستم سر برادر
قرا یوسف را باردوی همایون آورده صورت فتح ارجمند معروض داشتند و چون خاطر امیرزاده ابابکر از جانب قرا یوسف و دیگر معاندان جمع شد از سر
فراغ بال همت عالی نهمت بر عمارت بغداد و اعمال آن مصروف داشته بتدارک خللها مشغول گشت **ذکر آمدن رسولان ملک گرگین**
بدرگاه صاحبقران گیتی ستان موکب گیتی کشای حضرت صاحبقران از حوالی قارص نهضت فرموده بمملکت گرجستان در آمد
و پیش از توجه رایت منصور امیر شیخ ابراهیم شیروانی که همیشه طریق جان سپاری و خدمتکاری مسلوک میداشت برحسب فرمان روان شده بود مداخل و مخارج
ولایت گرج را ضبط کرده چون ملک گرگین که حاکم و والی آن سرزمین بود بر قصد لشکر اسلام اطلاع یافت قلق و اضطراب بر ضمیر شش مستولی شده رسولی سخندان
چرب زبان با پیشکش و اموال فراوان بدرگاه خسرو کامکار فرستاد خلاصهٔ عرضه داشت آنکه این بندهٔ خاکسار نه در آن شمار است که پادشاه ذوالقدار
بنفس همایون متوجه این دیار گردد اگر غرض امتثال اوامر و نواهی حضرت شهریاریست بجان و دل فرمان بردارم و اگر مقصود باج و خراج است آنچه مقرر شود
سال بسال بی تاخیر و تسویف بخزانهٔ عامره رسانم اما سایهٔ چتر سلطانی بس مهیب است و در من آن یارای این ندارم که شرف تقبیل سرادق جلال دریابم اگر
عاطفت بیکران حضرت صاحبقران مهلت بخشد تا بعد از ازالهٔ خوف و هراس مانند سلطان ماردین ببارگاه سپهر اساس شتابم و آنحضرت به آن کلمات روی
اندود و التفات نفرمود و در جواب فرمود که باگرگین بگوئید که قضیهٔ توجیهی که شرف اسلام شفیع جرایم و آثام ایشان میشود نسبتی ندارد و اگر بحیات خود تعلقی دارد
باید که هرچند زودتر بخدمت شتابی و بعد از وصول درگاه ما حال از دو بیرون نیست قبول ملت اسلام یا اصرار بکفر و ظلام و بر تقدیر اول عنایت شاهانه
بنوعی شامل تو گردد که جهانیان را از مشاهدهٔ آن انگشت تحیر بدندان بماند و اگر توفیق رفیق نگردد بر حسب فرموده صاحب شریعت غرا علیه من الصلوات انماها
جزیه با تو مقرر سازم و ترا مستظهر و مستوثق بازگردانم و والی استنبول که در دین و کیش با تو موافقت است التجا بدین درگاه آورده شنیده باشی که از موائد احسان ما بچه
سان محظوظ گشت باید که در آمدن تعلل ننماید که هیچ گونه عذر مسموع نخواهد بود و بعد از آن ایلچیان رخصت مراجعت یافته بازگشتند و در اثنای این اوقات از
تبریز بیان تواچیان و نویسندگان و عمال آذربایجان بدرگاه فلک اشتباه آمده جانوران و اسبان بموقف عرض رسانیدند و از جانب خراسان علی شقفان
که از قبل علی سمنانی ضابط اموال دیوانی آن ممالک بود در رسید و پیشکشها کشید و چون وقت رفع محصولات گرجستان بود رای صواب نمای تجویز فرمود که
مخالفان دین غلات از زمین برگیرند و خود را قوی ساخته مخالفت از سر گیرند لاجرم برحسب اشارت علیه امیر شیخ نورالدین و دیگر امرا برسم ایلغار روان شده بولایت
گرج در آمدند و ارباب عناد و شقاق را متفرق و پراکنده ساخته امیر شیخ نورالدین چندان تمکن و رزید که لشکریان غلها برگرفتند و امرا و سپاه بعد از آن

مقرون بسلامت و غنیمت متوجه درگاه پادشاه شدند

ذکر شرح توجه عنان جهان پیما بصوب تسخیر قلعه گرجیان و حوالی آن

قلعه در ولایت گرجستان میان دو دره عمیق بر زمین بلند واقع شده و بر آن موضع مرتفع کوهی از جمیع جوانب بلند و هموار دو نوبتی یکصد و پنجاه گز سر باوج دوار کشیده و از یک جانب آن کوه شعبهٔ منفصل گشته و بارتفاع از آن کوه درگذشته چنانچه گردن باوج لامکان برافراشته و از سر کوه جز بریسمان و نردبان وصول بآن قلعه نتوانند شد و آن کوه بجز یک راه باریک پیچاپیچ از هیچ طرف ندارد و در پای دامنش بواسطه رود ژرف ضیق محل نزول لشکر و نصب خیام نتوان یافت و بر بالای کوه گرجیان قلعه ساخته بودند و دروازهٔ بر آن نشانده حوضهای وسیع عمیق جهت آب باران مرتب داشته حاکم آن شخصی برزال نام و سی نفر از عظما و زادران و گروه انبوه از گرجیان در تحصین با او موافقت داشتند و چند گله خوک و گوسفند در آن قلعه میچریدند و همیشه خمهای ایشان از کثرت در شمار نمی آمد مملو از شراب ناب و مشحون بموافقت مذاب بود و چون حضرت صاحبقران جهان کشای بر صورت این قضیه اطلاع یافت عنان سمند جهان پیمای بصوب تسخیر حصار مذکور تافت و چون قلعه مذکور در وسط بلاد ارباب عناد بود و در بیرون آب چندان یافت نمیشد تا بقوت چه رسد و سپاه اندک بنا بر قرب مخالفت در آنجا اقامت نمیتوانستند کرد بنا برین فتح قلعه را از محالات می شمردند و از نهضت رایت نصرت انتساب بدان صوب استبعاد مینمودند فی الجمله روز جمعه رابع عشر محرم الحرام سنه ست و ثمانمائه موکب همایون بظاهر قلعه رسید و ارباب حصار برسم پیشکش اندک هدیه بیرون فرستادند و زبان تضرع باظهار اطاعت و انقیاد گشادند و چون دانستند که مردان سالخوردهٔ باتمیز چون کودکان بجوز و مویز راضی نخواهند شد رایت تکبر و استکبار برافراختند و سنگهای متعاقب و تیرهای متواتر از بالا بزیر می انداختند حضرت صاحبقران فرمان داد که امرای رفیع مقدار در اطراف حصار فرود آمدند و اشارت علیه نفاذ یافت که امیرشاه ملک در برابر دروازه حصنی رفیع حصین سازد و دیگر امرا را امر فرمود که از دو جانب دو قلعه دیگر بنا کنند بنابر آنکه اگر فتح قلعه و حصار بزودی میسر نشود جمعی از لشکریان در آن قلعه ساکن گشته بمحاصره قیام نمایند و امیرشاه ملک بمساعدت دولت روزافزون در مدت سه روز قلعهٔ برافراشت که گنجایش اقامت سه هزار کس داشت و آنحضرت از برابر قلعه بر پشت قلعه نقل فرمود که نقل عراده و منجنیق در آن محل میسری می پذیرفت و برحسب فرمان از برای عراده منجنیق از سنگ و چوب ساختند و چندان برافراختند که مشرف بود بر قلعه و چون از آسیب سنگ عراده و منجنیق برج و باره قلعه دور افتاده بود گرجیان فارغ البال نشسته دغدغه از آن بخاطر راه نمیدادند و چون یک هفته برین نهج بگذشت از قوم تکریت که در رفتن کوه و کمر بی نظیر رجحان داشتند تکچک نامی در شب جمعه بیست و دوم ماه مذکور طریق اختفا روانشد و بر جانب سنگ پاره که در جانب جنوب قلعه بود برآمد و بحصار رفته و یک سر گوسفند برگرفته ببالای سنگ برآورده و در آنجا ذبح کرده بنشانه گذاشت و هیچکس را از اهل قلعه بران اطلاع نیفتاد روز دیگر تکچک سرگذشت شبانه را در پایه سریر اعلی تقریر کرد حضرت صاحبقران فرمود که از ابریشم و ریسمان طنابها تافتند و نردبان مثال چهار اسری در یک طناب و سری در دیگر استوار کردند و امیرشاه ملک در پایان قلعه ایستاده پنجاه مرد از ترکمانان و مبارزان خطه خراسان از نردبانها فرستاده و گرجیان آن شب بخواب غفلت غنوده بودند چون روشنی صبح صادق در آفاق منتشر گشت گرجیان تیره اندرون سر از بالین غفلت برگرفتند و در حرکت آمدند یکی از خراسانیان به آواز بلند تکبیر گفته و بر خاتم انبیا و سرور اصفیا علیه من الصلوات اتمها سلام فرستاد و محمود نفیرچی که از بندگان امیرزاده شاهرخ بود بر آن قلعه نفیر کشیده گرجیان بدافعال از آنحال که در خیال ایشان نگذشته بود آگاهی یافته سراسیمه از هر طرفی بشتافتند و پای ممانعت فشرده دست مقابله و مقاتله بر داشتند و شهریار دین دار بر بادپای عالم پیمای سوار شده در برابر قلعه که دلیران سپاه منصور بالا رفته بودند بایستاد و مجموع لشکریان غلغلهٔ تکبیر بذروهٔ کرهٔ اثیر رسانیدند و سورن انداخته کورکه فرو کوفتند و چون راه از فراز آن سنگ پاره بقلعه چنان تاریک و باریک بود که زیاده از دو کس پهلوی هم نمیتوانستند ایستاد نخست پردلی سپر در سر کشیده پای تهور پیشتر نهاد دو نفر دیگر با او دست به تیر و کمان یازیدند ناگاه از شست قضا و قدر تیری بر دهان حایل سپر آمد و از شدت آن زخم سپر از دست انداخته باز پس افتاد و عبدالله سبزواری دوازده زخم خورده بازگشت و عاقبت نسیم فتح و ظفر بر پرچم رایات مجاهدان دین وزیده سپاه نصرت قرین به نیروی دولت قاهره قفل دروازه را بشکستند و قلعهٔ چنانرا که یک شمه از وصف او شنیدی هم در روز یکشنبه بیست و سیم ماه مذکور مسخر ساختند و چون کار از دست و تیر از شست رفته بود گرجیان فریاد الامان بایوان کیوان رسانیدند و لشکر فیروزی نشان جمعی از آن نادانانرا از بالای قلعه بزیر انداختند و برزال حاکم قلعه و دیگر سرکشانرا گرفته دست و گردن بسته بدرگاه جلال آوردند و مجموع مردانرا به تیغ سیاست بگذرانیدند و زنان و فرزندان ایشانرا اسیر کردند و عاطفت خسروانه برزال را بشیخ ابراهیم والی شیروان بخشید و فرمان فرمای هفت اقلیم در کنف دولت و اقبال مراجعت نموده به اردوی همایون فرود آمد و حراست قلعه را بیکی از اعیان خراسان موسوم بمحمد توران که به پادشاه توران اشتهار یافت تفویض فرمود و طایفه از خراسانیان را پیش او گذاشته و

فرمود که اموال آن حدود و نواحی را در مایحتاج خود تصرف کرده نگذارند که بعد از آن گرجیان پیرامون ولایت مسلمانان گردند

ذکر توجه حضرت صاحبقران بجانب ابخاز و مراجعت از آنجا

چون خاطر خطیر خسرو جهانگیر از فتح قلاع گرجیان فراغت یافت بعد از تقدیم مشورت و ترتیب طوی با عظمت عزیمت جانب ابخاز تصمیم داد و امیر شیخ نورالدین و امیر شاه ملک و دیگر امرا و تومانات را با سپاهی فزون از قطرات امطار در مقدمه روان ساخت چون مرجع یکیتی ستان جنگلستان بود شیران بیشه وغا درختان بریده راه میساختند و بقدم صدق پیش رفته دست بنهب و سبی بر می آوردند و غلغله و تکبیر در طاس نگون سپهر می انداختند و حضرت صاحبقران از عقب نهضت نموده بمیان گرجستان درآمد و از عبور لشکر منصور قرب هفصد مزرعه و قصبه و دیر عرصهٔ تاراج شد و کلیساها که از سنگ افراخته شده بود با خاک یکسان آمد و گرجیان هر که بدست افتاد کشته شد و بعضی از مواضع کفار گرج که در میان مغارها و کوهها بود نه بنزدبانها بالا رفته متحصن شدند از موقف جلال حکم واجب الاذعان صدور یافت که صندوقها را بزنجیر و ریسمان استوار بستند و در هر صندوقی یک نفر یا دو نفر از ارباب جلادت و شجاعت نشسته و طایفه در برابر کوه ایستاده و صندوقها در برابر مغارها فرو میگذاشتند و آن بهادران به تیر و شمشیر بید غدغه جنگ میکردند و بچستی و چابکی از صندوق جسته خود را در مغارها انداختند و با آنکه در هر مغار چهل و پنجاه کس بلکه زیاده بودند و بر همه غالب می آمدند و مردان را کشته زنان و فرزندان ایشان را اسیر میکردند و اموال و اثقال آن جماعت را بباد غارت و تاراج میدادند و بدین نهج بیست مواضع مسخر گشت و کنایس مخالفان ملت بیضا را منهدم ساختند و باغات ایشان را از بن و بیخ برانداختند و از خرابی و ویرانی دقیقه نامرعی نگذاشتند و درختان بعضی بوست باز کردند و بعضی را به آتش سوختند و چون اضرار کفار بنهایت انجامید روز دوشنبه چهارم ربیع الاول سپاه بهرام محل بازگشته باردوی اعلی ملحق شدند و در روز آدینه با دیگر ملازمان موکب فیروزی نشان سوار شده صید فراوان افکندند و باز در جمعه سیزدهم ماه مذکور داعیه شکار از خاطر خاقان موید منصور سر برزد و در آن صحرا و بیابان نخچیر بی پایان افکندند و چون از آن کار فراغت یافتند بار دیگر بر سر قتل و غارت رفتند و پیش از این سرداران گرج که در اردوی کیهان پوی اسیر بودند کس فرستاده گرگین را آگاهی داده بودند که اگر بدین طریق رایت فتح آیت خسرو سرافراز به آنجا رسد در گرجستان از رسم کیشان اثر و نشان نماند ملک گرگین از این سخن مشعر شده جمعی از هم کیشان خود را با پیشکشهای نفیس به بارگاه پادشاه اسلام فرستاد و چون ایلچیان گرگین باردوی خجسته پادشاه روی زمین رسیدند دست در دامن شفقت امرا زده و امرا فرصت جسته در وقت مناسب زانو زده سخنان ضراعت آمیز گرگین را بپایهٔ سریر اعلی عرضه داشتند و در آن باب فضلی مشبع راندند صاحبقران که همت او همگی بر اعلاء معالم دین مقصور بوده شفاعت ایشان را شنید و آن کلمات را بسمع رضا اصغا نمود و امرا در این قضیه به ارباب درس و فتوی رجوع کرده فقها و مفتیان در مجلس همایون تقریر فرمودند که چون این جماعت جزیه قبول نمایند حکم شرع آنست که دست از ایذا و اضرار ایشان بازدارند و بقتل و غارت تعرض ننمایند بالاخره حضرت صاحبقرانی بموجب فتوی ائمهٔ اسلام عمل نموده و سرکرم جنابینده فرستادگان را در میان یاس و امید رخصت انصراف داد و چند روز در آن نواحی بعیش و عشرت و صید و شکار اشتغال نمودند و ایلچیان مراجعت کرده هزار تنکه مسکوک به القاب همایون شهریار با هزار بار از نفایس اقمشه و غرایب امتعه و اوانی طلا و نقره و یک قطعه لعل آبدار خوش رنگ بسنگ هیجده مثقال بعرض همایون رسانیدند و قبول جزیه و خراج را بقبول عهود و مواثیق موکد ساختند و حضرت صاحبقران رایت مراجعت برافراخته بعد از قطع چند منزل بتفلیس رسید و مجموع دیرها و کلیساها را که در آن حدود و نواحی بود منهدم گردانیدند و چون از آب کر گذشته دو مرحله پیمود جهت عمارت بیلقان عنان عزیمت بقراباغ منعطف گردانید و در حوالی بیلقان در محلی فرود آمدند و رای آفتاب اشراق پرتو التفات بر تعمیر بیلقان انداخت و آن شهر از دیرباز خراب و ویران شده بود بنوعی که از ابنیه و عمارتش خشتی بر جای خود نبود القصه فرمان واجب الاذعان نفاذ پیوست که مهندسان خسرو معاشران روشن ضمیر طرح شهری کشیدند مشتمل بر سوری عریض و خندقی عمیق و چهار بازار و بیوت و دروب بسیار و باغچه و بساتین و غیر آن در ساعتی مسعود و زمانی محمود اساس طرح شهر انداخت و بطناب پیموده بر شاهزادگان و امرا قسمت نمودند و لشکریان باهتمام بر کار عمارت مشغول شدند و مجموع آن ابنیه و عمارت را از خشت پخته در یک ماه تمام به اتمام رسانیدند و دور باروی آن بگز بزرگ دو هزار و چهارصد گز بود و عرض دیوارش یازده گز و ارتفاع آن قریب پانزده گز و عرض خندق سی گز و عمقش بیست گز و کنگره و سنگ انداز ترتیب دادند و شهری چنین با وجود کثرت بارندگی و شدت سرما و برودت هوا در یک ماه چنانچه سبق ذکر یافت ساخته و پرداخته آمد و رای صواب نمای اقتضای آن کرد که از رود ارس جدولی بریده شود که آب آن از بیلقان گذرد تا از فیضانش اراضی آن حدود و نواحی معمور و مسکون گردد لاجرم فرمان قضا جریان نفاذ یافت که امرا و شاهزادگان و تومانات کفایت آن مهم قیام نمودند تواچیان مسافت جوی را بر سپاهیان قسمت کردند و باندک زمانی نهری روان و جیحونی جاری که طول آن مقدار شش فرسنگ بود و عرض پانزده گز شرع مهیا

و آماده شد **ذکر ارسال حضرت صاحبقران امنا را بولایات جهة تفتیش احوال زیردستان** دران اوان که رایات
ییلاقان مرکز رایت فیروزی نشان بود باشراف و اعیان ممالک توران و ایران برسانیدن تعزیت شاهزاده مرحوم محمد سلطان و تهنیت فتح دیار روم
از انجا و اقطار احرام قبلهٔ اقبال و کعبهٔ آمال بسته بودند بدرگاه شهریار ستوده خصال جمع آمده هنگام بار عام در مجلس فرمان فرمای نام از علما نامدار و فضلای
روزگار جمعی عظیم منعقد میشد و چون خاطر خطیر آنحضرت بتحقیق مسایل دینی و معارف یقینی و ملکات ملکانه و اخلاق خسروانه بود نکات لطیف و حکایات بدیع
در میان آمد از جمله کلمات ارباب فضل و دانش بفضیلت عدل و احسان و مزیت بر و امتنان منجر شد و حضرت صاحبقران عدالت نشان خواست که
آن بحث بحجز دکفتار بی کردار آخر نشود لاجرم با افاضل فضایل انتساب خطاب فرمود که در ازمنهٔ سابقه و قرون سالفه علمای ملت سلاطین و ارباب دولت را
نصایح مشفقانه کرده اند و بر امور مستحسن ترغیب و تحریص نموده و از افعال نکوهیده و آمال ناپسندیده منع فرموده اند و درین عصر شما هیچ ارشادی نمیکنید و از صلاح
و فساد مملکت و رعیت هیچ با من نمیگوئید ایشان متفق الکلمه معروض داشتند که لله الحمد والمنه که پادشاه دین پرور معدلت گستر از موعظه و نصیحت امثال ما استغنا
دارد و همه کس را در اجرای احکام علمی و قوانین عملی از آنحضرت تعلیم باید گرفت و حضرت صاحبقران صافی سیرت از این کلمات اگرچه مطابق واقع بود اعراض نموده
فرمود که مرا امثال این سخنان که بر سبیل ستایش و تحسین گویند اصلا خوش نمی آید و غرض از اظهار این حدیث جذب قلوب نیست بلکه مقصود آنست که هریک
از شما که از ناحیه آمده اید احوال داروغگان و معاش کاشتکان نسبت برعایا و زیردستان اعلام کنید تا اگر از زبردستی حیفی بر زیردستی رفته باشد تدارک
مشغول شوم علما و فضلا زبان بدعا و ثنا گشودند و هریک آنچه از رنگ و بد و غث و ثمین مملکت خود میدانستند عرضه داشتند و حضرت صاحبقران رعیت پرور
طایفه از اصحاب درس و فتوی را که بزهد و تقوی موصوف بود اختیار فرموده هریک از ایشان را بتعیین متدینی از قبل دیوان اعلی بقطری از اقطار ممالک
محروسه فرستاد تا تحقیق مهمات نموده داد مظلوم از ظالم ستانند و ستمکاران را گوشمال و مالش بسزا دهند و صورت قضایا را بموجب راستی ثبت کنند و بازگشته
بعرض رسانند تا عالمیان باین عواطف امیدوار گشته در مهاد امن و امان پهلو بر بستر استراحت نهند و در صبح و شام بدعای دولت روزافزون پادشاه اسلام
قیام نمایند و شهریار جهان فرمان داد که مولانا قطب الدین قرمی را که پیش از این اعمال فارس باردوی همایون آمده بود بند کنند و سبب قید او آنکه بسمع
اشرف اعلی رسید که مولانای مشار الیه در حین توجه بدرگاه عالم پناه مبلغ سیصد هزار دینار کپکی بعلت نثار و پیشکش از رعایا و محترفهٔ شیراز گرفته است و قدم از عالم
انصاف و مروت بیرون نهاده و حکم شد که شیخ درویش آلهی خدمتش را با دو شاخه در شیراز برد و آن وجوه را بصاحب آن اموال رسانند و نوکرش را غیر از آنکه
حرکت ناپسند از وصادر شده بود و ضرری چند بخلایق رسانیده از حلق بیاویزند و اشارت علیه بصدور پیوست که مولانا صاعد که همراه مولانا قطب الدین
قرمی و نویسندگان از فارس آمده و صورت ظلم مولانای مذکور بمسامع علیه صاحبقران رسانیده بود همراه ایشان بشیراز برند و خاطرنشان مردم آنجا کنند
و هر حیف و ظلمی که مولانا قطب الدین ارتکاب آن جسارت نموده رضا و اشارت خسرو کامیاب به آن مقرون نبوده و حضرت صاحبقران خواجه ملک سمنانی را
با ایشان جهة ضبط اموال فارس روانه ساخت و چون آن جماعت بموجب یرلیغ پادشاه با امثله و احکام بشیراز رسیدند داروغه نوکر را از حلق برکشیدند و روز جمعه که
انبوه از مردم شهر و روسا در مسجد عتیق جمع آمده بودند و صحن و بام مسجد از ایشان پر شده بود مولانا قطب الدین را در پای منبر سنگین با زاولانه و دو شاخه حاضر ساختند
و مولانا صاعد بر منبر برآمده سخنان شهریار صاحبقران را بسمع خلایق رسانید و این بیت خواجه عماد فقیه تغیر کرده برین نهج بر زبان گذرانید **بیت** اگر خراب شد
این مملکت ز شاه مدان　که نزد مردم دانا گناه مولاناست　و از اطراف و جوانب غلغلهٔ ثنای پادشاه رعیت پرور بگوش ساکنان عالم علوی رسید و
در مدت دو ماه مبلغ سیصد هزار دینار کپکی را که همراه آورده بودند در حضور قضات و امینان ملک بی قصور و کسور بخداوندان اموال تسلیم نمودند و در آن
باب خطوط نوشته باسامی حضار مجلس موشح گشت و بعد از آن شاهزاده جوان بخت امیرزاده پیر محمد بن امیرزاده عمر شیخ مولانا قطب الدین را بند و
دو شاخه برگرفته روانهٔ سمرقند گردانید **ذکر توجه امیرزاده کامکار بجانب ولایت مازندران و گیلان** چون خاطر خطیر بانی مبانی
جهانبانی یعنی حضرت صاحبقران از عمارت ییلقان فراغت یافت و عنان عزیمت خواص از برای قشلاق بجانب قراباغ تافت و چون آنجا رسید حضرت
صاحبقران و شاهزادگان و سران سپاه در قوریا که بموجب فرموده ساخته و پرداخته بودند نزول فرمود و لشکریان نیز در منازل خود قرار گرفتند و امیرزاده رستم
که پیش ازین بفرمان واجب الاذعان صاحبقران که مقرر شده بود که جهت قریلتای تفویض ولایت و الوس هلاکو خان به امیرزاده عمر در قراباغ حاضر کرده از راه
قلاع دشت تا متوجه گشته باردوی همایون پیوست و شرف زمین بوس دریافت و در آن اوان که منهیان بمسامع علیه رسانیدند که اسکندر شیخی که برحسب یرلیغ
حضرت صاحبقران بضبط فیروزکوه و دماوند مشغولست از و عصیان و تمرد سر زده و حقوق تربیت حضرت صاحبقرانی بر طاق نسیان نهاده بکفران نعمت اقدام

مبنا بر این معنی بر مزاج اشرف گران آمده از موقف جلال مثال واجب الامتثال صدور یافت که امیر سلیمان شاه باتفاق امیرزاده رستم متوجه بری شوند و اگر خبر یاغی گری اسکندر مطابق واقع باشد سپاهان قم و کاشان و درگزین را جمع آورده از عقب او بروند و سزا و جزای آن کافر نعمت را در کنارش نهند و ایشان بموجب فرمان روان شدند و امیر شیخ ابراهیم بموجب یرلیغ بدرگاه حضرت صاحبقران آمده ساوری فراوان آورده و انواع پیشکشها از رخوت و اقمشه و جوشن و سایر اسلحه و غلامان خوش منظر و کنیزکان ماه پیکر و تنسوقات دیگر بعرض رسانیدند و کنهار اسب کشیدند و همچنین مطالبات مال امرا را از نقود و اجناس گران بار گردانیده و در آن زمستان هر هفته بهانه طوئی عظیم الشان ترتیب داده بوظایف عیش و طرب می پرداختند و در تضاعیف این حالات از عراق عرب نور الورد پسر سلطان احمد را که هیجده مرحله از مراحل زندگانی طی کرده بود و گل رخسارش در باغ جوانی نوشکفته بیاورند و صرصر قهر نهال قامتش از جویبار خلاف بالا کشیده بود منحنی گشت و در اثنای این اوقات سید برکه علیه التحیة والبرکات رسید و حضرت صاحبقران ستوده خصال از خرگاه برسم استقبال بیرون آمده جناب سیادت مآبی جهة اقامت رسوم تعزیت امیرزاده محمد سلطان دستار از سر برداشت و آنحضرت سید مشار الیه را در آغوش گرفت و هر دو بسیار بگریستند و هم در آن ایام از جانب ماوراء النهر اعیان و اشراف و سادات و علما مثل خان زادگان سمرقند و خواجه عصام الدین و خواجه فضل کیشی و اولاد شیخ الاسلام کیشی و عبد الرحمن و دیگر بزرگان آن دیار و سایر بلاد و امصار بدرگاه پادشاه سپهر اقتدار آمده مراسم عزای شاه زاده نامدار بتقدیم رسانیدند و بزلال موعظت و نصیحت نایره فرقت را که التهاب داشت تسکین دادند و چون خاطر خطیر خسرو جهانگیر بتحقیق مسایل دینی میل تمام داشت هر روز بعد از آنکه رای عالم آرای را از تنسیق امور ملکی فراغتی روی نمودی فضلای انام و علمای اعلام در مجلس واجب الاحترام پادشاه اسلام جمع آمدندی و بمباحثات شریف و القای نکات لطیف که متعلق بملت حنیف بود مجلس را بیاراستندی و در این اثنا خدر معلی ملک آغا حرم محترم امیرزاده پیر محمد جهانگیر پسر امیرزاده مشار الیه امیرزاده خالد و سلطان مهدی باردوی همایون رسیدند و بشرف ملاقات فایز شده نفایس هندوستان بموقف عرض رسانیدند

ذکر توجه مخدوم زاده عالمیان شاه رخ بهادر بصوب گیلان و وقایع ترکان در قراباغ

چون حکام ممالک گیلان به ارسال رسل و هدایا اکتفا نموده بخدمت خسرو جهان گشای استظلال نجستند و دیده امیدوار را از غبار سم سمند جهان پیمای روشنائی نفرمودند از موقف غیرت پادشاهانه یرلیغ جهان مطاع نفاذ پیوست که برخی از سپاه ظفر پناه بجنگلستان گیلان در آمده در آن حدود قشلاق کنند و ایشان به امتثال امر مبادرت نموده روان شدند و حکم شد که امیرزاده شاهرخ با چند قوشون از چرکی منصور متوجه آن صوب گشته تفرل آغاج روند و فرزند ارجمند شاهزاده مذکور ابراهیم سلطان با تومان خود و امیر جهان شاه و امیر شیخ ابراهیم و دیگر شیران بیشه وغا ملازم رکاب ظفر انتساب آنجناب باشند و چون حکام گیلان از توجه سپاه فیروزی آثار خبردار شدند کسان فرستاده مبلغی گرامند برسم باج و خراج قبول نمودند و شاهزادگان قضیه باج و خراج را بعرض همایون رسانیدند و در محل قبول افتاده جمعی جهة تحصیل اموال بگیلان رفتند و سید رضا کیا که از حکام آنجا امتیاز داشت متوجه درگاه پادشاه سپهر اقتدار شدند و همچنین دیگر ولات و سرداران هر یک معتمدی را با تحف و هدایای بسیار ارسال نمودند و چون آنجماعت بساحت بارگاه جلال رسیدند بنابر آنکه سید رضا کیا از اهل بیت نبوت بود صاحبقران صافی عقیدت خواست که تربیت او بنوعی شروع نماید که سایر ملوک گیلان ممنون منت او باشند لاجرم از مال آن ولایت که قریب پانزده هزار من ابریشم بود بوزن شرع و هفت هزار اسب و سه هزار دینار کپکی مقرر شده بود و آنچه بمملکت سید مشار الیه و امیر محمد میرسید متعلق بجناب سیادت مآب بخشید و محصلان بحسب فرمان از مطالبت نصف و ثلث مال که مرقوم رقم تحقیق شده بود باز داشتند و از جمله وقایع زمان قشلاق قراباغ آن بود که امیر سید برکه مریض گشت و صحیفه حیات آن سید بزرگوار مطوی گشت و حضرت صاحبقران از وقوع این حادثه بغایت مضطرب و متالم شده آخر الامر مضمون کلمه کل نفس ذائقة الموت را نصب العین ضمیر ساخته اشارت علیه صدور یافت که نعش او را به اندخود برده بر سبیل امانت در خاک نهند و در آن و لا عنایت شهریاری شامل حال امیرزاده اسکندر آمده در نام ایالت ولایت همدان و نهاوند و بروجرد و مواضع دیگر از لر کوچک با ضمایم و ملحقات و توابع و مضافات در قبضه اختیار او نهادند و چون فصل شتا به آخر رسید در اوایل فروردین سلطان عیسی حاکم ماردین با زینت و تجمل تمام بدرگاه پادشاه اسلام و حجله نشین تتق عصمت را که نامزد امیرزاده ابابکر شده بود با خود همراه آورده و ملک عز الدین نیز از سلطانیه رسیده پیشکش فراوان بموقف عرض رسانید و در این اثنا حکم لازم الانقیاد نفاذ پیوست که وجود اعیان الوس ملکوخان که در ولایت آذربایجان ساکن و متوطن اند هر کس پسری یا برادری یا کوچ بسمرقند فرستند و بجهة کوچانیدن ایشان جمعی معین شدند و چون ماه مبارک رمضان روی نمود و مدت یکسال از وفات امیرزاده محمد سلطان گذشته بود آشی عظیم دادند و بعد از آن نشاط شکار از خاطر خطیر خسرو کامکار سر بر زد آنحضرت سوار شده شاهزادگان عظام در صحرای آق نام جرگه انداختند و بعد از سه شبانروز از اطراف جرگه بهم رسیده صید فراوان افکندند و چون از آن کار فراغت یافتند حضرت صاحبقران بسادات و علما و اکابر و فضلا سمرقند و بخارا و سایر بلاد ماوراء النهر تبرکات از نخ و روم چندان داد که در

مخیلهٔ ایشان نگذشته بود و رخصت انصراف ارزانی داشته آنجماعت را بمواطن و مساکن خویش فرستاده **ذکر جنبش رایات ظفر پیکر و تفویض ایالت الوس هلاکو خان بمیرزا عمر** چون درین یورش خجسته اثر در مخیلهٔ پادشاه هفت کشور مصور بود میسر گشت عزم مراجعت بجانب مستقر سریر سلطنت از خاطر خطیر پادشاه جهانگیر سر بر زد و در اوایل بهار و در چهارم رمضان المبارک سنهٔ ست و ثمانمائة از قشلاق قراباغ نهضت نمود بجانب دار السلطنهٔ سمرقند در حرکت آمد و بر آب ارس جسر بسته بسعادت و دولت عبور نمود و در علف زار کنار قریهٔ نعمت آباد که از قرای نهر براس است و از تختگاه بهشت نه منزل دور است نزول فرموده و در آن محل امیرزاده شاهرخ از قزل آغاج معاودت نموده بموکب همایون پیوست و درین اثنا عاطفت خسروانه حکومت ممالک آذربایجان را با توابع و لواحق تا حدود روم و شام بامیرزاده عمر بن میران شاه تفویض نمود و یرلیغ واجب الاتباع مال تمغای خاص ارزانی داشت و فرمان داد که شاهزادگانی که متصدی ایالت فارس و عراق عرب و عجم باشند از حکم او سر نه پیچند و بجار او حاضر شوند و لشکریان پدرش در ملازمت او کمر بندند و امیر جهان شاه بن امیر جاکو را با چند امیر دیگر ملازم شاهزاده گردانید و شاهزاده را بتاج و کمر مرصع و خلعت خاص و اسبان با زین اختصاص داد و حکام ممالک مثل امیر شیخ ابراهیم شیروانی و سلطان عیسی حاکم ماردین و کوستندیل گرجی و شیرک و جالیک و بسطام همه را خلعت داده ملازم رکاب امیرزاده عمر گردانید و او بصوب ییلاق الداق توجه نمود و فرمان فرمای آفاق از آنجا کوچ کرده و طرح شکار انداخته صید فراوان انداختند و کنار آب آفاق که آنجا الارود گویند از فر نزول کوکب همایون رشک سپهر کبود گشت و چند روز در آن منزل توقف افتاده ماه مبارک رمضان به آخر انجامید **ذکر تتمه داستان میرزا رستم و امیر سلیمان شاه در رفتن امیرزاده اسکندر و امیر شاه ملک در عقب ایشان بجانب ری** سابقا سمت گذارش یافت که امیرزاده رستم و امیر سلیمان شاه بمقتضی اشارت حضرت جهانپناه جهت تحقیق حال و دفع اسکندر شیخی متوجه صوب ری شدند و چون بدانجا رسیدند روشن شد که اسکندر از تیرکی رای قلعهٔ فیروزکوه را مستحکم ساخته و پسر و خویشان خود را بمحافظت آن قلعه نصب کرده و خویشتن بکوه رستمدار گریخته است و امیر سلیمان شاه و امیرزاده رستم هشت روز در طهران بساط اقامت انداختند و از سپاه کاشان آن ولایت و قم و کاشان و ساوه و غیر ذلک دو هزار مرد جمع آوردند و سر در پی اسکندر نهاده رستمدار در آمدند و بعد از محاصرهٔ قلعهٔ نور را مسخر ساختند و در آن محل ملک کیومرث پیش ایشان آمد امیرزاده دولت یار بفحوای الحرب خدعة عمل نموده ملک کیومرث را که میان او و اسکندر شیخی مخالفت بود بگرفتند و خدمتش را پیش اسکندر فرستادند و از راه فریب پیغام دادند که دشمن ترا فرستادیم باید که بی دغدغه و تحاشی پیش ما آیی و اسکندر این کلمات اعتبار نکرد و با کیومرث صلح و صفا پیش گرفته و هر دو با یکدیگر عهد و میثاق بسته در بدعهدی اتفاق نمودند و در کوههای سخت و پشههای درخت خزیدند و در اوایل سال که کنار آب اغلق مخیم سپاه ظفر پناه شد قاصدی از پیش امیر سلیمان شاه آمده صورت واقعه را معروض گردانید و رای عقده گشای ایلچی پیش امیرزاده میرانشاه بخراسان روان کرد که با لشکرهای آنجا از راه آمل و ساری روی توجه بدفع اسکندر شیخی نهد و چون اراضی اردبیل مضرب خیام ظفر فرجام گشت خسرو پرویز روز امیر شاه ملک و پسر علی سلدوز را پیش ری فرستاده پیغام داد که از حشام خلج و اعراب که در نواحی قم و کاشان و ساوه توطن دارند حشمی فراهم آورند و امیر اسکندر متوجه شده بامیرزاده رستم و امیر سلیمان شاه پیوندد و موکب از اردبیل و میانه گذشته بموضع سرجم نزول فرموده در آنجا دولدای که ضبط قلعهٔ او نیک تعلق باو میداشت بتعجیل از عقب رانده غبر بساط بوس دریافت و حضرت صاحبقران جهان گشای جهت خدمات دیرینه دولدای او را در آغوش مهربانی کشید و پرسش نمود و خلعت و کمر داد و فرمود که معلوم نیست که دیگر ملاقات شود یا نه وظیفه آنکه از صلاح و فساد این بلاد غافل نشوید و احمد جلایر تازیک مزاج واقع شده و از او اندیشه نیست اما از قرا یوسف ترکمان با حذر باش و بعد از اتمام وصیت او را وداع کرده رخصت مراجعت ارزانی داشت و چتر ظفر نگار از آنجا روان شده بیست و پنجم شوال در ضمان ملک ذو الجلال بسلطانیه رسیده بیست و دوم ماه مذکور رایت منصور از سلطانیه نهضت نموده صحرای قزوین معسکر لشکر ظفر قرین شد و امیرزاده ابا بکر از اردبیل و اسبه روی براه آورده در مدت نه روز آن مسافت بعید را پیموده در صحرای قزوین بخاک بوسی ساحت بارگاه رسید و بوسیلهٔ سرای ملکه خانم درخواست کرد که پیش امیرزاده میران شاه که در بغداد است باشد و ملتمس شاهزاده مبذول افتاده و اجازت داده مبلغ چهار صد دینار کپکی بامیرزاده ابا بکر انعام فرموده و حیلهٔ که از نواحی بغداد است بحرم شاهزاده مشار الیه شاهی ملکه که دختر امیر حاجی سیف الدین بود برسم سیورغال انعام فرمود و امیر سلیمان شاه بموجب فرمان متوجه سلطانیه شد و حکم شد که امیرزاده ابا بکر از عقب امیر سلیمان شاه رفته باتفاق در دفع اسکندر شیخی سعی تمام نمایند و بعد از طی منازل در کجور به امیرزاده رستم و امیرزاده اسکندر و امیر سلیمان شاه و سپاه منصور پیوست و ایشان در آنجا رعایت حزم و احتیاط نموده خندق کندند و بشاخهای درخت استوار ساختند مدت بیست روز توقف نمودند تا لشکریان رسیدند و از اردوی همایون خبر آمد که از عقب اسکندر بروند شاهزادگان و سران سپاه برحسب فرمان روانه شدند و چون آن راه جنگلستان بود بسیاقان درخت افکنده راه میکشادند و در کمرها و گذرها که مخالفان خراب کرده بودند به تختها و چوبها گذار و عبور میساختند و از پی

اسکندر می شتافتند و هر که را می یافتند نهال حیات او را از جویبار نشو و نما به تیر قهر قطع میکردند و چون موضع سارق قمش مخیم اقبال پادشاه باداد و دهش گشت
و در آنجا حرم محترم امیرزاده پیر محمد با فرزندان حضرت مراجعت بافیه بجانب غزنین و کابل روانه شد و یرلیغ جهان مطاع صدور یافت که امیر شمس الدین عباس
و دیگر امرا که نقل ییل قراتاتار و خانه کوچان مملکت آذربایجان منوط و مربوط بسعی و اهتمام ایشان بود از راه خاروستان در حرکت آمده قطع مسافت نمایند
و به اشارت علیه از تومان هر یک میر قوشون که موکل بودند بر خیل خانه از قراتاتار ایشان را زاد کشیکر و ایوار کرده باردوی همایون پیوستند و چون موکب حضرت
صاحبقران بر قلعه کلخندان که در دامن دماوند واقعست و در آن اوان خراب و ویران بود اتفاق افتاد بتعمیر آن از گچ و خشت پخته فرمان داد و از آنجا رایت
از دماوند بگذشت و به فرخی و فیروزی بفیروزکوه رسید

ذکر عروج امیرزادهای عالیمقدار و پهلوانان جرار بقلعه فیروزکوه

از امهات قلاع مملکت ایران به حصانت و رصانت اشتهار دارد یکی قلعه گردون شکوه فیروزکوه است و استحکام آن در افواه و السنه مذکور است و
در کتب تواریخ مذکور و مسطور و چون رایت نصرت شعار بحوالی آن حصار رسید لشکریان جلادت آثار اطراف و جوانب قلعه را احاطه نمودند و کوکبه
زده سورن انداختند و فرود آمدند و بهادران گردون شکوه بقدم جرات پیش رفته سلمها ترتیب دادند و تهیه اسباب حصارگیری از عراده و منجنیق اشتغال نموده
اهل حصار از سر اضطرار خاطر بر رزم و پیکار قرار داده پای مدافعت و ممانعت بیفشردند و دست به تیر و کمان زده سپر شیرمردی بر روی کشیدند و چون از پای قلعه گشای
کوس و کورکه فرو کوفتند از کمرها ببالا بر آمدند و روی جلادت بتسخیر حصار آوردند پسر اسکندر شیخی و جمعی مازندرانیان و دیو سار که در قلعه بودند از مشاهده این حال مضطرب
و سراسیمه شده از غایت خوف و دهشت پسر اسکندر و سایر متعلقان او که آنجا بودند بپای ضراعت بدرگاه عالم پناه شتافتند و فوجی از سپاه منصور بجهات
رفته ساکنان آن قلعه را با کوچ بیرون آوردند و حصنی چنان حصین بدو روز مفتوح شد و در تصرف بندگان حضرت آمد و حضرت صاحبقران تکی تولی جمعی بکوتوالی
نصب فرمود و روز دیگر اردوی کیهان پوی کوچ کرده نیم فرسنگ رفتند و بمرغزاری فرود آمدند و شهریار والاگهر و حضرات عالیات سرای ملکه خانم و
تومان آغا را با امیرزاده الغ بیک و امیرزاده ابراهیم سلطان و امیرزاده ایجل و امیرزاده سعد وقاص از راه سلطان میدان روانه سمرقند گردانید و در این اثنا نهیان
بسمع اعلی رسانیدند که قراتاتار یاغی شده فتنه انگیخته اند بیان این سخن آنست که طایفه از ایل قراتاتار که نقل ایشان بعهده خواجه تنکری بردیش شده بود در ظاهر
دامغان سر از گریبان عصیان و طغیان بر آوردند و او را بزخمهای مولم از مرکب در انداخته راه گریز پیش گرفتند و داروغکان طوایف دیگر که از عقب ایشان می آمدند
برین حال اطلاع یافته تیغ خون ریز از نیام بر کشیدند و قرب سه هزار نفر از ایشان را اندرون و بیرون دامغان براه عدم فرستادند و چند فوج از آن قوم بجانب
جنگلستان استراباد شتافتند و باز ماندگان را امیر شمس الدین عباس با خود ببرد و چون رای عالم آرای شهریار جهان کشای ازین حادثه آگاهی یافت پیان قوچین
و سیف الملوک و دانه خواجه و رستم برلاس و قماری بهادر را با پانصد سوار جرار در عقب گریختگان فرستاد و بعد از آن امیرزاده احمد عمر شیخ و امیر برندق با جماعتی
از لشکریان بیکامیشی قراتاتار از عقب بر حسب فرمان روان شدند و چون ایل قراتاتار بعضی کشته شده و برخی گریخته و زمرۀ همراه امیر شمس الدین عباس رفته بودند
امیرزاده مشار الیه تا دامغان رانده از آنجا بازگشته بموکب همایون پیوستند و شرف ملازمت دریافتند و پیان قوچین و دیگر بهادران که بجهت از عقب
قراتاتار رفته بودند از بسطام و عقبه لنکر و دکذشته بموضع قرالغان بکنار دریای قلزم بآن مردم رسیدند و سپاه منصور پانصد مرد بیش نبودند و معاندان گروهی
انبوه با ایشان جنگ کردند و هزار نفر از آن جماعت به تیغ انتقام بگذرانیدند و قرب دو هزار خانوار از قوم قراتاتار بدست آوردند و پیان قوچین از آن موضع بازگشته
روی توجه به اردوی علی نهاد و شاهزادگان و خواتین که پیش از این باشارت واجب الاطاعت متوجه سمرقند گشته بودند چون به بسطام رسیدند امیرزاده شاهرخ
از ایشان جدا شده با اتباعان براه نیشابور عازم هرات گشت و حضرت عالیات سرای ملک خانم و تومان آغا با اغرق بزرگ براه جاجرم در حرکت آمدند

ذکر توجه رایات نصرت آیات بجانب اسکندریه و محاربه سلطان حسین

حضرت صاحبقرانی قمع و استیصال
اسکندر شیخی را اهم مهمات دانسته عزیمت خسروانه بجانب چلاو مصمم گردانید و امیرزاده شاهرخ را که در آن والا اندک مرضی روی نموده بود در دار امارت گذاشت
و حکم فرمود که امرا و لشکر ایشان همچنان ملازم اردوی اعظم باشند و لوای ظفر پیکر بجانب چلاو در حرکت آمد و در چند روز عساکر نصرت مآثر کوههای بلند و دره های
صعب طی کردند و بعد از قطع راه دشوار سپاه فیروزی آثار ببالای کوه چلاو بر آمدند و اسکندر کافر نعمت بصد مشقت روی شقاوت بجهنم دره نهاد و موکب
همایون یک روز در چلاو توقف نموده روز دیگر از عقب اسکندر شتافت و در آن راه دره ایست عمیق بسیار درخت و بنابر ابر و میغ و بارندگی که همیشه در
آن موضع میباشد زمین آن از خورشید بی بهره است و عاهل و پرلای و کلست و در آن دره آجمه ایست عظیم بغایت تیره که به اسب بدشواری عبور از آن میتوان کرد
و از غایت صعوبت طریق و دشواری بجهنم دره اشتهار یافته و پلی که بر بالای آن بسته بود اسکندر از آن عبور نموده پل را خراب ساخت و چون کشتی از آن

متعذر مینمود و طاعت گذاران باشارت فرمان در جزو و کل برآن رود پل بستند و حضرت صاحبقران نیز از پل گذشته و یک منزل قطع فرموده بر بالای پشته پیدر نزول فرمود و سرداران و بهادران به اطراف و جوانب بطلب اسکندر فرستاد و عزجیان ایشان سادات مازندران بودند و ماقوچین و شاه ملک برلاس و صدر برلاس و شیخ درویش آلهی و دیگر بهادران در میان جنگل راه یافتند و در حوالی دریای قلزم به اسکندر شیخی رسیدند و اسکندر با دویست سوار و پیاده از قبیول خود بیرون آمده متصدی رزم و پیکار شدند و شیخ درویش آلهی هم بخود راه داده عنان باز گرفت و لشکر منصور که به اسکندر رسیدند بیست نفر بیش نبودند بارها دست برد شجاعت در معارک مشاهد آنها گشته بود فی الواقع اسکندر دلاوری بمیراث داشت چه نزد اهل تواریخ مقرر شده که قبیله او از نسل شیرنند که پدرش و جدش کودرز و مادر بانو گشسب دختر رستم دستان است القصه آن بیست بهادر از بیم عتاب و بازخواست خسرو کامیاب پای تجلد فشرده بایستادند و دست به تیر و کمان یازیدند و دل بر مرگ نهادند و اسکندر چند نوبت با سواران خویش تبر ادرکف از صف پیش رانده حمله آوردند و شیران بیشه وغا از موقف خود زایل نشده تیرباران کردند و اسکندر که نفر دولت قاهره از لشکری وی بر نمی تافت تا در آن حال نابر کفران نعمت از پیش اندک نفری براه هزیمت شتافت بیت سکندر که بدر ستم روزگار ز کفران نعمت چنین گشت خوار و قراولان لشکر فیروزی اثر ندانستند که اسکندر در آن جنگل بکدام طرف گریخت و مقارن این حال امیر یوسف برلاس و سیف الملوک حاجی سیف الدین و حاجی عبدالله عباس از عقب رسیدند و به اتفاق در اردوی اسکندر ریخته دست بغارت و تاراج دراز کردند و غنیمت بیرون از تخمین و قیاس گرفتند و شب در آنجا توقف نمودند و میرزاده رستم که با میرزاده ابابکر و امیر سلیمان شاه و امیر سونجک پیشتر آمده بود به ایشان پیوست و از جانب چپ و راست در حرکت آمده بعم زاده او لهراسب رسیدند و امیر علی پسر اسکندر و زنان و متعلقان خدمتش را اسیر گرفت و درین اثنا امیرزاده سلطان حسین با هفتاد نفر رسیدند و بهیات اجتماعی بجنگل در آمدند و از پی اسکندر روان شدند و هنگام استوا آن پهلوان پوفار ادر جنگلستان یافتند و با او دویست پیاده بود و پنجاه سوار بالضروره دست از جان شیرین شسته آماده قتال گشته در برابر ایستادند و مخالفان دیگر گشته سوار و پیاده از جنگل بیرون خرامیدند و روی به امیرزاده مشارالیه و ملازمان او نهادند و ایشان مراجعت نموده تیغ انتقام در معاندان نهادند و اکثر بیاد کار از ابر خاک هلاک انداخته و اسکندر مقهور و مغلوب بجانب گیلان بیرون رفت و در مآل حال او اختلافست بعضی گفته اند که در آن دره بصد تلخی جان سپرد و برخی برآنند که جبه سلامت نفس لباس اهل تصوف پوشید و صنع صوفیان اختیار کرد والاول بالصواب والتحقیق اقرب و امیرزاده سلطان حسین از آنجا بازگشته از کنار دریای قلزم با میرزاده رستم و امیرزاده اسکندر و امیر سلیمان شاه و امیر شیخ نور الدین باگروه انبوه در جست و جوی اسکندر در تک و پوی آمدند و کنار دریای مذکور بجانب گیلان رفته بعد از قطع پنج فرسنگ فرود آمدند و چون در آن ظلمت آباد از اسکندر نشانی نیافتند مراجعت نموده به اردوی همایون پیوستند و غیرت خسروانه شاهزادگان و امرا را بازخواست نمود و عتاب فرمود که چرا از پی اسکندر نرفتید و امیر شاه ملک را مصحوب ایشان گردانیده بطلب اسکندر باز بجانب گیلان فرستاد و آن جماعت یک شبانروز در میان جنگل و بلای رانده مشقت بسیار کشیده رفتند و در آن ایام متصل دیده ابر بر حال اسکندر میگریست چنانچه شاهزادگان محل فرود آمدن نمییافتند در مقارن این حال محنت و زحمت فرمان حضرت صاحبقرانی رسید که بازگردند و ایشان برحسب فرموده مراجعت نمودند و رایت منصور از فراز پشته گور نهضت نموده از پلی که بر آب جهنم دره بسته بودند گذشته همه را بجان امان بخشیده شب هنگام از پیش شاهزادگان امیرزاده ابابکر و امیرزاده سلطان حسین قاصدی آمده خبر آورد که ما بکنار جهنم دره رسیده ایم و بی پل عبور از آنجا متعذر است و ما استعداد پل بستن نداریم آنحضرت محمد آزاد با توکل باورچی و سی کشتی بان چون فرستاد تا بر آن آب پل بستند و شاهزادگان و امرا و لشکریان از آن پل عبور نمودند و بخدمت شتافتند و رایت ظفر نشان از آن منزل بجانب جلگاه کلاره دشت رسید و چند روزی در آن صحرا رحل اقامت انداخت و مقارن این حال حضرت صاحبقرانی امیر غیاث الدین پسر سید کمال الدین علی را که میان ایشان و اسکندر شیخی عداوت قدیم بود ملحوظ نظر عنایت گردانید و ایالت ولایت ساری را بوی ارزانی داشت

گفتار در ایلغار فرمودن حضرت صاحبقران بجانب مرکز دولت و وصول آنحضرت بدار السلطنه سمرقند

چون از اسکندر شیخی هیچ آب جیون بجز نام و نشان نماند و اقربا و اعوان و انصار او در قبضه لشکریان پادشاه فلک اقتدار در آمدند و عزیمت خسروانه بجانب ماوراءالنهر تصمیم یافته بموجب فرموده امیر سعید برلاس و دیگر سرداران در ملازمت امیرزاده رستم بصوب اصفهان روان شدند و آنحضرت امیر سونجک را ملازم امیرزاده ابابکر گردانیده بعد از فرستاد و امیرزاده ابابکر مامور شد که بهمدان رود و همچنین اشارت علیه صدور یافت که سید عز الدین هزار جریب و سید علی آملی توجه نمایند و اعلام ظفر فرجام از کلاره دشت نهضت نموده و بعد از چند کوچ بپای ماند کوشک ارغون نزول فرموده و چون فیروزکوه مضرب خیام نصرت انجام گشت امیر سلیمان شاه را بحکومت فیروزکوه و ری و آنحدود باز داشت و بیان قوچین را که داروغه ری بود امر فرمود که قلعه کلخندان رود و

بضبط آنجا قیام نماید و از آنجا در حرکت آمده به بسطام رسید و بزیارت سلطان العارفین فایز گشت و فقرا و مساکین را صلات و صدقات داده پیر پادشاه که حکومت استراباد تعلق بوی میداشت درین محل به اردوی اعلی پیوست و پیشکشها بموقف عرض رسانید و از آنجا نه تقوز اسب کشید و بعد از اختصاص بخلعت خاص بموجب فرمان وی بولایت خود بخاد و هم در بسطام دانه خواجه که از عقب قوم قراتاتار رفته بود معاودت نموده احوال آن جماعت را معروض گردانید و حکم شد که سرداران ایشان را به سمرقند برند و طی مسافت نموده به نیشابور فرود آمد و در روز چهارشنبه غره محرم سنه سبع و ثمانمائة از آنجا کوچ کرده بعشق آباد نزول فرمود و روز جمعه سوم ماه موضع جام محل خیام ظفر فرجام گشت و از روح مقدس زنده پیل احمد استمداد نموده چون کنار آب جیحون معسکر همایون شد امیرزاده شاهرخ تشریف آورده پیشکشها کشید و همت خسروانه همه را بفرزندان بخشید و آق بوقا و قرابوقا جونی قربانی که در مدت غیبت حضرت صاحبقران سر از گریبان عصیان برآورده بودند هندوشاه شیخ هر دو را گرفته بدرگاه جهان پناه آورده و بعد از ثبوت گناه هر دو را بر در رباطی که در آنجا بود بحلق بیاویختند و حضرت صاحبقران در سیر مسارعت نموده امیرزاده شاهرخ را بهرات باز گردانید و در اثنای راه داروغگان قری و قصبات و بلاد دراصا پیاپی رسیده اسبان راهوار کشیدند و ملازمان رکاب فیروز انتساب الاغان مانده خود را میگذاشتند و بر اسبان آسوده خود سوار میشدند و تعجیل مینمودند و چون خاقان ستوده خصال در حوالی بلخ بقرب قریه مسجد آدینه نزول اجلال فرمود و موکب همایون از آن منزل نهضت نموده بکشتی از جیحون گذشت و در ترمد بخانه خانزاده علاء الملک نزول فرمود و از آنجا بکش رانده چون از کش در حرکت آمد بعد از چند روز باغ قرابوته و قصر جهان نما مرکز لوای ظفر انتما گشت و در آن محل اکابر و اعیان سمرقند بدرگاه گردون اشتباه رسیده و آنحضرت بسعادت از قصر جهان نما سوار شده در قصبه باغ چنار نزول فرمود و از آنجا بشهر سمرقند درآمده مدرسه میرزا محمد سلطان که تا غایت ساخته بودند منظور نظر کیمیا اثر گشته بود تشریف برد و باز بباغ چنار رفته بساط عیش ممهد داشتند و مزاج اشرف درین اوان از نهج اعتدال انحراف نموده و بعد از یک هفته بصحت تبدیل یافت و آنحضرت در زمان مرض در باغ بهشت بصحت روی نمود بباغ شمال رفت و از باغ شمال بباغ بلند نقل فرمود و از آنجا بشهر درآمده بخانه امیرزاده محمد سلطان نزول القدم فرخنده تزیین داد و امر فرمود که متصل مدرسه شاهزاده مرحوم گنبدی از جهة مرقدش احداث نمایند معماران چابک دستان در اندک زمانی قبه از رخام منقش پرداختند و نقاشان بر طلا و لاجورد کشی مزین ساختند و خانه که در حوالی مدرسه بود ویران کرده باغچه که از روضه رضوان نشان میداد مرتب گردانید و چون مسجد جامع که احداث کرده همت آنحضرت بود گذار کرد و درگاهش که در مدت غیبت آنحضرت برآورده بودند بواسطه کوتاهی و کوچکی نپسندیدند و اشارت علیه بنفاذ پیوست که آن را ویران کردند و وسیع تر و رفیع تر اساس انداخته به ایوان کیوان برافراختند و در خلال این احوال صاحبقران عدیم المثال از کمال عدالت نویسندگان و عمل داران را گرفته بند کرده و بعد از تحقیق هر که از وی ضرری بخلق رسیده بود بیاسای وی فرمان داد و درین اثنا ایلچی آمد که از دشت قبچاق آمده شرف زمین بوس دریافت و تبرکات که همراه داشت بگذرانید و هم در آن ولا از پیش حاکم افرنج ایلچی رسید و پیلاکات متکاثر بعرض رسانید و از آنجمله پردهای مصور معروض داشت که هرگز نظیر آن در متخیله مانی صورتگر نگذشته بود و پیش از ین حضرت صاحبقران فرمان داده بود که در باغی که در جنوب باغ شمال ساخته بودند و طول هر یک از چهار دیوار آن تقریبا هزار و پانصد گز شرعی بود فرمان داد که کوشکی در میان آن به اتمام رسانند و درین اثنا قصری بود پادشاهانه باتمام رسید و هنرمندان آن دیار در سنگ تراشی و خاتم بندی ید طولی دارند چنانچه هر کاریکه خاتم بندان در آبنوس و دندان سازند ایشان بهمان خردی و نازکی در فرش و دیوار پردازند لاجرم از سنگ مرمر در آن قصر بنا منظر صور بدیع بظهور آوردند و کمال حذاقت و مهارت خویش اظهار کردند و فواره بسیار ضمیمه نزاهت و طراوت آن ساختند و حضرت صاحبقران آن قصر تحشم فرموده به ترتیب طوی پادشاهانه مثال داد جشنی بازیب و زینت آماده و مهیا گشت و امرا و نوئینان به لوازم ثنا و تهنیت قیام نمودند و ایلچیان افرنج در آن طوی حاضر بودند

ذکر قورلتای حضرت صاحبقران کشورگشای و ترتیب جشنی عظیم جهة تزویج شاهزادگان

چون از دیرباز خسرو سرافراز را بخامه اندیشه و تدبیر بر صفحه ضمیر نگاشته بود که بعد از فتح بلاد روم و شام لشکر به بلاد خطای و دیار اهل شرک و ظلام کشد و بوظایف غزا و جهاد قیام نماید لاجرم درین اوقات که در مقر دولت و مستقر سلطنت قرار گرفت خواست که پیش از رکاب آن سفر دور و دراز بعضی از شاهزادگان نامدار را با کرایم عفت شعار در سلک ازدواج کشد چه بقای نسل که خلاصه ایجاد مینست موقوف بر اینست فرمان قضا جریان بنفاذ پیوست که طوی پادشاهانه ترتیب نمایند و خبر فرستند که اشراف اطراف و اعیان اکناف بقورلتای حاضر گردند و از شاهزادگان چنگیزخانی تاری اغلان باتو اغلان بعرض حضرت صاحبقرانی رسانیدند که مناسب چنان مینماید که درین طوی امیرزاده پیر محمد جهانگیر از غزنین و امیرزاده شاهرخ از خراسان بیایند فرمود که آمدن شاهرخ مصلحت نیست چه مجموع بلاد عراق و آذربایجان بوجود او قوی دل اند و ایلچی بطلب امیرزاده پیر محمد متوجه غزنین شده موضع کان گل از برای جشن و سور تعیین یافت

و روز یکشنبه غرهٔ ربیع الاول سنه سبع و ثمانمائه از فر نزول شهریار آن تمکین رشک فردوس برین گشت و از برای نزول همایون چهار پرده سراپرده مون صحرا و هامون کشیدند و سرخرگاه به اوج قمر برافراختند و دوازده پایهٔ گیتی آرای که ظاهرش از سقرلاط هفت رنگ و اندرونش از مخملهای ملوّن فرنگ بود و طنابهای ابریشمین و ستونهای منقش و میخهای زرین جمعی از فراشان یک هفته برپای کردند و آن دوازده پایه چنان وسیع بود که همای آسای بر سر بیست هزار کس از روی تخمین و قیاس سایه می انداخت و از برای خواتین و شاهزادگان و امرا و نوئینان خیمه و خرگاه و سایبان و بارگاه برافراشت و در آن مکان از آنجا و اقطار چندان خلایق جمع آمدند که از کثرت ایشان دیده خیره ماند و درین اثنا منکلی بوقای حاجب که از امرای ملک برقوق و فنون فضایل نفسانی و حفظ کلام سبحانی و فصاحت بیان و طلاقت لسان و وقوف بر لطایف علمی و شعور بر قوانین عملی اتصاف بآن صفات از ارباب تحقیق امتیاز داشت از پیش پسرش ملک فرج حاکم دیار مصر رسید و انواع تحف و هدایای فاخر بموقف عرض رسانید و از جمله نوادر یک زرافه و نه شترمرغ علاوهٔ تبرکات گردانید و امیرزاده خلیل سلطان که در حدود ترکستان بود بخشکاه حاضر شده شرف دست بوس دریافت و امیرزاده پیر محمد جهانگیر که بطلب او کسی از پایه سریر خلافت مصیر رفته بود درین اثنا رسید و حضرت صاحبقرانی او را در آغوش مهربانی گرفته جراحت فرقت برادر مرحومش امیرزاده محمد سلطان تازه شد و شاهزاده بمراسم نثار و پیشکش قیام نموده خلعت خسروانه او را بخلعت طلادوز و کمر و افسر سرافراز گردانید و خواص ملازمانش را جامه پوشانیدند و ایشان از لباس سوگواری بیرون آمدند و حضرت صاحبقران بدین پیرو مضمون کلمهٔ تناکحوا و توالدوا را منظور نظر داشته فرمانداد که ارباب تنجیم ساعتی مسعود اختیار فرمودند و در آن زمان محمود بر حسب اشارت عالی سادات و قضاة و علما و اصحاب درس و فتوی بمجلس همایون حاضر آمدند و میرزا الغ بیگ و امیرزاده ابراهیم سلطان و میرزا میرانشاه و از اولاد امیرزاده عمرشیخ و امیرزاده احمد و سیدی احمد و شاهزاده بایقرا هر یک را کریمه از کرایم خاندان سلطنت و دودمان مملکت به آیین شرع مطهر عقد بسته و در آن محفل جنت مثال امام ائمه ستوده خصال شیخ شمس الدین جزری بعد از رعایت شرایط عقد بقرائت خطبه نکاح اشتغال فرمود و کلمات ایجاب و قبول بقاضی قضاة سمرقند مولانا صلاح الدین متعلق بود و نیاز بی شمار و گوهر بسیار نثار کردند و حضرت صاحبقرانی بمسند جهانبانی برآمد و خواتین و آغایان اتاقها بر سر بغاده چمن خوبی را بدر رخشان مرصع زیب و زینت بخشیدند و ماه رویان زهره جبین باطراوت گل و لطافت نسرین آن بزم بهشت آیین را بحضور خویش مزین ادند و امرای بزرگ و نوئینان و سادات و اکابر و قورچیان در سایهٔ دوازده پایه آرام گرفتند و سایر خلایق از امرای هزاره و اشراف بمقدار یک تیر پرتاب از دوازده پایه دور محل جلوس اختیار نمودند و پیادلان بهرام صولت با خلعتهای طلادوز بر زینهای مرصع سوار شده وظایف تقدیم رسانیدند و فیلان کوه پیکر را به انواع تکلفات تختها بر پشت بسته بجای خود باز داشتند و کثرت ماکولات و مشروبات بمرتبه رسید که رسم جوع و عطش از میان برخاست و چند شبانروز شاه و گدا صغیر و کبیر بنای و نوش بسر بردند در آخر آن جشن و سور ایلچیان مصر و شام و دیار افرنج و بلاد هندوستان و دشت قبچاق و سایر اکابر و حکام اطراف و مجموع امرا و سران سپاه را بخلعتهای فاخر و انعامات وافر مسرور گردانید و چون ایام عشرت منتهی شد حضرت صاحبقران سایه التفات بر امور ملک و ملت انداخته در اجرای امر معروف و نهی منکر مبالغه تمام نمود و بخلوت سرای نیاز درآمده مراسم شکر ربانی بتقدیم رسانید

ذکر بعضی از قضایا سابقا بر یورش خطا

و حضرت صاحبقران بجانب شهر توجه نموده در مدرسه مهد علیا سرای ملکه خانم نزول فرمود و در آنجا امیرزاده پیر محمد جهانگیر را نواخته رخصت انصراف داد که بزاولستان مراجعت نماید و امیرزاده سیدی احمد بن عمرشیخ که مادرش حرم شاهزاده مشار الیه بود درین قریلتای بمصاهرت شاهزاده مخصوص شد همراه او روان گردانید و ایلچی مصر را خلعت و کمر ارزانی داشت و از موائد اکرام بهره ور گردانید و دستوری یافت که بکشور خود باز گردد و مولانا عبدالله کشی را با جمعی رفیق او ساخت و مکتوبی در عرض سه گز و در طول هفت گز به آب زر قلمی شده بخط مولانا شیخ محمد پسر خواجه حاجی تبریزی که در حسن خط و حسن کتابت سرآمد روزگار بود بوالی مصر ملک فرج در صحبت ایشان روانه کرد و چون فرج پیغام داده بود که ما سلطان احمد بغدادی و قرا یوسف ترکمان را گرفته بند کرده ایم هر چه اشارت شود در بارهٔ ایشان تقدیم افتد حضرت صاحبقرانی در جواب نوشت که احمد جلایر را بند کرده بفرستند و قرا یوسف ترکمان را از بند جدا سازند و آنحضرت تحف و پیلاکات که هر یک از آن خراج مملکتی بود با رسول و نامه ارسال داشت و سایر ایلچیان که از بلاد افرنج و دشت قبچاق و هندوستان آمده بودند مقرون بنوازش و احسان باز گردانید و بانوی عظمی ملکه آغا که بنا بر فرمان از هرات درین قریلتای حاضر شده بود اجازت انصراف یافته مراجعت نمود و درین ولا عنایت بیکران حکومت ولایت تاشکنت و سنکی و اشره و ولایت جته تا حدود ختای به شاهزاده جوان بخت میرزا الغ بیگ گورکان ارزانی داشت و زمام ایالت اندکان و طراز و کاشغر در کف کفایت امیرزاده ابراهیم سلطان نهاد و از امرا شاهزاده مشار الیه پیر محمد طغای بوقا و شیخ محمد بهلول و محمد آزاد متوجه شدند تا لشکر آن نواحی را فراهم آورده تا به اشکنت که وعده گاه اجتماع سپاه بود حاضر شوند و حضرت صاحبقران کامکار از مدرسه سرای ملکه خانم سوار شده در کوک سرای که از مستحدثات معمار همت آنحضرت است بدولت و اقبال نزول اجلال فرمود و امر عالی نفاذ پیوست که امیر بندق نسخه لشکر احتیاط کرده باز بینند که چه مقدار مرد درین یورش ملازم رکاب همایون

خواهند

خواهند بود و امیر مشار الیه تفحص نموده بموجب سانی که ارکان کل قرار یافته بود معروض داشت که از بلاد ماوراءالنهر و خوارزم و ترکستان و خراسان و مازندران و توم قراتاتار که ایشان را از روم کوچانیده آورده اند صد و بیست هزار سوار نامدار جمع میشود و در ظفرنامه مسطور است که علوفه خاصه آنحضرت در حین یورش خطای هفتصد و هشتاد هزار و ششصد و دوازده من در دفتر شمار آمد و سخنان استماع افتاده که مجموع سپاه صاحبقران کامکار در آن اوان هشتصد هزار سوار و پیاده بودند فی القصه فرمان نفاذ پیوست که امیرزاده خلیل سلطان و امیرزاده سیدی احمد و خداداد حسینی و امیر شمس الدین عباس و دیگر امرا با لشکرها در تاشکنت و شاهرخیه قشلاق کنند و شاهرخیه را در زمان سابق فناکت میگفتند و در آن اوان توجه چنگیزخان بممالک ماوراءالنهر و ترکستان در آن بار دیار نماند و عمارات آنجا چنان خراب و ویران شد که یک خشت درست پیدا نبود تا در شهور سنه اربع و تسعین و سبعمایه حضرت صاحبقران بعمارت آن فرمان داد و معماران چابک دست به اندک فرصتی حصاری استوار ساختند و طاعت گذاران آن حدود و حوالی به آنجا نقل نمودند فی الجمله ارغون شاه بحکومت سمرقند مأمور گشته رایات فتح آیات در بیست و دوم جمادی الاول سنه سبع و ثمانمائه که آفتاب در اواسط قوس بود بموضع قرابلاق نهضت فرموده و بعد از طی مسافت سایه وصول بر مالاق انداخت و آفتاب عالمتاب روی در نقاب سحاب کشیده برف و بارانی عظیم با بدیه بادی تند و سرمائی قوی بدید آمده و حضرت صاحبقران از آنجا سوار شده به تعجیل رانده و در اقسولات فرود آمد و در آن اوان خورشید در خانه جدی بود و شدت برد بمرتبه که اگر کره اثیر کیفیت آن بر خاطر گذرانیدی فی الحال طبیعتش انجماد پذیرفتی و با وجود این معنی زمان زمان سرما قوی تر میشد و بموجبی که مقرر شده بود امیرزاده خلیل سلطان تا تاشکنت رفت و امیرزاده سلطان حسین به صبری و یسی نامزد شد و آنحضرت امیر براق را بجانب تاشکنت روانه ساخت تا برسانیدن نغار لشکر قیام نماید و در آن زمستان کردونهای مشحون به انواع ماکولات می آوردند و اسبان و تحملات از اطراف بدرگاه اعلی میرسانیدند و شهریار دریادل مجموع آنها را بشاهزادگان و امرا می بخشید و چون به نعمت و حشمت پادشاه و رفاهیت سپاه و امرا بمرتبه رسیده بود که زیاده بر آن متصور نبود ارباب فراست از مضمون کلمه اذا تم امر دنی نقصه بغایت خایف و هراسان شدند و از بیم زوال دولت دیرباز لحظه بفراغت نمی غنودند

ذکر توجه حضرت صاحبقران بجانب اترار

با آنکه آفتاب در اواخر جدی بود و شدت برودت هوا بمرتبه که زهاد و عباد از مفارقت آتش دوزخ نفس سرد میکشیدند حضرت صاحبقران گردون توان را حرص غزا و جهاد دامنگیر شده صبر نفرمود که سورت سرما کمتر شود و بجانب آن مملکت رایت عزیمت برافراخت و عنان توجه بخطه اترار منعطف ساخته و در آن ولا فرمان داد که امیرزاده خلیل سلطان و امیرزاده احمد و امیر برندق و شمس الدین عباس و خداداد حسینی و یادگار شاه ارلات و محمد درویش برلاس و رستم طغای بوقا و عبدالکریم حاجی سیف الدین با جمعی از امرا نواحی تاشکنت و شاهرخیه قشلاق کنند و چون آفتاب بمنتصف حوت رسد در جنبش آیند و به اتفاق توجه نمایند و موکب همایون از آب سیحون بر بالای یخ عبور نموده نزول فرمود و در آن سال از اوایل قوس تا اواخر حوت کاروانیان غراها و غیر ذلک از گذارهای سیحون بر جیحون بر روی یخ میگذشتند و رود سیحون بنوعی بسته بود که تا سه گز نمیکندند به آب نمیرسیدند حضرت صاحبقران از کنار سیحون سوار شده روز چهارشنبه دوازدهم رجب بری بیک را بفر وجود خویش زیب و بها بخشید و شاهزادگان و امرا هر یک بمنزلی فرود آمدند و از غرایب حالات آنکه در سرائی که از برای نزول آنحضرت معین شده بود از ممر بخاری آتشی در صحن خانه افتاد و اندک احراقی روی نمود و اگرچه در زمان فرو نشاندند اما از حدوث این امر بدیع پریشانی خاطر وضیع و شریف زیاده گشت و در آن اوقات مردم خوابها آشفته میدیدند و حضرت صاحبقران پهلوان موسی کمال را فرستاد تا تفحص نماید که راه چنان شده که توان گذشت یا نه او بفرموده عمل نموده احتیاط کرد و بازگشت و معروض داشت که اصلا عبور ممکن نیست و دیگری که از جانب سیرم پهلوان کار آمده بود مراجعت نمود و بعرض رسانید که در آن عقبه دو نیزه بالای برف نشسته است و درین اثنا قراخواجه که از پیش توقتمش خان که از دیرباز در دشت سرگردان میگشت بدرگاه جهان پناه آمد و روزی که حضرت شاه و شاهزادگان در دیوان نشسته بودند و امرا و اعیان برگرد آنحضرت صف زده بودند بوساطت امرا مثل بری بیک و شیخ نورالدین و امیرشاه ملک و خواجه یوسف و غیرهم عز بساط بوس دریافتند و پیغام توقتمش خان را بزبان تضرع و مسکنت بعرض رسانیدند که جزای عمل کفران نعمت صاحبقران بر صفحات روزگار خود دیدم و محنت آن کشیدم و مرارت آن چشیدم و مدتی شد که در صحرا و بیابان پریشان حال و بی سامان میگردم و از خوف عدو لحظه بفراغ بال نمی توانم زد اگر مراحم خسروانه از سر زلات این بیچاره درگذرد دیگر پای از دایره اطاعت و انقیاد بیرون ننهم و مدت العمر بشرایط خدمتگاری و جان سپاری قیام نمایم و خلق کریم شهریار هفت اقلیم قراخواجه را که از نوکران قدیم توقتمش خان بود نوازش بسیار فرموده استمالت داد و در جواب فرمود که امیدوارم که بعد ازین یورش دشت قبچاق و الوس جوجی خان را از شوایب کدورت منازعان مصفا ساخته به او سپارم و در خاطر خطیر صاحبقران چنان بود که هم در آن چند روز از اترار بجانب ختای نهضت فرماید خواتین و شاهزادگان که برسم مشایعت آمده بودند بازگردانید و قراخواجه را رخصت انصراف داده پیلاکات ارزانی داشت و خواست که او را با تنسوقات و استمالت پیش توقتمش خان فرستد لیکن نگاشته قلم تقدیر خلاف این اندیشه و تدبیر بود والحکم لله الملک القدیر

ذکر انتقال حضرت صاحبقرانی ازین مرحله فانی به دار القرار آن جهانی

حکم منیع قضا بر جمیع

جاریست و تیر تدبیر اجل بر همه دلها کارگر است هیچ سرو قامتی بر جویبار حیات بالا نکشید که از تندباد نکبت منحنی نشد و هیچ غنچه رخساری در چمن زندگانی نشکفت که از صرصر حوادث پژمرده نگشت هر که رخت هستی درین کاخ فیروزه منظر آورد روزگار بیوفا گرد فنا از قصر وجود او برآورد و هر که علم رفعت به اوج ثریا برافراخت به اندک زمانی ابو یحیی خدمتش بادر و رطه عنا افکند غرض از تسوید این کلمات و تمهید این مقدمات آنکه درین اوان که صاحبقران از دار السلطنه سمرقند بیرون آمده بخطه اترار رسید و بنا بر کثرت برف و صعوبت مسالک رحل اقامت و بساط کامرانی بگسترد ناگاه در چهارشنبه دهم شعبان سنه سبع و ثمانمائه مزاج همایون از جادهٔ اعتدال انحراف کرده تبی محرق بذات پسندیده صفات آنحضرت عارض گشت و حضرت صاحبقران بزبان خجسته بیان به اعتذار و استغفار گشاده از جمیع مناهی و معاصی از سر صدق نیت و عزم درست توبه فرمود و هر زمان زحمت اشتداد مییافت تا چند مرض مختلف جمع آمده چنانچه از معالجه یکی دیگری زیاده میشد و مولانا فضل الله طبیب با آنکه دم عیسوی داشت و در علاج ید بیضا مینمود مفید نمی افتاد و چون شهریار روشن ضمیر بیقین میدانست که مرض علاج پذیر نیست و بسفر آخرت گزیر نه بمقراض توفیق رشتهٔ علایق و عوایق را قطع کرده دل بر آن امر ناگزیر نهاد و خواتین عفت آئین و امرای عظیم القدر را طلب فرمود و در باب تنسیق امور ملک و ملت سخنان بر زبان راند که محل آن داشت که پیر دبیر مه را بقلم زرین بر صفحهٔ خورشید نگار دو آن مدلل باین حدیث ساخت که پیر محمد جهانگیر ولیعهد و قایم مقام منست و وظیفه آنکه شما طریق مطاوعت مسلوک دارید و از منازعت و مخالفت او محترز باشید تا سبب تفرقهٔ حال برایا نگردد و سعی چندین ساله من ضایع نشود و باید که امرای حاضر این معنی بغلاظ ایمان مؤکد گردانند و سران سپاه را که خواهند سوگند دهند که سر از فرمان او نه پیچند و امیر شیخ نور الدین و امیر شاه ملک و سایر خواص و مقربان که بر سر بالین حضرت روی زمین حاضر بودند در گریه افتادند و زبان بدعا و ثنا گشاده گفتند که مجموع ایام زندگانی ما فدای یک لحظه حیات صاحبقرانی باد تا رمقی از حیات و نفسی در تن ما باشد پای از دایرهٔ خدمتکاری بیرون ننهیم و بقدر مقدور لوازم جانسپاری بجای آوریم چه خلاف رای ولی نعمت موجب نکبت و مستلزم نقمت است بعد از آن عرضه داشتند که اگر فرمان شود کس فرستاده امیرزاده خلیل سلطان و امرا را طلب داریم تا بسعادت ملاقات فایز گردند و آنچه از زبان همایون شنیدیم ایشان نیز بشنوند که از ایصال ما این وصیت تا شنیدن ایشان از شما بسیار تفاوتست و حضرت صاحبقران فرمود که اجل نزدیک رسیده و زمان گنجایش آن ندارد که غایبان حاضر گردند والحمد لله والمنه که هیچ آرزو در خاطر نماند مگر ملاقات قرة العین شاهرخ که میخواستم یک نوبت دیگر دیده بدیدار او روشن کنم میسر نشد آنگاه پادشاه والا گهر روی بفرزندان که ملازم رکاب همایون بودند آورده گوش ایشان را بدر نصایح بیاراست و بر موافقت یکدیگر دلالت کرده از منازعت تحذیر نموده و چون نصیحت به اتمام پیوست مرض بغایت استیلا پذیرفت و ضعفی عظیم طاری شد و اشارت علیه صدور یافت که مولانا هبة الله از میان موالی و حفاظ که در بیرون بقرائت کلام مجید مشغول بودند به اندرون آید و بر قرائت قرآن حمید و تکرار کلمه توحید مواظبت نماید و چون زمانه لباس سوگواری در بر کرد میان شام و خفتن کلمه بزبان مبارک جاری کرده آیند و جان بجانان سپرد انا لله و انا الیه راجعون و این حادثهٔ کبری در هفدهم شعبان سال مذکور اتفاق افتاد و مدت زندگانی صاحبقرانی هفتاد و یک سال بود و زمان سلطنتش استقلال سی و شش سال بود و سی و شش پسر و نبیره زادگان یادگار گذاشت چنانچه تفصیل ایشان عنقریب از مساعدت وقت ملوست

ذکر اقامت مراسم تعزیت حضرت صاحبقران و ارسال نعش مبرور آنحضرت بصوب سمرقند در آن شب

تا که رای آفتاب اشراق خاقان نیکوکردار پرتو التفات از حال مقیمان این گنبد دوار باز گرفت علامت روز قیامت آشکارا گشت و ناله و نفیر صغیر و کبیر بگوش ساکنان طایر قدس رسیده و شاهزادگان افسر عزت بر خاک مذلت افکندند امرا و خواص گریبان چاک زده خوناب سرشک از دیده در رخسارها روان کردند و خواتین بزخم ناخن روی و چهرها خراشیده و نمک بر جراحت سینها پاشیده و از لوازم تعزیت و سوگواری نیاسودند و نعش او را از اترار بسمرقند نقل نمودند و در گنبدی که جهت خود ترتیب داده بود دفن کردند امیر صاحبقران با وجودی که اکثر اوقات به امور جهانگیری و تنظیم ولایت ستانی اشتغال داشت دقیقه از مراسم تعظیم علما و تکریم سادات مهمل و معطل نمیگذاشت و همواره برعایت مشایخ عظام و عرفای عالی مقام همت میگماشت و تخم محبت و مرحمت بر دلهای منزویان و گوشه نشینان میکاشت پیوسته طلب همت از باطن فیض مواطن ایشان درخواست مینمود و بخدمت لازم السعادت این فرقه علیه حاضر میگردید و ارادت تمام بخدمت مشایخ کرام ظهور میرسانید و رسند که شیخ زین الدین تایبادی اخلاص تمام میورزید و جوشن دعای گوشه نشینان و فقیران میپوشید و در صف اعدای این دولت می کوشید لاجرم بعروس مراد هم آغوش گشت و صیت صلابتش از ایوان کیوان درگذشت امیر چهار پسر نامدار داشت اول میر غیاث الدین جهانگیر در اوایل سلطنت پدر در سنه هفتصد و هفتاد و شش علم رحلت بصوب آخرت برافراشت از او دو پسر ماند اول محمد سلطان که امیر او را ولیعهد کرده بود بعد از فتح روم در شعبان سنه هشتصد و پنج در روم وفات نمود دوم پیر محمد بعد از فوت برادرش ولایت عهدی بدو مفوض گشت امیر در حال احتضار امرا گ

در خدمتش حاضر بودند به اطاعت و سلطنت او وصیت نمود و پیر محمد در آن هنگام حاکم زابل و کابل و حدود هند بود تا آنکه در سنهٔ هشتصد و نه بر دست پیر علی تاز که یکی از امرای
او بود کشته گشت دوم معز الدین عمر شیخ که حکومت فارس داشت در زمان پدر در سنهٔ هفتصد و هفتاد و شش در پای قلعهٔ مانو تیری بدو رسید و بدو در گذشت
و بعد از و امیر تیمور جای و را به پسرش پیر محمد بن عمر شیخ داد سوم جلال الدین میرانشاه تختگاه هلاکو خان که عبارت از آذربایجان بوده باشد تا حدود روم و شام بدو
عنایت کرده بعد از پدرش در سنهٔ هشتصد و ده در محاربه قرا یوسف ترکمان کشته گشت چنانکه در ذکر قرا یوسف احوالش در گذشت چهارم معین الدین شاهرخ سلطان
شرح حال او اجمالاً گفته میشود **میرزا سلطان شاهرخ بن امیر تیمور** پادشاه شریعت پرور مروت شعار و شهریار عدالت گستر فتوت دثار بود و در تقویت
دین مبین و ترویج شرع سید المرسلین و تعظیم سادات و تکریم عرفای معرفت سمات سعی بلیغ مینمود در ادای فرایض و سنن و نوافل مداومت و مواظبت در همه حال
میکرد و در خیرات و مبرات و تعیین مدارس و طلبه علوم و خانقاه و تجلیل مشایخ بجامی آورد و بصفت رعیت پروری و عدالت گستری موصوف و بعلو همت و شجاعت و صلابت
معروف بود و در سنهٔ هفتصد و نود و نه بحکم امیر صاحبقران بر مسند حکومت خراسان قدم گذاشت و بعد از فوت امیر من حیث الاستقلال لوای سلطنت برافراشت
با برادر زادها که در اطراف ایران و توران لوای حکومت افراخته در مقام مخالفت بودند و در هر ولایتی طریق عناد و استبداد می پیمودند کرات و مرات جنگ کرده
و ایشان را اندک فرصتی بعضی منیت و نابود شدند و برخی به اطاعت و انقیاد آمدند آن پادشاه بر تمامت ممالک ایران و توران که در تصرف گماشتگان امیر بود استیلا یافت
و سه نوبت بقصد استیصال قرا یوسف ترکمان و پسران او بسمت آذربایجان شتافت در نوبت اول و ثانی بعد از فوت قرا یوسف در آن اثنا واقع شده بود با امیر اسکندر
و میرزا جهان شاه پسران قرا یوسف مقاتله نمود و غالب آمد و در نوبت سوم میرزا جهان شاه در مقام اطاعت و انقیاد در آمده بخدمتش رسید چون امیر اسکندر از
توجه میرزا شاهرخ خبر یافت بجانب روم منهزم گردید میرزا شاهرخ حکومت آذربایجان را بمیرزا جهان شاه مسلم داشت و مملکت فارس را بکف کفایت میرزا پیر محمد
بن عمر شیخ گذاشت دار الملک اصفهان را بمیرزا رستم بن عمر شیخ تفویض نمود و بلدهٔ همدان را بمیرزا اسکندر بن عمر شیخ مرحمت فرمود بعد از چندگاه میرزا پیر محمد بدست
بعضی از ملازمان خویش بقتل رسید و برادرانش میرزا رستم و میرزا اسکندر با هم مخالفت کرده فتنه ظاهر گردید میرزا اسکندر بچندی طرح سلطنت انداخت و با میرزا
شاهرخ مخاصمت کرده مخالفت ظاهر ساخت بعد از انهزام از میرزا شاهرخ در سنهٔ هشتصد و بیست و هشت ولایت فارس را به پسر خود ابو الفتح ابراهیم سلطان
شفقت نمود و امور مملکت و نظام رعیت بواجبی منضبط و منتظم فرمود مدت چهل و سه سال بعد از امیر صاحبقران من حیث الاستقلال پادشاهی کرد و در احداث
مساجد و مدارس و خوانق بسیار مساعی جمیله بجامی آورد آخر الامر در بیست و پنجم ذی الحجه سنهٔ هشتصد و پنجاه در نواحی ری وفات نمود ولادتش در چهاردهم ربیع الاول
سنهٔ هفتصد و هفتاد و دو بود در تاریخ او گفته اند **نظم** سلطان جهان شاهرخ آن مظهر نور — در هفتصد و هفتاد و دو آمد بظهور — در هشتصد و هشت شد بشاهی مشهور
در هشتصد و پنجاه شد از دار غرور — چون میرزا شاهرخ لوای عزیمت بصوب آخرت برافراشت پنج پسر نام دار در صفحهٔ روزگار یادگار گذاشت اول میرزا الغ بیک
که سلطنت توران و ترکستان بوی مفوض بود احوالش مذکور خواهد شد دویم میرزا ابو الفتح ابراهیم سلطان بحکم پدر مدت بیست سال حکومت فارس نمود و در
زمان پدرش در سنهٔ هشتصد و سی و هشت از این جهان انتقال فرمود مولانا شرف الدین یزدی کتاب ظفرنامه تاریخ تیموری به اشارهٔ او ترتیب داده بنامش
موشح ساخت سوم میرزا بایسنقر او نیز در زمان حیات پدر در سنهٔ هشتصد و سی و هفت جهان را بدرود کرد از میرزا بایسنقر سه پسر یادگار ماند میرزا علاء الدوله و میرزا سلطان
محمد و میرزا بابر احوال هر یک اجمالاً مذکور خواهد گشت چهارم میرزا سیورغتمش ایالت ولایت زابل و کابل و حدود هند بدو مفوض بود و او نیز در ایام پدر در سنهٔ هشتصد و سی
وفات نمود پنجم میرزا محمد جوکی او نیز در زمان پدر از این عالم فانی در گذشت **میرزا خلیل سلطان بن میران شاه بن امیر تیمور** در یورش ختای همراه
امیر تیمور بود چون امیر در اترار بحکم ملک الجبار بدار القرار انتقال نمود باتفاق بعضی از امرای بزرگ در نواحی تاشکنت بر اورنگ سلطنت جلوس فرمود و از آنجا بعد
تمام متوجه سمرقند گردیده ابواب خزاین بگشود و حاصل بحر و کان که سالهای فراوان که امیر اندوخته بود چهار سال تمامی آنرا بوضیع و شریف و قوی و ضعیف
بخشید **مصرع** الله الله که تلف کرد و که اندوخته بود — در سنهٔ هشتصد و هشت با پسر عم خود میرزا پیر محمد در نواحی نسف مصاف داده منهزم گردانید در سنهٔ هشتصد و یازده
امیر خداداد که یکی از امرای بزرگ او بود یاغی شده و او را گرفته محبوس نمود و شمع جهان پادشاه مغولستان را از سلطنت توران طلب کرد چون شمع جهان بحدود توران
رسید امیر خداداد بخدمتش مستعد گردید در حین ملاقات بحکم پادشاه مغولستان سر او را بریدند و نزد میرزا شاهرخ بخراسان ارسال داشتند میرزا خلیل سلطان از حبس
خلاص یافته در بعضی حصون متحصن گردید و در این اثنا میرزا شاهرخ بتوران آمده میرزا خلیل سلطان بعد از عهد و پیمان بخدمت میرزا شاهرخ رسید احترام تمام یافت
میرزا شاهرخ او را بحکومت عراق نامزد فرمود چون میرزا خلیل سلطان بعراق نزول اجلال نمود بعد از مدتی در سنهٔ هشتصد و چهارده در کشور نیستی برآسود **میرزا
الغ بیک بن میرزا شاهرخ** محمد ترغای نام داشت و در فضیلت پروری در آل تیمور نظیر نداشت در کثرت کمالات نفسانی ممتاز و مستثنی سیما در فن ریاضی

در زمان خویش بی همتا بود و در رعایت علما و فضلا و ملکی کافه رعایا سعی بلیغ مبذول میفرمود و در هنگام فوت حضرت صاحبقران پانزده ساله بود و در سنه هشتصد و دوازده بفرمان پدر بایالت
کشور توران سرافراز گشت و من معدلات آن شهریار باندک روزگاری آن مملکت بغایت معمور گشت و در سنه هشتصد و بیست و چهار رصد خانهٔ سمرقند باتفاق مولانا
صلاح الدین موسی قاضی زادهٔ رومی و ملا علاء الدین علی قوشچی که شارح تجرید است و مولانا غیاث الدین جمشید و مولانا معین الدین کاشانی رصدی بنیاد نهاده باتمام
رسانید و باکثر خیرات و مبرات آن پادشاه خجسته صفات موفق گردید و در سنه هشتصد و پنجاه و یک خبر فوت پدر بدو رسید بعزم تسخیر خراسان از طرف بلخ خرامیده در آنجا
شنید که میرزا علاء الدوله در هرات بتخت سلطنت نشسته و اهل خراسان کمر بندگی بخدمتش بسته اند و پسرش میرزا عبد اللطیف را گرفته محبوس فرموده بنابرین با میرزا علاء الدوله
از راه صلح برآمده میرزا عبد اللطیف را طلب نموده علاء الدوله میرزا عبد اللطیف را نزد پدر فرستاد و میان ایشان صلح شده میرزا الغ بیک عنان مراجعت بصوب سمرقند معطوف
داشت چون مدت یکسال برین بگذشت میرزا الغ بیک با میرزا عبد اللطیف و میرزا عبد العزیز که پسرانش بودند عازم خراسان گشته در چهارده فرسخی هرات با میرزا علاء الدوله جنگ
در پیوست علاء الدوله را شکست داده بهرات آمد و بر سریر سلطنت پدر نشست چون میرزا الغ بیک شنید که میرزا علاء الدوله و میرزا ابراهیم اتفاق نموده اند و طریق موافقت و مرافقت
باهم پیموده اند لاجرم میرزا الغ بیک از شهر هرات بیرون خرامید و پسرش میرزا عبد اللطیف تا بسطام بجاروب غارت مصفا ساخت در این حال میرزا الغ بیک بهرات مراجعت
نمود چون در غیبت او در هرات فترت شده و مردم بیرون شهر بدان متهم گشته بودند که با رعایای ترکمانان والد میرزا اسکندر بن قرا یوسف را در فتنه انگیزی مدد کرده اند لهذا محلات بیرون
شهر را بر امرا قسمت کرد تا غارت کردند بعد از این از هرات بجانب توران حرکت نموده بدار الملک رسید و میرزا عبد اللطیف ببلخ آمده با پدر یاغی گردید در حدود سمرقند با پدر جنگ کرده
پدر را بگرفت و بدست عباس نامی داد تا بقصاص پدر او را بقتل رسانید بعد از قتل پدر برادرش میرزا عبد العزیز را نیز بقتل آورد مدت حکومتش بنیابت پدر در ماوراء النهر سی و هشت سال و کسری و بعد از
پدر دو سال و هشت ماه و نیم بود میرزا عبد اللطیف بن میرزا الغ بیک بن میرزا شاهرخ بکسب فضایل و کمالات نفسانی معروف و بلطف طبع و حدت
ذهن و مراسم ادب موصوف بود اما تندخوی و سیاست بافراط داشت و باندک بهانه عقوبت بسیار مینمود در ضبط ملک و دفع اعادی سعی بلیغ داشت چنانکه از بیم سطوت و صولت
او در باب تصدی و سنگی توران قدمی نگذاشتی در ایام صبا مدت در ظل تربیت میرزا شاهرخ روزگار میگذرانید بعد از فوت آن شهریار در خدمت پدر بزرگوار میبود تا آنکه محبت پدری
بعداوت انجامید آخر الامر پدر را گرفته بقتل رسانید بمضمون بیت نظامی نظم پدرکش پادشاهی را نشاید اگر شاید بجز شش مه نپاید بعد از شش ماه در سنه هشتصد و پنجاه و چهار بدست بابا حسین
نامی باغوای امرای پدرش بقتل رسید میرزا ابو القاسم بابر بن میرزا بایسنقر بن میرزا شاهرخ میرزا بابر پادشاهی بود بلطف طبع و حسن خلق موصوف در زمان
میرزا شاهرخ نسبت ببرادران خویش بغایت بی اعتبار بود و مواجبی که بجهت او معین بود بهمان قناعت کرده بجفای ایام صبر مینمود بعد از فوت میرزا شاهرخ از ولایت ری
بهمراهی میرزا خلیل سلطان بصوب خراسان نهضت فرمود چون ببسطام رسید قاصد رسید و گفت آن سال بموجب فرمان میرزا شاهرخ در جرجان قشلاق کرده بود و بشرف
ملازمت میرزا بابر رفاهیت یافته و او را بسلطنت جرجان نوید داد بنابرآن میرزا بابر بطرف جرجان روان شده آن مملکت در قبضه میرزا بابر افتاد در سنه هشتصد و پنجاه و سه بطرف خراسان
شتافته دار الملک هرات را مفتوح ساخت و در سنه هشتصد و پنجاه و پنج در موضع چناران با برادر خود میرزا سلطان محمد مقابله کرده او را اسیر ساخت بالاخره مهر اخوت را از لوح خاطر
محو کرده بنیاد حیاتش براند اخت آنگاه بعراق و فارس رفته آن ولایت را در حیطه تسخیر کشید و از جانب خود حکام و داروغه نصب کرده بخراسان بازگردید در سنه هشتصد و پنجاه و هفت عراق و
فارس و کرمان از تصرف او بیرون رفت و تصرف اولیاء دولت میرزا جهانشاه درآمد و میرزا بابر بسبب مخالفت او که در توران بسلطنت رسیده بود بولایت مزبوره التفات نفرمود
میرزا بابر مدت یازده سال من حیث الاستقلال پادشاهی خراسان داشت در سنه هشتصد و شصت و یک در مشهد مقدس لوای عزیمت بصوب آخرت برافراشت میرزا سلطان محمد بن
میرزا بایسنقر بن میرزا شاهرخ خسروی بکمال فهم و فراست معروف بود و بفضل و مروت موصوف بود و در اکثر معارک بنفس خود مباشر امر قتال گردیدی و
در زمان حیات میرزا شاهرخ مدت پنجسال در مملکت عراق بدولت گذرانید و چون آفتاب عمر آن شهریار بسر حد غروب رسید میرزا سلطان محمد در خرم آباد لرستان بود از آنجا
بولایت ری حرکت نموده اردو بازار میرزا شاهرخ را غارت کرد و از آنجا بدار الملک اصفهان شتافت و بعد از ضبط و ربط آن بلد عنان تکاور بجانب شیراز شتافت میرزا عبد الله
فرمانفرمای فارس بقدم مقابله پیش آمده بین الجانبین جنگی در غایت صعوبت دست داد و شکست بطرف میرزا عبد الله افتاده روی بوادی فرار نهاد و میرزا سلطان محمد ممالک فارس ضمیمه
عراق ساخت آنگاه لوای عزیمت بجنگ میرزا جهانشاه پادشاه آذربایجان برافراخت بالاخره میان دو پادشاه کینه خواه بصلح انجامید و میرزا سلطان محمد عنان مراجعت بطرف فارس
گردانید مدت پنجسال بکمال استقلال پادشاهی نمود و در سنه هشتصد و پنجاه و پنج عزیمت خراسان کرده در جنگ برادر خود میرزا بابر کشته گشت میرزا علاء الدوله بن میرزا بایسنقر بن میرزا
شاهرخ در نوبت آخر که میرزا شاهرخ رایت حرکت بصوب عراق برافراشت علاء الدوله را قایم مقام خود ساخته در شهر هرات بگذاشت چون خبر وفات میرزا شاهرخ بدو رسید بر سریر
حکومت نشسته خزاین جد خود را که در قلاع بود متصرف گردید شوکت تمام بهم رسانید چون میرزا عبد اللطیف بعد از فوت میرزا شاهرخ در اردو پادشاه و حاکم شده بود و گوهرشاد بیگم حرم
میرزا شاهرخ که جدهٔ میرزا علاء الدوله بود در میان سمنان و خوار در سنه هشتصد و پنجاه گرفته و نعش میرزا شاهرخ را با اردوی همراه برده چون بنیشابور رسید جمعی از امرا میرزا علاء الدوله که در سنه

السنه ذی

هشتصد و پنجاه و یک میرزا عبد اللطیف را گرفته نزد میرزا علاء الدوله آوردند میرزا الغ بیگ نزد میرزا علاء الدوله کس فرستاده میرزا عبد اللطیف را طلب نمود و میرزا علاء الدوله با او صلح کرده میرزا عبد اللطیف را نزد پدر ارسال فرمود حدود بلخ و شبرغان از میرزا الغ بیگ مسلم داشت مقارن اینحال میرزا بابر لوای خروج برافراشت بعد از التقای فریقین و تسویه صفوف امر بصلح انجامید و طرف خراسان از خبوشان الی استراباد و دامغان میرزا علاء الدوله مسلم گردید بعد ازین در سنه هشتصد و پنجاه و دو میرزا الغ بیگ با عساکر ازبک از توران رو بخراسان نهاد و در چهارده فرسخی هرات جنگ کرده شکست بر علاء الدوله افتاد و نزد میرزا بابر رفته دیگر روی دولت ندید سیزده سال دیگر در قید حیات بود از اینطرف بدان طرف تردد مینمود مدتی بجبال بدخشان افتاد و از آنجا بدشت قپچاق روی نهاد و چندگاه با پسر خود میرزا ابراهیم بود و گاهی با برادران مخالفت مینمود و بعض اوقات در عراق در ملازمت میرزا جهانشاه روزگار میگذرانید عاقبت در خانه ملک پستون رستمداری در سنه هشتصد و هفتاد و پنج با هزاران رنج بجهان دیگر خرامید میرزا ابراهیم بن میرزا علاء الدوله بن میرزا بایسنغر بن میرزا شاهرخ مدتی در حبس میرزا بابر بود و بعد از آن شهریار نیز در قید روزگار میگذرانید از قضا روزی مستحفظان غافل گشته از حبس بیرون آمده بطرف مرغاب خرامید و در اندک وقتی ازدحام تمام در ظل اعلام آن شاهزاده والامقام دست داد بعد از شنیدن این خبر میرزا شاه محمود روی توجه بدفع میرزا ابراهیم نهاد چون میرزا شاه محمود بدار السلطنه هرات نزول فرمود بی آنکه با میرزا ابراهیم مقابل گردد بطرف مشهد فرار نمود میرزا ابراهیم بعد از استماع این خبر در غایت شوکت و حشمت متوجه هرات گردید و بساط عیش و کامرانی مبسوط گردانید و در خلال این حال استماع نمود که میرزا شاه محمود با جنود نامعدود متوجه هراتست بنابر آن میرزا ابراهیم با لشکر آراسته روی عزیمت بطرف دشمن نهاد بعد از تلاقی فریقین نخست مغلوب شده عاقبت هزیمت بجانب خصم افتاد میرزا شاه محمود بصوب جرجان فرار نمود و میرزا ابراهیم بدار السلطنه نزول اجلال فرمود و در این اثنا خبر رسید که میرزا شاه محمود در جرجان باستجماع اشتغال دارد و میرزا ابراهیم رایت عزیمت بر آن طرف برافراخت و میرزا شاه محمود نیز با جنود استراباد باستقبال عم‌زاده توجه ساخته ظاهر شهر را معسکر ساخت میرزا ابراهیم در اثنای راه شنید که میرزا جهانشاه بن قرا یوسف با سپاه کینه‌خواه عزم خراسان نموده قریب بنواحی استراباد رسیده است میرزا نخست از قبول این سخن اباء و امتناع فرموده بعد از تحقیق ناچار دل بمحاربه نهاد چون میدانست که طاقت مقاومت با لشکر ترکمان ندارد دست اضطراب عنان هزیمت را بسامان فرار انعطاف داد و قریب بانصد کس از میرزادگان جغتای کشته شدند و میرزا ابراهیم رو بهرات نهاد چون خبر وصول میرزا جهانشاه بهرات رسید میرزا ابراهیم هرات را گذاشته فرار کرد بعد از مراجعت میرزا جهانشاه میان او و سلطان ابوسعید جنگ واقع شده هزیمت یافت تا در سنه هشتصد و شصت و سه در وقتی که از دامغان بمشهد مقدس لشکر کشیده بود در اثنای راه بعالم دیگر انتقال نمود میرزا شاه محمود بن میرزا ابوالقاسم بابر بن میرزا بایسنغر بن میرزا شاهرخ در هنگامی که میرزا بابر رخت بقا بباد فنا داد و باتفاق امرا و ارکان دولت پای عزت بمسند حکومت نهاد در آن زمان سن یازده سالگی بود بعد از چهل روز از مشهد بسمت هرات توجه نمود چندی در هرات توقف فرمود آنگاه متوجه میرزا ابراهیم بن میرزا علاء الدوله شد بی آنکه مقابله و مقاتله واقع شود عنان عزیمت بصوب مشهد مقدس تافت در سنه هشتصد و شصت و یک میرزا شاه محمود لشکر جمع کرده عنان مراجعت بصوب هرات انعطاف داد و میرزا ابراهیم متوجه خصم شده دل بمقاتله نهاد نخست غلبه از جانب میرزا شاه محمود بود بالاخره میرزا ابراهیم فتح نمود میرزا شاه محمود بسمت مشهد مقدس گریخت مدتی در مشهد و نواحی آن بسر کرده بود و از آنجا در غایت پریشانی بطرف سیستان حرکت نمود در سنه هشتصد و شصت و سه رهنمای ادبار در محاربه که میان امیر خلیل هندو حاکم کابل امیر یار بردی نمود بضرب تیغ یکی از لشکریان بعالم آخرت انتقال نمود میرزا پیر محمد بن میرزا جهانگیر بن امیر تیمور را امیر صاحبقران در وقت وفات وصیت کرده بود که او را بر سریر سلطنت نشانند و بر رؤس منابر خطبه بنام او بخوانند خسروی سلیم النفس و کم‌آزار بود و پادشاه کریم خلق و عدالت شعار بعد از وفات امیر صاحبقران در کابل پای عزت بر سریر سلطنت نهاد و زمام ملک و مال را بکف کفایت پیر علی تاز نهاد و بشرب مدام مشغول گردید و با ساقیان سیمین سیما و دلبران ماه لقا هم آغوش گشت و صدای نای و نوش از سپهر برین درگذشت در سنه هشتصد و نه پیر علی تاز قصد جان آن شهریار کرده در نواحی شبرغان بقتل رسانید مدت حکومتش دو سال بود میرزا سلطان ابوسعید بن سلطان محمد بن میرزا میرانشاه بن امیر تیمور آن شهریار بعلو همت و سمو منزلت و بکمال فراست سرآمد ملوک دودمان تیموری بود و در تمهید بساط عزت پروری و تشیید اساس عدالت گستری بکمال اهتمام مینمود با زمره مشایخ و گوشه‌نشینان ارادت تمام داشت و همواره تخم محبت بر دلهای طبقه علما و فضلا میکاشت در ایام دولتش بلاد ترکستان و توران و خراسان و زابلستان و سیستان و مازندران بکمال معموری رسید از حسن معدلتش خللهای چندین ساله تدارک یافته جناح امن و امان بر مفارق قاطنان بلاد مذکوره مبسوط گردانید از غایت علو همت مکرر میفرمود که این جهان در غایت تنگیست و قابل دو کدخدای نیست آن شهریار در بدو حال در خدمت میرزا الغ بیگ میبود و آداب سلطنت در خدمت آن پادشاه کسب نمود میرزا عبد اللطیف بعد از قتل پدر او را محبوس ساخت بنابر غفلت حارسان از حبس گریخته خود را ببخارا انداخت بعد از قتل میرزا عبد اللطیف در بخارا خروج کرد و میرزا بابر مکرر با وی منازعه نموده لشکر بسمرقند آورد بالاخره با وی صلح نمود و سلطان ابوسعید در توران و ترکستان استقلال تمام یافت چون بعد از فوت میرزا بابر در خراسان هرج و مرج شده بود بتسخیر آن ولایت شتافت در سنه هشتصد و شصت و یک بدار الملک

هرات رسید و گوهرشاد بیگم را بقتل رسانید بسبب اخبار موحش از توران خراسان را گذاشته به ام البلاد بلخ رفت و میرزا جهانشاه خراسان را گرفت و در سنهٔ هشتصد و شصت و دو میرزا جهانشاه در هرات نزول نمود و سلطان ابوسعید با سپاه انبوه بعزم رزم میرزا جهانشاه در مرغاب نزول اجلال فرمود عاقبت صلح در میان آمده میرزا جهانشاه خراسان را بسلطان ابوسعید مسلم داشت و در سنهٔ هشتصد و شصت و سه لوای مراجعت بطرف عراق برافراشت در هنگام مراجعت بهر دیار که رسید اثری از معموری نگذاشت سلطان ابوسعید در هرات نزول نمود در اواسط سنهٔ مذکور میرزا سنجر بن میرزا احمد بن میرزا بایقرا باتفاق میرزا علاء الدوله و پسرش میرزا ابراهیم در حدود سرخس با سلطان ابوسعید مصاف داد و میرزا سنجر درین جنگ آهنگ آخرت کرد و میرزا علاء الدوله و میرزا ابراهیم فرار نمود در سنهٔ هشتصد و شصت و چهار به استراباد توجه نمود و میرزا سلطان حسین که در آنجا استقلال یافته بود از او فرار کرد بعد از آن بلاد بدخشان و حصار و شادمان و غزنین و کابل و سیستان را بحیطهٔ تصرف در آورد و چون میرزا جهانشاه در سنهٔ هشتصد و هفتاد و دو بدفع حسن بیگ حاکم دیار بکر متوجه گردید بحکم قضا بسر پنجهٔ تقدیر گشته بقتل رسید و لشکر او پریشان و بی سامان شدند و از عراق و فارس و کرمان و آذربایجان بطلب ابوسعید کسان فرستادند و از هر طرف بدرگاه عالم پناه سلطان رو نهادند سلطان ابوسعید پسر خود سلطان احمد را در توران گذاشته در اواخر حوت در هنگامیکه قمر در عقرب بود بصوب آذربایجان توجه نمود قبل از وصول و امرا از پیش رفته بودند تسخیر عراق نموده بودند سلطان ابوسعید از عراق عبور کرده بمحل میانه رسید حسینعلی پسر میرزا جهانشاه بخدمت آن شهریار خرامید و از جانب حسن بیگ مکرر ایلچیان به اردوی آمدند و درخواست صلح میکردند سلطان از غایت غرور قبول نمیکرد و التماس حسن بیگ را بجائی نیاورد سلطان از راه اردبیل بقراباغ رفت چون سلطان صلح نپذیرفت و حسن بیگ را نا امید فرمود حسن بیگ را ناامید فرمود حسن بیگ با سلطان مخالفت و راه تردد مسدود ساخت و قحط عظیم در میان اردوی سلطان انداخت اردوی او پریشان شد و حسن بیگ حسب کرده مظفر آمد سلطان خواست که فرار نماید حسن بیگ با پسران به او در رسیدند در وقتی که از اردو بیرون رفته بود گرفته نزد حسن بیگ آوردند حسن بیگ بعد از سه روز او را بدست یادگار محمد نبیرهٔ گوهرشاد بیگم داد او بقصاص جدهٔ سلطان ابوسعید را بدار الجزا فرستاد مولینا جلال الدین دوانی در تاریخ او گفته

نظم سلطان ابوسعید که در فرّ خسروی　چشم سپهر چو او نوجوان ندید
الحق چنان بکشته بکشتی که کشته بود　تاریخ سال مقتل سلطان ابوسعید

مدت سلطنت او هشت سال بود **میرزا سلطان احمد بن سلطان ابوسعید** آن شهریار بصفت رأفت و نصفت متصف بود در زمان حیات پدرش حکومت سمرقند مینمود چون واقعهٔ سلطان ابوسعید شنید بعزم تسخیر هرات لشکر کشید چون استیلای سلطان حسین بر آن ولایت استماع نمود بمقتضای کلمهٔ العود احمد بمقر خویش معاودت فرمود قریب به بیست و هفت سال سلطنت ماوراء النهر کرد در سنهٔ هشتصد و نود و نه از دار فنا بکشور بقای روی آورد **میرزا سلطان محمود بن سلطان ابوسعید** آن پادشاه در تمهید بساط عدل و انصاف و انهدام قواعد جور و اعتساف از سلاطین روزگار ممتاز و مستثنی بود و در مکارم اخلاق و رعایت اهل استحقاق یگانهٔ آفاق میبود در سنهٔ هشتصد و هفتاد و سه بدار الملک هرات خرامید و خلق را بنوید رعیت و عدالت گستری مطمئن گردانید چون مردم شهر شعار هواداری سلطان حسین اظهار کردند سلطان محمود صلاح توقف در شهر ندیده به اتفاق امرا بصوب سمرقند رو نهاد بعد از وصول بدان بلده سلطان احمد ابواب لطف و احسان بر روی برادر بگشاد چندگاه میان برادران طریق موافقت مسلوک بود آخر الامر سلطان محمود به بهانهٔ شکار باتفاق جمعی از امرا باطراف حصار و شادمان حرکت نمود در آن ولایت بر تخت سلطنت متمکن گشته به اندک زمانی ولایات ختلان و بدخشان و قندز و بقلان و ترمذ و توابع آن در حیطهٔ تصرف آورد و آن مملکت را از غایت عدالت گستری و رعیت پروری معمور و آباد کرد چند نوبت سپاه بسمت کتور و جبال سیاه پوشان کشیده و لوازم جهاد بجای آورده جمعی کثیر از آن گروه را بقتل رسانید لاجرم ملقب بسلطان محمود غازی گشت و طغرای فرمان خود را سلطان محمود غازی مینوشت سلطان محمود را با سلطان حسین چند نوبت جنگ و صلح اتفاق افتاد در سنهٔ هشتصد و نود و نه بعد از فوت سلطان احمد در سمرقند دست استیلا بگشاد و هم در سنهٔ مذکوره از دار فانی بسرای جاودانی انتقال نمود مدت سلطنتش بیست و هفت سال بود بعد از فوت او پسرانش میرزا بایسنقر و میرزا سلطانعلی مدت چهار سال در امر سلطنت با یکدیگر منازعت نمودند و طریق مخاصمت با هم پیمودند تا آنکه میرزا بایسنقر از میرزا سلطانعلی انهزام یافته نزد امیر خسروشاه که از برگزیدگان پدرش بود شتافت آن کافر نعمت در سنهٔ نهصد و پنج او را بقتل رسانید در آن اثنا شاهی بیگ خان اوزبک قصد توران کرده بخارا را مسخر گردانید آنگاه سمرقند را محاصره ساخت و والدهٔ میرزا سلطانعلی را بنکاح خود نوید داد و میرزا سلطانعلی بتحریص و ترغیب مادرش بخدمت شاهی بیگ خان رسید و شاهی بیگ خان او را و مادرش را بقتل رسانید **میرزا ابراهیم سلطان بن میرزا شاهرخ** آن شهریار بوفور مکارم اخلاق و محاسن آداب و تربیت اهل فضل از سایر سلاطین گورکان امتیاز داشت و در تقویت شریعت غرا و ترویج ملت بیضا همواره علم سعی و اهتمام می افراشت در [illegible]

میرزا

میرزا شاهرخ مملکت عراق و فارس را بر فرزندان و برادرزادگان قسمت مینمود ولایت فارس را بفرزند ارجمند خویش میرزا ابراهیم سلطان عنایت فرمود
شاهزاده در سنه هشتصد و هفده پای عزت بر مسند حکومت فارس نهاد و ابواب عدل و داد بر روی روزگار اهل آن دیار بگشاد در سنه هشتصد و
هیجده میرزا بایقرا قصد وی نموده در نواحی اصفهان با شاهزاده مصاف داد میرزا ابراهیم شکست یافته پای گریز بسمت خراسان نهاد چون میرزا شاهرخ از حقیقت
احوال خبر یافت با لشکر فراوان بدفع میرزا بایقرا شتافت چون میرزا بایقرا طاقت مقاومت با شوکت شاهرخی نداشت لهذا قدم در طریق اطاعت و انقیاد
گذاشت میرزا شاهرخ ولایت فارس را از وجود خصم مصفا ساخته میرزا ابراهیم سلطان را متمکن گردانید و خود از راه کرمان متوجه دار الملک خراسان گردید میرزا
ابراهیم سلطان سالهای فراوان در کمال استقلال و کامرانی روزگار گذرانید تا آنکه در سنه هشتصد و سی و هشت مریض گشته بجهان جاوید خرامید **عبد الله**
میرزا ابن میرزا ابراهیم سلطان بن میرزا شاهرخ بعد از قتل میرزا عبد اللطیف در ماوراء النهر بسلطنت رسید سلطان ابو سعید برو
خروج کرد و جنگ نمود و منهزم گردید چون از پادشاهی میرزا عبد الله یک سال بگذشت سلطان ابو سعید باتفاق ابو الخیر خان پادشاه جوجی خان در سنه هشتصد و
پنجاه و پنج با میرزا عبد الله در چهار فرسخی سمرقند مصاف داده میرزا عبد الله کشته گردید و میرزا سلطان ابو سعید بسلطنت رسید **میرزا اسکندر بن**
عمر شیخ بن امیر تیمور صاحبقران در اواخر دولت امیر حکومت همدان بوی مفوض بود در وقتی که میرزا ابابکر بن میرانشاه دعوی استقلال و سلطنت
مینمود وی متوهم شده در همدان بجانب شیراز شتافته و برادرش پیر محمد او را بتفقدات برادرانه دریافت و حکومت یزد را بدو عنایت نمود چندگاه میان برادران
طریق محبت مسلوک بود در سنه هشتصد و نه یگانگی به بیگانگی انجامید میرزا پیر محمد او را بند کرده بخدمت میرزا شاهرخ روانه گردانید میرزا اسکندر در قرب طمس بند را
گسسته و از میان محافظان جسته به اصفهان توجه نمود و با همراهی میرزا رستم عازم شیراز گشته بعد از چهل روز گرمسیرات فارس را غارت کرده به اصفهان معاودت
فرمود میرزا پیر محمد بجهت دفع او به اصفهان لشکر کشید میرزا اسکندر رو بفرار نهاد جمعی از اهل فساد بدو پیوسته بلخ رفته فتنه بسیار برانگیخت عاقبت بدست میرزا شاهرخ
افتاد بحکم شاهرخی مطلق العنان شده پای پیاده عازم شیراز گردید و میرزا پیر محمد او را به انواع اعزاز و احترام نواخته خاطرش را مطمئن گردانید چون میرزا پیر محمد
در سنه هشتصد و دوازده از غدر حسین شربت دار کشته گشت تمام امرا دست بیعت بمیرزا اسکندر داده جاه و منزلتش از ایوان کیوان در گذشت آنگاه با حشمت
هر چه تمامتر بصوب اصفهان حرکت نمود زیرا که سلطان معتصم بن سلطان زین العابدین بن شاه شجاع مظفر از جانب شام آمده بدانجا استیلا یافته بود در موضع
آتشگاه اصفهان بهم رسیده آتش قتال اشتعال نمود میرزا اسکندر ظفر یافته سلطان معتصم در آن جنگ بقتل رسید و آنگاه میرزا اسکندر با فتح و ظفر عنان یکران
بطرف شیراز بگردانید در سنه هشتصد و سیزده با برادران میرزا رستم و میرزا بایقرا در نواحی اصفهان محاربه کرده شکست داد بعد ازین در اندک زمانی تمام فارس
و عراق را در حوضه تصرف در آورد و بلده اصفهان را دار الملک خویش کرد با میرزا شاهرخ شعار مخالفت اظهار ساخت و در جمیع قلمرو خود اسم شاهرخ را از خطبه بینداخت
چون در سنه هشتصد و هفده میرزا شاهرخ در حدود طبرستان این خبر شنید جهت گوشمالی وی متوجه اصفهان گردید بعد از وقوع محاربه و محاصره دستگیر شده برادرش
میرزا رستم چشمش را میل کشید و هم در سنه هشتصد و هیجده بقتل رسانید **میرزا رستم بن عمر شیخ بن امیر تیمور** در وقت حیات امیر صاحبقران با امر حکومت
اصفهان مشغول بود در سنه هشتصد و نه به اغوای برادرش میرزا اسکندر بصوب شیراز حرکت نمود و با برادر بزرگترش میرزا پیر محمد بنیاد محاربه نهاد بعد از چهل روز
بی نیل مقصود عنان مراجعت به اصفهان انعطاف داد چنانچه سابقا مذکور گشت میرزا پیر محمد با لشکر بی حد بولایت عراق در آمده بعد از تلاقی فریقین میرزا رستم انهزام یافت
و التجا بدرگاه میرزا شاهرخ آورده بجانب خراسان شتافت بعد از چندگاه از میرزا شاهرخ اجازت مراجعت خواسته متوجه عراق گردید و در سه فرسخی
اصفهان با میرزا رستم مصاف داده انهزام یافت درین نوبت بدولت امیر قرا یوسف ترکمان التجا آورد چندگاه در ظل حمایت امیر قرا یوسف توقف نمود آنگاه
بصوب اصفهان شتافت در هشتصد و هفده بفرمان میرزا شاهرخ لوای حکومت اصفهان برافراخت و مدتی به امر شاهرخی به ایالت اصفهان و نواحی آن
می پرداخت در سنه هشتصد و سی و شش در رمضان دیار دار القرار منزل ساخت **میرزا یادگار محمد بن میرزا سلطان محمد بن میرزا بایسنقر**
بن میرزا شاهرخ در آن زمان که میرزا جهان شاه ترکمان از خراسان به آذربایجان مراجعت فرمود میرزا یادگار محمد به اشارت عمه خویش که
زن عاقله بود ملازمت جهان شاه را اختیار نمود و چندگاه در ظل عاطفت و رعایت فراغت اوقات گذرانید چون در سنه هشتصد و هفتاد و یک جهانشاه
به تیغ حسن بیک کشته گردید امیر حسن بیک در تعظیم میرزا یادگار محمد مساعی جمیله بظهور رسانید و سپاه انبوه بوی داده او را بتسخیر ملک موروثی ترغیب فرمود در
سنه هشتصد و هفتاد و چهار میرزا یادگار با لشکر جرار بطرف خراسان حرکت نمود نخست ولایت جرجان را تسخیر کرده آنگاه متوجه مقصد شده در نواحی چناران سلطان
حسین بوی رسید بعد از التقای فریقین جنگ عظیم دست داد و شکست بجانب میرزا یادگار افتاد جمعی کثیر از لشکر میرزا یادگار کشته شد و برخی دستگیر در خدمت میرزا یادگار

بملازمت امیر حسن بیک آمدند نوبت دیگر امیر حسن بیک لشکری بصحوب میرزا یادگار او را بخراسان ارسال داشت درین نوبت میرزا یادگار مملکت موروثی را مسخر کرده لوای اقتدار برافراشت آنگاه بحشمت تمام بدار الملک هرات خرامید چون اکثر اوقات از باده انگور مست و بی شعور بود و هرگز خیال ضبط مملکت در کاخ دماغ او گذر نمی‌نمود لهذا سلطان حسین در سنهٔ هشتصد و هشتاد و پنج با ششصد و پنجاه سوار جرار ایلغار کرده چون بلای ناگهان بسر وقت آن شاهزادهٔ غافل رسید در باغ زاغان وی را دریافته بقتل رسانید نسل میرزا شاهرخ بدو منتهی گردید مولینا کمال الدین عبد الواسع در تاریخ واقعه وی گفته نظم شد شهر صفر شهید و هم شهر صفر   از سال شهادتش خبر بازده

میرزا عمر بن میران شاه بن امیر تیمور را امیر صاحبقران در نوبت آخر سنهٔ هشتصد و دو از توران بکشور ایران آمد میرزا عمر را در توران حکومت داد و او مدت سه سال در آن دیار داد عدل و داد بداد چون امیر از سفر شام و روم به آذربایجان مراجعت نمود و در قراباغ از ماوراءالنهر طلب فرمود و حکومت آذربایجان تا سرحد روم و شام بدو تفویض کرده حکام فارس و عراق را تابع او ساخت و حکومت عراق عرب را به برادرش میرزا ابابکر داده و او با میران شاه رایت مراجعت بصوب بغداد افراخت بعد از دو سال و نیم خبر فوت امیر در تبریز بمیرزا عمر رسید و او از پدر و برادر حسابی نگرفته سریر سلطنت را بوجود خود مزین ساخت و میرزا ابابکر را بخدعه از بغداد طلب کرده در قلعه سلطانیه بقید انداخت بعد از چندروز کسی معین کرده بسلطانیه فرستاد که میرزا ابابکر را بقتل رساند و خاطر خود را از ممر او فارغ گرداند چون آن کس بدانخانه که میرزا ابابکر محبوس بود داخل گشت میرزا ابابکر پیش دستی نموده آن شخص را با دو نفر دیگر بکشت و از بند بیرون آمده قلعه را تصرف نمود این صورت در سنهٔ هشتصد و هشت بود درین هنگام میرزا میران شاه در محل کالپوش توقف داشت میرزا ابابکر نزد پدر رفته بر سلطنت عراق همت گماشت میرزا عمر در آذربایجان بود میرزا ابابکر سلطانیه را بکشود آنگاه با سپاه کینه خواه آهنگ جنگ میرزا عمر نمود میرزا عمر نیز منزل بمنزل میانه رسید اکثر امرای او طریق بیوفائی مسلوک داشته از وی روی گردان شدند و نزد میرزا ابابکر آمدند چون میرزا عمر قوت مقابله و مقاتله با میرزا ابابکر در خود ندید ناچار بطرف عراق و فارس نزد میرزا پیر محمد و میرزا رستم روانه گردید و از ایشان استمداد نمود و ایشان با عساکر فارس و عراق بقصد میرزا ابابکر بحدود درگزین آمدند و میرزا ابابکر نیز با لشکرهای آذربایجان برابر رفته با یکدیگر جنگ کردند میرزا ابابکر غالب آمد و میرزا عمر منهزم شده بخراسان نزد میرزا شاهرخ رفت آن شهریار وی را اعزاز و احترام کرده استراباد و مازندران را بدو عنایت نمود چون در آنجا قوت گرفت با میرزا شاهرخ یاغی گشت در سنهٔ هشتصد و نه در حدود جام جنگ کرده شکست یافت و بطرف مرغاب فرار نموده میخواست بسمرقند رود در زخم کاری داشت بدان سبب بصوب آخرت شتافت

میرزا ابابکر بن میران شاه بن امیر تیمور شهریاری شجاع و دلیر بود و بحکم امیر در بغداد حکومت مینمود میرزا عمر او را فریب داده طلب کرده در قلعه سلطانیه محبوس ساخت بعد از اندک وقتی از قید خلاص شده جمعی را با خود متفق ساخت و بر قلعه سلطانیه مستولی گشته لوای اقتدار برافراخت چون این خبر بمیرزا عمر رسید جهت دفع او لشکر کشید میرزا ابابکر طاقت مقاومت در خود ندید بخراسان محل کالپوش نزد پدر فرار کرد آنگاه در خدمت پدر با لشکر متوجه آذربایجان گشت نوبت دیگر قلعه سلطانیه را تصرف نموده شوکتش از ایوان کیوان درگذشت بعد ازین باستصواب بعضی امرا روزی چند پدر را بتخت سلطنت نشانید بالاخره رقم عزل بر صفحه حالش کشیده بر سریر فرمانروائی متمکن گردید در سنهٔ هشتصد و هشت در نواحی گزین با برادر و اولاد شیخ عمر مصاف داده منهزم گردانید چنانکه قبل گذشت آنگاه بصوب عراق حرکت نمود چون شنید که سلطان احمد جلایر بطرف تبریز عزیمت کرده است با سلاطین عراق و فارس صلح کرده متوجه آذربایجان گردید و از آنجا با سپاه فراوان بدفع امیر قرا یوسف ترکمان عازم شد ابتدا در ناحیه فرتقین سه روز چنین بجانبین مقابله و مقاتله نموده روز سوم بی سبب ظاهری بطرف برند و تبریز فرار کرد و در آنجا نیز توقف نکرده بسلطانیه رسید در سنهٔ هشتصد و نه از قزوین و همدان لشکر فراوان جمع نموده با امیر قرا یوسف جنگ عظیم نموده میران شاه در آن جنگ بقتل رسید و پرده کیانش بدست سپاه امیر قرا یوسف افتاد و خود پای فرار در وادی هزیمت نهاده عنان یکران بطرف کرمان انعطاف داد در آن اوان حاکم کرمان سلطان اویس برلاس بود شکست میرزا ابابکر را بقدم خدمت استقبال نمود عاقبت مخالفت نموده میرزا ابابکر بسمت سیستان افتاد و بسبب لشکر میرزا شاهرخ نوبت دیگر بکرمان آمده کشته گردید

هو
الناصر
الوهاب

جلد هفتم
از مجلدات
تاریخ روضة الصفا
که فرزند میرخواند خواند میر
صاحب تاریخ حبیب السیر تألیف
کرده است و از آغاز حال سلطان
حسین میرزای ابن میرزا منصور بن بایقرا
و وقایع دولت تا انجام کار بدیع الزمان میرزا و مجملی از
حالات اوزبکیه و قزلباشیه که بنده درگاه فلک اشتباه
رضاقلی المتخلص بهدایت بجهة ارتباط با سلاطین صفویه در آخر آن
الحاق نموده و بامر امنای دولت علیه حضرت سلطان
السلاطین و خاقان الخواقین ابو السیف و الفتح
و النصر شاهنشاه معدلت مآثر
ناصر الدین شاه قاجار ابد الله
سلطانه و خلد الله
ملکه بدار
الطباعة
خاصه

حلیه
صورت انطباع
می‌یابد
۱۲۷۰
سنه



هو الله

بسم الله الرحمن الرحیم

حصول سعادت دارین حمد پروردگاریست که ابو البشر را از قبضهٔ خاک تیره بیافرید و تاج وهاج ابتهاج خلافت بر فرق همایونش نهاده انی جاعل فی
الارض خلیفه و خلعت با طلعت علم آدم الاسماء کلها پوشانیده بر سریر جنت المأوی نشانید و وصول کرامت کونین شکر واجب الوجودیست
که از محض حکمت انتظام حال عباد را در اطراف و اکناف آفاق برأفت و سیاست بعضی از اولاد نامدار ذوی الاقتدارش منوط و مربوط گردانید
آرایش طغرای غرای فرمان مفاخر اولو العزم صاحب قدرت ثنا و ستایش پادشاهیست که ملک و ملکوت و جمیع مکونات در حیطهٔ تصرف اوست
و نمایش دیباچهٔ دفاتر تواریخ پادشاهان ذوو الحشمت و الجلالت شکر صاحب الجودیست که از ملأ اعلی تا بسیط غبرا یک نوالهٔ ایست از خوان فضل و
امتنان او و بیت بنایی تو بی حمد و شکر خدای درون سراپردهٔ غیب جای و اتحاف صلوات طیبات زاکیات و هدایای تسلیمات وافیات
بروح مطهر و مرقد منور شفیع روز محشر و صاحب حوض کوثر آنکه صیت جلالتش کسری در ایوان کسری و قیصر انداخت و سر پادشاهان گردنفراز
بدرگاه او بر زمین نیاز و بر روان آل و اصحاب و عترت و احباب او باد اما بعد چنین گوید فقیر حقیر کثیر التقصیر اضعف عباد الله غیاث
الدین خواندمیر که چون علت غائی جمع این اوراق ذکر صاحبقرانیست که این بنده بلکه سایر فضلا و کافهٔ برایا عموماً و خصوصاً مرهون
کرم و احسان اوست خواست که این کتاب بر سنن سلف تاریخ اتمام تاریخ سازد بنا بر آن در مجلدات سابقه احوال ابتدای آفرینش عالم و آدم و خلقت
جان بن جان و ذکر انبیا علیهم الصلوة من الله المنان و خلفای ایشان و حوادث پادشاهان نامدار ذوی الاقتدار که پیش از بعثت حضرت
خاتم انبیا اکمل الصلوات بوده اند و مخصوص ذکر ابتدای خلقت نور حضرت ختمی پناه صلوات الله علیه تا انتهای وفات و علیه السلام و ذکر خلفای
راشدین و ائمه اثنی عشر علیهم الرضوان و ملوک و سلاطین که بعد از بعثت ظاهر شدند و بیان حکمای عالیمقدار که بقوت حکمت عالم ابد انرا
معمور و آبادان داشته اند و دارند مندرج نمود اکنون بعد از اتمام مجلدات سابقه باشارت حضرت عالی مرتبت کیوان رفعت مشتری طلعت
خورشید منزلت صاحب قلم و شمشیر امیر علیشیر سلمه الله تعالی ظلال جلاله علی رؤس المسلمین ذکر بعضی وقایع حوادث و سوانح مهمات از ابتدای
تولد و جلوس بر سریر سلطنت و غزوات و اکثر حالات حضرت صاحبقرانی اعنی حضرت خاقان منصور مظفر لوا ابوالغازی سلطان حسین میرزا
در این مجلد بنوک خامهٔ مشکین شمامه در حیز تحریر آرم المامور معذور شروع در آنباب نموده شد امیدواری از حضرت جل ذکره آنست که توفیق رفیق
گرداند تا مثل اقسام سابقه این قسم اهم مرقوم قلم گرداند تا مجلدات کلهم از کتاب باتمام رسد و مقبول طبایع فضلای حال و استقبال
گردد و از این خاکسار بمقدار تا قیام قیامت یادگاری خلف بماند و ما انا شرعت فی القسم السابع من الکتاب بتوفیق الله الملک الوهاب کفتار

در بیان شمه از علو نسب سلطان حسین میرزا از کرایم نعم و جسایم آلاء هم از جانب پدر و هم از طرف مادر خلاصه دودمان سلاطین صاحبقران بود والد خجسته آثار پسندیده اطوار آن خسرو کامکار سلطان غیاث الدین منصور بن امیرزاده بایقرا بن میرزا عمر شیخ بهادر بن امیر تیمور گورکان است ولادت باسعادت خاقان سعید منصور در ماه محرم الحرام سنه اثنی واربعین وثمانمائه در میان شرق و شمال دار السلطنه هراة نزدیک بسر پل تولکی در سرائی که بدولتخانه اشتهار دارد اتفاق افتاده چون مدت هفت سال از سن شریف خاقان منصور ستوده خصال درگذشت فی سنه تسع واربعین وثمانمائه سلطان غیاث الدین منصور متوجه درگاه ملک غفور گشت با والده ماجده خویش طریق مشورت مسلوک میداشت و بخدمت میرزا ابوالقاسم بر آمده و در سنه ثمان وخمسین وثمانمائه که میرزا ابوالقاسم بابر در ظاهر سمرقند با میرزا سلطان ابوسعید مصالحه فرمود خاقان منصور بملاحظه قرابت قرابت بملاقات سلطان ابوسعید میل فرمود و از میرزا ابوالقاسم بابر جدا شده بسمرقند شتافت روزی چند پرتو انوار عاطفت سلطان ابوسعید بر وجنات احوالش تافت که مقارن آن حال سلطان اویس بن میرزا محمد بن میرزا بایقرا خروج کرده رایت مخالفت برافراخت و میرزا سلطان ابوسعید بر سایر میرزادگان بی اعتماد گشته خاقان منصور را با سیزده کس از قرابتیان در قلعه شهر سمرقند مقید و محبوس ساخت چون این خبر محنت اثر در دار السلطنه هرات بعرض مهد علیا فیروزه بیگم رسید متوجه سمرقند گردید و بعد از وصول بمقصد از سلطان سعید التماس مخلص فرزند ارشد کرده مبذول افتاده و آن آفتاب عالمتاب از عقده کسوف بیرون و عنان عزیمت بصوب با صواب خراسان انعطاف داد و خاقان منصور در غایت سرعت و شتاب قطع منازل و مراحل کرده بخدمت میرزا ابوالقاسم بابر استسعاد یافت و تا آخر ایام آن فارس مضمار تفاخر در خدمتش بسر برد آنگاه بمرو شاهجهان شتافت میرزا معز الدین سنجر بدیده بصیرت فر دولت و اقبال در ناصیه حال آن خاقان ستوده خصال مشاهده فرمود صبیه خود را که پرده نشین حجله عصمت بود و بیگا سلطان نام داشت بحباله نکاحش در آورده در شعبان سنه احدی وستین وثمانمائه که میرزا شاه محمود بن میرزا بابر از دست برد سپاه میرزا ابراهیم بن علاء الدین انهزام یافت و میرزا سنجر سلطان حسین میرزا را در مرو بنیابت خویش تعیین نموده عنان عزیمت بطرف مشهد مقدس تافت و در غیبت میرزا سنجر میان سلطان حسین میرزا و حسن ارلات که از بزرگان دولت سنجری بود غبار نقار ارتفاع یافته حسن قصد حبس آنحضرت فرمود و منهی خیال باطل آن جاهل را بعرض رسانیده سلطان حسین میرزا با پنج سوار جلادت آثار از شهر بیرون خرامید جان علی یساول با شصت سوار از مردان جرار بآنحضرت ملحق شده لهذا امیدوار گشته عنان یکران بجانب شهر انعطاف داد ولی دغدغه بمرو در آمده و امیر حسن را مقید ساخته پای رفعت و کامرانی بر مسند جهانبانی نهاد و روزی دیگر جمعی از ملازمان میرزا سنجر باهم اتفاق نمودند در وقتی که سلطان حسین میرزا جهت جانور پرانیدن از شهر بیرون رفته بود دیگبار شمشیر غدر از نیام انتقام بیرون کشیدند و نور الدین شیخ بهادر و شیر علی و بعضی دیگر از خواص خاقان عالی مکان از شربت شهادت چشانیدند و علم طغیان افراخته بهواداری میرزا سنجر دروازه‌ها را مضبوط ساختند و در مقام استحکام برج و باره شدند ولی برادر جان علی بحیله که دانست از شهر بگریخت و خود را بملازمت رسانیده آنچه دیده بود معروض داشت بهمان لحظه آن زیبنده تاج و سریر متوجه دفع مخالفان گشته با شصت نفر از بهادران برجی که بطرف کاچکانست بر آمد و مردمی را که در آن طرف فصیل بودند بزخم پیکان دیده دوز منهزم ساخته بنا بر آن در شهر غبار فتنه و آشوب ارتفاع یافته و خواص و عوام کمر مخالفت خاقان آفتاب احتشام را بر میان بسته جمعی از ملازمان رکاب که در پایان آن برج ایستاده بودند چون هجوم مرویان نزاد انسان شدند و بصوب فرار آوردند لاجرم از آن برج پایان آمده بطرف بند سلطان توجه فرمود و بعد از وصول بدان منزل حسن چرکس و مردم ایرانجی بملازمت مبادرت نموده قریب دویست کس در ظل رایت نصرت شعار مجتمع گشتند و مقارن این حال سلطان سنجر مستقر عز خویش رفته و جمعی کثیر از امرا و لشکریان از عقب موکب همایون ارسال داشت و در میان مروی و بلخیان نیران قتال اشتعال یافته اعدا بهیات اجتماعی بر قلب سپاه حمله کرده جان علی یساول را بدرجه شهادت رسانیدند و سایر ملازمان رکاب نصرت انتساب دل شکسته گشته میدان کارزار را بمخالفان کینه گذار بازگذاشته چنانچه با خاقان کامکار زیاده از بیست و پنج کس نماند چون لشکر سلطان سنجر بسیار بود محمد جهان وقل احمد از اصابت مبالغه تمام آنحضرت را از معرکه بیرون بردند و مخالفان بازگشتند خاقان باستحقاق بجانب مار و چاق شتافته مدت پانزده روز در میان پنج ده ترکمانان رحل اقامت انداخته آنگاه از آن منزل کوچ کرده موضع اخته اقور را از غبار سم سمند جهان پیما مشک بیز ساخت و چون در آن وقت میرزا ابوسعید در بلخ اقامت داشت و از اخته اقور امیر سلطان برلاس با فوجی از خدم آستان آسمان اساس بدین جانب گریخته توقف مناسب ننمود از آنجا بجانب ماخان توجه فرموده در فصل شتا

در بیابانی که در میان خیوق و مرو است اوقات گذرانید و پای در دامان شکیبایی پیچید و انتظار لطیفه غیبی می‌کشید **گفتار در بیان توجه حضرت خاقان دشمن شکن بجانب طرق و ظفر یافتن** چون سلطان ربیع تختگاه ظهور خرامید سلطان حسین با شصت و دو نفر از ملازمان که اکثر پیاده بودند از بودن قشلاق بجانب کوکنبد مرو نهضت نموده و از آنجا خواجه پروی لیاول را با چهار نفر پیاپاب روان فرمود از تجدید و پست سر اسب ماندند آوردند و آنحضرت ایشان را بر خدام قسمت کرده بصوب طرق روان شدند و بعد از وصول بدان موضع از پس خواجه مش که با فوجی از لشکریان سلطان سنجر گریخته بودند بموکب همایون پیوستند و خاقان منصور آن جماعت را منظور عاطفت گردانیده و در اثنای راه مصر و میر شاه ترکمان که داخل نوکران میرزا علاء الدوله بودند در سلک سایر ملازمان موکب نصرت نشان منتظم شده التفات و عنایات یافتند و چون منزل کی کولی محل نزول گشت خبر رسید که امیر بابا حسین بواسطه هجوم سپاه میرزا جهانشاه ترکمان که داخل نوکران میرزا علاء الدوله بودند از جرجان گریخته و از طرف ابیورد در عقب موکب همایون می‌آید سلطان بعد از شنیدن این خبر با سیصد نفر مرد دلاور که در ظل علم ظفر پیکر جمع آمده بودند عنان یکران بجانب جرجان انعطاف داد و صباحی در منزل ابیورد با امیر بابا حسن سید بیاد حمله دلیران نیران حرب افروخته شده تردد شجاعان صرصر با سلامت و دهشت گشت گوهر شمشیر آبدار از عکس خون کشتگان رنگ یاقوت رمانی گرفت و پیکان تیر آتش بار از سوز دل بهر کشتگان رنگ الماس یکانی و گونه لعل بدخشانی گرفت عاقبت سپاه جرجان طریقه ستیز گذاشته روی بطریق گریز نهادند ملازمان موکب نصرت نشان بابا حسن را گرفته شعله حیاتش را با آب تیغ آتش افشان انطفا دادند و طایفه از بهادران که ملازم او بودند التجا بدرگاه عالم پناه آورده لطف پادشاهانه شفیع جرایم خود کردند و از دست عواطف بیدریغ خسروانه خلعت عفو پوشیده روی بخدمت آوردند این فتح که مقدمه فتوحات خاقان خجسته صفات بود در رجب سنه اثنی و ستین و ثمانمائه روی نمود و آنحضرت از ابیورد بنسا رفته و مال آن سال آن ولایت را گرفته بر امرا و سپاهیان قسمت نمود **ذکر توجه خاقان منصور بجانب استراباد و فتح آن ممالک** در آن ایام که ولایت نسا و ابیورد مضرب خیام عساکر نصرت انجام بود دهشاه عرب و عبدالله قمرالدین و عبدالرحمن ارغون از سلطان سنجر روی گردانیده بموکب همایون پیوستند ما در آن اثنا قرب هزار سوار از قوم جلایر و سایر سپاهیان حدود جرجان با آستان آسمان آشیان سلطنت رسیده عروس مملکت استراباد را در نظر آن حضرت جلوه دادند لاجرم بجانب استراباد نهضت فرمود مقارن وصول بخبوشان زعیم محمد خدایداد که سابقا در سلک امرای میرزا بابر انتظام داشت با جمعی کثیر بموکب همایون ملحق گشت و روز بروز از مردم توقمش و سپاه سیاه پوش بملازمت میرسیدند و از آنجانب حسین سعدلو چون از توجه خاقان منصور خبر یافت از استراباد بیرون آمده سلطان میدان را معسکر ساخت و در صباح دوشنبه از عشر اول ذی حجه سنه اثنی و ستین و ثمانمائه جانبین بتعبیه لشکر و پوشیدن جوشن و مغفر قیام نمودند و بتمهید مقدمات مقابله و مقاتله کرده ابواب قتال و جدال بر روی ابطال رجال گشودند نخست فوجی از سپاه حسین سعدلو نزدیک بقلب لشکر نصرت اثر رسیده مستعد استعمال آلت پیکار گشتند سلطان بنفس نفیس پیش رانده از سرچشمه تیغ آبدار یکی از شجاعان را شربت هلاک چشانید و دیگری خود را پیش انداخته و نیز از همان قدح جرعه ناخوشگوار در کشید بعد از آن بهادران طرفین دست تهور از آستین جلادت بیرون آورده بیکدیگر تاختند و ادیم زمین را از خون کشتگان بسان لعل بدخشان گلگون ساختند سعدلو حسین و جمعی از سرداران ترکمان چون از دست برد خاقان و دلیران موکب همایون ظفر نشان مشاهده کردند یکبار پشت از معرکه گردانیده روی بوادی فرار آوردند و سپاه نصرت پناه ایشان را تعاقب نموده بسیاری از تراکمه به تیغ بیدریغ گذرانیده و سعدلو حسین و جمعی از سرداران را اسیر کرده حسب الحکم بقتل رسانیدند و خاقان منصور بشکرانه این فتح نامدار محامد حضرت پروردگار اعظم سلطانه بجا آورده جمعی که در آن معرکه بجولان جلادت گوی مسابقت ربوده بودند باصناف الطاف نوازش نمود و عورات مستورات تراکمه را از باس سخط لشکریان گردانیده بروش وطن با لوف اجازه فرموده **گفتار در جلوس خاقان منصور بر سریر سلطنت جرجان** در منزل سلطان میدان ماهچه رایت نصرت نشان آن مظهر عدل و احسان بر اوج فتح و ظفر چهره گشود و گلزار مملکت جرجان از خار جور و طغیان سپاه ترکمان پیراسته گشت همعنان دولت و اقبال استراباد را بیمن مقدم شریف عزت افزای گلستان ارم ساحت و قدم بر مسند سلطنت و جهانبانی نهاده و چون این جلوس همایون در مبادی عشر اول ذیحجه که بشیر تقدم میمنت اثر عید بود روی نمود محمد خدایداد و سایر امرا و الاشراد بعرض خاقان بادین و داد رسانیدند که انسب چنان مینماید که خطبه عید بنام سلطان سعید مزین گردد تا بین الجانبین طریقه پسندیده موافقت و اتحاد بظهور پیوندد و آنحضرت این سخن را بسمع رضا نشنود و فرمود که خطبه بنام خجسته فرجام خواندند و روی زر

از نقود

از نقش القاب فرخنده ارتسام بسکهٔ قبول رسانید ذکر طلوع آفتاب دولت سلطان سعید از افق دار الفتح استراباد و محروم شدن اهالی آن مملکت از سایهٔ مرحمت خاقان منصور عالی نژاد در اوایل سنهٔ اربع و ستین و ثمانمائه بمسامع همایون سلطان حسین میرزا رسید که بعضی احشام عرب که در حدود دیار جمند اقامت دارند بموازات متوطنان آن ولایت شده بتعرض سنت آینده و روندهٔ طریقهٔ راه زنی بجای می آرند بنا بر آن عبد العلی ترخان را با فوجی از سپاه نصرت نشان بتادیب آن جماعت مامور ساخت و عبد العلی بعد از سر انجام مهام اعراب تا نواحی نیشابور و سبزوار تاخته اعلام اقتدار بر افراخت چون این خبر بعرض سلطان سعید رسید عبد العلی فارسی پرلاس و حسین شیخ تیمور و امیر نور سعید مرید را بدان جانب فرستاد و امیر علی ترخان از توجه امرای خراسان وقوف یافته باستراباد مراجعت فرمود چون بخلاف حکم متعرض مملکت سلطان سعید گشته بود خاقان منصور برو غضب فرمود و امرای سلطان سعید بعد از وصول بالنگ رادکان عرضه داشتی بهرات ارسال داشته مضمون آنکه عبد العلی ترخان بمجرد استماع خبر توجه بندگان مراجعت بجانب استراباد انعطاف داده بمیرزا سلطان حسین پیوست آنحضرت در غایت حشمت و عظمت در آن مملکت بر مسند اقبال تمکن دارد و لوای استقلال بر افراشته غیر از استراباد و شهر یاری مینماید سلطان سعید پس از وقوف بر مضمون آن عریضه یورش جرجان پیش نهاد خاطر ساخت و با تمامی سپاه خراسان در روز چهارشنبه چهارم شهر جمادی الاول بدان جانب روان شد اما چون خبر وصول امرای سلطان سعید بالنگ رادکان استماع فرمود احمد و بابا یاقوت با قومی جلایر پشت بر دولت کرده از موکب همایون روی گردان شدند و از آن ممر فتوری تمام بحال عساکر ظفر انجام راه یافته و قصوری در قواعد ثبات جنود نصرت ورود پدید گشت لاجرم سلطان صلاح مقابله و مقاتله ندیده بصوب بحیره و خطهٔ اوراق رخت بر افراشت لشکریان سلطان سعید را میسر نشد که تعاقب آنحضرت نمایند و ابواب تعرض بر روی لشکریانی که متعاقب رکاب ظفر مآب بودند بگشایند و خاقان چون هفت روز طی مسافت نمود با پانصد کس بکنار اموبه رسیده بکشتی عبور نمود و سلطان سعید بعد از آنکه خبر نهضت آن حضرت شنود همعنان نصرت و اقبال باستراباد شتافت و ایالت آن مملکت را بسلطان محمود میرزا تفویض فرموده عنان مراجعت بصوب خراسان تافت

ذکر شمهٔ از موافقت و مخالفت خاقان منصور با پیربداق سلطان و مصطفی خان و نهضت رایات نصرت نشان کرت ثانی بجانب مملکت جرجان

سلطان حسین میرزا کنار اموبه از فر نزول موکب عزت افزای گلستان ارم ساخت مردم شاه و سلطان علی را که در آن نواحی ساکن بودند از قدوم همایون شادمان و خرم شده عز بساط بوسی حاصل نمودند و در آن منزل بخاطر خاقان ستوده مآثر گذشت که عبد الرحمن جادو را بشهر وزیر نزد مصطفی خان فرستد و اظهار اتحاد نموده استمداد نماید و مصطفی خان در آن زمان در سلک خواقین اوزبک انتظام داشت و در بعضی از بلاد خوارزم رایت ایالت می افراشت القصه قبل از آنکه عبد الرحمن جادو روی باردوی مصطفی خان آورد ناگاه قراولان سپاه نصرت نشان رسیدند و خبر رسیدن یاغیان رسانیدند و هر کس از آن جماعت را گرفته بپایهٔ سریر سلطنت مصیر آوردند چون پرتو تحقیق بر استکشاف آن حال افتاد بوضوح پیوست که پیربداق سلطان برادر مصطفی خان است که در آن نواحی منزل گزیده بنا بر آن خاقان منصور آن مردم را گذاشته به پیربداق سلطان کلمات محبت آمیز پیغام داد و سخن صلح در میان آمده عقد اتحاد انعقاد یافت و در خلال آن احوال پیربداق سلطان را داعیهٔ وصلت با خاقان بلند منزلت بر خاطر گذشت و خواست که بنای مظاهرت را بقواعد مصاهرت مستحکم گرداند و کریمهٔ حجرهٔ پادشاهی را که همشیرهٔ آن مظهر لطف و مرحمت الهی بود در حبالهٔ نکاح خویش رساند و چون قبل از این مصطفی خان قاصدی باستراباد فرستاده از خاقان والا نژاد این التماس کرده بود آنحضرت ملتمسات پیربداق سلطان را قبول نفرمود اما بعد از الحاح امرا سر رضا جنبانیده و درة التاج سلطنت با گوهر کان خانیت ازدواج یافت و دری برج دولت با کوکب اوج سعادت اقتران نمود زمرهٔ از امرای مصطفی خان که همراه پیربداق سلطان بودند از وی جدا گشته و کیفیت واقعه معروض گردانیدند بنا بر آن میان برادران مواد نزاع در هیجان آمده و از جانبین مستعد میدان قتال و جدال گشتند چندین نوبت صورت ستیز و آویز چهره گشود آخر الامر مصطفی خان در شهر وزیر که دار الملک او بود متحصن گشته خاقان منصور باتفاق پیربداق سلطان آن بلده را محاصره فرموده و مدت چهل و یکروز سپاه دشمن سوز پیرامن شهر مقام داشتند و هر روز از درون و بیرون ساحت مخاصمت و محاربت پیموده همت بر افنا و اعدام یکدیگر می گماشتند و در آن ایام بیست و پنج نوبت مقاتله اتفاق افتاده از هر طرف طایفهٔ از اهل بسالت را انهدام بنای زندگانی دست داد مصطفی خان صواب چنان دید که رسوم مذموم مخالفت را بر اندازد و از در مصالحه در آمده اساس موافقت مرتفع سازد قاصدان نزد خاقان منصور فرستاده ما فی الضمیر خویش اعلام داد و آنحضرت ملتمس او را بعز اجابت مقرون گردانیده شرایط انسانیت بجای آورد

قواعد عهد و پیمان با یمان تاکید پذیرفت چون خاطر خطیر از محاصره شهر وزیر فراغت یافت بنا بر استصواب آق صوفی بصوب وای شتافت و بعد از آن که چند روز در آن منزل بنشاط و خرمی بگذرانید در شهور سنه خمس و ستین و ثمان مائه بمسامع علیه رسید که سلطان سعید از هرات جهة مخالفت میرزا محمد جوکی لشکر بترکستان کشیده بمحاصره شهر جهة اشتغال دارد بنا بر آن خاقان عالی مکان فرصت غنیمت شمرده پای مبارک در رکاب ظفر انتساب در آورده با گروه اندک و امید بسیار بجانب استراباد نهضت کرد میرزا سلطان محمود که از قبل پدر حاکم آن مملکت بود با جنود نامعدود میدان قتال اقبال فرمود و حربی در غایت صعوبت اتفاق افتاده آفتاب فتح و نصرت از مطلع خاقان منصور طلوع نموده و از امرای میرزا سلطان محمود امیر شیخ حاجی ولد امیر حسن خاندار و امیر الله ویردی بیک و بعضی دیگر از سرداران کشته گشته شاهزاده عنان بوادی فرار انعطاف داد و خاقان منصور در اواسط ماه شعبان سال مذکور باستراباد در آمد بار دیگر بر مسند سلطنت قدم نهاد و خطه جرجان از فروغ آن خورشید اوج کشورستانی عزت افزای بروج آسمانی گشت و خطبه کرت بعد اخری باسم و لقب همایون مزین شده صیت این فتح از ذروه منبر پایه گردون درگذشت و آن خسرو والانژاد ضبط مملکت را بعبدالرحمن ارغون باز گذاشته عنان عزیمت بصوب دار السلطنه هرات منعطف گردانید

ذکر محاصره بلده فاخره هرات

چون خاطر آفتاب سیما از ضبط خطه جرجان فارغ ساخت بجانب خراسان نهضت فرمود این خبر بمسامع امرا سلطان سعید که در خراسان بودند رسید امیر سید اسمعیل ارغون و امیر سید مراد که در حدود نیشابور بودند عنان ریز خود را بدار السلطنه هرات رسانیدند و در شوال سنه خمس و ستین و ثمان مائه مردم بلوکات را بشهر آورده اسباب حصارداری باحسن و اکمل وجهی مرتب گردانیدند نخست بجانب سرخس رفته آن خطه را در حیز تسخیر کشید و ایالتش را در عهده یکی از اهل اعتماد کرده عنان بارگی جهان نورد بهرات معطوف گردانید و در روز شنبه بیست و چهارم ذیقعده از راه کوه مختار بکوچه خیابان در آمده باغ زاغان را نشیمن اوج سلطنت ساخت و بتصور آنکه شاید مردم هرات بی ارتکاب جنگ و پیکار دروازها را بگشایند چند روز از اشتغال آتش قتال را در حین تاخیر انداخته و حال آنکه هرویان بهواداری سلطان سعید از این اندیشه بغایت دور بودند و روز بروز در استحکام برج و باره و تهیه اسباب قلعه داری و مقاتله می افزودند و در آن اثنا روزی خاقان سعید منصور با جمعی از خواص خدم بی ازدحام خیل و حشم بعزم حمام برابرش گردون خرام سوار شده از باغ زاغان بیرون خرامید و جاسوسی که در کمین بود بسرعت برق و باد بشهر شتافته این خبر با میرزا رسانید ایشان این معنی را فوز عظیم پنداشتند و همت بر صید آن شاهباز قلعه دولت گماشته و با عظیمت جمعی کثیر همه غرق در جوشن و تیغ تیز از شهر بیرون تاختند و ندانستند که چون خسرو ثوابت و سیارها بر سر خنگ فلک سوار شده تیغ زرنگار برکشید از ازدحام لشکر ظلام چه اندیشد و شیر ژیان هرچند تنها ماند نخچیر و آهو را گله بهرسو داند بیت اگرچند بسیار باشد گوزن ندارد بر شیر یکذره وزن و چون خاقان منصور بر هجوم هرویان اطلاع یافت دست اعتصام بر عروة وثقی توکل زده مانند بحر موج زن و شیر صف شکن بحرب ایشان تافت و حسام خون آشام از نیام انتقام کشیده بنفس نفیس بر آن حشر بیکران تاخت و در حمله اول جمعی کثیر را پایمال اذلال کرده با خاک راه یکسان ساخت و بقیة السیف روی بهزیمت نهاده روی بشهر در آوردند و بهزار حیله خود را ببرج و باره رسانیده دست به تیر و کمان بردند و بعد از آنکه یازده روز بر این منوال بگذشت ساکنان هرات را خیال اطاعت و انقیاد در دل نگذشت خاقان منصور از باغ زاغان کوچ کرده در النگ کهدستان قبه بارگاه با وج مهر و ماه برافراخت و دو سه نوبت با عساکر نصرت مآثر نزدیک بدروازه خوش رانده جنگ در انداخت اما بنا بر کمال استحکام شهر و وفور مخالفان بهرام قهر صورت فتح چهره نگشود و اعلام ظفر پناه از کهدستان در حرکت آمده در خیچه باد نزول اجلال فرمود آنگاه مبارزان موکب منصور چند روز از وقت طلوع رایت زرنگار خورشید گذار بر بام این نیلی حصار تا هنگام اشتغال مشاعل ثوابت و سیاره بر بروج سپهر دوار از جانب دروازه فیروزآباد باستعمال آلات جنگ و پیکار پرداختند و بزخم تیر دلدوز و پیکان خدنگ سینه سوز هرویان را مجروح گردانیده آثار کمال دلاوری ظاهر ساختند مردم هرات نیز در اکثر آن ایام دروازه باز کرده جنگ پیش میبردند و امیر حسن شیخ تیمور و امیر سید مراد مانند شیر ژیان و ببر دمان بمیدان تاختند و لوازم جلادت و دقایق شجاعت بجای می آوردند و از ملازمان موکب همایون اگر کسی بدست هرویان گرفتار می شد گوش و بینی بریده از شهر بیرون می فرستادند و از شهر نیز هر کس که در پنجه تقدیر اسیر میگشت لشکر خسرو جهانگیر او را نیز همان شربت و جرعه میدادند و در این اثنا بعرض خاقان مظفر لوا رسید که سلطان سعید با میرزا جوکی صلح کرده از آب آمویه عبور نمود بنا بر آن عازم رزم آن پادشاه عالیجاه گشته آن مقدار اختلاف در آرای امرا و ارکان دولت پیدا شد که کار از استعداد مقابله و مقاتله درگذشت لاجرم در پنجم محرم سنه ست و ستین و ثمانمائه علم ظفر پرچم بصوب سرخس در حرکت آمد

و بعد از آن

و بعد از خاقان منصور آن قلعه را با میر آقا سپرده موکب گیتی نورد براه پورد عاتوم استرآباد گشت و با جمعی از ملازمان یکدل طی منازل و مراحل فرموده قرین
سعادت و عافیت بدار الملک جرجان رسید و عبد الرحمن ارغون که بالتفات خاطر همایون در آن مملکت پای بر مسند رفعت نهاده حکومت مینمود
طریقه نیاز و نثار بجای آورده جشنی پادشاهانه و طوی خسروانه ترتیب داد و خاقان منصور با فوجی خاص در زمره اهل اختصاص در مجلس بزم نشسته
و ابواب فرح و نشاط برگشاده باده گلرنگ از دست ساقیان شوخ و شنگ در گردش آمده و نغمه عود و چنگ از ساز مطربان خوش آهنگ
بلند شد در خلال این احوال خبر متواتر انجامید که سلطان سعید از توجه موکب همایون بجانب جرجان خبر یافته نخست بقلعه سرخس شتافته و
امیر سید آقا را شهید کرد و عنان یکران بدینجانب تافته لاجرم خاقان منصور بساط عیش و انبساط بدست حزم و احتیاط در نوردید و با امراء ارکان
دولت طریق مشورت مسلوک داشته تمامی امرا متفق الکلمه و معنی اللفظ معروض گردانیدند که اعادی در غایت کثرت شده و سپاه نصرت پناه در
نهایت قلت مناسب چنان است که مملکت استرآباد را باز گذاریم و دست در حبل المتین شکیبائی زده مهم جنگ و حرب چندگاهی موقوف
داریم خاطر اکابر و اصاغر بر توجه جانب داق قرار یافته چون پرده مشکفام شام صفحه زنگاری ایام را مانند خال رخسار خوبان گل اندام رنگ سودا
ارزانی داشت خاقان منصور علم نهضت برافراشت و در آن شب دیجور که نور باصره از رویت اشیا عاطل بود راه غلط شده بر ممری افتاد که
بواسطه مجاورت دریا و وفور گل و لای انواع تعب و محن بخاقان عالیجناب و ملازمان موکب نصرت ایاب رسید و سه چهار شبانه روز طی
مسافت کرده قرین صحت عافیت در داق نزول اجلال فرمود و ظل عاطفت بر مفارق ساکنان آن حدود مبسوط داشته همگنان را بوفور
انعام و احسان نوازش فرمود ذکر فتح شهر وزیر و بعضی دیگر از سوانح چرخ اثیر چون سلطان کشورگیر در ضمان امان پادشاه
قدیر در موضع اواق لوای آفتاب اشراق برافراخت و اهالی اطراف آن دیار را در سایه علم بلندپایه مجتمع کرده مشمول عواطف و کامرانی ساخت
دولت خواجه اوزبک را که از زمره اهل اخلاص مزید اختصاص امتیاز داشت با ظرایف تحف و تبرکات نزد مصطفی خان فرستاده پیغام داد
که بنا بر ارتباط علاقه ابوت و بنوت و اتصال سلسله محبت و مودت بخاطر عاطر میگذرد که بدینجانب توجه نماید و چندروزی طریق اختلاط
و انبساط مسلوک داشته در سرانجام مهام کشورگشائی موجب رای صواب نما عمل فرماید و دولت خواجه بشهر وزیر رفته مصطفی خان شرایط ضیافت
بتقدیم رسانید و در جواب حدیث ملاقات بر زبان گذرانید که چنان استماع افتاد که آن فرزند ارجمند در این سفر بدرجات بلند ترقی فرموده
و بهر ولایت خراسان که رسیده خطبه باسم و لقب شریفش مزین گردیده و بحسب تقدیر در این اوقات فتوری بقواعد سلطنت ما راه یافته لاجرم
دغدغه میشود که چون آنحضرت بدین ولایت تشریف آرند چنانچه باید و شاید از عهده خدمت ضیافت بیرون نتوانیم آمد و این معنی موجب
طعن عیب جویان گردد آنگاه عثمان ولد محمد صوفی قونغرات و یعقوب اوغلانرا باستقبال موکب همایون مقرر ساخته وصیت نمود که لوازم
خدمتکاری بتقدیم رسانند و دولت خواجه اوزبک را اجازت داده بنفس خویش روی بقشلاق نهاد و دولت خواجه اوزبک بپایه سریر خلافت مصیر رسیده
آنچه دیده بود و شنیده معروض گردانید و رایت آفتاب اشراق از اواق در حرکت آمده کنار آب جیحون محل نزول موکب همایون گشت و در آن منزل
بتحقیق پیوست که عثمان قونغرات بخلاف مصطفی خان داعیه خدمتکاری حضرت شهریاری ندارد بلکه کمر عصیان بر میان بسته خیال قتال بر لوح ضمیر
مینگارد بنا بر آن خاقان منصور از جیحون عبور نموده کنار آب وصفا وکزی مضرب خیام عساکر نصرت فرجام گشت و چون امارات وصول رایات
سنیه منقبت باهل شهر وزیر رسید جمعی کثیر از اصحاب جلادت از آن بلده بیرون آمده و آن شب بقدم محاربت پیش نیامده روز دیگر که شهسوار عرصه سپهر درع
مصقول صبح در پوشید و لوای خطوط شعاعی افراخته حصار ینلکون گردون را مسخر گردانید محمد علی برادر عثمان قونغرات که بمیرزا یاق مشهور بود از دیوار
بشیب ظاهر شده بفضای صحرا خرامیده صف کارزار بیاراست و خاقان منصور متوجه دفع آن مقهور شده از صرصر کین مردان جلادت آئین آتش
محاربت افروختن گرفت و از نیران قتال ابطال رجال خرمن حیات دلیران صف بر صف احتراق پذیرفت در آن اثنا محمد علی از عقب جوانغار
که سرکرده دولت خواجه اوزبک بود در آمده او را دستگیر کرده بقلعه در آورد و اما سایر مخالفان تاب صدمات شهریار شجاعت صفات نیاورده
بقلعه گریخته و دروازه‌ها را استحکام داده بر بروج و باره برآمده و آغاز تیر انداختن و سنگ کردند و مبارزان موکب همایون سپرها و تورها بر سر
کشیده و بپای مردی از خندق گذشته مانند کبک دری بخاک ریز صعود کردند و هم از آن نسیم عنبرشمیم فتح و فیروزی از مهب و ما النصر
الا من عند الله وزیدن آغاز نهاد روایح مشکین فوایح ظفر و فیروزی از گلزار فرخنده آثار ما یفتح الله للناس من رحمة فلا ممسک لها دمیدن

کرفت و عثمان قونقرات با تمامی اتباع و لشکریان مصطفی خان فرار بر قرار اختیار نموده شهر وزیر را کذاشته و بندکان موکب همایون بتایید مفتح الابواب بدان بلده در آمده و رایت تسلط برافراشتند هم در ان اوان عثمان قونقرات نیز لطف خسروانه را شفیع جرایم آثام خود ساخته بعتبه سپهر احتشام آمد و عفو پادشاهانه شامل حال او کشت و در خلال این احوال اهالی شهر وزیر بعرض زیبنده تاج و سریر رسانیدند که وطن مالوف ما خطه خوارزم است و مصطفی خان حیف و تعدی را جایز داشته ما را بدین دیار آورده بود امید که این بیچارکان بیخانمان بیمن عنایت خاقان عالی مکان بمسکن معهود معاودت نمایند و این ملتمس بدرجه قبول افتاده علم عزیمت بصوب خوارزم برافراخت و باندک زمانی معمار عدالت آنحضرت هر جا که ویرانه بود معمور و آبادان ساخت و بعد از چند کاه تمام ایالت مملکت را در قبضه اقتدار سید زین العابدین خیوقی نهاده **در بیان توجه موکب همایون بعزم رزم و ستیز و وقوع محاربه با امرای سلطان ابوسعید در ولایت ترشیز** در شهور سنه ثمان و ستین و ثمان مائه که میرزا سلطان ابوسعید از بلاد ترکستان و ماوراء النهر با سپاهی پر خشم و قهر مراجعت نموده ییلاق بادغیس را مضرب سرادقات عزت و حشمت کردانیده سلطان حسین میرزا از خوارزم انکیختن غبار رزم جزم فرموده عنان بارهٔ جهان نورد بجانب خراسان انعطاف داده مانند قمر سریع السیر در هیچ منزل ساعتی نیاسوده از راه باخرز و نسا و ابیورد بحدود سبزوار و نیشابور و ترشیز خرامید و عساکر نصرت ماثر بر ولایتی که عبور نموده بودند بلوازم نهب و تاراج اقدام فرمودند و از مخالفان هر کس که دیدند بقتل رسانیدند سلطان سعید از استماع این خبر عنان تماسک از دست داده از ولایت بادغیس بولایت توشنج شتافت و از امرای کبار امیر شیخ حاجی و امیر احمد یار را با چند تومان از سپاه خراسان بدفع ملازمان موکب ظفر نشان نامزد فرمود و امرا بر جناح استعجال بدانجانب ایلغار کرده فوجی کثیر از یلان باکان فتنه انکیز در نواحی ترشیز بآن شیر بیشه ستیز رسیدند و در آن روز بحسب تقدیر زیاده از هشتاد سوار تیغ کذار کسی در ملازمت رکاب ظفر انتساب نبود و آنحضرت دست در عروة الوثقی و من یتوکل علی الله فهو حسبه زده مضمون کلمه همایون کم من فئة قلیلة غلبت فئة کثیرة باذن الله بر خاطر عاطر کذرانیده و با آن جماعت اندک در برابر سه چهار هزار سوار دیو سیرت عفریت دیدار صف کارزار بیاراست چون نزدیک بقلب سپاه دشمن رسید مانند شیر ژیان که از کله آهوان نیندیشد و بسان باز بلند پرواز که از کثرت تهو نظر همت در نیاورد و بر ایشان حمله کرده نه کس از دشمنان بر تیر بضرب شمشیر خونریزش مجروح و بی روح کردید و در آن معرکه سایر بهادران موکب همایون نیز لوازم جلادت بتقدیم رسانیده بساط جمعیت اعدا در نوشتند امرای سلطان سعید چون حال بر آن منوال دیدند عنان اراده کریز کردانیدند و دلیران لشکر نصرت نشان تیغ انتقام کشیده بسیاری را بقتل رسانیدند و از کثرت خسته و کشته صحرا با پشته برابر کشته و حوش و طیور را مانده مستوفی میسر کشت بعد از اختصاص بفتح و ظفر از حدود نیشابور و مشهد کذشته صحرای ماخان از فر نزول همایون غیرت روضه رضوان کشت و از آنجا بنابر استصواب زمره از امرا بطاهر مرو شتافته عساکر منصور بعضی جهت سر انجام مهمات خود بشهر شتافتند و طایفه بمصلحت و تاراج در قصبات و قری متفرق شدند در این اثنا امرای سلطان که بعد از انهزام بیکدیکر پیوسته بودند بکایشی موکب همایون می آمدند سیاستی نموده چون بنا بر تفرق سپاه توقف صلاح نبود سوار کشته براه جوی نوردی بصوب بیابان خوارزم آورده بعد از وصول بمزارتیش بخاطر همایون خطور نمود که بنجبر بر اهالی خیوق رود و آن بلده را در حیز تسخیر کشد زیرا که در غیبت حضرت خاقان متوطنان آن مکان باظهار مخالفت مبادرت کرده مقارن آنحال با یارتین از معسکر خاقان صف شکن کریخته بخیوق رفت و مردم آنجای را از وصول آنحضرت آکاه ساخت لاجرم خیوقیان قلعه را مضبوط کرده بنیاد ما رایت مدافعت و مخالفت برافراشتند پس رای صواب نمای خاقان اقتضا فرمود که چند کس از شجاعان زره ابر بالای جبه جامهای کهنه پوشانیده بر دراز کوش سوار ساخته بقلعه فرستد چون بقلعه در آیند نفس بنفس بظاهر آن شتافته جنک در اندازند تا بدین تدبیر فتح و ظفر تیسیر پذیرد بدین خیال هفده نفر از امرای جوشن پوش متوجه قلعه شدند و شبلی حاجی جونی را خاقان ظفر لوا متعاقب آن جماعت ارسال داشت تا هر کاه که ایشان بخیوق در آیند باز کشته خبر آورد و چون شبلی بمقصد رسید دید که امرا در آمده اند و نیز بی توقف بشهر خرامید در این اثنا قاضی موید از شهر بیرون آمده بملازمت حضرت شتافت عرض کرد که حالا جمعی بدین بهانه بخیوق در آمدند لاجرم آنحضرت بطرف شهر روانه شد و چون امرا بدلیر قلعه رسیدند فی الحال برادر شادمان را بقتل رسانیدند و بالای فصیل خرامیدند و جماعت زنان و مردم هجوم نموده دست بانداختن تیر و سنک بر آوردند و عبدالرحمن ارغون زاده زخم زده از فصیل بزیر انداختند و پس از آنکه خاقان منصور بدروازه نزدیک رسید تیری چند بجانب دشمنان انداخته صلاح توقف ندیده فرمود که عبدالرحمن را بر شتری بار کرده روی براه آوردند و روز دیکر عبدالرحمن وفات یافت آنکاه موکب همایون بهزار اسب شتافته از آنجا بقلعه پرشک خرامید و آنرا تجدید

عمارت داد

عمارت کرده محل توطن بعضی از متعلقان گردانید

گفتار در بیان رفتن خاقان عالی مکان جهت استمداد نزد ابوالخیرخان

چون خاقان عالی مکان منصور چند گاهی دیگر با روزگار ناساز گار در صحاری خوارزم و حدود بخارا بگذرانید خاطر اشرف اعلی بر آن قرار یافت که نزد ابوالخیرخان که در آنزمان قاآن دشت قبچاق و عمده خواقین آفاق بود رود و از آنحضرت استمداد نموده متوجه تسخیر ممالک خراسان شود با جمعی از خواص و فرقه از اهل اختصاص روی براه نهادند بعد از قرب وصول دشت قبچاق ابوالخیرخان از توجه موکب ظفرنشان واقف گشت جمعی از شاهزادگان جوجی نژاد و نوئینان جلالت نهاد باستقبال فرستاده جهت نزول همایون موضعی مناسب تعیین نمودند روز دیگر بارگاه سپهر اشتباه در آمده چون چشم ابوالخیرخان بر بشره همایون افتاد انوار دولت و کامکاری و آثار ذات استقلال در تقلید امور شهریاری مشاهده فرمود از روی شفقت و مهربانی مبانی جهانبانی را در آغوش کشیده نزدیک بخود جا داد و لوازم نوازش و پرسش بتقدیم رسانیده بترتیب مجلس بزم اشاره فرمود و فرمان بران بموجب فرموده عمل نموده جامهای شراب بال و قمیز بگردش در آمده بعد از آن که دماغ ابوالخیرخان از نجار باده خوشگوار گرم گشت جهت امتحان اقداح مالامال بر کف خاقان ستوده خصال نهاده آنحضرت تجرع شراب بسیار قیام نمود و اصلا تفاوت در اقوال و افعالش ظاهر نشده این معنی موجب ازدیاد اعتقاد خان شده زبان تحسین خاقان ظفرقرین بگشاد و ابوالخیر داعیه داشت که لشکر بسیار مصحوب موکب نصرت نشان بتسخیر خراسان نامزد نماید اما حسب تقدیر در آن وقت ایام حیات خان بانقضا رسید و الوس و ازبک بمرتبه پریشان شدند که در دشت قبچاق مجال اقامت محال نمود آن خسرو نصرت نژاد از امداد ازبک قطع نظر کرده با سی نفر از ملازمان خاصه که در آن سفر بسان فتح و ظفر همعنان آنحضرت بودند عزیمت خراسان نمودند چون ابیورد از وصول موکب گیتی نورد غیرت افزای منزل مهر عالم گرد شد خبر ویرانی میرزا سلطان ابوسعید در قراباغ بالسنه و افواه طوایف انسان جاری گشت لاجرم خاقان منصور بی دغدغه با ابیورد در آمده اشراف و اعیان آنولایت بلوازم شادیانه اقدام نمودند و باظهار اخلاص و دولتخواهی خدام موکب پادشاهی زبان حال و قال گشودند و این خبر بدار السلطنه هرات رسیده میر تاج الدین حسین ملکی و امیر نظیر که در شهر بامر حکومت و داروغگی اشتغال داشتند بضبط برج و باره پرداختند و صورت واقعه را بسمرقند عرضه داشت کرده میرزا سلطان احمد با سپاه باران عدد بعزم رزم خاقان منصور از جیحون عبور نموده سلطان حسین میرزا با پانصد مرد جلادت انتما که در آنولا در سایه لوای ظفر انتما جمع آمده بودند از ابیورد بجانب مرو نهضت کرده امیر مبارز الدین ولی بیک را بطرف نیشابور و مشهد فرستاده میرزا سلطان محمود که بعد از گرفتاری پدر از قراباغ گریخته بود در فراه جود با میر ولی بیک سیدین انجا نیز صورت مقاتله روی نمود شاهزاده منهزم بهرات شتافت و حدیث واقعه را ظاهر گردانید مردم فوج فوج روی امید بدرگاه عالم پناه آنحضرت آوردند بنا بر آن میرزا سلطان محمود بطرف ما وراء النهر در حرکت آمد و چون خاقان منصور از مرو گذشت بقصبه پنج ده رسیده در آنجا شنید که سلطان محمود میرزا با لشکر اندک خوف بسیار از بیم فرنجی اردوی گیهان پوی میگذرد بعضی از امرا رخصت طلبیدند که بقدم جلادت پیش رفته سر راه بر آن شاهزاده بگیرند خاقان از کرم جبلی تجویز این معنی نفرموده و فرمود که چه گیرم سر راه سرگشته پدر کشته و بخت برگشته میرزا سلطان محمود بصحت و سلامت در حدود اندخود بمیرزا سلطان احمد پیوسته و کیفیت حال باز گفته برادران بمرافقت و موافقت یکدیگر ترک تسخیر خراسان نمودند و از آب آمویه گذشته روی بسمرقند نهادند اما خاقان مظفر لوا چون از قصبه پنج ده کوچ فرموده بعد از طی منازل یکدو مرحله امیر سلطان ارغون با جمعی کثیر از دار السلطنه هرات بموکب همایون رسیده بسعادت تقبیل رکاب ظفر انتساب فایز گشت آنگاه خاقان ظفر پناه امیر شیخ ابوسعید خان در میان را بداروغگی هرات ارسال داشت و در روز چهارشنبه هشتم ماه مبارک رمضان سنه ثلث و سبعین و ثمانمائه موکب همایون بشمال کوه دولتکا رسید سادات و قضات و اکابر و اشراف که آن خبر بهجت اثر شنودند برسم استقبال استعجال نمودند و بانواع التفات و اصطناع سرافراز گشته زبان بدعا و ثنا گشودند و در روز پنجشنبه نهم ماه مذکور امیر مبارز الدین ولی بیک از جانب ارض اقدس رسید و بسعادت زمین بوس مشرف گردید و در این ایام مهم سلطان ابوسعید گورکان در قراباغ از آن بتفصیل انجامیده بود در روز جمعه عاشر در مسجد جامع دار السلطنه هرات خطبه بنام و القاب نواب کامیاب خاقان قیصر بواب تزیین پذیرفت بر وفق تجارب امم و صدق تواتر اخبار عالم بباغ زاغان تشریف برده و قدم بر سریر جهانبانی نهاده رای شریعت آرا چنان اقتضا فرمود که خطبه و سکه را باسامی و القاب ائمه معصومین علیهم السلام مزین گردانند و صیت این نیکنامی از اطراف آفاق انتشار داده آوازه تجدید قواعد شریعت بنی هاشمی از ایوان کیوان بگذرانیدند اما جمعی از متعصبان مذهب حنفی که در آن زمان در هرات بغایت معتبر و موقر بودند

بپایه سریر سلطنت مصیر شتافته درباب ترجیح رسوم اهل سنت سخنان گفته از تغییر خطبه منع نمودند محل چون مقتضی عدم قبول ملتمس آن جماعت نبود در روز عید
فطر خطیب سنور پشتر زبان بقرائت خطبه گشوده هم در آن اوقات پادشاه خجسته صفات از داعیه عقد ازدواج شهربانو بیگم بنت سلطان ابوسعید
از خاطر همایون سربرزد مجلس اشرف بوجود سادات وقضات واشراف زینت داد ومهد عصمت پناه را بآیین شریعت غرا بحباله نکاح در آورد
اما بحسب اقتضای قضا میان حضرت اعلی ومهد علیا الفت واستیناس اتفاق نیفتاد وبعد از چندگاه خاقان عالیجاه اورا طلاق داده بسمرقند فرستاد
وخواهرش پاینده بیگم را در حباله نکاح کشیده ومیان ایشان محبت ومودت بوقوع انجامید وهم دران اوان باحداث باغ جهان آرا فرمان داد و معماران
مدقق ومهندسان حاذق چهار باغ وسیعی بمساحت چهار صد وچهل جریب وقصر رفیعی در غایت زیب وزینت طرح انداختند **ذکر وصول زمره از امرا و
وزرا وصدور بسعادت ملازمت خاقان منصور** وهم دران اوقات که دار السلطنه هرات بیمن جلوس همایون مزین شد امیر صاحب
حشمت صایب تدبیر نظام الدوله والدین امیر علیشیر از اردوی سلطان احمد میرزا جدا گشته بملازمت حضرت اعلی رسید وباصناف الطاف واعطاف
سرافراز شده در سلک بارگاه جهان پناه منتظم گردید صورت حال بر سبیل اجمال آنکه آبای کرام واجداد عظام آن امیر با احتشام از قدیم الایام در سلک
مخصوصان میرزا عمر شیخ بهادر بن امیر تیمور گورکان انار الله برهانه انتظام داشتند ونقش منقبت گوکلتاشی بقلم اعتبار بر لوح خاطر اولو الابصار
مینگاشتند وآن جناب در ایام طفولیت ومبادی اوان صبی همواره در خدمت خاقان مظفر لوا بسر میبرد ودر وقتیکه آنحضرت با میرزا ابو القاسم بابر
مصاحبت مینمود امیر علیشیر نیز ملازمت آن پادشاه عالیجاه اختیار کرد وچون میرزا بابر وفات کرد خاقان منصور از مشهد مقدس بمرو شتافت آن
امیر صافی ضمیر هم در آن ولایت توقف نموده بتحصیل فضایل وکمالات مشغول گردید در زمان دولت سلطان سعید بدار السلطنه هرات رفته روزی چند
در ملازمت ایشان گذرانید اما فراخور حال تربیت ورعایت نیافت بنابر آن از خراسان بسمرقند رفته در خانقاه خواجه جلال الدین فضل الله ساکن گشت
واکثر اوقات را بمطالعه مصروف داشت گاهی با امیر درویش محمد ترخان وامیر احمد حاجی که صاحب اختیار سرکار ماوراء النهر بودند اختلاط مینمودند تا در آن
ایام که میرزا سلطان احمد بنابر توجه خاقان منصور بصوب خراسان از آب آمویه گذشته وامیر علیشیر نیز همراه اردو روان شده بود وبعد از تحقیق خبر واقعه
سلطان سعید واستیلای خاقان منصور مظفر لوا بر بلده فاخره هرات از امیر حاجی رخصت طلبیده اجازت حاصل نموده روی بهرات آورد وقریب بعید
فطر سعادت ملازمت حضرت خاقان صاحب تایید را دریافت در روز عید قصیده از نتایج طبع نقاد که هر بیت آن رشک لولوی آبدار وغیرت گوهر
شاهوار بود نثار بزم همایون نمود وآن موجب ازدیاد خاقان عدالت نهاد گردید وروز بروز اعتبار واقتدار امیر فضیلت شعار زیاده در خدمت آن
پادشاه کامکار میشد تا کار بجایی رسید که سرانجام تمام از تمامی عظایم امور جمهور از نزدیک ودور برای صواب نمایش تفویض یافت چنانچه از حکایات آینده
بوضوح خواهد انجامید وهم در اوایل جلوس خاقان منصور امیر سید مراد اوغلاقچی که از معتبران دولت سلطان سعید بود با جمعی از قرابتان وخواجه قطب
الدین طاوس سمنانی ومولانا قطب الدین الخوافی وخواجه سیف الدین محمد شباکاره از جانب عراق وآذربایجان بدرگاه خاقان عالیجاه رسید وامیر سید
محمد بمنصب امارت مشرف گشته خواجه طاوس مشرف دیوان شد مولانا صدر الدین بامر صدارت اختصاص یافت ومهم وزارت تعلق بخواجه مظفر گرفت
مقارن آن حال امیرزاده محمد سلطان که خواهرزاده خاقان منصور بود و میرزا کیچک با والده وولد میرزا سلطان احمد بن میرزا سیدی احمد بن میرزا میرانشاه
بن امیر تیمور گورکان از طرف قراباغ بدار السلطنه هرات رسیدند خاقان منصور ایشانرا منظور نظر اشفاق گردانیده میرزا کیچک را بعنایت طبل وعلم وخیل
وحشم معزز داشت ومحترم ساخت عنان اختیار ملک ومال در قبضه اقتدار او نهاد وبحمایتی بتربیت او پرداخت هم در آن ولا شاه یحیی والی سیستان
وامیر شیخ تیمور بدرگاه عالم پناه رسیدند وملحوظ نظر مرحمت گردیدند هم در آن اوقات امیر زین العابدین ارلات بملازمت خاقان خجسته صفات رسیده
بتسخیر ولایت بلخ وشبرغان مامور گشت و باتفاق عم خود امیر پیر محمد بن امیر ایدکو ارلات بدانجا شتافته میان ایشان وامیر یار علی مغول که از قبل
سلطان محمود بن میرزا سلطان ابوسعید در آن حدود بود مقاتله روی نمود یار علی گرفتار شد امیر زین العابدین آن ولایت را تحت تصرف در آورده یار علی را
مغلول بشهر فرستاد شحنه سیاست [illegible] رسانید وهم دران ایام خاقان گردون غلام امیر شیخ زاهد طارمی را بایالت ولایت استراباد سرافراز
ساخت آنجناب بدانجانب رفته چنان شنود که میرزا منوچهر که برادر کلان سلطان سعید بود از واقعه قراباغ خود را بحوالی ساری رسانیده لوای شوکت
بلند ساخته امیر شیخ زاهد طارمی آن خیال محال از خاطرش بگذشت وناگهان بر سرش تاخته تخت وجود او را از زلال حیات بازپرداخت در آن اوقات
که نیر سلطنت واقبال سلطان حسین میرزا اطراف خراسان را منور ساخت والده آنحضرت مهد علیا فیروزه بیگم در چهاردهم شهر محرم الحرام سنه اربع وسبعین وثمانمائه

درگذشت

در مقام امداد برآمده امیر یوسف بیک و امیر حسین بیک را که در سلک خویشان او انتظام داشتند با امیر شاه منصور قراقوینلو با دو هزار سوار بکمک بکومک میرزا یادکار محمد نامزد کرده شاهزاده آماده رزم و پیکار شده عنان مراجعت انعطاف داده در ولایت خراسان ظلم و شرار آغاز نهاد و هم در آن ایام جمعی از کلانتران ولایت قاین بواسطه منازعتی که با اقران خود داشتند بکرمان رفتند و میرزاده زینل بیک بن امیر حسن بیک را ملازمت کرده متکفل تسخیر قلعه قهستان گشتند و شاهزاده سوار مصحوب ایشان بدانجانب فرستاد تا بنجیر بر سر امیر شیخ زاهد تاخته اساس حیاتش بر انداختند و این خبر بدار السلطنه هرات رسید بعضی از مردم کوتاه اندیش از خاقان روی گردان شدند و بطرف اردوی میرزا یادکار رکز نخیدند آنحضرت بغرار اجتماعات التفات ننمود امیر عبد الخالق فیروزشاه و بیرام ترکمان و یار علی ترکمان را با فوجی کثیر از لشکریان برسم ایلغار روان فرمودند چون این طایفه بمشهد مقدس رسیدند بعضی از جنود میرزا یادکار محمد که در نیشابور بودند گریخته در اسفراین باردوی شاهزاده پیوستند و امرا ایلغار با النک رادکان رفته خیمه اقامت برافراشتند میرزا یادکار محمد بسبزوار درآمده آن بلده را تسخیر کرده پرتو این خبر بر پیشگاه خاطر خاقان تافته در غره ماه رمضان با سپاه فراوان از بلده فاخره هرات نهضت فرموده در النک رادکان امرای ایلغار را بخود ملحق کرده عازم سبزوار شده میرزا یادکار محمد چون این خبر شنید سبزوار را بقاضی بیک که از سایر خواص او بمزید اعتماد و امتیاز داشت سپرده روی توجه به بسطام و دامغان آورد بعد از آنکه سبزوار محل نصب لوای جهانگشای خاقان گشت عساکر نصرت مآثر باندک زمانی آن بلده را بحیز تسخیر کشیده قاضی بیک را با هشتاد تن از متابعان مقید و مغلول گردانیدند و قاضی بیک زنده با اسیران بزندان لحد شتافتند موکب نصرت شعار بعد از فراغ از مهم سبزوار متوجه میرزا یادکار محمد شده چون موضع پنجده پایان ولایت بحرآباد معسکر خاقان والا نژاد گشت قراولان سپاه شاهزاده بیار علی ترکمان و بیرم و شیخم ایل اغلی که برسم ایلغار از اردوی ظفر آثار بیرون رفته بودند دچار خوردند و در سر پل حاجرم شعله تیغ و تیر معرکه رزم گرم کردند قراولان یادکار محمد مغلوب شده ماهچه علم آفتاب عطیه از آن منزل در حرکت آمده پرتو وصول بر قصبه حاجرم افکند این خبر در معسکر ظفر اثر شیوع یافت که میرزا یادکار محمد سلک جمعیت امیر شیخ حسن تیمور را که در دهنه استراباد نشسته بوده بسر پنجه شجاعت از هم گسیخته و امیر حسن بقلعه شماسان گریخته بعد از چند روز بیرون آمده دست نیازمندی بدولت شاهزاده آویخته بمجرد انتشار این سخن فوج فوج از سرداران از موکب خاقان فرار نموده روی باردوی شاهزاده آوردند لاجرم آنحضرت بر سایر امرا و ارکان دولت بی اعتماد گشت و از حاجرم کوچ فرموده پس از قطع مراحل و منازل بمشهد مقدسه رضویه علیه الف الف الثنا و التحیة شتافت و التجا بعتبه علیه امام واجب الاحترام آورده آداب طواف آن قبه عرش مطاف بجای آورده نضارت ریاض دولت را از بارگاه واهب العطایا مسئلت کرده بطرف پل خاتون که محل نزول آغروق همایون بود روان شد بعد از وصول بمنزل موقف عرض رسید که در دار السلطنه هرات غوغای عظیم دست داده خاقان ستوده خصال امیر نظام الدین علیشیر را جهة تمهید بساط عدل و انصاف و رفع رسوم ظلم و اعتساف بدار السلطنه هرات ارسال داشت و نشانی درباب استمالت متوطنان آن دیار شرف اصدار یافت و امیر علیشیر بدان بلده فاخره شتافت و فرمود تا آن نشان را در جمعه بر منبر خواندند لاجرم خلایق مطمئن و آسوده خاطر گشته زبان بدعای دولت سلطانی گشودند چون نظام الدین امیر علیشیر باردوی همایون معاودت نمود خاقان منصور بطرف دار السلطنه هرات نهضت فرمود بتاریخ یازدهم ذیحجه بباغ نظرگاه نزول فرموده در هفدهم ماه از آنجا بالنک بشرتو که در برابر پل مالان است شتافت و از آنجانب یادکار محمد میرزا چون از مراجعت موکب ظفر انتما وقوف یافت تا مشهد مقدس عنان یکران باز کشید و هم دران ایام میرزا سلطان محمود از آب آمویه گذشته در حدود بلخ دخان طغیان باوج آسمان رسانید این اخبار در اردوی ظفر آثار انتشار یافت بسیاری از مردم بی عاقبت از موکب همایون تخلف جسته عنان بصوب فرار انعطاف دادند و پریشانی تمام باردوی خاقان راه یافته لاجرم حیرتی عظیم بر ضمیر خسرو جهانگیر طاری شده نمیدانست که بکدام جانب توجه نماید در آن اثنا قاصدی یوسف نام از نزد امیر مظفر برلاس بدرگاه گردون اساس رسیده عرضه داشتی رسانید التماس او بعز قبول مقرون شده هوای قیصار از غبار سم سمند پادشاه کامکار رشک تاتار گشت امیر مظفر برلاس بعز ملازمت سرافراز شده لوازم اخلاص و بندگی و مراسم پیشکش و سرافکندی بجای آورد و از قیصار نهضت همایون میان رلاتیان اتفاق افتاده امیر پیر محمد با اولاد و اقربا بتقبیل قوایم سریر سده رو اشتمال نمودند از آنجا قرین یمن و سعادت کوچ بوقوع پیوست و چهارباغ قصبه میمنه از طنطنه کوس نزول همایون بلند آوازه گردید و از اطراف جمعی کثیر از اهل خلاص بملازمت سده بلند مرتبه رسیده هم در آن منزل اقامت داشت تا وقتی که رایت نهضت بمستقر کرامت برافراشت **ذکر جلوس میرزا یادکار محمد بر سریر سلطنت خراسان** در اوانی که سلطان حسین میرزا از النک بشرتو بصوب قلعه یزه تو کوچ کرده هنوز ابو المظفر

میرزا یادگار محمد در ولایت طوس بود اما عمهٔ پادشاهزاده پاینده سلطان بیگم بتحریک امیر فریدون برلاس و سلطان احمد از منزلی که بیرون هرات داشت بشهر درآمد
آن بلدهٔ فاخره را جهت برادرزاده ضبط نمود و نقارهٔ شادیانه زده فرمود تا در روز ششم ماه محرم الحرام سنه خمس و سبعین و ثمان مایه خطبه بنام میرزا یادگار محمد
خواندند و در آن ایام مولانا حسن شاعر قصیدهٔ در مدح پاینده سلطان بیگم در سلک نظم کشیده که مطلعش این است بیت همچنان کز فضل حق خاتم سلیمان را
رسد ملک بلقیس زمان پاینده سلطان را رسد چون میرزا یادگار محمد بولایت جام رسید باسم اکابر و اشراف هرات استمالت نامها روان گردانید
و از شمال شهر گذشته از عقب سلطان حسین میرزا تا کنار آب مرغاب رفت و امیر حسن شیخ تیمور را بضبط آنحدود تعیین نموده رایت عزیمت بمستقر
دولت و عظمت برافراشت و از راه رباط سنجاب بسواد هرات درآمد سادات و قضات و اکابر و اعیان برسم استقبال استعجال نمودند شاهزاده بتعظیم
ایشان قیام فرموده و همه را بنوازش بیدریغ سرافراز ساخت امرای آذربایجان که قرابتان ابو النصر امیر حسن بیک کومک شاهزاده بودند در خراسان
میل اقامت نمودند آنجناب همه را در باغات و بساتین سلاطین جنت آئین فرود آورده غایت رعایت دربارهٔ ایشان بتقدیم رسانید و چنان مقرر شد
که در خطبه نخست دعای دوام دولت امیر حسن بیک بر زبان رانند آنگاه میرزا یادگار محمد را نام برند و میرزا یادگار محمد بعد از تمکن بر سریر جهانبانی منصب
اشراف دیوان را بخواجه قطب الدین طاوس سمنانی مسلم داشت و زمام سرانجام مهمات ملک و مال بقبضهٔ اقتدار پاینده سلطان بیگم بازگذاشت چون آن شاهزادهٔ
ساده بسیار بعیش و عشرت مشغول بود اصلا پروای نظم مملکت و ضبط امور نمیکرد و از هر کس ظلمی صادر میشد شرط بازخواست بجای نمی‌آورد امرای ترکمان
در اطراف ولایت خراسان ابواب جور و طغیان بر روی رعایا و بیچارگان گشادند و طوفان بلا بالا گرفته بسیاری از خراسانیان قدم در وادی جلا
نهادند سلطان حسین خلیل ولد امیر حسن بیک که الکهٔ رادکان خیمهٔ اقامت افراشته متعرض متوطنان آنحدود میگشت و ظلم و تعدی امرای برادرش زینل بیک
که در ولایت قهستان بودند از حد اعتدال درگذشت در خلال این احوال امیر حسن شیخ تیمور که بجهت ضبط کنار آب مرغاب متعین بود بواسطهٔ کدورتیکه از امیر علی
جلایر در خاطر داشت از راه سرخس بجانب سلماق و جرمکان که سیورغال او بود توجه نمود ظهور این امر موجب آن شد که کرت دیگر آفتاب دولت خاقان
منصور از افق دار السلطنه هرات طلوع فرمود **در بیان توجه خاقان منصور بصوب مستقر سریر عزت و کرامت بعد از تقریر مشورت با امرای صایب رای و افر تجربت** در آن ایام که قصبهٔ میمنه از میمنت مقدم سلطان حسین میرزا غیرت افزای فضای
فردوس اعلی بود علی التعاقب و التوالی بمسامع جاه و جلال میرسید که میرزا یادگار محمد از نشاهٔ بادهٔ غرور بغایت مشعوف است و هیچوقت نقش لشکرکشی
و دشمن کشی بر لوح دل نمینگارد از سوء عدالت اعیان حضرت و صورت فراغت در بلاد خراسان مستور گردید رای جهانگشا بر آن قرار داد که یکناگاه
بجانب دار السلطنه هرات تازند و بصرصر حملهٔ قیامت اثر نهال اقبال مخالفان از بیخ و بنیاد براندازند از میمنه کوچ فرموده بطرف آب مرغاب روان شد
پس از قطع منازل در توکن نزول فرمود از توکن روان شده بسر پل تابان از فر نزول همایون غیرت سپهر بوقلمون گردید میرزا یادگار محمد در دار السلطنه هرات
در غایت احتشام مقام و آرام فرموده بود و چند هزار سوار بهرام انتقام صبح و شام ملازمتش مینمودند و از خراسان تا بغداد کمک پی در پی داشت
هیچکس را خیال انتقال آن دولت پیرامون خاطر نمیگذشت ابو الغازی سلطان حسین میرزا اصلا از کثرت عدت و عدد او نیندیشیده با اندکی از ملازمان
رکاب نصرت انتساب از کنار آب مرغاب ایلغار فرموده عنان یکران بدان صوب انعطاف داشته مانند فلک الافلاک در شبانه روزی عالمی پیمود
بیکناگاه سحری بباغ زاغان نزول کرده میرزا یادگار محمد را بجهان جاودان روان فرمود چون این خبر غریب و حادثهٔ عجیب بمسامع تراکمه که طایفهٔ در باغ
نو و زمرهٔ در باغ زبیده اقامت داشتند رسید همانشب عنان اضطرار بدست قاید فرار داده مضمون سیهزم الجمع و یولون الدبر در وصف حال
ایشان گشت امیر علی جلایر را که راتق و فاتق مهمات شاهزاده بود در روز دیگر بیاسا رسانیدند و العظمة و الکبریاء لله العلی الحمید و آن پادشاه والاجاه روز
پنجشنبه بیست و پنجم ماه جهت زیارت تربت ستوده حضرت باری خواجه عبد الله انصاری بگازرگاه تشریف برده روی نیاز و اخلاص بر آن سدهٔ سنیه سوده
نسبت بمجاوران آنجا لوازم نوازش بجای آورده هم در آن اوقات بمسامع جلال پیوست که میرزا الغ بیک ولد سلطان ابو سعید میرزا بجانب مرو تاخته
شعلهٔ پریشانی در خرمن جمعیت متوطنان آن ولایت انداخته از استماع این خبر صرصر قهر خاقان والاگهر در اهتزاز آمده رایت ظفر طراز جهت استیصال نهال اقبال
اهل خلاف بصوب مرو نهضت فرمود چون بند چرکس از فر نزول همایون رشک افزای سپهر مقرنس شد بوضوح پیوست که اعدای دولت روز
افزون از توجه موکب فیروزی نشان خبر یافته عزم فرار جزم کرده اند خاقان منصور بسرعت هر چه تمامتر از همان معبر مانند باد از آب گذشته متوجه مرو
گشت میرزا الغ بیک و اتباع او تاب مقاومت با آنحضرت نداشته در حد قدرت خود ندیده عنان بصوب فرار گردانید خاقان منصور در غایت حشمت

وکامرانی مراجعت فرمود آن زمستان را طرح قشلاق انداخت ذکر در آمدن قبة الاسلام بلخ بتسخیر میرزا سلطان محمود در آن اوقات که میرزا یادکار محمد ثانیا
بمدد امیر حسن بیک مستظهر گشته روی بتسخیر خراسان آورد بحسب اتفاق میرزا سلطان محمود از آب آمویه عبور نمود و فتح بلخ را پیشنهاد همت کرده از
سرداران بلخ سلطان قلی باظهار هواداری میرزا سلطان محمود مبادرت نموده دروازهٔ خواجه عکاشه را بر روی سپاه شاهزاده بگشود لاجرم
میرزا سلطان محمود در آن فتح بلخ میسر گشته میر مغول را دستگیر کرده مصحوب یادکار که از جملهٔ معتمدانش بود بجانب سمرقند روانه نمود یادکار در اثنای راه
مایل بخدمت خاقان عالیجاه شده و در حقوق تربیت سلطان محمود را بر طاق نسیان نهاده بمرافقت میر مغول عنان عزیمت بصوب مرو انعطاف
داد در اوایل حوت بمسامع جلال رسید که فوجی از امرا سلطان محمود میرزا با بسیاری از سپاه جلادت اثار بر سم ایلغار بکنار آب مرغاب تاخته اند و بر امیر محمد
ارلات و امیر مظفر برلاس و امیر کریم غالب گشته ایشان را اسیر سرپنجهٔ تقدیر گردانیده اند بنا بر آن آتش غضب خاقان اشتعال یافت و عزم قتال سلطان
محمود میرزا جزم کرده عنان یکران بطرف آب مرغاب تافت **در بیان نهضت رایات نصرت آیات بجانب دشمن و وقوع**
مقابله و مقاتله در موضع چکمن سلطان حسین میرزا با دریای لشکر ظفر اثر بعزم رزم در تلاطم آمده در آخر ماه مبارک رمضان با اقبال و دولت
همعنان از یورت قشلاق بکنار آب مرغاب نهضت کرده روی بولایت اندخود آورده موضع چکمن محل نزول سپاه صف شکن شده بوضوح پیوست
که میرزا سلطان محمود در اندخود نزول اجلال فرمود خاقان منصور تهیهٔ اسباب مقاتله کرده خود را مستعد معرکهٔ رزم و پیکار کرده صباح روز دیگر طنطنه
کورکه و کوس زلزله در عالم انداخت و غریو نفیر و سورن کرهٔ زمین را متزلزل ساخت خاقان مظفر صف لشکر بر آراست میمنه و میسره و ساقه و مقدمه را
بمردان خنجر گذار و شیران بیشه کارزار مستحکم ساخت و بفضای معرکه پیکار خرامیده لوای مقابله و مقاتله برافراخت میرزا سلطان محمود پای جلادت
پیش نهاده جنگی عظیم در پیوست چنانکه جسم بسیط غبرا از شدت صدمت سم ستوران بصفت هوا منور آهنگ هوا کرد و نعال مراکب مواکب آمقدار گرد
و غبار آمیخت که آفتاب جهانتاب در نقاب اغبر مستور گشته چهره ننمود عاقبت مبشر اقبال مژدهٔ و ینصرک الله نصرا عزیزا بگوش هوش خاقان
مظفر لوا رسانید و علامات عجز و انکسار بر صفحات احوال سپاه سلطان محمود میرزا بوضوح پیوست و جنود مظفر ورود خاقانی رایت فتح آیت
نصرت و فیروزی برافراخته عدو را منهزم ساختند و جمعی کثیر از ایشان کشته ندای ان جندنا لهم الغالبون در عالم انداختند القصه خاقان منصور
بعد از فتح و ظفر نزول اجلال فرمود و هر یک از امرا را مناصب علیه و مراتب سنیه عنایت فرموده پایهٔ قدر و منزلت ایشان را بفرق فرقدین رسانید
از آنجمله احمد مشتاق را که پای جرأت در میدان جلادت نهاده بود و چند زخم برداشته بایالت قبة الاسلام بلخ سرافراز ساخت و چتر ظفر پیکر
همایون در ضمان حمایت قادر بیچون از منزل چکمن بنواحی اندخود بازگشت و روزی چند در آنجا رحل اقامت انداخت والحمد لله المنعم الکریم والصلوة
والسلام علی سیدنا محمد و آله اجمعین **ذکر وصول میرزا ابابکر ولد سلطان سعید بملازمت خاقان منصور صاحب تایید**
در اثنای بیان احوال میرزا سلطان ابوسعید بوضوح انجامید که میرزا ابابکر شاهزادهٔ شجاع بلند همت بود و در ایام پدر بزرگوار بمملکت بدخشان
حکومت مینمود بعد از واقعهٔ قراباغ امیر جلال الدین مزید ارغون ببدخشان رفته غاشیهٔ متابعت شاهزاده بر دوش گرفته بدین واسطه جمعی کثیر
از امرا و لشکریان در آن ولایت جمع آمده مهمات میرزا ابابکر صفت انتظام پذیرفت چون در موضع چکمن بعنایت داور ذو المنن خاقان دشمن شکن
بر میرزا سلطان محمود ظفر یافت میرزا ابابکر داعیه فرمود که با خاقان منصور طرح اخلاص و محبت انداز دم از موافقت و اتحاد زده کریمه از دودمان
پادشاهی در عقد ازدواج منتظم سازد بدین عزیمت از بدخشان بکنار آب آمده ایلچی بپایهٔ سریر اعلی فرستاد و شمهٔ از مکنون ضمیر بنواب درگاه عالم پناه
پیغام داد چون پرتو شعور خاقان منصور بر اینصورت افتاد بغایت مبتهج و مسرور گشته بعد از استشاره و استخاره مقرر گشت که مقرب حضرت
سلطان امیر علیشیر بخدمت شاهزاده رود و او را بعنایت خاقانی امیدوار گردانیده بملازمت سدهٔ سدره منزلت شتابد امیر علیشیر
بدرگاه شاهزاده رفته چنانچه از کمال ذات و وفور کیاست آنجناب متصور بود ادای رسالت فرمود شاهزاده باتفاق امیر جلال الدین مزید ارغون
عازم ملاقات شده از آب جیحون گذشته در دهٔ قاضی شرف تلاقی دست داد و خاقان منصور میرزا ابابکر را بوفور اشفاق و انعام مشمول
عواطف و اکرام نوازش فرموده چندی در بخشش و سرور و عیش و حضور پرداخت و حجله نشین تتق عفت و حشمت سلطان بیگم را نامزد شاهزاده
کرده خاطر شریفش را خرم و فرحناک ساخت بعد از انقضای ایام طوی و ضیافت ضمیر منیر آن مهر سپهر خلافت متوجه سرانجام عظایم امور سلطنت
و جهانبانی گشته میرزا ابابکر را کرت بعد اخری بپوشیدن خلع طلادوز و بخشیدن اسبان گردون توان مفتخر و مباهی گردانید و امیر مزید ارغون را

باسایر خواص شاهزاده بانعام جامه و زر و اجناس نفیسه دیگر سرافراز ساخته رخصت انصراف ارزانی داشت چون شاهزاده بولایت بدخشان رسید از امیر مزید ارغون برنجید و باغوای جمعی که احتشام و اعتبار جناب امارت شعار موافق مزاج ایشان نبود او را بدرجه شهادت رسانید لاجرم اختلال تمام براحوال ملک و مال میرزا ابابکر راه یافته میرزا سلطان محمود طمع در تسخیر مملکت بدخشان کرده شاهزاده بار دیگر بملازمت خاقان منصور شتافت و روزی چند در ظل تربیت و رعایت آنحضرت بفراغت گذرانیده در حین مخالفت احمد مشتاق فرار نموده عنان عزیمت بصوب بدخشان منعطف گردانید چنانچه در ضمن حکایت آینده بوضوح خواهد پیوست **ذکر مخالفت میرزا محمد عمر با خاقان منصور و آمدن میرزا شاه غریب از کتم عدم بصحرای وجود و ظهور در آن** و اینکه بواسطه استیلای میرزا یادگار محمد بر بعضی از بلاد خراسان مردم کوته اندیش از موکب همایون خاقان معدلت کیش تخلف نموده طریق فرار می پیمودند میرزا محمد عمر بن میرزا سلطان خلیل بن میرزا پیر محمد جهانگیر بن میرزا محمد سلطان بن میرزا جهانگیر بن امیر تیمور گورکان باتفاق یوسف ترخان و فوجی از سرداران در نوزدهم ذیحجه سنه اربع و ستین و ثمانمائه از دشت ساق سلماق از اردوی همایون روی گریز بجانب گرمسیر قندهار آوردند بعد از وصول بحدود آن ولایت امیر نظام الدین احمد بن توکل برلاس که از عظمای امرای سلطان سعید بود و در قندهار حکومت مینمود ایلچی نزد شاهزاده فرستاده او را باطاعت و انقیاد نوید داد میرزا محمد عمر پای بر مسند سروری نهاده در او اینکه خاقان منصور بدفع میرزا سلطان محمود اشتغال داشت میرزا محمد عمر فرصت غنیمت شمرده با سپاه بسیار از قندهار بقهستان شتافت و آثار اقتدار ظاهر ساخت شرار بیداد لشکریش برکانون دودمان متوطنان آن ولایت تافت در وقتی که خاقان منصور از اندخود معاودت کرده امیرزاده ابابکر را اجازت توجه بجانب بدخشان داده مظفر و منصور بچچکتو خرامیده رایت اقامت برافراشت خبر عصیان و طغیان میرزا محمد عمر در آنجا متواتر مسموع شد خاقان منصور استیصال نهال اقبال او را پیشنهاد همت ساخته متوجه قهستان گردید بعد از وصول بمنزل اخته اجور شاه غریب میرزا از خدیجه بیگم آغا که بموجب شریعت غرا بحباله نکاح خاقان سعادت اثار در آمده بود تولد نمود چند روز بتمهید بساط نشاط و عشرت پرداخته چون از مراسم جشن و طوی پرداخته از آنجا کوچ فرموده بعد از طی مراحل بموضع اسپندار که داخل ولایت قاینست شتافته خبر قرب وصول قراولان مخالف استماع فرموده فوجی از مبارزان میدان جلادت بر سر ایشان فرستاد تا نه کس را اسیر ساختند و بپایه سریر خلافت مصیر آوردند آنحضرت از آن جماعت تفتیش حال میرزا محمد عمر نموده بوضوح پیوست که شاهزاده در ظاهر قصبه قاین فرود آمده بمحاصره اشتغال دارد آنگاه خاقان شجاعت پناه چهار هزار سوار جرار از سپاه نصرت شعار برگزیده بر سبیل ایلغار متوجه مخالفان گشت چون این خبر بمیرزا محمد عمر رسیده فرار بر قرار اختیار نمود و بعضی از عساکر نصرت مآثر او را تعاقب نموده غنیمت بسیار گرفتند و آنحضرت بدار السلطنه هرات خرامیده آن زمستان در آن بلده جنت نشان بگذرانید تا میرزا محمد عمر بعد از وصول بقندهار نوبتی دیگر لشکر جرار فراهم آورده بطرف قصبه فراه تاخت و آن خبر بسمع شریف خاقانی رسیده امیر مظفر برلاس و دیگر از امرای ظفر نشان را با فوجی از سپاه ظفر اثر بدانجانب فرستاد و بین الجانبین مهم بمقاتله انجامید در اثنای کر و فر تیر بر مقتل شاهزاده خورده مملکت قندهار تحت تصرف خاقان جم اقتدار در آمده آتش فتنه بآبیاری تیغ و تیر فرو نشست **ذکر سرافراز شدن بعضی از ارکان دولت جاوید مدت و کشته شدن امیر حسن شیخ تیمور و سبب فساد اعتقاد او** چون خاطر خطیر خسرو جهانگیر همواره متوجه آن بود که امیر علیشیر را که بارتکاب خیرات و مبرات و لطافت طبع و صفای ضمیر شبیه و نظیر نداشت باعلی مراتب جاه و جلال رساند در اوایل طلوع تباشیر صبح سلطنت و جهانبانی محافظت مهر بزرگ همایون را در عهده آن جناب کرده امیر نظام الدین علیشیر بعد از چند گاهی که بلوازم مهرداری پرداخت از آن منصب استعفا نموده التماس کرد که امیر نظام الدین شیخ احمد سهیلی مهردار باشد خاقان مغفور این ملتمس را بعز اجابت مقرون داشته در شعبان سنه ست و سبعین و ثمانمائه آن پادشاه بنده نواز داعیه کرد که امیر واجب الاعزاز را بمنصب امارت عالیمراتب دیوان اعلی سرافراز سازد هم در آن روز که امیر علیشیر بر مسند امارت دیوان نشست امیر سید حسن اردشیر نیز بدین منصب سرافراز گشت و هم در آن سال خواجه قوام الدین نظام الملک خوافی در منصب وزارت دخل فرموده بسبب امارت امیر نظام الدین علیشیر و نیابت خواجه مجد الدین محمد امور سلطنت و پادشاهی بتجدید رواج و رونق گرفت و مهام سپاه و رعیت بتازگی صفت نظام و انتظام پذیرفت و مقارن رعایت و تربیت این جماعت امیر حسن شیخ تیمور بجزای اعمال سیئه خویش گرفتار گشت و دست سیاست خاقان روزنامه زندگانی آن شیر بیشه شجاعت را در نوشت **ذکر بیان نهضت رایت آفتاب اشراق جهت دفع فتنه و فساد احمد مشتاق** چون احمد مشتاق در قبة الاسلام بلخ

بامر ایالت میپرداخت بجای نخوت و غرور بکاخ دماغ راه داده طرح اساس استقلال انداخت بجد و جهد تمام و اسباب لاکلام ادوات و آلات خلاف و عناد بهم رسانید و قاصدی نزد سلطان احمد میرزا و سلطان محمود میرزا فرستاده خود را در سلک دولتخواهان ایشان منتظم گردانید چون این اخبار در دار السلطنه هرات شیوع یافت خاقان منصور تادیب او را بر خاطر عالی مآثر قرار داده رایات ظفر آیات را بعزیمت فتح قبة الاسلام بلخ برافراشت و فرة العین سلطنت و جهانبانی میرزا بدیع الزمان را بحکومت دار السلطنه هرات مقرر کرده امیر مغول را در ملازمت شاهزاده گذاشت احمد مشتاق از توجه خاقان باستحقاق وقوف یافته برج و باره بلخ را مضبوط و مستحکم گردانیده خاطر بر تحصن قرار داده ایلچیان قمر سیر نزد سلطان احمد میرزا (بجهة امداد فرستاد) اگرچه از محل خود نهضت ننمود اما فوجی از امرا و لشکریان سمرقند را بآنجانب روان فرمود چون ماهچه علم نصرت شیم خاقانی حدود بلخ را نورانی ساخت و کیفیت تحصن و فساد احمد مشتاق بتحقیق پیوست خاقان ظفرقرین چین قهر در جبین مبین افکنده بترتیب آلات محاصره و تنسیق ادوات محاربه امر فرمود اطراف شهر را بامرا قسمت کرده هر کس بمورچل خود نزول نمود و فرنفرمای خافقین در برابر برج شاه حسین منزل گزیده مقرب حضرت سلطانی امیر نظام الدین علیشیر دروازه شیرخوار را معسکر گردانیدند و سایر امرا و ارکان دولت و عساکر مریخ صولت آن حصار سپهر کردار را در میان گرفتند و آب خندق را بطرف دیگر انداخته بیاچیان جهت هموار ساختن آن آغاز درخت افکندن و کشیدن خاک و خاشاک کردند درین اثنا بعرض حضرت اعلی رسید که سلطان محمود میرزا با بسیاری از سپاه نصرت شعار بکنار آب آمویه منزل گزیده و امداد احمد مشتاق را پیشنهاد همت بلند نهمت گردانیده بنا بر آن شرف نفاذ یافت که امیر مظفر برلاس با فوجی از جنود ظفر اقتباس معبر ترمد رفته در برابر مخالفان دولت قاهره خیمه اقامت مرتفع ساخته و لشکر سمرقند و حصار را از عبور مانع آمده لوای مقابله و مقاتله برافرازد احمد مشتاق از استماع خبر وصول سلطان محمود میرزا بکنار جیحون قوی دل و مستظهر خاطر گشته قدم در وادی خلاف و نفاق استوار گردانید هر روز بباد نخوت و غرور آتش جنگ و جدال برافروخته نهایت شجاعت و پهلوانی بظهور میرسانید هر صباح که شهسوار نیزه گذار آفتاب کمند همت بر تسخیر حصار سپهر دوار می انداخت خاقان منصور بر باره کوه پیکر نشسته فتح آن قلعه آسمان کردار را پیشنهاد خاطر اقبال مآثر میساخت و صدای نقاره و نفیر بذروه کره اثیر میرسید و غریو کرنا و سورنا ارکان عالم را متزلزل میگردانید بهادران موکب همایون و سپرها و چترها بر سر کشیده پای در میدان قتال مینهادند و بدست جلادت عقابان تیر مرگ تاثیر را از آشیانه کمان در پرواز آورده از مغز سر دشمنان طعمه میدادند در آن اثنا روزی امیر سید بدر که ماه تمام فلک مردانگی بود و بمزید قوت و جرات از پهلوانان رستم نشان ممتاز و مستثنی مینمود با فوجی از دلیران معسکر ظفرقرین جنگ پیش برده بنوک پیکان دلدوز جمعی را که در فصیل بانداختن تیر و سنگ میپرداختند منهزم ساخت و از خندق فصیل گذشته پای تهور پیش مینهاد تا بکنار خندق شیرحاجی که در میان خاک ریز است رسید و خواست که از خندق بگذرد و بکمند شجاعت برج شاه حسین برآید احمد مشتاق چون حال بران منوال دید جمعی کثیر از دلیران لشکر خود را از باره بپایان فرستاد تا بممانعت امیر سید بدر آغاز مقاتله کردند و آن سید بلندقدر بسرپنجه پهلوانی نیزه یکی را گرفته چنان پیش خود کشید که آن شخص بروی درافتاد آنگاه بر زبر او نشسته خواست که بشمشیر قاطع سرش از تن جدا سازد که ناگاه دیگری پیش آمده به نیزه حمله کرد آنجناب همچنان نشسته دست دراز کرده نیزه آن شخص گرفته بدستور سابق بکشید تا از پای درآمده هر دو را کشته سرهای ایشان را بریده بنظر خاقان فریدون فر رسانید لاجرم آنحضرت آن زبده اولاد حیدر کرار را باصناف الطاف پادشاهانه و انواع عواطف خسروانه نوازش فرمود و بانواع انعام از اسب و زر و خلاع قیمتی و اشیاء دیگر سرافراز گردانیده در علو قدر و منزلتش افزود القصه بنا بر کمال متانت و حصانت شهر و قلعه بلخ و بسیاری ذخیره مدت محاصره سه چهار ماه ممتد گشت مقارن این احوال امیر مظفر برلاس در کنار آب لوای محاربت برافراخت و امری در غایت غرابت روی نموده حضرت خاقان منصور از وقوع آن حادثه متغیر گشته بمراجعت امر فرمود شرح این واقعه آنکه در آن ایام که امیر مظفر برلاس در کنار آب لوای محاربه برافراخت و لشکر ماوراء النهر را از عبور مانع می آمد گاهی بعضی از نواب او در کشتی نشسته بمیان آب دریا میرفتند و از آنجانب نیز مخصوصان امیر شجاع الدین محمد بن امیر علی بن امیر برندق بن امیر جهانشاه بن جاکو برلاس پیش آمده در باب صلح و جنگ سخن میکردند در روز نهم امر براین قرار گرفت که ازینطرف امیر مظفر برلاس و از آنطرف امیر محمد و امیر جهانگیر برلاس در کشتی نشسته بمیان آب رفته بی واسطه گفت و شنو نمایند و اساس مصالحه را مؤکد سازند بر این موجب بتقدیم رسانیده و در اثنای قیل و قال ناگاه بادی تند در وزیدن آمد و بی اختیار کشتی امیر مظفر برلاس را بسوی مخالفان برده چنانچه هر چند ملاحان سعی نمودند سفینه را نگاه نتوانستند داشت مردم سلطان محمود میرزا که در کنار آب بودند

غلغلهٔ فرح وانبساط وسرور باوج سموات رسانیده سورن اندیشه امیر مظفر برلاس در بحر اضطراب سرگردان شده چاره منحصر در آن دانست که خود را بآب اندیشه شناکنان روی باردوی خود آورد ومخالفان آغاز تیر شبه کرده هر تیری که در ترکش داشتند انداختند بنا بر آنکه مشیت ایزدی مقتضی اطفای آتش حیات او نشده بود هیچیک از پیکانهای آبدار سهام اعدا بوی نرسید و بوسیله اسپی که یکی از نوکرانش در آب افکند آنجناب بساحل نجات خرامید امیر مظفر برلاس اگرچه بکشتی عاطفت یزدانی وقوت دولت خاقانی از آن غرقاب بلا خلاص شد اما جمعی کثیر وجمّی غفیر از سرداران سپاه که در کشتی با او رفیق و در آن قضیه او را ناصح شفیق بودند بدست لشکریان محمود میرزا گرفتار گشتند و وهنی عجیب واختلالی غریب بر حال سردار وسپاه روی داد حقیقت حال وکیفیت واقعه را بایستادگان پایه سریر اعلی عرضه داشت نمودند و اجازت واسترخاص معاودت ومراجعت طلبیدند حکم همایون از مصدر جاه وجلال صادر گشت که امیر مظفر با سرداران دیگر وآحاد وافراد لشکر بموکب گردون مراتب پیوندد در این اثنا بواسطه امتداد ایام محاصره وقحط وغلای تمام که در اردوی اعلی سمت شیوع پذیرفت هر کس مجال فرار وفرصت گریز یافت این المفر گویان بجانب وطن والوس خویش شتافت چنانچه در ملازمت رکاب ظفر انتساب زیاده از دو هزار کس نمانده بود بعد از وصول امیر مظفر برلاس بموکب گردون اساس واردوی ظفر اقتباس فرمان واجب الاذعان از پایه سریر خلافت مصیر شرف نفاذ یافت که امیر نظام الدین علیشیر بدار السلطنه هرات رفته بقدر وسع وامکان در فراهم آوردن غله از ولایات وروانه کردن باردوی کیوان شکوه سعی بلیغ واهتمام کامل معمول ومبذول دارد امیر نظام الدین علیشیر حسب الفرموده عمل نموده دو هزار خروار غله وحبوبات حاصل ساخته وشتران احشام عرب را کرایه کرده آن غلات را بجانب بلخ روان ساخت

ذکر توجه خاقان منصور کامیاب از ظاهر بلخ بکنار آب مرغاب وفرار کردن میرزا بابکر از منزل فاریاب

بعد از مراجعت امیر مظفر از کنار آب آمویه سلطان احمد میرزا با لشکر سمرقند بسلطان محمود میرزا پیوست وهر دو برادر داعیه کردند که بموافقت از آب آمویه عبور نمایند وقدم در میدان قتال نهاده باشتعال آتش عناد اقدام فرمایند خاقان کشورگشا بعد از تحقیق این اخبار بمقتضای رای صواب نما تواچیان قمرسیر بدار السلطنه هرات وسایر ولایات خراسان ارسال داشت که داروغگان را گویند که جنود آن حدود در مجمع ساحت علی اسرع الحال بموکب ظفر مآل پیوندند واز آنجانب سلطان محمود میرزا چون دید که سپاه ظفر مآب بر کنار آب کسی نماند امیر ایوب را با هزار سوار جرار فرمود که از آب عبور نماید وبمعسکر نصرت اثر شبیخون برد واو متوجه گشته با خود قرار داد که بپای جلادت از نهر مشتاق بگذرد وباردوی همایون در آمده دست باستعمال تیغ وتیر برآورد وبحسب اتفاق روزی نواب همایون خاقان اعلی بر بالای کوه پیکر نشسته گرد مورچلها بر می آمد ودر آن اثنا نظرش بر پل نهر مشتاق افتاده بتخریب آن امر فرمود ودر همان شب امیر ایوب با آن هزار کس بکنار آب نهر رسید چون دید که پل ویران است خیالی که کرده بود بظهور نتوانست آورد از همانجا توسن اندیشه باز گردانید روز دیگر خاقان منصور طایفه از اهل بسالت را بکنامیشی او فرستاد تا بعضی از تیرتالهای همراهانش را باز گردانیدند وبعد از وصول امیر ایوب بکنار آب سلطان محمود میرزا با لشکر بلا اشتها آغاز گذشتن کردند وخاقان منصور از جرات اعدا وقوف یافته صلاح در آن دانست که بکنار آب مرغاب شتابد وبلب اجتماع جنود ظفر ورود عنان یکران بحرب مخالفان تابد بر این عزیمت از ظاهر بلخ کوچ کرده از راه دره گز بسانو چهار یک خرامید واز آنجا نیز نهضت فرموده حدود فاریاب مخیم معسکر ظفر مآب گشت ومیرزا بابکر در آن منزل قلم بطلان بر حقوق تربیت خاقان عالیشان کشیده فرار نمود وچون خاقان کامیاب از فاریاب کوچ کرده بگرماب رسید چنان معلوم شد که سلطان احمد میرزا وسلطان محمود میرزا از آب گذشته بظاهر بلخ رفته اند اما بخلاف منصور احمد مشتاق که ابواب شهر بر روی ایشان نگشوده وبرادران از تسخیر آن بلده مایوس گشته بقصد دست برد از عقب موکب گردون مراتب در حرکت آمدند لاجرم خاقان منصور ملازمان رکاب نصرت انتساب جبه پوشانیده از گرماب بچچکتو رفت واز آنجا متوجه سر پل مایان شد ودر اثنای راه سلطان بدیع الزمان میرزا وامیر مغول با دو هزار پیاده وسوار از جانب هرات رسیده موجب استظهار شاه وسپاه گشتند وخاقان منصور از آب مرغاب عبور نموده فراز پشتهای کنار آب را معسکر ظفر آیات ساخت ودر آن منزل ایماقات ولایت بارحاق وبادغیس در حوالی اردوی کیهان پوی مجتمع گشته غله وگوسفند وسایر اجناس که مطلوب خدام موکب گردون اساس بود بغایت ارزان شد ولشکریان از قحط وغلا نجات یافته بحیات رسیدند ومقارن وصول همایون بکنار آب هر روز فوج فوج از ولایت خراسان با حکام سرداران بلدان بملازمت پایه سریر خلافت مصیر رسیدند وزبان شکر گویا ساخته متشمر جنگ وپیکار میگردیدند واز آنجانب سلطان احمد میرزا وسلطان محمود میرزا چون بمنزل گرماب رسیدند وبر اجتماع جنود ظفر ورود مطلع

گردیدند و بسعی عظیم بر ضمایر ایشان استیلا یافته و مقارن آن حال از جانب ما وراء النهر خبر آمد که میرزا ابابکر که از موکب خاقان منصور فرار گزیده چون ببدخشان رسید
سپاهی مجتمع ساخته و تسخیر حصار شادمان مطمح نظر همت گردانیده بنا بر آن برادران از تکامش موکب نصرت نشان پشیمان گشته عنان از معرکه قتال بطرف
ما وراء النهر منعطف ساختند و حدیث مراجعت ایشان بصحت پیوست و امیر مظفر برلاس را با بسیاری از سپاه مواکب کواکب گردون اساس متعاقب اعدا
مامور ساخت و امیر مظفر بموجب فرموده عمل نموده تا ظاهر بلخ عنان یکران باز نکشید آنگاه ایلچی نزد احمد مشتاق فرستاده او را نصیحت کرد که زیاده از آن
راه خلاف و شقاق نه پیماید و بجاده وفاق مستقیمه و اتفاق آید چون احمد مشتاق از آن عناد و استکبار بغایت نادم بود جواب داد که غرض من از اظهار این
جرات و جسارت آن بود که مرا بفریب و تزویر در قید بلا نه اندازد و آنگاه بین الجانبین عهد و پیمان در میان آمده احمد مشتاق قبة الاسلام بلخ را با میر مظفر
سپرد و روی توجه بجانب اردوی همایون آورد و امیر مظفر کیفیت حال را بایستادگان پایه سریر اعلی عرضه داشت کرده چون عریضه در کنار آب مرغاب
بنظر انور همایون رسیده خاقان کامیاب بجانب مستقر سریر سلطنت کوچ فرموده مقارن وصول بلده فاخره هرات احمد مشتاق با تیغ و کفن بآستان
خلافت آشیان رسیده روی نیاز بر خاک راه سوده گرد انفعال بر جمال حالش نشسته و بلطف و مرحمت آن مهر سپهر استقلال دل بسته از حرکات ناپسندیده
شرمسار و بعنایت بیدریغ شهریاری امیدوار خاقان منصور از غایت کرم جبلی و عاطفت غریزی ذیل عفو و بخشش بر جرایم او پوشیده و از جامه خانه
ترحم و بخشایش خلعت انعام و احسان در قامت قابلیت او پوشانیدند **گفتار در عقد ازدواج خانم سلطان بیگم بنت میرزا سلطان
ابو سعید و بدیع الزمان میرزا** چون خاطر عاطر خاقان منصور ستوده خصال از تسخیر قلعه بلخ فراغت یافت و زمام حکومت آن مملکت را
در قبضه اختیار شهریار کامکار میرزا بیک قرار نهاده و آنجناب بدان جانب شتافته امیر مظفر الدین برلاس بآستان آسمان اساس باز آمد و بعد از چند
گاه بواسطه حلول اجل طبیعی درگذشت و در خلال این احوال امیر شجاع الدین محمد برندق برلاس باتفاق امیر جهانگیر برلاس از سلطان محمود میرزا روی
گردان شده بدار السلطنه هراة خرامیدند و ملحوظ عین عنایت خاقان منصور گردیدند و امیر محمد منصب امیر الامرائی یافته در دیوان تواچی و مال مقدم
بر جمیع امرا میزد و مقارن وقایع مذکوره ضمیر آفتاب تاثیر خاقان کشورگیر مایل بآن شد که خانم سلطان بیگم بنت میرزا علاء الدوله بود در سلک
ازدواج بدیع الزمان میرزا انتظام دهد ایام جشن و سور و لهو و سرور یکماه امتداد یافته **ذکر آمدن میرزا ابابکر از بدخشان بجانب خراسان
و مغلوب گردیدن و رشته حیات او انقطاع یافتن** میرزا مظفر الدین ابابکر که در منزل فاریاب از رکاب ظفر انتساب خاقان
کامیاب تخلف جسته بحدود حصار شادمان شتافته متعرض عرض و مال متوطنان آن ولایت گشت و بعد از مراجعت سلطان محمد میرزا از عقب
موکب خاقانی تاب مقاومت نیاورده پناه بکوهستان بدخشان برد و از آنجا لشکر فراهم آورده متوجه خراسان گردیده و بنواحی مروشاهجهان
آمد چون این خبر بعز عرض ستوده سیر رسید امیر ناصر الدین عبد الخالق فیروزشاه و معز الدین سیادل و امیر احمد یار را با هزار کس از مردم کارزار بمدد
شاهزاده مامور گردانید و میرزا ابابکر از آن لشکر شکست یافته از مرو بجانب بلخ گریخت و از آنجا براه کابل بسیستان شتافته از سیستان عنان یکران
بطرف کرمان تافت و بیکناگاه کرمان را فرو گرفته از چهار طرف شهر نفیر کرنای در دمیدند و غریو سورن باوج فلک نیلگون رسانیدند و داروغه
کرمان فرار بر قرار اختیار نموده میرزا ابابکر بشهر درآمده و چند ماه بعیش و نشاط روزگار گذرانیده با رعیت معاش پسندیده کرد پادشاه عراق و آذربایجان
پس از اطلاع بر این واقعه یکی از امرای باتدبیر را با بسیاری از اهل تهور باستخلاص کرمان نامزد فرمود و شاهزاده مقابله و مقاتله با آن سپاه در حیز مکنت
خویش ندیده بار دیگر بصوب سیستان نهضت فرمود و چون بحدود آن ولایت رسید شنید که مرض زمنه درد پای بر حضرت خاقان منصور استیلا دارد
بنا بر آن باتفاق بیرام بیک و میر علی ترکمان و سایر امرا و لشکریان بر جناح استعجال متوجه دار السلطنه هراة گشت خیال همگنان آنکه خاقان منصور از میمنه
فاریاب ایلغار کرده میرزا یادگار محمد را گرفتار کمند گردانید ایشان آنحضرت را بسرپنجه اقتدار و تسلط بتدریج و عناد مبتلا گردانند خاقان منصور از خیال
محال شاهزاده وقوف یافته با وجود شدت مرض در محفه نشسته با پانصد سوار جلادت آثار که در آن زمان ملازم آستان اقبال آشیان بودند از مستقر عز و جلال
متوجه قصبه استقرار شد و تواچیان بر اطراف ممالک محروسه فرستاده فرمان باجتماع سپاه نصرت پناه داده میرزا ابابکر بر توجه موکب همایون وقوف
یافته در غایت خوف رو باسترآباد نهاده در هر منزل جمعی از آنجانب میگریختند و در هر مرحله فوجی از سپاه شیردل باردوی خاقان عادل می پیوستند
و آنحضرت در طی مسافت بمثابه مسارعت مینمود که میان آنحضرت و میرزا ابابکر زیاده از یک منزل واسطه نبود تا آنکه میرزا ابابکر بکنار آب گرگان
رسیده با معدودی چند از آب عبور نموده و در آنطرف و بسبب ماندگی و کثرت بارندگی فرود آمده یکشب بیاسود اما خاقان منصور در آنشب از آسایش

[illegible]

اجتناب نمود و علی الصباح سپاه کشورگشای بکنار آب گرگان رسیده بخت امیر علی میرآخور و پلنک توش بهادر و شیخم اینانلو و یار محمد سپار حوالی ارباب
از آب گذشته و متعاقب مواکب کواکب گردون مراتب عبور نموده میرزا ابابکر که تا آنوقت مانند بخت خویش در خواب بود از آواز نفیر و سورن بیدار شده
یکه سوار شده مجال فرار یافت جمعی بهادران موکب نصرت نشان بتکامیشی او مامور گشته میرزا ابابکر بدهستان شتافت و در خانه یکی از کلانتران آنمنزل
فرود آمد و اسبی طلبیده که خود را از گرداب بلا بساحل نجات رساند آن شخص انگشت قبول بر دیده نهاده آنجناب را مطمئن گردانیده و جمعی در خدمتش باز
داشته در ساعت متوجه پایه سریر اعلی گشت و بعد از وصول کیفیت حال بعرض نواب کامیاب رسانید خاقان منصور قنبر علی جلایر را با فوجی از شجاعان جلادت
نهاد بگرفتن میرزا ابابکر بدهستان فرستاد و بیک ناگاه برگرد خانه که محل نزول شاهزاده بود محیط گشتند و در آخر رجب سنه اربع و ثمانمائه آنجناب را گرفته رشته
حیاتش به تیغ تیز انقطاع یافت و دهستانی را نیز که میرزا ابابکر را در خانه خویش فرود آورده طریق غدر مسلوک داشته بود از عقب فرستادند بموجب
حکم همایون سر میرزا ابابکر را قاسم عبدالعزیز بهرات برده خاطر اکابر و اصاغر دیار که دغدغه تمام داشته از آن اندیشه فارغ گردانیدند و امیر نظام الدین علیشیر
که حاکم شهر بود از وصول آن خبر مبتهج و مسرور شده نذور و صدقات بمستحقان رسانید و خاقان منصور بعد از فراغ ضمیر از آن خطیب کبیر عنان مراجعت
بمستقر سریر سلطنت منعطف ساخت و در زمان صحت و عافیت بباغ جهان آرای رسیده بدستور معهود اعلام عدل و انصاف برافراخت

ذکر آمدن امیر ذوالنون بپایه سریر دولت روزافزون و تفویض نمودن خاقان منصور ایالت ولایت غور و زمین داور را بآن امیر داد

ور امیر ذوالنون ولد حسن بصری که بصفت شجاعت و بهادری از اکثر شجاعان کثیر الوصف ممتاز بود بصفای عقیدت و وفور
عبادت از بیشتر ارباب عبادت مستثنی بود در زمان میرزا سلطان ابوسعید در سلک ملازمان آستان سلطنت آشیان بسر میبرد و هنگام گیر و دار و ایام
رزم و پیکار باستعمال سیف و سنان پرداخته نهایت جلادت و مردانگی بجا می آورد بنا بر آن منظور نظر عنایت شده تربیت و رعایت گشت و
باصناف انعام و احسان محسود اماثل و اقران شده بمرتبه که از مراتب اقربا و اخوان درگذشت و بعد از واقعه قراباغ امیر ذوالنون بهرات شتافته
روزی چند در خدمت درگاه عالم پناه اوقات گذرانید اما چنانچه طمع میداشت منصب نیافت بنا بر آن خاطر بر فرار قرار داده در وقتی که
رایات فیروزی نشان متوجه یادگار محمد میرزا بود از بلقرآقاج قتوشان عنان یکران بصوب ماوراء النهر منعطف گردانید و بسمرقند رفته پرتو التفات
سلطان احمد میرزا بر وجنات احوالش تافت و دو سه سال در آن دیار بسر برده بعد از آن بسبب منازعت که درمیان امرای ترخان و ارغون
بوقوع پیوست نوبت دیگر روی توجه بخراسان نهاد و چون بدار السلطنه هرات رسید خاقان منصور متوجه تربیت آن امیر صافی ضمیر شده
ایالت ولایت غور و زمین داور بوی تفویض نمود و حال آنکه در آن ولایت اقوام هزاره و نوکدای در آنجد و استیلا داشتند و خیال سرکشی و
استقلال در لوح خاطر میکاشتند امیر ذوالنون فی شهور سنه اربع و ثمانین و ثمانمائه با لشکر اندک و امید بسیار متوجه آنصوب گشته در مدت سه چهار سال چند
نوبت با جماعت محاربه فرموده و بقوت دولت خاقانی و غایت شجاعت و پهلوانی در تمامی معارک بظفر و نصرت اختصاص یافته ولایت مذکوره
در حیز تسخیر و تصرف در آورد و اقوام هزاره و نوکدای چون این معنی را مکرر مشاهده نمودند سر انقیاد و طاعت گذاری بر خط اخلاص و فرمانبرداری نهاده دیگر
پیرامن خلاف نگشتند و مال و خراج بر گردن گرفته از مقام عناد و استکبار درگذشتند و نیکوخدمتی امیر ذوالنون موقع قبول یافته خاقان بنده نواز زمام رتق
و فتق امور مملکت قندهار و فراه و غور و ساغر و تولک را نیز در قبضه اختیار او نهاد اما چند سال بعضی از شاهزادگان را نوبت باسم حکومت قندهار میفرستاد
و بالاخره امیر ذوالنون در ایالت آن ولایت استقلال یافته و لوای همت و شوکت افراخته پرتو انوار عدالتش بولایت سال و مستون و سوی و توابع
و لواحق آنجا تافت و بی شایبه تکلف و غایت تصلف شجاعتی کامل و عدالتی شامل داشت و در ادای وظایف طاعات و عبادات رایت سعی و اهتمام
می افراشت از صبح تا شام در اقامت آن ساعت بصفت و احسان گذرانیدی و از ایام تا شام در اقامت نوافل و قرائت قرآن بسر بردی در
میدان جدال و مصاف قتال روح رستم و اسفندیار بر وفور جلادت و پهلوانی او آفرین کردی و در محراب عبادات روان ذوالنون مصری نیز در ایام
او هم بر کمال اخلاص و نیازمندی او شرط تحسین بجا آوردی و چون امیر ذوالنون بجمیع نفایس اموال و افزونی ابطال رجال استظهار تمام پیدا کرد تمامی ممالک
مذکوره را ملک خود تصور کرده در ادای مال مقرر شرایط تغافل بجای آورد و حکومت قندهار را به پسر بزرگ خود شجاع بیک تفویض نموده و داور و غلی
ساغر و تولک را بعبد العلی ترخان عنایت نموده و ریاست غور را با میر فخر الدین و امیر درویش مفوض ساخت و خود در زمین داور ساکن شد چند
کرت بعرض خاقان جمشید منزلت رسانیدند که امیر ذوالنون بوفور خزاین و نقود و افزونی اتباع و جنود مغرور گشته و نخوت و تکبر و حشمت و از اعتدال

درگذشته در اکثر یورشها امیر ذوالنون بالشکر قندهار روزمین داو به موکب فیروزی اثر می پیوست خاقان منصور مدت مدید سخن اهل غرض التفات مینفرمود
و در آن اثنا بدیع الزمان میرزا با پدر بزرگوار اظهار خلاف نمود امیر ذوالنون که از تلاطم دریای غضب خاقانی بغایت هراسان بود بکشتی موافقت شاهزاده
التجا کرده جان بساحل نجات کشید چنانچه کیفیت این سخن در محل خود مسطور خواهد گشت **گفتار در طرح بنیاد خاقان منصور قبه فلک
ارتفاع ملک بقاع مرقد جنت منزلت اسد الله الغالب را در قریه خواجه خیران** در شهور سنه خمس و ثمانین و ثمانمائه که معین
السلطنه والخلافه میرزا بایقرا در قبة الاسلام بلخ لوای ایالت و رعیت پروری مرتفع گردانیده از زوایای استار غیب صورتی در غایت غرابت روی نمود
شرح این حال بر سبیل اجمال آنکه عزیزی شمس الدین محمد نام که نسبش بزبده عرفای کرام سلطان بایزید بسطام اتصال می یابد در سنه مذکور از طرف کابل و
غزنین در قبة الاسلام بلخ شتافت و بشرف ملازمت میرزا بایقرا در یافت و تاریخی ظاهر ساخت که آنرا در زمان سلطان سنجر ملکشاه سلجوقی تصنیف
کرده بودند و در آن کتابت مکتوب بود که مرقد شاه اولیا و عمدهٔ اصفیا مهبط انوار و مواهب اسد الله الغالب امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب عم در قریهٔ
خواجه خیران در فلان موضع است بنابرآن میرزا بایقرا سادات و قضات و اشراف و اعیان بلخ را جمع آورده با ایشان مشورت کرده بقریهٔ مذکوره که از بلخ
تا آنجا سه فرسخ مسافت است تشریف فرمود و در آن موضع که در کتاب تعیین یافته بود گنبدی دید که قبری در میان آن موجود بود و فرمود تا آن قبر را حفر
نمایند ناگاه لوحی از سنگ سفید پیدا شد که بر آنجا منقوش بود که هذا قبر اسد الله الغالب اخ رسول الله علی ولی الله لاجرم فریاد و فغان از میان حاضران
بایوان کیوان رسیده همگنان روی نیاز بر آن خاک پاک سودند و نذورات بمستحقان رسانیده ابواب نیاز و اخلاص بر گشودند و این خبر در ولایات
اشتهار یافته اصحاب امراض مزمنه روی امید بآن آستان جنت نشان آوردند بسیار از آن طایفه صحت عاجل یافته مقضی المرام باوطان خود مراجعت
کردند لاجرم ازدحام خواص و عوام در آن سده سدره مقام بمرتبهٔ واقع شد که مزیدی بر آن متصور نتواند بود و کثرت نقود و اجناس که بر سبیل نذر می آوردند
بدرجهٔ انجامید که عقل از وجود زر و جوهر تعجب مینمود و میرزا بایقرا چون حال بدین منوال دید قاصدی همعنان برق و باد بدار السلطنه هرات فرستاد و
صورت حال واقعه را بایستادگان پایه سریر اعلام کرد خاقان منصور بعد از اطلاع بر مضمون آن عریضه از ظهور آن صورت غریب متعجب گشته احرام طواف
آن قبلهٔ امانی و آمال بست با فوجی از امرا و خواص بدانجانب نهضت فرموده پس از وصول غایت نیاز و اخلاص بجا آورد و قبه در کمال ارتفاع و وسعت
بر سر آن مرقد جنت منزلت نهاده در اطراف آن ایوانها و بیوتات طرح انداخت و در آن قریه بازاری مشتمل بر دکاکین و گرمابه بنیاد نهاد و یکی از نهرهای
بلخ که حالا آن نهر بنهر شاهی مشهور است بر آن مزار فیض آثار وقف ساخت و امر نقابت آستان علیه را بسید تاج الدین اندخودی که از جملهٔ اقربای سید برکه
بود و بعلو همت و سمو رتبت اتصاف داشت تفویض نمود و مهم شیخی را بشیخ زاده بسطام عنایت کرده جهت موقوفات و نذورات عمله امین تعیین
فرمود آنگاه خاقان عالیجاه عنان مراجعت بصوب مستقر سریر عز و کرامت انعطاف داده در ضمان صحت و عافیت ببلدهٔ فاخره هرات شتافت
و ابواب لطف و مرحمت پروری بر روزگار سپاهی و رعیت برگشاد القصه ظهور مرقد پر نور شاهی بواسطه رفتن حضرت خاقانی و طرح عمارت و تعیین
موقوفات در اطراف آفاق اشتهار یافته هر کس اندک استطاعتی داشت علم توجه بدانجانب برافراشت و چندگاه آمد و شد خلایق بر آن عتبه کعبه
مرتبه بمثابه بود که هر سال قریب صد تومان کپکی از نقد و جنس بر آنجا می آوردند و شیخ و نقیب و عملهٔ آن فرخنده مقام تمامی آن اموال را صرف ضیافت
زایران و رباط خواران و عمارات میکردند و قریهٔ خواجه خیران از کثرت عمارت و زراعت صفت مصر جامع گرفته باندک زمانی آن مقدار جمعیت در نواحی سده
سدره مرتبت دست داد که شرح آن بگفتن و نوشتن راست نیاید **ذکر کج روش و آمدن محمد سلطان همشیره زادهٔ خاقان پایمال نهال ثمر
بخش او بصرصر فنا از پای درافتادن** شاهزاده محمد سلطان خسروی بحسن صورت و سیرت و صفای طبع سریرت موصوف در اوقات
شباب و ایام جوانی در درس مولانا کمال الدین شیخ حسین شرایط مطالعه کتب متداوله بجا می آورد و از باطن قدسی متوطن شاه قاسم نوربخش اقتباس انوار
سعادت میکرد بعد از واقعه قراباغ مصحوب والده والدهٔ خویش که خواهر کلانتر خاقان عالی نژاد بود از قراباغ بهرات آمده در ظلال عاطفت خال سعود خصال
آرام یافته بود و پرتو عنایت آنحضرت بر وجنات حالش میتافت عظایم مهمات سلطنت و اقبال بهمین توجه خاطر خطیرش صفت انتظام پذیرفت و
چون چندسال بدین منوال بگذرانید بعقل و فراست و علم و کیاست خویش مغرور شده آثار خیال استقلال از اقوال و افعال او واضح و لایح گردید و خاقان
منصور بنابر ملاحظه خاطر همشیره عزیزه روز چند تغافل پادشاهانه شعار روزگار همایون ساخت و تصور آنکه شاید میرزا کیچیک بمقتضای عقل و
خرد کار فرموده از جادهٔ مستقیمه عبودیت انحراف نماید بتادیب نپرداخت در آن اثنا روز پنجشنبه خاقان منصور باتفاق آن شاهزاده مغرور بگازرگاه

شتافت و لوازم طواف مزار فیض آثار مقرب حضرت باری خواجه عبدالله انصاری بجای آورده عنان مراجعت بصوب مستقر سریر خلافت و شاهزاده جلادت
بجهة دفع حرارت خورشید برقع چتر حبارت نمود و حال آنکه خاقان کامیاب نزدیک ادور آفتاب طی مسافت میفرمود از مشاهده آن ترک ادب
نایره غضب قیامت لهب او مشتعل گشت و خاقان منصور بعد از نزول میرزا در منزل همایون باخذ میرزا کیچیک فرمان داد کار از مدارا در گذشت امرای
عظام در ساعت شاهزاده را گرفته بقلعه اختیار الدین در یکی از بروج سپهر عروج محبوس گردانیدند و بمحافظان هشیار سپردند چون میرزا کیچیک چند گاه
مانند لعل در صمیم کان و در جوف صدف عمان اوقات گذرانید و عرق شفقت اصلی و مرحمت جبلی حضرت خاقانی در حرکت آمده او را مطلق العنان
گردانید بعد از آن شاهزاده در غایت انفعال در ملازمت بدرگاه جلال آمد و رفت میکرد از افعال و اقوال سابقه نادم بوده لوازم اعتذار و استغفار
بجا می آورد اگر گناه بخشند شرمساری بست عاقبت الامر رغبت گذاردن حج اسلام و ادراک شرف زیارت روضه منوره خیر الانام علیه الصلوة
والسلام در ضمیر منیرش پیدا شده بمبالغه تمام و الحاح مالا کلام اجازت حاصل کرده با طایفه از افاضل ایام روبدان مقام فیض انجام آورده قافله توفیق پادشاه شعال رفیق ٤
خدام ذوی الاحترام و بدرقه مالک الملک لایزال همعنان مواکب کواکب احتشام و چون هوای تبریز از غبار سم شبدیز آن خسرو صافی ضمیر عنبر بیز
گشت پادشاه مظفر لوا یعقوب میرزا مقدم شریفش را عزیز و مغتنم شمرده بارسال تحف و هدایا شایسته و تبرکات بایسته مبادرت نموده شرایط
میهمان نوازی بر وجهی که فراخور همت عالی نهمتش بود بجا آورده التماس ملاقات شریف فرمود میرزا کیچیک جواب داد که چون من احرام طواف بسته ام
و زبان حال و قال باداء کلمه لبیک اللهم لبیک باسم بنا لایم اگر آنحضرت لطف غریب نوازی فرمایند و بمنزل این ضعیف تشریف آورده بمقتضای
حدیث العازم نزار علینا یندیت از آنطرف پذیرد بکمال و نقصان و زینطرف شرف روزگار ما باشد سلطان یعقوب میرزا بواسطه ناموس
پادشاهی این التماس را بتلقی قبول نگردانید و میرزا کیچیک نیز پای همت در دامن استغنا پیچیده چند روز در این گفت و شنود در گذشت آخر الامر مهم
بر آن قرار یافت که میرزا کیچیک یکروز بزیارت یکی از مزارات تبریز رود و سلطان میرزا بدانجانب تشریف حضور ارزانی فرماید و در روز موعود در مقام
معهود در میان ایشان ملاقات دست داده از هر دو طرف لوازم تعظیم و تکریم باتمام رسید و سلطان یعقوب میرزا میرزا کیچیک را در آغوش
مرحمت و لطف کشیده اصناف اشفاق و اعطاف ظاهر گردانید و آن شاهزاده توفیق رفیق بعزت و احترام از تبریز بولایت شام رفته از آنجا بمصر
شتافت و میان آنحضرت و ملک مصر بدستور سلطان یعقوب میرزا ملاقات وقوع یافته و میرزا کیچیک از مصر مبتهج و مسرور متوجه حجاز گشته
بعد از ادای مناسک حج اسلام و طواف روضه طیبه رسول عنان باره خوشخرام بصوب خراسان انعطاف داد و چون در ضمان امان حضرت واهب
العطایات نزدیک بلدة الملک هراة رسید گوش هوش میرزا سلطان احمد که بیکم خبر وصول فرزند ارجمند شنید دوحه امید ایشان از آبیاری رشحات
سحاب عنایت حضرت باری بثمره سعادت جاوید بارور گشت و در ریاض تمنای آن دو معتکف زاویه فراق مژده وصال گلهای امانی و آمال
شکفته سلطان احمد میرزا و مهد علیا موکب عالی شاهزاده را با قدام اشتیاق استقبال کرده عیونی را که در بیت الاحزان هجران صفت و ابیضت
عیناه من الحزن گرفته بود از نسیم مواصلت آن یوسف مصر سلطنت روشن گردانیدند و بر سلامتی ذات خجسته صفات شاهزاده عالیمقام
بتوفیق گذاردن حج اسلام لوازم محامد الهی بجا آورده نذور و صدقات بمستحقان رسانیدند و همچنین سادات و قضات و علما و موالی و امرا و وزرا
و صدور و اهالی بمراسم استقبال پرداختند و بشرایط نیاز و نثار قیام نموده کمال اخلاص و اختصاص ظاهر ساختند خاقان منصور نیز میرزا کیچیک را
چند فرسخ استقبال فرمود و از آنمقدار عطوفت و مهربانی ظاهر گردانید که زیاده بر آن متصور نبود و میرزا کیچیک در غایت فرح و سرور بوطن مالوف
خود در آمده همواره منزلات هرات با فوجی از علما خجسته صفات بفراغت صحبت میداشت و پیشتر اوقات فرخنده ساعات را بتحصیل فضایل
و تحقیق مسایل گذرانیده همت بر اکتساب سعادات اخروی گماشت و چون محالست که سپهر غدار در این مرحله ناپایدار ارباب قرار آسوده و برقرار
گذارد در شهور سنه تسع و ثمانین و ثمانمائه مرض حبه عارض ذات آن شاهزاده بلند مرتبه گشته معالجه و مداوی حکما و اطبا مفید نیفتاد و کار
از ترتیب اغذیه و اشربه در گذشت داعی دارالله بدعوای دارالسلام ندای یا ایتها النفس المطمئنة بگوش هوش میرزا کیچیک رسانید و شاهزاده خاطر
از تنعمات دنیوی فارغ گردانیده بضیافت خانهای ما لا تشتهی الانفس و تلذ الاعین خرامید نهال ثمره بخش گلزار اقبال بصرصر فنا از پای در افتاد
و ذرزوه آفتاب نور بخش رخش که به برج استقلال عروج داشت از اوج کمال روی بحضیض وبال نهاد و والد بزرگوار و والده عفت شعار آن شاهزاده عالیمقدار
بدست اضطراب لباس شکیبائی پاره پاره گردانیده خود را بخاک راه افکندند و سیلاب اشک تحت الثری و دود آه باوج ثریا رسانیدند

بیت بدست غم گریبان چاک کردند ز دیده خاک را نمناک کردند ز خون دل زمین کردند گلگون ز دود آه ایشان تیره گردون و خاقان منصور بمنزل شاهزاده مرحوم تشریف برده سلطان احمد میرزا و همشیره عزیزش را پرسش نموده بتجهیز و تکفین جسد مطهرش اشاره فرمود و اعاظم امرا و نوئینان و ایستادگان پایه سریر آسمان نشان بآئین سلاطین مکنت آئین بلکه بتجمل و حشمتی که خامه بلاغت قرین از تقریر آن بعجز و قصور اعتراف دارد جنازه مغفرت اندازه شاهزاده را در محفه نهاده برداشتند و تمامی سادات و علما و اشراف و اکابر و اعیان و خواص و عوام طبقات انسان پیاده بمشایعت روان و از راه کوچه خیابان بعیدگاه شتافتند و بر تابوت محفوف برحمت حی لا یموت نماز گذارده آن گوهر کان پادشاهی بحظیره که در گازرگاه جهت همین مصلحت بنا یافته بود بطریق سنت سنیه خیر البریه علیه الصلوة والسلام بخازن خاک سپردند

ذکر آمدن بدیع الجمال بیگم همشیره خاقان از ولایت جرجان بصوب خراسان و ازدواج خان زاده خانم بمظفر حسین میرزا

چنانچه در ضمن وقایع سابقه مستفاد میگردد بدیع الجمال بیگم که همشیره خاقان منصور بود در آن سال که ولایت جرجان از حضرت سلطان سعید باز گذاشته در خطه اول رایت آفتاب اشراق بر افراشت پربداق سلطان احمد خان که از جمله خواقین دشت قبچاق بمزید شوکت و مکنت امتیاز داشت آن درة التاج سلطنت را در حباله نکاح خویش در آورد و بدیع الجمال بیگم را از احمد خان دو پسر و یک دختر متولد گشت و آن خاقان عالیجاه رخت سفر آخرت بربسته مهد علیا جهة ملاقات برادر بصوب خراسان در حرکت آمده و پسر کلانترش سلطان محمود خان در مستقر سلطنت آبا و اجداد توقف کرد و پسر خورد ترش بهادر سلطان و خواهرش خانزاده خانم مرافقت والده اختیار فرمود و چون محفه زرنگار آن مهد عفت شعار بحدود هرات رسید خاقان منصور حجله نشینان تتق خلافت و شاهزادگان و امرا و ارکان دولت را باستقبال مامور گردانید تا بدیع الجمال بیگم را بحرمت هر چه تمامتر بمستقر عز و کرامت رسانیدند و لوازم نیاز و نثار بجا آوردند و سعی عظمی دیده بدیدار برادر نامدار روشن گردانیده پیشکشهای لایق کشیده حضرت خاقانی بنظر عطوفت و مهربانی در همشیره عزیزش نگریسته شرایط انعام و احسان مرعی داشت و در خلال این احوال رای همایون ستوده خصال چنان اقتضا فرمود که سلطان بایقرا میرزا را بدرگاه عالم پناه طلبیده زمام حکومت آن مملکت را در قبضه درایت امیر نظام الدین درویش علی کوکلتاش نهد بعد از وصول بایقرا میرزا بهرات بجهة ختان شاهزاده عالیمکان مظفر حسین میرزا بترتیب اسباب طوی دبیر فراخش چهار طاق فرمانداد و باغ زاغان جهة آن کار تعیین یافته هر یکی از شاهزادگان و نوئینان در گرد حوض آن باغ کوثر مثال که از آب عذوبت مآل مالامال بود چهار طاقی که از غایت زینت و زیب غیرت رواق سپهر خضرا مینمود و صناع و محترفات راست کوچه در باغ را تا کنار حوض از ساحش چهار طاق های بر تزئین دکاکین غرابت آئین نگارخانه چین و رشک افزای بروج چرخ برین گردانیدند بیت سپهر دکاکین شد آراسته مهیا بر آن هر چه دل خواسته و خاقان منصور از باغ جهان آرای بآن منزل دلگشای نقل فرموده قریب دو ماه هر روز وقت نماز پیشین با زمره از مقربان بارگاه بهشت آئین در چهار طاق خاصه همایون که بطلا و لاجورد منقش و مصور گشته بود ببزم عیش و نشاط می نشست و هر یک از امرای و شاهزادگان در چهار طاقهای خود قرار گرفته بتجرع راح ریحانی و استماع الحان اغانی قیام مینمودند در روزی که طوی بزرگ بوقوع پیوست در ساعتی که اصحاب تنجیم و اکابر ارباب تقویم اختیار نموده بودند سنت بمظفر حسین میرزا ختان بتقدیم رسیده دست عنایت حضرت خاقانی امرای دولت و نوئینان و مقربان حضرت سدره مرتبت را خلاع نفیسه پوشانیده بعد از انقضای اندک زمانی از آن جشن و سرور و وصول مظفر حسین میرزا بحدود بلوغ رسید خاطر خاقان منصور متوجه آن شد که خان زاده خانم دختر بدیع الجمال بیگم را باوی در سلک ازدواج کشد و فرمان همایون بترتیب اسباب آن کار نفاذ یافت و کرت دیگر بدستور مذکور در باغ زاغان مرتبه بستن چهار طاق و سایر موجبات سرور و سور بوقوع پیوست و در اوایل سنه اثنی و تسعین و ثمانمائه بساعت مسعود و زمان محمود سادات و قضات و علما در مجلس شرف عالی اجتماع نموده جناب شیخ الاسلام مولانا سیف الدین احمد التفتازانی آن دو گوهر کان کامرانی را با یکدیگر عقد بست و در آن محفل شرایط نیاز و نثار و الباس حضار صحبت بهشت آئین چنانچه باید و شاید بتقدیم رسید و هم در این لیالی میان ابو النصر مظفر حسین میرزای گورکان و خانزاده خانم لوازم زفاف بوقوع انجامید بیت چو جان و تن به پیوسته شد ز انسان که جان از تن نشد فرق و تن از جان و چون سنت ایزد تعالی و لن تجد لسنة الله تبدیلا همواره مقتضی آن بود که در دار ناپایدار دنیا هر راحتی مقارن جراحتی باشد و هر محبتی مستلزم محنتی و هر سوری قرین عزای و سرور متصل بغم جان گذاری بود در خلال این احوال پادشاه حمیده خصال بایقرا میرزا بمرض اسهال مبتلا گشته بجوار مغفرت غرا ملی انتقال نمود و این معنی موجب ملال خاطر ستوده مآثر خاقان بیهمال شده چنانچه که دستور است بسوگواری و تعزیت داری اقدام فرمود و بعد از اطعام فقرا و ایتام و ختمات کلام ذو الجلال و الاکرام اولاد امجاد سلطان مرحوم سلطان اویس میرزا

و اسکندر میرزا و سایر متعلقان و منتسبان آنحضرت الخلع گرانمایه از لباس تعزیت بیرون آوردند و در زمستان آن سال بقشلاق مرو در باب تمهید بساط عدوان و تشیید اساس صلاح اهل بطلان بدستور معهود اهتمام کردند

گفتار در سرافراز گردانیدن خاقان منصور وزیر منظور بارای و تدبیر امیر کبیر علیشیر را بحکومت استراباد

در زمستان سنه اثنی و تسعین و ثمانمائه که خاقان عالیمکان در مروشاهجهان طرح قشلاق انداخته بود رای ممالک آرای چنان اقتضا نموده که امیر مغول بعد از فوت امیر ولی بیک والی جرجان شده بود و از آن مملکت باستان اقبال آشیان آمده در خدمت باشد و نعم آنحضرت سلطان امیر نظام الدین علیشیر متقلد حکومت دار الفتح استراباد سرافراز گردد و چون مکنون ضمیر منیر را با میر صاحب تدبیر در میان نهاد بنابر فتور میلان خاطر عاطر بعدم تکفل مهمات خاقانی و کثرت شغف بسلوک طریق مرضیات سبحانی بقبول این مرزبان نکشاد و بعد از الحاح و مبالغه سر رضا بجنبانیده روی توجه بدانجانب آورد و از ملازمان بارگاه عالم پناه امیر بابا علی و امیر بدر الدین همراه بود و چون بنزدیک استراباد رسید امیر مغول الشهرباز گذاشته علم عزیمت بصوب مرو برافراخت و گلگشان استراباد از فر نزول امیر عدالت نهاد غیرت افزای گلستان ارم گشته سادات و علما و اشراف و اعیان و اکابر و کلانتران جرجان باصناف الطاف آن امیر ستوده اوصاف مفتخر و مباهی شدند رعایا و مزارعان بیمن انوار معدلت و انصاف از ظلمات ظلم و اعتساف نجات یافته در مهاد امن و امان بفراغت غنودند حکام ولایت مازندران و رستمدار و گیلان چون خبر حکومت آنجناب شنودند رقبه بربقه اطاعت درآوردند و رسل و رسایل باستراباد فرستادند و تحف لایقه و تبرکات رایقه ارسال داشته جواهر اخلاص خود را بر طبق عرض نهادند و در آن اوقات که خطه استراباد مستقر عزت آن امیر با حشمت بود پادشاه عالیجاه خاقان معدلت پناه سلطان یعقوب میرزا چند نوبت معتمدان سخندان با خلع فاخره و تشوقات وافره بآنجناب روانه گردانید و فرامین عنایت آمیز و مناشیر رحمت انگیز فرستاده کمال محبت و مودت بظهور رسانید و مقرب سلطان ایلچیان و تمامی سالکان مسالک جهانبانی را اسب انعام داده و بجامه و زر نوازش کرده فراخور همت بلند نهمت خویش جهت یعقوب میرزا و حکام گیلان و مازندران پیشکشهای پادشاهانه ارسال نمود و در غایت تجمل و نهایت معدلت و رعیت نوازی بر سریر آن مملکت تمکن فرمود و در آن زمستان خاقان منصور ولایت مرو را بنور حضور فایض السرور منور داشت و نوبت دیگر خواجه مجد الدین بمسند وزارت پا نهاد و علم اعتبار و اختیار برافراخت و چون خاقان منصور فصل زمستان را در مروشاهجهان بپایان رسانید مانند آفتاب مایل بیت الشرف خویش گشته بصوب دار السلطنه هرات خرامید در آن اثنا خواجه افضل الدین محمود بنور فراست دانست که عنقریب خواجه مجد الدین محمد در صدد انتقام آمده او را بقید مصادره و مؤاخذه مبتلا خواهد گردانید بجهة تخلص خود تدبیری اندیشیده بآنجناب گفت که اگر مصلحت باشد بنده بسر کار استراباد رفته محاسبات سنوات سابقه را مفروغ گردانم و بقایای اموال دیوانی را محصول سازم خواجه مجد الدین محمد بنا بر ملاحظه آنکه هرگاه خواجه افضل غایب باشد معایب او را آسان خاطر نشان خاقان والاگهر سازم او را اجازت داد خواجه افضل الدین مانند تیر از خانه کمان جسته باستراباد شتافت و در غیبت آن خواجه بلندمرتبت کوکبه جاه و جلال خواجه مجد الدین محمد بدرجه کمال تصاعد نموده جمع صدور و وزرا و اکثر نوئینان و امرا کمر ملازمت آن خواجه عالیگهر بستند و رعایا و مزارعان و محترفات و پیشه وران از دست انداز عمال دیوان نجات یافته در مهاد عدالت و نصفت فارغبال نشستند و خواجه مجد الدین محمد متصدیان اشغال را در مصادره کشیده هر کس در وقت اعتبار و اختیار خواجه نظام الملک و خواجه افضل در امری از امور پادشاهی دخل داشت بسلاسل و اغلال مقید و مضبوط گشت و هرچه دست قدرت و بدان میرسید فرود آورد لاجرم در اندک مدتی دو صد هزار تومان کپکی از بابت امرا و وزرا و جمله دیوان اعلی و بقایان تحویل از آن در خزانه عامره مخزون گشت و اکثر نویسندگان بنان و نان و محتاج گشته کار ایشان بدینجا رسید که از فرط مهابتش هیچ عمل دار را یارا نبود که یک دینار و یک من بار از رعیتی بر سبیل رشوت بستاند و از کمال سیاستش هیچ اعوانی زهره نداشت که بمقدار سر موآزاری ببازاری رساند و خواجه مجد الدین محمد هر روز از صباح تا وقت پیشین همت بر فیصل مهمات سلطانی و سرانجام امور دیوانی می گماشت بعد از آن تا نزدیک نیمشب با طایفه از افاضل روزگار و علمای عالیمقدار صحبت میداشت و سخنان هزل آمیز و لطایف طرب انگیز بسیار میگذشت و هر کس در این باب بیشتر مبالغه مینمود نزد خواجه مقبولتر میگشت و در دولتخانه مجد الدین محمد پیوسته خوان احسان گسترده بودی و آنجناب در ترتیب اطعمه گوناگون و فاکهة مما یتخیرون و لحم طیر مما یشتهون مبالغه فرمودی و معتمد السلطنه با وجود این افعال حمیده و اعمال پسندیده بغایت تندخوی و درشت گوی بود و باندک چیزی غضب بر مزاجش استیلا یافته زبان بفحش و دشنام میگشود امرا و ارکان دولت را همواره بکلمات ناهموار سبی میرنجانید و از شر بدزبانی او اکثر مصاحبان و مقربان آستان خلافت آشیان میرمید

و از مضمون کلام معجز بیان ولو کنت فظا غلیظ القلب لانفضوا من حولک بغایت غافل بود و از مقتضای فحوای والکاظمین الغیظ والعافین عن الناس پیوسته عدول مینمود بنا علی هذا اکثر امرا کمر عداوتش بر میان جان بستند و در کمینگاه مکر و غدر منتظر فرصت نشستند و بعد از آنکه آنجناب سه سال در کمال اختیار و استقلال اوقات گذرانید معاقد و معاتب شده از خراسان فرار نموده در راه مکه مبارکه مریض گشته بعالم آخرت انتقال نمود و چنانچه از ضمن حکایت آینده بوضوح خواهد انجامید

ذکر بریاض جنان خرامیدن والده بدیع الزمان میرزا بعد از طلاق خاقان

والده بدیع الزمان میرزا سلطان بیگم بنت میرزا سنجر ملکه تندخوی و درشت گوی بود و بواسطه علو نسب خود را بر سایر زوجات طاهرات خاقانی بلند مینمود و هرگاه که آن پادشاه عالیجاه نسبت با بعضی از خواتین زهره جبین التفات بیشتر میکرد بیگم از کمال غیرت در خشم شده نهایت خشونت نسبت با خاقان وافر مکنت بجا می آورد و چون این معنی از حد اعتدال متجاوز گشت آنحضرت لفظ طلاق بر زبان رانده از سر ملاقاتش در گذشت بنا علی هذا آن ملکه حشمت انتما در غایت حزن و ملال روزگار میگذرانید تا در شهور سنه ثلاث و تسعین و ثمانمایه مریض شده بریاض جنت منزل گزید سلطان بدیع الزمان میرزا بلکه جمیع شاهزادگان کسوت تعزیت پوشیده جنازه رحمت اندازه اش را بعظمتی هر چه تمامتر بر داشتند و در گنبد مدرسه بدیعه که بنا کرده معمار همتش بود دفن نمودند و چند روز لوازم سوگواری و مراسم مصیبت داری بتقدیم رسانیدند

ذکر بحج رفتن خواجه افضل الدین و آمدن امیر کبیر از استراباد بپایه سریر خلافت مصیر خاقان با دین و داد و استعفا نمودن از امارت آن سرزمین

چون خواجه افضل الدین محمد چند ماه در ولایت استراباد در ظل عنایت و رعایت امیر نظام الدین علیشیر در غایت فراغت و رفاهیت اوقات گذرانید خواجه مجدالدین محمد که تصرف و تقصیر موفور از جانب او خاطر نشان خاقان منصور کرده بود فرامین مطاعه در باب طلبش بدار الفتح استراباد روانه گردانید و خواجه افضل دانست که اگر بپایه سریر اعلی معاودت نماید نایره غضب خاقانی که بباد سعایت خواجه مجدالدین محمد اشتعال یافته خرمن زندگانی او را محترق خواهد گردانید لاجرم چاره جوی گشته بعد از تامل و اندیشه بنا بر استصواب امیر نظام الدین علیشیر متوجه عراق و آذربایجان شده و پس از قطع منازل و طی مراحل بشرف ملازمت میرزا یعقوب دریافته مشمول انعام و احسان بیکران گردیده امارت قافله حاج برای صوابنمایش مفوض گشته بدان واسطه گذاردن حج اسلام و طواف روضه منوره خیر الانام علیه الصلوة والسلام دریافت و قرین حصول مراد و مرام بعراق و آذربایجان شتافت اما نظام الدین امیر علیشیر چون مدت یکسال در خطه جرجان بضبط امور ملک و مال اشتغال نمود اشتیاق ملازمت خاقان وافر مکرمت بر ضمیر منیرش غلبه کرد و بعد از استخاره امیر بدر الدین را در استراباد قایم مقام گذاشته بدار السلطنه هرات خرامید و دیده بدیدار خاقان جم اقتدار منور گردانیده التماس نمود که ایالت آن ولایت بدیگری از ارکان دولت مفوض گردد تا بیش از این آنجناب از شرف ملازمت محروم نماند حضرت اعلی این ملتمس بعز قبول مقرون گردانیده و مقرب السلطانی بفراغ بال در وطن مالوف و مسکن معهود اوقات نموده بواسطه ترک امارت و منصب روز بروز جاه و منزلت و تعظیم و حرمتش درافزود تا کار بجائی رسید که خاقان منصور باو مکتوب مینوشت و القاب آنجناب را بر این موجب بقلم می آورد جناب هدایت مآب معالی ایاب زبده ارباب دین و دولت قدوه اصحاب ملک و ملت مؤسس الخیرات موفق المرآت رکن السلطنه و اعتماد الملک والدوله الخاقانی مقرب بحضرت السلطانی نظام الحقیقه والدین امیر علیشیر ضاعف الله توفیقه القصه بعد از آنکه امیر علیشیر از حکومت استراباد استعفا نمود و بار دیگر امیر مغول جهة ایالت آن مملکت توجه فرمود

ذکر خواستگاری نمودن مخدره پرده عصمت بنت میرزا الغ بیگ بن میرزا سلطان سعید را از برای اختر برج شهریاری شاهزاده محمد معصوم

بسمع جاه و جلال رسید که شاهزاده میرزا الغ بیگ بن میرزا سلطان ابوسعید پس پرده مخدره دارد

بیت

دو چشمش دو آهوی مردم شکار　دو ابرو دو فرشته روزگار

و خاطر همایون مایل بر آن شد که آن پریچهره را بحباله نکاح ازدواج شاهزاده محمد معصوم رساند و بواسطه آن وصلت میرزا الغ بیگ را مفتخر و مباهی گرداند بنا بر آن قاصدان سخندان با تحف و هدایا فراوان جهت تمشیت آن مهم نزد الغ بیگ میرزا فرستاد ایشان بعد از طی منازل و قطع مراحل در کابل بشرف ملازمت آن پادشاه عالیجاه دریافته بعبارات لایق ادای رسالت نموده و نیره برج سلطنت و جهانبانی را برای درج خلافت و کشورستانی خواستگاری فرمودند میرزا الغ بیگ آن ملتمس را بعز اجابت مقرون گردانید و چون خبر قرب وصول آن دختر قمر پیکر بدار السلطنه هرات رسید خاقان والا گهر جهة ترتیب طوی آیین بستن شهر و کوچه فرمان فرمود و از پل مالان تا باغ جهان آرای کوچهها و بازارها را آیین بستند و در دوازدهم ماه ربیع الاول سنه مذکوره قضات و علما و اشراف و فضلا در مجلس همایون نشستند و بمقتضای شریعت آن دو شاهزاده حشمت قرین را با یکدیگر عقد بستند

گفتار در عصیان

نمودن امیر مغول از جاده مستقیم و مخالفت نمودن با سپهر آیین بجهت خاطر فخر الملة والدین چون امیر علیشیر از ولایت استراباد استعفا نمود سلطان حسین میرزا بار دیگر حکومت آن مملکت را با امیر مغول که در جرجان بامر فرمانفرمائی اشتغال داشت رجوع نمود فی شهور سنه خمس و سبعین و ثمانمائه حکم همایون صادر شد آخر الامر بواسطه تخیلات نفسانی و تسویلات شیطانی عصابه عصیان و نافرمانی بر پیشانی بسته و بخواجه شمس الدین تکمچی و بعضی دیگر از اقربا و اتباع خواجه فخر الدین در ساخت بدست بی شرمی ابواب فتنه و فساد برگشاد و عالیجناب سید کمال الدین اجل را که بعلو نسب طهارت ذیل اتصاف داشت و بگذاردن حج اسلام فایض شده هشتاد و چهار مرحله از مراحل زندگانی طی نموده بود بدرجه علیه شهادت رسانید و خواجه شمس الدین کرد را که صاحب دیوان امیر نظام الدین علیشیر بود و در آن دوران بضبط سرکار خاصه شریفه آنجناب اشتغال داشت از عقب سید کمال الدین پابسته دام اجل ساخت امیر محمد امین در عقب چون این حال مشاهده نمود از دار الفتح استراباد متوجه هرات گشته کیفیت حال عرضه داشت نمودند خاقان منصور از کفران نعمت امیر مغول تعجب نموده زمام سلطنت استراباد در قبضه اقتدار شاهزاده کامکار بدیع الزمان میرزا نهاد و آنحضرت روی توجه بآن صوب آورده امیر مغول بجانب عراق و آذربایجان گریخت و در سنه ست و تسعین و ثمانمائه سلطان یعقوب میرزا او را منظور نظر عنایت و التفات گردانیده در سلک امرای عظام انتظام داد و بعد از آنکه امیر مغول چند ماه در ظل تربیت میرزا بایسنقر بسر برد و در روزی که شاهزاده را با بعضی از اعدای دولت مقاتله اتفاق افتاد قصد کرد که قدم در طریق بیوفائی نهاده بمخالفان پیوندد و اما در وقت تسویه صفوف وخامت کفران نعمت شامل حال آن نکوهیده افعال گشته صوفی خلیل که رانق و فاتق مهمات میرزا بایسنقر بود کیفیت عزیمت او را استماع نموده در ساعت آن نمک حرام را پیش خود طلبیده بضرب عنقش فرمانداد

رخنه گر ملک سر افکنده به

گفتار در تقریر و مؤاخذه کردن خواجه مجد الدین محمد خواجه نظام الملک را

در آن وقت که خواجه مجد الدین محمد در کمال اقتدار بتمشیت مهمات ملک و مال میپرداخت اگرچه خواجه نظام الملک چندگاه در متابعتش روزگار میگذرانید آخر الامر مانند ماهی در شبکه اضطراب افتاد و عریضه در باب شکایت خواجه مجد الدین محمد نزد خاقان منصور فرستاد آنحضرت بنا بر التفات و عنایت آن صحیفه را بعینه تسلیم معتمد السلطنه نمود و چون پرتو شعور خواجه مجد الدین محمد بر مکر و تزویر خواجه نظام الملک افتاد همگی همت بر دفع شر او مقصور داشته جمعی از اشرار عمال را بر تقریر او اغرا نمود و ایشان در مقام قیل و قال آمده و عدم اشفاق پادشاه مدد علت شد خواجه نظام الملک مع اولاد و اتباع و اشیاع مقید و مؤاخذ گشته محصلان بهرام صولت آنجماعت را در شکنجه و تعذیب کشیده خواجه را جهت مؤید زلال امانت یکروز در چهار سوق بلده هرات قید کردند و چون ید او ضرار خواجه صف شعار از حد اعتدال درگذشت و تمامی جهات و تملکات اتباع او بتخواه وجوه برات داخل گشت خواجه مجد الدین محمد ترحم کرده اشارت فرمود تا بند از پای خواجه نظام الملک برداشتند و او را مطلق العنان گذاشتند مقارن این حال نایره رشک و حسد در کانون درون امرا و ارکان دولت آغاز اشتعال کرده با هم اتفاق نموده قواعد عهد و پیمان را بغلاظ ایمان مؤکد ساختند که خواجه مجد الدین را از دخل در امور سلطنت مانع آیند و این حدیث بسمع خواجه معتمد السلطنه رسیده بخاطرش خطور کرد که چون دست از سرانجام مهام سلطنت سلطانی باز دارد و محتمل است که نوئینان عظام و مقربان بارگاه سپهر احتشام نوبت دیگر خواجه نظام الملک را بر سریر وزارت نشانند و خواجه نظام الملک را در خلوت طلبیده گفت که من کرت دیگر ترا بر مسند وزارت متمکن میگردانم و زمام قطع و فصل و رتق و فتق مهمات دیوانی در قبضه درایت تو مینهم بشرط آنکه لوازم عهد و پیمان در میان آری که من بعد بمخالفت و عصیان من نپردازی و بر جاده خدمت و متابعت همدم و ثابت قدم بوده با مخالفان و دشمنان من طرح موافقت و یکرنگی نیندازی خواجه نظام الملک این معنی را فوزی عظیم دانسته بطریق مسطور با خواجه مجد الدین بیعت کرده اساس معاهده را بقسم مستحکم ساخته روی بسرانجام مهام وزارت آورد

گفتار در سرکشی کردن امیر درویش علی برادر امیر نظام الدین علیشیر در قبة الاسلام بلخ

چون امیر نظام الدین درویش علی بکرات و مرات از ثقات استماع نمود که اعتبار و اختیار خواجه مجد الدین محمد بمرتبه رسید که اصلا برادرش امیر نظام الدین علیشیر در هیچ مهمی دخل نمی نماید بلکه در هر مهمی که دخل میکند او جانب نقیض گرفته بنوا عناد میکوشد اندیشید که اگر چندگاه حال برین منوال باشد شاید که منزل خدام امیر علیشیر با وسرایت کرده از حکومت معزول شود لاجرم خاطر بر آن قرار داد که خاقان منصور را متنبه سازد که اگر دست خواجه مجد الدین محمد را از دامان عز و جاه امرای معدلت پناه کوتاه نگرداند مهم تخریب سلوک طریق خلافت خواهد بود آنگاه در باب اخراج ابراهیم حسین میرزا که در آنولا در بلخ اسم حکومت داشت تدبیر کرده فرمود تا مهر همایون را کنند و نشانی در باب طلب شاهزاده در قلم آورده بآن مهر موشح ساخت و نزد آنحضرت فرستاد میرزا ابراهیم حسین تصور فرمود که آن نشان از نتیجه عنایت خاقانی

صید دریافته بنابرآن توجه بطرف دار السلطنه هرات تاخت بعد از آن میان سلطان محمود میرزا و امیر درویش رسل و رسایل آغاز آمد شد کرد و چون ابراهیم حسین میرزا بپایه سریر اعلی رسید و کیفیت حال غدرآمیز درویش علی و آنچه گذشته بود خاطرنشان خاقان منصور ساخت که قبل از آنکه میان او و سلطان محمود میرزا رابطه موافقت استحکام یابد مهم بلخ را فیصل باید داد لاجرم فرمان فرمود که امرای عظام بیراق سفر و فراهم آوردن لشکر اشتغال نمایند در آن اثنا روزی از ممر خلاف امیر درویش علی چون ملالی در خاطر داشت بعضی از خواص را مخاطب ساخت و بر زبان گذرانید که عجب حالتی است که درویش علی طریق کفران مسلوک داشته داعیه سرکشی دارد و مقارن این حال خواجه غیاث الدین محمد که بفرط کیاست و کمال فهم و فراست بی نظیر روزگار بود و پیوسته بصیقل کلمات هزل و مطایبات فرح انگیز زنگ ملال از مرآت خاطر همایون میزدود پیش آمده گفت شما بجهة بی ادبی این غلامک کتابدار این مقدار الم بخاطر راه مدهید من شرط کردم که همین لحظه بجانب بلخ رفته علی اسرع الحال تا اورا با سلاسل و اغلال بخدمت میرسانم خاقان منصور از شنیدن سخن در خنده شده خواجه غیاث الدین محمد را اجازت رسالت بلخ فرمود و او همان روز بر جناح استعجال متوجه ملاقات امیر درویش علی گشته بعد از اندک زمانی رایات نصرت آیات بدان صوب در حرکت آمده کوچ بر کوچ بمرغاب شتافته از آنجا متوجه بخت خاتون شد و خواجه غیاث الدین چون ببلخ رسید امیر درویش علی را بر اندیشه که کرده بود ملامت نموده از وخامت کفران نعمت تخویف فرموده بعنایات خاقانی امیدوار گردانید و آنجناب از اظهار خلاف ندامت بی نهایت دست داده در صحبت خواجه غیاث الدین محمد باستقبال موکب ظفر مآل روان گشت و چون به چهار فرسخی اردوی همایون رسید خواجه بهار روز دیگر در تحت خاقان رفته امیر درویش علی را ببارگاه همایون درآورد و چون دو سه روزی ملازمت نمود و غبار انفعال که داشت بزلال مراحم پادشاهانه فرونشست التماس کرد که خاقان منصور بدانجانب تشریف حضور ارزانی داشت و در بزم عیش و نشاط نشسته همت بر استیفاء لذات گماشت امیر درویش علی از اسباب تجمل و تکلف آنمقدار حاضر گردانید که دیده بندگان از نظاره آن خیره گردید و جناب امارت مآب در آخر صحبت نقود نامعدود نیز بنظر درآورده تمامی خیمه و خرگاه و قبه و بارگاه و اسباب مجلس با فرشهای ابریشمین و اوانی چینی و زرین و سیمین پیشکش کرد و تحفه این نیکوخدمتی موقع قبول یافته حضرت خاقانی نسبت بآنجناب لوازم التفات و عنایت بجای آورد آنگاه خاقان جمجاه کوچ بر کوچ متوجه بلخ گشت و بعد از وصول چهار باغ امیر ارغون که در ظاهر آن بلده است از مقدم همایون مزید خضرت و نضارت یافت و آن زمستان قشلاق در آن مکان اتفاق افتاده خیال یورش حصار شادمان در خاطرش افتاد لاجرم ایلچیان قمر سیر جهة استجماع لشکرها بجانب امیر ذو النون ارغون و سایر امرای ولایت روان گشتند باندک زمانی سپاه بسیار بمعسکر همایون حضرت نصرت شعار جمع آمدند بیت

سپه شد بدرگاه او انجمن / که هم با گهر بود و هم تیغ زن

گفتار در عازم شدن خاقان منصور بجانب حصار شادمان بتسخیر ملک سلطان محمود

در اول فصل بهار خاقان منصور عزم تسخیر ملک سلطان محمود میرزا جزم فرموده امیر نظام الدین علیشیر را در بلخ گذاشته با سپاه موفور و ابهت نامحصور در منزل پاشا هو نهضت فرمود و بعرض سپاه ظفر دستگاه مشغول گردیده در آن روز بنابر فساد امیر علی درویش مواخذ شده خاقان منصور او را در مصحوب جمعی از اهل اعتماد بجانب بلخ باز گردانید تا در قلعه آن بلده مقید دارند آنگاه رایت نصرت پناه عازم ارهنگ گشت و چون سلطان محمود میرزا برین معنی وقوف یافت با لشکر تیغ گذار جوشن ور از حصار شادمان بیرون آمده بجبال چغانیان تحصن جست و خسرو شاه را از قندز پیش خود طلبیده برادرانش امیر ولی و پیر ولی را بمحافظت آن بلده مقرر ساخت و چون قصبه ارهنگ از فر نزول خسرو جمشید فرهنگ رشک افزای سپهر فیروزه رنگ گشت سلطان اویس و میرزا جهانگیر برلاس با فوجی از جنود از آب گذشت و تاخت عنان یکران باز کشیدند و اموال متوطنان آنجا را تاراج گردانیده سالما غانما باز گردیدند آنگاه سلطان حسین میرزا خواست که از آب عبور نموده بصوب معسکر سلطان محمود میرزا توجه فرموده قدم در میدان مقابله و مقاتله نهد چون بسبب مرض نقرس و وجع المفاصل مجال سواری نداشت و امیر ولی در قندز رایت خلاف و عنادی می افراشت امیر شجاع الدین محمد برندق برلاس مانع نهضت همایون شد و گفت دشمن را در عقب خود گذاشتن از رعایت طریقه حزم بیرون و مستبعد است خسرو شاه که در قندز منتظر فرصت نشسته گذرهای آمویه را محافظت خواهد نمود و در وقت مراجعت عساکر نصرت مآثر از عبور مانع خواهد آمد بنابر آن خاقان منصور در باب امضای آن عزیمت متردد گشته ناگاه امری دست داد و صابت رای امیر محمد بوضوح پیوست حرکت نصرت آیت بجانب قندز اتفاق افتاد تبیین این مقال آنکه امیر ذو النون شجاع الدین ارغون بموجب فرمان از طرف زمین داور متوجه ملازمت خاقان منصور بود بعد از نهضت آنحضرت از بلخ با فوجی از سپاه تیرجنگ بآن بلده رسید از غایت غرور پیش از آنکه تتمه سپاه هزاره و نوکدری بدو پیوندند با شصت نفر از دلیران جلادت اثر روی بارهنگ نهاد و خبر توجه و قلت لشکر امیر ذو النون بقندز رسیده امیر علی با هفتصد مرد مکمل مسلح سر راه بر آنجناب بگرفت و امیر ذو النون بعد از

وصول بآن

وصول بدانجا از کثرت عدد دشمن بیندیشیده مستعد رزم و پیکار گردیده هرچند جمعی از دولتخواهان گفتند که چون مردم ما در غایت قلتند با این سپاه رزم خواه قدم در میدان قتال نمی باید نهاد این سخن بجای نرسیده آن شیر بیشهٔ شجاعت بر قلب لشکر امیر ولی تاخت و در حملهٔ اول جمعی را قتیل و جریح گردانیده بر خاک خذلان انداخت اما چون اعدا بسیار بودند ملازمان امیر رستم نشان فرار بر پیکار اختیار کردند و سپاه قندز آنجناب را در میان گرفتند متهوری زخمی بر سرش زد چنانچه از پشت زین بر روی زمین افتاد و سایر قندزیان هجوم نموده او را دستگیر کردند و امیر ولی بمطلوب رسیده برادر را در دام خود گرفتار دیده عنان بصوب قندز گردانید و جراحان طلبیده بمعالجهٔ زخم امیر ذوالنون اشارت فرمود و چون این خبر بعرض خاقان رسید خاطر اشرف اعلی بر آن قرار یافت که نخست بظاهر قندز شتافته مهم برادر خسروشاه را فیصل دهد آنگاه روی بسلطان محمود میرزا نهد لاجرم اردوی کیهان پوی از آهنگ کوچ کرده متوجه قندز گشت بعد از طی منازل بظاهر بلده رسیده کنار آب ینکی مضرب سرادقات سلطنت و اقبال شد و عساکر ظفر مآثر قندز را در میان گرفته در برابر قلعه مقابل سرکوب ساختند تیر دلدوز ترک بر تارک سرکشان میدوخت و پیکان خارا گداز شعلات جان سوز در فضای هوا می افروخت و چون سلطان محمود میرزا مراجعت خاقان منصور را از آهنگ معلوم نموده و قصهٔ محاصره و محاربهٔ قندز را شنود دو هزار سوار از دلیران روزگار بمحاربهٔ آنجناب نامزد کرده سرداری آن سپاه بمحمد ایلچی بوغا که از سایر امرا حصار بمزید جلادت و مردانگی امتیاز داشت مفوض گردانید و او را فرمود که بر لشکر ظفر اثر خاقان منصور شبیخون زده دست برد نماید و محمد ایلچی بوغا متکفل آن خدمت شده در غایت سرعت قدم در راه نهاده و از معبر غیر مشهور از آب آمویه عبور نموده نیم شبی در کنار اردوی همایون رسید چون لشکریان موکب گردون مراتب بموجب فرمودهٔ خاقان فریدون فر نزدیک یکدیگر فرود آمده بودند و خیمهها را طناب بر طناب کشیده محمد ایلچی بوغا نتوانست که بمعسکر فیروزی اثر درآید خیال آنکه هرگاه سوران اندازد شاید که جمعی از عساکر حضرت مآثر قدم در میدان مقابله و مقاتله نهند و بدان جهت تفرقه در اردو وقوع یابد آغاز فریاد کرد و چون آواز سوران بسمع خاقان صف شکن رسید فرمود که تواچیان جار با مرا و بهادران رسانیدند که اصلا از خیام خویش بیرون نیایند و بفریاد و فغان معاندان توجه ننمایند و چون محمد ایلچی بوغا دید که فایده بر آن غوغا مترتب نشود دم در کشید و عنان ادبار بصوب کنار آب گردانید بعد از آن خاقان منصور نظر التفات بجانب ابوالمحسن میرزا انداخت فرمود که با سه هزار سوار تیغ گذار از عقب محمد ایلچی بوغا نهضت نمایند و ابوالمحسن میرزا برحسب فرموده روی براه آورد و پادشاه عالیجاه متعاقب سه چهار هزار سوار دیگر ارسال داشت و ابوالمحسن میرزا در کنار آب بمخالفان رسیده در ساعت دلیران موکب عالی بباد حمله آتش قتال را التهاب دادند محمد ایلچی بوغا تاب مقاومت در حیز مکنت خود ندیده عنان بوادی فرار گردانید و قصد کرد که در کشتی نشسته خود را از دریای هیجا بساحل نجات رساند و در محلی که قدم در سفینه نهاد تیر عمر فرسا از شست قضا گشاد یافته زورق حیات او را غریق لجهٔ فنا گردانید و نسیم فتح و ظفر از مهب عنایت ایزد تعالی بر پرچم علم ابوالمحسن میرزا وزیده از اتباع محمد ایلچی بوغا قریب هشتاد نفر در کنار آب سر بباد دادند و جمع دیگر بزخم پیکان قادر اندازان و دلاوران روی بعالم عقبی نهادند دریای جیحون از خون آن کشتگان رنگ لعل بدخشان گرفت و ریگ هامون از بسیاری جثهٔ آن روز برگشتگان با کثرت تساوی پذیرفت و شاهزاده مظفر لوا فتح و فیروزی بمعسکر همایون معاودت نموده خاقان منصور ابواب عاطفت و اشفاق بر روی روزگار شاهزاده بیش از پیش برگشود و چون جمعی از مردم سلطان محمود میرزا در پنجهٔ تقدیر اسیر و دستگیر شده بودند بخشید و از کنار آب ینکی کوچ فرموده در چهارباغ خسروشاه که بیرون قندز است منزل گزیده گریختگان معرکهٔ محمد ایلچی بوغا باردوی سلطان محمود رسیدند و نزد پادشاه سعادت انتما تحقیق انجامید که در منازعت خاقان منصور غیر ضرر فایده متصور نیست در باب تمهید بساط مصالحه بدایع الفاظ لطایف معانی آراسته چنان مقرر شد که سلطان محمود میرزا صبیهٔ صلبیهٔ خود را که در پس پردهٔ خلافت مستور دارد در سلک ازدواج خواهرزادهٔ خود حیدر محمد میرزا کشیده بدار السلطنه هرات فرستد و عجالة الوقت امرا قندز آنچه دست ایشان بدان رسد بر سبیل پیشکش ارسال دارند امیر شجاع الدین ذوالنون ارغون را از قید غم نجات داده متحلی و مکرم ببارگاه عالم پناه رسانند آنگاه موکب گردون مراتب روی بمستقر سریر جاه و جلال آرند و سلطنت مملکت حصار شادمان و بغلان و بدخشان و قندز بدستور معهود بمیرزا سلطان محمود گذارند و چون این خبر بهجت اثر ببرادران و امیر خسروشاه رسید طنطنهٔ کوس بشارت بعشرت گاه ماهی رسانیدند فی الحال امیر شجاع ذوالنون ارغون را از مجلس بیرون آورده و خلع نفیسه پوشانیدند و بمراسم اعتذار و استغفار قیام نموده پیشکشهای لایق و تنسوقات رایق مرتب ساختند بدرگاه خاقان والا جناب فرستادند آنحضرت امیر ذوالنون را منظور نظر رحمت گردانیده پرسش فرمود آنجناب بتقبیل قوایم سریر خلافت مصیر قیام نموده زبان بنیاز شفاعت امرای قندز بگشود ملتمس او مبذول افتاد و جهة امیر ولی خلعت طلادوزی فرستاد و هم در آن ایام امیر بزرگ ترمدی با انعام اسب و زر و نفایس تبرکات دیگر مغتنم و مباهی مقضی المرام روی باردو

میرزا سلطان محمود آورد و بنا بر آنکه در باب صلح مساعی جمیله بتقدیم رسانیده بود آن پادشاه عالیجاه نیز جناب سیادت پناه را مشمول احسان بیکران گرد
چون خاطر خطیر خاقان کشورگیر از این واقعه و امور فراغت یافت عنان مراجعت بطرف قبة الاسلام بلخ تافت و نشاط شکار از ضمیر فیض آثار سر برزد
و امرا و لشکریان تمام صحرا را احاطه نمودند و بهر که روان شده چند روز جانوران شکاری راندند و در منزل باباشاهو ده پانزده هزار آهو و نخچیر جمع گشت
و شاهزادگان عظام و امرا از زخم تیر و تیغ و شمشیر خونریز شکاری بسیار بر خاک هلاک انداختند بعد از آن سایر لشکریان نیز مأمور ساخته تمامی آن جانوران را
غرقه بخون ساختند و خاقان منصور بقبة الاسلام بلخ شتافت و حکومت آن بلده را بدر درج کامکاری حیدر محمد میرزا ارزانی داشت امیر مبارز الدین محمد
ولی بیک را جهت تمشیت مهمات در ملازمت شاهزاده گذاشت آنگاه نصرت آیات رایات کوچ بر کوچ متوجه مستقر سریر سلطنت شده کامکار و کامران
از آب مرغاب عبور نموده و از پنجده گذشته بسعادت و اقبال در باغ جهان آرای نزول اجلال فرمود بعد از آن باندک زمانی سلطان اویس میرزا
چند ماه پهلو بر بستر ناتوانی نهاده متوجه ریاض عقبی گردید خاقان منصور از وقوع این مصیبت محزون و متألم گشته امرا و ارکان دولت بلوازم
تعزیت پرداختند و از سلطان اویس میرزا یک پسر ماند محمد سلطان نام

ذکر سرانجام مهمات دیوانی را خاقان کرام ناصر الدین در قبضهٔ اقتدار خواجه نظام الملک گذاشتن و خواجه مذکور در انتقام خواجه مجد الدین محمد کوشیدن

چون بسبب اتفاق امرا ابوالغازی سلطان حسین میرزا خواجه مجد الدین را از دخل در امور ملک و مال معاف داشت و زمام امور دیوانی و سرانجام مهام سلطانی
بکف کفایت خواجه نظام الدین نظام الملک گذاشت و خواجه نظام الملک باعلی مدارج اعتبار و حشمت بسیار ترقی کرده قدم از مرتبه وزارت برتر نهاد
و روزی چند بمنصب اشراف دیوان اعلی مشرف شده بود و بعد از آن در جرگه امرای عظام مهر زده دست بتصدی رتق و فتق و قبض و بسط و حل و
عقد مهمات ممالک محروسه قوی شده اکثر امرا و صدور طوعا و کرها مراسم طاعتش بجا می آوردند و زر را در تحت امر و نهیش بسر برده منشیان در فرامین مطاعه
نقش را امین الدولة القاهره قلمی میکردند و بی شایبه تکلف خواجه نظام الملک بصفت علم و تواضع موصوف بود و نسبت بمشایخ و علما ارادت و اخلاص
تمام ظاهر میکرد و هرگز حاجب و دربان بر در خانه خود نمیگذاشت و هر کس را مهمی پیش می آمد هرگاه میخواست پیش خواجه رفته حال خود را عرض میداشت
اولاد و امجاد خواجه نظام الملک خواجه کمال الدین حسین و خواجه رشید الدین عبد الملک جوان بودند بحسن صورت و سیرت آراسته و بجمال جود
ایشان از صفات ذمیمه و صفات دنیه پیراسته و خواجه کمال الدین حسین بجودت طبع و حدت ذهن و سماحت بیان و طلاقت لسان موصوف
و معروف بود و خواجه رشید الدین با وجود این اوصاف در میدان جلادت و سپاهی گری گوی مسابقت از امثال و اقران میربود و این دو برادر
نامدار در زمان امارت و حشمت پدر بزرگوار که در سلک مقربان خاقان منتظم بودند و همواره حاجت فرق انام بعرض رسانیده و مهمات خاص و عام را
سرانجام مینمودند چون تقرب و نیابت خواجه نظام الملک و اولادش درجه کمال یافت بنا بر آنکه از خواجه مجد الدین محمد در خاطر داشتند دفتر عهد و
پیمان را بر طاق نسیان نهاده در پایه سریر اعلی گاهی زبان بغیبتش میگشادند و محاسن افعال آن خواجه ستوده خصلت و حمیده بصیرت را در صورت
مقابح باز مینمودند و کثرت تمول او را شرح میدادند و قواعد سلطانی نسبت بخواجه مجد الدین محمد سمت اختلال پذیرفت و آنجناب متوهم شده در گوشه
اختفا منزل گزید و با امرای برلاس شجاع الدین محمد برندق و مبارز الدین جهانگیر توسل جست و تحف و تبرکات نزد ایشان فرستاده و برلاسیان در
مقام معاونت آنجناب آمدند و چون خواجه نظام الملک از این معنی وقوف یافت تقریبات انگیخت و بقلم تدبیر بر لوح ضمیر منیر همایون نگاشت که [illegible]
فتنه از امیر محمد برندق و امیر جهانگیر با سلطان اویس میرزا بیعت نموده بودند که هرگاه اختلال بمبانی قصر زندگانی خاقانی راه یابد دار السلطنت را بردارند
و استماع قضیه مذکوره ضمیمه رنجش گشته گردش امیر محمد و امیر جهانگیر را با خود محرم گردانید و با وجود این دو امیر خواجه مجد الدین محمد بحمایت امیر محمد و امیر جهانگیر
قانع نگشته بجناب افضل الانامی مولانا نور الدین عبد الرحمن جامی رجوع کرد و آنجناب با خاقان کامیاب ملاقات فرموده بعبارات لایق
معروض داشت که دخل خواجه مجد الدین محمد در مهمات پادشاهی مستلزم معموری ملک و خوشنودی رعیت و سپاهست او را تربیت باید نمود و سخنان
ارباب غرض را در باب او نمی باید شنود خاقان منصور زبان قبول گشاده جناب مولوی آنچه گفته بودند و شنوده بخواجه مجد الدین محمد پیغام فرمود
و خاطر خواجه اطمینان تمام یافته روز دیگر بعز بساط بوسی سرافراز شده بیست هزار دینار کپکی پیشکش کرد و بنور فراست در مجلس اول سوء مزاج شهریار را
نسبت بخود فهم نموده از بیرون آمدن پشیمان گشت اما تن بتقدیر ملک قدیر نهاده روزی چند خاقان منصور و بعضی از امرا و ارکان دولت را
ملازمت نموده سیم در آن هفته در آخر روز جمعه که حضرت خاقانی در چهار کوشک گرد حوض بزرگ باغ جهان آرای در بزم عیش و نشاط نشسته بود

امیر محمد برندق و امیر جهانگیر و خواجه مجدالدین محمد را طلب فرمود و امرای عظام را بمؤاخذه و مصادرهٔ ایشان امر فرمود و امیر محمد علی آنجناب را گرفته بخانهٔ خود برد و بعضی دیگر از اعیان امیر محمد برندق و امیر جهانگیر را دستگیر کرده در قلعهٔ اختیارالدین مقید و محبوس گردانیدند و امیر جهانگیر بعد از مدت پانزده روز از قید نجات یافته بار دیگر پرتو عنایت خاقان منصور بر وجنات احوالش تافت و امیر محمد برندق مدت یکسال در حبس مانده بود و بعد از آن خاقان منصور او را مشمول نظر عاطفت ساخت و از قلعه بیرون آورده بانعام جامه و جبهٔ زردوزی سرافراز گردانید و بدستور پیشتر منصب امیرالامرائی عنایت کرده اما خواجه مجدالدین محمد پس از چند روزی که در خانهٔ محمد علی در بند بود خاقان منصور پرسش او امر فرمود امیر علی خواجه مجدالدین محمد را با بند گران حاضر ساخت بعضی از نویسندگان بدنفس باغوای خواجه نظام الملک در آن مجلس زبان تقریر گشاده تعداد معایب خواجه مجدالدین محمد کردند خواجه نظام الملک باتفاق امرا و وزرا پایهٔ سریر اعلی شتافت حکم حاصل کرد که بتحقیق جهات و متملکات آن خواجهٔ حمیده صفات پردازد و نواب و خواص او را در شکنجهٔ تعذیب کشیده آنمقدار زر و جواهر و کتب نفیسه و اجناس شریفه و پازهرهای حیوانی و اوانی و ظروف چینی و گلیمهای ابریشمین و خیمهای منقش رنگین ظاهر شد که هرگز در خزانهٔ خیال هیچکس نگذشته بود و چون آن تحف و تبرکات بنظر خاقان منصور رسید بر زبان گذرانید که ما را اعتقاد بخواجه مجدالدین محمد چنان بود که هرگاه تحفهٔ نفیس بدست او افتد فی الحال پیشکش نماید و اکنون چنان معلوم میشود که با ما سر راستی نداشته خواجه نظام الملک بعرض رسانید که آنکه تا غایت خواجه مجدالدین محمد را شکنجه نکرده ایم این مقدار تبرکات بحصول پیوست غالب ظن آنست که اگر او را تعذیب نمایند در نزد او اشیا نادر ظاهر شود خاقان منصور بر طریق مدعای خواجه نظام الملک حکم فرمود خواجه نظام الملک و سایر دشمنان خواجه مجدالدین محمد را فی الحال شکنجه کردند و نزد ایشان بوضوح پیوست که دیگر چیزی معتدبه از وی حاصل نمیشود گفتند که اگر تو متقبل شوی ما ترا مطلق العنان میسازیم آنگاه در باب سرانجام آن وجه طریق امداد و معاونت مرعی میداریم و خواجه مجدالدین محمد مخلص خود را منحصر در قبول این سخن دیده از بند نجات یافت کرت دیگر در گوشه مختفی گشت و یراق رفتن حجاز کرده مصحوب طایفه از مردم براه بیابان کرمان پوشیده و پنهان روان شد چون بمنزل تبوک رسید داعی حق را لبیک اجابت گفت

ذکر فرستادن خاقان منصور میرزا بدیع الزمان را بایالت ولایت جرجان و نجات یافتن خواجه فخرالدین احمد بیکلی از حبس

چون زمام ایالت ولایت جرجان بمیرزا بدیع الزمان تعلق گرفت بتدارک اختلالی که در وقت مخالفت میر مغول واقع شده بود قیام نمود امیر شمس الدین محمد عباسی را از پایهٔ سریر اعلی طلبیده منصب امیرالامرائی بوی داد و زمام وزارت و صاحب دیوانی در کف کفایت خواجه شمس الدین محمد بن خواجه معزالدین شیرازی نهاد مهم صدارت و پیشوائی ارباب به سید نظام الدین سلطان احمد بن امیر برهان الدین خاوندشاه مفوض گشت و چون هرج و مرج با مورد دولت سلاطین آق قوینلو راه یافته بود بسیاری از امرا و ترکمان التجا بشاهزاده آورده علم شوکتش از ایوان کیوان درگذشت و سلطان بدیع الزمان میرزا بنابر تحریص امرای آذربایجان فی شهور سنه تسع و تسعین و ثمانمائه قصد تسخیر آن ولایت کرد و از استراباد بری شتافت اما کاری پیش نتوانست برد بجانب دارالملک جرجان مراجعت فرمود از جملهٔ عظام اموری که در زمان سلطنت بدیع الزمان میرزا در استراباد دست داد یکی آنکه خواجه فخرالدین احمد بیکلی از حبس قلعهٔ اختیارالدین نجات یافته بوطن مالوف شتافته بود و برادرانش خواجه شمس الدین محمد و معزالدین محمد را فرمان صدور یافت که مؤاخذ گشتند و شربت شهادت چشیدند و چون خلقی کثیر از مردم جرجان در زمان دو خواجهٔ عالیشان برفاهیت و جمعیت بار بسته بودند در سلک جمعیت متوطنان آن ولایت سمت اختلال پذیرفت و ولد ارشد خواجه شمس الدین محمد یعنی حضرت مملکت پناهی خواجه سیف الدین محمد مظفر بخراسان رفته منظور نظر عنایت مظفر حسین میرزا گشت و در سلک امرا انتظام یافت و در اندک مدت و زمانی شامت خون ناحق شامل حال امیر محمد امین عباسی شده بعرض خاقان منصور رسید که جناب امارت مآبی پیوسته میرزا بدیع الزمان را بدآموزی کرده بسلوک طریق مخالفت دلالت مینماید و بترتیب آلات رزم و پیکار پرداخته داعیه دارد که ابواب فتنه بر روی اهالی دیار خراسان گشاید بنابر آن فرمان واجب الاذعان باسم میرزا بدیع الزمان صادر گشت که امیر محمد امین را بند کرده بدرگاه عالم پناه فرستد و شاهزاده در امتثال آن مثال یکی دو روز اهمال نموده آخرالامر موجب استصواب زمرهٔ از خواص که اعتبار امیر محمد امین موافق مزاج ایشان نبود دیگر فرمان جناب امارت مآب فرمان فرمود حسینقلی بموجب فرمان عمل نموده بندی گران بر پای امیر محمد امین نهاد و او را مصحوب خود گردانیده متوجه دارالسلطنه هرات گشت چون خاقان منصور خبر آوردن محمد امین شنود نشان بنام حسینقلی خان فرستاد که سر او را از تن جدا کرده بپایهٔ سریر اعلی فرستند و این نشان در ارکان با میر حسینقلی رسیده حسب الحکم آن امر را بتقدیم رسانید و چون خبر قتل امیر محمد امین بسید خواجه شمس الدین

محمد بنا بر وفور اتحادی که نسبت بجناب امارت مآبی داشت متوهم شده علم عزیمت بلکه هزیمت بصوب قندز برافراشت و وزارت سلطان بدیع الزمان میرزا
من حیث الاستقلال بصاحب السیف و القلم خواجه جلال الدین مفوض گشت و مقارن این حال رایت همایون فال خاقان بهمان بجانب حصار شادمان
در حرکت آمد سلطان بدیع الزمان میرزا برسم امداد متوجه کنار آب شد **گفتار در وفات سلطان احمد میرزا در سمرقند و عزیمت**
نمودن خاقان منصور بصوب بلخ و از آنجا بجانب حصار شادمان سلطان احمد میرزا که پسر بزرگ سلطان سعید میرزا بود در بلده
فاخرهٔ سمرقند سلطنت مینمود و در غرهٔ ذیقعدهٔ سنه ۸۹۹ از دار غرور بسرای راحت و سرور انتقال کرد و میرزا سلطان محمود از حصار علم نهضت افراخته
سمرقند را بحیز تسخیر درآورده در ماه محرم سنه تسعمائه درگذشت و پسر رشیدش بایسنقر میرزا در سمرقند پادشاه و فرمانفرما گشت و برادر خود میرزا سلطان علی
که داعیهٔ مخالفت داشت گرفته میل کشید لیکن بسبب مداهنهٔ شخصی که مباشر آن امر شنیع بود آسیبی بنور دیدهٔ شاهزاده نرسانید و پسر بزرگتر میرزا
سلطانعلی محمود سلطان سعید میرزا که در حصار شادمان قایم مقام پدر بود چون بر فوت آنحضرت وقوف یافت در ولایت سکه و خطبه بنام
خود کرده بتمهید اساس جهانبانی قیام نمود و امیر خسرو شاه که در زمان سلطان سعید در سلک نوکران امیر مزید ارغون انتظام داشت و بیمن تربیت
سلطان محمود میرزا پای بر مدارج رفعت نهاده در مملکت قندز و بغلان اعلام ایالت می افراشت بعد از فوت ولینعمت داعیهٔ استقلال پیدا
کرد و اگرچه روزی چند نسبت سلطان مسعود میرزا مراسم اطاعت بجای آورده اما آخر الامر به بسیاری ابطال رجال و افزونی اسباب و حشمت
و استقلال مغرور گشت و از حکم و فرمان سلطان محمود میرزا گردن پیچیده بود چون این خبر بدار السلطنه هرات رسید خاقان منصور عازم تسخیر آن بیت اولا
شد بتاریخ اوایل سنه احدی و تسعمائه عنان عزیمت بجانب قبة الاسلام بلخ انعطاف داد مسرعی همعنان برق و باد بصوب استراباد فرستاد و سلطان
بدیع الزمان میرزا پیغام فرمود که با سپاه جرجان متوجه آب آمویه گشته بموکب همایون پیوندد شاهزادهٔ مشار الیه ملاحظه رعایت حقوق ابوت نموده
زمام امور ولایت جرجان را در قبضهٔ اقتدار محمد مؤمن میرزا نهاد و بساعتی مسعود از استراباد بیرون آمده اما خاقان منصور چون بحدود قبة الاسلام بلخ
رسید شاهزادهٔ سعادتمند حیدر محمد میرزا و امیر مبارز الدین محمد ولی بیک بلوازم استقبال استعجال نموده مراسم پیشکش و نثار بتقدیم رسانیدند و چند
روز النک اسیای بیک که در یکفرسخی بلخست معسکر نصرت اثر گشته و در آن منزل بعرض خسرو عالی رسیده که خسرو شاه لشکر جلادت اثر فراهم
آورده و داعیه کرده که بعد از گذشتن لشکر دشمن شکوه از آب گذرها را مضبوط سازد و بقصد نهضت و تاراج ممالک محروسه اعلام اقتدار برافرازد کیاکا
سلطان بدیع الزمان میرزا باردوی اعلی رسید خاقان منصور نور دیدهٔ سلطنت را سردار بسیاری از لشکر قیامت هراس کرده جهة مقابله و مقاتله
خسرو شاه بجانب قندز روانه ساخت و مردم آنجا بهواداری سلطان محمود میرزا از ملازمت بارگاه اعلی تخلف ورزیده بسرانجام پیشکش و ساوری
قیام ننمودند سلطان مسعود میرزا چون قرب وصول موکب همایون را استماع نمود قلعهٔ حصار را با میر محمد بابائی و امیر محمود برلاس سپرده و خود در نفس شهر
توقف کرد بنا بر صغر سن و عدم تجربه در غایت غفلت میگذرانید و خبر پیامانی شاهزاده بعرض خاقانی رسید از آنجا بر جناح استعجال بجانب حصار
ایلغار فرموده پس از قطع منازل در صبحی که لوای بیضای آفتاب در فضای سپهر خضرا مرتفع گشت ماهیچه رایات ظفر مآب بر النگ جوزی که از آنجا
تا حصار یکدو فرسخی مسافت است پرتو وصول انداخت و سلطان مسعود میرزا خبر شنوده با چند معدودی از ملازمان بطرف دره دروازه رفت
خاقان منصور ابو المحسن میرزا و محمد محسن میرزا را با جمعی از امرا و فوجی از عساکر بیکامیشی دشمنان روان فرمودند و شاهزادگان ایلغار نموده سلطان
محمد میرآخور قراول ایشان بود در دره دروازه بچند اول جنود سلطان مسعود رسید بی تحاشی بر صف حصاریان تاخت بحسب تقدیر شمشیر یکی از اعدا
از پای درآمد متعاقب آن واقعه شاهزادگان بآن مکان رسیدند و مخالفان عنان بوادی فرار گردانیدند بنا بر علیه ابو المحسن میرزا صلاح در
مراجعت دانسته روز چهارشنبه بیست و سیم جمادی الآخر باردوی اعلی ملحق گشتند و خاقان منصور از واقعهٔ سلطان محمد میرآخور تاسف خورده و همان روز
امیر عمر بیک و سلیمان بموجب فرمان واجب الاذعان جهة متوطنان آنجا توجه نموده خاطر دور و نزدیک را بعواطف پادشاهانه تسلی بخشیده بعنایات
عنایت و عدالت خسروانه امیدوار گردانیدند لاجرم خاص و عام ولایت حصار شادمان عنان عزیمت باردوی همایون تافتند و احکام مطاع
نفاذ انجامید که هیچکس از اعالی و ادانی سپاه یکدانه جو و برگ کاه متعرض و مزاحم هیچ آفریده نگردد و در روز پنجشنبه بیست و چهارم اردوی نصرت بزرگ از
النگ جوزی کوچ کرده موضع حیک محل نزول سلطنت و استقلال شد و همان روز حکم جهانمطاع نفاذ یافت که سه هزار مرد در سایه علم شاهزاده
فریدون حسین و امیر مبارز الدین و امیر ابراهیم حبشای و امیر سعید ارغون از آب عبور نموده بسلطان بدیع الزمان میرزا ملحق گردند و آنحضرت از آنجا

بر دو طرف

آب و مظفر حسین میرزا از اینطرف توجه قندز را وجهه همت سازند و باطفاء نایره مخالفت آیین و عناد امیر خسروشاه پردازند و روز شنبه بیستم یکی از نوکران مظفر حسین میرزا مکتوبی که سلطان بدیع الزمان میرزا فرستاده بود رسانید مضمون آنکه خسروشاه قدم جرأت و جسارت از حد بیرون نهاده و خاطر بر مقابله و مقاتله سپاه نصرت و ظفر دستگاه قرار داده و فرمان عالی صادر شد که مظفر حسین میرزا از آب گذشته بسلطان بدیع الزمان پیوندد و هر دو شاهزاده باتفاق یکدیگر بر سر خسروشاه روند و در روز یکشنبه بیست و هفتم قاسم سلطان که از اعاظم خواقین دشت قبچاق و اکابر سلاطین عرصه آفاق است بدرگاه خاقان جم اقتدار رسید و در روز سه شنبه موضع اقباس محل نصب خیام گشت و در آن منزل بتحقیق انجامید که چون مظفر حسین میرزا بسلطان بدیع الزمان پیوسته خسروشاه از مقاومت عاجز شده روی عزیمت بلکه هزیمت بجانب حصار قندز آورده شاهزادگان و نوئینان او را تعاقب نموده آن قلعه را مرکز وار در میان گرفته اند و بمحاصره و محاربه اشتغال دارند **گفتار در توجه خاقان نصرت نشان بمحاصره حصار شادمان** فرمان آفتاب شعاع واجب الاتباع نفاذ یافت که از امرای انجم سپاه با غلبه بسیار از پیاده و سوار گرد قلعه حصار را محل نصب خیام ظفر انجام سازند و مورچلها تقسیم نموده از روی جد و اهتمام بامر محاصره و محاربه پردازند سپاه نصرت پناه آن قلعه رفعت دستگاه را مرکز وار در میان گرفتند و بنا حصارگیری ترتیب داده عراده و منجنیق نصب کردند و از جانبین دست بآتش تیر و سنگ گشاده لوازم محاصره و محاربه بجا آورده کمانها بمثال رعد و برق در غرش در آمده آتش در خرمن دیوان انداخت و عقاب تیر از آشیانه کمان پرواز نموده در کاخ دماغ پهلوانان نشیمن ساخت چون چندروز حال برین منوال بگذشت و از هر طرف طایفه کشته گشت کار اهل حصار باضطرار انجامید قاصدی نزد جناب عرفان شعار خواجه حسن عطار که از اولاد زبده مشایخ بزرگوار خواجه علاء الدین عطار بود و در چغانیان بر مسند هدایت و ارشاد تمکن داشت فرستادند و التماس نمودند که بپایه سریر خلافت مصیر شتافته زبان الهام بیان بشفاعت جرایم ایشان بگشاید و خواجه حسن بر حال آن فرقه ترحم آورده باردوی همایون خرامید و بوسیله صدور عظام بمجلس خاقان گردون احتشام در آمده بتقبیل انامل فیاض سرافراز گردیده گناهان محصوران را درخواست نمود خاقان منصور ملتمس خواجه حسن را بحسن قبول مقرون ساخت و خواجه بقلعه رفته مژده امن و امان و عفو و احسان رسانیده متوطنان فرحناک و مسرور گشتند و اظهار اطاعت و ایلی کرده آنچه از دست مکنت ایشان بدان میرسید برسم پیشکش و نثار مصحوب امیر محمود برلاس از قلعه بیرون فرستادند و او بکر پایکردون اساس شتافته بعز بساط بوس معزز گشت و بپوشیدن خلع فاخره سرافراز شده دست مراحم پادشاهانه سایر حصاریان را خلعت بخشش و بخشایش پوشانید و زلال مکارم خسروانه غبار انکار و عناد آن فرقه را فرونشاند و قواعد صلح و صفا مؤکد شد خواجه حسن باصناف الطاف بیدریغ اختصاص یافت و امیر محمد برلاس رخصت انصراف حاصل کرده مقضی المرام بقلعه شتافت امرای حصار قبول نمودند که بعد از مراجعت موکب همایون ظفر اثر مخدره سراپرده عصمت را که سلطان محمود میرزا نامزد حیدر محمد میرزا کرده بود دیراق نموده بدار السلطنه هراة فرستند و میرزا سلطان مسعود را بر سلوک طریق اطاعت و ایلی باعث و محرض باشد **گفتار در محاصره نمودن شاهزادگان خسروشاه را در قلعه قندز و ایلی نمودن خسروشاه** چون خسروشاه قوت مقاومت با شاهزادگان در حیز مکنت خویش ندیده چهار دیوار قلعه قندز را پناه ساخته اسباب حصارداری مرتب گردانید شاهزادگان و نوئینان با عساکر نصرت نشان اطراف قندز را احاطه نموده از جانبین سنگهای رعد آتش دادند و شعله گیرودار بقلعه سپهر دوار رسانیده دست باندازش ناوک دلدوز گشادند خاقان منصور بعد از فراغ مهم حصار با تمامی مخدوم زادگان عزیمت بدانصوب نمودند و هوای قبادیان از غبار مواکب نصرت نشان عطر افشان گشته شاهزادگان و امرا و لشکریان مانند باد از آب عبور نمودند چون دریای لشکر قیامت اثر خاقانی در ظاهر قندز بتلاطم در آمد سیلاب رعب و هراس اساس عناد امیر خسروشاه را اندراس داده از مقام غرور و پندار تجاوز نمود علی التعاقب و التوالی قاصدان سخندان بآن آستان خلافت آشیان ارسال داشته خاقان منصور از غایت مرحمت جبلی و نهایت عاطفت اصلی بر عجز و بیچارگی خسروشاه ترحم نموده فرستادگان او را بخلع فاخره نوازش کرده سخنان عنایت آمیز پیغام فرمود آنگاه خسروشاه خطبه و سکه بنام و لقب همایون موشح و مزین ساخته نظر بهادر را که از جمله مخصوصانش بود با پیشکشهای لایق بیرون فرستاد او بوسیله امرای عظام شرف تقبیل قوایم سریر خلافت مصیر دریافت و زبان اعتذار و استغفار برگشاد و بانعام خلع طلادوزی مفتخر و مباهی گشته خاقان منصور جهة امیر خسروشاه و برادران او نیز اثواب خاصه ارسال فرموده از کمال مکارم اخلاق منصب امارت و دیوان اعلی بر خسروشاه تفویض فرموده اعلام بخشایش جرایم و آثام او را بلند گردانید و چون نظر بهادر از بارگاه فلک احتشام مقضی المرام بقلعه قندز بازگشت نمود فرق تفاخر و مباهات خسروشاه از ایوان کیوان درگذشت و مهر خود را بقطب الدین کاول سپرده سایر

خلافت مصیر فرستاد تا فرامین مطاعه را بآن موشح سازد و بعد از آن اردوی کیهان پوی بجانب قبة الاسلام بلخ نهضت نمود و چون از غبار مواکب گردون مراتب هوای آن بلده عطر بیز گشت خاقان ملک بخش ایالت بلخ با توابع و ضمایر از آب آمویه تا مرغاب بسلطان بدیع الزمان میرزا مسلم داشت و عازم دار السلطنه هرات شده بجناح استعجال رایت نهضت برافراشت پس از وصول سلطان مسعود میرزا حبیب المقربه همشیره خود را که نامزد حیدر میرزا بود براق نموده بدار السلطنه هرات گسیل فرمود و خاقان منصور و امرای عظام و وزرای کرام بترتیب اسباب سور و تهیه موجبات جشن و سرور مامور گردانید و بدستور معهود در باغ زاغان چهار طاق ها ساخته شده و تعبیه‌ها بعرض ظهور آمده دو سه روز صغار و کبار بعیش و طرب بگذشت و زهره برج سلطنت را با برجیس سپهر خلافت بمقتضای شریعت غرا مقارنت کرده بین الجانبین طریقه محبت مرعی گشت و چون بحسب تقدیر هر سوری را ماتمی در عقب است و هر سروری را المی متعاقب هم دران سال که بتاریخ هجری نهصد و دو رسیده بود شاهزاده جلادت اشما ابو الفوارس شاه غریب میرزا که بلطف طبع و حدت ذهن و وفور فراست و کیاست از سایر اخوان امتیاز داشت بعلت فجاه درگذشت **گفتار در مخالفت نمودن بدیع الزمان میرزا با پدر بزرگوار بجهة نقار برادر خود مظفر حسین میرزا** در ان اوان که سلطان بدیع الزمان میرزا بموجب فرمان واجب الاذعان از دار الملک جرجان عنان عزیمت بصوب آب آمویه انعطاف داد و زمام ایالت آن مملکت را در قبضه اختیار ولد ارشد خود محمد مؤمن میرزا نهاد و چنان طمع میداشت که خاقان منصور بهمان دستور آن مملکت را بر آن میرزه سعادتمند مسلم دارد و اندیشه عزل او پیرامون خاطر عاطر نگذراند اما بخلاف مقصود آنحضرت در روزی که سلطان بدیع الزمان میرزا را خلعت پوشانید و عنایت کرد بحکومت قبة الاسلام سرافراز گردانید در همان مجلس میرزا مظفر حسین را جهة تفویض ایالت دار الفتح استراباد جامه پوشانید بنا بر آنکه بدیع الزمان میرزا در وقت محاصره قندز از مظفر حسین میرزا رنجیده بود و عزل ولد ارشد را تصور مینمود از ین معنی بغایت متغیر گشت و با امرا و مخصوصان خود طریق مشورت را مسلوک داشته از مقام اطاعت پدر بزرگوار درگذشت و بعد از آنکه خاقان منصور از قبة الاسلام بلخ بدار السلطنه هراة شتافت بدیع الزمان میرزا ایلچیان همعنان برق و باد بدار الفتح استراباد فرستاد و بمحمد مؤمن میرزا پیغام داد که لشکرهای مملکت جرجان را فراهم آورد و بترتیب کارزار پردازد و چون مظفر حسین میرزا بدانجانب شتابد مر حکومت را باز نگذارد و اگر ضرورت شود مقاتله او را پیشنهاد همت خود سازد همچنین بدیع الزمان میرزا قاصدان سخندان نزد امیر خسرو شاه و امیر شجاع الدین ذو النون ارغون که از خاقان منصور توهمی عظیم داشت ارسال نمود ایشان را از مافی الضمیر خویش آگاه ساخت و آن دو امیر صایب التدبیر آن پادشاه عالیجاه در مقام اخلاص آمده هر یک طرح بنا خدمتکاری انداختند حقیقت این اخبار در دار السلطنه هراة اشتهار یافته خاقان منصور در بحر اضطراب افتاده چند نوبت رسل و رسایل نزد بدیع الزمان میرزا روانه گردانید شرایط نصیحت بجا آورده لیکن فایده نداد قصد فرمود که با وجود ضعف مزاج و فقدان قوت سواری دران زمستان لشکر نصرت نشان بحدود بلخ رساند و بدیع الزمان میرزا را تادیب نموده مقرب حضرت سلطانی امیر نظام الدین علیشیر بعرض رسانید که اگر فرمان همایون نفاذ یابد بنده ببلخ رفته بدیع الزمان میرزا را امیدوار ساخته نوعی سازم که از با دیه دل آزاری بشاهراه خدمتکاری آید و این معنی موافق مزاج همایون افتاده امیر علیشیر روی بمقصد نهاد و چون نزدیک بآن بلده رسید شاهزاده استقبال مرعی داشته امیر صایب تدبیر بحسن تقریر میرزا بدیع الزمان را بند داده بر رعایت حقوق والد کامکار تحریص فرموده آن سخنان در ضمیر میرزا بدیع الزمان ماثر افتاد میخواست سر و کار بلخ را بمظفر حسین میرزا باز گذارد و مقرب حضرت سلطانی را بحصول آمال و امانی رخصت انصراف دهد که ناگاه بحسب تقدیر امری ظاهر گشت که از سر مصالحه بیکبارگی درگذشت صورت حادثه آنکه دران اوان که امیر علیشیر در بلخ بود خاقان منصور بنا بر اغوای خواجه نظام الملک و بعضی دیگر از مقربان که نمیخواستند که امر مصالحه بسعی امیر علیشیر صورت پذیرد بنام امیر اسلام برلاس که کوتوال قلعه بلخ بود نشانی ارسال فرموده بمضمون آنکه هرگاه بدیع الزمان میرزا برسم شکار بیرون رود باید که دروازه‌ها را بسته نگذاری که دیگر بآن بلده درآید تا مزید عنایت ما اختصاص یابی و این نشان بنا بر اقتضای قضا بنظر بدیع الزمان رسید از شفقت پدر بزرگوار نومید گشت امیر علیشیر را بحصول مقصود رخصت داده از مقام مرافقت درگذشت و مقرب حضرت سلطانی در تخت مقر پایه سریر خاقانی رسیده آنچه دیده بود و شنیده معروض گردانید و در باب اطفاء آتش غضب پادشاهی که صفت التهاب داشت مساعی جمیله بتقدیم رسانید اما اصلا نتیجه بر آن ترتیب نیافت و خاقان منصور مظفر حسین میرزا را با امیر محمد برندق برلاس و امیر نظام الدین بجانب استراباد فرستاد و بنفس نفیس عنان عزیمت بطرف قبة الاسلام بلخ تافت و در اوایل بهار با لشکری ابعد از اوراق ریاحین و ازید

از بخت صفر عازم استیصال نهال اقبال پسر گشته توجه نمود و بدیع الزمان میرزا خبر شنوده ابواب انعام و احسان بر روی امراء و لشکریان گشوده امیر
نظام الدین حسین و شیخ علی طغای را حکومت و محافظت شهر و قلعه مقرر ساخت و در شعبان سنه اثنی و تسعمائه باستقبال والد نامدار از آن بلده
بیرون خرامید رایت قتال و جدال برافراخت و از راه خود جانان تا الانک ینکی شتافته در دهانه دره پیل چراغ قبة الاسلام بلخ بارگاه
باوج سپهر و ماه رسانید و از آنجا مواکب گردون مراتب خاقان نیز از میمنه گذشته آنطرف دره مذکوره را معسکر همایون گردانید در آن شب
پرتعب پدر و پسر بمقصد یکدیگر کمر بسته تا روز در اندیشه کارزار بودند دلیران جانبین بتهیه اسباب مصاف پرداخته بتسلی و اطمینان خاطر لب
میگشودند خاقان منصور قلب میمنه و میسره سپاه ظفرپناه بنور طلعت شاهزادگان آفتاب احتشام و فر وجود نوئینان بهرام انتقام زینت و
استحکام داده بمیدان جنگ و معرکه فرستاد و از آنجانب میرزا بدیع الزمان روی بمیدان رزم آورده اعلام قتال و جدال برافراخت گوهر
حسام زمرد فام از خون کشتگان رنگ یاقوت رمانی گرفت و صفحه خنجر الماس اثر از حلق افتادگان گونه لعل بدخشان پذیرفت در اثنای این
حال همای چتر همایون فال خاقان ستوده خصال ببال اقبال سایه بر آن معرکه انداخت و چشم بدیع الزمان میرزا بر ماهیچه لوای کشورکشای
افتاد عنان تمالک و تماسک از دست داد از راه اختیار باضطرار پشت بر میدان کارزار گردانیده روی بوادی فرار آورد لاجرم دلاوران
موکب نصرت نشان از سر اقتدار آغاز سرافشانی کرده شاهی عرب را با جمعی از مخصوصان شاهزاده را بتیغ بیدریغ بگذرانیدند و زمره را باسیری
گرفته و چون بدیع الزمان میرزا عنان یکران بصوب فرار و ادبار تافت بواسطه تنگی راه و ازدحام خیل سپاه نتوانست که بر سبیل سرعت از غرقاب
هیجا خود را بساحل حیات و نجات رساند با طایفه از خواص که از ملازم موکب سعادت اختصاص بودند برنشسته صعود نموده از طریق معهود
آغاز طی مسافت نمود ناگاه بر فراز کوهی یک انداز رسید که از هیچ طرف آن پیاده را نزول ممکن نبود تا بسواره چه رسد و حال آنکه ابوالحسن میرزا
بحکم خاقان قصد گرفتن برادر کرده بود از عقب در رعایت سرعت می آمد لاجرم میرزا بدیع الزمان متحیر گشته و پیاده شده و ملازمان رکاب چند خود
و دستار بر سر هم بسته پادشاهزاده دست در آن زده بپایان رفت چون شاهزاده قرین صحت و سلامت از آن کوه بپایان آمده کپک خارزمی که
در سلک خدام عالی مقامش انتظام داشت و از راه راست بدانجا رسیده بود در ساعتی اسب خویش پیش کشید و سلطان بدیع الزمان میرزا پای
در رکاب در آورده عنان عزیمت بطرف قندز انعطاف داده اکثر مردم که بر زبر آن کوه در خدمت شاهزاده بودند بسلامت بپایان آمده
از عقبش روان شدند و خاقان منصور رایات همایون فال بجانب قبة الاسلام بلخ برافراشت **گفتار در نهضت نمودن رایت**
منصور بصوب قبة الاسلام بلخ و محاصره نمودن چون امیر نظام الدین شیخ علی طغا که حاکم قبة الاسلام بلخ بود از واقعه پل
چراغ خبر یافت برج و باره و فصیل و دروازه شهر را چنانچه باید و شاید محفوظ و مضبوط گردانید و خاطر بر تحصن قرار داده مستعد برافروختن آتش
جنگ و پیکار شد رایات ظفر آیات خاقان چون سایه وصول بر آن بلده انداخت چریک منصور آغاز محاصره و محاربه نموده مردم شهربند آتش جنگ
تیر و سنگ و افروختن نیران و پیکار جنگ پرداخته لوازم شجاعت بجای آوردند چون مدت محاصره بلخ از چهل روز درگذشت در شهر قحط و
غلای عظیم واقع شده امیر شیخ علی از محافظت آن بلده عاجز گشت و در تامل افتاد که آیا بچه وسیله دست در دامان عاطفت خاقان منصور
استوار گرداند و از امراء و ارکان دولت کدام یک را شفیع جرایم خود ساخته محصوران بلخ را از بلای غلا بوسعت گاه معیشت رساند در آن اثنا
پرتو وجود سلطان محمد زمان میرزا از افق ولادت طالع گشت امیر شیخعلی او را در قماط عزت و بزرگواری پیچیده برسم شفاعت نزد جد بزرگوارش
فرستاد و خاقان منصور را از مشاهده جمال آن قرة العین سلطنت عرق شفقت در حرکت آمده ابواب لطف و احسان بر روی روزگار
بلخیان برگشاد و خواجه کمال الدین حسین ولد خواجه نظام الملک نزد امیر شیخعلی روانه کرده سخنان عنایت آمیز پیغام فرستاد و امیر شیخعلی مصحوب
مشار الیه بدرگاه عالم پناه شتافته بسعادت تقبیل بساط جلالت مناط مشرف شده پرتو انوار عاطفت سلطان خاقان نشان بر وجنات
احوالش تافت چون امیر شیخعلی سه چهار روز در ظل عنایت بیدریغ بسر برده رخصت حاصل نموده خاقان منصور ایالت قبة الاسلام بلخ و
توابع را با براهیم حسین میرزا تفویض کرده روی بجانب کنار آب مرغاب آورد اما بدیع الزمان میرزا از معرکه پل با معدودی چند از امراء
و مخصوصان عنان یکران بصوب قندز انعطاف داده بعد از وصول بدان حدود امیر خسرو شاه تحف خسروانه و مترکات پادشاهانه از خیمه
و خرگاه و سراپرده و اسبان تازی نژاد راهوار و استران و اشتران با قطار و نفایس اقمشه و لطایف امتعه و نقود نامعدود مصحوب جمعی از خواص

خویش باستقبال شاهزاده فرستاد و خود نیز متعاقب بملازمت شتافت خسرو عالیجاه با امیر خسروشاه در باب تسخیر مملکت و تدبیر امور دولت شرایط
مشورت بجای آورده چنان مقرر شد که بدیع الزمان میرزا بقندهار شتافته امیر ذوالنون را بخود ملحق گرداینده سپاه آن ولایت را فراهم آورده از
آنجا بجد و د خراسان درآید و امیر خسروشاه از آنطرف با لشکرهای قندز و بقلان و ختلان و بدخشان متعرض حدود بلخ و اندخود و شبرغان شد
تا آنچه مدعا است بحصول پیوندد و هنوز بدیع الزمان میرزا در ظاهر قندز بود که امیر شیخعلی بخدمت رسیده در ی اوج سلطنت را بابار گاه سپهر
اشتباه رسانید و آنحضرت دیده بدیدار فرزند روشن کرده چندروز بساط نشاط مبسوط گردانید بعد از آن شاهزاده را با حجله نشینان تتق
عصمت در قندز نهاده عنان یکران بصوب قندهار و گرمسیر تافت پس از وصول بدان مملکت امیر شجاع ذوالنون با اولاد شجاع بیگ و محمد
مقیم برسم استقبال استعجال نمودند و بلوازم نیاز و نثار پرداختند هم در آن ایام بدیع الزمان میرزا مخدره امیر ذوالنون را خواستگاری نمود
بآیین شریعت مطهر در سلک ازدواج کشیده چندروز بساط سور و سرور مبسوط بود و بجهت این وصلت مبانی اخلاص امیر ذوالنون و اولاد او
نسبت بآنحضرت سمت استحکام پذیرفت اما در آن اوان در روزیکه امیر ذوالنون بطواف یکی از مزارعات زمین داور اشتغال داشت فدائی
بطریق دولتخواهان پیش آمده کاردی بجانه آنجناب ساینده ملازمان در زمان او را پاره پاره کردند آنحرکت را از انگیز امیر شیخعلی دانستند امیر ذوالنون
و اولاد قصد آن بیگناه نموده امیر شیخعلی در سراپرده بدیع الزمان میرزا گریخته ارغونیان سه هزار سوار گرد سراپرده را در میان گرفته کس نزد آنحضرت
فرستاده او را طلبیدند هر چند بدیع الزمان میرزا در باب برائت ذمه امیر شیخعلی سخنان گفته پیغام فرستاد بسمع قبول نشنودند اما عهد و پیمان
با ایمان مؤکد گردانیدند که امیر شیخعلی را نکشند بعد از آن بدیع الزمان میرزا جناب امارت مآب را با میر ذوالنون تسلیم نموده او بار دیگر از آنحضرت
راضی گشته کمر خدمت بر میان بست و امیر مذکور را چند گاهی بیکی از قلاع گرمسیر محبوس گردانید آخر الامر اجازه داد که بهر طرف که خواهد برود و آنجناب
بدرگاه خاقان منصور شتافته در سلک امرا انتظام یافت و هم در آن ایام که سلطان بدیع الزمان میرزا در زمین داور بود حادثه محنت اثر
محمد مؤمن میرزا اشتهار یافت شرار آتش غم در کانون درون همگنان تافت چنانچه مشروح میگردد گفتار در گرفتار شدن محمد مؤمن میرزا
بدست ابو المظفر حسین میرزا و از پای درآمدن سلطان محمد مؤمن میرزا شاهزاده بود که در میدان رزم چون شیر ژیان و ببر پنجه
پهلوانی لباس حیات دشمنان از هم دریدی و در ایوان بزم بسان ابر نیسان از رشحات دست گهربارش گلشن امال دوستان را خضرت بخشیدی
چون آن شاهزاده سعادت اشمار از توجه مظفر حسین میرزا بجانب استراباد خبر یافت میخواست که بقدم اطاعت عم بزرگوار را استقبال نماید
و ملک و مال گذاشته بجانب قبة الاسلام بلخ توجه فرماید لیکن متعاقب و متواتر فرامین بدیع الزمان میرزا بوی رسیده مبنی بر آنکه بهیچوجه عنان
اختیار از دست ندهید و سپاه جرجان را فراهم آورده قدم در میدان مقاتله میرزا مظفر نهید بنابر آن میرزا محمد مؤمن با سپاه جرار از استراباد بیرون
خرامید و عنان یکران بصوب معرکه انعطاف داد از آنطرف مظفر حسین میرزا بهمراه شجاع الدین محمد برندق برلاس جنود ظفر اساس را یاسامیشی
کرده در روز چهارشنبه غره رمضان در میان آن دو فریق تلاقی روی داد آواز نفیر و سورن بلند گشته سرپنجه دلاوران ابواب طعن و ضرب
برگشود در خلال این حال امیر عمر از جوانغار مظفر حسین میرزا بر برنغار محمد مؤمن میرزا حمله آورده صفوف ایشان را درهم درید محمد مؤمن میرزا چون حال بدان
منوال دید با مبارزان قول چون سیلی که از فراز روبه نشیب آورد بجانب سپاه عم تاخت جمعی از شجاعان را بر خاک هلاک انداخت در اثنای کر و فر
بسبب کجروی سپهر مهر شکن بارگیر آن زیبنده تاج و سریر از هم گسیخت و از پشت زین بر روی زمین افتاد یکی از لشکریان خراسان در وی رسید و آنجناب
بپایه سریر شاه آوردند شاهزاده را تسکین داده باستراباد درآمده او را به بند نقره مقید ساخت بعد از چند روز میرزا محمد مؤمن را مصحوب امیر برندق
بجانب هرات ارسال کرد امیر برندق محمد مؤمن میرزا را در ماه صفر سنه ثلاث و تسعمائه بمقصد رسانید و در قلعه اختیار الدین حبس نموده روی تملق
خاقان آورده و دکان آب مرغاب بشرف بساط بوس مشرف گشت و کیفیت حال عرضه کرد اما در مظفر حسین میرزا بقای شاهزاده را مستلزم فنای
خود تصور فرموده همگی همت بر آن داشت که آن تازه نهال ریاض اقبال را بصرصر قهر از پای درآورد خواجه نظام الملک و اولاد او را که در آن زمان صاحب
اختیار ملک و مال بودند با خود متفق گردانید و در شبی که خاقان منصور از شراب انگور بیشعور بود حکم قتل آن شاهزاده حاصل کرده یار علی بلخی و
عبد الزمان یساول و دو معتمد دیگر را بجهت اتمام آن مهم نامزد فرمود و صباح روز دیگر خاقان منصور از حکم شب گذشته وقوف یافته مسرعی
از عقب ایشان ارسال داشت و نشان همایون فرستاد که بجان شاهزاده آسیبی نرسانند اما آن چهار نابکار بنابر تأکید خدیجه بیگم آغا در غایت

الرقی

سرعت طی مسافت می‌نمودند تا شبی بارهٔ بهای بسته در محلی که محمد مؤمن میرزا بتلاوت کلام ایزد تعالی اشتغال داشت پیش او درآمدند شاهزاده کیفیت حال دانسته از جای برجست و با ایشان آغاز تلاش کرد آن بدبختان آن جوانی که در دودمان امیر تیمور کورکان عدیل و نظیر نداشت بهلاک ساختند و بجههٔ مغلطهٔ مردم از برج بخاک ریز انداختند و در همان شب متوجه اردو شده در سر خیابان بایلچی که نشان بخشش می‌آورد باز خوردند چون قضا کار خود را کرده بود غیر از تأسف چاره نبود والدهٔ معصومهٔ شاهزادهٔ شهید خانم سلطان بیگم بنت سلطان شهید و همشیرهٔ بیچاره‌اش نمدهای سیاه در گردن انداختند و بجای پیراهن جامهٔ جان چاک کرده از فغان و شیون آثار قیامت ظاهر ساختند پس از سه روز از این مصیبت امیر نظام الدین علیشیر که بطواف روضهٔ مقدسهٔ رضویه رفته بود بشهر رسیده از استماع این خبر محنت اثر در بحر اضطراب فرو رفت و سیلاب خون از جویبار دیده روان گردانید در آن ایام چندبار بر زبان الهام بیان گذرانید که واقعهٔ محمد مؤمن میرزا حکم قتل شیخ مجدالدین بغدادی دارد زیرا که در آن زمان تمامی ولایات ماوراءالنهر و خراسان و عراق بسبب لشکر کشیدن چنگیز خان از توران بایران قتل عام یافته ویران گشت پس از آن باندک زمانی سپاه اوزبک بخراسان استیلا یافته نزول بلایا و حلول رزایا در میان مردم بتواتر انجامید چون خبر ولد رشید بسمع بدیع الزمان میرزا رسید اضطراب آغاز نهاده عزم انتقام جزم کرده باحضار لشکرها فرمان داد

ذکر توجه نمودن خاقان منصور بجانب قندهار و مراجعت نمودن مقرون بتعب بیشمار

چون خاطر خطیر خاقان از ضبط مملکت بلخ و توابع فارغ گشت در آن اثنا بمسامع جاه و جلال رسید که سلطان بدیع الزمان میرزا باتفاق امرای ارغون با لشکرهای زیاده از چند و چون داعیه دارد که بانتقام محمد مؤمن میرزا قدم در میدان مقابله و مقاتله نهند بنا علی هذا در اوایل جمادی الاول لوای کشورگشا بجانب قندهار در سیر و در حرکت آمد بدیع الزمان میرزا و میرزا ذوالنون چون بر نهضت آنحضرت اطلاع یافتند رعایا و مزارعان مملکت فراه و زمین داور را فرمودند تا از جنس خوردن آنچه در صحرا بود بقلاع آوردند و مجموع حصون آن دیار را بمردان کاری استوار کردند امیر ذوالنون در قلعهٔ باشلنک منزل گزید و بدیع الزمان میرزا در دیگری از قلاع سپهر ارتفاع خود را مضبوط گردانید و شجاع بیک در حصار قندهار مسکن کرد چنانچه مقرر شد که هرگاه خاقان بجانب باشلنک رود بدیع الزمان میرزا آهنگ جنگ از عقب عسکر ظفر اثر در آید و اگر علم نصرت شیم نخست بدفع بدیع الزمان میرزا پردازد امیر ذوالنون موکب همایون را تعاقب نموده رایت محاربت برافرازد القصه چون خاقان منصور بولایت فراه عبور نموده بزمین داور درآمد بواسطهٔ عدم وجدان قوت صورت قحط و غلا در اردوی اعلی دست داد از صعوبت آن حالت نزدیک بآن رسید که سپاه ظفر پناه متفرق و پریشان گشته بقدم متابعت نزد مخالفان روند خاقان مصلحت در مراجعت دانسته از همان منزل بدار السلطنه هراة بازگشت و در اثنای راه مرض مفاصل عام که عارض ذات آفتاب احتشام بود طغیان کرده و موکب همایون در اواخر رجب بباغ جهان آرا رسید و عارضهٔ مذکوره اشتداد یافت بعد از چند روز محض عنایت رب العالمین از دار الشفاء و اذا مرضت فهو یشفین صحت کامل شامل وجود خسرو عادل گشت و صحیح المزاج گردید

ذکر فرار محمد حسین میرزا بجانب عراق و آذربایجان و مراجعت نمودن بعد از چند سال بحدود خراسان

محمد حسین میرزا از اکثر اولاد خاقان منصور بوفور تهور و جرأت ممتاز بود و قبل از این تاریخ بچند سال در وقتی که خاقان بهمان پهلو بر بستر ناتوانی داشت از بعضی اخوان توهم نموده باتفاق برادر اعیانی خود ابوتراب میرزا بجانب عراق و آذربایجان گریخت مدت مدید در آن ولایت شکسته بال و پریشان احوال اوقات گذرانید و در وقتی که اختلال باحوال سلاطین آق قوینلو راه یافت و در ممالک عراق و آذربایجان نوایب متواتر بوقوع انجامید کوکب طالعش از حضیض ادبار باوج اقبال رسید فوجی از ابطال رجال بظلال اعلام همایون فال او التجا کرده آنحضرت باین جماعت مستظهر گشت و روی بوطن مألوف آورده بعد از وصول بحدود خراسان اشتیاق خویش بسعادت پای بوس عرضه داشت آنحضرت از توجه ولد رشید مسرور شده استمالت نامها ارسال فرمود در آن اثنا بعضی از منهیان بپایهٔ سریر اعلی رسیده بعرض رسانیدند که آمدن محمد حسین میرزا از روی اخلاص و عبودیت نیست بلکه از غدر و بداندیشی بدینجانب توجه می‌نماید بنا بر آن خاقان منصور امیر مبارز الدین ولی بیک را و امیر عمر بیک و امیر بابا علی با دو هزار سوار باستقبال شاهزاده روان گردانید و با ایشان گفت اگر فرصت یابید او را بی‌اختیار کرده بدرگاه سپهر اقتدار رسانید چون امرا بمشهد مقدس رسیدند محمد حسین میرزا نیز در این منزل متبرک منزل ساخت از بعضی مردم مشهود شد که امرا قصد گرفتن او دارند راه ولایت جرجان پیش گرفت چون این خبر معروض خاقان والاگهر شد حکم جهان مطاع نفاذ یافت که امرا با آن دو هزار سوار عازم استراباد گشته با ابوالمنصور مظفر حسین میرزای کورکان پیوندند در ملازمت شاهزاده بسر محمد حسین میرزا روند ایشان برحسب فرمودهٔ جهان مطاع

بتقدیم رسانیده مظفر حسین میرزا باستظهار آن دو لشکر جرار مقابله و مقاتله برادر را که در آنحدود بود و خرابی میکرد پیشنهاد خاطر عالی ساخته از استرآباد بیرون رفت بعد از تقارب فریقین و قبل از اشتعال نایره جنگ شین میرزا محمد حسین ویران شد و میان ترکمانان آب اترک جنگی عظیم اتفاق افتاد مظفر حسین میرزا مظفر و منصور باسترآباد مراجعت فرموده امیر ولی بیک و امیر عمر بیک و امیر بابا علی را مشمول انعام و احسان گردانیده

ذکر وصول خواجه افضل الدین کرمانی بپایه سریر خاقانی و گرفتار شدن خواجه نظام الملک و اولاد و اتباع و اقربا بغضب سلطانی

در ضمن احوال سابقه سمت اندراج یافته و پرتو اشارت بر تبیین این حکایات تافته که خواجه افضل الدین محمد در شهور سنه اثنی و تسعین و ثمانمائه از قشلاق مرو باسترآباد شتافت و از آنجا بآذربایجان رفته بزیارت قافله حجاز سرافراز شده چون از آن سفر مبارک مراجعت نمود چند سال بفر اقبال در عراق و آذربایجان اقامت فرموده شنود که گاهی خاقان منصور او را یاد کرده بزبان مرحمت لوازم پرسش را بتقدیم میرساند و امیر نظام الدین علیشیر از شوق ملاقات شریفش در غایت حزن و وقات میگذراند خاطر آنجناب مایل وطن مألوف گشته بمصحف مجید تفأل نموده در صفحه اول در سطر اول این آیه برآمد فاذا عزمت فتوکل علی الله ان الله یحب المتوکلین لاجرم عزم جزم کرده روی براه خراسان آورده و حال آنکه در آنزمان حیثیت اختیار و اعتبار خواجه نظام الملک و اولاد و اقربای او در بارگاه خاقان درجه کمال داشت و نقش هر مهم که پیشنهاد همت میساخت بقلم توفیق بر لوح مراد مینگاشت خواجه افضل الدین محمد باوجود استیلاء اعدا اعتماد بر عنایت ایزد تبارک و تعالی کرده در غایت سرعت طی مسافت مینمود تا در اواسط ماه رمضان سنه ثلاث و تسعمائه ناگاه بباغ جهان آرا در آمد ارکان دولت و اعیان حضرت چون او را دیدند انگشت تحیر بدندان گزیدند خاقان صافی ضمیر از وصول آن وزیر صایب تدبیر بپایه سریر خلافت مصیر بغایت مبتهج و مسرور گشت زیرا که بواسطه سعی خواجه نظام الملک در باب قتل محمد مؤمن میرزا کدورتی تمام از وی در خاطر داشت هم در آن ایام اعلام ظفر فرجام عازم ییلاق باباخاکی شده سایه اقبال بر تخت صفر انداخت در آنمنزل تربیت خواجه افضل الدین در ضمیر آفتاب تأثیر خاقان کشورگیر تافت و در روز یکشنبه بیست و یکم ماه مذکور فرمان واجب الاذعان باخذ و قید عماد الاسلام که خال میرزا اولاد نظام الملک بود و مدت بیست سال بامر وزارت خاقانی قیام مینمود سمت نفاذ یافت و آن اول فتوری بود که در سر کار نظام الملک اتفاق افتاد چون لنگر باباخاکی از فر نزول آن مهر سپهر شهریاری غیرت کارگاه گردون شد در اوایل شهر شوال خواجه افضل الدین محمد خلعت وزارت پوشیده بعد از چند سال مجدداً در امور ملکی و مالی دخل فرمود و بعضی از ارکان دولت و اعیان حضرت و دیوانیان و عمال ایشان که از خواجه نظام الملک رنجیده بودند با خواجه افضل الدین موافقت نمودند و خواجه در تفتیش و تفحص معایب امین الدوله و اولادش برآمده هر روز امری که متضمن تقصیر و تصرف بود از پرده اخفا ظهور مینمود و کیفیت آن بتصریح و کنایه بعرض خاقان رسیده مزید سوء مزاج پادشاه گردید خاقان منصور چند روز بمنزل باباخاکی بسر برده روی توجه بالنگر نشین آورده در آن موضع بمسامع جاه و جلال رسید که بدیع الزمان میرزا باتفاق شجاع بیک و امیر ذوالنون ارغون با سپاهی افزون از چند و چون رایت نهضت بطرف معسکر همایون برافراخته بنا بر آن حسب الحکم فریدون حسین میرزا و امیر عبداللطیف بخشی و خواجه عمید الملک و جمعی از سپاه نصرت آثار روی بصوب اسفزار آوردند مقارن آنحال بعضی دیگر از معایب خواجه نظام الملک و اولاد و اتباع او بر ضمیر منیر همایون واضح گشته حضرت خاقانی در باب ایشان با امیر علیشیر مشورت کرده خاطر بر مصادره و مؤاخذه قرار یافته مسرعی همعنان برق و باد نزد امیر عبداللطیف شتافت و نشان همایون رسانید که فلان روز خواجه عمید الملک را مقید ساخته مصحوب معتمدان هوشمند باردوی همایون رسانند مقرب حضرت سلطانی میرزا جان بیک بهرات رفت و صباح روز معهود حاکم شهر میرزا سلطان احمد را گفت که خواجه کمال الدین حسین و خواجه عبدالعزیز وقایع نویس که خواهرزاده خواجه نظام الملک بودند با اولاد نظام الدین کریت الله که نیز در سلک اقربای خواجه نظام الملک انتظام داشتند در هرات گرفته بند کنند و در اواسط شوال در یک روز مشارالیهم در هرات و خواجه عبد الملک در اسفزار و خواجه نظام الملک و خواجه نظام الدین کریت الله در لنگر نشین مقید گشتند و خواجه افضل الدین محمد در تحقیق جهات و متملکات آنجماعت برآمده چندان زر و گوهر و کتب نفیسه و اقمشه شریفه و اسبان راهوار و شتران باربردار و خیمه و خرگاه و سراپرده و بارگاه و گلیمهای ثمین و اجناس مصر و فرنگ و روم و چین از ایشان بحصول پیوست که شرح آن بحیز بیان و تقریر خامه دو زبان تیسیرپذیر نیست تمامی آنجماعت در قلعه اختیار الدین مقید و محبوس شده بعد از چند روز خواجه کمال الدین حسین و خواجه عبد الملک شبی از حصار فرار نمودند روز دیگر عسسان پی بمقر ایشان برده نوبت دیگر آن دو دره التاج وزارت را در یک برج مانند دو گوهر در یک درج محبوس ساختند چون کیفیت گریختن و گرفتن ایشان بعرض حضرت

خاقانرا

خاقان رسید آتش قیامت لهب غضب سر بفلک اثیر رسانید حکم لازم الامتثال از موقف جلال در باب سیاست ایشان باسم سلطان احمد و امیر عبد
الخالق که او نیز در شهر بود بصدور پیوست جناب سلطنت پناهی و خدمت امارت دستگاهی در روز وصول ایشان که داخل ایام اوسط شهر ذیقعده بود
سواره بر در قلعه ایستادند و جلادی را ببالا فرستادند تا نخست خواجه کمال الدین حسین و خواجه عبدالملک را در نظر پدر گردن زدند آنگاه خواجه نظام الملک را
بدر قلعه آورده پوست کندند هم در آن روز خواجه عماد الاسلام و خواجه عبدالعزیز و خواجه نظام الدین کرد و خواجه محمود شاه فراهی که نسبت ببدیع
الزمان میرزا طریقه دولتخواهی بظهور رسانیده بودند بغضب پادشاهی مخصوص شدند اما خواجه افضل الدین محمد بعد از دفع معاندان در اندک زمانی
اموال بسیار کفایت کرد در ازدیاد معموری خزانه عامره کوشید عنایت خاقانی نیز شامل حال خجسته مالش گشته منصب اشراف وزارت تعلق بوی گرفت
چون روزی چند بین الامرا و الوزرا مهر زده پیشتر از پیشتر رابطه نیکو خدمتی بجای آورد بر طبق کلمه کریمه لئن شکرتم لازیدنکم بمرتبه دیگر ترقی نموده منصب
امارت دیوان بدان جناب محول شده من حیث الاستقلال متصدی سرانجام ملک و مال گردید منشیان درگاه عالم پناه در مناشیر مطاعه آنجناب را
باین عبارت سرافراز میساختند که ناظم اعاظم قواعد السلطنه و الخلافه معتمد الملک خواجه افضل الدین وزرای عظام عتبه علیه اش مرجع و ملاذ خود میدانستند
و هر روز کمر ملازمتش بر میان بسته در مقام فرمان برداری می نشستند و خواجه افضل از صبح تا شام در مقام جهان آرا مقام فرموده بنظام مهام پرداختی
و در هفته دو روز و دو شب در باغ توقف کرده دران لیالی با فضلا و موالی صحبت داشتی و باشاعه خیرات و ساختن عمارات بسیار مایل و راغب
بودی در ایام اختیار بقاع خیر مانند مسجد جامع و مدرسه و خانقاه و حمام بنا فرموده لاجرم عنایت سبحانی شعاع شمسه قصر اقبالش را مانند نور آفتاب
براوج ظهور رسانید و اسم شریفش در نیکویی بر کتابه مبانی روزگار باقی ماند بیت در خیر کوش زانکه در اوراق روزگار باقی بذکر خیر بود نام آدمی

ذکر جنگ النگ نشین و ظفر یافتن خاقان اورنگ نشین

در آن اوان که خاقان منصور با معدودی از سپاه ظفر قرین در النگ
نشین بدولت و اقبال نشسته بود و بمصادرت خواجه نظام الملک و اولاد و اقربا و اتباع مشغولی مینمود خبر تفرق و پریشانی عساکر نصرت مآثر بسمع
بدیع الزمان میرزا و شجاع بیگ رسیده فرصت غنیمت شمردند و خاطر بر آن قرار دادند که با سه چهار هزار سوار تیغ گذار بجانب اردوی همایون ایلغار
نمایند و بیکناگاه خود را بمعسکر نصرت اثر رسانیده بدست جلادت و مردانگی ابواب فتح و فیروزی برگشایند باین عزیمت بر باد پایان قمر سیر نشسته
و در عرض شش روز خود را بنواحی سبزوار رسانیدند فریدون حسین میرزا و امرای ایلغار خود را در قلعه مضبوط گردانیدند و سرعی بدرگاه عالم پناه روان
ساختند و کیفیت حادثه عرضه داشت نمودند چاشتگاه روز جمعه بیست و چهارم شهر شوال این خبر بالنگ نشین رسید بنابر قلت سپاه مقربان را کار
در بحر اندیشه و اضطراب افتادند اما آنحضرت بر کمال کرم یزدانی که همواره شامل حالش بود اعتماد فرموده سرعان همعنان برق و باد بدار السلطنه
هرات ارسال نمود که جناب مقرب السلطانی بنفس نفیس سوار شده در گرد محلات درون و بیرون شهر برآمده از عساکر نصرت مآثر هر کس که در آنجا باشد
باردو فرستد امیر علیشیر بعد از ادای نماز جمعه بموجب فرموده عمل نموده در آخر روز باتفاق امیر مبارز الدین ولی بیگ و امیر عمر بیگ و امیر بابا علی از جانب
استراباد رسیدند و بموجب اشارت آن جناب متوجه اردو گردیدند اما قبل از وصول ایشان قراولان شاه نصرت دستگاه خبر رسانیدند که سلطان
بدیع الزمان میرزا بمحاصره قلعه اسفراز التفات نکرده از رباط آذرشکن و امیره در گذشته بسرعت برق و باد طی مسافت مینماید لاجرم اضطراب نواب
کامیاب آنجناب روی در ازدیاد نهاد و فی الواقع اگر میرزا بدیع الزمان بهمان طریق رانده در آن شب بمعسکر پدر میرسید و مهم آنحضرت الی ارتکاب
تعبیه لشکر بتفصیل میسر نیاید اما تایید کردگار در سر کوچه اسفراز مانند بخت خویش بخواب رفت علی الصباح که انوار جنود فتح و فیروزی از اطراف و جوانب
خاقان سپهر نشین هجوم کردند و مواکب کواکب در فروغ اشعه لوای بیضای آفتاب بیتاب شده روی بوادی فرار آوردند سلطان بدیع الزمان میرزا
و شجاع بیگ با سپاه یکدل و مبارزان جوشن گسل تیغ جلادت و پهلوانی آخته و رایت شجاعت و کینه ستانی افراخته متوجه معسکر خاقانی گشته آنحضرت
بتایید ربانی و امداد آسمانی واثق بوده چون جمشید خورشید بر تخت برآمد عنان نگران همت بصوب تعبیه سپاه انعطاف داده مانند کوه راسخ در میدان
مقاتله و مقابله ایستادند بندگان دولتخواه و مقربان فلک اشتباه در این تامل و تفکر که آیا قوت طالع همایون چه شعبده انگیزد که آن خار از شاه راه
اقبال برخیزد سلطان مسعود میرزا که بواسطه عصیان امیر خسرو شاه از ولایت روی امید بدرگاه سلطان سلاطین پناه آورده بود در آن صباح که
خاقان منصور بآراستن لشکر در برابر دشمن مشغولی مینمود با پانصد نفر از شیران بیشه مصاف بیکناگاه باردوی همایون رسیده بیمن قدم شاهزاده
مظفر لوا شاه و سپاه بطلوع اختر نصرت و ظفر واثق گشته خاطر همگنان مطمئن گردید و همان زمان امیر مبارز الدین ولی بیگ و عمر بیگ و امیر بابا علی

از استراباد و فریدون حسین میرزا و امیر عبداللطیف بخشی و سایر امرا ایلغار از طرف سبزوار بمعسکر فیروزی اثر رسیدند و صف کارزار را مرتب گردانیدند از آنجانب چون بدیع الزمان میرزا و شجاع بیک بالنگ نشین رسیدند خلاف متصور اردوی همایون را از سواره و پیاده مشحون دیدند در غایت دهشت و حیرت دست اضطرار باستعمال آلت کارزار بردند و صدای نفیر و سورن در طاق نیلگون گردون افکنده حمله کردند بهادران لشکر نصرت نشان باقدام مدافعت و ممانعت پیش رفته آتش پیکار بنوعی برافروخت که دل بهرام خنجر گذار برگستان معرکه بسوخت چشمهٔ نوربخش آفتاب از غبار سم بادپایان تیره شده و چشمهای ثواقب از شعلهٔ تیغ و سنان پهلوانان خیره گشت هنوز نصفی از روز نگذشته بود که خاقان منصور غالب گشته آثار انکسار بر صفحات احوال لشکر زمین داور وقتها ظهور نموده روی بوادی فرار آوردند عمر بیک تعاقب شاهزاده نموده بدیع الزمان میرزا آنگه روی بطرف خصم کند تیری چنان بر دهن عمر بیک زد که چند دندانش شکسته از پشت زین سرنگون شد شاهزاده از شر او ایمن گشته در ضمان سلامت بیرون رفت و همچنین کداعلی میراخور خود را بشجاع بیک سانید و آن نهنگ دریای شجاعت از قرب وصول دشمن آگاه شده عنان تکاور منعطف ساخته شمشیری بر رویش زد که دیگر مجال جدال نیافت و این واقعه در روز شنبه بیست و پنجم شعبان روی نمود خاقان منصور لوازم حمد خدا را بجا آورده **ذکر شمه از احوال و لادامجاد سلطان محمود** چون غیاث السلطنه میرزا بایسنقر چندگاه در سمرقند سلطنت نمود دست زمانه ابواب تفرقه بر روی روزگار آن شاهزاده معدلت شعار برگشود میرزا سلطانعلی که حول در آنسال که خاقان عالیشان از حصار شادمان مراجعت نمود از سمرقند ببخارا گریخته لشکر فراهم آورده بجانب تختگاه آبا و اجداد خود توجه کرد بایسنقر میرزا بواسطه عدم استطاعت تاب مقاومت نیاورده روزی چند در آنشهر پنهان شد بهنگام فرصت بقندز رفته پناه بامیر خسروشاه برد و میرزا سلطانعلی بر مسند سلطنت سمرقند متمکن گشت خواجه یحیی ولد خواجه عبدالله در غایت اختیار و اقتدار در تمشیت امور ملک و مال دخل کرد در آنولا که میرزا بایسنقر بقندز رسید امیر خسروشاه از سلطان مسعود میرزا متوهم شده آنحضرت را پادشاهی برداشت بالشکری بسیار علم نهضت بصوب حصار برافراشت میرزا سلطان مسعود از مقابله آن جنود نامعدود دعاجز گشته عنان عزیمت بل هزیمت بطرف خراسان منعطف گردانید و بروجهی که مذکور شد صباح روز شنبه بیست و پنجم شهر شعبان سنه ثلاث و تسعمائه در النگ نشین بملازمت خاقان رسید آنحضرت او را پرسش نموده نوازش کرد و در قلب لشکر جای داد و بعد از حصول فتح و نصرت ابواب عاطفت بر روی روزگار او برگشاد در روز دوشنبه بیست و هشتم ماه مذکور مجلسی در غایت عظمت و حشمت آراسته شاهزاده را در بارگاه جهان پناه طلبیده باستخلاص ممالک موروث خاطر حزینش را تسلی داد و بازدواج کریمه از دودمان شاهی امیدوار گردانیده قامت قابلیتش را بخلعت طلادوز زینت داد و بانعام زر و مایحتاج معاش مراد در آستین ملازمانش نهاد در روز پنجشنبه سلخ شهر مذکور بموجب فرمان واجب الاذعان خدیجه بیگم آغا و سایر حجله نشینان تتق عصمت جهت یراق ازدواج سلطان مسعود میرزا با بیگم سلطان که صبیه صلبیه حضرت خاقان بود از اردو بدار السلطنه هرات رفتند در روز جمعه غرهٔ ذیقعده شاهزاده بدان بلده خرامید مسندآرایان دولت خواستند که مجلس عقد آرایند در روز یکشنبه ماه رجب در ساعتی که مانند نام شاهزاده مسعود بود اختر برج سعادت را با ناهید اوج سلطنت عقد بستند و چند روز بساط سور و سرور انبساط یافت سلطان مسعود میرزا در عین نشاط و کامرانی با آن مخدرهٔ سراپردهٔ خاقانی زفاف فرمود و از دست ساقیان گلعذار جامهای بادهٔ خوشگوار تجرع کرده در منزهات هرات عشرت نموده بشراب ناب گلزار طرب آب داده سلطان مسعود میرزا چندماه در ظلال دولت خاقان ستوده خصال در غایت جاه و جلال بگذرانید پس یاد وطن مالوف کرده بافوجی از سپاه ظفر پناه عنان عزیمت بطرف ماوراءالنهر منعطف گردانید چون بحدود قندز رسید امیر خسروشاه آغاز مکر و تزویر نمود رسل و رسایل متعاقب و متواتر نزد شاهزاده فرستاده اظهار اطاعت و انقیاد کرد و بسلطنت مملکت موروث بشارت نمود میرزا سلطان مسعود بگفتار آن غدار فریب خورده بقندز شتافت و طریق کفران نعمت مسلوک داشته جهان بین آن قرة العین سلطنت را نشتر زده با معدودی چند از ملازمان بجانب سمرقند گسیل فرمود تا در پناه دولت میرزا علی بسر برد اما میرزا مسعود بنا بر اعتمادی که بر کرم خاقان منصور داشت نوبت دیگر بخراسان تشریف آورده در بلدهٔ فاخرهٔ هرات اوقات میگذرانید تا وقتی که ابوالفتح محمد خان شیبانی ولایت خراسان را تسخیر کرد چون آن خاقان گیتی ستان غیر استیصال اولاد امیر تیمور گورکان مدعائی نداشت سلطان مسعود میرزا را شهید کرد و بیگم سلطان را بعقد خویش درآورد اما خسروشاه هم در آنسال که دیدهٔ سلطان مسعود را بنیشتر بیوفائی از حلیهٔ بینائی عاطل ساخت از غایت قساوت قلب قتل میرزا بایسنقر را که از وقت توجه میرزا سلطان مسعود بهرات تا آن زمان در حصار حکومت مینمود پیشنهاد همت

گردانید و بلطایف الحیل آن شاهزاده بلند محل را بچنگ آورده در ماه محرم سنه خمس و تسعمایه بشهادت رسانید آنگاه از روی استقلال در ولایت قندز
و ختلان و حصار شادمان بحکومت مشغول گشت تا حالش بر زبان خامه خواهد گذشت **ذکر مصالحه حضرت اعلی با سلطان بدیع الزمان میرزا**
در آنولا که سلطان بدیع الزمان میرزا باتفاق شجاع بیک از جانب قندهار بسمت النگ نشین ایلغار کرد امیر ذو النون در ییلاق ولایت غور بود بنا
بر آن بدیع الزمان میرزا از آنجا عنان عزیمت بصوب معسکر امیر ذو النون تافت آنجناب شاهزاده را استقبال نموده و باندک زمانی از ایل غور
و هزاره نکودر و قبچاق و غیر ذلک جمعی کثیر در ظل رایت بدیع الزمان میرزا و امیر ذو النون مجتمع گشتند و مستعد رزم و پیکار شده چون این خبر بعرض خاقان
فریدون فر رسید بخیال آنکه کرت دیگر ولد ارشد را گوشمالی دهد عازم هرات گردید هم در آن ایام شیخ جلال الدین ابوسعید پورانی از نزد میرزا و امیر ذوالنون
باردوی همایون آمده طرح اساس مصالحه انداخت خاقان منصور بصلح مایل شده خاطر جوالی شاهزاده را استشهاد بهمت ساخت تبیین این مقال
آنکه پس از وقوع جنگ النگ نشین بروزی چند خاقان سعادتمند جناب شیخ الاسلام سیف الملة و الدین احمد التفتازانی و شیخ جلال الدین ابوسعید
پورانی و سید غیاث الدین محمد صدر را بجانب گرمسیر فرستاده بود تا بدیع الزمان میرزا را نصیحت نموده از بادیه مخالفت بجاده مخالصت آورند تا
چون بسجد و فراه رسیدند شنیدند که بدیع الزمان میرزا بر سبیل ایلغار لشکر بر سر پدر بزرگوار کشیده است بنا بر آن شیخ الاسلام عنان مراجعت بدار السلطنه
هرات انعطاف داده اما شیخ جلال الدین ابوسعید و سید غیاث الدین نزد امیر ذوالنون بغور رفتند و هنوز آنجا تشریف داشتند که سلطان بدیع
الزمان میرزا در النگ نشین شکست یافته با میرزا ذوالنون پیوست و شیخ ابوسعید در باب تمهید بساط مصالحه با شاهزاده گفت و شنید نموده آنجناب
جواب داد که اگر حضرت خاقانی در مقام عطوفت و مهربانی آمده از ممالک محروسه بقدر عنایت فرماید که معیشت جمعی که ملازم رکاب سعادت
انتساب اند بسهولت بگذرد من نیز طریق اطاعت و فرمانبرداری مسلوک داشته غاشیه عبودیت و خدمتکاری بر دوش خواهم گرفت و الا فلا شیخ
اجازت یافته روز چهارشنبه بیستم ذیقعده ببارگاه حشمت آیین رسید و سخنان بدیع الزمان میرزا را بشرف عرض رسانید و بجهة تاکید
اساس مصالحه نوبت دیگر مصحوب شیخ علی طغای که در آنولا در ملازمت سده سنیه بود بجانب اردوی بدیع الزمان میرزا توجه نموده باز آمده
عرضه داشتند که بدیع الزمان میرزا طمع میدارد که حکومت ولایت بلخ بدستور سابق تعلق بوی گیرد تا دیگر پیرامون مخالفت نگردد حکم همایون
صادر شد که منشیان آستان خلافت آشیان نشان ایالت سیستان و فراه را بنام بدیع الزمان میرزا در قلم آوردند چون حکم جهان مطاع
بمهر بزرگ موشح گشت خاقان منصور امیر شیخ علی را اجازت داد که منشور فایض السرور را نزد بدیع الزمان میرزا برده بدستور سابق در خدمت
شاهزاده باشد و چنان سازد که آنحضرت بحکومت ولایت سیستان رضا گشته از مقام مخالفت و منازعت درگذرد آنگاه علم نصرت شیم
در روز جمعه سیزدهم محرم بجانب مستقر سریر سلطنت در حرکت آمد و روز دوشنبه شانزدهم پرتو وصول بر باغ جهان آرا انداخت و از انوار
معدلت روز افزون دار السلطنه هرات را روشن ساخت **ذکر توجه محمد حسین میرزا بجانب استراباد و شکست یافتن مظفر حسین**
میرزای گورکان در اواخر سنه ثلاث و تسعمایه میرزا محمد حسین میرزا کپک دیگر لشکر ظفر اثر فراهم آورده لوای عزیمت بطرف استراباد برافراخت
ابو المنصور مظفر حسین میرزا از توجه برادر واقف گشته با سپاه جرجان باستقبال بیرون خرامید روز جمعه بیست و دوم ذیقعده سنه مذکوره در نواحی
گنبد قابوس تلاقی فریقین دست داد دلاوران کارزاری بناموس کردند غبار نبرد باوج گنبد لاجورد رسانیدند در اثنای اشتغال بقتال نوعی از
ضعفی که در آن روز عارض مزاج مظفر حسین میرزا بود غشی عظیم روی نموده شدت آن حالت بمثابه انجامید که لشکریان از دست از کار بازمانده از معرکه
پیکار روی بوادی فرار آوردند محمد حسین میرزا مظفر و منصور بدار الفتح استراباد در آمده ابو المنصور مظفر حسین میرزای گورکان تا بولایت سبزوار
عنان باز نکشید چون این خبر در بلده فاخره هرات بعرض خاقان منصور رسید در اواخر سنه اربع و تسعمایه امیر برندق برلاس و امیر کمال الدین حسین علی
جلایر حسب الحکم روی بسبزوار آوردند تا بموکب محمد حسین میرزا پیوسته در باب تدارک آن اختلال مساعی جمیله مبذول دارند و مکنون ضمیر همایون
چنان بود که بنفس نفیس متوجه آن صوب گردد اما بواسطه مخالفت ابو المحسن میرزا در تاخیر افتاد خاقان منصور روی بمرو شاهجهان آورد **ذکر**
توجه محمد حسین میرزا باستراباد و سلوک ابو المحسن میرزا در طریق عصیان و نهضت رایت نصرت آیت
خاقان منصور بمرو شاهجهان در آن اوان که خبر شهادت محمد مومن میرزا در اطراف آفاق اشتهار یافت از شرر شناعت آن امر
آتش اندوه و الم بر کانون دور و نزدیک و ترک و تاژیک تافت هر یک از شاهزادگان که در ناحیه از نواحی خراسان حکومت مینمودند از گردند

بدیع الزمان

خدیجه بیگم آغا اندیشه مند گشته در سلوک طریق مخالفت تقلید بدیع الزمان میرزا نمودند از آنجمله حاکم مرو ابو المحسن میرزا با برادر اعیانی خود محمد محسن میرزا که در نسا و ابیورد سلطنت میکرد طرح یگانگی انداخته رسل و رسایل از جانبین در تردد آمده مراسم عهد و پیمان در میان آوردند این خبر در اوایل سال نهصد و چهار بدار السلطنه هرات رسیده خاقان کامکار جناب سلطنت شعاری میر قوام الدین حسین بیاری را در ماه ربیع الآخر سنه مذکوره بمرو ارسال داشت تا بزلال مواعظه و نصیحت نایره عدوان ابو المحسن میرزا فرو نشاند و شاهزاده را بر آن دارد که کس نزد برادر خود فرستد و او را نیز از مقام عصیان در گذارند امیر قوام الدین حسین حسب الفرموده بمرو نزد ابو المحسن میرزا رفته شرایط نصیحت و موعظت بتقدیم رسانیده فایده بر رسالت او مترتب نگشت ابو المحسن میرزا بمعاذیر دلپذیر متمسک جسته از سر عصیان و خلاف در نگذشت بنا بر آن خاقان منصور عازم تادیب شاهزادگان شده بعد از اجتماع جنود خراسان در روز چهارشنبه پنجم جمادی الاول از باغ زاغان بجهان آرا نهضت فرموده در تحت صفر نزول اجلال واقع شد و از آن منزل بمقتضای فرمان واجب الاذعان ابن حسین میرزا و میر عبد اللطیف را با فوجی از ابطال رجال بر جناح استعجال از راه سرخس متوجه مرو گشتند محمد قاسم میرزا و امیر نظام الدین علیشیر و امیر ناصر الدین عبد الخالق و حاجی بیرنگاول در شهر توقف کرده رایات ظفر پیکر روز جمعه هفتم از تحت صفر بسر کوچه ساق سلماق رفته سه چهار روز در آن مرحله اقامت نموده چهارشنبه دوازدهم رباط پریان از مقدم خاقان عالی مکان غیرت افزای روضه رضوان گشت از آنجا آنحضرت قاصدی بارض اقدس نزد حیدر محمد میرزا فرستاده پیغام داد که باتفاق امیر نظام الدین شیخ احمد سهیلی جنود آنحدود را مجتمع ساخته جهة دفع محمد حسین میرزا که بکلیک اشتهار دارد متوجه ابیورد گردد آنگاه لوای ظفر پناه از راه دهنه کوتل بصوب مرو در حرکت آمد چون ابو المحسن میرزا از توجه موکب همایون خبر یافت برج و باره مرو را ترتیب فرموده خاطر بر تحصن قرار داده عساکر منصور آغاز محاصره و محاربه کردند سه چهار ماه حال بر این منوال جاری بود بعد از آن بدو سه از طول ایام گذشته ملول گشته بین الجانبین صلح گونه روی نمود در آن ایام که آن پادشاه سپهر احتشام ظاهر مرو را مضرب خیام عساکر نصرت انجام گردانیده بود فرصت غنیمت شمرده با جمعی کثیر از اصحاب فضیلت مآب در اوایل فصل بهار از مشهد امام عالیمقدار بجانب مرو شاهجهان

ذکر طغیان امیر خسروشاه کرت دیگر و بیان کشته شدن نظر بهادر و حیدر قلندر را از تقدیر ملک داور

در اوایل زمستان که خاقان در ظاهر مرو نشسته بمحاصره ابو المحسن میرزا قیام مینمود امیر خسروشاه فرصت غنیمت دانسته با سپاه بی نهایت بحدود قبة الاسلام بلخ توجه نمود و میرزا ابراهیم حسین بنا بر قلت لشکر طریقه حزم را رعایت کرده در شهر متحصن گشت و این معنی موجب جسارت امیر خسروشاه جنود قندز در ولایت اندخود و شبرغان دست بغارت و تاراج بر آوردند و در گرد بلخ رایت اقامت بر افراشته از روی اهتمام بامر محاصره پرداختند چند روز از صبح تا شام از درون و بیرون شهر مبارزان بهرام قهر ابواب جنگ و جدال بروی یکدیگر گشودند از آنجمله روزی امیر خسروشاه و نظر بهادر که بوفور تهور از شجاعان بقلان ممتاز بود جنگ پیش آورده نزدیک بکنار قلعه رسید و از طرف میرزا ابراهیم حسین تنکربردی از شهر بیرون رفته مستعد دفع دشمنان گردید و بین الجانبین حربی در غایت صعوبت دست داد امیر تنکربردی ظفر یافت و نظر بهادر منهزم شده عنان هزیمت بمعسکر خسروشاه تافت امیر تنکربردی او را تعاقب نموده تنها بنظر بهادر رسید او بازگشته شمشیر کین از نیام انتقام برکشید و بر آن پهلوان رستم توان حمله کرده امیر تنکربردی بتایید ایزدی تیغ خصم را بسپر رد نموده بیکضرب حسام نظر بهادر را از پشت زین بر زمین انداخت و بزخم دیگر مهم او را اتمام ساخت از وقوع این حادثه لشکر خسروشاه دلتنگ شده شکسته خاطر گشتند مردم بلخ مستظهر و قوی خاطر گشته ابراهیم حسین میرزا نسبت با میر تنکربردی اصناف الطاف بتقدیم رسانیده در وقتی که خاقان منصور از مرو مراجعت فرموده در سرخس بود که خبر طغیان خسروشاه و محاصره بلخ مسموع شد لاجرم محمد معصوم میرزا با امیر عمر بیک و دو هزار سوار تیغ زن نیزه گذار بر سبیل ایلغار متوجه بلخ گردانید موکب نصرت نشان متعاقب ایشان در حرکت آمده چون خسروشاه بر توجه آن پادشاه عالیجاه وقوف یافت اقدام ثبات و قرارش متزلزل گشته بطرف قندز شتافت محمد معصوم میرزا کیفیت حال را از چیچکتو عرضه داشت کرده فرمان واجب الاذعان سمت نفاذ یافت که امیر ناصر الدین عمر به بلخ رفته کمک ابراهیم حسین میرزا باشد و محمد معصوم میرزا بموکب همایون پیوندد بعد از آن رایات عالیات به ییلاق بادغیس خرامیده منزل بابا خاکی معسکر ظفر اثر گشته از یمن مقدم همایون غیرت سپهر بوقلمون گردید در این اثنا امیر حیدر از نزد امیر خسروشاه بدرگاه عالم پناه رسید بنا بر آنکه بعرض خاقان منصور رسانیده بودند که حیدر قلندر پیوسته در مجلس امیر خسروشاه صفت ملازمان درگاه عالم پناه مینمود و او را بر سلوک طریق مخالفت ترغیب فرموده در بارگاه سپهر اشتباه راه نیافت چند روز مقید بوده بقتل رسانیدند

گفتار در بیان پیوستن محمد حسین میرزا و ابو المحسن میرزا

بابها

پیک دیگر در آن اوان که خاقان منصور از ظاهر مرو کوچ فرموده بسرخس شتافت و از سرخس عنان عزیمت بجانب آب مرغاب تافت ابو المحسن میرزا از امتداد ایام قلعه داری به تنگ آمده بود آن بلده را بیکی از امرا معتمد سپرده خود با فوجی از ابطال رجال و دلیران بیشه رزم و جدال روی توجه بملاقات کپک میرزا آورده بعد از وصول بحدود ابیورد کپک میرزا مقدم برادر بزرگتر را باعزاز و احترام استقبال نموده مراسم نیاز و پیشکش باحسن وجهی بجای آورد و آن دو دری سپهر جهانبانی را در یک برج مقارنه روی نموده در تمشیت امور جهانبانی قرعه مشورت در میان انداختند خاطر بر محاربه پدر بزرگوار قرار این خبر در منزل بابا خاکی بسمع اشرف آن آفتاب برج شرف رسید امیر مبارز الدین ولی بیک را باعلی درجه رعایت و تربیت رسانید و بحکومت دار السلطنه هرات سرافراز ساخت و بدانجانب روان کرد بعد از آن موکب ظفر نشان باطفاء نیران طغیان شاهزادگان بجانب ابیورد توجه نمود خاقان منصور با وجود ضعف مزاج شریف بقوت دولت در محفه نشسته بسرعت تمام طی مسافت میفرمود ابو المحسن میرزا و محمد حسین میرزا چون از قرب وصول لوای جهان کشا خبر یافتند از ابیورد بیرون رفتند و عنان بارهٔ گیتی نورد بصوب ولایت نسا تافتند خاقان منصور در اثنای راه خبر توجه فرزندان استماع نموده تصور فرمود که داعیه قتال و جدال ندارند بلکه گریز بر ستیز اختیار نموده کلمه الفرار مما لا یطاق در صحیفه خاطر مینگارند بنا بر آن ابو المنصور مظفر حسین میرزای گورکان و حیدر محمد میرزا و ابن حسین میرزا و میر شجاع الدین محمد برندق برلاس با اکثر لشکر ظفر اساس بتکامیشی ایشان روان ساخت و بنفس نفیس در حرکت تانی نموده باهستگی رایت نهضت می افراخت چون شاهزادگان نزدیک بچلو چشمه رسیدند بخلاف متصور شنیدند که ابو المحسن میرزا و محمد محسن میرزا بغرور تمام منتظر رزم و پیکار ایستاده اند و قلب و میمنه و میسره مرتب ساخته دل بر اشتعال نایره قتال و جدال نهاده اند لاجرم ایشان نیز بتعبیه سپاه پرداخته هر دو سپاه روی برزمگاه نهادند و در دشت چلو چشمه تقارب فریقین بتلاقی انجامید دلیران روز پیکار در هم آویختند کام جمعی از جوانان بسبب تجرع جام ناخوشگوار مرگ تلخ گردید در آن روز هولناک از جوانغار شاهزادگان ابراهیم ترخان بر برانغار سپاه نصرت نشان حمله کرده حیدر محمد میرزا تاب آن صدمه نیاورده عنان بوادی فرار تافت و کپک میرزا از میمنه لشکر خود بر ابن حسین میرزا تاخت آن شاهزاده نیز انهزام یافت مظفر حسین میرزا که در قول بود چون حال بر آن منوال دید خواست اقتدا ببرادران نموده پشت بر معرکه گرداند اما امیر سلطانعلی عنان اسب شاهزاده را گرفته از آن حرکت مانع گشت لاجرم مظفر حسین میرزا دل بر مقاتله نهاده ثبات قدم ورزید خاقان منصور در دره که منتهی بچلو چشمه بود از گریختگان برانغار و جوانغار سپاه فیروزی آثار خبر یافت از کمال وثوق جبلی بعنایت ازلی از محفه بیرون آمده جامه جنگ در پوشید و مغفر بر سر نهاده عنان یکران بسان باد و باران بجانب معرکه پیکار انعطاف داده فرمود که نقاره و کورکه همایون را بلند آوازه ساختند و سورن انداخته رایات نصرت آیات برافراشتند بدین طریق از دره بیرون آمده چون چشم ابو المحسن میرزا بر ماهچه علم نصرت شیم افتاده بیقین دانستند که خاقان نصرت حشم میان همت بعزم رزم چست بسته تزلزل بارکان اقتدار ایشان راه یافت نسیم فتح و ظفر بر پرچم علم خاقان نصرت اثر وزیده هر یک از آن دو شاهزاده عنان بطرفی تافتند کپک میرزا براه استراباد رفت چون گریختگان سپاه خاقان حقیقت واقعه را شنودند تیغ از نیام انتقام کشیدند بار دیگر روی بمعرکه آوردند و شاهزادگان را تعاقب نموده سالما غانما مراجعت کردند بعد از محاربه چلو چشمه که کپک میرزا باستراباد شتافت و میان برادران بساط محبت تمهید یافت خاقان مظفر لوا روی توجه باستراباد نهاد این خبر بشاهزاده رسید متوجه کنار آب اترک شده از میان ترکمه آن سرحد گذشت در اثنای راه کپک میرزا اردو بازار برادر را غارت کرده بطرف خراسان عزیمت نمود و مانند شیری خشمناک بی ترس و باک بحدود آن ولایت درآمد کیفیت حال را با ابو المحسن میرزا اعلام فرمود چون این اخبار بعرض خاقان جم اقتدار رسید نشان حکومت مشهد مقدسه را بنام محمد محسن میرزا نوشته نزد شاهزاده فرستاده مسرور و مبتهج گشته بمشهد مقدس شتافت و قدم در وادی فرمانبرداری نهاده خاقان منصور بعد از طی منازل خطه استراباد را غیرت گلستان ارم ساخته در آن اثنا قاصدی از دار السلطنه هراة از نزد امیر مبارز الدین ولی بیک بپایه سریر اعلی رسید و بعرض رسانید که میرزا بدیع الزمان با سپاه بلا اشتباه بنواحی هرات تشریف آورده باتفاق امیر ذو النون ارغون همت بر تسخیر مملکت خراسان گماشته خاقان منصور این خبر شنوده نشان حکومت استراباد بمصحوب مولانا شمس الدین علی شاه سیدی نزد محمد حسین میرزا ارسال داشت مکتوبی مبنی از نصایح سودمند و مواعظ دلپسند بنام شاهزاده روانه ساخت و بسرعت برق و باد علم مراجعت برافراخت بعد از وصول سفراین زمام ایالت آنجا را بقبضه اقتدار امیر بدر الدین نهاده کوچ بکوچ بسبزوار شتافت حکومت آن بلده را با توابع و مضافات بمظفر حسین میرزا داده مولانا شمس الدین محمد پس از آنکه بخدمت محمد حسین میرزا رسید فرامین مطاعه را بشاهزاده لوازم تبلیغ رسالت را بتقدیم رسانیده آنحضرت بار دیگر استراباد را مقر سلطنت ساخته لشکر جرار فراهم آورده رایت نخوت و عظمت برافراخت و که

نهضت بدیع الزمان میرزا بعزم تسخیر دار السلطنه هراة و رفتن او بجانب مرغاب بعد از معادات در آن اوان که ابو الغازی
سلطان حسین میرزا عنان یکران بصوب استراباد انعطاف داد سلطان بدیع الزمان میرزا از سیستان و امیر شجاع الدین ذو النون از زمین داور بییلاق
غور خرامیدند تسخیر خراسان کرده سپاه هزاره و نکودری و قبچاق را جمع گردانیده بعد از تقدیم مشورت علم نهضت برافراخته با جنود نامعدود
بالای ولایت هرات رود شتافتند از مراعی و مواشی امرا و ارکان دولت خاقانی هرچه یافتند تصرف کردند از آنجا متوجه دار السلطنه هرات
شدند بعضی از مردم بلوکات که در باغات بودند امیر ذو النون را تنها دیده تصور کردند که بدیع الزمان میرزا مراجعت کرده امیر ذو النون با لشکر اندک و
غور بسیار نزدیک رسیده مقارن این حال محمد معصوم میرزا نیز از جانب چیچکتو بهرات آمد امیر محمد ولی بیک مستظهر گشته دو سه هزار کس مکمل ساخته در رکاب
محمد معصوم میرزا و سید عبد الله میرزا بعزم رزم از دیوار بست بیرون رفت محمد معصوم میرزا در قلب سپاه بازداشت و خود در میمنه ایستاده از اینجانب بدیع
الزمان میرزا در نواحی لک لکخانه با میر ذو النون پیوست قراولان خبر رسانیدند که سپاه یاغی نمودار شد همان ساعت امیر ذو النون با لشکر از عنان
پای در رکاب آورده چون شیر غران متوجه بیشه پیکار شد در نواحی النگ نشین فریقین بهم رسیده آواز سورن و نفیر از ایوان کیوان در گذشت از هر دو طرف
شیران بیشه نبرد تیغ کین آخته بیکدیگر تاختند گرد از فضای هیجا باوج فلک تیز کرد رسانیدند زبان سنان پیام اجل در گوش جوانان میگفت و تیر مرگ تا شهپر
دل پهلوانان از پستان لعل بدخشان میسفت و شمشیر تارک شکاف یکضرب از فرق تا بناف میشکافت در اثنای این پرچم لوای کشورکشای بدیع الزمان میرزا
پرتو وصول بر معرکه انداخت سپرو نیازار از مشاهده آن حالت دست از کار و دل از جای رفته نخست سید عبد الله میرزا و امیر بابا علی فرار نمودند بعد از آن محمد
معصوم میرزا و سید عبد الله میرزا و امیر مبارز الدین محمد ولی بیک گریز بر ستیز اختیار کردند محمد معصوم میرزا و سید عبد الله میرزا مصلحت در آمدن شهر
ندیدند روی باردوی همایون آوردند اما امیر محمد ولی بیک با سایر گریختگان بشهر در آمده دروازها بر کشید بروج را بمردم اعتباری سپرد سلطان بدیع
الزمان میرزا مظفر و منصور در النگ نشین نزول اجلال فرموده پس از چند روز از آنجا به پل مالان نقل کرده طمع میداشت که بی آنکه مباشر جنگ و پیکار
گردد هرویان شهر بدو دهند بنا بر آن بمدارا و مواسا گذرانیده سپاه را اجازت حرب نداد چون مدت چهل روز حال بر این منوال بگذشت و خبر ورود
خاقان منصور مسموع بدیع الزمان میرزا شد مصلحت در حرکت دیده از پل مالان بپل سالار شتافت از آنجا عنان عزیمت بطرف آب مرغاب تافت
پس از سه روز اعلام ظفر انجام خاقانی پرتو وصول بر سواد هرات انداخته امرا عظام و اکابر و اشراف بلوازم استقبال قیام نمودند خاقان منصور
همگنان را پرسش و نوازش فرموده امیر محمد ولی بیک جماعتی را که در ایام محاصره شرایط جلادت بجای آورده بودند بمزید عنایت سرافراز گردانید در
باغ جهان آرا نزول اجلال فرموده نوای عیش و نشاط باوج عیوق رسانیدند **ذکر تفویض سلطنت بلخ ببدیع الزمان میرزا و باز آمدن
محمد ابراهیم حسین میرزا بپایه سریر خاقان مظفر لوا** چون بدیع الزمان میرزا از ظاهر بلده هرات کوچ کرده بکنار آب مرغاب شتافت
تمامی لشکر بادغیس و چیچکتو در ظل رایات او مجتمع گشتند شجاع بیک نیز از قندهار بملازمت رسیده در اردوی عالی جمعیتی عظیم دست داد بریده بخشی که
از قبل خاقان منصور در قلعه مروچاق حکومت مینمود از تسلیم حصار ابا کرده شجاع بیک وی به تسخیر آن قلعه آورد سپاه هزاره و نکودر و سایر افراد
لشکر سپر بر سر کشیده دست به تیر و کمان بردند و بقدم جلادت و مردانگی متوجه آن حصن حصین گردیدند امیر بریده از صباح تا نیمروز بمدافعه مشغول شده
بالاخره از مقاومت عاجز گشته شجاع بیک قهرا و قسرا حصار مروچاق را گرفته امیر بریده را دست و گردن بسته و پای مراد شکسته نزد بدیع الزمان میرزا
فرستاده آنحضرت جریمه او را العفو و اغماض مقابل ساخته باطلاقش فرمان داد خاقان منصور در بلده هرات از وفور سپاه و کثرت استعداد فرزند والا اثر
وقوف یافته مولانا فصیح الدین استرابادی را جهت تمشیت آن مهم بکنار آب مرغاب روان ساخت که سلطنت مملکت بلخ از کنار آب آمویه تا مرغاب
من حیث الاستقلال تعلق ببدیع الزمان میرزا داشته باشد و در آن ولایت نام نامی آن شاهزاده گرامی در خطبه ردیف اسم همایون حضرت خاقانی
گردانند دیگر هیچیک از پدر و پسر طریقه ناستوده مخالفت و عناد بظهور نرسانند بنا بر آنکه ابراهیم حسین میرزا در بلخ بود و چند گاه با خسروشاه مقاومت
کرده آن ولایت را از شر اعدا حراست نموده بود خاقان منصور را دغدغه شد که مبادا شاهزاده آن خطه را ببرادر بزرگتر ندهد و از این جهت فتنه دیگر حادث
گردد بنا بر آن خواجه شهاب الدین عبد الله را فرمود که بجناح استعجال ببلخ شتابد و بتقدیم مقدمات مناسب چنان سازد که ابراهیم حسین میرزا
در باب تسلیم بلخ پیرامن فتنه نگردد و بجانب هرات نهضت فرموده بپدر بزرگوار پیوندد خواجه بر حسب فرموده کاربند شده قبل از وصول بدیع
الزمان میرزا ببلخ رسیده و شرف ملازمت ابراهیم حسین میرزا حاصل کرده شاهزاده را بملازمت پدر بزرگوار مایل گردانیده از بلخ بیرون آورد در اثنای راه

وو دری برج نامداری را با یکدیگر ملاقات دست داد ابراهیم حسین میرزا لوازم پیشکش و نثار پرداخت بدیع الزمان میرزا برادر را در آغوش مهربانی کشیده
بزبان تفقد و دلجوئی او را بنواخت آنگاه بدیع الزمان میرزا کامران و کامیاب بقبة الاسلام بلخ خرامید عمر بیک در خدمت شاهزاده توقف نمود
ابراهیم حسین میرزا ملازمت خاقان منصور را پیشنهاد همت گردانید چون ماهچه رایت فتح آیت سلطان بدیع الزمان میرزا از افق آن ولایت طلوع
کرده جناح مرحمت و عاطفتش بر مفارق ساکنان طخارستان سایه گستر د امیر خسروشاه رسل و رسایل را با تحف شایسته و تنسوقات بایسته نظر انور
شاهزاده فرستاده اظهار متابعت و مخالصت نموده در ممالک قندز و بقلان و ترمد و حصار شادمان و قبادیان و ختلان و بدخشان خطبه و سکه
بنام آنحضرت تزیین داده بدیع الزمان میرزا قاصد او را باصناف عواطف خسروانه و مراحم پادشاهانه بنواخت و بانعام خلع فاخره زر دوز و نفایس
دیگر مفتخر و سرافراز ساخت و بجهة امیر خسروشاه نیز قبای زر دوز و شمشیر مرصع و اسبی با زین مرصع مهیا فرموده گسیل کرد و خود بر تخت فرمانفرمائی
آن حدود بدولت و اقبال متمکن گردید

در بیان سلوک محمد حسین میرزا کرت دیگر در وادی طغیان و نافرمانی و نهضت رایت نصرت آیت حضرت خاقانی بسمت خطه استراباد نوبت ثانی

چون محمد حسین میرزا در مملکت استراباد تمکن تمام پیدا کرد
اکثر توابع و لواحق آن ولایت را بحیز ضبط در آورده خیال تسخیر ولایت خراسان در خاطرش افتاده در اواخر سنه خمس و تسعمایه با سپاهی شجاعت
نهاد روی توجه بطرف اسفراین نهاد و بیک ناگاه منزل امیر بدر الدین را دایره وار در میان گرفت و کسی نزد آن شیر بیشه هیجا فرستاده او را باطاعت
و انقیاد دعوت کرد امیر بدر الدین رعایت تربیت خاقان منصور کرده سر بحلقه مطاوعت شاهزاده در نیاورد و با اندک مردمی که در ملازمتش بودند
دست به تیر و سیف و سنان برده سپاه استراباد نیز آغاز کارزار کرده امیر بدر الدین مانند شیر عرین بر ایشان حمله نمود و بزخم ناوک دلدوز و ضرب سنان
سینه سوز روزنها در سینه بهادران میگشود اما چون لشکر محمد حسین میرزا بسیار بودند او را در میان گرفتند و از اطراف و جوانب علی التوالی و التعاقب
سهام خون آشام و حسام بهرام انتقام بوی میرسانیدند در آن اثنا عرض امان کرده او را بعواطف شاهزاده امیدوار گردانیدند تا دست از جنگ
باز دارد و جان عزیز خود را در معرض هلاکت بیناورد امیر بدر الدین اصلا آن سخنان را بسمع قبول نشنیده حرب میکرد تا وقتیکه از ضرب تیغ آبدار شربت
شهادت در کشید چون مظفر حسین میرزا در سبزوار طغیان محمد حسین میرزا و کشته شدن امیر بدر الدین استماع نموده عزم رزم جزم کرده با حضار
عساکر فرمان داده سه هزار سوار جرار باتفاق امیر محمد قاسم برسم منغلای روانه داشت محمد حسین میرزا پس از فراغ از امور اسفراین بعزم سبزوار در حرکت
آمده درویش محمد کوکلتاش را پیشرو جنود خویش نموده روانه ساخت در اثنای طریق امیر محمد قاسم بدرویش محمد کوکلتاش دوچار آمده هنگامه رزم
گرم گردید آن امیرزاده پسندیده اخلاق که خلاصه اولاد امیر جاکو بود در حین اشتعال نایره قتال و جدال بزخم تیری از پای در افتاده درویش محمد
کوکلتاش بظفر و نصرت اختصاص یافته بسیاری از جنود مظفر حسین میرزا را به تیغ بیدریغ بگذرانیدند و زمره را اسیر گردانیدند چون گریختگان بمعسکر
شاهزاده رسیدند و کیفیت را بعرض رسانیدند مردم بمثابه بهم بر آمدند که مظفر حسین میرزا را مجال توقف نمانده روی بطرف ولایت ترشیز آورد
تا قصبه تربت عنان یکران باز نکشید کپک میرزا بعد از استماع این خبر مشهد مقدس را خالی گذاشت و رایت عزیمت بصوب ولایت نسا و ابیورد
برافراشت از آنجانب محمد حسین میرزا مملکت خراسان را خالی یافته از استراباد تا نشابور را جلوه گاه سپاه ظفر پناه ساخت طریقه عدالت مرعی داشته
بقتل و غارت و تخریب شهر و ولایت نپرداخت کیفیت وقایع آنکه خاقان منصور با وجود ضعف تن و استیلای لوازم پیری بر شهرستان بدن از
غایت غیرت خسروانه و نهایت حمیت پادشاهانه در محفه محفوف با نوار فتح و فیروزی در آمده امیر نظام الدین علیشیر و امیر مبارز الدین محمد ولی بیک را
در هرات گذاشت و در ماه محرم الحرام سنه ست و تسعمایه روی براه آورده علم نهضت بجانب استراباد برافراشت در اثنای راه مظفر حسین میرزا و امیر محمد برندق
برلاس و سایر حکام ولایات بموکب همایون پیوسته و تمامی سپاه خراسان در ملازمت رکاب ظفر انتساب مجتمع گشته دعاگویان و ثناخوانان کمر خدمت
بر میان بستند چون خبر نهضت رایت ظفر آیت بمحمد حسین میرزا رسید صلاح در توقف ندید کرت دیگر عنان بوادی فرار گردانید حضرت خاقان
بعد از طی منازل دار الفتح استراباد را بفر نزول همایون آرایش داده جناح مرحمت و احسان بر مفارق اهالی مملکت جرجان مبسوط ساخت و تمهید بساط
معدلت و انصاف و انتساخ رسوم بدعت و اعتساف پرداخته بدستور معهود رایت سروری و رعیت پروری برافراخت در آن اثنا محمد حسین میرزا
اعتماد بر کمال شفقت و عطوفت حضرت خاقانی کرده عازم ملازمت پدر بزرگوار گشت رسولان سخندان بآستان سلطنت آشیان فرستاده
ما فی الضمیر خویش را عرضه داشت بندگان خاقان نموده خاقان منصور از این معنی بغایت مبتهج و مسرور شد فرستادگان شاهزاده را باصناف

الطاف معشر و مباهی گردانیده استمالت نامها ارسال داشت و بملاقات فرزند ارجمند اظهار شوق فرمود محمد حسین میرزا بعد از مطالعه مکاتیب مطاعه بجانب
اردوی کیهان پوی در حرکت آمده خاقان منصور امیر محمد برندق را باستقبال شاهزاده نامزد گردانید و بزبان الهام بیان گذرانید که در هیچ منزل
طریق حزم و احتیاط را نامرعی نگذارد زیرا که محمد حسین میرزا بغایت نزدیکست مبادا که خود را بکپک میرزا رساند و دست بردی نماید امیر محمد برندق
بعد از طی مسافت بشاهزاده رسیده پیشکش کشیده از زبان خاقان منصور سخنان عطوفت آمیز و کلمات مودت انگیز معروض داشت شاهزاده
نسبت بجناب امارت مآب لوازم اعزاز و احترام مرعی داشته همعنان او رایت عزیمت بصوب اردوی معلی برافراشت در غایت غرور و غفلت
قطع منازل مینمود و از قرب جوار محمد حسین میرزا غافل بوده بخلاف فرموده پدر بزرگوار طریقه حزم و احتیاط را رعایت نمیفرمود ناگاه محمد حسین میرزا
بدانجانب ایلغار کرده در یکی از آن مراحل که اکثر سپاه کپک میرزا طلب جو و کاه پریشان شده بود بکنار اردوی برادر رسید محمد محسن میرزا
سیاهی سپاه محمد حسین میرزا را دیده دانست که مجال توقف محالست باتفاق امیر محمد برندق و امرا و ارکان دولت خویش سوار شده بطرف
اردوی همایون گریخت تمام اسبان و شتران و خیمه و خرگاه و احمال و اثقال او را محمد حسین میرزا غنیمت گرفته بکنار آب اترک بازگشت چون خاقان
استماع نمود آنچه بر ضمیر انور گذشته بود فرزند ارجمند را بوقوع انجامیده فرمان فرمود که امرای عظام و وزرای آصف احتشام یراق کپک میرزا از خاصه
همایون سرانجام نموده باستقبال او فرستند امرا آن اشیا را نزد شاهزاده فرستاده بعد از آن مراسم استقبال بجای آوردند کپک میرزا بر سر پل
سنگین بسعادت دست بوس فایز شده از افعال سابقه اعتذار و استغفار نمود بانواع شفقت و عطوفت و اصناف مرحمت و رأفت معشر و مباهی
گشت منصب امارت دیوان اعلی بشاهزاده سعادتمند تعلق گرفت و فرامین مطاعه بمهر عالی زیب و زینت پذیرفت در این اثنا بتلقین عالم غیب و
ارشاد هاتف لاریب محمد حسین میرزا را از سلوک طریق مخالفت پدر بزرگوار غایت ندامت دست داده جهة عذرخواهی حضرت پادشاهی قاصدان
سخندان با پیشکش فراوان بدرگاه عالم پناه فرستاد خاقان پوزش پذیر معاذیر آن فرزند ارجمند را بسمع قبول تلقی نموده عرق شفقت ابوت در
حرکت آمده بار دیگر سلطنت جرجان بوی تفویض فرموده شاهزاده عزم مراجعت بمستقر جاه و جلال جزم کرده عنان یکران بصوب خراسان
انعطاف داد در اثنای راه قامت قابلیت محمد محسن میرزا بخلع طلادوز و کمر مرصع زیب و زینت بخشیده بتجدید ایالت ولایت طوس را بدو عنایت
کرده فرمود که با وجود سرما و بارندگی در طی مسافت طریقه مسارعت بتقدیم رساند **ذکر انتقال مقرب حضرت سلطانی امیر علیشیر
جغتائی** روز دوشنبه پنجم جمادی الآخر قاصدی قمر سیر از اردوی اعلی بدار السلطنه هرات رسید و این بشارت رسانید که مواکب کواکب مراتب
بر جناح استعجال متوجه سریر سلطنت و استقلالست روز سه شنبه نماز پیشین امیر نظام الدین علیشیر با جمعی از اجله اصحاب و اعزه احباب برسم استقبال
متوجه گشته شب چهارشنبه در رباط پریان منزل گزیدند روز دیگر بجانب رباط امیر محمد ولی بیک که در آنشب محل نزول خاقان منصور بود توجه فرمود
و بعد از طی اندک مسافتی فوج فوج از ملازمان سعادت انتساب از پیش رسیده بتقبیل انامل فیاض آنجناب سرافراز میگشتند محفه حضرت خاقانی
نزدیک رسیده مقرب حضرت سلطانی از اسب فرود آمده بعزم معانقه خاقان عالم پناه پیش رفته چون پاهای آنجناب را قوت رفتار نمانده
بود بلطایف الحیل خود را نزدیک بمحفه رسانیده بتقبیل انامل فیاض قیام نمود و بواسطه استیلای ضعف هم آنجا بنشست هرچند خاقان سعادتمند
بلطایف و دلجوئی آن امیر صافی ضمیر را مخاطب ساخته احوال پرسید اصلا جواب نتوانست داد این معنی موجب پریشانی خاقان شده فرمود
که آنجناب را در محفه خاصه خوابانیده و حکم شد هم امشب بشهر رسانند و خواجه عبدالله را بتعهد حال آن مهر سپهر کمال باز داشته بنفس نفیس متوجه رباط
پریان شد آنگاه علامات سکته در نبض و بشره مقرب حضرت سلطانی ظاهر شده جمعی که از علم طب وقوف داشتند فرمودند هم اینجا مریض را فصد
باید کرد تا صورت صحت روی نماید اما مولانا عبدالحی زیارتگاهی که او نیز دم از طبابت میزد خلاف طریق سلوک داشته گفت که بعد از وصول
بهرات و اجتماع اطبا در علاج شروع میباید کرد خواجه عبدالله رای ثانی را صواب شمرده مقرب حضرت سلطانی را در محفه خوابانیده روی براه
آوردند لاجرم بعد از فصد زیاده بر پنج شش سیر خون جریان نیافت و مرض اشتداد یافته در نیمه شب جمعه آنجناب را بمنزلش رسانیدند علی الصباح
تمامی اطبا مجتمع گشته نوبت دیگر فصد کردند اما چون کار از دست رفته بود فایده نداد همان لحظه خاقان ظفر قرین بر بالین امیر عدیم النظیر
تشریف آورد و او را بغایت بیشعور دیده دل بر واقعه ناگزیر نهاد و قطرات اشک از فواره دیده بارید در روز شنبه صعوبت آن عارضه بیشتر شده
صبح یکشنبه مرغ روح مطهرش قفص قالب بشکست و از تنگنای هیکل جسمانی بنزهات ریاض جاودانی پرواز نمود علی الصباح که خورشید خاوری

از سقف نیلوفری مانند شعلهٔ اندوه از درون ماتم زدکان ظاهر شد این خبر محنت اثر در دار السلطنهٔ هرات اشتهار یافت نایرهٔ اندوه از کانون درون خواص و عوام سر بر زد آواز ناله و نفیر امیر و وزیر و برنا و پیر صدا در گنبد سپهر مدور انداخت بدن بی بدلش را بطریق شریعت غرا غسل دادند و جنازهٔ رحمت اندازهٔ او را بعیدگاه هرات بردند بعد از ادای نماز بگنبدی که در مسجد جامع اصناف خیرات بهمین مصلحت ساخته شده بود رسانیدند و بمقتضای سنت سنیهٔ خیر البریه علیه السلام و التحیه مدفون گردانیدند حضرت خاقان سه روز در تعزیت سرای مقرب حضرت سلطانی توقف کرده با سایر اصحاب آن مصیبت مشارک بود آنگاه بترتیب آش هفته اشاره فرمود امرا نواحی و خوانسالاران مقدار طعام مرتب ساختند که در شهری بدین عظمت منزلی گنجایش کشیدن آن اطعمه داشته باشد بنا فتند لاجرم حکم همایون نفاذ یافت که سادات و مشایخ و علما و فضلا و شعرا و صدور و وزرا بلکه تمام فرق برایا در روز هفتم آن مصیبت عظمی در صحرای حوض ماهیان در شمالی عیدگاه دار السلطنهٔ هرات جمع آمدند خاقان منصور در خیمهٔ دوازده پایهٔ همایون که در آن منزل برافراخته بودند بر تخت نشسته مجلسی دست درهم داد که در ازمنهٔ سابقه و قرون ماضیه هرگز چشم دیده وری بر آنچنان جمعیتی نیفتاده بود نواجیان و خوانسالاران آغاز آش کشیدن کردند بعد از خوردن طعام حفاظ خوش الحان بقرائت کلام الله پرداخته ختمات بجای آوردند خدام بارگاه شهریاری اصحاب سوگواری را بسلب کسوت تعزیت مامور گردانیدند و لباس فاخره پوشانیدند

گفتار در بیان آمدن ابو المحسن میرزا بملازمت حضرت خاقان و پیوستن بعضی از شاهزادگان بجوار رحمت و مغفرت حی رحمن

شاهزادهٔ والا نژاد معین الدین ابو المحسن بهادر چون استماع نمود که پدر بزرگوار نسبت برادر عالیمقدار کمال عطوفت و مهربانی بتقدیم رسانیده ایالت ولایت طوس و مشهد و نسا و ابیورد را مع توابع و لواحق بوی مفوض گردانیده احرام طواف قبلهٔ اقبال و کعبهٔ امانی و آمال را بسته در همان اوقات که امیر علیشیر وفات یافت با زبانی عذرخواه و دلی مشحون باخلاص پادشاه بدار السلطنهٔ هرات شتافت خاقان منصور آن قرة العین سلطنت را در آغوش شفقت کشیده انواع اصطناع بجای آورد شاهزاده دو سه ماه در ظل عنایت و پناه عطوفت والد ماجد خویش بعیش و عشرت گذرانیده رخصت ارزانی فرمود و بجانب مرو راضی و شاکر توجه نمود در ماه ربیع الاول سنه سبع و تسعمائه شاهزادهٔ سعادت اثر محمد معصوم میرزا در قاین بمرض اسهال کبدی بعالم ابدی پیوست چون این خبر بخاقان رسید ولایت قاین که سیورغال او بود به برادر اعیانی او ابراهیم حسین میرزا داد هنوز جراحت محمد معصوم میرزا التیام نیافته بود که دست زمانهٔ ناهل نیل ملال دیگر بر چهرهٔ آمال خاقان پسندیده فعال کشید شاهزادهٔ عالمیان محمد حیدر میرزا در سنه ثمان و تسعمائه بحلول اجل طبیعی درگذشت نعش شاهزادهٔ مرحوم را بآئین شریعت سید المرسلین در مدرسهٔ سلطانیه دفن کردند در شوال همین سال سلطان سکندر میرزا که برادرزاده و داماد خاقان منصور بود در سفر آخرت اقتدا بمحمد حیدر میرزا نموده در خلال این احوال عبد الباقی میرزا ولد میرزا سید احمد بن میرزا میرانشاه که نسبش از جانب والده بسلاطین آق قوینلو می پیوست و مراد بیک حاکم یزد که در عراق اعتبار بسیار داشت از صدمات سپاه ظفر پناه نواب کامیاب شاهی فرار نموده بدار السلطنهٔ هرات رسیدند خاقان منصور مقدم شریف ایشان را معزز داشته میرزا عبد الباقی را بمزید التفات مفتخر و مباهی گردانید مهد علیا سلطان بیگم را که سابقا در حبالهٔ نکاح سلطان اویس میرزا پسر میر بادی در سلک ازدواج کشید

ذکر توجه ابن حسین میرزا بجانب سیستان و بیان بعضی حوادث که در آن اوان روی نمود

حاجی لر که کوتوال قلعهٔ لاش بود بهواخواهی خاقان منصور با حاکم سیستان امیر سلطان ارغون یاغی شده عرضه داشتی بپایهٔ سریر اعلی فرستاد مضمون آنکه اگر رایت نصرت نشان یکی از شاهزادگان سایهٔ وصول بدین حدود اندازد فتح سیستان بسهولت میسر گردد بنا بر آن خاقان عالیشان ابن حسین میرزا با دو هزار سوار برد آزموده جرار بتسخیر ولایت نیمروز نامزد فرمود آنحضرت بدان ولایت شتافته حدود سیستان را تاخته در اوق رایت اقامت برافراخت چون این خبر بسمع امیر ذو النون رسید باتفاق ولد رشد خویش روی بمعسکر شاهزاده آورده در طی مسافت مسارعت کرد در صباحی که هنوز ابن حسین میرزا در خواب بود و لشکریانش متفرق بودند ماهچهٔ علم امیر ذو النون پرتو وصول بر نواحی اوق انداخت شاهزاده متحیر شده با سیصد سوار که در آن زمان که در آستان سعادت آشیانش بودند متوجه اعداء گشت از آنجانب فاضل کوکلتاش که منقلای لشکر ارغونیان بود در برابر ابن حسین میرزا صف قتال آراسته بهادران جانبین دست باستعمال تیر و کمان و سیف و سنان بردند مقارن این حال از یکطرف امیر ذو النون با جمعی از دلیران قوم ارغون و از جانب دیگر شجاع بیک با فوجی از لشکریان قدیم بمعرکه رسیدند و شاهزاده را شکاری وار در میان گرفتند آنحضرت ساعتی بمحاربه اقدام نموده در اثنا اکثر فرسانش را بزخم تیر مجروح ساختند لاجرم عنان فرار بصوب هرات تافت امیر ذو النون رایت عزیمت

بسپهر بوقلمون افراخته مظفر و منصور بزمین داور شتافت در سنه تسع و تسعمائه فریدون حسین میرزا بجهتی خیال گریز کرده بهانه شکار از هرات بیرون رفته
راه استرآباد در پیش گرفت بعد از وصول بجد و آن ولایت محمد حسین میرزا مراسم استقبال بجای آورده درباره برادر انواع اشفاق و عطاف بجای آورده
و بحسب تقدیر ملک قدیر هم در آن ایام محمد حسین میرزا بمرض حصبه مبتلا گشته درگذشت فریدون حسین میرزا بعد از تقدیم لوازم سوگواری و تعزیت
داری بمسند سروری نشسته قایم مقام برادرش گشت **گفتار در بیان مبادی ابوالفتح محمد خان شیبانی** سالک مسالک
جهانبانی محمد خان شیبانی ولد بداق خان بن ابوالخیر خان است و ابوالخیر خان از خواقین الوس جوجی خان بوفور جاه و حشمت و مزید شوکت
و عظمت ممتاز بود و ما دام الحیات در کمال اقبال رایت سلطنت و استقلال می افراشت چنانچه سابقا مذکور گشت که سلطان ابوسعید میرزا
از وی استمداد نمود و بیمن همت آن خان عالیشان ورا فتح سمرقند دست داد در محلی که خاقان منصور ابوالغازی سلطان حسین میرزا از وی خواهش
امداد نمود مادر محمد خان نوری بیگم را بجهت بداق خان عروسی کردند و تولدش در شهور سنه خمس و تسعمائه روی نمود چون آن ولد ارجمند بسن رشد و تمیز رسید
جدش ابوالخیر خان و پدرش بوداق سلطان را اجل موعود بعالم آخرت رسانید نقش جهانگیری و کشورستانی بر لوح خاطر مرتسم ساخت امرای اوزبک
بسلطنت خود دعوت کرده چندگاهی در دشت قبچاق و حدود خارزم بلوازم ستیز و گریز پرداخت بواسطه وفور شوکت اعدای دولت از مقاومت
عاجز شده ببخارا خرامید حاکم آنجا عبدالعلی ترخان او را بسمرقند برده ملازم سلطان احمد میرزا ساخت سلطان احمد میرزا با وی در مقام تعظیم و حرمت
زندگانی نموده پس از چندگاهی که محمد خان فی الجمله یراقی درهم کشید از میرزا سلطان احمد گریخته بار دیگر سر در بیابان و صحرا نهاد بعد از وفات
سلطان احمد میرزا و سلطان محمود میرزا و عمر شیخ میرزا که هرج و مرج باحوال ماوراءالنهر راه یافت محمد خان لشکری فراهم آورده بحدود
ترکستان شتافت آن مملکت را مسخر گردانیده در سنه ست و تسعمائه عزم تسخیر ماوراءالنهر جزم کرد تحت گنبد بر کنگره تسخیر سمرقند انداخت باسپاهی
خنجرگذار در ظاهر آن بلده فردوس مانند محل نصب سرادقات پادشاهی ساخت و حال آنکه در آن زمان خواجه یحیی ولد خواجه عبیدالله بر آن شهر استیلای
تمام داشت جمیع مهمات ملکی و مالی را بمقتضای رای خود سرانجام مینمود و سلطانعلی میرزا از سلطنت جز نامی نداشت هر روز بملازمت خواجه
رفته خلاف فرموده او را محال می پنداشت چون محمد خان شیبانی چند روز بلوازم محاصره و محاربه پرداخته دانست که سلطانعلی میرزا و ارکان دولت
او از تعظیم و نخوت خواجه بتنگ آمده استمالت نامها نزد شاهزاده ارسال داشته پیغام داد که در این ایام که ماهچه لوای ظفر اعلام پرتو وصول
بر حوالی این دیار انداخت کیفیت استیلای خواجه یحیی و عدم اختیار تو در امر شهریاری بوضوح انجامید همت عالی نهمت متوجه فراغبال و رفاه حال
تو گردید لاجرم مناسب چنان مینماید که ابواب مخالفت مسدود گردانیده از شاهراه موافقت ببارگاه عالم پناه آئی تا در سلک اولاد صلبی انتظام یافته
در ظل عاطفت پدر بی دریغ فراغت فرمائی همچنین رقعه محبت آمیز مودت انگیز نزد مادر سلطانعلی میرزا فرستاده او را بمناکحت خویش نوید داد شاهزاده
باتفاق آن ضعیفه ساده بافسانه و افسون فریفته گشته عزم ملازمت محمد خان جزم کرده در روز جمعه که خواجه یحیی و اکابر سمرقند در مسجد جامع بادای
نماز اشتغال داشتند با سیصد سوار از امرا و لشکریان روی توجه باردوی خان آوردند صید را چون اجل آید سوی صیاد رود محمد خان در کان
گل با آن شاهزاده ساده دل ملاقات کرده دو سه روز اظهار عنایت و عطوفت فرمود آخر الامر طریق نقض عهد مسلوک نموده نهال حیاتش را بصرصر
بیداد از پای در آورد خواجه یحیی و اکابر سمرقند چون حال را بدین منوال دیدند بغیر از اطاعت و انقیاد چاره نداشتند جناب خواجه بدرگاه آمده با اکثر اخوان
و اولاد و قرابتان از عقب سلطانعلی میرزا روان گشتند ممالک سمرقند و بخارا و توابع در تحت تصرف محمد خان در آمده دست تعدی باموال رعایا
دراز کرده بلوازم جور و بیداد اشتغال نمود چون سه چهار ماه بدین منوال بگذشت ظلم ازبکان از حد اعتدال متجاوز گشت از سایر ارکان سمرقند ممتاز
مینمود قاصدی همعنان برق و باد بدرگاه خسرو عالیجاه ظهیرالدین محمد بابر که در اندجان قایم مکان پدر خویش میرزا عمر شیخ بن سلطان ابوسعید گشته
داعیه تسخیر ممالک موروث داشت ارسال فرمود و پیغام داد که مناسب آنست که شاهزاده بر جناح استعجال متوجه تختگاه آبا و اجداد خود شوند
بر وجهی طی مسافت نمایند که در خلال شب بظاهر بلده سمرقند رسند تا بنده دروازه شهر را بسان درب دولت و اقبال بر روی ملازمان آستان
جاه و جلال بگشایم و راه خروج اوزبکان که در این بلده بظلم و تعدی اشتغال دارند مسدود گردانم چون این پیغام بعرض میرزا محمد بابر رسید
بفتح سمرقند امیدوار گشته قاصد را مشمول انعام و احسان بازگردانید و متعاقب مواکب گردون مراتب بجانب دارالملک ماوراءالنهر
متوجه گردید و حال آنکه محمد خان شیبانی بعظمتی هرچه تمامتر در کان گل نشسته بود و خیال آنکه سمرقندیان طریق خلاف مسلوک داشته میرزا محمد

بابر را

بابر را بشهر درآورند بخاطرش خطور نمینمود میرزا محمد بابر از غایت تهور باندک زمانی آن مسافت را طی کرده در شب موعود بدروازه سمرقند رسید خواجه ابوالمکارم باتفاق تمامی اعیان و اعاظم حسب وعده بتقدیم رسانید آنحضرت را بشهر درآوردند و دروازه را مضبوط ساختند و بگروهی از امرا و لشکریان محمد خان امر کردند لشکر اندجان در آن شب دیجور نمونه روز رستخیز ظاهر کردند و اوباش سمرقند در منازل ازبکان ریختند دست بقتل و غارت برآورده بعضی از لشکریان و خواص خان بحمایت طایفه از مردم دور اندیش بگریختند سایر لشکریان گرفتار شده روز دیگر بسیاست حضرت پادشاهی اختصاص یافته قرب سیصد اوزبک هر یک بنوعی غیر مکرر بر خاک هلاک افتاده عنان بسوی عالم آخرت تافتند علی الصباح که خسرو خاوری تختگاه نیلوفری را بنور حضور منور ساخت ظهیر الدین محمد بابر قدم بر مسند سلطنت و جهانبانی نهاد رعایا و بیچارگان سمرقند را امنیت و فراغت دست داد محمد خان در کانگل از کیفیت حادثه وقوف یافته مصلحت در توقف سمرقند ندیده همانروز کوچ کرده متوجه ترکستان گردید حضرت پادشاه محمد بابر میرزا چندگاه در آن مملکت در غایت رافت و نصفت اقامت نمود بقدر مقدور در باب استمالت سپاهی و رعیت سعی فرمود اما چون غلات آنجا را جنود نامعدود اوزبک ضایع کرده بودند قحط و غلای عظیم بوقوع پیوست محمد بابر بملاحظه آسایش رعایا سپاه اندجان را متفرق ساخت محمد خان از آنصورت وقوف یافته باز کمند همت بر کنگره تسخیر سمرقند افکند با سپاهی افزون از چند و چون عنان یکران بطرف آن بلده فردوس مانند منعطف کرد بعد از شیوع این خبر محمد بابر بواسطه تفرقه لشکر روی باندجان نهاد و اهالی آن شهر هر کرا قدرتی بود ترک وطن مألوف نموده و آن بلده بدون منازعی در حیز تسخیر خان والا مکان درآمده همت بر اخذ و قتل اکابر آن مکان گماشت از آن طایفه جمعی که مجال داشتند باطراف ممالک ترکستان و ایران و توران شتافتند زمره که پای بست دام تقدیر شده بودند سپاه اوزبک خون ایشانرا با خاک راه آمیختند خواجه ابوالمکارم مصلحت آنکه کسی او را نشناسد محاسن شریف را تراشیده روی بترکستان نهاد اما چون او را اجل رسیده بود آن حرکت نافع نیفتاد جمعی از لشکریان محمد خان شیبانی او را دیده شناخته نزد خان بردند چون چشم آن پادشاه بهرام قهر بر خواجه ابوالمکارم درافتاد پرسید که چرا ریش خود را تراشیده آنجناب در جواب این بیت خواند بیت چراغی را که ایزد برفروزد   هر آنکس پف کند ریشش بسوزد   اما این لطیفه هیچ سودی نداد همان لحظه قهرمان قهر شهریاری او را بعالم آخرت فرستاد رایت استقلال و استیلاد آن خان والانژاد در اکثر بلاد ما وراء النهر صفت استعلا و ارتفاع پذیرفت سمرقند را دار الملک ساخته ایالت بخارا و توابع را ببرادر خود محمود سلطان عنایت فرمود حکومت ممالک ترکستان را باعمام خود کوچکونجی خان و سونجک سلطان که نبیره دختری میرزا الغ بیک گورکان است تفویض نمود آنگاه خیال استیصال امیر خسروشاه و تسخیر بلاد حصار شادمان و ختلان و بدخشان و قندز و بقلان بر لوح خاطر نگاشت علی التعاقب و التوالی سپاه بیباک اوزبک را بغارت و تاراج آن ولایت مامور گردانیده رایت استقلال و تسلط برافراشت **گفتار در بیان بعضی از حوادث سپهر بوقلمون و درآمدن کابل بحیز تسخیر امیر محمد مقیم** چون بمقتضای آیه کریمه کل شیء هالک الا وجهه بقا و دوام خاصه ذات قادر بیچون و ارتحال از دنیای دون لازم وجود محنت فرسود جمیع متوطنان ربع مسکون در شهور سنه سبع و تسعمایه میرزا الغ بیک بن میرزا سلطان ابوسعید در ولایت کابل بجوار رحمت خداوند جزو و کل پیوست پسرش میرزا عبد الرزاق حاکم آن دیار گشته بجای پدر بر مسند حکومت بنشست بسبب صغر سن شاهزاده در میان امرا و ارکان دولت مخالفت اتفاق افتاده شیرم نام که تمام سرانجام جزئی و کلی را از پیش خود گرفته بود امیر محمد یوسف و امرای دیگر از شهر بیرون رفته فرصت نگاه میداشتند که از میان بردارند تا گاه صباح عید اضحی که شیرم در در دیوانخانه سلطان آتش میکشید با سیصد مرد مکمل بیخبر بکابل رسیده بر سرش تاختند از اینجهت پریشانی تمام بحال کابلیان راه یافته این خبر در گرمسیر بسمع ولد خوردتر امیر ذوالنون محمد مقیم ارغون رسیده در آخر سنه ثمان و تسعمایه لشکر هزاره و نکودری را درهم کشیده تسخیر کابل را پیش نهاد همت ساخت و بدانجانب نهضت نمود میرزا عبد الرزاق فرار بر قرار اختیار کرده محمد مقیم بدولت و اقبال در آنمملکت مقیم شده دختر میرزا الغ بیک را بحباله نکاح درآورد این اخبار در وقتی که بدیع الزمان میرزا و امیر ذوالنون در کنار آب آمویه بودند بدیشان رسید موجب ابتهاج و فرح مزاج همگنان شد **ذکر لشکر کشیدن بدیع الزمان میرزا بعزم رزم خان عالیجاه و بازگشتن از کنار آب آمویه بسبب نفاق امیر خسرو شاه** چون صیت گیتی ستانی ابوالفتح محمد خان شیبانی در اقطار آفاق مشهور گردید و سپاه اوزبک جمعیت اکابر و اشراف سمرقند را بتفرقه مبدل گردانید خاقان منصور سلطان حسین میرزا قاصدان نزد بدیع الزمان میرزا فرستاده او را بر مقابله و مقاتله خان ترغیب نموده امیر خسروشاه نیز ایلچیان ارسال داشته از بیداد اوزبک استغاثه نمود و پیغام گذرانید که هرگاه موکب عالی شاهزاده بکنار آب آمویه رسد بنده با جنود حصار شادمان و ختلان

وبدخشان و قندز و بقلان باردو خواهیم پیوست و در این یورش ملازم رکاب ظفر مآب خواهیم بود بنا بر آن بدیع الزمان میرزا رسل و رسایل بقندهار
و زمین داور فرستاده امثله واجب الاذعان بنام امیر ذوالنون و اولاد در قلم آورده مضمون آنکه علی اسرع الحال سپاه آنحدود را جمع ساخته
بقبة الاسلام بلخ آیند تا در ملازمت موکب عالی بدفع لشکر اوزبک و فتح ماوراءالنهر قیام نمایند امیر ذوالنون لوازم اطاعت بجای آورده با ده
هزار سوار جرار بجانب بلخ گرایید بدیع الزمان میرزا آن امیر شجاعت پناه را بعواطف خسروانه اختصاص داده ابواب مراحم بر روی روزگارش گشود
امیر خسروشاه نیز تحف شایسته و تبرکات بایسته بنظر امیر ذوالنون فرستاده پیغام داد که در باب آمدن بکنار آب آمویه تعجیل نمایند چون آن زمستان
بپایان آمد در حرکت آیند نواب شاهزاده توقیف ورزیده پس از زمستان که سپاه سبزه و ریاحین در کنار جویبار و اطراف کوهسار صف کشیده
بدیع الزمان میرزا عزم یورش سمرقند جزم کرده در آخر سنه ثمان و تسعمائه با دوازده هزار سوار و پیاده جوشن پوش و نیزه گذار از قبة الاسلام بلخ بجانب ترمذ
روان شد امیر عمر بیک را بدار السلطنه هرات فرستاده از پدر بزرگوار استمداد نمود حاکم ترمذ امیر محمد باقر که بمیر باقی اشتهار دارد فی الحال بآنجانب آمده
بتقبیل بساط سلطنت مآب پرداخت و پیشکش کشیده عنایت و التفات یافت آنگاه بدیع الزمان میرزا امیر سلطان حسین ارغون و امیر ذوالنون قرا
قولاغ را نزد امیر خسروشاه بحصار شادمان فرستادند و او را از وصول موکب عالی بکنار آب آمویه و تصمیم عزم رزم با محمد خان خبر دادند و فرمودند
که بزودی بمعسکر ظفر اثر پیوندد تا ان شاء الله باسرع الحال دفع اعدای ملک میسر گردد امیر سلطان حسین و قراقولاغ با امیر خسروشاه و برادران و امیر ولی بیک
و پیر ولی ملاقات کرده فرامین بدیع الزمان میرزا و مکتوب امیر ذوالنون را بدیشان رسانیده ایشان را بر توجه باردوی اعلی ترغیب و تحریص نمودند امیر خسروشاه بنا
بر عدم مساعدت توفیق از طاعت سر پیچیده بخاطر گذرانید که هرگاه بدیع الزمان میرزا از محمد خان شیبانی فارغ گردد شاید که بطمع مملکت میرزا سلطان
محمود قصد من نماید لاجرم عذری سقیم بر زبان آورده فرستادگان را اجازت مراجعت داد چون ایشان باردوی بدیع الزمان باز گشتند و خلاف عهد
امیر خسروشاه را معروض داشتند فی الفور شاهزاده از آب آمویه عبور نمود مقارن آن حال امیر عمر بیک از پایه سریر اعلی باز آمده از تقریر او چنان بوضوح پیوست
که خاقان منصور بخلاف ملتمس لشکر بمدد نمی فرستد لاجرم بدیع الزمان میرزا با امیر ذوالنون طریق مشورت مسلوک داشته طبل رجعت فرو کوفت بعد از
وصول بقبة الاسلام بلخ در چهارباغ ابراهیم منزل گزیده امیر شجاع الدین ذوالنون را اجازت انصراف ارزانی داشت و خود آنجناب علم نهضت بمستقر
عز برافراشت و بدین جهت نقصانی تمام بشوکت بدیع الزمان میرزا راه یافته انواع فتنه روی نمود و محمد خان بفتح بلاد خراسان امیدوار گشته از آب آمویه
عبور فرمود **ذکر فتنه که از خواص بدیع الزمان میرزا بظهور رسید و بدان سبب محمد خان از آب آمویه گذشته ببلخ آمد**
سید جعفر که در احوال گذشته مذکور شد که در سلک سادات دشت قبچاق منتظم بود و خوانین اوزبک نسبت باو در رعایت محبت سلوک مینمودند از دیار
ماوراءالنهر ببلخ شتافت و شرف دستبوس سلطان بدیع الزمان میرزا حاصل کرده چنان ظاهر ساخت که بسبب ظلم و تعدی محمد خان شیبانی
روی گردان شده التجا بظل عنایت پادشاهی آورده ام و مادام الحیات لوازم دولتخواهی بتقدیم خواهم رسانید سلطان بدیع الزمان میرزا بدان سید
مزور اعتماد فرموده او را مشمول انعام و احسان بیکران گردانید جناب سیادت مآب ضمنا با امرا و مقربان شاهزاده طریق اختلاط مسلوک داشته
در خلوت زبان بمدح و ثنای محمد خان میگشاد ایشان را بملازمت او دعوت کرده بانواع مواعید فریب میداد امیر محمد باقر بحسب ظاهر سخنان ایشان را
بسمع رضا قبول نموده حقوق تربیت و رعایت سلطان بدیع الزمان میرزا که نسبت بآنجماعت بتقدیم رسانیده بود بر آن داشت که حقیقت را
برای سلطان بدیع الزمان میرزا معروض دارد پس از عرض مطلب صباح روز دیگر فرمان عالی نفاذ یافت که تمامی امرا و ارکان دولت جهت مشورت
محمد باقر ترخان در خرگاه دیوانخانه مجتمع گردند بعد از اجتماع آنجماعت بدیع الزمان میرزا امرای عظام عمر بیک و شیخ علی طغائی و عاشق محمد
ارغون و یادگار ابو اسحق و اتبوقا و محمد باقر ارغون و شاه منصور را بگرفتن عاصیان مامور گردانید امرا آن ساعت آن زمره نمک بحرام را مقید گردانیدند
و هر یکی را بیکی از اهل اعتماد سپردند یراق و جهات ایشان را بحیطه ضبط در آوردند از جمله گرفتاران شاه محمد برلاس و آفتاب ترخان و منک کیلدی بستاق
رسیدند و عفو پادشاهانه شامل حال ابراهیم سلطان و جهانگیر برلاس و قرا پیر محمد و سید جعفر خواجه گشته حکم عالی باطلاق ایشان صادر شد امیر شاه
منصور که محصل امیر سید خواجه جعفر بود گفت که چون خمیرمایه این فتنه جناب سعادت مآب است گذاشتن او مصلحت دولت نیست و بخلاف رضای
بدیع الزمان میرزا او را بحلق برکشید و مقارن این حال خان گیتی ستان از معبر کرکی عبور نموده و بدیع الزمان میرزا از چهارباغ میرزا ابراهیم سلطان
عنان یکران بطرف گرزوان معطوف گردانید **ذکر طلوع رایت نصرت آیت ثانی از افق مملکت بلخ و گرفتار شدن**

اما اهالی آن بلده بعیش ناخوشگوار و محنت تلخ در اوایل پاییز سنه تسع و تسعمائه محمد خان شیبانی رایت کشورستانی برافراخت و بنابر استدعای امیر محمد باقر ترخان از معبر کرکی عبور نموده نواحی اندخود را در تصرف سرادقات سلطنت ساخت و محمد باقر بموکب عالی پیوسته پیشکش کشیده اما منظور نظر التفات نشد و محمد خان ویرا بآن طرف آب کوچانیده و خبر عبور خان گیتی ستان در چهارباغ میرزا ابراهیم سلطان بعرض بدیع الزمان میرزا رسید بنابر پریشانی سپاه و عدم جمعیت دلیران رزم خواه مصلحت توقف ندید و نور حدقه سلطنت و جهانبانی میرزا محمد زمان میرزا را در بلخ گذاشته امیر سلطان قلنجاق را در ملازمت شاهزاده بازداشت رایات عالیات سلطانی از راه دره گزیسان بجانب جرزوان تافت و محمد خان شیبانی چون مهم اندخود را فیصل داد روی توجه ببلخ آورد و فوجی از لشکریان قیامت اثر اوزبک را بناحیه شبرغان نامزد کرد چون آن جماعت بحدود آن ولایت رسیدند امیر علیخان ولد امیر عمر بیک با صد نفر از سپاهیان دلاور بعزم رزم از قلعه بیرون خرامید و میان آن جماعت و اوزبکان مقاتله بوقوع انجامید و در اثنای شمشیر تیزی باسب امیر علیخان رسید و لشکر اوزبک او را دستگیر کرده بندی گران بر پایش نهادند و باردوی خان بردند و ماهچه رایات ظفر آیات خانی در کمال حشمت و کامرانی از افق ظاهر بلخ طلوع نمود امیر سلطان قلنجاق و سایر امرا و اعیان که در آن مکان بودند خاطر بر تحصن قرار دادند و از آنجانب محمد خان شیبانی با قریب دو هزار کس از سالکان مسالک پهلوانی در برابر دروازه شترخار منزل گزیده جای محمود سلطان برادر خود در برابر دروازه عراق معین گردانید و دیگر جمعی از سلاطین جوجی نژاد را بدروازه عکاشه جای داد و در برابر تمامی بروج بلخ امرا و نوینان فرستاد و نخست ایلچی بشهر فرستاده امیر سلطان و سایر امرا و بدیع الزمان میرزا را باطاعت و انقیاد دعوت فرمود و چون این سخن در سمع قبول ایلچیان جای نیافت ترتیب اسباب قلعه گیری اشارت فرمود و بعد از یک هفته که اوزبکیان چپر و طوره بسیار بهم رسانیدند و آب خندق را بطرفی دیگر انداخته راه توجه بخاکریز مرتب گردانیدند و حکم جنگ سلطانی بنیاد یافت و سپاه اوزبک از جمیع جوانب شهر آواز سورن و کرنای و صدای کورکه و کوس در خم طاق سپهر آبنوس انداختند مانند مور و ملخ روی بخندق آورده آثار رستخیز ظاهر ساختند و محمد خان در آن صباح جوشنی شب رنگ پوشیده بر اسپی کوه پیکر سوار گردیده قریب دو هزار سوار اوزبک جبه پوش پیشاپیش او روان گشتند و چپرها و طوره‌ها در سر کشیده بخندق دروازه شترخوار در آمدند و مردم خواجه جلال میرکی آغاز اضطراب کرده دست به تیر و سنگ کردند و آنجناب ایشان را تا آن زمان که اوزبکان بخاکریز بالا رفته نزدیک بخندق شیخ رسیدند از انداختن تیر و سنگ منع نمود آنگاه سنگی بطرف دشمنان افکند و آن حجر بسر جری خورده بردارنده آنرا بخندق غلطانید و بعد از آن سایر دلاوران که در آن برج بودند دست بانداختن ناوک دیده دوز و سنگ مرگ آهنگ بگشودند و سپاه خان چاره منحصر در فرار دانسته بسیاری از ایشان در آن خندق قبل و بر زبر یکدیگر افتادند و همچنین از جمیع بروج شهر بهادران بهرام قهر عقاب تیر مرگ تاثیر از آشیانه کمان پرواز دادند و کمانهای رعد را بغرش در آوردند ابواب محاربت و مدافعت برگشادند و اگرچه در آن روز اوزبکان نهایت جلادت و مردانگی بجای آوردند و جمعی کثیر را بزخم ناوک مردافکن مجروح ساختند اما چون گرفتن آن شهر از قبیل محالات است عاقبت انهزام یافته و در آن جنگ قریب پانصد نفر از جنود خانی بزخم سهام خون آشام و بضرب سنگ رعد از عالم فانی بجهان جاودانی روی آوردند و بر این قیاس ده نوبت دیگر چریک اوزبک در بلخ جنگ سلطانی انداختند و مانند روز اول مهمی از پیش نبردند لاجرم مراجعت نمودند بعد از آن خاقان از ضایع شدن لشکر باز اندیشیده امرا و بهادران را باشتغال نیران قتال مأمور گردانید اما بقدر امکان در تضییق محصوران میکوشید و در آن اثنا شبی امیر علیخان بند بر پا بگریخت و کنار دروازه شترخوار فریاد برکشید و نام خود ظاهر گردانید و جمعی از نوکران خواجه میرکی با یاران دویده او را بردند و بر مخلص او محامد لوازم الهی بجای آوردند چون محمد خان شیبانی مدت سه ماه در ظاهر بلخ نشست و دانست که تسخیر آن بلده بجنگ تیر تدبیر پذیرفتنی نیست در اواسط همان زمستان طبل مراجعت کوفته از آب آمویه بگذشته بسمرقند شتافت و نوبت دیگر انوار فراغت و رفاهیت بر وجنات احوال ساکنان قبة الاسلام بلخ تافت اما در مدت محاصره آنمقدار خرابی از سپاه اوزبک در ظاهر آن بلده و توابع روی نمود که مزیدی بر آن متصور نتوان کرد

ذکر شمه از حال بدیع الزمان میرزا در آن اوان و بیان مخالفت امیر ناصرالدین عمر بیک

در آن ایام که محمد خان شیبانی با سپاهی بعدد قطرات باران بمحاصره قبة الاسلام بلخ قیام مینمود چون بدیع الزمان میرزا در ولایت جرزوان بدره خور تحصن نمود و چند نوبت رسل و رسایل بپایه سریر اعلی فرستاد و کیفیت بیداد لشکر قیامت اثر اوزبک را شرح داده استمداد کرد خاقان منصور چون آزار سپاهیان از آنحضرت در دل داشت درباب ارسال مدد رسم تغافل و اهمال بجای آورد و امیر عبد اللطیف خان بتار و میر ابوالقاسم بخشی را فرمود که با لشکر بادغیس و مرو رود بسر پل مالان رفته رحل اقامت اندازند و کنار آب مرغاب را مضبوط و مستحکم سازند و بدیع الزمان بعد از مراجعت محمد خان از جرزوان بچیچکتو شتافته

بقیت ایام زمستان آنجا بپایان رسانید چون سلطان بدیع الزمان میرزا آیین فروردین سپاه سبزه و ریاحین بفضای دشت و بساط بساتین
کشید از آنجا کوچ فرموده صحرای جورجان را محل نصب لوای ظفر انتما گردانید و ایلچیان نزد امیر خسروشاه فرستاد و کرت دیگر او را بسلوک طریق موافقت
دعوت نمود و در باب استمداد جهت دفع اوزبک مبالغه فرمود و بار دیگر امیر خسروشاه اظهار انقیاد کرده برادر خود امیر ولی بیک را بملازمت شاهزاده
فرستاد و مقرر آنکه چون بدیع الزمان میرزا در حضور او مراسم عهد و پیمان بجای آورد که نسبت بدیشان قصدی نیندیشد خود نیز با لشکرهای بسیار
از حصار شادمان و ختلان و قندز و بقلان بخدمت شتابد و در مقابله و مقاتله محمد خان تقصیر جایز ندارد و چون امیر ولی در نیم فرسخی اردوی
عالی منزل گزید قبل از آنکه بعز دست بوس بدیع الزمان میرزا مشرف گردد امیر عمر بیک خیال باطل کرده تا نیمشبی با وی ملاقات کرده و او را از سیاست
شاهزاده ترسانید تا فی الحال طبل رحیل کوفته همعنان بشبرغان شتافت و عمر بیک در آن بلده متوقف شده امیر ولی بیک عنان یکران بقندز تافت
و بعد از آن میرزا بدیع الزمان قاصدی بزمین داور نزد امیر ذوالنون فرستاده پیغام داد که علی اسرع الحال با فوجی از ابطال رجال متوجه موکب ظفر
مآل گردد تا دفع امیر عمر بیک و فتح شبرغان بوقوع پیوندد و بنفس نفیس از آن منزل کوچ کرده عنان بجانب چیچکتو تافت **ذکر نهضت خاقان
منصور بخیال گرفتن شاهزاده عالیجناب و مراجعت نمودن بسبب عرض مرض در منزل ترتاب** چون خبر تحصن امیر عمر بیک
در شبرغان و توجه میرزا بدیع الزمان بصوب چیچکتو در هرات اشتهار یافت خاقان منصور با سپاه موفور عازم کنار آب شد و بخیال آنکه شاید
آن صید وحشی را بدام اطاعت در تواند آورد و آن پسر سرکش را بار دیگر مطیع و منقاد تواند کرد بعد از قطع منازل مرحله ترتاب را معسکر ظفر مآب
ساخته در آن موضع بحسب تقدیر مزاج همایون بغایت سقیم گشت و صحت بدن روی در نقصان نهاده کار از امضای آن عزیمت درگذشت پس
از چند روزی از دار الشفاء و ننزل من القرآن ما هو شفاء و رحمة للمؤمنین شفاء عاجل شامل حال خاقان عادل گردید و از آنجانب چون بدیع الزمان
میرزا بدامن کوه الموز رسید و نهضت و مرض پدر بزرگوار نزد او بوضوح پیوست داعیه فرمود که قدم در طریق اخلاص نهاده بملازمت آستان سلطنت
آشیان شتابد و تقبیل انامل فیاض نموده بار دیگر بشرف ملاقات خاقان منصور دریابد بنابر آن امیر سلطان بایزید برلاس را بکریاس گردون اساس
فرستاده بنواب بارگاه سپهر اقتباس پیغام داد که اگر حضرت خاقان دفتر جرایم و آثام این مهالک سبیل سرگردانی را بآب عفو و مرحمت فرو شوید
و در حضور سادات و مشایخ دار السلطنت هرات لوازم عهد و پیمان در میان آرند که قصدی نیندیشد حلقه اطاعت در گوش کشیده بپایه سریر
اعلی می آیم و غاشیه متابعت بردوش گرفته در ظلال عاطفت لایزال می آیم چون امیر سلطان بایزید بدرگاه خاقان عالیجاه رسید و سخنان
بدیع الزمان میرزا بعرض رسانید خاقان منصور امیر سلطان بایزید را رخصت معاودت ارزانی داشت و اجابت ملتمس ملاقات را در حیز تأخیر
انداخت آنگاه اردوی همایون بطرف بلده هرات کوچ کرده خاقان صاحب حشمت قرین صحت و سلامت بمستقر سریر سلطنت رسیده لوازم نصفت
و مرحمت بجای آورد **ذکر توجه میرزا بدیع الزمان میرزا از الموز بظاهر شبرغان و باز آمدن امیر عمر بیک بآستان اقبال
آشیان** در آن ایام که امیر سلطان بایزید از درگاه خاقان منصور باردوی میرزا بدیع الزمان میرزا مراجعت نمود و سبب عدم اجابت ملتمس ملاقات
عرض فرمود شاهزاده در بحر اندیشه فرو رفت که آیا گلزار مملکت از خار طغیان معاندان بدستیاری کدام یک از معاونان پاک گرداند و امیر عمر بیک
که اظهار شعار خلاف کرده در قلعه شبرغان متحصن گشته بود بچه طریقه از طریق عناد گذرانیده بجاده اتحاد رساند مقارن آن بشری خجسته مقال از نزد
امیر ذوالنون رسید و از زبان آنجناب بشرف عرض رسانید که چون این مخلص را بر مخالفت امیر عمر بیک اطلاع افتاد سپاه زمین داور و فراه
و غور و ساخر و تولک را جمع آورده بر جناح استعجال عنان توجه بجانب شبرغان انعطاف داد و بعد از آنکه عز دستبوس حاصل کرده بعرض رسانید که لایق
دولت روز افزون آنکه موکب همایون نیز بطرف آن بلده نهضت نماید تا مهام مخالفان فیصل یافته دست عنایت الهی ابواب فتوحات نامتناهی
بر روی ملازمان آستان پادشاهی برگشاید بدیع الزمان میرزا بعد از استماع این بشارت بدیدن چهره فتح و نصرت واثق گردید و از الموز در حرکت آمده
عنان یکران بصوب شبرغان منعطف گردانید چون ماهچه علم ظفر شیم قطع منازل و مراحل کرده پرتو وصول بر سه شنبه بازار انداخت امیر ذوالنون
از آنجانب رسیده و امیر عمر بیک از قرب وصول موکب عالی و باز آمدن امیر ذوالنون وقوف یافته خاطر بر تحصن قرار داد و برج و باره شبرغان را مضبوط
ساخته ابواب عناد و لجاج برگشاد و سلطان بدیع الزمان میرزا اعلام فتح و ظفر برافراشته و سپاه جلادت شعار اکمل ساخته صباح روز چهارشنبه
از یورت سه شنبه بظاهر شبرغان رسیدند و صدای نقاره و نفیر و ادای سورن و کرنای باوج فلک رسانیدند و سلطان بدیع الزمان میرزا در عیدگاه

آن بلده نزول جلال کرده امیر ذوالنون در مدرسهٔ سیدی احمد میرزا فرود آمده و سایر امرا و لشکریان آن بلده را در میان گرفتند و آب خندق را بطرفی دیگر افکندند و جهة پر ساختن آن آغاز کشیدن خاک و انداختن درخت کردند اما چون خاطر امیر ذوالنون مایل آن بود که بین الجانبین مصالحه واقع شود و امیر عمر بیک باز دیگر در سلک سایر امرا و نوئینان میرزا بدیع الزمان انتظام یابد اصلا اجازت حرب و جنگ و رخصت انداختن تیر و سنگ نمیداد و پیوسته جهت تمهید بساط صلح و صفا قاصدان سخندان نزد امیر عمر بیک میفرستاد و بعد از تکرار آمد شد سفرا امیر عمر بیک با امیر ذوالنون پیغام فرستاد که اگر آنجناب قدم رنجه فرموده با معدودی چند از ملازمان بدان قلعه تشریف آورند و خاطر امرا بتاکید قواعد عهد و پیمان بخشد دروازهای شبرغان را بسان ابواب دولت و اقبال بر روی بدیع الزمان میرزا میگشایم و بدستور پیشتر بملازمت شتافته و طریقهٔ خدمتکاری و جان سپاری سلوک مینمایم امیر ذوالنون این التماس را بعز اجابت مقرون گردانیده صباحی عازم درون شبرغان گردید قبل از آنکه پای در رکاب آورد و بدیع الزمان میرزا بمنزل جناب امارت مآب تشریف برده در آنزمان آنجناب را چنان بخاطر رسید که اگر آنحضرت بقدم عنایت و بنده نوازی بقلعه خرامد بواسطه امیر عمر بیک را بالتفات خاطر فیاض امیدوار گرداند هر آینه در حصول مقصود داخل خواهند بود و این معنی را بعرض رسانیده بدیع الزمان میرزا از صوابدید امیر صاحب تدبیر در نگذشت و امیر ذوالنون و دو سه خدمتکار عازم شبرغان گشت امیر عمر بیک چون این خبر شنید طنطنهٔ نقاره بشارت باوج سپهر دوار رسانید و پل روان انداخته حضرت پادشاهی و جناب امارت پناهی بقلعه شتافتند و امیر عمر بیک شمشیر بگردن و کفن اندر دست سعادت بساط بوسی دریافت و زبان اعتذار و استغفار برگشادند و بدیع الزمان میرزا و فرزلات و عثراتش را بآب اغماض فرو شسته او را بمزید تربیت و احسان مفتخر و مباهی گردانید و باردوی اعلی معاودت نموده همانروز از ظاهر شبرغان کوچ فرموده در نواحی سه شنبه بازار معسکر همایون شهریار کامکار گشت و صباح روز دیگر امیر عمر بیک بملازمت شتافته از سر مخالفت و عناد یکبار گی در گذشت **ذکر توجه امرای عالیجاه بعزم ملاقات امیر خسروشاه و بپایان افتادن امیر مشار الیه از مسند دولت و کامرانی بوادی نکبت** چون مهم شبرغان بر نهج مسطور فیصل یافت بدیع الزمان میرزا با اعاظم نوئینان و امرا در باب مراسم حراست ممالک خراسان از دخل ابوالفتح محمد خان شیبانی شرایط مشورت بتقدیم رسانید و بنابر استصواب اصحاب رای و تدبیر خاطر دریا تاثیر بر آن قرار داد که امرا اعظام شجاع الدین امیر ذوالنون و امیر ناصر الدین عمر بیک و علیخان و اسفندیار ترکمان و شاه منصور نزد امیر خسروشاه رفته بهر نوع که دانند او را استمالت داده مطمئن گردانیده باردوی اعلی رسانند که باتفاق سپاه ممالکی که در تصرف اوست دفع لشکر اوزبک میسر پذیرد اما با سه هزار سوار عازم قندز شده هم در آن ایام خسروشاه در اندیش سید حسن ابیوردی را که در سلک صدور منتظم بود بپایهٔ سریر اعلی روان فرمود که تا کیفیت احوال بعرض خاقان ستوده خصال رسانیده طلب عهد و جان نماید که هرگاه آنحضرت بخدمت والد بزرگوار شتابد عنایت و التفات و تربیت و رعایت یابد آنگاه موکب عالی از سه شنبه بازار بجانب دره جز در حرکت آمد اما امرا اعظام که متوجه قندز بودند چون یک دو منزل قطع نمودند امیر شاه منصور بقندز رسید و خسروشاه را بر توجه امرا اعظام مطلع گردانید خسروشاه متوجه کوهستان شده از سر حکومت در گذشت تبیین این مقال آنکه در خلال این احوال محمود سلطان بموجب فرموده برادر خود محمد خان شیبانی با جمعی کثیر از سالکان مسالک پهلوانی عزم رزم امیر خسروشاه جزم کرده روی بقندز آورد و امیر خسروشاه از کیفیت حادثه وقوف یافته عبدالرحمن که در سلک قرابتانش انتظام داشت با فوجی از سپاه برسم زبان گیری باستقبال باغی فرستاد و عبدالرحمن بیک در حدود سالی سرای از آب گذشته بمحمود سلطان رسید و آتش قتال اشتعال یافته تیری بر کتف عبدالرحمن بیک خورده روی بانهزام نهاد و گریختگان معرکه در محلی که امیر خسروشاه در قندز بود بشهر در آمدند پریشانی تمام برجال قندز یان راه یافت و امیر خسروشاه را چون آفتاب دولت و اقبال بحضیض نکبت و زوال انتقال کرده بود با وجود ذخیره بسیار و قرب وصول امرا کبار عنان تمالک و تماسک از دست داد و قندز را بازگذاشته با طایفهٔ از خواص خویش روی بکوهستان آورده و امیر شاه منصور مراجعت فرموده در منزل خلم با امرا اعظام رسید و صورت واقعه را معروض گردانید امیر ذوالنون از کمال عزت و شجاعت فرمود که شهری چنین معمور را بتصرف اوزبکان گذاشتن و از این موضع رایت معاودت برافراشتن شیوهٔ مردان مرد و شیمهٔ دلیران صف نبرد نیست بلکه داعیه آنست که بقندز رویم و آن بلده را مستحکم سازیم و بتصرف محمود سلطان نگذاریم و امرا طوعا و کرها در امضای این عزیمت با امیر ذوالنون اتفاق نموده آن شیر بیشهٔ دغا همان ساعت جیبه بخش گردید و اوروغ خود را بطرف اردوی اعلی بازگردانیده و چون امیر ذوالنون در ظاهر قندز نزول فرمود و بتحقیق پیوست که مولانا محمد ترکستانی که در قندز بغایت معتبر بود خاطر صغار و کبار را بمتابعت محمد خان شیبانی مایل گردانیده انتظار وصول محمود سلطان میکشد تا شهر بدو سپارد

امیر ذوالنون قاصدان سخندان نزد مولانا محمد و سایر قندزیان فرستاده ایشان را از صولت سپاه اوزبک تخویف نموده پیغام داد که مناسب چنانست که دروازها بگشایند که من با سایر امراء عظام بشهر درآمده اطراف و جوانب آنرا مضبوط گردانم و بمعاونت عنایت الهی و مساعدت دولت پادشاهی در دفع اوزبکان بکمال شهامت و جرأت بتقدیم رسانم مولانا محمد این سخن را بسمع قبول جای نداد و در مقام هواداری محمدخان راسخ دم بود و دروازها نگشاد بنا بر آن امیر ذوالنون با سایر امرا بجانب اردوی عالی مراجعت نمود و در دره خزبغر بملاقات بدیع الزمان میرزا چاره کار و استرضای خاطر بزرگوار ندانست عزم توجه بجانب هرات جزم کرد و میرزا محمد زمان را با اهل حرم و بعضی از امرا از بلخ بیرون آورده بدستور معهود محافظت آن بلده را به نیروی شجاعت و پهلوانی امیر سلطان قلیچاق بازگذاشته رایت آفتاب اشراق بصوب شبرغان برافراشت و بعد از وصول بجور جان زمام حکومت آن ولایت را بکف کفایت و جلادت امیر علیخان ولد امیر عمر بیک داد و از قلعه شبرغان فرستاده از راه چکچیر بالنگر سنگی شتافت و در آن منزل امیر حسن باوردی از پایه سریر اعلی باز آمده الطاف و اعطافی که از خاقان منصور نسبت بحضرت عالی معلوم نموده بود بعرض رسانید و این معنی موجب ازدیاد تصمیم عزیمت آنحضرت گشته فضای میمنه را از یمن مقدم همایون پناه نضارت ریاض رضوان بخشید و در آن منزل امیر خسروشاه بسعادت ملازمت استسعاد یافت و پرتو آفتاب عنایت و عاطفت بر وجنات احوال موفور الاختلالش تافت چنانچه عنقریب مسطور خواهد گشت و تفصیل این روایت بعد از محاربه شیبانی خان با محمود سلطان بر زبان خامه سخندان خواهد گذشت

ذکر لشکر کشیدن سلطان محمود خان و الچه خان و بیان وقوع محاربه میان خواقین عالی شان ابوالفتح محمدخان شیبانی

در آن زمان که پادشاه مؤید کامکار کامران ظهیرالدین محمد بابر بن میرزا عمر شیخ گورکان متوجه دارالسلطنه سمرقند بود دگربار سلطان احمد تنبل باشتعال نیران طغیان اقدام نموده ابواب مخالفت و عصیان برگشود و با آنکه جهانگیر میرزا بسان دولت و اقبال از وی جدا شده بود بدستور پیشتر باسم سلطنت بروی اطلاق نمود بنا علی هذا چون پادشاه اسلام پناه سمرقند را بشیبانی خان بازگذاشته و استیلای بر ممالک موروث میسر نشده و بتاشکنت شتافته و چندگاه مشمول عاطفت سلطان محمود خان بوده از محنت محاربه و محاصره برآسوده سلطان محمود خان باتفاق برادر خود سلطان احمد که بالچه خان مشهور گشته همت بر آن گماشت که لشکر بصوب اندجان کشد و آن مملکت را از سلطان احمد تنبل انتزاع نموده بپادشاه جهان مطاع سپارد و این عزیمت را از حیز قوت بفعل آورده در تاریخ سنه ست و تسعمائه با سپاه فراوان بدان صوب روان شد تا قبل از آنکه بمقصد رسد و دست در گردن مقصود کند شیبانی خان با لشکری بعدد قطرات باران در رسید و در همان منزل تلاقی لشکرین دست داده قتالی در غایت صعوبت اتفاق افتاد و بحسب تقدیر خانیکه و الچه خان بر دست اوزبکان اسیر شدند و پادشاه جهانبان عنان بصوب بعضی از ولایت مغولستان انعطاف داد و دیده امید شیبانی خان از دیدن پیکر فتح و ظفر روشنی یافته قاصدی همعنان برق و باد بتاشکنت فرستاد و مغولان آنجا را پیغام داد که سلطان محمود خان و سلطان احمد خان در دست ما گرفتار گشته ظهیرالدین محمد بابر پادشاه روی بوادی فرار آورد اگر شما را تمنا آنست که نایره غضب قیامت نهیب خرمن حیات گرفتاران را بسوزد نگرداند دشمنان خانی را هر جا یابند از راه گریز مانع آیند و آن دو خان شاهزاده سه روزی نگاه داشته بعد از آن رخصت داد که بهر جا که خواهند توجه نمایند و رشته حیات ایشان بر وجهی که در ضمن حکایات اولاد جغتای خان نوشته شد مقطوع گشت بعد از این رایت خان شیبانی پیشتر از پیشتر مرتفع گشته سمرقند را دارالملک ساخت و برادرش محمود سلطان بدستور سابق لوای حکومت در بخارا برافراخت و بالاتفاق تاشکنت و ولایت سلطان محمود خان و الچه خان با اعمام کوچنجی خان و سونجک سلطان که والده ایشان دختر میرزا الغ بیک گورکانست تعلق گرفت و منصب داروغگی شاهرخیه با میر یعقوب که در سلک عاظم امرا انتظام داشت سمت اختصاص پذیرفت

ذکر رسیدن امیر محمد باقر بملازمت حضرت پادشاه عالیجاه ظهیرالدین محمد بابر و بیان سبب وصول امیر خسروشاه بدرگاه بدیع الزمان میرزا

چون پادشاه اسلام پناه از معرکه سلطان محمود خان عنان یکران بصوب مغولستان منعطف گردانید و یکدو روزی در طی مسافت اوقات گذرانید بوضوح پیوست که فوجی از معاندان دهانه دره را که در آن راه واقع است مضبوط ساخته اند و بخیال دست بردپای جلادت مستحکم کرده و تیغ عناد آخته اند بنا بر آن حضرت پادشاهی از سلوک آن طریق احتراز واجب دانسته براه غیر معهود بجانب حصار شادمان شتافت و عنان توجه بطرف مدینة الرجال ترمذ تافت حاکم آن ولایت امیر محمد باقر که از صولت سپاه اوزبک شبی بفراغت بر بستر استراحت نمی غنود وصول موکب همایون بابری را فوزی عظیم دانسته با ساوری و پیشکش بخدمت شتافت آنحضرت در باب

توجه بطرفی که متضمن مصلحت دولت باشد باوی مشورت نمود امیر صاحب تدبیر بعرض زیبنده تاج و سریر رسانید که چون محمد خان شیبانی بر ممالک ماوراء النهر استیلا یافته و شرار تفرقه و پریشانی بر صفحات حال رعیت و سپاهی حضرت پادشاهی راه یافته مناسب آنست که چند روزی بار و زکار ستیزه کار در سازیم و بجانب کابل رفته خود را از حدود مملکت اوزبک دور اندازیم در شهور سنه عشر و تسعمائه روی توجه بجانب کابل آورد و بحسب اتفاق موکب عالی بر منزلی واقع شد که امیر خسروشاه در حدود آن بود لاجرم با تحفه لایق بملازمت حضرت پادشاه شتافت و تمام یراق و جهات گذاشته با دو سه نفر فرار بر قرار اختیار کرده علم عزیمت بصوب اردوی بدیع الزمان میرزا افراشت و در قصبه میمنه خبر رسید که امیر خسروشاه بخدمت پادشاه عالیجاه میرسد و بدیع الزمان میرزا بنا بر مکارم اخلاق جرایم سابقه او را نابوده تصور نموده قرة العین سلطنت و کامکاری محمد زمان میرزا و امیر ذوالنون و سایر امراء و ارکان دولت را باستقبال امر فرموده و خود نیز از اردوی عالی بیرون رفته بر سر پشته فرود آمد و شاهزاده و امیر ذوالنون امیر خسروشاه را در آن منزل بسعادت دستبوس رسانیدند و آن حالاتی که او را در خدمت حضرت پادشاه پیش آمده بود معروض داشتند و هم از روز بدیع الزمان میرزا همت بر سر انجام اسباب مکنت امیر خسروشاه مصروف داشته و بدیع الزمان میرزا با امیر خسروشاه طریق مشورت مسلوک داشته عزم ملاقات خاقان خجسته صفات مصمم گردانید و از میمنه کوچ کرده در النگ چیچکتو قبه خرگاه بذروه فلک مهر و ماه رسانید

ذکر وصول موکب شاهی بظاهر بلده کابل و مفتوح شدن

چون ظهیر الدین محمد بابر باستصواب امرا دولتخواهان درگاه عزم تسخیر کابل جزم کرده راه آن ولایت پیش گرفت و بسرعت طی مسافت کرده فضای آن بلده از زمین مقدم همایونش نضارت گلستان ارم پذیرفته امیر محمد مقیم چون تاب مقاومت نداشت در شهر متحصن گشت و بعد از چند روز دیگر که چریک منصور کابل را محاصره نمودند و متوطنان آنجای بملازمت کشورگشائی مایل شده و کار مقیم از صبر و شکیبائی درگذشت طلب عفو و امان و مسئلت عهد و پیمان نمود تا بخدمت شتابد و کلید شهر و قلعه سپرده عنان بصوب گرمسیر و قندهار تابد و محمد بابر پادشاه بنا بر ملتمس محمد مقیم جواب داد که دروازهای شهر بگشاید و محمد مقیم بولایت پادشاهی امیدوار گشته از کابل بیرون خرامید و شرف بساط بوس دریافته و پیشکش کشید محمد بابر پادشاه وعده او را بعوارف خسروانه و عواطف پادشاهانه سرافراز ساخت و با تمامی نوکران و ملازمان و یراق و استعداد فراوان رخصت رفتن بوطن مألوف ارزانی داشت و حضرت پادشاهی بمرافقت و موافقت تأییدات و معاضدت توفیقات نامتناهی خطه کابل و توابع و مضافات و ضمایم و ملحقات را بتحت تصرف در آورده معمور و آبادان گردانید و طوایف مزارعان را که پایمال جور و عدوان و دست خوش ظلم و طغیان گشته بودند در مهاد امن و امان رسانید

ذکر توجه بدیع الزمان میرزا بجانب هرات باتفاق امیر شجاع الدین ذوالنون و امیر خسروشاه بامید لطف و عنایت خاقان کشورگشا

حضرت امیر خسروشاه ملاقات بدیع الزمان میرزا نمود آن قرة العین سلطنت اشتیاق حضرت خاقان علی را مستحسن شمرده و امضای آن عزیمت متضمن صلاح دین و دولت دانسته بدیع الزمان میرزا از چیچکتو پای مبارک در رکاب میمنت انتساب آورده از سر پل تامان بجانب لشکر مقدسه غیاثیه در حرکت آمده و خبر نهضت بدیع الزمان میرزا و امیر ذوالنون و امیر خسروشاه بصوب دار السلطنه هرات شیوع یافته خاقان منصور بغایت مبتهج و مسرور گردید و بجهت اطمینان بدیع الزمان میرزا و امراء عالیشان جناب شیخ الاسلام سیف الملة و الدین احمد التفتازانی و شیخ جلال الدین ابویزید پوران و سید نظام الدین سلطانعلی مشهدی که مشهور بمیر خواب بین بود و امیر غیاث الدین امیر سیف الرازی و قاضی صدر الدین محمد امامی را که خلاصه مشایخ و سادات و علما و قضات ممالک خراسان بودند بمجلس فیض بخش طلب فرموده در حضور ایشان دست بر مصحف مجید و کلام معجز نظام سبحانی نهاد و قواعد پیمان را بغلاظ ایمان مؤکد گردانید که نسبت ببدیع الزمان میرزا و امیر ذوالنون و امیر خسروشاه قصدی بخاطر عاطر همایون نگذرانم و درباره ایشان غایت شفقت و عنایت بتقدیم رسانم آنگاه آن پنج بزرگ را رخصت فرمود که باستقبال شاهزاده و امرا شتابند و بکمال عطوفت و مهربانی حضرت خاقانی را خاطرنشان نمایند تا بی دغدغه عزیمت را بامضا رسانند و اکابر عظام ذوی الاحترام متوجه ملازمت شاهزادگان گردون غلام گشته در لشکر مقدسه غیاثیه بآن سعادت فایز شدند و هر یک پیشکش لایق کشیده کیفیت عهد و میثاق سلطان آفاق را مشروح معروض گردانیدند و بدیع الزمان نسبت بآن زمره واجب التعظیم بکمال اعزاز و احترام بظهور رسانیده بوثاق ایشان تشریف برد و همه را بخلعت فاخره و انعامات وافره نوازش کرده روی بمقصد آورد و چون در منزل بادام تو نزول اجلال دست داد ابو المنصور مظفر حسین میرزا با والده خود مهد علیا خدیجه بیگی آغا که برسم استقبال از هرات توجه کرده بودند با حضرت اعلی بدیع الزمان میرزا ملاقات نمودند

و غبار نقار که میان آن دو جانشین حایل بود بآب الفت و موانست فرو نشانیده در تأکید مبانی محبت و اتحاد سعی فرمودند و روز دیگر که پانزدهم جمادی الاول سنه عشر و تسعمائه بود خاقان منصور از باغ جهان آرا متوجه ملاقات فرزند ستوده خصال حمیده صفات گشته بدیع الزمان میرزا نیز از باد ام تو در حرکت آمده بوقت نماز پیشین بنواحی عباس که نیم فرسخ از قریهٔ کرخ پایان تر است از مقارنهٔ آن نیر برج سلطنت غیرت افزای سپهر اخضر گشت و بدیع الزمان میرزا چون چشم بر تخت روان عالیشان افتاد خواست که بشیوهٔ ارباب جرایم رومال در گردن اندازد و سه نوبت زانو زده شرف پابوس دریابد خاقان منصور از مشاهدهٔ آن صورت رقت فرموده فرزند ارجمند را از آن امر معاف داشت و میرزا بدیع الزمان یک زانو زده حضرت خاقانی او را در آغوش عطوفت و مهربانی کشیده قطرات عبرات از فوارهٔ دیدهٔ اشتیاق روان گردانید و مدتی پدر و پسر در آغوش یکدیگر سر برده زار زار بگریستند و حضرت خاقان در غایت مهربانی و بدیع الزمان میرزا نهایت نیازمندی بظهور رسانیده در هم می نگریستند و هم در آن مجلس که بوجود سادات عظام و مشایخ کرام و قضات اسلام و فضلا و علما مشحون بود امرای کبار امیر شجاع الدین ذوالنون و امیر خسروشاه را بشرف دستبوس خاقان عالیجاه رسانیدند و آن دو امیر در غایت انفعال و خجالت زمین اخلاص و خدمت بوسیده لوازم خلوص عبودیت ظاهر گردانیدند و خاقان منصور ایشان را بوفور پرسش و نوازش سرافراز و مفتخر ساخت و آن شب حضرت خاقانی در بزم خرمی و عیش نشسته ابواب فرح و سرور مفتوح و بتجرع راح ریحانی و آشامیدن بادهٔ ارغوانی حظی تمام از زندگانی گرفته رایت شادمانی برافراشتند روز دیگر خاقان بر تخت روان سوار شده شاهزادگان عظام بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین گورکان پیش پیش آنحضرت روان شده امیر ذوالنون بجانب دست راست و امیر خسروشاه بطرف دست چپ بحرکت آمدند و در آن روز از اصناف فرق انام با غلبهٔ تمام دشت و صحرا و کوه را فرو گرفته بودند اجتماع خلایق از مرد و زن در مضایق طریق بمرتبه بود که در هیچ عید و نوروز مانند آن کسی مشاهده ننمود و خاقان منصور در عین فرح و سرور باین ترتیب و آیین از راه خیابان بمدارس سر پل انجیل که بنا کرده معمار آنحضرت است رسیده شاهزادگان عظام و امرا و نوئینان ذوی الاحترام پیاده گشتند و بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین میرزا دو پایه پیش تخت روان آنحضرت را بر دوش گرفتند و امیر خسروشاه و امیر ذوالنون دو پایهٔ تخت فیروز بخت را بر داشتند و بمدرسهٔ شریف در آوردند آنگاه خاقان بباغ جهان آرا شتافت و منزل امیر علیشیر از یمن مقدم بدیع الزمان میرزا نضارت سپهر خضرا یافت و هر یک از امرا در مقام بهجت افزا که جهت ایشان تعیین یافته بود نزول نمودند و روزی چند در غایت سرور و بهجت بسر برده از رنج راه برآسودند در آن ایام که بدیع الزمان میرزا در مستقر سریر پادشاهی تشریف داشت خاقان منصور چند کرت ولد ارشد را طوی داد و در هر مجلس انواع انعام و احسان درباره شاهزادهٔ عالیشان بجا آورد و امرا و صدور و وزرا و خواص آنحضرت را خلع فاخر پوشانیده نوازشها کرد و چون امیر شجاع الدین ذوالنون دغدغه داشت که مبادا حضرت پادشاهی ظهیر الدین محمد بابر نسبت به پسرش محمد مقیم عذری اندیشیده او را زحمت دهد بعد از ضبط کابلستان روی بطرف قندهار و زمین داور نهد پس از ده روز که در هرات بود اجازت طلبیده مشمول انعام و احسان بجانب ولایت خویش نهضت نموده بدیع الزمان میرزا در آن ایام که در هرات تشریف داشت صبیهٔ صلبیهٔ میرزا الغ بیک ابن میرزا سلطان سعید که در حجر تربیت عمهٔ خود پاینده سلطان بیگم بسر میبرد بحبالهٔ نکاح در آورد و در روز عقد سادات و قضات حاضر گشته قاضی اختیار الدین حسن بتلقین کلمات ایجاب و قبول اقدام فرمود و باین بهانه چند روز مجلس سور ترتیب یافت و فروغ جام بادهٔ گلفام بر وجنات حال شاهزادگان عظام و امرای عالیمقام تافت و هم در آن اوقات خواجه خجسته صفات افضل الدین محمد کرمانی که بکمال اختیار و اعتبار در پایهٔ سریر حضرت خاقانی که سابقا مرقوم کلک بیان گشته وزارت داشت روزی چند مریض بود و درگذشت و سلطان بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین میرزا با امرا و وزرا و سادات و مشایخ و علما جنازهٔ آن خواجهٔ عالیشان را مشایعت نمودند و بگازرگاه برده در بقعه که جهت همین مصلحت ساخته بود بخاک سپردند و چون ایام تعزیت بانجام انجامید خاقان منصور بنابر اغوای میر مبارز الدین محمد ولی بیگ بتحقیق جهات خواجهٔ مرحوم فرمان فرمود و تمامی اولاد و اقربا و ملازمان و منتسبان آنجناب مؤاخذ گشته از آن اموال بوفور و نفایس غیر محصور بحصول موصول شد و خواجه شهاب الدین اسحق که با خواجه افضل نسبت قرابت سببی داشت و بمین اهتمام او منصب صدارت یافته بود و خواجه جلال الدین محمد سمنانی که ایضا بسبب تربیت آنجناب بوزیر لیجه وزارت نشسته در بند بلا افتادند چون آنچه داشتند فرو دادند محصلان حسب الحکم ایشان را از قید نجات دادند

گفتار در مأمور شدن شاهزادگان از خاقان بر فتن بجانب مرغاب بنیت مقابله و مقاتلهٔ شیبانی خان و رفتن خسروشاه بصوب قندز و مقتول شدن و وفات یافتن ابراهیم حسین میرزا چون

سلطان بدیع الزمان اکثر ایام زمستان را در ملازمت خاقان عالیشان بسر برد رای عالم آرای خاقان منصور چنان اقتضا فرمود که آن شاهزاده
عالیجناب باتفاق مظفر حسین میرزا و بعضی از نوئینان و امرای کنار کنار آب مرغاب را محل معسکر ظفرمآب گردانند و اگر محمد شیبانی خان بنیت کشور
ستانی از آب آمویه عبور نماید بمقابله و مقاتله او اقدام فرمایند بنابرآن سلطان بدیع الزمان در ماه مبارک رمضان سنه عشر و تسعمائه در خطه
چینه کوکلتاش که در دامن کوه مختار است جهت شیار نزول فرموده مقارن آن حال از نزد ظهیر السلطنة و الخلافة محمد بابر پادشاه ایلچیان بپایه سریر
خاقان جمجاه رسیده مکاتبه آنحضرت را که مشتمل بود بر اظهار موافقت بعرض رسانیدند و مشمول انعام و احسان شده اجازت مراجعت یافته با
گردیدند و سلطان بدیع الزمان میرزا بعد از چند روز از خطه چینه کوچ کرده بچهل دختران شتافت آنگاه بصوب کنار آب مرغاب روان شد
چون مرحله موری از فر قدوم همایون نضارت ریاض رضوان یافت میرزا مظفر حسین گورکان و امیر محمد برندق از عقب رسیده بموکب عالی
پیوستند آنگاه برادران کامکار کامران همعنان یکدیگر از راه پنجده بمرغاب شتافتند و آن موضع بنابر فرمان که از پایه سریر اعلی بوضوح انجامید مظفر حسین
بدار السلطنه هرات باز گردید و امیر خسرو شاه عنان یکران بصوب قندز و بغلان منعطف گردانید و جناب امارت مآب بعد از طی مراحل و منازل
بحدود آن مملکت رسیده جمعی کثیر از مردم هر جا برو جمع گشتند و اوزبکی که داروغه قندز بود با فوجی جنود امیر خسرو شاه را استقبال نموده بین
الجانبین آتش قتال اشتعال یافته بسیاری از اتباع امیر خسرو شاه بزخم تیغ و تیر اوزبکان کشته گشت و بقیة السیف وی بانهزام آورده آنجا
اسیر سرپنجه تقدیر شده سرداران سپاه اوزبک او را بر درازگوشی نشانده بقندز برده فرمود که بگرد شهر گردانیدند آنگاه در همان بلده که علم کامرانی
افراخته بقتل رسانیدند و امیر خسرو شاه عادل و رعیت پرور بود مدت ده پانزده سال در ایام سلطنت سلطان محمود میرزا به نیابت وی حکومت
مینمود و پس از فوت آنحضرت چند سال ولایت حصار شادمان و ختلان و ترمذ و بدخشان و قندز و بغلان را در تحت تصرف داشت و در کمال جاه و
جلال و غایت کمال دولت و اقبال رایت فرمان فرمائی برافراشت و اجتناب از ارتکاب شراب و سایر مناهی محترز و مجتنب بوده همواره بادای
وظایف طاعات و قرائت کلام مجید ربانی و تلاوت آیات بینات بجای قیام و اقدام مینمود اما با وجود این صفات حمیده بقساوت قلب
و قلت رحم اتصاف داشت بمجرد توهم نقش بیوفائی و کفران نعمت بر لوح خاطر مینگاشت و چنانچه مذکور شد حدقه یکی از مخدوم زادگان خود را به نشتر
عصیان نابود ساخت و اساس حیات دیگری را بدست جور و طغیان از بنیاد بر انداخت لاجرم باندک زمانی شامت این افعال شامل حال او گشت
و سرپنجه انتقام ذو الجلال بساط جاه و جلالش در نوشت و در همین سال یعنی سنه عشر و تسعمائه شاهزاده مظفر حسین ابراهیم میرزا بسبب شرب صبوحی
بر دوام بمرضی صعب گرفتار گردید و معالجه و تداوی اطبا فایده نداد و در اواخر ایام شوال حیاتش بزوال رسید و خاقان منصور از وقوع این حادثه بغایت
محزون شد و قطرات عبرات از فواره دیده بر گشود و بالاخره دست در حبل متین شکیبائی زده بکلمه کریمه انما یوفی الصابرون اجرهم بغیر حساب تمسک
نموده **گفتار در عزیمت نمودن بدیع الزمان میرزا بتاخت بلخاپیان و در آن وان آمدن ایلچیان از نزد امیر ذو النون
و عنان یکران بصوب قندهار تاختن** بلخاب کوهستانی است که آب در جزو مرغاب و هرات و مرورود از آنجا منشعب
میشود و بنابر عقبات صعب و بیشه‌های پر درخت مردم آنجا پیوسته در مقام سرکشی اوقات گذرانیده کماینبغی اطاعت حکام بجا نمی آوردند
و در شهور سنه ثمان و تسعمائه که بدیع الزمان میرزا در قبة الاسلام بلخ بساط سلطنت و جهانبانی مبسوط داشت میر محمد باقر را با فوجی از سپاه جلادت
انتما بتادیب متوطنان بلخاب و استخلاص اموال بدانجانب فرستاده میان محمد باقر و بلخاپیان نیران مقاتله اشتعال یافته جناب امارت مآب
منهزم باز آمد و چون در آن وقت بدیع الزمان میرزا متوجه آمویه بود نتوانست که از آن طایفه انتقام کشد لاجرم در این ولا که لب آب مرغاب مورد
معسکر ظفرمآب بود اندیشه تاخت بلخاپیان در خاطر عاطر خطور نمود و رایات ظفر آیات را افراخته بدانجانب ایلغار فرمود و بیک ناگاه اطراف
و جوانب کوهستان را فرو گرفته از ارباب طغیان جماعتی را که بقدم اطاعت و اذعان پیش آمدند در ظلال عدل و احسان جای داد و با اقبال و اجلال
قاصد مراجعت بود که از نزد امیر ذو النون بر سبیل تعاقب و تواتر ایلچیان رسیده که حضرت پادشاه ظهیر الدوله و الاقبال محمد بابر با سپاهی بلا انتها لوای
جهانگشا بصوب قندهار و زمین داور برافراشته مامول و چشم داشت چنان است که آنحضرت عنان عاطفت بدانصوب انعطاف داده دفع اعدای
دولت را پیشنهاد همت گردانند تا در سایه چتر همایون فال این مملکت محفوظ ماند بدیع الزمان میرزا فرستادگان امیر ذو النون را مقضی المرام باز گردانید
و کوکب مراتب متعاقب بجانب قندهار در حرکت آمد **گفتار در لشکر ظفر اثر جمع کردن بدیع الزمان میرزا بقصد**

مقاتله و مقابله بابر میرزا و ارسال نمودن محمد بابر پادشاه ایلچیان نزد بدیع الزمان میرزا و طلب صلح کردن چون ماهچه نصرت شعار شاهزادهٔ کامکار بدیع الزمان میرزا بولایت قندهار نزدیک رسید امیر شجاع الدین ذو النون و اولادش و محمد مقیم پیشکشهای پادشاهانه و تبرکات خسروانه مصحوب داشته باستقبال شتافتند و بشرف تقبیل انامل شریف مشرف گشته نوازش بسیار یافتند و چون در آن ایام خبر مخالفت حضرت پادشاهی ظهیر الدین محمد بابر علی التعاقب و التوالی باردوی عالی میرسید بدیع الزمان میرزا فرمان داد که تمامی لشکر و حشر سیستانی و غور و ساحر و تولک و قلعه کاه مرروان و فراه و معسکر و زمین داور در معسکر ظفر اثر مجتمع گردند و امرای عظام جهت رسانیدن تواچیان باطراف ولایات مذکور روان ساخته امیر سلطان علی ارغون با سپاه سیستان و سایر سرداران ممالک با جنود نامعدود متوجه قندهار گشتند و چون ظهیر الدین محمد بابر پادشاه از وصول میرزا بدیع الزمان بقندهار و اجتماع سپاه نصرت شعار وقوف یافت صلاح در صلح دیده رسولان باردوی نصرت نشان فرستاده و اظهار محبت و اتحاد نمود و بدیع الزمان در برابر سخنان مودت آمیز پیغام فرموده قواعد مصالحه تمهید پذیرفت و حضرت پادشاهی عنان بصوب کابل گردانید و موکب عالی بدیع الزمان میرزا از قندهار راه زمین داور پیش گرفت آنگاه در باب تعیین یورت و قشلاق شرط مشورت مرعی داشته خاطر بر آن قرار یافت که زمستان را در قصبه فراه گذرانیده بعد از انتقال آفتاب از بروج شتا باعتدال ربیعی بهر طرف صلاح دانند رخش همت رانند و باین عزیمت سلطان بدیع الزمان میرزا و امیر ذو النون بفراه شتافت چون از ریخ راه آسود رای عالی چنان اقتضا کرد که برادر امیر ذو النون امیر سلطانعلی ارغون را باتالیقی قرة العین سلطنت و خلافت محمد زمان میرزا تعیین نماید تا شاهزاده را بسیستان برده همگی همت بر تعهد حال خجسته مالش مصروف دارند و امیر سلطانعلی باین التفات مفتخر و مبتهج شده طویهای پادشاهانه ترتیب کرد شاهزاده را بوی سپردند **ذکر عبور نمودن جنود محمد خان شیبانی از جیحون و تخریب نمودن بعضی از سرحدها و طلب نمودن خاقان مظفر کرت دیگر بدیع الزمان میرزا را از قندهار بدار السلطنه هرات** در اوایل سنه احدی عشر و تسعمائه که سلطان بدیع الزمان میرزا در ولایت بلخ و توابع حاکمی صاحب وجود که بورای سپاهی و رعیت قیام و اقدام تواند نمود بگذاشت محمد خان شیبانی متعاقب و متواتر جنود جلادت مآثر بجانب جیحون میفرستاد تا لوازم قتل و غارت و مراسم تخریب شهر و ولایت ظاهر گردانیدند تا ولایت میمنه و فاریاب تاخته بنهب و تاراج و عناد پرداخته و اموال بسیار و غنیمت بیشمار گرفته رایت استیلا و تسلط برافراختند و الد امیر ابو القاسم ارلات محمد قاسم میرزا که نسبتش از جانب والده بمیرزا بایسنغر میپیوست و بشرف مصاهرت خاقان منصور مشرف بود باتفاق امیر شیریم جلایر و امیر باباجان ولد خواجه جلال الدین میرکی در آن حدود اقامت داشتند متوجه دفع آن جماعت گشتند و میان جانبین غبار جنگ و ستیز ارتفاع یافت و از کارزار صورت ظفر و نصرت روی نمود و آن سه سردار بفوز شهادت فایز شده لشکریان ایشان روی بصوب بوار آورده بنا علی هذا امور متوطنان آن ولایت مختل گشت و تمامی صحرانشینان جلای وطن اختیار کرده دود آه ستم رسیدگان از ایوان کیوان درگذشت چون اخبار بدار السلطنه هرات رسید خاقان منصور صلاح قشلاق در باغ جهان آرای ندید و بباغ شهر درآمده رحل اقامت انداخت و بعد از اندیشه و تامل از آن اهمال و تغافل که در باب امداد سلطان بدیع الزمان میرزا کرده بود پشیمان شد خاطر عاطر بر آن داد که کرت دیگر میرزا بدیع الزمان را بدار السلطنه هرات طلبد و طریقه دلجوئی بجای آورده آنحضرت را برسم منقلای بکنار آب مرغاب ارسال دارد و بنفس نفیس متعاقب در حرکت آمده با محمد خان شیبانی در مقام مقابله و مقاتله آید بعد از آن خواجه شمس الدین محمد منشی را برسم رسالت نزد شاهزاده فرستاده فرامین عنایت آمیز ارسال فرمود و سخنان عطوفت انگیز پیغام بدیع الزمان میرزا آن کلمات را بسمع قبول جای داده عازم دار السلطنه هرات شد و خواجه شمس الدین محمد را جهة رسانیدن خبر پیشتر بهرات فرستاد و امیر ذو النون را شرف رخصت ارزانی داشت که بزمین داور شتابد و تمامی سپاه ممالک گرمسیر و غور و ساحر و تولک را مجتمع ساخته در اول بهار عنان یکران بکنار آب مرغاب تابد و موکب اعلی سلطانی در ماه شعبان سنه مذکوره متوجه مستقر سریر سلطنت و خلافت و جهانبانی گشته امرای عظام و اکابر انام برسم استقبال از هرات بیرون آمده بودند متعاقب و متواتر شرف ملازمت دریافته لوازم نیاز و نثار بجای آوردند سلطان بدیع الزمان میرزا بهمعنان دولت و اقبال طی مسافت کرده در سر پل قرا بملاقات حضرت اعلی فایز گشت و خاقان منصور کرت دیگر دیده بدیدار شاهزاده روشن کرده نهایت شفقت و عطوفت اظهار نمود و بدیع الزمان میرزا پیشکش کشیده بدستور نوبت اول در منزل امیر شیر نزول فرمود **گفتار در عزیمت خاقان عالیشان بقصد مقاتله محمد شیبانی خان و انتقال نمودن خاقان مسرور از دار غرور در منزل**

بابا الهی

بابا الهی بجوار رحمت الهی همت عالی نهمت خاقان در قصبه مرو چاق علم آفتاب اشراق برافراشت و در آن منزل امیر علیخان بنابرآنکه پدرش امیر عمر بیک از آن ملازمت تخلف جسته بود و در هرات توقف کرده از امارت شبرغان معزول گردانیده آن منصب را بخواجه نظام الدین احمد مفوض ساخت و موکب عالی سلطانی از مرو چاق بسر پل تابان خرامید و در انتظار چتر همایون روزی چند در آن مرحله دلپسند ساکن گردید اما خاقان منصور در وقت ظهور لاله و گل و اجتماع جنود ریاحین و سنبل توکل بر عنایت صانع جزو و کل کرده دوازده هزار مرد خنجر گذار را الکا و مواجب داد باصناف حشمت و تجمل روی براه آورد و چون خسرو مهر پرتو بر برج حمل افکند برای نیکخواهی دری بروج شرف لوای شاهی رایات نصرت آیات خاقانی محفوف بعنایت جناب جلال سبحانی از باغ شهر بعزم یورش ماوراء النهر نهضت فرمود در اثنا طی منازل و قطع مراحل بسبب کثرت حرکت و عسر نهضت مزاج همایون از نهج اعتدال منحرف گشت چون منزل بابا الهی نزول مهر سپهر پادشاهی شد عرض مرض بآن جوهر پاک صفت آمیزش کرفت و الم سقم بآن ذات میمنت صفات زیاده بیمت تداخل پذیرفت هرچند اطبا در معالجه سعی مینمودند عکس مطلوب نتیجه میداد و ساعت بساعت ضعف مزاج همایون روی در تضاعف و ازدیاد مینهاد شاهزادگان عظام و امرای ذوی الاحترام از خاقان منصور استجازه نموده نشانی نزد بدیع الزمان میرزا فرستاده بدیع الزمان میرزا با سیصد کس از امرا و خواص عنان عزیمت بصوب بابا الهی منعطف گردانید و صباح روز سیم ماهچه علم نصرت شیم آن مظهر لطف و کرم پرتو وصول بر کنگر سپهری اردوی همایون انداخته شاهزادگان عظام مظفر حسین میرزا و محمد قاسم میرزا و سید عبدالله میرزا و عبدالباقی میرزا و امرای عالیمقام بمراسم استقبال استعجال نمودند بدیع الزمان میرزا آن روز نیز در آن منزل توقف فرموده و از صعوبت مرض حضرت خاقانی وقوف یافته چند روز بعیادت رفت آنحضرت را سخت سست و ضعیف دید و جهت رعایت حرم در اردو توقف نکرده بطرف منزل شریف بازگشت در روز جمعه هشتم ماه مذکور امیر شجاع الدین محمد برندق برلاس و امیر مبارز الدین محمد ولی بیک و امیر نظام الدین عبداللطیف در ملازمت مظفر حسین میرزا و محمد قاسم میرزا و سید عبدالله میرزا و عبدالباقی میرزا بمعسکر سلطان بدیع الزمان رفتند و دست بر کلام حمید مجید سبحانی نهاده مراسم عهد و پیمان درمیان آوردند که مدت العمر در جاده مستقیم ثابت قدم بوده پیرامن مخالفت نگردند و امرا از صمیم قلب قسم بر زبان آوردند در دولتخواهی و خدمتکاری ایشان بقدر قدرت و امکان مراسم سعی و اهتمام مرعی دارند و بسبب وقوع این بیعت خاطر صغار و کبار اطمینان یافت و انوار امنیت و عاطفت بر وجنات روزگار طوایف امرا و لشکریان تافت و آن روز که این معاهده بوقوع پیوست مرض خاقان بغایت صعوبت انجامید و ساعت بساعت شدت آن حالت می افزود و صباح روز عید اضحی بدیع الزمان میرزا باردوی همایون تشریف آورده سایر شاهزادگان و امرا و وزرا در خرگاه دولتخانه جهة ادای نماز عید مجتمع گشتند و در وقت خواندن خطبه چون نام خجسته فرجام آنحضرت بر زبان خطیب گذشت آواز گریه و فغان حاضران بنوعی بلند شد که غلغله در زمین و زمان افتاد و بموافقت ایشان سیلاب اشک معتکفان عالم بالا و مقیمان ملا اعلی بگشاد و در روز دیگر که دوشنبه یازدهم ذی حجه سنه احدی عشر و تسعمائه بود نزدیک بوقت غروب آفتاب بود که آن مهر سپهر سلطنت و کامکاری بمغرب زوال انتقال نمود و شهباز روح مقدس آن پادشاه ندای یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک راضیة مرضیة شنوده بحظایر انس پرواز نمود امرا و ارکان دولت نعش مغفرت قرین را در محفه محفوف برحمت رب العالمین نهادند و آن محفه را در لباس مشکین کرده عنان عزیمت بصوب هرات انعطاف دادند و بدیع الزمان میرزا نیز متعاقب از اردوی همایون کوچ کرده بدن بی بدیل آن خاقان بی عدیل را که از تغیر و تعفن مصون و محفوظ بود کرت دیگر غسل داده بصحرای عیدگاه دار السلطنه هرات بردند و در آن فرخنده مقام بر جنازه برحمت اندازه نماز گذارده تابوت محفوف برحمت حی لایموت را بگنبد مدرسه شریفه که جهت همین مصلحت بنا کرده شده بود بطریق شریعت مطهر دفن کردند و اولاد امجاد خاقان چهارده پسر و یازده دختر بود

گفتار در خطبه خواندن بنام نامی و اسم سامی بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین میرزا بشرکت

روز جمعه در اواخر ذی الحجه سنه احدی عشر و تسعمائه در دار السلطنه هرات خطبه بنام هر دو شاهزاده خوانده شد و نیز در یک سکه اسامی ایشان را نقش کرده وجوه سکه جات بآن مزین گشت و ملوکات و محترفات آن بلده فاخره بجنس تقسیم شده بنصفی تعلق بسرکار بدیع الزمان میرزا گرفت و نصفی بدیوان مظفر حسین میرزا صفت خصوصیت پذیرفت و سایر ولایت که در تحت تصرف داشتند بدین منوال قسمت یافت و ضبط نصفی از موقوفات ممالک محروسه در عهده بدیع الزمان میرزا شده و نصف دیگر در تصرف مظفر حسین میرزا آمده اما چون این خبر بمسامع شاهزادگان دیگر رسید بر زبان آوردند که چون سلطان بدیع الزمان میرزا بجمیع جهات بر ما رتبه تقدم دارد بایستی باستقلال متصدی منصب پادشاهی گشت و ما را بغیر از سلوک اطاعت و دولتخواهی چاره نبود اما چون مظفر حسین میرزا در این امر با آن حضرت شریک بوده و همراه شده متابعت ما را ضرورت نیست

وهر یک دم استقلال زده در مملکتی که متصرف بودند خطبه بنام خود خواندند لاجرم در اندک زمانی قواعد قصر حکومت اولاد خاقان منصور متزلزل گشت و مفاتیح سلطنت بلاد خراسان بقبضه اقتدار یکانکان در آمد **گفتار در سعایت نمودن امرای برلاس بمآخذه امیر محمد ولی بیک و محبوس شدن امیر مذکور و از حبس فرار نموده بعتبه بوسی کپک میرزا رفتن** خاقان منصور فردوس مکانی امیر مبارز الدین محمد ولی بیک را بوفور لطف و عنایت نواخته و بکمال مرحمت سرافراز ساخته و در اواخر اوقات حیات خاقان خجسته صفات چند سال زمام اختیار ملک و مال من حیث الاستقلال در قبضه اقتدار آنجناب بود در آن اوان که ارکان دولت خاقان منصور و امرای شاهزادگان در امر پادشاهی مشورت مینمودند امیر مبارز الدین محمد یکدو نوبت گفته بود که مناسب آنست که سلطان بدیع الزمان باستقلال قایم مقام پدر بزرگوار خود گردد و مظفر حسین میرزا تابع باشد تا دیگر شاهزادگان تقلید آنحضرت کرده بقدم متابعت پیش آیند و خیال خلاف ننمایند و بواسطه این سخن مزاج مظفر حسین میرزا نسبت بدو متغیر گشته بود و سعایت امرای برلاس مدد علت شده شاهزاده باتفاق امرای مشار الیه و سایر مردمی که کینه امیر محمد در سینه داشتند بعرض سلطان بدیع الزمان میرزا رسانیدند محمد ولی بیک خاطر بر آن قرار داده که گریخته بنزد کپک میرزا رود و بدیع الزمان میرزا هم در آن هفته بگرفتن او فرمان داد و در باغ جهان آرا در مجلسی کبار امیر مشار الیه مواخذه گشته آنروز در یکی از خانهای کوشک محبوس شد فوجی از معتمدان بدیع الزمان میرزا محمد ولی بیک را از کوشک باغ جهان آرای بقلعه اختیار الدین بردند و با میر درویش بیک سپردند و گرفتن امیر محمد ولی بیک در خطائی بود که بعد از فوت خاقان شاهزادگان از روی نمود القصه چون امیر محمد روزی چند در حصار اختیار الدین بنشست همگی همت بر تخلص بست و در آن فکر بصواب اندیشه یکی از دوستان پیام کرد که مقدار حلوائی فرستد بجهت بعضی مخدرات در آن تعبیه کرده فرستد آنشخص موجب فرموده عمل نموده بقلعه که امیر محمد بود حلوا را نزد جمعی که موکل او بودند فرستاد و ایشان تمام حلوا را از روی رغبت بکار بردند بعد از دو ساعت چنان بخواب رفتند که تا روز دیگر بعالم یقظه و انتباه نیامدند و امیر محمد فرصت غنیمت شمرده در همین ساعت با یک کابدار یوسف نام خود را از آن دروازه قلعه که بجانب شهر متصل بازار است بطناب پایان رفته بر اسب باد رفتار سوار شد و از امیر محمد ولی اثری ندیدند و خبری نشنیدند و امیر درویش بیک بملازمت بدیع الزمان میرزا شتافته در غایت خجالت و انفعال کیفیت حال معروض داشت و هم از روز از کوتوالی معزول گشت اما امیر محمد ولی بیک در عرض سه روز آن مسافت بعیده از راه غیر معهود طی نموده بعد از وصول بمقصد کپک میرزا مقدم او را از مقدمات ازدیاد دولت تصور کرده او را بانعام خلع فاخره و نقود وافره و اسبان گردون توان و اشتران کوه کوهان و خیمه و خرگاه و شامیانه و بارگاه و دیگر اشیا که فراخور آن شاهزاده بلند والا تواند بود معظم و سرافراز ساخت و بدستور والد مغفور خویش در سر دیوان مهر عنایت حکم فرمود **گفتار در فرستادن محمد خان شیبانی فوج بسیار از اوزبکان را بتاخت و تاراج ایران و هزیمت یافتن ایشان از امیر ذو النون ارغون** در آن اوان که انتقال خاقان منصور بجوار رحمت پادشاه غفور بگوش هوش نزدیک و دور رسید محمد خان شیبانی که سالهای بسیار انتظار آنچنان روزی میکشید اهل ایران را با فوجی کثیر از سپاه شجاعت نشان بتاخت اطراف ولایت ایران مامور گردانید و ایشان از آب آمویه گذشته تا کنار آب مرغاب بجاروب غارت پاک ساختند و جمعی از جنود را بجانب مرو روان گردانیده در حدود دبادغیس نیز صدای قتل و غارت در انداختند و در محرم الحرام سنه اثنی عشر و تسعمائه کیفیت حال بمسامع بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین میرزا رسید امیر شجاع الدین ذو النون ارغون با ده دوازده هزار نفر سپاه غور و ساخر و تولک و زمین داور در اواسط ماه مذکور امیر سلطان بایزید برلاس را با خود ملحق گردانیده بجانب مرغوجاق ایلغار فرموده و سپاه ماوراء النهر از قرب وصول امیر بهرام قهر توقف نایافته براه چول زردک علم عزیمت بلکه هزیمت را بر افراشتند و امیر ذو النون متعاقب بدان بیابان آمده خود را با وزبکان رسانید و تیغ کین از نیام انتقام کشیده قریب صد نفر از آن جانب بر خاک هلاک انداخت و ششصد و هشتاد کس دیگر را اسیر گردانیده رایت مراجعت برافراخت مظفر و منصور بپایه سریر سلاطین عظام رسیده باصناف عواطف و عوارف اختصاص یافت و در منزل امیر محمد ولی بیک نزول فرمود مقارن آنحال اولاد و امجاد آنجناب شاه شجاع و محمد مقیم میرزا از قندهار و زمین داور بملازمت بدیع الزمان میرزا رسیدند و شرف بساط بوسی دریافته بانواع نوازش و اصطناع مفتخر و مباهی گردیدند **گفتار در رسول فرستادن محمد خان شیبانی بسلاطین خراسان و نهضت شاهزادگان بهمت مقاتله محمد خان** چون محمد خان شیبانی از انتقال سلطان حسین میرزا آگاه گشت بی توقف خیال تسخیر خراسان کرده جهة اطلاع آن ولایت شخصی را که مولانا خطائی نام داشت برسم رسالت بدار السلطنه هرات

والمنة لله

فرستاد و مولانا خطائی در النگ باغ جهان آرای تقبیل بساط بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین گورکان فایض گشته پیغام که داشت معروض گردانید خلاصه سخن آنکه شیبانی خان میگوید که پیوسته آبا و اجداد شما در حدوث وقایع و وقوع حوادث رجوع بخواقین دودمان عالیشان ما کرده شرایط متابعت بجا آورده اند مناسب آنکه شما سنت سنیه بزرگان خود اقتدا نموده ابواب مخالفت مسدود سازید و از شارع مستقیم موافقت عدول و انحراف نورزید تا عرصه مملکت آباد ماند و رعایا که ودایع خالق البرایااند پایمال عساکر نصرت مآثر نشوند سلطان بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین گورکان دانستند که غرض شیبانی خان از این مراسله چیست جواب آن سخنان و ایلچی را موقوف داشته قاصدان باطراف و جوانب خراسان فرستادند و باجتماع شاهزادگان و جنود ظفر ورود فرمان دادند در خلال این احوال ایلچیان از نزد سلطانقلی که حاکم قبة الاسلام بلخ بود رسیده معروض داشتند که محمد خان شیبانی با سپاه بعدد سحاب نیسانی ظاهر بلده مذکوره را مرکز اعلام نصرت انجام گردانیده بمحاصره اشتغال دارد و حال آنکه رعایای شهر را ذخیره نمانده و قوت سپاهی را بسر حد عدم رسانید امید آنکه حضرات متوجه این حدود گردند تا شر اوزبک انقطاع یابد و پرتو انوار فراغت بر وجنات احوال متوطنان این ولایت تابد سلطان بدیع الزمان و مظفر حسین گورکان بعد از استماع این خبر با امرا و ارکان دولت طریق مشورت مسلوک داشتند و خاطر بر مقابله و مقاتله شیبانی خان قرار دادند مجددا قاصدان جهة اجتماع شاهزادگان باطراف دیار خراسان فرستادند در اوایل ماه سنه مذکوره از دار السلطنه هرات رایات نصرت آیات بصوب قبة الاسلام بلخ برافراختند و از گرد مواکب مراکب چهره مهر و ماه را تیره و چشمان سپهر را خیره ساختند و چون نواحی چهل دختران از غبار مرکب مرآت نشان مشک افشان گشت ابو المحسن میرزا با لشکر نصرت اثر و سپاه چون اعداد اختر از بلده فاخره مرو تشریف آورد و دیده بدیدار برادران کامکار روشن کرد و بدیع الزمان میرزا بهمه حیثیت از وی بزرگتر بود بطوی زانو زده پیشکش کشیده و مظفر حسین میرزا هر چند در سلطنت دار الملک خراسان با بدیع الزمان میرزا شریک بود اما چون بحسب سن از میرزا ابو المحسن خوردتر بود او را تعظیم نموده بر خود تقدیم فرمود و از جانبین لوازم ایثار و نثار وقوع یافت و از آن مرحله نیز کوچ واقع شده بعد از نزول در کنار آب مرغاب ابن حسین میرزا از قاین و امیر سلطانعلی از سیستان و سایر امرای خاقان و لشکریان ممالک خراسان متعاقب و متواتر بمعسکر همایون پیوستند و هم در آن اوان که کنار مرو الرود مضرب خیام جنود ظفر ورود بود روز بروز جمعیت بتایید مهیمن منان از سلاطین خراسان بر طبق دلخواه دوستان می افزود ناگاه مبشر خجسته مقال بدرگاه اقبال مآل میرزا بدیع الزمان رسید و بشارت طلوع اختر برج جاه و جلال از افق عنایت ایزد متعال رسانید یعنی تشریف قدوم میمنت لزوم حضرت خلافت پناه ظهیر الدین محمد بابر پادشاه شیوع یافت پادشاه عالیجاه حفظ دار الملک کابل را بجمعی از امرای شجاعت نهاد که اهل اعتماد بودند سپرده ایشان را بعدالت و رعیت پروری وصیت نموده در تاریخ سنه احدی عشر و تسعمایه پای مبارک در رکاب جواد گردون شتاب آورده از کابل روان شد بسوی هرات و چون کلانتران قبایل و احشام از توجه موکب سپهر احتشام آگاهی یافتند پروای میرزا جهانگیر ناکرده همگنان با نثار و پیشکش بملازمت پادشاه سکندر روش شتافتند و میرزا جهانگیر نیز تجدید غاشیه دولتخواهی بر دوش گرفته بموکب پادشاهی پیوست بدستور پیشتر باصناف اعطاف و انواع الطاف معزز و مباهی گشت و چون حدود ممالک خراسان از غبار سم سمند پادشاه والا احسان رشک بستان شد خبر فوت خاقان منصور سلطان حسین میرزا بتواتر انجامید و کیفیت جمعیت شاهزادگان و امرای عالیشان در کنار آب مرغاب بتحقیق پیوست و خاطر آن پادشاه خیر اندیش بر آن قرار گرفت که معاونت و مظاهرت بدیع الزمان میرزا و برادران خود پیشنهاد همت عالی سازد و بموافقت ایشان شیبانی خان و سایر معاندان بپردازد لاجرم عنان یکران بطرف مرو رود انعطاف داد و جهت رسانیدن این خبر بهجت اثر ایلچی بمرغاب فرستاد و چون بدیع الزمان میرزا و برادران این بشارت شنودند بطلوع کوکب ظفر اقبال امانی و آمال امیدوار شده بترتیب لوازم نیاز و ایثار اشتغال نمودند و بفرمان واجب الاذعان بدیع الزمان میرزا امیر احمد برندق برلاس و امیر ذو النون باستقبال موکب ظفر مآل حمیده خصال شتافتند و در منزل دره نام بملازمت آستان سپهر احتشام رسیده بانواع مراحم و اشفاق یافتند بعد از قواعد تاکید عهد و پیمان آن پادشاه عالیمکان در طی مسافت مسارعت فرمود و سلطان بدیع الزمان از قرب وصول آنحضرت آگاهی یافته هم عنان اخوان برسم استقبال از مرو چاق نهضت نمود و در منزل کل باغان مشام سلاطین خراسان از نسیم ملاقات آن دوحه خلافت سیمت عطریت گرفت و از جانبین مراسم تعظیم و تبجیل بتقدیم رسانید و امرای آن پادشاه فردوس مکان قدم میمنت لزوم پادشاه را فوز عظیم دانستند و در لوازم مهمانداری و خدمتکاری سعی و اهتمام نمودند و آن قدر که توانستند قواعد اتفاق و یگانگی را بدستیاری وفاق و فرزانگی مشید گردانیدند

در باب امور دین و دولت و دفع شر اعدای ملک و ملت با یکدیگر مشورتها کردند و غایت اجتهاد بتقدیم رسانیدند و همچنین از آمدن پادشاه خجسته شیم در اردوی سلاطین خراسان جمعیتی دست داد که تحریر آن بحیز تحریک بنان تیسیر پذیر نیست و تفصیل آن بسعی خامه دو زبان ممکن التحریر نیست و غالبا اگر آن سلاطین صاحب تمکین با آن پادشاه شجاعت آیین عزیمت را بامضا میرسانیدند ولایت خراسان از تعرض ازبکان مصون میماند اما چون تقدیر مالک الملک قدیر نوع دیگر بود از اجتماع آن همه سروران عالیجاه و اتفاق آنمقدار امرا و سپاه فایده روی ننمود

گفتار در محاصره محمد خان شیبانی بلخ را و بفریب بلخ را گرفته بجاروب غارت تاراج کرده معاودت نمودن

چنانچه در ضمن حکایات گذشته و فحوای داستان مسطور گشته معلوم میشود که کپک میرزا بنا بر عدم مساعدت توفیق در دفع شیبانی خان با برادران سلوک موافقت مسلوک نداشت و در مقر عز خود یعنی مشهد مقدسه رضویه ساکن بوده بقلم خیال نقش استقلال بر لوح ضمیر نگاشت از این جهت فتور تمام بعزیمت بدیع الزمان میرزا و برادران راه یافت و تمهید بساط مشورت اشارت کرده امیر ذوالنون که غایت شجاعتش پیوسته باستقلال آلات قتال رهنمون بود بعرض رسانید که مثل این اجتماع که حالا الوس امیر تیمور گورکان را اتفاق افتاده مشکل که دیگر میسر گردد فرصت غنیمت دانسته پای قوی میدان حرب و معرکه طعن و ضرب باید شتافت و امیر محمد برندق برلاس گفت که هرگاه بعزم رزم اعدا بنواحی بلخ رویم کپک میرزا که بداعیه تسخیر ممالک خراسان با برادران طریق اتفاق مرعی نداشته لشکر بظاهر بلده فاخره هرات خواهد کشید بنا بر آنکه مردم شهر با توابع خواهان حکومت امیر محمد ولی بیک اند و شیخ علی طغایی کوکلتاش از محافظت آن بلده عاجز گشته محمد محسن میرزا دار الملک خراسان را در تحت تصرف خواهد در آورد بعد از وقوع آنصورت اکثر امرا و لشکریان که کوچ و متعلقان در آن بلده دارند نا روی گردان شده بهرات خواهند رفت اولی و انسب آنکه در این زمستان دفع دشمن خانگی کرده در اول فصل بهار که در صحرا و بیابان علف چهارپایان بسیار خواهد شد از روی جمعیت خاطر بقتال سپاه ازبک قیام نمایم در اثنای این گفتگو خبر رسید که امیر سلطانقلی خان و لشکریان بلخ را بسبب فقدان قوت محافظت شهر فوت شده از شیبانی خان امان طلبیدند و خان ایشان را بمواعید دلپذیر فریب داده امیر سلطانقلی ابواب بلخ را گشاده است و بموکب گردون مراتب خانی پیوسته و سپاه ازبک بجاروب غارت و تاراج بلده فاخره بلخ را پاک ساختند و پس از آنکه شیبانی خان شنید که سلاطین خراسان بمعاودت مظاهرت ظهیر الدین محمد بابر پادشاه مستظهر و مطمئن خاطر شده اند و در کنار آب مرغاب اجتماع نموده اراده التهاب نایره قتال دارند بر جناح استعجال رایت معاودت برافراشت و از آب آمویه گذشته در ماوراء النهر طرح قشلاق انداخت و چون این خبر در اردوی سلاطین خراسان انتشار یافت فی الواقع در آن زمستان عبور از آب آمویه و مقاتله با شیبانی خان ما فوق طاقت و توان بود رای امیر محمد برندق ترجیح گرفت و در ماه رجب سال مذکور مولانا خطائی مرحوم گشته سنگ تفرقه در شیشه خانه جمعیت سلاطین و امرای خراسان افتاد و ابن حسین میرزا عزیمت تون و قاین کرد و ابوالمحسن میرزا روی بصوب مرو آورد و اولاد امیر ذوالنون و امیر سلطانقلی ارغون بیرخصت انصراف یافتند و سایر امرای اطراف استجازه نموده عنان بجانب منازل خود تافتند حضرت خلافت پناهی ظهیر الدین محمد بابر پادشاه نیز عزیمه توجه بطرف کابلستان بود اما بدیع الزمان میرزا التماس توقف کرده مضمون این مقال پیغام فرمود بیت جهانیان بتو امروز چشم آن دارند که زیر دامن انصاف شان نگه داری و حضرت پادشاه از کمال خیراندیشی و نیکوخواهی آن ملتمس را بعز اجابت اقتران داده بصحوب بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین گورکان بدار الملک خراسان تشریف آورده از یمن مقدم میمنت شیم بلده هرات را غیرت افزای گلستان ارم کرد و در منزل امیر علیشیر که مطبوع ترین آن سرزمین بود نزول اجلال فرمود و بدیع الزمان میرزا در شرایط مهمانداری و مراسم نزل و ساوری بقدر مقدور سعی و اهتمام فرمود و هم در آن چند روز بنا بر مصلحت و تفصیل مهم محمد محسن میرزا مظفر حسین میرزا القصبه کوسویه تشریف برده طرح قشلاق انداخت و امیر محمد برندق برلاس و بعضی دیگر از امرا ظفر اقتباس کمر ملازمتش بر میان جان بستند و چون مدت پنج روز دار السلطنه هرات از فر دولت پادشاهی مشتری مآبیت بر سپهر عالی منزلت مفاخرت نمود از جانب جنود کابل اخبار موحش رسیده عزم مراجعت جزم فرمود

محاربه با محمد شیبانی و شکست یافتن میرزا بدیع الزمان و مظفر حسین گورکان

محمد خان شیبانی در اواسط ذی الحجه سنه احدی عشر و تسعمائه از دار الملک سمرقند بر زین ملک ستانی نشسته از معبر کرکی عبور نموده بجد و اندخود شتافت و امیر شاه منصور که در آن اوان از قبل بدیع الزمان میرزا حاکم آن ولایت بود چون از وفور شوکت و قوت دولت خانی واقف شد اقبال امثال بارگاه سلطنت و استقلال خرامیده غاشیه موافقت بر دوش گرفت و منظور نظر التفات گشته آنگاه خاقان گیتی ستان بر جناح استعجال از اندخود بکنار آب مرغاب

ایلغار نمود بعد از وصول بمرو چاق کوتوال قلعه قصبه در اطاعت و فرمان برداری قند ابشاه منصور کرد و تا آن غایت نزد بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین
گورکان خبر موکب منصور از آب آمویه بصحت نه پیوسته بود و پس از وصول محمد خان بنواحی بادغیس سیلاب اضطراب بنای ثبات سلاطین و امرای خراسانرا
منهدم ساخت غریق بحر اندیشه گشتند و کرت دیگر طریق مشورت مسلوک داشته امیر شجاع الدین ذوالنون بنا بر شجاعت جبلی صلاح در جنگ صحرا دید
و امیر محمد برندق رابجهت تحصن در بلدهٔ فاخرهٔ هرات مصلحت نمود و قبل از آنکه خاطر بر یکی از این دو صورت قرار دهند صباح روز دوشنبه هفتم محرم الحرام
سنه ثلث عشر و تسعمائه آثار قرب وصول محمد خان شیبانی با سپاه افزون از حوادث آسمانی ظاهر گشت و مقلای آن سپاه مظفر لوا ولد محمد خان
تیمور سلطان و عبدالله خان و محمود سلطان بودند برانغار و جوانغار آراسته بمیدان قتال رسیدند سلطان بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین میرزا
به تعبیه سپاه پرداخته مانند کسی دریای محیط را خواهد که بخاک منناک انباشته گرداند و سیلاب بلا را بمشت خاک و خاشاک از رفتار باز دارد در
مقام مدافعه و مقاتله آمدند از جمله امرا و لشکریان خراسان امیر شجاع الدین ذوالنون ارغون و امیر نظام الدین شیخ طغائی با فوجی از شیران بیشه رزم
آزمای در آن روز در معرکه ستیز آثار رستخیز ظاهر ساختند و بضرب شمشیر نهنگ آهنگ و زخم تیر مرگ تأثیر سفینه زندگانی جمعی از سالکان مسالک پهلوانی را
در غرقاب فنا انداختند اما چون عساکر نصرت بیرق ازبک با ضعاف مضاعف خراسانیان بودند و بسان دریای پرموج فوج از عقب
فوج بکومک میرسیدند سپاه و شاهزادگان از مقاومت عاجز گشته عنان عزیمت بوادی هزیمت تافتند پریشان و بی سامان هر طایفه از طرفی باطراف
ولایت خراسان شتافتند اما امیر ذوالنون بزبان حالش باین بیت مترنم بود بیت نه بیند ز من دشمن بدگمان بجز روی شمشیر و پشت کمان مانند
شیر ژیان گاه بر میمنه و گاه بر میسره حمله میکرد و از زخم تیر و خنجر خاک معرکه بخون پردلان رنگین ساخته نهایت جلادت بجا می آورد آخر الامر ازبکان از
اطراف و جوانب او در آمده آن شهسوار میدان پیکار را از اسب پیاده ساختند خواستند که دست و گردن بسته بنزد خان برند امیر شجاع الدین ذوالنون
تن بعجز باز نداد و بدستور جنگ میکرد تا شهید شد اما امیر شیخ علی طغای با جمعی دیگر از امرای خراسان اسیر پنجهٔ تقدیر شدند و سپاه قدرت ازبک
تا بحدود توفور رباط کرکگان تعاقب نمودند آنمقدار غنیمت گرفتند که بنان بیان از احاطهٔ کمیت آن عاجز است و قلم دو زبان از تعداد اندکی از آن
قاصر **ذکر متفرق و منهدم شدن سلطان بدیع الزمان و مظفر حسین گورکان و سایر امرا و لشکریان از شیبانی خان
و وصول رایت نصرت نشان محمد خان با النگ کهدستان** چون از مهب عنایت نسیم فتح و نصرت و ظفر بر شقهٔ علم محمد خان
شیبانی وزید بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین گورکان با اکثر امرا و لشکریان بمقتضای کلمهٔ الفرار مما لا یطاق عمل نموده هر کس بطرفی منهزم گردید سید عبدالله
میرزا با جمعی از امرا بمشهد مقدسه رفته بکپک میرزا پیوستند و عبدالباقی میرزا و امیر محمد برندق برلاس در حدود سبزوار با ابن حسین میرزا ملحق گشتند سلطان
بدیع الزمان میرزا بظاهر دار السلطنه هرات شتافته آنشب درباغ نو منزل کردند و لحظهٔ غنوده متوجه حدود قندهار و زمین داور شدند و مظفر حسین میرزا
در جوف لیل بهرات در آمد و بباغ شهر خرا رسید و شیخ الاسلام مولانا سیف الدین احمد التفتازانی و امیر غیاث الدین ابن جلال الدین یوسف الازی
و قاضی اختیار الدین حسن را طلبید و در باب محافظت هرات از ایشان استعانت جست جواب دادند که نگاهداشتن شهر بلشکر میسر میشود و بمجرد اهتمام
فایده نمیکیرد و مظفر حسین میرزا فرمود که همراه من زیاده از سه نوکر بدین بلده در نیامده اکابر عرض کردند که بر این تقدیر چگونه با سپاه ازبک مقاومت
توان نمود بنا بر آن پادشاهزادگان عالیشان بصد هزار درد و داغ وداع ملک و مال و مادر و عیال کرده بعد از دمیدن صبح با جمعی از خواص و
ملازمان از دروازه فیروزآباد بیرون رفت و از راه ترشیز روی توجه باستراباد آورد و صباح روز جمعه هشتم محرم الحرام سادات و قضات و اکابر
و اعیان هرات در مدرسه شیخ الاسلام جمع آمده در باب واقعه که روی نموده قرعهٔ مشورت در میان انداختند خاطر اکابر بر و اصاغر سلوک طریق
اطاعت و انقیاد محمد خان شیبانی قرار یافته عریضه بار دو فرستادند **ذکر مفتوح شدن ابواب دار السلطنه هرات و آمدن فرمان
عالیشان باکابران و استقبال رفتن ایشان** سادات و قضات و علما و عامهٔ رعایا و کافهٔ برایا آن شب در کمال الم و ملال
بسر بردند و در تحیر و تفکر سرگردان بوده برای مخلص خویش و مردم اندیشه میکردند صباح روز شنبه برادر مولانا بنائی از اردوی آن سالک
طریق جهانگشای بدار السلطنه هرات رسید و نشانی که منشیان آستان سلطنت آشیان بنام شیخ الاسلام و قاضی اختیار الدین حسن قلمی
کرده بودند رسانید مضمون آنکه چون رایت نصرت آیت بحدود بادغیس رسید بدیع الزمان میرزا از صولت سپاه کشورگشای منهزم گردید و امیر
ذوالنون ارغون کشته شد و شیخ علی طغای اسیر سرپنجهٔ تقدیر شد و بالنگ کهدستان مضرب سرادقات عزت ساخته همت بلند بر رفیه

حال شکستگان بلاد خراسان نگاشته ایم مبارک چون نشان برسد مستظهر و مطمئن خاطر بوده بدرگاه عالم پناه شتابند و هر کس را از اشراف و اعیان مصلحت دانند
همراه آورند اکابر هرات بعد از وقوع بر مضمون آن فرمان قاصد را بانعام و احسان خوشدل ساخته همان روز شیخ الاسلام و عمدهٔ اولاد امجاد خیر الانام
امیر جلال الدین عطاء الله المحدث الحسینی و امیر غیاث الدین محمد بن امیر یوسف الرازی و سید صدر الدین یونس و قاضی اختیار الدین حسن و قاضی صدر
الدین محمد امامی و سید رضی الدین عبد الاول و خواجه جمال الدین عطاء الله و خواجه نظام الدین عبد الحی صاحب عیار متوجه النگ کهدستان گشته و
بمعسکر نصرت اثر رسیدند مولانا نظام الدین عبد الرحیم ترستانی که دربارگاه محمد خان شیبانی منصب صدارت داشت و خواجه محمود ساغرچی که بامارت
دیوان مشرف بود آن فرقه واجب التعظیم را استقبال نمودند و در یکی از خیام فرود آورده پادشاه را آگاهی دادند محمد خان شیبانی حکم فرمود که نخست کمیت مال
امانی و پیشکش و ساوری هر دیار را قرار دهند آنگاه اکابر و اشراف را بمجلس اعلی رسانند و مولانا عبد الرحیم و خواجه کمال الدین محمود در آن باب گفت و
شنود نموده مقرر شد که عامهٔ رعایا و محترفات مبلغ صد هزار تنکه که تنکه از آن بشش دینار کپکی جاری میبود سر انجام نمایند و اکابر سیورغالات تمام
مبلغ بیست هزار تنکه جهت پیشکش خاصهٔ خود فرود آوردند و پانزده هزار تنکه بمولانا عبد الرحیم خدمتانه آوردند و بعد از آن محمد خان شیبانی بارگاه سلطنت
و جهانبانی را بحضور سلاطین عظام و امرای کرام مثل محمد تیمور سلطان و عبد الله سلطان و مهدی سلطان و جان وفا میرزا آراسته اکابر
و اشراف را بار دادند و اکثر جماعت مذکوره در میان خوف و رجا بدان خرگاه درآمدند و امرا و سلاطین بتعظیم ایشان قیام نمودند و خان رخصت جلوس
ارزانی داشته همان ساعت بر معاودت اشارت فرموده جان وفا میرزا بمنصب حکومت و داروغگی هرات مفتخر و مباهی گشته خواجه کمال الدین
محمود و خواجه ابو الوفا که بخواجه خورد مشهور است با طایفهٔ تحصیلداران و لشکریان بتاریخ یازدهم محرم الحرام بدار السلطنه هرات درآمدند و تحصیلات
نوشته شد و تمام وجوه مذکوره را از اکابر و رعایا طلب نمودند و در عرض یک هفته بحصول موصول گردانیدند و جهات و متملکات ظاهری ازواج طاهرات
و بنات مکرمات خاقان مغفرت سمات و متعلقات بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین گورکان را بتمام گرفته آن جماعت را باردوی همایون رسانیدند
و ایشان بعز ملاقات خاقان فایز شده مهد علیای خانزاده خانم بنت احمد خان که خواهرزادهٔ خاقان فردوس مکان و منکوحهٔ مظفر حسین میرزا
بود در نظر محمد خان مستحسن نموده جویان مواصلت گشت خانم دعوی کرد که مظفر حسین میرزا قبل از این بدو سال مرا طلاق داده و جمعی از اهل دیانت
بر طبق مدعای او ادای شهادت نمودند بآیین شریعت غرا در سلک ازدواج خان انتظام یافت و مهر انگیز بیگم را که صبیهٔ صلبیهٔ مظفر حسین میرزا است
و از بطن خطای مشار الیها در وجود آمده عبد الله سلطان بحبالهٔ نکاح در آورد و محمد خان باقی حجله نشینان تتق عصمت را باز بشهر فرستاد و جهت
مطالبهٔ ذخایر و نفایس اجناس ایشان محصلان تعیین کردند آن مقدار لآلی آبدار و در شاهوار و یاقوت رمانی و لعل بدخشانی و سایر جواهر زواهر و
طلا آلات بحصول پیوست که عشر عشیر آن در خزانهٔ خیال هیچ پادشاه باستقلال نمیگنجید و از جهات امرا و ارکان دولت آن دودمان نقود
و اقمشه فراوان که بود بدست آمد لشکر قیامت اثر اوزبک هر یک از متمولان خراسان را ببهانه گرفتند و در تعذیب و شکنجه کشیدند و آنچه توانستند
از ایشان بحصول موصول گردانیدند و مضمون این آیه که ان الملوک اذا دخلوا قریة افسدوها و جعلوا اعزة اهلها اذلة بابلغ وجهی ظاهر گشت و بسیاری
از اهل جاه و جلال پایمال خسارت و اذلال شده ناله و نفیر صغیر و کبیر از فلک اثیر درگذشت نازنینان حرم حرمت بدست اوزبکان اسیر گشته در
تعذیب بودند زهره جبینان حجلهٔ عفت از عقب مغولان بهرام صولت در کوچه و بازار گردان شده ساعتی نمی آسودند بالاخره بسعی خواجه کمال
الدین محمود آن شدت تسکین یافت و انوار امن و امان بر وجنات روزگار طوایف انسان تافت در روز جمعه پانزدهم ماه محرم در مسجد دار السلطنه
هرات خطبه بنام ابو الخیر خان و محمد خان شیبانی خوانده حکم فرمود که لقب امام الزمان و خلیفة الرحمن بر زبان رانند و آن خان گیتی ستان
فرمان داد که بر تنکچات اضافه نمایند و چون سکه زیب و زینت یابد هر یک را بشش دیناری کپکی جاری دانند و تنکچات یک مثقال سابقه را
به پنج دینار بستانند در خلال این احوال بعضی از امرا و وزرا و مردم تاجیک که ملازم سلاطین و حکام خراسان بودند از بیم تعدی و حیف اوزبکان
در جبال حدود هرات تحصن ساخته از نهایت وحشت لحظهٔ فراغت ننمودند عرضه داشتها بدرگاه معلی ارسال داشته بجان امان طلبیدند و فرامین
مطاعه در باب آن جماعت صادر شده همگنان بشرف بساط بوسی رسیدند و اکثر منظور نظر تربیت گشته مناصب یافتند خواجه معز الدین شاه کار
و مولانا حاجی محمد قهستانی بر مسند وزارت نشستند و امیر سلطان محمود روی بتکفیل مهمات جان وفا میرزا آورد **ذکر فتح کردن ملازمان
خان گیتی ستان شیبانی خان قلعهٔ اختیار الدین** سلطان بدیع الزمان میرزا کوتوالی قلعهٔ اختیار الدین را بامیر عاشق

محمد ابراهیم

محمد ولد امیر ساربان مفوض گردانید حرم محترم خود کابلی بیگم دختر میرزا الغ بیگ در آن قلعه گذاشت فرمان واجب الاذعان شرف نفاذ پذیرفت که نقبچیان آغاز کندن نقب کردند چون چهار روز بدان کار پرداختند قواعد برجی که بطرف شهر است مجوف گشته روی بانهدام نمود و از مشاهدهٔ آن اختیار ارکان ثبات و ساکنان حصار متزلزل شده قاصدی ببارگاه خلافت پناه فرستادند و بجان امان طلبیدند و حسب الحکم مولانا عبد الرحیم قواعد عهد و پیمان را بایمان مؤکد گردانیده و از قبل خان سوگند بر زبان آورد که چون قلعه تسلیم نمایند هیچکس بجان و مال ایشان نقصان نرساند لاجرم متوطنان قلعهٔ اختیار الدین بعضی باختیار و زمرهٔ باضطرار از مضیق حصار بیرون خرامیدند عاشق محمد و شیخ عبد الله مواخذ گشتند و اموال و جهات خود را فرود آورده بجان امان یافتند عاشق محمد کوکلتاش در خراسان توقف کرده عاشق محمد ارغون و شیخ عبد الله کاول روی بملازمت بدیع الزمان میرزا آوردند و خواجه جلال الدین میرکی بوسیلهٔ خواجه کمال الدین محمود که فراش بود لی شایبهٔ نقص نجات یافت و از نوئینان سراپردهٔ عصمت کابلی بیگم را بزنی کوکلتاش بحبالهٔ نکاح در آورد و عندلیب بیگم را تیمور سلطان بحرم در آورد و کوتوالی قلعهٔ اختیار الدین بپهلوان درویش محمد تعلق گرفت و جان وفا میرزا از بیرون درب خوش بدانجا نقل کرده متوطن شد چون خاطر خطیر محمد خان شیبانی از جانب حصار اختیار الدین فارغ گشت فتح قلعهٔ تیره تو که در تصرف امیر زین الدین علی بود پیش نهاد همت ساخت و با عاظم امرا و ارکان دولت قرعهٔ مشورت در میان انداخت و خواجه شمس الدین محمد منشی خاطر امیر زین الدین علی را بالفاظ ایمان و تاکید قواعد پیمان اطمینان داده بدرگاه عالم پناه رسانید و جنات امارت مآبی مقالید قلعه و ذخایر و اموال خاصهٔ خود را بتسلیم خدام پایهٔ سریر سلطنت مصیر کرد و از سایر تعرضات ایمن شد

ذکر اتفاق کردن ابو المحسن میرزا و محمد محسن میرزا بجنگ و جدال محمد تیمور سلطان و عبد الله سلطان که در نواحی مشهد محاربه و قتال نموده هر دو شاهزاده اسیر پنجهٔ تقدیر شدند و بشهادت رسیدند

شاهزاده ابو المحسن در زمان والد بزرگوار خویش بامارت مرو شاهجهان پرداخت باندک زمانی آن مملکت را معمور و آبادان ساخت و در آن اوان که ابو الفتح محمد خان شیبانی ولایت ماوراء النهر را مسخر گردانید ابو المحسن میرزا از کمال عاقبت اندیشی قلعهٔ سرخس را بحال عمارت باز آورده و بعضی از ذخایر و نفایس اموال بدانجا رسانید و در اوایل سنه ثلث عشر و تسعمائه که سپاه اوزبک بدیار خراسان در آمد آنحضرت اغرق خود را در آن حصار استوار مضبوط ساخت و لوای توجه بصوب مشهد مقدس رضویه بر افراخت محمد محسن میرزا مقدم شریف برادر بزرگتر را باقدام تعظیم و اجلال استقبال فرمود و بلوازم طوی و پیشکش پرداخته و ببسط بساط عیش و انبساط اشارت نمود در آن اثنا گریختگان معرکهٔ منزل متواتر بملازمت رسیدند و کیفیت واقعه مشروح معروض گردانیدند میرزا ابو المحسن و کپک میرزا بعد از شنیدن این خبر محنت اثر بجمع نمودن لشکر و استمالت بهادران صفدر مشغولی کردند و ایلچیان بر سر جهة آن مهم رو بطرف بلاد خراسان آوردند و باندک زمان جمعیت تمام در سایهٔ علم آن دو برادر عدالت شیم بوقوع انجامید و سپاه جنگجوی درشت خوی با یراق بسیار و صلاح بیشمار آماده کرده آهنگ جنگ و پیکار کردند و چون محمد خان شیبانی از این معنی خبر یافت عنان یکران همت بصوب دفع ایشان تافت و محمد تیمور سلطان و عبد الله سلطان باین خدمت مامور گشته با جنود نامعدود و عساکر نصرت مآثر اعلام نصرت انجام بصوب مشهد مقدس حضرت امام بر افراخت و بر سبیل ایلغار بر جناح استعجال طی مسافت کرده دو منزل را یکی ساختند ابو المحسن میرزا و محمد محسن میرزا چون خبر توجه اعلی شنیدند خاطر بر آن قرار دادند که در نفس مشهد مقدسه توقف کرده در نواحی آن منزل متبرکه بمحاربهٔ اوزبک پردازند و از آنجانب تیمور سلطان و عبد الله سلطان چون بقصبهٔ جام رسیدند خبر توجه شاهزادگان عظام را شنیدند و از سرعت که حرکت مینمودند باز ایستاده بتانی آغاز طی مسافت کردند ناگاه خبر مراجعت ایشان استماع نموده باز دیگر بر جناح استعجال روان شدند و در صباح که ابو المحسن میرزا و کپک میرزا با کثر از امرا و ارکان دولت از بادهٔ شبانه سرگران شده بر بستر استراحت تکیه داشتند و از غایت غلبهٔ خمار خیال مجلس دیگر بر لوح ضمیر مینگاشتند مخبر بمشهد رسید و این خبر شایع گردانید که سلاطین ماوراء النهر با لشکر بهرام قهر در طریق نزول اجلال فرمودند ابو المحسن میرزا مدهوش وار سوار شده بنواختن نقاره و نفیر اشارت فرمود و بعد از اجتماع سپاه و مکمل شدن بهادران رزم خواه از آنجا نهاده عنان یکران بطرف اوزبکان انعطاف دادند و در آن زمان محمد تیمور سلطان و عبد الله سلطان از آب طرق گذشته برانغار و جوانغار و قول لشکر نصرت شعار را بمردان روزگار و شیران بیشهٔ پیکار آراسته بودند مشمر جنگ و حرب و آمادهٔ طعن و ضرب گشته انتظار میکشیدند چون تقارب فریقین بتلاقی انجامید از هر دو طرف سورن انداخته نفیر و نقاره نواختند و یلان دیو خوی و پردلان رزم جوی اسب جلادت بر انگیخته در میدان کین تاختند و از وفور صعود گرد و غبار خورشید فایض الانوار نقاب ظلمت آثار در پیش رخسار او حایل گردانید و از شعاع قبهٔ زرنگار و لمعان سرنیزهای شمع گردار

ساحت میدان منور شده و دیده مردان خیره گردید و شکست در سپاه خراسان افتاده مهم از تدبیر بنا و پیر درگذشت و امیر بابا محمود با جمعی کثیر از روسای لشکر شاهزادگان از زخم تیر و تیغ اوزبکان بر خاک هلاک افتادند و بقیة السیف روی بوادی فرار آوردند محمد تیمور سلطان و عبید الله سلطان را صورت فتح و نصرت دست داد و سپاه ظفر پناه ماوراء النهر از روی قهر و سیر شاهزادگان را در میان گرفته اسیر سرپنجه تقدیر ساختند و دست بسته پیش سلاطین خود بردند و بضرب شمشیر آن دو خسرو مشتری ماهیت را از پای درانداختند **بیت** فلک را سر انداختن شد سرشت نشاید کشیدن سر از سرنوشت نه پرورد کس را که آخر نکشت که در مهر نرم است و در کین درشت **ذکر محاربه و مقابله ابن حسین میرزا با محمد تیمور سلطان و عبید الله سلطان و فرار نمودن ابن حسین میرزا** شاهزاده سعادت اشتمال ابن حسین میرزا الحسن اگرچه از اکثر اولاد خاقان منصور مغفور خوردتر بود اما در میدان جلادت و بهادری گوی مسابقت از اخوان و اقران میربود از ولایت قاین که سیورغال عمال او بود بجانب نیشابور و سبزوار شتافت و امیر برندق برلاس و عبد الباقی میرزا بموکب عالی شاهزاده پیوستند و جمعیت تمام در ظلال رایت نصرت آیتش بوقوع انجامید و پس از شهادت ابو المحسن میرزا و محمد محسن میرزا و سید عبد الله میرزا جمعی کثیر از امرا و لشکریان بدان جانب شتافته ابن حسین میرزا از اعدا مطلع شده موضع بکدر را معسکر گردانید و دل بر محاربه و مقاتله نهاده مستعد جنگ و پیکار گردیدند بعد از تقارب فریقین و تساوی صفین افواج آن دو لشکر مانند امواج بحر اخضر در جوش آمدند و دست بر تیر و کمان و سیف و سنان برده خروش برآوردند سهام چهار پر از آشیانه کمان کردان صفدر چندان در پرواز آمد که نقاب کحلی بر رخسارهٔ آفتاب بست و پیکانهای آبدار از شست دلاوران خنجرگذار دوری جسته مانند پند دلپذیر پیر در دل جوانان نشست در آن رزم مبارزان ابن حسین میرزا غالب آمده میمنه و میسره سپاه مخالف را از پیش برداشتند و عبید الله سلطان را زخم زده رایت اقتدار ابن حسین میرزا برافراخت چون قلب منقلب نشده بود نوبت دیگر لشکر اوزبک در ظل رایت محمد تیمور سلطان و عبید الله سلطان جمع آمدند و یکبار بر سپاه خراسان حمله آوردند ابن حسین میرزا بعد از آنکه بدیدن پیکر فتح و ظفر امیدوار گشته بود بکلی شکست یافته دل از ملک و مال برگرفته عنان بوادی فرار تافت عبد الباقی میرزا و سید عبد الله میرزا با بسیاری از امرای خراسان در معرکه بقتل رسیدند و امیر محمد برندق برلاس با فوجی از دلاوران و سپاهیان اسیر سرپنجه تقدیر گردیدند ابن حسین میرزا بعد از فرار از معرکه خونخوار بصوب اردوی گیهان پوی در حرکت آمد بعد از وصول بدرگاه سلاطین پناه بغایت عنایت نواب کامیاب و بانعام اثواب زردوزی و خلعت خاص و اسبان تازی نژاد و نقود نامعدود مخصوص گشته بقیه اعمار در دولت و کامرانی بسر برد گفتار در ثبات خان شیبانی نژاد در مملکت خراسان و تقسیم نمودن ولایت و مناصب بفرزندان و امیران چون قدرت مالک الملک علی الاطلاق عز شانه خلعت با نهمت و الله یوتی ملکه من یشاء بر قامت قابلیت محمد خان شیبانی مرتب ساخت و نصرصر بی نیاز خرمن جمعیت اولاد و الانژاد خاقان منصور را پریشان گردانیده هر یک از ایشان را بکشوری انداخت محمد خان بلوازم شکر و سپاس ملک ملک بخش پرداخته هر یک از امرا و سرداران سپاه را بمنصبی لایق نوازش نموده درباره محمد تیمور سلطان و عبید الله سلطان که در معرکه شاهزادگان عالیمکان غایت شجاعت و جلادت بتقدیم رسانیده بودند انعام و احسان فرموده اقلیم چهره روی بدار و فلکی ولایت کوشنج آورد و سید هادی خواجه ولد سید مرتضی خواجه که پسر عم خان بود در مشهد مقدس علم ایالت مرتفع کرد ولایت سبزوار متعلق بتیش بهادر گشت و علم ریاست قنبر بی زمرد شان جهان را ایوان کیوان درگذشت رای دریا خضر بفرمان فرمائی قیام نمود و ایل امان در ترشیز ابواب دارائی بر روی خود گشوده زمام حکومت بلخ بقبضهٔ اقتدار خرم شاه سلطان که پسر خورد پسر محمد خان و خواهرزاده پادشاه عالیشان ظهیر الدین محمد بابر بود درآمد و مقرر شد که قنبر میرزا و کوکلتاش در خدمت شاهزاده بوده بسرانجام مهام ملک و مال قیام نماید سلطنت سمرقند نامزد محمد تیمور سلطان شد و عبید الله سلطان بدستور والد ماجد خود در بخارا نیز حاکم گشت و در خلال این احوال حضرت خلافت پناه ظهیر الدین محمد بابر پادشاه در کابل و غزنین با سپاه ظفر قرین رایت نصرت آیین بعزم تسخیر قندهار برافراشت و اولاد امیر ذو النون شاه شجاع بیگ و میرزا محمد مقیم مستعد رزم و پیکار شده بعد از وصول جنود سعادت ورود بحدود قندهار در قریه جلیک که در نیم فرسخی آن بلده واقع است بین الجانبین غبار جنگ و شین ارتفاع یافت نسیم فتح و فیروزی بر پرچم علم خجسته شیم وزید مردم امیر ذو النون عنان بوادی فرار تافته مملکت قندهار و زمین داور در تحت تصرف پادشاه فریدون فر درآمد خزاین امیر ذو النون را که در مدت حکومت اندوخته بود بر امرا و سران سپاه قسمت نموده ایالت ولایت قندهار را ببرادر خویش سلطان میرزا ناصر تفویض فرموده آنگاه بکابل بازگشته در کنف دولت و اقبال مستقر سریر جاه و جلال رسید و چون محمد خان شیبانی این اخبار شنید عزم تسخیر آن سرزمین کرده متوجه گردید پس از آنکه نواحی زمین داور

معلوم ماند

معسکر ظفر اثر شد شجاع بیک و میرزا مقیم با پیشکشهای لایق بملازمت شتافتند و شرف بساط بوسی حاصل کرده عنایت و رعایت یافتند و بموجب فرمان واجب الاذعان در سایه لوای عبید الله سلطان برسم منقلای پیشتر روان شدند سلطان ناصر میرزا چون بر هجوم اعدا مطلع شد در ارک قندهار تحصن جست و ارباب و کلانتران آن بلده عبید الله سلطان و امرای ارغون را استقبال نموده شرایط اطاعت و انقیاد بجای آوردند و اوزبکان آغاز محاصره قلعه کرده متعاقب مواکب کواکب مراتب خانی نیز بظاهر آن حصار رسیده کار محصوران باضطرار انجامید لاجرم سلطان ناصر میرزا طالب صلح و صفا گشته سفرا بینهما آمد شد نمودند و چنان مقرر شد که شاهزاده فی الجمله پیشکشی بیرون فرستد تا محمد خان از قندهار کوچ فرموده بصوب خراسان رود آنگاه سلطان ناصر میرزا چند سر اسب ارسال داشت و محمد خان روی بدار السلطنه هرات آورد و شاهزاده عزم درگاه حضرت پادشاه کرد و چون خطه قندهار از وجود شریف آنحضرت خالی گشت شاه شجاع بیک بمقتضای فرمان محمد خان شیبانی متمکن سریر ایالت خود خرامید و بتدارک اختلالی که در ایام غیبت او سانح شده بود پرداخت و در آن اوقات که محمد خان شیبانی در حدود قندهار بود امیر محمد ولی بیک غاشیه اطاعت ملازمان آن آستان بر دوش گرفت و بجانب بلده فاخره هرات توجه نمود و هم در آن اوان امیر [illegible] عمر بیک و امیر زین الدین علی و بعضی دیگر از بقایای امرای خراسان بسفر ماوراء النهر مامور گردیدند و جمیع ایشان بصحت و سلامت بولایت رسیده روزی چند بفراغت گذرانیدند و هم دران اوقات امیر محمد برندق برلاس که در معرکه بکدر اسیر گشته بود باجل طبیعی از عالم انتقال نمود و امیر سلطانعلی ارغون از سیستان بملازمت خان گیتی ستان شتافته پرتو انوار عنایت بر صفحات احوالش تافت و روزی چند در خدمت بوده اجازت مراجعت یافت و بعد از چند ماه بسبب حلول اجل درگذشت تفویض حکومت مملکت سیستان بقاضی منصور میرزا برادر قنبر علی میرزای کوکلتاش بود چون هوا آغاز سردی نموده خان خورشید احتشام در غایت عظمت و احترام بصوب ماوراء النهر اعلام ظفر اعلام برافراخت و از اکابر خراسان امیر محمد بن ابوسعید و قاضی ضیاء الدین حسین و امیر صدر الدین یونس و قاضی صدر الدین محمد الامامی را همراه برده تمامی بزرگان را بانعام و احسان بنواخت بعد از عبور از گذر چارجوی ببخارا شتافته چند روزی در آن خطه از رنج راه برآسود آنگاه بسمرقند خرامیده قشلاق فرمود و در آن زمستان که محمد قاسم میرزا از کنار معرکه بکدر بطرف ابیورد گریخته بود لشکری درهم کشیده بمشهد مقدسه رضویه شتافت و سید هادی خواجه مصلحت توقف ندانسته عنان یکران بجانب مرو شاه جهان تافت چون این خبر بماوراء النهر رسید عبید الله سلطان بموجب فرمان شیبانی خان از بخارا متوجه دفع شاهزاده گردید در نواحی مرو بسید هادی خواجه بموکب سلطانی پیوسته باتفاق عزم رزم محمد قاسم میرزا کردند و بطرف مشهد نهضت فرموده در سرعت لوازم اهتمام بجای آوردند محمد قاسم میرزا چون خبر توجه اعدا شنوده دل بمقاتله نهاده و مشهد را کوچه بند فرمود و عبید الله سلطان با سپاه فراوان بدانجا رسیده میان جانبین قتال صعب واقع شد و محمد قاسم میرزا در اثنای کر و فر مهم او از هم درگذشت جنود بهرام فر ماوراء النهر جمعی کثیر از لشکریان خراسان را بتیغ ستم کشتند و آنگاه سید هادی خواجه در آن خطه بار دیگر رایت ایالت برافراخته و عبید الله سلطان عنان مراجعت انعطاف داد و کیفیت این فتح را عرضه داشت نموده بپایه سریر اعلی فرستاد و شیبانی خان از تواتر عنایات سبحانی که شامل حالش گشته بود اظهار فرح و شادمانی کرده آن زمستان را در سمرقند بپایان رسانیده لوازم جهانبانی بجا آورد

ذکر متوجه شدن میرزا بدیع الزمان و مظفر حسین گورکان بجانب جرجان و اقتران شاهزادگان در استراباد و انتقال نمودن مظفر حسین میرزا ازین عالم پر ملال

روز جمعه هشتم ماه محرم الحرام سنه ثلث عشر و تسعمائه که بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین گورکان از صولت محمد خان دار السلطنه هرات را وداع کرده آن یک از باغ نو و این یک از باغ شهر بر اسبان بادرفتار نشسته روی بوادی فرار آوردند سلطان بدیع الزمان بامید امداد شجاع بیک که در ولایت گرمسیر و قندهار فرمان بردار بود بدانجانب توجه نمود و بعد از وصول بحدود قندهار از شجاع بیک طریقه نامرضیه بیوفائی مشاهده فرموده رایت عظمت بصوب ملک نیمروز برافراخت و کس نزد امیر سلطانعلی روان ساخت و او امتثال فرمان واجب الاذعان بجا آورده باردوی همایون راهی گردید آنگاه بدیع الزمان میرزا کوچ بر کوچ متوجه جرجان شد و مظفر حسین میرزا نیز سابقا بهمان جانب عزیمت نموده بود لاجرم در دار الفتح استراباد نوبت دیگر مقارنه سعدین دست داد و آن دو برادر نیک اختر یکدیگر را در آغوش کشیدند و میرزا فریدون حسین را که پس از فوت برادر اعیانی محمد حسین میرزا در استراباد علم حکومت برافراخته بود بایالت دامغان فرستادند و چون خبر استقامت احوال آن دو خسرو ستوده خصال بدار السلطنه هرات رسید حجله نشینان تتق سلطنت پاینده سلطان بیگم و خدیجه بیگی آغا و بعضی دیگر از مخدرات

حرم سرای خاقان منصور از جهان وفا میرزا رخصت حاصل کرده روی بجرجان آوردند و از سپاهیان الوس تیموری که هر یک در یک بلده
از بلاد خراسان مانده بودند بدانجا توجه نمودند کثرت دیگر لشکر جلادت اثر در ظل رایت بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین گورکان جمع آمدند
اما بعد از انقضای چند ماه مظفر حسین میرزا بعارضه صعب مبتلا گشته عندلیب روح پرفتوحش از قالب تن بجانب گلشن قدس در پرواز آمد
سلطان بدیع الزمان میرزا باستقلال متکفل سلطنت جرجان گشت و از غایت غفلت بدستور معهود آغاز عیش و عشرت نهاده
نوای پر صدای ارغنون از فلک بوقلمون در گذشت و هنوز یکسال تمام از وصول استرآباد منقضی نشده بود که خبر توجه محمد خان شیبانی را
علی التعاقب و التوالی استماع نمود **ذکر عبور و مرور نمودن خاقان کشورستان شیبانی خان از آب آمویه بعزیمت تسخیر
جرجان** سالک طریق کشورستانی ابو الفتح محمد خان شیبانی با سپاهی بحر جوش رعد خروش بشبان آفتاب تیغ زن و مانند ماهی جوشن
پوش از آب آمویه عبور نموده در غایت حشمت و کامرانی بر بلاد خراسان گذشته عزیمت تسخیر ولایت جرجان فرمود چون کنار آب مرغاب
اتک مضرب خیام سپاه نصرت یزک گشت منشیان بموجب فرمان نشانی در باب استمالت جناب سیف لانامی مظفر بتکچی در قلم آورده
مصحوب قاصدی روانه فرمودند و صباحی که بدیع الزمان میرزا داعیه داشت که بعزم صید و شکار بجانب دشت مرغزار سوار شود آن نشان
بجناب سیف لانامی رسیده در ساعت نزد میرزا بدیع الزمان برد و آنحضرت از قرب وصول عدو خبر یافته دانست که باستطاعت سپاه جرجان
با خان کشورستان بمیدان مقاتله و مقابله نمیتوان آمد بنابر استصواب عنان یکران بصوب عراق و آذربایجان انعطاف داده میرزا محمد زمان را در
قلعه دامغان نزد عمش فریدون حسین میرزا گذاشت و در مسافت مسارعت نموده در اثنای راه جناب سیف لانامی و امیر یوسف علی کوکلتاش از
موکب سلطانی تخلف ورزیده جناب سیف لانامی عازم ملازمت محمد خان شیبانی شده چون بپایه سریر خلافت مصیر رسید باصناف
الطاف اختصاص یافته منصب وزارت مملکت جرجان برای آنجناب مفوض گردانید آنگاه خاقان گیتی ستان کمند همت بر کنگره تسخیر بلده
دامغان افکند پس از وصول ظاهر آن شهر چریک بیرام قهر ماوراء النهر آغاز محاربه و محاصره کردند و ملازمان فریدون حسین میرزا و محمد زمان میرزا
نیز اظهار نیازمندی کرده امان طلبیدند آن دو شاهزاده صاحب سعادت را مشمول الطاف بی پایان گردانید پس از چند روز محمد زمان
میرزا رخصت رفتن بجانب آذربایجان حاصل نموده و فریدون حسین میرزا بی استجازه از اردو جدا شده بکنار آب اترک و منازل ترکمانان
توجه فرمود و چون فتح ممالک جرجان و توابع آن محمد خان شیبانی را تیسیر پذیرفت لوای کشورگشائی ارتفاع یافته از ولایت
دامغان تا ولایت و نهایت بلاد ترکستان در تحت تصرف و نیز قرار گرفت تابستان در النک رادکان قبه خیمه و خرگاه باوج مهر و ماه رسانید و
ییلاق کرد و زمستان بماوراء النهر شتافته گاهی بدفع لشکر قزاق و گاهی بتاخت دشت قبچاق روی می آورد و در آخر سنه عشر و تسعمائه از قاسم
سلطان که در آن اوان از جمیع حکام دشت قبچاق بمزید شجاعت و مردانگی و کثرت خیل و حشم امتیاز داشت شکست یافت و در حین انهزام قنبر
میرزا با بسیاری از اعیان سپاه خان بقتل رسیدند محمد خان در فصل بهار پریشان حال از خراسان معاودت نموده بسر اقوام هزاره و
نکودری که در کوهستان گرمسیر زمین داور میبودند لشکر کشید و چون آفتاب اقبالش بسر حد زوال رسیده بود در آن یورش نیز کاری از
پیش نتوانست برد و در اوایل شعبان سنه ست عشر و تسعمائه در حالی که بسیاری از سپاهیان اوزبک اسب و یراق بباد فنا داده بودند بدار السلطنه
هرات آمدند و چون روزی چند در باغ جهان آرای از رنج راه آسوده خبر توجه رایات همایون شاه اسمعیل صفوی از عراق و آذربایجان بطرف
خراسان استماع نموده لاجرم متحیر و پریشان خاطر بر جناح استعجال بمرو شاهجهان گریخت و در حدود آن ولایت بسر پنجه قوت دولت شاهی
لازال مصونة عن وصمة التناهی نقد حیاتش از هم بگسیخت **ذکر کیفیت عاقبت حال و مال میرزا بدیع الزمان و انتقال او
از جهان پرملال در شهر استنبل و خروج میرزا محمد زمان ولد او در جرجان** چون خاقان منصور علم عزیمت بصوب
عالم آخرت برافراشت هفت پسر نیک اختر یادگار گذاشت ابو المحسن میرزا و محمد محسن میرزا و محمد قاسم میرزا در مشهد مقدس شربت شهادت
چشیدند ابو المنصور مظفر حسین گورکان در استرآباد فوت شد چنانچه گذشت اما فریدون حسین میرزا بعد از آنکه از حصار دامغان بیرون آمد و
بمیان ترکمه بقیه هفت اندک سپاهی فراهم آورده ببلاد خراسان آمده بدست اوزبکان افتاده رخت بقا بباد فنا داد اما ابن حسین میرزا
چند سال در ظلال دولت نواب کامیاب شاه اسمعیل در فراغت بسر برد و در شهور سنه تسع عشر و تسعمائه در کاشان بعلت فجاه روی بعالم آخر

نهاد اما سلطان

نهاد اما سلطان بدیع الزمان میرزا چون از دست برد سپاه محمد خان اندیشیده از مملکت جرجان عازم ملازمت شاه اسمعیل بهادرخان گشت و خبر
قرب وصول او بمسامع علیه نواب سدره سینه رسید پیرام بیک قراباغی حسب الحکم آنحضرت باستقبال نمود و در روزی که شاه منصور دین پناه مانند
جمشید خورشید بر تخت حشمت و کامرانی نشسته اطراف بارگاه جهانبانی را بوجود امرای عظام و نوئینان ذوی الاحترام آراسته بود پیرام
بیک آن خسرو سعادت آثار را بمجلس اشرف اعلی درآورده و بدیع الزمان میرزا بشرف دستبوس همایون شاه اسمعیل صفوی مشرف شده
و چون سه چهار ماه در اردوی همایون پادشاه ربع مسکون اوقات گذرانید بموجب فرموده بملکت ری رفته با سپاهی که در ظل رایت جمع گشته بودند
متوجه استراباد شده بین الجانبین حربی در غایت صعوبت دست داد شکست بر لشکر بدیع الزمان میرزا افتاده آن پادشاه با فوجی از
خواص از معرکه بیرون رفته راه ولایت هندوستان پیش گرفت و تا حدود دته شتافته زیاده بر یکسال در میان هندیان بسر برده
نوبت دیگر احرام بارگاه عالم پناه شاهی بست و در شهور سنه تسع عشر و تسعمائه در خراسان بآستان ملک ملک آشیان شاهنشاه
ایران رسیده ملحوظ عین الالتفات گردید و مصحوب اردوی کیهان پوی بآذربایجان رفته مقرر شد که بدیع الزمان میرزا در شنب غازان
متوطن باشد و دیوانیان تبریز هر روز مبلغ هزار تنکه در وجه معاش او سرانجام نمایند و در رجب سنه عشرین و تسعمائه که پادشاه
روم سلطان سلیم بنا بر اقتضای مالک الملک واجب العظیم به تبریز رسید میرزا بدیع الزمان را بتبجیل و تکریم نموده معزز و مکرم همراه خود باسلامبول برد
میرزا بدیع الزمان بعد از سه چهار ماه که در آن مملکت اوقات گذرانید بمرض طاعون گرفتار گردید مضمون آیه کریمه و ما تدری نفس بای ارض تموت
صفت حال آن مهر سپهر اقبال گشت چون زمان حیات مقرر بسر آمد داعی یا ایتها النفس المطمئنة را لبیک اجابت گفته بهزار حسرت درگذشت
از وی یک پسر ماند و هو محمد زمان میرزا که از قلعه دامغان بیرون خرامیده بدرگاه عالم پناه شاه شتافت در شهور سنه خمس عشرین و تسعمائه
در ملازمت شاه بود چون شاه باستقبال سلطان سلیم نهضت نمود محمد زمان میرزا باغوای جمعی از مردم لر از آن یورش تخلف کرده روی
باستراباد آورده بعد از وصول بجد و جهد هزار جریب قاصدی نزد حاکم آن ولایت امیر کمال الدین حسین فرستاد و او را باطاعت و انقیاد
دعوت کرد امیر حسین بملاحظه رعایت حقوق سلاطین دودمان تیموری که درباره آبا و اجدادش ثابت داشته مثال مخدوم زاده را
امتثال نموده با هزار سوار بخدمت شتافت و در ملازمت عالی عنان بطرف جرجان تافت تمامی اعیان و سیاه پوشان جرجان
غاشیه خدمتکاری آن دری درج شهریاری بر دوش گرفتند بکربرادر دیگر سیف لانامی خواجه نظام الدین محمود و فرزند ارجمندش
امیر محمد مظفر که در موضع حصین تحصن نموده طریق مطاوعت بجای نیاوردند و محمد زمان میرزا بمجرد این فتح خود را پادشاه باستقلال
تصور کرده روی ببساط عیش و نشاط آورد و مدت دو سه ماه جام شراب ناب مانند ساغر آفتاب در بزم ملک دایر بود و در خلال این
احوال جناب سیف لانامی از خراسان متوجه آذربایجان شده و در منزل کلند خبر استیلای محمد زمان میرزا باستراباد استماع نموده از
آنجا باسفراین شتافت و بیرون سلطان را که حاکم آن ولایت بود بخود ملحق کرد و بوکدین بیک نیز از عقب رسید بنا بر آنکه بسبب خبر وصول سلطان
سلیم به تبریز اراجیف بسیار در میان خلایق پدید آمده بود و جناب سیف لانامی و سایر امرا بتانی طی مسافت مینمودند چون بقریه
جوار شان رسیدند قرا ویس قورچی از درگاه عالم پناه آمد و خبر صحت ذات اشرف اعلی شاه اسمعیل و مراجعت سلطان سلیم رسانید
و فرمان همایون که بنام سیف لانامی در باب انتزاع ملک جرجان از تصرف میرزا محمد زمان صدور یافته بود ظاهر نمود بنا بر آن امرای
عالیشان مبتهج و مسرور گشته باداء صدقات و نذورات پرداختند و عزیمت استراباد کرده رایت توجه بصوب بسطام برافراختند
محمد زمان میرزا بعد از قرب وصول امرای خراسان باتفاق امیر حسین هزار جریبی و سروران الوس صاین خان و کرایلی از استراباد بیرون
خرامید و مقارن آنحال خواجه نظام الدین محمود و امیر مظفر با توابع و لواحق و میرزا علی قلندر بیکی با دویست کس و سید فخر الدین کیوسری
و سلطان قبول اغلی با جمعی از مردم صاین خان بجناب سلطانی پیوسته در نماز دیگر جمعه پانزدهم ماه رمضان سنه عشرین و تسعمائه در حدود
آق مشهد که از آنجا تا استراباد بحسب تخمین هشت فرسخ مسافت است تلاقی فریقین روی نمود و منقلای هر دو لشکر بر یکدیگر تاختند از هر دو طرف
دو سه کس کشته شده بواسطه غروب آفتاب جهانتاب که نقاب ظلمانی در پیش قوت باصره انسانی حایل گشت هر یک از فریقین در معسکر
خویش فرود آمده آنشب پاس داشتند و صباح روز شنبه باز صف قتال آراسته همت بر فنای و اعدام یکدیگر گماشتند تیغ یمانی در کف

سالکان پهلوانی آغاز سرافشانی کرده سفیر تیر مرگ تاثیر پیام اجل بگوش هوش صغیر و کبیر رسانید و شمشیر خونبار فضای معرکه را غیرت افزای لاله زار کردانید آخر الامر کار محمد زمان میرزا باضطرار رسیده بمیان مردم صاین خان رفت و جناب سیف الانامی بر طبق نام خود مظفر و منصور باستراباد شتافته روزی چند از راه برآسود محمد زمان میرزا از راه بیابان متوجه غرجستان شده و نزد امیر اردوشاه رفته باوی موافقت کرده و کار امیر اردوشاه بواسطه وصول وی قوت گرفت باز بیل خان حاکم خراسان راه مخالفت سپرده بعضی از قصبات هرات را تاخت و قوم هزاره را غارت کرد و بغور رفته از حکام آنجا پیشکش گرفته مراجعت کرد در این اثنا دیو سلطان که در بلخ حکومت میکرد آن ملک را به پسر خود محمد بهادر سپرده عازم درگاه عالم پناه شاه اسمعیل صفوی شد محمد زمان میرزا و امیر اردوشاه را طمع بلخ در سر افتاده در سنه احدی عشر و تسعمایه بولایت مذکور درآمده اویماقات ولایت بلخ تابع وی گشتند و در شب چهارشنبه ششم ربیع الاول سنه اثنی و عشرین و تسعمایه خواجه جلال الدین میرکی میر مغول وزیر بلخ بنا بر رنجش از امیر بهادر دروازه شهر را داده امیر محمد بهادر مطمئن گشته ملازمت اختیار کرد امیر خان محمد قلیخان حاکم شبرغان نیز نزد آنها آمده خدمت کرد مدتی در بلخ سکونت کردند امیر اردوشاه حکومت بلخ را ببرادر خود قوام بیک داد و شبرغان را به بنی عم خود امیر عمر بیک سپرد و این معنی بر محمد زمان میرزا گران آمده فیمابین ایشان نفاق افتاده و جماعتی از اهل اردوی اردوشاه از او گسیخته بمحمد زمان میرزا پیوستند تا کار بمنازعه رسید و اردوشاه با هفت کس بشهر با شبرغان گریخت و محمد زمان میرزا او را تعاقب کرده اردوشاه ببلخ ردی کرد و متحصن شد اردوشاه امیر خلیل که از مخصوصانش بود بکابل فرستاده استدعای حضور ظهیر الدین بابر میرزا نموده تا شهر را تسلیم کند لهذا محمد زمان میرزا بدره جز رفت و بعضی امرای برلاس از بدخشان آمده مصالحه فیمابین محمد زمان میرزا و اردوشاه مقرر کردند و او صباح روز چهارشنبه ربیع الاول سنه ثلاث و عشرین و تسعمایه با چهل کس از خواص خود که متکمل و مسلح بودند از شهر بیرون آمده محمد زمان میرزا را استقبال کرد محمد زمان میرزا با سپاه خود که یکهزار نفر بودند نزدیک رفت و با شصت نفر از ملازمان خود پیش آمده مقرر کرد که چون اردوشاه بمن رسد قدری توقف کرده همگی از رفقای من درآمده بمن ملحق شوند امیر اردوشاه بعد از وصول سواران از آن اتفاق متوهم شده قصد فرار کرد امرای محمد زمان میرزا و را گرفته بکشتند ملازمان اردوشاه گریخته بشهر رفتند و حال و را ببرادرش قوام بیک بیان کردند مجدد اکسی بکابل فرستاده استدعای حضور بابر میرزا کرد و چون خبر آمدن او متواتر شد محمد زمان میرزا در حوالی بلخ بدره جز رفته باردوی خود پیوست و علی بیک از جانب بابر میرزا بحکومت بلخ آمد و خود نیز در رسید محمد باقر برلاس از جانب محمد زمان میرزا نزد بابر میرزا رفته اظهار انقیاد نمود و توقع تفویض بلخ کرد بابر میرزا کار را مشروط بآمدن او کرد او مطمئن نگشته عذر آورد و فیمابین خلاف بود بالاخره محمد زمان میرزا در هنگام محاصره بلخ گرفتار گردید او را نزد بابر میرزا فرستادند و او بلخ را بوی تفویض فرمود و تا سنه تسع و عشرین و تسعمایه در آن ولایت بود تا لوای جهانگیری صفویه اعتلا یافت و آن سلسله مخذول شدند و نوبت دولت بسلسله علیه صفویه رسید و چون طایفه تراکمه قراقوینلو از زمان امیر تیمور گورکان طغیان کردند و حکومت یافتند مجملی از حال ایشان باعث رابطه کلام مبادی حال صفویه است بذکر آن دو طایفه اشارتی میرود در ذکر احوال ملوک قراقوینلو بر ضمیر دانشوران پوشیده نماند که ملوک قراقوینلو چهار نفر بودند و مدت شصت و سه سال در تبریز سرور بودند امیر قرا یوسف بن قرا محمد بن بیرام خواجه ترکمان آن شهریار رستم روزگار و اسفندیار زمان بود در صف آرائی و لشکرکشی کسی با او برابری نمینمودند و بیرام خواجه ترکمان که جد آن شهریار بود بعد از وفات سلطان اویس حکومت موصل و سنجار و ارسین نموده و قرا محمد از امرای جلیل القدر سلطان احمد ایلکانی بود و سلطان احمد دختر او را بحباله خویش درآورده سرداری قراقوینلو بدو تعلق داشت و قرا یوسف در بدو حال از امرای بزرگ و خوانین سترگ بود و همواره رقم جهانگیری بر لوح ضمیر مینگاشت با امیر تیمور مخالفت نمود چون او را با صاحبقران طاقت مقاومت نبود لاجرم پناه بسلطان روم برده مدتی در آنجا بود بعد از فوت امیر تیمور با پانصد سوار بصوب آذربایجان توجه فرمود از حد مصر تا کنار فرات صد و هشتاد

همه که ذکر ایشان و در مجلد ... و خلفای ...

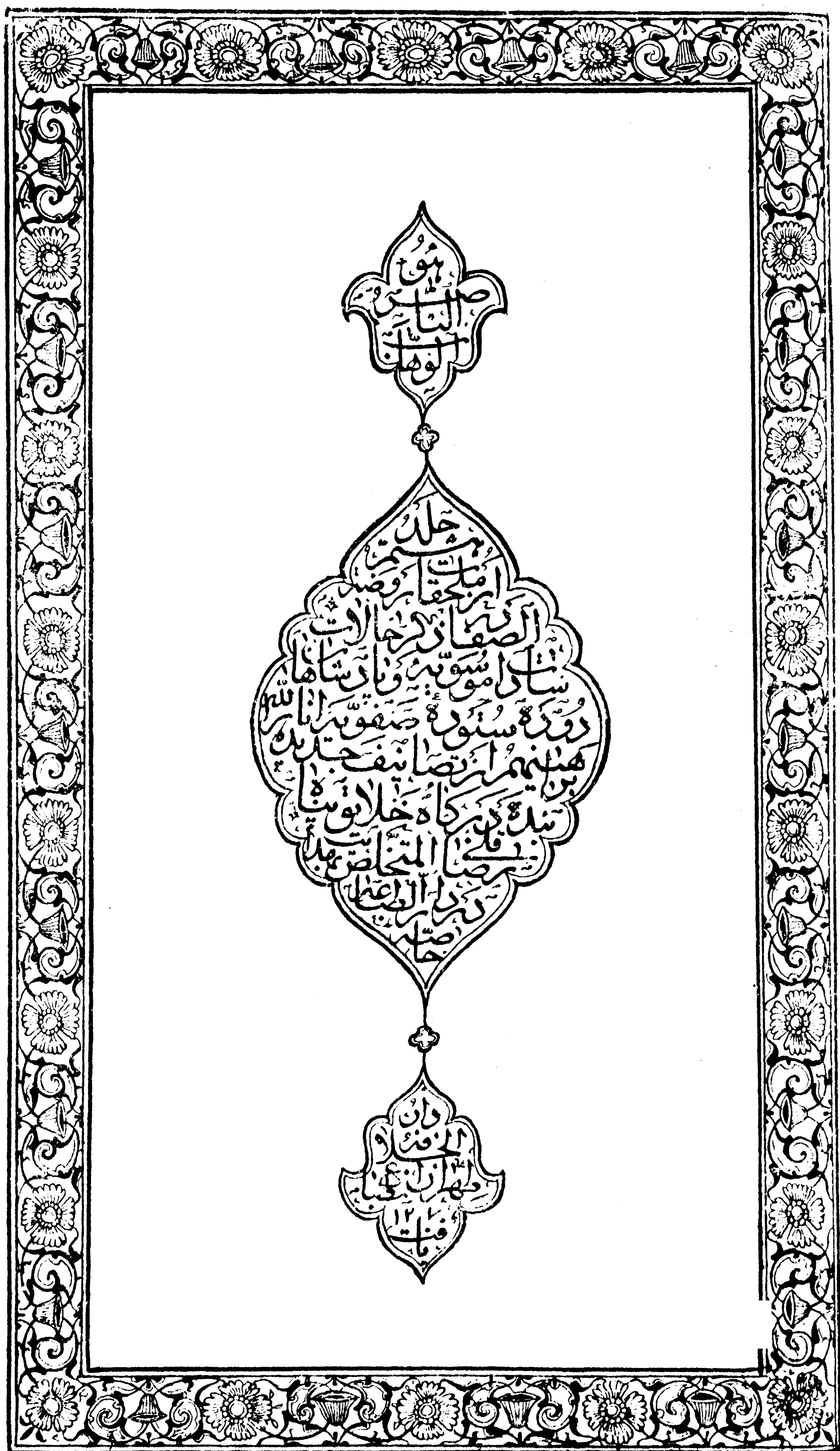
موضع با

موضع باکو تولان قلاع و مستحفظان حدود محاربه نمود و در تمامی آن معارک مظفر و منصور گشت چون بدیار بکر آمد نواحی آنجا را غارت کرده بشهر اخلاط گذشت در آن ولایت بقوت ملک شمس الدین حاکم اخلاط بساط جهانگیری بگسترد در آن اوان میرزا ابوبکر بن میرانشاه بن تیمور در تبریز بود چون استعداد قرا یوسف استماع کرد خاطر بدفع وی قرار داده متوجه آنجانب گردید بعد از تلاقی فریقین سه روز بین الجانبین مقابله و مقاتله روی داد در روز سیم بی سبب ظاهری میرزا ابوبکر شکست یافته پای در میدان گریز نهاد و در اکثر بلاد آذربایجان خرابی رسانید امیر قرا یوسف فی شهور سنهٔ هشتصد و نه با شوکت تمام به تبریز خرامید و بساط عدل و داد و تعمیر بلاد بگسترانید و در سنهٔ مذکوره با میرزا ابوبکر مصاف داده میرانشاه در آن معرکه بقتل رسید و در سنهٔ هشتصد و سیزده سلطان احمد را با چند پسرش عقب میرانشاه فرستاد امیر قرا یوسف در اندک زمانی بتمامی مملکت عراق عرب و آذربایجان مستولی گشت و لوای اقتدارش از ایوان کیوان درگذشت فی شهور سنهٔ هشتصد و بیست والی شیروان را بدست آورده و شیخ مبلغ کرامند تقبل کرده رخصت یافت و در همان نزدیکی بمقر خویش شتافت در سنهٔ هشتصد و پانزده با کستندیل والی گرجستان مصاف کرده و کستندیل را منهزم ساخته با جمیع اقوام و اقارب بقتل آورد و در سنهٔ هشتصد و شانزده لوای جهانگیری بصوب عراق عجم برافراخت و دیار قزوین و سلطانیه و ساوه و طارم را ضمیمهٔ محروسه خود ساخت در سنهٔ مذکوره میرزا شاه رخ بن امیر تیمور با دویست هزار سوار قصد امیر یوسف کرده بسلطانیه نزول نمود میرزا شاه رخ از غایت خوف جهة استیصال وی جماعتی حفاظ فرمود که دوازده هزار بار سورهٔ انّا فتحنا ختم نمایند لهذا امیر قرا یوسف در منزل اوجان بعالم دیگر انتقال نمود هیچکس دست بتکفین و تجهیز نگشود و کسی را فرصت نشد که او را دفن نماید در همان خرگاه که وفات یافته بود بگذاشتند و ترکمه خرگاه او را غارت کرده جامها را از تنش بیرون آورده بردند اشتشد مدت حکومتش چهارده سال و کسری بود **امیر اسکندر بن قرا یوسف** بعد از فوت پدر پای عزت بر سریر حکومت نهاده پادشاه سکندر جاه و رستم نهاد بود دگر بار با میرزا شاه رخ گورکان مقابله و مقاتله نمود و در زمین شیروان خرابی بسیار بظهور رسانید و بجاروب نهب و غارت آن دیار را پاک گردانید در سنهٔ هشتصد و بیست و هشت عزالدین شیربیک کردستانی و امیر شمس الدین بیک اخلاطی را بکشت و در سنهٔ هشتصد و سی سلطان احمد کرد را بقتل آورد و در نواحی شیروان و مغان قتل و غارت بسیار کرد فی شهور سنهٔ هشتصد و چهل بدست پسرش قباد بدنهاد بعالم آخرت قدم نهاد مدت سلطنتش شانزده سال بود **میرزا جهانشاه بن قرا یوسف** شهریار دولتیار و پادشاه عدالت شعار بحکم میرزا شاه رخ برادرش دارای عروج نمود و مملکت عراق و فارس و کرمان بر ملک موروثی اضافه نمود و در سنهٔ هشتصد و شصت و دو طبرستان و جرجان را بحوضهٔ تصرف درآورد و هم در سنهٔ مذکوره با لشکر فراوان بتختگاه خراسان عزیمت نمود در شهر شعبان المعظم بی زحمت و الم بر ظاهر هرات نزول فرمود و اعلام عدل و انصاف در آن دیار برافراشت و هیچ دقیقه از مراسم عدالت گستری نامرعی نگذاشت در این اثنا خبر رسید که پسرش حسنعلی از محبس نجات یافته در جمع کردن اسباب تفرقهٔ رعایا مشغول است لهذا با اولاد امیر صاحبقران صلح کرده در سنهٔ هشتصد و شصت و سه عنان مراجعت بطرف تبریز انعطاف داد و سزای بدخواهان بکنارشان نهاد و او را در مملکت هیچ منازعی نماند فی شهور سنهٔ هشتصد و هفتاد و دو باستیصال حسن بیک که دشمن قدیم او بود کمر بست و حسن بیک به نیروی اقبال و مساعدت بخت لشکر جهانشاه را شکست داد و جهانشاه را بدست آورده با یک پسرش بعدم آباد فرستاد **امیر حسنعلی شاه بن جهانشاه** بعد از واقعهٔ پدر ابواب خزاین گشاد و صد هزار سوار را مواجب و مرسوم داد بجهة انتقام خون پدر سلطان سعید را از خراسان تحریک نمود چون دولت قراقوینلو بآخر رسیده بود فایده بران مترتب نگشت فی شهور سنهٔ هشتصد و هفتاد و سه از جهان فانی درگذشت دولت آن طایفه بدو انقراض یافت **بیت** کدام سرو سهی را سپهر آبی داد　که باز خشک نگردش بآتش بیداد　که را نهاد فلک تاج سروری بر سر　که تند حادثه بر دست و پای او ننهاد

در ذکر ملوک آق قوینلو بر خاطر عاطر طالبان خبر پوشیده نماند

که از طایفهٔ آق قوینلو نه نفر بمدارج شهریاری رسیدند ابو النصر حسن بیک بن امیر علی بن عثمان قتلغ بیک
بن حاجی بیک پادشاه کامکار و شهریار دولتیار بود در شجاعت و مردانگی و سماحت و فرزانگی هیچکس با او برابری
نمینمود چون بساط اقتدار میرزا جهانشاه و اولادش از صفحهٔ روزکار در نوشت در تمامی ولایات اران و موغان و ارمن
و آذربایجان و عراقین و فارس و کرمان نافذ الفرمان گشت و از حسن معدلتش اطراف و اکناف آن بلاد روی در معموری
نهاد و مهمات طبقات انام را در سلک نظام انتظام داد و آن شهریار را نسبت بخاندان شیخ صفی ارادت تمام بود
چنانکه خواهر پاکیزه گوهر خویش را بسلطان جنید تزویج نمود و دختر نیکو سیر خود را بسلطان حیدر بن جنید که خواهرزاده
وی بود عقد فرمود بوساطت این مواصلت مواد سلطنت و اسباب حشمت آنشهریار رسمت تزاید گرفت تا زمان حلول اجل
رسید و ایام حیاتش سمت اختتام پذیرفت فی شهور سنه هشتصد و هشتاد و دو بسرای جاوید نقل نمود زمان دوران استقلالش
دوازده سال بود سلطان خلیل بن حسن بیک در زمان حیات پدرش بحکومت فارس اشتغال داشت در اواخر
زندگانی پدر بنا بر طلب امرا علم عزیمت بسمت تبریز برافراشت بعد از لوازم تعزیت قدم بر مسند سلطنت نهاد و ایالت
ولایت دیاربکر را ببرادر خود سلطان یعقوب میرزا داد چون بخبث طبع و نخالت و سوء تدبیر موصوف بود کما ینبغی از
عهدهٔ دارائی بیرون توانست آمد لاجرم امرا و ارکان دولت از وی متفرق گشته بسلطنت یعقوب میرزا یکدل گردیدند و بسیاری
از ایشان بملازمت یعقوب میرزا رسیدند بنا بر آن یعقوب میرزا شعار مخالفت برادر اظهار کرده بمیدان جدال و قتال
خرامید و از آنطرف نیز سلطان خلیل بدان حدود درسید بعد از مقابله و مقاتله سلطان خلیل کشته گردید و یعقوب میرزا
بشوکت هرچه تمامتر بتبریز توجه نمود مدت حکومت سلطان خلیل شش ماه بود سلطان یعقوب بن ابو النصر حسن
بیک پادشاه با عدل و داد و شهریار کرامت نهاد بود پس از قتل برادر بر اورنگ خسروی اجلال فرمود در تقویت
شریعت غرا و رواج ملت بیضا بسیار میکوشید و در زمان آن شهریار معموری و آبادی مملکت بکمال رسید اما در اواخر زندگانی
اعمال حسنه خود را بافعال سیئه مبدل نمود نسبت بسلطان حیدر صفوی تغییر عقیدت فرمود لشکر بامداد شیروان شاه فرستاده اسمعیل و ابراهیم را
او را بعز شهادت رسانید و اولاد سلطان حیدر را در قلعهٔ اصطخر محبوس گردانید و سلطان یعقوب در سنه هشتصد و نود
شش از جهان انتقال نمود زمان حکومتش سیزده سال و کسری بود سلطان بایسنقر بن سلطان یعقوب بیک
بعد از پدر باتفاق امرا و ارکان دولت پای عزت بر سریر حکومت نهاد و بر عامهٔ رعایا و کافهٔ برایا نوید عدل داد جمعی از امرا
بر سلطنت او راضی نشده مسیح میرزا حسن بیک را برداشتند و رایت مخالفت بایسنقر برافراشتند در حدود قراباغ در میان
ایشان محاربه بوقوع انجامید و نسیم فتح بر پرچم بایسنقر وزیده مسیح میرزا با اکثر امرا بقتل رسیدند بعد از فتح و فیروزی بدار الملک
تبریز خرامید در خلال اینحال محمود بن اغرلو محمد بن حسن به نیروی مخالفان بایسنقر بعزم ستیز رو بتبریز نهاد جنگ عظیم میان
او و بایسنقر اتفاق افتاد محمود بیک شکست یافته فرار نمود و هم در آن نزدیکی بدست آمد باستصواب امرا بایسنقر او را خبه نمود
مقارن این حال رستم بیک ولد مقصود بن حسن بیک از قید و حبس بیرون آمده باعتقاد جمعی از امرا که قصد بایسنقر کرد بعد از
مقابله امرا بایسنقر طریق بیوفائی مسلوک داشته نزد رستم بیک آمد بایسنقر بطرف شیروان فرار کرد چون داماد شیروان شاه
بود اسباب سلطنت وی را مهیا نموده بجنگ رستم بیک ارسال فرمود رستم بیک باستصواب امرا اولاد سلطان حیدر را از قید
خلاصی داده سلطان علی میرزا که اکبر اولاد سلطان حیدر بود بجنگ بایسنقر ارسال داشت بی آنکه غالب و مغلوب امتیاز یابد
بایسنقر علم هزیمت بصوب شیروان برافراشت بایسنقر بار دیگر اسباب انتقام فراهم آورده بطرف آذربایجان روان گردید
در منزل آهر باهداد سلطان علی میرزا بایسنقر در آن معرکه بقتل رسید مدت حکومت وی یکسال و هشت ماه کشید رستم بیک
بن مقصود بیک چون بتخت حکومت جلوس کرده و ملک موروثی تحت تصرف در آورد توهمی بخود راه داد
بفکر انهدام وجود سلطان علی میرزا افتاد در سنه هشتصد و نود و هشت در میان اردبیل و تبریز آن سلطان معنی را بعالم

آخرت فرستاد و هم در آن نزدیکی مشتقم جبار اساس وجودش را زیر و زبر گردانید فی شهور سنه نهصد و سه بحکم احمد پادشاه بقتل رسید احمد پادشاه ولد محمد اغزی بن حسن بیک بعد از فوت سلطان یعقوب از قراباغ فرار کرده بصوب روم توجه نمود پادشاه آن مرز و بوم آثار شهریاری از ناصیه حالش مشاهده کرد یکی از بنات خود را با وی عقد فرمود احمد پادشاه چند سال بفراغبال در ظل عاطفت قیصر برآسود آخر الامر هوس تسخیر ملک موروثی کرده با سپاه روم و جمعی از تراکمه بصوب آذربایجان عزیمت نمود رستم بیک بعد از استماع این خبر علم مقابله افراخته موکب عمزاده را استقبال فرمود بعد از تقارب فریقین امراء رستم بیک طریق بیوفائی مسلوک داشته رستم بیک را دستگیر نموده نزد احمد شاه بردند چون عدم رستم بر وجودش رجحان داشت لهذا وجود او را از لوح هستی سترد ند احمد شاه در کمال استقلال بدار الملک خرامید و خلق را در مهاد عدل و داد مرفه و آسوده گردانید مقارن این حال ایبه سلطان و قاسم بیک که از امراء بزرگ بودند لوای مخالفت برافراشته با احمد پادشاه محاربه نمودند در اثنای قتال احمد پادشاه مقتول گشت مدت حکومتش شش ماه بود میرزا محمد بن یوسف بیک بن حسن بیک هنگامی که احمد پادشاه کشته گردید وی بولایت یزد در رفته با تفاق دو سه نفر از امراء عظام قدم بر مسند سلطنت نهاد و در اندک زمانی در تمامی عراق نافذ الفرمان گشت و صیت اقتدارش از ایوان کیوان درگذشت با ایبه سلطان و سلطان مراد مقاتله کرد بر ایشان ظفر یافت و ایبه سلطان در معرکه بمیدان عدم شتافت آنگاه ببلده تبریز خرامید و بر تخت بخت نشسته لوای شوکت باوج آسمان رسانید تا آنکه فی شهور سنه نهصد و چهار در جنگ سلطان مراد جام نامرادی نوشید و زمان حکومتش یکسال بود الوند میرزا ابن یوسف بیک در وقتی که احمد پادشاه بقتل رسید الوند میرزا بدیاربکر افتاد و در آنجا باعتضاد امراء تراکمه پای عزت بر سریر حکومت نهاد چون استقلال نداشت لهذا لوای عزیمت بصوب آذربایجان افراشت چون میرزا محمدی از توجه برادر با لشکری خبر یافت تاب مقاومت نیاورده از تبریز بسلطانیه شتافت الوند میرزا بآن بلده آمد و شدیکان آن دیار را مسخر ساخت و با سلطان مراد بنیاد صلح انداخت در خلال این احوال آفتاب دولت حضرت شاه اسمعیل از مشرق اقبال تابیدن گرفت فی شهور سنه نهصد و هفت با شهریار کشورگشا محاربه کرد و جناب شهریاری بیست هزار نفر از لشکر الوند میرزا بقتل آورد ناچار مملکت آذربایجان را وداع نموده بارزنجان گریخت و چندگاه دشتهای عظیم برانگیخت عاقبت الامر در نواحی دیاربکر رخت هستی بدیار نیستی کشید سلطان مراد بن سلطان یعقوب فرمان فرمای فارس و عراق و خوزستان بود با هفتاد هزار سوار جرار با شاه اسمعیل مقاتله نمود شکست یافت و از عراق دل کنده بصوب فارس شتافت چون خبر وصول شهریاری استماع کرد
سلطان مراد در فارس تاب نیاورده بخوزستان گریخت در آنجا توقف نکرده ببغداد
رفت بسبب استیلای باریک بیک پرناک از بغداد نزد علاء الدوله پادشاه
مرعش شتافت بعد از انقراض دولت او نزد سلطان سلیم قیصر روم
رفته تقرب تمام یافت آخر الامر فی شهور سنه نهصد و بیست
در نواحی اورفه در جنگ قودرمیش سلطان
درگذشت و دولت ملوک آق قوینلو
بدو منتهی گشت تمّ
حرره علی اصغر
تفرشی


هو
جلد هشتم
از ملحقات روضة
الصفا در حالات
سلاطین موسویه و پادشاهان
دولت ستوده صفویه انار الله
براهینهم از تصانیف جدیده
بنده درگاه خلایق پناه
رضا قلی المتخلص بهدایت

هو

بسم الله الرحمن الرحیم

تعالی قدرتی که بمقالید مولیدسه کانه قفل مربع طبایع از مخزن مسبّع بدایع برگشاد و علی رغم منکران ملایک آدم صفی را به پیشگاه ادراک
برنشاند و نوبتخانهٔ خلافتش را در بوم مشرق جبههٔ وسیع تاره و بر بام هفت فلک رفیع بلند آوازه کرد و شاهد هر هفت کردهٔ هر هشت پرده را علی
یعنی حوا را مشهود دیدهٔ قبول وی نمود و اولاد و احفاد با صفوت الشیخ معمر صفی را که سادات پناه و قادات اصفیای دودهٔ ستودهٔ صفوی
بودند بر بالش سداد و جلالت و مسند رشاد و نبالت تکیه داد و با اینکه سلسلهٔ وجود اولاد امجاد حضرت مصطفوی بحکم کنت نبیا و آدم بین الماء
والطین علت غائی ایجاد افلاک و عالم و در معنی بر سلسلهٔ صافیهٔ صفیه مقدم بودند موخر ساخت للمؤلفه بود نبی در تتق نور ذات و آدم
در آب و گل ممکنات میران آیند مقدم براه پس رسد اندر میان پادشاه مثال نبوتش را توقیع رفیع لولاک طغرائی و منشور نبوتش را
تصدیق صدیق و ما ارسلناک طغرائی لی مع الله از علو مقامش کنایتی است و من رآنی از کمال قربش آیتی بلغ العلی بکماله
کشف الدجی بجماله حسنت جمیع خصاله صلوا علیه و آله پادشاهان عدالت شعار اسلام که تقویت شریعت غرای او کنند و هموا نوبت
سنت او دم زنند فی الحقیقه اعدل سلاطین جهان و اکمل خواقین زمان اند خاصه حضرت شهریار دین پرور پادشاه معدلت گستر رعیت
نواز مخالف گداز ایران که شمشیر سندیش مروج شریعت حجازیست و سنان ضعیفش مقوی ملت تازی وهو السلطان الاکرم الاعظم الاعدل
الاکمل الارشد الامجد الاسعد المحمود الناصر لدین الله ابو معین ناصر الدین شاه قاجار اعلی الله تعالی اعلام قدره من السمک الی السماک
و رفع بنیان مجده من الارض الی قبة الافلاک و بعد چون بر وجهی که در دیباچهٔ نخستین این کتاب مستطاب اشارتی رفته
این هشتم قسمت که نظیر هشتم جنت است جلوه گاه بدایع و وقایع سلسلهٔ صفویه است و چنانکه در متن این دفتر نگارش یافته ایشان دوازده تن
و مدت ملکشان بخمیسنا دویست و پنجاه سال و اسامی سامی آن طبقهٔ عالیه بدین منوالست للمؤلفه از آل صفی دوازده میر عظام حمزه با
حسین و دو اسماعیل نام وان هشت محمد و سلیمان و صفی آنگاه سه عباس و دو طهماسب تمام وازآنجهت که طایفتین افغان و افشار در سلک

زمان سلطنت این طایفه حکمرانی کرده اند و نادرشاه سالی چند بمتابعت و ملازمت و وکالت و نیابت سلاطین متأخرین شاه طهماسب ثانی و شاه عباس ثالث ملک ستانی و جهانبانی نموده در خاتمهٔ این سلسلهٔ علیه مذکور و شرح حالش بین الاجمال والتفصیل مسطور خواهد گردید مصراع و حسن القول فی قصر الکلام

گفتار در ذکر سلطنت و حکمرانی سادات عالیدرجات موسویه المعروف بسلسلهٔ علیهٔ صفویه و مجملا اشاره بنسب ایشان از اجداد و اولاد

چون از قراریکه در مجلد هفتم روضة الصفا مسطور است از سلاطین گورکانیه سلطان حسین میرزای بایقرا که آخرین آن طبقه بود از قوت دولت ابوالفتح محمدخان شیبانی بن بوداق خان ابن ابوالخیرخان مستأصل و ضعیف شد و بعضی از پسرانش حرکت مذبوحی همیکردند و از بقایای اولاد حسن بیک ترکمان آق قوینلو الوند میرزا و سلطان مراد نام ابدا در بلاد آذربایجان کر و فری مینمودند تا در شهور سنهٔ ۹۰۵ نهصد و پنج هجری که سال خروج حضرت بهادرخان شاه اسمعیل صفوی موسوی است بوفق تأثیرات و تقدیرات گردش آسمانی بلکه بحکم حکمت بالغهٔ یزدانی در مملکت ایران کوکب اقبال شاه اسمعیل ابن سلطان حیدر بن سلطان جنید صفوی طالع شد و گردنکشان دهر را بغلبه و قهر بسوی دیار عدم قامع و قالع و بقایای امیرزادگان گورکانیه و ترکمانیه بیکدیگر در افتادند و بر افتادند لهذا افتتاح این مجلد بذکر صفویه خواهد بود و چون نسب شریف این سلسلهٔ علیهٔ لطیفه که سادات عالیدرجات موسوی میباشند بواسطهٔ جد امجد اعلی یعنی شیخ صفی الدین اسحق اردبیلی بصفویه اشتهار دارد تیمنا شرحی از حال آن شیخ بزرگوار میگذارد

ذکر حالات و کمالات قطب الآفاق شیخ صفی الدین اسحق قدس سره العزیز

نسب آنجناب که بحضرت امام همام موسی الکاظم علیه و علی آبائه و ابنائه السلام منتهی میشود بدین ترتیب ذکر کرده اند و هو شیخ صفی الدین اسحق بن شیخ امین الدین جبرئیل ابن شیخ صالح بن سید قطب الدین بن سید صلاح الدین رشید بن سید محمد الحافظ الکلام الله بن سید عوض الخواص بن سید فیروزشاه زرین کلاه بن سید شرف شاه بن سید محمد بن سید حسن بن سید محمد بن سید ابرهیم بن سید جعفر بن سید محمد بن اسمعیل بن محمد بن احمد الاعرابی بن ابومحمد قاسم بن ابوالقاسم حمزه بن الامام الهمام موسی الکاظم علیه السلام علو نسب و سمو حسب جد اجداد امجاد شیخ صفی الدین اظهر من الشمس و ابین من الامس است و در تواریخ مبسوط است که همه از ارباب ذوق و حال و از اصحاب فضل و کمال بوده و نقود اعمار خود در اطاعات و عبادات صرف مینموده اند و صفی الدین در بدو شباب از علوم صوری و معنوی فیضیاب و بفکر تکمیل نفس و تحصیل معرفت افتاده بصحبت مشایخ عهد طالب و بدیدار کاملین زمان راغب بود و بسیاری از این طایفه را ملاقات نمود از جمله بفارس رفته شیوخ شیراز و کازرون مانند شیخ مصلح الدین سعدی و امیر عبدالله فارسی و جمعی از معاصرین آن عهد را بدید و همانا بواسطهٔ علو درجه و مقام خود هیچیک از آنان را بشیخی و ارشاد خود سزاوار ندانست و امیر عبدالله او را بشیخ تاج الدین ابرهیم زاهد گیلانی دلالت کرد و او از فارس روی بگیلان آورد و بعد از شرفیابی بخدمت شیخ زاهد دست ارادت بدو داد و قدم در راه طریقت نهاد و بیمن همت زاهد و استعداد ذاتی خود در اندک مدتی بمقامات بلند و درجات ارجمند رسید و راهروان عهد را راهبر گردید شیخ زاهد گیلانی بالهام غیبی و اشارت لاریبی یکی از بنات مکرمات خود را بوی خطبه کرد و در نکاح وی در آورد با وجود فرزندان عالم و عامل خلافت خود را نیز بدان مرید کامل واگذاشت بعد از وفات شیخ تاج الدین زاهد که در سنهٔ هفتصد بوده آوازهٔ کوس ارشادش از ایوان کیوان درگذشت و دار الارشاد اردبیل از رجوع طوایف مریدان کعبه وار مطاف زایر و سایر گشت زیاده از سی سال بر سجادهٔ ارشاد مکین بود و بیشتر از صدهزار کس را در ضمن اظهار اسرار اوراد و اذکار بر طریقهٔ طریقت حقهٔ ائمهٔ اثنی عشر علیهم سلام الله الملک الاکبر راهنمائی فرمود گویند که روزی امیر چوپان سپهسالار ایران از خدمت شیخ تعداد مریدین پرسید شیخ فرمود در برابر هریک از اصحاب جلادت که سپاه شمایند مارا صد نفر از ارباب ارادت موجود است امیر چوپان ازین جواب صواب ظاهرا متحیر و باطنا متغیر ماند مع القصه شیخ در مکاشفات خود دیده بود که اولاد وی پای تخت بر سلطنت خواهند گذاشت و رایت حقیقت آیت مذهب حقهٔ جعفری خواهند برافراشت لهذا در باب تقویت طریقت حیدری و ترویج ملت جعفری همهٔ اولاد خود را وصیت مینمود و ترغیب میفرمود و آنان نیز نفس بنفس احفاد خود را بالعهود و المواثیق سپارش میکردند و در هنگام وصایا بهریک نگارش تا آخر الامر در شهور سنهٔ هفتصد و سی و پنج جهان عاریت را که سرای سپنج است بدرود کرد و روی بعالم جاودانی آورد

شیخ صدر الدین موسی بن شیخ صفی الدین اسحق اردبیلی نور الله مرقده خلف الصدق و خلیفهٔ بحق و فرزند رحا

وجهانی و دختر زاده شیخ زاهد گیلانی در هنگام رحلت پدر بحکم وصایت و رسم ولایت بر مسند ارشاد بنشست و در کمالات و حالات بی نظیر بود
سید محمد نوربخش قهستانی رحمه الله که از علمای زمان و عرفای اوان بود و سلسله مشایخ نوربخشیه بدو مشهور است او را خلیل عجم مینامیده و کاشف
الاسرار معین الدین علی تبریزی معروف بقاسم الانوار ارادت ورزیده و اکثر سلاطین عهد بدریافت صحبت وی جهد کردندی و بقبول سعادت ارادت
آنحضرت عهد چنانکه امیر کبیر صاحبقران تیمور گورکانی گیتی ستان بعد از مراجعت از روم و سفر تبریز و اردبیل و آن مرز و بوم بعد از ملاقات و مقالات از
آنجناب استمداد همتی و استدعای خدمتی کرد جناب شیخ بشیرین عبارتی در عدل و داد و اطلاق اسرای روم و آن بلاد بامیر کبیر اشارتی فرمود
و او تمامت آن اسیران مقید را آزاد نمود و جمعی از آنها در خدمت شیخ ماندند و بسیاری باوطان مألوفه خود راندند و اولاد و احفاد آن ابا عن جد ابا راد
سلسله علیه صفویه کوشیدند و از جام خلوص رحیق صافیه صفوت نوشیدند هنوز اولاد آن طایفه را در روم صافیه خوانند و از خانه زادان صفویه دانند
الحاصل جناب شیخ صدر الدین محمود اساطین و محسود سلاطین بود ملک اشرف بن تیمورتاش از روی کیدیت و غدر بتخفیف آن صدر پاک صدر خواسته
آنجناب را چندی در تبریز موقوف داشت تا سبی شیخ صفی الدین را بخواب دید و از قهر وی بترسید و صدر الدین را رخصت انصراف باردبیل داد بار دیگر احضار
خواست و شیخ رنجیده بگیلان رفت چون جانی بیک خان اوزبکیه بتبریز آمد ملک اشرف را اسیر کرد جناب شیخ صدر الدین را بخواند و بر وساده عز
بنشاند دگر باره آن سید میل بوطن مألوف یعنی اردبیل رجوع کرده ما بقی ایام عمر شریف خود را بطاعت و عبادت در دار الارشاد بسر آورد تا در حدود
سنه بجوار رحمت خالق پیوست و از زحمات خلایق برست **سلطان علی بن صدر الدین موسی اعلی الله مقامه** وصی و خلیفه بالاستحقاق
پدر بود و غالباً لباس سیاه در بر مینمود لهذا السلطان علی سیاه پوش ملقب و مشهور گشت گویند امیر صاحبقران تیمور گورکان از ابوی اخلاص خاص بوده
و اسرای مرز و بوم روم را چنانکه بدان اشعاری رفت باشارت وی اطلاق فرموده و دو سه بار در ایام سیاحت امیر وی را دیده و قوت خود را از همت
و توجه وی فهمید چنانکه در تواریخ عام خاصه عالم آرا توضیح و تشریح این بیان واضح و آشکار است الحاصل آنجناب وقتی بزیارت مکه معظمه زادها الله
شرفا رفته و شیخ ابراهیم فرزند ارجمندش تاب مفارقت وی نیاورده بشوق مقدمش مجرد ابطحی شتافت و مجدداً سعادت دیدار آن شیخ موحد را
دریافت در هشتصد و سی و دو خواجه سلطانعلی در بیت المقدس کوس رحیل بجانب سلطان حقیقی جلیل نواخت و مرغ جانش بر شاخسار طوبی
آشیان ساخت شیخ ابراهیم بعد از فراغ از کفن و دفن والد بزرگوار حسب الوصیت باردبیل باز گشت **شیخ ابراهیم بن سلطانعلی** آن
در میانه این سلسله بشیخ شاه معروفست و باطناً و ظاهراً بهر دو صفت موصوف در بر و سماحت ثانی سمی خویش حضرت خلیل و در صدق و فتوت
خلیفه جناب اسمعیل بوده بعد از انقضای ایام حیات در گذشت **شیخ جنید بن شیخ ابراهیم** آنجناب بر حسب وصیت والد ماجد بخلافت
و وصایت استقرار یافت و اشعه انوار کمالش بر وجنات احوال اولو الابصار تافت در فقر و فنا فرید عهد بود و در بذل و غنا حاتم وقت
لقب سید الطایفه جنید بر او انسب و در سلسله نسب و حسب بحضرت رسول از او انسب و اقرب غالب اوقات بقهر اشرار و غزو کفار
راغب و اظهار حقیت طریقه امامیه را طالب امیر جهان شاه ترکمان بنابر مخالفت مذهب و مباینت مشرب از او خایف بود بداعیه ملک
ستانیش متهم مینمود چون از کثرت صوفیان و درویشان و از وفور معتقدان و ارادت کیشان اندیشه داشت بر اذیت و آزار آنسرور اجترا قادر
نبود بالاخره بتصریح و کنایت و پیغام و کتابت بدو اظهار کرد که دو شمشیر در یک نیام نگنجد لهذا سید بزرگوار سلطان جنید بجانب دیار
بکر مسافرت کرد و از وطن مألوف مهاجرت جست مریدان سلسله صفویه و مخلصان دودمان موسویه بدو پیوستند و در حسن کیف یعنی حصن
کیفا آسوده خاطر نشستند در آن ایام ابو النصر حسن بیک آق قوینلو که امیر طایفه بایندری و تمکین مسند سروری بود و در دیار بهشت
آثار دیار بکر بیخدعه و مکر کوس استبداد و طبل استعداد همی نواخت و با طایفه قراقوینلو چون آتش با آب می ساخت لوای ولای او را
برافراشته و مقدم سلطان جنید را گرامی داشته خلوصش بجائی انجامید که خواهر خود خدیجه بیکم را در عقده زواجت سید در آورد و در دین
و عقبی نیکنامی و خوش سرانجامی حاصل کرد بعد از چندی سلطان جنید باردبیل رجعت فرموده و اندیشه خاطر میرزا جهانشاه از آن وصلت و
وصول بیفزود با سلطان جنید بنای اظهار کینه و خلاف داشت و تخم بغض او در مزرع سینه میکاشت سید باجتماع مریدان اشارت کرد
و از اردبیل قصد غزو کفار طرف طرابزون و شروان فرموده در محاربه سلطان خلیل والی شیروان سعادت شهادت یافت و این واقعه در
هشتصد و شصت هجری بوده **سلطان حیدر بن سلطان جنید رحمه الله** سید موسوی النسب حیدری حسب سلطان حیدر

پس از شهادت پدر نامور بر جای او متمکن شد و مریدان آن سلسله طوق حکمش بر گردن جان نهادند میرزا جهانشاه که عدوی این خاندان صفوت نشان
بود چنانکه در تواریخ مسطور است در حدود سنه هشتصد و هفتاد و دو در دست ابو النصر حسن بیگ آق قوینلو کشته شد و چون سلطان حیدر خواهرزادهٔ آن امیر
نیک اختر بود بی منازع بفکر ترویج طریقهٔ اثنی عشری و تبسیط بساط معدلت گستری در افتاد مجدداً سلطان حسن بیگ دختر خود را بنکاح سلطان حیدر درآورد و
گل بود و بسبزه نیز آراسته شد ابو النصر حسن بیگ در هشتصد و هشتاد و دو درگذشت و سلطان خلیل بر جای پدر بنشست و پس از شش ماه دولت
منتقل ببرادرش سلطان یعقوب گشت در سنه هشتصد و نود و دو سلطان حیدر را از دختر حسن بیگ آق قوینلو پسری متولد شد و او را اسمعیل نام نهاد
و در زمان سلطنت یعقوب سلطان حیدر با وجود انتساب از او رنجید زیرا که از سید توهم پادشاهی میکرد لهذا سلطان حیدر عزیمت یورش
داغستان و غزو گرجستان نمود شروانشاه بن سلطان خلیل از این خبر متوحش گردید که شاید سلطان حیدر در مقام خونخواهی پدر شهید خود برآمده
از سلطان یعقوب بن حسن بیگ که داماد او بود مشاورت و معاونت خواست و نیز سرداری با چهار هزار سوار بتقویت او و اضمحلال سلطان
حیدر را مأمور کرد در وقتی که سلطان حیدر بتسخیر بعضی قلاع و بقاع کوه فجره در بند اشتغال داشت قزلبری قاجار او را از رسیدن سپاه کینه خواه
شروان اخبار نمود در حدود طبرسران آن دو لشکر گران رزمی سخت کردند و در آن معرکه سلطان حیدر بزخم تیری شهید شد صوفیان صفوی
جسد او را در طبرسران دفن کردند شهادت او در هشتصد و نود و سه بود و سلطان یعقوب ترکمان سه سال از آن پس درگذشت از جناب سلطان
حیدر سه پسر بل سه درخشنده اختر یادگار ماند که مادر ایشان شاهزاده و دختر ابو النصر حسن بیگ آق قوینلو بوده است سلطانعلی میرزا و اسمعیل میرزا
و ابراهیم میرزا ایشان از این نیر گفته اند و این شاهزادگان را که یوسف کنعان جمال بودند سلطان یعقوب نامرغوب بفارس فرستاده در قلعهٔ
اصطخر محبوس نمودند و منصور بیگ پرناک حاکم فارس بحکم طینت پاک در حفظ و حراست آنها اهتمام تمام داشت و این واقعه در سال هشتصد و نود و
شش وقوع یافت **ذکر اولاد سلطان حیدر و گرفتاری ایشان در دست اعدا** چون سلطان یعقوب بن حسن بیگ در سال
رحلت یافت امرای تراکمه در تعیین سلطان دو گروه شدند بعضی بپادشاهی مسیح میرزا برادر یعقوب و برخی بامارت بایسنقر پسرش یکدل آمدند
آخر بایسنقریان غلبه کردند و مسیح کشته شد و بایسنقر سلطنت یافت رستم میرزا بن مقصود بیگ بن حسن بیگ را که در جمع هواداران مسیح میرزا بود
در قلعهٔ النجق محبوس ساختند چون چندی گذشت ایبه سلطان بقلعهٔ النجق رفته رستم را نجات داده بپادشاهی برداشتند و بکنار رود ارس آمدند
که بر سر بایسنقر روند بایسنقر ضعیف شده اردوی او متفرق و خود بشروانشاه که خال او بود پناه برد و میرزا رستم در سلطنت استقلال یافت
شروانشاه در تهیهٔ امداد بایسنقر اندیشه همی کرد و میرزا رستم در احتیاط این کار رای همی زد بالاخره تدبیر بر وفق تقدیر آمد که سلطانعلی میرزا بن سلطان
حیدر را که در اصطخر است و پدرش بدست شروانشاه کشته شده بیاورند و تقویت کنند و بجنگ شروانشاه و بایسنقر بفرستند هر یک
مغلوب شوند باعث قوت دولت میرزا رستم خواهد بود سلطانعلی میرزا بعد از چهار سال و شش ماه محبوسی اصطخر در سال هشتصد و نود و هشت
به تبریز آمد و رستم میرزا با او مهربانی و ودادپیشه کرد و مریدان سلسلهٔ صفویه که چون عقد ثریا هر یک بدیاری افتاده بودند دیگر باره پروین آسا اجتماع جستند
سلطانعلی میرزا با سپاهی جرار با بایسنقر میرزا در حدود اهر و مشکین مصاف داده بایسنقر مقتول و سپاه او منهزم شدند شاه رستم آسوده خاطر
شده سلطانعلی میرزا را باردبیل فرستاد دیگر باره ازدحام و اجتماع صوفیان صفوی برگرد آن سید بزرگوار موسوی مایهٔ حسد شاه رستم شده اولاد
سلطان حیدر را صاحب داعیه و هنگامه و مقبول خاصه و عامه دانسته آنها را به تبریز خواند و بر ایشان جاسوس و نگاهبان گماشت مع هذا در
فکر کشتن سلطانعلی میرزا افتاده شخصی از اصحاب مجلس او را خبر داده سلطانعلی از تبریز بتعجیل بیرون آمده قصد اردبیل کرد رستم میرزا ایبه سلطان را
با چهار هزار سوار بتعاقب او فرستاده در حوالی اردبیل بسلطانعلی رسیدند و محاربه در پیوست با آنکه هفتصد کس بیشتر با سلطانعلی نبود رزمی
دلیرانه نمود و همانا از شهادت خود خبر داده وصایت خود را ببرادر جلیل سلطان اسمعیل واگذاشت و بمریدان خود گفت عنقریب دولت
و سلطنت برادرم اسمعیل بظهور خواهد رسید بعد از وصایا بامر مدافعه و مقاتله پرداخته تا بدرجهٔ بلند شهادت ارتقا جست و تاریخ این واقعه را در
نهصد ضبط کرده اند حسین بیگ لله شاملو خلیفة الخلفاء دده بیگ نعش او را باردبیل نقل و در مرقد جد امجد دفن کردند و تا چهل روز در اردبیل حضرت سید
اسمعیل را مخفی و محفوظ داشتند و از آنجا بادی لوای عزیمت بجانب گیلان برافراشتند گاهی در رشت نشسته گاهی در لاهیجان بسر میبردند سید ابراهیم
در لباس تبدیل از لاهیجان باردبیل رفته در نزد والدهٔ ماجده منزوی و مختفی همی زیست و سید اسمعیل در گیلان بود و کارکیا میرزا علی والی آن ولا

که از دودمان سعادت و سیادت بود سید اسمعیل و همراهانش را بکمال حمایت و رعایت مینمود

ذکر خروج حضرت سلطان صاحبقران شاه اسمعیل بهادرخان صفوی موسوی و عروج بر معارج کشورستانی بتائیدات و توفیقات آسمانی

در سنه نهصد و پنج هجری که مدت عمر شریف سید اسمعیل بن سلطان حیدر صفوی بسیزده رسیده بود باشارت غیبی و امداد لاریبی در گیلان باتفاق هفت نفر از اهالی هفتاد با حشلاف و ایات عزم خروج و عروج بر معراج سلطنت و جهانگشائی نمود و بعد از وداع با کارکیا میرزا علی حاکم لاهیجان در نهایت جاه و جلال روانه خلخال شد و از آنجا باردبیل رفته بشرایط تعظیم و زیارت مرقد شیخ صفی الدین و والد ماجد و آبای کرام پرداخته از بواطن فیض مواطن ایشان استمداد همت کرده مادر پسر خود را نیز دیده و از آنجا با یکهزار و پانصد کس از صوفیان صافیه صفویه قصد قراباغ نمود و از آنجا بگوکچه شکیر و ارزنجان توجه فرمود آوازه در افتاد که شیخ اوغلی شاه اسمعیل عزم خروج و جهانگیری دارد و چهار هزار نفر از مریدان سلسله صفویه از حدود شام و دیاربکر و سیواس بمعسکر نصرت مماس پیوستند با هفت هزار نفر عزم تسخیر شیروان و محاربه با شیروانشاه فرخ یسار قاتل پدر بزرگوار کرده در سواحل آب کر بیرام بیک قراقوینلو بخبرگیری بشیروان شتافته و از شیروانشاه آگاهی یافته مراجعت کرده گفت که فرخ یسار از عزیمت حضرت خبردار است و میگوید اگر پای درین ولایت نهادی بتو همان رسد که بجد و پدرت رسید شهریار جوانبخت ازین سخن سخت خشمگین شده همانگاه از رود کر عبور کرده بشماخی رسید شیروانشاه با بیست هزار سواره و چند هزار پیاده در حدود قلعه گلستان بمقابله و مقاتله پرداخت لمؤلفه

شه شیروان و شه شیرگیر　فتادند درهم به شمشیر و تیر

دو لشکر ببستند صفها بجنگ　تو گفتی دو کوهند بر خاره سنگ

زمین بحر خون شد و زان موج خواست　همی موج آن بحر بر اوج خواست

درآمد به پیکار شاه جوان　چو ماهی بر افراز کوهی روان

ز شمشیر او شیر بگریختی　ز شیروانیان خون و سر ریختی

تو گفتی دگرباره سام سوار　برزم است با گرزه گاوسار

چندان از سپاه شیروان بقتل اندر آمدند که از جسم شان کوهها عیان بود و از خونشان رودها روان شد فرخ یسار نیز در آن معرکه گیرودار از ضرب شمشیر آبدار کشته شد و هزیمت در سپاه شیروان در افتاده در ضمان امان درآمدند و ایمن شدند پادشاه گیتی ستان در محمودآباد شیروان قشلاق فرمودند و شیخ ابراهیم معروف بشیخشاه از راه دریا بگیلان رفت و همه خزائن و دفاین ملوک شیروان بتصرف شاه کشورستان درآمد و در آن اوقات خبر رسید که الوند پادشاه با سپاهی انبوه مانند نخجوان آمده سواران ترا کمه را بمدافعه فرستاده شهریار جوان بخت جهانگیر از توقف شیروان فسخ عزیمت فرموده قصد مقاتله الوند میرزا کرد

ذکر احوال الوند میرزا ابن یوسف بیک بن حسن بیک آق قوینلو و محاربه کردن با شاه اسمعیل صفوی و هزیمت یافتن و رفتن شاه اسمعیل به تبریز و بر تخت سلطنت نشستن

الوند میرزا ابن یوسف بیک بن ابوالنصر حسن بیک که بعد از قتل برادرش محمد در دست سلطان مراد خود بر سریر حکومت ایران نشسته بود و تبریز تختگاه کرده و از کبر و نخوت سر بماه بر آورده خواست که وجود مسعود اولاد صفویه بکلی از میان برگرفته شود تا بی مشارک و منازع پادشاه ایران باشد و ندانست که در پرده تقدیر چه صورت نقش بسته اند امیر عثمان موصلی را با فوجی از سپاه آق قوینلو بمدافعه شاه اسمعیل فرستاده شهریار جهانگیر نیز بیری بیک قاجار را با جمعی غازیان شیرشکار روانه فرمود بعد از تلاقی عسکرین شکست بر لشکر الوند رسید میر عثمان با جمعی از اجله و اعیان ترا کمه گرفتار شده بیاسا رسیدند امیرزاده الوند در غضب رفته خود با سی هزار سپاه جرار بمقابله لشکر قزلباش درآمد در شرور نخجوان در سنه ۹۰۷ جنگی بزرگ سلطانی واقع شد که جز تیر پیغام مرگ بگوش دلاوران نمیرسانید و جز تیغ بسرکشی مجروحان کسی نمیرفت زمین از جریان خون گفتی حیحون است و هوا از گرد سپاه قبه ازکسون لمؤلفه

وصف لی که الوند و البرز بود　خس و خاره آتش خنجر و گرز بود

جز نکیدن تیغها شد بمهر　شباشاب پیلک بهفتم سپهر

ز نیزه هوا چون نیستان شده　ز خون خاک رنگین میستان شده

روان گشته خون بر براز کبر و خود　چو آن چشمه کز کوهی آید فرود

ز البرز الوند درهم شکست　که هم سنگ را سنگ محکم شکست

چو دو سنگ محکم بهم آیدا　هر آنکو بود سست کی پایدا

با اینکه سپاه قزلباشیه زیاده از هفت هزار سوار نبودند چنان رعبی از ایشان در دل ترا کمه در افتاده بود که تاب مقاومت نیاورده از آن سی هزار کس هر آنچه باقی بودند فرار نمودند الوند سست پیوند نیز روی بعرصه گریز نهاده و بجانب ارزنجان افتاده شاه اسمعیل صفوی با شوکت سلیمانی و حشمت جمشیدی روی بدار السلطنه تبریز کرده بر تخت سلطنت و شهریاری جلوس فرموده آنچه مکنون ضمیر مهر تنویرش بود بظهور آمد حکم همایون شهریاری جاری شد که بر فراز منابر خطبه بنام ائمه اثنا عشریه خوانند و در سکه لا اله الا الله و محمد رسول الله و علی ولی الله نقش نمایند

دلیران

و پس از آن نام شاه در آن پیاورند و بر تاج سقرلات مریدان اسامی ائمه کرام تیمنا و تبرکا مرقوم و مرسوم دارند و اظهار تشیع نمایند و مضامین امثال این
ابیات دلنشین را آویزه گوش عامه و خاصه فرمایند که محقق گفته منظم چنانکه هست فلک را دوازده تمثال که آفتاب بران سیر میکند مه و سال
بر آسمان ولایت دوازده برجند چو آفتاب نبوت همه باوج کمال ازین دوازده برج دوازده خورشید علیست مهر سپهر کمال و مطلع آل
علی است آنکه بکنه حقیقتش نرسد بغیر ذات خداوند ایزد متعال حاصل آنکه مذهب حقهٔ شیعه که از ظهور مهر نبوت تا طلوع ماه ولایت در
غمام خفا بود و در هر عهدی از عالمی و در از دانی یا حاکمی و سلطانی تقویتی میافت بلا تقیه علانیه و آشکارا شد مساجد و منابر از مدایح و مناقب حضرت
علی ابن ابیطالب و اولاد امجاد اسد الله الغالب زیب و زینت گرفت و ارباب تقلید بتحقیق پیوستند و الباب رسیده از قشور وا رستند و صیادی
که ابا عنجد سادات صفویه که قادات معنویه بودند در تقویت ملت حقهٔ اثنا عشریه نمودند بظهور رسید بیت بزرگ کاری کرد این بزرگ شاه بلی
چنین کنند بزرگان چو کرد باید کار ذکر خاتمه حال میرزا الوند و وفات او میرزا الوند بعد ازین هزیمت باری دیگر بمحاربه پادشاه
دشمن بند عزیمت کرد ولی فایده نبخشید و چنان بود که در سنه نهصد و هشت سپاهی فراهم کرده در وقتی که شاه اسمعیل از راه ترکمان متوجه ارزنجان
شده بود وی بخبر عزیمت آذربایجان کرده و به تبریز رسید و دست تعدی باموال ارباب ثروت و اصحاب مکنت گشوده از آنجا باوجان شتافت
چون آوازه حرکت جنود نامعدود شاهانه بشنید الوند هیچ مدتی از اوجان بالوند بهمدان گریخت و از آنجا نیز در عین بغی و بیداد بیغداد رفت در آنجا نیز روی
درکار رسش پدید نشده بجهه مخالفت قاسم بیک پرناک توقف نتوانسته بدیار بکر روی نهاد و در شهور سنه نهصد و ده در دیار بکر بدار البوار نزول نمود
ع با آل علی هر که درافتاد برافتاد ذکر محاربه شاه اسمعیل با سلطان مراد بد نهاد وی پسر سلطان یعقوب بن ابو النصر حسن بیک
ترکمان بود و بعد از مصالحه با الوند میرزا در بلاد عراق عجم و فارس و کرمان و خوزستان استقلالی داشت چون از کار پادشاه اسلام پناه مستحضر آمد
در مقام چاره کار با حشمی و لشکر بر خاسته فرمان داد پادشاه غازی بتصمیم تسخیر عراق و فارس کرده سلطان مراد نیز با هفتاد هزار سوار ترکمان بهمدان رسید
و دو لشکر در برابر یکدیگر صفوف قتال و جدال برآراستند ارباب تواریخ نوشته اند که سلطان مراد در کمال استعداد بود و هفتاد هزار سوار جرار نیزه گذار
و سیصد عراده توپ و ضربزن داشته و شاه گیتی ستان از بعد دوازده امام اطهار دوازده هزار سوار از طوایف جلیله قزلباش بیشتر نبوده استمداد همت از بواطن
فیض مواطن حضرات عالیات نموده بید غدغه و بیم بلکه در نهایت اطمینان و امید صف آرائی فرموده دلیران دو لشکر دست و بازو باستعمال
آلات حرب و اسباب طعن و ضرب گشادند و پای در عرصه معرکه بنزد نهادند و بازار جنگ گرم گردید لمؤلفه کوس بغرش چنانکه رعشه کبری سنج
بنالش چنانکه لرزه بنجر تیر فشانان کو لعبه و خفتان تیغ چکاچاک گر یکوشش و مغفر رمح بهر سوروند و بر صفت مار خشت بهر جا پرنده همچو
کبوتر صحرا دریا ز خون و مرکب مردان همچو سماری بحر گشته شناور خسرو غازی فراز توسن تازی همچون شیری که بر نشسته بازدر آخر الامر
سپاه سلطان مراد نامراد تاب مقاومت و ثبات نیاورده فرار اختیار کردند قریب ده هزار کس از آق قوینلو در معرکه جنگ بقتل آمدند غنیمت
بسیار و اسباب بیشمار نصیب سپاه پادشاه غازی گردید و نسیم فتح و نصر بر پرچم علم شهریار عصر بر وزید و این واقعه در سال نهصد و هشت هجری در
در محلی موسوم بالمه بلاغی همدان وقوع یافت و مراد نامراد بجانب شیراز فرار کرد و شاه اسمعیل باصفهان رفته آنجا را بتصرف در آورده روانه
شیراز شد سلطان مراد بطرف خوزستان و شوشتر گریخت در ربیع الاول سنه نهصد و نه موکب فیروزی کوکب پادشاه غازی در کمال جلال و نهایت
استقلال وارد شهر شیراز شد و ممالک عراق و فارس و کرمان و خوزستان بتصرف اولیای دولت آن شهریار گیتی ستان در آمد مراد در
شوشتر نیز مجال درنگ ندیده از بیم سنان سپاه غازی که گزنده تر از جرارهای هوازی بود از اهواز ببغداد فرار نموده از بغداد نیز بابار یک نام پرناک
بجانب حلب هرب کرد و در کنجی خزید تا خواتیم کار او در مقام خود مرقوم افتد و درین سال قشلاق همون در شهر قم اتفاق افتاد ذکر مخالفت
حسن کیای مازندرانی چلاوی با بعضی از چاکران دولت حضرت صاحبقرانی و حرکت اردوی پادشاهی
بتنبیه آن نادان و انتظام امر آن سامان حسن کیا حاکم فیروزکوه و دماوند و خار و ورامین و سمنان که مدتها در آن حدود حکومت
نموده بود بعد از استیصال سلاطین آق قوینلو را که مذکوره برگرد او اجتماع کردند او در خود استقلالی دید لاجرم استکباری کرد الیاس بیک ابن
یعقوب بیک و غلمان را که شاه جهان پناه بحکومت مازندران معین فرموده آن خیره سر نادان جسور از فرط ضلالت و غرور در گنبد کبود بقتل رسانید
و دوازده هزار سواره و جمعی پیاده فراهم آورده گردنکشی همی کرد سلطان جهانگیر جهان ستان بعزم تدمیر آن مدبر نادان مانند گل خندان

ذکر بعضی از فتوحات شاه اسمعیل صفوی

هم در آغاز بهار سنه نهصد و نه بپای قلعه گلخندان که از قلاع رفیعه و بقاع منیعه بود توجه کرد و بعد از تسخیر و تصرف آن قلعه بقلعه فیروزکوه که سر بر فلک فیروزه فام کشیده داشت روی آورد امیر علی کیای چلاوی از شورش یورش تاب سکون ندیده بپای عذر و لابه راه طاعت و ضراعت پوئید حسن کیای مازندرانی با اینهمه تایید یزدانی متنبه نشد با دوازده هزار سوار جرار و جمعی پیادگان جلادت آثار سر راه بر سپاه نصرت شعار گرفته کاری از پیش نبرده بقلعه استا که محکمترین قلاع آن ممالک و حصنی است صعب المسالک تحصن نمود و دیوساران مازندران بنزاع و دفاع پرداختند و از هر جا در آن قلعه تا حشد المؤلفه نه قلعه بود که حصنی به پیش نشیب سپهر نه باره بود که کوهی سرش فراز سحاب درآن گروهی رزم آزمای و گردنکش به پنجه هر تن فولادخای و آهن تاب همه سرکش از راه حیله چون رستم همه بدرگیر از روی حمله چون سهراب بوقت جلوه همه بوده دشنه کش چون شد نگاه حیله همه بوده تشنه کش چو سراب پادشاه ذیجاه قریب سپاه بر گرد آن قلعه انبوه و کوه فلک شکوه مصمم و مترصد فتح آن باره خاره و قمع آن دیو چیاره نشسته و غالبا از طرفین محاربه اتفاق می افتاد و اهالی قلعه در کمال اطمینان و ثبات بودند و مدافعه مینمودند چون بر رای عالم آرای خدیو شهر گیر ظاهر شد که اهل قلعه از راهی مخفی که از سنگ تراشیده اند از رود زیر قلعه آب بفراز باره میبرند حکم فرمود که راه رود را بگردانیدند و آب را از ایشان ببریدند متحصنان قلعه بر آن قلعه از فراق آب چون ماهی بر خاک بیتاب شدند و بعجز درآمدند مع القصه پس از سی و پنج روز قلعه و قلعگیان بتصرف پادشاه عالم و عالمیان درآمدند و ابقا بر احدی نکردند سوای بعضی از اهل قلم که قلم عفو بر جرایم اعمال و ذمایم افعال ایشان کشیده شد حسب الامر تمام اهل قلعه بوادی عدم روی نهادند و در آتش قهر قهرمان دهر ماده و تر و خشک و ترنادان و دانا و پیر و برنا بسوختند مراد بیک جهانشاه لو که رئیس طوایف ترکمانیه آق قوینلوی بایندری بود و حسن کیا را تقویت مینمود هم چون کیاه خشک در آتش بسوخت و حسن کیای چلاوی که خود را از اولاد کیان میشمرد در قفس کرده معذب بداشتند تا آنکه او خود را بکشت و بامر خسرو پیروزگر او را با همان قفس چوبین آتش زدند

بیت

چراغی که ایزد بر فروزد — هر آنکو پف کند ریشش بسوزد

علی الجمله بقول احسن التواریخ درین یورش قریب به سی هزار کس از مخالفین بقتل درآمدند

آمدن محمد حسین میرزا پسر سلطان حسین میرزا بن بایقرا از استراباد و سلطان حسین برادر کارکیا میرزا علی از لاهیجان بدرگاه گیتی پناه حضرت پادشاه

در هنگامی که اردوی بزرگ سلطانی بمحاصره حصار استا میپرداخت مظفر حسین میرزا پسر سلطان حسین ابن منصور بایقرا بر محمد حسین میرزا والی استراباد غلبه کرده محمد حسین میرزا روی بدرگاه گیتی پناه شاه اسمعیل آورده اعانت جست و پادشاه غازی ورا مورد عنایات بی‌غایات ساخته بانعام تاج و کمر زر و شمشیر مرصع و خلعت زربفت و زره و اسب با زین طلا مخلع کرده جمعی از غازیان شیرشکار قزلباشیه بمدد او مامور فرمود باتفاق او باستراباد رفتند و بر مظفر حسین میرزا مظفر شدند و او را از استراباد بیرون کرده محمد حسین میرزا را مستقل و مستقر نموده رجعت کردند و سلطان حسین برادر کارکیا میرزا علی که از سادات صحیح النسب و از اولاد حضرت امام زین العابدین و سید الساجدین بودند بحضرت آمده مورد الطاف بیکران شد و از اردوی همایون رخصت انصراف یافته بلاهیجان شتافته و در سال نهصد و ده ییلاق درخرقان اتفاق افتاده و بیشتر ایام بشکار گذشت و کارکیا حسن چون بلاهیجان شد با برادر مخالفت کرد کیا فریدون وکیل کارکیا میرزا علی را بقتل آورد و میرزا علی بالضروره سلطنت گیلان را بدو تفویض نمود و روی بگوشه عزلت آورد محمد کره که از قبل ترکمانان آق قوینلو بداروغگی ابرقوه منصوب بود و یکی از وابستگان رکاب نصرت مآب را کشته خود بحکومت یزد میپرداخت اظهار خودسری و استبداد رای میکرد لهذا درین سال اردوی فلک شکوه متوجه انتظام امور ابرقوه و یزد شد مدت یکماه یزد محاصره بود بالاخره مفتوح گردید محمد کره دستگیر و اسیر شد و اتباع او بقتل آمدند و او را در قفس کرده باصفهان برده در میدان با قفس آتش زدند و خاکسترش بر باد فنا شد چون در ایام غیبت شاه اسمعیل بعضی از جغتاییان مخالفتی کرده بودند موکب همایون اعلی بعد از فتح یزد بجانب طبس ایلغار نموده قریب بهفت هزار کس از لشکر جغتای و غیره عرضه تیغ بیدریغ کردند شاه سلطان حسین بن منصور بایقرا که حاکم خراسان و از اولاد امیر صاحبقران امیر تیمور گورکان بود و در هرات باستقلال سلطنت خراسان مینمود از استماع این خبر وحشت اثر پریشان خاطر گردید اما پادشاه بانصفت و عطوفت متعرض احوال وی نگردیده بعد از یکهفته بممالک خود مراجعت فرمود و زمستان در اصفهان قشلاق کرد و بعضی از رشته جویان اصفهان بتحریک ابدی بیک شاملو حاکم اصفهان بحکم حکمران جهان بقتل رسیدند ع رخنه گر ملک سر افکنده به

در محرم سنه نهصد و یازده اردو از همدان گذشته تا تخت سلیمان آمدند و شکار کردند همه ایام به نخچیر و عشرت گذشت ذکر وقایع

دجارل

و اخبار سال نهصد و یازدهم که ششم سال خروج شاه اسمعیل صفوی بود وفات سلطان حسین بن بایقرا میرزا که از بقایای احفاد
امیر صاحبقران تیمور کورکان بود چنانکه در مجلد هفتم روضة الصفا مسطور است در دوشنبه یازدهم ذیحجه بعزم رزم شاهی بیک خان ازبک بجانب
بادغیس روانه شد در منزل بابا الهی برحمت الهی پیوست و از زحمات مناهی برست چه که چندین سال بمرض فلج گرفتار و از اختلاف حالات پسران نیز
در آزار بود اگرچه عمری بلند و طولانی داشت همانا آن مدت را یکساعت پنداشت بلی لمؤلفه جهان اژدهائیست مردم گزا گزنده نیست غیر از جدائی نیز
از آن پیشتر کز کینه فرسایدت گریز ار رهائی از او بایدت نمودیست گیتی که بود بش نیست سراسر زیانست و سودیش نیست خوشیهای
او چونکه پاینده نیست بد و دل سپردن خوش آینده نیست و شاه اسمعیل صفوی درین سال حکم کرد که هرکه در وقت جنگ سلطان حیدر
با شیروان شاه موافقت داشته بقتل رسانیدند از گیلان خبر رسید که کارکیا میرزا علی که منزوی شده بود جمعی را برآن داشته که برادرش سلطان
حسین را در خانه خود بقتل رسانیدند و امرای سلطان حسین اطلاع یافته میرزا علی را نیز کشتند و تیر خبر من حفر بئرا لاخیه لقد وقع فیه آشکار شد لهذا
سلطان احمد پسر سلطان حسین که از ملازمین رکاب مستطاب پادشاهی بود بموجب فرمان شاهانه با جمعی از ترکمانان بحکومت گیلان رفت و
امرای سلطان حسین که کارکیا میرزا علی را کشته بودند باستقبال کارکیا سلطان احمد آمدند در حین ملاقات بمقالات آنهمه بقتل رسیدند و سلطان
احمد مستقلا بحکومت گیلان پرداخت و تادبج حاکم رشت درین قشلاق منظور نظر خدیو آفاق بو[illegible]کم آنجا بعجز و لابه و توبه و انابه شفیع چند
بر انگیخت و معفو شد ولی حاکم خلخال و طارم درین اوان بقتل رسیدند و بوقت بهار اردوی شهریار بسلطانیه رفت و همه جا شکار کنان
و نخجیر افکنان با آذربایجان همیرفتند و در خوی قشلاق واقع شد ذکر وقایع سال نهصد و دوازدهم و حوادثی که روی داد
چون مشهود رای پادشاه گیتی ستان شاه اسمعیل صفوی شد که صارم نام حاکم کرجستان برجادهٔ عصیان مستقیم است و در قطع طریق
متردین اسلام ثابت الرای جمعی از امرای قزلباشیه را بقلع و قمع او برگماشت صارم بعد از محاربات بسیار صارم جلادت در نیام
مخافت نهفت و هزیمت شد اما عبدی بیک شاملو و ساروعلی مهردار حضرت شهریار درین کارزار بعز شهادت یافتند پسر و برادر صارم
گرفتار شدند و امرای دیگر بخوی مراجعت کردند و برادر و پسر صارم بانواع گوناگون بقتل آمدند و پادشاه اسلام پناه در سال نهصد و سیزدهم
ساخته جنگ علاء الدوله ذو القدر شدند توضیح این مقال آنکه بعرض پادشاه جمجاه رسید که چون سلطان مراد از هزیمت جان بدر برد نزد علاء الدوله
ذو القدر حاکم بلاد البستان و مرعش رفته و بمصاهرت و تخصیص جسته باستظهار لشکر علاء الدوله بتسخیر دیار بکر پرداخته در آن ولایت استقلال
حاصل نموده انتهاز وقت را منتظر است پادشاه ظل الله فرمان داد که اعلام نصرت فرجام بجانب ارزنجان در اهتزاز آید چون علاء الدوله
از قرب وصول آن لشکر قیامت اثر مطلع گردید بجانب البستان رفته کوه موسوم به [illegible] زنار پشتیوان خود ساخته منتظر بود بعد از مقابله
طرفین و تسویه صفوف جانبین آتش قتال بباد جدال اشتعال یافت طایفه ذو القدر بی حذر از قضا و قدر پای ثبات فشردند و به تیر و
سنان و شمشیر جان ستان دست بردند لمؤلفه نخستین سپردند ره نرم نرم شد آنگه نبرد دو سو گرم گرم بهم برفتاد آن دو روی سپاه
چو صبح سفید و چو شام سیاه دلیران بکردار رندان مست ز بیریده سر کاسه می بدست سواران چو درنده شیر ژیان که در حمله
کله ماهیان زمین بار کفی شکافد همی و یا سرخ اطلس ببافد همی گویند سه شبانروز از بام تا شام در میانه آن دو لشکر خونریز خون آشام جنگ
قایم بود دایم تا آخر الامر شاه اسمعیل صفوی منصور شد و علاء الدوله ذو القدر مقهور به جبال شامخه و تلال راسخه پناه برد و لایت و اردوی او
بغارت رفت بعضی از دیاربکر که بتصرف شاه در آمده بود ایالت آن بمحمد خان استاجلو مفوض شد و درین سال امیرخان موصلوی ترکمان
بخدمت آمد مورد الطاف شاهانه گردید و بعد از مراجعت پادشاه پسر علاء الدوله که اورا قاسم نام بود و پدر بواسطه شجاعت او را سارو قپلان
می[illegible] بر سر محمد خان استاجلو آمده با برادر و جمعی مقتول شد محمد خان استقلال یافت و امیرخان موصلو بمنصب مهرداری مفتخر آمد هم در این
سال قشلاق در خوی واقع شد علاء الدوله چند کرت دیگر استعداد سپاه کرده بر سر محمد خان استاجلو تاخته و کاری نساخته چند پسر
دیگرش کشته شدند و خود شکستی فاحش یافت و بالاخره بدست سپاه رومیه بقتل آمد و این علاء الدوله در مملکت مرعش و البستان و توابع
آن صاحب هشتاد هزار خانه ذو القدر و پدران او ملک اصلان و سلیمان و ناصر الدین در آن ملک سلطنت داشتند و خود از آنها جلیل تر
گردیده بود با سلاطین مصر و روم مکیدت و خدیعت رفتار مینمود و بهیچیک خدمت نمیکرد پسران سلطان حسین میرزای بایقرا بعد از پدر

بیکدیگر افتادند و کار ایشان قوتی نگرفت محمد خان شیبانی نیز بر خراسان غالب شد و اولاد امیر مغلوب آمدند و بدیع الزمان میرزا بخدمت شاه گیتی پناه پناه آورد و بامر شاه اسمعیل در شنب غازان تبریز که عمارتی و گنبدی عالی بوده نزول نموده در آنجا بود تا سلطان سلیم عثمانی قیصر روم به تبریز آمده اورا با خود باسلامبول برده در آنجا بطاعون درگذشت و دولت گورکانیه انقراض یافت

در ذکر حرکت پادشاه ایران شاه اسمعیل بهادرخان بعراق عرب و وقایع سال نهصد و چهاردهم هجری نبوی و خاتمه کار سلطان مراد آق قوینلو

سلطان مراد بن سلطان یعقوب بعد از اختلال حال و انهزام از حمله سپاه پادشاه شجاعت خصال بولایت عراق عرب درآمده باریک نام پرناک از امرای ترکمه در آن ولایت استقلالی داشت و نام شاهی بر مراد گذاشت ولی اورا وقعی ننهادی و در امور ملکی تصرفی ندادی چون هوای تسخیر آن ولایت در سر دولتخواهان پادشاه ایران در افتاد پادشاه ذیجاه تخت تاجی زردوز و کمری خاص با فتخار باریک ارسال فرمود باریک اظهار متابعت و اخلاص کرده ولی از شرف نیابی حضور سعادت ظهور خود را معذور داشت لهذا خسرو گیتی ستان رایت نصرت آیت بقلع و قمع او و تسخیر عراق عرب برافراشت و اردوی معلی کوچ بر کوچ بحوالی بغداد قریب شد حسین بیک که مقدمه الجیش و ایام معارک در نظرش محافل سور و عیش بود چون بدو منزلی بغداد وارد شد باریک دانست که قطره با دریا و ذره با بیضا برابری نتواند با شاه فش شعبه روش پیشتر رفته عزم گریز را بر رزم و ستیز ترجیح داد سلطان مراد و باریک دل شب تاریک چون باد از دجله گذشته شدند و چون برق راه حلب گرفتند و از آنجا بمیان ذوالقدر رفتند بالاخره مراد نامراد در دست اجه سلطان کشته و بخون آغشته شد و سر او را بدربار پادشاهی فرستاد و شاه اسمعیل او را قود و میش سلطان لقب داد و دولت آق قوینلو سپری شد و سید محمد کمونه که باریک او را از اخلاص کیشان شاه اسمعیل میدانست و محبوس کرده بود بعد از فرار باریک از محبس بدر آمده شعار شاهیسونی یعنی خواهان شاه بودن ظاهر ساخته بمسجد رفته خطبه بنام نامی و اسم سامی حضرات ائمه اثنا عشر علیهم السلام مختوم بنام پادشاه ذیجاه غازی خواند و اهالی بغداد از در اطاعت و انقیاد درآمدند حسین بیک ده بنهایت اجلال وارد بغداد شد و واقعه را برای ممالک آرای شاه عرضه کرد خاقان سکندرشان در بیستم شهر جمادی الآخر سال نهصد و چهارده وارد دارالسلام بغداد شد سید مورد التفات پادشاهانه گردید و حکومت آن ولایت بخادم بیک مرحمت شد و ابوالمنصور و خلیفة الخلفا لقب یافت بعد از چندی بشوق زیارت سبط خیر البشر قرة العین حیدر امام الثقلین امام حسین علیه السلام روانه زمین کربلا شده شرایط تعظیم و تکریم و عجز و نیاز بتقدیم رسانیدند و اعزاز منصه ظهور رسانیدند در زیب و زینت آن روضه عرش رتبت و احترام زایران و انعام مجاوران مساعی جمیله بفعل آورد و ثواب جزیله برد همانا مضمون این دو بیت مترنم بود

نظم

کردم ز دیده پای سوی مشهد حسین
هست این سفر بمذهب عشاق فرض عین

کعبه بگرد روضه او میکند طواف
رکب الحجیج این تروح این این

از آن پس پادشاه ذیجاه بجانب رفته و از رحله محرم حرم نجف اشرف علی ساکنها الف الف التحیة و التحف گردید در نهایت ارادت و ادب و کمال استکانت و عجز جبین بر خاک آن ارض آسمان پایه و آن چرخ آفتاب سایه بپای ضراعت گذاشت و دست عبادت فراشت بخوبترین حالتی و خوشترین مقالتی برائت ذمت و استمداد همت کرده شرایط زیارت بجای آورده سلطان اصفیا از سلطان اوصیا فتوحات روحانی و سعادات جسمانی دریافت و با حضور تمام و سرور کامل طواف آن روضه کعبه مطاف نموده بسرادق خود مراجعت فرموده در بر و احسان و باب بذل و انعام بر روی خواص و عوام خدام آن آستان ملایک پاسبان بگشاد و تولیت نجف اشرف و بعضی از محال عراق عرب بسید عالی نسب صافی حسب سید محمد کمونه مقرر شد و دیگر باره بدارالسلام بغداد رجوع افتاده بمراقد گردون مراتب متبرکه حضرات ائمه مصطفی نژاد مرتضی نهاد امامین الهمامین موسی الکاظم و محمد التقی الجواد علیهما السلام نیز شرفیاب گشته از آنجا با قلبی ذاکر و وجهی زاهر روی دل بامکن سعادت مساکن سامره آورده در محل مخصوص غیبت بی ریبت امام غایب منصوص بدعوات و زیارات اشتغال جسته و غبار ملال از خاطر آئینه مثال باب تضرع و ابتهال شسته پس از تعیین رواتب و وظایف بجهه زوار و طوایف رایت فتح آیت بولایات لرستان و خوزستان شقه گشا گردید حسین بیک لله و بیرام بیک قرامانلو با ده هزار سوار بر سر ملک حسین حاکم لرستان رفتند و موکب فیروزی کوکب بجانب حویزه حرکت نمود

در ذکر حالات سادات مشعشع و تنبیه و تادیب آن گروه ضلالت پژوه بشعشعه شمشیر شاه گردون شکوه

سید محمد مشعشع که از سادات و علمای شیعه بود در سنه ۸۲ ظهور نموده طایفه بارادت او درآمدند و نسلا بعد نسل اولاد او در آن گروه ریاست و حکمرانی یافتند از جمله درین ایام سید فیاض نام بحکومت حویزه اقدام میکرد چنان نوشته اند که این طایفه را ذکری مشتمل بر نام حضرت امیرالمؤمنین علی میباشد

که در آن

که در هنگام ذکر آن نام تشنعی بجهه سنگ برین ظاهر میگردد و در غلبه از کار بدان ایشان از اثر احجار حاصل میشود که تیر و شمشیر بر تن ایشان کارگر نمی‌شد و نیط لیخه
در دوستی امیرالمؤمنین علی عالی غالی شده‌اند و از مرتبهٔ وسط که طریقهٔ حقه است تعدی کرده‌اند غافل که مذهب تالی و غالی افراط و تفریط است و تحقیق
مرتبهٔ تعدیل و توسیط اری لمؤلفه تالی و غالی از روش مجمل است کان یکی ضال و این دگر مضل است شد تر گر شدی غاو گردی کند تر گردی
دو نوکردی علی ای حال شهریار دانش شعار چون از عقاید باطلهٔ این طایفهٔ عاطله اطلاع یافت اولا بارشاد و هدایت آن قوم گمراه اللوم امر فرمود
و چون سودی نداد با وجود تشیع و سیادت آنها بقتل و حرب و طعن و ضرب فرمان داد صوفیان صافی نیت محقق بر آن غالیان مبطل دست لشکر
و بازوی بسالت گشودند و مانند شیران عرین بر آن اعراب بادیه نشین جویده بضرب شمشیر و طعن نیزه پنجه و چنگال گشادند زمین از خون ایشان
رنگین و از جسم ایشان سنگین شد رزمی صعب در پیوست که در صفت آن گفته شده لمؤلفه گردیده تیغها همه تا روی قبضه سرخ بر بسته خنگها
همه تا زیر زین نگار روی هوا چو دکه جولانگاه نز گرد ارواح کشتگان شده چون پود و تیر تار چون لاله زار رنگ از خون و نگین زن مرد بدن
زخم خورده چو بستان بلاله زار سلطان فیاض بن سلطان محسن مشعشع که از جام غرور و پندار مجرع بود از مشرب تشنع بمذهب تشیع میل کرده بود
بنیان صبر و شکیبایش تزعزع روی نموده تاب قرار نیاورده فرار کرد و آن گروه ضلالت پژوه که بخدائی فیاض قایل بودند بی خدای ماندند و هر که از
معرکهٔ پر تهلکه جان بدر برد از آن عقیدت ندامت یافت و بطریقهٔ حقهٔ معتدلهٔ تشیع معتقد و ترک تشنع گفت پادشاه عادل بعد از آن شاه اسمعیل
از آنجا بجانب ششتر که از تمامی آن بلاد خوشتر بود در آمد امرای مامور بلرستان نیز در رسیدند و ملک رستم حاکم آن ملک را بنظر پادشاه رستم
غلام رسانیدند با او ملاطفت نمود و بهمان ملک مشار ملک فرمود بعد از انتظام امور خوزستان و اهواز عازم فارس و شیراز شده همه
صید افکنان و شکارکنان بشیراز در آمد و حکام هرموز و لار و سایر بلاد آن دیار بخدمت آمدند و مرخص شدند در آن زمستان در شیراز
اقامت بود و در بهار در ییلاق قصر زرد بسر رفت و از آنجا بهمدان و دامن الوند در آمد و از همدان با آذربایجان نهضت فرمود در ورود بتبریز خبر رسید
که شیخشاه بن فرخ یسار حاکم شیروان در آن بلاد استعداد حاصل کرده پادشاه کینه خواه از تبریز بجانب شیروان رفته شیروانشاه از بیم
ایرانشاه بحصاری متحصن شد و بمعاذیر متمسک آمد پادشاه جمجاه بشیروان در آمده ایالت آن ملک را بحسین بیک لله یله کرده در بلدهٔ شماخی توقف ن
جست و پس از بیست سال جسد سلطان حیدر پدرش را باردبیل نقل کرده و باد کوبه و شابران تصرف در آمد مردم دربند روزی چند دربند را
دادند و در بر روی سپاه پادشاه قلعه گیر نگشادند آخر الامر ناچار مانده تسلیم شدند و بحضرت آمدند پادشاه جهان ستان بجهة تفریح دماغ بمحال
قراباغ قشلاق کرد و در اول بهار بهوای قلع و قمع اشرار بجانب سلطانیه فرمود و مستعد یورش خراسان همی بود **ذکر مجملی از وقایع**
خراسان و استیلای محمد خان ازبک شیبانی در آن سامان و مخالفت او با پادشاه کشورستان
شاه اسمعیل صفوی و عزیمت شاه گیتی پناه بدفع آن دشمن کینه خواه اجمال این مقال آنکه چون خاقان مغفور
سلطان حسین میرزا ولد میرزا منصور بایقرا چند سال بالاستقلال حکمران خراسان بود از مرو شاهجهان و خوارزم و طخارستان و زابلستان و
قندهار الی حدود کابل و بدخشان در تصرف داشت و بواسطهٔ رابطهٔ موافقت و اتحاد و مصادقت و داد پیوسته با پادشاه گیتی ستان محرک سلسلهٔ
یگانگی بود پادشاه جوان بخت جهان ستان طمع در ممالک او ننمود و بعد از او از نفاق فرزندانش کار آن دولت تخلخل و بنیان آن شوکت
تزلزل یافت محمد خان شیبانی بن بداق سلطان بن ابوالخیر خان بن دولت شیخ اوغلان بن شیبانی خان بن جوجی خان بن چنگیز خان
از مقام مواظبت در ملازمت سلطان محمد میرزا بن سلطان ابوسعید گورکان بمرتبهٔ بلند سلطنت ارجمند شد در بخارا و سمرقند استقلال
یافت در سال نهصد و سیزده لشکر بخراسان کشید و دود از دودهٔ امیرزادگان گورکانی بر آورد و بشاهی بیک خان معروف شد از اقاصی
ترکستان تا ادانی عراق و ایران در حکم او در آمد بخار نخوت در کاخ دماغش قوی شد و دم از انا و لا غیری میزد در سالی که شاه ایران بجانب
شیروان رفته بود محمد خان شیبانی از راه بیابان و ویرانی جمعی بغارت کرمان فرستاد تا آنکه شیخ زاده لاهیجی که پدرش عارف کامل صاحب
شرح گلشن راز بوده بسفارت از جانب شاه ایران نزد وی رفت پاسخهای شدید و تهدیدهای تیز کرد حتی آنکه پیغام داد کشکول و عصای
بجهة شاه اسمعیل فرستاد و اظهار کرد که تو وارث کشکول و عصای جدّ خودی و من از اولاد چنگیزم و وارث ملک و شمشیر اگر بدرویشی
خود قانع نگردی سزای خود خواهی دید و نیز در مقام تخویف پیام کرد که مرا اراده مکه معظمه است شاه اسمعیل در کدام ولایت وعده دیدن

خواهد داد شاه گیتی پناه نیز پاسخ جانگزا فرستاد که ما را اراده زیارت حضرت امام الجن والانس علی بن موسی الرضا علیه التحیة والثنا است و وعده ملاقات در طوس خواهد بود لهذا پادشاه ایران باجتماع گردان و دلیران اشارت کرد در سال نهصد و شانزده امیر دریای جوشان و رعد خروشان از خرقان روی ببلاد خراسان نهاد چون از سمنان درگذشت حکام اوزبکیه که در تمام بلاد خراسان حکومت داشتند هراسان روی بخراسان گذاشتند تمامی در هرات اجتماع کردند شاهی بیک خان که از یورش فره براه بازگشته بود از جسارت سپاه قزلباشیه خوف و هراس بقیاس در دل راه داد و چون خبر وصول شاه اسمعیل بحدود ارض اقدس شنید جانوقا میرزا را در هرات بجا گذاشته بجانب مرو شاهیجان روانه شد و اجتماع سپاهش بهانه لمؤلفه

بلی شیر چون خشمگین شد بجنگ
غزالان نیارند پیشش درنگ
همی رفت سوی شه تاجدار
همی گفت در دل بدو شهریار
تو کآهنگ ایران زمین داشتی
بتوران چرا روی برگاشتی

بعد از ورود جنود پادشاهی بارض اقدس و مشهد مقدس حضرت رضوی و زیارت آن سید مصطفوی مرتضوی علیهم السلام و استمداد همت از ارواح پاک آبا و اجداد والا مقام از طوس بر آمده تصمیم رای بتسخیر هرات و مرو کرده خروشان و جوشان همی رفت جانوقا میرزا در صحرای مرو بمقدمه سپاه کینه خواه دچار شده لمؤلفه

رسیدند و رزمی بر آراستند
ز بهر فزونی روان کاستند
ز تیغ ها ابر بارنده شد
بدشت و تل لاله کارنده شد

اگرچه دانه محمد درین جنگ کشته شد ولیکن جانوقا میرزا و سایر اوزبکیه شکستی فاحش یافته از معرکه جنگ روی بر تافته فرار بر مرو باز گشتند و شاهی بیک خان پیوسته چندان بیم و هراس در خاطر شاه بیک خان غلبه کرده که بی مقابله و مقاتله در مرو متحصن گشت و انتظار لشکر ترکستان میبود پادشاه دین پناه با سپاهی افزون از قطرات مطرات بهاری و صفوفی در عریان چون سیلاب جاری بر ظاهر مرو سرادق شاهانه بر پا کرد و هر روز از طرفین مردان مرد و گردان جنگ و هنر بمیدان آمده داد مردی و مردانگی میدادند شاه اسمعیل متفطن شد که شاهی بیک خان بمسامحه و مماطله ایام میگذارد تا سپاهیان وی از بلاد ترکستان در رسند رای جهان آرای خطا چنان صوابدید که بمفاد الحرب خدعة تدبیری اندیشد و آوازه انقلاب ایران در انداخت و مراجعت پرداخت تا شاهی بیک خان درین هزیمت بمدافعه ایشان عزیمت کند و از حصار بدر آمده در صحرای کارزار شمشیر طوایف قزلباشیه در جا کرد لهذا مکتوبی بمحمد خان نگاشت و بدو ارسال داشت که ترا با ما وعده ملاقات در آذربایجان شد و بدان وفا ننمودی ما بوعده خود وفا کرده بخراسان آمدیم مع هذا با ما مقابله نفرمودی و بروی مهمان در بستی و چون روی پوشیدگان در کنج خانه نشستی چون بعضی واقعات در آذربایجان و ایران روی نموده که مراجعت ما واجب شده اکنون برفتیم در هر جا که مقدر باشد ملاقات و مقالات خواهد شد و حکم بکوچیدن اردوی کیهان پوی کرده روی براه آورده شاهی بیک خان بعد از اطلاع ازین کار بجهت دفع عار با سی هزار کس از مرو بیرون آمده دنبال اردو گرفت امیر خان موصلو که بحکم پادشاه ایران با سیصد سوار در ساقه لشکر نامدار بود حسب الامر از مشاهده ورود جنود اوزبکیه تعمدا فرار نموده بجانب اردوی پادشاهی یلغار کرد و خاقان منصور ازین کار خبر داد حسب الامر اعلی بعد از عبور لشکر شاهی بیک خان از رود آبی که در سه فرسنگی مرو بود جمعی سابقه کرده پل را شکستند و راه گریز و مراجعت بر سپاه اوزبکیه بستند آنگاه در محمود آباد مرو با هفده هزار سپاه جرار که در رکاب مستطاب بودند صفوف بر آراسته بایستاد شاهی بیک خان نیز خواه و ناخواه دل بر محاربه نهاد و بهادران دو لشکر از صفها برون تاختند و با تیر و خنجر و شمشیر تیر هنگامه جنگ ستیز را گرم ساختند لمؤلفه

جنگیان حمله در شتاب و درنگ
تا چه فرمان دهد ملک پی جنگ
تازیان سبان لگام خای
همه توسن ز بانگ طبل و نای
همه سپر و تیغ بهر کین و قتال
در کف هر یکی چو بدر و هلال
زده از پیش سلیح هر یک ق
صد هزار آفتاب تازه مشرق
روی ایشان ز روی و آهن و سنگ
پشت ایشان کسی ندیده بجنگ
تن ایشان چو پیل و دل چو هژبر
پی ایشان بجای گرد

سر برابر زمین از خون کشتگان بر جوی شد و سرها از زخم شمشیر کج قزلباشان چون گوی همی رفت گرد و غبار بر فلک و از تیغ نبست و روز روشن در بینندگان لیل غاسق همی نمود بالاخره سپاه اوزبکیه روی بوادی فرار نهادند و بر چهره حال خویش خال عار شاهی بیک خان با جمعی از خواص مترنم بترانه این المفر واین المناص چار دیواری بنظر در آوردند تا چار روی در آنجا کردند سپاه اسلام گرد ایشان را احاطه کرده دست از هلاک ایشان باز نداشتند با شمشیرهای بران چون شیرهای غران بر سر ایشان تاختند و سرها از ایشان در انداختند شاهی بیک خان که خود را شاهنشاه ایران و توران همی شمرد از زخمهای منکر در زیر جسد چاکران مقتول تا کام جان سپرد و سر او را بریدند و بحضور پادشاه غیور آوردند هر عضوی از اعضای او را بولات و لایتی که از او تمنای حمایتی و رعایتی داشتند ارسال کردند و کاسه سر او را پوست کنده و بطلا

گرفته بسلطان

آکنده بسلطان بایزید بن سلطان محمد غازی پادشاه مرز و بوم روم هدیه فرستادند و بقول بعضی کاسه سر او را بسکه زر گرفته در بزم حریفان میگسار همی
گردانیدند جام محفل باده خواران خاص پادشاه گیتی پناه بود فاعتبروا منها یا اولی الابصار آقا رستم روزافزون که حاکم رستمدار و مازندران بودی
و همیشه با ملازمان خاقان گیتی ستان از روی مکابرت و مفاخرت گفتی که دست من بر دامن تولای شاهی بیک خان است لهذا بحکم پادشاه
فلک خرگاه یک دست او را بریده یکی از چاکران بمازندران برده در دامن آقا رستم درافکند و گفت فرمان پادشاه گیتی پناه شاه اسمعیل بهادرخان
این است که چون دست تو بدامان شاهی بیک خان نرسید اینک دست او را بدامان تو رسانیدیم آقا رستم مذکور از دیدن و شنیدن این تهدید
زهره اش آب شد و پس از چند روز از این واهمه و بیم جان تسلیم کرد بریدان صرصر کردار و قاصدان صبا رفتار خبر این فتح همایون باطراف و اکناف
رسانیدند و در تمام خراسان خطبه و سکه بالقاب ائمه اطیاب اثناعشر علیهم السلام و نام پادشاه با احتشام جاری و ساری شد و شعار مذهب
اثناعشری در تمامت بلاد خراسان رواج یافت و پادشاه شکرشکن در آن زمستان در شهر هرات منزل و مسکن گزید شاهزادگان اطراف
بتهنیت وا آمدند از آنجمله سلطان اویس میرزا پسر سلطان ابوسعید گورکانی بود که از بدخشان بپایه سریر پادشاه عالمگیر رسید و دیگری محمد
بابر میرزا ابن عمرشیخ میرزا بود که از کابل ایلچی فرستاده اظهار ارادت نمود و در بهار این سال پادشاه بهمال بعزم تسخیر ماوراءالنهر از آن شهر حرکت
فرموده چون بهبند و فاریاب از نزول و ورود آن حضرت فیض‌یاب شد سلاطین اوزبکیه محمد تیمور سلطان ولد شاهی بیک خان که
در سمرقند بود و عبید خان که در بخارا حکومت مینمود و جانی بیک سلطان و سایر امرا و سلاطین ماوراءالنهر بیکدیگر پیوسته در مقام مصالحه
برآمدند و ایلچیان نزد شاه کشورگیر فرستاده خواجه محمود را طلب کردند که قرار امر اصلاح دهند و از تشویش وارهند خواجه محمود بآنطرف آب
جیحون رفته آخرالامر مقرر شد که رود جیحون واسطه ملک ایران و توران باشد و از هیچ طرف تطاول و تعدی روی ندهد لهذا شاه مراجعت
فرموده اندخود و شبرغان و چچکتو و میمنه و فاریاب را به بیرام بیک قرامانلو داد و او را در همانجا گذاشته بازگشت در این ایام بقم قشلاق اتفاق
افتاد و ایلچیان اطراف بتهنیت آمدند و حکام مازندران نیز بخدمت آمده نصف ولایت مازندران از امیر عبدالکریم از اولاد میر بزرگ و نصف دیگر
با آقا محمد روزافزون مرحمت شد حکام گیلانات و شیروانات باج و خراج فرستادند و شیروان بشیخ شاه پسر فرخ یسار تفویض یافت و اردو در
نواحی قم و ساوه و فراهان بعیش و شکار مشغول بودند سه چهار مرتبه در این حدود شکار جرگه شد مرتبه اول بیست و شش هزار شکاری کشته شد
و بار دوم پنجاه و شش هزار جانور بیجان کردند دفعه آخر ده هزار صید هلاک کردند از بیم قطع نسل حیوانات ترک نمودند **ذکر رسیدن نامه بابر میرزا
ظهیرالدوله گورکانی و جواب و مأموریت و تسخیر دیار ماوراءالنهر** امیرزاده میرزا بابر بن میرزا عمرشیخ بن میرزا ابوسعید گورکانی
که پدرش در هشتصد و نود و نه وفات یافته بود و او در اوزکند و اندجان بجای پدر سلطنت میکرد و سالها در ترکستان با خانان اوزبک
مدافعه داشت در این اوقات که خوانین اوزبکیه بعهود و مواثیق مصالحه با شاه اسمعیل وفا نکردند و از حد خود تجاوز مینمودند بخدمت پادشاه
عرضه داشت که مأذون گردد که هر آنچه از ولایات ماوراءالنهر تواند مسخر ساخته او را باشد شاه اسمعیل نیز بدین امر رضا داد و او را بمدد تقویت
فرمود چون بابر میرزا در سال نهصد و هفده بمعاونت امرای قزلباشیه بر ماوراءالنهر استیلا یافت و ایشان را برگردانید اوزبکیه در دیگر سال که
نهصد و هیجده باشد در استیصال بابر میرزا موافقت کردند تیمور سلطان و عبیدالله خان و جانی بیک سلطان بر سر تاشکند آمدند و از آنجا
ببخارا شتافتند و منقلای ایشان نواحی بخارا را تاخته بابر پادشاه را با ایشان محاربه روی داده منهزم شد و ببخارا رفته از آنجا بسمرقند و از
سمرقند بحصار حصاری گشت دیگرباره بلاد ماوراءالنهر از تصرف لشکر جغتای بیرون رفته وکیل دولت امیر نجم ثانی که از امرای بزرگ حضرت
سلطانی شاه اسمعیل و مأمور بنظم خراسان بود از این واقعه خبردار آمد همت بر دفع اوزبکیه گماشت و از بابر میرزا که در حصار بود استمداد کرده
بابر میرزا در نواحی ترمذ با عساکر قزلباشیه موافقت کرده بظاهر قرشی آمدند و شیخم میرزا که خال عبیدالله خان اوزبک بود در قلعه خزید نجم بیک
باندک جهدی آن قلعه را مفتوح و قلعگیان را قتل عام نمود شیخم میرزا و پانزده هزار کس بقتل آمدند و بابر میرزا شفاعت بعضی از آنها که جغتائی بود
نموده امیر نجم نپذیرفت لهذا این مایه رنجش بابر میرزا شده در وقت محاصره غجدوان موافقت نکرده بحصار رفت چنانکه مرقوم خواهد شد و کار
نجم پریشان گردید علی ای حال بعد از فتح قرشی و قتل عام آن ولایت سلطان اوزبک هر یک در قلعه جداگانه متحصن شدند و نجم ثانی بر سر
قلعه غجدوان که تیمور و پسر شیبک خان در آن درآمده بودند بمحاصره پرداخت اما کاری نساخت و در این وقت زمستان بود و در اردوی

نجم بیک شکی آت و آذوغه و علیق دواب بمرتبه شدت رسیده چندانکه امیر نجم را بترک حرکت بجانب قشلاق مناصحه کردند سودی نداد و بار بحصار
رفت و امرای اوزبکیه از استماع ضعف قزلباشیه قوت گرفتند با نجم بمحاربه درآمدند انهزام در سپاه قزلباشیه راه یافت و بسیاری از امرا در آن زمان
با امیر نجم بفوز شهادت رسیدند و بار بپادشاه بحصار میرسید امیر نجم ببزرگی و جلال و همت و شوکت مسلم عهد بود نوکر و ملازم خاصه او که در زین کمر بوده
داشته پنجهزار نفر با یراق بوده اند و هر روز صد گوسفند بغیر ماکیان و مرغ و غاز در مطبخ او پخته میشد و تمام طعام در اطباق زرین و ظروف چینی
کشیده می آمد در تواریخ نگاشته اند که همه روزه ده من تبریز دارچینی و زعفران و ادویه جات در طباخ خانه وی مصروف میشده و این در وقتی
بوده که در ولایت بیگانه ملک گیری مینموده در شهرهای ایران و ایام جلالت او قیاس باید کرد و شعرای عهد او را مدحها گفتندی و صلهها و جایزهها
خطیر گرفتندی امیدی طهرانی در مدح او قصاید گفته که از آنجمله است بیت نجم ثانی که باشد بجهانش ثانی کردگر جا بود الله تعالی اعلم مع
القصه سلاطین اوزبکیه بعد از این فتح از آب آمویه و جیحون که حدود ایران و ترکستان مقرر بود بگذشتند و جانی بیک سلطان متوجه هرات
شد و احمد بیک صوفی اوغلان قلعه اختیار الدین را مضبوط کرده و حسین بیک باتفاق اکابر هرات شهر را متوجه بوده و استحکام می افزود و عبیدالله
خان بپای حصار آمده دو ماه بمحاصره هرات اشتغال داشت آخر میانه جانی بیک و عبیدالله مخالفت شده از پای قلعه برخاستند جانی بیک
از آب آمویه گذشته بگرمسیر رفت و عبیدالله خان در حدود مرغاب بتیمور سلطان ملحق شده بطرف طوس رسیدند و بمحاصره مشهد مقدس پرداختند
و تمامت بلاد خراسان را ویران ساختند چون از این اخبار بپادشاه رزمجوی قهار اخبار کردند عرق حمیت و فتوت و عصب غضب و ریاست
آنحضرت بجنبش درآمده بتهیه یورش خراسان و تادیب اوزبکان آن سامان ساخته شد لمؤلفه بلی شیر جای بی وستم گور چو در بیشه
بیند درآید بشور

ذکر نهضت شاه اسمعیل بجانب خراسان و فرار اوزبکیه بترکستان

چون بعرض عاکفان حضور
شاه اسمعیل غیور رسید که امیر نجم ثانی که بر فلک عالی نجم ثاقب بود در هنگام ثقوب شعله رزم از نفاق امرای ایرانی مقتول شده
و اوزبکیه منصور آمده اند و تیمور سلطان بهرات رفته و حکام هرات و غیره از راه طبس بعراق گریخته اند و ارض اقدس پایمال سنابک خیول اوزبکیه
گردیده و اهل شهر محصور و محاصران منصورند حکم فرمود که سپاهیان قزلباشیه آذوقه سه ماهه را تهیه کرده مستعد سفر خراسان شوند بخت
بفرمان لازم الاذعان امیر خلیل سلطان حاکم شیراز با دلاوران سرانداز برسم منقلای لشکر قیامت حشر بجنبش درآمده سریعتر از باد صبا
قطع راه کرده شتافتند مانند باد و برق بجانب ممالک شرق روان شدند امرا و خوانین ترکستان و اوزبکیه بمحض استماع این خبر چون بنات
النعش از یکدیگر متفرق و منتشر شده بادیه و مویه و سرعت پویه از آب آمویه گذشتند شهریار شهریاران و آزادگان بچمن و النگ رادکان شتافته
و از فرار غنیم استحضار یافته اما چون بر سر عهد و قرار خود ثابت بود از آب جیحون عبره نفرموده در آن چمن که معدن لاله و سمن بود بسط
بساط انبساط و نشر مسند نشاط اشارت کرد و بمعماری رای زرین ویرانها و خرابیهای آن ممالک را عمارت زینل بیک لقب خانی یافت
و بحکومت هرات شتافت دده بیک حاکم مرو که بالای بلندتر از سرو از بیم اوزبکیه از مرو شاهیجان بملاحظه ننگ و عار و بی وقوع جنگ
و کارزار فرار باردوی کیهان پوی آمده بود مورد ایراد پادشاه باعدل و داد شده مغفر مردانه اش بمعجر زنانه تبدیل یافت و در میانه همگنان
باشعار و دثار زنان گردش و تحویل جست نظم بلی شاه را مهر و کین بایدی • دربایش در آستین بایدی یکی چشمه زندگی آب آن دگر اژدها
پیچ گرداب آن دیگر امثال او نیز هر یک در خور تقصیر تکفیر یافتند که از چنان دشمنان روی تافتند بلخ و توابع آنرا بابو سلطان تفویض کرد
و پس از روزی چند دده بیک را خواسته سر و برش را بخلاع مردانه و تاج شاهانه آراسته از رادکان قصد زیارت حضرت امام علی ابن
موسی علیهما السلام کرد و هفته در طوس مقام از آنجا بر مرکب دنگ برنشسته ببادغیس راند و مقصر از اخوند بیان این اشارت آنکه بعد از هزیمت
سپاه قزلباشیه از شکست غجدوان جمعی از ان راهروان از آن راه روان بودند اهل بادغیس بمکر و تلبیس ایشان را بخانهای خود برده اسباب
ایشان را تاراج کرده با آن مردم نامردی نموده بودند و بعد از تحقق این امر و تیقن بر وقوع این جور حکم بقتل نفوس عام اهل و الوس بادغیس
صادر شد و جمعی که در باب تعصب مذهب بتباین مشرب با قوم شیعی خلاف ادب نموده بودند بمکافات آفات یافتند و بعضی که نفی
وجودی کرده بودند پس از اثبات بوادی عدم پیمودند امیر عبدالباقی که در هنگام ماموریت امیر نجم بماوراء النهر بتوسط او در امور وکالت و
وزارت و نیابت یافته بود در ابتدای این یورش از منصب صدارت بمقام علی وکالت ترقی کرد و باستقلال جانشین امیر نجم شد

و اردوی بازک

واردوی بزرگ سلطانی بالنکر باخاکی نزول کرد و امیر عبدالباقی و زینل خان بفتح هرات مأمور شدند و دیو سلطان چنانکه سابقاً اشارتی رفت ببلخ روی کرد و مردم اندخود را بعد از تسخیر آنجا بقتل عام حکم داد عرصهٔ تیغ بیدریغ قزلباشیه آمدند و شاهرخ خان افشار بتسخیر بلاد کرمسیر و قندهار رفت و شجاع بیک ذوالنون بیک ارغون حاکم آنجا اظهار طاعت و انقیاد نمودند سکه زدند و خطبه خواندند شاهرخ خوشنود و راضی مراجعت کرده شاه نیز از استدعای شاهرخ رخ نه پیچیده قبول فرمود در بیست ششم شهر ذی حجة این سال فرخنده مال که نهصد و نوزده هجریهٔ نبویه بود شاه اسمعیل را فرزندی از کتم عدم بوجود آمد نام نامی او را شاهزاده طهماسب میرزا نهادند و ابواب عیش و عشرت گشادند لمؤلفه صباحی از صبوحی

شاه سرمست ٭ به پیش تخت ساقی جام زرد ٭ بساغر برده ساقی خوش سرانگشت ٭ هلالی چند را خورشید در مشت ٭ بناگه خادمی از در درآمد ٭ که از برج شهی ماهی برآمد ٭ ز باغ دولت شه رسته سروی ٭ که بر هر شاخ او زیبد تذروی

چون حضرت شاه معدلت پناه اسمعیل را فرزندی ذکور هنوز نبود از استماع این مژده خرمی و انبساط تمام فرمود و هفته‌ چند امرای یگانه باین شکرانه و بهانه شراب سرخ نوشیدند و ثیاب سرخ پوشیدند

ذکر عزیمت سلطان سلیم خان عثمانی پادشاه روم بسمت آذربایجان و مقابله و مقاتله دو لشکر در منزل چالدران

چون سلطان سلیم خان عثمانی بکمال استقلال در حکمرانی رسید ایلچی بپادشاه ایران شاه اسمعیل بهادرخان فرستاد منظور آنکه بعضی از بلاد که در ازمنهٔ سالفهٔ سابقه متعلق بدولت ملوک روم و اسلامبول بوده است اکنون قزلباش تصرف نموده است باز گذاشتن آنها از آثار دوستی خواهد بود والا کار بدشمنی خواهد کشید شاه اسمعیل سخنان درشت که دهان فرستاده و فرستنده را منزله مشت بود جواب فرمود بعد از اطلاع سلطان سلیم خان باجتماع عساکر و اتفاق عشایر حکم داد و سپاهی بی پایان از تمامت بلاد فراهم کرده روی بطرف آذربایجان نهاد لمؤلفه سپاهی بجنبش درآمد ز روم ٭ که جنبید از جنبشش مرز و بوم ٭ شاه در آن ایام از اصفهان به ییلاق همدان آمده بود و این تهور از سلطان سلیم تصور نمینمود بناگاه نامهٔ سلطان سلیم رسید که اینک رسیدیم و کوچ بر کوچ روی بآذربایجان آمدیم شاه اسمعیل در قبول این جنگ درنگ نورزیده هم در روز حصول این خبر از همدان بجانب آذربایجان حرکت کرد و فرمود سپاهیان قزلباشیه از هر جا روی به تبریز آرند و خود بتعجیل با سپاهی قلیل راه تبریز طی میکرد از تبریز نیز بیرون آمده بر جناح استعجال سپاه رومیه را استقبال کرد در منزل چالدران از اعمال خوی که بیست فرسنگی تبریز است بسپاه رومیه رسید بی آنکه انتظار بقیهٔ سپاه برد با بیست هزار کس که بایلغار رسیده بودند در برابر دویست هزار کس که در نهایت ساختگی و پرداختگی و استعداد تسخیر ایران آمده بودند چون کوه آهنین سد راه شد سلطان روم بر پشتهٔ بلند فرود آمده بر گرد لشکرگاه از توپ و عراده و تفنگ و سایر ادوات جنگ حصاری استوار مرتب ساخت و خود در آن حصار آهنین قرار گرفت و دوازده هزار ینکچری را با فروختن توپهای آتشبار و گرم کردن عرصهٔ میدان کارزار مستعد و مأمور کرد سپاه شاه اسمعیل که بتعجیل همی آمده بودند بسیاری نیز در راه وا مانده بمحض ورود بی لبث و درنگ بتسویهٔ صفوف جنگ پرداختند خان محمد خان استاجلو که از دیار بکر آمده بود بشاه اسمعیل عرض کرد که نباید ایشان را فرصت بصف آرائی داد و رو بروی در جنگ ایشان ایستادن بلکه بایستی در سر کوچ با این سپاه محاربه کرد دورمیش خان شاملو گفت این وکالت را در دیار بکر باید کرد نه در حضور پادشاه بی تدلیس و مکر محمد خان برآشفته گفت آنچه گفتنی بود گفتم و معلوم خواهد شد شاه فرمود من حرامی و دزد نیستم که در هنگام فرصت خود را بر قافله زنم ع من پهلوان عالمم شمشیر روبارو زنم ٭ آنچه خدا خواهد شود الحاصل پادشاه معدلت متوکلاً علی الله صف برکشید خود در میمنهٔ میمون و محمد خان استاجلو را بمیسرهٔ همیون و امیر عبدالباقی وزیر و سید محمد کمونه و سید شریف را در قلب جای داد مورخین نگاشته‌اند که چندان لشکر با سلطان سلیم بود که دویست هزار از آنها را بمعرکهٔ جنگ فرستاد ما بقی را بجهة احتیاط در پیش خود داشت مع هذا دلیران ایرانی بی بیم و هراس و دغدغه و وسواس بر آن کوه آتش و دریای لشکر حمله بردند بیت دو لشکر بهم در رسیدند تنگ ٭ رده برکشیدند و برخاست جنگ ٭ زمین همچو کشتی شد از موج خون ٭ کهی راست جنبان کهی چپ نگون ٭ کمان ابر و بار آتش الماس بود ٭ سر و مغز بر خاک و آماس بود ٭ شهنشاه ایران چو غران هژبر ٭ یکی نعره زد کآب خون شد در ابر ٭ چنان تاخت شبدیز پولاد سم ٭ که بر چرخ از گرد شد مهر گم ٭ دلیری شجاع از سپاه رومیه که در همه معارک او را به بسالت ستودندی و مردان مرد از بیمش نغنودندی مالقوچ اوغلی نام گفت مرا آرزوی رزم شیخ اوغلی است تا چند بخود ببالد و دم از شمشیر زند بدو گفتند آنک در فلان جا بر فلان رنگ اسب انتظار تو میبرد وی از میان چرخچیان میدان جدا شده بمبارزت

شاه آمده شاه را نخواند شاه نیز برآند ع تیغی در دست آمد ازو شرربار چون شکری رسید دست و بازوی مردانه فراز برده برآورد بر مغفر آهنین زد
چون آتش مسموم تافته تا کمرگاه او را شکافته هر پاره اش چون کوه پاره از دو سوی اسب بر زمین غلطید و اسبش از زین واژگون روی بصفوف رومیه
کرد مردان آن لشکر را از دیدن آن شیر غران و شمشیر ران خوف و هراس بقیاس در دل غلبه کرد دلیران نیز آتش حرب را دامان زدند و شور مصاف تافته
شد محمد خان استاجلو و پیره قورچی باشی و دورمیش خان شاملو و نور علی خلیفه روملو و خلیل سلطان ذوالقدر و حسین بیک لله و خلفا بیک
و الیاس بیک چاوشلو و سایر امرا یکباره بر سپاه رومیه حمله بردند و هر یک کردی از زین بر زمین فکندند پادشاه رستم نهاد بنفس نفیس با
شمشیر الماس گون دریای خون برانگیخت صفوف سواران را دریدند و بعرادهای توپ رسیدند پادشاه ایران بضرب شمشیر زنجیر عراده‌ها را
بریده و توپچیان را در پشت عراده گردن زده دلیران دیگر نیز هر یک بتفاوت درجات بشهریار با صفا درین امر اقتفا کرده سیصد نفر در پشت
عرادهای توپ در خون غلطیدند ناگاه دوازده هزار نفر ینکچری با سیاری در آمدند خمپاره‌ها و توپها را آتش دادند زمین بلرزه در آمد و پردهای صماخ
دریده شد دود و گرد چشمها را از دیدن حایل شد و بروز روشن بشب تیره مایل سپاه قزلباشیه که بی تامل و تحاشی خود را بر آن کوههای آتش زدند
با آتش همرنگ آمدند مراکب و راکب در غلطیدند و شاه و سپاه از دود و دم آن آتش تافته و مشوش شدند میرزا عبدالباقی وزیر و میر سید
شریف و خان محمد خان استاجلو و سارو پیره قورچی باشی و حسین بیک لله شاملو و ولدان الیاس بیک و جمعی کثیر از امرا و عظما و عموم سپاه
قزلباشیه بدرجه شهادت رسیدند سلطانعلی میرزای افشار که بصورت شبیه پادشاه والا مقدار بود بدست رومیه اسیر شد و از گمان پادشاه
کردند و بالاخره پناه گردید بر وفق تقدیر حی قدیر شکستی فاحش بپادشاه ایران رسید که دیگر امکان وقوف نبود لشکر باطراف پراکنده
شدند و بسیاری اسیر آمدند کسی از حال کسی خبر نبود پادشاه حکم داد که کرنای نواختند بعضی جمع آمده شاه را شناختند سیصد سوار بیشتر
بر گرد شاه نماند سپاه رومیه از دنبال هزیمتیان قزلباشیه میتاختند و ایشان را بر خاک می انداختند پادشاه اسلام پناه بر صف سواران
رومیه حمله برده ایشان را می شکافت تا از میدان بیرون آمده راه تبریز در پیش گرفته همیرفت بیت جهان گاه شادی و گاهی غم است
همه غم همه شادمانی کم است سلطان روم چون کار را بکام دید روی به تبریز آورد و شش روز بجهة نام نیک و افتخار بدرون نزدیک در تبریز
بماند چون دانست که شاه اسمعیل زنده و پاینده است و در مقام تلافی این کار است هشتم روز بهانه جسته از تبریز مراجعت کرده و قلعه کماخ را که در
تصرف چاکران پادشاه بود جبرا و قهرا متصرف شد بسیاری از سادات و قادات را بقتل آورد و بر سر علاء الدوله ذوالقدر رفت و با تمام
کار او کوشید چنانکه در قضایای سابقه بخاتمه کار علاء الدوله همانا اشارتی رفته است ذالک تقدیر العزیز الحکیم **ذکر مراجعت شاه
کینه خواه به تبریز و انتظام امور آذربایجان و استعداد سپاه در آن سامان** شاه اسمعیل به تبریز آمده قشلاق گرفت
و سلطان سلیم در اماسیه دم بماند و در آن سال بفکر تسخیر مصر و شام افتاد و این دو ملک بگشاد و دیگر قصد ایران نکرد چه که علما جنگ مسلمانرا
منع کردند اما شاه بتهیه سپاه پرداخت و با این درد چاره ساخت میرزا حسن اصفهانی بوزارت دیوان مخصوص و امرا بمتابعتش مأمور
شدند و میر جلال الدین محمد استرابادی صدارت یافت و سر سلطان مراد بن یعقوب را چنانکه سبق ذکر یافت درین سال بحضرت اعلی آوردند
و در سال نهصد و بیست و یکم شاه اسمعیل باوجان رفته از آنجا باردبیل پس بجانب ییلاق سهند آمد و در تبریز قشلاق افتاد و درین سال در
خراسان قحطی عظیم روی داد چنانکه انواع انس از گوشت ابنای جنس تغذی میکردند و مع ذالک اوزبکان بر آن بیچارگان تاختن می آوردند
زینل خان و دیو سلطان از عهده اوزبکیه بر نیامدند و امیر سلطان حاکم قاین به تبریز آمده حقیقت امر هرات و خراسان باز گفت ایالت
خراسان بنواب شاهزاده طهماسب میرزا تفویض یافت و امیر سلطان باتابکی او مفتخر شد برادر خود ابراهیم سلطان را بتعجیل بدار السلطنه
هرات فرستاده خبر داد اهالی هرات خوشنود و آسوده خاطر شدند و در سنه نهصد و بیست و دوم یکی از خواتین شاه را فرزندی ذکور آمد
بشاه گیتی پناه عرضه کردند القاص میرزا نام نهاد و در نهصد و بیست سیم که قشلاق در نخجوان بود فرزندی دیگر متولد شد از جانب شهریار
زمان کرو ارسام نام یافت و بعد از چهار روز دیگر مولودی ولادت یافت بهرام میرزا موسوم شد سور و سرور در اردوی اعلی وقوع و
شیوع تمام داشت و تهنیت همیکردند در نهصد و بیست پنجم که پادشاه فریدون جاه قشلاق در تبریز کرده بود کارکیا سلطان احمد حاکم
لاهیجان بدرگاه خلایق امیدگاه آمده مورد التفات شد خبر عصیان امیره دباج فرمانروای رشت رسیده دورمیش خان و زینل خان مأمور شدند

که باتفاق سرداران رستمدار و مازندران بمدافعت دوباج پرداختند امیر دوباج ازین خبر مستحضر آمده بکارکیا سلطان احمد که پدرانش از سادات عالیه نسب بحقوق خدمت و حمایت بر دولت صفویه داشتند متوسل شده باستدعای وی پادشاه با او بر سر التفات آمده ملک از او نگرفت و امیر دوباج پس از اطمینان از صاحب تخت و تاج بحضور آمده مسرور مراجعت کرده بمظفر سلطان ملقب شد بعد ازین روزگار شیخ شاه بن فرخ یسار که نسب از اولاد انوشیروان بوده و پدرانش سالها شیروان شاهی مینمودند ناچار بحضرت شهریار خطاپوش عصیان بخش روی کرد و گناهش بعفو مقرون آمد دیگرباره از جانب پادشاه گیتی ستان بشاهی شیروان مأمور و روانه شد درین سال هم قشلاق در تبریز واقع گردید از حکام مازندران خبر طغیان رسید مبین مقال آنکه آقا محمد روزافزون با میر عبدالکریم بن میر عبدالله در ایالت مازندران شرکت داشتند درین ایام بنای مخالفت با دولت ایران نهادند لهذا دورمیش خان بحکم پادشاه دوران بمازندران رفته قلعهٔ کلین را که بتصرف آقا محمد بود بعد از محاصرهٔ بسیار بگرفت و آقا محمد که در قلعه بود وسایط و وسایل برانگیخته طالب خدمت شد از قلعه بیرون آمده ملتزم رکاب دورمیش خان گردید میر عبدالکریم حاکم ساری نیز موافقت کرده ادای باج و خراج مقرری مازندران کرده پسر خود را نیز با پیشکش شایان و امتعهٔ نمایان روانهٔ دربار معدلت مدار پادشاهی کرد همانا آقا محمد از مراجعت مازندران ممنوع شد میر عبدالکریم صاحب اختیار اغلب مازندران گردید در سال نهصد و بیست و ششم سلطان سلیم خان پادشاه روم وفات یافت پسرش سلطان سلیمان بجای وی خوندکار شد پادشاه ایران قشلاق در اصفهان گرفت و مولانا علاء الدین طبیب در زرد رود فوت شد خلیل سلطان حاکم شیراز از امرای تقدم کرد که مطیع شهریار ایران نبوده بحکم خاقان سلیمان شأن کور سلیمان نام چاکری شهابشیراز رفته سر حاکم را بریده برداشته بحضور آورد ایالت شیراز بعلی سلطان مفوض شد

ذکر اختلال خراسان و وقایع آن بسامان و رفتن سام میرزا بهرات

درین سال که نهصد و بیست و هفت هجری بود عبید الله سلطان از خان ترکستان کوچکنجی خان اذن یورش ساحات خراسان خواسته با سی هزار سوار ازبکیه و ترکمانیه روی بهرات آورد امیر خان اتابک شاهزاده طهماسب در خود قوت مقاومت و مکاوحت ندیده حصاری شد و میر غیاث الدین محمد که از اعیان ملک خراسان بود و بمنصب صدارت مفتخر بضبط دروازهٔ ملک با برج شمال معین شد و ضبط دروازهٔ عراق به پیری سلطان محول آمد و علی هذا القیاس هر جانبی با میری توانائی یا وزیری دانائی سپرده شد عبید الله خان بظاهر هرات راند و از مراسم تاخت و تاراج و قتل و غارت دقیقه مهمل نگذاشت چون امیر غیاث الدین محمد در عهود سابقه سلطان حسین میرزا و پسران او و زمان شیبک خان اوزبک معتبر و معزز و محترم بوده و خاقان گیتی ستان شاه اسمعیل بهادرخان نیز بر مراتب عزت و حشمت وی افزوده بود اکثر رعایا و عموم برایای هرات مطیع و منقاد وی شده امر و نواهی ورا بجان و دل امر و نواهی آمده همانا مقتضای بشریت امیر خان را بدو دل مایل نبود و در اتلاف وی نهانی اندیشه مینمود و بهر قبیل بهانه میجست چون عبید الله خان مدت ده روز شهر هرات را محاصره کرد و غلبه نیافت چنانکه رسم ازبکیه و ترکمانیه است غلات خراسان را سوخته معاودت نمود و هرویان از ضیق محصوریت استخلاص یافتند و چون که وقتی امیر غیاث الدین محمد نزد ظهیر الدین محمد بابر پادشاه قندهار و غیره فرستاده و را طلبیده بود که قلعهٔ هرات را بالوس جوجی دهد امیر خان بهمین بهانه آن سید یگانه را بقتل آورد و این معنی را بشاه عرضه داشت و خود آوازهٔ یورش قندهار را در انداخت از شهر بیرون رفت و فرستاده که بدرگاه شاه اسمعیل رفته بود برگشت و تغیر مزاج پادشاه ظل الله در باب قتل میر غیاث الدین با میر خان برادی اتابک پرتو انداخت لهذا باطنا وحشتی و اضطرابی داشت و نقوش نفتن بر لوحهٔ تخیل مینگاشت و سابقا نیز اخبار سوء سلوک وی با عموم اهالی هرات بعرض شاه رسیده بود و خود امیر هم شنیده بود و پس ازین کار و اطلاع از تغیر مزاج شهریار اندیشه فتنه گری و حیله ورزی و اختلال امر خراسان و اعتلال دولت ایران در خاطر داشت لهذا پادشاه اسلام که سایهٔ خدا بود در خیالات امیر متفطن شد سام میرزا را بجای طهماسب میرزا و دورمیش خان را بدل امیر خان معین فرمود و ولی حکم کرد که دورمیش خان بتعجیل راه هرات گیرد و چنان روش و رفتار کنند که امیر اتابک بدگمان نشود و بیحجت کاری کار برآراسته آید لهذا دورمیش خان معجلا و مجللا روانه شد و نامهٔ دوست خنامه با میر اتابک نگاشته ارسال داشته که حکومت هرات کماکان با شماست و ما بمدد و متابعت شما مأموریم اما امیر خان همچنان سراسیمه بود و شاهزاده طهماسب میرزا را از شهر بدر آورده باسفزار به دهٔ پنجم ذیحجه دورمیش خان به پل مالان رسیده همراهان و سپاهیان را

در آنجا گذاشته خود ایلغار وار رقال نزد امیرخان رفته و در حضور امرا چنان بادی رفتار کرده که بر امیر و سایر یقین شد که حکومت و اتابکی با امیرخان وخواهد بود لهذا امیر اتابک از داعیه و اندیشه انگیزی بیارمید و از اسفزار با جمعیت خویشتن بجانب هرات معاودت گزید و دورمش خان نهانی قاصدی بپایه پادشاه فرستاده اظهار یکجهتی و مصادقت و موافقت کرد چون روزی چند از ورود جنود تازه بهرات درگذشت دورمش خان فرمان قضا جریان حکومت خود را آشکارا ساخت و برتق و فتق امور پرداخت امیرخان اتابک ناچار از هرات بجانب عراق عازم شد و شاه اسمعیل قشلاق در نخجوان گزید و دیو سلطان درین سال بحکم خسرو جمشید جلال لشکر بگرجستان کشید و اکثر حکام گرجستان از بیم شمشیر جان ستان مطیع و منقاد شدند و بخدمت آمدند حکام مازندران نیز باج و خراج مقرره خود را آورده بنجز عامره سپردند و ببلاد و دیار خود رفتند بغیر آقا محمد روزافزون که گریخته بمازندران رفت و چون سلطان حسب الامر پادشاه بمازندران رفته او را گرفته بدرگاه جهان پناه آورد در سال نهصد و بیست و هشتم شاهزاده سام حسام سام میرزا بهرات آمد و شاهزاده طهماسب میرزا و میر اتابک در ییلاق آذربایجان شرف حضور یافتند و امیرخان از شاه گیتی پناه التفاتی ندید و حکم شد که امرا و ارکان دولت تحقیق نمایند که سبب قتل میر غیاث الدین محمد چه بوده و بدولت چه خیانت کرده و هرچه از اموال او امیرخان ضبط کرده استرداد شود و بوارثان آن سید شهید بیگناه برسد و امیرخان تاب بی التفاتی پادشاه ظل الله نیاورده بیمار شد و وفات یافت و از قهر پادشاه عادل بدین سبب نجات هرچه در تصرف امیرخان و ملازمان او از مال میر غیاث الدین دیدند بحکم پادشاهی گرفته و باولاد او رسانیدند بالجمله در سال نهصد و بیست و نهم شاه عالم پناه قشلاق در تبریز کرد و میرزا شاه حسین اصفهانی که وکیل مطلق العنان پادشاه بود از بازی روزگار در دست مهتر شاه قلی رکابدار کشته شد و کیفیت این واقعه چنان بوده که میرزا شاه حسین شرحی از خیانت مهتر شاه قلی بپادشاه عهد شاه اسمعیل معروض داشته بود و حکم صادر کرده که بقید و حبس مهتر پردازد و خیانت او را آشکارا سازد این امر لختی بتعویق افتاده بود و میرزا شاه حسین از نیکی ذات در این باب مسامحه همی نمود مهتر شاه قلی در بیم و تشویش میزیست و آسوده خاطر نبود تا روزی که چهارشنبه بیست و ششم جمادی الاول این سال بود و پادشاه ایران در منزل هشت بهشت تبریز با بعضی از امرا و وزرا پیاله عشرت از باده مروق لبریز میکرد چون مجلس شرب مدام غالبا خالی از فسادی نخواهد بود بعد از انقضای مجلس امرا متفرق شدند و بمنازل خود می آمدند همانا میرزا شاه حسین وکیل نیز سرمست راه خانه خود گرفته بود مهتر شاه قلی از دنبال او مست طافح در رسیده تاثیر ام الخبائث او را باعث شد که خنجری بر شانه میرزا شاه حسین زده فریاد برآورد که حکم پادشاه است که میرزا بقتل برسد لاجرم غلامان و قورچیان که در اطراف دربار پادشاهی بودند باور نموده شمشیرها کشیده میرزا شاه حسین را بقتل آوردند مهتر شاه قلی نادم شده از واهمه مؤاخذه پادشاهی سراسیمه خود را باسب رسانیده سوار شده راه فرار در پیش گرفت بجانب یار بگرفت و از آنجا بشروان آمده پناه بشروان شاه برده شروانشاه او را بدرگاه پادشاه فرستاد بحکم پادشاه ایران غلامان میرزا شاه حسین مهتر شاه قلی را پاره پاره کردند و قورچیانی که درین امر با وی موافقت داشتند باقبح وجوه بقتل رسیدند

بیت
حیف است عاقل بسوی شراب شدن   اولش شر و آخر آب شدن

هم درین سال خواجه صدرالدین که صدری مخصوص بود بمنصب وکالت میرزا شاه حسین منصوص گشت

ذکر وقایع سال نهصد و سی از هجرت حضرت نبوی و واقعه رحیل شاه معدل شاه اسمعیل و پادشاهی فرزند او شاه طهماسب صفوی

درین سال خاتمت مآل پادشاه والاجاه در نخجوان قشلاق فرمود و در ایام شکار تفرجا بالکای شکی رفته در هنگام مراجعت شهریار جوان شیخشاه حاکم شروان بار دیگر با تحف و هدایای شاهانه بحضور شاهنشاه یگانه آمده مورد اشفاق بیکران شده معزز بشیروان بازگشت اردوی بزرگ باردبیل آمد و پس از توقفی قلیل بسراب خرابرفت در خاطر پادشاه چنان افتاده بود که روزی چند در سراب بعیش و شکار و بزم و شراب بسر برد و غافل که در بقعه سراب امید عیش و شراب کسراب بقیعة یحسبه الظمآن ماء نتیجه برعکس بخشد لهذا بورود آن زمین نامسعود مزاج مبارک آن شهریار با انصاف از موافقت اعتدال بمخالفت انحراف تبدیل و تحویل یافت و روز بروز ازدیاد مرض را ظهور و بروز افزود و تصرفات حکیمان حاذق عقده ازین رشته منعقد نگشود

للمؤلفه
حکمت مرگ اگر درمان پذیرد   حکیمی تا ابد باید نمیرد

بمدلول اذا جاء اجلهم لا یستقدمون ساعة و لا یستأخرون در روز دوشنبه نوزدهم رجب آن خسرو بیهمال از عالم فانی بجهان باقی

جاودانی

جاودانی ارتحال و انتقال کرد امرا و وزرا لباس پلاس و کسوت تعزیت و عین اشکباری و کمال خاکساری محفه محفوف با نوار الهی ورا بر دوش
باردبیل آوردند و در جوار آبا و اجداد امجاد ابرار بخاک سپردند لمؤلفه آن ماه که کاهش بدست جام　آن مهر که کاهش تنگ تیغ چون ماه که تابد
ز زیر ابر چون مهر که رخشد ز خوف میغ　تابیده و نهان گشت ای فسوس　رخشیده و فرو رفت ای دریغ　فی الحقیقه آن پادشاه نادره روزگار
و اعجوبه لیل و نهار بوده اولا در آن حداثت سن و صغر سن معین و یاور خروج کرده علم جهانگیری برافراخت و چندین پادشاه عظیم را برانداخت
در معارک بنفس نفیس مبارزت کردی و در اوامر استبداد رای مبادرت ورزیدی در همت چنان بود که هرچه از خراج بلاد بحضرتش
آوردندی در همان مجلس بخشیدی و دیناری بخزینه هزینه نکردی نه خرج یکروزه اندوختی و نه جامه یکماهه دوختی در عین صلابت رفیق و در عین
مهابت شفیق بود و پروردگان خود را بسخن دشمنان خوار نکردی و امرای بزرگ را بالظلم برخوردار اقتدار ندادی بارها بارهای زر بخواهش
بخانه محتاجان فرستادی و ناخواسته بفقیران خواسته دادی نوبتی جلالش بر ایوان کیوان پنج نوبت نواختی و روزبانان سطوتش زهره
مریخ گداختی در مدت عمرش که سی و هشت سال بود بیست و چهار سال بجهانستانی و ملکداری گذرانید و از حدود دیاربکر تا کنار جیحون
طولا و از باب الابواب دربند الی ساحل عمان عرضا مسخر ساخت و خاندان چند سلطان بزرگ برانداخت در بزم پرویز و بهرام بود
و در رزم رستم و سام عجبتر آنکه در آن عهد عموم اهالی ایران بر مذهب اهل سنت و جماعت بودند و زمره شیعه اثنا عشریه در عین ذلت
و قلت تقیه مینمودندی بضرب شمشیر مروج مذهب جعفری شد و رونق طریقت اثنا عشری داد از سقرلات سرخ تاجهای دوازده ترک
وصل فرمود و سپاه وی بدان تاج متوج بودند لهذا ترکان ایشان را قزلباش میخواندند و هنوز این اسم بر اهالی ایران جاری است
و یکماهه راه رعبا و در دل اعادی افتادی و صرصر حشمتش خاک وجود مخالفین بر باد دادی عموم علما او را مؤید من عندالله خوانند و کافه
عرفا او را مرشد کامل دانند اگر در جنگ چالدران شکست نیافتی عامه لشکریانش در مرتبه او غلو کردندی و در حق او بشیوه غلات گفتگو
نمودندی ورا بر دین و ملت اهل التشیع حقوق احیا است و در میان سلاطین اقالیم رتبه اعلی ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء یکی از شعرای العهد
تاریخ فوت آن ظل الله را ظل پادشه و دو بیتی منظوم کرده و گوید قطعه شاه گردون پناه اسمعیل　آنکه چون مهر در نقاب شده　ز جهان رفت و
ظل شدش تاریخ　سایه تاریخ آفتاب شده　آنحضرت با شعر نیز خوش داشتی و همت بر تربیت فصحا گماشتی خود نیز گاهی تفننا ترکی
شعری سرودی و بنا بر اقتفا با میر علیشیر نوائی خطائی تخلص فرمودی و مقام شاه خطائی منسوب بآنحضرت است و این بیت در تفضیل خلقت
بشریت و تعریف مقام آدمیت منسوب بشاه خطائی است که فرموده نظم هر نه وار آدمده وار آدمدن اسرار حقی　بولمه ابلیس شقی آدمه سر اینه وار
شاه اسمعیل را چهار فرزند ارجمند بوده طهماسب میرزا و بهرام میرزا مادرشان دختر امیری از امرای موصلو ترکمان بوده القاص میرزا و سام
میرزا از مادر دیگر متولد شده بودند امرا بر سلطنت طهماسب میرزا که ارشد و اکبر شاهزادگان بود اتفاق کردند در سن یازده سالگی بر تخت
سلطنت جلوس کرد و چون خود را بنده شاه ولایت لقب کرده بود تاریخ جلوس و سجع مهرش بهمین القاب مزین شد ذکر آغاز
دولت و وقایع سلطنت شاه طهماسب بن شاه اسمعیل انار الله برهانه لمؤلفه جهانرا خداوندگان شد
جهاندار بیست اندر هر زمانه　اگر سروی فتاد از طرف بستان　برآمد گلبنی نو در گلستان　اگر شمعی فرو پژمرد ز سوز　برآمد آفتابی عالم افروز
بلی ز آغاز گیتی تا بانجام　نماند هر توسن با یکی رام　نهد هر لحظه در دستی عنانی　بود هر ساعتی در زیر رانی　شاه طهماسب در وکالت
مصطفی سلطان و دیو سلطان را شرکت داد و بار صدارت بر دوش امیر جمال الدین و میر قوام الدین نهاد و قاضی جهان قزوینی ناظر
دیوان شد و شاه قشلاق در تبریز گرفت و در نهصد و سی و یک ییلاق سهند رفت فیمابین امرا اختلاف افتاد و در میانه وزرا اختلاف
شاه جوان را هر کس بجانب خود میل همیدادی و زبان بتصلف بمیگشادی تا کار بجائی رسید که معادات در میانه طوایف امرا حادث
شد و هیچکس در فکر تقویت دولت پادشاه نبودند و راه خودرائی و خیره سری می پیمودند سلاطین اطراف و اکناف طمع در تصرف ایران
کردند و سپاه عبیدالله خان اوزبک معموره خراسان را ویران مجمل این وقایع آنکه در میانه امرای تکلو و استاجلو که جهت وکالت پادشاه
که بدیو سلطان مفوض شده بود غبار نقار ارتفاع یافت و دیو سلطان تکلو چون از امرای استاجلو بدگمان بود دفع سپاه او را بکینه بهانه
کرده از اردو جدا شده به ییلاق رفت و چوهه سلطان تکلو حاکم اصفهان و علی سلطان حاکم شیراز و قراجه سلطان حاکم همدان بدو پیوستند

و با الاتفاق متوجه اردوی بزرگ شدند مصطفی سلطان استاجلو در وکالت با دیو سلطان شراکت داشت و با یکدیگر باطناً معادات میورزیدند و اورا کپک سلطان نیز میخواندند چون اجتماع امرای تکلو در اردو دید متوهم گردیده تاب توقف در اردو نداشت از راه خلخال با خاطری پرملال بسلطانیه رفت امرای استاجلو مثل قلیج خان و منتشا بیک بدر بیک و غیرهم بحکم موافقت بدو ملحق شدند و عزیمت اردو نموده منازعه و محاربه الوس تکلو را پیش نهاد خاطر کردند و انتهاز وقت را انتظار میبردند تا در بیست و هفتم جمادی الاول نهصد و سی و دو کپک سلطان که مصطفی نام داشته با امرای استاجلو اتفاق کرده با امرای تکلو در مقام سنگ جول بنای جنگ نهادند رزمی عظیم در پیوست پیری سلطان و قراجه سلطان در آن معرکه کشته شدند اما الوس استاجلو انهزام یافته فرارا تا شهر رفتند ایلغار تکلو بایشان رسیده ناچار گریخته بطارم که در تصرف حاکم رشت بود آمدند عبدالله خان و قاضی جهان قزوینی نیز در قزوین اظهار مخالفت کردند و احمد سلطان صوفی اوغلی استاجلو والی کرمان بایشان ملحق شد چون امرای تکلو متوجه ایشان شدند تاب ثبات و درنگ در جنگ نیاورده متفرق شدند قاضی جهان بجانب گیلان گریخت و عبدالله خان و احمد سلطان بجانب ری رفتند بار دیگر در میانه استاجلو و تکلو در الکای طارم جنگ شد استاجلو دیگر باره انهزام یافتند و پادشاه دیوانه سپاه بقزوین رفته آنجا قشلاق کرد و این نخستین قشلاقی است که در قزوین واقع گردیده در نهصد و سی و سه در میان دیماقات قزلباش منازعه و مدافعه برخواست و امرای استاجلو از رشت برگشته از راه خلخال ایلغار و ارقال بادنجان سلطان حاکم اردبیل را قتیل ساختند پادشاه ایران اخبار مزاحمت آثار انقلاب خراسان را استماع میکرد و از نفاق امرای بیوفاق چاره آن کار نمیدانست بعزم یورش خراسان از یورت قشلاق حرکت فرموده تا بساوجبلاغ رفته بجهة بی اتفاقی لشکر و بی انتظامی کشور ناچار بقزوین رجوع فرمود و اوزبکیه در خراسان فسادها کردند و جمعی از عباد را بقتل آوردند مدتی بنا شد بنزدیک دانا پسند شبان امین و گرگ در گوسفند شاه طهماسب ازین واقعه چون مار برخود می پیچید ولی چاره نداشت زیرا که قریب بیست و چهار سال امرا ترتیب یافته بودند و استیلا جسته اختیار ملک و مال نیز در دست آن فرقه بدخصال بود بنابر ملاحظه وقت باین ناملایمات صبور و بتقدیر ایزد حکیم شکور بود ع تا او چکند خود از خنده دندیها همچنین در میانه امرا محاربات واقع می شد و از طرفین بقتل میرسیدند تا جباریهای امرای طایفه تکلو از حد اعتدال گذشت و باعث ملال خاطر پادشاه بهمال گردید و شاه دانش پناه بنور فراست و زور کیاست دانست که مخالفت این دو طایفه مایه فتور دولت و باعث تخفیف حشمت است از هر دو طایفه اعراض فرمود و حسین خان شاملو را امیر الامرای طایفه قزلباشیه نمود و آن دو طایفه بعضی مدت کردند و برخی روی بوادی ادبار و فرار آوردند و بعضی کشته شدند و طایفه شاملو در دربار پادشاهی اعتبار تمام یافتند و بمدارج اعلی شتافتند لهذا امور ملک و ملت قوام گرفت و کار سلطنت و دولت انتظام یافت

در بیان برخی از حادثات زمان و نائبات دوران که از عبیدالله خان اوزبک با سپاه پادشاه ایران در ممالک خراسان روی داده

بعد از قتل محمد خان شیبانی در دست شاه اسمعیل صفوی کوچکونجی خان پسر ابوالخیر خان شیبانی که نژادش بچند واسطه بجوجی خان پسر چنگیزخان میرسد در آن طایفه از همه بزرگتر بود پادشاه شد و عبیدالله سلطان متصدی امور آن دولت بود و بکمال استقلال داشت چندین بار بتاخت خراسان آمد بتفاوت اوقات غالبا و مغلوبا مراجعت کرده از آنجمله در سال رحلت شاه اسمعیل از کوچم بن ابوالخیر مدد خواسته ابوسعید سلطان پسر کوچم خان و سونجک محمد سلطان والی تاشکند و سپاهی بی چون و چند با او بخراسان آمدند و هرات را محاصره کردند دورمش خان شاملو اتابک سام میرزا پای ثبات افشرده و اوزبکیه از تسخیر هرات مایوس شده چشم زخمی نیز در باغ مراد بآنها رسیده مراجعت کردند در سالی دیگر که دورمش خان وفات یافته بود و بوران سلطان تکلو که حاکم مشهد بود در منازعه تکلو و استاجلو بقتل رسید مشهد مقدس از امیری بزرگ خالی بود عبیدالله خان بن محمود سلطان که برادرزاده شیبک خان است باز بطمع تسخیر خراسان از معبر چهارجو گذشته بمرو آمد و از آنجا بمشهد رفته شهر را محصور کرد و مفتوح شد و از خود حاکمی در آنجا گذاشته روانه استراباد شد زینل خان شاملو بعد از کر و فر کوچ خود را برداشته بری آمد و عبیدالله خان ایالت استراباد را بعبدالعزیز سلطان پسر خود داده عزیمت بلخ کرد چون پادشاه مطلع شد که عبیدالله برسر استراباد آمده اخی سلطان تکلو و چند نفر از اعاظم استاجلو و شاملو را با سپاهی جرار بمدد زینل خان فرستاد و در ری بوی ملاقات کردند باتفاق روانه استراباد شدند عبدالعزیز سلطان تاب مقاومت نیاورده فرارا بپدر خود ملحق شد اخی سلطان استراباد را تصرف کرده

بنزد طهماسب

بشکست عبید الله خان بجانب بسطام آمد اخی سلطان و دمری سلطان و شاه علی سلطان با سه هزار نفر در حمن بسطام بعبید الله خان رسیدند بالضروره صف برکشیدند با سپاه عبید الله خان محاربه کردند که کسی چنان رزمی بزرگ نکرده است اخی سلطان مکرر خود را بر قلب عبید الله خان زد و قلب او را متخلخل و قلب وی را متزلزل ساخت و سلاطین ثلاثه هر سه بعد از محاربات بقتل آمدند زینل خان باز از استراباد بیرون رفته عبید الله خان استراباد را بیکی از امرای خود که رئیس بهادر نام داشت سپرد و روانه هرات شد و در غوریان قشلاق کرده و در نهصد و سی و چهار بمحاصره هرات رفت و در آنوقت حکومت هرات با حسین خان شاملو برادر دورمیش خان بود مدت محاصره بهفت ماه کشید و در این اثنا خبر قتل زینل خان که بر سر رئیس بهادر آمده بعبید الله خان رسید و مسرور گردید در همان روز یورش بر شهر هرات بردند تیری بر باری بی که از اعاظم اوزبکیه بود رسید و سر او را بریده نزد حسین خان بشهر آوردند شاه طهماسب چون اخبار استراباد و خراسان را شنید عازم خراسان گردید چومه سلطان را برسم منقلای با سپاهی آهن خای روانه فرمود خود بسلطان میدان رفته رئیس بهادر آوازه سپاه قزلباشیه شنیده مخوف گردیده در قلعه دامغان تحصن جسته بود چومه سلطان و اولامه سلطان و محمد خان ذوالقدر اغلی او را محصور کردند رئیس بهادر را گرفتند و قلعه را گشادند و اوزبکان را قتل عام کردند و شاه ظفر همراه از راه کالپوش بمشهد مقدس رضوی علیه السلام رفته شرط زیارت بجای آورده بعد از چند روزی بعزم دار السلطنه هرات و منازعه با عبید الله خان اعلام ظفر ارتسام در حرکت آمدند چون بجام رسیدند عبید الله خان از سطوت سپاه قزلباشیه متوهم شده از هرات روی ببخارا کرد و بکوچم خان چنان نمود که پادشاه ایران بر سر توران خواهد آمد در بیان **توجه شاه طهماسب صفوی بهرات و اجتماع خوانین ترکستان بموافقت کوچم خان بن ابوالخیر خان چنگیزی بعزم خراسان** لمؤلفه

دگر فتنه بازار خود تیز کرد
متاعش همه تیغ خونریز کرد
بتوران و ایران زد و سوی آب
ز رستم سخن رفت و افراسیاب

عبید الله خان بن محمود سلطان که مطاع و مقوی و معین و مغوی کوچم خان چنگیزی بود خان ترکستان را بحرکت و خونریزی مایل کرد و در تمام ترکستان آوازه ایلیلیک در انداختند خانان و سلطانان جوجی نژاد چنگیزی نهاد کلاً موافقت کردند و با حشر و حشم روی براه آوردند از ولایات ماوراء النهر و فرغانه و ترکستان و اندجان و اترار و کاشغر و خوارزم و قلماق و قرقیز و قزاق و قراختای و قراقلپاق و ترکمانان دشت قبچاق سپاهی زیاده از حد حصر در نزد خان عصر جمع گردیدند براق خان و فولاد سلطان و عبد العزیز سلطان و عبد اللطیف سلطان و جانی بیک سلطان و کلدی محمد سلطان و ابوسعید سلطان و سونجک محمد و کسکن قرا سلطان و سایر سرداران آن بلاد باتفاق خان عظیم الشان کوچم خان شیبانی چنگیزی عزم راه کرده از آب آمویه چون صرصر عاد در گذشتند و مرحله پیمای بلاد خراسان گشتند لنظم

فزون ز لشکرشان بر فلک ستاره نبود
حجر نبود بروی زمین چنان و مدر
ز چین و ماچین بگرویه تا لب جیحون
ز ترک و تاجیک از ترکمان و غز و خزر
سوار ایشان بر پشت اسب چونان بود
که می بروید بر تیغ کوهسار شجر
کرده بحد ایشان چو لشکر یاجوج
سلیح محکم ایشان چو سد اسکندر

چون حقیقت این خبر لشکر پرخاشخر با پادشاه ایران شایع شد سپاه کینه خواه بی تشویش و اکراه مستعد قتال و مصمم جدال شدند و با اینکه زیاده از بیست و چهار هزار سوار در رکاب شهریار نبود بر وجه استعجال سپاه ترکستان را استقبال فرموده در روز دوشنبه نهم شهر محرم الحرام سال نهصد و سی و پنج در زور آباد جام تلاقی دو شاه والا جاه و دو سپاه کینه خواه واقع گردید لمؤلفه

دگفتی دو دریاست پر موج و جوش
که از موجه آتش کوه و در پرخروش
دو دریای لشکر بیکبارگی
فرو آمدند از سر بارگی
ز بس خیمها زرد و سرخ و سیاه
همی قبه بفراخت بر مهر و ماه
کمان برده هر کس که بر این سپهر
هزار است افلاک و صد ماه و مهر

آنشب که شب دهم محرم و عاشورا بود دو سپاه بتهیه اسباب حرب و ادوات طعن و ضرب پرداختند تیغ و سنان خود پیراسته قاطع و ساطع میساختند بعضی میدلان از عبید الله عرب و عاشورای آن دشت پر کرب یاد میکردند و خاطر خود را بخیالات و تصورات شاد میداشتند ارباب تواریخ نگاشته اند که بعد از یورش خان بزرگ چنگیز خان ترک سپاهی بدین عدت و عدد و شدت و مدد از آب آمویه جیحون بخاک ایران عبور نکرده صد و هشتاد هزار و دویست هزار کماپیش گفته اند در صحت آن وثوقی نیست روز دیگر که خورشید خاوری بشوق دیدار آن معرکه داوری بروی نمود گفتی روز فزع اکبر و اجتماع محشر است و مضمون حقیقت مشحون یوم لاینفع مال و لابنون همه از تصور خاتمه کار خود در امید و بیم و خوف و خطر عظیم تا گاه سحر دیدها قرین سهاد و سحر داشتند و همت بر تجدید و تهیه خنجر و شمشیر میگماشتند

پادشاه ایران هم از آغاز بامداد مانند روح بزرگان با صفا و با سداد لشکر پیکار و جنگ با آن دریای پرنهنگ در افتاده بساختن کار سپاه و تشریک
اهتمام می‌فرمود دسته دسته و فوج فوج را از امکان های میمنه و میسره معین میکرد چون خسرو آفتاب بر سبز خنگ سپهر برنشست پادشاه
آفتاب جمال شاه طهماسب نیز بر بارهٔ سپهر مثال نشسته روی بجومهٔ میدان نهاد میمنه و میسرهٔ جنود را بیمین و یسار وجود خود آراسته
پس از مراد عبور و اهتمام در انتظام امور مانند ایمان در قلب جای گرفت از دو جانب چرخچیان و پیش تازان دو سپاه بعرصهٔ حرب
در آمده رزم رزم بازار محاربه گرم کردند دلیران از صفوف اشتعال جستند و بنیاد قتال نهادند نیش سنان در چشمهای زره خزیدن گرفت و مار
شکنج تیر اوج مرد از گزیدن لمؤلفه شیردلان سلسله بگسیختند بر سر دو به مشان ریختند بسکه شتابان بهوا سر ز تیغ گفتی گویا ز چوگان
ز میغ چهرهٔ مه کرد سپه تیره گرد دیده خور و قرص قمر خیره کرد چو هوا معدن فیروزکال سطح ثری مطلع بدر و هلال تیر چو نقابان
کاوش گزین خونها چون چشمه تراوش گزین رخنه داد پنجرهٔ لاجورد لعل وش از شربت الماس سرد و قواضب از بر سر و برا صطکاک بود
و مفاصل را از یکدیگر انفکاک گرزها اجزای برزها را انفصام دادی و تیغها اعصاب پیکرها را انصرام آوردی ز تیر ترکان جوشن دلیران ثقبه
و از رمح قزلباشان خفتان با سلان پر ثلمه گشت شمشیر دو رویه کار مرگ را یکرویه کردی و جریان خون دشت خشک را آمویه نمودی اوزبکیه کوس
مبارزت افراسیابی را بلند آوازه کردند و ایرانیان فسانهٔ معارضت رستمی را تازه ساختند فضای معرکه از خون لاله زار شد و سحاب کمان
از سهام ژاله بار آمد لمؤلفه سرها ز تن فکنده شد و بالها ز دوش از شصتها خدنگ و هم از دستها سپر از تیر دل پر که بهر سو همی پرید سیمرغ بال
ریخت ز بالا و دال پر سلاطین ترکستان بر جوهه سلطان و سایر امرای میمنه تاختند و ایشان را از لطمهٔ تیر و صدمهٔ شمشیر منهزم و متفرق ساختند
میسره نیز تکیه را انکسار یافت و کجرو منتشر جران بهر سوئی انتشار جستند سپاهیان اوزبکیه ایشان را تعاقب کردند و دست تطاول القتل
و اسر و چپاول بر آوردند لشکریان قول که در جوانب شاه طهماسب پای ثبات افشرده داشتند و تخم جان نثاری در مزرع قلب
میکاشتند از کثرت گرد و غبار از انظار آن سپاه کینه خواه در تتق استقامت و خفا پوشیده بماندند چون گرد فرو نشست پادشاه دید
که زیاده از سه هزار سوار با او نمانده و درفش سفید با گروه انبوه و صفوف چون کوه در برابر روی دید دانست که علم کوچم خان جوجی نژاد و
عبیدالله خان جسارت نهاده است که منتظر اتمام کار و بفیروزی برگشتن از عرصهٔ پیکارند سپاه خود را قتیل و اسیر و کار را بی از صعوبت
خطیر دید با امرای خویش گفت که فرار ننگ و عار است که گفته‌اند ع یک مرده بنام به که صد زنده به ننگ چاره آنست که یکباره با شمشیرهای
آخته بر این گروه تاخته بهر یک ضربتی زنید و از او گذر نکنید نخست قورچیان شاملو و ذوالقدر سپرها بر سر افراخته و تیغها از قراب
آخته بگروه اسب برانگیختند دیگران نیز موافقت و مرافقت کرده چون کوه آهن بجنبش در آمدند و همانا خوانین اوزبکیه ایشان را سواران
خود گمان بردند که از نهب و اسر از هزیمت معاودت عزیمت کرده‌اند و از نحوست کوکب طالع از قتل خود غافل ماندند که یکباره سه هزار شمشیر
صاعقه تاثیر بر خود و ترک و تارک ترکان فرود آوردند و از دلاوری و چالاکی و بیباکی این گروه قلب کوه شکوه ایشان متخلخل و متزلزل گردید
بهم بر آمدند و در هم افتادند چنان سراسیمه شدند که مدافعه نتوانستند و روی بگردانیده تفرقه یافتند و بوادی گریز شتافتند گویند صدمتی
بر فرق عبیدالله خان رسیده که قوهٔ سامعه‌اش زایل گردید چهل تن از علمای ماوراءالنهر که در رکاب خان بجهاد آمده بودند دار البوار
ره پیمودند قزلباشیه که متفرق بودند اجتماع نمودند و بر قوت سپاه ایران افزودند بعد از فتح و فیروزی جنود نامعدود ماوراءالنهر شکستی
فاحش با ایشان روی داد گویند جانی بیک سلطان نیز شبانگاه از دنبال هزیمتیان مراجعت کرده سواد لشکر ایران را گمان لشکر توران
کرده در آن حوالی فرود آمد علی الصباح با او نیز رزمی بزرگ اتفاق افتاد و جانی بیک انهزام یافت و نزد عبیدالله خان شتافت
پشت درفش و بنه خوار بگذاشتند بتوران زمین روی برکاشتند آنچه اوزبکان بغارت برده بودند با اسباب حشمت ایشان بدست
ترکمانان افتاد و سلاطین ماوراءالنهر با مرد درنگ نکردند امرای قزلباش که در هزیمت و فرار راهی بسیار رفته بودند بعد از اطلاع حقیقت مراجعت
گزیدند خوار و خجل و شرمسار و منفعل باردو پیوستند و شرمگین در خیام خود مقام جستند و شاه طهماسب چون در این جنگ از حسین خان
شاملو مردانگیها دید حکومت هرات را بدو تفویض فرموده بعد از ترقیم فتحنامها بولات ولایات و تنظیم امورات آن ساحات
شاه با عیش و سرور بشهر نشابور آمد و از آنجا عزیمت قشلاق قم کرده و در آغاز بهار بعزم تسخیر دارالسلام بغداد و تنبیه ذوالفقار بنیاد

روان شد

روان شد. تبیین این مقال آنکه در نهصد و سی و چهار ذوالفقار بن علی بیک که حاکم کلهر بود بوقتی که ابراهیم خان حکومت بغداد داشت و ماهی
دشت آمده بود بر سر او ایلغار کرده و او را غافل یافته بقتل آورد و از آنجا ببغداد رفته بعد از محاصره بغداد را بگرفت و بنی اعمام خود را بالتمام مقتول
ساخته عراق عرب را بی رنج و کرب متصرف شد در آنوقت که شاه طهماسب از کار خراسان پرداخته ببغداد رفت و ذوالفقار در بغداد
محصور ماند بعد از مدتی که محاصره امتداد یافته بود علی بیک پیره صوفی خلیل و احمد برادرش فرصت جسته بضرب حسام آبدار ذوالفقار را کشته
سرش را بدرگاه پادشاه فرستادند و نوازش و ترتیب یافتند و باز عراق عرب بتصرف شهریار عجم درآمد محمد خان شرف الدین اوغلان تکلو بحکومت
بغداد تشریف و مثال یافت و رایات نصرت آیات شاه طهماسب صفوی معاودت گزیده قشلاق در قزوین شد و در سنه نهصد و سی و
شش شاه طهماسب در اصفهان قشلاق گرفت و کوچم خان پادشاه ترکستان درین سال درگذشت و پسرش ابوسعید خان بسلطنت
و خانیت ترکستان استقلال یافت و امرای استاجلو که بواسطه توهم از چوهه سلطان و امرای تکلو بگیلان گریخته بودند وسایل برانگیخته
با چوهه سلطان مصالحه کردند و بدرگاه شاه طهماسب صفوی آمدند و اقطاع یافتند و در میانه الوس استاجلو و تکلو رفع نزاع شد و
بعد از مراجعت شاه طهماسب از خراسان و رفتن بر سر بغداد دیگر باره عبیدالله بخراسان آمد مشهد مقدس را بگرفت و بر هرات مستولی
شده بر سر فراه رفت و خبر بشاه طهماسب رسید و عزم یورش خراسان کرد و هفتاد هزار کس در اردوی شاه اجتماع یافتند از آوازه
این خبر عبیدالله خان مضطرب شده از هرات بجانب مرو رفته دیگر بار از سلاطین ترکستان استمداد کرد ابوسعید خان ولد کوچم خان
رای او را نپسندید و با او موافقتی ننمود لاجرم عبیدالله خان مددکاری نیافته بماوراءالنهر شتافته وقتی که شاه طهماسب بحدود خراسان
رسید استماع کرد که عبیدالله هراسان ببخارا رفته است شاه ابواب رأفت و رحمت بر روی مظلومان آن بلاد برگشاد و بر جراحات قلوب
مجروحان مراهم مرحمت بجهة التحام و التیام برنهاد چون توقف سپاه قزلباش اهالی آن بلاد را مزید ضیق معاش بود شاه طهماسب مراجعت فرمود

در ذکر بعضی از اختلافات سال نهصد و سی و هفتم که در ایران واقع شد و امرای شاه طهماسب با یکدیگر کردند علی سبیل الاجمال

در نوروز توشقان ئیل این سال شاه طهماسب از اصفهان به ییلاق عراق و کندمان عزیمت کرد امرای شاملو که بسرداری حسین
خان برادر دورمیش خان در سال گذشته در شیراز قشلاق داشتند در اینوقت بدرگاه پادشاه آمدند و چوهه سلطان را با خود در مقام مکیدت
و خدیعت یافتند ناچار پیش از آنکه او قصد استیصال ایشان کند در شب دوشنبه سیم ذی قعده از قرار معاهده و مواعده باتفاق بر اردوی
پادشاه که چوهه سلطان صاحب اختیار بود شبیخون آوردند و چوهه سلطان بجانب بارگاه شاه گریخته حسین او را تعاقب کرد و تیرها
بدو انداخت حتی اینکه تیری بر تاج پادشاهانه که بر فرق فرازکرسی نهاده بود رسید بدین سبب آتش غضب پادشاهی شعله و لهب کشید
چوهه سلطان چون بسرادق خاقان زمان رسید یکی از قورچیان قورغلو او را بشناخت و بواسطه سابقه خصومتی که با او داشت زخمی
کاری بر پهلوی او زد که فی الحال از پای درافتاد حسین خان چون دریافت مراجعت نمود علی الصباح الوس تکلو از قتل چوهه
سلطان باخبر شدند شاه قباد پسر بزرگش را منصب داد ذوالقدر و شاملو و استاجلو و افشار با تکلو مخالفت کرده در حوالی امامزاده
سهل علی جنگ در پیوستند یماق تکلو مغلوب آمدند دیگر در درگاه پادشاه صاحب اختیار نشدند شاه طهماسب حسین را تسلی نمود
باردو طلب فرمود امیرالامرائی ساخته و عبدالله استاجلو نیز در امیرالامرائی با حسین خان شرکت یافت و میر جعفر ساوجی وزارت داشت
و میر غیاث الدین منصور درین وقت صدر صدور بود و در نهصد و سی و هشتم بسعایت ارباب غوایت امیر جعفر ساوجی مقتول آمد
و احمد بیک نور کمال که سابقا وزارت دورمیش خان داشت بمنصب وزارت پادشاه ایران رسید و میر غیاث الدین منصور از
سادات مشهور دشتکی درین سال از وزارت معزول شد و بجانب شیراز رفت و میر معزالدین محمد اصفهانی باین منصب منصوب آمد

ذکر آمدن عبیدالله خان اوزبک بار پنجم بجانب خراسان و انقلاب و اضطراب امور آن بلاد و اهالی آن سامان

در سال نهصد و سی و هفت که شاه طهماسب در عراق و فارس بسر میبرد عبیدالله خان اوزبک بن محمود سلطان
که برادرزاده محمد خان شیبانی بود و همه ساله از شاهان صفویه دعوی خون عم خود شیبک خان را مینمود باز عرصه خراسان را خالی دیده لشکری
بیکران جمع آورده بتسخیر خراسان از آب جیحون گذشته قمش اوغلان را با جمعی از اعیان اوزبکیه مقدمة الجیش کرده بخبرگیری فرستاد از زره

بر سر مشهد مقدس آمده امرای خراسان با او مصاف آراسته و جنگی پیوستند قمش اوغلان هزیمت یافته مراجعت نمود و امرا هر یک بمکان خود رجوع
کردند هم درین سال در سنه نهصد و سی و هشت بود دیگر باره عبید الله خان با لشکری بی پایان بر سر هرات آمده بمحاصره پرداخت پسر خود
عبد العزیز خان را بمشهد فرستاده و قمش اوغلان را باستراباد و خان کلدی بهادر را بسبزوار مامور کردند و جمعی را بتاخت بسطام روانه ساختند
منتشا سلطان و اغزیوار خان تاب توقف نیاوردند مشهد مقدس رضوی و نیشابور را خالی کردند اما ذو القدر سلطان که حاکم دامغان
بود بعد از اطلاع ازین کار از میرزا علی کرایلی مدد خواسته با جمعی دلیران خون آشام در ظاهر بسطام با قمش اوغلان دچار خورده او را بعد از
انهزام ذو القدر سلطان اردو را گذاشته بایلغار تا حوالی ساوجبلاغ رانده بر سر اردوی محمد خان ذو القدر که باستراباد مامور بوده
بیخبر ریخته اردوی او را غارت کرده آنچه داشته برداشته معاودت نمود و بسلامت باردوی ازبکیه ملحق شد و بدین بهادری معروف
گشت و شاه طهماسب درین ایام بجهة رفتن اولامه سلطان تکلو بروم و ترغیب کردن سلطان سلیمان خان عثمانی را بتسخیر ایران و انقلاب
آن مرز و بوم فرصت یساق بخراسان نداشت و عبید الله خان در کمال اطمینان هرات را محصور کرده بگشادن آن حصور بود مدت
یکسال و نیم آن محاصره بتطویل و تعطیل یافت و شعله قحط و غلا بالا گرفت چنانکه محصوران شهر بلحوم گربه و سگ میگذرانیدند و بر سر آن
نیز منازعه رفتی بالاخره مقرر شد که بتوسط اتالیق ابو سعید بن کوچم خان شهر را خالی نمایند و واگذارند درین حال فتنهٔ اولامه سلطان جلالی در
امرا آذربایجان فی الجمله صلاحی یافت شاه طهماسب بقصد خراسان کرد و این خبر بغازی خان حاکم هرات رسید پس از آنهمه ضعف قوتی
گرفت طبل شادیانه نواختند ازبکان را از آن صوت و صیت سراسیمه ساخت شاه طهماسب القاص میرزا را با بدر خان استاجلو
بگرکان و خراسان مامور فرمود چون ببسطام در رسیدند پانصد سوار بهادر برداشته بایلغار باستراباد رفتند هنگام سحر وارد شدند
و نقاره خانه شادیانه نواختند و بر سر اوزبکیه تاختند قمش اوغلان فرار کرده چند برادر او با پانصد تن از اوزبکیه بقتل رسیدند و سر ایشان را
باستقبال موکب فیروزی کوکب شاه طهماسب فرستادند صوفیان خلیفه ر دلو نیز با جمعی بر سر اوزبکیه سبزوار ایلغار برده جمعی را
بقتل آوردند و ما بقی فرار کردند حسین خان شاملو و جمعی بر سر اوزبکان نیشابور تاختند ایشان را نیز مغلوب و مقهور ساختند عبد العزیز سلطان
که با هفت هزار کس در مشهد مقدس رضویه بود ازین اخبار و آثار تاب درنگ و قدرت جنگ در خود ندیده از مشهد بیرون رفته در هرات باردوی
عبید الله خان پدر خود ملحق شد و نیز راه بخارا گرفت که گفته اند نظم گریزی بهنگام و سر بر بجای　به از پهلوانی و سر زیر پای ذکر حلت

پادشاه دانش پناه ظهیر الدین محمد میرزا بابر بن عمر شیخ میرزا ابن میرزا ابو سعید بن سلطان محمد بن میرانشاه بن امیر تیمور کورکان درین سال و اشاره مجملی از احوال و جلوس همایون در هندوستان

چون اولاد و احفاد امیر کبیر تیمور بعد رکینه سلاطین اوزبکیه غالب برافتادند میرزا بابر در ترکستان و بدخشان کر و فری داشت
آخر الامر خواقین شیبانی او را ضعیف کردند اندک اندک بلاد کابل و قندهار و هندوستان را گرفت و چون مقدر بود که چند گاه اولاد
او در ممالک هندوستان سلطنت نمایند در آن بلاد کارش قوتی یافت و با هر که مقابله کرد غالب شد تا در سال نهصد و سی و دو
دهلی دار الملک هندوستان بتصرف ظهیر الدین محمد بابر پادشاه در آمده و در بعد از فتح بابر شاه غازی نگاشتند آنچه شاهان روزگار
در مدتهای بسیار در خزینه خود ذخار کرده بودند بتصرف او در آمد او نیز در بذل و بخشش مسامحه ننمود حاضر و غایب از انعام او بهره داشتند
حتی بمکه و مدینه نذورات میفرستاد و عموم مردم را انعام میکرد در مدت پنجاه سال عمر خود در دوازده سالگی پای بر سریر سلطنت خراسان
نهاد و سی و هشت سال سلطنت کرد واقعات بابری کتابی است که او بترکی نوشته بیشتر سوانح ایام خود را در آن مرقوم داشته
و در سایر تواریخ نیز مفصلا مسطور است بصفت شجاعت و سخاوت و فضل و کمال موصوف بود و بعلو همت و رسوخ عزم معروف در
سال نهصد و سی و هفت مریض گردید همایون میرزا فرزند ارجمند خود را که از حکومت بدخشان سابقا احضار کرده بود رسید و هندال میرزا
فرزند دیگر به بدخشان فرستاده بود و ولایت کابل و غزنین و قندهار و پنجاب را بکامران میرزا فرزند دیگر خود واگذاشته بود و لشکری
میرزا نام نیز پسری داشت الحاصل در دوشنبه پنجم جمادی الاولی سال مذکور از جهان غرور بسرای سرور ارتحال نمود و حسب الوصیة
و الاستحقاق محمد همایون میرزا بر جای او بسلطنت جلوس کرد و دیگر باره اولاد امیر صاحبقران در جوانب کابل و هندوستان مملکت

سنائی و حکمرانی تجدید یافته و نسلاً بعد نسل سالها پادشاهی هندوستان گذرانیدند چنانکه در تواریخ مسطور است و غالباً با سلاطین
صفویه وداد و اتحاد میورزیدند و گاهی در باب قندهار مخالفتی بواسطهٔ امرای تفتین شعار روی میداد که عنقریب در ضمن روایات بدان
اشارت خواهد رفت **ذکر وصول شاه طهماسب بهرات و تفویض ایالت بسام میرزا و سوانح سال نهصد و سی و نهم هجری** شاه طهماسب صفوی در راه خراسان از فرار عبیدالله خان اوزبک استحضار یافته در بیست و دویم شهر جمادی الثانیهٔ سال
نهصد و سی و نه بعزم یورش ماوراءالنهر بظاهر هرات رسید و در باغ شهر نزول و بر مسند جهانبانی تمکین شد بتعمیر بلاد و ترفیه عباد جد و جهد
فرمود و پس از چندی بقصد تسخیر ماوراءالنهر از شهر بدر آمده در النگ نشین معسکر آن خسرو سپهرقرین تجهیز و تصمیم سفر ترکستان کردند آوازهٔ
یورش و شورش در بلاد اوزبکیه در انداخت و حسین خان شاملو و منتشا سلطان و بعضی امرا بتسخیر غرجستان تشمر نمودند و در عین تعاهد
و تعاقد سید میر مخالفان پرداختند و ولایت غرجستان را مسخر ساختند و امر یورش ترکستان مستعد بودند که دیگرباره از جانب
ایران خبر رسید که سلطان سلیمان خوندگار روم عزیمت تسخیر این مرز و بوم کرده شاه طهماسب حکومت هرات را بشاهزاده سام حسام
سام میرزا مفوض داشته آغزیوار خان شاملو را باتالیقی و اتابیکی او مفتخر فرموده بر سبیل تعجیل بجانب عراق بر صبا سباق گرفت و سام
میرزا بنظم و نسق امور هرات بپرداخت بناگاه خبر کشته شدن حسین خان و تزلزل احوال قزلباشیه بسامع اهل هرات رسید سام میرزا
و آغزیوار خان شاملو از این اخبار متوهم شدند مبلغی خطیر از متمولان هرات اخذ کرده بعزم تسخیر قندهار بحرکت آمدند و در فراه مراد سلطان
افشار را با خود ملحق کرده بظاهر قندهار رسیدند و بمحاصره کمر بستند خواجه کلان جغتائی که از جانب میرزا کامران برادر همایون پادشاه
بن ظهیرالدین محمد بابر پادشاه مغفور حکومت قندهار میراند محصور گردید و میرزا کامران که در حدود لاهور بود اعلام داشت میرزا کامران
بیست هزار سوار برداشته بعزم حفظ قندهار حرکت کرد سام میرزا از استماع این خبر از پای قلعه قندهار کوچ داده منزلی یکدو دورتر
نشست و بر میرزا کامران واضح شد که سام بی حکم پادشاه سام غلام محاصره قندهار اقدام کرده بنابر آن کمر محاربه شاهزاده خود را
خود بسته متوجه وی گردید سام میرزا ناچار با سه هزار سوار که همراه داشت صف مدافعه و مقاتله برآراست محاربتی عظیم کردند جوانغار
و برانغار سپاه جغتائی از یکدیگر گسیختند اما در این حال پای اسب آغزیوار خان بسوراخی رفته اسب بسر در آمده آغزیوار در غلطیده او را بقتل
آوردند سام و سایر همراهان از کار آغزیوار دلتنگ شده تاب مقابله نیاورده روی بگردانیده برفتند و دیگر میرزا زین کار نادم شده
سرجمعی که او را در این خودسری تحریص و تحریض کرده بودند بریدن فرمود و بدرگاه پادشاه فرستاده عذر تقصیر خواست هم در این سال
شاه طهماسب از ارتکاب مناهی و ملاهی که از عادات ایام شباب بود خاسر و خائب و نادم و تائب شد **قطعه** نکند عاقل مستی نخورد دانا می
ننهد مرد هشیار سوی مستی پی ‖ چو خوری چیزی کز خوردن آن چیز ترا ‖ نی چون سرو نماید بنظر سرو چو نی ‖ گر کنی بخشش گویند که می کرده نه او
ور کنی عربده گویند که او کرده نه می ‖ و شاه طهماسب چون با یلغار تمام بری رسید تخمیناً بیست و یک منزل از هرات تا ری بیشتر نکرده
بود لهذا از این تعجیل اسب و شتر بسیاری از سپاه او تباه شد هم در این سال ابوسعید خان بن کوچکونجی خان بن ابوالخیر خان شیبانی
چنگیزی که از همه الوس چنگیز و جوجی بسن اکبر بود وفات یافت و عبیدالله خان بن محمود سلطان اسماً و رسماً بر مسند خانیت تمکین
جست **ذکر وقایع حال سلطان سلیمان خان عثمانی بعد از سلطان سلیم خان و تحریض امرای قزلباش**
او را بتسخیر ایران سلطان سلیمان خان که دهم سلطان از آل عثمان بوده در شوکت و حشمت او را سلیمان ثانی میخوانده‌اند بعد از پدر
بر تخت سلطنت بر آمد استقلال تمام یافت با روسیه و اهل قبچاق دشت و مجارستان و فرنگ محاربات کرده و در اغلب مظفر و
منصور شد بتحریک امرای ایرانی و رومی در سال نهصد و چهل از راه ارزنة الروم با سپاهی بیقیاس بعزم تبریز حرکت کرد و چون شاه
طهماسب در هرات بود ابراهیم پاشا وزیر اعظم سلطان با هشتاد هزار کس منقلای لشکر رومی نموده بمدد اولامه سلطان تکلو بجانب اردبیل
و آذربایجان آمده اکثر محال را تصرف کرد و سلطان نیز از قفای وزیر در مرحله پیمائی بود و در این اثنا خبر مراجعت شاه طهماسب از خراسان
و رسیدن بکبود گنبد ری بسمع وزیر روم رسیده بسلطان ابلاغ نمود سلطان نیز بسرعت تمام به تبریز آمده وزیر و امیر بیکدیگر ملحق شدند
و سپاه قزلباشیه از آن کرفت و نهضت که با یلغار از هرات کرده بودند زیاده از حد بی سامان داشتند بجهت تهیه سفر تبریز متفرق شدند

چنانکه در قزوین غیر از کسی مشیر در رکاب شاه طهماسب نمانده بود و پادشاه بهرام میرزا و القاص میرزا و حسینخان شاملو و بعضی از امرا را مقدمه الجیش
فرموده بجانب تبریز فرستاده و رایات نصرت آیات متعاقب متحرک گردید در اینجا معلوم شد که خوندکار روم از تبریز عازم عراق است
و فیمابین جنود قزلباشیه و رومیه در سلطانیه قرال و زنجان محاربتی روی داده است و بهرام میرزا و همراهان و بعلت قلت خجلت و ذلت حاصل کرده
از لشکر آن گروه بدامان کوه التجا برده اند و سپاه خوندکار چون دریای ذخار دشت و کوهسار را گرفته متموج و متزجر جا حرکت مینمایند
این اخبار مورد عدم تکافی و مایه وجود تجافی سپاه ایران آمد بناگاه الوندخان افشار با سپاهی جرار از کوه گیلویه و ایلات و الوار در رسید
و از دیگر اطراف نیز اشراف با دسته دسته قشون و شقه شقه اعلام گوناگون وصول یافتند شاه طهماسب اراده داشت که بمدد بهرام
میرزا و امرا ایلغاری شود خبر آمد که سلطان سلیمان خان با سپاه بیکران از میانه روانه و بسلطانیه آمده بهرام میرزا و همراهان او نیز مغلوب و منکوب
باردوی اعلی لحاق گزیدند محمدخان ذوالقدر بن شاهرخ بن علاء الدوله و حسین سلطان تکلو و جمعی نفاق باطنی را آشکار کرده بجانب
رومیان رفتند یکبارگی قزلباشیه دل شکسته و دم بسته شدند ناچار شاه طهماسب بهر آمده از آنجا بقراباغ رفته منتظر فرج و امداد
جنود غیبی بود که لله جنود السموات و الارض نظم جمله ذرات زمین و آسمان لشکر حقند گاه امتحان سلطان سلیمان احتشام در سلطانیه
منزل و مقام گرفت و از نوادر اتفاقات اینکه در آن اوقات که سیزدهم عقرب بود هوا انقلاب یافت و آفتاب در حجاب سحاب رفت برف
شگرف متراکم و سرمای ژرف متراحم شد سپهر از مشک تر کافورباری گرفت و در طباع رجال تاثیر کافوری کرد لاجرم دستها از کار
و پایها از رفتار فرو ماند راه نفس بر بسته شد و حرارت غریزی فسرده و جمعی بی پایان از چهارپایان و دوپایان مرده سپاه را امید
اصطدام نماند بلکه قدرت تقادم نبود للمؤلفه همی تو گفتی پر خنجر است و تیر هوا همی تو گفتی پر جوشن است و تیغ شمر ندیده کوز دو
سان آب جویبار جوی جلنده شد چو سنان و برنده چون خنجر سپهر گفتی الماس سوده ریخت بجر زمانه گفتی کافور تر فشاند بر
هوا چو طرف چمن پر ز شاخهای سمن زمین چو بحر عدن پر ز رشتهای درر از تواتر برف آن سپاه شگرف را پای اصطبار از جنبش
بر رفته و جای استقرار نمانده مانند قوم عاد از ریاح عواصف و بروق خواطف متحاشی و متلاشی شدند چون راه رجعت
از آن راهی و جای جلادت از آن رادفه نداشتند از طریق شهرزور عبور نموده و بجانب موصل موصول شدند و لی واسهل نیز نداشتند
بهر رنج و کرب بدیار عراق عرب رسیدند و قلعه بغداد که در تصرف محمدخان تکلو بود متصرف شدند و قشلاق را در بغداد متوقف
آمدند شاه طهماسب رکزین رفته و حسین خان که از امرای نفاق گزین بود با بعضی مقتول فرموده لامه سلطان ذوالقدر و غلامان را
به تبریز فرستاده خود نیز آمده غازی خان هم به تبریز رفته چون از حرکت شاه طهماسب آگاه شدند از تبریز بقلعه وان رفتند و متحصن
شدند سپاه قزلباشیه بعد از چندی توقف در تبریز بسر قلعه وان آمدند و در آن زمستان بمحاصره قلعه وان اشتغال داشتند
و زندگانی پریشان میکذاشتند **بیان مراجعت سلطان سلیمان رومی از بغداد و تسخیر بعضی بلاد و بواسطه
عدم حصول مرام بجانب اسلامبول معاودت فرمودن** درین سال خیریت مآل که نهصد و چهل و یک بود دیگر باره
سلطان سلیمان خان عثمانی از بغداد بقصد بلاد عجم کرده قدم بعراق گذاشت چون بدرجزین آمد شاه طهماسب از پای قلعه
وان کوچ داده به تبریز روانه شد و ملک بیک خویی بسبب شیطنت و نفاق و بدخویی بقتل رسیده و شاه با لشکر از مجوی بر خار
خوی بجانب معسکر رومیه بجنبش درآمده چرخچیان قزلباشیه با قراول رومیه دچار خوردند و غلبه کردند سلطان از استماع
اینخبر از وزیر که منقلای و سرعسکر بود برنجید گفت اگر از فوجی قلیل قزلباش قراول رومیه مغلوب میکردد پس با پادشاه
قزلباش چگونه پرخاش خواهیم کرد با خاطری حزین از درجزین عنان عزیمت بلکه زمام هزیمت بجانب روم معطوف نمود
رایت نصرت آیت پادشاهی متعاقب او در اهتزاز آمد چون بحدود قلعه وان رسیدند بهرام میرزا را با جمعی امرای بهرام طیش از
دنباله جیش رومیه روانه فرمود بهرام میرزا با رومیه رزمی کرده مظفر و منصور شد و ابراهیم پاشا مقهور هزیمت گرفت اردوی
بزرگ شاهانه در وان نزول گزید سپاه رومیه که در حصار وان بودند بی تاب و توان از سطوت قزلباشیه فرار نمودند
همانا قبل از آن سلطان سلیمان خان خوندکار محمد پاشای میرلامرا دیار بکر را با الناق اولامه سلطان و جمعی پاشایان با سپاهی

ن پایان باید قلعه گیان قلعه وان روان داشته بود چون آنگروه بوسطان رسیده بودند خبر وصول ایشان بشاه طهماسب رسید
ایلغار فرموده با دوازده هزار سوار بدیشان رسیده و لامه سلطان تکلو علامت مهچه رایت قیامت آیت پادشاه ایران که آن علم
یکورک مینامیدند دیده و شناخته بمحمد خان و دیگران خبر داد که پادشاه نصرت جلیس خود بنفس نفیس در زیر این علم فیروزی تاسیس است
ما را صلاح در جنگ با او نخواهد بود شما خود دانید محمد پاشا وقعی برین سخن ننهاده و گوش بدین حرف نداده مستعد جدال و قتال شد
بقلت سپاه قزلباشیه مسرور و بکثرت جیوش رومیه مغرور گردیده صف آرائی و بازوگشائی فرمود مبارزان جنود شاه طهماسب
حمله حمله کردند شکستی فاحش بر رومیه فتاد و جمعی قتیل آمدند بقیة السیف از پیش بدر رفته بجانب حصار ارجیش فرار کرده سپاه
روم از اهانت خود جبار و سپاهی با عانت خود حصار نمودند سنان پاشا و بسیاری از پاشایان و جندی شایسته
و شایان با سنانهای پرداخته و شمشیرهای آخته و سنجقهای فراخته بحمایت قوم رومیه در رسیدند و در برابر سپاه شاه صف
برکشیدند از دلیران قزلباش بداق خان قاجار با گروهی جرار بسنان پاشا دچار شدند و دست و بازو بخونریزی برگشادند

لمؤلفه
یکی سپه برکابش که هر تن از ناوک   شب سیه بربودی ز روی زنگی خال
همه چو غمزه خوبان سنان نشان دلدوز   همه چو ابروی ترکان حسام شان قتال
زمین برنگ گلستان شد از دماء جروح   هوا بشکل نیستان شد از رماح و نصال
ز فرط ضرب دم تیغها چو سیمین سین   ز زور طعن قد رمحها چو زرین دال
هوا ز گرد چو گردی بعنبرین خفتان   زمین ز خون چو نگاری به بسته بین سربال

بالاخره سنان پاشا بطعن سنان جان ستان قزلباشیه کشته شد و بسیاری عرضه تیغ بیدریغ قاجاریه و قزلباشیه شدند
چون خبر قتل سنان پاشا بسلطان سلیمان خان رسید ابراهیم پاشا را با زبده و خاصه و نخبه و خلاصه عساکر رومیه بر سر بهرام میرزا فرستاد
در میانه راه ارجیش فیمابین دو جیش بهرام طیش تقابل و تقاتل در گرفت بعد از کر و فر بسیار رومیه انهزام یافتند و خلقی بوادی انعدام
شتافتند مغلوب و منکوب و ماسور و منهوب از عرصه ستیز به پهنه گریز روی کردند ابراهیم پاشا مردمی که در قلعه ارجیش داشت برداشته
از پیش بدر رفت و باردوی خواندکار آمده باقبال بیزدال شاه طهماسب صفوی قلعه ارجیش بدست آمد و کوتوالی آن حصن عالی با احمد سلطان
صوفی اوغلان تفویض یافت و سلطان سلیمان بجانب روم روی بر تافت شاه طهماسب چون از اطراف و اکناف خاطر جمع کرد
روی به تبریز آورد در تبریز قشلاق گرفت و الوندخان افشار که درین ایام تقصیری کرده بود بحکم شاه بقتل آمد محمد بیک افشار بشاهرخ
خان ملقب شده بمنصب او منصوب گردید و در نهصد و چهل و دو در دار السلطنه تبریز اقداح و ایاغ فراغ از راح راحت لبریز کرده مزاج
باستحمام و رکائب باستحمام آسوده شدند و امیره دباج حاکم رشت را که از شیروان گرفته در قفس کرده آورده بودند بسیاست تمام بپا
رسید با قفس او را آتش زدند و شرح حال ملوک گیلان در مقام خود مرقوم خواهد شد و عبیدالله خان شیبانی که بر مسند خانی ماوراء النهر
باستقلال نشسته بود دیگر باره بهوای خراسان در افتاده و چون صاحب طبع موزون بود و گاهی نظمی میفرمود این شعر خود را بترکیب
سرود بیت
خاطرم باز تمنای خراسان دارد   تن بجان شده من هوس جان دارد

در بیان ایالت بهرام میرزا بگیلان و آمدن عبیدالله خان اوزبک بخراسان و دخل و تصرف در آن سامان و حرکت شاه طهماسب بطرف او و مراجعت نمودن او بماوراءالنهر

در ابتدای سال نهصد و چهل و سه شاه طهماسب صفوی ایالت گیلان را بشاهزاده بهرام میرزا نامزد فرموده بهرام
میرزا در فصل زمستان در شهر قزوین بماند و در اول بهار بگیلان توجه نمود و اکثر آن ولایت را بحیطه تصرف درآورد عبیدالله خان شیبانی
اوزبک از بخارا که مقر حکمرانی او بود رستم میرزا را با سپاه اوزبکیه بتاخت و تاراج جام فرستاد و جمعی نیز بخواف رفتند صوفیان
خلیفه روملو حاکم مشهد که از جانب شاه طهماسب در آنجا بود با فوجی قلیل در جام بمحاربه اقدام کرد اوزبکیه مغلوب شدند خلیفه بر سر
اوزبکیه خاف رفته بی خوف بر آن قوم حمله برد آنان نیز فرار کردند و بسیاری بقتل آمدند بیرام اوغلان اوزبک که از جانب کسکن
قرا سلطان بن جانی بیک سلطان حاکم غرجستان بود بتاخت هرات رو آورد خلیفه شاملو که پیری هشتاد ساله و از جانب سام میرزا
در هرات بود جمعی متفرقه بر سر خود جمع کرد باستقبال اوزبکیه قریب ده فرسنگ راه سپرده تا بسپاه ایشان رسیده جنگ در پیوست
سپاهیان شهری و روستائی هرات را پای درنگ و ثبات نبوده فرار نمودند خلیفه مغلوب شده بحصاری رفته اسیر و منکوب گردید.

وبقتل رسید غنایم موفور بدست اوزبکیه درافتاد چون اهالی هرات بزرگی نداشتند آدمی نزد صوفیان خلیفه فرستادند که بهرات رود و خلیفه خلف
خود را در مشهد مقدس نایب کرده بهرات رفت و در آنجا بتحریک اجلاف ابواب اجتلاب و اعتساف بر روی خلایق گشاده و بلطایف
الحیل مالی جمع کرده گاهی دم از زرهای صادقه میزد و رقت میکرد و گاهی بمؤاخذه و مصادره زر و سیم میپرداخت و مقابله و مدافعه اوزبکیه را
بهانه میساخت مردم از کار او بستوه آمده بودند و از خواستن او نادم گشته خلیفه را وظیفه این بود که عبیدالله خان اوزبک با جنود نامعدود
از آب جیحون گذشته بحدود طوس غرش کره نای و کوس بر فلک آبنوس رسانید شهر مقدس مشهد رضویه را محاصره داد نایب و کسان
صوفیان خلیفه بحراست برج و باره و احتشاد اجناد پیاده و سواره اهتمام تمام میکردند و اوزبکیه را کاری از پیش نمیرفت و خلیفه پیغام میفرستاد
که اینک خواهم رسید پوست عبیدالله را خواهم کند و ناگاه اگنده خضر چلبی وکیل خود را در هرات گذاشته دیوانه وار با سه هزار کس عزم
رزم خان ترکستان پیشنهاد خاطر کرده روانه مشهد مقدس شد همانا این خلیفه طمع جماع در راه خرمن کاهی دید جوالی کاه انباشته
و بجهة عبیدالله خان برداشته زیرا که برکاهی در اطراف شهر از زیاد سپاه اوزبکیه بگمان نمیرد عبیدالله خان چون از عزم خلیفه آگاه
شد از تصور تهور او در بحر اندیشه فرو رفت و مقابله با او را ننگ خود میشمرد و مکرر شنیده بود که خلیفه را در هنگام جنگ و کارزار حالتی دیوانه
وار است و خود را با سپاهی قلیل بر جمعی کثیر میزند و غالبا غلبه میکند سپاه اوزبکیه نیز از او خایف بودند و بوجود عبیدالله خان بمبارزت
او مبادرت نمینمودند ناچار خان اوزبک با سپاه باستقبال خلیفه و جوال کاه اقدام جست عبدالعزیز خان پسر خود را با علی سلطان
والی خوارزم و آتش سلطان و سونجک محمد سلطان برسم منقلای برزم خلیفه روانه کرد و خود از دنبال می آمد خلیفه بقراولان اوزبکیه
برخورده جنگی دلیرانه کرد و مقدمة الجیش را درهم شکسته سردار آنها را اسیر کرده دیگران گریختند و خاک مذلت بر سر خود بریختند سردار
اوزبکیه که در قید اسار خلیفه گرفتار بود بخلیفه گفت خان با سی چهل هزار کس در قفا است و اینک میرسد تو با سه هزار سوار چگونه
از عهده این کار خواهی بر آمد صلاح بدید من آنست که از اینجا بهرات مراجعت نمائی و از این بلیه نجات حاصل کنی خلیفه از غایت غرور
بلکه نهایت سودا و سخافت رای پند نپذیرفته ساخته کارزار شد چون کوکبه سپاه عبیدالله خان با آن ازدحام و احتشام طالع گردید
خلیفه با سه هزار کس خود صفوف آراسته و در عبدل آباد نیشابور هر دو لشکر بیکدیگر متلاقی شدند از دو طرف دست
بآلات پیکار و ادوات کارزار بردند و فی الحقیقه دلاوران قزلباشیه جنگی گران کردند که دیده روزگار مانند آن ندیده و گوش
افلاک نظیر آن نشنیده بود کار بجائی رسید که عبیدالله خان بترسید که مبادا پیشتازان معرکه انهزام یابند و بر دیگران تازند خود
با تمام قلب و جناحین بجنگ در ایستاد و آخر الامر شکست بسپاه خلیفه درافتاد بمضمون الجنون فنون خلیفه بعد از شکست فرار
نموده خود را بچار دیواری خراب که در آن صحرا بود درافکنده محصور شد و رهائیش غیر میسور چه با مدت سی و پنج روز در آن خرابه
با اینهمه سپاه کینه خواه مدافعه میکردند و زینها را شکسته آتش می افروختند و بگوشت اسبهای خود قناعت و تغذی میکردند
و با اوزبکیه بمحاربه و مضاربه مشغول بودند چون از طرفی مددی نرسید اوزبکیه سپها را پیش بردند جوالها ترتیب داده بفراز آن
برآمدند و بر آن دیوانه و آن ویرانه مستولی شدند خلیفه و صوفیانی که در آن خرابه چون ماهیان بروی تابه در آفتاب گرم میافتند
گرفته کلا را عرضه تیغ بیدریغ کردند مؤلف تاریخ احسن التواریخ نگاشته که خلیفه در اندک مدتی که در خراسان بوده معادل
چهار هزار و هفتصد تن از اوزبکیه بدفعات مقتول نموده القصه چون این خبر بهرات رسید خضر چلبی وکیل خلیفه قتیل چندانکه خواست
بمعاونت اهالی هرات حصارداری کند بواسطه سوء اعمال و اخذ اموال از او و خلیفه آزرده خاطر بودند و قلعه داری را قبول ننمودند
بریدی فرستاده عبیدالله خان را بآمدن و تسخیر هرات ترغیب و تحریک کردند خان بظاهر هرات آمده در متحصنین اختلافی شده
بدادن شهر رضا ندادند پنجاه دیگر نیز از راه تعصب و فتوت قلعه داری کردند آخر الامر یکی از اعیان شهر با خان معاهده کرده سیصد نفر
از اوزبکیه را بشهر راه داده شهر هرات تصرف سپاه اوزبک درآمد و آنچه لازمه بیمروتی و بی فتوتی بود با عموم خلایق از قوه بفعل
آوردند خضر چلبی و جمعی قزلباش در حصار اختیار الدین بودند بایمان مغلظه و مواعید عرقوبیه مطمئن شدند و بیرون آمدند
عبیدالله خان آنها را بعد از عریانی روانه بخارا کرد و در راه همه را بکشتند مدت چهارده ماه در هرات بر مسند سلطنت و حکمرانی

تکیه زده

تکیه زده بیشتر متمولان را باتهام رفض بقتل رسانیدند و همانا یکی از آنها هلالی جغتائی بوده که بارها او را مدحت نموده چه درین سال چه در سالهای
گذشته که بطمع مال هلالی را نیز کشته مع القصه شاه طهماسب بمحض استماع این اخبار سپاه جرار را اخبار و احضار کرده مانند دریای جوشان
و رعد خروشان راه خراسان در گرفتند چون شاه بدامغان رسید و حرکت او بر عبید الله خان واضح و یقین گردید تاب توقف نیاورده
بماوراء النهر مراجعت کرد دیگر باره خراسان مصفا شد و هرات بتصرف قزلباشیه درآمد اردوی شاهی بنسا و ابیورد رفته از آنجا
با وجود کمال سورت و برودت هوا شاه بمرو رفت و سپاهیان درین یورش بسیار زحمت و رنج و محنت دیدند و از مرو بهرات رفته
چندروزی توقف و بر فقرا و ضعفا و عموم برایا و رعایا اظهار اکرام و تاسف و تلهف بظهور آمد چون در سال گذشته سام میرزا در
قندهار شکست یافته بود و در قلعه طبس منفعل بسر میبرد شاه او را خواسته اظهار مرحمت فرمود و گناه او معفو شد سام میرزا در شکست
قندهار با آنکه خود سبب این کار اقدام کرده بود شاه با جماعت جغتای در مقام انتقام برآمده قصد قندهار کرده امیر سلطان روملو را
پیشتر فرستادند و خواجه کلان که از جانب کامران میرزا برادر همایون پادشاه بن بابر پادشاه در قلعه قندهار حکومت بمحض
استحضار از حرکت سپاه خونخوار قزلباشیه تاب طاقت مقاومت نیاورده براه سهنگر متوجه لاهور شد کنجی خواجو نام وکیل او
که در قندهار بود بقدم مسکنت و انکسار پیش آمده کلید انحصار را بچاکران پادشاه ایران سپرد پادشاه بوداق خان قاجار را که از امرای
والامقدار بود حاکم قندهار نموده زیاده از این باولاد امیر تیمور و ولایات آن سلسله علیه خواری و اهانت روا نداشت و مراجعت بهرات
فرمود چون خبر یورش پادشاه بقندهار مسموع عبید الله خان اطروشی شد رعب و واهمه بر او غلبه کرده ایلچی با بعضی هدایا و اسب از آنجا روانه
نموده تهنیت فتوحات قندهار و زمین داور را آراست شاه نیز فرستاده او را خوشحال رخصت داد در سنه نهصد و چهل و چهار از هرات
بجانب عراق رجعت و یاساق اتفاق افشار محمد خان شرف الدین اوغلی را با سلطان محمد میرزا در هرات بانجام امورات گذاشته
عبید الله خان از طمع خراسان درگذشت و بماوراء النهر قانع و صبور و راضی و شکور گشت و از آمدن و شدن عبید الله خان و شاه
طهماسب خراسان ویران گشته بود خداوند تفضلی فرمود که دیگر اینگونه تاخت و تازها روی ننمود ع غوغا بود دو پادشه اندر ولایتی

در **ذکر حال بهرام میرزا در حکومت گیلان باخورکیا و حال خواجه کلان خافی و مآل کار او** بهرام میرزا برادر شاه طهماسب
صفوی که بحکومت گیلان مقرر بود چون در آنجا استقلالی حاصل نمود با اعزه و اعیان و امرا و ارکان سلوکی که شیوه اکابر ملوک است
مسلوک نداشت بندگان خدا را خوار و خفیف می انگاشت جذب قلوب که بهترین صفت امیر است در نظرش ناپسند بود و رافت
و رحمت که از صفات حمیده خداوندست در چشمش بیهوده مینمود بالاخره گیا خورکیا نام طالقانی را که پادشاه ایران وکیل خان احمد فرموده
بود و او استدعای حضور بهرام میرزا نموده و در گیلانات بکمال احترام اعزاز میداشت خوار کرد و در محفل حضور او را بی اعتبار و بحکم خود
در بند اسار گرفتار لهذا جیلانیان که مردم غیورند بهم برآمدند و از این کار آزرده شدند چندانکه باستخلاص او توسط و تشفع جستند فایده
نبخشید چون دیدند که این عمل بخلاف رای پادشاه کردن محل است متحمل این بار نگردیدند و از این کار روگردان هرچند لجتی در سرانجام
این مهم درنگ نمودند و چون حاصلی نیافتند با قزلباشیه پرخاش و جنگ درگرفتند و حمایت گیا خورکیا بر عموم لشکر شاهزاده
و سلطان مظفر شدند بهرام میرزا را کار مختل شد و امر ایالت مهمل ماند پریشان حال به ییلاق قزوین آمده بماند شاه طهماسب بسا درخان
صفوی در طهران حکم بگرفتن شاه قوام الدین نوربخش که از اکابر سادات عراق بود فرستاده از طهران بقزوین رفته چندگاه بعیش و
عشرت و نخچیر و صحبت بپاسود هم درین سال خواجه کلان ملکزاده خاف قلعه خاف با خرز را مضبوط و مستحکم کرده آغاز سرکشی و سرگشت
کرد جمعی از امرای قزلباشیه غازیان ذوالقدر و شاهقلی سلطان افشار بمدافعه و محاربه او مامور شدند و مدت سه ماه قلعه استا
خاف را که از قلاع محکمه منیعه است محاصره کرده آخر او را بدست آوردند و در پای منار نصریه بحکم پادشاه ایران شاه طهماسب با قسیح جو
بقتل آمد واضح تر اینکه چون او خانه زاد این دولت بود و خیانت و طغیان نمود بعد از گرفتاری بحکم پادشاه او را ببالای منار نصریه
تبریز بردند و حصیده او را بریسمانی بسته سرنگون آویختند و مردم بد و طعن و لعن کردند تا بدان حالت و بدان آلت راه دیار عدم گرفت ذکر فرستادن

شاه طهماسب القاص میرزا را بتسخیر شیروان و شماخی و بیان مجملی از حسب و نسب شاهان شیروان

و بتصرف آمدن آن ولایت و انقراض دولت شیروانشاهیه مخفی نماناد که حکام شیروان که اول آنها ابو المظفر منوچهر و آخر آنها سلطان خلیل بوده خود را از اولاد انوشیروان عادل میدانسته اند و هشت تن از این طایفه در شیروان سلطنت داشته و خود را شیروانشاه میخوانده اند ابو المظفر منوچهر شیروانشاه ممدوح حکیم خاقانی و شیخ نظامی است و پادشاهی عادل و عاقل و سایس و کریم بوده بعد از او کاوس بن کیقباد از این طایفه ساسانی نژاد شیروان شاهی کرده در هفتصد و هفتاد و چهار درگذشت پسرش هوشنگ بجای او نشست معاصر سلطان احمد جلایر بود در هفتصد و هشتاد و چهار رحلت یافت عمزاده او شیخ ابراهیم بن سلطان محمد بن کیقباد پادشاه شد و باطاعت امیر تیمور گورکان درآمد و وقتی پیشکشی با میر سکندر انید از هر چیز نه مقرر کرد مگر غلام که هشت تن بودند چون وقت عرضه غلام رسید گفت نفر نهم منم با این سخن دل امیر را ربوده و با او التفاتها فرموده بعد از فوت امیر قرا یوسف ترکمان لشکر بشیروان کشید و او را اسیر کرده مبلغی خطیر مصادره از او گرفته دیگربار شاه شیروان کرد و در سال هشتصد و بیست درگذشت پسرش سلطان خلیل بجای او شیروانشاه شد با میرزا شاهرخ بن امیر خلاص میورزید قرا اسکندر بن قرا یوسف ترکمان بر او تاخته او را مستاصل ساخته آخر بتقویت شاهرخ در شیروان استقلال یافت در هشتصد و شصت و هشت بعالم باقی شتافت جد شاه اسمعیل در محاربه سلطان خلیل شهید شد مدت ملک سلطان خلیل چهل و هشت سال بود بعد از وی پسرش شیروانشاه فرخ یسار پادشاه شد در نهصد و شش در مقابله شاه اسمعیل قتیل شد مدت ملکش سی و هفت سال و چند ماه کشید بهرام بیک پسر فرخ یسار بعد از یکسال فوت شد غازی بیک بن فرخ یسار شیروانشاه شد در نهصد و هشت درگذشت شیخ ابراهیم مشهور بشیخشاه حکومت و سلطنت یافت و او با پادشاه غازی شاه اسمعیل صفوی متابعت و موافقت گزید و کینه دیرینه از میانه مرتفع گردید چنانکه در ضمن اخبار اظهار شد بخدمت شاه آمده خشنود باز گشت و او نسبت مصاهرت نیز با شاه اسمعیل تحصیل کرد بعد از بیست سال سلطنت در سنه نهصد و سی رحلت کرد بعد از او پسرش سلطان خلیل ثانی بر مسند شیروانشاهی نشست و با شاه طهماسب صفوی اظهار خلوص میکرد و بتشریف مصاهرت نیز مشرف شد و مورد تربیت شاهانه بود تا در نهصد و چهل و دو وفات یافت مدت دوازده سال باستقلال پادشاهی شیروان باد بود بعد از وی شاهرخ بن فرخ یسار که کودک بود اهالی شیروان قبول کردند و خود در ملک و دولت تصرفات مینمودند و هرج و مرج تمام در آن ولایت ظهور رسید و رشته کار از یکدیگر گسیخت و قلندری دعوی شاهزادگی نمود و جمعی بهلاکت رسیدند چون شاه طهماسب کار را چنین دید در این سال که نهصد و چهل و پنج بود شاهزاده القاس میرزا باتفاق منتشا سلطان و جمعی قاجاریه جلیل الشان و طوایف و مردم قراباغ قریب بیست هزار کس با قورچی باشی بتسخیر شیروان فرستاد افواج قاهره از رود کر با زوارق و سفاین عبور کرده بشیروانات درآمدند شیروانیان مخالفت پرداخته و قلاع و بقاع خود را محکم و متین ساخته حصاری شدند القصه بهادران قزلباش و دلیران قاجاریه و غیرهم اول قلعه سرخاب گلدی خان را تسخیر نمودند و بعد از آن حصار قبله بتصرف درآمد از آنجا بقلعه گلستان که حصنی است حصین رفتند چون شاهرخ میرزا در حصار بیقرد بود عساکر منصوره دفع او را اولی شمردند حسین بیک لله وکیل شاهرخ میرزا با عساکر جلادت مآثر بمقابله لشکر پادشاهی درآمدند در دره بیقرد تلاقی فریقین واقع شد و جنگ پیوسته گردید سپاه کینه خواه قزلباش آن دره خشک را از خون روان شیروانیان رود جیحون ساختند آخر الامر لله شکست یافته و روی برتافته بقلعه گریخت و طرح قلعه داری ریخت مدت چهار ماه این محاصره امتداد یافت هر روز از طرفین جمعی قتیل و جریح می شدند درویش محمد خان حاکم شکی با جماعتی از دلاوران باعانت اهل شیروان آمده اندیشه شبیخون زدن بر دلیران سپاه داشت مجملا بر روی شیر دلان ایران زمین اردو که بیشه شیران بود نعره کشیده روی بسپاه آوردند از حملات متواتر و ضربات متوالی درویش محمد شکی را در شبکه انقلابات ماهی وار بیتاب کردند بالاخره منهزم شده فرار اختیار کرد و بسیاری از سپاه او کشته شدند چون امید قلعه گیان بدرویش محمد خان بود از فرار او مایوس شدند ... تمام بتجه ... اظهار نمودند در استمالت و استیمان درآمدند مشروط بر اینکه هرگاه شاه اسلام پناه شاه طهماسب خود بدین ولایت ... تشریف ... بسعادت توام مشرف و مزین فرماید قلعه را تخلیه کرده و بسپاریم و آنچه در باب شیروان حکم رود ممدوح و اصل فلاح میشماریم چون مراتب ملتمس آن قوم مطلع شدند چگونگی را معروض داشتند شاه دلاجاه از مرند بپایتخت با بند بمعنان روی بشیروان

آورده آن نواحی را بفر و شکوه خسروانی مسخر کرد حسین بیک و شاهرخ و قلعه گیان بعتبه بوسی فیضیاب شدند و قلعه را متصرف شده حسین بیک با معدو
مفسدین شیروان در آتش قهر پادشاه دهر خس و خاشاک آسا بسیاست و یاسا رسیدند و دیگر غولان فتنه جو در مغوله گمنامی آرمیدند بتاریخ
نیز بحکم شاه پیل افکن از اسب جلال پیاده و با وزیر بی تدبیر بدر ممات رخ نهاده حکومت آن صفحات بشاهزاده القاص مفوض داشته دولت
شیروانشاهیان بمقراض انقراض مقرض آمد القاص میرزا بایالت و وکالت و شهریاری آن ملک صاحب دولتی بزرگ و ثروتی بسیار
گردید و آخر الامر سر بطغیان و عصیان بر کشید چنانکه در ضمن وقایع آتیه تتمیم این اشارت و تختیم این عبارت واضح و لایح خواهد گردید پادشاه
گشتاسب جاه شاه طهماسب در تبریز توقف فرمود و درین ایام محمد صالح نام بیره بتکچی در استراباد طغیان ورزید و صدرالدین سلطان
حاکم استراباد را بمعاونت طایفه سیاه پوشان و معاضدت عمر غازی خان والی خوارزم و فرغانه و تاشکند که همشیره زاده عبید خان
اوزبک بود بیرون نمود و استراباد را تصرف کرد چند نفر از امرا مأمور شده صدرالدین خان را برداشته باستراباد بردند این صالح طالح با جمعی
ایام صیام بوده مست طافح در جنگلی رفته شادی بیک او را بدست آورده در تبریز بحضور پادشاه گیتی پناه رسانیدند بحکم پادشاه او را
از مناره تبریز بزیر انداختند و از مفسده جوئی و مغلطه گوئی فراغت یافت و به بئس المصیر شتافت و حسین سلطان ریشهری که حاکم قلعه بود
برلب دریای فارس با برادرش علی شاه بره خلاف و اعتساف پوئیدند جمعی کثیر از امرا بدفع او مأمور شدند بعد از زحمت بسیار او را گرفتار
کردند و قلعه او را خراب نمودند بحکم پادشاهی حسین سلطان مذکور را در تبریز عرضه تیغ تیز کردند و بدار البوار رسید درین اوقات مرض
طاعون در آن دیار انتشار یافته و خلقی بسیار ازین بلای جان شکار بدیار عدم شتافتند شاه به ییلاق رفته بعد از رفع این هایله و دفع
این غایله بتبریز مراجعت فرمود و بانتظام امور اشتغال نمود **ذکر بعضی وقایع و حوادث ایام که در سال نهصد و چهل و شش روی داد و عزیمت عبیدالله خان شیبانی بفتح خوارزم و شکست یافتن او و مردن** ولایت خوارزم
پیشتر اوقات در تصرف سلاطین اوزبکیه از اولاد جوجی خان و اولاد ایشان بوده چون محمد خان شیبانی در زمان حکمرانی خود
خوارزم را بگرفت کپک سلطان نامی را در آنجا حاکم کرد بعد از قتل خان شیبانی در دست شاه اسمعیل صفوی شاه اسمعیل بلندی بیک
نامی را بآنجا فرستاده شریف صوفی آنجا را از بلندی بیک انتزاع نمود پس از آن ایلبارس خان اوزبک از دشت قبچاق بر سر شریف صوفی
آمده خوارزم را متصرف شد و ایلبارس در حدود نهصد و سی بمرد بوجغه خان بن محمد امین بن یادگار پنجسال خوارزم شاه بود و صوفیان
خان بن محمد امین برادر او در نهصد و چهل و یک حکومت خوارزم داشت اویس بن محمد امین بن بدرالدین محمد حاکم شد سه سال
حکومت خوارزم کرد دین محمد خان بن اویس با برادرش علی سلطان در نهصد و چهل و سه که شاه طهماسب بدفع فتنه عبیدالله خان
بخراسان رفت با برادرش بخدمت پادشاه آمده شرایط بندگی بظهور آورد و شاه طهماسب با تفقدات شاهانه کردنسا و ابیورد و توابع
آن را بدین محمد خان تفویض فرمود و او و برادرش در آن ولایات استیلا یافتند و بر تمامت بلاد خوارزم و ارگنج مستقل شدند عبیدالله خان
اوزبک بخوارزم لشکر کشیده خوارزم را بگرفت و به پسر خود عبدالعزیز خان داد دین محمد خان در ترکمانان توابع ارگنج جمعیتی کرده تاجهای
دوازده ترکی که رسم و قانون قزلباشیه بود بر سر گروه اوزبکیه تابع خود و تراکمه خوارزمی گذاشته آوازه در انداخت که سپاه قزلباشیه
از استراباد بامداد من آمده‌اند و رزمی گران با اوزبکیه در پیوسته شکستی فاحش بسپاه عبیدالله خان در افتاده جمعی از معتبرین قتیل و بسیاری
اسیر شدند عبیدالله خان شیبانی ازین انهزام چنان مشوش شده که با چند سوار بایلغار فرار کرده خود را ببخارا رسانیده و عنقریب
سپاه مرگ نیز بر سر او تاختن آورده از آن گریز شوآشفته بناکام در دام اجل گرفتار گردیده وفات یافت و بعد از او عبیدالله خان بن کوچم
خان بر مسند خانیت ترکستان بنشست و نیز زیاده از شش ماه نماند بمرد دین محمد خان خوارزم شاه بعد ازین فتح نمایان سرهای
کشتگان را با اسرا روانه حضور شاه لهراسب جاه طهماسب شاه صفوی کرد بمزید الطاف و اعطاف شاهانه مفتخر آمد خلعتی خاص و سیصد تومان
جایزه با والتفات شد و غالب اوقات فرستادگان او با هدایا و خیول ترکمانی بخاکپای پادشاهی میرسیدند و احیاناً گاهی نیز
برادرش علی سلطان خلافی مینمود و در اطراف استراباد و خراسان بدست اندازی دستی میگشود و خایب و تایب میگردید و می‌آرمید و درین
ایام که شاه طهماسب در دار السلطنه تبریز مقام داشت معروض داشتند که امیر قباد ظالم حاکم استارکه بحکومت آن ولایت سرافراز بوده

سر از ربقه خدمتگذاری باز کشیده و بر مسند حکمرانی تکیه کردند بحکم شاه طهماسب شاهقلی خلیفه ذوالقدر مهردار سرکار با فوجی از غازیان شیرشکار و سلیمان بیک توپچی باشی و امیر اشرف متولی اردبیل نیز بمرافقت مأمور بتنبیه قباد بد اعتقاد شدند چون ایشان در اردبیل بودند و خلیفه از تبریز می آمد ایشان زودتر بجانب طالش و مالش قباد بدنهاد حرکت نمودند امیر قباد از استماع ورود احشام و جنود طاقت جدال نیاورده بجنگل و بیشه پناه برد و آخر الامر در موضع ارجوان با سپاه سوار و پیاده بمقابله جنود ظفر آمود پادشاهی آمد بعد از ستیز و آویز و چکاچاک خنجر و شمشیر امیر قباد چون گرگین میلاد روی دلاوری بجنگل و بیشه نهاد سلیمان بیک توپچی در گرفتن او سعی بسیار کرده در آن جنگلستان بی پایان بروی ظفر نیافت او مانند جانوران جنگلی در بیشه مفقود شد هشتصد نفر از طوالشیه بقتل در آمدند و برخی اسیر شدند سرهای ایشان را بحضور پادشاه ذیشان شاه طهماسب بردند و شرح حال قباد را ادا کردند حکومت آن ولایت به بایندر خان مفوض شد و بحکومت شتافت و ایالتش در آن ولایت استقرار و امتداد یافت

در بیان نهضت موکب فیروزی کوکب شاه طهماسب صفوی بغزو گرجستان و فتح بعضی از آن بلاد بر دست پادشاه گیتی ستان

چون حکام و ولات گرجستان بسبب قرب جوار بر بلاد اهل اسلام و ایمان گاهی ترکتازی و دست اندازی میکردند و بواسطه دشمنان دولت که از اطراف حرکت مینمودند و مدافعه ایشان لازم بود شاه طهماسب صفوی را مجال و فرصت غزای کفره فجره گرجستان کمتر دست میداد لهذا در اوایل سال نهصد و چهل و هفت اردوی کیهان پوی پادشاه اسلام پناه از تبریز بقصد نشاط و انبساط و اشتغال اصطیاد شکارکنان بجانب قراباغ در حرکت آمد نظم

بصحرا دمبدم نخچیر میکرد * به نخچیر دگر تدبیر میکرد

از صیدگاه قراباغ با فوجی از شیران دشمن شکار و پلنگان مردم خوار بجانب گرجستان ایلغار فرمود در تیره شبی که از قلوب کافران و طره دلبران خبر میداد چون اسکندر در ظلمات قطع مسافت کرده در شهر تفلیس که معدن اهل تزویر و تلبیس بود در ریخته و غبار قتل و نهب و اسار برانگیخته دلیران غازی که جنگ شیر را بازی میشمردند بضرب صوارم سرافشان رؤس منحوس کفره گرج را مانند برگهای شجره و درخت از صرصر سخت بر خاک همی افشاندند در دره و تل و سهل و جبل خون جاری و نایب لوارصاب در حصنی حصین متواری آمد بالاخره از نهیب سنان کافرکش غازیان شمشیرکش بدین اسلام در آمده کلمه طیبه گفت و بعضی اکابر و اعیان گرجستان از بیم سپاه نصرت آیین بقلعه موسوم به برتین که حصنی بود حصین پناه جستند محاربان اسلام گرد آن قلعه را فرو گرفتند تا جمعی مسلمان شدند و باقی بقتل آمدند با راهنمائی ابلیس لوارصاب حاکم و والی تفلیس با گروهی انبوه بکوه زکور که در ارتفاع برابر الوند و برابر دماوند است رفته ندانست که درین طوفان بلا کوه عاصم نتواند بود و چون کنعان در بحر خذلان غرقه خواهد شد شهریار مجاهد با سپاه و دلیران مبارز مقاتل چون بازان شکاری بصید آن کبکان کوهساری پازان و تازان شدند و بر آن قلل و طلل استعلا و استیلا یافتند از ضرب تیغهای پیکر شکاف آن قله گردون مطاف از خون آن قوم پر از جویبار شد سیلاب خون از کهسار بهامون رسید و تلال جسم از اطلال مردم بهم پیوست لمؤلفه

یکی ز خاک همی رفت بادوش برکوه * یکی زکوه همی کرد سنگها پرتاب
چو جره بازان بر صید کبک در کهسار * شدند تازان افواج بر جبال و شعاب
یکی بسینه سنان و یکی بفرق حسام * یکی بدیده خدنگ و یکی بحلق طناب
ز خون مردم تفلیس گشته بود آنکوه * چنانکه دامن الوند از جوی زرناب

القصه لوارصاب حاکم تفلیس بحیله و تلبیس از کوه بکوه فرار کرده جان بدر برده معابد و کنایس آن شهر بمساجد و مدارس تبدیل یافته سپاه پادشاه غازی با غنایم بیشمار و جواهر بسیار مظفر و منصور از آنجا مراجعت کردند و با کواعب مشکین ذوائب موانس و مصاحب عازم تبریز گشتند و از جام مراد مدام اتحاد کشیدند با اسرای خویش مشاربه و معاقره بسر بردند هم بعرض شاه طهماسب رسید که علاء الدوله عباسی والی دزفول رقبه خلاص از ربقه انقیاد خلاص کرده در آن حدود اظهار گردن کشی و خیره سری مینماید و چنانکه باید تنبیه نگردیده و زیاده سری گزیده لهذا اعلام ظفر ارتسام بجانب خوزستان و شوشتر و دزفول باهتزاز در آمد با سپاهی ارقم ستان جرار پیکان بدفع مخالفین اهواز روانه شد چون خرم آباد لرستان مضرب مخیم خیام فلک قیام گردید میر جهانگیر عباسی والی لر کوچک که مردی بزرگ بود بعتبه بوسی شرف افتخار یافت و سر بر گنبد دوار برد نوازش بیشمار از پادشاه مرحمت شعار دید ولی بعد از سالی بواسطه قصور و جنایاتی چند بدست عبدالله خان استاجلو حاکم همدان بقتل رسید مع القصه صیت جنبش موکب نصرت موکب در عرب و عجم و لوا زلزله در افکند متمردان آن بلاد هر یک بجانبی فرار اختیار کردند از جمله والی مجهول ولایت

دزفول علاءالدوله از خوف و خشیت و باس و سطوت شاه دشمن کداز دست تو از تاب استقامت نیاورده بجدت برق و سرعت باد روی بجانب بغداد نهاد چون عرصه دزفول معسکر سپاه طهماسب شاه گردید ابوالفتح خان افشار حاکم آنجا بار رسید و سید شجاع الدین مشعشعی حاکم حویزه از روی عقیدت و اخلاص روی نیاز بدرگاه گردون مناص آورده مشمول عنایات بیغایات پادشاهی شد ایالت آن ولایت بدو مفوض گردید ابراهیم خان ذوالقدر حاکم شیراز با جمعی دلیران کوه ثبات بتاختت و غارت قلعه بیات مامور شدند مهمات آن بوفق خاطر خواه پادشاه معدلت نهاد انتظام و انضباط یافت لهذا مراجعت بجانب عراق و لی نمود بدولت و اقبال و حشمت و جلال بجانب قزوین نهضت گزین شدند و مستقر ایالت باز آمدند و از بلخ و بخارا عبدالعزیز خان بن عبیدالله خان شیبانی و کیکن قراسلطان ولد جانی بیک خان اوزبک ایلچیان بدرگاه شاه فرستاده اظهار یکجهتی کردند و حاجی آقای مهماندار بعد از مرخصی ایلچیان ترکستان با ایلچی گری آنسامان مامور شده باتفاق در حرکت آمدند اگرچه خود مریض شد ولی آخر صحت یافت و بجانب مقصد شتافت چون الوس کلهر را مکامن سخت بود گاهی بی اندامی و نافرمانی مینمودند یکدو نفر از امرای قزلباش بر حسب اشارت پادشاه بتنبیه آن طایفه گمراه مامور شدند و برایشان ظفر یافتند آنچه در آن الوس بوده بتاراج و غارت رفت و غازی خان تکلو که بهمراه سلطان سلیمان خان رومی بروم رفته بود باز آمد و بشیروان مامور شد با برادرش مصطفی بیک در محمودآباد شیروان بحکم القاص میرزا برادر شاه طهماسب بقتل رسید و وقوع این امر در سال نهصد و پنجاه بود که آغاز طغیان القاص میرزا و بروز عصیان وشد و در مقام خود توضیح خواهد یافت

در بیان مجملی از احوال همایون پادشاه بن ظهیرالدین بابر گورکانی و آمدن او بمملکت ایران و ملاقات با شاه طهماسب گیتی ستان

اجمال حال همایون پادشاه بن بابر شاه گورکانی آنست که بعد از پدر خود بسلطنت هندوستان رسید در نهصد و سی و هشت حصار کالنجر و نبارس بگشود و در مراجعت طوئی بزرگ در آگره بپا کرد که دوازده هزار کس مخلع شدند و دو هزار پالاپوش از آنجمله تکمههای طلا و مرصع داشت هشتاد اسب عربی و عراقی و صد اسب ترکی و دوازده قطار اشتر و دوازده قطار استر و دو هزار پوستین بمردم بخشید در نهصد و چهل و چهار محمد زمان میرزا ولد بدیع الزمان میرزا بن سلطان حسین بایقرا که از بلخ گریخته بپناه بابر برده بود با محمد خان میرزا دخترزاده سلطان حسین متفق شده با همایون شاه مخالفت کردند همه را بدست آورده مخذول و مکحول کرد بعضی گریخته بگجرات رفتند شاه بگوالیار رفته محاصره کرد و سلطان بهادر گجراتی و افاغنه را مقهور نمود و گجرات را مفتوح و در نهصد و چهل و پنج قندهار را که در تصرف سپاه قزلباشیه بود استرداد نمود و بلاد بنگاله را بتصرف درآورد و شیرخان افغان که با حاکم بنگاله جنگ داشت با همایون مخالفت کرد و هندال میرزا برادر همایون نیز یاغی شد و شیرخان وقتی غافل بر همایون شبیخون زده مظفر آمد و بتفصیلی که در تواریخ هند مسطور است همایون شاه روی بخراسان نهاد از راه هرات عزم خدمت و صحبت شاه طهماسب کرد سلطان محمد میرزا پسر بزرگ شاه که در هرات بود همایون را ترحیب و تعظیم تمام کرده و جمیع مایحتاج عرض راه او را تا ورود بحضور پدر از خود تهیه نموده او را روانه کرد در مشهد مقدس نیز شاهقلی سلطان حاکم طوس خدمات کرد و شاه طهماسب از قزوین تا دامغان در تمام منازل مهماندار تعیین نمود در جمادی الاول سال نهصد و پنجاه و یکم در ییلاق سورلق قزوین دو پادشاه عالی نسب والا حسب ملاقات نمودند دقیقه از دقایق حرمت نامرعی نماند و در اثنای صحبت همایون پادشاه از نفاق برادران خود شکایتی و حکایتی بر زبان راند و بهرام میرزا برادر طهماسب شاه که در آن مجلس حاضر و مونس بود از این سخن آزرده خاطر گردید و شاه طهماسب بجهة خاطر همایون شاه در آن ایام سه مرتبه شکار جرگه طرح انداخت بعد از چندی شاه طهماسب شاهزاده مراد میرزا پسر خود را با دوازده هزار سوار جرار شیرشکار بمدد و اعانت همایون پادشاه بهمراه او کرد و در طوی بزرگ پادشاهانه اسباب سفر همیون را آورده بنظر او رسانیدند از نقود و جواهر و تاج مکلل و کمر مرصع و اقمشه زرنگار رومی و فرنگی و چینی و ختائی و اسلحه و یراق رزم از قبیل تفنگ و شمشیر و سپر و زره و کلاه خود و غیرهم اسبان عربی کعبی و استران بردعی و اشتران بختی خراسانی خیوقی و خیمه و خرگاه اطلس و پرنیان و شامیانههای ابریشمی دارائی گیلانی و خیام و بیوتات کارخانه و طبل و علم و نقاره خانه همه بضبط پیشکاران شاه همایون داده شد و بیرام خان را نیز لقب خانخانانی و علم و نقاره و خلعتی عالی مرحمت نموده وداع فرمود همایون شاه خواهش دیدن تبریز و اردبیل نمود و شاه ماذون فرمود پادشاه هندوستان بعد از سیر و تماشای

اردبیل و تبریز روی بجانب قندهار نهاده تا رسیدن بسیستان با آنکه ده هزار سوار با امرا مأمور بودند بیست هزار سوار قزلباش بشاه همایون پیوستند و بداق خان لله بامارت آن لشکر مأمور بود و قلاع گرمسیر بمجرد توجه آن لشکر مسخر همایون شاه گردید و قلعهٔ قندهار بعد از سه ماه در بندان مفتوح نشد و بیرم خان بایلچیگری نزد کامران میرزا بکابل رفت و ملاقات کرد و با میرزا هندال و میرزا سلیمان و لد میرزا خان و میرزا یادگار نیز مقالات نمود بالاخره میرزا عسکری و دلیران الوس جغتای که در قندهار بودند امان خواسته بعجز و الحاح بخدمت همایون شاه آمدند برحسب شرط همایون شاه قلعهٔ قندهار را بمراد میرزا و قزلباش واگذاشت و آنجا بماندند بعد از مرخصی سپاه قزلباش امرای جغتای بهانهٔ بیجائی عزم استرداد قندهار کردند و در آن ایام مراد میرزا برحسب تقدیر حی قدیر ممات یافت الوس جغتای بقلعه درآمدند و پادشاه نیز درآمد و بداغ خان قاجار رخصت یافته مراجعت نمود و قندهار دیگر بار بتصرف الوس جغتای درآمد و همایون پادشاه بیرم خان را حاکم قندهار کرده بسوی کابل رفت و میرزا کامران همایون را راه نداده ولی پیوستگان او دفعات از او گسسته بشاه پیوستند کامران ناکام بغزنین گریخت و کابل بتصرف همایون شاه درآمد و همایون بهندوستان رفته استقلال یافت و شیرخان افغان در سال دیگر وفات نمود و تفاصیل حالات سلاطین هندوستان در تواریخ مسطور است و همایون شاه صاحب طبع موزون بوده و در زمان ذریعه نگاری بحضرت شهریاری قطعهٔ منظوم و ضمناً از شیرخان شکوه و از شاه استمداد کرده قطعه خسروا عمر بیست تا عنقای عالی همتم قلهٔ قاف قناعت را نشیمن کرده است روزگار سفله گندم نمای جو فروش طوطی طبع مرا قانع بارزن کرده است دشمنم شیر است و عمری پشت بر من کرده بود حالیا از روی خصمی روی بر من کرده است التماس از شاه آن دارم که با مخلص کند آنچه با سلمان علی در دشت ارژن کرده است از تحف و هدایای زندهٔ احفاد امیر گورکان و پادشاه هندوستان چند قطعه لعل بدخشان و یک قطعه الماس درخشان بوده که چهار مثقال و چهار دانگ وزن داشته و حیدر سلطان که از سلاطین زادهای شیبانی بود و خدمت شاه طهماسب را می‌نمود بخواهش او با دو پسرش باتفاق همیون شاه مرخص و روانهٔ هندوستان شدند و در آن بلاد بمراتب عالیه استعداد یافتند و بالاخره بعد از فوت همایون جلافت و جسارت ورزیدند بعد از رفتن همایون پادشاه شهریار ایران در بهار سال نهصد و پنجاه و دو از قزوین قصد زیارت مزار کثیر الانوار امامزاده لازم التعظیم حضرت عبد العظیم کرد مدتی در حدود ری و طهران بنظم بلاد ایران می‌پرداخت و گاهی بتفرج و شکار خود را مشغول می‌داشت دیگر باره از ری قصد قزوین کرده باتمام عمارات قزوین اهتمام فرمود شاه طهماسب از بدایت سلطنت تا سی سال بامور ملک گیری و کشورستانی و مملکت داری و شهریاری اشتغال داشت چون خطهٔ دلنشین بهشت توامان بدست امرای رومیه درآمده و پادشاه روم بجهة تاختن ایران اسبابهای خارجه و داخله بدست آورده بود لهذا بملاحظهٔ قرب جوار دار السلطنه را قزوین قرار فرمود تا بیست و پنجسال دیگر از قزوین بشهری توقف نفرمود و بالجمله اخبار طغیان و عصیان شاهزاده القاص میرزا که در دولت برادر خود شاه طهماسب بشیروان شاهی اختصاص یافته در اواخر این سال گوش زد خدیو بیهمال و شهریار نیکو خصال طهماسب پادشاه صفوی گردید و در سال نهصد و پنجاه و سه هجری شاه والاجاه از قزوین بری رفته و از آنجا بتبریز باز آمده آوازهٔ مخالفت بهرام میرزا نیز بسمع محرمان دربار شهریار رسید و از محمد خان حاکم هرات امثال این اراجیف بفروغ سخیف معروض داشتند و در همان ایام محمد خان مذکور و شاهزاده بهرام حاکم همدان از روی خلوص و ارادت بلکه از کمال شرافت و سعادت بخاکبوس درگاه فلک اشتباه پادشاهی آمدند و بعواطف و عوارف شاهانه مفاخر و مباهی شدند چون القاص میرزا در شیروان از وفاق نسبت بشاهنشاه آفاق میل بخلاف و نفاق کرده بود والدهٔ خود خان بیکی خانم و پسر رشید و اکبر خود سلطان احمد میرزا را بدرگاه پادشاه فرستاده طلب عفو و شفع نمود پادشاه ایران نیز از کمال حسن اعتقاد جرایم او را معفو فرمود و پرده از روی کار برنگرفته و بتقدیر کردگار حوالت فرمود تا خود در پس پرده چه آید بیرون و پادشاه پاک نهاد صاف اعتقاد بجهة اتمام حجت و تاسیس اساس اخوت و فتوت و ظهور صفت مروت بدر خان و شاهقلی خلیفه و سوندک بیک و معصوم بیک صفوی و قاضی معسکر را با والدهٔ القاص میرزا مأمور کردند که او را به ثبات عهد سوگند داده باشند و امین نمایند

ذکر توجه پادشاه گیتی ستان بغزای گرجستان و بعضی از صدور حوادث که در آن اوان صدور و بروز یافت و ظهور نفاق القاص میرزا حاکم شیروان

موکب فیروزی کوکب پادشاه گشتاسب جلال شاه طهماسب بجهة انتظام شیروانات و گرجستان عزیمت بلاد ارمنیه فرمود و به برادر نفاق پیشه کج اندیشه القاص میرزا والی شیروان ابلاغ رفت که در این غزو با غازیان دشمن شکار موافقت داشته باشد او توهم و غلط

اندیشی کرده امر شیروانات را منتظم نموده و بولایات چرکسه توجه فرموده پادشاه نکته‌دان دقیقه‌شناس از صورت حال و نقش خیال القاص مشتر
از پیشتر بنفاق و خلاف ملتفت گردیده در کمال فطانت و منتهای متانت از راه شوره گل بجانب گرجستان روانه شد در وقتی که
لشکر انجم حشر ضرغام فعل بهرام قهر در اق شهر نزول نمودند نوندخان حاکم زکم و کیرم و کاخت و ملک بقراط باشی آچوق که بیکرات مشتهر بود
بدربار شهریار دشمن شکار آمدند هدایا و تحف و باج و ساو و خراج داده و سر بر خط اطاعت و ضراعت بنهاده نصرت در ملازم رکاب شهریار
منصور همی بودند و دران ایام شدت سرما بمرتبه رسید که انهار در جوی سندان بود و بادها بر روی سوهان از کثرت برف مراکب پای رفتار
بنمود و رکائب یارای گفتار سهول و جبال و وهاد و تلال یکسان هموار همی نمود لمؤلفه بر مرمر و پرنیم و سیم و طلق کوه و چمن و دشت و اگیر
چون دکه زراد هنر چون شکه حداد هر غدیر　انبوه دران توده توده درع آماده درین جعبه جعبه تیر　مع هذا چپش کردن طیش شهریاری
مانند سیلاب شایل و عمان هایل در تموج و تهیج وادی و قفار رود و دره و کهسار مالیده همی رفتند هوا از رحمتی شکوفه بار و زمین از باطنی
شکوفه دار تصور میکردند چون بمساکن و مواطن گرجیه رسیدند آتشهای آبدار و تیغهای آتش بار بر کشیدند از ریختن خونهای سرخ بر زمینها
پربرف هر بقعه توده بود از کافور و شنگرف کنائس آن شهر را چون قیسیان کان بدخشان ساختند و مکامن رزم جویان امیان
توفیق ویران مظفر و منصور با غنیمت　نامحصور از آنجا معاودت نموده به تبدیل آمدند در اثنای راه ملک باشی آچوق برخصت انصراف
و خلعت آفتاب طلعت مفتخر بالکای خود رفت ما نوندخان چند روزی در ملازمت رکاب ظفر انتساب همی آمد تا در بلده گنجه او را مرخص
مخلع و روانه ساحات تفلیس و بردع فرمودند و چون سابقا اشعاری رفت که القاص میرزا در ایام شیروانشاهی بواسطه دولت و ثروت
و گنج و خزینه سلاطین چندین ساله شیروان که بر حمت تصرف او درآمده سپاه و تمکن و امن و غرور جوانی و سایر اسباب حکمرانی بجهة خود آماده
و مهیا دید بعد از سه سال پادشاهی شیروان طمع در مشارکت سلطنت ایران کرد بلکه باستحقاق مخصوص خود میدانست جمعی فتنه اندیش
مفاسدت کیش نیز او را تحریک نمودند تا آخر الامر سکه زدند و خطبه بنام او خواندند و مخالفت خود را علانیه و آشکارا کرد و درین ایام نیز رد
اردوی شاهی پناه ورده مقابله و مدافعه طایفه چرکسه را بهانه کرده بدان طرف حرکت کرد پادشاه عادل عاقل بعد از مراجعت از غزوه گرجستان
تنبیه آن مغرور نادان را لازم دانسته ابراهیم خان ذوالقدر و کوکچه سلطان قاجار و شاهویردی سلطان زیاد اوغلی را با جمعی از سپاه
بسالت پناه مامور شیروانات فرمودند تا آن ولایات را تصرف نمایند مهتر دولتیار که از معتمدین امیر و وکیل القاص میرزا بود کوچ و بنه و خزاین
او را برداشته بقلعه گلستان که محکمترین قلاع شیروان است متحصن شده امرای قزلباش او را محاصره نمودند چون این خبر بالقاص حق ناشناس
رسید از بلاد چرکس بازگشته بدربند باب الابواب آمده لشکری بر سر امرا فرستاده مغلوب شدند دیگر باره جمعیتی فراهم کرده بر سر غازیان
قلعه‌ستان روانه کرد جنگی صعب کردند و چند نفر از امرای معتبر القاص را بقتل آوردند پادشاه بملاحظه کثرت قتلی و خسارت اسلام خود
نیز بدان صوب توجه فرمود و امرای پادشاهی بر سر القاص پر وسواس ایلغار بردند حضرت شیروانشاه که لاف برابری و همسری با پادشاه
گیتی‌ستان میزد دیگر تاب مقاومت نیاورده بجانب جنالق گریخت مردم او فوج فوج از او جدا شده بجانب اردوی پادشاهی آمدند
و امرا او را تعاقب کردند در کنار آب سمور باو رسیدند حضرت شیروانشاه شجاعت پناه چنان سراسیمه شد که میخواست بجای کلاه موزه
بر سر نهد و بعوض چکمه کلاه بپا کند آخر فرصت موزه پوشیدن نکرده پای بی‌موزه سوار شده با چهل پنجاه نفر ملازم رکاب دشت ما
راه داغستان گرفته نزد قرم شمخال رفته در آنجا بکشتی نشسته بکفه رفته از کفه روانه اسلامبول گردید و در نهایت خسران و نادانی از
شاهی شیروان و برادری خاقان ایران محروم مانده مقهور و مشهور و بدنام و دربدر و مخذول و معزول بحضور سلطان سلیمان
خواندگار روم پیوست و خوار و جری خوار در زوایای ضیف پادشاهی نشست دلیران قزلباشیه قلعه گلستان را مفتوح و دربند را مسخر
پادشاه کشورستان سلطانی شیروانات را بنواب اسمعیل میرزا فرزند خود مفوض داشته و کوکچه سلطان قاجار را اتابکی و للگی او در آنجا
گذاشته معاودت فرمود **در بیان حکومت نواب اسمعیل میرزا در شیروان و خروج میرزا برهان از احفاد**
شیروانشاهیه سابقه و خاتمه کار او در ایام حکومت اسمعیل میرزا در شیروان میرزا برهان نامی دعوی کرد که از بنایر
و عشایر شیروانشاهیه‌ام و برحسب توارث این ولایت موروثی با من است و اولی است میرزا برهان بی‌حجة و برهان از میانه جماعت قیتان

برهان

بشیروان آمده در قلعهای جبل قامت افکندند باختلال امور ملک میکوشید جمعی فتنه انگیزان و بقیه سپاهیان فرصتی غنیمت دانسته بر سر آن مجهول مخذول جمع آمدند و بهوس هوس خلق شدند چون بیشتر مردم هر عهد نامعقول و غالبا بمفاسدت و شیطنت مجبول می باشند خاصه و عامه دیگر آن هنگامه کوشیدند و بر آن قضیه سباب لباس تصدیق و تقویت را آراستند تا کار بجائی رسید که برهان میرزا احتشام و احتشادی حاصل کرده در میانه جنگل و بیشه دعوی شاهی را پرده بر داشته درختان جنگل را قطع کرده اطراف خود را محکمه متین و قلعه چوبین ساخته مستعد جنگ و پیکار و محاربت و کارزار نشسته نواب شاهزاده اسمعیل میرزا و کوکجه سلطان آتا پیک قاجار با لشکری جرار غیر فرار بدفع آن طاغیان و قمع آن یاغیان حرکت کردند در میانه هراول شاهزاده و قراول آن مخذول حربی سخت در جنگلستان پردرخت اتفاق افتاد و مقارن این حال موکب شاهزاده نیز در رسید مقدمه جیش شیروانیان شکسته شدند و برهان میرزا منهزم گشته از جنگل بصد زحمت و مشقت خود را بداغستان انداخته بسیاری از آن گروه انبوه عرضه شمشیر هلاک شدند و دیگران متفرق آمدند اسمعیل میرزا منصور و مظفر بدار الایاله باز گشت و با شاهد عیش نصرت دمساز آمد در سالی یکی دو پس از این که باغوای القاص میرزا عساکر رومیه بطرف آذربایجان قصد کردند و اسمعیل میرزا بدان رزم روانه شد برهان مخذول دیگر باره بشیروان آمده روزی چند لوای حکومت افراشته چون مقدر نبود چراغ عمرش بصرصر فنا فرو مرده درگذشت

در بیان لشکر کشیدن سلطان سلیمان خان عثمانی باغوای القاص میرزا و اولامه سلطان تکلو بر سر آذربایجان و بازگشتن بجانب وان و بعضی صادرات آن اوان

چون القاص میرزا پناه بپادشاه روم سلطان سلیمان خان عثمانی جست و چندی بدست الحاح و انکسار بدامان تولای خواندکار روم زد و بحثت مفسدان عهد بحرکت و امداد عساکر رومیه جهد نمودند سلطان نیز دست آویزی بجهة آمدن ایران بدست آورده چنان پنداشت که وجود القاص کلید فتح ایران خواهد بود و مغالیق این بلاد بمقالید کفایت و درایت القاص بی دستیاری محاربه و مضاربه مفتوح خواهد بود علی هذا باجتماع لشکر و باحتشاد عسکر فرمان داد عساکر انبوه و جنود کوه شکوه از ممالک روم و مصر و شام و عراق عرب در رکاب سلطان صورت اتفاق یافته در نهصد و پنجاه و پنج با توپ بسیار و تیپ بیشمار و خمپارهای آتشبار روی بتسخیر ایران نهاد چون خبر بشاه دین پرور شاه طهماسب رسید از تبریز بیرون آمده مدت یکماه بانتظار و اجتماع سپاه در شنب غازان قامت داشت اسمعیل میرزا با لشکر شروان و سایر حکام و امرا از اطراف و اکناف چون سیلهای گران روان و با اردوی بزرگ که بمنزله محیطی بود ملحق شدند شاه والاجاه دلیران آگاه را مقرر فرمود که از تبریز تا بسرحد روم غله و گیاه و میاه را محروق و معدوم کنند برگ سبزی در تمامت عرض راه نگذاشتند و قنوات آن را انباز خاک انباشتند و از امرای عظام عبد الله خان استاجلو و بدر خان و حسینقلی خان روملو و شاهویردی خان زیاد اوغلی و جمعی دیگر منقلای سپاه گردانیده بطرف مرند روانه کرد و خود با اردوی بزرگ به ییلاق شکنبر آمده علفزارهای آن ییلاق محل نزول شاهنشاه آفاق گردید سلطان روم چون بدین مرز و بوم رسید اولامه سلطان تکلو که در دولت ایران عاصی و بدولت روم ملتجی بود و ماده فساد فیمابین از او قوت میگرفت با جمعی از سپاهیان رومیه بمحاصره قلعه وان فرستاده و القاص حق ناشناس را با بعضی از میران و پاشایان و سنجق بکیان تخمینا بقدر چهل هزار سوار بمقدمه الجیش بر سر امرای مرند روانه داشت و خود با بقایای سپاه رزم خواه چون خمی از خمر غرور لبریز روی بجانب تبریز آورد امرائی که بمرند رفته بودند شاهویردی خان زیاد اوغلی را با جمعی از مبارزان کاردان قزلباشیه بقراولی فرستاده بودند ناگهان دو لشکر مقدمه بیکدیگر مصادف و مصادمه کردند ترکشها از تیر چار پر پیراسته آمد و صمصامها از خون لعل رنگ آراسته نظم

دلیران ایران برون تاختند — چو هر سو بجنگ بر ساختند
قضا با سر نیزه انباز شد — نهنگ اجل را دهان باز شد
هوا پر طاوس گشت از درفش — شد از رنگ شمشیر هامون بنفش

زیاد اوغلی در آن رزمگاه دلیریهای سهراب و سواریهای فرامرز را نوکرد امرائی که در چمن مرند بودند از کثرت جنود روم که فوج بفوج چون دریای موج در موج میرسیدند حزم ورزیده رزم کنان و تیر افکنان خود را بدامن کوه کشیده جمعی را بجبر کبری و استحضار در مرند گذاشته بودند چون القاص میرزا و رومیان بمرند آمدند دلاوران قزلباش که بجهة اخبار آنجا را اهل کار را در آنجا مانده بودند بعزم دستبرد خود را بدیشان نمودند طرح جنگی محکم و قوی انداختند و بر سر سپاه رومیه تاختند چون زنبوران خاک آلود بران گروه شهد نوش نیش بردند پوش تن بر روند جوشن سکر حمله بردند تیرها بر چشم زره می نشست و شمشیرها بر کله کلاه خود

فرو آمد

فرود می‌آمد مانند برق میتافتند و میسوختند و چون درزی میرسیدند و میدوختند پیت بکمر تیره و خصم همی بودند تا بزند شمشیر میزدند بر
رومیان بواهمه اینکه ایشان را مدد و معاون در قفا و کمین خواهد بود در مبادرت و مقاومت در آن مبارزت و مقاومت خلاف احتیاط و حزم و منافی
دقایق رزم میشمردند اما همه جا در میانه خوف و رجا می‌آمدند و غازیان با ایشان بجنگ و ستیز و حمله و آویز تاختند و گریز مینمودند تا بامر محقق
شدند رومیه را از طریقه جنگ قزلباشیه حیرت و شگفت بود که با این عدد قلیل و مدد کلیل چگونه با چهل هزار سوار مستعد قتال و مقابله و
مقاتله مینمایند و گرگ وار از آن گله میربایند چون عبدالله خان و امرای قزلباش از مرند رفته بودند این سواران خبرگیر جهت تبلیغ اخبار
خود را بامرا رسانیدند و منقلای سپاه رومیه نیز برگشته بسلطان روم پیوستند و سلطان در چرنداب تبریز معسکر ساخت و امرای
ایرانی در اشکنبر باردوی شاه رفتند و قضیه و قصه بازگفتند و شاه حقیقت آگاه میدانست که مقابله با این دریای لشکر کار سلطان شکن
متواری شدن و شیوه سپاهشان آتشباری کردن است بصرفه مقرون نخواهد بود و از کثرت جمعیت و قلت آذوقه زود متفرق خواهند
شد و جنود مجنده با شمشیرهای مهنده از اطراف و جوانب سپاه رومیه چندان سیر آوردند که راه عبور و مرور رومیه مسدود و در اردوی
خویش بیچاره محصور بودند و از جوع و عطش بیرکین و مشام مراکب را غب میشدند سلطان سلیمان خان به تبریز آمد ولی قدرت توقف نداشت
ناچار باضطرار پس از چهار روز قرار که چندین اسب و استر از گرسنگی مرده بودند سلطان نیز از کثرت جوع زین بر اسب رجوع برنهاد
و اثقال و احمال بنه و آغروق را پیشتر بفرستاد تا صباح از بیم بر سر اسب ستاده بود و بمراجعت دل نهاده بعد از حرکت او اجلاف و اوباش
و اجامره تبریز دست بغارت و قتل و یغما و ستیز برگشادند همانا بسیاری از رومیه در این یورش سلطان راه عدم گرفتند عجبتر اینکه
از باد و برق و باران چنان هوا تیره و تار بود که کسی را دیدار نمیتوانست چون سپاه رومی درگذشتند هوا صاف شد و باد و برق و
باران بایستاد و جیوش قلزم خروش شاهنشاه ایران که مراکب ایشان چندی در علفزار چمن اشکنبر تعلیف یافته بودند و بیانگ شیهه
گوش کیوان از کر میساختند از دنبال جیش تلخ عیش رومیه بحرکت و غارت و تطاول و جدال درآمدند هر روز جمعی بضرب تیغ بیدریغ
کشته میشدند و در سلک اموات نوشته و در این ایام که خواندکار را آمدن تبریز و مزاحمت مراجعت گرفتار بود طوایف قزلباشیه باشیار
و تدبیر پادشاه کارآگاه طهماسب شاه بر سر ولایات روم و سرحدات آن مرز و بوم تاخته بودند و در ارجیش و اخلاط و ارزنة الروم قتل
و غارت تمام در انداخته ویرانی و خرابی بیشمار در آن بلاد و دیار میکردند و یکی از اسباب معاودت سلطان انقلاب حال اهالی آن سامان
بود خواندکار از پیش و پس کار را خراب دیده بازگردید **ذکر مراجعت سلطان سلیمان خان قیصر روم و وقوع محاربات
چند در آن مرز و بوم و تاختن شاه طهماسب صفوی بر آن جنود و حدود.** چون سلطان سلیمان خان عثمانی در کمال
کسالت و ملالت و پریشانی و پشیمانی از تبریز بوان بهشت نشان رسید توپها و بادلیجها بجهة فتح حصار وان بر اطراف قلعه نصب
کردند و بلوازم قلعه‌گیری پرداختند شاه علی سلطان قدرت مقاومت نداشت قلعه را سپرده بیرون آمد خواندکار رستم پاشا را
که مردی با اعتبار بود در قلعه وان والی فرمود و چون قلعه قارص که در میانه چخور سعد و ارض روم واقع و یکطرف آن بکرجستان
قلق پیوسته است از تصادم و تراکم عساکر طرفین ویران گشته بود رومیان آبادان نموده چهار هزار نفر از ارباب سوق از اماسیه و
ارض روم و توقات و سیواس و آق شهر لو فرستاده بودند عثمان چلبی نام و قوللر آقاسی خود را با پنجهزار سوار بمحافظه آنجا مقرر کرد و خود
بجانب موش آباد رفت شاه طهماسب صفوی چون قضای مبرم دست از تطاول و تعاقب باز نداشته اسمعیل میرزا و کوکچه سلطان
قاجار را بر سر آن جماعت بقارص فرستاده بتعجیل برق و تسریع باد ایلغار کرده در حدود قلعه قارص بقوللر آقاسی مذکور و جنود مزبور رسیده
جنگ در پیوستند سپاه قزلباش بر آن قوم غالب آمده سه هزار رومیه و پنجهزار از سوقیه که بآبادانی آنجا آمده بودند عرضه صمصام
قزلباشیه شد بقیة السیف فرار کرده حصاری و متواری شدند افواج منصوره قلعه را محصور کردند و احاطه نمودند قلعگیان با امان درآمدند
عثمان چلبی و قوللر آقاسی و محصوران که ششصد نفر بودند بیرون آمده قوللر آقاسی دیوانه وار شمشیر بطیغون بیک قاجار حواله نمود تخته
قتل عام صادر شد و بحکم شاهزاده اسمعیل همه را بقتل آوردند غازیان قزلباش قلعه را ویران کرده بخدمت شاه گیتی پناه طهماسب
بهادرخان بازآمدند هم در این ایام شاهزاده بهرام از همدان با سپاهی کوه توان در رسید شاه او را بطرف با پر و فرستاد و اسمعیل میرزا را

رفیق و فیق او کرده فوجی را باخلاط و گروهی را بعادلجواز فرستاده و خود بنفس نفیس بالکای یاسین و حمیس رفته بموشا بادرسید سلطان سلیمان خان
عثمانی از کار شاه ایرانی متحیر شده و دانست که روز بروز سپاه شاه در ازدیاد خواهد بود و از دنبال با فوجهای سیال در رسیدند و پای در خاک
روم می نهند و خاک بلاد را بر باد میدهند بتدبیر این کار رای زد چون القاس ناحق‌شناس گفته بود که عامه و خاصهٔ ایران مایل و راغب
بمنند و اگر بولایت عجم رسم بر سر من اجتماع خواهند کرد تدبیر و کنکاج رومیه بر آن قرار یافت که القاس میرزا و اولامه را بطرفی فرستند
که اهالی ایران بدانها پردازند و از اردوی شاهی فارغ بال بولایت روم روانه شوند لهذا القاس را با پنجهزار نفر از راه کرکوبه و شهرزور بجانب
عراق و اولامه را با دوازده هزار کس با اتفاق پاشای ارض روم بطرف ولایت مزبور باز گردانیدند و خواندکار از راه تفلیس عبور نموده خود را
بدیار دیاربکر در انداخت شاه جهان پناه با جیوش دریا خروش تا ولایت موش تاخته آنحدود را خراب کرده و سوخته و از بن برانداخته
آبادانی آن بویرانی مبدل گردید آنگاه چون استماع کرد که اولامه تکلو با فوجی چند از اردوی سلطان جدا شده در ترجان است و بارض روم میرود
شاه کینه‌خواه بطریق ایلغار بدان صوب حرکت فرمود و عساکر منصوره گروه گروه از دنبال میرسیدند اولامه سلطان شنید که شاه
از دنبال ایلغار کرده رعب و هراس و خوف و وسواس بر خاطر او و رومیان غلبه کرده ترجان را انداخته راه فرار گرفتند و موکب همایون
کوکب بترجان رسید چون رومیان فرار کرده بودند غازیان سپاه چندروزه راه رفته سر و زنده بسیار آوردند از آنجا شاه باز بزنجان
آمده چندگاه لوای استقلال در آن بلده سکونت یافت تا سپاهیانی که بهر سوی در تکاپوی و جدال بودند رسیدند شاه قلی سلطان افشار
ایلوس و احشام اخلاط را تاخته پنجهزار راس اسب یکصد هزار گوسفند و پنجاه هزار گاو غنیمت آورده بودند محمود خان افشار حاکم کوکیلو
و شاهوردی خان استاجلو که بقراولی رفته بودند با قراولان سلطان جنگی عظیم کرده و جمعی جسیم و سیم کشته باز آمدند علی سلطان تاتی
اوغلی که با دوازده هزار کس از سپاه نصرت همراه بتاخت عادلجواز و آنحدود رفته بود با امرای سلطان دچار شده مظفر باز آمده بهرام
میرزا و اسمعیل میرزا که بجانب بایبرد رفته بودند بمحمد پاشا بیک اوغلی رسیده آهنگ محاربه ساز کردند و جنود بهرام انتقام بهرام میرزا خاک
عرصهٔ بایبرد را از خون لشکر رومیه اطلس رومی ساخته باز گشتند مع القصه هر کس در خور خدمت بالتفات و اکرام و انعام پادشاه گردون
احتشام مفتخر و نامور گردیدند درین نهضت قریب بیست هزار کس از عساکر رومیه شمشیر قزلباشیه را طعمه گردیده بودند و چندین برابر
خسارت آمدن سلطان رومی بایران زلزلا داد قرار گرفت و از زنجان بایروان آمدند اسمعیل میرزا و عبدالله خان و کوکجه
سلطان از مرخص و بجانب شیروان روان شدند سوندک بیک قورچی باشی را با جمعی دلاوران بتاخت شکی مامور فرمودند در بیان

رفتن شاهزاده القاس بجانب بغداد و آمدن بهمدان و بردن عیال برادر خود بهرام میرزا و استخصار شاه طهماسب پادشاه ایران و خاتمهٔ کار القاس

درین ایام و اوان که پادشاه والاجاه در ارمنیهٔ کبری به تسخیر آن بلاد
و انتظام آن صفحات مشغول بود القاس ناسپاس فرصتی غنیمت شمرده با سپاه رومیه که بموافقت او مامور بودند بناگاه از بغداد
بهمدان ایلغار کرده خانه کوچ شاهزاده بهرام حاکم همدان که در غیبت بهرام میرزا در آنجا سکنی داشتند بکوچانیده و اردوی چراغ سلطان را
بغارتیده از همدان راه قم گرد و آن بلده را بدست آورد و جمعی از جنایکاران که با وی بودند بتاخت حدود دری فرستاده خود
از قم بکاشان شد و آن کاشانه را نیز تصرف کرد و از آنجا هوای سپاهان نمود اکابر و اصاغر عراق چون از نفاق وی آگاه شدند
ابواب شهر را بر روی آن مطرود مسدود کردند عامهٔ اهل شهر یکباره بر برج و باره برآمدند و با القاس مستعد نزاع و دفاع شدند لاجرم
القاس در کمال نومیدی و یاس بعراق عراق ساخت و بر فرس طمع فارس شده به تسخیر ملک فارس تاخت شاهنشاه کواکب سپاه
از راه خلخال و طارم بقزوین آمد و از آنجا بهرام میرزا و ابراهیم خان ذوالقدر حاکم فارس را که درین یورش ملتزم رکاب بودند
بگرفتن القاس و دفع فتنه انگیزی او مامور فرمود آن شاهزاده دل ساده از خبر وصول بهرام میرزا و ابراهیم خان بحدود اصفهان
مستحضر گردید پریشان خاطر شده و بهم برآمده بر جناح استعجال همی رفت چون بحصار یزد خاص رسید قلعه‌گیان در بر روی او
بستند و بر فراز برج و باره نشستند القاس قهرا آن قلعه را بجنگ بچنگ آورده بجهت تخویف قلعه‌گیان دیگر بقتل عام حکم داد
از آنجا نیز در گذشته از راه بند امیر عضدالدوله عبور کرد دروازه آن حصار را نیز براو بستند ناچار بجانب شیراز گذار کرد

در انجا نزاد

در آنجا نیز راه نیافت از راه اردلان بپای قلعه سفید شتافت جنید بیک برادر ابراهیم خان حاکم فارس و خانه کوچ طایفه ذوالقدر در آن قلعه آسمان معبر بودند بطریق ولی بر روی او در نگشودند لاجرم راه شولستان و فهلیان گرفته به بهبهان رفت و از آنجا بشوشتر خرامید میر عبدالوهاب شوشتری و سایر اهالی شوشتر او را راه ندادند و ابواب منازعه و مجادله بر روی وی گشادند مایوس و مخذول بجانب دزفول تاخت از آنجا نیز در نهایت ابتذال بجانب بغداد روی نهاد چندگاه در آنحدود بسر برد و در میان نیز چون شان و شوکت او دیدند با او رفتاری درست ننمودند القاس ناسپاس آزرده خاطر بنواحی شهرزور آمد و با اکراد آن بلاد نیز مخالفت کرد در نهصد و پنجاه و شش سلطان سلیمان خان عثمانی او را بجانب روم خواند چون از همه طرف دیار بدیار رانده بود با سلطان نیز شعبده بازی و حیلت سازی بنیاد نهاد و از رفتن ابا کرد و در این حال خبر مأموریت سپاه کینه خواه بگرفتن وی از جانب ایران منتشر گردید رومیه و اکراد متوحش گردیدند و تمکین او در آنحدود مصلحت حال ندیدند اجماعا بدفع و رفع او همداستان شدند وی ناچار خانه کوچ بهرام میرزا را که همراه برده بود با عریضه ندامت آمیز مکرمت انگیز بدربار شهریار ایران ارسال داشت و باشارت سلطان روم عازم آن مرز و بوم بود و روی در کشید او مضطرب بحال الکای اردلان و سنندج آمد و چنگال حال او معروض رای بیضا ضیای شاه طهماسب شد بهرام میرزا و شاه قلی خلیفه مهردار با ابراهیم خان و بیست هزار سوار بر سر او تاختند در حدود قلعه مریوان او را متفرق و منهزم ساختند القاس میرزا از طرفی خود را در ورطه رنج و عنا بلکه غریق بحر فنا دید سرگشته و حیران نادم و پشیمان بقلعه مریوان نزد سرخاب بیگ اردلان رفت و حکم همایون پادشاه با فتخار سرخاب اردلانی درباب سپردن او صدور یافت و سرخاب بجز امضا و انقیاد چاره نداشت و القاس میرزا از پادشاه گیتی پناه التماس نمود که جناب شاه نعمت الله یزدی که بدین سلسله علیه رابطه و انتساب کلیه داشت و خواهر القاس نیز در حباله نکاح وی بود در میانه بر سبیل توسط و تشفع واسطه گردد و القاس همراهی و طریق خاک بوسی آستان عطوفت پاسبان شاهنشاهی در نوردد لهذا جناب مرتضوی انتساب شاه نعمت الله بامر شاه والاجاه بدانصوب مأمور شد و القاس میرزا را با بیست و کمینفر از ملازمان او بجانب ایران آورد چون بحضور مرحمت ظهور شاه طهماسب فایز شد شاه بدو فرمود که ای برادر من با تو چه بد کرده بودم که روی از من برتافتی و بجانب دشمن من شتافتی اینهمه فتنه و فساد در ممالک من برانگیختی و خون چندین بیگناه ریختی پادشاهی شیروان و گنج و خزینه چندین ساله آن دودمان ترا بس نبود که مرا معدوم خواستی و بتحریک سلطان روم سپاه برآراستی خود را از اوج عزت بحضیض ذلت در آوردی و مردم ایران و سایر بلاد مورد ایراد کردی چون القاس میرزا پاسخی پسندیده نداشت لختی زمین را نگریست و از ندامت بگریست پادشاه فلک درگاه را عرق اخوت بجنبش آمد و عرق مروت و فتوت بجبهه بنشست از کمال رأفت از خونش درگذشت و متعرض آزار وی نگشت ولی امرای قزلباشیه چون بطریق ارادت و صفا با این خانواده جرأت مینمودند باستخلاص و استرضای وی راضی نبودند پادشاه نیز بنا بر استرضای امرا حکم این کار بدیشان واگذاشت جمهور امرا در صدد و مصلحت در آن دیدند که وی از دخالت و وکالت در امور دولت ملکی مأیوس و در قلعه قهقهه محبوس باشد لهذا او و پسرش سلطان احمد میرزا را بدان قلعه بردند و بحارس آن حصار سپردند بالاخره سام میرزا که بسر سام هوا و هوس گرفتار بود با پسرش نیز نزد او شتافتند و عاقبت الامر هر چهار در آن حصار وفات یافتند ع چرخ بازیگر از این بازیچه ها بسیار دارد

ذکر حوادث شماخی و فتح شکی و انتظام امور آن ولایت

چون شروانیان همیشه باسباب بهانه مایل بودند که خود در امور وکالت دیوان دخالت داشته باشند و کمتر روی میدادند غالب اوقات کسی بدست میگرفتند و آوازه در می انداختند که از نسل شروانشاه و اولاد نوشیروان کسری است روزی چند بهوا و هوس شب میرسانیدند و مایه رجوع و عزت ایشان میبود بعد از خروج برهان میرزا نام از اختفای و محراب نامی را سلطنت برداشتند عبدالله خان بر سر ایشان رفت تاب طعان و ضراب نداشتند محراب فرار کرد و دیگری بدست آوردند او نیز بقتل رسید و عبدالله خان استقلالی حاصل کرد و در هجده سال حکومت شیروان در عیش و جلال داشت ولایت شکی دو طرف و طرف آن بشیروان اتصال دارد و یکطرف بگرجستان پیوسته است و طرفی بداغستان و البرزکوه بسته حسن بیک از فروع شیروانشاهیه در آنجا حکومت داشت و در ایام سابق نوبه کرجی حاکم گرجستان تاخت لشکر شکی کشیده او را بکشت پسرش درویش محمد خان بجای پدر نشست و از ناخلفی با دوده صفویه

خلاف

کرده‌اند یکی را ارمنیه اکبر خوانند و دیگری را ارمنیه اصغر دانند اکبر ضمیمه دیار روم است و اصغر از اجزای ایران شمرده می‌شده و ارمنیه صغری ولایتی است
دلکش و مملکتی است جانفزا مشتمل بر بلاد معموره و نواحی مشهوره مراتع دلکش و مصانع خوش دارد محدود است از طرف مغرب بدیار بکر و ارمنیه
کبری و از سمت مشرق باذربایجان و از جانب جنوب بکردستان و از جهت شمال باران طولاً هشتاد فرسخ و عرضاً هفتاد فرسخ مردمش لطیف
منظر و سفید پیکر و شیرین ارمنی محبوبه خسرو پرویز از این دیار بوده که دل شهریار ایران را ربوده و از بلاد این ولایت است شهر اخلاط و عادلجواز
مشهور بالجواز و بدلیس و ارجیش و وان و موش آباد و واله طاق و ملاذجرد و دوانی و وسطان و تکریت و در این بلد بحیره ایست که چون
در وسط ملک ارمن افتاده او را بحیره ارمن نامند دورش هشتاد فرسخ است و آبش شور و ارد شیر و عادلجواز و خلاط و شهر موش و
بدلیس بر دور او واقع شده و آنچه صاحب تاریخ روضة الصفا نگاشته که بحیره ارمنیه که در حدود لازجرد واقع است مراغه و سلماس و خوی
در سواحل اوست و در میان آن جزیرها است که در آن زراعت کنند و بحیره آذربایجان را علیحده ذکر کرده همانا سقیم است چرا که بتحقیق
از قصبه لازجرد تا ساحل بحیره دو روز راه است و بلده خوی و سلماس شش مرحله از او دور است و در میان آن جزیره نیست مع القصه
بیشتر اوقات در میان سلاطین ایران و روم بر سر این بلاد جنگ و عناد اتفاق می‌افتاده همیشه از جانب سلطان سلیمان خان
و شاه طهماسب پادشاه ایران بجهة این دیار حاکمی تعیین میشده و مایه النزاع بوده لهذا در سال نهصد و پنجاه و نه شاه طهماسب بتسخیر
ارمنیه اصغر حرکت فرموده قلعه خلاط را محاصره داد بعد از چندی ساکنانش بامان درآمده مامون و ایمن شدند شاه بفتح قلعه ارجیش
عزیمت کرده مدت محاصره بطول انجامید تا آخر الامر یکی از اعیان درون قلعه با چاکران شهریاری توطئه و مواضعه نموده جمعی اسپاهی
قلعه برده در بگشود و راه بداد ارجیش بتصرف سپاه قزلباشیه درآمد بحکم پادشاه ایران اکراد ساکنین قلعه تمامی قتیل و قلعه ویران شد
اسکندر پاشا که از جانب سلطان سلیمان خان حاکم ارزن الروم بود و در آن بلاد و سامان ایالت داشت لشکر بسیار فراهم آورد
قصد مقابله با قزلباشیه کرد چون این اخبار بمسامع امنای دولت حضرت شهریار رسید شاه نواب اسمعیل میرزا پسر خود را با جمعی
سواران پرخاشخر جنگ دوست که غبار رزمگاه در دیده ایشان کحل الجواهر بود بدفع اسکندر پاشا والی ارزنة الروم فرستاد چون
تلاقی فریقین دست داد رزم آغاز کردند لمؤلفه دو لشکر بیکدیگر آویختند   همی تیر بر دشمنان ریختند   هوا بود و آن تیرها تار بود
کمان گنج و آن تیرها مار بود   ز تارش سقرلات بافیده شد   ز مارش زرهها شکافیده شد   ز خون دلیران و گرد سوار   زمین گشت
سرخ و هوا گشت تار   در اردوی اسکندر پاشا بیست عراده توپ بود و سی هزار سوار از ارزنجان و کماخ و مرعش و طرابزان و گرجستان
اجتماع داشتند القصه رزمی سخت کردند که در آن وادی رودی خون در آن دشت لاله زاری لعلگون گشت خاره‌ها مرجان و ریگ‌ها
و کوهها یاقوت سنگ شد از آغاز بزوغ و بلوغ آفتاب تا انجام گردش و غروب مهر جهانتاب جنگ در پیوسته بود قریب بشام
مقدمه سپاه اسکندر بسابقه مقام یافت و آثار قلب از میمنه و میسره سلب شد ناچار اسکندر پاشا جناح عزیمت بهوای هزیمت باز
کرد و چون طیور تیز بال بوادی نکال پرواز نمود سپاه قزلباشیه دست بقتل و غارت فراریان گشادند و سپاه رومیه پای در بادیه
پراکندگی و انتشار نهادند و بزرگان سپاه رومیه بسیاری اسیر شدند از جمله برادر اسکندر پاشا و قوللر آقاسی و حاکم مرعش و ملاطیه
و طرابزون و بعضی غلامان معتبر سلطان بودند از خبر این شکست سلطان سلیمانخان خوندکار عظیم الشان اسکندر را در عقابین
عقاب و مضایق عتاب مغلول و محبوس کرده و از ایالت و حکومت ارزنة الروم معزول و مایوس ساخت و خود تهیه یورش آذربایجان
پرداخت و رستم پاشا وکیل خوندکار روم در این ایام فرصت یافته طبع پادشاه را از سلطان مصطفی خان پسر ارشد که بمحامد صفات
موصوف بود برنجانید زیرا که وزیر مذبور از شاهزاده مذکور همیشه خایف بود در هنگام فرصت در خدمت خوندکار از او غمز
و سعایت میکرد تا رفته رفته پادشاه روم بفرزند خود مصطفی بدگمان شد بی تحقیق بریختن خون او تصدیق کرد آن قیصرزاده را بکشتند
و پسر شش ساله او را نیز بحکم جد امجد مقتول ساختند و ستم بکر تاریخ قتل آن دو بیگناه است رستم پاشای وکیل و وزیر پادشاه
روم بعد از قتل آن شاهزاده مرحوم در کمال جلالت بامر صدارت و وکالت میپرداخت و بمدعی مدعای خود را جاری میساخت
و این واقعه در نهصد و شصت وقوع یافت و سلطان سلیمانخان در این سال بجانب ایران شتافت ذکر حرکت سلطان سلیمانخان

خواندکار روم بجانب آذربایجان و دیاربکر و ارمنیه کبری و صغری و ذکر بعضی از وقایع و حوادث بیان مجملی از فتنه انگیزی اسکندر پاشا حاکم ارزنة الروم اینکه بعد از مراجعت خواندکار روی دل حاکم وان بوده و اعتباری در دولت خواندکار نداشت وقتی علی الغفله از وان بخوی آمده حاجی بیک دنبلی را با جمعی از رعایا بکشت بجهة این جلادت سلطان روم او را بکلار بیکی ارزروم کرده در همان سال بر سر حسینخان سلطان روملو بایروان آمده حسینخان از مقابله او بیکسو رفت و جمعی را در ایروان بکشته مراجعت کرد و آوازه شجاعت و بسالت او بروم رسید و بحکومت آن بلاد مفتخر شد بعد از انهزام از سپاه اسمعیل میرزا چنانکه مجملا نگارش یافت سلطان روم قصد یورش ایران کرد و بجهة استعداد این سفر در حلب طرح قشلاق انداخته بتهیه اسباب و طلب لشکر مشغول شد و شاه طهماسب قشلاق در نخجوان کرده منتظر استقبال خواندکار روم بود سلطان سلیمان شأن سلیمانخان از حلب روی بآذربایجان نهاد شاه طهماسب بهادرخان صفوی نیز از نخجوان حرکت کرده به ییلاقات بازارجای رفته گروهی از عساکر عمان شکوه بسرداری اسمعیل میرزا و معصوم بیک صفوی امیر دیوان و شاه قلی خلیفه مهردار بجانب وان و سلطان و آن حدود روانه فرمود گروهی دیگر را بسرداری سلطان حسین میرزا ولد بهرام میرزا و کاردانی شاه ویردی سلطان زیاد اغلی بطرف دیگر فرستاد و بهر دو گروه فرمایش کرد که تمامت معبر را که گذر سپاه سلطان روم است خراب و ضایع و حاصل و کیاه عرض راه او را بکلی سوخته و آتش زده اثری از آبادانی و غله باقی نگذارند سرداران مامور چنین کردند و بازگشته بخدمت آمدند در ییلاق بازارجای آسوده بنشستند چون سلطان سلیمان با سپاه بیحساب بمشقت و عذاب راه سپاه عرصه این دیار گردید افواج دریا امواج قزلباشیه بحکم پادشاهی بتاختن و غارت کردن و اسیر آوردن از اردوی و مامور شدند از چهار سوی اردوی رومیه مانند گرگان گرسنه حمله میبردند و بجای کله اسیر و سر و کله می آوردند تا وقتی که سلطان سلیمانخان بنخجوان در رسید جمعی کثیر از لشکر او قتیل و اسیر شده بودند و روزی نبود که دلاوران ایران از عساکر رومیه زنده و کشته و سر و یغما نیاورند شاه طهماسب سان سپاه جرار خواسته چهل هزار سپاه آراسته پیراسته از نظر گذشت بعد از عرض سپاه از ییلاق بازارجای با کوکبه سلیمانی و دبدبه چنگیزخانی در حرکت آمد للمؤلفه

چو شیران نخجیر جو شد روان سوی شیردل جانب نخجوان
سپه در کمانش چو دریا بموج ولی کوه آتش جگر فوج فوج

سلطان سلیمانخان بعلت قلت آذوقه و نایابی قوت لایموت بجهة مراکب و راکب سپاه رومیه و اخبار حرکت لشکر شاه طهماسب توقف در نخجوان از مایه انهدام بنیان شوکت و انعدام وجود حشمت دیده العود احمد گویان بجانب ارزنة الروم بازگردید و موکب همایون شاه در دنبال وی همی رفت و سپاهیان دستبردهای نمایان زده غارت و یغما همی کردند و مردمان معتبر از رومیه گرفته می آوردند سنان بیک که از دلیران سپاه روم ممتاز بود با جمعی بقراولی اردوی رومیه اشتغال داشت قراولان قزلباشیه با آن قوم دچار شدند بعد از عطف عنان و استعمال سیف و سنان سنان بیک و همراهان او را دستگیر کردند و بحضور حضرت پادشاه ظل الله طهماسب شاه آوردند سلطان روم از این اتفاق بغایت پریشان خاطر شد با محمد پاشا که صدر اعظم آن پادشاه ذوالجاه بود در باب مصالحه مشاوره کرد او را درین امر ترغیب و تشویق تمام نمود و محاسن صلح را با معایب جنگ موازنه کردند در منازعه خسران بسیار و در مصالحه منافع بیشمار دیدند لهذا با امرای آن دربار رسیله جاتی که وسیله مصالحه است نگاشته ارسال داشتند با زفرستادن سنان بیک نیز ضمنا استدعا رفت پادشاه اسلام که همیشه خاطرش ترفیه حال عباد و آسایش اهل بلاد مایل بود ابواب محاربه نگشود و بمقتضای کلام حکما که گفته اند اعظم الخطایا محاربة من یطلب الصلح در انوقت سنان بیک را روانه کرده و شاهقلی بیک که از ریش سفیدان قاجار بود با او فرستاده و اظهار وداد و اتحاد با سلطان سلیمان فرمود شاه روم نیز شاهقلی بیک را خورسند و معزز و مخلع باز فرستاد و اظهار یگانگی کرد شاه طهماسب فسخ عزیمت از محاربه رومیه نمود و قصد غزای کفار گرجستان بشیها د خاطر دریا مقاطر گردید و از طرفین ایران و روم معاونت سفرای عاقل امر مصالحه صورت گرفت سنور و ثغور و سرحد طرفین مقرر شد و مسلمانان آسوده خاطر زندگانی کردند و مستعدان عجم تاریخ این مصالحه را الصلح خیر یافته اند و در کارگاه خیال چنین بافته اند نظم

پادشه روم و شه کامکار صلح چو کردند بهم اختیار
منهی اقبال درین کهنه دیر غلغله افکند که الصلح خیر

ذکر لشکرکشی سلطان غازی شاه طهماسب بهادرخان نوبت چهارم بغزو گرجستان و

محاربه با آن گروه، پادشاه حقایق آگاه شاه طهماسب بمتابعت جهاد افضل الاشیاء بعد الفرایض بعزم مجاهده با کفرهٔ نصارا داعیهٔ قصد گرجستان نمود چون فیمابین شاه طهماسب و سلطان روم در عهد مصالحه و عقد موافقه تعیین سنور و ثغور رومیه و قزلباشیه معین مقرر بود محال قسق و کارتیل و کاخت از بلاد گرجستان با پادشاه گیتی ستان تعلق داشت و باشی چوق و دادیان و گوریال تا حدود طرابزون و طرابلس با سلطان روم متعلق بود و لوارصاب والی کارتیل که از بیم شمشیر غازیان ایران بجبال رفیعه و قلاع منیعه مناص جسته بود دست تعرض بولایت تفلیس گشاده و پای جسارت از حد بیشتر نهاده رایت مهرآیت بدان جانب حرکت نمود و بمقتضای اقتلوا المشرکین کافه هر کس از آن قوم که بادای جزیت نمیپرداخت خود را طعمهٔ صمصام قزلباشیه میساخت کفار ارامنه در بیشها و جنگلها و عقبهای سخت متفرق شدند مجاهدان اسلام بر سر ایشان تاختند بسیار را کشته زن و فرزند ایشان را ببردگی گرفتند اغنام و مواشی ایشان را ضبط نمودند چون ساحهٔ بر آلش صافی گشت و از خاشاک وجود آن نحوست پرداخته شد کوکبهٔ اقبال روی بشهر گوری که مقر لوارصاب مرتد مرتاب بود نهضت فرمود از معابر پر درخت و مضایق سخت عبور و مرور دست داد گوری نیز مصفا شد و خونریزی بیشمار در آن دیار واقع گردید چون عظمای گرجیه از نادران هریک بحصنی متحصن شده بودند بگشادن آن حصار و قلاع امر نافذ مطاع صادر شد نخست قلعهٔ مرداقوبرا محاصره دادند مستحفظان حصار بعجز و زاری بدفعه در آمدند غازیان چندان از این طایفه بکشتند که در قلعه متواری و بقلعه داری شاکر شدند کار بر قلعگیان تنگ شده الامان برآوردند با رسیدن پیک کوتوال حصار بدر آمده حصار را بدست داد بعد از گرفتن این حصن بحصار آدس که بحصانت و رصانت در آن دیار ضرب المثل بوده و با بهرام و کیوان در استحکام و بنیان برابری مینمود رفتند آن را نیز بهمت بلند و طالع ارجمند خسروی بگرفتند مادر لوارصاب در این حصار اسیر شهریار شد و چند قلعه و حصار دیگر بمجاهد شاه و پری سلطان زیاد اوغلی مسخر اولیای دولت ابد مدت درآمد اجمال این احوال آنکه بعد از مراجعت از گرجستان زیاده از سی هزار اسیر از برنا و پیر و اما و عبید و نسوان و صبیان در اردوی کیهان پوی شهریار ایران در تصرف غازیان و دلیران بود و آنچه از زنان و دختران و پسران عظما و اعیان و از نادران بودند بطریق پیشکش مخصوص پادشاه ایران گردیدند لوارصاب عنقا وار در قفای قاف انزوا اعتکاف جسته پنهان بود و از او نشانی بدست غازیان سیمرغ شکار نیفتاد لهذا شهریار صیدکنان بقراباغ نهضت فرمود و در ایام نوروز توشقان ئیل بفکر طوی نواب شاهزاده اسمعیل افتاده در آغاز بهار که لیل و نهار تساوی گرفت از اعتدال نقطهٔ ربیعی اطفال چمن را نشو طبیعی حاصل شد در و دشت را پوشش پرند و پرنیان دادند بازار شوشتر کاسد و متاع چین فاسد شد مؤلفه

بهار آمد و تازه شد بوستان　　نشستند خرم بهم دوستان
چمن پر ز گل گشت و هر بلبلی　　برآسود خوش در دل شاخ گلی

با تهیه که ابنای ملوک را شاید و اهتمامی که از ملوک عظام آید صفه چند در خط تبریز اقداح سور از راح سرور لبریز بود دختر نیک اختر سید شاه نعمة الله یزدی که از طرف مام کرام خواهرزادهٔ شاه طهماسب بهادرخان صفوی بود در حبالهٔ نکاح نواب اسمعیل میرزا در آورد و مدتی بعیش و طرب گذشت و ابراهیم خان حاکم شیراز که بمزید جمعیت و احتشام از سایر خوانین و حکام ممتاز بود بواسطهٔ بعضی جرایم مغضوب و منکوب و مخذول و معزول آمد و بحکم حاکم مطلق مقید گردید و علی سلطان تاتی اغلان ذوالقدر را قدر و پایه شاه داده او را نماینده بجای او حکومت شیراز داده بفارس فرستاد و در نهصد و شصت و سه حکومت هرات را بشاهزاده اسمعیل میرزا تفویض فرموده و سلطان محمد میرزا که حکومت هرات داشت حسب الحکم با علی سلطان تکلو لوای مراجعت و معاودت بحضور شاه طهماسب برافراشت بملاحظهٔ تقصیر چند که علی سلطان کرده بود در ییلاق دیاوک حوالی قزوین بضرب لگد قوچیان قهرآگین پایمال اجل گشت و سلطان ابراهیم میرزا ولد بهرام میرزا در این سال قابل خدمت شهریار بهمال شده بایالت ارض قدس و مشهد مقدس حضرت امام همام علی بن موسی مستعد آمد و شاه شریعت پناه در این سال خیریت مآل جمیع امرا و تمامی عساکر نصرت مآثر از مبادرت بشرب خمر که ام الخبائث و بساط نشئه را باعث است منع فرموده توبه داد و در این امر یعنی منع خمر تاکید جزیل و تهدید بلیغ کرد بعد از نصایح و پند توبه را نمود که بسوی کند داشت لهذا همگی ملازمان حضرت ملکیه اغلب نمایان و بریای دولت از عالی و دانی و برنا و پیر و صغیر و کبیر از خالد و بکر و زید و عمرو ترک خمر و زمر و قمار گفتند و طریق توبه و حوب و زهد و ورع و تطهیر و تقدیس پیش گرفتند و بمدلول التائب من الذنب کمن لا ذنب له

در مراتب صدق و صفا و طاعت و عبادت صاحب مقامات و درجات عالیه شدند و شاه مقرر کرد که معرکه آرایان و قصه خوانان از این کار ممانعت نمودند که مایه لعب و لهو نگردد و جوانان بخیالات شروری و عیاری و قمار بازی نیفتند و نیز معادل یا لکصد تومان تریاق فاروق خاصه شریفه که در آن شبهتی رفته بود بحکم شهریار محتاط در آب روان محلول کردند و جهت هر یک از چهارده معصوم علیهم السلام مبلغی معین نذر شده بود که هر ساله یک طبقه از اجله سادات میدادند که در میانه آنها تقسیم می‌شدی و هر ساله چهل نفر از ایتام ذکور و چهل تن دیگر از ایتام اناث را شهریه دادندی و بمعلم سپردندی تا بوقت بلوغ با اسباب معیشت زندگی آنها را بیکدیگر مزاوجت حاصل شدی و علی هذا القیاس همه ساله چنین رفتی و آن تمغا را ببخشود و نگرفت لاجرم در دولتش دوام آمد و غیر از شاه طهماسب و مستنصر بالله عباسی پادشاهی از اسلام پنجاه و چهار سال ملک و سلطنتش دوام و قوام نکرده چنانکه بعدها در ضمن نگارش و گذارش معلوم خواهد شد هر سخن جائی و هر نکته مقامی دارد

بیان طغیان لواصاب حاکم کرجستان و محاربه او با امرای قزلباشیه و کشته شدن او

چنانکه در ضمن وقایع گذاشته و سوانح نگاشته تذکاری و اشعاری رفت لواصاب کرجی که از ولات کرجستان بوفور بسالت و مزید جلالت ممتاز بود از کمال غرور که مایه نقصان ارباب دانش و شعور است بمتابعت رای و موافقت امر پادشاه عهد شاه طهماسب تمکین نمیکرد و سر بربقه طاعت و گردن بکمند اطاعت در نمیداد بعد از مراجعت شاه و سپاه قزلباش از کرجستان باز بکوری آمده بقیة السیف ارامنه بی تدویر و مداهنه بوی پیوستند و در محفل متابعتش خوش نشستند چون سالی دو بفراغت بگذرانید و سر و سامانی یافت دیگرباره بی اندامی و خامی پیشه گرفت و ولایت و کفایت تمامت آن دیار را در اندیشه همی آراست در امسال که نهصد و شصت و سه بود از کوری بیرون آمده بقلعه گوش و محالی که در آن حوزه تصرف متابعان شاه طهماسب بود تاخته اظهار عصیان خود را ظاهر و آشکار ساخته شاه ویردی سلطان زیاد اغلی قاجار که امیری نامدار و بیگلربیگی قراباغ و سایر آن دیار بود از طغیان آن طاغی و بغی آن باغی اطلاع یافته با جنود نامعدود قراباغ بدفع آن سر دفتر اهل شقاق شتافته چون مجال اقامت و نزدیک آمد لواصاب مشرک مرتاب تاب استقامت در خود ندید یا بر حسب تقدیر تدبیری اندیشید از مقام خود فرار اختیار کرد و روی بکمینی آورد و سپاه قزلباش بی تزلزل او را تعاقب در پی کرجیان تاخته و خود را در آن صحاری و براری متفرق ساخته بنهب و غارت و تاراج و یغما پرداخته چون اجتماع خود را بافتراق مبدل کردند بناگاهان این لواصاب حیله مآب از کمین مکر و خداع بدر آمده بجنگ و نزاع مستعد شده با سپاهی از دلاوران زناوران بر قلب شاه ویردی سلطان قاجار بیگلربیگی آن دیار حمله برد چون اغلب قزلباشیه تفرقه یافته بودند جز جماعتی قلیل با شاه ویردی باقی نمانده همانا غلبه کرد زیاد اغلی مضمون الفرار مما لا یطاق من سنن المرسلین صلاح وقت در جنگ ندیده شتاب بر درنگ برگزید لواصاب خسروان و همراهان او غنیمت شمرده همراهان او را تعاقب کردند قریب پانصد کس از قزلباشیه در معرض قتل آوردند لواصاب کامران و کامیاب با جنود عنود خود ایستاده بود که محمد سلطان میرجینی با معدودی از غازیان باو دچار آمدند بالضروره با یکدیگر درآویختند لواصاب اسب برانگیخته که بمحمد سلطان حمله کند و حربه زند بناگاه اسب لواصاب بسر در آمد و او در غلطید ذاکر نامی از غازیان زخمی چند منکر و مهلک بلواصاب زد و همراهان او بر سروی هجوم بردند و ذاکر نام را کشتند لواصاب نیز از آن زخمها بمرد کرجیان جسد او برداشته ببردند و بخاک سپردند و لوای جهانداری لواصاب نگونسار شد بعد از او پسر او سیمون را بحکومت برداشتند و در کوری استقلال دادند ملکی چون رود دیگر آید بجای. در حدود سال نهصد و شصت و چهار براق خان بن سونجک خان در تاشکند بمرد و عبیدالله خان بن اسکندر بن جانی سلطان برادرزاده پیر محمد خان سمرقند بگرفت و از جانب شاهزاده اسمعیل میرزا والی هرات بعضی اخبار موهم وحشتی که دلالت بر خود پسندی و خیره سری و فتنه گری میکرد بسمع شاه طهماسب رسید بمفاد الملک عقیم شاه ویرا بخواند و حکومت هرات را کماکان فی السابق بسلطان محمد میرزا مفوض فرمود و سوندک بیک قورچی باشی همراه او بهرات مأمور شد در اواخر جمادی الاول اسمعیل میرزا از راه مرحله پیمای اردوی پدر بود باشارت شاه والا جاه معصوم بیک صفوی وکیل مطلق العنان شاهی تا محال ساوه شاهزاده را پذیره و استقبال فرموده از همانجا او را بقلعه قهقهه برده حبس نموده تا حیات شاه طهماسب رهائی نیافت و اردوی قزلباشیه ییلاق سهند رفته بودند و از آنجا به تبریز آمدند قاضی محمد والد قاضی مسافر که در تبریز مساعی جمیله بتقدیم رسانیده بسعی اهل سعایت و غمز ارباب غوایت گرفتار شد

وبقلعه الموت عقاب وار نشیمن کرد محمد خان تکلو در شوال این سال درگذشت و قزاق خان ولد رشید او بجایش برنشست اردوی قزلباش نیز بوقت قشلاق بقزوین آمد میر تقی الدین محمد صدر دیگرباره بمسند صدارت پای نهاد و در نهصد و شصت و پنج شاه بییلاق خرقان شد

ذکر فتنه استراباد و طغیان ابابای نام ترکمان اوخلو و قتل شاهوردی سلطان حاکم و آمدن سپاه شاه و منهزم شدن قوم تراکمه

و اوزبکیه در هنگامی که شاه علی سلطان حاکم استراباد درگذشت و شاهوردی استاجلو حکومت استراباد یافت ریش سفیدان و ییماقات بتهنیه شاهوردی حاکم جدید همی آمدند و پیشکشها داده مرخص شدند سردار طایفه اوخلو جوانی بود ابابا نام در کمال موزونی پیکر و صباحت منظر بالائی مانند سرو ناز و رخساری بر مثال ماه بدر چون ابروان خمش شمشیری کج برکمر بسته و چون کمند بلند کیسوان دراز در قفا افکنده چست و چابک و استاد تیرانداز و نازک همانا شاهوردی سلطان دل بدان ابابای زیبای ترکمان داده و او را با همراهان باوبه باز نفرستاده بتوقیف تکلیف کرد و با آن ترک ساده دل نهاده روی اظهار عشقبازی عفیف چون چندی برآمد ترکمانان در زیر لب زاو دمدمه و بایکدیگر درین باب همهمه داشتند و ابابای دلربای ترکمان دانست که همگنان با وی بدگمان شده اند در شبی براسب جهان نورد برنشسته راه دشت گرگان گرد و روی باوبه اوخلو آورد یکی را فرستاد کان حاکم استراباد که داروغه آن قوم بد نهاد بود بعهد بحثت و با سلطان حاکم بحکم غرور جوانی و ناز معشوقی عصیان و طغیان آشکار کرد سلطان از استراباد با جمعی از اجناد بمیان طایفه اوخلو آمده بغارت آن اوبه و الاچیقها اشارت کرد مردم بمیان ایل رفته بغارت مشغول شدند ابابای را نه جای شفاعت بود و نه رای طاعت بحسن جنگجوی مغرور و بعاشق کشی مفطور بود سلطان را با خود در عالم جلال و استغنا دید و ایل و اوبه و اقوام و عشیره را در دست قزلباش و اعدا نگریست با چند کس از سواران ترکمان برفرار نشسته که سلطان حاکم استراباد با تنی چند از خواص بر نشسته تماشای غارت ایل اوخلو مشغول بود بتاخته شمشیری بر سلطان انداخته سلطان مجروح و بی روح شد ملازمان استاجلو اضطرارا فرار کرده باستراباد رسیدند و شیون و ناله کشیدند لمؤلفه عاشق کشی است نازوی و غمزه اش حسام معشوق ترک خاصه که معشوق ترکمان پس غیبت سلطان علی استاجلو که حاکم دامغان و بسطام بود بجهة حفظ و حراست استراباد بدانجا آمده واقعه را بشاه عرضه داشت در سنه ۹۶۲ کوکچه سلطان قاجار و سلطان تابی اغلی ذوالقدر و چرنداب سلطان و مصطفی سلطان و جمعی قزلباش بنظم و انتظام و نهب و انتقام آن الوس مامور شدند ابابای بخوارزم از علی سلطان استمداد کرده علی سلطان بالشکری گران از اوزبکیه روی بگرگان و استراباد نهاد چون از ازدحام قزلباشیه اطلاع یافت اصلاحی کرده بخوارزم شتافت کوکچه سلطان در آن سفر رحلت کرد و امرا بمساکن خود رجعت در نهصد و شصت و پنج که ابراهیم خان ذوالقدر بحکومت استراباد آمد دیگرباره ابابای طاغی و یاغی شده جمعی از متمرده تراکمه را با خود موافق کرده بتاخت و تاراج حوالی و حواشی و مراعی و مواشی آن ولایت جسارت ورزید ابراهیم خان حال بشاه طهماسب عرضه کرد که اگر دیگر فتنه انگیخته شود از قبیل امور اول نداند شاه والاجاه شاه قلی خلیفه مهردار که رکن رکین دولت او بود سردار کرده بدرخان استاجلو و یادگار محمد سلطان ترخان ترکمان و رستم خان افشار را با جمعی از دلاوران قزلباشیه همراه او روانه فرمودند بعد از ورود با ابراهیم خان برود گرگان رفته از آنجا درگذشته بر سر ایل و اوبه ابابای خان سردار ریختند و قتل و نهب و اسر بسیار روی داد و در آنجا مقام کردند ابابای از تراکمه یموت و کوکلان و اوزبکیه کرکانج و بلخان استمداد کرده با بسیاری از آن بیابان نوردان بمقابله سپاه آمد طرح جنگ در انداخت صفوف برآراستند و سیوف برآهیختند دست به تیر و کمان بردند سهام چون ژاله از غمام همی بخشیدند و سوفار کشیده کلاها بر پیش چشم آورده با تیرها دراز حمله آوردند چون گرگان گله سیر بودند و چون شیران نعره میکشیدند جمعی از جوانب طعمه ثعالب و ارانب شدند شب در رسید میانجی شد و دو رویه سواران بازگشتند و آرام گزیدند و بکنجی خزیدند دیگر روز که شاهد رعنای آفتاب از افق خاوران سر برکرد ابابای نار عنا ترکمان تیر با نیزه و شمشیر بر اسب قبقلی تیزتک فولاد رگ برنشسته بعزم رزم بمیدان جولان درآمد قزلباشیه نیز بر تازیان باد رفتار برق کردار زین برنهادند و به پهنه میدان آمدند چنان رزمی سخت کردند که صحرای گرگان از خون ترکان لاله زار و قندهار شد سرها چون گوی غلطان گردید و تنها خمیده چون چوگان شد لمؤلفه بسکه خون رفت از تن ترکان گشت پر رود عرصه گرگان همه گرگانیان پریشان شدند شیر بودند لیک میش شدند آخر آن دشمنان ستوه شدند دشت بنهاده سوی کوه شدند ابابای و متابعانش از رود اترک

درکوه

در پیش گرفته از آن بیابان بی آب شتابان بخوارزم رفتند و در آن ایام در گرگان که صحرائیست آتشین هوا از کوره حدادی مهب داشت و صبا از دکه زراد لهب تف آفتاب ماهی را در آب بریان میکرد و حدت هوا مروارید را در صدف مرجان میساخت شاه قلی خلیفه مهردار بدرد سر بمرض قولنج از آن التهاب رنج رست و اعیان لشکر بسرداری بدرخان راضی نگردیده متفاوت و متخالف شدند و هر یک بخودرائی راه میگرفتند و سخنی میگفتند از بس بغارت اطراف دشت پرداختند اسبان خود را اسب شطرنج ساختند غافل که شاه پیل افکن و وزیر رای زن دلیران و ابای مردربای تیرانداز او خلوا زکمین باکمان رخ خواهد نمود و دلیران عرصه پیاده فکنی را در نطع قطع مات و در نرد در ششدر حیرت خواهد افکند بناگاه خبر اجتماع عساکر خذلان ماثر خوارزم در رسید **آمدن علی سلطان خوارزمی با سپاه اوزبکیه و تراکمه بگرگان و منازعه با قزلباشیه و هزیمت قزلباش** علی سلطان اوزبک والی خوارزم بحمایت ابای و سایر تراکمه تیره رای جنود خوارزمیه را برداشته روی باترک و گرگان کرده در آن صحرا فرود آمد و از بیم قزلباشیه خندقی برگرد اردوی خود حفر کرد حوالی خندق را استوار نموده آسوده خاطر در آن مقام گرفت اما بدرخان بمحض ورود علی سلطان تهور بکار برده بر سر او رفته چندانکه عاقلان مجرب و زیرکان مهذب او را منع کردند سودی نبخشید اوزبکیه خندق کنده در میان آن نشسته تیر بجانب قزلباشیه که احاطه کرده بودند می افکندند و قزلباشیه بدانها سرگرم بودند و بکیدت تراکمه ابلیس تلبیس اعتنائی نمینمودند که ناگاه ابای دلربای رزم آزمای بهمراه جمعی از ترکمانان تنگ چشم تنگ موی دیوچهر تیغها در زره و کمانها بزه با تیغهای افراخته و رمحهای آخته از قفای بنه و آغروق غو و غریو بر کشیده بر سر مبارزان تاختند و جنگ درانداختند اوزبکان علی سلطانی نیز دلیر شده آتش و پس شبیه تیر و ضربه شمشیر بر سپاه قزلباشیه عرصه تنگ و نام آن ناموران بدل به ننگ کردند سلک جمعیت غازیان را بتفرقه مایل آوردند مجملا قزلباشیه شکستی فاحش یافته خود را بر رود گرگان زدند بعضی را موجه آب رود هلاک کرد و بعضی را آتش شمشیر بسوزانید هزار کس از جوانان دلیر قتیل و اسیر شدند و از جمله امرا ابراهیم خان و ترخان کشته و بدرخان و یادگار محمد ترخان زنده بدست آمدند و بعضی بدامغان رسیدند و علی سلطان اوزبک غنایم موفور سیم و اسبهای بازین سیم و زر بدست آورد و ابای را اقتدار و حشمت تمام در آن بلد بهم رسید چنانکه دختر خواجه محمد ولد خواجه مظفر بتکچی را خواستگاری کرده رضا نداد ابای بعنف گرفته از ابای آبای او بیندیشید ملازمان سلسله بتکچیه ناچار بر گرد ابا بملازمت تن در داده جمع شدند اما آن شیرزن مردفکن باشوی در مقام خدیعت همبود و چاکران سلسله خود را با خود موافق نموده جمعی متعهد و متمهد اسبی اسبهای بازین آماده کرد و باشاره آن زن محب علی نامی بدرون لاچیق ابای رفته بیک ضربت شمشیر سرش را جدا کرده بر اسبان سوار شدند و از دشت گرگان باسترآباد آمدند و سر او را بدربار پادشاهی برده انعام و اکرام یافت و شاه از علی سلطان که از تربیت یافتگان این دودمان بود بغایت آزرده شد و بعد از استخلاص امرای گرفتار علی سلطان نیز چندان نزیست عالم را وداع گفت و در خاک خفت و خلیل خان زیاد اوغلی بایالت استرآباد رفت و آن سرحد را منتظم کرد دقیق خردمند در نگرد که بجهت هوسی که از حاکم استرآباد در باب ابای روی داد چه مفاسد انگیخته شد و چه خونها ریخته فاعتبروا منه یا اولو الابصار **ذکر آمدن سیل در قزوین و خرابی آن شهر بتقدیر ربانی و تاثیر نظرات کواکب آسمانی** صاحب احسن التواریخ حسن بیک روملو نگاشته و صاحب عالم آرا نیز ذکر کرده که در سنه نهصد و شصت و پنج هنگام تحویل آفتاب ببرج حمل بارانی متواتر شد که سیلی عظیم کسیل العرم از کوهسار قزوین جمع گردیده روی بشهر آورده که بواسطه نعره سیلاب و خروش آب ساکنین و قاطنین شهر باخبر شده از خانها بدر رفتند ولی مجال نقل و فرصت تحویل اسباب و ضروریات خانها نکردند آن سیل بشهر میل کرده در و دیوار و سقف و جدار بهم تاراکند بروی یکدیگر افکنده بی اغراق نیمه آن شهر خراب و ویران کردید دیگر باره بحکم شاه طهماسب در آبادانی قزوین کوشیدند و بناهای شاه خرابها را معمور نمودند هم در تاریخ صفویه نوشته اند که در عهد شاه طهماسب در ولایت قاین خراسان دانه شبیه بگندم از آسمان فرو بارید و عجبتر اینکه خلایق آن دانه را جمع کرده از آن نان پختند العهده علی الراوی هم نوشته است که در عهد شاه طهماسب در پنج قریه از قرای قاین زلزله شدید شد که با آنکه بیشتر خلایق بحکم منجم آن بلاد نقل مکان کرده بودند سه هزار کس از آن پنج قریه

ومطموره عدم و زیر خاک هلاک پنهان شدند بیان مجملی از احوال سلطان بایزید و سلطان سلیم پسران سلطان سلیمان خان
عثمانی خواندکار روم و آمدن بایزید قیصرزاده بخدمت پادشاه ایران شاه طهماسب بهادرخان صفوی
و خاتمه کار او سلطان سلیمان خان عثمانی خداوندگار روم از بیشتر سلاطین عثمانی بمزید شوکت و ازدیاد حشمت ممتاز بود و بسیاری
از بلاد روم و روس و دشت قبچاق و فرنگ را مسخر نمود ولی در میان فرزندان وی اختلال و اختلاف افتاد لاجرم بقتل بعضی تن
در داد از جمله سلطان بایزید پسرش بفرمان سلطان سلیمان شان سلطان سلیم خان حاکم کوتاهیه و توابع آن بود و خواندکار دست
سلطان بایزید را از آنجا کوتاه کرده حکومت آن نواحی را بسلطان سلیم که در قونیه بوده و بوی نوید ولیعهدی داده واگذاشت
سلطان بایزید که اکبر اولاد بود رنجیده خاطر شد و نایره حسد در جسد او شعله کشید سرچشمه خونریز اجل دلای خصومت بیناشته
بزر و سیم و امید و بیم جمعی عمیم و خلقی عظیم را با خود رام آورده حقوق پدر بزرگوار را بعقوق بدل کرده مثال همثال را امتثال ننمود
بقصد مکابرت و مشاجرت و مقابله و مقاتله از اماسیه لشکر بیحد و مر بر سر برادر کشید سلطان سلیم صورت حال بپدر عرضه کرد بحکم
سلطان سلیمان شان سپاهی بیکران بمعاونت سلطان سلیم و مدافعه بایزید روانه شدند دو روز بعد از مقابله جنگی شدید قائم بود و
جانستانی عزرائیل دایم چنانکه قریب بهشت هزار کس از طرفین قتیل شدند دوم روز سلطان بایزید بنفس نفیس مبارزت مبادرت
کرد و شکستی فاحش بسپاه سلطان روی داد چنانکه شکستگان آن جیش تا دروازه اسلامبول عنان نکشیدند وصفت این جنگ
در روم معروف و معلوم است و اما چون بایزید مخالفت پدر بزرگوار گزید مآل این کار دیگرگونه شد سلطان سلیم پس از آن شکست
عظیم ناگاه خود را بر صف سپاه برادر زد بر حسب تقدیر پای ثبات بایزید از پیش بدر رفته راه هزیمت گرفت سراسیمه باماسیه گریخت
و هر چند سر در که او در آن روزگار بدآموزگار بودند بریده نزد سلطان روم فرستاده معاذیر جست ولی فایده نداد دیگر باره
اسکندر پاشا و جمعی از سپاه رومیه بگرفتن او مامور شدند وی احمال و اثقال خود را گذاشته و چهار پسر خود را با ده هزار سوار برداشته
جنگ گریز کرده خود را بخاک ایران رسانید سپاه رومیه مراجعت کردند و حال با خواندکار گفتند قیصرزاده رسیله فرستاده بخدمت
شاه طهماسب روانه و اظهار آمدن نمود چون فیمابین شاه ایران و روم مصالحه قویم و محکم وقوع داشت بنابر حرمت دولت روم و بگمان
اصلاح و تالیف میانه پدر و پسر مهماندار و مستقبل فرستاد امرای بزرگ و وزرای ترک بتهیه این میزبانی مامور شدند در نهایت عز
و شرف و تمکین منزل بمنزل همی آمد تا به تبریز رسید تبریز را آذین بستند و مقدم او را بتکریم و تحسین فرزودند چون قریب بحوالی دار السلطنه
قزوین شد معصوم بیک صفوی که از اکابر عصر و وکیل شاه بود با یراق و اسباب تجملات شایسته شاهانه باستقبال روانه شد
و شاه در میدان سعادت آباد جشنی عالی و بارگاهی متعالی بپای کرد مجلسی مرتب شد که بجهة هر سلطانی دست ندادی و صورت
آن در آئینه ضمیر مهندسی روی ننمودی بساطهای مخملی و فرشهای ملون و خیام زرنگار و شامیانهای زرتار نه چندان بود که
بتحریر آید در وقت ورود بشهر طبقات امرا و وزرا و اصحاب مناصب حتی ارباب تجارت و مکاسب در کمال آداب و ادب پذیره
شدند ولی سلطان بایزید از راه استکبار و وقار و اظهار استغنا و جلال مطلقا بیمین و یسار ملتفت نمیگشت و نظر بهر سو نمیگشاد
کفشی دو چشمش از یال اسب یا ده قوت دیدن ندارد با ده هزار سوار ینکچری و غیرهم و چهار پسر رومی سلب بیجا و لب متکبرانه همی آمد تا بجوالی
بساط بارگاه پادشاه رسید عنان کشیده از اسب برآمد پادشاه جمشید جاه طهماسب شاه بطریق مهربانی و شیوه میزبانی چند
قدم او را استقبال کرده مصافحه و تواضعات لازمه بجای آورده بایزید با کمال وقار و آرام ساکت و صامت بجای خود نشست
از غایت تجبر و نهایت تکبر مانند نقش بر دیوار متکلم نگشت الحاصل بعد از آسودگی از رنج راه روزی دیگر اسباب جشن و
ضیافت فراهم شد و در آن انجمن بنا بقدر ده هزار تومان از زر مسکوک و مرصع آلات و اقمشه و اجناس و یراق بسلطان بایزید
بخشید بعدها نیز از نقود و جواهر و مرصع آلات و اسباب و ادوات و ظروف و تحف مرغوب و کتب خوب با قفه های قالی و زربفت
و نمدهای الوان و قماشهای ایران و توران قریب بپانزده هزار تومان بوی التفات شد و خواهش او این بود که چنانکه سلطان
روم القاس را بدست گرفته طلب ایران میکرد شاه ایران بهمراهی وی لشکر بروم کشیده با سلطان سلیمان خان محاربه نماید تا بایزید

با آنکه دوازده هزار سوار مکمل با او بود و شاه بی اسلحه و حربه و امرا بی شمشیر بودند وی گاه معانقه از سطوت پادشاه چنان میلرزید که خود داری نتوانست بس از ملاقات صح

ازجای ۱۲۱

برجای پدر متمکن گردد و این خود بچند وجه حکیمانه صورت امکان نداشت وجه قوی از همه مصالحه فیمابین سلطان روم و شاه ایران بود که مفاد آیه شریفه یا ایها الذین آمنوا اوفوا بالعقود خلاف عهد هرگز صورت نمی بست بلی مکنون ضمیر مهر تنویر آن بود که در نزد خداوندکار روم اصلاح حالی او روی شود که قیصرزاده از ایران با روم مراجعت نماید و بواسطه رابطه او دیگرباره آتش محاربت و مخالفت در میانه دو کشور التهاب نپذیرد لهذا کسان معتمد نزد سلطان فرستاده التماس عفو زلات و تقصیرات او کرده ولی سلطان نه چنان از او رنجش داشت که بدین پایه شفاعت آتش خشمش با آب لطف فرونشیند بلکه از بدگمانی گمان میبرد که شاید شاه او را بدست گرفته بالمآل بجهة آن مرز و بوم دخالت در امور روم خیالی اندیشد و این سوء ظنی باطل و توهمی عاطل بود سلطان سلیمان خان سنان بیک را بارسیله بخط خویش روانه ایران کرده در تقویت بنیان مصالحه تاکید و تشیید تمام نموده و حاصل خواهش خواندکار آن بود که بایزید را بدست سنان بیک داده که با پسرانش بروم آورد یا جهان بینش را از بینش صور آفرینش مانع آید شاه خود بهیچیک همداستان نبود و در اصلاح ذات البین مجاهده میفرمود

ذکر سوء ظن سلطان بایزید نسبت بشاه طهماسب و تفکرهای باطل افتادن و ظهور جنایت و خیانت او

از آمد شد مکاتبت و وصول سنان بیک و سایر سفرا قیصرزاده را بگمان افکندند که شاید شاه طهماسب بفرستادن و دادن تو رضا دهد اگر کار چنان شود باید در دفع شاه کوشید و با این ده هزار کس قزوین را تصرف کرد و باید عذرخواهی نمود اگر عفو نکند پادشاهی ایران بجاست و اگر این صورت نگیرد میان تراکمه صحاین خالی رود و از آنجا باکشتی بکعبه رفته باشد این شاهزاده بی تدبیر متکبر خودپسند در اندیشه افتاد و بیت چو تیره شود مرد را روزگار   همه آن کند کش نیاید بکار   قرا اوغورلو و محمود چرکس که از محرمان بایزید بودند در خلوت حقیقت این مواضعه را باشاه معروض داشتند پادشاه این معنی را بر هرزه درائی مفتنان محمول داشته و بنا بر حسن نیت قبول نفرموده چون سلطان بایزید از ملاقات خلوت آن دو تن با شاه مطلع گردیده هر دو را محبوس داشت شاه طهماسب بجهة اطمینان خاطر بایزید در رفع توهمات او روزی در باغ سعادت آباد قزوین مجلسی خاص آراسته با جمعی خواص سلطان بایزید را خواسته در خیابان و حوالی باغ با قیصرزاده صحبت مشفقانه میداشت چون اندک فاصله شد عرب محمد طرابزونی از خواص سلطان بایزید خود را بشاه طهماسب رسانیده عرضه داشت که دو کلمه عرض دارم که در حقوق نعمت اظهار آن واجب است و فرصت فوت میشود شاه وعده بفردا داد چون بایزید نزدیک شد او ساکت گردید و سخن تمام نکرد شبانگاه بایزید او را آورده و کس دیگر را که محبوس داشت بقتل آورده شاه طهماسب از قیصرزاده سبب قتل آن سه تن پرسش فرموده و او را در آن امر شنیع لختی نکوهش نمود قیصرزاده جوابی شافی و پاسخی کافی نداشت لاجرم شاه بدو بدگمان شد امنای دولت نیز توقف و قربت او را در حضرت اعلی مصلحت دولت ندانستند و سخنانی که دلالت بر کید او میکرد بیان کردند شاه را بخاطر عاطر رسید که فرزندی که با پدر خلاف کند و کمر بخون برادر بندد پیداست که در وقت اضطرار با بیگانه چه خواهد کرد لهذا با او کمتر ملاقات نمود همانا عوام الناس قزوین نیز بوی بد برده و او را بحق ناشناسی و نمک نشناسی نسبت کردند و استخفاف نمودند و بروی و ملازمانش بشوریدند شاه طهماسب عوام الناس را آرام داد و چون یکی از لوازم و شرایط مصالحه آن بود که از دو سو هر کس از اقربا و اجانب ببلاد ایران و روم گذر کنند نگاهداری و حمایت ننموده رد کرده گسیل سازند درین وقت که سال بر نهصد و شصت و نه رفته بود سلطان سلیمان خان خداوندکار روم علی پاشا حاکم مرعش و حسن آقای ناظر را با دو صد نفر از بزرگان و آقایان بخواستن بایزید فرستاده بود شاه ایشان را قهار و خدا ناترس شناخته بسپردن او رضا نداد تا خسرو پاشا و جمعی معتمدین معمر متدین آمدند و خواندکار نامه بخط خود مشتمل بر استحکام عهد نسلاً بعد نسل و اتحاد دولتین و احضار بایزید و فرزندانش با تاکیدات اکیده فرستاده بود لهذا شاه او را خواسته و خود از مجلس برخاسته امر او را محبوس و از بازگشتن بازپس داشتند و با پسرانش بفرستادگان سلطان سپردند و با ایشان بردند گویند در عرض راه روم بحکم سلطان آن مرز و بوم هر پنج را مقتول کرده جسد آنها را باسلامبول بعلامت صحت عمل برده بناظران باز نمودند لمؤلفه در حیرتم که خلق جهان از گناه چیست چون کار دهر جمله شگفت است و پر عبر   از بهر چند سال بزرگی و ملک و مال   گاهی پدر پسر کشد و گه پسر پدر   و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم اگرچه شاه طهماسب درین باب عذرهای موجه داشته اما ارباب تواریخ از ارتکاب این عمل زبان بتوبیخ گشاده و خلاف فتوت شمرده اند و اینکه همراهان بایزید را الوس قزلباش قتل و غارت کردند هم مهمان کشی بر ایشان مبارک نیامد چنانکه در بدو سلطنت اسمعیل میرزا

نوشته خواهد شد و در اوایل رمضان شاه طهماسب بیمار شد و مدت مرض هشتاد و پنج روز امتداد یافت و مردم ایران خاصه خواص و محرمان پریشان خاطر بودند بفضل و رحمت آفریدگار و سبب جد و جهد حکیم نورالدین محمد طبیب بهبودی حاصل آمد عیسی خان پسر لوندخان حاکم اکثر گرجستان بدرگاه شاه آمده بود جوانی متناسب الاعضا و متوازن الخلقه رشیق القامه و صبیح الوجه و ملیح الکلام بود چون مسلمان شد در حضرت شاهی عزتی وافی یافت و بر اکثر امرا و حکام در جلوس مجلس عالی مقدم بنشست و قریب بده هزار تومان سیورغال و الکا گرفت و حضرت شاهنشاهی بقصد شکار ماهی بطارم خرامید و در محل التقای رود سپید و سیاه بیکدیگر روزی چند بنشاط شکار کرد بعد از مراجعت بقزوین همشیرهٔ شاه که خیرات و مبرات بیشمار از او بظهور آمده بود و شاه با وی بکمال مؤانست داشت رحلت کرد جنازهٔ او را بقم بردند و در جوار حضرت معصومهٔ عظمی و محجوبهٔ کبری علیها السلام و سید حمزهٔ موسوی که از آبا و اجداد سادات امجاد صفویه بود بخاک پاک سپردند

ذکر بعضی واقعات گرجستان و مخالفت سیمون خان و گرگین خان با زیاد اغلی قاجار و کشته شدن گرگین و گریختن سیمون خان

چون لوارصاب گرجی چنانکه گذشت مقتول آمد پسرش سیمون خان حاکم کارتیل شد بعد از سالی چند که در کرسی استقلال یافت مغرور گردیده بطریق خلاف پوییدن گرفت در نهصد و شصت و هشت از سلاطین گرجستان اعانت جسته بتسخیر تفلیس آمد گرگین خان پسر لوند خان گرجی نیز از کاخت بمرافقت وی با جمعی سپاهیان رسید معسکر گرجیان از حشمی موفور و جندی نامحصور حاصل شد زیاد اغلی قاجار امرای قراباغ را باجتماع امر کرد غازیان اسلام خندقی را که طوایف گرج در دربند حفر نموده بودند از خاک و چوب بینباشته معبر کردند و در برابر فرقهٔ ضلال بتسویهٔ صفوف جدال و تعبیهٔ صفوف رجال پرداخته جنگ در انداختند از دو جانب دلیران بجسارت و تحدی و بسالت و اقتضای قدم عزم بمیدان رزم ثابت کردند شاه وردی سلطان قاجار با قزلباشیهٔ اسلامیه یکبار بر صف کفار زد گرجیان طاقت استقامت نیاورده از فرط رعب و رهبت کشیش و راهب و راجل و راکب منهزم شدند گرگین پسر لوند خان با هزار نفر بقتل در آمدند سیمون بجانب کوری گریخت و داود بدلالت قاید توفیق از آن طایفهٔ طالوت پیشه جالوت اندیشه جدائی جسته بدرگاه شاه آمد و حاکم ولایت موروثی که در دست پدرش لوارصاب بود گردید و پس از رجوع فیمابین داود و سیمون مخالفت افتاد و در این سال چند بار سیمون بتسخیر تفلیس آمده کاری نساخت

ذکر آمدن ایلچیان از روم و هدایا و مکتوب آوردن از جانب سلطان سلیمان خان عثمانی و در قزوین در حضور پادشاه ایران شاه طهماسب گذرانیدن

در آغاز این خجسته سال جعفر بیک کنگرلو که بایلچی سابق دولت عثمانی بروم رفته بود باتفاق الیاس بیک حاکم قراچوردن که از اعاظم امرای سلطان سلیمان خان خداوندگار روم بود بایلچیگری و سفارت بدولت ایران آمد و در آن روز که فرستادهٔ سلطانی وارد در میدان سعادت آباد شد جمیع لشکر قزلباش با لباسهای فاخره و یراقهای زاهره صفها بیاراستند و در وسط میدان صفهٔ عالی بر آورده خیمه و سایبانهای بزرگ برپا کردند و شاه با بعضی از خواص مقربان حضرت بمیان میدان در آمده معصوم بیک صفوی وکیل و نایب السلطنه و میر سید شریف شیرازی وزیر و عیسی خان گرجی پسر لوند خان که بشرف اسلام در آمده بخواند او و جوانی شایان و زیبا روی بود در آن روز در کمال زینت و بها و تنقیح و تقطیع آراسته شد چنانکه بهای اسب و لباس و زین مرکب او معادل ده هزار تومان میشد و بر تاجش لعلی گرانبها نصب کرده که پرتو و شعاع آن ابصار را خیره کردی گویند هرگز سلطان جلیل الشان روم هیچکس از سلاطین عراق ملایمت نکرده بود چه جای اینکه هدایائی فرستد که بخراج اقلیمی سنجد و از آن جمله صد اسب با زین و ستام مرصع و جلهای زربفت بوده و پانصد هزار قروش که چهل و پنجهزار تومان نقد باشد و اقمشه و امتعهٔ روم و مصر و شام و فرنگ در حساب و شمار نمی گنجید و یک قطعه لعل چهارده مثقالی که آنرا ده گزی لقب بود و یعنی بچشم شیر میماند آورده بودند و بحکم شاه طهماسب تمامی هدایا را در میدان توده توده و تل تل و خرمن خرمن ریخته داشتند که حاضران تماشا کنند چون کثرت خلایق از حد حصر و ضبط بیرون بود یساولان و تواچیان مردم عام را از اطراف براندند پس سفیر پادشاه روم قریب شد شاه طهماسب با آن ده کس مذکور که جز آنها کسی سوار نبود پیاده شده بآن صفه رفت و چون اسبان رومی را بمیدان در آوردند مقارن آنحال تمام توپخانه آتش زدند رعشه و لرزه بر زمین و زمان در افتاد و دود چهرهٔ چرخ کبود را نقاب شد آفتاب در حجاب رفت بمشقت و مواظبت تمام اسبها را زمام گرفته باز داشتند و ایلچی روم پای بان صفه آمده ملازمت نمود و نامهٔ مشکین ختامهٔ سلطان سلیمان خان را که بخط شریف خود نگاشته بود

برآورده شاه طهماسب از فراز کرسی برخواسته بدست خود کرفته ایلچی را نوازش فرموده بعد از انقضای مجلس عالی سوار شده بدولتخانه رفت
و در دیوانخانه بزرک که محل اسلام بود تمام هدایا و تحف را آورده برابر ریختند جمیع امرا و ارکان دولت را احضار فرموده بهریک در خور پایه قسمتی
فرمود از آن زر نقد نیمی را نیز بخشید کلبها که بزاز شد بلکه رسته چینی و حشا از نقد و جنس اغنیا اغنیا شدند و فقرا امرا پس قسمتی از آن خواست
و نقود و قماش و خیول بجهة پیر محمد خان اوزبک حکمران بلخ و عبدالله خان پادشاه بخارا و سلطان ابوسعید خان والی سمرقند و ابو احمد
خان و حاجی محمد خان ملقب بحاجم خان سلطانان خوارزم و کرکانج ارسال رفت لمؤلفه زهی میرزا دل جهی شاه راد که کیتی جنابش
کم آرد بیاد　زر و سیم رفت و از و نام ماند　همه نام نیکش بایام ماند　و در روز عرض تحف و هدایا بعیسی خان پسر بوند خان کرجی که باستان
آمده و اسلام کرفته بود از آن امتعه نفیسه و اقمشه بدیعه چندان بذل فرمود که محسود اقران شد ولی چندی از آن پس از راه ناقابلی و
سفاهت و جاهلی از دربار پادشاه کامکار قصد فرار کرد بعد از تحقیق مغضوب و در الموت محبوس کردید که حکیمان کفته اند غالب
جوانان نکوروی ناقابل و بدخویند بیت　هرکرا روی نیک خوی ده دست　روی نیکو دلیل خوی بدست　و حکیم نورالدین طبیب درین
ایام فوت شد و شاه بباز ماندکانش انعام و اکرام و تسلی داد و ییلاق و قشلاق در قزوین واقع شد در نهصد و هفتاد و یک معصوم بیک با
جمعی کثیر بتسخیر مازندران مامور شد حکام باج و خراج زیاده از ایام کذشته قبول نمودند و هم بایشان واکذارده شد

در بیان یورش پیر محمد خان اوزبک حاکم بلخ بر سر خراسان و بازکشتن از آن سامان و آمدن علی سلطان بر سر هرات

از آنجا که فطرت تراکمه و اوزبکیه بر تاخت و تاز بلاد مولع و بظلم و تعدی عباد مفطور و مجبول است پیر محمد خان والی بلخ بیست هزار سوار
برداشته بتاراج و یغمای اموال اهالی بلاد خراسان آمد حاکم مشهد مقدس حصاری شد و پیر محمد مدتی بکرد قلعه مشهد معطل ماند چون
دانست که قدرت تسخیر ندارد و مدد قزلباش خواهد رسید بجانب الکای خود مراجعت نمود و چون و از امرای دیکر اوزبکیه عدل
و عقل بود دبخبران و زیان عباد تن در نداده بازکشت اما علی سلطان اوزبک که در ضمن قضیه های استراباد از او بیانی شد مردی
ناجوانمرد و شریر موذی مفسد مزور بود و نیز درین سال بخراسان آمده از مراتب ظلم و جور و عصیان و تاخت و تاراج و طغیان دقیقه مهمل
نپسندید بعد از خرابی بسیار بازکشت درین سال خواهر شاه که در عقد شاه نعمت الله یزدی بود کیتی را وداع نمود شاه نعمت الله بعد از
وفات او قصد زیارت حرم محترم مکه معظمه نموده بعد از زیارت نجف و کربلا علی ساکنیهما السلام بهمدان رفته بجوار رحمت ایزدی پیوست
چون سلسله ایشان عظیم الشان بود پادشاه ذیشان نسبت بفرزندوی میر غیاث الدین ملقب بمیرمیران توجه و التفات بیغایات
فرموده یکی از مخدرات سراپرده سلطنت را به پسر بزرک میرمیران داده و او را بجای جد مجد شاه نعمت الله نام نهاده بکمال رافت و رحمت
نسبت بوی بظهور رسانید

ذکر طغیان اتابک قزاق خان تکلو در هرات و ماموریت امرا و کرفتاری او بدام ممات

قزاق خان ولد محمد خان شرف الدین اغلی تکلو بحکومت هرات و اتالیقی شاهزاده سلطان محمد میرزا منصوب بود و رفته
رفته جلال و استقلال بسیار در این ملک حاصل کرد و قریب دوازده هزار کس بر کرد او مجتمع کشته بودند و ده هزار غلام تفنک انداز داشت و
همیشه با اوزبکانی که با او قریب بودند منازعت و محاربتی میکرد و اغلب ظفر او را بود از او مهابتی در دل مردم در افتاده و اوزبکیه در عهد او اصلا
هوای تاخت هرات نمیکردند چنانکه پیر محمد خان بمشهد مقدس آمده و بر سر هرات نرفته ببلخ بازکشت و قزاق خان با رعایا و برایا سلوکی
نیکو مینمود و احکام قضا نظام پادشاهی را نیز چنانکه باید وقعی نمی نهاد جوانان جاهل و ملازمان مفسد بر کرد وی آمده تملقات مبالغه میکردند
و او را رستم دستان و سام نریمان میخواندند و بدو چنان مینمودند که سلاطین آل مظفر و آذربایجان که ایشان را اتابکیه خوانند هم از آغاز اتابک
و اتالیق و لله بودند و رفته رفته بمدارج سلطنت ترقی نمودند تا قزاق نادان دم از طغیان زد و سر بعصیان برآورد مدتی بدرکاه شاه
نرفت و شاه نیز دانسته ویرا نخواند در سال نهصد و هفتاد و دوم هجری شاه طهماسب معصوم بیک وکیل السلطنه را با امرای کرمان و
عراق بیورش خراسان مامور کرد و فرمود که اکر قزاق با طاعت میکراید با یراق آید و الا او را از میان برکیرید که ملازم خاین مرا نشاید معصوم
بیک روی بخراسان نهاد چون خبر تواتر لشکر و توالی عسکر بسمع قزاق رسید سراسیمه ماند برادران او و مسیب بیک و مصطفی چنانکه رسم
صوفیه صفویه که در مقام قهر شاه برادران و پسران خود را میکشند تا رضای مرشد کامل بظهور آید چون شاه زیادی متغیر دیدند در مقام

دفع او برآمدند اما قزاق از اندیشهٔ ایشان خبر یافته تدارک کار خود کرد و ایشان از کاری از پیش نرفت لهذا مسیب بیک و مصطفی بیک با متعلقین و ملازمین
خود از هرات بدر آمدند و عازم غوریان که ولی محمد سلطان روملو در آنجا حاکم بود شدند قزاق خان اتابک سه هزار کس با پسر خود جعفر قلی
بیک و برادر خود حسینقلی بیک سپرد و بگرفتن آنها روانه کرد ایشان در حوالی غوریان بمصطفی بیک و مسیب بیک در رسیدند و جعفر قلی
بعد از مقابله غلبه کرده ایشان بقلعه کوسویه گریختند چون این خبر بسمع معصوم بیک گیل رسید با شاهزادگان مشهد مقدس و سیستان
و امرای قزلباش بر سبیل تعجیل براند و لی خلیفه شاملو و خلیل سلطان و شاه منصور که مقلای لشکر بودند هم از گرد راه بر لشکر قزاق حمله
بردند ایشان را متفرق کردند از هرات نیز مدد قزاق رسید در غوریان جنگی عظیم اتفاق افتاد و دلاوران پای مصابرت افشرده مبادرت
در محاربه کردند چون سواد لشکر سلطان ابراهیم میرزا حاکم مشهد ولد بهرام میرزا بهمراهی معصوم بیک معلوم شد رعب و هراس بر لشکر
قزاق خان در افتاده همگی راه هزیمت گرفتند هزار و هشتصد کس در آن محاربات از عساکر اتابک هرات بقتل آمدند و بقیة السیف خود را
بهرات در انداختند قزاق نادان سراسیمه شده خواست بحرکة المذبوحی عمل نماید آن نیز صورت نگرفت پسرش جعفر قلی بیک هم از پدر
جدا شده راه کابل گرفته بدر رفت و چون امرا برباط پریان آمدند سلک جمعیت اتابک قزاق از یکدیگر گسیخته و هر فوجی از متابعانش بطرفی
و جانبی گریخته قزاق سلطان محمد میرزا و سلطان حسین میرزا پسر او را برداشته بقلعهٔ اختیار الدین رفته تحصن نمود سلطان ابراهیم میرزا
حاکم ارض اقدس و معصوم بیک گیل و امیر خان موصلو و ولی خلیفه شاملو و نظر سلطان استاجلو و صدر الدین خان و شاهقلی خان افشار
و امیر غیب خان و سایر امرا همگی وارد هرات شدند و پس از روزی چند معصوم بیک قزاق اتابک را اطمینان داده از آن قلعه بزیر
آورد و تمامت اموال و اثقال بتصرف معصوم بیک درآمد و چون اتابک بمرض استسقای مزمن گرفتار و بیمار بود در همان ایام در
گذشت و اتابکی و سلطنت نرسید　ای بسا آرزو که خاک شده　و چون اتابک قزاق در بلاد عراق اسمی و رسمی یافته بود و مردم بد
گمانها میبردند بعد از فوت وی سر آن بیچاره ابله را بریده بایران فرستادند مردم ایران سر او را دیده شناختند و خاطرها از یاد شش نکلی پرداخته شدند
لمؤلفه گرا تابک شد ار شهزاده سر بدهد بباد　هر که گیرد کار سلطان نماز اسر سری　خواجه دایم خواجه است و بنده دایم بنده است　بنده را باید به پیش
شاه دایم چاکری　هر که حد خویش نشناسد قدر او گردد بلند　هر که پیش از حد خود جنبد ز جان گردد بری　چون امر هرات انتظام و انتساق پذیرفت
سلطان محمد میرزا والی هرات با امرای مذکوره بخاکبوسی آستان شاه طهماسب باز آمدند درین سال شاه بهمال حاصل تمغای کل
ایران از خراسان و عراق و کرمان و فارس و آذربایجان و شیروان و کردستان و مازندران و توابع و لواحق ممالک محروسه که از
اصل و فرع بپانصد هزار تومان میرسید بجهة رفاهیت و اقامت سوداگران و تجار بالتمام عفو فرمود و بدین جهة از اطراف و اکناف عالم
تجار متوجه ایران شدند و انواع اجناس امتعه و اقمشه روم و فرنگ و ختا و حبش و هند و سند در ایران بسیار شد و منافع کلی کردند و صاحب
احسن التواریخ نگاشته که تا غایت هیچیک از سلاطین ایران توفیق چنین خیری عام نیافته‌اند　**ذکر تسخیر گیلان و حال خان احمد خان**
و اشاره بولات آن ولایت　بر دانایان ستور و ثغور بلاد دانش مستتر مباد که ولایت جیلان سالها با ولات
با کفایت و حکام با کفالت بود چنانکه سلاطین دیالمه مشهور عالم و صیت جلالتشان مذکور زبان بنی آدم است آل بویه و آل زیار
نسبشان بملوک نامدار عجم میرسید و تفاصیل آن در تواریخ مبسوط است و طبقات هر طایفه در دفاتر مضبوط از جمله حکام سلسلهٔ کیائیه‌اند
که از سادات و نسبت ایشان بحضرت امام همام زین العابدین علیه السلام می پیوندد و اول این طبقه علی کیاست که در هفتصد و نود و نه بگیلان رفته
خود و برادرش شهید شدند پس از او پسرش کارکیا رضا کیا که در سنه ۸۲۹ وفات یافت پس از او کارکیا ناصر که جهانشاه ترکمان طمع در آن
نیز بودی و اگذاشته بود و چهل و دو سال حکومت کرد در سنه ۸۵۱ بمرد کارکیا سلطان محمد حاکم شد در سنه ۸۸۳ بمرد کارکیا میرزا علی پسر او بود
که شاه اسمعیل صفوی انار الله برهانه شش سال در گیلان در حفظ حمایت او بود کارکیا سلطان حسن در قزوین بخدمت شاه اسمعیل
رسید و التفات دید و در سنه نهصد و چهل وفات یافت بیست و هشت سال سلطنت و حکومت گیلان کرده بود بعد از او کارکیا
علی کیا حاکم شد سلطان حسن از بنی اعمامش بر او خروج کرد و او را بکشت و گیلان بگرفت و کان ذالک فی سنه ۹۴۱ بعد از او برادرش سلطان
حسن در نهصد و چهل و سه بطاعون درگذشت حسین بن سلطان حسن حاکم شد و بسیار فاضل بود و در ضمن قضایای ایام صفویه از وی ذکر

رفته و چون این طایفه از سادات بودند و حقوق متابعت با صفویه داشتند ولایت این قوم با وجود قرب جوار اشراع یافت و همیشه در مقام تربیت و تقویت و انتساب و اتحاد با این طایفه بوده اند چنانکه بعد از فوت سید حسن کیا که در سال نهصد و چهل و دو واقع شد خان احمد پسر کودک رضیع یکساله بود بحکم شهریار بجای پدر منصوب شد با سید علی کیا خورکیا که وکیل او بود و بهرام میرزا بصیانت و محافظت کیلان رفت کیلانیان از او رمیدند و او بیرون آمد و چون خان احمد بسن رشد رسید شاه او را سلطان حسن نام نهاد و فرزند خطاب داد چندان مظاهرت نمود که نوید مصاهرت فرمود و مظفر سلطان والی بیه پس مصاهرت این دودمان مفاخرت داشت ای عجب هنگام امدن خواندکار روم تا اوجان باستقبال او شد و امیره حاتم در معاودت او را راه نداد و مظفر منهزم بشیروان افتاد و چنانکه در گذشت در قزوین او را در آتش قهر پادشاه ایران سوختند پسرش سلطان محمود که خواهرزاده شاه بود خان احمد با وجود اظهار پادشاه او را در ولایت راه نداد و با پادشاه ایران اصراری نفرمود و خان احمد بن سلطان حسن بن خان احمد ماضی بن سلطان حسن کارکیا میرزا علی بن سلطان محمد بن ناصر کیا بن سید محمد بن مهدی کیا بن رضا کیا بن سید علی کیا لوای دولتش رفته رفته بالا گرفت چندانکه آسمان گرای شد و بقهر و غلبه امیر ساسان حاکم لسکر و میرزا کامران حاکم کهدم که متصرف ملک موروث خود بودند از آن بلاد بیرون کرد و تمامت بلاد جیل بتصرف آن مرد متکبر محیل درآمد و خان احمد خان خود را پادشاه کیلان چنانکه پادشاهان شیروان بودند همی شمرد تا کار بجائی کشید که شاه طهماسب بهادر خان که با پادشاهان توران و روم همی برزدی وقادر و مظفر شدی مثال حکومت امیر ساسان صاحب لسکر را که در اردوی سامان میزیست نگاشته و توسط وی کرد چون بمستقر حکومت خود بازگشت سپه سالار سعید نامی که از جانب خان احمد خان والی لسکر بود و حامی عسکر او را در آن مکانت تمکین نداد و مثال مطاعه شاهنشاه لازم الاطاعه را از امتثال ننموده بادی محاربه کرد و به نیروی دولت پادشاهی خود بقتل آمد مع هذا خان احمد خان این نادان شرمنده نگشت بلکه پسر خود سلطان حسن را با لشکری دشمن شکن بر سر امیره لسکر فرستاد که مال و را تاراج و او را از لسکر اخراج کنند از گرمی هوا و عفونت وبا در راه بمرد خان احمد باز متنبه نگشته بغرور و رعونت علم استیلا و استعلا در آن ولایت برافراشته چندانکه پادشاه جهانگیر ارقام پدرانه و مناشیر حکیمانه در اندرز و نصح بدان ابله عصر فرستاد اصلا آن آتش دودی و آن نصایح سودی نداد تا پادشاه ایران بر جمشید خان نبیره مظفر سلطان که جده ماجده اش صلهٔ رحم پادشاه جمشید جلال بود ترحم کرده الکای بیاپس بوجه نان پاره و رابته از خان احمد مقطوع و بدو مرجوع فرمود صدرالدین خان رکن الدوله و السلطنه ولد معصوم بیک صفوی وکیل و نایب خود را با جمعی از امرا طوالش مامور فرموده که بیاپس را بجهة جمشید خان ضبط نمایند که آن منتسب دولت بی نعمت نماند کیا رستم نام از جانب خان احمد خان کیکاوس غلام با اهتمام تمام با صدرالدین خان مصمم پیکار شد و گرفتار شد خان احمد مع هذا کوچ سفهان را که از توابع بیه پس است تصرف کرد و جمشید خان نداد و بدین واسطه همیشه فیمابین مناقشه و معارضه قایم بود دیگر باره پادشاه حکمی بخان احمد نگاشت و یولقلی بیک ذوالقدر که پیرمردی معمر معتبر بود در داد فرمود که کوچ اسفهان را بفرزندی جمشید خان بده و او را فرزند خود شمار و با او لجاج مورز و چندین مغرور مباش نظم

نژاد بزرگان و موی سفید ترا داد بر زندگانی نوید
وگرنه بفرمایمی تا سرت بداندیش سازد جدا از برت

خان احمد سخنان درشت که گوینده راهی نخواهد گشت گفته و درین میانه منصور نامی بیهانه یولقلی بیک را که باصلاح رفته بود با همراهانش بکشت چون خبر این معاملت قبیح و مخالفت صریح بعرض پادشاه جمجاه طهماسب شاه بهادر خان رسید بغایت متغیر و از ظهور این کار متحیر شد بدانست که بیت

تحمل از اندازه چون بگذرد مخنث گمانی بسستی برد

دریای غضبش بجوش آمد و نهنگ جوش دریا خروش فرمان داد فتنه خفته از خواب بیدار شد و حادثه مست هشیار دانست که این ابله کیلانی از فرط سفاهت و نادانی بمضایق سخت و معابر پر درخت و کهسار راسیه و قلوب قاسیه مغرور و بحصانت اماکن و مکامن خود مسرور زود بین دیالمه اش در نظر تصور سهام سلاحقه است و مزراق توابعه اش در دیده توهم سیوف بطارقه شاه و لاجاه کوشمال و را افواج قاهره باطراف کیلان مامور فرموده پیادگان و سواران بسیار بآن بلاد و دیار روانه نمود سلطان مصطفی میرزا را با امیرخان ترکمان و قوچ خلیفه مهردار و نظر سلطان استاجلو و ابراهیم سلطان زیاد اغلی را که حاکم قراباغ بود با صدرالدین خان و بایندر خان و امرای طوالش و لشکرهای آنحدود هر یک

بطرفی نامزد کرد و امیرسا ما لکی لشکر را نیز با آن عسکر و میرزا کامران کوهدمی و احمد سلطان پیه پسی و کیل جمشید خان را با حاطه الکای احمد خان مقرر ساخت و معصوم بیک صفوی را با جمعی قزلباش صوفی نهاد صافی اعتقاد بسرداری و سالاری همه فرمان داد در آن اوان خان گیلان در ییلاق دیلمان هم نیست امیر اصلان و نظر سلطان بیک ایلغار بر سر او رسیدند او خود را از بیم جان بلاهیجان در انداخت امیر جهانگیر سپهدار لاهیجان و شاه منصور سپه سالار لشکر گشته تشار را با ده هزار سوار و پیاده بمقابله عساکر نصرت مآثر پادشاهی فرستاده لشکر گیل در درهٔ تنگ راه را بربسته آماده جنگ شدند معصوم بیک و امرای بزرگ چون بدان درهٔ تنگ رسیدند جنگ در انداختند للمؤلفه ز مرزاق ره گشت کم بر نجوم ز زوبین با هرمن اندر رجوم شل و خشت چون مرغ پرنده گشت بتن جوشن و کبر درنده گشت در آن بیشه تنگ و خار خشن تو گفتی که نوگشته جنگ پشن دلیران ایران به تیغ و تبر ز گیل و ز دیلم فکندند سر هم آخر گیلانیان که خود را شیر ژیان شمردندی روباه وار و کراز کردار به بیشها خزیدند و از محاربه و مضاربه با قزلباشیه ندامت و انابت گزیدند و از سوی دیگر که صدرالدین خان و امرای طوالش و سپاه پیه پس همی آمدند با امیر بهادر و چند امیر و اسپهسالار و اصفهدار دچار شدند و رزم در پیوستند و بالاخره بهادر و سپهدار و سالار را بیک حمله در شکستند للمؤلفه سپهبد بگیلان درون شیر بود بر لشکر شه چو نخچیر بود سپهسالار و میر بهادر و جمعی بقتل در آمدند خان احمد لختی از آن خواب پندار و از آن سکر هشیار شد مولانا عبدالرزاق صدر خود را بصف نعال دربار شاه بهمال فرستاده اظهار ارادت و عبودیت کرد سودی نداد و خان احمد مضطر و آسیمه سر از لاهیجان گریزان با شکور رفت غازیان قزلباش لاهیجان را که در نظر اهالی گیل مر و شاهیجان شش عدیل بهشت تصرف کردند و جمعی از راه تنگ تنکابن که راهی است ز تراکم اشجار و تزاحم احجار صعب المسالک چپت طریقها بباریکی پل دوزخ گریوهاش بتاریکی دل دجال بی خوف و بیم چون اولیا بر صراط مستقیم همی رفتند نه مرکبی در آن کوهسار عثار یافت و نه راکبی در آن بیشه زار بسر در آمدی بتهاون و تغابن بعرصه تنکابن در آمدند رستم وار بجنگلهای رستمدار در طلب آن دیو سپید سیاه روی بگشتند و پس که ملک آن دیو ساران بود و با خان احمد در بیشهای سخت و جنگلهای پر درخت از ناچاری متواری شد مع القصه در آن ایام که سرد از زمستان دو اسبه میتاخت و از لشکر باران و برف هر روزه حشری شگرف آماده میساخت جراب امیران از شعیر و جعاب دلیران از تیر پرداخته ماند آخر الله قلی سلطان استاجلو و میرزا علی سلطان قاجار با تمام کار خان احمد مامور شدند حسام بیک ولد بهرام قرامانلو با بیست نفر از قورچیان منزل خان احمد را سراغ کرده هنگام طلیعهٔ صبح صادق بر سر آن ناجوانمرد کاذب ریخته وی را با صعب حالی و قبح احوالی گرفته بدرگاه طهماسب شاه برده در باغ قزوین که سپهری بود پر ماه و پروین بحضور رسید پادشاه را بروی ترحم آمد و از قتل وی تسامح ورزید برحسب امر و را بقلعه قهقهه بردند و بحارس نواب اسمعیل میرزا سپردند ایالت و کفالت گیلان بالله قلی سلطان ایجک اغلی استاجلو تفویض یافت و حسام بیک قرامانلو برتبه امارت رسیده بحکومت اشکور شتافت محال بحال گیلان بضباط و عمال کاردان محول شد و تخفیف در معاملات دیوانی یافتند و بدعاگوئی دوام دولت سلطانی شتافتند اما خان احمد خان گیلانی چندی در قلعه قهقهه بیاد امارت گیلان بناله و شهقه بگذرانید آخر الامر از تنهائی و ناتوانی و تاسف و تلهف بر فوت ایام کامرانی بستوه آمد چون طبعی موزون داشت این رباعی گفته بکارگذاران دربار پادشاهی فرستاد و با آنکه شعرای زمان صفویه در اشعار چندان قدرتی نداشته اند وی نیکو گفته رباعی

از گردش چرخ واژگون میگریم
از جور زمانه بین که چون میگریم
با قد خمیده چون صراحی شب و روز
در قهقهه‌ام ولیک خون میگریم

چون این دو بیتی بار دوی کیهان پوی شاهی رسید در جواب او گفتند و بدو فرستادند رباعی

آن روز که کارت همگی قهقهه بود
بارای تو رای سلطنت صدمه بود
امروز در این قهقهه با گریه بساز
کان قهقهه را نتیجه این قهقهه بود

رحمت پادشاه گیتی پناه شامل شد و او را از تنگنای قلعه قهقهه بیرون آوردند بقلعه اصطخر فارس که بحسب رفعت بنا و صفوت هوا و عذوبت ما از همه قلاع و بقاع ممتاز است نقل کردند و اسباب معیشت او را در آنجا توسیع دادند مدت ده سال در این دو حصار جانگزای بماند تا عاقبت استخلاص یافته دیگر بار بحکومت گیلان رسید سبحان الله که آدمی است بر احداث روزگار

ذکر محصور شدن سلطان محمد میرزا پسر شاه طهماسب در میان چهل هزار سوار اوزبکیه ترکستان و رسیدن سوار قزلباش و بقلعه رفتن

چون بعد از قزاق تاتک شاهزاده سلطان محمد میرزا الحضوره پدر مهر ور شاه طهماسب صفوی بود در این سال که سنه ۹۷۴ نهصد و هفتاد و چهار هجری بوده منصب اتالیقی بشاهقلی سلطان

استاجلو مقرر شد و شاهزاده و اهل و عیال و فرزندان خورد سال او روانه هرات شدند چون بنواحی تربت رسیدند برحسب اتفاق عبدالله خان
ولد اسکندرخان که بعد از قتل براق و شکست برهان در سمرقند و ماوراءالنهر و تمام ترکستان مرتبه خانی و منزله سلطانی داشت با خسرو
سلطان اوزبک و دیگر سلاطین شیبانی بتاخت خراسان درآمده بود بدو گفتند که شاهزاده ایران با یکهزار و پانصد سوار و جمعی خانه
کوچ و عیال و اولاد متوجه هرات است عبدالله خان از شعف تمام روی داده با خود اندیشید که لقمه ازین پخته تر و گوارنده تر در همه خراسان
بدست نخواهد آمد اسیر کردن شاهزاده ایران با عیال شاه طهماسب و بردن بماوراءالنهر هم مایه عار ایرانی و هم باعث افتخار تورانی
خواهد بود و دست پادشاه ایران و تمام امرا و دلیران او در زیر سنگ ما خواهد آمد بهر قدر از نقود و اجناس و اثقال و احمال و ولایت و شهر
که او را تکلیف نمائیم بجهت رهائی زن و فرزند خواهد داد و کل الصید فی جوف الفرا بعد از تخیل درین مراسم چهل هزار سوار ایلغار
نموده بلشکر شاهزاده نزدیک رسید و شاهویردی بیک برادر شاهقلی خان یکان استاجلو که در رکاب شاهزاده بود چون
از قرب وصول اوزبکیه و خان ترکستان اطلاع یافته دود حسرت از نهادش بر هوا برآمد از قباحت اینکار و دقت این امر پر اندیشه شد ناچار
بقلعه تربت که چاردیواری خراب داشت روی کرد و در آن چاردیوار ویران که اصلا استحکامی در آن متصور نبود تحصن جسته
نمود عبدالله خان با چهل هزار سوار جرار بهزار زحمت و کربت خود را بقلعه تربت رسانیده بمحاصره پرداخت چون این خبر فاش گردید
سواران قزلباش تیزتاز از اوهام مهندسان و معجل تر از رای فرزانگان از صرصر سبقت برده در قزوین بشاه طهماسب خبر دادند
شاه از استماع این خبر چنانکه از غریق لجه غیرت و حریق شعله حیرت گردید و دانست که تا فرستادن سپاه از قزوین بتربت خراسان
آن چاردیوار ویران مفتوح و شاهزاده و همراهان مقتول و ماسور خواهند بود و گمان کرد که قزلباشان تا زنده اند جنگ خواهند کرد
و چون تمام کشته شدند اوزبکیه شاهزاده و عیال و فرزندان او را اسیر کرده بماوراءالنهر خواهند برد و این ننگ تا قیام قیامت در این دودمان
خواهد ماند هرآینه کشته شدن ایشان از دستگیری و اسیری اسهل و انسب و اولی است پس بامرای قلعه تربت را خبر داد که اگر تا
زمان رسیدن مدد نتوانید خودداری نمائید و ببینید که سپاه اوزبکیه غلبه مینمایند ارادت و صداقت و صوفیگری که باعث
رضای خاطر ما است این است که شاهزاده و عیال و فرزند را از ضرب تیغ شیر ریز ریز نمائید که بدست دشمنان اوزبکیه نیفتند
ما را زن و فرزند بسیار ممکن است و لیکن کسی که این خبر باهل قلعه تواند برد کیست در صورتیکه چهل هزار سوار بر گرد یک چاردیوار
بمحاصره باشند از کم و بیش کسی راه بقلعه نخواهد یافت مگر اینکه چند صوفی در راه مرشد کامل از سر و جان خود بگذرند و از کشته شدن
اندیشه نکنند و بهر طوری که توانند این حکم و نوشته را بشاهویردی خان رسانند همه امرا براین امر تصدیق نمودند شاه فرمود
اکنون مرد این کار کیست که دانسته و فهمیده در راه من از جان بگذرد لمؤلفه به پیشم تا مرد این کار کیست مرا اندرین ننگ
غمخوار کیست به پیش کزین مردم نامور بعمدا که خواهد گذشتن ز سر چون پای امتحان در میان آمد قزلباشیه گفتند که اخبار
این حکم بقلعه گیان صورت امکان ندارد زیرا که تربت قلعه ایست محقر و چهل هزار سوار او را محاصره کرده اند بنوعی که شش صف برگرد
یکدیگر نشسته اند از میانه این صفوف چگونه توان بقلعه راه یافت جان دادن آسان است اما ابلاغ و وصول بقلعه دشوار بلکه محال است
اگر با خدم و حشم و لشکرکشی برویم بطول انجامد و به تنهائی کاری از پیش نرود شاه روی با میرزادگان نمود که چند مرد مردانه
میخواهم که باین خدمت اقدام نمایند حقی بر سلسله شیخ صفی بتازگی ثابت نمایند و از جان نیندیشند هیجده کس از میرزادگان نامدار
که فی الحقیقه هریک فر و شر از رستم و اسفندیار بودند گفتند میدانیم که کشته میشویم اما میرویم بفرمان مرشد کامل و پادشاه عادل بهر
نحوی که ممکن باشد میرسانیم تا در تواریخ آیندگان نام ما را بمردی و صوفیگری و شاه سیونی یعنی شاه پرستی ثبت و ضبط نمایند و
شاهان اطراف بدانند که قزلباشیه چگونه مردانگی و جانبازی کرده اند رباعی یا ما سر خصم را بکوبیم بسنگ یا او تن ما بدار سازد
آونگ القصه درین میانه پر نیرنگ یک کشته بنام به که صد زنده به ننگ شاه طهماسب ایشان را پیش خواسته جبهه هر یک را بوسه
داده با دستخط مبارک مرخص فرموده آن هیجده سوار دلیر مردانه شیرگیر بر تازیان تیز تک برنشسته مکمل و مسلح با آلات حرب و ادوات
طعن و ضرب مانند باد و برق روی ببلاد شرق نهادند لمؤلفه شب و روز در دشت و در تاختند ز غیرت شب از روز نشناختند پس از

قرب جوار لشکر جرار ترکستانی یکی از ایشان گفت که با این دریای لشکر چگونه توان برآمد و راه بدرون قلعه تربت چگونه توان یافت مگر لباس اوزبکیه ملبس گردیم و در هنگام فرصت خود را بقلعه اندازیم دیگری گفت از راه آب بقلعه رویم آخر قرار بر آن شد که روز روشن با تیغ و جوشن و لباس قزلباشیه و تاج صفوی همچنانکه هستند علانیه دست بشمشیرهای کج قزلباشیه کرده چنانکه رسم قزلباش است سورن کشیده بر میان همه صفها زده جنگ کنان خود را بقلعه برسانند اگر کشته شدند زهی سعادت و اگر بقلعه رسیدند نعم الاتفاق در وقتی که سپاه اوزبکیه چهل هزار نفر بفتح چاردیوار قلعه تربت عزم جزم کرده در حرکت آمده بودند و قلعگیان از زندگی و حیات نومید گردیده باضطرار بدفاع و نزاع مشغول بودند آن هیجده سوار نامدار بالاتفاق دست بشمشیرهای آبدار کرده سورن در انداخته بر چهل هزار اوزبک تاختند صفها را بضرب شمشیر شکافته چون تیر خدنگ راست بجانب دروازه راندند سپاه اوزبکیه متوجه شدند که چند سوار قزلباش با تاجهای دوازده ترک سرخ مانند شعله آتش بی پروا سر و گردن سواران را مانند برگ درخت می افشانند و بجانب شهر میرانند سر راه بر آنها گرفتند و دست بتیغ و تیر بردند آن دلیران مردانه پروا نکرده شمشیرها حواله اوزبکیه نموده و زخمهای ایشان را بسر و جان خریده رجزخوانان و شمشیر زنان خود را از میان صفوف بطرف شهر میکشند و هر که در برابر اتفاق قدمی کشند و هم و هراس بر ایشان غلبه کرده ازین جسارت و تهور متحیر شدند و بر ایشان تیر میباریدند شاه ویردی خان که بر فراز برج و حصار خراب آن چاردیوار در کمال نومیدی و یاس و غایت بیم و هراس بمدافعه سرگرم بود ناگاه چشمش بر سواری چند قزلباش افتاده که در دریای لشکر غریق و جنگ کنان بجانب دروازه شهر می آیند گمان کرد که ایشان پیشتازان و چرخچیان سپاه قزلباشیه اند که رسیده اند و مدد قزلباش نزدیک است دروازه را گشودن فرمود سواران خود را بشهر رسانیدند و هشت تن ازین هیجده دلیر بی نظیر از کثرت جراحات تیغ و تیر جان دادند چون بدرون قلعه آمدند و شاه ویردی خان از رسیدن سپاه و حکم شاه مختصر شد ازین کار دشوار بغایت اندیشه مند گردید و با خود میگفت چگونه بقتل شاهزادگان و عیال رضا دهم و فرزند مرشد کامل را هلاک کنم و اگر نکنم خلاف حکم نیز گناهی بزرگ است ع بردن فرمان غلط نابردن فرمان غلط همه شب در دریای اندیشه غریق بود که فردا چه شود و چه رو نماید از آن سوی سپاه اوزبکیه برگشته آرام گرفتند و از آمدن سواران معدود قزلباشیه و دلیری آن طایفه هر کس سخنی گفت غالبا چنان دانستند که سپاه قزلباشیه نزدیک شده بدفعات خواهند رسید و این چند سوار بجهت اخبار آمده اند و با خود میگفتند که در صورتیکه چند سوار از چهل هزار اندیشه ننمایند پیداست که سپاه قزلباش را چه دلیریست و از نیروی بخت بلند پادشاهی بلکه از الطاف الهی در میانه خسرو سلطان و عبدالله خان اختلافی روی داده بنزاع انجامید خسرو سلطان از محاصره گذشته با سپاه خود راه ماوراءالنهر گرفته روانه شد اوزبکیه دیگر نیز صلاح در توقف ندانسته از در تربت کوچ کرده برفتند علی الصباح شاه ویردی خان خداوند فتاح را شکر گفته که کاری بغایت مشکل بتفضل الهی بسهولت گذشت شرح حال بپادشاه بیهمال عرضه داشت و در کمال اطمینان لوای عزیمت بجانب هرات برافراشت چون پادشاه ایران ازین واقعهٔ غریب و دفعهٔ عجیب اطلاع یافت سجدات شکر الهی بجای آورده صدقات و نذورات باکثر متبرکه فرستاد و بدرویشان و گوشه نشینان و علما و سادات انعام و اکرام تمام کرد و آن هیجده تن جوان دلیر که هشت کس از آنها درین کار بقتل رسیده بودند بخواست و سر و بر آنها را بخلاع فاخره و تاجهای مرصع برآراست همه را منصب و سیورغال و حکومت و استقلال داد و وراث و اقوام کشتگان را بانواع تفقدات خوشنود و خورسند گردانید آری لمؤلفه

چو خسرو بود مرد یزدان پرست   برآورد کانش نگردند پست
همه هر چه خواهد به نیروی بخت   دهد کردگارش ز ملک و ز تخت
کهن شد بگیتی ازین کارزار   همه رزم سهراب و اسفندیار

بیان مجملی از حال سلطان جلیل الشان سلطان سلیمان خان عثمانی خوندکار روم و وفات او و مامور شدن شاهقلی سلطان بتعزیت و تهنیت سلطان سلیم خان

ارباب تواریخ نگاشته اند که سلطان سلیمانخان از غالب سلاطین آل عثمان بعدالت و شجاعت و سخاوت امتیاز داشته چون بجهت ملاحظه جهت جامعهٔ اسلامیه با شاه طهماسب مصالحه نمود از علمای روم سؤال کرد که امری که مزید ثواب اخروی باشد چیست متفق الکلمه عرضه داشتند که اعلای کلمه اسلام است و سلطان تا اواخر عمر بجهاد با کفره نصاری اجر جزیل و ذکر جمیل می اندوخت و بجانب بیچ توجه فرمود در ششماه شانزده قلعه از ایشان مسخر کرد و عدد لشکر از طرفین سیصد هزار الی چهار صد هزار رسید و رزمهای بزرگ در میانه وقوع یافت و در همان سال که نهصد و هفتاد و چهار بود سلطان بیمار شد و رحلت یافت

وزیر اعظم کار را بغایت دشوار دید نه پای رفتن و نه جای ماندن تخت وفات پادشاه پنهان کرد و گفت سلطان امر فرموده که اگر حصار صبح
مفتوح نشود مرا بقتل رساند و باید امروز فتح اتفاق افتد و زر بسیاری بلشکریان داده بوعد و وعید و بیم و امید بفتح حصار پرداختند و در آن روز
چندان نصاری مقتول شد که احصای آن نتوان کرد و وزیر آدمی فرستاده سلطان سلیم را بحکم سلطان سلیمان خان بایلغار احضار داد از اسلامبول
بتعجیل رسید و او را استقبال کرده بر سر نعش سلطان که در خیمه خاص پنهان بود بیاورد آنگاه سپاه از قضیه ماضیه آگاه شدند که وارث ملک و دولت
حاضر و جالس بود ایام سلطنت سلطان سلیمان خان چهل و هشت سال امتداد یافت و در عهد و ممالک روم بکمال آبادانی رسید شاه طهماسب
همیشه میگفته که جای هفده سلطان و پادشاه صاحب سکه در تصرف سلطان سلیمان خان آمده که هر یک برابر خراسان و عراق است و توانسته
که هشتصد هزار سوار علوفه خوار داشته علی ای حال چون خبر فوت آن سلطان سلیمان جلال بشاه طهماسب رسید نهایت اندوه و ملال حاصل کرد
و نامه بسلطان سلیم خان نگاشته بعد از تعزیه و تهنیه با بعضی اقمشه و امتعه عراق و ایران و بازان شکاری روانه کرد و این شاهقلی سلطان
سفیر ایران حاکم چخور سعد و نخجوان و ایروان بود با چهارصد سوار که اسبهای ایشان زین طلا و نقره داشتند متوجه روم شد و پنجاه هزار تومان
از اندوخته خود مخارج نمود و سیصد تاج قزلباش بر سر بحضور قیصر رفت و از احدی از رومیه چیزی قبول ننموده بعد از ابلاغ و پیغام
و نوشته در کمال جلال بازگشته مراسله سلطان سلیم خان مشتمل بود بر تجدید عهد و پیمان و استحکام امر مصالحه روم و ایران بود اما وزیر اعظم
بمعصوم بیک صفوی نوشته بود که غرض از فرستادن ایلچی با این زیب و زینت چیست اینها در روم جلوه ندارد و خود با دو سوار آمدن کفایت
مینمود بهر صورت چندی پادشاه ایران بعیش و شکار مشغول بود و درین سال که نهصد و هشتاد و پنج بود امری قابل نگارش رخ نمود الا
گرفتاری سیمون خان گرجی که نگاشته میگردد

ذکر محاربات قزلباشیه با سیمون خان گرجی و گرفتاری سیمون خان

چون در ضمن وقایع سنوات گذشته صورت ترقیم یافت که داود خان بدربار شاه سلیمان نشان آمده بحکومت تفلیس تخصیص پذیرفت
و برادرش سیمون خان گرجی مکرر از حسد تسخیر تفلیس آمده کاری از پیش نبرده فرار کرده برفت در حدود این سال نیز جمعی از انصار او گرجیان
و ارامنه فراهم کرده بتفلیس آمد داود خان و بعضی از ناوران با جنود قزلباشیه که در آن حدود بودند بمصاف سیمون خان مبادرت جستند
و در آن مصاف قزلباشیه که معدودی بودند شکست یافتند و بقلعه داری رفتند ابراهیم خلیفه قرامانلو که سردار گروه قزلباش بود در آن معرکه
پای افشرده بعلت قلت سپاه قزلباش در آن رزم و پرخاش شهید شد اصحاب داود خان نیز تاب مقاومت با جنود سیمون جالوت سیر
نیاورده بالاتفاق روی بداود کرده فریاد یا داود لا طاقة لنا الیوم بجالوت و جنوده بر آورده راه هزیمت و تخلف پیمودند و نیز بالضروره
بتفلیس آمد و از قزلباشیه استمداد و استعانت جسته حسام بیک قرامانلو لشکری جمع کرده با داود برزم سیمون برادر او رفته در هزیمت نیز کاری
از عقده کار گشوده نگردید و مغلوب بتفلیس بازگشتند سیمون خان تصور آنکه دو بار برادر و سپاه او غالب شده و اهالی تفلیس را مالیده
و بر روی او در نخواهند بست و تفلیس مفتوح خواهد شد روی بدانسوی کرد سپاه قزلباشیه که در شهر بمحاربت قلعه اشتغال داشتند سیمون
بتواتر تیر از قلعه گیری دلگیر گردند و همی تیر بارنده شد چون تگرگ جمعی از سپاه گرجیه مثقوب و مجروح و مطعون و مذبوح شدند از ممانعت
قزلباشیه و مخالفت گرجیه امکان استقامت و استدامت در آن رزمگاه نداشته ناچار طبل رحیل فرو کوفته و لوای رجعت برافراشته
روی بکوری نهاد چون منهیان بلا این اخبار بسمع شاه والانژاد رسانیدند عروق حمیت و اعصاب عصبیت شاه از گرمی خون غیرت
بهیجان و ضربان در آمد فی الفور فرمان قضا جریان شرف صدور یافت که شمخال خان چرکس حاکم شکی باتفاق امرای قاجار داود خان را
بهمراه برگرفته بر سر سیمون روند و در هر حال از او در نگذرند تا بدست آرند یا همه از پای در آیند چون فرمان پادشاهی بایشان رسید
با حشاد حشر و اجتماع لشکر پرداختند از آن بلاد و دیار نیز جمعی مردان کار فراهم کردند و چون قضای مبرم و بلای محکم رو بسوی سیمون
نهادند سیمون چون از حرکت لشکر خبردار شد نیت از کوه غم شکوه بگرفت چون کوه گرفته کوه بگرفت سپاه کوه پیما دخاره نهاد
رعد غریو صاعقه خروش قزلباشیه راه جبال بر گرفتند و بفراز اطلال برفتند از خون گرجیان قله کوه چون قمه قلزم مواج شد و از صدمت
توپ و خمپاره کهوف و مغاره چون زیبق بر جراح آمد سیمون با جمعی از ارامنه بر مرکب جهل راکب و بمبارزت غازیان اسلام راغب
گردیده بر سپاه قزلباشیه حمله آورد و یکدو کس را مقتول و مجروح کرد بمضمون آنکه صید را چون اجل آید سوی صیاد رود شمخال خان چرکس حاکم شکی

بار خورده یکی از غلامان شمخال بر او حمله کرد و بطعن سنان جانستان ایسمیون مطعون شده از فراز مرکب صرصر قرین بخاک مقرون آمد دیگری از غازیان اسلام بحمایت و اعانت آن غلام رسیده ایسمیون را زنده دستگیر و اسیر کردند اتباع ایسمیون خان که در حوالی وی بودند بعضی مقتول شدند و برخی بفرار مشغول چون سپاه آن روسیاه سر رشته خود را گسسته با آهنگ غازیان قزلباش و اسلام دیدند بالکلیه عزیمت هزیمت کردند المؤلفه

چو سردار بگرفته گردد بجنگ   سپه را نماند مقام درنگ

امرای عظام منصور و مظفر و مشعوف و مفتخر از آن رزم بازگشتند و باقبال پادشاه عصر با شاد فتح و نصرت دمساز ایسمیون را با سایر اسیران مقید و محبوس بحضور شهریار ایران گسیل کردند و ایسمیون در شهر قزوین در کمال ملامت و توبیخ و بحسن نظر پادشاه اسلام پناه درآمد چندی او را باسلام ترغیب و تکلیف و بکلمه شهادت تشویق و تالیف نمودند بواسطه تقلید اجداد و آبا از قبول اسلام اجتناب با کرد پادشاه اسلام چون او را بد فطرت دید بقتل او فرمان داد و بمفاد کل مولود یولد علی الفطرة حتی ابواه یهودانه و یمجسانه و ینصرانه او را بقلعه الموت فرستاد تا کی از شوائب ریب متخلی شود و از غشاوه عیب متجلی چنانکه در زمان شاه اسمعیل ثانی بطریقه انیقه مسلمانی رغبت کرد و با پادشاه بمرتبه انما المؤمنون اخوة نسبت اخوت حاصل آورد و دولتخواهیها از او بظهور رسید که در مقام خود ترقیم خواهد یافت که حکما گفته اند مَن لم یؤدبه الابوان ادبه الملوان یعنی هر فرزند را که پدر و مادر مؤدب نکنند شب و روز و سال و ماه و گردش روزگار مؤدب خواهند کرد بیت

پدر و مادر جهان لطیف   عقل گویا شناس و نفس شریف

و در اوایل نهصد و هشتاد و شش معصوم بیک صفوی وکیل السلطنه قصد زیارت مکه معظمه نمود و جمعی با وی همراهی کردند و وی درین سفر بسعادت شهادت فایز شد

ذکر رفتن وکیل السلطنه معصوم بیک صفوی بمکه معظمه و شهادت وی در آن سفر خیرت اثر و آغاز ظهور خلف عهد رومیه با پادشاه ایران

معصوم بیک صفوی که وکیل السلطنه و منسوب بآن سلسله علیه بود قصد حج بیت الله نمود بعد از استجازه از حاکم روم با سیصد سوار و اسباب شایسته این سفر روانه شد و شاه طهماسب را با وی کمال اعتماد بود و فرزندانش را چون فرزندان خود تربیت میفرمود درین وقت صدرالدین خان ولد او را با تالیکی شاهزاده سلطان حیدر میرزا که اعز شاهزادگان بود مفتخر فرمود و پسر دیگرش سید بیک حکومت استراباد یافت و پسر دیگرش سید محمد خان بخدمت حضور مخصوص شد و خان میرزا پسر دیگرش که کمال فضیلت داشته بهمراه پدر رفت و میر محمد یوسف صدر ایران نیز رفاقت کرد و چون با بتدای ملک روم درآمدند بحکم سلطان سلیم خان بن سلیمان خان خواندکار مهماندار معین شد و منزل بمنزل در نهایت اعزاز و اکرام همی رفتند چون از شام گذشته بحوالی مکه درآمدند جمعی از اعراب بادیه هنگام طلوع فجر بر سر راه حاج آمده جمعی را بقتل رسانیدند و عیال بعضی را بردند میر حاج رومی در استرداد زنان حاج تهاون و تسامح ورزید معصوم بیک بدو گفت چرا در پی اعراب نمیروی میر حاج گفت عربان دور شده اند نمیرسیم معصوم بیک با سواران خود حرکت نموده در میان روز بدیشان رسید چون اعراب بسیار بودند و همیشه با اعراب روم و شام مردانه محاربه میکرده اند و غلبه غالب بوده اند بایستادند و مقاتله کردند و معصوم بیک که پیری شکسته هشتاد ساله بود بر ایشان حمله کرده رزمی صعب در پیوستند سیصد سوار قزلباشیه بر آنها غلبه کردند و بسیاری از اعراب درین بادیه بقتل رسیدند و اموال و عیال حاج را از ایشان گرفته آورده بقافله حاج دادند رومیه از اتفاق این امر بسیار خجل و منفعل شدند و صورت واقعه را بقیصر معروض داشتند که قزلباش درین ولایت نیز ضرب دست باعراب نموده جمعی رعایای خواندکار را بقتل آورده چون قوافل حاج بمدینه شریفه رسیدند اسلحه از خود دور کرده احرام بستند معصوم بیک و همراهان وی نیز باعتماد مصالحه با رومیه سلاح باز کرده بلباس احرام درآمدند و رومیان که نهانی قصد قتل سرکار معصوم بیک و همراهان وی داشتند و بواسطه اسلحه جرأت نمیکردند درین وقت اطمینان حاصل کردند در میانه مکه و مدینه که بین الحرمین است و ریختن خون در آنجا نهایت بیحرمتی است شبانگاه که آن پیر محرم معصوم عریان و مطمئن با همراهان بخواب رفته بودند سواران رومیه شبیخون برده معصوم بیک و میرزا خان و تمام همراهان او را عرضه شمشیر نامردی و بی انصافی کردند و اموال وی را که زیاده از حصر بود ضبط نموده آوازه درانداختند که اعراب بادیه این کار کرده اند و بدین دستاویز در آن شب اموال حاج بالکلیه بغارت رومیه رفت و این اول خلافی بود که بعد از مصالحه از رومیه نسبت بقزلباش سر زد و سر حدیث صحیح نبوی که فرموده لا دین لمن لا عهد له بظهور آمد و جمعی از مردم بزرگ و معتبر ایران که درین سال بحج بیت الله رفته بودند بعد ازین کار از راه بادیه و جده و کشتی و بنادر هندوستان اراده عاده داشتند و کشتیها در دریا غریق شده هیچکدام سلامت نیافتند و چون این خبر بسمع شاه طهماسب رسید زیاده از حد اندوهناک

دیگر مرده شد اما چون مصلحت دولت در تغافل و تساهل بود پرده از روی کار برنگرفت و قیصر روم چند نفر بیچاره از اعراب مقصر را فرمود که در حوالی مکه مقتول
کردند و مشهور ساختند که قاتلین معصوم بیک بوده اند معصوم بیک با پسر بسعادت شهادت رسید و هر دو سلطان در مکه شهید شدند و هنوز این خلف عهد
و غدر در دفاتر نگارندگان سیر مرقوم است و مرقوم خواهد بود لمؤلفه نه دنیا و نه جاه و بر دوام   خوش آنکه گیتی بود نیکنام **ذکر حال اسمعیل میرزا
در قلعه قهقهه و دو فرقه شدن قزلباشیه و آغاز فساد در دولت شاه طهماسب و نفاق امرا و ذکر سلطان حیدر میرزا**
نواب شاهزاده اسمعیل میرزا فرزند شاه طهماسب صفوی که از بدخوئی بحکم شاه حقیقت آگاه بعد از مراجعت از هرات حسب الاستحقاق در قلعه قهقهه
محبوس بود در این اوقات حبیب بیک استاجلو عم حسین بیک یوزباشی بحراست و محافظت وی میپرداخت چون آن حصن حصین بجز یکراه راهی نداشت
آن راه را محفوظ و مضبوط کرده بودند و اسمعیل میرزا را بندی ننموده در بالای قلعه گردش میکرد و حارسان چندان بر او سخت نمیگرفتند
جمعی از صوفیان صفوی در کسوت قلندری از روم بپای قلعه آمده بودند و اسمعیل میرزا که گاه از فراز باره خود را بدان صوفیان مینمود و سخن
میگفت و چون علمای عراق بشاه طهماسب گفته بودند که زر مسکوک چون در خزینه مجموع میگردد بر آن زکوة لازم است بحکم شاه زرها و نقرهها را
شکسته خشت وار ساخته بقلعهها نقل کرده بودند از آنجمله در قلعه قهقهه نیز خشتی چند زرین و سیمین بود در این سال که نهصد و هشتاد و هفت بود
اسمعیل میرزا از آن خشتها بصوفیان رومی که در زیر قلعه بودند داده که آنها با اردبیل برده نقد کرده بعضی مصارف میرسانیدند خزینه دار قلعه بر فوت
خشتها اطلاع یافته بملازمان حبیب بیک گمان برده بالاخره بتحقیق پیوست که خشتها را گماشتگان شاهزاده برده اند و بحکم او بقلندران داده اند
و حبیب بیک در این باب با شاهزاده تندی نمود و شاهزاده از او برنجید و از اتفاقات شاهزاده اسمعیل را با زن یکی از ملازمان حبیب بیک سری بوده در
هنگام شب بخانه وی میرفت شبی آن مرد خبردار شده بحبیب بیک خبر داده که اینک اسمعیل میرزا در خانه من آمده با زن من گرم مغازله و معاشقه است
ع گرت نیست باور بیا و ببین   حبیب بیک بخانه محبوبه شاهزاده در آمد که شاهزاده را منع کند در آن ظلمت لیل و خانه تاریک شاهزاده با حبیب بیک
در آویخته و بر حسب اتفاق مشتی بر دهن شاهزاده آمده دو دندان پیشین او خلع و قلع گردیده افتاد و میرزا از دندان طمع از آن صید کنده شده خشمگین بدر رفت
حبیب بیک استاجلو حقیقت سرقت خشت و تفصیل آن واقعه زشت را در ضمن عریضه بمحرمان دربار پادشاهی مشهود گردانید شاه طهماسب از استماع
این اخبار بغایت آزرده خاطر گشت و میرزین العابدین کاشانی را بتفحص و تحقیق این امورات روانه قلعه قهقهه فرمود لهذا در میان اویماق استاجلو آن
که صاحب منصبان دربار شهریار بودند با اسمعیل میرزا کدورت و خلاف و نفاق آشکار شد حسین بیک یوزباشی استاجلو که مقرب حضرت سلطان
ایران و سلطان مصطفی میرزا ولد شاه سپرده وی بوده در فکر عواقب این امور افتاده با سلطان حیدر میرزا پسر ارشد و عزیز شاه طهماسب که بعد از
رفتن معصوم بیک بمکه او وکیل و نایب شاه بود مقدمات اخلاص کیشی و آشنائی بظهور آورده بواسطه سلطان مصطفی میرزا که بحسب سال با سلطان حیدر
قریب الانس و قریب العهد بود سلسله دوستی و استحکام پذیرفت و حسین بیک دانست که اگر اسمعیل میرزا بولایت عهد و سلطنت رسد با استاجلو
خصمی خواهد کرد متفق کردن امرای شاهی و اویماقات با سلطان حیدر میرزا کوشیده تخت اویماق سلسله جلیله قاجاریه را که در تمام الوس
قزلباش بشجاعت و دلیری و بسیاری طایفه ممتاز بودند با خود متفق گردانید و جمعی که بتحقیق حال اسمعیل میرزا بقلعه قهقهه رفته بودند باز آمدند
صورت حال عرضه داشتند معلوم شد که اسمعیل میرزا خلاف کرده مزید رنجش خاطر پادشاهی شد و لیکن حبیب بیک حارس را نیز که خلاف
ادب کرده بود با میر اصلاخان افشار تبدیل یافت پنجاه کس از قورچیان افشار که با استاجلو مخاصمه داشتند بمحافظه قلعه روان شدند اما اعتماد
بر یکطایفه ننموده قلعه را بخلیفه انصار قراداغلو که با استاجلو موافقتی داشت سپردند خلیفه انصار قراداغلو که با تمام اویماق خود در آن نواحی
صحرانشین بوده اند بحکم شاه بپای قلعه آمدند چنانکه قریب ده هزار خانه قراداغلی قلعه را در میان گرفتند و خاطر پادشاه بواسطه حافظ و حارس
افشار از ذات اسمعیل میرزا و بواسطه خلیفه از محافظه و فرار اسمعیل میرزا و حفظ قلعه مذکور اطمینان یافت و در میان الوس قزلباش خلاف افتاد
جمعی اسمعیل میرزائی و جمعی سلطان حیدر میرزائی شدند و چون مادر حیدر میرزا سلطان خانم خواهر علیخان حاکم گرجستان بود تمام گرجیان
با سلطان حیدر موافقت داشتند مادر امام قلی میرزا و مصطفی میرزا نیز گرجیه بودند برادران و متعلقان بسلطان حیدر پیوستند و صدر الدین خان
ولد معصوم بیک صفوی نیز در نزد سلطان حیدر میرزا معتبر شده همه صفویان نیز با او بودند و کار سلطان حیدر بالا گرفت و آغاز اختلاف و نفاق
قزلباشیه از این دو گروهی بهم رسید و مایه فتنههای بزرگ گردید فتنه خوابیده را بیدار کردند و در تقویت و اسباب چیدند و در زمان حرم نیز این دو د

ظهور کرده بعضی با پری خان خانم دختر شاه و بعضی با والده سلطان حیدر اتفاق کردند و چون مادر پری خان خانم خواهر شمخال خان چرکس بود و خدام و خدمه بیرونی و
درونی غالبا چرکسه و گرجیه بودند با آن دو زن پیوسته دو دسته شدند و ماده این فتنه در حکام بلاد نیز نشر نمود و وزرای دیوان پادشاهی
نیز دو فرقه شدند حتی علمای بلاد نیز هر یک خود را بطرفی بستند و پری خان خانم دختر شاه دانست که مخاصمهٔ وی با سلطان حیدر مایه کاری نیست
برادر مادری خود سلطان سلیمان را که در مشهد بود در خدمت شاه توسط کرده بقزوین آورده و شاه با سلیمان میرزا توجهی میفرمود اما استعدادی
نداشت و ممسک و طماع و بیوقار بود و چون پریخان خانم از برادر خود مایوس شد غایبانه اظهار دوستی با اسمعیل میرزا که کل الوس قزلباش بدو مایل
بودند نمود و همه غافل که از او چه خواهند دید و بر حسب اتفاق درین سال شاه را ناسوری بر عضو نشستگاه برآمد که غالبا در اندرون تکیه میکرد
و اطبا معالجه میکردند الوس قزلباش که پادشاه را مریض دانستند همه روزه تمامی لشکر و دربار سلطان حیدر میرزا میرفتند و پری خان
این معنی را بشاه عرضه داشته شاه از سلطان حیدر و امرای خود آزرده خاطر شد و بعد از صحت شاه سلطان ابراهیم میرزا ولد بهرام میرزا را در
امورات خاصه خود رتق و فتق فرمود و از عدم استعداد و بار سلطان حیدر میرزا تقدیم و ترجیح یافت و با الاستقلال بنیابت میرزا این ماند و چون
اخبار با اسمعیل میرزا که در قهقهه محبوس بود و از ولایت عهد مایوس رسید از راه حسد و خامی عریضه به پدر بزرگوار شاه طهماسب نگاشته از تقرب
با در سلطان حیدر و معایب آن کار شرحی مرقوم داشته از جمله صریحا نوشت که از زنان امین نباید بود و قضیهٔ زن شیخ حسن کوچک را که در استحکام
مواقعهٔ سلطنتین شوهر کرفته بیفشرد تا بمرد و سلمان ساوجی در آن باب قطعه منظوم کرده که مصراع اخیر در کمال تشهیر است زهی خجسته زنی خایه دار مرد
افکن در آن نوشته مفصل مرقوم کرده بود شاه طهماسب که از جسارت پسر رنجه خاطر بود از این عبارات زیاده برنجید و از آن پس عرایض او را
مطالعه قابل نشمرد ولی در محافظه وی بیش از پیش اهتمام میداشت و درین سنوات ییلاق و قشلاق هم در قزوین بود و امر اعمارات عالی در آن شهر بنیاد
نهادند و باتمام رسانیدند و شاه نیز در آبادانی آنجا ساعی بود چنانکه یکهزار دکان بزازی قدیمی و جدیدی در قزوین معمور بود و اکثر رعایا بثروت
و تمول رسیدند و شاه طهماسب هشت سال از ولایاتی که خالصه بود خراج نگرفت و میفرمود که درین ایام ما را بزر احتیاجی نیست زیرا که دشمنی
در برابر نیامده که بجهه حفظ ملک سیم و زر بمخارج لشکر داده شود زر و سیم ما در نزد رعایا باشد داد و ستد کنند و منتفع کردند بهتر است زیرا که در خزینه ما
نمی افزاید ما نیز نه تاجریم که معامله کنیم چه در خزینه باشد و چه در نزد مردم برای ما فرقی نکند که خزینه و خزینه دار ملوک رعایا و دهاقین میباشند و اگر
زحمت و تجارت و دهقنت رعایا نباشد سلاطین چگونه تعیش و زندگانی توانند کرد نظم نه از بهر آن میستانم خراج که زینت کنم بر خود و تخت و تاج
هزاران پراز بهر لشکر بود نه از بهر آذین و زیور بود دل دوستان جمع بهتر که کنج خزینه تهی به که مردم برنج رعیت چو بیخ است سلطان درخت
درخت ای پسر باشد از بیخ سخت فراخی در آن مرز و کشور مخواه که دلتنک بینی رعیت ز شاه و در تواریخ آورده اند که از کنار آب جیحون تا لب آب
شط العرب راههای ایران سراسر بدولت او ایمن بود و تجار بفراغت آمد و شد میکردند و یکدینار کسی از ایشان آل تمغا و عشور و ده یک و راهبانی
و دروازه داری نمیکرفت لهذا ایران در عهد او معمور کردید و نام او جاودانی به نیکی باقی بماند

بیان آمدن شاهزاده خوارزم بحضور شاه طهماسب و منازعه اوزبک در جام با زینل خان

مجملا اینکه چون در حدود سنه نهصد و هشتاد و هشت عبدالله خان بن اسکندر بن
جانی سلطان برادرزاده پیر محمد خان در ماوراء النهر استقلال تمام یافت حاجی محمد خان معروف بحاجم خان اوزبک حاکم خوارزم از عبدالله خان
مذکور خوفمند شده پسر خود را با هدایا بدرگاه شاه طهماسب فرستاده دختر خود را نیز بنام شاهزاده عالیمقام سلطان حیدر میرزا نامزد نمود پادشاه
ایران در اعزاز و اکرام خان زاده خوارزم دقیقه مهمل نگذاشت و جمیع شاهزادگان را باستقبال او فرستاد و یکی از بلاد ایران را باقطاع او مقرر فرمود
کذلک ابو محمد خان حاکم نسا و مرو و ابیورد در مقام اطاعت درآمده بانعام و اکرام کامل اختصاص یافت و اوزبک خان بن رستم خان بن جانی
بیک بخلاف آن طوایف با ده هزار اوزبک جرار بحدود دشت حسن و زورآباد جام درآمدند و غارتی کرده روانه اند خود و شبرغان میبودند زینل
خان ولد ابراهیم خان ذوالقدر حاکم جام میر حسین سلطان فیروز جنگ را طلب کرده در دفع اوزبکیه با او محاورت و مشاورت نمود
او و حاجی سلطان کوتوال که از امرای جغتای بودند هر دو با دستهای قشون خود بزینل خان پیوستند و بمظاهرت ایشان مستظهر شده
اراده تعاقب اوزبکیه کرده اما آنها مصلحت ندانستند زینل خان لجاجت کرده و با دو هزار و پانصد نفر قزلباش و جغتای از دنبال ایشان
تاخته در پل خاتون بدیشان رسیده اوزبکیه دو سه هزار کس در برابر زینل خان بگذاشته مابقی کمین گرفتند و زینل خان بر آنها حمله کرده

اوزبکیه روی

اوزبکیه بسوی کمینگاه گریختند مردم زینل خان همه بجمع کردن غارت مبادرت نمودند و پراکنده شدند ناگاه اوزبک خان از کمین خدیعت بیرون آمد
بر سر قزلباشیه ریخته بیک حمله جنود امرا منهزم شدند و بقدر قدرت پای افشرده محاربه کردند و یکهزار نفر قزلباش در برخی جنگهای عرصهٔ شمشیر اوزبکیه
شدند زینل خان و میر حسین سلطان بقتل آمدند حاجی کوتوال با بعضی فرار کرده جان بدر برده و از سوء تدبیر و جهالت زینل خان چنین چشم
زخمی بسپاه قزلباشیه روی داده اوزبک خان با فر فرعونی بولایت اندخود و شبرغان مراجعت کرده و شاه بواسطه سوء تدبیر زینل خان
ببازماندگان او التفاتی نفرمود **ذکر فتنهٔ گیلان و مامور شدن سپاه و فتح قورچیان در رزم امیره دباج سپهسالار**
در سنه نهصد و هشتاد و نه از حوادث گردون فتنه زای در گیلان نیز فتنهٔ تازه برخواست اجمال این مقال اینکه الله قلی سلطان حاکم گیلان
بواسطه گرمی هوا به ییلاق رفته بود جمعی از سپاهیان و لئام آن ولایت بهم پیوسته سید حسن نامی را نسبت قرابت با جداد خان احمد خان دادند
و بایالت گیلان برداشتند و امیره دباج نامی را اسپهبد و سپهسالار خوانده او با حشری انبوه بلاهیجان آمده بر سر جماعتی از صوفیان صفویه که در
قلعه کوتوال بودند تاخته آماده جنگ و جدال شدند چون حصار نااستواری بیشمار داشت لاجرم بر آن قلعه مستولی شدند و آن صوفیه را با زنان
و اطفال که در آن قلعهٔ کوتوال بودند بقتل آوردند پس سخره بر سر کتاش ولد الله قلی سلطان بر ریختند و بدر رفته ملازمانش را بدست آورده بکشتند
امیره ساسان از لشکر با جمعی عسکر برزم دباج آمده چون عدد سپاه دباج به بیست هزار رسیده بود ساسان لاعلاج گروفری کرده هراسان از میان
بدر رفت و این اخبار بعرض شهریار ایران رسید قوچی خلیفه مهردار و فوجی قورچیان جلادت شعار و امیر غیب بیک استاجلو و غرسلیر روانهٔ گیلان
شدند همانا روزی در عرض راه در طی مقالات برتری سخنی از شجاعت و دلاوری در میان بود یکصد و سی نفر از آن جوانان بهادری کرده
بی رخصت امرا باتفاق قدم در آن ولایت نهادند آری باتفاق جهان میتوان گرفت چون بکوکه و کسیم تکمیزلی لاهیجان در رسیدند گیلانیان
مستعد پرخاش از وصول قورچیان قزلباش آگاه شدند باندیشه اینکه همه را اسیر میکنیم و این معنی باعث خوف آیندگان دیگر خواهد شد باستقبال
آن فوج قلیل در حرکت آمدند جوانان قزلباش تکیه بر حفظ خداوند کرده و بر قضیهٔ قاطعهٔ کم من فئة قلیلة غلبت فئة کثیرة باذن الله تعالی تکیه نموده
دست بر شمشیرهای قاطعه کرده حمله بر عساکر گیل و دیلم برده درهم ریختند و گل و لای آن منازل را بخون گیلانیان آمیختند و گیلانیان فوجا فوج
و صفا صف در رسیدند و آتش محاربه را اضطرام دادند جوانان شیردل زنجیر گسل بی اندیشه و گسل رزمی چنان با آن سپاه کردند که قصهٔ رستم و
اسفندیار از لوحهٔ خاطر روزگار محو گردید درین اثنا تیری بر امیره دباج سپهسالار گیلان رسیده و از اسب درغلطیده نام زیاده از یکهزار نفر از سپاه
گیلان در دفتر قتیلان ثبت شد باقی تاب ثبات نیاورده روی برگرده بگریختند و قورچیان بلاهیجان رفته بگرفتند و امرا از دنبال بوقتی آمدند که سپاه
اعدا شکسته و مجروح و قلعهٔ لاهیجان در دست مفتوح گشته بود و بیست هزار گیلی و دیلم زده بن و مرزاق ریخته به بیشها و جنگلها گریخته امرا در خدمت حضرت
شاه طهماسب مقصر و مطعون شدند و الله قلی سلطان حاکم سابق معزول گردید و پیره محمد خان استاجلو اتابیک شاهزاده [illegible] میرزا در رکاب
شاهزاده بایالت گیلان شتافته و الله قلی سلطان حاکم سابق گیلان با آنکه جمعی از ملازمین و اقربای او بقتل آمده بودند بملاحظه اینکه از غفلت و غرور
او این امر واقع شده بود که بعضی از مستحفظین لاهیجان کشته شده بودند مخطی و مقصر گردید و از نظر پادشاه که مرشد کامل بود افتاد چنانکه صوفیان صافی
اعتقاد صفویه که در دربار بودند او را به بارگاه شاه میبردند و دست رد بر سینهٔ او مینهادند او نیز از غایت ارادت و صداقت بخانه خود نرفته
با عیال خود بخفته مدت سه ماه بر در بارگاه پادشاه مقصروار و شرمسار در کمال مسکنت و انکساری فرش و خوابگاه و پوشش شب و روز در زیر برف و
باران نشسته بود که مرشد کامل از جرایم او درگذرد و بچشم التفات و عطوفت در وی نگرد تا ماه مبارک رمضان درآمد و جمعی از سادات و فضلا که بحضور
پادشاه میرفتند بر حال او رقت نمودند و در حضرت شهریار از او شفاعت و توسط کردند که گناه او بخشیده شود شاه طهماسب بجهة خاطر علما و سادات
که محترم بودند فرمود از گناه او گذشتیم و مرخص است که بخانه خود رود و در روز عید رمضان بحضور شرفیاب شود و الله قلی سلطان امیدوار بخانه
خود رفته در روز عید سعید با آداب صوفیگری بحضور آمده زمین بوسید و شکر نعمت گفت و در آغاز دولت اسمعیل میرزا بدست تکلویان کشته شد مؤلفه
غلامان که راه یقین داشتند   بشاهان ارادت چنین داشتند   چنین صوفیان راستان بوده اند   بصدق و صفا داستان بوده اند **ذکر وفات
سلطان سلیم خان و رفتن شاه محمد و بازآمدن از روم و بعضی وقایع غریبهٔ این سال** چون سلطان سلیم خان ثانی سالی چند بعیش
و کامرانی بگذرانید از غایت ولوع بر شرب خمر مداومت درین امر کمتر [illegible] و وزراء الفتوحات روانه نمودی آخر الامر تاب [illegible] شد و علیل گشت

وضعیف آمد و چون هشت سال در جاه و جلال گذرانید نوبتش بسر رسیده رحلت یافت و پسرش سلطان مرادخان ثالث بر جای وی بسلطنت روم
جالس گردید و برادران خود را بقتل درآورد و چون خبر رحلت سلطان روم بپادشاه ایران رسید ملول گردید بحکم مصالح و رسم تعزیت و تهنیت شاه
محمد بیک استاجلو را که از کمال دانائی لقمان لقب داشت باسلامبول روانه کرد و هدایای چند مرسول شد که از آنجمله خیمه بود که نهایت وسعت
داشت و از اطلس فرنگی دوخته بودند و تمام آنرا زردوزی کرده تماثیل عجیبه و نقوش بدیعه ممثل و موشح منقش بود و ستونش را سراسر بسبیکهٔ زر گرفته بودند
و بفیروزه درشت مرصع ساخته چون خیمهٔ چنین تا غایت در ایران باتمام نرسیده بود چند روز بجهت نظارهٔ نظارگیان در میدان برافراشتند
و هنگام رفتن شاه محمد بیک ولد شاهقلی سلطان که سابقا بسفارت اسلامبول رفته بود بپچیده فرستادند سفیر مذکور راه روم برگرفته با هیبتی
تمام و حشمتی عظیم بروم رسیده تعزیت و تهنیت گفته با نامهٔ دوستی ختامهٔ قیصر و هدایای نفیسهٔ روم مراجعت نمود و کیفیت احوال آن دیار را بحضرت
شاهی معروض داشت و این واقعه در سال نهصد و هشتاد اتفاق افتاد و در سال دیگر جمعی مبتدعین مذاهب در کاشان بهم رسیدند دعوی امامت
کردند مراد نامی رئیس این طایفهٔ بد اعتقاد بود و جمعی بمحمود پسیخانی که صد و پنجاه سال قبل فوت شده بود متهم شدند امیرخان موصلو و جمعی مامور گردیده
آنها را بدست آورده مقتول کردند و مراد نام را بحضور شاه آوردند در دولتخانهٔ پادشاهی مقید بود و دیدار بیک پسر فرخزاد بیک ایشیک آقاسی باشی
بمحافظتش مامور شد چون این مراد نام مرد و مقید نام مقید جوانی ساده روی با ملاحت و صباحت بود محمد مقیم برادر میرزا بیک که از وزرای معتبر
ایران محسوب میشده درین ایام منصب وزارت ارض اقدس رسیده بود با مراد محبتی داشت چند راس اسب آزموده ریاضت نموده آماده کرده
مراد شبی از خانهٔ سلطانی گریخته بخانهٔ محمد مقیم رفته بر اسب سوار گردیده و براه لار و هرمز رفت علی الصباح که شاه طهماسب از فرار مراد مطلع شد از غایت
تغیر فرمود که محافظان وی کور اویند انگشت از ممالک محروسهٔ من بیرون روند دیدار بیک که صوفی زاده و جوان صادق مردانه آزاده بود سوار شده
راه فارس گرفت در لارستان خبر یافت که مراد از راه کیج و مکران بحدود قندهار رفته است دیدار بیک را کار مشکل شده ناچار با سواری چند از همراهان
خود راه بیابان گرفت از ان راه بی آب پر خطر بمشقت هر چه بیشتر عبور کرده بعد از چهار ماه در نواحی قندهار و افغانستان مراد را بدست آورده و
مراجعت نمود این مردانگی و فرزانگی و صدق و صفا شاه را بر سر التفات آورده از دیدار بیک خوشنود شد ولی از مراد پرسش کرد که اسب را
باو که رسانیده مراد نیز حقیقت عرضه کرد و محمد مقیم که از حضار مجلس و مقیم آستان ارم مونس بود بحکم پادشاه مقید شد روز دیگر حکم پادشاهی جاری
گردید که محمد مقیم را تمام امرا و وزرای دربار شهر بشهر بپای دار برده بحلق آونگ کنند تا محبوس پادشاه را دیگری فرار نداده باشد وزرا بحکم شاه طهماسب
عمل نموده محمد مقیم را از دار بحلق او آویختند و مراد را با متابعین او بالکلیه بقتل آوردند دیدار بیک بیکگضت و همت مراد را بدست آورده و در نزد
مرشد کامل باظهار این ارادت عزت و سعادت یافت و بدرجات عالیه رسید و محمد مقیم که در سلک وزرا منسلک مقیم بود بخلافی که از راه هوس کرد
از دار قهر آونگ شد و بدرکات هاویه آرمید و پس نیکو گفته اند نظم در پادشاهان میدان دو سهم یکی زنعیم و یکی زجحیم بکردار دریا بود کار شاه یکیرا
بکف دُر یکی زو تباه **ذکر بعضی از حوادث و صوادر روزگار و عدل و داد شاه طهماسب صفوی الموسوی** در سال نهصد و
هشتاد و دو بتقدیر خالق قدیر و تاثیر کواکب حوادث پذیر در اغلب بلاد آباد ایران زلزلهٔ عظیم واقع شد و بسا عمارات هرمان صفات ویران
گردید خاصه در شهر کاشان لمؤلفه زمین را آنچنان آمد تب لرز که لرزان شد از ان هر بوم و هر مرز و در قریهٔ فین که در یک فرسنگی شهر است در
آن چشمه ایست عظیم که از یک سنگ بیرون می آید و چهار آسیا بر آن آب دایر است و سیاحان ربع مسکون مثل آن چشمه کمتر دیده اند و مدار
زراعت کاشان بر آن آبست بالتمام ویران شد چنانکه سه هزار خانهٔ معمورهٔ آن بکلی منهدم آمد و یکهزار و دویست کس نامی که نام ایشان محقق
بود هلاک شدند و جمعی که گمنام و فقیر و رعیت بودند از اندازه بیرون بهلاکت رسیدند و گویند در آن ولایت رسم بوده که هنگام رسیدن پنبه
و چیدن آن غوزه هر روز کل رعایا باتفاق به پنبه زاری میرفته اند و بجهت صاحب آن پنبه زار پنبه میچیده اند و آن اجتماع را سبب نشاط و انبساط
میکرده اند و آن روز که این زلزله اتفاق افتاد غالب رعایا و برایا در صحرا بوده و باین کار اشتغال مینموده اند لهذا آنچه در خانها مانده اند هلاک شده اند
و بجائی که خانهای آن موضع بوده است پس از ین زلزله بجز تلی خاک از آثار ربع و دمن نشانی نبوده درین سال شاه طهماسب وزارت ملک
ایران را بسید حسن فراهانی و خواجه جمال الدین علی تبریزی بمشارکه تفویض فرمود و میرزا شکر الله اصفهانی بمنصب استیفا سرافراز شد و بواسطهٔ
رشد و کفایت و کاردانی و درایت بر هر دو وزیر غلبه کرده صاحب اختیار ایران گردید هم درین سنه قلعهٔ بلنکان که در تصرف کردان بود بمبالغ

محمد لال

جمیله سلاق سلطان تکلو بتصرف قزلباش درآمد و امیرخان حاکم همدان بواسطهٔ خبط دماغ و اختلال عقل با رعایای آن ملک سوء سلوک پیشنهاد کرد چون صورت حال اهالی همدان بحضرت پادشاه هم‌داستان معلوم شد بسلاق حسین تعلق گرفت و محمد بیک ولد میرجعفر ساوجی بوزارت رسید و در سال نهصد و هشتاد و سه شاه طهماسب بملاحظهٔ رفاه خلایق و اصلاح حال رعایا و عدم اطمینان از وزرا امر کلیات و جزئیات امور ملک و سپاهی و رعایا و معاملات دیوانی را بنفس نفیس خویش رسیدگی و کفالت میفرمود که مبادا از شاهزادگان یا وزرا و امرا بر مظلومی ظلمی رود و در روز عرض اکبر یعنی یوم محشر پادشاه شاهان از وی بازپرسد بیت دران روز کز فعل پرسند و قول اولوالعزم را دل بلرزد ز هول و بگوشه نشینان درویش و صوفیان ریاضت کیش و علمای عقبی طلب و یتیمان بی پدر و غریبان دربدر علی اختلاف مراتبهم رأفت و رحمت و بذل و شفقت میفرمود و باکرام و انعام و رواتب و ادرار و وظایف باستمرار هر یک را خوشنود و خورسند میداشت و غالب اشهر الطاعت در عبادت و تضرع و تخشع و رقت و سوز بروز می‌آورد و شکر انعامهای منعم علی الاطلاق را لحظه فراموش نمیکرد و در آن خجسته عهد و پسندیده روزگار همه گیتی در مهد امن و امان غنوده بودند جمیع اطراف و اکناف آسایش و آرام داشتند از نهایت روم که نهایت مغرب است تا بنهایت ترکستان و مشرق و تمامت هندوستان تا غایت دریای چین چنان مامون و محصون بود که یک کس و دو کس با خروارهای زر عبور کردندی و کسی بدانها ننگریستی و نپرسیدی که کیستی چه سلطان مراد قیصر روم در کمال استقلال و معموریت بلاد بود و جلال الدین محمد اکبر بن همایون پادشاه بابری در نهایت سیاست و معدلت و کیاست هندوستان را آرام و آباد داشت و ایران نیز از حدود زمین داور و قندهار الی گرجستان و عمان و بغداد در عین آبادانی و آسودگی بودند و درین حدود کار گیتی بحد کمال رسیده بود و دولتها بعین استقلال و گوینده بسر نیکو گفته بیت کمال دور کناد ایزد از جمال جهان کجی رسد بجمالی کجا گرفت کمال

در ذکر واقعهٔ ناگزیر مرض و رحلت پادشاه ایران شاه طهماسب صفوی انار الله برهانه و اختلافات آن اوان

در اوایل صفر این سال که گاه سفر ارتحال پادشاه بیهمال شاه طهماسب بهادرخان صفوی الموسوی بود آن شاه والاجاه پهلو بر بستر ناتوانی نهاد و در آن ایام بحضوری و بیماری همچنان بسرانجام مهام ملک و دولت و تقویت امور دین و ملت مشغولی میکرد و چون بواسطهٔ مرور دهور و کرور شهور در عیار زر رایج ایران نقصانی پیدا شده بود شاه طهماسب اعیان و ارکان کل ممالک ایران را بحضور خواسته در باب شکستن زرهای ناتمام عیار مشاورتی میکرد که قراری شود تا ارباب تجارت را خسارتی نبود در روز دوسه بدین امر پرداخت پس از تشخیص و تخصیص لختی آسوده خاطر شد و ازین دغدغه برآمد و بدرون سرای بمعالجت نواسیر و جروح اسافل اعضا میل کرد مردم همچنان خاطرجمع با مور مرجوعه میپرداختند و شاه را بدن در تب و تاب افتاد و مع هذا از کمال صلابت ذات چنان رفتار می‌فرمود که کسی را گمان فترت بدان شاه پاک فطرت نمیرفت تا در چهاردهم صفر طبیبان حاذق سراسیمه شدند و زنان حرم بفکر سرانجام افتادند و هر تن بسامان کار خود پرداختند با دو سلطان حیدر میرزا بموالی خود پیغام کرد که آماده کار در تعیین شهریار باید بود و جمعی که با اسمعیل میرزای محبوس در قلعهٔ قهقهه سری داشتند در فکر انجام آن کار افتادند و چنانکه در ضمن حال اسمعیل میرزا اشعاری شد کل اهالی ایران دو فرقه بودند و کار خلاف و نفاق هر دو طایفه در رسید و در آنزمان در ایران از الوس و اویماق استاجلو بیشتر طایفه و طبقه نمیبودند چه بیست کس از آن الوس صاحب طبل و علم بودند و اویماق قاجار نیز که جماعتی شجاع و نامدار بودند با صفویه و الوس استاجلو در ولیعهدی سلطان حیدر میرزا معاهده و معاقده داشتند و امرای چراکسه خاصه شمخال خان و روملو و اق قوینلو و قراقوینلو و افشاریه و قراباغلو و تکلو و ترکمانیه و جمعی با هم موافقه کرده طالب اسمعیل میرزا بودند اجمالا امنای زنان بطلب سلطان حیدر میرزا رفتند و از قول شاه او را بحرم خواندند که در حین رحلت حاضر باشد و باعث قوت کار او گردد و مردم چنان دانند که شاه او را خوانده و ولیعهد کرده او نیز بحرم درآمد و قرار شاه طهماسب چنان بود که هر روز طایفه و جمعی بپاسداری دولتخانه خارج و داخل و درون و بیرون مخصوص باشند و اگر در روز نوبت و کشیک این طبقه طبقهٔ دیگر خواستندی داخل شوند راه ندادندی الا که از شاه طهماسب حکمی صریح بیاورند و درین ایام محارست حرم با طایفهٔ دولتخواه اسمعیل میرزا بوده و دولتخواهان سلطان حیدر راهی بدرگاه نداشتند و بمضمون اذا اراد الله شیئا هیّأ اسبابه هرگاه کار بخلاف بود سلطان حیدر میرزا در حرم نماند و در نزد دولتخواهان خود میرفت کار او بهتر بود چون سلطان حیدر بمشاورت زنان نادان بحرم درآمد و حال شاه والاجاه را دیگرگون دید مشوش خاطر گشته با زنان بگریه درآمد خواهر او پریخان خانم که با وی بکمال خصومت داشت در تقویت و حمایت اسمعیل میرزا را باوج شهریاری برمی‌افراشت از راه کید عظیم که در ذات او مخفی بود اظهار دوستی و خیرخواهی نسبت بسلطان حیدر کرده

او را سلطنت تهنیت گفت و بادی ایمان مغلظه میان در آورد و از اسمعیل میرزا اظهار یأس و نفرت نمود سلطان حیدر ساده دل نیز باور کرده و در همان
لحظه شب پادشاه ایران داعی حق را لبیک اجابت گفته طایر روح پرفتوحش شاخسار سدره و طوبی آشیان گزید و این واقعه در پانزدهم شهر
صفر نهصد و هشتاد و چهار بود از نوادر اتفاقات اینکه پانزدهم شهر صفر تاریخ وفات واقع شده است لمؤلفه دریغ آن شهنشاه کابلستان
که ایران زمین گر چو گلستان بفرهنگ فرزانه جاماسب بود به پیکار مردانه گشتاسب بود و فی الحقیقه شاه طهماسب پادشاهی عظیم الشان
و بزرگوار بود و قرب پنجاه و پنج سال در کمال شوکت و استقلال سلطنت فرمود در شجاعت بی عدیل بود چنانکه در مبادی پادشاهی سلاطین
اوزبکیه شیبانی که معادل دویست هزار سوار بخراسان در آمده بودند در هم شکست و چندین بار سلطان سلیمان خان قیصر روم با لشکری موفور
عزم ایران کرده از کمال حزم چنان با قیصر رزم کرد که بروی غلبه نیافت بلکه در هر باری که سلطان روم بایران آمد ضرر فاحش بلشکر رومی رسید
و جمعی گرفتار شدند و شاهان و شاهزادگان اطراف از روم و گرجستان و هندوستان و ترکستان بخدمت وی آمدند و متوسل بحضرت او
شدند با همه الطاف و اعطاف تمام بظهور آورده اسباب سلطنت وی بجائی رسید که کمتر از پادشاهان اسلامیه بر آن حاصل بود و بعد از اسم
مبارک امیر المؤمنین علی یکصد و چهارده هزار سپاه علوفه خوار از ترتیب او در ایران بهم پیوسته بودند و در جباخانه شاهی چندان اسلحه جمع شده
بود که محاسب وهم از احصای آن عاجز آمدی زیرا که قریب دو قرن هر ساله در اکثر بلاد ایران اسلحه آماده کرده تحویل بجباخانه میکردند و در فراشخانه
از خیام مخمل و اطلس فرنگ و خرگاه لاجیق و کلابتون دوزی و گلیمهای ابریشمینه چندان بود که تا آن غایت هیچ سلطانی از سلاطین عراق ندیده
بودند و دوازده هزار اسب و دوازده هزار استر بوقت رحلت در سرکار پادشاهی بود بالجمله در تقویت شریعت غرا و ترویج طریقت بیضا و
قهر اعدا و لطف احبا نظیر و مانند نداشت و علما و فضلا را محترم داشتی و تخم بر و احسان در اراضی قلوب رعایا و برایا کاشتی در ایام شباب بنا بر
اقتضای جوانی بشرب باده ارغوانی آلودگی داشته و چنانکه در گذشت در نهصد و سی و نه که نه سال از جلوسش گذشته و بیست ساله بود
از صمیم قلب بی سببی نادم و تایب گردید و در آن باب خود این رباعی فرموده رباعی یکچند پی زمرد سوده شدیم یکچند بیاقوت تر آلوده شدیم آلوده
گسی بود به هر رنگ که بود شستیم بآب توبه آسوده شدیم علی ای حال ولادت او در ذی حجه نهصد و دوازده و جلوسش را در نهصد و
سی و مدت عمر مبارکش را شصت و چهار سال و شش ماه و بیست و شش روز و مدت ملکش را پنجاه و پنج سال و کسری نگاشته اند و باروی مشهد
مقدس رضوی و تذهیب گنبد قدس را با باروی شهر طهران و عمارات بسیار قزوین از آثار او میدانند و چون اسمعیل میرزا را سفاک
قاسیة القلب دانسته بود بولیعهدی او راضی نبود و بتقدیر ربانی واگذاشت و در باب سلطان حیدر میرزا نیز وصیتی نفرمود و بمضمون این
دو بیت عمل کرد که فرزانگان گفته اند قطعه فرزند بنده ایست خدا را غمش مخور تو کیستی که به ز خداوند پروری گر مقبل است گنج سعادت
برای اوست ور مدبر است رنج زیادت چه میبری ذکر حال شاهزاده سلطان حیدر میرزا و جلوس خواستن و کشتن امرای
مخالف او را شاهزاده سلطان حیدر میرزا که بامید سلطنت و ولایت عهد و باشاره زنان نادان از میان دولتخواهان خود بحرم
در آمده بود بگمان اینکه دیگر منازعی و معارضی نیست و پری خان خواهرش که سابقا نایب شیطان بوده اکنون از مفسده جوئی تایب و
بخدمت و طاعت وی راغب آمده کمر شمشیر مرصع پدر را لاکهر بر میان بسته و تاج خاص پادشاهی بر سر گذاشته از حرمخانه بدیوانخانه آید
قورچیان کشیک را چار تهنیتی گفتند و در خوف و رجا درگاه خانه پادشاه یگانه را محکم کردند از سرداران و امرا نیز قورچیان کشیک دولتخانه
پادشاهی که طالب اسمعیل میرزا بودند قدغن در استحکام دروازها و بستن ابواب و راه ندادن هواداران سلطان حیدر میرزا پیغامها رسید
سلطان حیدر میرزا چون دید که از امرای دولتخواه کسی بنامد و باب امید مسدود است بحرم خانه مراجعت کرده پنهانی نامه بسلطان مصطفی میرزا
که با وی مهربان بود نگاشته از گرفتاری و تنهائی خود بوی اخبار کرد و نیز بصدر الدین خان ولد معصوم بیک صفوی که وکیل سابق
شاه و اتالیق شاهزاده بود نوشته را نمود او با حسین بیک یوزباشی و سایر متفقان اظهار کرده گفتند هنوز شب است و جسد مرشد
کامل بر زمین مانده فردا که نوبت خدمت و کشیک با و طبقه موافقان ماست میرویم و کار را تمام مینمائیم اگر بار را راه دادند فنعم المطلوب اگر
در نگشادند همه عالم بدانند که خلاف و نفاق از آن طایفه روی داد باجتماع و احتشام میرویم و از جنگ نیز پروا نداریم و بعد از طلوع صبح قضیه آن
شب بر همه عالم چون آفتاب رخشان لایح و واضح گردید تمام خلایق یراقها و اسلحه ها بر تن راست کردند و فتنه خفته از خواب سر بر آورد اسباب

خود را آماده دیدند طایفه دیگر بصدر الدین خان پیغام کردند که مخالفت امیران بلاشبهه مایه خرابی ایرانست و لیکن که اسمعیل میرزا از قلعه قهقهه بیاوریم و بعد از ورود وی بهر نحوی که اتفاق کنیم رفتار شود مع القصه تا قریب بمیانه روز از دو سو سخنان مخالف میرفت و پیامهای متضاد می‌آمد و دو طایفه مختلفه متکثره از دو جانب با اسلحه و استعداد عزم دربار و تمام کار کردند سلطان محمود میرزا و شمخال خان چرکس و اتباع ایشان که با اسمعیل میرزا بودند از راه میدان اسب بدولتخانه شاهی درآمدند و طایفه دیگر از راه درگاه شاه روان گشتند و سلطان ابراهیم میرزا چون بجد و دخانه خود رسید بجای رفته با سلطان حیدریان مرافقت نکرد و این معنی باعث بیدلی استاجلو و سستی سلطان مصطفی میرزا که همراه بود شد چون کوچها تنگ و معبر باریک و ازدحام و غلبه و غوغا بسیار بود و در راه تعطیل روی مینمود قریب بغروب نزدیک بدر دولتخانه رسیدند کشیکچیان راه ندادند جنگ در پیوست چند تن کشته شدند و دروازه بگرفتند و از بام برآمدند و در شکستند آشوب و فتنه گرم شد دیوانخانه پادشاهی که سالها سجده گاه سلاطین بود و جباه عاظم بر آن میسود بسم اسبان کوفته شد و ایوان بزم سروران میدان رزم چاکران آمد تیر و تفنگ بهر سو پیکر میدوخت و تاج و تبرزین میشکافت چون امرای دیگر که اسمعیلی بودند غلبه سلطان حیدریان دیدند بر جان خویش خایف شدند بر در حرمخانه رفته او را بخواستند شاهزاده پنهان شد آن خواهر پری نام دیو خصلت شیطان فطرت برادر را میان زنان حرم نمود چاکران خواجه کش و مریدان مرادسوز ریخته سلطان حیدر را بگرفته در آن جوانی و آغاز کامرانی بجرمی شنیع و بیگناهی ثابت بکشتند و کار از کار در گذشت و نمونه قیامت کبری آشکار گشت اهالی حرم محترم که سالها بیحرمتی ندیده بوده و بمرگ پادشاه ایران که هنوز جسدش در جامه ستره مانده و تغسیل و تکفین نیافته گرفتار شیون و ناله بودند و چون شاهزاده نوجوان را بزیر بریدند فریاد و فغان برکشیدند مقنعه‌ها بفکندند و ناصیه‌ها شخودند مویها بکندند و مویه‌ها نمودند و بامثال این ابیات سوکواری و زاری همیکردند للمؤلفه یکی در نگر ای سپهر کبود که ظلم اینچنین سخت بر تاچه بود شب دوش از کف شد آن شاه پیر دگر شب برفت این جوان هژیر سرش را سیاوش بیگناه بریدند و غلطید بر خاک راه پلاسی سیه طوق گردن کنیم برین شاه و شهزاده شیون کنیم همه شب بانویان حرمخانه پادشاه و مادر شاهزاده بیگناه تا هنگام فجر خاک بر سر همی بیختند و برگرد نعش شاه و فرزندش حلقه زده شور قیامت برانگیختند و الحق برخاندان سلطنت و دودمان مکرمت کاری صعب گذشت و مشکلی سخت آمد این امرا که خود را مرید خانواده صفویه میدانستند بقتل فرزند پادشاه خود که مرشد کامل میخواندند مبادرت نمودند و ابواب بیحرمتی در حرمخانه وی گشودند سخت سست عقیدت و بیک منظرت بودند بقاعده طریقت نیز ایشان مرتد شدند زیرا که نظم پادشه سایه خدا باشد سایه با ذات آشنا باشد تا ثمره شایج اعمال ایشان چه باشد چنانکه در طی وقایع آینده بر ارباب دانش و اصحاب بینش مشهود خواهد بود و الاعانه من الرب العادل الودود در بیان وقایع

حال امرای مختلفة الرای قزلباشیه و کیفیت آوردن شاهزاده اسمعیل میرزا از قلعه قهقهه و بپادشاهی رسیدن او و بشاه اسمعیل ثانی ملقب شدن

دیگر روز که پری خانم و امرای متفقه بر سلطنت شاهزاده اسمعیل میرزا از کار خود فراغت یافتند یعنی دل از دغدغه پادشاهی سلطان حیدر فارغ کردند جمعی شاهزادگان و علمای عهد باتفاق امرای پر نفاق بحرمخانه رفته جسد شریف شاه طهماسب را بقانون شریعت غرا تغسیل و تکفین نموده برسم امانت در ایوان دولتخانه گذاشتند و معلوم شد که در شب نزاع امرا در حرم سرای تیر چند برحسب اتفاق بنعش شاه آفاق رسیده بود و جسد سلطان حیدر میرزا که شرحه شرحه بود بنظر برادرش سلطان سلیمان میرزا در آمد از غایت عداوت و قساوت قلب بازوبندی گرانبها که بربازوی آن مقتول مظلوم بسته بود و قاتلین در آن شب تیره ندیده بودند که بگشایند و بربایند برادر روا الا کهرشباده بردست و بازوی خود بربست و طبیب ابونصیر پسر صدر الشریعه که با سلطان حیدر تقربی حاصل کرده بود بنظر سلیمان میرزا آمد فورا حکم بقتلش رفت و او را پاره پاره کردند آنگاه بیرون آمده بفکر گرفتن و سپردن امرای مخالف افتادند و جمعیرا باوردن اسمعیل میرزا فرستادند و در این ایام انقلاب و فترت حکمرانی و نیابت سلطانی با پریخان خانم بود و اوامر و نواهی وی را حسینقلی خلیفه بخلفا جاری و ممضی مینمود و بواسطه این خیانت که در نظر او خدمت بود سر از کبر بر فلک فراشته داشت و اعتنائی بشاهزادگان بزرگ نیز نمیکرد و بسیاری درین میانه بقتل آمدند حتی اشرار قزوین یکدیگر را بتهمت میکشتند خانه‌ها بغارت رفت و جانها بیغما شد و در این ایام سولاغ حسین و اردوغدی خلیفه تکلو که در گیلان بودند بقزوین آمدند و معادائی که در ازمنه سابقه فیمابین استاجلو و تکلو بود اعاده یافت و الله قلی سلطان استاجلو سلطان حیدری بود و حسینقلی خلفا از او رنجش داشت هواخواهان حسینقلی ازدحام کرده بر سر خانه او رفتند ملازمان وی بیش از چهل تن نماندند و تکلو هزار و پانصد کس بودند

بعد از مدافعه پیر الله قلی سلطان غلبه کرده او را و پسران و منسوبان او را که بیست و چهار نفر شدند مقتول نمودند و عورات و اطفال آنها را عریان کردند جامهٔ
داوباش قزوین نیز بدین بهانه بهر خانه ریخته بغارت بردند صدر الدین خان ولد معصوم بیک که خود با تالیقی سلطان حیدر مخصوص بود با متفقان خود
در خانها محروس و محبوس بماندند ولی خانها و اموال ایشان بالکلیه بغارت و تاراج رفت طوایفی که در ری و سایر بلاد بودند با استاجلو
و موافقان ایشان همین رفتار نمودند و چون خبری از آمدن اسمعیل میرزا رسید جمعی گمان کردند که باشارهٔ سلطان حیدر یا ان خلیفه انصار کار او را
ساخته و زنده نمانده اما اسمعیل میرزا که نوزده سال و نیم در قهقهه محبوس بود بعد از وصول اخبار صحیح و حصول مژدهٔ صریح و اجتماع عساکر و عرایض امرا
بعد از سه روز حرکت کرده با آهستگی و آرام منازل می برید و فوج فوج اعوان و انصار در هر منزل بدو میرسید تا باردبیل آمده از آنجا بجمن سلطانیه
رفته سلطان ابراهیم میرزا باستقبال آمد اسمعیل میرزا او را در آغوش کشیده بجای بنی عم برادر خواند و امین وی بود و پیره محمد خان استاجلو که
بحکم شاه بگیلان رفته بود با امامقلی میرزا در رسید و بسوابق خدمت و معاهده با اسمعیل میرزا بین الامرا معروف و مورد التفات شد و امامقلی
میرزا را شاهزاده اسمعیل بفرزندی خطاب کرد الحاصل روز پنجشنبه ربیع الاول بحوالی قزوین رسید و بجهة تعیین ساعت بشهر در نیامده در طرف
شمالی شهر نزول کرد شاهزادگان متفق علیه و خلفا یعنی حسینقلی خلیفه و سایر امرا شرفیاب خدمت شدند حسین بیک یوزباشی از کار سلطان
حیدر به که فرار کرده بود او را در کسوت شبانان گرفته بحضور آوردند و هرکس به دشنامی و تهدیدی همی کرد او را بقورچیان سپردند روز دیگر بباغ
سعادت آباد رفته و مراجعت بخانه حسینقلی خلفا کرده سلطان مصطفی میرزا که از برادران گریخته بود گرفته در اینجا بحضور آوردند از آن جلوس یافت چهار
کس از برادران حسین بیک یوزباشی را نیز گرفته بیاوردند اسمعیل میرزا آنها را بمراد سلطان کنگرلو که در سلک استاجلو منتظم بود سپرده حسب المقرر
هر چهار را بقتل آوردند و پریخان خانم همچنین تصرفات در امور میکرد و بواسطه خدمت سابقه امیدها داشت که زیاده از زمان پدر معتبر گردد و اسمعیل میرزا
کنایتا و تصریحا بمردم بیان کرد که مدخلیت عورات در امورات ملکی لایق ناموس سلطنت نیست و رجوع مردم بمخدرات سراپردهٔ پادشاهی خلاف
ادبست و مردم به بی دخلی او در امور ملتفت شدند و کار آن آمد که بمفاد لایحیق المکر السیّئ الا باهله عقوبات مفسدین فتنه انگیز متمثل شود و خلفا حسینقلی
که باعث قتل سلطان حیدر و دولتخواه اسمعیل میرزا بود خود را شاه نشان میشمرد و کبری و نخوتی زیاده از حد بظهور می آورد و چنان وامی نمود که اگر
کفایت و کاردانی من نبود اسمعیل میرزا هرگز استخلاص نمیافت و بدرجهٔ اعلای شاهی نمیرسید و در آن ایام که آمدن اسمعیل میرزا بطول انجامید
بود بعضی سخنان میرده اند که او را گشته اند خلیفه مذکور فرموده بود که اگر چنین باشد سلطان محمد میرزا را پادشاه خواهیم کرد همانا باسمعیل میرزا رسیده بود و این
سخت ترین بار نیست بر سلاطین که امرا یا دیگران چنان دانند که وجود سلطان بسته بوجود ایشان است و بطریق استغنا ملازمت سلطان نمایند البته
باقی نخواهند ماند و این حسینقلی خلیفهٔ سخیفه که ازین میانه بجناب امارت مآب شده بود از کم خردی و کم ظرفی خود اسمعیل میرزای سفاک بی باک قتال
بیباک را بخود محتاج میشمرد و از مقام خلافت و امارت که منصبی عظیم بود توقع وکالت و نیابت داشت و بر مز و کنایت بلکه بتصریح و حکایت طالب
انتقام بود و عجب تر اینکه با وجود حضور اسمعیل میرزا که فی الحقیقه پادشاه بود خلفا بتحریک حلفا قصد قتل خواجه افضل ترکه که با وی سابقه خصومتی داشت
کرد و بهانه اینکه او نیز سلطان حیدری بوده خانه و اثاثه و املاک او را ضبط نموده حکم بتفحص کرده خواجه ناچار فرار کرده بخانهٔ او آمد متحصن و ملتجی شد
اسمعیل میرزا خلیفه را ازین امر عنیفه منع کرد و وی آزرده خاطر شد و استغنا بخرج داد بالجمله شاه اسمعیل با خلیفه بی اعتماد شد و در مقام کسر شان او
بر آمد اما چون منصب خلیفهٔ الخلفائی داشت و آن منصب در قانون طریقهٔ صفویه نیابت سلطنت است و بعد از پادشاه که مرشد کامل خوانندش احکام
خلیفة الخلفا ثانی حکم سلطانیست و او در قزوین ده هزار کس مطیع و منقاد داشت لهذا مرشد کامل شاه اسمعیل ثانی بدو پیغام کرد که منصب خلیفة
الخلفائی را واگذار تا بوکالت حضرت منصوب شوی وی پاسخ فرستاد که با اینهمه خدمت که کرده ام چرا منصب وکالت مزید بر خلافت نباشد چه جمع
هر دو بر من آسانست و از عهدهٔ هر دو خدمت توانم بر آمد شاه اسمعیل زیاده بر آشفت و روز دیگر که خلیفه خواست بحضور مرشد کامل یعنی شاه اسمعیل ثانی
رود ایشیک آقاسیان در بار مانع شدند و گفتند اگرچه خانه تست اما تا شاه درین خانه اقامت دارد دولتخانهٔ قزلباش است و تو در خدمت مرشد
کامل بر دحکم و مقصری در برابر درگاه باش تا از خطای تو بگذرد و بر سر رضا آید خلیفة الخلفا از استماع این سخن جانسوز مشوش شد و سراپای سوزنده
از یک قطعه آتش و دود نخوتی که در کاخ دماغ داشت هوا گرفته ناچار در برابر در بار بطریق مردم گناهکار بخاک فرو نشست جمعی از امرای روملو
و تکلو و غیره مرافقت و موافقت او را در خدمت امیر الامرا خلیفة الخلفا نشستند تا گاه نماز ظهر رسید و ازین موافقت برمیدند و بسراهای خود شدند از درون

دولتیانه حکم شاهانه صادر شد که خلیفه بخانه خود رود و او را خواهیم خواست و بدو سخن خواهیم کرد خلیفه در کمال اضطراب بخانه شد خاصه که شاه در
سلام عام از او شکایتی فرموده که در طریقه صفویه هر کس بحکم مرشد کامل عمل نکند سزایش چیست همه گفتند بستن و زدن و کشتن و سوختن
شاه مقرر کرد که بایلغار سواری رفته ملغا خلیفه که دشمن چلبی بن حسنقلی خلیفه بود بیاورند و منصب این را باو داد و حسینقلی معزول شد و عموم
روملو نزد او نرفتند حتی اینکه ملازمانش ترک او گفتند دلو بوداق مامور شد که او را روانه مشهد مقدس کند که قورچی آستان سعادت بنیاد
حضرت امام جن و الانس علی بن موسی الرضا علیه التحیة والثنا باشد خلیفه این منصب را در خور ملازمان خود نمیدانست بحکم شاه او را سوار کرده
بدامغان بردند در آنجا شال و منشور شاهی بر وزن کرد و بحکم پادشاهی دیده جهان بینش را از دیدن جهان ممنوع کردند و در ازای آن همه عنایت
باسمعیل میرزا الحکم من اعان ظالما فقد سلطه الله علیه جزای خود دید تا خون ناحق سلطان حیدر و سلطان حیدریان هنوز چه کند چون این دیو
بسزای خود رسید پری خان خانم که مایه ایقاظ آن همه فتنههای نایم بود بامیدهای شاخ در شاخ و تمنیهای کاخ در کاخ بخدمت شاه اسمعیل آمد
اول روز التفاتی ندید تا از این پس چه بیند امرائی که در کار سلطان حیدر دلیری کرده بودند سرانجام کار خود دانستند خاصه چون خاطر بانتظار
نوبت خود نشستند در تمامت ممالک محروسه چون بی التفاتی خاطر شاه با استاجلو و سلطان حیدریان مشهور شده بود منازعتها
برخاست و جمعی بکشتن آمدند از جمله شاهعلی خان حاکم هرات را کشته سرش را بقزوین فرستادند و کذلک امیرخان ترکمان حاکم خوار و سمنان
با جمعی لشکر بری آمده و پیری بیک قوجلو ترکمان دار استاجلو حاکم ری را محاصره کرد پیری بیک با آنکه پیری هشتاد ساله بود اما در اکثر معارک
آثار شجاعت بظهور آورده با امیرخان بجنگ ایستاد و آنچه از دلیری و دلاوری این پیر بتحریر کرده اند اگر مرقوم شود بعضی را گمان باغراق رود مجملا
چندان جنگ کرد که کسی با وی نماند و بسیاری بکشت و بعد از تنهائی و غلبه سپاه امیرخان بر فراز بام بر آمد کمان و ترکش بر گرفت بهر تیر
دلیری از پای در آورد تا ترکش از تیر تهی شد از آن پس دشمنان فراز رسیدند دست بر قبضه شمشیر برده حمله کرد و چندان بزد و بکشت و مجروح
ساخت که شمشیرش بشکست بعد از آن با خنجر جنگ همیکرد تا خود مجروح و کشته شد و بدین رضا نداد که ترکمان او را گرفته بحضور پادشاه ایران برده
باشد مع القصه چنان صلابت و مهابت شاه اسمعیل در قلوب ترک و تاجیک دور و نزدیک اثر کرده بود که از اطراف و اکناف ترکستان
و روم کسی را یارای اندیشه ایران نبود و سفرا و وزرا از روم و روس و قندهار و ترکستان و اوزبکیه بتعزیت و تهنیت وی آمدند رتق و فتق امور را
و احضار سفرا و تعیین حکام کلا موقوف بجلوس عالی شد و چون هنوز ساعت سعد نبود بتعویق افتاد و با اینکه بلاد حکام نداشت احدی را یارای ظلم و
تعدی و سرقت نبود و امرای قزلباش را قدرت آن نماند که در خلوت با یکدیگر تکلم کنند و شاهزادگان و امرا همه مستعد و منتظر هلاک خویش
بودند امرای استاجلو با یکدیگر معاهده کردند و کلا مقصرانه بدربار آمدند و مدتی شب و روز نشستند و چون اجتماعی داشتند اسباب جلال و اکل
و شرب جلوه دادند و ساپیانها بر سر خود فراشتند و عرضه کردند که اگر ما را تقصیری است عفو یا قتل و الا توجه و التفاتی شود که از شرمساری برآییم
شاه اسمعیل تیری که در شب جنگ بحرمخانه انداخته بودند و بر درختی فرو شده بود نزد یک استاجلو فرستاد و گفت که شما دعوی اخلاص و صوفیگری
و ارادت مینمائید پس این تیر از کدام طایفه شب بجانب یورتی که جسد مرشد کامل در آنجا بوده انداخته اند جواب دادند که اجامره و اوباش اینکار
کرده اند شاه فرمان داد قورچیان و یساولان خیمهای استاجلو را طناب بریده بر سر ایشان خراب کردند و اسباب خیمهای آنان بغارت بردند
و ایشان از آنجاها بخانهای خویش دوانیدند بعد از روزی چند پسره محمدخان را بخواندند و گفت سلطان مصطفی میرزا بدوستی حیدر میرزا و سلیمان میرزا بجهت
بی اعتباری خواهرش پریخان را زمین بایوسند و من از ایشان ایمن نیستم مصطفی پرورده استاجلوست و سلیمان سپرده شمخال خان چرکس خال
اوست خواهید محبوس نمائید خواهید تربیت کرده شاه فرمایند و دیگر روز هر دو را نزد این دو طایفه فرستاده بدانستند که مقصود چیست هر دو
شاهزاده در یکشب مقتول و در آستانه امامزاده حسین مدفون شدند و پس از یک روز دختر پسره محمد و شمخال را بعقد مناکحت در آورده و هر دو در یکشب
بدولتخانه رفتند و از این پس معتبر شدند جهان زیستان بسی بیداد دارد بسی قتل و عروسی یاد دارد **در ذکر حال و اسامی بعضی از
اولاد خاقان مغفور صفوی شاه طهماسب نور الله مرقده** اکبر اولاد شاه طهماسب صفوی اول سلطان محمد ملقب بخدا
بنده است اما چون قوت باصره اش ضعیف بوده و از دور امرا را نمیدیده و تقرب بجوار نیز ترک ادب میشده لهذا باین دو علت قزلباشیه بدو
رجوع نمیکردند و وی را سه پسر بود اول سلطان حسین میرزا که بحکم شاه مرحوم در مازندران حکومت میکرد دیگر سلطان حمزه میرزا که در خدمت پدر

بشیراز رفته بود ششم عباس میرزا که در هرات و خراسان بمانده بود و سبب ماندن در مقام خود مرقوم خواهد شد دوم اسمعیل میرزا که بشاهی رسید و دختری داشت از خواهر میرمیران ولد شاه نعمت الله سیم ولد شاه طهماسب سلیمان میرزا برادر پریخانم بود که بواسطه صفات ذمیمه در نظر قزلباشیه بغایت مستخف بود چهارم سلطان حیدر میرزا که بقتل رسید دختری دو ساله داشت پنجم سلطان مصطفی میرزا ششم سلطان محمود میرزا که در قتل سلطان حیدر بسیار ساعی بودند هفتم امامقلی میرزا که سپرده شاهقلی خلیفه ذوالقدر و مهردار شاه طهماسب بود هشتم سلطان احمد میرزا که امیر اصلان خان لله او بود نهم سلطان علی میرزا که یوسف بیک زیاد اغلی قاجار حاکم گنجه و بردع بمنصب اتابکی او قیام مینمود و مجموع این شاهزادگان که مذکور و مسطور شد الا سلطان محمد خدابنده که بشیراز بود و عباس میرزا پسر او که در هرات بماند مابقی بحکم شاه اسمعیل ثانی کلا در قزوین محبوس و از حیات خود مأیوس بودند و علیقلی میرزا ولد سلطان حسین میرزا ابن بهرام میرزا که حاکم قندهار بود هم درین وقت در قزوین بود و مقید گشت و سلطان ابراهیم پسر بهرام میرزا اگرچه بظاهر عزتی داشت اما مترصد و منتظر قتل خود بود و بدیع الزمان میرزای ولد بهرام میرزا در سیستان حاکم بود و سلطان حسین میرزای پسر بزرگ بهرام میرزا در قندهار حکومت میکرد و سه پسر دیگر بجز علیقلی میرزا داشت که در قندهار بودند و نه صبیه داشت که در ذکر اسامی آنها فایده نخواهد بود و بعضی در مقام خود مذکور شده و میشوند

بیان حرکت دادن نعش شاه طهماسب انار الله برهانه و امانت سپردن در مرقد امامزاده حسین قزوین و جلوس شاه اسمعیل ثانی صفوی

چون ایام جلوس شاه اسمعیل نزدیک شد نعش پدر را از کهر انقل کرده نعش خویش محفه او را بر دوش نهاده امرا اتفاق نموده از دولتخانه بمرقد امامزاده حسین که در قزوین است حرکت دادند که بمشهد مقدس رضوی برده مدفون سازند و شاه اسمعیل فرمان داد که چنانکه رسم است فقرا را اطعامی و علما را اکرامی کنند خیمهای بزرگ خسروی نصب کردند و مجلسی وسیع و عظیم بساط شد و دوازده هزار ظروف و اوانی در آن تعزیت اطعام خسروانی مقرر شد و هر یکهزار بامیری نامدار محول آمد که بترتیب قاعده و نظام مجلس رسانند و در وقت ترتیب آش در میانه دو نفر از امرای قزلباش که مرتضی قلی سلطان پرناک و سلاق حسین تکلو بودند منازعتی در گرفت لشکرهای دو سوی با شمشیرهای دو روی بمیان مجلس آمده آغاز هیاهوی کردند شاه اسمعیل ناچار سوار شده از هر سوی یکی را بتیر زد و آن فتنه فرو نشست اما بوقت تیراندازی و تیزتازی توسن تازی تاج شاه از سرش بر خاک راه پرتاب شد و درین باب بعضی تطیر کردند و خوب ندانستند شاه نیز بدینواسطه شرمگین و در تاب شد هم از مرتضی قلیخان که مامور بردن خراسان و بردن نعش شهریار ایران بود هرچند داین امر در عقده تعویق افتاد و نعش شاه همچنان تا آخر دولت شاه اسمعیل در آنجا بماند در روز چهارشنبه بیست و هفتم جمادی الاول که ساعتی قرین سعادت تعیین کرده بودند در ایوان چهل ستون جشن شاهانه بپای کردند شاه اسمعیل ثانی با فر فریدونی و برز فریبرزی و ضحک ضحاکی جلوس کرد و از قلت سخاوت و کثرت قساوت عالمی را از خود مأیوس ساخت شاهزادگان دلمرده پس از آن سادات و علمای افسرده بحضور آمدند از آن پس عیسی خان ولد لوندخان ارمنی و سیمون خان ولد لوارصاب گرجی که از الموت مدد آورده و شاه رستم لر که هم از محبوسین بود بسعادت حضور یافتند بعد از ایشان امرای عالیشان و وزرا و ارباب قلم و اکابر بسلام آمدند ایلچیان نظام شاه و ابراهیم خان والی لارستان و میرزا خان والی مازندران و فرستاده والی عربستان و سفرای فرنگ پیشکشها و تحف و هدایایی که از آغاز حرکت شاه از قهقهه الی الآن معطل مانده بود بگذرانیدند و مورد التفاتی و اعتنائی نشدند و دیناری از آن با حدی نرسید بالتمام بخزانه عامره که در همین اندک مدت مملو شده بود بردند و بخازن سپردند چون امور بلاد بتعطیل افتاده بود مقرر شد که نواب سلطان ابراهیم میرزا باتفاق مهدیخان تخماق و میرزا علی سلطان قاجار و میرزا شکرالله وزیر دیوان اعلی نشسته فیصل مهمات دهند و احکام بطغرای امر دیوان اشرف اعلی مزین ساخته بمهر آثار که جداگانه بجهة این کار معین بود برسانند و مهر دیوان اشرف اعلی سجع آن بود و چون حضرت شاه اسمعیل ثانی با همه ظلمهای ظاهری و پنهانی خود را اعدل سلاطین میشمرد در عنوان مناشیر و فرامین و احکام و ارقام هو العادل مرقوم میفرمودند و در اشعار خویش عادلی تخلص مینمودند در منصب وزارت دو نفر را شرکت داد که مبادا دیناری از میان رود یکی میرزا مخدوم شریفی بود دیگری شاه عنایت الله اصفهانی اما معظمات امور ملکیه و حکومت حکام هنوز بتعویق تعلیق داشت و درین ایام خبر وفات سلطان حسین میرزا ولد بهرام میرزا که حاکم قندهار بود رسید و اعتبار سلطان ابراهیم میرزا که پسر او بود بانجام انجامید و همه روزه شاه در سلام میفرمود که خان احمد گیلانی و شاهرخ خان را در قلعه قهقهه وعده آزادی و حکومت داده ایم باید خواست و تا غایت سلطنت همین سخن

بسر رفت عجبتر اینکه مادر پسرش را که پدر بزرگوارش مطلقه کرده بود و در حضرت عبدالعظیم ری بسر میبرد و سالها بود که بامید دیدار فرزند بحیات خود دل خورسند داشت و بعد از پادشاهی هزار تمنی و کامکاری متوقع بود اذن دیدار نداد و احضار نکرد و پیش نفرمود و اعتنا ننمود تا بیچاره ضعیفه در همان مرقد بماند و خود شاه اسمعیل ثانی رحلت یافت و از اینمقوله شرعاً و عرفاً قبایح بسیار داشت که همه مذموم بود و هنوز در تواریخ و دفاتر بنکوهش وی سخنان مسطور میکرد و نعوذ بالله من قلوب القاسیه چون چندی بگذشت از دوست و دشمن بر حذر رشد و علت سوء الظن که از صفات ذمیمه است در نهادش ریشه قوی کرد و بر کس ایمن نبود و در زیر قبا زره داشت و کشیکچیان را مضبوط و بدل میکرد و غالب شبها از بیم و اندیشه نمی غنود

بیان شهادت شاهزادگان موسویه صفویه بحکم شاه اسمعیل ثانی و بعضی صادرات شهور نهصد و هشتاد و پنج

جمعی از صوفیه که از بلاد رومیه بهوای ارادت سلسله علیه صفویه بایران آمده بودند و شاه اسمعیل از بغی کما ینبغی بدیشان نمیپرداخت باکتساب صنایع و حرفت میگذرانیدند و در میدان سعادت قزوین فیما بین این طایفه و گماشته عبدالغنی استاجلو داروغه نزاعی برخاست صوفیان خروج و هجوم کرده گماشته داروغه را بزدند داروغه بحمایت آمد و رفته رفته کار از چوب و سنگ گذشته به تیغ و جنگ رسید هیاهوی غوغا برخواست و فتنه نشست و بازاریان تماشا شدند و صوفیان تهاجم آمدند خبر بشاه اسمعیل رسید چون او از بدگمانی بخلفا با صوفیه نیز بی صفا بود توهمی فرمود قزلباشیه را حکم داد که مسلح حاضر شدند و سواره بر آن صوفیان پیاده حمله کردند جوق جوق و دسته دسته هر کس از چاکران امر رسیدند و بقتل عام صوفیه رومیه مامور گردیدند چون سپاهیان از قتل عام صوفیه سرگرم نمود بمحافظان و محارسان شاهزادگان آزاده نیز حکم قتل خاص داده اول طایفه چراکسه که بمحارسه سلطان ابرهیم میرزا بنی عم و داماد شاه مامور بودند بحرم وی درآمدند و او را از حلیله جلیله اش جدا نموده فی الفور طناب بحلقش افکنده خپه کردند و این شاهزاده جوانی بود با کمال بانواع فضایل آراسته و از اجناس رذایل پیراسته خط نسخ تعلیق را بس نیکو نوشتی و مصوری بهزاد مانند بودی و در موسیقی و علم ادوار و تصنیف و قول و عمل تلمیذ مولانا قاسم ملقب بفارابی بوده با شعر بسیار مانوس بودی و گاهی غزلی عاشقانه سرودی و جاهی تخلص نمودی از جمله اشعار او است بیت یار آید بسر تربت دردم رفتن جاهی   دیده بگشای اگر طاقت دیدن داری   و حلیله اش از ماتم وی در همان ماه بمرد دویم محمد حسین میرزا برادرزاده اش که جوانی هفده ساله بود   هنوز رشته خط زرشته بر بناگوش او را میل کشیدند و او از کثرت الم و وجع آرام نمیگرفت شاه اسمعیل را بر وی دل بسوخت و به بی آرامی وی راضی نبود راحت وی را فرمانداد که بقتلش پرداختند و از آلام آزادش ساختند سیم سلطان محمود میرزا بود که در وقت خپه کردن بیهوش شد و هنگام تغسیل بهوش آمد شاه را خبر دادند مجدداً حکم بقتلش شد هم محمد باقر میرزا فرزندش که کودک رضیع یکساله معصوم بود مقتول ساختند چهارم امامقلی میرزا پنجم سلطان احمد میرزا را بمیدان آورده شهید کردند بدیع الزمان میرزا ولد بهرام میرزا را که در سیستان بود با پسرش کودک بهرام نام بحکم شاه میرخ غلام بکشتند سلطان علی میرزا را که در گنجه بود بخواست و بیاوردند و بدو ترحم کرده از خونش درگذشت و بچشمش میل کشیدند مجملا درین روز از نسل شاه اسمعیل مغفور و شاه طهماسب مبرور بناحق یازده شاهزاده مقتول و مکحول شدند و یکهزار و دویست کس از صوفیه بیگناه که داروغه بدیشان اجحافی میراند مقتول آمدند و بفکر سلطان محمد برادر بزرگ خود افتاد که جز او و یکدو پسرش دیگر کسی از نسل صفویه نمانده بود و ای عجب که خود فرزند نداشت و ذکور نداشت که تصور رود که بجهه ولایت عهد او این ظلمها روا دارد همانا بانقراض سلسله صفویه مایل بود

ذکر احوال سلطان حسن میرزا بن سلطان محمد میرزای خدابنده که از مازندران مغلوب باز آمده بود و بحکم شاه اسمعیل او را در ری مقتول نمودند

مخفی نماناد که مازندران مملکتی است مشهور و کوهی که در آنجاست مازنامند لهذا هر ولایتی و بلادی که در اطراف آن کوه است آنرا مازندران خوانند و بجهه اینکه اغلب حربه اهل آنجا تبر بوده و هست به تبرستان موسوم و طبرستان معرب آنست و آن ولایت مشتمل است بر قصبات عظیمه و بلاد قدیمه از یکسو بدریای خزر بسته است و از سمتی برستمدار که ولایت نور و کجور و توابع آنست و از سمتی باستراباد و گرگان پیوسته است لهذا طبرستان را هفت بلوک دانسته اند و در قدیم الایام ملوک مازندران از اولاد کیان بوده اند در وقتی که اسکندر ملوک طوایف در ایران قرار داد مازندران را بیکی از اولاد ملوک فرس واگذاشت و او و اولادش دویست سال در آنجا حکومت کردند پس از او اردشیر بابکان از آن طایفه انتزاع کرده بجسنفشاه نامی داد که هم از اولاد ملوک عجم بود و او و اولادش دویست و شصت و پنجسال حکومت نمودند چون قباد بن فیروز پادشاه عجم شد حکومت آنجا را به پسر بزرگ خود کیوس داد کیوس اولاد جسنفشاه را برانداخت و خود نیز بعد از هفت سال بقتل رسید

انوشیروان حکومت مازندران از اولاد سوخرا داد پنج تن از آنها صد و ده سال حکومت کردند مجملا بعد از آن جیل بن جیلانشاه که بگاوباره ملقب است
حاکم شد و اولاد او جمعی حکومت کردند بعد از آنها بسادات زیدیه رسید بعد بملوک جبال منتقل شد بعد بملوک باوندیه رسید و جمعی بودند بعد از
آنها بسادات مرعشیه سید پس بملوک روزافزونیه رسید و اولاد ایشان حکومت داشتند و در سال نهصد و سی و دو میرشاهی بن عبدالکریم حاکم
بود آقا محمد که از طایفه روزافزون بود او را بیرون کرد او بخدمت شاه طهماسب صفوی آمده دوباره حاکم شد چون بدما وند رسید مظفر بیک
آدم آقا محمد روزافزون میرشاهی را بقتل آورد بعد از او میرعبدالله پسرزاده میرعبدالکریم بحمایت آقا محمد حاکم مازندران شد و آقا محمد مرد و او مستقل شد
و چون خونریز و سفاک بود شاه طهماسب او را معزول فرمود و سلطان مراد خان بن میرشاهی بحکم شاه طهماسب والی مازندران شد و میرعبدالله را
در قلعه اولاد محبوس ساخت و جمعی بدعوی وراثت خون میرعبدالله را کشتند و میرمراد حاکم بالاستقلال شد بعد از فوت سلطان مراد خان شاه
طهماسب صفوی حکومت نصف مازندران را بمیرزا خان ولد میرمراد خان داد و نصف دیگر که با آقا محمد روزافزون بود از او انتزاع یافت شاه طهماسب
با میرزاده سلطان حسن میرزا ولد نواب سلطان محمد میرزای خدابنده التفات فرموده او بمازندران رفت و میرک دیو که از طایفه مشهور دیو بود
و بعقل و کیاست و سیاست شهرت نموده بوکالت و نیابت سلطان حسن میرزا نبیره شاه طهماسب مشغول بود و ملازمان شاهزاده چنانکه رسم است
متمنی بودند که خود دخیل و کفیل در امور معاملات و محاکمات آن ولایت باشند و پسران سید مظفر که داعیه ریاست داشتند با میرک دیو و طایفه دیوان
معاند بودند سلطان حسین میرزا بی حکم شاه طهماسب بقتل میرک دیو تن در داد و دیوساران مازندران زین امر برنجیدند و از او برمیدند و چون میرعزیز
خان بن میرعبدالله خان خواهرش در حباله نکاح سلطان محمد بن شاه طهماسب بود و خالوی حقیقی سلطان حسن میرزا محسوب میشد شاه طهماسب
بمضمون ارباب الدول ملهمون چنان دانست که قتل میرک بتحریک و اغوای میرعزیز خان خالوی امیرزاده حاکم بوده علی الغفله کسی فرستاده
مجموع نوشتجات میرزا را گرفته آوردند و مطالعه شد نوشته میرعزیز خان در آن میان بنظر رسید بنا بر تسلیه خاطر و تالیف قلوب دیوان مازندران
ملازمان قدیمی میرزا را اخراج فرمودند و میرعزیز خان خال او را مقیدا باصطخر فارس فرستادند و میرزا بملایمت و مواساة و مداراة حکومتی میکرد
درین حین قضیه رزیه شاه طهماسب وی داد و سلطنت بشاه اسمعیل ثانی رسید چون مادر شاه اسمعیل و سلطان محمد یکی بود سلطان حسن میرزا بامید
اینکه عم حقیقی او پادشاه ایرانست او مورد مرحمتها و عزتها خواهد شد و چون عم مذکور را اکنون فرزندی ذکور نیست بلاشبهه او را بجای فرزند
تربیت خواهد کرد بحکومت دیوان دیوانه مازندران چرا باید قناعت کرد بنیابت سلطنت و وکالت پادشاه بطریق اولی ولی است بی حکم شاهی
با این امیدهای نامتناهی خیال آمدن داشت در میانه دیوان دیوانه وارث میرک دیو دیوسار غوغا و غریو برآورده تیر و دهره بدست از دحام کرده
بخانه سرکاری میرزای حاکم برادرزاده شاه اسمعیل ثانی ریختند و دو برادر و پسر سید مظفر که دخیل در خون میرک دیو بودند از آنجا بیرون آورده
بقصاص میرک بقتل رسانیدند و بحرمتی تمام نسبت بخدمت حضرت حاکم بظهور آمد بعد از غلبه دیوساران سید مظفر نیز خواه و ناخواه با آنها
موافقت کرده نسبت این امر را بایشان داده بمرافقت از میرزای حاکم یاغی شدند و میرزا بالضروره از مازندران بیرون آمده روانه خدمت جناب
عم کامیاب شد و بطهران رسید شاه اسمعیل در مقام هلاکت وی بود ولی بملاحظه بودن برادر مهتر خود سلطان محمد میرزا در فارس و فرزندانی
دیگر در خراسان و اتفاق امرای ذوالقدر و استاجلو با ایشان از تعجیل و تقدیم در این امر لختی متوهم و هراسان بود و مترصد وقت میبود و در
جواب عریضه وی فرمایش شد که چون والده ام در قم میباشد و عما قریب تهیه آمدن دارد خواهیم دید و بطلب و امیری خواهیم فرستاد
شما هم در طهران متوقف باشید و هنگام احضار والده با او روانه قزوین شوید بیچاره سلطان حسن میرزا پژمرده شد و دلمرده و ناچار در
طهران متوقف و شکیبا بود و روزگار در سرانجام کار او متوجه و مشغول تا کی انجام رسد شاه اسمعیل ثانی قطع نظر از قساوت قلب متلون
المزاج بوده که هر روز کسی را عزل و نصب میکرده میرزا شکرالله را عزل نمود و میرزا سلیمان را وزارت داد از طایفه تکلو مسیب خان ولد محمد خان شرف
الدین اغلی که خاله زاده او بود بمرتبه خانی رسانیده ایالت ری بدو داد و سولاغ حسین تکلو را که دستان فرستاد علی قلیخان شاملو حیدر را در احکومت
هرات و اشاب بخویش مفتخر کرد و مرتضی قلیخان پرناک را حکومت مشهد داد و ایالت گنجه که با یوسف خلیفه زیاد اغلی بود به پیکر سلطان قاجار عم زاده
وی واگذاشت و او یوسف خلیفه را که حیدر میرزائی بود بجهت شاه در نرفته عزل کرده گنجه را با امامقلی سلطان قاجار داده کرمان را بمحمود سلطان
افشار تفویض کرد و فارس را بولیخان قلیچی اغلی گذاشت درین ایام یکی از جواری شاه اسمعیل پسری آورد او را شاه شجاع نام کرد و بولیخان حاکم

[illegible]

فارس سپرده که بفارس برده ولایت آل مظفر را رونق گیرد و شاه شجاع ثانی شود و درین ایام در مجلس ذکر شیعی و سنّی میرفت و شاه سخنانی میفرمود
که دلالت بر میل بطرف اهل سنّت و جماعة داشت و علما و امرا درین باب گفتگوها مینمودند میرزا مخدوم شریفی که همانا از اولاد میر سید شریف جرجانی
بوده از طرف اهل سنّت حمایت میفرموده مجملاً فیما بین امرا و اعیان نقاری تازه وقوع یافت و در خدمت شاه یکدیگر را متهم مینمودند درین اثنا ارباب
غرض بشاه عرض کردند که امیرخان و اردوغدی خلیفه با هم موافقت نموده میگویند اگر شاه تارک مذهب حقه شیعی اثنی عشری نماید ما شاه را از میان
برداشته سلطان حسن میرزا که در ری است بپادشاهی میرسانیم شاه اسمعیل امیرخان را خواسته با وی تندی نموده گفت که شما عقیده مردم قزلباش را
بمن فاسد مینمائید امیرخان جواب داد که چرا اعتقاد مردم را نسبت بشاه فاسد مینمائیم میرزا مخدوم شریفی پرده از روی کار برگرفته و شاه را بدنام کرده
بعد از مکالمات شاه فرمود که اردوغدی خلیفه را گرفته محبوس کردند و با امیرخان و مسیب خان گفت اگر خیالی در تقویت سلطان حسن میرزا ندارید
مرا از دغدغه او فراغت دهید و اکنون جمعی بروند و کار او را بانجام رسانند کوسه علیقلی ترکمان و چهل و چهار نفر قورچی حضور بقتل سلطان حسن میرزا
مامور شدند که هر بیست و دو نفر یک طناب را گرفته بمشارکت او را خفه نمایند شاهزاده بعد از ورود قورچیان مشوش شده در خانه را بربسته با تیر و
کمان ببام برآمد که مدافعه نماید کوسه علیقلی قرآنی بدست گرفته سوگند یاد کرد که بحکم شاه بطلب و احضار شما آمده ایم که بحضور پادشاهی برویم شاهزاده
باور کرده از بام بزیر آمده با ایشان ملاقات نموده یکبارگی جمله بر سر او ریخته و بدو درآویخته او را بخشند و او را افکنده بطناب قهر از پای درآوردند سلطان
حسن میرزا صاحب طبع بوده این رباعی از وست رباعی رویت که زباده لاله میروید ازو از تاب شراب ژاله میروید ازو دستی که پیاله زد بدست
تو گرفت گر خاک شود پیاله میروید ازو و بعد از قتل او آسوده خاطر شدند و بقزوین مراجعت کردند شاه در همان روز غازی بیک ذو القدر را
مامور بشیراز فرمود که بمحض ورود نواب سلطان محمد میرزا برادر اکبر خود را که در شیراز بود گرفته مقید و محبوس دارند تا حکم مجدد در باب او و فرزندانش
در رسد و در باب عباس میرزا ولد سلطان محمد میرزا که در هرات بود نیز حکمی نگاشت که او را بشهادت رسانند و مقدر نیفتاد چنانکه مرقوم خواهد شد

در بیان واقعات او و از اتفاقات سال نهصد و هشتاد و شش و انجام روزگار پادشاهی شاه اسمعیل ثانی بتقدیر

ربانی و تاییدات آسمانی شاه اسمعیل ثانی مقرر فرمود که عوام شیعه که در ام المؤمنین عایشه صدیقه طعن میزنند ممنوع شوند و خلفای
ثلثه را بد نگویند چه که علمای اثنی عشریه بشیادی و ساداتی پدرم را فریفتند اما من فریب این قوم را نخواهم خورد و حکم فرمود که رسم تبری تبرائیان
موقوف کردد میرزا مخدوم شریفی که مردی فاضل بوده و گاهی در مسجد موعظتی میفرموده نزد درویشان تبرائی و اشرار این قوم در تبری شکایت کرد
قورچیان مقرر شدند که در مجالس وعظ حاضر باشند اهل تبرا را به تبرزین سزا دهند و تحسین کردند و میر سید حسین و میر سید علی خطیب استرابادی که در طریقه
تشیع غلوی تمام داشتند از شرفیابی حضور ممنوع آمدند و حکم پادشاهی صادر شد که کتب ایشان را در حجره نهاده در آنرا مقفل ساختند و او را از
خانه بیرون نمودند و خانه او را به نزول گرفتند و بدیگری دادند و مبلغی نذر صلحای اهل اسلام کرد مشروط بر اینکه مدت عمر عشره مبشره را لعن و قدح و طعن
نکرده باشند جمعی از اهل قزوین مدعی اینحالت شدند و میر مخدوم شریفی در صدق این دعوی تصدیق کرد زر بایشان لطایفه دادند و در مجلس عالی شاه
اسمعیل ثانی مذکور شد شعر خواندن و نوشتن در مسجدها لغو و حرام است و در و دیوار مسجد قزوین مملو از اشعار عاشقانه است میرزا زین العابدین کاشی
محتسب را بخواسته فرمود که بمساجد رود و اشعار مکتوبه بر جدار و در و بر او محو کن وی بمسجد رفته همه را پاک کرد حتی اینکه بعضی اشعار در مناقب حضرت علی بن
ابیطالب ع نگاشته بودند محتسب کاشی با نام حضرت امیرالمؤمنین همه را محو و پاک کرد و چون در سکه دنانیر نام حضرت رسول ص و زوج بتول ع بر یکطرف منقوش
و مسکوک بود قدغن فرموده که موقوف دارند از خوف عوام و خواص ستر دید افتاده فرمان داد که این بیت را بر یکطرف سکه مسکوک بر نگارند بیت
ز مشرق تا بمغرب گر امام است　علی و آل او ما را تمام است　و در سوی دیگر نام شاه اسمعیل عادل منقوش آرند هم درین سال خیریت مآل حکم کرد که مرتضی
قلیخان حاکم مشهد مقدس روانه شود و نعش شاه طهماسب را بهمراه برد و سیصد قورچی معین آمدند که منزل بمنزل بنوبت آنجنازه را بدوش کشند
و علی قلیخان شاملو که حاکم هرات شده بود رخصت انصراف یافت که تا ارض اقدس باتفاق جنازه شاه باشد از آنجا بهرات رود و بعد از ورود
عباس میرزا ولد سلطان محمد میرزا را هلاک نماید و بشیراز نیز کسی فرستاده که سلطان محمد و حمزه میرزا را نگهدارند و چون ولی سلطان حاکم جدید فارس
برسد بقتل درآرند و برین رای مصمم بود که جز فرزند صغیرش شاه شجاع احدی از اولاد صفویه در عالم موجود نماند و سلطنت ایران تا قیام قیامت
در نسل او مستدام بماند غافل که الملک یبقی مع الکفر و لا یبقی مع الظلم او در بحر تمنی و طول امل مستغرق بود و زبان اجل بوی قریب گشته زبان

نصیحت در گوش امثال این ابیات همیخواند مپیت مکن تکیه بر ملک دنیا و پشت که بسیار کس چون تو پرورد و کشت اما ویرا غرور اصم کرده بود و این جنس نصایح و مواعظ ابدا نمی شنود چون از اعدای خارجی برآسود و فکر انعدام و انهدام هر یک را چنانکه خواست بفرمود حسین بیک نامی ملقب بحلواچی اغلی فرزند او دباوی انس گرفت بنا بر مغازلت و بنیان معاشقت نهاد چون شیرین لب سیمین غبغب بحکم آنکه حلوائی زاده بود زبانی چرب و بیانی نرم و شیرین فربه و میانی لاغر داشت و خاطر پادشاه را بخود فریفته کرده شبها در خلوات جالس مصاحب بود و روزها در جلوات خادم مواظب بلی چو دیده دید و دل از دست رفت پیاده نماند نه دل را مهر شکیب نه دیده از دیدار ودرین ایام ستاره ذو ذوابه حدود برج قوس مرئی شد که دنباله آن از وسط السما بسوی مغرب ممتد میشود و چون شاه اسمعیل از علوم موهوم نجوم و اصطلاحات آن قوم لختی فرا گرفته بود و ساعات جلوس و سکه خود را خود معین نمود ازین امر اندکی متوهم شده همه روزه منجمان را طلب فرمودی و در باب تأثیر این ستاره ابواب صحبت و استعلام گشودی آن قوم پاسخ دادندی که بر قواعد نجوم چون دنباله این کوکب بجانب یا مغرب امتداد دارد اگر نحوستی بر او مترتب باشد بجهت سلاطین روم و مغاربه خواهد بود فی الجمله آرامی و تسلیه بجهت او حاصل شد و منجمین میدانستند که هرگاه ذو ذوابه در وتد طالع صاحب طالع واقع شود میمون نخواهد بود و اسمعیل شاه بطالع جوزا متولد شده و صاحب [illegible] بود و طلوع ذو ذوابه در وتد طالع او واقع لهذا او را مغالطه میدادند و در خطا می افکندند الحاصل ایام صیام در آمد و هنگام قعود و قیام رسید خلایق روزها صایم بودندی و شبها بعبادت قایم اسمعیل میرزا نیز شبها با حلواچی اغلی تا صباح مجالس و موانس بوده روزها بخفتی که فتنه در خواب اولی لعن الله من ایقظها تا شب سیزدهم رمضان المبارک در رسید شاه با تمام شب برآمده بلباس غیر معروف در محلات شهر و مساجد قزوین سیر فرمود قریب بسحر مراجعت کرده بخانه خاص حسین بیک که متصل به دولتخانه شاهی بود و یکدر آن از میدان اسب شاهی گشوده می شد رفته گلوله از معاجین که بدان معتاد بود میل فرمود و شب را با محبوب خود در آن خانه خاص بسر برد همانا در آن شب باتفاق حلواچی اغلی حلوای بسیار نیز خورده بود و معده با امتلای تمام از غذاهای پخته و خام داشت العلم عند الله پیت ملحد گرسنه در خانه خالی و طعام عقل باور نکند کز رمضان اندیشد فردا که امرا و وزرا بدستور همه روزه بدربارگاه حاضر شدند خروج شاه و عروج پادشاهی ظاهر نشده تا چاشتگاه در بسته و بزرگان بر در نشسته بماندند کرا قدرت که قدمی رنجه دارد و شکنجه رسد یا پژوهشی کند تا نگوشی چند حلقه و همه در بیرون در بار حلقه زدند دری بر روی کس نگشود و آشنائی یا خواجه سرائی رو ننمود امرا متحیر ماندند و وزرا متفکر شدند آخر حکیم خاصه شاه را که گاه و بیگاه خاص راه داشت بخواندند و ازین باب مسدود و شاه مفقود لختی سخن براندند حکیم در امید و بیم قدمی برداشت تا قفای در خوابگاه صدائی بشنید و آثار بیداری ندید بالاخره به پشت در آمده در عین خوف قدری طوف کرده و بنیاد تکلم و دعا و ثنا نهاد صدای حلواچی اغلی برآمد که ای حکیم نیست مرا قدرت برخواستن زیرا که اسافل اعضایم را تا کمرگاه حالت فلج و زبانم را مرض لکنت است در شکستند و در آمدند که مر شاه را صحبت حکیم و جمعی محرمان حریم در بر کنده درون شدند شاه را دیدند که از حرکت افتاده او هنوز از حشاشه حیات شمعی باقیست در رسیدن امرا و وزرا آن نیز اتمام یافت بیت میسر نبود کس کزاو عالمی ستانند و فرصت دهند تا شدمی که لا یرحم الله من لا یرحم الناس امیران و وزیران و اعاظم ایران گرد حسین بیک فرو گرفتند و تهدید و تشدید حال و افعال شب گذشته پرسیدند بزبانی الکن و بدنی لرزان بیان کرد که دوش که اراده سیر کوچها فرموده بود لختی ترکیب افیون در معجون فلونیا تناول کرده بمن نیز داد و من نخوردم و در پس سیر بدرب حمامی رسید حلوائی نشسته بود از حلوا و کلیچه او بسیار میل کرد چون بازگشتیم مرا بفرمود که فلونیای دیگر میخوریم و میخواهیم چون حقه فلونیا را که سر آنرا من مهر میکردم گرفتم مهور نبود همانا از حرم سرا شاده آورده بودند از آن حقه بی آنزمری لذم اقبالی بعرض من نکرده زیاده از قدر معتاد از آن معجون مفرح بخورده بمن نیز داد و هر دو بخفتیم چاشتگاه از خواب شبانه برآمدم بنده خود را مفلوج و شاه را مدهوش دیدم که سخن گفتن نمی یارست و دست و پای همی زد تا شما رسیدید از دست و پا برفتم و ماندم از حیران بماندم حلواچی اغلی را مقید بداشتند و ابواب دروب مسدود ساختند و تهیه و انجام کار دولت پرداختند و بر کس همی بمالی کرد و سخنی گفت که هیچ حاصلی درین کار نداشت پیت درین مستی آنکس که خسپید پست نه هشیار یافت هرگز نه از خواب جست نه خوابی که چندین زمان برگذشت نه جنبید یکدم نه بیدار گشت مدت ملکش همانا بدو سال تمام نیز نرسیده بود که در گذشت

ذکر ورود شاه سلطان محمد بن شاه طهماسب از شیراز بقزوین و جلوس بر تخت سلطنت ایران پس از سنوح این سانحه

و وقوع این واقعه امرای بزرگ ایران ترک نفاق و با یکدیگر اتفاق کردند و سوری تیز تک بفارس روانه شد که نواب شاهزاده سلطان محمد بن شاه طهماسب
سلطنت مژده دهد و او را بحرکت بسوی دار السلطنه قزوین ترغیب کنند و او خود از حیات خود نومید بود چون بر اتفاق امرا و وزرا اطلاع یافت
از فارس عزم عراق کرده منافقان را مالش داد و موافقان را نوازش نمود و سلطان حمزه میرزا روی بقزوین نهاد و سلطان حمزه بایالت صفاهان
بماند و از این اخبار مسرت آثار عباس میرزا نیز در هرات از تشویش برست و اهالی ایران از آن شهریار سلف خونریز سنگدل ناخلف خاطر
فراغت یافتند و در مهاد امن و امان غنودند و خان احمد خان گیلانی و شاهرخ بیک تاتی اغلن که در اصطخر محبوس و از زندگانی مأیوس
بودند بحکم سلطان محمد خلاصی یافتند و در رکاب نصرت مآب بدار السلطنه شتافتند چون موکب فیروزی کوکب شاه سلطان محمد بحوالی قزوین رسید
تمام امرا و وزرا و اعاظم برکاب بوسی پیوستند صدر الدین خان صفوی و سیدبیک کمونه و جمعی که مقید بودند مطلق شدند پریخانم که هنوز از دخالت
در امورات ملکی متنبه نبوده و در آغاز این دولت نیز تصرفات و تحکمات مستقلانه میفرمود چون باستقبال برادر اکبر رسید التفاتی چندان
ندید و بواسطه فتنه انگیزیهای سابقه و خونریزیهای لاحقه او را از رجوع در امور حرم ممنوع و از منصب عزت مخلوع فرمود شمخال خان چرکس
که حامی و مغوی و مقوی او بود باسم حکومت شکی مامور کردند و در عرض راه بحکم شاه سلطان محمد بن شاه طهماسب او را مقتول امیر اصلان افشار
حسب الامر سر او را بدربار شهریار نو آورده بلقب خانی ملقب شد شاه در سه شنبه سیم ذی حجه که یازده ماه از سال نهصد و هشتاد و پنج گذشته بود
وارد قزوین گردید پریخان خانم دیو سیرت اهرمن سریرت بحکم شاه سلطان محمد سلیمان فطرت در دست خلیل خان افشار هلاک شد و ده هزار تومان
در ازای این خدمت بوی انعام رفت و کودک یکساله شاه اسمعیل که پدرش بر اطفال همسال وی ابقا نکردی راه عدم پیمود و مضمون کما تدین تدان
مقتول آمد و چنانکه مکنون ضمیر پدرش بود نه بحکومت فارس اقتدار و نه به بقیه نسل صفویه اختیار یافت ولی سلطان قلیجی اغلان که با تابکی
شاه شجاع مذکور مامور بود بدست ذو القدران شیراز زاد و بجزای خود رسید و میرزا سلمان رکن السلطنه و اعتماد الدوله شد و میر شمس الدین
محمد کرمانی که مردی فاضل و عاقل بود بصدارت دیوان اعلی مفتخر گردید و ممالک محروسه بامرای عظام قزلباشیه تقسیم یافت و هر کس بولایتی
مخصوص شتافت امیر خان موصلو بآذربایجان رفت و محمد خان تخماق بچخور سعد و قراباغ خر امید ولیخان تکلو بهمدان رفت کرمان بولیخان افشار
داده شد کوسویه و غوریان بابو الفتح خان شاملو سپرده آمد کوکیلویه بخلیل خان افشار تعلق گرفت و قزوین بسلطان حسین شاملو مفوض شد
فارس بامرای ذوی الاقتدار ذو القدر و استراباد بمحمد خان حاجیلو و علی بن عبد العباس هرامیه بیلدی و هر سرداری بسرحدی چنانکه رسم دولت
سلاطین است تعیین یافتند و خان احمد خان گیلانی که با شاه اسمعیل معاهده داشت و مستخلص نگردید و از مواعید عرقوبی وی حقیقتی ندید شعر
مصاهرت و لقب اخوت یافت و بحکومت گیلان شتافت و در دل خود با شاه اسمعیل مرحوم همی گفت نظم مرید پیر مغانم ز من مرنج ای شیخ
چرا که وعده تو کردی و او بجا آورد　　شاه صبیه نواب سام میرزا بعیسی خان ولد لوارصاب گرجی که در قلعه الموت محبوس بود داده و با ایالت
شکی فرستاده همیون خان ارمنی که هم از مقیدان بود بشرف اسلام تشریف یافت بسبب عاقبت محمود بسلطان محمود خان ملقب گشته و
لقب اخوت یافت و ببلاد موروثی خود شتافت مع القصه هر کس در خور پایه و مقدار بمناصب مناسب حیثیات و اقتدار حاصل کردند و در روز
بکاری و دیاری آوردند من جمله نواب مرتضی ممالک اسلام میر غیاث الدین سید سادات مشهور بمیر میران که انجب سادات ایران بود
بسیورغالات و بلاکات مجدد ارزانی شد و صبیه شاه اسمعیل که صفیه سلطان نام داشت و همشیره زاده وی بود بحکم نسبت بشاه خلیل الله
پسر وی دادند و یکی از صبایای خان مغفور شاه طهماسب را باکبر اولاد او که مسمی بشاه نعمة الله بود عقد بستند و او نیز بحکم سیادت بسعادت نسبت
اخوت مستسعد گشت و شاه سلطان محمد خلاف شاه اسمعیل که همتی نداشت دست سخاوت ببذل و کرم و اسراف در صرف دینار و درم برگشاد
غالب امرای عظام را که بولایات همی فرستادند مدد خرج و معونه یکدو ساله بدیشان حواله همی دادند چنانکه بامیر خان که امیری بود ذی شان
هشت هزار تومان از خزینه پادشاهی انعام و اکرام رفت و صندوقخانه ملبوس که مملو از خلاع و کسوات اعلی بودی در اوایل این جلوس بکرمت مانوس برهنه
ماند هر کس که دعوی حق ملازمت کردی دامن دامن و خرمن خرمن زر از خزینه سلطانی بردی ابرای ذمت اهل حقوق را خواسته و ناخواسته
حملات و جوایز و انعام و رواتب از خزاین دریا مجاهز مبذول شدی دبیران دفاتر بحصول اندک عشوه و رشوه بروات المثنی نگاشتندی و بوصول
آنها کمال جد و جهد مرعی و معمول داشتندی قزلباشیه گیتی را بکام و سکه دولت را بنام خود دیدند بخودسری سر بر آوردند و بزیاده جوئی غلو کردند

تا سدهای سدید سنوشکسته و کمندهای متین ثغور گسسته گشت و باطراف ممالک محروسه آوازه رفت که امرای ایران و اعاظم قزلباش در فکر استجلاب و استکثار متفرق شده و بهیچوجه قوام ملت و دوام دولت را راعی نیستند و بانتظام امور سلطنت ساعی لهذا سلاطین اطراف و ساطین اکناف با نقراض سلسلهٔ صفویه تصویر و تخمین و درین ضمن تضمین کردند که شاه اسمعیل ثانی دود ازین دودمان برآورده و ابقا بر احدی نکرده شاهزادهٔ ضعیف البصر و شاهی ضعیف الاثر بدست کرده اند و مصلحت وقت را بتخت برآورده ملک را بر او بخشند و خورند و در مراتع خود را یا بهی چمند و چرند بخت سلاطین اوزبکیه قصد خراسان کردند و انجام اهالی رومیه هوای آذربایجان و شروان نمودند چنانکه در ضمن وقایع سال معروض رای ارباب البابِ بکمال خواهد شد لمؤلفه زمانه در فتنها باز کرد بنو رزم و خونریزی آغاز کرد دگر گرم شد کار شمشیر تیز ز هر سو برآمد یکی رستخیز

در بیان آمدن جلال خان ولد محمد خان اوزبک بخراسان و در محاربه مرتضی قلیخان پرناک حاکم مشهد مقدس مقتول شدن

جلال خان ولد محمد خان اوزبک که بعد از فوت ابو الفتح محمد خان برادرش از سلاطین خوارزم و اورگنج بوفور سپاه و اسلحه و گنج امتیاز و اختصاص تمام داشت چون بسمع او نیز رسیده بود که شاه اسمعیل ثانی تمام اولاد صفویه را مقتول کرده الا دختری از خود اولادی نمانده و در این ایام خود نیز راه عالم دیگر گرفته تسخیر عرصهٔ خراسان را بسیار سهل و آسان شمرده از طوایف ترکمانیه هزار اسب و کات و خیوه و حصار و نقاه و دیگر کانح و اخال و سرخس و اوزبکیه تنقرات و منقیت و قنقلی سپاهی ساخته کارزار و مستعد پیکار فراهم کرده روی بسوی مرو و نسا و ابیورد آورده غارت کنان بمشهد مقدس رضوی رسید چون امرای خراسان از وی هراسان بودند هیچیک با وی مقابله ننمودند جلال خان در کمال جلال اطراف مشهد را یغما کرده بجانب جام و باخرز رفته ساحات آن دیار را نیز بکاروب تاراج پاک برفته اراده داشت که از راه سرخس و طرشن بخوارزم معاودت کند مرتضی قلیخان ترکمان پرناک حاکم مشهد مقدس که دلیری بود قتال و امیری سفاک با وجود قلت اعوان و انصار و عدم حضور و سامان لشکر چاره دانست که جلال را هوس ملک ستانی در سر نیست و بغارت و تاراج بلاد آمده منتظر وصول لشکر امرای اطراف خراسان نمانده با معدودی از جنود که آماده داشت از شهر مشهد مقدس بدر آمده دنبال وی گرفته چون بحوالی جام رسید بعضی از امرا و مردم آنحدود نیز بوی پیوستند تخمینا بقدر سه هزار سوار اجتماع یافتند جلال خان در عشق آباد از آمدن مرتضی قلیخان و سپاه قزلباشیهٔ ایران خبر یافت عنان از شتاب باز کشید و مصمم معاودت و ایاب گشت زمرهٔ از اتالیقان و پیرمردان مجرب که رزم قزلباش دیده بودند و جسارت آنقوم دلیر شنیده گفتند که چون ما به نیت محاربه نبوده ایم و غارت و اسیر و نهب تمام نموده ایم مصلحت در منازعه و محاربه نیست اسرای خود را بولایت برسانیم و باز گردیم انسب است مبادا چشم زخمی روی نماید که موجب ندامت و ملامت آید جلال خان از فرط غرور و جلال اعتنائی باین اقوال نکرده توقف نموده و مستعد کارزار بوده پرناک بیباک چون گرگان چالاک در رسید و فی الفور صف برکشید و از بسیاری این سپاه اندیشه نکرده همراهان را بفتح و ظفر دل قوی ساخته که بیت چو سالار شایسته باشد بجنگ شر سد سپاه از دلاور نهنگ غریو طبل و نای برده بلند گرایدن گرفت و توسنان صرصر تک خاره رگ لجام خای شیهه بر آوردند یکبار سواران جرار بر اوزبکیه و ترکمانیه حمله بردند شمشیرها در یکدیگر نهادند نظم درخشیدن تیغ الماس گون شده ابر باران آن ابر خون ز پیکان پولاد و پر عقاب سیه گشت رخشان رخ آفتاب سنانهای نیزه بگرد اندرون ستاره بیالوده گفتی بخون آنروز از آغاز زوال تا غروب فیمابین دو سپاه کینه خواه آتش پیکار مشتعل بود شبا هنگام از یکدیگر جدا شده طلایه برگرد خود نهاده لختی از کوشش بیارمیدند و یکطرفه که هر دو لشکر طالب فرار بودند و از محاربه دویم روز بیم مینمودند جلال از ثبات قدم رجال قزلباشیه در عجب بود و از توقف ندامت داشت قزلباشیه نیز بمرتضی قلیخان اظهار میکردند که صلاح ما در جنگ نیست و خان پرناک هر گروه را در کمال صبوری و شکوه دل میداد در روز دیگر نیز مهیای کار شدند و بر اسبان سوار جلال خان صفوف برآراسته سنجر سلطان ولد علی سلطان اوزبک را در طرف میمنهٔ سپاه خود و نور محمد خان ولد ابو المحمد خان را در میسره جای داده خود در نهایت صلابت و مهابت در قول جای گرفت و از جانبین بازار کارزار روائی یافت و شور پیکار چون شورهٔ آتش اسکر بتافت حملات طرفین متواتر شد و ضباب سفک دما متقاطر مرتضی قلیخان بنفس نفیس مبارزت میکرد و جلال خان نیز از دو فور نیروی قوه غضبیه بمحاربت مبادرت مینمود در هنگام هیجان ماده جنگ که در یکدیگر ریخته بودند امت بیک فارخی استاجلو بجلال خان دچار گردیده نیزه که در دست داشت بر پهلوی وی گذاشت از قوت راکب و مرکب جلال تاب جدال نیاورده بطعنهٔ رمح رامح دو ازامت بیک از فراز زین بزمین افتاد

و از آن

قزلباشان دانستند که خان خوارزم در غلطیده چند تن از ترکمان و طایفهٔ چکنی ایران چون برق بر سر او تاختند و از دست امت بیک در ربوده زنده بحضور خان پرناک مرتضی قلیخان آوردند و در میانه استاجلو و ترکمه در گرفتن وی مخالفه و مخاصمه افتاد بحکم مرتضی قلیخان سرش را از تن بریده بخاک هلاک افکندند و مخاصمین را بوعده و وعید خاموش کرده بقیهٔ عساکر اوزبکیه در تنگ در جنگ را مفایده دانسته آنچه یغما و اسیر داشتند رها کرده جان بدر بردند و راه خوارزم بر گرفتند مرتضی قلیخان پرناک با اسرا و غنیمت بمشهد عزیمت کرده سر جلال خان اوزبک را با اخرمه و دواب بدربار پادشاه بعد ارسال کرد و مورد الطاف و انعام پادشاه شد و در خراسان استقلالی تمام حاصل کرد و علیقلیخان شاملو بیگلربیگی هرات و لله شاهزاده عباس میرزا از این اخبار حسد آمده فیمابین ایشان غبار نقار بلند گردید تا آخر الامر بمجادله رسید چنانکه در مقام خود مذکور خواهد گردید **ذکر وقایع فتنه سیستان و محاربه ملک محمود سیستانی با جعفر سلطان افشار حاکم آن سامان** از جمله مخالفاتی که بعد از مرگ شاه اسمعیل ثانی از حکام روی داد قضیهٔ ملک محمود سیستانی است بتبیین این مقال من التفصیل و الاجمال آنکه سابقا بدیع الزمان میرزا ولد بهرام میرزا بن شاه اسمعیل غازی ماضی در عهد شاه طهماسب بحکومت آن ولایات معزز و مفتخر بود و تیمور خان استاجلو لله او به نیابت شاهزاده در سیستان حکومت میراند و چون بدیع الزمان مذکور بحکم شاه اسمعیل ثانی بقتل آمد تیمور خان در سیستان بماند اهالی سیستان از او برنجیدند و تیمور خان را عذر خواستند چون آن بلاد از قزلباشیه استرداد یافت اهل سیستان از نژاد ملوک صفاریه آل لیث سلطانی خواستند و درگاه ملک محمود نامی که از آن سلسله بود برجوع بر آراستند و مدارائی با دولت صفویه مینمودند چون شاه اسمعیل ثانی بتقدیر ربانی در گذشت باشارت امرای شاه سلطان محمد جعفر سلطان افشار بایالت آن دیار رفت از خبر آمدن او بسیستان اختلافی در اهالی آن ولایت روی داد بعضی بمحکمهای محکمهٔ آن بلاد متحصن شدند و بعضی باستقبال او آمدند و سلطان مذکور با اهالی آن بلاد بطریق مدارا رفتار پیشه گرفت از ملوک آنجا ملک غیاث الدین محمود و از امیران امیر مبارز علی با سلطان موافقتی کردند و در شهر نزد وی بودند تا شش ماه در گذشت و ملک غیاث الدین محمود باجل موعود سیستان بلکه همه گیتی را بدرود کرد فرزندان و متعلقان وی مرخص شده بملوکات خود رفتند اهالی سیستان بنای سرکشی را آشکار او محکم ساختند و بموافقت ملک محمود سابق الذکر اطراف شهر را تاختند جعفر سلطان افشار با عباد سلطان حاکم گرمسیرات که بمعاونت وی مامور بود دو هزار سوار مکمل مسلح قزلباش را که حاضر داشتند برداشته برای تادیب متمردان از شهر بیرون شدند و از اهالی سیستان که مطیع سلطان بودند قریب هزار کس با وی موافقت نمودند ملوک و امرای سیستان نیز بقصد جنگ و ستیز با حشری انبوه از آب هیرمند گذشته بمقابله آمدند در کنار رود هیرمند فیمابین سیستانیان و قزلباشیه رزمی گران در پیوسته شد جعفر سلطان افشار بجهة عدم تمکین و وقار سپهبدی و سرداری نمیدانسته هر ساعتی اسب انداخته بجانبی میرفت و در این میانه تیری بر اسب او رسید و فی الفور در غلطید سرش را بریدند و قزلباشیه منهزم و مغلوب شدند چون ملک محمود باخلاق محموده متخلق بود دستپاهیان قزلباشیه را از شر سیستانیان محافظت کرده رخصت رجعت داد و خود بشهر رفته بر مسند ایالت و حکمرانی جالس شد و استقلال یافت و صیت جلالت و نبالت او در اقطار ربع گیتی مشهور و منتشر گردید خوان احسان و کرم بگسترد و جماعتی از هر طبقه بر گرد او جمع و از موائد انعامش متنعم آمدند و ارباب طمع و فتنه جوئی چنانکه سیرت و خوی آن قوم است ملک را اغوی کردند که لله الحمد سلسلهٔ علیهٔ صفاریه و آل یعقوب دیگر باره بملک موروثی خود مالک شدند چرا بملک سیستان قانع باید شد پایهٔ همت را باید مرتفع ساخت و بمملکت ستانی پرداخت که قیمة المرء علی قدر همته اما بعضی عقلای عاقبت اندیش صداقت کیش ویرا بمراودة و معاودت با دولت صفوت آیت صفویه تحریص و ترغیب همیکردند و طغیان ویرا مانع بودند از غایت تخویف و تحذیر ارباب حزم بمواسات با این دولت میل کرده کس فرستاده و عذر بلوی عام خواست و خدمت خود را بسکنه جلوه کرده بتوسط محمد خان ترکمان که سابقا اتالیق بدیع الزمان میرزا و لاحقا رکن رکین دولت سلطان محمد پادشاه عصر بودی منشور ایالت و کفالت ملک سیستان صدور یافت و وی از این ممر مرفه البال گردید تا مآل حال او در ضمن قضایای آینده مرقوم گردد **در ذکر طغیان اکراد و مخالفت جنود روم و آمدن به بلاد ایران و اختلال احوال بعضی آذربایجان** چون حکام و عمال حدود و ثغور سرحدات آذربایجان و روم مذبذبین بین ذالک بودند هر وقتی باقتضای زمان مایهٔ فسادی میشدند در این اوقات که کار سلطنت ایران از ضعف حال پادشاه و قوت نفاق و اختلاف امیران خالی از اعتدال و مملو از اختلال بود بعضی از مفسدان اکراد خاصه غازی بیک غازی قرن و اولاد شاهقلی بلبلان بلبلهٔ نشاط از عقار اختلاط لبریز کرده برخلاف سابق که با شاه اسمعیل ثانی اظهار بندگی و جانفشانی مینمودند در این اوان بجانب یاروان روان گشتند و پاشایان روم را بتسخیر مرز و بوم آذربایجان رغبت دادند

ذکر آمدن مصطفی پاشا به تسخیر شیروان و آذربایجان

با آنکه صلحنامهٔ ایران و روم بخط ید سلطان سلیمان خان مرحوم بشرایط مصالحهٔ صریحه نسلاً بعد نسل و اصلاً بعد اصل مرقوم و بایمان مغلظه مختوم بود همانا سلطان
مرادخان خواندکار از قرار داد جد بزرگوار قدری اغماض روا داشت و امرای سرحدات فاصلهٔ روم و ایران را بخلاف عهد و تصرفات در حدود
اشارت نمود و قبل از آنکه امیرخان بیگلربیگی آذربایجان با مامورین آنحدود و سامان از جانب شاه ایران به تبریز رسند عساکر طغیان مآثر اکراد
و اروام با غلبه و احتشاد تمام علی الغفله بر سر حسینخان سلطان خنوسلو و محمود سلطان روملو که در ثوبراق قلعه و ارومی و سلماس و خوی حکومت داشتند
آمدند سپاه قزلباش باطمینان مصالحهٔ دولتین علیتین از نقض عهد و نقص میثاق خبر نداشتند و طریق حزم و احتیاط را رعایت نمیکردند بناگاه از
وصول عساکر اکراد و اروام استحضار یافتند ناچار بنا بر مدافعه و ممانعه نهاده بدفاع و نزاع در آمدند و اکراد حیله کرده بعد از عهد و پیمان و سوگند و ایمان
بر ایشان غلبه کردند ولی چون خانه و کوچ بهمراه امرای ایران بود عصابهٔ عصبیت بر سر بسته بقوانین عزیمت در حضور زنان مردانه کوشیدند
و شربت شهادت دلیرانه نوشیدند بعد از قتل رومیه و اکراد با سر نسوان و صبیان و اخذ اموال و اثقال ایشان دست تطاول از آستین
تعدی بر آوردند و بردند آنچه بردند و تسخیر کردند و ثوبراق قلعه و کوکرچینلق تصرف اکراد در آمد و درین ایام امیرخان بیگلربیگی آذربایجان با امرای قزلباشیه
و قرب پانزده هزار سوار بتلافی و تکافی پرداخته اجناد اکراد بعضی قلاع را تخلیه کرده بکمر کشیدند و برخی بدست توسل و توکل در دامن تحصن و تقاتل
در آویختند چون الکای مذکوره بحارب بنهب منهوب گشته آذوقهٔ سپاه رکاب و علوفهٔ جمال و دواب نایاب بود امیرخان توقف در آن الکا
نتوانسته باز گشته به تبریز آمد و اکثر رعایا و برایای خوی و سلماس و ارومی از صدمات سپاه اکراد و رومی از اوطان مالوفه جلا جستند و برخی
که بتدریج رجوع کردند مطیع مخالفان غالب شدند پاشای ارزنة الروم هشت هزار کس در آن شدت فصل شتا بشوره گل بدفع و رفع قراخان
سلطان با پیرلو روانه کرده رومیان با آتش قهر خیام متعلقه بقراخان را بسوختند و نیران پیکار و کارزار بر افروختند قراخان سلطان مردم
خود را دل قوی کرده مجتمع آورده بمدافعهٔ رومیه شتافت و شعلات حملات وقود یافت رزمی صعب در گرفت و جنگی سخت پیوسته شد
دلیران یکدیگر را آویختند و چون سیلاب خونها ریختند سنانها بشاخهٔ مرجان و شمشیرها بشاخ ارغوان ممثل و مشابه بود و حجاره و خارهٔ آن
معرکه از کان لعل رخشان بدخشان خبر میداد الحق قراخان روی قزلباش را سفید کرد و روز روشن بر دیدهٔ رومیان سیاه ساخت چون بسیاری از جمها
در دشت شمشیر رزم کشت معارضان منهزم شدند و راه معاودت سپردند ولی از کثرت برف معدودی ژرف در راه بماندند و قوم قراخان برف
سفیدی را چون سرخ آن گروه گلگون ساختند و همانا زیاده از پنجاه کس از سپاه قراخان سلطان در آن محاربه مقتول نیامده بود و از آنسوی بیش از
پانصد و هزار بقتل و اسار در آمد اما پس از این کار رومی نیز در شوره گل تاب اقامت و ثبات نیاورده حرکت بر سکون گزید و چون اخبار مخالفه ایران و
روم بسمع ساکنین آن مرز و بوم رسیده گروهی که همیشه از نعمت این دولت متنعم بودند و پیوسته سر بجیب ادب فرو برده بتقریب ترغیب اشرار طایفه
پای از حد گلیم قناعت بیرون و دست از آستین مناعت بدر آورده بتاخت و تاز پرداختند چنانکه طوایف اکراد مکری که مدام با دولت صفویه
بیکجهتی و یکرنگی میزیستند و غالبا بخدمات شایسته تقدیم داشته و در حدود سلدوز و میانه دوآب مراغه در عین راحت و فراغ ساکن بودند
امیره بیگ سردار خود را امیره خان نام دادند و جمعی کثیر بجد و در مراغه آمده ایلخی و قسیله قراچپوق را که خیول خاصه سلطان صفوی مرحوم بود و ده
هزار مرکب صرصر نهاد تازی نژاد داشت بر اندند و الاقلیلی همه را با ماکن و مساکن خود رساندند **بیان عصیان اهالی شیروان و آمدن**
مصطفی پاشا از جانب سلطان مرادخان خواندکار بجانب آذربایجان سابقا در ضمن تسخیر شیروان اشارتی رفت که برهان میرزا
نامی خود را از احفاد شیروان شاهیان شمردی و پس از اختلال حال بلاد داغستان در افتاد درین سال ابوبکر میرزا نامی ولد او سه هزار کس
از گروه لکزیه و قرابورک فراهم کرده لوای شروانشاهی بر افراخت ولی چون استقراری و استقلالی نداشت جمعی باسلامبول فرستاد
بحکم اتحاد مذهب اظهار ارادت بدولت روم و بیان عداوت با ملت قزلباش استمداد سپاهی کرد سلطان مرادخان این معنی را عین مراد دانسته
با مصطفی پاشا وزیر اعظم مشاوره کرد و چون سلطان مرادخان ضخیم الجثه بود بمشقت اسفار و شداید پیکار تن در نمیداد و از آنجا که در دولت علیهٔ عثمانیه
سلطانی که بلدی نگشاید و چیزی بر روم نیفزاید معتبر نبود لهذا از اختلال احوال امرای ایران مستحضر شده بملاحظهٔ ارتفاع نام از مصالحه نامچه
آبای عظام چشم پوشیده مصطفی پاشا را که امیری محیل و جسور و متهور بود مامور بتسخیر شیروان و ایروان و تمامت آذربایجان بلکه تخلیص کل
ایران فرمود مصطفی پاشا بقولی با صد هزار و بقولی با صد و هشتاد هزار ینگچری از پاشایان و بطارقه و استعدادی شایان و لایقه

ذکر محاربه امرا با مصطفی پاشای عثمانی

عزم کارگر و محمد گرای خان تاتار بن دولت گرای از اولاد باتوخان از نژاد جوجی خان بن چنگیزخان که او خود یکصد هزار خانه تاتار متوقف در باغچه سرای
باتوخان که شهری است بدشت قبچاق داشته و خود حکمران کرستان بود و با سلطان مراد خان مودت داشت نیز اشارتی رفت که بحکم مؤکد
از راه دشت خزر بولایت شروان درآید لشکر غارتگر چالشگر تاتار بطمع غارت و امید امارت از این خدمت مسرور شدند چون این اخبار دشت
آثار در دار السلطنه قزوین بسمع شاه سلطان محمد بن شاه طهماسب صفوی رسید امرا بهم برآمدند و هر یک در چاره این کار رایی زدند بالاخره
مقرر شد که بجهة اتمام حجت رسیله بحضرت سلطان مراد خان خواندکار روم مبنی بر قواعد مواحدت و ضوابط مراودت قدیمه و قویمه مرقوم و استفسار
از اسباب نقض عهد و جلادت و جسارت حکام سرحدات و ثغور شود تا چه پاسخ آید نامه نگاشته و مصحوب ولی بیک استاجلو از توابع محمد خان تخماق
مرسول داشتند چون او بسرحدات روم رسید حکام سرحد او را موقوف فرموده از ذهاب باسلامبول ممنوع کردند تا مصطفی پاشای مذکور ملقب
بلله پاشا از ارض روم بولایات قارص که میانه چخور سعد و ارزنة الروم واقعست درآمد و در ضمن مصالحه سابقه یکی از شرایط صلح آن بوده که بعضی از املاک
که در میانه ایران و روم خراب شده از هیچ طرف معمور نسازند تا آن روز بدان حال بوده در این وقت مصطفی پاشا نخست حکم بساختن آنها کرده در تعمیر حصار
کوتوال و حارسی ساختلو و سپاهی گذاشته بولایت اخسقه از اعمال بلاد گرج رفته که متعلق بمنوچهر خان داماد سیمون خان گرجی و داخل تصرف
ایران بود و او از اطاعت سرباز زده قلعه خود را استحکام فرموده نزد سیمون خان آمده بود لله پاشا بمحض وصول آن قلعه بمحاصره مشغول و بضرب گلوله‌های
آهنین از توپهای آتشین تزلزل در بنیان حصار و حصاریان درافکنده جبرا و قهرا قسرا و کسرا گشاده و عمارت ینگچری در آن قلعه نهاده بجانب
ولایات سیمون خان درآمد محمد خان استاجلو بیگلربیگی چخور سعد حقیقت امر لله پاشا و آن نواحی را کماهی بمحرمان حرم پادشاهی اظهار نمود از جانب
شاه سلطان محمد حکمی صادر شد که امیرخان و محمد خان و امامقلی خان بیگلربیگی قراباغ لشکر آذربایجان را جمع آورده باتفاق بمدافعه شتابند و بدانچه
مصلحت وقت اقتضا کند مختار باشند و مجددا مجلس کنکاش و شوری منعقد شد و امرا با شاه و وزرا نشسته گفتند و برخاستند که چون خواندگار
روم بنفس نفیس اقبال بدین افعال نکرده پادشاه ایران نیز رزد و شاهزاده سلطان حمزه میرزا مامور باین خدمت شود با عساکر عراق و فارس و کرمان
منشور و فرمان صادر شد که حاضر شوند و امرا نیز از این قرار اطلاع دادند اما محمد خان در وقتی که پاشا بتعمیر قارص میپرداخت با میرخان و امامقلی خان
نگاشت که چون عبور عساکر رومیه از چخور سعد خواهد بود اگر باتحاد درآیید و بموافقت اتفاق ورزیم بصواب اقرب است امامقلی خان مضایقه نکرد
و با لشکر قراباغ بدو پیوست ولی امیرخان بنابر خصومتی که فیمابین ترکمان و استاجلو بوده اعتنایی بدین امر نفرموده و آن دو امیر مواحدت کیش
لختی بانتظار بیگلربیگی تبریز بودند اثری بظهور نپیوست امامقلی خان و محمد خان چون شنیدند که لله پاشا بگرجستان متوجه است بعزم دستبرد حرکت
فرمودند لله پاشا چون از قرب جوار لشکر قزلباش مستحضر شد از غایت استکبار و استظهار هر روزی پاشایی را با ده هزار سوار رومی و کرد بمقابلهٔ
جیش قلزم طیش روم مامور میکرد و آسوده خاطر بکار خود میپرداخت مفسدین اکراد نیز نفاق امرای قزلباش را بپاشا خاطرنشان داشته بودند توهمی
ننموده و در نهایت استکبار و اطمینان بود **همان محاربه امرای قراباغ و ایروان و چخور سعد با مصطفی پاشا و منهزم شدن**
امرای آذربایجان در آن ایام که سپاه قزلباشیه با وجود قلت وفاق و کثرت نفاق بعزم دستبرد با عسکر رومیه شتافتند از فرصت انتظار میبردند
بیک ناگاه قراولان ایشان بیکدیگر رسیدند مقدمه سپاه نصرت همراه قزلباشیه در حمله اول ایشان را از پیش برداشتند و به تیپ مخالف قراول رسید
مردم تیپ عنان از محاربه بازکشیده منهزم شدند چون خبر انهزام جمعیت مخالف بقول امرا رسید لشکر قول نیز بی‌محابا بمحاربت درآمدند قریب دو
هزار کس که غالبا اکراد سرحد بودند بطعن سنان جان ستان در خاک بوار غنودند بعضی را سر بریدند و بعضی را دست بستند و هر کس از غازیان
قزلباش که بمعرکه در رسید بملاحظه پیش و پس تا هم در دنبال هزیمتیان همی تاخت چون مراد پاشایان روم از جلادت قزلباشیه و بلادت رومیه مطلع
آمدند قدری متنبه شدند اما مصطفی پاشا از غایت عجب و تکبر بلکه از نهایت حزم و تدبیر تزلزلی در بنیاد وقار خویش راه نداده چند سردار را
با بیست هزار سوار مامور بجبر کسر رومیه کرده و سپاه رومیه از صفوف پاشا فوج فوج دسته دسته و تیپ تیپ بیرون آمده بمحاربه قزلباشیه شتافتند
چون چشم ایشان بر قزلباش افتاد دیگر تتمه هزار کس عنان تمالک را بها گران کرده بر سر قزلباش تاختند لشکر قزلباشیه که دو سه فرسخ از
امرای خود بتاخت پیش آمده بودند و مراکب ایشان خسته و ضعیف شده بود و متفرقه جنبش میکردند و سر و پا سپردند و سرداری مختار نداشتند
بعد از کر و فری قلیل منهزم و بوادی هلاک منعزم شدند رومیه با اسبان تازه نفس آسوده طمع بتعاقب قزلباش درآمدند قزلباشیه سرای خود را

فکندند و جان بدر بردند و بسیاری نیز بدست رومیه اسیر و قتیل شدند و سوار شکسته قراول بقول امرا رسیده صف آنان نیز پاشیده عثمان به تجدید فرار کردند مع القصه بعد از غلبه اول مغلوب شدند و مقتول آمدند و این اولین فتوری بود که از عدم موافقت امرا روی نمود با ده پانزده هزار سوار خواستند که با صد هزار بلکه زیاده برابری کنند و این کمال نادانی بود که گفته اند بیت مزن بر سپاهی ز خود بیشتر که ابله زند مشت بر نیشتر و مورخین نگاشته اند که در آن ایام لشکر بلاد آذربایجان پنجاه هزار زیاده بوده اند اگر اجتماعی میکردند و سلاطین گرجستان نیز بدیشان ملحق میشدند بدین سهولت مصطفی پاشا بر ایشان چیره و بر ایران دلیر نمیشد مجملا بعد از این سانحه چلدر لله پاشا بر سر قلعه اخسقه رفته بعد از سه روز مفتوح کرده در آن قلعه لشکر و آذوقه گذاشته بجانب الکای سیمون خان گرجی رفت محمد خان در الکای خویش توقف نموده امام قلیخان و عسکر قراباغ جدا گردیده بمنازل خود نازل شدند و در تمام بحال متوسلین دولت ایران راه یافت سیمون خان و الکسندر خان سلاطین گرجستان نیز با یکدیگر نفاق داشتند الکسندر موافقت پاشا را پذیرفته سیمون خان بکوهستان و جبال شامخه پناه برده در هنگام فرصت بدستبردی خورسند بود لله پاشا از اطمینان افزوده از مضایق گرجستان درگذشته بقلعه تفلیس رسید اگرچه قلعه متین و محکم بود داود خان بواسطه نفاق با برادر خود سیمون امید معاونت نداشت قلعه را واگذاشت آن نیز بتصرف رومیه در آمد در قلعه گوری نیز امر را منضبط کرده قلعه را بحارسان سپرده روانه شیروان شدند عیسی خان گرجی برادر الکسندر خان که حاکم شکی بود تاب مقاومت با رومیه نیاورده شکی را گذاشته فرار کرده آن نیز بتصرف سپاه پاشا در آمد بشیروان در رسید حکام داغستان و لکزیه انقیاد گزیدند ارس خان حاکم شیروان نیز قلعه داری مصلحت ندیده شیروان را خالی کرده بحوالی رود کر آمده بماند و لله پاشا عثمان پاشا را بیکلربیکی شیروان کرده قلعه بادکوبه و شماخی را بر استحکام ساخته مراجعت کرد ابوبکر میرزا ولد برهان میرزا که بآمدن سپاه و مدد رومی مستدعی شده بود کار خود را معوق دیده از حرکت خویش نادم گردید پاشا او را دلخوش کرد که عریضه بخدمت حضرت سلطان السلاطین می نگاریم که فرمان حکومت تو صادر شده بیاید اما امامقلی خان و سیمون خان با یکدیگر پیوسته مکرر از پیش و پس سپاهیان و اسباب و آذوق و دواب رومیه را غارت میکردند اما بواسطه بسیاری سپاه روم پریشان آشکارا معلوم نبود امیرخان بیکلربیکی تبریز نیز با امامقلی خان موافقت کرده در هنگام فرصت از رومیان میگرفتند و میکشتند در کنار رود خانه قبری از اعمال گرجستان بفوجی از رومیه که پنج هزار کس بودند و بتحصیل آذوقه میرفتند باز خوردند و هزار کس از آن طایفه قتیل شد و جمعی زنده بدست قزلباشیه در آمدند اما دیگر باره بیکدیگر دچار شدند و سه هزار کس از سپاه قزلباشیه قتیل و اسیر نمودند و امیرخان به تبریز آمد و مصطفی پاشا لله خواندگار روم مقضی المرام و شادکام بارض روم رسیده عزم قشلاق و قصد اتراق نمود و لختی از رنج راه سفر در حضر بیاسود و در آن ایام که این امورات اتفاق می افتاد سپاه فارس و عراق با اسلحه و یراق جمع آمدند و در رکاب شاهزاده سلطان حمزه میرزا روانه تبریز و آذربایجان شدند و مهد علیا والده شاهزاده که زنی سیده و عاقله بود بهمراه فرزند ارجمند در نهایت جلال و استقلال حرکت نمود در چمن میانج واقعات شیروان و گرجستان و تصرف عساکر رومیه در آن دیار جنت آثار بعرض شاهزاده آزاده رسید و رایات فیروزی آیات بجانب قراباغ در اهتزاز آمد و بعد از ورود بدار ارشاد اردبیل و تجدید فاتحه و زیارت قبور و مراقد اجداد جلیل رفته از آنجا عازم قراباغ شد و اردوی شاهزاده در آنجا بعزم اقامت خیام احتشام و سرادقات گردون خیام برپای کردند و میرزا سلمان وزیر و عساکر گران بعزم استرداد شیروان روان شدند و چون خبر ورود شاهزاده سلطان حمزه میرزا بقراباغ مسموع ارس خان حاکم سابق شیروان شد بخاطرش رسید که مبادا خالی کردن قلعه شماخی بی ممانعتی و محاربتی مورد ایراد سرکار شاهزاده و امرای آزاده شود قصد محاصره شیروان کرده با لشکر خاص جوی و طوایف روملو از آب گذشته بجانب شیروان رفت و بمحاصره عثمان پاشا پرداخت و عرصه بر او تنگ کرد بیت چه داند کسی غیر پروردگار که فردا چه بازی کند روزگار

بیان آمدن عادل گرای خان با سپاه تاتار بشیروان و کشته شدن ارس خان و شکست قزلباشیه و بقتل در آمدن ایشان

سابقا اشارتی رفت که بحکم سلطان مراد خان خواندگار روم مقرر بود که محمد گرای خان پادشاه تاتار از دشت خزر بشیروان آید لهذا محمد گرای خان عادل گرای و عسکری گرای برادران خود را با سپاهی گران و جنودی بیکران از راه دربند باب الابواب بحمایت رومیه و غارت بلاد آذربایجان روانه کرد و عثمان پاشا از قرب وصول سپاه تاتار خبردار بود در روز موعود ورود آن جنود از شهر بیرون آمده در برابر سپاه ارس خان نیز در کمال جلادت بمحاربه اشتغال داشت که ناگاه کوه و در و دشت از سپاه تاتار مملو گشت غازیان قزلباشیه از پیکار ماهی وار در شبکه اضطراب و اضطرار تپیدن در آمدند بعضی امرا صلاح در آن دیدند که جنگ گریز کرده خود را بمامنی و مکمنی برسانند تا بچاره کار

کوشند اما ارس خان ننگ فرار بر خود هموار نکرده همانا فرصت فرار نیز نداشته دل بر مرگ نهاده بجنگ در آمده از طرفی لشکر روسیه و از سوی تاتاریه و از جانبی لکزیه داغستانیه و از راهی افواج شیروانیه عساکر قزلباشیه را در میان گرفتند زورق وجود جنود قزلباش در چهار موجه تلاطم طوفان بلا در نوح عواصف عناصر متزلزل و متلاطم بود بالاخره غریق دریای انهزام و انعدام گردید ارس خان و داود سلطان روملو را اسیر و جمعی را آن دو نامدار قتیل نمودند همانا بسیاری از سپاه قزلباشیه از آن معرکه پر تهلکه جان بدر نبرده اند بقیة السیف گریزان و بر لب آب آغزوق و اردوی ارس خان رسیدند عثمان پاشا بقلعه شماخی بازگشته و عادل گرای خان تاتار و ابوبکر میرزای شیروانی ولد برهان میرزا عزم کنار آب و اردوی ارس خان کردند اردوغدی خلیفه تکلو از قزلباشیه و بعضی اولاد ارس خان که از آن معرکه بساحل نجات رسیده بودند باردوی ارس خان آمده شرح حال بنواب جهانبانی یعنی سلطان حمزه میرزا و میرزا سلیمان وزیر عرضه کردند حکم شاهزاده شد که امرای طوالش و جمعی دیگر باردوی منسوبه ارس خان رفته باتفاق آن جماعت از کنار آب باخبر باشند و محافظت اردو نمایند که اینک حسب الامر والا عساکر منصوره متوجه شیروان خواهند بود ایشان چند روزی در آنجا ماندند و جسر جوز را بجهة عبور و مرور زخمداران و تفرقه سپاه قزلباش نگاه داشتند از کنار آب باخبر بودند که خبر رسیدن لشکر تاتار و ابوبکر شیروانی شایع شد امرا جمعیت نموده بعزم مدافعه بکنار آب شتاب گزیدند و جسارت ورزیده جسر را بریدند سپاه لکزیه و تاتار بکنار آب آمده جسر را بریده دیدند مراکب در آب رانده از آب گذشته در سوی آب مجتمع آمده بمقابله و مقاتله مستعد گشتند سپاه قزلباشیه نیز بعزم جنگ و ستیز مهیا و آماده گردیدند سپاهیان شیروان و افواج دیگر از آب گذشته بدنبال لشکر قزلباشیه در آمدند که از دو سوی مفری نداشته باشند در اثنای محاربه قزلباشیه اطلاع یافتند که براهنمائی شیروانیه تاتاریه و لکزیه و قرابورک دو جانب ایشان را فرو گرفته اند بنیان صبر و ثبات لشکر قزلباشیه از پیش و پس منهدم گردیده روی بوادی فرار و دیار ننگ و عار نهادند جمعی بقتل آمدند و بیشتر اسیر شدند سپاه آغزوق معسکر ارس خان که بر آن سوی جوی بودند بالکلیه از جان و سنان و حمال و اثقال بدست سپاه تاتار و لکزیه در افتادند هر تاتاری قطاری از شتران بار کرده و با نقد و جنس و اسیر و زن و کودک بجانب شیروان روان شدند

در ذکر رفتن امرای قزلباشیه بشیروان و شکستن لشکر تاتار و گرفتن عادلگرای خان و فتح شیروان و فرار عثمان

چون خبر شکست قزلباشیه و نصرت تاتاریه و لکزیه بسمع میرزا سلیمان وزیر ایران و سایر امرا و دلیران رسید روز روشن در انظار ایشان شب تار و چشمه خورشید در ابصار قزلباشیه معاینه دریای قار جلوه کرد گروهی از دلیران شیر شکار و پلنگان تاتار خوار کمر یلی بر میان استوار نموده هم داستان شدند که قبل از وصول عادل گرای خان و رسانیدن غنایم و اسیران بشیروان بدو دستبردی نمایند که اصلاح افساد گذشته شود و جبران کسر رفته آید قورچی باشی و شاهرخ خان نواده دورمیش خان و امامقلی خان قاجار و شاه وردی خلیفه شاملو و مسیب خان شرف الدین اغلی و امیر حمزه خان طالش و عبدالله خان استاجلو باتفاق میرزا سلیمان وزیر و جمعی سواران دلیر از محل قراکوپک قراباغ ایلغار نموده از قوینین ولی آب کر عبور کرده بمحاصره شماخی دار الملک شیروان که عثمان پاشا در آنجا مستقلا نشسته بود برفتند همانا که هنوز سپاه تاتار از آن جنگ و پیکار با اسیر و اموال قزلباشیه باز نگشته بودند در اینوقت طلیعه سپاه عادلگرای و لکزیه آشکار شد دلیران قزلباش بمقابله آن سپاه در آمدند سپاهیان تاتار و قرابورک و شروانیه و لکزیه که محاربه قزلباشیه دلیر و خود را پلنگان شیر گیر دیده بودند بی دغدغه و واهمه و بی گفتگو و همهمه تسویه صفوف کرده دست به تیغ و تیر بر آوردند لاجرم امیر حمزه خان طالش و عبدالله خان استاجلو که مقدمه سپاه قزلباشیه بودند با تاتار در آویختند **نظم** زمین شد بگرداب دریای قیر همه موج جوشن از خنجر و تیغ و تیر دمان بادپایان چو کشتی در آب سوی غرقه دارند گفتی شتاب بعضی امرا که در برابر قلعه شماخی بجنگ اولی مور بودند محاربه لشکر تاتار را اولی شمرده بمصلحت امرای عظام بعزم جنگ سپاه قزلباشیه ملحق شدند و حمله بر تاتاریه بردند جنگی در پیوسته شد که دیده روزگار نظیر آن ندید بر سطح زمین از سنابک اسبان چاه چاه نمودی و از پیکر کشتگان کوه کوه پدید آمدی غلظت غبار بر هوا راه نفس بسته داشت و حدت سنان بر فلک چشم بهرام خسته سرها از ضرب شمشیر آبدار چون انارهای شکافته بود و تنها از تف جوشنهای تفته چون کورهای تافته از آغاز طلیعه شمس شارق تا هنگام افول حمله از حمله نگسست و شمشیر از شمشیر باز نماند بارش پیکانها به شدت تگرگ طعنه زدی و برش تیغها بکندی مرگ بخندیدی قابض ارواح مقبوض را فرصت کار نبود و ماحی الواح محفوظ را مهلت شمار زند عادل گرای ظالم از این نبرد خیره ماند دیده اش از بریق صمصامها پی در پی تیره شد لشکر تاتار را امر نمود که از اسبها پیاده شدند و تیر و کمان بر سر جنگها در آورده بقواعد و قانون مغول تیرباران کردند سهام پران

وحسام بران غیب بادیه و مغفرها بر بعادل گرای درپیش صف چون بخشیان مست برلب کف برآورده بغرید و غرنگ معرکه جنگ گرم همی داشت
و خود نیز با ترکان سرانی و دلیران حصاری بر قزلباشیه حمله همی‌نمود سواری ز دلیران جرار ایران که او را بابا خلیفه قرلو گفتندی مانند شعله آتش
اسب سرخنگ خود برانگیخت و با نیزه شرربار بسنان بعادل گرای درآویخت لمؤلفه یکی نیزه زد بر بر پهلوان که از طعن آن پهلوان شد نوان
سپهدار تاتار زان خشمناک درافکند چون کوه از زین بخاک سواران قزلباشیه بر سروی ریختند و دو دست او بربستند و گرم بر مراکب نشستند
سپاه تاتاریه را روز روشن تار از گرفتاری سپهدار روی بفرار نهادند سعادت گرای و عسکری گرای تیره رای بالکلیه و شیروانیه هزیمت یافته
و بجهتهای آن بلاد شتافته جان بدر بردند قطارهای اشتران با بارهای گران که تاتاریه از اردوی ارس خان غارت کرده همی آوردند هم بدینسان
که بودی بتصرف تاتار بدست عساکر جرار درافتاده چون اغلب مالکان آنها مقتول بودند سپاه قزلباشیه بحکم وراثت و تملک در آن تصرف نمودند و از
آنجا بگرد قلعه شماخی بی توانی و تراخی درآمده بمحاصره حصار ابرام و اصرار نمودند عثمان پاشا چون از هیچ ممر امید مدد و معاونت نداشت شبانگام
از قلعه گریخته روبسوی دربند گذاشت دلیران ایران بظفر و منصور شیروان را مفتوح نموده جمعی بتعاقب عثمان مامور کردند سواران تا نواحی شابران
بتاختند و سپاه و توپخانه عثمانی برسیدند توپها را بجنگ بچنگ درآوردند و جمعی کثیر را اسیر کردند عثمان بگریخت و خود را بقلعه دربند رسانید و باغات
آن قوم در آنجا تحصن شد میرزا سلیمان وزیر بی‌نظیر عادل گرای خان تاتار را مقید با عریضه محتوی بر شکست تاتاریه و عثمانیه و فتح شیروان بدرگاه شاه
سلطان محمد خدابنده صفوی روانه داشت که بعد از دیدن سلطان حمزه میرزا بقزوین برده باشند و عادل گرای خان را در قراباغ باردوی
سلطان حمزه میرزا درآوردند و سپاهیان بتماشای او آمدند بیت چنین است کردار چرخ بلند بدستی کلاه و بدستی کمند چو شادان نشیند کسی
باکلاه بخم کمندش رباید کلاه در روز ورود عادلگرای در اردوی شاهزاده حمزه میرزا بطریقه شادیانه غریو نای و کوس بر فلک آبنوس رسید
سلطان حمزه میرزا و عقلای وقت چنان مصلحت دانستند که او را بکمند التفات و توجهات بسته سازند تا روی دل بجانب پادشاه ایران
کند لهذا کمند از او باز کردند و او را قرین اکرام و اعزاز نمودند و چندتن از ملازمان او را نیز مرخص و بجهت خدمات عادلگرای معین و مشخص نمودند اما نواب
مهدعلیا والده سلطان حمزه میرزا چنان صلاح دانسته بودند که امرا بعد از فتح شیروان بر سر دربند روند چون امرا باردوی قراباغ آمدند مهدعلیا
برنجیدند و در این وقت که حکومت شیروان را بجهت امیر حمزه خان استدعا کردند و رضا نداد غبار نقار فیما بین امرا و مهدعلیا مرتفع گردید در آن ایام که
هوا از غایت برودت و آب از کمال جمودت و سپاه برف کوه و دشت و شهر و خانها را سراسر برسم تغلب و تصرف فرو گرفته بود و گیتی در سنجاب
و قاقم تن پوشیده داشت آن ستوده مازندرانی رنجیده از قراباغ راه قزوین برگرفت و آن مسافت بعیده را که مردان مسافر و سیاح در چند
یکماه بزحمت و محنت سپارند آن شیرزن مردانه در دو هفته رفته یازدهم روز در کمال تمکین وارد شهر قزوین شد و امرا نیز عادلگرای خان را برداشته
بقزوین درآمده بحضور شاه سلطان محمد صفوی بردند و مقرر چنان شد که با او التفات و مهربانی بظهور رسد هم در دیوانخانه پادشاهی
بی‌بند و نگهبان بعافیت بگذرانند و شرح صحت و آسودگی خود ببرادر [illegible] برنگارد و چنین کرد و از نفاق امرای قزلباشیه بالاخره کشته شد
و شاه سلطان محمد بن شاه طهماسب صفوی در این سال که اواخر نهصد و هشتاد و شش و اوایل نهصد و هشتاد و هفت بود ایالت شیروان را بمحمد خان
خلیفه حاجیلر حاکم سابق استراباد داد و هر محلی را از محالات با میری از امرا سپرد و محمد خان حاجیلر روانه شیروان شد ذکر لشکر فرستادن
شاه سلطان محمد بمازندران و بدست آوردن میرزا خان والی مازندران حکومت مازندران که سابقا با میر عبدالله خان والد سیده
بیگم والده سلطان حمزه میرزا و عباس میرزا متعلق بوده و بحکم شاه طهماسب بمیر سلطان مراد خان بنی عم او رسید چون سلطان مراد بغلبه یافت
میر عبدالله را بزه کمان هلاک کرد و بنابرین ظلم خود نیز در عنفوان شباب بدیار فنا شتاب گرفت و بعد از میر عبدالله خان و میر عبدالکریم نیز
درگذشت شاه طهماسب همشیره او را بسلطان محمد فرزند خود عقد نمود و از او اولادی چند بظهور آمدند که از جمله سلطان حمزه و عباس میرزا بودند در این
ایام که اختیار امور انام بدست شاه سلطان محمد صفوی بوده و سیده بیگم بکمال اعتبار داشته خواست که برادر خود میرعزیز خان را حاکم مازندران
و سلطان محمد مشهور بمیرزا خان را از میان بردارد لهذا در حدود دامنیان ولیخان ترکمان را که بمصاهرت سلسله صفویه مفتخر بود با اتفاق میرعزیز خان
و جمعی روانه مازندران نمود میرزا خان که از سادات مرعشیه بزهد و صلاح و درویشی ممتاز بود از استماع این اخبار بقلعه فیروزجاه تحصن جست و فتح
آن قلعه بطول مدت انجامید مجددا امیر محمدی خان که از اعاظم امرا بود با قورخمس خان شاملو با تمام این کار بمازندران مامور شد و آن نیز گرهی از کار نگشاد

و فتح قلعه دست نداد نواب مهد علیا شاهرخ خان مهردار تکلیف نمود و او شان خود را ازین برتر میدانست که با وجود بودن امرا بفتح قلعه فیروز جاه تمکین کند از قبول این خدمت ابا و امتناع ورزید مهد علیا از وی در حضرت شاه سلطان محمد بر سبیل حکایت شکایتی بیان کرد شاه شاهرخ را خواسته حکما و حتما بلکه از روی عتاب و خطاب بانجام این خدمت مامور کرد او ناچار قبول کرده روانه شد چون مراد قلعه فیروز جاه را دید از روی کیاست و فراست دانست که بسهولت مفتوح نخواهد شد با میرزا خان طرح دوستی ریخت او نیز وسایط برانگیخت بالاخره میرزا خان را از عهد و پیمان مطمئن کرده بیرون آورد و امرا نیز او را بایمان مغلظه اطمینان فزودند و با شاهرخ خان روانه نمودند قلعه فیروز جاه نیز بتصرف گماشتگان مهد علیا درآمد اما چون خبر فتح قلعه بقانون عهد و سوگند و اطمینان دادن امرا میرزا خان را معروض رای مهد علیا شد برنجید زیرا که میرزا خان قاتل پدر او بود و میخواست که بطریقه قهر و قلع قلعه مفتوح شود و قلعه دار بباد فنا رود تا قصاص اتفاق افتد آوردن میرزا خان و صحیحا فرستادن بمازندران نه کاری بر وفق خاطرخواه رسیده بود و چون عموم نسوان را در امور طریقه لجاج مطبوع است مهد علیا کسی فرستاده میرزا خان را از منزل امرا طلب کرد امرا گفتند که ما فردا خود او را در شهر و شرفیاب حضور پادشاه دهر خواهیم شد ولی آنکه با خود بحضور اعلی آوریم چون فرستادگان قورچی پادشاهی بودند قبول ننمودند و گفتند حکم پادشاه این است و باید مجری و ممضی داشت امرا ناچار میرزا خان را فرستادند و بقتل او هیچ گمان نبردند قورچیان او را برداشته بشهر آمدند و شب هنگام باشارت مهد علیا بهلاک نمودند دیگر روز که شاهرخ خان مهردار و امرای ذوالقدر و الا اعتبار از قتل میرزا خان با آنهمه مواثیق و پیمان که کرده بودند مطلع شدند بغایت آشفته خاطر و آزرده دل شدند و کینه دیرینه که از مهد علیا مکنون ضمیر ایشان بود بیفزود ناچار صبوری و تحمل گزیدند علی الصباح که بعد از شرفیابی حضور پادشاه بخدمت مهد علیا نیز رفتند نیز التفاتی خاص و توجهی تام ندیدند این نیز مزید علت شد و در طبایع امرا از روی وحشت و دهشت روی داد و لجاج و احتجاج طرفین بمفاسد عظیم و معایب وخیم کشید و بشامت این کار فتنه بسیار بمنصه ظهور رسید و میر علی خان نیز بهره از حکومت مازندران نبرد و در ریعان جوانی بمرد آخر مازندران بدو قسمت منقسم شد نیمی بالوند دیو از طایفه دیوان و نیمی بسید مرتضی و سید مظفر رسید

ذکر حال امرای خراسان و توقف شاهزاده عباس میرزا در هرات

چون اسمعیل میرزای ملقب بشاه اسمعیل بدان تفصیل که در ضمن حالش مرقوم شد بقطع صله رحم اصراری داشت بعلی قلیخان شاملو حاکم هرات تاکید تمام و رقم قتل عباس میرزا ولد سلطان محمد میرزا رفته بود و بعد از ورود بر حسب تقدیر درین امر مسامحتی و مماطلتی نمود تا خبر فوت شاه اسمعیل رسید و عباس میرزا سلامت یافت و علیقلی خان بنابر مصلحت حال خود و صلاح وقت او را در دست داشته امور حکومت خود را باسم وی منتظم کرد و چون شاه سلطان محمد بسلطنت رسید باشتیاق دیدار فرزند دلبند او را بقزوین طلب نمود و آقا ناظر غلام خاصه میر عبدالله خان مازندرانی که خال شاهزاده نیکومآل بود باوردن وی مامور شده بهرات رفت علیقلی خان معروض داشت که چون ملک هرات سرحد خراسان و ماوراءالنهر و ترکستان است هرگاه شاهزاده در هرات متوقف باشد بجهة انتظام این صفحات انسب است و بخیرخواهی دولت اقرب و مرشدقلیخان نیز در این باب با علی قلیخان متفق بود ولی مرتضی قلیخان حاکم مشهد مقدس که با علی قلیخان سابقه عداوتی و مخاصمتی داشت در توقف عباس میرزا در هرات راضی نبود و در این باب تعنت مینمود زیرا که بودن عباس میرزا در هرات مایه استقلال و افتخار علی قلیخان میدانست و فی الواقع چنین بود و چون رفتن شاهزاده بقزوین معوق ماند دیگر باره مهد علیا و شاه سلطان محمد ابراهیم بیک ولد حیدر سلطان چاپوق ترخان ترکمان و پنجاه سوار را مامور باوردن شاهزاده شدند و همچنین علیقلیخان شاملو اتابیک عباس میرزا و مرشدقلیخان و متابعین ایشان بعذرهای موجه شاهزاده را نگاه داشته بقزوین نفرستادند مهد علیا از مخالفت امرای خراسان و روانه نکردن شاهزاده متغیر شده سلطان حسین خان پدر علیقلیخان که از امرای معتبر و در درگاه شاه حاضر بود خواسته در باب ممانعت پسرش علیقلی خان شاهزاده را با او عتاب و خطاب و اظهار تغیرات بیحساب فرمود سلطان حسین خان متعهد شد که بهرات رفته شاهزاده را بیاورد و ضمنا عرض کرد که اگر کل امرای خراسان درین امر اتفاق کرده باشند از من و علی قلیخان پسر من چه بر می آید و بمدت سه ماهه مهلت خواسته روانه خراسان و هرات شد بعد از وصول سلطان حسین خان بهرات کل خوانین و امرای قزلباشیه اجتماع کردند و بعضی پیغام دادند که مصلحت دولت نیست که عباس میرزا از هرات بقزوین رفته باشد زیرا که در خراسان شاهزاده صاحب اختیار لازم است رؤسای شاملو بملاحظه اینکه مبادا طایفه شاملو در نفرستادن عباس میرزا متهم و بدنام شوند سخنی میراندند و لیکن مرشدقلیخان و سایر ترک و تاجیک صلاح تجویز رفتن شاهزاده نمیکردند تا کار بجائی رسید که در سر دوا

که قباد خان قاجار بحکومت آنجا استقلال داشت اجتماع کردند و میرزا احمد ولد میرزا عطاء الله که پدرش سابقا وزیر آذربایجان بود روانه هرات
نمودند و صریحا بعلی قلیخان بیکلربیگی هرات پیغام دادند که اگر شاهزاده را روانه عراق نمایند ما تمامی در سبزوار که معبر است ازدحام کرده نمیگذاریم
که گذشته باشند و او را باجتماع گرفته بخراسان خواهیم برد و حکمران خراسان خواهیم کرد سلطان حسین خان چون کار را برین جمله دید از بردن شاهزاده مأیوس
گردید و هنوز این سخنان در میان بود که جهان بازئی تازه آغاز کرد **ذکر رنجش امرای قزلباشیه از مهد علیا سیده مرعشیه
مازندریه والده سلطان حمزه میرزا و عباس میرزا و هلاک کردن وی در حریم پادشاهی** در ضمن بیان قضایای سنه
مذکور شد که طایفه قزلباشیه که بطریقه انیقه ارادت با سلسله علیه صفویه سلوک مسلوک داشتند از نفاقی که درباب سلطان حیدر میرزا و اسمعیل میرزا
در میان طوایف جاری شد رفته رفته نفاق بشقاق کشید و بقتل سلطان حیدر و اولاد شاه اسمعیل و شاه طهماسب رضا دادند و اندک اندک
از مراتب خودرائی و مراحل خودسری پای برتر نهادند و اختیار ملک را اسما و رسما در دست خود خواستند شاه سلطان محمد که بدلخواه قزلباشیه
بسلطنت رسیده بود پادشاهی بی سیاست و صلابت بود و بواسطه ضعف بصر کمتر ببارگاه عام و مجلس سلام می آمد و پسران او نیز صغیر بود و در
انظار امرای کبیر حقیر می آمدند و حرم محترم شاه سلطان محمد سیده جلیله صالحه مهد علیا فخر النساء بیگم صبیه مرضیه میر عبدالله خان مرعشی از
حکام و سادات مرعشیه مازندران بود و در امور ملک متصرف و کافیه و چنانکه سبق ذکر یافت با امراء اعتنائی چندان نمیکرد و در احکام مطاعه
وزرای پادشاهی بی اجازت او جریان امری نمیتوانستند و در فرامین مهر او مقدم بر مهر وزرا بود و هرچه مصلحت دولت میدانست شاه محمد
ممضی میفرمود و این امر بر امرا صعب و شاق گردیده با یکدیگر مشاوره و محادثه و معاقده کردند که او را از دخالت در امور ملکی مانع شوند خاصه در این
ایام که اهالی کاشان از اجحاف حاکم خود محمد خان ترکمان شاکی شدند و بعد از تفریغ محاسبه محقق شد که محمد خان ظلم نموده او را معزول
کردند امرا او را نیز با خود متفق ساخته و بچاره این کار پرداخته بتحقیق گفتند که مهد علیا حکومت مازندران را برادر خود داده و خزاین صفویه را بدانجا
فرستاده و دیگر گفتند که بیت فروغی نماند دران خاندان که بانگ خروس آید از ماکیان زنان را برتق و فتق مهام سلطنت مناسبتی نیست
مردان را تابع زنان شدن صعب سخت است اگر او زین تصرفات دست فراخود نکشد ما پای برین آستان ننهیم پیغام امرای عظام را بر شاه عرضه
کردند هم مهد علیا جوابهای سخط آمیز فتنه انگیز داده امر شورش را تر گردانیدند و از نقش او در خدمت شاه بترسیدند و میرشاه غازی مستوفی که اختصاص
بوابستگان مهد علیا داشت بهانه تعویق مرسوم که سخنی بود موهوم با شمشیر زدند و باعلای کلمه نفاق اتفاق کردند و مسیب خان شرف الدین
اغلی تکلو خاله زاده شاه سلطان محمد را نیز باکراه و اجبار در مجمع خود بردند و بالاتفاق بخدمت پادشاه رفته پیغام کردند که تصرف زنان در امور
مملکت بجهت دودمان سلطنت عار و ننگ است و ما بدین امر همداستانیم که اگر او استعفا نکند بدفع او کوشیم شاه پاسخ فرمود که او را روانه قم یا هرات
خواهیم نمود و شما خواهید آسود اما سیده مهد علیا اصلا فروتنی نکرده پیغام فرستاد که من مادر چهار فرزندم دفع من بالمآل شما را مایه زوال خواهد بود
و من رضا بقضا الله داده ام مجملا امرای مذکوره بی شرمی و بی آزرمی کرده زهرا دیماقی یکلی بدرون حرم رفته سیده را در پوشش و معجر او پیچیده خبه کردند
بدین نیز اکتفا ننموده مادر پیره او را که از مازندران با چند تن سادات مرعشیه آمده بود بقتل در آوردند و هرچه در آنجا بود ببردند و از اهالی مازندران هرکس
در قزوین دیدند عریان کردند و در کمال مفاخرت و مغاضبت بمنازل خود رفتند و بیچاره سلطان حمزه میرزا از بیم فرار کرده ببام عمارت برشده خود را
محافظت میکرد شب هنگام علما آمده کشتگان را تغسیل کرده بامامزاده حسین نقل و دفن کردند و امرای مذکور پس ازین کار بعلی قلیخان بیکلربیگی هرات پیغام
کردند که عباس میرزا کماکان در هرات متوقف باشد تا بهرچه اقتضای زمان است عمل نمائیم لهذا سلطان حسین خان مراجعت نمود امرای مذکور پس از
اینکه سه روز بدر دولتخانه پادشاهی آمدند و بار نیافتند چهارم روز علما را شفیع انگیخته بمعاذیر چند متمسک شده بحضور سلطان محمد تشریف آورده
و عذرخواهی کردند و سوگندیاد نمودند که مادام الحیات پادشاه سلطان محمد است و نایب و ولیعهد سلطان حمزه میرزا پادشاه نیز ناچار مدارا و مواسا
امرا را خاطرجمع و دل آسا داشت و زمانه هریک را بدین دو بیت مخاطب کرده بود بیت کشتی افعی و بچه اش پروری بدیوانگی ماند این داوری
یکی بچه گرگ میپرورید چو پرورده شد خواجه را بر درید شاهزاده سلطان حمزه میرزا را نیز اطمینان دادند و میرزا سلیمان وزیر را که پناه بامرا برده
بود بوزارت برقرار داشتند و لوای اقتدار وی برافراشتند و پس از واقعه ملقب بعهد سلیمان آصف اهرمنان دیوخوی بود و امر و نواهی امرا را
امتثال مینمود و هیهات از سلطنت نامی بر آنها نبود و بس چنان گمان کردند که یکی از اولاد امجاد سلسله صفویه را بنا بر قبول عامه و خاصه اهالی ایران پادشا

در دست داشت و بنام و رتق و فتق امورات کلیه و جزئیه ملکی و مملکتی پرداختند و ندانستند که چند آنکه این بی‌اندامیها نسبت بسلسلهٔ صفویه بظهور آید
و در میانهٔ ترک و روم شهرت نماید مایهٔ قصور دولت و باعث فتور دولت است لهذا دشمنان دولت از اطراف بتصرف اکناف ولایت ایران
مجاهد و ساعی آمدند و در بنیان بنای ملک رخنها افکندند و ریشهٔ این نخل بلند را بتیشهٔ تدبیر کندند **ذکر حالات مصطفی پاشای سرعسکر**
و سایر پاشایان رومیه و استعداد رزم دو سپاه از سیاقت ترقیم گذشته معلوم شد که مصطفی پاشا در ارزنة الروم و عثمان
پاشا در دربند منتظر حکم جدید سلطان مرادخان عثمانی بودند چون ایام زمستان در گذشت و هنگام لشکرکشی در رسید دیگرباره سپاه روم بعد
بهجوم بر سر امرای آذربایجان هجوم آوردند چون الکای خوی و سلماس و ارومی و اوشنی و بعضی از توابع مراغه را اکراد متفقه با رومیه تصرف کرده بودند
بحوالی و حواشی بلاد دیگر تعرض میرسانیدند و حصار گوری و تفلیس که مقر و دارالایالهٔ حکام گرجستان بوده هم در دست رومیه در آمده عثمان
پاشا در دربند مقیم بود و جماعت لگزیه شکی و شابران بر سر میرزا ابوبکر ولد برهان اجتماع داشتند و بحمایت عثمان پاشا و حکام بلاد داغستان
در نواحی شماخی و شیروان تاخت و تاراج مینمودند و دست یغما و غارت میگشودند سردار سپاه رومیه مصطفی پاشا در نهایت اطمینان اسباب
بی پایان در ارض روم تمکن داشت و تسخیر قلاع و بلاد ایران خاصه بقاع شیروان کمر همت بسته بود در این اوقات بهرام پاشا را با سی هزار کس
مستعد بقلاع فرستاده بود و حسن پاشا بیگلربیگی ارض روم را با چهل هزار کس بجانب ایروان روان کرد اما امامقلی خان و امرای قراباغ با سیمون خان
گرجی اتفاق کرده با رومیه که ذخیره و آذوقه بقلاع می‌آوردند محاربات شدید مینمودند و غالباً ذخیره و یراق قلعه‌داری ایشان را میگرفتند و سواران
آنقوم را اسیر و قتیل میساختند و محمدی خان بیگلربیگی چخور سعد با حسن پاشا گرجی جنگهای بزرگ کرد چنانکه حسن پاشا بیش از شبی را بر ایروان توقف
نتوانست ولیکن این زدوخوردها و تاختها اثری چندان مترتب نبود زیرا که قلعه‌ها در تصرف رومیه و سپاه ایشان بی‌حساب و شمار بود و چند آنکه از اطراف
کشته و اسیر میشدند بر کس معلوم نمی‌افتاد لالا پاشا همچنان در ارض روم نشسته از جانب خوندکار روم مدد و سپاه میرسید و باستعداد مبارزتهای
آینده توجه داشت و دولتخواهان شاه سلطان محمد صفوی چنان مصلحت دانستند که پادشاه و امرا با سپاه منصوره از قزوین به تبریز نهضت فرمایند
و در تبریز بحراست و محافظت بلاد و عباد پردازند و حمزه خان استاجلو و ولی خلیفه شاملو و شاهقلی سلطان قاربچه استاجلو را الکا داده بخراسان
مامور نمودند و شاه منزل بمنزل قطع مسافت کرده در روزی سعد به تبریز نزول اجلال واقع شد میرخان و سایر امرا بعز بساط بوسی سعادت یافتند
و میرخان بشرف مصاهرت مفتخر گردید و در این اثنا خبر رسید که برادران عادلگرای خان تاتار از قتل او در ایران اطلاع یافته‌اند و بخونخواهی عادلگرای
با الوس ظالم تاتاریه از دربند بقتل و غارت ایران تصمیم عزم کرده‌اند **ذکر آمدن محمدگرای خان تاتار بخونخواهی عادلگرای بشیروان و قراباغ**
و قتل و غارت عباد و بلاد توضیح این مقال آنکه در وقتی که عادلگرای خان تاتار بدست سپاه قزلباشیه گرفتار آمد چنانکه اجمالا بدان اشارتی
رفت امنای دولت و امرای حضرت چنان صلاح دیدند که باشفاق و عطوفت دل سخت او را نرم و خاطر برادرانش را با موافقت پادشاه ایران گرم
نمایند لهذا او را در دیوانخانهٔ پادشاهی منزل و مقام دادند و ابواب التفات بر روی او گشادند و نیز از مهربانیهای پادشاه ایران شرحی بمادر و
برادران خود نگاشت و بشهر سرای باتوکه تا دربند چهار مرحله فاصله است ارسال داشت برادران وی خوشنود گردیده مادر وی را با بعضی هدایا
بلاد شهر سرای بجهة پادشاه ایران روانه کردند و در ایام مخالفت و لجاج امرا با سیدهٔ مرشیه خواستند که عادلگرای را از دولتخانهٔ شاهی بمنازل خود برده
نگاهداری کرده باشند و تنی چند بطلب و احضار او روانه کردند عادلگرای خان و چاکران وی با مر امرا تمکین ننموده و از تغییر مسکن ابا نموده تا کار باصرار
و اجبار انجامید عادلگرای متغیر شده دست به تیر و کمان برده یکدو تن از فرستادگان امرا را به پیکان دلدوز مجروح و مروح کرد فرستادگان
خیرگی کرده در روی او بخشیدند تا تاتاریه گمان بردند که فرستادگان بکشتن آنها آمده‌اند بدفاع و نزاع پرداختند تا کار بجائی رسید که فرستادگان
امرا ویرا با چاکران وی بقتل آوردند و در هنگامی که مادر وی عزم ایران کرده بود از این کار خبردار شده مراجعت بسرای باتوخان کرده شرح
بفرزندان خود باز گفت پادشاه تاتار محمدگرای خان و سپاهی بیشمار با اتفاق غازیگرای و صفی‌گرای و سعادتگرای برادران خود روانهٔ ایران
شد و چون مجدداً سپاه تاتار بدربند باب الابواب رسیدند محمد خلیفه قزلباش خبر ورود این جنود را عرضه کرد از استماع این خبر وحشت انگیز
پادشاه ایران و تمامت امیران متحیر و متغیر شدند هر یک درین کار رائی زدند بالاخره بران بر نهادند و همداستان شدند که شاه سلطان محمد
و سلطان حمزه میرزا در تبریز متوقف باشند و امرا و میرزا سلیمان وزیر و جماعتی از اعاظم اعیان بجانب شیروان شوند و خلیل خان افشار

در خدمت شاه بماند محمد خلیفه را ازین اندیشه خبر دادند که مستحضر و مستظهر بوده تا سپاه برسد امنوز امرای مامورهٔ بقراباغ نرسیده بودند که چیش خونخوار تاتار
بشروان رسید و علی الغفله بر سر محمد خلیفه ذوالقدر که امیری باسل بود در شدند و محمد خلیفه با وجود قلت معاون و کثرت معادی ننگ فرار
بر خود ننهاده بمقابلهٔ تاتاریه روی نموده در کنار آب سمور فیما بین جنگی صعب وقوع یافت آب سمور از اضافهٔ اراقهٔ دماء رود سرخاب شد و همه
آتش خون ناب گردید چون جنود مخالف باضعاف مضاعف عساکر قزلباشیه بود ثبات محمد خلیفه ذوالقدر با مقتضای قضا و قدر موافق
نیفتاد خلیفه و جمعی دلیران شهادت یافتند و بقیة السیف از شیروان فرار کرده باطراف شتافتند محمد گرای خان تاتار و سپاه بیشمار او تمام
شیروان و قراباغ را غارت کرده نسوان و رجال و عیال و اطفال مسلمانان را اسیر و قتیل و اما و عبید کردند چون خبر آمدن لشکر قزلباش را شنیدند
بتوهم اتفاق سابقه توقف ننموده و از دربند و قیتاق بدشت قپچاق و از آنجا بجانب سرای رجعت گرای شدند و غازی گرای و صفی گرای
و بعضی اخوان و سلاطین که اخوان الشیاطین بودند در نزد عثمان پاشا با سپاهی موفور بگذاشتند و خود راه بر داشتند و اهالی شیروان بعضی با
عثمان پاشا موافقت کردند و برخی با پسر برهان میرزا که در خاچمز لوای امارت برافراخته بود اتفاق جسته و منتظر نزول حوادث آسمانی نشستند
میرزا سلیمان و امرا بشیروان رفته از حقایق وقایع مطلع شدند و امیرخان ترکمان با اتباع خود بمدافعه جماعتی که در خاچمز بودند رفته شدند
و کاری شایسته بروی نداده مراجعت کردند و شاهرخ خان و جمعی از استاجلو و شاملو در کار امیرخان طنز کردند و کار قریب بپیکار رسید و امرا
دو گروه شده اردو و خیمه جداگانه کردند و بر یکدیگر امین نبودند بالاخره از قحط و غلا و فقدان آذوقه و عدم اتفاق و وجود نفاق و خرابی مراحل و ویرانی
منازل نه بمدافعهٔ عثمان پاشا شتافتند و نه محافظهٔ شیروان توانستند و نه دربند گشودند و نه دربند دولت بودند ملک سالیان را رایگان بعثمانیه
و سایر همسایگان بگذاشته در کمال بی ننگی و نامی و نهایت نمک بحرامی ساغر راحات از راحات تن پروری لبریز از ساحات قراباغ
و شیروان در عین نامردی روی سوی تبریز کردند و درین سال قحطی شدید در آذربایجان بوقوع پیوست و بنوعی انجامید که جمعی کثیر در تبریز و عراق
و گیلان آرزوی نان بخاک بردند و در شدت هزال و جوع بعالم دیگر رجوع کردند

در بیان بعضی سوانح و وقایع خراسان و غلبهٔ علیقلیخان شاملو بر امرای آن سامان و ارتفاع کار شاهزاده عباس میرزای صفوی

پوشیده نماناد که درین ایام که
علیقلیخان شاملو بیگلربیگی هرات عباس میرزا ولد سلطان محمد صفوی را در دست داشت و حکام آن بلاد با او موافقت و متابعت ومیداشتند
او را در درگاه شاه سلطان محمد متهم کردند که عباس میرزا را در دست گرفته و بدست آویز وی اسباب سلطنت و استقلال بجهت خود فراهم میکند
و از دربار شاهی جمعی بحکومت خراسان مامور شده که مایهٔ اختلال امر او کردند و مرتضی قلیخان ترکمان والی مشهد مقدس با علیقلیخان بکمال مخالفت
چنانکه در دربار شاهی امر داده بودند امرا و حکام خراسان نیز بعضی با مرتضی قلیخان و بعضی با علیقلیخان موافقت داشتند و همه روزه
قولا و فعلا اسباب فتنه و فساد در آن بلاد چیده و آماده میشد آخر الامر کار از گفتار بکردار و از قول بفعل رسید علیقلیخان بیگلربیگی هرات با جنود
و اتباع خویش از هرات حرکت کرده بر سر مرتضی قلیخان پرناک حاکم مشهد آمد و نیز بوداق خان چگنی حاکم خبوشان و درویش محمد خان روملو
حاکم نیشابور و سلمان خلیفه ترکمان حاکم تون و شاه علی سلطان حاکم جام و غیرهم را جمع کرده مستعد مجادله نشستند در ظاهر شهر مشهد آن دو
گروه نموده در برابر یکدیگر صفها راست کردند و شمشیرهای کج برکشیدند جمعی کثیر از جانبین دو امیر محترم و تقصیر عرصهٔ تیغ بیدریغ شدند دلیران طایفهٔ
شاملو و استاجلو بر طوایف ترکمانیه حملهٔ سخت قوی بردند صفوف ایشان بهم برآمده در ترتیب و تنظیم تاخیر و تقدیم روی نمود آخر از یکدیگر متفرق
آمده بدروی حصار شهر و باروی نهادند و تن به ننگ قلعه بندی دادند میر عبدالکریم متولی که در پای رایت حاکم ارض اقدس ایستاده بود نشانهٔ
دست غازیان شاملو و استاجلو شهید شد و قباد خان قاجار که در میان ترکمانان بود خود را بسوی شاملو در افکند و شاه علی سلطان افشار
حاکم جام اسیر و گرفتار سپاه علیقلیخان شد و خبر قتل ولی خلیفه در راه با میرحمزه خان و شاهقلی خان که از جانب شاه سلطان محمد بحکومت بعضی از
بلاد خراسان می آمدند رسید ایشان نیز سر خود گرفته مراجعت کردند مع القصه علیقلیخان و مرشد قلیخان شهر مشهد را محاصره دادند و ایام محاصره بچهار ماه
امتداد یافت و شاهد فتح در مرآت تمنا روی ننمود زیرا که درویش محمد خان والی نیشابور در مشهد بود علیقلیخان عزم تصرف نیشابور کرده دست
از عزیمت محاصره برداشته با جمعیت و سپاه خویش راه نیشابور گرفته بمرافقت حاکم نیشابور از مشهد مرخص شده پیش از صباح قبل از رسیدن علی
قلیخان به نیشابور رسید و باستحکام برج و باره پرداخت و آخر الامر ناچار شده از در استیمان درآمده پس از اطمینان از شهر بحضور شاهزاده عباس میرزا

رسیده مورد توجه گردید و نیشابور بمرشدقلیخان سپرده شد و علیقلیخان شاملو بیگلربیگی هرات از آنجا بتربت آمد فرخ خان برادر مرتضی قلیخان ترکمان
نیز تربت را بدست داده بمشهد رفت حکومت تربت بجای نیشابور بدرویش محمدخان داده شد و علیقلیخان در رکاب شاهزاده عباس میرزا
بهرات مراجعت کرد درویش محمدخان از تربت ایلغار کرده بیخبر به نیشابور درآمد و متصرف شد و مرتضی قلیخان حاکم مشهد مقدس وقایع گذشته را
مفصلا معروض و بپایه سریر اعلی انهی نمود امرای دربار شاه سلطان محمد صفوی از وقوع این صدور و ظهور این سوانح دلگیر شدند و بشاه عرضه کردند
که علیقلیخان بطغیان و عصیان سر برآورده و شاهزاده عباس میرزا را متمسک کرده خود صاحب داعیه است و تقویت امر شاهزاده از معاذیر واهیه و امرای
ترکمانیه و شاملو نیز در اردوی پادشاهی مخالفت آغاز کردند و از سلوک و رفتار سلطان حسین خان شاملو پدر علیقلیخان که حاکم قزوین بود سخنان
برزبان راندند و با یکدیگر بمخاصمه درگرفتند میرزا سلیمان وزیر نیز با آنها متفق گشته از سلسله شاملو شکوه کردند تا کار بجائی رسید که والده علی
قلیخان که در حرم پادشاهی بخدمت شاهزاده سلطان حمزه مشغول بود از حرم اخراج نمودند و از پا درآوردند و اشخاصی که از شاملو بملازمت شاهزاده
مذکور سلطان حمزه اعتباری داشتند برراندند و مناصب ایشان را بدیگران از ترکمان و روملو دادند و اسمعیل قلیخان حاکم قزوین شد و سلطان حسین خان
پدر علیقلیخان شاملو را بعوض ولی خلیفه بکشتند و جمعی از شاملو و استاجلو درین میانه بهلاکت رسیدند مجملا امرای قزلباشیه چندان بفکر اتلاف یکدیگر
افتادند و بتیشه نفاق ریشه اتحاد و وفاق بکندند که احدی بفکر صلاح دولت و قوت سلطنت نیفتادی تا روز بروز قوت شوکت پادشاه ایران بضعف و
فترت کشید و شاه ناچار بخاطرخواه اشرار دربار متابعت میکرد و بجز این چاره نداشت ع شبان خفته و گرگان در گوسفند و بجهة تالیف قلوب میرخان
ترکمان شرف مصاهرت این دودمان دریافت و مسیب خان که مردی با جلالت شان بود باضطرار طوی بیگی گردید و حال آنکه او برخاله پادشاه دین
مفاخرت النسب بود و بهمانا سابقا بدو نامزد شده بود بیچاره تاب این دو دیناورده این رباعی ترکیه موزون کرده بشاه سلطان محمد معروض داشت رباعی
ای شاه جهان بی اثر اولدی دولتکم　دوتمدی غم الیم پکانی اتکم　یولدیلدی خدمتیله درگاهینده　ساقدوش ایکینه دوتدی آخر الکم　هم چنین سلماتکا
ولد شاه علی میرزا شرف مصاهرت یافت و پره محمدخان طوی بیگی شد و مملکت شروان از السلمانخان و امرای استاجلو تقسیم کردند و ایشان حسب
الامر پادشاهی روانه الکای شیروان شدند اما در کنار آب کر توقف نمودند که پس از اعتدال هوا بمقصد خرامند چون بهار در گذشت و فصل گرمی هوا
در رسید بعد از قحط و غلای تبریز وبای عام در آن شهر روی نمود شاه و سپاه در ییلاقات اشکنبر و کلنبر تهیه و سامان کار مشغول بودند ذکر مأموریت
سنان پاشا از دولت عثمانی بتحقیق حال عثمان پاشا و مصطفی پاشا و نامهٔ وی و جواب آن سنان پاشا که یکی از پاشایان
معتبر دربار خداوندگار روم بود با سپاهی بیشمار بمعاونت عثمان پاشا و تمام کار شیروانات و غیره روانه کرد و بعد از ورود بارزنة الروم قدری
توقف نموده آنگاه بجهة تهدید قزلباشیه سفیری چرب زبان و نامه حکمت بنیان بخدمت شهریار ایران فرستاده مراسله نیز بمیرزا سلیمان وزیر نگاشت
رطب و یابس چند در آن مسطور داشته حاصل آنکه هر دیاری و بلدی که بتسخیر و تصرف دولت بهیه عثمانیه درآمد و نعل مراکب سپاه آل عثمان
بر آن خاک رسیده باید بنام نامی خواندگار که خلیفه بزرگوار است در آن بلاد خطبه خوانده شود و مسامحه در این امر خلاف قوانین دولت ماست و چون ولایات
شیروان و شکی و گرجستان و بعضی از آذربایجان در حیطه تسخیر منتسبان دولت عثمانیه است اگر بعد ها از جانب طوایف قزلباش تعرضی و تصرفی و مداخله
و تحکمی برعایا و برایای آن بلاد روی دهد عساکر منصوره مأموره عثمانی از تسخیر تمام ایران دست نخواهند کشید و صلاح شما در آنست که مراسله اخلاص
موسله بحضرت خواندگار نگاشته از تعدیات و تصرفات سابقه اظهار عذرخواهی و پشیمانی کرده باشید و سفیری فرستاده محرک سلسله مودت و
صداقت گردید من نیز در خیرخواهی توسط و تشفع کرده قرار مصالحه و متارکه جدید خواهیم داد و الا ایران از دست رفته انگارید و تبریز را شیروان شمارید امرای ایران
پاسخ نگاشتند و ارسال داشتند که بموجب زاراضی متصرفه قزلباشیه را بتکلیف و بتکیف یا قیمت برومیه نخواهیم گذاشت و از آمدن تو و سپاه
چون تو باک نداریم اگر لاله پاشا کاری کرد زمان دیگر بود و در میان قزلباشیه اکنون اتفاق و عساکر آذربایجان و فارس و عراق اینک همه در
رکاب پادشاه جمجاه در حدود آذربایجان مهیا و حاضرند و آل عثمان از شیروان و آذربایجان لاچار دیوار دربند قلعه در تصرف ندارند اگر مصالحه
بطریق حدود خاقان مغفور است سلمنا و الا ع شمشیر دو رویه کار یکرویه کند چون سنان پاشا این جواب صواب بشنید گفتی سنانی در دیده اش
خلید و در ثانی مقرر شد که دو سپاه در مثال بی جنگ و جدال در مقام خود متوقف باشند تا از دو جانب چاپار و سفیر باسلامبول رفته جواب
آورند و چون عثمان پاشا دعوی تسخیر شیروان کرده از دو جانب دو نفر بازدید و تحقیق رفته مراجعت کنند تا حقیقه مکشوف گردد و امر اشتباه نگردد

وچنین کردند سنان پاشا ارض روم وشاه ایران در قراباغ بفراغ وآسایش رامش ورامش گزین شدند وچون از خراسان اخبار موحش رسید محمدخان ترکمان که مردی دانا و بر عواقب امور بینا بود با اسمعیل قلیخان شاملو و قورخمس خان شاملو که معاند علیقلیخان شاملو بیگلربیگی هرات بودند بتحقیق امر وتشخیص کار وصلاح میانه امرای بزرگوار مامور شدند و در خلال این حال دیگرباره غازیگرای خان وصفی گرای خان با لشکر تاتار از دربند عبور کرده بطریق تعجیل وایلغار بشیروان رسیدند وبراهنمائی شیروانیان از آب گذشته ناگاه چون شعلهٔ آتش بر سر اردوی امرائی که مامور بشیروان بودند بجستند واز اتفاقات یکهفته بود که رشتهٔ تقاطر امطار رحمت از یکدیگر نگسیخته اردوی امیران وحلی بر از لای و گل بود ومراکب ایشان مانند تماسیح ونهنگ در بحر سیلاب و گل شناوری مینمود ولباسها وبرقها همه تر و گل آلود وخیمها چون خیمهٔ حباب بی بنیاد قزلباشیه را فرصت جوشن پوشیدن وشمشیر بستن نبود بر اسبهای بی زین ولجام برنشسته از اردوی برفتند وسراسر اسبان واسباب وخیام ویراق بتصرف تاتاریه درآمد باغنیمت وافر وسامان متکاثر مراجعت نمودند وعثمان پاشا بمعاونت تاتار جمعی فرستاده قلعهٔ باد کوبه را نیز تصرف نمودند وامرای قزلباشیه با کمال پریشانی وحیرانی بقزل آغاج آمده اقامت گزیدند واین خبر در قراباغ بعرض پادشاه ایران رسید میرزا سلمان وزیر وامیرخان تورچی باشی و پیره محمدخان وشاهرخ خان د... رمرو قورچیان بمدافعهٔ تاتار و رومیه بجانب شیروان رفتند و در یوریت ملاحسن میانهٔ ایشان وخصمان جنگی واقع شد ومدد سپاه منصور بر توالی وتواتر رسید رومیه وتاتاریه منهزم شدند رومیه بحصار دربند شتافتند وتاتاریه بطرف داغستان روی برتافتند سپاه قزلباشیه بر سر بادکوبه رفته مدتی محاصره کردند بهیچ باب فتح الباب روی ننمود واذوقه وعلوفه چون کیمیا نایاب گردید امرای قزلباش پس از نجده روز جنگ وپرخاش در کمال جلال طبل رجعت وارتحال بلندآوازه کرده بادکوبه را برومیه گذاشته لوای معاودت برافراشتند بقراباغ آمدند وچون در حدود شیروان از قزلباشیه کسی نماند رومیه رفته رفته تمامت شیروان را متصرف شدند ومتسلطا معامله کردند گل بود بسبزه نیز آراسته شد و پیره محمدخان استاجلو نیز درین ایام وفات یافت و پسرش بجای او آمد ولی بمدارج رفیعهٔ پدر ارتقا نیافت واین طایفه نیز ضعیف شدند دیگرباره فیمابین ترکمان یموت وتکلو واعیان استاجلو منازعتی ومحاربتی رفت وجمعی مقتول شدند وطایفهٔ استاجلو وشاملو بواسطهٔ افعال علیقلی خان ومرشدقلیخان در خراسان اعتباری نداشتند وقوت ایشان بضعف گرائیدن گرفت وتراکمه قوت یافتند امنای دولت صلاح دیدند که چون از طوایف جلیلهٔ قاجاریه ایل واویماقات ایشان جمعی در قراباغ اقامت دارند حکومت شیروان ومحاربت آن سامان بدیشان مرجوع افتد وبنگ بدآنرا امامقلیخان قاجار دانسته او را طوعا وکرها راضی نمودند وبصوابدید امامقلیخان قاجار بیگلربگی قراباغ زیاد اغلی قاجار بیگلربیگی شیروان شد وچند کس دیگر را در آنجا اولکا دادند وبا او فرستادند وجمعی را بمعاونت سیمونخان گرجی وتسخیر تفلیس مامور نمودند ومرادبیک توپچی با عمله توپخانه واسباب توپ ریزی بپای قلعهٔ مذکور رفتند که شاید تا مراجعت ایلچی از روم قلعهٔ تفلیس بدست آید وشاهقلی سلطان زیاد اغلی با عمرآقای رومی نزد سنان پاشا شدند که از آنجا بروم روند بلکه قرار مصالحه داده شود وچون فیمابین مصطفی پاشا وعثمان پاشا وداد واتحاد بود وسنان پاشا را با آن دو تن صفائی وصداقتی روی نمینمود نوشته جات مختلفه باسلامبول فرستادند که پایهٔ تردید خواندکار وتعویق این کار منتشر شد ومراجعت نمود ومجددا ابراهیم خان ولد حیدر سلطان چاپوق ترکمان روانهٔ اسلامبول گردید دیگرباره عثمان پاشا عریضه نگاشته سنان پاشا را بتقصیرات چند متهم داشته فایده بر رفتن سفیر مترتب نگردید واز اسلامبول نیز رخصت معاودت نیافت وناچار در آنجا مجبور ومعطل ماند

در بیان انقلاب امور گیلان واختلاف فیمابین حکام وولات آن ولایت وبعضی سوانح

دوران اجمال حال گیلانیان اینکه خان احمدخان که سابقا در اصطخر محبوس بود بعد از اسمعیل میرزا در زمان دولت شاه سلطان محمد بن شاه طهماسب صفوی انار الله برهانه بحکومت لاهیجان اقتدار واختیار یافت درین اوان که کارهای دولت ایران چون طرهٔ دلیم پرعقده وپیچ بود او وکامران تفکرهای دور ودراز در افتادند چون جمشیدخان نوادهٔ مظفر سلطان داماد شاه جنت مکان در بیه پس حکومت داشت وخان احمد در بیه پیش وپیوسته بجهة اراضی ومزارع وطایفه ورعایا در میان این دو حاکم آتش مخالفت ومنازعتی روی میداد و میرزا کامران حاکم کوهدم فیمابین این دو ولایت والی واسطه ورابطه وبرزخ دو جهتین بود وهریک با وی رفتاری وگفتاری داشتند واو را بموافقت ومرافقت خود مایل میخواستند وجمشیدخان درین سال او را زیاده از همیشه اظهار مودت ویگانگی نموده وبا یکدیگر ملاقات ومقالات کردند وجمشیدخان بجهة اظهار شوکت خود او را برشت برده والکای کوچ اصفهان که مابه النزاع خان احمد وجمشیدخان بود هم درینوقت تصرف کماشتگان جمشیدخان درآمد

در این اثنا دوستی مردم فتنه انگیز میرزا کامران از دوستی جمشید خان برگردیده با احمد خان میل دادند قومی از اعاظم و اعیان بیه پس که با جمشید خان
باطنا نفاق و نقار داشتند صورت نفاق جمشید خان و میرزا کامران و خیالات تصرف گیلان از آنجانب احمد خان القا نمودند خان احمد که خود از
ایشان خایف و ناامن بود از اجتماع این دو نفر و استماع آن خبر بغایت متوحش گردید و از غرایب امورات اینکه میرزا کامران با چند نفر از اعیان
و سپهسالاران جمشید ساخته جمشید خان را نخجیر گرفته بکوهدم فرستاد و جمیع مردم ولایت جمشید بحکومت میرزا کامران تن در دادند و قراابهادر که
مؤسس این فتنه بود در نزد کامران معتبر و کامران شد آخر او و اهالی بیه پس کامران را از قتل جمشید باز داشتند از هر طایفه از طوایف آن ولایت
یکنفر معین شد که در قتل جمشید مشارکت داشته باشند تا انکار قوامی حاصل کنند و همه متفق الکلمه باشند محمد امین میرزا و ابراهیم میرزا پسران
جمشید خان که مادر ایشان دختر شاه طهماسب بود در نزد میرزا کامران گرفتار ماندند و کامران بحکومت ولایت بیه پس و کوهدم استقلال یافت
و با خان احمد خان گیلانی بنا بر مخالفت نهاد و در این میانه نقود و اجناس بسیار بر سبیل رشوه با امنای دولت شاه سلطان محمد خاصه میرزا سلمان وزیر
که وزیر بود برشوت گیر فرستاد و خواهش حکومت ولایت بیه پس کرد و ضمنا متمنی بود که زوجه جمشید خان را نیز با و التفات فرمایند خان احمد
خان که از شیطنت و تدبیر و تزویر میرزا کامران استحضاری وافی و اطلاعی کافی داشت هم رد مسئولات او و شرحی بمحرمان حضور پادشاهی مرقوم نمود
و ضمنا عرض کرد که ولایات متصرفی جمشید خان شایسته آنست که شش هفت نفر از امرای قزلباش در آنجا زندگانی و معاش نمایند و اگر پادشاه
قبول فرمایند من متعهدم که ولایت کوهدم را نیز بتصرف قزلباشیه دهم پادشاه سخن وزرای رشوه خواه را نشنوده سلمان خان را که داماد جمشید خان بود
بحکومت رشت نصب کرده شاهقلی سلطان استاجلو را باتالیقی و لله گی او مامور و کوسفهان را که بالنزاع حکام بیه پس و بیه پیش بوده از پیش
موضوع و مقطوع و مخصوص سیورغال شاهقلی سلطان فرمودند و بیه پس را با امرای استاجلو قسمت نمودند و رسمی که میرزا کامران از مال جمشید خان
پیشکش فرستاده بود شاه سلطان محمد همه را بخارج و مدد خرج بعضی امرا داده بامور گیلان و گرفتن کامران کرد و امرای مذکور استاجلو حسینقلی
سلطان و الله نظر سلطان لله و مصطفی سلطان شرفلو و مهدیقلی سلطان چاوشلو و یعقوب بیک و احمد سلطان و لشکری ویردی خلیفه کنگرلو
و از سایر اویماقات اصلان سلطان علی بیکلوی ذوالقدر و قربان سلطان رملو و شاهویردی سلطان جلال اغلی جمعی روانه گیلان شدند و
بایندر خان و امیر حمزه خان طالش و امیره سیاوش حاکم کسکر احکام قضا نظام پادشاهی صادر شد که ممد و معاون امرای مامور باشند و شاهقلی
قاربجه بلاهیجان نزد احمد خان رفته که آنچه او مصلحت داند دستور العمل داده تا معمول دارند مقارن این حال خبر رسید که شیرزاد نامی از اهالی فومن قلندر
پسری را سلطان محمود خان ولد جمشید خان نام نهاده و سرمایه اعتبار و حشیار خود قرار داده جمعیتی فراهم کرده بر کامران کوهدمی شوریده سپاهیان
فومن را برداشته بناگاه در رشت بر سر کامران ریخته و کامران هم بتوهم مواضعه فومنی و رشتی بر اهالی رشت ایمن گشته از رشت با پسران جمشید خان
بیرون آمده از معبر غیر معروف بکوهدم شتافته و شیرزاد رشت را تصرف کرده سلطان محمود نام ابن جمشید را بخدمت شاهزاده صبیه خاقان مغفور شاه
طهماسب برده ما شاهزاده میدانسته که او را اخزان دو پسر پسری دیگر نموده بنابر مصلحت وقت سکوت فرموده و سلطان محمود نام بعد از تصرف رشت
بخلاف حکام و دیگر آدمی نزد خان احمد خان لاهیجی فرستاده اظهار انقیاد و متابعت نموده چون خان احمد کار او را از جمله دید از استدعای آوردن سپاه
قزلباش نادم و خاسر گردید و خود بر سر میرزا کامران سپاهی مامور کرده تا حوالی رستم آباد طارم بتاختند و ویران ساختند و در این اثنا سلمان خان
بمنجیل رسید میرزا کامران مصلحت حال خود را در مراودت بقزلباش دیده آدمی فرستاده و عریضه داده استدعا نمود که سلمان خان او را احضار کنند
محمدی بیک سار و سولاغ با دویست کس سوار قزلباش بکوهدم رفته کامران و قراابهادر و متعلقان او را به منجیل آوردند و از هم لشکر خان احمد سلمان خان را
در همان شب کوچانیده بکوهدم و خانه خود برده و خان احمد خان بعد از اطلاع مردم خود را از کوهدم باز خواند او بسلمان خان پیام داد که کامران مردی
محیل و مفتن است فریب او را نباید خورد و بعد با او مجبوس داشت و تسخیر ولایت او مردم گماشت کامران چنان باز نمود که خواستن خان احمد سپاه قزلباش
بجهت تمام کردن من و استقلال خود در تمام گیلانات بوده اکنون از این کار نادم است و سخن وی نباید گوش نهاد و باید تسخیر ولایت رفت لهذا سلمان خان
پذیرفته کوچ داده حرکت نمودند شیرزاد با سلطان محمود نام بمدافعه قزلباش اقدام نمود و بطعنه سنان سواری بر خاک افتاد او را گرفته و برشت فرستادند
و بر متابعین وی القا کردند و شرح حال بامنای دولت بیزوال عرضه کردند مقرر شد که شاهزاده کوچ جمشید خان را روانه دارند و سلمان خان در خانه
او مانده بایالت گیلان و انتظام آن سامان تقدیم جوید و قراابهادر وکیل حکومت باشد و شیرزاد را بقتل آوردند و امرای طوالش بگیلان آمده سلمان خان را

تهنیت گفتند و بدان طنابها راضی نمودند و رعایای گیلان نیز با قزلباشیه آشتی نگرفتند و غالبا در جنگل و بیشه بودند و گاه گاهی دست اندازی مینمودند چون منفعتی برای مردم مأموره بگیلان روی ننمود دل از توقف گیلان ملول کردند آخر الامر بعلت قلت باران و کثرت باران از آنجا بیرون آمده باردوی معلی پیوستند و گیلانیان بمساکن و اماکن خود باز گشتند آب دریا در نهاد ماهی دریا خوش است

ذکر حکومت بیکرخان قاجار در شیروان و محاربه با غازیگرای خان تاتار و گرفتن غازیگرای و شکست سپاه تاتاریه

در بهار این سال دیگرباره غازیگرای خان و صفی گرای خان تاتار با سپاه بسیار بشیروان آمدند و عثمان پاشا نیز رومیه بسیاری با ایشان روانه کرده بود و چون ایالت و حکومت قراباغ و شیروان با امامقلی خان قاجار و بیکرخان قاجار بود امامقلی خان از آمدن تاتار خبردار شد و قبل از ورود آنها خود بمعاونت بیکرخان بیکلربیکی شیروان فرستاده بود چون سپاه تاتاریه و رومیه بشماخی رسیدند بیکرخان و سایر امرای قاجار و طوایف و اویماقات شیروان را اجتماع کرده ایشان را استقبال نمودند در میانه شماخی و شابران آن دو سپاه بیکران بیکدیگر رسیدند و دو صف بستند و کوه پر از شیر و پلنگ آراسته کردند بیکرخان قاجار که امیری بود جلادت شعار با دل قوی و پیکر پهلوی میمنه را ببعضی از طوایف خود و سواران چاکرلو سپرد و میسره را نیز بدلیران قرامانلو بازگذاشت و خود با شمشیرزنان قاجار چون سد آهنین در برابر آن قوم یاجوج فطرت بایستاد و سواران دلیر از صفها بیرون تاخته عرصه میدان گرم ساخته کمانها بزه شد طایران تیرهای عقاب پر از آشیانه ترکش جناح عزم بهوای فضای رزم برگشادند سوفارها دهان گشاده از تاب جوع بر عروق خشک نه دندان نهادند کمانها مانند بیدلان خمیده قامت منحنی از اول کار بدشمنان پشت دادند و بجانب صاحب خانه روی نهادند گفتی زنان حامله اند که از درد زه ناله میکشیدند یا بغمان هایله اند که فی المثل تیر ماران برنده میزایند. لمؤلفه کمان پیر چنبلی صد ساله بود کش از درد زه دمبدم ناله بود از آن پیر پورهای جوان بزادی و در لحظه گشتی روان سپاه تاتاریه چون تیرباری قاجاریه دیدند سپرها برکشیدند غازیگرای خان بدیشان نهیب داد که تیرافکنی نه دستکار است نه کار قزلباشیه و قاجاریه چرا کمانهای چاچی و تیرهای غیداقی پنهان کرده اند و مانند زنان سر در زیر معجر سپر نهفته اید یکبار دلیران تاتار سپرها در پس پشت افکنده دست بتیر و کمان بردند و روشنی از روی روز رخشان ستردند چون قطرات ژاله و تگرگ سهام قضا پیام بر خود و ترک بهم باریدند مهلت رخصت خدنگ افکنان خواست جوش کمان گوشها خواست همراه گوش هوا پر ز زنبور شد تیر پر خدنگین تن و آهنین نیشتر جماعتی از سپاه قزلباش مانند برگ رزان از باد خزان از مراکب بر زمین ریختند و گروهی چون شیرهای غران با شمشیرهای بران اسب برانگیختند روز تاریک شد و مرگ نزدیک غبار سطح غبرا گردون بوی گشت و عرصه بیابان از خونهای روان دشت تابان پر رود و جوی دلیران قاجار با سواران تاتار چون تار و پود یکبار دیگر آمیختند و به تیغ و خنجر از هم بگسیختند غازیگرای خان جوجی نژاد که مکرر جنگ قزلباشیه دیده بود و در نظرش خوار مینمود باظهار دلیری مرکب بمیان میدان تاخته صمصام برافراخته مرد و مرکب برخاک هلاک می افکند و حمله بر قول سپاه بیکرخان قاجار میبرد و کسی را بجبری و بشیری نمیشمرد بیکرخان اسب کوه پیکر برانگیخته با او در آویخته گرد برگرد یکدیگر بادوی میکردند و در هنگام فرصت حملات قوی مینمودند گاهی تیغ و گاهی بنیزه رد و بدل میرفت غازیگرای شمشیری بر بیکرخان حواله کرد و او جای بدل نموده با رمح دراز قد سر شیر جوشن شکاف خونریز طعنی بر غازیگرای بکار برد و او را بر پهلو آمده و از زین بپهلو خالی کرده مانند کوهی از فراز به نشیب خاک گرائیدن گرفت دلیران قاجار تاتار شکار بر سر او ریختند و او را بربسته بیرون بردند سپاه تاتار از گرفتاری غازی سراسیمه گشته تاب درنگ و قدرت جنگ در خود ندیدند صفی گرای غنیمت شمرده باتفاق دردی بهزیمت نهادند سواران قاجار و قرامانلو و چاکرلو باتفاق بر سر تاتاریه ریختند و خون ایشان را بخاک در آمیختند جمعی اسیر و بسیاری مقتول شدند و مانند قوم یاجوج و ماجوج دیگرباره از بیم تیغ غازیان اسکندر عزم ذوالقرنین حزم ارباب الالباب در بند گذشته در آن سوی سد سدید قرار گرفتند و از آمدن بایران که بیشه شیران است نادم و متنبه شدند و بیکرخان قاجار بیکلربیکی شیروان مظفر و منصور غازیگرای خان تاتار را برداشته معاودت گزید و او را با عریضه صداقت فریضه که محتوی بر حکایت رزم و منطوی بر روایت فتح بود بخدمت پادشاه ایران شاه سلطان محمد خدابنده صفوی روانه نمود و غازیگرای خان را بقلعه الموت فرستادند و بیکرخان زیاده از جانب سنای دولت بتفقدات بلانهایات و خلاع و تاج شایسته و کمر زرین و القاب بایسته مفتخر شد ولی آفت عین الکمال در همان زودیها آفتاب عزتش را قرین افول و زوال کرد و عنقریب برحسب تقدیر شیروان بتصرف رومیه درآمد چنانکه در ضمن وقایع آینده مرقوم و معلوم خواهد شد

در بیان حرکت امرای قزلباش بجانب گرجستان و خدمتگذاری الکسندرخان و سیمونخان بپادشاه ایران در این ایام خجسته فرجام بامر شاه

سلطان محمد صفوی بیست هزار سوار و برخی از امرای نامدار باتفاق میرزا سلمان وزیر بانتظام امور گرجستان مأمور شدند که قراری در کار الکسندر خان و سیمون خان داده باشند حکام گرجستان از وصول لشکر قزلباشیه سراسیمه شدند الکسندر خان که با رومیه موالفتی کرده بود و با دولت ابد مدت ایران فی الجمله مخالفتی از قوه بفعل آورده داشت بوسیله توسلات و قبول التقبلات و ادای خراج ماضیه و دادن مخارج آتیه از زمره معاندان خارج و در فرقه متابعان داخل شد و صبیه او را نیز بجهة شاهزاده جهانبانی سلطان حمزه میرزا خطبه کردند و پسرش کستندیل خان میرزا برسم رهانت و اسم امانت مأمور بشرفیابی حضور شاهزاده والاجاه آمد سیمون خان نیز لوارصاب میرزا فرزند خود را با همشیره او برسم گروگان با امرای ایران سپرد و فیمابین سیمون و الکسندر مخاصمه بمواحده و مودت تبدیل یافت و بقانون ملت مسیحی بصلیب و انجیل سوگند خوردند و مقرر شد که با اولیای دولت ایران متفق و مواحد و با خصمای این دولت مخالف و معاند باشند و الکسندر خان سه هزار تومان خراج و باج بقایای سنواتیه خود را بتحویلداران دیوان واصل کرد و خواهش کرد که عیسی خان برادر او در گرجستان نزد او گذارند و همچنین سیمون داود خان را بخواست امنای دولت دو برادر را بدو برادر واگذاشتند و متعهد شدند که بطریق فتوت و مروت و قانون یکجهتی و اخوت با یکدیگر سلوک مسلوک دارند و بعدها برادران را از خود بیگانه شمارند و از بلاد محروسه مخصوصه خود بهر یک الکای و مدد معاش واگذارند چنین گذشت و میرزا سلمان و سایر امرای ذی شان بعد از اطمینان از ولایت گرجستان مرفه الحال مراجعت گزیدند و در منزل زکم چای باردوی معلی در رسیدند و چون در پیسال خیریت مآل از جانب مرز و بوم روم اندیشه نبود و بواسطه متارکه و رفتن سفیر باسلامبول لشکرکشی ضرورت نداشت شاه سلطان محمد بدار السلطنه قزوین رجوع فرمود و در آن زمستان قشلاق در آن شهر دلنشین واقع شد و منتظر اخبار خارجه و داخله ایران بودند از جمله وقایع غریبه که دلالت بر بی انتظامی امور سلطنت سلطان محمد صفوی میکند یکی اینست که درین سال قلندری مجهول در نواحی کعب و اراضی بهبهان پدید شد که دعوی کردی من اسمعیل میرزا ابن شاه طهماسبم و در شب سیزدهم رمضان چنانکه مشهور است در خلوت حجره حلواچی اغلان بخشم جمعی قصد من کردند و من بخره آن حجره را شکسته خود را نجات دادم آنان آوازه در افکندند که من مرده ام و برادر مرا آورده بجای من نشاندند و چون مرا اعوان و انصاری نبود فرار کرده بروم رفتم و اکنون آمده ام و غالب امرای قزلباش با من متفقند و بر سر من جمع خواهند شد و بملک خواهم رسید مردم بر گرد او جمع شدند و باور کردند و بر حسب اتفاق دو دندان پیشین وی نیز افتاده بود و شباهت صوری با اسمعیل میرزا نیز داشت جمعی از عوام و خواص بدو پیوسته رفته رفته در میان الوار کوهگیلویه کارش بالا گرفت و از قبایل آن ولایت بیست هزار کس متابع وی گشتند بر سر ده دشت که افشاریه حاکم آنجا بودند بمقابله و محاربه رفته جمعی بقتل و ستم پیک پسر خلیل خان افشار حاکم کوهگیلویه را که پدرش در اردوی شاه سلطان محمد بود هم درین احیان بقتل آورده و ارقام بحکام شوشتر و دزفول و فارس و خوزستان نگاشته کا: و عساکر ایشان را از خود طلب داشته و چون خبر فتنه انگیزی قلندر باردوی معلی رسید خلیل خان افشار حاکم کوهگیلویه مرخص شده بمدافعه او رفت و هواخواهان قلندر بر سر راه او آمده در تنگنای دره کوهی که پیش از یک عبر نداشته جنگ را انداختند و تیری بر خلیل خان رسیده مقتول شد و کار قلندر بالا گرفت و محمود خان ولد خلیل خان در آنجا بود و گاهی با وی مدافعتی مینمود و نیز بیمار و فوت شد علی سلطان حاکم شوشتر بعزم رزم قلندر نام کوهگیلویه شده در راه بهرمز دست ملازمش بقتل رسید الحاصل کار بجائی رسید که بحکم شهریار ایران اسکندر خان افشار و امت خان حاکم فارس و طوایف ذو القدر مدت دو سال قلندر را دست آویز نموده از یورش آذربایجان و خراسان بدین بهانه مستخلص ماندند تا آخر الامر شعله شرارت برا بآب شمشیر فرو نشاندند اسمعیل میرزای دیگر در لرستان ساخته شد و ده هزار کس بمتابعتش پرداختند دیگری در طوالش پیدا شد و فتنها کرد دیگری در غوریان خروج نمود و جنگها رفت و جمعی بقتل آمدند بعد از کر و فری آخر همه فانی شدند و بعضی امرا خود را لقب خانی داده بر الکای یکدیگر میتاختند شاه در دست امرا و جهانبانی ولیعهد مطیع میرزا سلمان وزیر و چند تن از جوانان فرمان پذیر بود و بشرب شراب ارغوانی و لوازم نشاط جوانی مشغول بود و طوایف قزلباشیه هر روزه لعبتی تازه بر می انگیختند و خون طایفه دیگر از قزلباشیه میریختند عباس میرزا نیز در دست علیقلیخان شاملو بیگلربیگی هرات حاکمی محکوم و آمری مامور بود و رومیه نیز بتدریج اطراف ایران را مفتوح کرده روز بروز لوای استقلال می افراشتند و قصد تسخیر ایران ویران داشتند

ذکر سفر خراسان و آمدن علیقلیخان بهرات و حکومت یافتن عباس میرزا

چون اخبار انقلاب ایران و استیلای روم همه روزه بخراسان میرسید ازبکیه و ترکمانیه نیز سر از گریبان طغیان و طمع بر آورده هوای خراسان داشتند لاجرم علیقلیخان بیگلربیگی هرات عباس میرزا را بحکومت خراسان تربیت و تقویت نمود و امرای اردو و حضور سلطانی همواره از دسی

شکایتی میکردند و نواب حمزه میرزا ولیعهد پادشاه نیز بحکم شباب بعیش و عشرت کامیاب بود چون علیقلیخان از التفات پادشاه ایران بکلی نومید گردید
عباس میرزا را در ساعتی سعد از ایام شهور نهصد و هشتاد و نه مطابق ییلان ئیل بر تخت سلطنت نشاندند و او را شاه عباس خواندند و برتق و فتق
امورات پرداختند و این خبر در اقطار گیتی منتشر شد و در هر شهری مشتهر آمد غالب امرای خراسان لا مرتضی قلیخان ترکمان حاکم مشهد مقدس همه تمکین
کردند شاه سلطان محمد بصوابدید قزلباشیه عزم یورش خراسان کرده بعد از مشاوره با امرا و وزرا و اختلاف عقول و آرا آخر سفر خراسان بر آذربایجان
رجحان یافت و شاه با چندین هزار سوار روانه خراسان شد و چون میرزا سلمان وزیر دختر خود را بسلطان حمزه میرزای ولیعهد داده بود در یورش شاه
بخراسان و انضباط امر حضرت ولیعهد بسیار ساعی بود و قبل از ورود شاه ایران علی قلیخان بیکلربیکی هرات شاه عباس را برداشته بر سر مشهد مقدس
آمد و از آنجا صلاح در محاصره مشهد ندیده بر سر سبزوار آمدند و در وقتی که شاه سلطان محمد بدامغان رسید شاه عباس و علی قلیخان با هشت هزار سوار
خراسانی در سبزوار بمحاصره مشغول بودند چون این خبر باردوی پادشاه و سپاه رسید در خاطرها کمال وحشت در افتاد و یقین بمقابله و مقاتله شدید
کردند و این امر بسیار مکروه طباع قزلباشیه اتفاق افتاد چه بسیاری از برادران و منسوبان در دو جانب بودند و ماده این فتنه را غلیظ میدانستند
و میرزا سلمان وزیر تمام امرای قزلباشیه را بدو رنگی و نفاق نسبت میکرد و چون اخبار ورود جنود قزلباشیه در رکاب شاه سلطان محمد بدامغان
بصحت پیوست امرای خراسان مراجعت بقلاع خود و قلعه داری را اولی دانستند و متفرق شدند و علی قلیخان نیز شاه عباس را برداشته بطرف
هرات رفت و مرشد قلیخان در تربت متحصن شد و شاه و سپاه اول قصد تربت کردند و مرشد قلی را محاصره دادند و اردوغدی خلیفه و طهماسب قلی
بیک و سپاهی اردو کشته شدند و شاه این محاصره متمادی یافت آخر الامر بتوسط امرا و شفاعت قزلباشیه امر باصلاح گذشت و مرشد
قلیخان را مطمئن کرده بحضور آوردند و بمرکز حکومت خود بازگشته مستقل گردید و شاه قصد هرات نمود و علی قلیخان در غوریان بمقابله آمد شکست خورده
با شاه عباس بهرات رفت و شاه بر گرد هرات آمد در مدرسه شاه سلطان حسین میرزای بایقرا نزول اجلال روی داد و شهر را محاصره کردند و چون
میرزا سلمان امرا را بنفاق و غدر و دو رنگی سرزنش مینمود قزلباشیه از او رنجیدند با یکدیگر اتفاق کرده او را از میان برداشتند و نعش او را بمشهد
مقدس فرستادند و دختر او را که در خانه سلطان حمزه میرزای ولیعهد بود از او دور کردند و چون دو ماه از امر محاصره در گذشت از عراق خبر رسید
که فرهاد پاشا سر عسکر روم دیگر باره لشکر تجدید و آذربایجان کشیده امنای دولت عزم رحیل را بر اقامت ترجیح دادند و باصلاح امر علیقلیخان
پای در میان نهادند و لیخان میرزا پسر علی قلیخان با عریضه عفو انگیز عجز آمیز بحضور شاه آمد و سبب این فتنها میرزا سلمان را قرار داد شاه برای
فرزند ارجمند خود خلعتی شاهانه با حکم حکومت خراسان فرستاد و علی قلیخان لله کان بیکلربیکی و اتابک و گردید و شاه مراجعت بمشهد
مقدس رضویه نمود و بنا بر خواهش علیقلیخان مشهد را بسلمان خان نواده عبدالله خان استاجلو داده شاه قلی سلطان قاجار را اتالیق و حاکم
جام کرده استراباد و دامغان و بسطام و بار جمند و هزار جریب بمرتضی قلیخان ترکمان مرحمت شد و در مراجعت بسبزوار حسین بیک افشار
نا خدمتی کرده در برج قلعه را گرفتند و او را بسیاست رسانیده از دروازه شهر حلق آویختند ایالت آن ولایت با حمد سلطان تکلو مفوض شد
و شاه بقزوین رسید و فرهاد پاشا در میانه از راه قارص بحوالی سعد آمده بگرفت و از آنجا با یروان آمده تسخیر کرد قلعه در کمال متانت و غایت رصانت
بساخت و ساخلو نشاندند و شیروان نیز تصرف کرده آذوقه عسکر هر جائی را مهیا نموده مراجعت نمود و در فکر کار تبریز بود ذکر حال ولیعهد و آمدن
عثمان پاشای رومی به تبریز مرشد قلیخان بعزم زیارت مشهد مقدس از سلمان خان والی مشهد اذن خواسته بیامد و چندی بماند و متابعان
بتدریج بدو ملحق شدند در کمال آداب حرمت با سلمانخان رفتار نموده و جمعی بر سر اتالیق او شاه قلی سلطان فرستاده در حدود جام او را
بکشتند پس سلمان خان را از مشهد عذر خواسته بجوانب باخرز روانه کرد و خود باستقلال حاکم ارض اقدس شد و منصب و حکومت بموافقان خود داد
و چگونگی او را لباس صداقت بعلی قلیخان نگاشت مردم فیما بین ایشان نقش کردند و الفت بکلفت تبدیل یافت و شاه سلطان محمد عزم تبریز کرد و
امیر خان ترکمان بیکلربیکی تبریز با ده هزار سوار مکمل مسلح بخدمت آمده استقبال نمود و سلطان حمزه بزیارت اردبیل رفته باز آمد و در میانه او و امیر خان
غبار نقار مرتفع شد تا کار بجائی کشید که امیر خان را گرفته بقلعه قهقهه فرستاد ترکمانیه با هم موافقت کردند و بر هائی امیر خان اجتماع نموده شورش
کردند سلطان حمزه بقتل امیر خان حکم داد او را بکشتند و امرای ترکمانیه بالکلیه از ولیعهد متوحش گشتند و علیقلیخان فتح اغلی در نزد ولیعهد بغایت
معتبر شد و در عزل و نصب امرا تغیرات بسیار بوقوع و ظهور آمد محمد خان ترکمان و طوایف او عصیان ورزیدند و جمعی مقتول شدند و در این سال

قزلباشیه

مخالفت فیمابین مرشدقلیخان و علیقلیخان بمحاربه کشید سپاه فراهم کرده روی بیکدیگر آوردند و در نواحی ترشیز در میانه این دو امیر فتنه انگیز تلاقی شد
بجنگ رسیده در اثنای جنگ مرشدقلیخان خود را بشاهزاده عباس رسانیده اطراف او را خالی کرده همچنان سواره او را برداشته بمشهد مقدس برد
و علیقلیخان فرار بهرات برگشت و مرشدقلیخان اسباب سلطنت بجهة شاه عباس چیده خود بوکالت و اتابکی پرداخت و از آنطرف سپاه رومیه
استعداد تسخیر تبریز میکردند و در فکر پیشرفت این کار بودند و چون بهار در رسید و سال نهصد و نود و سه انجامید نواب جهانبانی در این بهار
بعیش و شکار و جام و عقار داد ایام جوانی میداد آری لمؤلفه غرور شاهی و عهد جوانی چه آرد غیر عیش و کامرانی بهم این هر دو چون همدست گردند
بسا هشیار شاهان مست گردند بالجمله در عشرت آباد تبریز جام عشرت از باده عشقبازی لبریز داشت آهنگر پسری اصفهانی که دلش سخت تر از آهن و
برش نرم تر از پرنیان بود مطمح نظر و مرضی بصر او آمده که روئی چون کف موسوی و موئی چون زره داودی داشت عربیه کان غرته من تحت طرته
یمین موسی بدت من درع داود ملکی نظر آهوان چشمش را از صید شیران بهتر دانستی و یکدیدن ابروان کجش را بهزار ابروان بدل نکردی همه گرجستان را
بهای تاری از آن طره نخریدی ملکه تمام ایران خود بقیمت یکبوسه آتش نیز زیدی و چون آنجوان آهنگرزاده بود و از معدن آتش بدست افتاده او را شیطان
لقب داده و نعوذ بالله پیوسته بشیطان پرستی میگذرانید و از این معنی غافل که لا تعبدوا الشیطان و ان لکم عدو مبین کلام الهی است و از دوستی
و پرستش شیطان مسلمانان را ناهی موزونان آن عهد که همیشه بشیطان خیالی در تشهیر و توصیف خوبرویان زمانه جهد داشتند در ستایش آن شیطان
غزلها موزون کردند و دوبیتیها بنظم آوردند بحضرت جهانبانی خواندن گرفتند و دامنها زر بصله بردند و از قلت آن گله کردند یکی از آنها گفته
رباعی کوبکلوم توشین اول نرگس فتان آپاره کیمدر که آنک غمزه سیدر جان آپاره شیطان شیطان دیدوکلری کر بولیسه من اضیم امای
شیطان آپاره شاهزاده میفرمود که کان من الکافرین اما لا علیه لعنتی الی یوم الدین شیطان بدو پاسخ میداد که فبعزتک لاغوینهم اجمعین فسبح علی
که قواد آن پسر حداد بود و خود را بنده مخلص شاه وا مینمود میگفت ای شیطان مرا شوائی فریفت آشنا کن و بگو الا عبادک المخلصین و ندیمی
دگر هنگام صبوح از دست آن ساقی صبیح و محبوب ملیح راحت روح میکشید و او را مخاطب کرده همیگفت رباعی عاشق چو رخ تو بیند از جان گذرد
تیر مژهات ز سینه پران گذرد از دولت همنامیت ای صنع خدای شک نیست که حق ز جرم شیطان گذرد علی الجمله بزم لهو و لعب و عیش و طرب
گرم بود و حضرت سلطان حمزه بگرفتاری عشوه و غمزه آن شیطان سیرت فرشته صورت از بند خواص و عوام بی آزرم چندانکه عقلای عاقبت اندیش
صداقت کیش شاهزاده ولیعهد را در هنگام هشیاری و ایام بیداری از مآل حال متنبه و متیقظ میخواستند و مجلس نصیحه و موعظه و اخبار از اخبار عسکر
رومیه می آراستند سودی نمیداد و آتش نصح آن طایفه دودی نمیکرد ملکه نه از چنینم حکایت کن نه از ردم که من دل با یکی دارم در این بوم پاسخ می
شنیدند و بکنجی میخزیدند و انگشت تحیر بدندان تعیر میگزیدند حتی اینکه غازی گرای شهزاده تاتار که در الموت گرفتار بود بواسطه رابطه با ندیمان مستخلص
شد و بمجلس ولیعهد نکو رسته انس شبی علی الغفله فرار کرده خود را بمعسکر عثمان پاشای سرعسکر رسانیده خبرهای خاص از مجلس عالی ولیعهد او را
بعزم تبریز ترغیب و تحریص همیکرد عثمان پاشا با سپاه رومیه بحرکت در آمدند تصمیم رای در تسخیر تبریز کردند و نوشته جات و ارقام و احکام ولیعهد
باطراف ایران روان شد و شرح حال در هر یک تپان یافت و کمتر کسی از دولتخواهان باردوی همایون شهریار ایران شتافت آخر محارست
شهر که بعهده شهریاران دهر بایستی بکفایت شهریان موکول آمد و وعده امداد با مدد قیامت افتاد بیچاره شهریان بسیبه بندی پرداختند و خود را
بلی بند در بندان در انداختند سپاه رومیه با توپخانه و ازدحام روی به تبریز نهادند و کوچ بر کوچ بحوالی شوراب آمده نزول گزیدند بلی مقابله و مقاتله
لشکر قزلباش تبریز محصور آن جنود و فور آمد و سیبه بندی با وجود آن جیوش در یأجوج مشابه خس و خاری در معبر سیل جاری نیز نبود بضرب توپهای تنین تن
خاره شکن پاره فلک میدان صاحب آباد در آمدند و تبریز را صاحب و اموال صاحبان شهر را ناهب شدند حسینقلی خان و پیرغیب خان از خوانین
قزلباشیه که در تبریز بودند شباهنگام سر خود گرفته از شهر بدر آمده باردوی شاه سلطان محمد پیوستند و علما و فضلا و سادات و قادات شهر تبریز نزد
عثمان پاشا رفته اظهار انقیاد و اطاعت نمودند عثمان نیز ایشان را اطمینان داده باز فرستاده چون شجاعت و مردانگی اهالی تبریز گوشزد پاشا
شده بود بر ایشان سخت نگرفته بمدارا و مداهنه میگذرانید اما تبریزیان در هنگام فرصت اهل و عیال خود را برداشته از شهر فرار مینمودند و در موقع
خاص آحاد عساکر رومیه را کشته بجایهای امن شتافتند و عثمان پاشا بطرف چرنداب رفته طرح قلعه متین در انداخت و بزودی بساخت بمدت
چهل روز که رومیان قلعه میساختند ایرانیان در قلعه کوه سرخاب بالای سرخاب نزدیک نوبت سرخاب بنای همی پرداختند بعد از اتمام قلعه آذوقه و توپ

وسپاهی نامتناهی در ینکی قلعه آماده کردند و جعفر پاشای اخته که از خصیان پنجابه و خواجگان پیچابه و طواشی دولت روم بود حاکم آن بوم شد مردان مرد گرفتار آن زن صفت شدند وقتی معلوم شد که تبریزیان رومیه را کشته در بارگین و منجلاب گرمابها غسل میدهند پاشا حکم بقتل تبریزیان داد جمعی کثیر قتیل شدند و بسیاری فرار نمودند روزی از صبح الی شام در آن شهر شهب نشان جویهای خون روان بود و عیال و صبیان تبریزیه اسیر ینگچریان شدند آخر بتوسط بعضی حکم امان داده شد هر که باقی بود پراکنده گردید و چون اموال و اثقال در خانها مخزون و مدفون کرده بودند عساکر رومیه تمام خانها را بطمع اسباب و اثاث البیت خراب ساختند و سراسر آن عمارات عالیه و بیوت را اوهن من نسج العنکبوت نمودند و این ظلم فاحش را خدای رحیم عادل روا نداشته از تأثیر دعای فقیران شب خیز تبریز باندک وقتی بنیاد آن ظالم بر افتاد چنانکه در ضمن قضایای اتفاقیه آن ایام بیان خواهد یافت

ذکر محاربات قزلباشیه با رومیه و غلبهٔ قزلباشیه و گرفتن پاشایان رومی و بردن عثمان پاشا

سر عسکر سپاه قزلباش از دامان کوه کوچ کرده بدره سهند چهار فرسنگی تبریز آمدند و قورچی باشی که سردار جمعی شده بود از رودخانه وسفنج که در جانب شرقی تبریز است و سر راه عراق سواد لشکری نمودار کردند عثمان پاشا چغال اغلی را که اشجع بطارقه بود سردار کرده با جمعی از امرا و پاشایان سرحدات مامور بمدافعهٔ قزلباشیه گردید چون قول لشکر قزلباش در پستی رودخانه ناپدید بودند چغال اغلی بر سپر چرخیان رانده شور حرب گرم کرده قول لشکر قزلباشیه از رودخانه بفراز آمدند و چون چشم آنها بر رومیه افتاد عنانها سبک و رکابها گران کرده بر سر آنها تاختند و بیک حمله در یک لمحه دو هزار کس از رومیه بر خاک هلاک انداختند چغال اغلی را پای ثبات از پیش بدر رفته بر بادپائی سریع بر نشسته از میدان رزم بگریخت و عثمان ساعت بساعت دسته دسته قشون بمدد و اعانت رومیه میفرستاد و قورچی باشی بعد از شکست و انهزام سردار و سپاه توقف و خیره گیر را مصلحت وقت ندانسته بمیان دره مراجعت کرد و فردا سرها و اسیرها را باردوی پادشاهی آورده عرضه دادند و مورد التفات شدند و رومیه حسابی از قزلباش بر گرفتند و از خواب غفلت بیدار شدند و عثمان پاشا چغال اغلی را توبیخ و تهجین بسیار کرده بعد از روزی سه چهار سلطان حمزه و دوازده هزار سوار حرکت نمودند عثمان پاشا مراد پاشا بکلربیکی قرامان و محمد پاشا بکلربیکی دیاربکر را با عساکر اناطولی بمحاربه مامور کرد در کنار رودخانه وسفنج تلاقی دو لشکر شد چرخچیان درهم افتادند و دست و بازو گشادند نخست غلبه رومیان را بود سلطان حمزه از فور غرور جوانی تاب نیاورد رخش بمیدان تاخته امرا مانع شدند فایده نداد قول هیون جنبش کردند و بطعن سنان جانستان بسیاری از رومیه را در افکندند و این رزم از دو سو همچنان گرم بود تا هنگام غروب در رسید پاشایان رومیه در میدان بایستادند و بافروختن مشاعل فرمان دادند درین حین جهانبانی شاهرخ خان را از طرف دست چپ قول جدا کرده مقرر داشتند که بر دست راست مخالفان حمله برد و امرای ذوالقدر و شیخاوند و مردم قراچه داغ و دیگران از میسره جدا شده روانه شدند چون بمیان رودخانه در آمدند دست راست سپاه رومیه در نظر جلوه گر نبود لختی پیشتر راندند و چون از نشیب رود بفراز آمدند چنان واقع شد که در قفای قلب رومیه بر آمده بودند ناگاه بانگ نای و نفیر از پس سپاه قلب رومیه بر آمد رومیان منقلب شدند و سپاه کینه خواه قزلباش بحکم شاهزاده اسب از برابر بر انگیختند و درهم ریختند رومیه را قلب بهم بر آمده منقلب شدند چندانکه سعی کردند قلب آسوده نگشت ناچار فرار بر قرار گزیدند اما چون جمعی از سپاه قزلباش در قفای سر رومیه بودند هنگام انهزام بهم باز خوردند محمد پاشا بکلربیکی دیاربکر و مراد پاشا قرامانی و یوسف آقای چاشنی گیر سرکار خواندکار بدست قزلباشیه گرفتار شدند و سواران ایرانی تا در خندق که معسکر رومیه بود بتاختند چند کس را از میان خیمه گاه در ربودند و با سران گرفتار زخمدار و سرهای بریده بسیار باز گشتند و دیگر روز بحضور شاه سلطان محمد آوردند و سران گرفتار را نگاهداری کرده بقلعه فرستادند و تا سه روز دیگر جنگی بر نخواست اما رومیه چون بسیار بودند از طرفی کشته میشدند و از سوئی با تمام قلعه میپرداختند و عثمان پاشا چهل هزار کس را مقرر کرده بود که قراول اردو بودند ولی پیشتر رفته محاربه مینمودند و بار دیگر سپاه قزلباش بر سر رومیه رفتند از آن قوم تقدیمی بظهور رسید شبا هنگام سواری چند خون آشام خود را بکنار اردوی رومیه رسانیده تنی چند از درون خیمها بدست آورده بخدمت سلطان حمزه میرزای ولیعهد آوردند از ایشان سبب نیامدن رومیه بجنگ قزلباشیه پرسش کردند از سر کار خبری ندا شتند درین اثنا آتش بسیاری در لشکرگاه رومیه افروخته شد که از شرار آنها خرمن ماه سوخته گشت مردمان مجرب چنان فهمیدند که اردوی سردار رومیه را خیال کوچ است و افروختن هیمها در خیمها نشانهٔ خروج مقارن این حال مردی تبریزی که در میان رومیه بود نزد قزلباشیه آمد خبر داد که عثمان پاشا را از مرض خناق اجل قرین شده و امشب رحلت یافت و چغال اغلی سر عسکر شده و فردا صبح خواهند رفت اما قلعه در دست جعفر پاشا خواهد بود و آذوقه و ذخیره و ساخلو بسیار در آنجا گذاشته اند از این اخبار

سرت آثار قزلباشیه خوشنود شدند و قرار بر جنگ فردا دادند و برخی این قول را دروغ دانسته محمول بر خدیعتی داشتند و بیده را محافظه کرده گفتند تا شب تا روز چه زاید که اللیلة حبلی بمان تا چه زاید شب آبستن است **در بیان بروز مرگ عثمان پاشا سر عسکر و سردار رومیه و کوچ دادن سپاه روم از تبریز و توقف جعفر پاشا در ینگی قلعه** علی الصباح چغال اغلی که سردار جدید رومیه بود حکم بکوچیدن سپاه داد و جعفر پاشا با استعداد از آذوقه و سپاه و توپهای جهان آشوب فلک کوب در ینگی قلعه توقف کرد و محقق شد که عثمان پاشا را دست اجل گلوگیر شده بمرض خناق در گذشته اکنون جسد او را حرکت میدهند و اردو بر سر کوچ است چغال اغلی قراول و چنداول در پیش و پس سپاه معین کرده مانند دریای عمان بتموج درآمده روان شدند سپاه قزلباشیه بعزم رزم از جای درآمدند و چرخچیان از جرنداب پیش تاخته در شنب غازان یعنی گنبد و طاق غازان خان برومیه دچار شدند دست برگشادند و به تیر و نیزه یکدیگر را آویختند سلطان حمزه میرزا نیز قول سپاه قزلباشیه را برداشته بر سر رومیه تاخت و ساقه سپاه رومیه را برانده رومیه میان عراده و شتر و آغروق گریختند و جمعی مقتول شدند و چغال اغلی چون حال چنان دید با آنکه میدانست که سپاه قزلباش زیاده از دوازده هزار سوار نیستند از پراکندگی عساکر رومیه بترسید در حوالی شنب غازان فرود آمده اطراف اردو را بعراده و توپ سنگر بست و خیمهها تنگ در یکدیگر زدند و ینگچریان را در پشت عرادهای توپ بمحافظت بداشت و سپاه قزلباشیه بر جای بایستادند و تقدم نکردند و سپاه رومیه را دل قوی شد و قلب و اطراف مستحکم آمد و قزلباشیه که در حملهٔ اول اسب و شتر غنیمت گرفته مراجعت کرده متفرق شدند و چون علی قلیخان فتح اغلی در نزد شاهزاده ولیعهد امیری معتبر شده و چرخچیگری سپاه را باستاجلو اختصاص داده بود و سپاهیان قزلباشیه نفاق که بدان معتاد بودند ترک ننمودند مع القصه در هر منزلی که فرصت میکرده جمعی از رومیه را اسیر و قتیل میساختند و در موضع پایان رزمی شایان روی داد و یکی از برادران اسمعیل قلیخان با جمعی از شاملو بقتل در رسیدند و سه چهار کس از اعیان قزلباش کشته شدند تا طسوج رومیه را تعاقب نمودند تا طسوج برکار ایران نفرود آخر مراجعت کرده بفکر محاصره ینگی قلعه که جعفر پاشا ساخته در آن بود پرداختند تبریزی دیدند خراب خانها کنده و ریخته و طاقها شکسته و گسیخته در و پنجرها سوخته و خاکستر شده اشجار بساتین و حدایق مقطوع و اجساد اساطین و اعاظم بیروح کوچها از اجسام با عفونت قرین و کشتگان بی تغسیل و بی تکفین چاهها انباشته و راهها مسدود و گشته بحکم پادشاهی میر جعفر محتسب قرب هفته اجساد قتیلان تبریز را کفن و دفن کرده لاشه ستوران مردار را از راهها برداشته بخارج شهر نقل کرد خانه آباد در آن شهر یافته نمیشد که شبی یا روزی کسی در آن بیاساید بلکه ساعتی سکونت را نشاید بوم شوم نیز از بیداد لشکر روم در آن خراب آباد منزل نپذیرفتی الا ثعالب و ارانب و کلاغ و زاغ در آن بیوتات خراب چیزی دیده نمیشد بالجمله برگرد حصار قلعهٔ تازه رومیه سپاهان صف بر زدند و از قلت سپاه قزلباشیه دو سوی قلعه خالی بماند بجهة آیندگان موهوم از بلاد فارس و عراق منظور کردند درین محاصره نیز شاهرخ خان مهردار گرفتار شد و پیری بیک ایشک آقاسی و چندتن معروف کشته شدند منصب مهرداری به سلمس خان ولد شاهرخ مفوض شد و رضا قلی بیک ولد پیری بیک که جوانی صاحب جمال بود ایشک آقاسی حضور سلطان حمزه شد و توپ کله کوشکه پانزده من تبریز گلوله می انداخت آورده بر قلعه بستند و تهی کردند فی الجمله تزلزلی و تخلخلی در قلعه واقع شد تفنگچیان و توپچیان رومیه بنیاد آتشبازی کردند مستحفظین توپ را در ربوده فوجی از قلعه بزیر آمده ریسمانها بر حلقه توپ افکنده کشیدند و بقلعه رسانیدند و بخارجیان قلعه بستند و سپاهای ایشان را آسیب رسانیده درهم شکستند توپچیان اردوی پادشاهی بعد از سه ماه توپی دیگر ریختند و چون تهی کردند فرو شکسته شد پس از پنجاه روز توپچی باشی توپی بزرگ ریخت که بیست و پنج من سنگ و گلوله میبرد آن را بسینه ولیعهد پادشاه ایران آورده بر قلعه بستند و نقابان مقنع شده نقبها را بحوالی قلعه رسانیدند که در وقتی معین بالاتفاق بزدن توپ و آتش بازی نقوب پردازند و قلعه را مفتوح و مقلوع سازند تنی چند از قزلباشیه بجهات چند که مایه آن نفاق و شقاق امرا خواهد بود از خارج گریخته بقلعه رفتند و قصه نقب را مفصلا بجعفر پاشا باز نمودند و رومیه از راه نقب مسجد حسن پادشاه تاختند و لوله در آن سینه انداختند تیر این تدبیر از اقتضاء تقدیر خطا شد آری العبد یدبر والرب یقدر بالاخره بباطل کردن نقب اهتمامی ننمودند و از آن تشویش لختی برآسودند و میر شمس الدین محمد خبیصی کرمانی که منصب صدارت داشت درین ایام بمرض سوء القنیه در گذشت او مردی دانا و کامل و عاقل بود و در سلک معاصرین این دولت در محل خود مذکور خواهد شد **ذکر نفاق امرای تکلو و ترکمان و بردن شاهزاده طهماسب میرزا بقزوین و بر مسند ولیعهدی نشانیدن** چون خبر مراجعت عثمان پاشا و قلعه ساختن در تبریز و نزول قزلباشیه در اطراف قلعه و محاصره قلعگیان بعراق رسید امرای تکلو و ترکمان که از قتل میرخان ترکمان رنجیده بودند و با یکدیگر در نفاق با شاه و شاهزاده اتفاق داشتند کار دولت را ضعیف دیده یکدیگر را خبر کرده با اجماعی تمام با سمت حدت

وحمایت و برسم طغیان و خباثت وی به تبریز آوردند و امت خان ذوالقدر حاکم فارس و جمعی از امرای بزرگ با ایشان موافقت داشتند چندانکه از جانب امنای دولت مردم برسالت و استمالت مأمور شدند اصلا سودی نبخشید و بعضی فرستادگان را نیز کشتند و هر کس از عظمای ترکمه و غیره نصیحت ایشان رفت از ایشان شد کار بر علیقلیخان شیخ اغلی و یکدو کس تازه در خدمت ولیعهد ترقی کرده بودند حسد میبردند و قتل امیرخان را بسعایت ایشان نسبت میکردند بالاخره بیامدند و بر در دولتخانهٔ پادشاهی و شاهزاده اجتماع کردند و بقانونی که در سلسلهٔ صفویه متداول بود حلقهٔ توحید بسته بذکر توحید مشغول شدند یعنی ما مرید سلسلهٔ صفویه ایم و شاه را مرشد کامل میدانیم و با شاه خلافی نداریم حرف ما با علیقلیخان و محمدی استاجلوست القصه عظمای ایشان بحضور ولیعهد آمدند و تصریح بمقصد خود کردند ولیعهد برآشفته گفت امیرخان طغیان کرد و من او را کشتن فرمودم با علیقلی و دیگران کاری نیست پس دعوی خون امیرخان ترکمان از من خواهند کرد و چند تن را بشمشیر زده براندند و ایشان برفتند و در کار خود متحیر ماندند آخر تدبیر کردند که چون ولیعهد را با ما التفات نیست ما نیز مانند علیقلیخان و مرشدقلیخان که شاهزاده در دست دارند و در خراسان استقلالا حکومت میکنند شاهزاده ای بیریم و برخود شاه میکنیم و هر که بر سر ما آید با او بشمشیر سخن میرانیم اکنون که کار دولت ایران بدین ضعف است ما نیز قوتی پیدا خواهیم کرد و طهماسب میرزا برادر ولیعهد را برداشته با ده هزار جمعیت خود بطرف عراق آمدند چون خانه کوچ بیشتر این امرا در قزوین بود چنان خواسته که بقزوین آمده کوچهای خود را بردارند و بهیات اجتماعی بعراق و همدان و کاشان و اصفهان روند زیرا که هر یک در آن بلاد الکا و سیورغال و حکومت داشتند چون سلطان حمزه میرزا ازین فتنه مطلع شد اسمعیل قلیخان حاکم را پیش از خود روانه و خود از دنبال حرکت کرد و بسیاری از امرای اردو از او تخلف کرده با وی نرفتند تا امرای ترکمه بی زحمتی بقزوین آمده قزوین را متصرف شدند و آنچه در بیوتات خاصهٔ شهریاری بود ببردند و ساعتی تعیین نموده شاهزاده طهماسب میرزا بولایت عهد بر مسند جهانبانی برنشانیدند شاه قوام الدین حسین ولد شاه تقی الدین محمد صدر اصفهانی را وزارت داده اعتماد الدوله لقب کردند و همچنین از هر صنفی صاحب منصبان معین نمودند محمدخان ترکمان خود را لله و اتابک نام کرد و منصب وکالت بمسیب خان شرف الدین اغلی تکلو قرار گرفت و ببلاد عراق و فارس احکام نوشته از ولایت عهد طهماسب میرزا بهمه آگاهی دادند و اسمعیل خان که از جانب سلطان حمزه میرزا مأمور بود کاری از پیش نبرده بر دو بار گریخت و از آنجا بگیلان افتاد نواب سلطان حمزه میرزا بر سر قزوین می آمد ترکمانیه با ده هزار سوار و طهماسب میرزا باستقبال او رفتند در دو فرسخی صاین قلعه طلیعهٔ سپاه هر یک جلوه گر شد مع القصه بعد از مقابله ترکمانیه صفوف استاجلو و شاملو را متلاشی کردند و سپاه سلطان حمزه و امرای وی بهزیمت شدند و جمعی مقتول و گرفتار آمدند بالاخره نسیم نصرت و فتح پرچم رایت جهانبانی را در اهتزاز آورده بر ترکمه غالب شد طهماسب میرزا و امرای ترکمه را برداشته به تبریز معاودت نمود جمعی مقتول و برخی مقید شدند و بیشتر رهائی یافتند طهماسب میرزا را بالموت فرستاد و درین ایام فرهاد پاشا بمعاونت جعفر پاشا آمده بود و ملحق شد دیگر باره تبریزیان از شهر برآمده متفرق شدند فرهاد پاشا آذوقه و ذخیره بجعفر پاشا داده مستحفظین قلعه را تبدیل نموده خاطر از مهمات قلعه داری فارغ کرده مراجعت گزید و قبل از رفتن بعلیقلی خان نامه در باب مصالحه و فرستادن سفیر بدرگاه خواندکار و خواهش مصالحه کردن نوشته بفرستاد از اختلاف قزلباشیه مسموع افتاد آخر قرار شد که سلطان حیدر میرزا ولد جهانبانی سلطان حمزه با علیقلیخان شیخ علی بردم روند آن نیز بتأخیر گذشت و شاه و سپاه بقراباغ رفتند و از آنجا قصد عراق کردند از بلده گنجه با بوشخیه نام محلی آمده منزل گزیدند ع اندیشه‌ها میباشد و امید بدر رود

ذکر خاتمهٔ حال و ختم مآل شاهزاده سلطان حمزه میرزا ولیعهد شاه سلطان محمد و شهادت او

در شب بیست و دوم شهر ذیحجه سال نهصد و نود و چهار که حوالی چشمه برنجر مخیم اردوی جهانبانی و مضرب خیام سلطانی شد بمقتضای جوانی و مشتهیات کامرانی سرکار ولیعهد جهانبانی شب بخیمه علیقلیخان مشهور بشیخ علی که از عظام امرا و از اشراف وزرای او بود رفته بشرب شراب ارغوانی و استماع نغمات ارغوانی بسر رفت همنشین مست طافح مراجعت فرموده که بسرادق اقبال رود الاچیقی بر در حرم بود که با زنان شکاری او در آن نشیمن داشتند و سلطان حمزه میرزا بدان خیمه در شد و لباس خواب خواسته بر بستر استراحت بخفت چند تن از محرمان خلوت خاص شاهی که با ایشان رازی و نیازی و آنان را نازی و استغنائی بود با او بماندند که از جمله یکی دلاک پسری بود خداوردی نام که نه از ارباب معروفی بود و نه نام در کودکی بگرمابهای قزوین کار کردی و روزی از دست ریخ مالش اعضا خوردی ابروئی چون تیغ خمیده داشت و چشمانی چون آهوی رمیده دلش چون سنگ سخت بود و عهدش چون عقده فوطه اش سست مژگانش چون نشترش سرتیر و استره اش چون غمزه اش خونریز بسا دل از او چون شیشهٔ حجامش پرخون مانده و بسیار رشتهٔ محبت از مقراض دو رویش انقراض یافته از بدو جوانی و شباب چون ابر تردامن و چون نیلوفر در آب رسته و از آغاز فتح الباب چون صدف معدن

لؤلؤ پر

لؤلؤ مذاب گشته همانا در آن شب یوشاقی که در وثاق جهانبانی خفته بود با دلی آشفته بود از غایت حسد با حسرت و از کمال سرمستی با غیرت لعل عقید
یک شبکی پیش این حوالی گفته که قدری دورتر شوید که جهانبانی میرزا را مجبوبی قصد کامرانیست قراولان خاصه با درگردش از قرب جوار احتراز جستند و در مقام
اعتراض بر بنا شدند آن قواد ناپاک و جلاد بی باک در هنگام خواب بیخودی خنجری چند بر سینه و پهلوی آن شاهزاده بیقرینه زده از الاچوق بیرون رفته
یکی از مستحفظان قشاح نام وقتی رسید که جهانبانی میرزا در بستر غرقه دریای خون دید فریاد برکشید نزدیکان ازدحام کردند و بر این قضیه عجیبه و واقعه غریبه
مطلع گردیده شیون برآوردند جراحان دویدند و سلطان حمزه را کشته دیدند الی اصل علی الصباح نعش او را در محفه نهاده دو سه هزار کس با گریبانهای
چاک و مویهای پر خاک با مویه و ناله و اشکی چون باران و ژاله او را بمنزل رسانیدند و پس از تغسیل و تکفین بمرقد شیخ الآفاق شیخ صفی الدین
اسحق اردبیلی قدس سره برده بخاک سپردند خداویردی نام را بدست آوردند و بضرب تیغ بیدریغ پاره پاره کردند هر کس در این باب سخنی راند و ظنی
برد و گمانی نسبت بتحریک داد و بحال سلطان حمزه سودی نبخشید علی ای حال سلطان حمزه در واقعه عمش اسمعیل میرزا ده ساله بود و در زمان پدرش سلطان
سلطان محمد نایب و ولیعهد و مورخین خاصه مدت سلطنتش را شش ماه نگاشته اند و او را در سلک سلاطین صفویه محسوب داشته اند وی برادر مهتر عباس میرزا و
ابوطالب میرزا و طهماسب میرزا بوده است و این چهار فرزند از سیده مرعشیه مرحومه مقتوله بوده اند و پس از سلطان حمزه میرزا اگرچه عباس میرزا اکبر از دیگران
بود چون در خراسان و نزد مرشد قلیخان میزیست امرای قزلباشیه علما را شفیع برانگیخته نواب ابوطالب میرزا را بولیعهدی خواستند

ذکر ولیعهدی نواب ابوطالب میرزا ابن شاه سلطان محمد بن شاه طهماسب بن شاه اسمعیل ماضی صفوی و بعضی سوانح این سال سعادت مآل

چون شاه سلطان محمد صفوی صدر علما و فضلا و وزرا و ابرام اکابر و اعیان و امرا را بدید بر حسب استدعا و تمنای
قوم شاهزاده ابوطالب میرزا را بخواند و بعد از نصایح شایسته هم در آن وقت که ایام عاشورا بود و تمام خلایق از شاه و امرا و عموم رعایا و برایا
برنگ طره ماتمیان ملکزاده شهید لباس سیاه در برکرده بودند با صدر اعاظم و امرا تاج شاهی بر سر ابوطالب میرزا نهاده کمر خنجر مرصع و کمر شمشیر مکلل
بر میانش بست و مقرر داشت که ارباب مناصب و عموم ملازمان قدیم شاهزاده شهید و اسباب و بیوتات و اموال و اثقال و سراسر متعلق بولیعهد
جدید بوده باشند و میرزا محمد را وزیر کرده اعتماد الدوله لقب دادند مع القصه از راه طارم و خلخال بقزوین آمدند و در آن زمستان قشلاق در مستقر
سلطنت مقرره وقوع یافت چون بعد از حادثه طغیان ترکمانیه جمعی از ترکمه مغلوب بدامغان رفته در نزد مرتضی قلیخان پرناک میزیستند و سلطان محمد
رقمی نوشته اظهار التفات و توجهات فرموده او را بحضور خوانده و از دامغان روانه قزوین بود که در راه از این قضیه جانگاه آگاه گردید خبر ولیعهدی
ابوطالب میرزا و اختیار و اقتدار علیقلیخان و اسمعیل قلیخان را نیز شنید و تمکین با مرای معتبره مقتدره بر او صعب و مشکل بود و صلاح خود را در مراجعت دید و
بعضی از ایلات ترکمان که در قم و ساوه و کاشان بودند کوچ داده بدامغان برده و از آنجا کسی روانه ارض اقدس مشهد مقدس نموده بخدمت نواب
شاه عباس پیغام عرضه کرد که تا اکنون ولیعهد مرحوم در حیات بود و بواسطه اکبریت وید و تمکین کردیم بعد از او در هر حال شما اکبر و ارشد این دودمان هستید
و با وجود شما برادر کهتر را ولیعهد کردن نیکو نبود ما برنشستیم و بازگشتیم و دیگر نخواهیم رفت اگر شما بعراق قدم رنجه دارید خدمت و ملازمت مرا خواهید
دید چنانکه تا حال با ولیعهد مرحوم بودیم و با شما اصلا رجوع نمینمودیم از این پس شما را ولیعهد و قایم مقام پدر میشماریم و ارادت بدان حضرت داریم
احتمال این مقال آنکه پیشتر امرا و حکام ایران بهمین شیوه صداقت پیغام کردند و کس فرستاده شاه را طلب کردند و در این ایام باقصی الغایه بی
انتظامی در عموم امور ایران روی داده بود و هر کس دست تصرف در حکومت ملکی برگشاده جعفر پاشای اخته که در قلعه تبریز بود بر اغلب اطراف
خود تسلط یافت تا بحدی که شاهوردی خان ولد خلیفه انصار قراداغلو با او ابواب مراودت گشاده اظهار متابعت کرد و تاج صفویه را از سر
برداشته قیس رومی بر سر نهاده و همه روزه از طرفی اخبار طغیان امیری و عصیان حاکمی میرسید که ولایت عهد ابوطالب میرزا ملکه سلطنت
سلطان محمد رواج و رونقی نداشت و هر کس که در دین و دولت متمنیات و صورت میگرفت روی بارض اقدس میکرد و مرشد قلیخان نیز با آوردن شاه
عباس بایران ترغیب مینمود و مرشد قلیخان عاشورا آقا نامی را بدست آورد و بر تعزیت و تهنیت ولیعهدین و تحقیق کار ایرانیان و استمزاج امرا روانه قزوین
نمود و شرحی نیز در عالم خیرخواهی با مرا نگاشت که بواسطه نفاق قزلباشیه قوت دولت بضعف تبدیل یافته و اکنون که ولیعهد مغفور شد فرزند
ارشد نواب عباس شاه است و در طوس است اولی آنکه بساط نفاق درنوردیم و در تقویت دولت متفق گردیم تا فسادها باصلاحها گراییدن گیرد
و کار ایران نظمی پذیرد بتحریک علیقلیخان و شیخعلی جواب منکرانه نگاشتند و فرستاده را خوار داشته روانه کردند و روز بروز فتنهها افزود و امرا در ولایات

بخود سری سر برآوردند و در صفهان و عراق مخالفت شعار رفت و گروهی بقتل آمدند و جمعی بمصادره و مؤاخذه گرفتار شدند و مقارن این حال اسکندر خان اوزبک والی ماوراء النهر درگذشت و پسرش عبدالله خان استقلال یافت و عزم تسخیر هرات و خراسان کرد و علیقلیخان للهٔ شاملو والی و بیگلربیگی هرات محصور شد و کار خراسان آشفته تر گشت مرشد قلیخان توقف در ارض اقدس را صلاح وقت ندانسته شاه عباس را از مشهد بیرون آورده آوازه درانداخت که بسفر هرات و مقابله با اوزبکیه عزیمت داریم و بعد از حرکت اراده عراق کرده و درآمدن از راه طبس یزد و کرمان یا راه دامغان متردد بود بالاخره موانعی که داشت رفع گردید بعضی مردند و برخی برگشتند و مرتضی قلیخان پرناک ترکمان حاکم دامغان نیز درگذشت علی قلیخان فسیح اغلی و اسمعیل قلیخان نیز با یکدیگر نفاق کردند و تمام امرای ایران دو هوائی پیشه کردند و بیشتر خود را عباسی میخواندند و انتظار ورود شاه عباس میکشیدند و در آن ایام که شاه سلطان محمد و ولیعهد او بجهة نظام کاشان و اصفهان بعراق بودند خبر آمدن مرشد قلیخان از راه دامغان و سمنان تحقق یافت و اردوی پادشاهی باصرار علی قلیخان فسیح اغلی از راه چرپادقان عزیمت قزوین نمود و جمعی را بمنع آمدن مرشد قلیخان مامور کردند که هیچیک سودی نداد

ذکر آمدن شاه عباس بن سلطان محمد باتفاق مرشد قلیخان استاجلو بقزوین و بر تخت سلطنت ایران تمکین یافتن و واگذاشتن پدر پادشاهی را بشاه عباس

چون مرشد قلیخان امر مشهد مقدس را منظم کرد برادر خود ابراهیم خان سپرده با پانصد و شصت نفر از ملازمان صداقت شعار بعد از زیارت روضه مطهره و استمداد همت شاه عباس را برداشته بحدت برق و سرعت باد روی بعراق نهاد در دامغان برادران و پسران مرتضی قلیخان ترکمان برکاب نصرت مآب پیوستند احمد سلطان حاکم سمنان را اخبار کردند باستقبال آمده شاه و سپاه بسمنان رفتند و از سمنان کسی بقزوین فرستادند و قورچمس خان و برادران اسمعیل قلیخان شاملو را باستقبال خواندند عموم اهالی قزوین رغبت کردند و دسته دسته صف بربسته با جاه و جلال موکب همایون عباسی را استقبال کردند حسینقلی سلطان برادر علی قلیخان که حاکم ری بود از صیت قرب وصول موکب فیروزی کوکب هم و هراس بیقیاس برداشته بقلعه الموت رودبار که جماعت قپچاق لو کوتوال آن بودند گریخت مجملا بی تنازع و تخالف احدی مرشد قلیخان شاه عباس را وارد دار السلطنه قزوین کرد و بر جای و مقام آبا و اجداد نشانید چون پای تخت بتصرف درآمد مرشد قلیخان برتق و فتق امور وکالت پرداخت از اطراف امرای قزلباش بتهنیت آمدند چون علی قلیخان و اسمعیل قلیخان و امرای عظام ابوطالب میرزای در رکاب شاه سلطان محمد از چرپادقان گذشته بحوالی شهر قم رسیدند خبر ورود عباس شاه را بقزوین شنیدند هراس عباس در طبایع ایشان راه کرد و باحضار علیقلی سلطان ذوالقدر حاکم قم کسی فرستادند حاکم قم دروازه شهر بربسته جواب داد علی قلیخان که هرگز تصور چنین امورات نمیکرد و اقتدار و اختیار خود را زیاده از این مقامات می پنداشت در بحر حیرت غرقه گردید پیغام فرستاده از حاکم قم خواهش کرد که بزیارت رود علی قلی سلطان ورا با دو کس دیگر رخصت دخول و ورود داد و پس از ملاقات خواستند که او را باردوی پادشاهی و حضور ولیعهد برند صریح گفت که طایفه قورچی غلو مرا از آمدن منع کرده اند نخواهم آمد چون صورت اینحال در اردو انتشار یافت اردو بهم برآمد مردم که در قزوین خانه و عیال داشتند بجانب قزوین هجوم کردند چندانکه فسیح اغلی ممانعت کرد حاصلی نداشت شبها هنگام بی اذن همی رفتندی در روز ساده بازاریان قزوینی نیز نماندند بالاخره تصریح کردند که ما را در قزوین خانه و کوچ و منسوب و متعلق است و اکنون در دست شاه عباس و مرشد قلیخان و سپاه خراسان و قزلباش افتاده ما نتوانیم دارد و توقف کرد که اگر دو هوائی و خلافی اتفاق افتد عیال و ضیاع و عقار ما از دست بخواهد رفت فسیح اغلی ازین سخنان حساب کار خود بدانست و متزلزل شد و راه اندیشه های دور و دراز برگرفت و با اسمعیل قلیخان نیز اطمینانی نداشت چندانکه در عوالم مشاوره با او سخن میکرد و برفتن قزوین رای همیزد و از مراد کار خود متحیر ماندند و متفکر بودند مجملا الحکم لغلبه تقدیر سررشته تدبیر از کف کفایت ارباب دها بدر رفت و قضا دیده همه را بخاک رضا بینباشته و بمدلول اذا جاء القدر عمی البصر بمغابات نرم و اکرامات کرم مرشد قلیخان اعتماد کرده خواه و ناخواه و کام و ناکام در بوک و مگر و کاشکی و اگر روی بقزوین کردند و مهدیقلی سلطان طالش و الله قلی سلطان کنگرلو که علی قلیخان بدانها مستظهر بود بی رخصت و فرار بقزوین شدند و بیشتر طایفه استاجلو ماندند و اغلب شاملو با اسمعیل قلیخان بماندند و در خسکرود قزوین جناب میر سید حسین مجتهد الشامی و عباسقلی خان شاملو و احمد بیک ایشیک آقاسی استاجلو از جانب نواب شاهزاده و سرکار مرشد قلیخان شرفیاب خدمت سرکار عظمت مدار پادشاه سلطان محمد صفوی شدند و شرحی مسطور مشتمل بر خیرخواهی دولت و اظهار اخلاص و ارادت معروض و فی الواقع شاه سلطان محمد از حالت پادشاهی و رغبت باینگونه امورات شاقه نبود و در سلطنت او را مجبور کرده بودند و بعد از شهادت سلطان حمزه زیاده پژمرده خاطر بود و از قزلباشیه دلخوشی نداشت از آمدن فرزند ارشد نهایت سرور حاصل کرد زیرا

که از دیدن و آمدن عباس میرزا بکمال نومیدی داشت بشکرانه ورود و دیدار فرزند مسعود دل از مشاغل دنیوی برداشت چه پادشاهی که ملازمان و بخانه
وی روند و زن ستیزه او را بقتل آورند و فرزند ولیعهد او را بتوسط دلاک پسری در خون کشند پیداست که باختیار نبوده و در این اثنی عملجات بیوتات
حتی عمله نقاره خانه بی رخصت حرکت کرده نقاره خانه و بیوتات را بهمراه بردند که در قزوین بنام شاه نو بنوازند و روزی که بعزم ورود شهر پادشاه و ولیعهد
سوار میشدند از امیرآخوران و رکابداران و عمله اصطبل زیاده از ده و سه کس نمانده بودند و امر انتظام ترتیب و کرنا زدن و در رکاب پادشاهی بودن نشده
بواسطه نفاق بی اتفاق بطریق تفاریق راه شهر گرفته شدند و مرشد قلیخان حزم مرعی داشته امرا را جدا جدا با یکدیگر ملازم بدیوانخانه راه داده و چون شب
بود بشعه و ازدحام هر یک را رخصت دادند و سپاهی خود بهمه بدام در افتادند و ناکام بقضای آسمانی تن در داده بمجارست هر کس حکمی تعین شد ذالک
فضل الله یؤتیه من یشاء. بیت: یکقوم را ز نار گن برداشته تاج یکقوم را جواهر بستد بر جبین دیگر روز امرا باستقبال شاه سلطان محمد رفته شدند و در رکاب
مستطاب وارد شدند شاهزاده عباس در حوالی کریاس شرف دستبوس یافت و برادر را در بر کشید و شاه از دیدن فرزند نهایت سرور و حبور حاصل کرد
دست او بگرفته او را بخطاب شاه عباس مخاطب کرده بحرم در آمدند و بدست خود تاج پادشاهی بر سر فرزند نهاد و ودایع سلسله صفویه را بحکم انتقال و وراثت
بدو سپرد آری آن به که پیر نوبت خود با جوان دهد علی الصباح شاه عباس بر تخت سلطنت بر آمده امرا شرفیاب حضور شدند و علی قلیخان فتح اوغلی
و اسمعیل قلیخان و بسیاری از هواخواهان ابوطالب میرزا بآلایش خون سلطان حمزه ولیعهد مؤاخذ آمدند و بارشاد مرشد قلیخان وکیل السلطنه در حضور شاه
عباس بضرب شمشیرهای خراسانی و قزلباشی پاره پاره شدند قطعه: عیسی براهی دید یکی کشته فتاده بگرفت بدندان ز تعجب سر انگشت گفتا که را کشتی
تا کشته شدی خویش فردا بکشند آنرا کامروز ترا کشت مرشد قلیخان در کمال استقلال بوکالت سلطنت و رتق و فتق امورات ملکی پرداخت و
جمیع امرا معزول و فرقه را منسوب کرد و شاه سلطان محمد در کمال فراغت بطاعات و عبادات پرداخت و مایه دوام دولت صفویه از نسل وی شد اگرچه اسمعیل میرزا
بخلاف این منظور داشت و بجهة بقای نسل خود بقطع نسل همه اولاد صفویه جازم شد و اما تقدیر چنین رفته بود باری وی فرزند بزرگتر شاه طهماسب بهادرخان
بوده و در نهصد و سی و هشت تولد نموده مادرش دختر موسی خان موصلوی ترکمان بایندری است و در زمان ارتحال شاه طهماسب چهل و شش ساله
بوده و در شش سالگی بحکومت هرات رسید محمد خان شرف الدین اغلی تکلو اتابک وی بوده است و از جمیع علوم متداوله با خبر بوده در عقل و کیاست و فضل و
فراست و جود و سماحت و تقریر و فصاحت نظیر نداشته چون خدابنده بود در سیاست و قتال و سخط و نکال حلمی زیاده بکار میبرد و بقدر امکان
بقتل کسی راضی نمیشد و نخست زخمی که بر ضد و بردی دلاک خود زده آن نیز بحکم شرع بود و بدین ملاحظه که او را ضعف بصر بود کمتر ببارگاه می نشست و در هنگام
توقف در حرم احکام او را سیده جاری میکرد و بجهة انضباط امر ارقام را خود نیز مهر میزد قزلباشیه او را شورش کرده بهانه نموده بقتلش پرداختند
پس از آنکه کار با فرزندش ولیعهد افتاد بدلالی وعد و وعیدها کردند تا بقتلش پرداختند کودکی دیگر را بدست آوردند و مجال نیافتند و از دنبال
یکدیگر بدار بجز اشتافتند مجملا شاه سلطان محمد پادشاهی درویش خصال یا درویشی پادشاه جلال بوده و در معنی قزلباشیه هرچه کردند با خود
کردند و ریشه خویش بکندند مع القصه از فوت اسمعیل میرزا تا اواخر شوال سلطنت ایران با شاه سلطان محمد و مدتش هشت سال و در یکهزار و چهار
وفات یافته در اوایل ذیقعده نهصد و نود و پنج شاه عباس فرزند وی جلوس کرده و دولت صفویه که متزلزل و متخلخل و قریب الانقراض شده بود
از نو قوت گرفت و تجدید یافت و شاه عباس مجدد مانه ثانیه دولت صفویه گردید و عباس بهادرخان و ظل الله بحساب جمل تاریخ جلوس او است
و همانا در آنوقت هجده ساله بوده است

در بیان جلوس شاه عباس صفوی و تزویج او با بنات اعمام کرام و شوریدن امرای قزلباشیه بر مرشد قلیخان و بسیاست رسیدن امرا

حضرت شاه سلطان محمد که امیدی باولاد دیگر نداشت و دیده اش بدیدار این فرزند
دلبند روشن بود خواست تا دیده بهم نگذاشته سور و سروری بلکه اولاد ذکوری از او دیده باشد لهذا شاه عباس را بنکاح و تزویج ترغیب کرد
صبیه سلطان مصطفی میرزا را که در کمال جمال بود برای وی خطبه فرمود و یکی از بنات اعمام که در حباله نکاح سلطان حمزه میرزا بود نیز [illegible]
شاه عباس مفاخره یافت در ساعتی سعادت قرین المؤلفه خطبه برداشت یکی خاطب فرخنده نوا نامه نگاشت یکی کاتب پاکیزه نویس متمن شد
بر تهنیه و اسما بر سعد روشنک زیست با سکندر و بارامین و یس و پس از فراغت از لوازم جشن و سور و انعام و اکرام نزدیک ده ربهر یک از امیرزادگان
آزاده و آزادگان میرزاده مناصب مناسب عطا رفت یوسف خان قورچی باشی گری و تعلیقلی سلطان ذوالقدر مهرداری خاصه و ایالت شیراز
بمهدیقلی خان و قورخمس خان خلیفة الخلفائی یافت و بهر شهری حاکمی تعین شد اما مرشد قلیخان حکومت اصفهان را بخود مرجوع داشت و شاه مضایقه

نفرمودو لی ناملایم مزاج وهاج افتاد و امرای قزلباش که بهجوم و اجماع و افساد معتاد شده بودند بر مرشدقلیخان اعتراض کرده بقانونی که داشتند باز دحام ویراق بدیوانخانهٔ شاه عباس درآمدند و سخن بلند راندند و در آداب لازمهٔ ملوک کوتاهی کردند شاه سبب آن بلوی و علت آن غوغا پرسید از مرشدقلیخان شکوه برار است شدند و بعزل وی یکزبان شدند شاه عباس خود حالت قزلباشیه را شنیده بود و بهانه جوئیها و بدخوئیهای ایشان فهمیده داشت ازان پس که بدلایل و براهین آنقوم را مجاب و ملزم ساخت ازپیش خود براند و مناصب و حکومت و الکای آن امرا بمعارضان آنقوم از هر طبقه تفویض فرمود و قتل هر تن را بکسی معین حوالت نمود و بقانون شاهیسونی حکم شد که هر کس خواهان شاه است جدا شود و بیشتر طوایف و اتباع آنقوم طاغی جدا شده بطرف چاکران دربار پادشاهی آمدند آنگاه بفرمود تاج قزلباشی که تشریف صفوی است از سر امرای سرکش برداشتند و گردن هریک بزدند و جثهٔ ایشان خوار بخاک درافکندند و پایهای ایشان برسن بربسته از عمارت پادشاهی کشان کشان ببردند که حکما گفته‌اند بیت سر گرگ از اول بباید برید نه چون گوسفندان مردم درید چون بقایای امرا این سیاست بدیدند بران ریاست کردن نهادند از شرارت نفس و جسارت طبع نادم شدند و جمعی امرا و صاحب منصب جدید تعیین و تجدید یافتند و هریک بانجام مهام خود دستان یافتند و پایهٔ جلال مرشدقلیخان از ایوان کیوان درگذشت و سخت معجب شد و از کار دیگران ای عجب عبرت نگرفت و با شاه بدملک ملاعبه همی کرد و از رفق و مدارای پادشاه نیک بشد بهوا و سخت سست آداب مدارا با پادشاه باستغنا و بیت سخن کردی و از خندهای وی مطمئن و دلیر شدی و ندانستی که بیت نباید شد از خنده شه دلیر نه خندست دندان نمودن ز شیر تا انجام چنان رفت که در مقام خود مرقوم خواهد آمد

ذکر احوال هرات و تسخیر کردن اوزبکیه آن بلد را و کشتن علیقلیخان لله شاملو و آمدن بر سر مشهد مقدس و محاصره کردن ارض اقدس

چنانکه سابقا بدان اشارتی رفت عبدالله خان ولد اسکندرخان اوزبک با سپاهی بیکران قصد هرات کرد و علیقلیخان شاملو که سابقا منصب اتالیقی شاه و امیرالامرائی درگاه و حکومت ملک هرات داشت و روزگار ناسازگار این سعادت را باوی دایم نگذاشت ناچار بمحاصره تن درداده در هرات محصور شد و اوزبکیه بتسخیر هرات عزم جزم کردند و بران حصار استوار احاطه نمودند و شاه عباس که شهریاری بود قدردان و حق‌شناس قصد یورش خراسان و امداد علیقلیخان داشت و بمرشدقلی درین باب تاکید همی فرمود ولی از آنجا که او را با علیقلیخان صفا و موالفتی نبود دفع همیداد و هر روز بعذری تازه اجتماع سپاه و حرکت پادشاه را معوق میداشت که مبادا علیقلیخان بشاه راه یابد و آب رفته بجوی بازگردد و کار وکالت مرشدقلیخان را فتوری آید تا از مماطله و مماطله وی کار از کار بگذشت و عبدالله خان بر شهر هری مستولی گشت و علیقلیخان را بدست آورده بکشت و حکم بقتل قزلباشیه فرمود چندین هزار قزلباش شهادت یافتند و زنان و صبیان شاملو را اسیر کردند و آن سبایا و اسارا را بماوراءالنهر بردند و بعد ازانجا بظلم و تعدی و انواع جور و تحدی حکومت هرات را به میرقلبابا کوکلتاش داده بر سر مشهد مقدس لشکر کشید و بمحاصرهٔ شهر پرداخت و قریب بچهل روز اطراف و نواحی ارض اقدس پایمال سم ستوران اوزبکیه کردید و نهب و غارت و تاخت و تاز اشتغال داشتند و لوای جور و اعتساف می‌افراشتند و دران ایام خدمهٔ مشهد عریضه نگاشته که چون حاصل محصول حوالی مشهد غالبا متعلق بسرکار فیض آثار علی بن موسی الرضا و جمعی فقرا و سادات و صلحا و خدام بدان معیشت مسکینند هر کاه سعی در اتلاف آن شود دور نیست که مایهٔ نیکنامی دنیوی و موجب اجر اخروی گردد حضرات علمای ماوراءالنهر که در رکاب عبدالله خان فیضیاب بودند آن عریضه را جواب مرقوم فرمودند و بعلمای مشهد مقدس رضوی ارسال نمودند چون نگارش آن در ضمن این گذارش بیفایده نخواهد بود ملفوظه و عینه نگاشته میشود

سواد مکتوب حضرات علمای عظام ماوراءالنهر که در جواب نوشته خدمهٔ روضهٔ متبرکهٔ رضویه فرستاده‌اند

پوشیده نیست بر هیچ مومن عالم که تعرض باموال و نفوس کسانی که گوینده کلمهٔ طیبهٔ لا اله الا الله محمد رسول الله اند مادام که از ایشان افعال و اقوالی که موجب کفر است صادر نشود و عمل بطریقهٔ مرضیهٔ سلف و ائمه رضی الله عنهم نموده باشند جایز نیست اما وقتی که متکلم باین کلمهٔ طیبه مذهب اهل سنت و جماعت و کلام علما و اتقیا را بالکلیه مهجور گردانده و مومنان را بایمان اول نگذاشته اظهار طریقهٔ شنیعهٔ شیعه نموده سب و لعن حضرات شیخین و ذوالنورین و بعضی از ازواج طاهرات رضوان الله تعالی علیهم اجمعین که کفر است تجویز کنند بر پادشاه اسلام بلکه بر سایر انام بنابر امر حضرت ملک علام قتل و قمع آنها اعلاء لکلمة الحق واجب و لازم است و تخریب ابنیه و اخذ اموال و امتعهٔ ایشان جایز و اگر پادشاه زمان و خلیفهٔ دوران خلد ظلاله در جهاد که باتفاق و اجماع واجب و طریق حضرت رسالت پناه و اصحاب کرام است با وجود استطاعت و قدرت تساهل نماید چگونه از عهدهٔ جواب و سوآل ملک متعال که یوم لا تجزی نفس عن نفس شیئا و لا یقبل منها شفاعة و لا یؤخذ منها عدل و لا هم ینصرون که بآیهٔ کریمهٔ و لنسئلن الذین ارسل الیهم و غیرها که ثابت شده

تواند بیرون آمد و هر عاقل که بمقتضای عقل رفتار و در آیات و احادیث تأمل نماید ظاهر میگردد و آن جماعتی که مشرف بشرف صحبت حضرت رسالت پناه گشته طریق بیعت و خدمت را مرعی داشته بسال‌ها در اعلای کلمه حق با کفار در رکاب آنحضرت مقاتله نموده باشند خالی از شوایب نقصان و مستحق جنان خواهد بود خصوصا آنها که بمقتضای آیه کریمه لقد رضی الله عن المؤمنین اذ یبایعونک تحت الشجرة بشرف رضوان حضرت ملک منان مشرف گشته‌اند اولئک الذین هدی الله فبهدیهم اقتده شک نیست که حضرات شیخین و ذو النورین از این جمله‌اند که بمصاهرت و مجالست آنسرور معزز و مکرم‌اند و حضرت ملک علیم صدیق اعظم را در کلام قدیم صاحب نامیده کما یقول اذ یقول لصاحبه لا تحزن ان الله معنا و بمقتضای و ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی اقوال و افعال آنحضرت بموجب وحی است و آنحضرت بکمال توقیر و احترام ایشان میداشته و در توصیف هر یک احادیث کثیره وارد گشته پس منکر کمال ایشان در کمال گمراهی و ضلالت و فی الحقیقه منکر قرآن و نسبت کننده نقص بسرور انس و جان و معتقد و محب ایشان مرضی و متابع آنسرور باشد بنا بر فرموده الله تعالی قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله و یغفر لکم امید است که بشرف محبوبیت سبحان و غفران برسند و ایضا شجاعت و اهتمام حضرت امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه در اعلای حق از آن مشهورتر است که بر کسی پوشیده بماند و در آنجناب در زمان متابعت و بیعت نموده پس این جماعت که نسبت نقص بآنسرور میکنند غافلند از آنکه ثبوت نقص بآنجناب لازم می آید ایضا چگونه است نسبت کردن صدیقه رضی الله عنها نسبت با آنکه متفق علیه است که بشرف فراش آنحضرت دریافته و محبوبه آنسرور بوده به بعضی امور شنیعه یا شنیدن آن جایز باشد در قرآن مجید وارد است که الخبیثات للخبیثین و الخبیثون للخبیثات و الطیبات للطیبین و الطیبون للطیبات پس ملاحظه باید نمود که نسبت چنین لوث بآن منجر بکجا میگردد و ایضا اگر زن کینه بازاری را بامر شنیعی نسبت نمایند آن بازاری در کمال وحشت میگردد و چگونه صاحب فراش خیر البشر را بامثال آن چیزها که از بعضی طایفه شیعه نسبت میدهند نسبت توان داد نعوذ بالله منه فاعتبروا یا اولی الالباب و اگر بعضی گویند که از ما امثال این امور واقع نشده و نخواهد شد شک نیست که این مهملات را می‌شنوند و منع نمیکنند پس ایشان نیز حکم آنها داشته باشند و آنچه نوشته‌اند که بحکم آیه و لا تأکلوا اموالکم بینکم بالباطل و حدیث لا یحل مال امرء مسلم الا من طیب نفسه چگونه اتلاف محصولات و زراعات مشهد مقدس حلال باشد جوابش آنست که در آیه و حدیث اموال تخصیص بمؤمن و مسلم یافته و آنچه بتواتر ثابت شده که جماعت شیعه شنیعه میگویند از زمره اهل اسلام و ایمان بیرون آمده‌اند و آن آیه و حدیث بنا بر مفهوم مخالف که بعضی علما اعتبار کرده‌اند و آیات و احادیث دیگر که احتیاج بنوشتن نیست دلالت دارد بر آنکه قتل و غارت اموال و سوختن و ویران کردن زراعات و عمارات و باغات اهل کفر جایز است و هیچکس را در آن خلافی نیست و ایضا حرب با جماعتی که بیعت با پادشاه اسلام و خلیفه ننمایند جایز است باتفاق علما هر چند آن جماعت گوینده کلمه طیبه توحید و مسلمان باشند و بر آن دال است بعضی حروب که اسد الله الغالب علی بن ابیطالب کرم الله وجهه در زمان خلافت خویش کرده‌اند و از آن قبیل است حروبی که اعلیحضرت خاقانی با بعضی از مسلمانان نموده‌اند و آنچه نوشته‌اند که زراعات و عمارات و باغات اطراف مشهد مقدس وقف سرکار مزار فایض الانوار است که آبا و اجداد حضرت خاقانی وقف کرده‌اند چون این دیار از جمله دار الحرب است و نزد لشکر اسلام موقوفات معتبر نیست آن نیز حکم سایر باغات و زراعات دارد و بر تقدیری که تعیین و امتیاز یابد مصرف آنها مسلمانان خواهند بود وقتی که بمصرف نمیرسیده با خلیفه را جایز است که آنها را بغازیان و لشکر اسلام حلال گرداند و آنچه نوشته‌اند که اکثر ساکنان این دیار ذریه پیغمبرند بر تقدیر تسلیم گویا آیه کریمه انه لیس من اهلک انه عمل غیر صالح نشنیده‌اند و آنچه نوشته‌اند که همه صالحند صلاحیت فرع اسلام است و آنچه نوشته‌اند که در مدینه و شام با علما صحبت داشته‌اند نیست هر که او روی به بهبود نداشت دیدن روی نبی سود نداشت و آنچه نوشته‌اند که علما تحسین ایشان کرده‌اند ممنوع است بر تقدیر تسلیم بنا بر عدم اطلاع بر عقیده فاسده ایشان خواهد بود و آنچه نوشته‌اند که ماه رجب از جمله شهر حرام است و قتل و حرب در آن ماه با جماعتی که در مقام حرب نیستند جایز نیست جوابش آنست که حرمت اشهر حرم منسوخ است بنا بر احادیث صحاح مشهور بعضی از غزوات حضرت امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه و روش آنحضرت بر سر اعادی درین اشهر دال است برین و آنچه نوشته‌اند و ما خلقت الجن و الانس الا لیعبدون از محکمات است در آن شک نیست که جهاد با کفار از اعاظم عبادات است وای بر آن جماعت که ترک عبادت نموده سب و لعن اکابر صحابه مینمایند و این کفر و ذنوب را باعث ثواب میدانند با آنکه متیقن و متعین است که در لعن شیطان که بنصوص ملعونیت او ناطقست ثواب نیست و عجب این است که با آنکه در میان ایشان جمعی هستند که معانی ظاهر آیات و احادیث را میتوانند دریافت و در ترجمه آیات و احادیث مکتوبه اظهار این معنی نموده از این مذهب ظاهر البطلان بر نمیگردند و متابعت ائمه اثنا عشر علیهم السلام و سلف نمینمایند موافق قد بینا الآیات لقوم یعقلون و اگر بعضی از ضلین اقرار نموده از بعضی

سلف در تقویت معتقدات فاسده بایشان خبری رسانیده‌اند یا در آنچه ذکر کرده شد کمی سخنی در پیش باشد باید که پیش خود عبدالله را بیرون فرستند
تا امان داده به بعضی از علما زمان برکات تیمن مناظره نمایند تا ظاهر شود که مذهب حق بر همه ظاهر کردد والسلام علی من اتبع الهدی جوابی که مولانا محمد
مشککی استرآبادی مازندرانی بعلمای سنی نوشته نتایج افکار و رشحات اقلام دربار افاضل ماوراء النهر هدیهم الله وایانا الی سبیل الرشاد
وحفظهم الله تعالی وایانا من التعصب والعناد که بوقوع پیوسته در آن باب آنچه صواب و موجب اجر و ثواب است مذکور میشود بر رای حکمت آرای
حضرات عالیات مخفی نماند که حضرت سید المرسلین بر وجهی که در کتب شیعه و اهل سنت مسطور است امت را بمتابعت کتاب الله و عترت طاهره مأمور
ساخته و چون حضرت امام الانس والجن سلطان ابوالحسن علی ابن موسی الرضا علیه التحیة والثنا در بلاد عجم آسوده و مقعده راقم این مکتوب محمد خادم برای
احترام غربت آنحضرت و بواسطه فیوض برکات که از روح مطهر آنحضرت یافته و ذکر آن درین صحیفه مناسب نیست از سایر حضرات ملازمت
این آستانرا اختیار نموده نه بتقریب الفتی در دو نه بار تکیه کلفتی میل و عناد با طایفه بعد از تحقیق و تفتیش در امور دین و تحصیل یقین کرده آنچه
بمقتضای حدیث و قرآن و موافق رای حضرت ملک منانست اختیار نموده از روی انصاف کلمه چند بعرض میرساند اگر قبول نظر افاده
آثار حضرات شود فهو المراد والا نظم من آنچه شرط بلاغ است با تو میگویم تو خواهی از سخنم پند گیر و خواه ملال و در میزان بحث کسی صاحب ادراک کامل و
انصاف شامل میتواند بود و آنچه از طلبه ماوراء النهر که متردد این حدود بودند مسموع شده آنست که نواب علی خاقانی باین دو صفت حمیده آراسته‌اند
و از امرای ایشان کولتاش بهادر و جمعی دیگر بفنون فضایل پیراسته‌اند ما تصدیق که از ایشان الی الآن بحکایات علما ماوراء النهر واقع شده بنابر آن
مشهور که چون شهادت قاضی روی ارضی بآن معتبر نیست چه فضلای مذهب ائمه اثنی عشر بمجلس ایشان مشرف نشده‌اند و علمای اهل سنت چنین
خاطر نشان کرده‌اند که مذهب شیعه مبتدع و مخترع است واصلی ندارد اگر بعد از تحقیق حال و تفتیش احوال و اقوال فریقین در اختیار احد المذهبین امر
فرمایند بحکم کلام الملوک ملوک الکلام مطاع خواهد بود و مجملا در طریقه شیعه و سنی کتب و احادیث مضبوط شده اما احادیثی که متفق علیه هر دو فرقه باشد
معتمد است و احتیاط مقتضی آنست که آنچه متفق علیه باشد بواسطه منافات مختلف فیه متروک نشود زیرا که اهل اسلام منحصر درین دو فرقه‌اند که
اگر خلیفه بحق بعد از پیغمبر صلعم بلا فصل ان لم یودن رسول الله ابوبکر رسیدند اهل سنت شدند و اگر حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب را رسیدند شیعه آمدند
و قول ثالث نیست پس آنچه متفق علیه فریقین باشد مجمع علیه اهل اسلام است و ترک مجمع علیه برای مختلف فیه باطل بعد از این مقدمات کوییم که
آنچه مرقوم داشته‌اند بعد از تشیع و تلخیص حکم بکفر شیعه آل پیغمبر است بدلایل متعدده اول آنکه حضرت پیغمبر صلعم مدح خلفای ثلث فرموده‌اند سخن آنحضرت
وحی است بمقتضای آیه کریمه شیعه مخالفه وحی میکنند و مخالفه وحی کفر است جواب آنست که از این دلیل قدح خلفای ثلث و بطلان خلافت ایشان
لازم می آید زیرا که در شرح مواقف که از آمدی از اکابر علما اهل سنت است منقولست که قریب بوقت رحلت حضرت پیغمبر صلعم در میان اهل اسلام
مخالفتی چند واقع شد مخالفت اول آنست که حضرت در مرض الموت فرمود که ائتونی بقرطاس اکتب لکم شیئا لن تضلوا بعدی عمر بن راضی
نشد و گفت ان الرجل علیه الوجع و عندنا کتاب الله حسبنا پس صحابه اختلاف کردند تا آوازها بلند شد حضرت پیغمبر آزرده شد فرمودند که برخیزید
که پیش من نزاع سزاوار نیست و این حدیث در اول صحاح بخاری و اکثر کتب اهل سنت بعبارات مختلفه مذکور است ومنها الله دوم آنکه حضرت
در مرض الموت جمعی را مقرر ساخته که همراه اسامه بن زید بسفر روند بعضی از آن جمع تخلف نمودند بسمع مبارک آنحضرت رسید مبالغه تمام فرمودند
که جهزوا جیش اسامه لعن الله من تخلف عنه و مع هذا خلفای ثلث داخل جیش اسامه بودند و متابعت نکردند پس کوییم امری که حضرت
در باب نوشتن وصیت فرمودند بمقتضای آیه کریمه بمنزله وحی است و منع که عمر کرد رد وحی است و رد وحی کفر است علی طبع اعترفتم به و علما دال
علیه قوله تعالی ومن لم یحکم بما انزل الله فاولئک هم الکافرون و کافر قابل خلافت نیست پس هرگاه که کفر عمر که سلب قابلیت خلافت است
ثابت شد بنابر دلیل شما لازم است که ابوبکر و عثمان نیز خلیفه نباشند تا خرق اجماع مرکب نشود چه بمذهب جمهور اهل سنت هر سه ایشان
خلیفه‌اند و بمذهب شیعه هیچکدام خلیفه نیستند و اینکه عمر خلیفه نباشد و ابوبکر و عثمان باشند موافق رای هیچکس از اهل اسلام نیست و تخلف
از جیش اسامه بمقتضای دلیل مذکور کفر است و متخلفان خلفای ثلث‌اند بالاتفاق و از هر یک از روایتین مذکورتین بوجوه متکاثره اثبات
مذهب شیعه و نفی غیر آن لازم می آید و تفصیل آن درین صحیفه نمیکنجد و اهل شیعه در اثبات مذهب خود و نفی آن جماعه چندان دلیل معقول و
منقول دارند که احصای آنرا ملک متعال میداند و این صحایف کنجایش تذکار آن ندارد والله یهدی بکلامه الی سبیل الرشاد و دیگر چون حضرات

در جواب نوشته

در صحیفهٔ شریفه اعتراف نموده‌اند که فعل پیغمبر نیز وحی است لا واقع کذلک پس گوییم اخراج حضرت رسول مروان را از مدینه وحی بوده و آوردن عثمان و را بمدینه
و تفویض امور عظیمه باو نمودن رد سخن حضرت رسول است و کفر است بدو دلیل دلیل اول آنکه حضرت فرموده‌اند دوم آنکه قوله تعالی لا تجد قوما یؤمنون
بالله و الیوم الآخر یوادون من حاد الله و رسوله الایه و دلایل متین برای تحقیق حق و تزییف باطل بر مسئلهٔ امامت بر ما نا و جدلا بسیار است و لیکن در
خراسان مثل مشهور است که بوسه به پیغام نمیشود اگر شرف ملازمت میسر شود معروض خواهد داشت نیت بهر تمتعی وصل تو جوییم لعل الله یجمعنی و
ایاک اما بشرطی که مناظره بمقدمات علمی باشد و شمشیر و توکده نباشد و نیز مدح خلفای ثلث از ین معنی متفق علیه فریقین نیست چه در کتب
شیعه اثری از آن ظاهر نیست که دلالت بر ذم ایشان کند مثل روایتین مذکورتین و غیرها در کتب فریقین مسطور و مذکور است و نیز بعضی از اهل سنت
تجویز وضع حدیث برای مصلحت کرده‌اند پس اعتماد بر حدیث غیر متفق علیه نیست خصوصا وقتی که ناقل آن تجویز وضع حدیث کند یا قائل باشد و خبر
متفق علیه دلالت بر خلاف آن کند و مخالفت خبر واحد سیما با خصوصیات مذکور لا نسلم که کفر باشد والا پس در همه دهر یک مسلمان نبود چه مخالفت
اخبار آحاد از مجتهدین واقع شده و تعظیم و توقیر پیغمبر نسبت بخلفا ثلث قبل از صدور مخالفت از ایشان دلالت بر سلامت و حسن عاقبت نمیکند چه عفو
قبل از صدور عصیان با آنکه معلوم الصدور باشد لایق نیست لهذا حضرت علی ع از عمل ابن ملجم علیه اللعنه خبر داد و عقوبت نفرموده و آیتی که دلالت بر حسن
خصوص فعلی کند مفید نیست چنانکه در آیهٔ کریمه لقد رضی الله مذکور میشود دلیل دوم آنکه مقتضای لقد رضی الله عن المؤمنین اذ یبایعونک تحت الشجرة خلفای
ثلث برضوان ملک منان مشرف شده‌اند پس سب ایشان کفر باشد جواب آنکه مدلول آیه عند التدقیق رضا الله است از آن فعل مخصوص که بیعت است
و کسی دغدغه ندارد که بعضی از افعال حسنهٔ مرضیه از ایشان واقع شده سخن در آنست که بعضی از افعال قبیحه از ایشان صادر شده که خلاف آن عهد و
بیعت است چنانکه در امر خلافت مخالفت نص حضرت پیغمبر که در کتب فریقین مذکور نموده غصب خلافت کردند و حضرت فاطمه علیها السلام را آزرده
ساختند و چنانچه در صحیح بخاری مسطور است و این عبارت در صحیح مذکور تتمهٔ این روایت است فغضبت فاطمة فهجرت عنه و لم تتکلم معه حتی ماتت و فقیر
در صحیح مذبور مشاهده کرده‌ام و هم در صحیح بخاری در مناقب حضرت فاطمه مذکور است که و من اغضبها فقد اغضبنی و در مشکوة در مناقب آنحضرت
منقولست که من آذاها فقد آذانی و من آذانی فقد آذی الله و کلام مخبر صادق باین مضمون که ان الذین یؤذون الله و رسوله لعنهم الله فی الدنیا و الآخرة
ناطق است حاصل که بواسطهٔ این افعال ذمیمه و منع وصیت حضرت و تخلف از جیش اسامه و غیرها که باحصا در نمی‌آید مورد مذمت شدند چه سلامت
عاقبت و حسن خاتمت اعمال و وفا کردن بعهد بیعت حضرت رسول متعالست و هر کس بسعادت سلامت عاقبت مستعد نشود بواسطهٔ نقض بیعت
و مخالفت حضرت رسول مستوجب عقوبت میشود چنانکه آیهٔ کریمهٔ فمن نکث فانما ینکث علی نفسه و من اوفی بما عاهد علیه الله الآیه باین شاهد است دلیل
سیم آنکه حضرت الله تعالی ابوبکر را صاحب پیغمبر خوانده و صاحب قابل ذم نیست جواب آنکه آیهٔ کریمهٔ اذ قال لصاحبه و هو یحاوره دال است بر آنکه مصاحبت
میان مسلم و کافر واقع است و مصاحبت از نسبت متوافق الطرفین است همچون اخوت پس همچنانکه هر یک از برادران نسبت بدیگری برادر است خواه مسلمان
و خواه کافر آن هر یک از همراهان نسبت بدیگری مصاحب و همراه است خواه مسلم خواه کافر و آیه کریمهٔ یا صاحبی السجن ءارباب متفرقون خیر ام الله الواحد
القهار مؤید مقصود است چنانکه صاحب کشاف و بیضاوی تفسیر آن بصاحبی فی السجن کرده‌اند یعنی ای دو صاحب من در زندان پس یوسف ع که پیغمبر است
دو کس را صاحب خوانده که بت پرست بوده‌اند چنانکه تتمهٔ آیه مذکوره دلالت صریح دارد بر این پس ظاهر شد که مجرد مصاحبت پیغمبر بودن دلیل خوبی نیست و نیک
جاری شده بقلم خجسته رقم حضرات که بیت هر که او روی بهبود نداشت دیدن روی نبی سود نداشت اما از حضراتی که دعوی ادراک دقایق
قرآنی نموده‌اند آنکه در بیت مذکور بجای هر که او هر کرا نوشته‌اند و از لطف مصرعهای مذکور را بر داشته‌اند و هر مصرع را فی نفسه ناتمام گذاشته‌اند و باین دقیقه
متفطن نشده روح ملا جامی را آزرده ساخته‌اند و لیکن چون غارت و تالان بر کافهٔ اهل خراسان واقع شده خانه‌ها خراب گشت و حضرت مولوی نیز
از این جماعتست اگر یک بیت او خراب شده باشد باکی نیست البلیة اذا عمت طابت و از اشعار عرب نیز استشهاد هست تا اصلاح در ذکر آن نیست
التماس از حضرات آنست که بمجرد ایهام لفظ بلا تامل در معنی استدلال نفرمایند دلیل چهارم که حضرت شاه ولایت پناه علی با وجود کمال شجاعت
در وقت مبایعت مردم با خلفای ثلث بوده منع نفرموده‌اند این دلیل حقیقت بیعت است و اگر نه قدح آنحضرت لازم می‌آید جواب آنکه قبل از آن
که حضرت امیر از تکفین و تجهیز حضرت رسول ص فارغ شود خلفای ثلث در سقیفهٔ بنی ساعده اصحاب را جمع کرده برای ابی بکر بن ابی قحافه علیه ما یستحق بیعت
گرفته‌اند بوجوهی که ذکر آن در این صحیفه نمیگنجد و آن حضرت بعد از اطلاع بنا بر قلت اتباع و وهم هلاک اهل حق یا باعث دیگر مباشر حرب نشدند

واین دلالت بر حقیت ایشان میکند چه حضرت امیر با کمال شجاعت در ملازمت حضرت پیغمبر بوده و حضرت پیغمبر صلعم در شجاعت و قوت کمتر از آن حضرت نبود چنانکه آثار و اخبار برین دال است که حضرت پیغمبر و حضرت امیرالمؤمنین با صحابه باتفاق قریش جنگ نکردند و از مکه معظمه مهاجرت نمودند بعد از مدتی که متوجه مکه شدند در حدیبیه صلح فرموده مراجعت نمودند پس هر وجهی که برای جنگ نکردن حضرت پیغمبر و حضرت امیر و سایر صحابه گنجد برای جنگ ناکردن حضرت امیر کافیست مع شیئی زاید چه جمعیت کفار قریش مطلق متصور نیست و نزد اهل تحقیق این نقض در بالاتر نیز جاریست چه فرعون با دعوی خدائی تا چهارصد سال بر مسند سلطنت متمکن بوده است و هر یک از شداد و نمرود و غیرهم مدتی برین دعوی باطل میبودند و حضرت الله تعالی با کمال قدرت ایشان را هلاک نکرد تا خلق بسیار بدان گمراهان اعتقاد آوردند هرگاه در باره الله تعالی تاخیر در دفع خصم گنجد در باره بنده بطریق اولی خواهد بود و آنچه فرموده اند که حضرت امیر با ایشان بیعت کرده وقوع آن بلا اکراه و تقیه ممنوع است و تحقیق آن درین صحیفه نمیگنجد غرض که شارح عقاید نسفی در این که سب شیخین کفر باشد اشکال کرده و صاحب جامع الاصول شیعه را از کبار فرق اسلام شمرده و صاحب مواقف نیز برین رفته و وجوهی که برای تکفیر شیعه توهم کرده اند رد کرده و نزد محمد غزالی سب شیخین کفر نیست و شیخ اشعری شیعه بلکه جمیع اهل قبله را کافر نمیدانند پس آنچه حضرات در تکفیر شیعه فرموده اند نه موافق سبیل مؤمنانست و نه مطابق حدیث و قرآن با وجود آنکه مفهوم تشیع آنست که در صدر صحیفه معلوم شد و سب و لعن در او معتبر نیست و میگنجد که نام خلفای ثلث هرگز بر زبان شیعه جاری نشود و اگر جاهلان شیعه حکم بوجوب لعن کنند سخن ایشان معتبر نیست چنانکه جاهلان اهل سنت حکم بوجوب قتل اهل شیعه میکنند این حکم مطلقا مقتضی انکار سلف و انظار خلف نیست و آنچه فرموده اند که هرکس استماع بعضی حکایات کند و منع نکند کافر است عقلا و شرعا دلیل برین نیست قال الشیخ ابن سینا من تعود ان یصدق من غیر دلیل فقد انسلخ عن الفطرة الانسانیه و آنچه از خبث و فحش در باره عایشه بشیعه نسبت کرده اند حاشا و ثم حاشا که هرگز واقع شده باشد چه نسبت فحش بکافه آدمیان حرام است چه جای حرم حضرت رسول صلعم اما چون عایشه مخالفت امر و فرمان و قرن فی بیوتکن فلا تبرجن نموده ببصره آمده و بحرب امام زمان اقدام نموده بحکم حدیث حربک حربی که فریقین در مناقب آنحضرت روایت فرموده اند حرب با او حرب با رسولست و محارب حضرت پیغمبر یقینا مقبول نمیتواند بود بنابراین مورد طعن شده و این ضعیف در کتاب حدیثی از کتب شیعه دیده که عایشه در خدمت حضرت امیر از حرب توبه کرده هرچند قضیه حرب متواتر است و حکایت توبه خبر واحد بنا بر تقدیر وقوع بعد از خرابی بصره و قتل چهل هزار نفر از صحابه و غیرهم اگر آن توبه مقبول باشد لعن برای حرب نباید کرد والله اعلم بحقایق الامور و هو یحکم بالحق یوم ینفخ فی الصور و آیه کریمه الخبیثات للخبیثین الآیه این معنی ندارد که زوجین در مدح و ذم مؤمنیت من جمیع الوجوه شریکند چه اگر یکی از ایشان مستحق بهشت باشد باید دوزخ آن دیگر را چنین باید بود و الا منتقض شود بحضرات نوح و لوط علیهما السلام و زوجه ایشان و آسیه و فرعون بلکه میتواند بود که آیه کریمه منزل باشد با آنچه در آیه دیگر صریح شده الزانی لا ینکح الا زانیة او مشرکة والزانیة لا ینکحها الا زان او مشرک و فیه نظر و له جواب آنچه در تکفیر سادات عظام که فرزندان سید انام اند مرقوم ساخته بودند محل تعجب است چه هرگاه حرم پیغمبر برخلاف امر آن حضرت سفر کند و با شخصی که باتفاق کافه مسلمانان خلیفه باشد و خود مناقب آن حضرت را شنیده روایت کرده باشد جنگ کند بواسطه این بحکم حدیث محارب پیغمبر بوده و ایضا باعث قتل چهل هزار نفس از صحابه و تابعین گردد و فرزند پیغمبر نسبت بکسی که پیش بعضی از مسلمانان خلیفه باشد سخن سست گوید و حال آنکه پیش آن فرزند پیغمبر خلافت آنکس ثابت نباشد بمقتضای دلایل بر او چنین ظاهر شده باشد و آنکس مخالفت پیغمبر و نقض عهد آن حضرت کرده باشد و نیز ازین سخن فرزند پیغمبر ضرر مالی و بدنی بکسی نرسد و اگر آن سخن حق باشد برای آنکسی که در حق او گوید ثواب حاصل شود آیا کدام ازین دو عمل اقبح و اشنع است سبب آنکه اول اصلا باعث قدح نمیشود و دوم موجب کفر باشد چه تواند بود و اگر بموجب حدیث مصنوع که سب شیخین کفر است متمسک شوند جواب آن ظاهر و اگر چیزی دیگر افاده فرمایند مستفید شویم بهر حال انصاف مطلوبست و منقول در کتب شیعه چنین است که در وقت حضور ابن ام مکتوم اعمی در خدمت حضرت رسول صلعم کسی از اهل حرم آنحضرت عبور نمود حضرت ازین معنی اعراض فرموده آن شخص گفت یا رسول الله این مرد کور است فرمودند خود کور نیستی و علما اهل سنت نقل کرده اند که حضرت پیغمبر صلعم عایشه را بکتف خود نگاه داشت تا تماشای جمعی کند که در کوچه [illegible] میخواستند این قباحت را بار اول نسبت نمیتوان کرد و قبح این نه بمرتبه ایست که تصریح آن مقدور باشد و با آنچه لازم این قضیه است اگر کسی اعتقاد کند هیچ شک نیست که کافر باشد بهر حال ما بعد حضرت الله تعالی هیچ موجودی را اشرف و اکمل از حضرت رسالت نمیدانیم و بچیزی که منافی شان و جلالت آن حضرت باشد اعتقاد نمیکنیم اما فریاد از جرئتهای حضرات که بواسطه میل تعصب با احادیث موضوعه شرع و دین را ضایع کرده اند بیت اندکی پیش تو گفتم غم دل ترسیدم که دل آزرده شوی ورنه سخن بسیار است

و آنچه در باده نسخ حرمت اشهر حرم فرموده اند از اصل عدم آنست که ناسخ معتد به که رفع حکم قرآنی تواند کرد ظاهر شود و محاربه حضرت امیر بر تقدیر تسلیم که در بعضی از این شهور باشد بعد از تعدی خصم بوده نه ابتدا بلکه حروب آنحضرت اکثر چنین بوده هرگاه کفر شیعه ثابت نباشد چنانکه از اجوبهٔ سابقه معلوم شد وجهی که برای حلیت قتل و غارت ساکنان مشهد مقدس فرموده اند ناتمام است و بر تقدیر تسلیم حضرات اطلاع بر ضمایر و سرایر جمعی که هرگز ندیده اند چون حاصل شد و الله علیم بذات الصدور علی ای حال مزاج پادشاهان چون آتش است و لایق علمای کرام آنست که بزلال موعظه تسکین التهاب آن آتش فرمایند تا خلق الله نسوزند نه آنکه بباد فتنه آن آتش را مشتعل سازند و اصل و فرع نهال اعمار بندگان خدا را سوخته و بخاک مذلت اندازند بیت چو آتش مشو شد و سرکشش مبادا که دود از دل مبتلائی برآید و ظاهر است که باین فتوهای بملاحظه سپاهی را بهانه و اهتمام در استیصال بندگان خدا تعالی بهم میرسد و استیصال ایشان اگرچه کافر باشند ملایم طبع الله که در کمال حلم است نیست چنانکه روایت شرمندگی حضرت نوح در روز قیامت برای هلاک کفار و آثار و اخبار دیگر نیز بر این دال است و تفصیل آنها در این صحیفه نمیگنجد و هرگاه سپاهی بفتوی علما این کار کنند معظم جواب آن در روز جزا بر علماست بیت در آن روز کز فعل پرسند و قول اولو العزم را تن بلرزد ز هول بجائی که شرمنده اند انبیا تو عذر گنه را چه داری بیا و مخفی نماند که ابن طاوس از علمای شیعه در اصول و فروع مجتهد بوده و در فقه تصانیف معتد بها نموده بنا بر آنکه حضرت الله تعالی در باده حضرت پیغمبر که دوست آن حضرت است و دنیا بطفیل آنحضرت خلق کرده گفته و لو تقول علینا بعض الاقاویل لاخذنا منه بالیمین ثم لقطعنا منه الوتین فما منکم من احد عنه حاجزین هرگاه در باده حضرت پیغمبر این همه تهدید و مبالغه واقع شده باشد اگر دیگری در امری غلطی واقع شود چون از عهده بیرون آید پس اگر حضرات عالیات طریق تقیای سلف را مرعی داشته شیوهٔ احتیاط را منظور دارند بهتر خواهد بود و در عرصهٔ عرصات جواب مظلومان خصوصا اطفال که بمضمون رفع القلم علی الصبی حتی یبلغ متمسک شوند بغایت صعب است بیت بجرم عشق مرا گر کشی چه خواهی گفت جواب خون رفیقان که بیگناهانند مرا و من همه زین جمله بیگناهی است اگر نه زین همه گستاخیم چه مقصود است چون اکثر مفاسد عالم اغراض دنیویست و مناسب آنست که ارباب فضل از این اغراض منزه شوند بلکه بعد از عمری که افاضل ماوراء النهر بحوالی مشهد مقدس تشریف آوردند فقیران را بناحق شمرده اگر بواسطهٔ فتاوی نواب فریدون مکان قتل فقیران دادند بارک الله عظم اجورکم و اصلح امورکم بیت مکن مکن که نکو محضران چنین نکنند مکن مکن که ره جور را کناره نباشد بکش بکش که پشیمان شوی و چاره نباشد والسلام علی من اتبع الهدی و علی الجمله بعد از این سؤال و جوابهای علما ابراهیم خان برادر مرشد قلیخان با امرای اوزبکیه بنای مراوده و دوستی و مرافقه گذاشته نصایح مشفقانه کرده و خبر توجه موکب فیروزی کوکب شاه عباس را با ایشان گوشزد نموده چون اوزبکیه مدتها در محاصره هرات معطل شده بودند و در سامان لشکرهای آنطایفه نیز فتوری راه یافته بود و در خارج ارض اقدس هم آذوقه و علوفه راکب و مرکوب مفقود بود عبدالله خان اوزبک بجانب سرخس روانه شد و از هرات تا غوریان در تصرف اوزبکیه در آمده بود و از مشهد تا غوریان بدست قزلباشیه ماند

ذکر حرکت شاه عباس صفوی بجانب خراسان و کشتن مرشد قلیخان در عرض راه و ورود بمشهد مقدس و عزم هرات

چون بقیة السیف فراریان هرات بعراق رسیدند و کشته شدن علیقلیخان محقق شد شاه عباس از تعطیل و مسامحه مرشد قلیخان بنهایت آزرده خاطر گردیده بعد از حرکت بجانب ییلاقات لار توجه فرمود و ملک بهمن والی لاریجان و نور و کجور و رستمدار و ملک جهانگیر حاکم جبال رستمدار بخدمت پادشاه آمدند و التفات دیده مخلع و متوجه شدند و موکب پادشاهی از راه فیروزکوه بدامغان رسید و شاه از رفتار و هنجار مرشد قلیخان بستوه آمد زیرا که در وقتی که شاه با علیقلیخان بسوی تربت نیز آمده بود و مرشد قلیخان فرصت کرده شاه عباس را برداشته بمشهد مقدس برد شاه بالطبع با او مایل نبود ناچار مدارا مینمود و بعلیقلیخان شاملو توجه خاطر داشت مرشد قلیخان چندان در کار سفر مماطله کرد که هرات از دست برفت و علیقلیخان لله شاملو و بسیاری از قزلباشیه بشهادت در آمدند و بعد از این قضیه مرشد قلیخان را اطمینان بیشتر شد و کوس انا و لا غیری میزد و در امورات ملکی رضای خاطر شاه را چندان منظور نمیکرد و خود را در کمال جلال و استقلال میدانست و تمنای وصلت با دودمان شاهی مینمود و در آن کار اصرار میداشت خاطر شاه بکلی از او ملول گردید و در چمن بسطام شبی بجمعی از محرمان صداقت توامان حکم فرمود که در وقتی که مرشد قلیخان در خیمهٔ کشیک خانه که متصل بخوابگاه شاه بود بخفت مامورین بر سر او ریخته بزخم شمشیرهای پی در پی او را پاره پاره کردند و آن سر که هوس هم بستری با بنات مکرمات سلسلهٔ سلطنت داشت بریده بحضور شاه عباس آورده در پیش قدمش افکندند و وزارت خاصه بمیرزا محمد اعتماد الدوله تفویض یافت و امت بیک برتبهٔ خانی رسید یراق مرشد قلیخان باو داده شد و ملازمان او باو سپرده

گشت الله وردی بیک رتبه خانی و حکومت جرباذقان یافت و محمد سارو قجی داروغه اصفهان شد و شاه بنفس نفیس در امور ملکی دخالت فرمود
و متمردین گردنکشان را که خسرو خاکلش ملک بودند بآتش بی نیازی برفروخته بسوخت محمد خان ترکمان که طهماسب میرزا ابو المعصوم را برداشته بود
و با حمزه میرزا جنگ آغازیده بعد از قتل مرشد قلیخان طالب مقام او بود لهذا بمنتهای مقام او رسید یعنی فرخ خان را که حسب الامر تاج صفویه را
از سر او برداشته او انگشته سرش را بنیزه کرده در اردو بگردانیدند که عموم قزلباشیه مآل و نتیجه خودسری و سرکشی را معاینه کنند و بهر ولایتی
حاکمی تعیین شد و برفتند شاه نیز منزل بمنزل بمشهد مقدس رضوی تشرف یافت و بزیارت مرقد آنحضرت سعادت یافت و سلطانعلی خلیفه شاملو که
که در روز جنگ ترشیز از میان سپاه علیقلیخان لله بسپاه مرشد قلیخان پیوست و همین مایه شکست علیقلیخان و گرفتاری شاه گردید در این وقت
بسیاست رسید و سلیمان ترکمان که با مرشد قلی نسبت مصاهرت داشت مواخذ گردید بود اق خان چکنی را حکومت مشهد مفتخر فرمود و لله شاهزاده
سلطان حسین نمود ولی چون وزیر داماد مرشد قلیخان بود توهم کرده پسران خود را با شاهزاده برداشته بتسخیر قلعه خبوشان رفته یاغی شد و حکومت مشهد
بامت خان استاجلو مفوض شد ابراهیم خان برادر مرشد قلیخان و قشون او در پیش امت خان گذاشته شد و شاه عباس از مشهد برآمده عزم هرات و
محاربه با اوزبکیه نمود و تا بند فریمان جام رفته خبر آمدن فرهاد پاشا با سپاه رومیه بقراباغ و تصرف گنجه و آمدن چغال اغلی از طرف بغداد به همدان
و نهاوند و در آنجا قلعه ساختن بعرض شاه رسید حرکت بهرات با وجود اینگونه اتفاقات صورتی نداشت لهذا لوای عزیمت بجانب ممالک محروسه
برافراشت بعد از ورود بری سلطان محمد والد ماجد خود را که مرشد قلی محبوس کرده بود کس فرستاده بیاوردند و شاه استقبال کرده و پیاده شده
رکاب پدر را ببوسید و پای انداز افشاندند و عیشها کردند و بهمراه بقزوین رفتند و در قزوین بر شاه عباس معلوم شد که امرای خراسان با یکدیگر
اتفاق کرده شاهزاده سلطان حسین میرزا را مایه دست خود کرده اند و امرای عراق نیز بخودسری سر برآورده اند و از دو طرف سپاه رومیه هر ساله
شهری و ولایتی از ایران متصرف میشوند دانست که تا امر مصالحه با دولت رومیه مستحکم نگردد امر ایران منظم نخواهد شد لهذا بطریقی که رومیه خواسته
کرده بودند که یکی از شاهزادگان روانه خدمت خواندکار شود و قرار مصالحه داده شود مهدیقلی خان چاوشلو که حاکم اردبیل و مردی دانا و عقیل بود
با شاهزاده سلطان حیدر میرزا فرزند سلطان حمزه میرزا که سابقا مقرر شده بود نامزد فرمود ولی آقای چاوشلی کبرباشی که مدت دو سال بجهة این امر
معطل بود با آنها روانه اسلامبول نمود ذکر آمدن عبدالمؤمن خان اوزبک با خوانین ماوراء النهر بتسخیر خراسان و محاصره مشهد
مقدس و بیماری شاه عباس در ری و گرفتن اوزبکیه شهر مشهد مقدس را چون متصرف شدن رومیه دو سوی
مملکت ایران را چنانکه گذشت در ماوراء النهر اشتهار یافت قوه طمع اوزبکیه در ضبط خراسان بیفزود و عبدالله خان ولد اسکندر خان
عبدالمؤمن خان فرزند خود را با دین محمد خان ولد جانی بیک سلطان خواهرزاده عبدالمؤمن خان که بتسلیم سلطان اشتهار داشت با لشکر
ماوراء النهر از اندخود و بلخ و شبرغان و چیچکتو و میمنه و فاریاب و هزاره و قبچاق و میرقلب با کوکلتاش حاکم هرات مامور بتسخیر خراسان نموده در
هنگامی که هنوز حاصل صحرا سبز بود این جنود نامعدود روی بخراسان نمودند و دسته دسته از قفای یکدیگر میرسیدند چون عبدالمؤمن خان
فرزند عبدالله خان در عنفوان شباب بود و زیاده از سرداران دیگر اشتهار میخواست پیشتر از دیگران تعجیل کرده اول بر سر نیشابور آمد محمود خان
صوفی استاجلو بیرون آمده با مقدمه جیش اوزبکیه رزمی در پیوست و چندتن از بهادران اوزبکیه گرفتار شدند چون معلوم شد که عبدالمؤمن خان نشست
و در دنباله سپاه تند خواهد بود بقلعه رفته باستحکام و تعمیر برج و باره پرداخت و در قلعه متحصن شد و چون سامان قلعه داری نداشت بتوسط طلیعه
آن بهادرانی که گرفته بود پیغامی بعبدالمؤمن خان فرستاد که نیشابور جزو مشهد مقدس است هر وقت که مشهد در تصرف خان آمد نیشابور را منتظر شمارد
و من خود بنده کی خواهم کرد چون گرفتاران قلعه از بهادران نامی و اوزبکیه گرامی بودند منسوبان ایشان بجهة رهائی آنها سعی در این کار کرده
عبدالمؤمن خان را از ظاهر نیشابور کوچانیده بر سر مشهد مقدس بردند و بهادران گرفتار نیز رهائی یافته برفتند عبدالمؤمن خان مشهد را محاصره نمود
و حاکم مشهد امت خان استاجلو سپاهیان آن شهر را جمع کرده بمحافظت شهر پرداخت و بریدی تیزتک بقزوین فرستاده شاه را از واقعه خبر داد
شاه عباس از قزوین حرکت کرده بری آمد و چند روز توقف فرمود که سپاهیان و قشونهای ولایات رسیده باشند و شهر طهران که بغلظت
ماء و عفونت هوا همیشه معروف و ضرب المثل بوده شاه مریض شد و روز بروز مرض اشتداد کرده چنانکه قوه حرکت و رفتار نماند و مرض عام با
در معسکر پادشاهی شایع شد و بسیاری هلاک شدند و اردو متفرق شد و مقدمه جیش سپاه شاه که در چمن بسطام انتظار میکشیدند از اخبار

از جوقه پریشان شدند و از آنجا خبر باطراف خراسان منتشر شد قزلباشیه مشهد مأیوس و هراسان و اوزبکیه دلیر و مطمئن گشتند امت خان حاکم ارض اقدس مدت چهار ماه خودداری کرده عاشی و حمایتی بدو نرسید تا کار باضطراب و اضطرار انجامید قحط و غلا در میان محصورین شدت یافت و از دیدن نان بلاد و جان راضی شدند شهر را محافظت نیارستند ترک کرده بارک درآمدند ارک نیز برگ ثبات و راه نجات نبود محاصران روز بروز افزوده قوت گرفتند و محصوران ساعت بساعت کاسته ضعیف شدند باستیمان نیز راضی بودند ولی امان نمی یافتند چه که خداویردی خان قدم جسارت و شقاوت بیرون گذاشته در برابر قلعه او را پاره پاره کردند روزی که روز قزلباشیه بشب رسیده بود و مدت عمر باشها انجامیده اوزبکیه از اطراف یورش بردند و بر بروج عروج کردند چون قضای مبرم از فراز حصار و باره یکباره در شهر نازل شد امت خان و قزلباشیه و غازیان استاجلو و عموم خلایق از هر طبقه با جا حصار روضه مقدسه رضویه را پناه و ملاذ خود دانسته بتقویت علما و سادات دفاع لازم شمرده بجهاد درآمدند اوزبکیه شهر را گرفتند و از آنجا بجانب روضه متبرکه هجوم آورده دست بقتل و غارت گشادند بوق و آتش جنگ و ارسال تیر و تفنگ زلزله در بنیاد هستی قزلباشیه درافکندند علما و خدام بصحن مرقد مبارکه فرار کردند و هریک بزاویه خزیدند اوزبکیه رعایت حرمت حرم امام اصلا و ابدا منظور نکرده با تیر و شمشیر بر سر جوانان و پیران تاختند و سرهای بزرگان و خوردان را چون برگ درخت بر زمین ریختند عبدالمؤمن خان با ایمان و دین محمد با دین با سپاه کینه خواه بصحن آستانه درآمده بایستادند و با اوزبکیه حکم قتل عام دادند قزلباشیه سینه را سپر کرده تا زنده بودند بسوی دشمنان تازنده بودند و مدافعه و منازعه می نمودند و هریک بچندین ضرب شمشیر شهادت می نوشیدند امت خان استاجلو با تمامت قزلباشیه چندان جنگ کردند که بکلی کشته شدند چون شئی از آن سروران نماند عبدالمؤمن خان بقتل سادات و علما و اتقیا فرمان داد خود در صفه میر علیشیر ایستاده بقتل مؤمنین دیده تماشا گشاده بود و اصلا ترحمی نمیکرد پیر و جوان و زن و مرد و صغیر و کبیر مجروح و مقتول و ماسور شدند حفاظ مصاحف بدست گرفته تلاوت و قرائت میکردند تا اسلام ایشان را علامتی باشد بلکه سلامتی روی دهد اوزبکیه یکیک را از دار استیاده و از حفاظ بیرون کشیده در مسجد جامع خون میریختند و مولانا عبدالله بن محمود شوشتری که از مشاهیر فضلا بود بقتل رسید میر محمد حسین از سادات مشهد مقدس که کمتر از آن روضه بیرون آمدی دست در ضریح مقدسه در زده بود و میگریست شمشیری بر دست او زدند که دست او قطع شده در پنجره ضریح بماند و او را بیرون کشیده بکشتند عورات و نسوان و صبایا در مسجد جامع بر اقارب و اعمام و آبا و اخوان خود که کشته افتاده بودند می نگریستند و میگریستند عبدالمؤمن خان از دل بسوخت فرمان داد که همه را ببرده گی و اسیری گرفته برده باشند چون از کار انام فی الجمله فراغتی روی داد بغارت ضریح و مرقد حضرت امام علی بن موسی آمدند قنادیل زرین و سیمین و مرصع و مفروشات و ظروف و اوانی و مصاحف و کتب و مرقعات و مصاحفی که بخطوط حضرات ائمه منسوب بود و خطوط یاقوت مستعصمی و خوش نویسان سلف که سلاطین بهدیه در آن روضه وقف کرده بودند یغما و تاراج بردند و زرگرا انها را از ظرف تمیز ندادندی و بهای یک شبر بفروختندی و کتب نفیسه استادان را بیکدیگر مبادله کرده جوالی کاه ماندی و خفندی بعد از آن دست ظلم و تعدی از رعایا باسم امانی زر طلب نمود هرچه بود بغارت رفته بود لهذا اولاد ذکور و اناث مردم را بعوض زر گرفتندی و بعضی را چنان شکنجه کردندی که خود اولاد خود را بعوض مال امانی بدادندی بلکه جانی بسلامت برند نعوذ بالله من غضب الله مبتلی گردد سلطان اشارت کند که از بهره باشد که غارت کند چون از کار طوس پرداخت بر سر سرخس بتاخت ابن حسینخان حاکم سرخس با طایفه چغتای برسم قلعه داری بتمام ورزید همه روزه مصادمه و مضاربه در میان بود و اوزبکیه مغلوب و مقتول می آمدند عبدالمؤمن از آن حصار چشم پوشیده بجانب ما وراء النهر رفت که در سالی دیگر باز آید و هرچه در این سال تقصیر رفته تدارک کند مجملا نیشابور و جام و خاف و باخرز و کوسویه و فوشنج و غوریان بدست اوزبکیه درافتاد و چندانکه شاه عباس در طهران بمعالجه مزاج میکوشید بهبودی نمی یافت و همانا قضای الهی بود و بعد از زندگی که فی الجمله اصلاحی در مرض شاه شد از طهران بروضه میر عبدالعظیم حسنی جلیل الشان رفته چند روز در آن آستانه بخضوع و خشوع و نماز و نیاز و مناجات و عرض حاجات بسر برد

ذکر حال نور محمد خان حاکم مرو و امرای قزلباشیه که در خبوشان بودند و بعضی از قضایای متفرقه این سال

در اوقاتیکه عبدالمؤمن بمحاصره مشهد می آمد نور محمد خان ابن ابو المحمد خان بن دین محمد خان بن اویس خان از اولاد شیبان خان جوجی نژاد چنگیزی والی مرو و نسا و ابیورد را وحشتی از او بهم رسیده بود و چنان تصور میکرد که بر سر او خواهد آمد لشکر از کسان جمع کرده در حدود خبوشان آماده بود بداق خان چکنی و ابومسلم خان و ماسقلی خان و محمود خان از امرای شاه عباس که شاهزاده حسین را برداشته بخبوشان حصاری شده بودند بر سر او رفتند اگرچه او را با قزلباشیه سر نزاع نبود ناچار شد و بمحاربه پرداخت بمقصد کس از

سپاه امرای قزلباشیه بقتل درآمده بوداق بکر بجنت دیقلعه باز شد و عریضهٔ ضراعت آمیز بخدمت شاه عباس ارسال داشت و نور محمد خان نیز از این کار از شاه عباس عذر خواسته و عبد المؤمن خان هم اظهار خدمتی کرده هر دو را از خود خوشنود ساخت و درین سال که نهصد و نود و هشت بود محمد خان قاجار زیاد اغلی و امرای قاجار قراباغ بمحاصرهٔ قلعهٔ گنجه پرداخته شدند و چون ایلچی در راه روم شنید بشاه عباس اخبار کرد که این کار منافی مصالحت شاه عباس ایشان را منع کرده پند پذیر نشدند بالاخره بدستیاری زبانداران از حقیقه حال قاجاریه را انحصار داد ایشان ترک محاصرهٔ گنجه نموده امتثال امر شاه را منت پذیر شدند و آخر گنجه بدو رسید هم درین سال محمد شریف خان چاوشلو توهم نموده بگیلان رفته شاه او را خواسته خان احمد گیلانی عذر آورده نفرستاد و امرای فارس و کرمان و یزد سرکشی کرده با یکدیگر منازعه کردند و فیمابین ایشان این منازعه بطول انجامید و جمعی ضایع شدند و میر میران یزدی نیز افسادی و امدادی مینمود لهذا شاه عزم فارس کرده چون بکاشان رسید معروض شد که یعقوب خان ذو القدر حاکم فارس بمحاصرهٔ یزد رفته و بکتاش خان افشار ارشلو را که حاکم کرمان بود و تصرف یزد آمده بود کشته است شاه عباس لختی از فتنه آسوده خاطر شد و کوتوال قلعهٔ طبرک اصفهان که حکومت اصفهان داشت نیز طغیان کرده استمالت یافت و شاه بشیراز شتافت یعقوب خان روی گردانیده عزم رزم کرد کاری از پیش نبرده فرار نموده بشیراز رفت و از آنجا بقلعه سپید که در متانت و حصانت مشهور آفاق است متحصن شد شاه عباس بفارس رسیده و بشیراز درآمد ابراهیم خان والی لارستان بخدمت آمد مرحمت دیده بازگردید امیر الامرائی فارس به بنیاد خان ذو القدر تفویض شد و امر کرمان منظم گردید و یعقوب خان بدست آمد و با جمعی مفسدین بقتل رسید و چون بعد از همیون پادشاه بابری که در هندوستان وفات یافته بود و فرزندش اکبر پادشاه جلوس کرده بود آمد و شدی از سفرا فیمابین ایران و هندوستان اتفاق نیفتاده بود شاه عباس بنا بر سابقهٔ مواحدت که با عنجه در میان این دو سلسله مرعی بود یادگار سلطان روملو را بسفارت هندوستان و تجدید موافقت و محبت روانه نمود و بعد از انتظام امورات فارس و کرمان و عراق در رکاب بدر نامور سلطان محمد که بهمراه شاه بود مراجعه بقزوین نمود و قشلاق در قزوین واقع گردید

ذکر بیان مصالحهٔ رومیه با شاه عباس صفوی و تشخیص سرحدات و اطلاق اسرای جانبین و مقهور شدن امرای طاغیهٔ قزلباشیه و انتظام ایران

در این سال خیریت مآل شاه عباس جشن عید نوروزی در سعادت آباد قزوین کرده و میرزا محمد وزیر ملقب باعتماد الدوله را بجهت اینکه پسرش در بعضی امورات نامناسب دلیری میکرد معزول فرموده حاتم بیک اردوباری که مستوفی الممالک بود بمرتبهٔ بلند وزارت رسانیده اعتماد الدوله لقب داد و الله قلی بیک قاجار را که داخل قورچیان بود الله قلیخان نموده و یوزباشیگری کل که منصب بزرگی بود با او مفوض فرموده و در همین سال که نهصد و نود و نه هجری بود ایلچیان دولت روم مراجعت نمودند و از جانب سلطان سلیم خان خواندکار خبر استحکام مصالحه آوردند و مهدیقلیخان ایلچی ایران نامهٔ مودت ختامهٔ پادشاه روم را آورده شاه عباس تکریم و تکریم نمود و ازین مصالحه لختی آسوده خاطر شد چون یک شرط مصالحه روم میان آن بود که اسرای طرفین مطلق کردند چند نفر از پاشایان که یکی از آنجمله مراد پاشا بود در دست اهالی ایران گرفتار شده بود و در قلعهٔ قهقهه قراداغ محبوس بود شاه عباس مرخص و مخلع و روانهٔ روم نمود از آنطرف نیز شاهرخ سلطان مهردار و مهدیقلیخان شاملو و دیگر اسرا مطلق العنان نموده روانهٔ ایران داشتند شاهرخ خان در راه بیمار و فوت شد دیگران رسیدند و قورخمس خان که چندین گناه داشت و از جمله یکی دخالت در قتل سیده بیگم والدهٔ شاه عباس بود در مجلس حضور بنظر شاه درآمده بدست مبارک او را بقتل درآورد و فی الحقیقه قصاص شرعی کرد و دولتیار خان لد خلیل سلطان سیاه منصور که در سیاس سر بطغیان و عصیان برآورده بود بدست آمده بیاسا رسید و امیر حمزه خان طالش و لد بایندر خان که در قلعه شندان سر که بر فرق کیوان کشیده داشت بحضور اعلی آمد و قلعه در تصرف درآمد و خود بمکه رفت و حسنقلی خان چاوشلو با اتفاق داروغهٔ دفتر همایون مامور شدند که بهمراهی خضر پاشا که از جانب خواندکار مامور بتشخیص سرحد و سنور است تحقیق و رسیدگی و تعیین ثغور کرده باشند و شاهوردی خان عباسی حاکم لر کوچک که مخالفت میکرد عریضه نوشته اطمینان یافته بحضور آمده مخلع و معزز بازگشت

ذکر مراسلهٔ حاجیم خان خوارزمی و سرداری فرهاد خان قزلباش و آمدن عبد المؤمن خان ازبک بخراسان و تسخیر اسفراین و بعضی وقایع خراسان

سابقا معروض افتاد که حاجی محمد خان مشهور بحاجیم خان حاکم خوارزم که همیشه با دولت صفویه رجوع و مودت داشت و در زمان شاه طهماسب صفوی محمد قلی سلطان فرزندش را بدربار شاهی فرستاد درین سال که عبد الله خان بن اسکندر بن جانی بیک سلطان بن ابونیک جوجی نژاد و پسرش عبد المؤمن چنگیز نهاد کمر همت بتسخیر بلاد خراسان استوار کرده بودند حاجی محمد خان تجدید قواعد مواحدت کرده

و بتشیید بنیان موافقت کوشیده متمنی گردد که یکی از امرا با سپاهی قزلباش با تحدود درود تا بموافقت سد راه عبدالله خان و ازبک گردند و بقدر یکه مقدور
باشد بساط حشمت او را از عرصه خراسان درنوردند لهذا فرهادخان را سردار و الیمش خان و محمدی خان تخماق که مرد کاردان بود برفاقت و جمعی سپاه
قزلباش روانه سمت خراسان فرمودند و در وقت فرستادن فرمایش شد که اگر عبدالله خان یا عبدالمؤمن خان بنفس خویش بخراسان آیند چون
امرا را با پادشاه مقابله نمودن رسم و آیین ادب نیست عنان از جنگ پیچیده برکناری نشسته اخبار نمایند و الا در استرداد مجالی که گرفته اند سعی
بلیغ و جد متین مرعی داشته باشند فرهادخان چون بچمن بسطام رسید حاجی محمدخان خوارزمی که فیمابین او و نورمحمدخان ابن ابوالمحمدخان بر سر نسا
و باغباد منازعتی رفته بود چون مطلع شد نزد فرهادخان آمد تعهد دوستی و یکجهتی با پادشاه ایران و مخالفت با عبدالله خان کرده باردوی خود باز
گشت و فرهادخان بطرف نیشابور روانه شد و ابومسلم خان چاوشلو حاکم اسفراین با فرهادخان موافقت کرده بمحاصره نیشابور پرداختند
آوازه آمدن فرهادخان و سپاه قزلباشیه و اتفاق کردن با حاجم خان خوارزمی بعبدالله خان رسید عبدالمؤمن خان با سپاه طخارستان
یعنی بلخ و بدخشان و حصار شادمان و اندخود و شبرغان و فاریاب بخراسان آمده آوازه آمدن عبدالله خان را نیز در انداخت که با عساکر ماوراءالنهر
بر سر خوارزم رفته حاجی محمدخان خوارزمی بمحض استماع این اخبار بخوارزم رفت و عبدالمؤمن خان بایلغار بمشهد مقدس رسید فرهادخان با امرا
مشاوره کرده چون حکم پادشاهی بمقابله او با عبدالمؤمن خان نبود بسطام بازگشته و امرا هر یک بمقر حکومت خود رفتند و شاه بمراجعت فرهادخان
حکم داده بقزوین بازگشت نمود و عبدالمؤمن خان چون بحوالی نیشابور رسید و بازگشتن سپاه قزلباشیه را شنید این اتفاق را فوزی عظیم شمرده
نخست بر سر ایل بیات که در حدود نیشابور و بلوک سکنی داشتند آمده همه را بقتل رسانیده پس بر سر اسفراین آمده محاصره کرد ابومسلم خان بقلعه داری
پرداخت همه روزه از دو جانب آتش قتال و جدال بکمال اشتعال داشت و جمعی بقتل میرسیدند و ازبکیه توپها بر بروج و باره اسفراین بسته
و یورش بردند طایفه استاجلو که در قلعه بودند بمدافعه میکوشیدند و از ازبکیه قتل میکردند مدت چهار ماه زمان محاصره تطویل یافت و در عرض
مدت چهار هزار کس از ازبکیه مقتول و در خندق ریخته بودند و در هر یورش غضب عبدالمؤمن خان با قزلباشیه می افزود و اصرار در تسخیر
قلعه مینمود و شاه عباس هنوز از امرا و شاهزادگان ایران اطمینانی تمام حاصل نکرده بود و انتظامی شایسته در اصل خانه خویش یعنی ملک
موروثی نداده بود امرا هر یک در شهری و قلعه حکومت و منازعه داشتند و به یساق نمی آمدند وقتی که فراغتی روی داد و شاه عزم اسفراین
کرد کار گذشته بود و قلعه را تسخیر نموده بودند و بعد از تسخیر احدی را نگذاشتند ابومسلم خان بعد از رزمهای مردانه در دست عبدالمؤمن بشهادت
رسید و شاه عباس باصفهان و یزد رفته باز مراجعت باصفهان فرموده بانتظام احوال لشکر و کشور جد و جهدی میفرمود و دل میکرد که چون یساق
خراسان دست دهد از جانب ایران هیچ جهة دلگرانی و نگرانی بظهور نرسد و اول در تشیید و تقویت بنیان باید کوشید از آن پس بباید سقف
عمارت را پوشید للمؤلفه بخانه درون دشمن خانگی بصلح اشدن نیست فرزانگی هم آغاز از خانه دشمن بران شو آنگه سوی خانه دیگران ذکر ابتدای

نفاق خان احمد خان والی گیلان و رفتن فرهادخان سردار بتسخیر آن ممالک و فرار خان احمد بجانب شیروان

بتبیین این مقال آنکه خان احمد خان گیلانی که مکرر در ضمن وقایع دولت صفویه نسب و حسب و قرابت او مذکور شد و بعد از محبوس در قهقهه
او را بمصاهرت این دودمان اختصاص داده روانه گیلان نمودند مع هذا هیچ چه رایحه صداقت از جنات حالش استشمام نمیشد و مکرر نفاق و
شقاق او ثابت و مشهود امنای دولت گردیده پادشاه ایران اغماض کرده عفو فرمود از جمله در هنگام معارضه رومیه و قزلباشیه خان احمد
حمایتی از دولت صفویه نکرده ملاحظه قرابت ننموده در مقام عذر و نفاقی غریب برآمده مجملا اینکه خواجه حسام الدین وکیل خود را روانه اسلامبول
کرده معروض داشته که ولایت گیلان ملک موروثی من است و یکسان دولت علیه عثمانیه بطیب خاطر وا میگذارم و اگر از شیروان فوج
از عساکر آل عثمان را در کشتی نشانیده از راه دریا بلاهیجان بفرستند این چاکر ارادت کیش متعهد میشوم که لاهیجان را در عین سهولت بتصرف ایشان
داده باشم و از آنجا بقزوین اندک راهی است و تسخیر عراق بلکه تمامت ایران در کمال آسانی ممکن است چون مصالحه فیمابین شاه عباس و سلطان
سلیم خان خواندکار استحکام یافت این معنی محقق شد لهذا از شاه عباس حکم تصرف ولایات گیلان شد و دفع چنین دشمن خانگی با این قرب
جوار انسب و اولی نمود از راه اردبیل و طالش و قزل آقاج و دیلمان سپاهی جرار بر سر خان احمد روانه فرمود و فرهادخان سردار از استارا
و طوالش مانند سیل بنیان کن گذشته امیره سیاوش حاکم کسکر با آن عسکر ملحق شده و در فومن علیخان فومنی بخدمت آمده روی بسوی خان احمد

نهاده خان احمد نیز باسباب جنگ و ستیز پرداخته امیر عباس نامی گشتاسبی را که مردی بود با جنگ و جدلش از طایفه چپک گیل جلال الدین محمد ولد رستم
سپهسالار دیلمان با سپهدار لاهیجان و قریب بیست هزار سوار و پیاده بمدافعه قزلباشیه مامور نموده و هر دو سپاه بکنار سپید رود آمده در برابر
یکدیگر صفوف جنگ بیاراستند اما چون خان احمد خان از علوم نجوم بهره وافی داشته در آثار زایچه طالع مولود خود دیده بود که در این سال ملک
او بدیگران انتقال خواهد یافت و از خزانه خود بیرون خواهد شتافت زورق و سفاین چند آماده ساخته و از طلا و نقره و جواهر و اسباب
نفایس و ذخایر آنچه داشته بسفاین فرستاده در لنگرود و در رود سر لنگر فکنده مهیای فرار بود و فرهاد خان سردار روزی دو بر لب سپید رود تحقیق
معبر و تجهیز لشکر توجه کرده سیم روز بطالع فیروز پادشاه ایران معبری انسب چون باد صرصر جنود و لشکر را از آب بگذرانید یاران صرصر شتاب
مانند آتش و برق از روی آب عبور کرده بدانسوی رود فرود آمدند و از دو جانب افواج آسوده و از جنب یکدیگر در افتادند اسپهبدان گیلان
به تیر و مزراق و تفنگ عرصه جنگ را رونق و رنگ دادند پای جلادت پیش نهاده دست بمدافعه گشادند مهرهای روئین چون تگرگ بر کبر و ترگ
همباریدن گرفت و دود دارهای آتشین بر لب رود تتق بربست زوبین و مزراق چون شهاب ثاقب همی درخشیدی و دهره و تبر چون برق
لامع همی تابیدی فرهاد خان سردار خسرو پرویز اقتدار بدلیران قزلباشیه فرمانداد که بتیشه قهر ریشه اهالی این ولایت و شهر فکندن باید و ایشانرا
فرصت مبادرت دادن نشاید چه اگر هیرو فرتوق از اهل اسلامند اما البادی اظلم سپاهیان قزلباشیه یک حمله متفق بردند و مانند قضای
آسمانی بر سر آن گروه و سپه دچیر ایشان که بنه برگویند بخشیدند با ناچخ و تبرزین و خنجر و شمشیر بنیاد هستی گیلانیان را از بن بکندند و بسیاری
از آن سپاه دلاور را مقتول در سپید رود فکندند و سپید از خون سرخ ایشان گلناری گشت و زمین زنگاری از دمای آنان پر شنجرف جاری
آمد میر عباس که سپهسالاری با عبوسی بود بهتر از فرار هیچ چاره ندانست کجم مستنفره فرت من قسوره در آجام و خلاب فرار کرده بدر رفت و
هر تن از تنفسان بلاد گیل در گل و لای آغشته بجنگلی متواری شدند خان احمد از خبر انهزام عساکر و سپهسالاران زشت بس سراسیمه گشت آتش
شمشیر را دشنا و آب دریا را در پیش دید لاجرم آب را بر آتش برگزید خود را بکشتیها رسانیده کیا فریدون را با آوردن عیال خود که صبایای شاه طهماسب
بودند مامور کیا فریدون که مردی دانا بود رضا نداد که اولاد پادشاه ایران بشیروان و روم افتند آنها را بدو نرسانیده و بعدها بحضرت شاه آورد
خان احمد ناچار بشیروان شتافت و در دولت عثمانیه بطبقه انقراض یافت فرهاد خان در کمال جلال بگیلان و رشت استقلال پیدا کرده از متخلفه گیلان
در سلک چاکران پادشاهی منسلک ساخته کیا فریدون با آوردن شاهزادگان مورد التفات خاص شاه عباس شد و وکالت کل گیلان بدو مفوض
گردید و حکومت ... بشاملو داده آمد و علما و سادات مرفه الحال فارغ البال آسوده شدند و تشنه جویان ایران بحتی بر بستر تسلیم غنوده
و شاهوردی خان ولد خلیفه انصار قرجه داغی که او نیز عاصی و طاغی بود نیز سر کرده بطرف دیار بکر رفت در بیان حرکت رایات

نصرت آیات شاه عباس بهادر خان بجانب خراسان و بازگشتن عبدالمؤمن خان چون خاطر شاه عباس صفوی
از جانب مفسدان ایران فی الجمله آرامشی یافت بتهیه یورش خراسان فرمانداد شاه سلطان محمد والد ماجد را نیز در این سفر با خود همراه کرد
شاه چمن بسطام از نهضت قرین گردید که عساکر منصوره نیز در معموره در آنجا اجتماع و احتشاد کرده متوجه خراسان و جرای گردیدند ارکان
شوند بعرض شاه رسانیدند که نور محمد خان و ابو المحمد ولایت حاجم خان را از دست تصرف وی بیرون آورده اند مجملا اینکه چون نور محمد خان تاب
مقاومت با حاجم خان نداشته ملتجی بعبدالله خان شده و تعهد کرد که هرگاه نسا و درون را از تصرف حاجم خان بدر آورده بمن واگذارید
من مرو شاهیجان را از شاه جهان بسپارم و این معنی خود تنهای متمنی عبدالله خان بود و مرو را متصرف گشته وعده کردن و دادن نسا و درون
کرده بعد از اتفاق و استحکام برج و باره مرو کلید و منزل پیش آمده و خبر توجه شاه عباس را شنیده وعده کردن و دادن نسا را بسال دیگر انداخته
مراجعت فرمود و بیچاره نور محمد از عبدالمؤمن خان مخوف شده فرار با بیورد آمده و عبدالمؤمن از پدرش عبدالله خان جدا شده از راه قرا باغ
بجانب خراسان توجه کرده است و چون شنیده که شاه قزلباش در بسطام است و به نیشابور آمده است شاه عباس مستعد رزم گشته و
بیکباره عزم را جزم کرده در این اثنا پیاده آمده نوشته ترکانه از قواعد منشیانه بیگانه بنظر کارگذاران دولت بدیدت رسانیده گفت عبدالمؤمن خان
بشاه ایران نوشته القدر از آن نوشته بقانون معلوم شد که پادشاه را یا صلح است یا جنگ ما هر دو را آماده ایم اگر مصالحه رضا داده دید
خراسان را بما گذاشته بعراق روید چنانکه حسین پادشاه ترکمان با سلطان حسین میرزای گورکان مصالحه و واگذاشت کرده بود و اگر باین قسم مصالحه

رضا نمیشوید و اراده حرب دارید پیشتر قدم بگذارید و این نوشته در حوالی جاجرم بنظر شاه عباس رسید جوابی مختصر در نهایت آداب و القاب شاهانه مرقوم شد که ما بفضل الهی موثقیم و از ولایت خراسان که ملک موروث صد ساله ماست نمیگذریم مصالحه سلطان حسین و حسن بیک جغتای و ترکمان بودند و خللی بشما و ما ندارد اگر بقاعده سکندر قرا سلطان اوزبک والی بلخ و شاه جنت مکان جد امجد ما صلح مینمایند دست از خراسان باز داشته بکسان ما واگذارید ما نیز صلح مینمائیم و کاری بآنسوی ولایت شما نداریم و الا جنگ را آماده ایم و از عراق بهمین اشتیاق رو بخراسان نهاده ایم در هر جا که مقرر شود حاضریم آنچه در پرده غیب است بظهور خواهد رسید بعد از فرستادن این مکتوب اردوی شاه بجاجرم نزول نمود و مهیای رزم بزرگ سلطانی بود بناگاه مکتوبی دیگر از عبد المؤمن خان رسیده که با نوشته اول منافات تمام داشت از جمله در عنوان نگاشته بود که با آل علی هر که درافتاد برافتاد و بعد با اینکه ما بنا بر مصلحتی بجانب جام رفتیم شما نیز بآنجا آئید که در آنجا ملاقات شود و خبر رسید که از نیشابور کوچ کرده بجام نیز توقف نکرده بکمربند صلح با میان میان گشاده است شاه عباس دانست که عبد المؤمن صلاح در جنگ قزلباشیه ندانسته خود را به پل صلح کشیده از طوفان زورق شکن این دریای رجاف بساحل رسیده در خلال این احوال سادات و اعاظم ترشیز و سبزوار چون داشتش بهاداد اوزبک را که والی آنجا کرده بودند گرفته بقتل رسانیده سر او را باردوی پادشاهی فرستادند حاکمی که در جاجرم از اوزبکیه بود فرار نمود حکام اسفراین و شقان و سبزوار و سایر دیار نیز نسبت بسینه خان بزرگوار عبد المؤمن خان فرار بر قرار اختیار نموده برفتند الله ویردی خان از جانب شاه با قدری سپاه سرخ کلاه به نیشابور قریب شدند اوزبکیه نیشابور نیز بسرعت از باد گشت کرده برفتند نیشابور بتصرف قزلباشیه درآمد حکومت آنجا بدرویش محمد خان روملو التفات شد و سیصد نفر تفنگچی قادرانداز عراقی اصفهانی و جرغولی در آنجا گذاشت اسفراین بمحمد سلطان ولد بابا الیاس بیات تفویض یافت و املاک و رقبات و متوجهات آنجا تعلق بطایفه و ایل و الوس بیات بسیورغال ابدی مرحمت شد و از آنجا کوچ کرده از راه جهان ارغان و تا سلطان میدان قریب برادکان مشهد مقدس رسیدند و انجمن خیام فلک احتشام برافراخته شد و معلوم آمد که کل ضباط و حکام اوزبکیه در مشهد مقدس مجتمع شده اند و آذوقه و ذخیره بسیار جمع آورده فکر قلعه داری دارند و میخواهند ارض اقدس مشهد رضویه را از محرب قرار دهند نعوذ بالله من ذالک پادشاه مسلمان موسوی حسینی چگونه مشهد را محاصره کند و توپ و تفنگ بجانب ضریح مقدس اندازد هماناً اوزبکیه نیز در این باب دقت کرده بجهة سلامتی نفس مشهد را اختیار نموده که از لشکر قزلباش محفوظ و مصون مانند شاه عباس از سلطان میدانی مراجعت کرده چندانکه آذوقه اضافه در اردو بود بقلعه داران قزلباش حصار بدرویش محمد خان حاکم نیشابور داده منزل بمنزل تا قزوین آمدند در هنگام سفر شاه مقرر شده بود که سپاه یزد و کرمان از راه طبس و تون در خراسان باردوی همایون بپیوندند ولیخان و اسمعیل خان امرای افشار با سپاه کرمان چون بطبس رسیدند مصطفی خان کنگرلو از جانب شاه عباس حاکم آنجا بود و اوزبکیه بر سر او آمده بودند کوکلتاش و دین محمد خان خواهرزاده عبد الله خان مشهور بتیلیم سلطان هیاچولی بهادر و دو هزار نفر از بهادران اوزبک بر سر مصطفی خان آمده بودند و او منهزم شده چهار فرسنگ جنگ گریز کرده و بچهار دیواری پناه برده بمنازعه مشغول بود امرای افشار بحمایت مصطفی خان رفته اوزبکیه را شکستی فاحش داده بسیاری را کشته جمعی را اسیر کرده از تعاقب اردوی شاهی باصفهان برده بنظر رسانیدند

ذکر طغیان و عصیان امیر شاه ملک گیلانی و رفتن فرهاد خان بمدافعه آنها و تدبیر گیلانیان و تسخیر گیلان و آمدن نور محمد خان اوزبک بنزد شاه عباس و محاصره کردن عبد المؤمن خان نیشابور را و بیرون آمدن قزلباشیه از شهر و رفتن بقزوین

در آغاز بهار امسال که تاریخ هجرت نبویه علی مهاجرها الف الف التحیة بالف رسید شاه عباس یکدل و یکجهة شده بود که سپاه قزلباشیه بخراسان نهضت دهد و با دشمنان دوروی حیله جوی کارزار را یکرویه کند دیگر باره در بعضی ممالک ایران فتنه برخواست و نفاق پدید آمد شاه بتدارک نشاندن آن فتن پرداخت و کار یاساق و یورش خراسان معطل ماند از جمله انقلاب گیلان بود که بعد از فرار خان احمد خان علیخان و امیره سیاوش نیز از حکومت بیه پس و کسکر معزول شدند و شاه ملک نامی از اقربای علیخان بحکومت گیلان رفت و او مردی محیل و مفسد و فتنه گر بود کل اهالی گیلان را فریفته کرد و بر حکومت خود شیفته و احمد بیک داروغه گیلان توقف جایز نداشته بمشاورت کیا فریدون بیرون آمده غلبه و استقلال امیر شاه ملک و سپهسالاران گیل فزایش گرفت چون این اخبار بعرض شاه کامکار رسید دیگر باره فرهاد خان و الله قلی بیک قاجار قورچی باشی را با جماعتی از قورچیان دلیر روانه گیلان فرمود فرهاد خان

معروض داشت که همراه بودن علیخان بهتر است و شاه رخصت داده او را با خویش برد چون سردار قزلباشیه با سپاه مأموره قریب بگیلان شدند گیلانیان
مستحضر آمدند بوسعید طالشه کولی را با منصور میکال که از طاغیان باغی و باغیان یاغی بودند بمحاربه قزلباشیه مأمور نمودند آن ابلهان بمایه که جز
گیلان بعالمی و دیاری و جز خود بدلیری و سپهداری قایل نبودند بسر راه لاهیجان آمده از چوب و درخت راه را مسدود و کرده جوی و جرها کندند
آب در آنها افکندند و سینه و محکمه بجهة تفنگچی خود آماده و مهیا ساخته و با استعداد بسیار و سپاه بیشمار بمحاربه قزلباشیه پرداختند اما همه تدابیر
ایشان ورق بخیال بود و خیال محال قورچیان شاهی چون رعد بسوران انداختند و چون برق بر فرق ایشان تاختند از غبار ابر برانگیختند
و از سهام باران بر آنان ریختند از آن باران جویهای خون و از آن جویها دریای سیحون بموج در آمد وقتی آگاه شدند که جای اقامت نبود
زمانی فرار خواستند که امید سلامت نه منصور میکاییل مقهور عزراییل شد و طالش چون گاو با نان کالش بجنگل سر زد خسته کان کیل و دیلم و
عویل مینالیدند و اسرای رشت در جنگل و دشت میدویدند تا در رکاب سردار و قورچیان قاجار بلاهیجان رسیده لاهیجان مفتوح شد گفتی همه
اهل لاهیجان لاهیجان بودند بلکه نقشهای هیچان علی الجمله علیخان بمرکز حکومت خود رسیده امیر شاه ملک کشته گردید و فرهاد خان سردار انتظام و
نسق امورات آن دیار اهتمام تمام کرد تا آن مردمان وحشی را با خود رام نمود و از احوال خوانین خوارزم اشا[illegible]لی رفت که عبدالله خان مرو را از نور محمد خان
گرفته و نسا را نیز باو نداد و فیمابین نور محمد والی خوارزم و حاجی محمد خان مذکور که بنی اعمام و از سلسله اوزبکیه بودند محاربها رفت و بالاخره نور محمد خان
روی بدولت ایران کرده شاه عباس شاهزاده محمد باقر میرزا را باستقبال نور محمد خان فرستاد و نور محمد خان از اسب پیاده گشته با شاهزاده
معانقه بجای آورده باتفاق وارد شدند و در عمارت چهل ستون منزل کرده شاه با وی بکمال مردمی و التفات و یکجهتی بظهور رسانید از انطرف
عبدالمؤمن خان اوزبک مرو و نسا و ابیورد و درون و چهچه و باغباد را بتصرف خود در آورده از مشغولی شاه عباس بامور مازندران و گیلان مطلع گردید
و عطف عنان بجانب نیشابور کرده با سپاهی بیکران بمحاصره آن شهر پرداخت چون چندروز بر آمد از طرفین جمعی کثیر مقتول و مجروح شدند
نقابان چابکدست زیر برجی از بروج را خالی نموده باروت انباشته در شبی تیره یورش بردند و آتش بباروت بر زده آن برج را شکسته
بیفکندند و قریب بچهار صد کس از دلیران و متهوران اوزبکیه داخل برج گردیدند درویش محمد خان حاکم نیشابور که دلیری بود مشهور با جماعتی از روملو
و میر فتاح سرکرده تفنگچیان اصفهانی و عراقی مشاعل فروزان برافروخته خود را بمعبر و ممر آن برج خراب رسانیدند گلوله تفنگ مانند تگرگ بر اوزبکیه
ریختند تا دنباله ایشان را از کمند بکر گسیختند مانند سد سدید در رخنهای برج ایستاده به تیراندازی و آتشبازی و رجوم شیاطین مشترا از هجوم
هجوم کردند احدی قدرت دخول در حصار شهر نیافت و آنها که داخل شده بودند راه مراجعت و خروج نیز نداشتند تمامی بدست دلیران نامی اسیر
و قتیل آمدند و جمعی از معتبران اوزبکیه بدست قزلباشیه در افتادند و هم در آنشب برج شکسته را التعمیر درست کرده راه بر اعادی مسدود کردید
عبدالمؤمن خان که بعد از چهار ماه کار را باین غایت رسانیده و آن نیز فایده نداد زیاده از حد در غضب و تغیر بود و بهادران اوزبک بر مردانگی درویش
محمد آفرینها میکردند و از ثبات قدم قزلباشیه حیرتها مینمودند و عبرتها میگرفتند و بالکلیه از فتح نیشابور قرین یاس و نومیدی شدند و باشاره
خان فریاد برکشیدند که سلاطین و بهادرانی که در قلعه آمده اند اگر نگاه دارید و کشته نشده باشند ممکن است که بمصالحه و متارکه بگذرد و وقوع این
امورات در وقتی بود که شاه عباس بکوچ شمال شاهوردیخان عباسی رفته بود و در حدود بروجرد خبر رسید و هنگام آن نبود که از بروجرد [illegible]
شاهوردی و کشتن اغزلو سلطان بیات و ناتمامی این کار شاه مراجعت کند یا لشکرها را بخراسان مأمور فرماید لهذا شاه شاهقلی خلیفه برادر
درویش محمد خان را خواسته دو کلمه بخط مبارک مرقوم داشت که ما نمیتوانیم بخراسان آمد بهر نحوی که ممکن است عبدالمؤمن خان را ساکن کرده خود را
نجات ده نیشابور بجائی نخواهد رفت ما شاهقلی خلیفه در ارسال این خط اغماض و اعراض داشت و میگفت کشته شدن در راه دین و دولت
افتخار است و گریختن از دشمن عار تا باصرار تمام شاه او را راضی کرده دستخط مبارک را فرستاد و مجهولی تبدیر بدرویش محمد خان رسانید چون
دانست که رضای شاه در این است گفتگوی صلح در میان آورده از طرفین رضا دادند و شروط و مواثیق محکم در میان آورده اسرا را اطلاق نمودند
درویش محمد خان با خانه کوچ و اهل و عیال قلعه گیان قزلباش عزم خروج از نیشابور نمود و عبدالمؤمن با تمام سپاهیان اوزبکیه بمشاهده لشکر
قزلباش سوار شده در حوالی شهر بایستاد و گمان غالب مردم آن بود که بعهد خود وفا نخواهد کرد چون قزلباشیه چنان دیدند نخست سیصد نفر
تفنگچی عراقی فتیلهای تفنگ رومی را برافروخته سوار کرده تفنگها را بر سر دست گرفته از شهر باجتماع و اتفاق بدر آمدند آنگاه درویش محمد خان

با سواران روملو مکمل و مسلح در رسیدند و سواره و پیاده از هزار تن زیاده نبودند و ازبکیه را حیرت افزود و قصد کردند که بخون مقتولین خویش ایشان را بقتل آورند از اتفاق آنجا توهم کردند عبدالمؤمن خان در خلاف عهد جهد داشت عقلای قوم بدو علت مانع آمدند یکی اینکه گفتند این هزار مرد دست از جان شسته متفق تا چند هزار از ما نکشند کشته نگردند و دیگر آنکه خان ترکستان به بدعهدی و عدم ایمان بدنام ایران و توران گردد عبدالمؤمن خان اندیشه غدر و نامردی از سر گذاشته درویش محمد خان را نزد خود خواند و ملایم شدند درویش محمد خان گفت ما رفتن را حمل بر بیم خواهند کرد با دویست تن از همراهان نزد عبدالمؤمن رفت امرا او را نزد خان برده بکورنش امر کردند خانزاده ازبک بدو گفت که آفرین بر تو باد و نمک آقا و ولینعمت بر تو حلال که در عالم چاکری هیچگونه تقصیری مورد ایراد نگشتی و پس از تحسین با اسب سواری درویش محمد خان که زین مرصع داشت و ستامهای مینا و ملمع طمع کرده تعریف نمود او نیز همچنان که بود برکابداران خانزاده ماوراءالنهر سپرد خان نیز از اسبهای جنیبت خاصه خود اسبی ترکمانی بلکه یونسخانی بدرویش محمد خان اکرام فرمود درویش محمد خان مرخص شده همراهان براه افتاده در آن روز تا شب بسبزوار رسید و چون بقزوین آمد شاه عباس ایالت لاهیجان و امیرالامرائی گیلان بوی تفویض فرمود و عبدالمؤمن خان جمعی از تسخیر سبزوار را مأمور و خود روانه بلخ شد سبزواریان با او متارکه کردند و شش ماهه مهلت خواستند پنجاه نفر از ازبکیه بماندند و نیمه سپاه از گرد حصار برخواسته روانه شدند و موسی میرزا بحصار در آمد بالاخره بواسطه تخالف مذهب و تباین مشرب فیمابین منازعه شده موسی میرزا را گرفته با جمعی بدرگاه شاه عباس فرستادند شاه با همه اکرام و انعام کرده مرخص فرموده شادکام برفتند و تنی از قورچیان شاهی همراه آنجا رفته صحیح همه را در مشهد مقدس بنظر بهادر رسانیده نوشته گرفته نزد شاه عباس باز آمد هم در این ایام عبدالله خان ازبک لشکر بخوارزم کشیده بر حاجی محمد خان مشهور بحاجم خان غلبه کرده سپاهی و رعایای قلاع بیگانه خوارزم از بیم خان با عبدالله خان در ساخته حاجی محمد خان که با خلاص کیشی پادشاه ایران معروف بود ملجا و پناهی دیگر نداشت بلطایف الحیل خود را از خوارزم بیرون انداخته با عرب محمد سلطان پسر بزرگش و سونج محمد سلطان فرزند کوچک برندق سلطان پسرزاده خود و بابا خان برادرزاده اش و پنجاه نفر از معتمدان خود را میان ترکمانان . ایل صاین خانی که در حدود استراباد اند انداخته بطرف قزوین آمد بکمال تعظیم و تکریم از شاه عباس در میزبانی و تقدیم رسید شاه وعده داد که انشاءالله جهد کرده دو نور محمد خان ازبک والی مرو را دیگر باره بحکومت خوارزم و مرو شاهیجان برساند **در ذکر طغیان شاهوردی خان حاکم لرستان و فرار او ببغداد و انتظام امر بروجرد و همدان و لرستان** مخفی نماناد که لر کوچک که در خرم آباد و حاوه و الشتر و صدمره و بدمن سکنی دارند جمعی بوده اند و هستند عرض ولایت ایشان بر جنوبی عراق واقع است از طرفی بهمدان و قلمرو علیشکر بهارلوی ترکمان و طرفی با لکای خوزستان متصل است و طول آن ولایت از قصبه بروجرد الی بغداد و سایر محال اعراب تخمیناً یکصد فرسخ است و گویند طایفه لر کوچک احشامات متفرقه بوده اند که در اراضی اجتماع کرده سکونت اختیار نمودند و حقوق دیوانی آن طایفه بوالی بغداد میرسیده و در حدود پانصد و هشت هجری بواسطه بی اعتدالی در میانه آن طایفه باتفاق یکدیگر شجاع الدین خورشید بن ابوبکر بن محمد بن خورشید را از قبیله جنگروی بر خود والی و امیر کردند و مردی بسیار عاقل خلیق ظاهر بود و لوار طریقه ارادت بجا نواده وی اطاعت میکردند و اولاد او را عباسی لقب بود و بعضی گویند نسبا بحضرت عباس بن امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب ع میرسیده و بعضی گویند چون مطیع بنی العباس بوده بدین لقب شهرت نموده علی ای حال در زمان شاه جنت مکان شاه اسمعیل بهادر خان صفوی موسوی شاه رستم نامی والی آن طایفه بود و بشاه ایران اطاعت نمود چنانکه سابقا اشارت رفت و بعد از او میر جهانگیر طغیان کرده بدست عبدالله خان استاجلو کشته شد و اولاد او متفرق شدند از سادات عالیدرجات بدلا امیر شاه قاسم که بولایات آن طایفه قریب و دختر امیر جهانگیر در حباله نکاح او بود از پسران او که شاه رستم و محمدی نام داشتند در خدمت پادشاه ایران توسط و تشفع کرده ایشان را احضار فرموده ولایت لرستان را دو قسمت کرده بهر یک قسمتی داده شد امیر رستم بر جاده صداقت مستقیم بود ولی محمدی بیک نفاق میورزید او را گرفته آوردند چندی محبوس بود و چندی مطلق گشت و باز بر ولایت خود مسلط شد و شاهوردی ولد او در هنگام حکومت لرستان و منازعه رومیه و قزلباشیه با اهالی ایران مخالفتی عظیم و منافقتی جسیم ورزید و بعد از مصالحه با روم منتبه شده معاودتی و مراودتی با شاه عباس گزید شاه بواسطه تشیع آن سلسله خواهر او را در سلک پردگیان حرم در آورده و او را بلقب خانی اختصاص بخشید مع هذا همیشه در هنگام فرصت جسارت و جنایت از او بظهور می آمد حتی آنکه اغزلو سلطان بیات حاکم بروجرد را بقتل آورد

شاه عباس سفر خراسان را موقوف داشته بلرستان توجه فرمود و چنانکه گذشت درویش محمد خان حاکم نیشابور را بمصالحه اوزبکیه اذن داد مع القصه
شاه عباس بعزیمت شکار و صید آن پلنگ کوهسار بجانب لرستان توجه فرمود شاه ویردی خان از مقر ایالت خود که خرم آباد بود فرار کرده
بحصار صدمره رفته و بعضی امرای لرستان از او تخلف کرده بچاکران دربار پادشاهی توسل جستند و خرم آباد مسخر شد و بمهدیقلی خان شاملو سپرده آمد
از آنجا بجانب قلعه صدمره نهضت فرمود در فصلی که هوا در نهایت حرارت و عبور در کمال مرارت و خور از دو پیکر بخرچنگ رفته و زمین بسان
آهن تفته بود للمؤلفه چو چشمه که بر جلد رون بحر صدف چو ماهی که تا به میان لجه نهنگ درخت سبز تا شرار آذرگون گل سفید ز نیروی مهر غالیه
رنگ شدی چو کوئی از آتشکده افکنی از بام اگر ز پشه دمی بر هوا شدی تورنگ شاه که از حفظ اله چون یاقوت در آتش گداخته نمیگردید
و چون لؤلؤ در قعر بحر میتاخت از حدت شدت هوای آن بقاع اندیشه ننموده و بسپاهیان امر کرد که بالمره بمحاصره حصار صدمره پردازند و آن
ملحد ابو مره را محصور سازند شاهویردی دیو پیشه چون پری در شیشه محبوس و از خروج خود مایوس گشته در شبی شبه گون از آن دز بیرون آمده
بکوره کوه که برزخ لرستان و بغداد است گریخته که خود را ببغداد رساند و از جزای آن همه بغی و بیداد وارهاند شاه چون ازین کار آگاه شد بنه و آغرق و
اردوی همایون را در صدمره گذاشته با فوجی پلنگان کوه تاز و شیران جبل انداز بیست فرسنگ راه صعب دشوار را در یک شبگیر و ایوار طی کرده
چون بکوره کوه رسید معلوم شد که شاهویردی از راه کوهستان خود را بسرحدات رومیه رسانیده چون رفتن ببلاد متعلقه بروم مخالف صلحنامه
و شرایط مصالحه بود شاه عباس مراجعت فرمود سلطان حسین ولد شاه رستم که از بیم شاهویردی در میان طایفه کلهر متواری و فراری بود روی
امید بآستان پادشاهی آورده بایالت لرستان مفتخر و منصوب شد و یکصد هزار گوسفند بسپاهیان رکاب نصرت مآب از پیشکش اهالی
لرستان انعام رفت و ایل بیات که در آن حدود سیورغال داشتند و ساخلو بودند سه هزار کره اسب یغرو مادیان بپای نژاد که در میان
قزلباشیه بخوبی مشهور بود با سه هزار تومان نقد پیشکش دادند و شاه عباس حکومت بروجرد را بشاهقلی سلطان برادر اغزلو سلطان بیات
داده بفتح و فیروزی مراجعت فرمود و درین ایام که نور محمد والی مرو و حاجی محمد خان والی خوارزم هر دو از تصاریف روزگار بقزوین آمده در
صحبت شاه عباس بودند غالب اوقات شاه و آن دو خان جلالت پناه در مجالس عیش و عشرت بسر میبردند و درین سال هنگام فیروزگاه آغاز
جشن مهرگان فرس بود شاه باصفهان تفرج فرمود و نور محمد خان نیز با عرب محمد سلطان فرزند اکبر حاجی محمد خان باتفاق شاه بودند
و بعد از انقضای زمستان بقزوین معاودت فرمودند **ذکر حال بعضی از صاحبان مذهب باطله نقطویه که درین سال صدور
یافته و قلع و قمع رؤسای این طایفه ضاله مضله بحکم شاه عباس صفوی موسوی الحسینی** پوشیده نماند که از مذاهب باطله
قدیم یکی مذهب تناسخ است که در هند و ملتان و جمعی از پیروان شاکمونی داشته و غیر آنها نیز بعضی طوایف و طبقات در هر وقتی آن
مذهب را خوش کرده اند و آنرا اصول و افنان و شعب مختلفه است و بطلان آن در کمال ظهور است و اصل آن این است که تناسخیه گویند
نفوس ناقصه انسانی در ابدان انسانیه مترددند و از بدنی ببدنی نقل و تحویل مینمایند تا کامل شوند و قطع تعلق از بدنها نمایند و آنرا نسخ گویند و جماعتی
که تجویز نقل ببدن حیوانات هم کنند آنرا مسخ گویند و بعضی که نقل به نباتات نیز جایز دانند آن مرتبه را فسخ گویند و طایفه که نقل انسان را
بجمادات قایلند این مقام را رسخ خوانند مجمل مذهب این طایفه این است که اگر آدمی کامل نشود روح او بعد از فوت او ببدن حیوانات میرود
تا به نباتات و جمادات دور میزند و جهنم عبارت ازین تنزلات است و اگر کامل شود بافلاک و انجم ترقی میکند و بقای جاودانی حاصل
مینماید چه این کواکب نیز آدمی بوده اند و بریاضات مثلا زهره و مشتری شده اند محصل محمود نامی از اهل گیلان درین مذهب تصرفات کرده
و اصطلاحات تازه استعمال نموده از جمله خاک را نقطه میخوانده و پیروان او را نقطویه لقب کردند و میگفت کل حیوانات و نباتات و جمادات
که من می بینم میدانم که در نشاء انسانی چه بوده اند و درین جسم باین صورت شده اند از جمله گفته که سگ در نشاء انسانی ترکی بوده شمشیر بند
که شمشیر او دم او شده بالفعل ترکی میفهمد که تا گویند چخ بیرون میرود و مرغابی و غاز مردمان وسواسی دست و روی شوی بوده اند الآن هم
که درین صورت شده شب و روز از آب جدا نمیشوند و از این مقوله سخنان موهوم بسیار گفته در زمان شاه طهماسب صفوی امر سیاست شرعی
بسیار قوت داشت او از مبتدعان جاهل و مخترعان ساهل انتقام میکشید چنانکه در عهد او چند کس از قلندران نادان باو نسبت مهدویت
دادند بعد از نصیحت و موعظه و تحقیق چون فایده نداد بقدر سی چهل کس از آن طایفه غالیه ضاله کشت و چون زمان او در گذشت در ایام اسمعیل میرزا

ذکر حال یوسف نقطوی

سلطان محمد میرزا که قزلباشیه بجز نفاق و شقاق و خودسری کاری نداشتند این ملت قوت گرفت چه خسرو نامی قزوینی از محله درکوشک که پدرانش چاه کن بودند ترک شغل پدر کرده بلباس قلندری ملبس شد و خود را در سلک فقرا و دراویش جلوه کرده چنانکه گفته اند بدنام کنندهٔ نکونامی چند بعد از مدتها گردش و سیاحت و معاشرت با اهالی بلاد به بند ارادت مردی نقطوی گرفتار شد بیچاره چنان دانست که طریقت هرزه‌گردیست و حقیقت یاوه‌گویی بلی چاه کنی قزوینی از مسافرت از این به چه ارمغان آرد فکر هر کس بقدر همت اوست چون بقزوین باز گشت در مسجدی خزید و سجودی گزید تسبیح را دانه کرده و کمند وحدتی دام کاو از صید کرد و خر از رام بعضی بی‌شمار زمین خدمتگذاری باز داشت و برخی را از متاع شیادی بار کرد حاصل بعضی مردم ساده‌لوح در انجمنش حلقه بستند و در حلقهٔ ارادتش نشستند علمای نکته یاب و عاملین احتساب اطوار او را منافی طور درویشی دیدند و کردار او را مخالف شریعت فهمیدند و او را از جلوس مسجد منع کردند قصه بشاه طهماسب رسید درویش خسرو را بحضور خواند از عقاید پرسید عقاید اسلامیه شنیدند از قدم دهر از وی گفت نه از مسائل طبیعیه فرق نمود مضمون استر ذهبک و ذهابک و مذهبک حقایق حال و حاصل سفر و زبده کیش آن ملحد نادرویش معلوم نشد شاه چون خلاف شرعی نشنید متعرض درویش خسرو نگردید قدغن فرمود که در مسجد مجلس نکند و مردم را بخود راه ندهد خسرو پس از این حکم و منع بمجالس علما رفتی و سخن از شک و سهو گفتی مسائل فقهیه پرسیدی و تقلید مجتهدین امامیه گزیدی بیت ای بسا کافر در این ظاهر گریخت خون صد مسلم به پنهانی بریخت جمعی فقیهش خواندند و برخی متشرع نام کردند مقبول الشهاده شد و ظاهر العداله آمد این حالات و تدبیرات نیز مزید طالبان مرید گشت بعد از رحلت شاه طهماسب مسجد را که در جنب خانه اش بود مسکن ساخته و سفره توکل انداخته قرب ده سال کارش بالا گرفت و آتش الحادش شعله ور شد جمعی هرزه گردان و بی‌دولتان اما از ترک و تاجیک و ارباب حرفت و غیرهم در حلقهٔ ارادتش درآمدند و رفته رفته در مذهب الحاد ترقی کردند انبیا را شهوت‌پرست خواندند و اولیا را کاذب شمردند و علما را دنیاجوی نامیدند و عرفا را دروغگوی فهمیدند مشایخ را دکان دار نام کردند و اهل طریقت را انعام خود را زیرک و فرزانه و همه عالم را ابله و دیوانه کار سفره رونق تمام یافت و کار کیسه رواج کامل پذیرفت همه شب در خلوات کار آب بود و لعل ناب و همه روز در جلوات بیان ریاضات و اجتناب نسوان ساده‌جوی و جوانان ساده‌روی در آن وثاق هم حجره و هم اطاق گاهی نشاء بنگ بود و وقتی نغمهٔ چنگ درویش خسرو گاهی کف زدی و وقتی دف زنان و پسران تا صباح برقص و سماع و لواطه و جماع مشغول بودند بیت و ان کان رب البیت بالدف مولعا فشیمة اهل البیت کلهم الرقص چون عرصهٔ آن مسجد حوزهٔ مریدان را برنمی‌تافت تکیه نیز در آن حوالی بساخت و باغچه سرائی مشتمل بر گلهای رنگارنگ و حجره‌های شکاشک بران بیفزود و مطبخی از طبخ رنگین مملو و سفره از طعام گوناگون مشحون داشت هر کس از اتباع رغبت کرد و با خلاص کیشی او بیعت نمود تا رونق کار او بر شاه عباس عرضه کردند و تماشای تکیه و باغ توجه کرد و آن توجه مزید علت قبول عام و خاصه وی گردید تا شاه در مقام تحقیق و تدقیق امور خفیه او برآمد رازهای نهانی آشکار شد و خمهای خسروانی از سر دابهای پنهانی خانهٔ درویش خسرو پدیدار آمد همه پر بادهٔ ارغوانی و از گنجینه‌ها و گریچها آلات و ادوات لهو و لعب برون آمد شاه عباس از این واقعه متحیر شد و فرمان داد که درویش خسرو و مریدان و تبعه و اکرفته آن نامقیدان را مقید کردند و در هر شهر کسی از آنها معلوم شد محبوس آمد از جمله یوسف نام درویشی ترکی بود در لباس متیش بدست آمد که شیطانی مجسم بود و اهریمنی بشکل آدم و درویش کوچکی که داعیه‌های بزرگ داشت و در الحاد جمعیت مراد الحاصل الحاد این ملاحده نقطویه مانند آفتاب ظاهر گردید و هر یک بوضعی خاص بقتل آمدند و چون در مینال گفته بودند که آثار کواکب قرانات علوی و سفلی دلالت بر فنای شخص بزرگی از اهالی ایران منسوب بآفتاب کند شاه عباس در عالم مزاح فرمود که ما در این ایام که آثار قران ظهور میکند خود را از سلطنت ایران خلع مینمائیم و دیگری را سلطان میسازیم تا تاثیر قران بهمین قدر بگذرد یوسف نام نقطوی را فرمود تا او را پادشاه کردند تاج و کمر و شمشیر بدو مرحمت شد و در سواری و پیادگی کل امنای دولت و طبقات حشمت بوجهی که در رکاب شاه عباس بودند بمتابعت یوسف شاه حرکت مینمودند و شاه عباس اصلا در این هفته در سلطنت دخلی نکرد و گاهی با یکدو کس بسواری یا صحبت میگذرانید و کل امور با یوسف شاه نقطوی بود دلی حارس و نگاهبان داشت یوسف نیز آن روزها را غنیمت میشمرد شاهانه میگفت و شاهانه میخورد و شاهانه میخفت و منجمی که این حکم کرده بود بر وی [illegible] گفتند که یوسف شاه از این امر باخبر شده که بعد از چند روز بقتل خواهد رسید و گفته است که در ایام شاهی پیش از قتل خود بقتل منجم باشی فرمان خواهم داد مولانا جلال منجم را دابهٔ گرفته فرار کرده پنهان شد الحاصل بعد از چند روز

که زمان قران بود یوسف گرگ سیرت و درویش ابلیس سیرت را بیاوردند و از تخت تخته کشیدند گویا در طالع وی نیز چندروز سلطنت بی‌زحمت مقدر بوده و چند روز را غنیمت شمرده که گفته‌اند سلطنت اگر همه یک لحظه بود مغتنم است مولانا سلیمان طبیب ساوجی و میر سید احمد کاشی و درویش کمالی و ترابی و چند تن از اهل اصطهبانات فارس و بداق بیک بن علی استاجلو و بسیاری از این طایفه را بکشتند و بعضی را که سیادت داشتند شاه که هم از طرف جد پدری موسوی و از سوی جد امی حسینی بود بدست و شمشیر خود بکشت گویند در نوشتجات میر سید احمد کاشی مرسوله شیخ ابوالفضل ولد شیخ مبارک و کتبی بیرون آمد و معلوم شد که او نیز از این طبقه بوده و عقاید او در جلال الدین محمد اکبر پادشاه هند سرایت نموده چه که او نیز با کل مذاهب موافقت داشته و مذهب موسوم بالهی خود اختراع کرده بود که از تمام مذاهب چیزی در آن خوش کرده داشت والعلم عندالله یکی از شعرای عهد شاه عباس قصیده گفته اشارتی باین معنی نموده لنظمه شها توئی که در اسلام تیغ خونخوار است هزار ملحد چون یوسفی مسلمان کرد جهانیان همه رفتند پیش او بسجود دمی که حکم تو اش پادشاه ایران کرد نکرد سجده آدم بحکم حق شیطان ولی بحکم تو آدم سجود شیطان کرد

ذکر احوال شاهزادگان صفوی نژاد مظفر حسین میرزا و رستم میرزا حکام قندهار و زمین داور و سیستان و انجام کار ایشان و رفتن بهندوستان و اشارت بسوء خاتمه امرای قزلباشیه طاغیه حدود خراسان

در ضمن حوادثات زمان گذشته یعنی ایام ملک شاه طهماسب و آغاز شاه اسمعیل ثانی اشارت رفته که سلطان حسین میرزا برادرزاده شاه طهماسب بحکومت قندهار و زمین داور و گرمسیرات کنار هیرمند و سجستان مدتها مفتخر بود و در آغاز دولت اسمعیل میرزا بایران آمده عالم فانی را وداع کرد از او پنج پسر ماند محمد حسین میرزا که اسمعیل میرزا او را نیز بکشت و حکم کرده بود که آنها که در قندهارند نیز بقتل آورند چون خبر فوت شاه اسمعیل ثانی بقندهار رسید مظفر حسین میرزا و رستم میرزا و سلطان ابوسعید میرزا و سنجر میرزا نجات یافتند و شاه سلطان محمد قندهار را بمظفر حسین میرزا داد و چون سیستان در دست ملک محمود نامی از اولاد صفاریه بود برادر ظفر نیافتند آخر رستم میرزا به زمین داور قناعت کرد ولی از مظفر حسین میرزا برنجید و مظفر حسین میرزا با ملک محمود مواصلت جسته مراجعت کرده بقندهار و زمین داور آمده اما مواصلت ناقص بوده زفاف اتفاق نیفتاده بمحض قول نامزد شده و دختر در نزد پدرش ملک محمود بوده پس از چندی حمزه بیک ذوالقدر که پیشکار مظفر حسین بود از او مخوف شد و گریخته بزمین داور رفته رستم میرزا را بجنگ برادر برانگیخت و در کنار رود ارغنداب مقاتله کردند مظفر منهزم شد و آخر بمصالحه رسید حمزه بیک مطمئن بسر کار خود در رفته و رستم بازگشت دیگرباره الفت بکلفت تبدیل یافت و باشاره حمزه رستم بقندهار آمد و مسلط شد و مظفر حسین میرزا را بقلعه کلات که بمتانت مشهور است فرستادند و رستم میرزا بر سر ملک محمود حاکم سیستان رفت و در آنجا نیز کاری ساخته نشد باز بزمین داور آمد و حمزه بیک با مظفر حسین میرزا ساخته او را بقندهار آورده استقلال داد پس از چندی حمزه را بکشت رستم میرزا با لشکر زمین داور بقندهار کشیده با برادر مصاف داد ملک محمود سه هزار کس از سیستان بحمایت داماد خود مظفر حسین میرزا بقندهار فرستاده و در روز جنگ رستم میرزا مغلوب شد و بزمین داور بازگشت محمد بیک نامی بجای حمزه بیک کفالت و وکالت یافته بود و مسلط شده که از حکومت قندهار جز نامی مستعار با مظفر حسین میرزا نبود لهذا بسیستان رجوع نمود محمد بیک عریضه فرستاده خواهان مراجعت او شد بازگشت و پس از چندی محمد بیک را بکشته استقلال تمام یافت اما رستم میرزا از او رنجیده در فکر فرصت وقت کار بود و در غلبه اوزبکیه بر هرات طایفه افشار که در فراه بودند رستم حسین میرزا را بفراه بخواندند و بیامد و در یکی از محاربات با سیصد کس از شجعان قزلباش مرتکب جنگ هزار نفر از بهادران اوزبکیه گردید و غلبه یافت و بعضی از امرای قزلباشیه که از شاه عباس رمیده فرار کرده بودند از اطراف بر سر رستم میرزا اجتماع کردند و بعد از استعداد ایلغار کرده بر سر ملک محمود سیستانی رفتند سیستان را بگرفتند و ملک محمود را بکشتند و ملک جلال الدین ولد ملک محمود گریخته استعدادی کرده بر سر رستم میرزا آمد رستم میرزا منهزم شده از سیستان بجانب زمین داور گریخت و از صدمات اوزبکیه از آنجا نیز بیرون شد و بجانب هزاره جات و قلعه قلات رفت و در آنجا بماند و در کار او سامانی بهم نرسید و از برادر نیز التفاتی ندیده لابد بجانب هندوستان رفته بملازمت خدمت اکبرشاه رسید و مظفر حسین میرزا نیز چندین محاربه با اوزبکیه کرده گاهی غالب و گاهی مغلوب بود و آخرالامر از استیلای عبدالله خان اوزبک در قندهار و زمین داور آرام نداشته ناچار بطرف هندوستان رفت و در سال هزار و هشت درگذشت از او سه پسر در هندوستان بماند حیدر میرزا اسمعیل میرزا بهرام میرزا و اما رستم میرزا برادر او که سابقا بهندوستان رفته بود با روزگار در ساخته بخدمت

اکبر پادشاه پرداخته بعد از فوت جلال الدین اکبر نزد شاه سلیم بود و بوسعید میرزا برادر او در سال یکهزار و پنج در گذشت و سنجر میرزا نیز در اواخر آن
سال وفات یافت و تا سال هزار و بیست و پنج رستم میرزای صفوی در هندوستان بود غرض آنکه زمین داور و قندهار از ولایت محمد سلیر ان
انتزاع یافت و اوزبکیه با ملک جلال الدین پسر محمود سیستانی محاربات کردند و بعضی از قلاع سیستان را ضبط نمودند و ملک جلال الدین از راه
کرمان با یران آمده بخدمت شاه عباس رسیده باز بسیستان عود کرده اوزبکیه دیگر بار بر او غلبه کردند ملک عیال خود را برداشته بقندهار رفت
که بجانب هندوستان رود در سالی که شاه عباس خراسان را فتح کردی بخدمت شاه آمده دیگر باره حکومت سیستان یافته بدان ولایت
رفت و چون ذکر حال اولاد بهرام میرزا و انجام کار آنها از اجزای و تتمه وقایع دولت صفویه بود واقعات مفصله ایشان در این مقام که سال فتح
هندوستان است اجمالا ترقیم یافت که تاریخ حاوی و جامع حال آن سلسله بوده باشد و حسن القول فی قصر الکلام و قزلباشیه که از شاه عباس
رو گردان شده مدتی در حدود خراسان خودسری میکردند با هم اتفاق کرده بر سر ترشیز آمدند و سید محمد سلطان اوزبک حاکم ترشیز فرار کرده حال خود
به سلیم سلطان اوزبک باز گفته سلیم سلطان جمعیتی بسیار برداشته در اغنه ترشیز بر سر قزلباشیه آمد جنگ در پیوستند و آخر الامر شکست در قزلباشیه
در افتاده سلیمان خلیفه که سردار قزلباشیه بود گرفتار شده بقتل آمد و همچنین بتدریج در هر قلعه با اوزبکیه منازعه کرده مغلوب و مقتول شدند
و بعضی بهند رفتند و بعضی در تون و طبس ماندند و مصطفی خان با تلیم سلطان اوزبک مقاتله کرده مقتول شد شاه عباس الکای تون و طبس را
بمحراب خان قاجار که مردی عاقل و دانا و با اقتدار بود تفویض فرمود و در آن بلاد استقلال یافت در بیان توجه پادشاه ایران
شاه عباس بهادر خان صفوی الموسوی بجانب گیلان و تفرج و اصطیاد در آن بلاد و انتظام بعضی مهام در آغاز
بهار سال فرخنده فال یکهزار و سه رای حکمت پیرای ملکت آرای شاه عباس بهادر خان صفوی قرار گرفت که بتماشای ولایت گیلان
و صید و شکار افکنی در آن سامان نهضتی واقع شود فرهاد خان روملو که حکومت گیلان بوی مفوض بود بجهت تهیه میزبانی و سرانجام سامان
مهمانی در مقدمه موکب فیروزی کوکب روانه شد و شاه بطارم آمده روزی چند در منجیل و خرزدیل و قریتین طارم که در خوبی هوا و عذوبت آب
و تواتر انهار و تراکم اشجار بکمال روح و صفا و غایت حسن و بهاء داشت توقف فرمود و آن محلی بود در دامان کوه نیفراز آن خاکهای طبقه
بطبقه ساخته و در پایان آن باغات بغایات پرداخته چشمه های صافی خوشگوار از فراز آن جبال جاری و در نشیب ظلال ساری درختان
شکوفه بر سر آورده و فضای هوا را معطر و مشکبو کرده طلع که طلایع سپاه بهار را نیزک بود بر اتلال اغصان دیده بانی همی نمود گلبنی که جهان
خیام سبز ستون سپید سقف بر پای کرده اند که از مرغکان نواسنج پر مطربان دستان ساز است یکی شور زنست و دیگری طنبور نواز است
شاه را بمقتضای هوای جوانی نشاط باده ارغوانی خوش افتاد فرمان داد که ساقیان سیمین ساق انجمن شوند و مطربان چابکدست فراز آیند
و بر بساط سبزه و سمن انجمن کنند ارباب طرب گرد آمدند و بزم آغاز کردند و شاه بشاهد منظور که ساقی مخصوص او بوده اذن جلوس داده فرمود
بیت شکوفه پنبه آسا شد نمودار بیا ساقی زمینا پنبه بردار ساقی آستین بر زد و ساعد سیمین جلوه کرد و آتش کشاده در آب بسته فرو ریخت
هوا را گلگون کرد و صهبای مشکین شاه از آن ماه ساغری چند بگرفت و گویندگان بالحان در آمدند و سر انگشت مطربان بجنبش در آمد گوش
رباب الحقی مالش دادند به نشتر ناخن رگ بربط بخراشیدند زهره و ناله زار بر آمد تسل مرای بزرگ منش نشسته شد و رقاصان خورد سال برخواستند
دست افشان و پای کوب همیشدند چندانکه بساط سبزه لگدکوب شد پای نشاط الحانهای باربدی بکار رفت و دستانهای نکیسایی
آشکار آمد مانی و شاقانزار آرایش خورشید بود و وقتی شاه را آئین جمشید باد نوبهاری از اوراق شکوفه گنج باد آورد می افشاند و ابر آذار
از قطرات ژاله شاد روان مروارید می گسترد کبک دری در دره و کوه نوای کبک دری بر میکشید و فاخته بر سر و سهی سروستان همی سرود
دراج در سبزه زار راه سبز در سبز میزد و چکاوک در فالیز آهنگ فالیزوان میراند و تورنک بر بنفشه طبری نوای پهلوی ساز دادی و هزار دستان
در هر بستان صفیر نشیم کشیدی هر گوشه از آن صحاری مجلس باده بود و در هر مجلسی ساقی ساده جمعی سرمستان قزلباش ارجوزه های شاه خطائی
میراندند و برخی سرخوشان جغتای بیتهای نوائی میخواندند مرغان و مطربان یکدستان میزدند و مستان و هشیاران یکداستان میبودند
شاه والا جاه تاج و تاج کج نهاده و کمربند گوهر آگند بر گشاده بر سورت جام باده و صورت یار ساده گاه دیده بستی و گاه گشودی و با ساقی
ترک لربائی مثال این مقال سرودی رباعی تا باده خوشگوار و رای ساقی هر دم منه تو میه هوشیاری ساقی دلدار قدحی که دور دورش دادن

نه باده قوی به باده خوار ایشان چون دماغها از اندیشه سبک آمد و سرها از خواب گران شد خوان گستردند و خورشهای با بوی مشک و کبابهای تر
و خشک از دراج و تیهو و کبک و تورنگ و بره و آهو بر دستار خوان گستردند شاه و امیران بخوردند و گوش بر بانگ زار عنادل و صوت زیر
قماری خوش بخفتند قریب بغروب مخمور برجستند و بدفع خمار جام عقار بخواستند دیگر روز رای شکار کرد و با باز و یوز و چرغ و صقر و طغرل
روی بمرغزار آورد کلبهای معلم به بیشها تاختند تورنگها را بربایند و شاه و امرا مهرهای کمان و تفنگ از هوا بخاک همی فکندند کوه و در
از کبک دری و تذرو بپرداختند و بیشه و جنگل از ببر و پلنگ خالی شد مرداب و آبدان از بط و قاز تهی آمد و جوی و رود از ماهی سیم و آزاد
محروم گشت شبها هنگام بعیش مدام گذشت و علی الصباح بجانب الکای کهدم نهضت موکب والا مقرر شد اعیان و اعاظم و ولات و اکابر
موکب والا را پذیره شدند و پذیرای مقدم میمنت توام آمدند در شب جمعه ماه جمادی الثانی که شاه سپهر سریر چارم از مسند حوت بخرگاه حمل
تکیه زن شد شاه عباس نیز از منزل کوله بلاهیجان نزول فرمود لاهیجان از فر مقدم شاه ایران رشک فرمای مرو شاهیجان گشت اما علی خان
حاکم گیلان پیه پس از فرط عصیان پای به پیش نهاده غول بغوله فرار و دیو جنگل ادبار گردید و امیره مظفر برادر امیره سیاوش در لشکر بخواب
خرگوش رفت لهذا الحکم شهریار شهرگیر شیراوژن جمعی دلیران شیرشکار به تنبیه و گوشمال آن دو مدبر روباه خصال مامور شدند فرهاد خان
روملو سردار سواران و ایلیان بیک قاجار سرهنگ پیادگان آتشبار شدند یکهزار قدرانداز اصفهانی تفنگدار روانه آمدند و ذوالفقار
خان قرامانلو مامور شد که از راه طالش و استارا با سپاه آذربایجان بر سر لشکر امیره مظفر آید و حضرت شاهنشاهی در لاهیجان بسیر و شکار و
عیش و عشرت پرداخت و بهوای شکار خوک که در آن محال و بلوک در کمال وفور است عزم فرمود سگان شکاری عقور و پیادگان زوبین
دار در رکاب پادشاهی روانه شدند چون شهریار جوانبخت با جمعی امیران و جوانان شنگول بشکارگاه مشهور بزنگول رسیدند از نفیر طبل و نای و
غوغای راکب و راجل بیشه پر گل و لای پر هایاهای شد دلیران شمشیر از نیام برکشیدند و کمانداران سوفار بر زه نهادند شاه تیر و کمان برگرفت
و غرنگ و غریو پیادگان گیلی از چهار سوی برآمد گرازان از درون بیشه برمیدند و یکبار بیرون آمدند گرازان و تازان و دولمه کنان و دندان زنان
روی بسوی موکب شهریاری نهادند بیت بدندان چو پیلان بتن همچو کوه ز ایشان همه خلق گیلان ستوه شاه خدنگ عقاب پران
و دان جانور برگشاد و بهر تیری کارگرازی بزیر خاک بلاک افکند اسبان سواران برمیدند و هر تن را بطرفی کشیدند شاه چون شیر ژیان کینه پای
افشرده و تیر و کمان دست برده بچهارده تیر چهارده گراز بکشت و سواران چون گرگین میلاد همه بترسیدند و چند اسب بزخم و تاز از نیش
گراز مجروح شد گیلانیان در حضور پادشاه بنوک پیشدار خار اگند خوکها چون پنبه زد و کها همی گردانیدند و در پیشگاه شاه بر خاک همی فکندند
بهادران نامی جمع آمده بضرب شمشیر پیکر آن ددان را چاک چاک کردند و دندانهای بعضی را برکشیده قطاس گردن مراکب ساختند
بعد از فراغ از شکار خوک با برقهای شکسته و لجامهای گسسته بمنازل باز آمدند آری بیت چون شکار خوک آمد صید عام رنج بی لقمه خوردن
زان حرام بعرض شاه رسید که جانوران جنگلی بسیارند که بآبادی نیایند و کسی را قدرت احاطه بر آن بهایم نیست شهریار فرمان داد که ده هزار
پیاده و سواره با جمعی از چاکران دربار اطراف بیشه و کوهسار را احاطه نمایند و جانوران را با آواز تفنگ و غریو غژنگ کرهنای و سپید مهره رم
دهند و معابر را از چوب درخت چپر بندند تا شکاری جرگه کرده شود بعد از انجام این مهم شاه گردون بساط بموضع موسوم بکلاطه که دخمه سلاطین
قدیم گیلان در آنجا بوده توجه نموده و در دامن کوهی پر درخت که نارنجستانی بدیع دارد بایستاد و حکم داد که تفنگچیان شکار را از اطراف بمیان
دره درآورند بناگاه ده هزار تفنگ انداز بیکباره هوی در انداختند تفنگها آتش دادند و هوا از دود تاری شد و سپید مهرها بفغان درآوردند جانوران
بالمره بحوالی کوه و دره ازدحام جستند شاه متهورانه رخش در آن میانه راند و همه عقلای عهد در این دلیری حیران بمانده بودند و این کار را خلاف
حزم میشمردند به تیر و تفنگ و شمشیر بسیاری از آن جانوران بر خاک در افکند آنگاه بقراولباشی اذن شکار داد و سواران بشکار پرداختند و زمینها
زمردفام را چون آن پیکانها بلعل ناب سیراب شد آهوی کوتاه لنگ با پلنگ در یک بقعه همخوابه شد و ببر شیرجنگ با غرم سخت چرم در یک زاویه
آغشته ماند چندان بکشتند که سواران کلال گرفتند و صوارم کلول و چندان بزدند که کتائب ملال یافتند و قواضب فلول آخر الامر از آن جرگه
باز آمدند و بخرگه بعیش و ناز پیالهای بلورین پر باده ناب شد و حقه های الماسین پر لعل مذاب شاه دشمن کش دریا کش بیت یکی جام می خواست
از میگسار که کشتی بر او بر بگردی گذار با چنگ و نای و ناز و نوش ماندند روزهای دی و شبهای دوش بخوردند و بخفتند و برخواستند

و بزم بهار شد و داد دل از دوران گرفتند نظم خوش است این بزم اگر ساقی بماند کسی کاین می خورد باقی بماند از آن سرو آمد این بزم دلاویز که تا جا گرم کردی گویدت خیز روز دیگر حضرت شاهنشاهی تماشای بحر خزر و صید ماهی عزم کرد چندانکه در آن شهر دام و شبکه و صیاد و سمک بود باز و ارق و سفاین و کشتی و زورق بر لب دریا و بنادر جمع کردند شاه دریادل بحر کف بر لب دریا آمد شگرف دیوانه مصروع کف بر لب آورده دید که از موجهای خویش در زنجیر است و از دیدنها و هایهای چون ماه نو دلگیر مثنوی یکی اژدها نیلگون پیکرش بر باختر دم بخاور سرش همه دم اخم همه دل شکن همه ریشش برو همه تن دهن ز پنهانش ماهی بماه آمدی هم از بن یکساله راه آمدی از دیدن آن دریای بیکران و آن موجهای گران خدای العظمت یاد کرده و شکار مرغابی و ماهی را بنیاد نهاد کشتی آراسته چون طاوس بجهت شاه بیاوردند چون دریائی در کشتی نشسته مهام بدست گیلانیان کشتیبان داده در سپیدرود در راندند و با آن سوی رود از مرکب دریائی فرود آمد و ماهی بسیار و مرغابی بیشمار در آب و هوا شکار شد و پس از چند روز بلاهیجان مراجعت افتاد و بواسطه اثبات خیانت امیره سیاوش حکم بقتل او شد و کیا فریدون مخلع گردید و شاه بجهت گرمی هوای لاهیجان عزم قزوین فرموده و پس از روزی چند علیخان از بیشه بیرون آمده بخانه یکی از گیلانیان گریخت چاکران پادشاهی اطلاع یافته بگرفتن او رفتند دیگر باره بجنگل گریخته سواران او را تعاقب کردند بعد از زحمتها او را مجروح و بی قوت کرده و تنی چند کشته شدند تا او را گرفتند و با امیر مظفر که گرفتار شده بود در زنجیر کشیدند و بقزوین بردند بعهده شیخ احمد آقا داروغه قزوین که مردی متهور سفاک بود مقرر شد که گرفتاران از القلعة الموت برده نکته الموت بگوش جان ایشان فرو خواند و کامران را در سلک غلامان درگاه منسلک فرمود اگرچه جنایت کرده بود بملاحظه شجاعت مستخلص و معزز شد و بوسعید و طالش کولی یاغی بودند کیا فریدون را به تیغ غدر بکشتند و مجدداً حکم مطاع بگرفتن آنها صادر شد بعد از روزی چند هر دو را در جنگلها جسته گرفته بیاوردند بوسعید اگرچه شجاع بود ولی جوانمردی نداشت چنانکه بغداری و حیله کیا فریدون بکشت لهذا بحکم شاه بقتل اندر آمد میر عباس و خواجه سلطان محمود نیز باشاره شاه در دست ملک جهانگیر کجوری کشته شدند و چند روز در میدان سعادت آباد قزوین بچراغان شب و آذین بندی روز جشن بزرگ وقوع یافت **در بیان سرداری فرهاد خان و حکومت فارس و رفتن با اعتماد الدوله بانتظام امور دزفول و شوشتر و حویزه و عربستان** اعتماد الدوله حاتم بیک اردوبادی و فرهاد خان روملو بانتظام عراق و فارس مامور شدند چون ببروجرد رسیدند معلوم شد که شاهویردی خان حاکم سابق لر کوچک بآنجا آمده و باکتساب مغفرت جوئی مشغول است و را اطمینان داده ملاقات کردند قبول خدمت کرده مخلع شد و بحکومت ملک مقرری خود مفتخر گردید و اردوی اعتماد الدوله بجانب شوشتر حرکت کرد سید مبارک عرب دزفولی که از امرای طاغیه قزلباش باشاره او بآن ولایت رعایت و حمایت میکرد از خبر قرب وصول جیوش پادشاهی از پای قلعه سلاسل کوچ کرده بحویزه بازگشت و جمعی که در دزفول بودند نیز بدو پیوستند عساکر منصوره بپای قلعه شوشتر رسیدند و حکومت آنجا حسب الفرمان پادشاهی بامامقلی خان شاملو مفوض شد و شهر و قلعه بتصرف او درآمد بر سید مبارک عرب بیم و کرب استیلا یافته بعذرخواهی کردار سابقه نامه و رسول فرستاده دم از ارادت و کیشی زد و فرهاد خان باشی چند از خاصان بحوالی ولایت در رفته او را اطمینان داده بواسطه تشیع فطری و سیادت دیگرباره حکومت عربستان بدو داده شد و امرا باردوی خود باز آمدند و چون خاطر از آن ولایات جمع کردند و قلعه سلاسل و شوشتر را تصرف نمودند بطرف کوهگیلویه حرکت نمودند حسن خان افشار که متغلب بر آن ولایت و الی گردیده بود با چند تن از مفسدین گرفته مقید ساختند و حکومت آن بلاد با میرخان افشار که حاکم کازرون بود دادند و کازرون را باسمعیل سلطان افشار سپردند و از قبایل الوار ممسنی و جانکی و بختیاری که در آنجا دو چند سال منال دیوانی نداده بودند ده هزار تومان دریافت نمودند و برسومات ملتزمین رکاب دادند و از آنجا بخطه طیبه شیراز درآمدند و پس از چندی توقف فرهاد خان روملو بهمراهی اعتماد الدوله از راه اصفهان و کاشان بقزوین معاودت و خدمات آنها مطبوع طبع شاه عباس افتاد و مزید اعتبار و اقتدار ایشان شد و ملک جهانگیر رستمداری پسر ملک سلطان محمد حاکم کجور رستمدار نور که پدرش بطریقه الحاد میزیست و خود در ییلاق لار بخدمت حضرت شهریار گردون وقار آمده بود در این سال وهمی براو مستولی شده بی جهتی فرار کرده به رستمدار رفت و هم در این سال از جانب پادشاه روس سفیری خبیر بخدمت شاه بی نظیر آمد و نامه دوستی ختامه و بعضی هدایا آورد مورد التفات بغایات پادشاهی شد **از سوانح این سال یکی وفات سلطان مراد خان بن سلطان سلیم خان عثمانی است** در این سال خیریت مآل سلطان مراد خان بن سلطان سلیم خان بن سلطان سلیمان خان خوانکار روم در چهارم شهر

جمادی الاول طبل رحیل بعالم باقی کوفت وجهانرا وداع و بدرود گفت و در نهصد و هشتاد و دو بسلطنت رسیده بود و بیست و یکسال بدولت و اقبال گذرانیده در زمان او اختلال تمام در امر ایران روی داده زیرا که نقض عهد کرده مصالحتی که فیمابین سلطان سلیمان خان و شاه طهماسب خان بشرایط نسلا بعد نسل مؤکد بیمین بود شکست و چندین هزار لشکر بایران فرستاد و مورخین دول خارجه در تواریخ خود نوشته اند که چند سپاه رومی بایران آمده بودند که هشتاد هزار از عساکر رومیه که با عثمان پاشا بودند در ایران از جوع و تیغ تلف شدند و در جنگلها بمردند و بیست و یک جنگ فیمابین ایرانی و رومیه اتفاق افتاد و در جنگ آخر تبریز را گرفتند و چندین هزار مسلم را اسیر کردند و تا آنگاه مسلمان از مسلمان اسیر نمیبرد و چون رومیه چنین جایز دانستند اوزبکیه نیز بسنت سنیه آن بزرگواران عمل کردند لهذا مسلمانان اوزبکیه و عثمانیه و قزلباشیه یکدیگر را ضعیف نمودند و نتیجه سگان چنین خوشتر بود زیرا که از هر طرف که کشته شود کفار است و صاحب تاریخ عالم آرا نوشته که سلطان را بیست پسر بود اکبر آنها سلطان محمد خان در سنجق خود بود چند سلطان مراد خانزاده روز در میان برف بداشتند و کسی را خبر نکردند و مادرش کسی بطلب او فرستاد در روز یازدهم از در غیر متعارف داخل عمارت خانه سلطانی شد نوزده برادر را بکشت و با پدر بخاک سپرد پس سلطان محمد خان ثالث که سیزدهم خواندگار آل عثمان است بر تخت جلوس کرد و تفصیل حال او در تواریخ عثمانیه مفصل است زیاده از این نگارش پسندیده نیست بلی جهان بماند و جهانبانان همی گذرند و جز نام نیکو و حسن عهد و اعمال خیر باقی نخواهد ماندن بیت اگر پرده برگیری از روی خاک رونی تا بهفتم زمین در مغاک همه فرق شاهان افسر بود رخ نازنینان مهوش بود ریاست بدست کسانی خطاست که از دستشان دستها بر خداست علی ای حال ذوالفقار خان قرامانلو بتعزیت و تهنیت سلطان محمد خان مامور شد و نامه و هدایا را حامل گردید و بعد از سفر استرآباد روانه شد و چون در این سال فی الجمله رفع اختلال سرحدات ایران شده بود پادشاه ایران بفکر انتظام کار خراسان افتاد و فرهاد خان را دولو بسرداری سرحد خراسان و ضبط فیروزکوه و خوار و سمنان و دامغان و بسطام و هزار جریب و بیارجمند مامور فرمود و زمام رتق و فتق امور آن صفحات بکف کفایت کاردانی او محول و مفوض افتاد و او در کمال اجلال و استقلال روانه آن سامان شد در میان ورود بهار و نوروز فیروز قوی ئیل مطابق اربع و الف هجری و عزم یورش خراسان و مدافعه اوزبکیه چون خسرو پیروز آفتاب عالمتاب بجهة اظهار تاثیر عمل از سراچه حوت ببارگاه حمل تکیه زد جهان پیر را جوانی بار بازگشت و قوای ربیعی بنشو طبیعی رخساره دهر کهن را گلگونه کرد هزار گونه بوی و رنگ بصحرا و کوه و سنگ تازه افاضه شد مشاطه هوا رخسار شاهد غبرا را بغازه های زیبا بیاراست و نقاش صبا چهره باغ و راغ را بنقوش الوان بیاراست پرند و پرنیان بر دشت بگستریدند و زنگار و شنگرف بر کوه بپاشیدند گلهای حمرا سر از جامه خضرا بر زدند و بلبل و صلصل بگلبن و سرو بهزار دستان در آمدند شاه که جهان را بمنزله نیر اعظم بود بر دوش چاکران از خلاع گوناگون زیب داد و بزم نوروزی شاهانه ترتیب فرمود عمارت چهل ستون دولتخانه خلد آیین غیرت کاخ خورنق و رشک قصر سدیر آمد بزم خسروانه و مجالس شاهانه آراسته شد پادشاهان و پادشاهزادگان اطراف مامور بتهنیت عید موفور السرور شدند و حاجی محمد خان پادشاه خوارزم و گرگانج و نور محمد خان والی مرو و شاهیجان و میرزا ناصر خان و سید مبارک والی عربستان و سلاطین زادهای گرجستان و سفیران روم و روس و اکابر و اعاظم و حکام و ولات آذربایجان و فارس و عراق و کرمان و کیلان و سیستان و مازندران سراسر بحضور مرحمت ظهور پادشاهی در آمدند جمعی در مجلس عالی اذن جلوس و برخی در سلک عالی مستقیم و شرف پای بوس یافتند خطبا خطبه بنام حضرت رسول صلعم و زوج بتول علیه السلام و ائمه اثنی عشریه مصطفویه و دودمان ستوده صفویه برخواندند طبق طبق گوهر و زر نثار بر آن اسامی بزرگوار بر افشاندند شعرا بعرض مدایح پرداختند و وزرا فرامین خیرات و مبرات آیین خیریت اثر بمهر مبارک مزین ساختند علی الجمله هفته بسور و سرور خورسندی و آذین بندی و چوگان بازی و جولان سازی گذشت و یرلیغ بلیغ شاهی اشتها صادر شد که قشون اطراف و جنگجویان اکناف بزودی چون سیلهای جاری از براری و صحاری عبور کرده بمحیط موکب فیروزی کوکب والا پیوند جویند و بعزم رزم اوزبکیه خراسان راه دامغان پویند در خلال این احوال فرستاده سردار کثیر الاقتدار از طرف دامغان و سمنان رسید که عبدالمؤمن خان اوزبک بمحاصره اسفراین آمده و عرصه بر قلعه گیان بغایت تنگ کرده لهذا شاه عباس منتظر وصول عساکر نگردیده با لشکر ذوالفقار خان که از آذربایجان رسیده بودند چون شیر خشمناک که اثر گور در کنام خود ببیند رخش سبک سیر آهو سیر طلب کرده با قورچیان حاضر رکاب چون برق سوزان و آتش فروزان روی بجانب دیار شرق نهاد و کوچ بر کوچ تواتر یافت تا بشاه چمن بسطام شتافت در چمن بسطام سی هزار

نفر

لشکر خون آشام بشماره آمد مکتوبی بعبدالمؤمن نگاشتن فرمود که چند بار است که آن شاهزاده عالی تبار بتسخیر خراسان قدم رنجه میفرمایند و چون ملاقات قریب میگردد روی بر میتابند اکنون استماع افتاد که در اسفراین بمحاصره رعایای حقیر اشتغال دارند ما مقید باجتماع جنود نگردیدیم با قلیلی از عساکر راه در نوردیدیم اکنون در بسطامیم و از آنجا بعزم ملاقات حرکت خواهد شد توقع اینکه این بار چون هر بار روی برنتابند تا آنچه در مشیت الهی مکنون است بعرصه ظهور آید و رعیت خراسان ازین دو روئی و زحمت بیاسایند و بمحمد سلطان نیز نگارش شد که خودداری نموده که ما هفت روزه بپای قلعه اسفراین خواهیم رسید قطب الدین نامی چلپی بردن نوشته مامور شد و نزد عبدالمؤمن خان شتافت و اردوی همیون بحرکت درآمده که بموعد مقرر بمقصد رسند بعد از وصول نوشته عبدالمؤمن خان گفت که این مکتوب ساخته فرهاد سردار است و پادشاه قزلباشیه را از آشفتگی کار ایران قدرت سفر خراسان نیست و بدین بهانه رسول را بقتل آورده ما هراس و وسواس بر مزاج خانزاده ترکستان مستولی شد بکنکاش پرداخته هر یک از امرا و اتالیقان رائی زدند بعضی بر ثبات اصرار نمودند آخر الامر امرا و اتالیقان خاصه شاه محمد که مؤتمن الدوله عبدالله خان بود گفت بتوقف راضی نیستم که مبادا پادشاه قزلباش آمده باشد و چشم زخمی روی دهد فردا در نزد خان بزرگ منفعل گردیم اولی آنکه چند کس از امرا فرستاده که قریب باردوی قزلباشیه رفته و از حقیقت حال خبر گرفته بما اخبار کنند اگر شاه قزلباشیه آمده است مقابله با او میمون نیست و اگر فرهاد سردار دروغی بر ساخته بر جای خود ساکن شهر را محاصره کنیم اگر پیش آید با او نیز برزنیم قرار کار برین جمله بر نهادند چند نفر از اعاظم امرا مانند محمد قلی دورمش و جانمحمد قراول حاکم بدخشان و سونج محمد بی مشهور بسونج ترکمان حاکم نسا و ابیورد با سیصد سوار بهادر کار آزموده رزم آزمای مردم ربای بخبر گیری بجانب بسطام روانه کردند و باصرار و ابرام و تشدد تمام بمحاصره و تسخیر اسفراین پرداختند چون محمد سلطان حاکم شهر از وصول موکب پادشاهی آگاهی داشت یکهفته مهلت خواسته که پس از هفته کارسازی خود کرده قلعه را تسلیم و خود روانه اردوی فرهاد خان شود اوزبکیه قبول نمودند و مهلت دادند و روز بروز میشمردند تا چه بروز کند اما از آنسوی اردوی کیهان پوی شاهی بسرعت تمام همی آمدند و فرهاد خان و ذوالفقار خان همیشه برسم طلیعه لشکر فیروزی مطالع نیم فرسنگ چون فتح و نصرت پیشاپیش همیشدند روز سیم پیشخانه همیون بقصبه جاجرم رسید سواران اوزبکیه شب در سرآب جاجرم فرود آمدند و صبحگاه براه افتادند ولی جاده معروف شایع را گذاشته احتیاطا از دامان کوه دو فرسنگ پیش آمدند گرد سیاه سپاه بسیار از دور دیدند که از راه مقرره گرما گرم بسوی جاجرم همی آیند از آنجا بازگشته خیام و سرادق چند که نصب شده بود دیدند قوم اوزبکیه بناگاه از دامن کوه بیرون تاخته هفت کس از فرشان را گرفتند و اراده مراجعت کردند برحسب اتفاق چند سوار از ملازمان امرای چرخچی بر دیگران تقدم جسته بودند وقتی از پناه دیوار قلعه و باغ بیرون آمدند جمعی سوار اوزبکیه دیدند از کثرت آن گروه اندیشه نکرده بر سر ایشان تاختند و چون قزلباشیه اندکی بودند اوزبکیه دلیروار ایستاده مدافعه مینمودند سواران قزلباش و مقدمه چرخچیان هراول در رسیدند جنگی گرم در حوالی جاجرم دیده رخش برانگیختند تیغ برافراختند همچو قدر در جوشیدند همچو قضا تاختند اوزبکیه دیگر صلاح در درنگ ندیدند ولی راه فرار بسته بودند رضا دادند که اسیران را دور رها کنند تا رها شوند چنین کردند ولی چنان نشد لاعلاج بدامان کوه فرار نمودند مبارزان قزلباش دست بازنداشته از قفای ایشان شتاب گرفتند حاصل آنکه از سرداران نامدار محمد قلی دورمیش و سونج ترکمان زنده بدست آمدند و جانمحمد قراول حاکم بدخشان بدست الغ خان کشته شد و دیگران نیز در سلک مقتولین نوشته شدند گرفتاران را نزد دولت و اقبال باستقبال موکب همایون فال بردند خواستند گوسفندوار در وقت ورود قربانی کنند شاه والاجاه رخصت نداد و یکی از گرفتاران را بفرمود رها کردند کس همراه کرده از قراولان گذرانیده تا حدود اسفراین بردند و بدو پیغام کرده بود که بعبدالمؤمن بگو اینک رسیدیم و مستعد ملاقاتیم لمؤلفه

بمان تا ببینی یکی رستخیز   همه ناچخ و گرز و شمشیر تیز
چو صحرای محشر یکی رزمگاه   زمین تفته از تاب تیغ و کلاه

همان شب اردوی شاهی کوچ کرده هشت فرسنگ سبیل ایلغار براندند و مقرر شد که از آنجا تا فرمیان چهار فرسنگی اسفراین رفته و صباح روز سیم بعزم رزم اوزبکیه سوار شده بظاهر اسفراین رسند و شب در آبره و فرمیان تهیه جنگ مشغولی نموده جبه و سلاح و اسب و یراق بملتزمین رکاب عطیه همیرفت اما از آنجانب فراریان اوزبکیه بعبدالمؤمن خان رسیدند و رسیدن شاه و گرفتاری سپاه شرح دادند اعیان اوزبکیه بهم برآمدند و دمدمه و همهمه در میان طوایف در افتاد و همانا شش روز از موعد سپردن قلعه گذشته بود محمد ایلچی چیان که رئیس امرا بود بپای قلعه آمده میرزا محمد سلطان بپا ترا بخواند و بملایمت لحنی با او سخنان همی براند که اگر چه یکروز دیگر بوعده سپردن قلعه مانده است طریقه اخلاص و مودت چنان اقتضا کند که روزی قبل از موعد قلعه سپرده شود مورد التفا

خان ترکستان فتوی میرزا محمد سلطان که از آمدن شاه ایران مطلع بود و پشت برکوه لبرز داشت پاسخ داد که فردا رایت شهریار قزلباش در حوالی
قلعه آشکار آید خوشتر آنست که در حضور پادشاه ایران و شهریار توران قلعه سپرده شود که از دو جانب مورد تحسین و آفرین شده باشم محمد امین
دانست که میرزا محمد سلطان از قرب جوار پادشاه ایران مستحضر است و کار از کار گذشته مراتب را بعبدالمؤمن اظهار کرده و در حرکت از پای
قلعه و عدم مقابله با شاه قزلباش اصرار تمام نموده اسب او را بزین کرده پیاده رفتند و او را سوار نموده بدر بردند از اهالی اردوی اوزبکیه تنی باقی نماند
آن سبو بشکست و آن ساقی نماند [illegible] و تیز اتیز راه گریز گرفته از راه رادکان رفته تا ارض اقدس جایی
توقف مصلحت ندانستند میرزا محمد سلطان از قلعه برآمده در منزل مذکور بحضور سلطان ایران رسیده حقیقت حال معروض داشت روز دیگر
بپای قلعه اسفراین نزول اجلال واقع شد در ایلغار ایشی از دنبال اوزبکیه و ترک آن امرا و وزرا مشاوره کردند و با یکدیگر محاوره نمودند یکی
وجه رجحانی بیان کرده بالاخره بملاحظه حال ساکنین ارض اقدس رفتن را ترک کردند چه که در هر دو حال یعنی ماندن عبدالمؤمن و قلعه داری
مشهد مقدس یا رفتن از ارض اقدس بیم زیان و خسران از هر جهت اهالی آن شهر بود لهذا پادشاه ترک تعاقب کرده در این سال بهمین قدر
اکتفا نمود و انتظام استراباد را اولی دید زیرا که اطراف خانه را ایمنی باید که دشمن خانگی تصرفی ننماید

ذکر عزیمت شاه عباس بجانب استراباد و انتظام امور الصفحات و باز آمدن عبدالمؤمن خان بتسخیر سبزوار و قتل و غارت دران دیار و مراجعت شاه عباس بسبزوار و فرار عبدالمؤمن خان بجانب بلخ

و قتیکه شاه عباس حکومت اسفراین را به بوداق خان چگنی داده در استحکام
قلعه و حفر خندق عمیق و سایر لوازم قلعه داری سپارش تمام فرموده بجانب استراباد کوچ فرمود حاجی محمد خان مشهور بحاجم خان پادشاه
خوارزم که در موکب پادشاه بود اراده نمود که میان تراکمه ایل صاین خانی که باو منسوب و در حدود استراباد اقامت داشتند رفته از ایشان استمداد
و استعداد یافته بر بلاد خوارزم دیگر باره استیلا یابد و بمقر حکمرانی سابقه خود شتابد اگرچه شاه عباس را یقین بود که با وجود تسلط و اقتدار عبدالله خان
اوزبک پادشاه ماوراءالنهر این خیال صورت نه بندد ولی او را با اسباب و یراق پادشاهانه که شایسته شان او بود روانه نمود و او با عرب محمد
سلطان پسرش و باباخان برادرزاده اش روانه شد چون علیقلی بیک کرایلی از ینوشه تعلقی و تخلف جسته بود شاه قصد کرد که اگر عاصی است
او را تنبیه کند و اگر خادم است او را با خود باستراباد برد و استراباد را از تراکمه صاین خانی و طایفه سیاه پوشان استرداد و انتزاع فرماید چون
دشت بجرمان مضرب سرادق پادشاهی شد مقرر فرمود که امرای عظام بنه و آغروق و حمال و اثقال خود را با کسانیکه اسب لاغر و زبون دارند [illegible]
فرستند و جمعی زبده و نخبه سپاه بهمراه باشند در منزل ریش سفیدان کرایلی متشفع و عذرخواهی علیقلیخان آمدند و عرضه داشتند که او در قلعه
های حصار است و جرأت آمدن نمیکند حسنخان شاملو بتسخیر قلعه او مامور شد و قلعه مفتوح آمد و قلعه رو بعد گریخت و اراده شاه آن بود که بدان جانب
توجه فرماید و از آنجا باستراباد رود در این حال خبر رسید که عبدالمؤمن خان که فرار کرده بود از بلخ و ماوراءالنهر لشکر فراهم آورده باز گشته سبزوار را
تسخیر کرده و امرای قزلباشیه بواسطه رخصت جمعی لشکریان بعزم مقابله با عبدالمؤمن خان را خلاف حزم میدانستند حضرت پادشاه حکومت
را بلوک دو قسمت نموده هر یک را بمنصور خان و توکل خان داده بهار گرفتن علیقلیخان شاملو مامور و خود متوکلا علی الله بجهة استخلاص شیعیان
سبزوار ایلغار نمود و عبدالمؤمن خان ارک قلعه سبزوار را مفتوح کرده بواسطه سابقه عداوت و غلبه شقاوت صلای قتل عام در داد چندان
خون ریخت که جویهای خون روان شد حتی آنکه اطفال رضیع را بر سینه مادران با شمشیر پاره پاره میکردند و ابقا بر احدی نمینمودند فی الواقع
روح خان بزرگ چنگیز خان را از خود شاد نمود و در عالم دیگر در همسایگی او خانهای عالی بنیاد آباد کرد چه که علمای راسخون فی العلم ماوراءالنهر
و متعصبان متعصب ترکستان فتوی داده بودند که اهالی ایران را که شیعه و قزلباش شده باید چنین کشت و اجر جزیل و ثواب جمیل در قتل آنها است
نعوذ بالله من شرور انفسنا علی ای حال مردان را کشت و زنان را اسیر کرد چندانکه بقیة السیف عجز و لابه کردند و اظهار اطاعت و انابه بر حال کسی نبخشود
و دل وی بر کسی نسوخت خندان خندان بقتل آن بیچارگان دستمندان حکم میکرد تا کردند آنچه کردند چون از کار شهر پرداخت فتح ارک را
وجهه همت ساخت میرزا محمد سلطان ارک نگاه داشته بمدافعه و ممانعه مبادرت جسته و عبدالمؤمن یکی از سرداران اشرار و شریران سردار را با چهار
هزار اوزبک و ترکمان بر سر قلعه صد خرد فرستاد خواجه محمد صد خردی که مردی دلیر و از خواص کیشان پادشاه بود بمدافعه درآمد و از طرفین جنگ
گرم بود و دیدها بی آزرم همانا تیر دعای قلعه گیان بهدف اجابت آمده بناگاه سطح هوا از گرد تیره شد و چشم سما از مرد خیره غبار بقیان آثار کاینات

جو هوا را بکام یک لقمه کرده و اعلام عقاب کردار نسرین چرخ را منقار بکیسه و شمرده غریو طبل و کوس و نفیر کرنا و شندف دماغ افلاکیان را پرده درست
و عکس و تاب کلاه‌های سرخ در تابش آفتاب چرخ نیلی را احمری نمود سلاحها از کثرت برق چون آئینه‌ها در تابش مهر بهی درخشیدی و دیده‌ها را
دیدارش آب در افکندی اوزبکیه که اصلا خبر از ورود شاه و سپاه نداشتند از این حال سراسیمه و مضطرب شدند و خود را در دریای بلا غریق
و در کام اژدهای فنا حریق دیدند و در فرار و هزیمت بر یکدیگر سبقت گرفتند اسب را اسب خوردی و سوار در افتادی و اسبی کمر بر روی کام نهادی
کله‌های اوزبکی چندان افتاده بود که صحرا بر گوسفند خفته نمودی و دستارهای بخاری چندان ریخته که زمین که شعرباف کشمیری بود و فی الواقع
عبدالمؤمن خان نژاد در شجاعت و وقار و سپاه‌کشی قرار دستور تازه بود که همیشه چون آب بازگشتی و چون باد بدر رفتی از غایت سرکشی اسب
توسن تا بلخ بامی عنان نکشید و از کمال ثقل و وقار تا مرو شاهیجان واپس ننگریست الحاصل شاه و سپاه در ظاهر سبزوار رسیدند سبزوار را
چون لاله زار دیدند المؤلفه زبس که کاسه سر بود و کله ساعد دکان کله‌پزان بود دکان قصاب شاه عباس در کمال حرمان و یاس تفقد باز ماندگان
مجروح و کشتگان پر روح پرداخت حکم تکفین و دفن قتلی فرمود با چشمی اشکبار و خشمی آتشبار و انتقام آن کافر ظالم را بعدل خدای عادل و منتقم
حقیقی حوالت کرده قریب آن دعا مستجاب شد و شاه حکومت و تعمیر آن بلاد را بیداق سلطان قاجار که مردی کاردان و مردم‌دار بود محول
فرموده و از آنجا بجانب نیشابور حرکت نمود در آنجا محقق شد که عبدالمؤمن بالیغار ببلخ فرار نموده چون تعاقب را فایده نمی‌نمود و زمستان فراز
آمده و آذوقه در اردو نمانده بود عزم مراجعت کرده بعراق بازگشت و در راه بعلت سرما و قلت علیق دواب بسیار از سپاهیان تلف و سقط شد
و چه بسیار سواران از برف و باران ساقط و شاه در نهایت عز و جاه بقزوین رسید و معلوم شد که در ایام سفر پادشاهی ملک جهانگیر حاکم کجور
که از خدمت شاه رخصت گرفته بر سر مدار رفته بود بر سر تنکابن آمده تاخت و تاز کرده بود و درویش محمد خان بدفع فتنه او رفته حمزه نامی
در گیلان فتنه تازه ساخته جمعی را غارت کرده جمعی را کشته و بر سر خانه درویش محمد خان آمده بالاخره قزلباشیه گیلان او را بدست آورده سرش را
بدرگاه شاه فرستادند شاه فرمود که مردم فتنه نشان را گوشمالی بلیغ دادند و بسیاری بقتل رسیدند و بقیة السیف امان و رعیتی گزیدند و نشسته
نشا با غزل و سلطان چکنی مرحمت شد و الکاء پسر گیلان بفرهاد خان سیورغال داده شد و حکومت فارس بالله‌وردی خان قوللر آقاسی
تفویض یافت و در این سال قلعه که رومیه در سعد و قاص ساخته بودند جامره و جلاف بهمدان اجتماع کرده خراب نمودند چون بشاه عرض شد
مفسدین را جامره را انگشت و حسنعلی خان که حاکم این قسمت بود از حکومت همدان معزول شد تا خلاف عهد با رومیه در مصالحه بعمل نیامده باشد
و در این سال در قزوین در هنگام بهار که مردم بعیش اشتغال داشتند در میانه اوباش و رنود قزوین مخالفت شده اهالی محلات دو دسته
شدند و با یکدیگر منازعه کردند و بهانها از ایشان ببلاد دیگر نشر کرده بعضی حیدری و بعضی نعمتی خواندند و سابقا بوده باری میرقلبابا کوکلتاش
حاکم هرات ایلچیان معتمد با تحف و هدایا بخدمت شاه فرستاده استدعا کرد که بعضی از اهالی خراسان و ترکستان اراده زیارت مکه دارند و از
عبور بایران خوف کنند هرگاه پادشاه رخصت فرماید که بیدغدغه آمد و شد نمایند حکمی صادر شود شاه عباس رخصت داده مثالی نوشتند
بمصحوب اسلام بیک یوزباشی شاملو و فرستاد که میرقلبابا روانه کردند و اهالی ماوراءالنهر بایران آمده معزز و مکرم بمکه رفته مراجعت کردند
و بر ایشان معلوم شد که مایه تفریق و تبغیض این دو فرقه اهل اسلام غالبا علمای جاهل طرفین بوده‌اند والا خدای و رسول و کتاب و مکه و قبله و
اصول و عقاید را چندان تفاوتی نبوده و نخواهد بود که العلم نقطة و کثرها الجاهلون و چه نیکو گفته محمد بن ادریس الشافعی المطلبی نظم ولو کان
رفضا حب آل محمد فلیشهد الثقلان انی رافض **در ذکر بعضی وقایع اتفاقیه متفرقه و صحبت شاه عباس با شعرای عهد**
و ذکر فوت شاه سلطان محمد صفوی ره پوشیده نماناد که شاهان صفویه خاصه شاه طهماسب و شاه عباس در مقام تربیت
علما و فضلا و امرا و شعرا بودند چنانکه احوال هر یک در خاتمه این دفتر بعد از صفویه مرقوم خواهد افتاد و شعرا را امر می‌فرمودند که مدایح و مناقب
گویند و غالب شعرا مناقب حضرت علی بن ابیطالب ع قصاید میگفتند و جایزه‌های بسیار میگرفتند از جمله در این ایام مولانا شانی تکلو مثنوی در
مدح حضرت شاه ولایت ع گفته در مجلس خاص شاهی حاضر شده با نشاد آن میپرداخت تا بدین بیت رسید که گفته بیت اگر دشمن کشد ساغر
و گر دوست بطاق ابروی مردانه اوست مثنا مضمون این بیت قلندرانه در شاه کیفیتی بدیع بخشیده گفت ما ابهای شعرا مناقب حضرت
شاه اولیا نیست ولی در ازای جایزه و صله این یک بیت تو انعامی کنیم و مقرر فرمود که زر مسکوک و ترازوی بزرگ بیاوردند مولانا شانی

در کفه ترازو نهادند و کفه دیگر را پر زر کردند بوزن مولانا کشیدند و همه را باو بخشیدند یکی از آن شعرا درین باب گوید بیت شاهی که بخاک ره برابر شده بود
بر داشتی و بزر برابر کردی　مع القصه شعرا بطمع اینگونه عطایا افتادند و بهوس درخور احسانی رفت مردی هزال که طبعی پلید و فطرتی پلید داشت
شعری گفته چون قابل حضور اعلی نبود کسی وی را در آنحضرت رهبری ننمود روزی که شاه اراده تماشای اسبان خاصه اصطبل داشت آن مرد هزال
حسن نام خودی در طویله انداخته در پناه دوابی کمین کرده در هنگام گردش شاه و دیدن اسبان هر جایگاه حسن هزال خود را بر شاه عرضه کرد
شعری ناخوب و ناشدرست و پست و سست گفته بود قابل تحسینی نیامد بیچاره آهی سرد از دل پر درد برکشیده از عدم سعادت و بخت خود شاکی
شد و قصه ملا ثنائی و بزر کشیدن او را حکایت کرد شاه فرمود آنگاه که ما در خزینه بودیم گفتیم او را بزر کشند اکنون که در اصطبلیم گوییم ترا بسرگین برکشند
و چنین فرمود آنگاه بدو مشت زری کرم نمود این حکایت نیز مطرح نظم و نثر شعرا و ظرفای آن عهد شد و هنوز در دفاتر نگارند و از حسن اخلاق حمیده
آن پادشاه شمارند و درین سال که شاه بسفر نشابور فرموده بود والد ماجد آنحضرت شاه سلطان محمد صفوی که در دولتخانه قزوین خانه نشین
بود بحکم قضای الهی مریض گشته معالجه سودی نداده جهان را بدرود گفت و در آستانه امامزاده حسین قزوین تدفین یافت و از آنجا بعتبات
عالیات عرش درجات حضرت امام حسین ع بردند مدت شصت و شش سال عمر داشته چون شرح حال آن خسرو درویش خصال سابقا مرقوم شده
حاجت بتکرار نخواهد بود　خرم پدر که از وی ماند چنین پسر

ذکر وقایع سال یکهزار و پنج هجری که دهم سال جلوس شاه عباس ماضی و سنه مائه دولت صفویه بوده و بیان توجه شاه بتفرج گیلان و تسخیر بلاد مازندران و گرفتاری ملک بهمن حاکم لاریجان

شاه عباس بهادرخان بعد از انقضای جشن نوروزی از قزوین رای تفرج و شکار ولایات گیلان کرد نخست از راه
کوهدم بشهر رشت متوجه گشت از آنجا بفومن و از آنجا بکسکر نهضت فرمود همه جا شکار کنان و صید افکنان با عیش و عشرت همعنان همی رفت
و بسر چشمهای خوشگوار و بیشه های سبزه زار جامی عقار همی نوشید و چنانکه سابقا شرح داده شد در هر نخچیرگاهی شکاری کرد شکار زنگول نیز
اتفاق افتاد و در قزل آغاج روزی چند توقف کرد و تفرج دریا کنار نیز بر وجه احسن تفریح طبع اعلی کرد و از آنجا باردبیل رفته بزیارت شیخ الآفاق
میر صفی الدین اسحق مشهور و سایر اجداد مبرور پرداخت و از آنجا روی بقزوین آورد سابقا سمت ترقیم یافت که مهد علیا والده شاه عباس
سیده بیگم صبیه میر عبدالله خان مرعشی حسینی بود و نسب او بجناب سید قوام الدین مشهور بمیر بزرگ منتهی میشود و سید در مازندران خروج کرده بسیف
مالک آن ملک شد و اولاد و احفاد او همه صاحب و والی مازندران بودند و بعد از میرعزیزخان خالوی شاه دیگر از این طایفه اولاد ذکوری نماند که وارث
آن ملک شود و دو سه نفر متغلب در مازندران حکومت یافتند سید مظفر مرتضی و الوندبیک دیو از طایفه دیوان آن ولایت و ملک بهمن و هر یک قسمتی از
آن ولایت را ضبط کرده حاکم بودند و خدمتی شایسته نیز بپادشاه نمینمودند شاه عباس فرهادخان سردار را بخواست و فرمود که مازندران ملک طلق
خاصه موروثی من است چرا در دست متغلبان باشد باید آن ولایت را ضبط و معمور نموده گاهی بر سبیل تفرج بدانجا حرکتی کرد شهری و ملکی که کاوس کی
و رستم زال بدان مشقت طالب تسخیر آن بودند با وجود قرب جوار و نسبت امی بدیگران واگذاشتن بی حمیتی است فرهادخان از سواره و پیاده حشمی انبوه
و سپهی همگروه برداشته روی بمازندران کرد از راههای باریک و دره های تنگ و نشیب لاخ پرلای و سنگ عبور کرده بفضای دلگشای آمل آمد و بارسال
رسل و رسایل یوساران وحشی نهاد آن بلاد را رام کرد الحاصل سید مظفر را باستمالت از قلعه بیرون آورده و اطمینان داده بهمراه بخدمت شاه آورد
مقرر شد که مراجعت کرده عیال خود را برداشته بعراق آرد و در هر جا که خواهد رابته و تیول داده شود سید با فرهادخان بمازندران باز آمده
از روش خود نادم شد و در تدبیر کار بود و همانا برفقای مازندران نیز پیغامی کرده که در فکر کار باشند چون فرهادخان و سید مظفر با آمل که از شهرهای
قدیمه مازندرانست رسیدند و طایفه و چاکران ملک بهمن حاکم لاریجان در مقام قلعه داری و خذلان شعاری برآمدند سردار حال ملک
بهمن پرسید گفتند در لاریجانست کسی بسوی او فرستاده و در باب قلعه داری ملازمان او پیامی شد داده عذر ملک بهمن این بود که مرا از این کار
خبری نیست و نه باختیار من این کار کرده اند جماعت آملی گروهی سرکشند و بطمع بحکومت قزلباشیه راضی نمیشوند و الا اخلاص و ارادت
من چنین و چنانست فرهادخان دریافت که این بهمن نادان دروغ گوید و راه خدیعت پوید قلعه را استحکام داده و جمعی با آذوقه و سامان قلعه
داری بدانجا فرستاده اکنون خود را بکناری کشیده و در مغوله خلاف آرمیده است لهذا سردار بکوشش حصار مشغول شد و فتح قلعه بطول
انجامید و سید مظفر نیز از اردوی فرهادخان فرار کرده بشهر ساری که در تصرف او و کسان او بود رفته برج و باره را مضبوط کرده سر بطغیان برآورد

دیلم

دیگر اعاظم و رؤسا و حکام که در اردو بودند اقتدا بجناب سید نموده هر یک باماکن و مکامن خود گریخته و غبار نفاق و شقاق بر انگیختند
بالکلیه پای رجوع اهالی مازندران از اردوی سردار مقطوع شده سردار بی تزلزل بفکر تسخیر حصار مجاهد و مستعد گردیده بالاخره حصار مفتوح
و حصاریان مقتول شدند و کسی از جانب خود در آنجا گذاشته چون سیل جاری بجانب شهر ساری بجنبش درآمد و بتسخیر قلعه دروازه گله که سید
مظفر در آن بود پرداخت سید از قلعه گریخته و بجنگل و بیشه رفت و ساری نیز بیاری باری بتصرف درآمد سید بمعاجین معتاد بوده بدو رسید
و بیمار شده و اسهال یافت هم در اسهال بعالم دیگر شتافت و سردار الوندبیک برادر خود را حاکم ساری کرده بر سر ملک بهمن آمد و این ملک بهمن
پسر ملک کیومرث بن ملک کاؤس و نسل از احفاد کیومرث بن بیستون بن گستهم است که در زمان دولت امیر تیمور گورکانی والی کل رستمدار
و کوتوال قلعه نور بوده و پس از او ولایت رستمدار در میان دو پسرش ملک جهانگیر و ملک اسکندر بدو قسمت منقسم شد یکی نور و توابع و یکی کجور و
مضافات آن و همیشه این قسمتین مقرر و معتبر بود ولی در زمان دولت شاه طهماسب خان سه طبقه از ایشان که بنی اعمام بودند حکومت مینمودند ملک
عزیز والی نور و ملک سلطان محمد بن جهانگیر والی کجور و ملک بهمن مذکور والی لاریجان بود که لاریجان در قدیم الایام از مضافات کجور بود ملک بهمن اگر
چه وسعت ملکش کمتر از آنان بوده ولی مردی زیرک مدبر مزور حیله اندوز فتنه انداز بود و اگرچه دو سه بار بخدمت شاه عباس آمده بود ولی
نفاق داشت و اعیان مازندران را از بازگشت باردوی شاه منع میکرد چنانکه ملک سلطان حسین لواسانی که بشاه خدمت میکرد با وجود قرابت
با ملک بهمن او را گرفته بقتل آورد و عیال او را برسوائی بلاریجان برد و قلعه امل را احکام ساری برشوه حمایت خویش بدو باز گذاشته بودند و در امورات
متابعت وی میکردند مع القصه فرهاد خان بحکم پادشاه پرویز عزم رزم او مامور شد و توپچیان بدانجا رفته توپهای تنین تن ریختند و بر قلعه او
بسته شدند و در لوازم قلعه گیری بکمال اهتمام نمودند جماعت امیری با فرهاد خان موافقتی نمودند و ملک بهمن وردان امیر نامی که رئیس آنها بود بگرفته
بکشت و چون سپاهیان او غالبا از این طایفه بودند از او برمیدند و یکروی و یکدل دولتخواهی پادشاه عهد کردند و راههای مخفی قلعه را مکشوف کردند
و سیبه ها را بقلعه قریب نمودند و از ضرب توپ قلعه کوب تزلزل در ارکان صبر و ثبات ملک بهمن در افتاده پیغام اظهار خلوص فرستاد
سردار جواب داد که علامت صدق این گفتار بیرون آمدن از حصار است و قبول کردن طاعت شهریار بهمن چون از همه سوی خود را در دهان اژدهای
هلاک دید اولی دانست که بیرون آید و تدبیری تازه نماید بمنزل فرهاد خان آمده و خان او را برفتن درون حصار تکلیف کرد سردار قبول نکرده او را نیز
اذن مراجعت نداد مقرر شد که بحضور شاه عباس رفته باشند باتفاق فرهاد خان روانه حضور شد و سپرده بفرهاد خان بماند تا آخر بدست ورثه
ملک سلطان حسین لواسانی بقصاص رسید **ذکر منهزم شدن حاجم خان والی سابق خوارزم از سپاه عبدالله خان اوزبک
و بازگشتن بایران و بعضی وقایعات اتفاقیه** سابقا مرقوم شد که چون شاه عباس بسفر استراباد و اسفراین عزم کرد حاجی محمد خان
والی خوارزم وداع کرده بمیان ایل صاین خانی رفت و جمعی از تراکمه با خان موافقت کرده از راه اترک و ابوالخان بولایت خوارزم درآمد فی
الجمله استقلالی حاصل کرد چون تراکمه صاین خانی از ایلات و احشامات متفرقه بودند بمقام و مسکن خود رجوع نمودند عبدالله خان اوزبک والی
ماوراء النهر چون از آمدن حاجی محمد خان بخوارزم مستحضر شد سپاهی بدفع او روانه کرد بدان نیز کفایت نکرده خود با جمعی از امرا و بهادران اوزبکیه
روانه خوارزم شد بعد از مقاتله حاجی محمد خان و همراهان او منهزم شده فرار کردند بابا خان برادرزاده او در شهر بقلعه داری میپرداخت
ناچار محصور شد اگرچه امید حیاتی از طرفی نداشت از فرط غیرت گرفتاری خود را بدست سپاه عبدالله خان ننگ میدانست تا کار بجائی رسید
که محاصره بچهار ماه رسید و اهل قلعه میل بجانب عبدالله خان کردند و بیم آن بود که بابا خان را بدست آورند بابا خان کشته شدن در عرصه جنگ را
بهتر از گرفتاری در قلعه تنگ دانست خود با معدودی از سواران صف شکن دروازه را گشوده بیرون آمد سپاهیان عبدالله خان گرد او را
بگرفتند او نیز برزم درآمد ساعت بساعت بر گرد او احاطه لشکر بیشتر میشد او نیز به نیزه و شمشیر بگرداگرد خود حمله میبرد تا اطراف او را حلقه وار بگرفتند
و او در آن حلقه تنگ بجنگ مشغول بود تا از کثرت جراحت از قوه حرکت فرو ماند و او را بکشتند و حاجی محمد خان بعد از شکست بطرف ایران آمده
شرم میکرد که بخدمت شاه آید شاه جمعی باستقبال او فرستاده و او را از سرحد ولایت ایران در کمال اعزاز و اکرام بقزوین خواندند و عرب محمد
سلطان فرزندش بخدمت شاه آمده معزز و مکرم مهمان گشته توقف کردند در این سال جمعی از مفسدین طایفه افشار ارشلو که در کوهگیلویه بودند
با امیر خان حاکم آن ولایت یاغی شده در رام هرمز از قصبات آن ولایت جمع شده ابوالفتح بیک نواده خلیل خان را در میانه خود بخانی برداشته

در مقام خودسری برآمدند مهدیقلی خان شاملو حاکم شوشتر با جماعتی قلیل بر سر آن قوم کثیر رفته در میانه رامهرمز و شوشتر محاربه اتفاق افتاده
طایفه افشار منهزم شده بسید مبارک والی عربستان ملتجی شدند چون مهدیقلیخان همواره از رفتار سید شاکی و در ضمن عرایض پادشاهی از
ناهمواری سلوک و شاکی بود سید مبارک را اسباب کار ری بدست آمده با جمعی از اعراب افشار را تقویت نموده در وقتی که مهدیقلیخان از رام
هرمز بشوشتر معاودت میخواست بر سر او آمدند و محاربه کردند مهدیقلیخان منهزم خود را بحصاری در انداخته محصور شد و سید مبارک از
مواخذه پادشاهی اندیشه مند شده مراجعت نمود و شاهویردی حاکم لر کوچک اراده حمایت از مهدیقلیخان کرده چون کار بمصالحه گذشته بود
فسخ عزیمت نموده مهدیقلیخان پس از اطمینان از حصار بدر آمده بشوشتر رفته حقیقت حال را معروض رای علی داشت شاه عباس حکومت
کوهگیلویه را ضمیمه حکومت فارس کرده بالله ویردی خان والی شیراز حکم فرمود که با جماعتی از جنود آن ولایت بتنبیه طایفه افشاریه و قلع
و قمع مفسدین پردازد الله ویردی خان با آن سامان رفته جمعی از مفسدین افشاریه خاصه از شاملو و کندوزلو بقتل آورده و بسیاری از
رؤسای قبایل و اعاظم طوایف لوریه را نیز تادیب و تنبیه نموده بشیراز مراجعت کرده آن صفحه را انتظامی پدید آمد و درین اوقات جمعی از طایفه
اوزبکیه بقصد غارت یزد از راه رباطات مغازه و خندق عبور کردند محراب خان قاجار حاکم طبس علیقلیخان شاملو حاکم یزد را خبر کرده
او شهر را منضبط نموده با پانصد سوار قزلباش و جمعی تفنگچی یزدی از شهر بدر آمده مستعد پیکار شد و اوزبکیه که یکدو هزار کس بودند رسیدند علیقلی
خان تهور بکار برده از جمعیت آن طایفه تشویش نکرده بمحاربه تقدم کرد فیمابین کار بمجادله و مقاتله پیوست اوزبکیه را پای ثبات از پیش
بدر رفته فرار اختیار کردند قریب سیصد نفر از آنها قتیل و اسیر شدند تتمه که فرار کردند در رباط خوریق بمحراب خان قاجار که با جمعی بحمایت اهل
یزد و دفع اوزبکیه می آمد دچار شدند غالبا بقتل رسیدند و آنان که فرار گزیدند در راه از تشنگی و گرسنگی جان سپردند و هلاک شدند و یادگار
سلطان روملو که بسفارت هندوستان رفته بود با فرستادگان شاه والاجاه جلال الدین اکبر پادشاه که میرزا ضیاء الدین و ابونصر نام
داشتند باز آمدند و در اصفهان بشرفیاب حضور پادشاهی شدند و همچنین ایلچیان دیگر از هر جا وارد و صادر گردیدند از جانب میر قلبابا کوکلتاش
که برادر رضاعی عبدالله خان محسوب میشد و حاکم هرات بود ایلچی و عریضه و هدیه رسید و از جانب بیگلربیگی دارالسلام بغداد نیز فرستاده
و عریضه آمد و خبر فوت خان احمد خان حاکم گیلان که بروم رفته بود رسید و ملک جلال الدین خان ولد ملک محمود سیستانی از تسلط سلاطین
اوزبکیه تاب توقف نیاورده از سیستان روی بدربار شهریار ایران کرده در نهایت توقیر و تکریم جالس و هم صحبت مجلس خاص شاه عباس گردید
و سلطان حیدر میرزا ولد سلطان حمزه میرزا که بجهة تشیید مصالحه بروم رفته بود خواندگار او را بتوقف امر فرموده بود درین سال در روم برحمت
ایزدی پیوست و از زحمت دنیوی رست و شاه بواسطه جسارتهای سابقه و لاحقه طایفه تکلو بسیاری را بکشت و قلیلی از ایشان بماندند و
علی یار خان ایلو از طایفه ترکمان صاین خانی که فیمابین گرگان و اترک ساکن بود و از جانب شاه عباس مثال حکومت استراباد داشت وفات یافت
پسرش محمد یار خان نام که جوانی صبیح الوجه رشیق القامه بود بعتبه بوسی پادشاه ایران آمد بمنصب پدر منصوب و باستراباد بازگشت و چون
سواران اوزبکیه با اطراف بسطام و دامغان تاخت و تاز میکردند حسینی خان مصاحب قاجار حاکم ری با بعضی امرا بسرحدات سمنان و دامغان و
بسطام مامور شدند و آن صفحه را انتظام کردند و چندبار با سواران اوزبکیه در هر جا مجادله کردند و غالب آمدند و اوزبکیه پای در دامن ادب پیچیدند و
کرد اسفعات تکرد پیمود و در دشت علیخان تکلو به حکومت کرایلی رفت و قلعه های حصار نام علیخان بتصرف درآمد و خود پریشان در بیابان دربدر شد

ذکر تسخیر مازندران و خلاف حاکم لرستان و ایلغار شاه عباس بلرستان و گرفتاری شاهویردی خان بر مرحله شناسان
وادی دانش مخفی مباد که ولایت رستمدار فیمابین مازندران و گیلان واقعست طولش از آمل تا تنکابن گیلانست و عرضش از کوه دماوند تا لنگا
دریای مازندرانست و مشتمل است بر کوهستان و دشتستان در عهد خلفای بنی العباس کل ولایت رستمدار و مضافات آن دیار در تصرف اجداد
ملک کیومرث بن بیستون بن گستهم بادوسپانی بود که نسب ایشان بجاماسب بن فیروز عم انوشیروان بن قباد ساسانی میرسد و تفصیل حال آن طایفه
در تواریخ خاصه تاریخ طبرستان که سید مرعشی نگاشته مبسوطست و در قدیم شهر معروف رستمدار رویان بوده که دارالملک ملوک و حاکم نشین
هر ملوک محسوب میشده و اکنون جز نامی از آن نمانده و چنانکه اشارتی رفت ملک بهمن از تصرف گیتی دست امید کوتاه کرد و پسرش ملک کیخسرو
در سن هفده سالگی با خزاین پدر بقلعه دشمنکور رفت چون قدرت تخالف و قوت توقف نداشت بخدمت شاه آمد و لاریجان و دشمنکور ضبط

دیوان شاهی شد و ملک جهانگیر حاکم کجور در قلعه ماران که محصور گردید توپچی شاهی بپای قلعه رفته توپ بزرگ ریخته و تمام کرده و بر قلعه ماران زدند ماران
او هم موران شدند مدت چهار ماه این محاصره امتداد یافته بود ملک جهانگیر از جان و جهان سیر شده بقلعه دیگر رفته قلعه مفتوح شد او را نیز در مشتها
بگرفتند و بحضور شاه بردند و دولت این طبقه ملوک رستمدار نیز انقراض یافت و شاه عباس از شاهوردی خان حاکم لرستان سابقاً رنجیده خاطر
بود و در این اوقات بیفزود چه که سید بر ولد سید مبارک والی عربستان که برسم نوا در حضرت پادشاهی بود بیمرخصی فرار کرده روانه عربستان
شد و در حدود لرستان بدست کماشتگان شاهوردی خان افتاد شاه عباس ابوالقاسم بیک ابوعلی را باحضار سید بر فرستاده شاهوردی
خان او را نداده و در میانه او و فرستاده شاه سخنان سخیف و تسبیح رد و بدل شده بود و شاه از آن گفتار آگاه گردید و در این ایام که شاهوردی
در خرم آباد می زیست شاه عباس برفتن اصفهان آوازه در افکند و از قزوین حرکت کرد و تا بلده ساوه آمده رفته عنان یکران صرصر رفتار را
بجانب بروجرد معطوف فرمود و در یک شبانروز بیست و پنج فرسنگ قطع شده بود زیاده از پانصد کس از ملتزمین رکاب قدرت همراهی نیافتند
در راه و نیمراه بماندند شاه لختی آسایش فرمود شبانه تا صباح هشت فرسنگ دیگر پیمود چون بلرستان و خرم آباد رسید معلوم شد که شاهوردی
از تشویش و دغدغه وقتی که حرکت سفر اصفهان شاه را شنیده از خرم آباد رمیده زنان و اسباب گرانبهای خود را برداشته فرار نموده
قورچیان پادشاهی بتعاقب او مامور شدند و او را در قلعه جنگلا از توابع سرحدات بغداد بچنگ در آوردند و بحضور شاه کشانیدند و بسیاست دیار
از پای در افکندند حکومت لرستان بحسینخان ولد منصور بیک مفوض شد و شاه مظفر و منصور بدار السلطنه مراجعت فرمود علیخان کرایلی نیز بسبب
دولتخواهان پادشاهی در افتاده بسیاست برسید و دیده جهان بین از جهان بپوشید و هم در آن حالت درگذشت و بر حسب امر شاه دیگر باره
فرهاد خان سردار بمازندران رفته که قلعه اولاد دیو که در دست الوند دیو از اهالی سوادکوه مشهور است بود تسخیر کند و الوند او را رکمند اطاعت
در کشید اما الوند چندی در قلعه بمانده قلعه را بکسان خود سپرده به بیشه و کوه گریخته بالاخره قلعه مسخر شد و فی الحقیقه دار المرز مازندران و نور و کجور
و گیلان و لرستان در این سال صافی و مستخلص گردید و چون دار السلطنه قزوین بعلت قلت آب توقف شاه و سپاه را برنمی‌تافت شاه عباس
باصفهان رفته مقرر کرد که عمارات عالیه و بساتین با صفا طرح انداختند و باغ و عمارت و محله و شهر و پل و مسجد متعدد ساختند و در این سال
که یکهزار و شش هجری بود اصفهان مستقر و مقر تخت حشمت و دار الملک خسرو فریدون شوکت گشت و ذکر عمارات و ابنیه آن اجمالاً در مقام خود
مرقوم خواهد شد و الکسندر خان و سیمون خان سلاطین گرجستان تحف و هدایا با چند تن از جوانان موزون الخلقه یوسف جمال و دختران صبیحه
شیرین تمثال بجهة خدمات بیرون و درون مجلس پادشاه پرویز خصال فرستادند و بردند و در مقام خود مستحسن افتاد و چون در بلاد ایران انتظام
حاصل شده بود شاه تصمیم عزم تسخیر ارض اقدس و استخلاص خراسان و تهیه یورش باساق هرات و بلخ فرمود و از ماوراء النهر اخبار مختلفه می‌آمد
و عبدالله خان و عبدالمؤمن خان بیکدیگر افتاده بودند و شاه منتظر فتوحات غیبی بود که چه صورت نماید که مغلوب و که غالب شود تا سر کار
با کجا افتد در این میانه خبر منازعه پدر با پسر رسید و از دنبال فرار عبدالله خان متشخص شد در قفای این اخبار خجسته خبر بیماری عبدالله خان
اوزبک انتشار یافت و صاحب طبعان قزلباشیه مضمون این بیت مترنم بودند بیت قاصدی مژده بیماری عیار آورد جان فدا کیش که رستا
خبری بهتر از این مقارن این حال خبری بهتر از این رسید که عبدالله خان درگذشت و عبدالمؤمن خان پادشاه ماوراء النهر گشت و شاه
بر یورش خراسان و رزم عبدالمؤمن عزم جزم کرده همی رفتند و بحوالی مشهد مقدس بودند که تازه تر از تازه تری رسید خبر آمد که عبدالمؤمن خان
هدف تیر اجل گردیده و بشمشیر تقدیر در خون خود غلطیده و در میانه سر و تنش بعد المشرقین واقع گردیده است چنانکه مجمل این اشارات در رشته
عبارات خواهد آمد **در ذکر مجملی از حالات عبدالله خان و عبدالمؤمن خان اوزبک و کیفیت مرگ این و قتل آن و
اختلافات اهالی و اعالی ترکستان** تبیین این مقال آنکه چون عبدالله خان بن اسکندر خان اوزبک را بجز عبدالمؤمن خان
پسری نبوده در تقویت و تربیت او باقصی الغایه اهتمام مینمود و اگرچه قانون اوزبکیه چنگیزی نژاد آن است که پادشاه را خان مینامند و
اطلاق این لقب منحصر بفرد است و شاهزادگان را سلطان یا توره میخوانند از غایت محبتی که با پسرش داشت او را با اسم خان خطاب میکرد و خلایق
عبدالله خان را خان کلان و عبدالمؤمن را خان خرد میخواندند و عبدالله خان چون مضایقه نداشت و حکومت بلخ و طخارستان را بوی داده بود
و او بحمایت پدر بدخشان را نیز از سلطان زادگان جغتای انتزاع کرده بود و مشهد مقدس و نیشابور و بعضی بلاد خراسان را بتصرف در آورده

بواسطه قرب جوار متوقع بود که هرات بوی التفات شود و عبدالله خان بواسطه جوانی و قلت تجربه روزگار در این امر اقدام نمیفرمود و چنانکه مذکور
شد حکومت هرات را بمیر قلبابا کوکلتاش که مردی عاقل و باسلوک و مردم دار بود واگذاشت و آنچه از خراسان بدست آمده بود نیز بامرای
بزرگ داده بجلی احشام آنها با عبدالمؤمن بود و دین محمد سلطان ولد جانی بیک سلطان خواهرزاده خود را که به تیلیم سلطان مشهور بود
با برادران و در خراسان الکا داده بود و بعبدالمؤمن میگفت که تو ولیعهد منی همه ولایت از تست و از این رهگذر باطنا عبدالمؤمن از پدر آزرده
خاطر بود و جرأت بر آن نمینمود ولی مشهد و نیشابور را که او مفتوح کرده بود عبدالله خان باو واگذاشته در آنها تصرفی نکرده بود و عبدالمؤمن
چون نسا و ابیورد و درون و باغباد و سایر محال موروثی نور محمد خان بن ابو المحمد خان بن دین محمد خان از او گرفت اساس سلطنت و جلال
بیفزود و بیست هزار سوار خاصه جمع کرد و متوقع بود که نام سلطنت با عبدالله خان باشد و حقیقت با او اختصاص یابد و بمفاد الملک عقیم
پدرش راضی نمیشد تا فرزند صریحا بپدر گفت که اگر هرات را بمن ندهی خود بغلبه و قدرت از کوکلتاش خواهم گرفت پدر از پسر برنجید و بامرا
حکم کرد که بی اذن من با او امر و نواهی او متابعت ننمائید بالجمله در سنه یکهزار و شش عبدالله خان که در بخارا مقر داشت از راه چارجو
بمرو شکار آمد و میر کوکلتاش از هرات بخدمت او رفت و تکلیف بردن هرات کرد مقارن این حال عبدالمؤمن نیز از بلخ با سه هزار سوار بمرو
آمده با پدر بهرات آمدند و عبدالمؤمن از پدر درخواست که از هرات ببلخ گراید و بمهمانی او آید و پدر وعده کرد و او خود پیشتر ببلخ رفته تهیه کار
خود پرداخت کوکلتاش و بعضی امرا مصلحت ندیدند و عبدالله خان نیز از راه چارجو بخارا بازگشت و ببلخ نرفت عبدالمؤمن خان را یقین
افتاد که پدر بسعایت کوکلتاش با او گمان بد کرده بهانه مشهد بهرات آمد و کوکلتاش را باستقبال خواند وی نرفت و ساوری فرستاد
در روبست شهر بست و بحصار نشست حیلتهای عبدالمؤمن حاصلی نداد ناچار ببلخ بازگشت کوکلتاش ماجرا در واقعه بخان کلان عرضه کرد
خان در او تحسین و تقویت نمود و از راه دادن پسر بهرات منع بلیغ فرموده و ماده خلاف روز بروز غلیظ‌تر شد تا عبدالله خان وقتی بشکار جوالی
قرشی فرمود عبدالمؤمن بی اذن پدر بهانه یورش بدخشان پنجهزار کس گرد کرده بقصد قرشی از معبر ترمذ ایلغار کرد عبدالله خان را خبر دادند
سراسیمه ببخارا گریخت پسر بمنزل خان آمده خان از رفته و اسباب مجلس و بزم را چیده دید از دنبال ایلغار کرده بوی نرسیده ببخارا آمد
و دروازه را بسته دید کس فرستاده اظهار شوق خدمت کرد پدر رو برای او نداده و لشکرها را ببخارا بخواند عبدالمؤمن ببلخ رفته عبدالله خان
بعد از وصول سپاه بسیار از بخارا برآمده قصد بلخ کرد عبدالمؤمن نیز در کنار آب مستعد مقاتله نشست مصلحان در میانه افتاد هر دو را
بمقر خود باز گردانیدند و سلاطین قزاق فرصت یافته سر بطغیان برکشیدند با سپاه عبدالله محاربه کردند و مظفر شدند و جمعی از نزدیکان
عبدالله خان بقتل رسیدند و فتور تمام بدولت خان روی داد از غایت غیرت بیمار شده در بستر افتاد و علاج نیافت و امرا ناچار
بعبدالمؤمن خان اخبار کردند وی قصد سمرقند کرد و عبدالله خان از حیات خود نومید شد کوکلتاش را گفت تا من زنده ام بهرات باز رو
وی قصد رفتن کرد و امرا او را مانع شده بجانب عبدالمؤمن بردند و عبدالله خان بمرد در راه کوکلتاش بخان رسید و بقتل آورده و
بسوی سمرقند ایلغار کرده و حاجی بی نام را بحکومت هرات فرستاد مع القصه بسمرقند آمده بر مسند خانیت ماوراءالنهر جلوس کرد و منوبان
و میرزادگان را انگشت سطوت و منصور ببخارا اندر آمد سوای پیر محمد نامی از زبک که مردی فنونی درویش بود و او را قابل امری نمیشمرد کبیر و صغیر امرا
زادگان را بکشت از بخارا با لشکری عظیم قصد خراسان و ایران کرد اما ببلخ بازگشت که از آنجا بمشهد آید امرا که از وی متوهم بودند
ناچار باوی بسر راهی مینمودند دانستند که چون ببلخ آید غره عمر ایشان بسر نشیب گراید در دفع او همداستان شدند چون روز گرم بود
او در شب سیر مینمود و یک تیر پرتاب سپاهیان از او دور می آمدند خود با چند نفر از محرمان صحبت داشته قطع راه میکرد در شبی که از کنار
قریه عبور داشت بهادران پیشتر آمده در سایه دیوار رحمانهار آبره نموده کمین کردند سپاهیان پیشرو در گذشتند عبدالمؤمن با چند تن مخصوص
بروشنی مشعل و فانوس راه می سپرد چون نزدیک رسید تیری بسیر آمد تیر دلاوران از کمان جستن کرد و بر سینه او نشستن چه اگر این تیر خطا شدی در حقیقت
خطا بودی خان کلان چون لخت کوهی از فراز زین بر زمین افتاد مشعل داران مشعل بیفکنده بگریختند و همراهان بدر رفتند بهادران نزدیک
بر سر وی آمدند و سر او را از تن جدا کردند کمتر از محرمان او مرد با آن خان قسی القلب سفاک بود و را نیز پاره پاره کردند و بر نشستند و قصه با امرا
مهد تعهد و اعتضند سر او را برداشته همان شب ببخارا شدند عبدالمؤمن را تن بی سر در راه بیفتاده بود و از رواح اشقیا در دیگر سرا او را پذیره

کردند

کردندی و بر صدر مقام خود خواندندی پیشینیان را گمان آن بود که خان در پس است و پیشینیان چون بدان مقام رسیدندی تنی بی سر گشته دیدند حیرت
کردند که خان در عرض راه گرفتار گشته و بخون در آغشته شی فرود آمد آن مرد پاره پاره را بشناخت دیگری بر سر خان آمد از لباس و هیئت دانست که
اوست دیگران را خبر کرد پیاده شدند و بعینه او را بدیدند و اردو بهم بر آمد هر یک از راهی ببخارا و سمرقند بازگشتند و غالب مردم در آن روز وی را ندیدند و گمان
بردند که خان بشکار رفته و ندانسته که خود شکار چنگ اجل گشته ایلغار دو پس از اطلاع گروه گروه شدند و هر گروهی بشهری آمدند امرای عبدالله خانی
در بخارا انجانی پیر محمد خان کوکناری که جز او نمانده بود دعوی کردند و ملازمان عبدالمؤمن بکودک دو ساله وی رغبت نمودند بالاخره بر سلطنت
جانی بیک سلطان خواهرزاده عبدالله خان که پدر دین محمد خان و باقی خان بود و بحکم عبدالله خان بحبس گرفتار اتفاق کردند ولی زوجه عبادالله
سلطان برادر عبدالله خان مدعی شد که مرا فرزندیست بی پدر و برادرزاده بر خواهرزاده رجحان دارد گفتند ما نشنیده ایم که عبادالله سلطان
پسری باشد گفت از بیم اعادی پنهان کردم و گفتم دختر است و بر مردم روی پوشیده ماند اینک حاضر است چون بیامد دختروار گیسوی دراز
داشت و بلباس نسوان ملبس بود سرش باستره ستردند و معجرش بکلاه بدل کردند و امرا تجسس و تفحص در این باب را مصلحت وقت ندانستند و مبهم الی
شمرده وی را خان خواندند و بانوی مذکور برتق و فتق امورات پرداخت و بی اجازت وی امرا را مجال و قدرت دخل نبودی و سرانگشت حکمت
وی از آفت خود گرهها و عقدها گشودی مع القصه از جانب حدش که عبدالامین جان نام بود به پیر محمد خان نامه نوشته شد و او را انجانی بخارا و سمرقند
تهنیت گفتند و ضمنا خواهش کردند که عبدالامین خان را بمنزله فرزند خود شمارد و طغیان سنانرا بوی واگذارد امرای بخارا در نهان و آشکار چند
از خواتونان و زنکیه پرسش کردند کسی تصدیق نکرد که عبادالله را عبدالامین نام پسری بوده باشد مع هذا بجهة حفظ دولت تمکین کردند و پیر محمد خان
در ملاطفه او را بفرزندی خطاب کرد و بلخ و ممالک عبدالمؤمن خان را بدو مخصوص داشت مشروط بر اینکه در بلخ سکه بزند و در خطبه نام خود را
تقدیم ندهد ما مجملی از حال جانی بیک سلطان اینکه وی پدر تلیم سلطان و خواهرزاده عبدالله خان و او را محبوس کرده بود و پسر وی تلیم سلطان که با
عبدالمؤمن خان صفائی نداشت و اظهار اخلاصی بشاه عباس مینمود جمعیتی کرده بر سر هرات آمده بود و در آنوقت خبر رسید که عبدالمؤمن مقتول
شده حاجی بی که از جانب عبدالمؤمن بحکومت هرات آمده بود ناچار او را بهرات آورده لقب خانی داد و بدین محمد خان ملقب گردید و چون پدر کلان
وی یار محمد خان از یکه تازان گشته بود و اسم خانی بروی که اکبر بود نهادند و امرای خراسان تمکین کردند و دین محمد خان برادر کهتر خود ولی محمد خان را بمرو
فرستاد و ابو المحمد بی که حاکم مشهد مقدس بود فرار نموده و بجانب سرخس رفت و در وقتی که فرهاد خان از جانب شاه عباس بخراسان مامور
بود و نزدیک آمده بود از این امر مطلع شده بمشهد مقدس آمده تصرف کرد و تفصیل آن در ضمن سفر شاه عباس مفصلا مرقوم خواهد شد در ذکر

نهضت رایات نصرت آیات شاه عباس صفوی ماضی بجانب خراسان و رفتن حاجم خان بخوارزم و خبر قتل

عبدالمؤمن بشاه عباس رسیدن حضرت پادشاه آسمان کریاس شاه عباس در آغاز شهر صیام بکاشان آمده از آنجا بمازندران و از راه
چارده به بسطام و فندوان از هر جا در چمن بسطام جمع آمده بغیر سپاه فارس و کرمان که مقرر شده بود از راه یزد و بیابانک بخراسان آیند سی هزار
کس در روز سان عرضه کردند و اخبار ماوراءالنهر چنانکه گذشت تدریجا همی رسید که عبدالمؤمن خان بر جای پدر تکیه کرده کوکلتاش را کشته
و جمعی مخالفین را از میان برداشته و با غلبه و استقلال و سپاه بسیار متوجه خراسان خواهد بود و امرای شاهی از اخبار حشمت و شوکت او
خالی از دهشتی نبودند و در پرده از این یورش شاه را منع مینمودند شاه عباس از همت بلند سخنان پست ایشان التفاتی نمیکرد و تسخیر ارض
اقدس عزم جزم داشت و نظمی در امورات استراباد داده در این اثنا از جانب تلیم سلطان که هنوز مرتبه خانی نیافته بود و از عبدالمؤمن اندیشه
ناک بود پیغام مخلصانه همی آمد و شکوه از عبدالمؤمن خان همیکرد و خود را دولتخواه و ملتجی بدولت صفویه جلوه همیکرد شاه نیز بدو مراسله دوستانه
نگاشته و چند راس اسب تازی بدو انعام داشته و شاه در بین راه حاجی محمد خان والی خوارزم را با اسباب حشمت و سپاه و تقویت
از جانب استراباد بخوارزم روانه فرمود و بقبایل ترکمانیه گرگان در خدمتگذاری او رقیمه جات متحدانه مرقوم شد بردی سلطان و الغ میرزا
پسرهای حاجم خان در خدمت شاه بماندند و خود با عزت محمد سلطان و سایر فرزندان از راه جاجرم بجانب خوارزم شدند و فرهاد خان
قرامانلوی سردار و ذوالفقار خان برادر او با ده هزار سپاه کینه خواه مقدمة الجیش و چرخچی سپاه شاه شده یکمنزل پیشاپیش همی رفتند و شاه
نامه بعبدالمؤمن نگاشت و روح الله بیک ذوالقدر که یساول صحبت بود مامور شد حاصل مطلب مقابله و مقاتله و خبر آمدن و مستعد اقتتال

بودن و اظهار اینکه تا بلخ و بخارا عنان مراکب مواکب کتائب ما کشیده نخواهد شد در هرجا باستقبال اقبال مینمایند ما حاضریم و بتقدیر ربانی تن
در داده ایم و بعد از این مراسله مقرر شد که شاهزادگان خرد سال خاصه محمد باقر میرزا باصفهان بازگردانند و سپاه مستعد یورش طویل
باشند و اوزبکیه که در نیشابور بودند از صیت جلالت پادشاهی فرار گزیدند و نیشابور مستخلص شد و میرزا محمد سلطان بیات حاکم سبزوار بسپرده
آمد و یکمنزل متعاقب فرهاد خان سردار اردوی پادشاهی چون شگرف دریای مواج کوه و صحرا را مملو کرده همی رفتند و چنانکه مذکور شد
خبر قتل عبدالمؤمن بطوس رسید ابو المحمد بیک حاکم مشهد با متابعین خود مشهد را بی حمله عاری کرده بجانب سرخس رفتند و خبر بفرهاد خان رسید
روی بمشهد کرده وارد گردید و کس فرستاده از این اخبار شاه را مژده دادند چون بشوق زیارت حضرت امام همام علی ابن موسی الرضا آن شاه
اسلام حرکت همی کرد از این فتوح مسرت و سرور شگرف روی داد در بیست و چهارم ذی حجه بر لب رودخانه شهر طوس نزول سعادت
مانوس وقوع یافت دیگر روز بقصد ورود و زیارت آن مرقد مطهر حرکت نموده از لب رود و دست تعد ثنا و درود مصمم زیارت و ورود
گردید

ذکر ورود شاه عباس صفوی بمشهد مقدس رضوی و از آنجا بیرون آمدن و بعزم تسخیر هرات و مقابله با دین محمد خان اوزبک کشته شدن او در جنگ

در روز فیروز بیست و پنجم ذی حجه شاه عباس موسوی الحسینی با چهل هزار سوار
و پیاده روی بجانب شهر طوس نهاده چون لختی راه سپرد آثار گنبد مبارک حضرت امام والامقام غریب شهید معصوم مسموم علی ابن موسی
الرضا علیهما التحیة والثنا نمودار آمد شاه درویش نژاد صوفی صافی اعتقاد سواری را خلاف ادب دانسته خود را از اسب پیلتن بخاک
افکند و ما هرچه امیر و وزیر و برنا و پیر همراه داشت پیاده رخ نیاز بر خاک عجز و مسکنت نهاده از روی حضور قلب قصد زمین بوس امام جن
والانس سلطان طوس یعنی بیت ذات علی کبریا نور جلی مصطفی سر خفی مرتضی فرزند موسی بوالحسن کرد از آنجا که ارادت آن سید والا
نسب و سعادت آن خسرو عالی حسب بود اشک از دیده حقیقت بین باریدن گرفت و از جسارتهای چندین ساله ارباب نفاق در آن حرم
عرش وثاق و سفک دماء و سبی نساء شیعیان و خدام آن رواق گردون طاق زاریدن آغاز کرد سپاه اخلاص آگاه بموافقت و متابعت
شاه پایها برهنه کردند و چشمها پر آب با ادبی تمام مستعد ارادت آن امام همام شدند و شعشعه قبه همیون در دیده دیده وران آتش طور و مشعل نور
همی نمود و چون محرمان حرم احرام آن حرم کعبه توام بسته بصدق و وفا و سعی و صفا قدم بر داشته از خار و خاره متالم نگردیده همی رفتند
بترنم امثال این ابیات تکلم همی کردند نظم طوس حریم حرم کبریاست　مدفن پاک شه پاکان رضاست　کعبه اگر خانه آب و گل است
طوس رضا کعبه جان و دل است　آینه سینه سیناست طوس　خوابگه بضعه موسی است طوس　مهبط انوار الهی است طوس　جلوه که حضرت
شاهی است طوس　کعبه بود سجده که خاکیان　طوس رضا کعبه افلاکیان　و همچنین پیاده می آمدند تا پایها از خلیدن خار و دریدن خارا
پرخون شد از فرط خلوص گفتی بر گل حمرا همی روند و بر پرنیان و خارا همی چمند شاه برهنه پای و فکنده سر گشاده دمع و شکسته دل بحکم
ادب و حضور قدم بر خار و خاره گذاشته چندانکه خوش آمدگویان بهر لباسی ممانعت و دلسوزی و خیرخواهی خواستند سودی نداد
بلکه دلالت بر قلت اخلاص آنان کرد همچنین با خدم و حشم تا حرم محترم آمده بروضه مقدسه رفته سعادت تلثیم یافت و آن مرقد مطهر را از اسباب
و زیوری که سلاطین بر سبیل نذورات بدانجا فرستاده بودند عاری دید معلوم شد که اوزبکیه در ایام توقف هرچه بوده تصرف
کرده اند ارباب مناصب بردن قنادیل فتوی داده اند و ظروف و اوانی و سیم و زری که در آن بقعه شریفه بوده اسراف و بدعت خوانده
و از میان برده اند بعضی را بحکام داده و برخی را خود خورده اند علمای کلان ماوراءالنهر ثروت اهل آن شهر را نیز رخصت فرموده مال آنها را
بنام ابن السبیل و ایتام گرفته اند عربیه عجبت من شیخ و من زهده　یذکر النار و اهوالها　یکره ان یشرب فی فضة　و یشرب الفضة ان نالها
مع القصه شاه بعضی نذورات کرد که بعد از آن بعمل آید و در مقام خود گفته آید حکومت آن شهر ویران و سرپرستی آن مردم پریشان را ببداق خان
چگنی سپارش کرد بعد از شرایط زیارت بچهار باغ رفته گرفتاران اوزبکیه را که در جام اسیر سپاه بهرام صمصام شده بودند بحضور آوردند محقق
شد که چنانکه گذشت تلیم سلطان دین محمد خان صاحب اختیار هرات شده و قریب بیست هزار کس مهیا کرده اراده یورش خراسان دارد
شاه دین پناه که مروج دین محمدی بود فرهاد خان را بمقابله دین محمد خان مامور کرده روانه فرمود و خود بعد از سه روز حکم بحرکت سپاه
داد و شاهقلی بیک بیاتر را با پانصد سوار در رکاب نور محمد خان اوزبک که همراه بود بضبط نسا و مرو و ابیورد بلاد سابقه او فرستاد و خود راه

هرات بر گرفت و معلوم شد که دین محمد خان اراده دارد که هرات را با باقی خان برادر خود بسپارد و بماوراء النهر رفته احتشاد حشم کرده بمقابله سپاه
شاه آید شاه جنگ قلعه و شهر را مایه تعطیل دانسته تدبیری اندیشید که بفرهاد خان حکم رود که یکمنزل مراجعت کند تا دین محمد خان دلیر شده
از شهر برآید و بصحرا درآید آنگاه غازیان منصور بروی بتازند و کار او را بروجه اسهل بسازند و چنین فرمود چون خبر آمدن سردار بدین محمد خان
رسید و یکمنزل واپس نشستن لشکر قزلباش را شنید شهرت دادند که خبر موحش از عراق رسیده و شاه قزلباش برگردیده دین محمد
بتعاقب قزلباش عزم جزم کرده شاه نیز از دنبال فرهاد خان بچهار فرسخی هرات رسید و در رباط پریان بقصد محاربه اهرمنیان آماده شد
دین محمد خان از جانب هرات بمقابله آمد جوانغار و برانغار و قول و هراول و چنداول ترتیب داده باقی سلطان را در دست راست و حاجی بی را
در دست چپ و هزار سوار را مخصوص خود کرده قرار داد که اگر لشکر اوزبک غالب و اگر مغلوب شوند این هزار سوار از او جدا نگردند و چون شاه
و سپاه با یلغار تکاپشی کرده بودند غالب سپاهیان نرسیده و اسبهاشان وامانده شاه و سپاه فرهاد خان سردار زیاده از ده هزار نبودند
چه که بعضی باطراف مأمور شدند و برخی بازگشته شدند و جمعی در آغروق و بنه بماندند علی ای حال شاه عباس فرهاد خان و برادرش ذوالفقار را
با پنجهزار کس چرخچی کرده پیشتر فرستادند امراء و قورچیان در میمنه و میسره جابجا بایستادند و شاه در قول بماند و در آن روز که روز نهم محرم بود
و هوا در غایت حرارت عطش بر سپاهیان مستولی و گرمی آفتاب بنهایت رسیده زمین چون آهن تفته و هوا چون کوره تافته زبانها
از تشنگی خشک و بدنها از عرق تر جوشنها تن را همی گداخت و مغفرها مغزها را همی سوخت در عین گرمگاه روز خورشید بر فراز سر همی تافت و
گرد و غبار راه نفس بربسته بود دلیران دو جانب برزم اندر آمدند اوزبکیه پای فرا پیش نهادند و بهادران دست به تیراندازی گشادند
بیت یکی تیرباران بکردند سخت چو باد خزان بر زند بر درخت سخت آمد شد تیر پیام آجال را سفیر شد از آن پس نیزه‌های دراز کوش
سرکشان را زکفش گرفت حسامها از نیامها برآمد و چرخچیان قزلباشیه بهیات اجتماعی بهراول اوزبکیه حمله ور شدند و آن گروه را
برهم زدند پای درنگ و قدرت جنگ نداشتند روی برکاشتند سواران میمنه و میسره یکمرة از اطراف فرهاد خان حرکت کردند و کشتن
و گرفتن و سر آوردن پرداختند باقی سلطان چون انهزام اوزبکیه بدید با لشکر جوانغار یکبار بر سر چرخچیان قزلباشیه تاختن کرد و
غالب شد چرخچیان قزلباشیه هزیمت یافتند و چون سردار علم نداشت مقام او را نایافته از او در گذشتند چنانکه هزیمت قزلباشیه
بقول همیون شاهی آسیب رسید بیم آن بود که قول نیز متزلزل و متلاشی شود فرهاد خان نیز زخمدار شده بگریخت و رشته انتظام سپاه
از فرار سردار بگسیخت شاه دید که لشکر آذربایجان که با سردار و برادرش ذوالفقار خان بودند شکست یافته فرار نمودند الله ویردیخان
و قورچیان دست راست و چپ را رخصت مصاف داد و برانغار و جوانغار قزلباشیه با اوزبکیه مخلوط شدند و برزم در آمدند گرد و غبار
راه انظار بسته داشت و گرمی هوا و تشنگی سپاه کمر شاتر اشکسته جنگی صعب در پیوستند که سنابک ستور بخون قتیل گونه شاخ بقم
گرفت و سنان رماح از دم ابطال شاخه ارغوان نمود شمشیرها شکسته ماند و مرکبها خسته زمین لاله زار شد و هوا لاله بار خارها گونه لعل
بدخشی و یاقوت رمانی گرفت خارها رنگ گلناری و لون مرجانی پذیرفت نظم زمین تو گفتی ز آهن همی برآرد بال هوا تو گفتی ز آتش
همی برآرد پر غبار تیره چو ابر و خدنگ چون باران سنان نیزه چو برق و تیره چون شد مجملا سپاه اوزبکیه جنگی دلیرانه کردند حمله‌ها
بهادرانه آوردند ولی بسیاری قتیل و اسیر شده شکست دریافتند اما دین محمد خان شکست اوزبکیه را دیده و سپاه قزلباشیه را پریشان
و سرگرم یافته با هزار سوار جرار که یکسوی ایستاده بود از طرف دست چپ که مقابل دست راست قول همیون شاهی بود چون غول
سیاه و دیوی آشفته از میان بیشه و آجام وی زار بیرون تاخته که بعد از هزیمت غنیمت فتحی نماید چون گرد و غبار ابصار را تیره و خیره
کرده بود شاه او را ندیده و بطرفی دیگر متوجه بوده سلطان قلی و لد بوداق سلطان چکنی که با جمعی پیشرو موکب پادشاهی بود دید که از میان غبار
برق کلاه خود و جوشن تابش گرفت و طلیعه لشکر مخالف پدیدار آمد و همانا زیاده از دویست سیصد کس با شاه عباس نمانده بود دلمشغولی کار
شاه را از آمدن سپاه آگهی دادند شاه بیقین دانست که دین محمد خان اوزبک است که فرصت نگاه داشته بمبارزت شاه مبادرت جسته
با قلت اعوان و کثرت اعدا نیندیشیده بسواران رکابی نهیب جنگ داد اول سواری که مرکب برانگیخته بر سر اوزبکان تاخت علی بیک
استاجلو میر شکار بود که بهادری رسیده شمشیری براو افراخت و او را بدو نیم زده از اسب بزیر انداخت سواران دیگر حمله بردند و هریک

یکی را از زین فرو فکندند و غرق دریای محاربه و مضاربه شدند گرد و غبار گردون گرای شد و مرد و مرکب پدیدار نبودند شاهزاده جنگ با آن سواران کرد فرستاده گنجعلی خان آمده عرض نمود که قول دین محمد خان هنوز در دنبال است شاه ترک این عزیمت کرده بایستاد و ماغازیان قزلباش سرگرم جنگ بودند و با اوزبکیه محاربه مینمودند تیر و سنان و شمشیر میزدند زخم سنانی بر پهلوی دین محمد رسیده توقف ننموده برگردیده طاقیه از سرش افتاده سر برهنه سر به بیابان نهاده اوزبکی کلاه خود را بر سر خاین نهاده چون باد در رفتند کلول بیک کرجی بشاه عرضه کرد که من او را شناختم و سنانی بر او بکار بردم و کلاه او افتاده و اینک کلاه اوست و جمعی تصدیق کردند و بدال طالش نیز مدعی بود که از طعن رمح من مجروح شده القصه اوزبکیه شکستی فاحش یافته چنان رفتند که با دین محمد خان بیست سوار نماند در حوالی موضع چهل دختران خون بسیار از جیب و دامان او جاری شد برادرش باقی بجانب بخارا گریخت و دین محمد خان در راه بمرد و افتاد و سر او را بریده بیاوردند و شاه بیم کلنه حاکم غوریان فرار کرده اما در حدود وزوآباد بفالیزی از جزیره رسید خشکی و تلخی کام را چاره میجست فالیزبان از قفا رسیده بیلی بر سر او زد او مدهوش افتاد جمعی رسیده او را شناخته بگرفته در هرات بنظر شاه رسانیدند و قریب پنجهزار نفر درین جنگ از اوزبکیه کشته شدند و از جمله آنها حاجی بی حاکم هرات و ماجولی بهادر و میرزا عبدالله مستوفی و محمد مراد بی و محمد یار اغلان و جمعی معارف بودند و از قزلباشیه قریب یکصد نفر بقتل در آمدند که معروف ایشان ولی بیک استاجلو یوزباشی و قاسم بیک شاملو جلودار بود و بحکم شاه حاتم بیک اعتمادالدوله بنه و آغروق را برداشته در سیر خیابان هرات بار دولت ملحق شد و تمام اوبهات و مضافات ولایات هرات از قبچاق و طاهری و تیموری و جمشیدی بخدمت پادشاه آمده مورد الطاف شدند

در بیان رنجش شاه عباس صفوی از فرهاد خان سردار و حکم بقتل او کردن و بعضی وقایع اتفاقیه خوارزم و مرو و اندخود و فتوحات آن بلاد

فرهاد خان سردار در عهد دولت شاه سلطان محمد که شوری در دولت ایران روی داده بود بهانه جسته بروم پیوسته چون آل عثمان او را بی حقیقت دیدند لهذا نه پسندیدند و محل اعتمادی نشد و رستم خان برادر اکبر او را بکشتند و فرهاد و سایر برادران فرار کرده بمیانه قزلباشیه در آمدند و در بدو دولت شاه عباس بنا بر تالیف قلوب و ترغیب خویشان او و برادر او را تربیت و تقویت فرمود سرداری کل ایران و امیرالامرائی تمام آنجا بفرهاد خان و ذوالفقار خان برادر او مفوض بود و اگرچه او نیز خدمت میکرد ولی در اواخر حال شاه را بوی اعتمادی چندان نبود و از رفتار او استشمام رایحه نفاق و غدر میفرمود تا چند کرت بتجربت رسید و شاه کتمان مینمود و او همیشه در دولت اسباب نفاقی فراهم میکرد که شاه بوجود او و ماموریت او احتیاجی داشته باشد و مورد التفات کرد زیرا که اگر تمام ملک مستخلص و صافی باشد و در هیچ طرف صاحب داعیه و سرکشی نماند دکان سرداری او بی سرمایه و متاع لشکرکشی با تمام کسادی انجامد و همیشه بشاه عرضه میکرد که آرزو دارم که در محاربتی که شاه حاضر باشد جان خود را در رکاب فدا کنم و درین سفر که جرجی و مقدمة الجیش وی و برادر وی حاکم و امیرالامراء آذربایجان بودند و کمال تسلط بر سپاه خود داشتند در حالت وقعه جنگ ملاحظه حزم نا کرده باندک گردی روی بر تافته ننگ انهزام و عار فرار بر خود هموار ساخته و نزدیک بدان بود که آسیبی بشاه و سپاه قول برسد و کسی در نزد شاه عباس نمانده بود و امیر بر دین محمد خان مشتبه بماند که با هزار سوار بر سر شاه بتاخت چه بدو گفتند که شاه در سیاهی صف بزرگ بعد از قول است و الا مراجعت میکرد و با هزار سوار دویست سیصد سوار رکابی شاه بر نمی آمد و کار تمام بود و شاه چنان دانست که فرهاد خان تعمداً انهزمیت شده زیرا که در این ایام او نیز از شاه بدگمان شده بود و بعد از شکست نیز نزدیک شاه نیامد از سوئی دیگر رفت با اینهمه حالات شاه حکومت هرات بوی وعده کرده بود و بداد اما بعد از این باو اطمینانی نداشت که در هرات گذارد یا کما فی السابق در منصب سرداری مستقل دارد لهذا بر وفق تقدیرات ربانی روز روشن بسر آمد شاه الله ویردی خان و بعضی مرادغلامان را بدفعش فرمان داد الله ویردی بمنزل سردار آمده خنجر از کمر او بر کشید و تتمه کار خود را بدانست برادرش ذوالفقار خان فی الفور از او تبری کرده بدرگاه شاه رفت مورد التفات شد و در امیرالامرائی آذربایجان برقرار بود و شاه حکومت هرات را بحسین خان قورچی شمشیر شاملو تفویض کرد و بکتش سلطان استاجلو بمرغاب و مارو چاق مامور شد و ملک جلال الدین خان حاکم سابق سیستان که از تسلط سلاطین اوزبکیه بقندهار آمده بود درین اوقات بخدمت شاه آمد و از جانب شاه بحکومت سیستان رفت و نور محمد خان که با سپاه قزلباشیه بجانب مرو رفته بود مرو را تصرف کرد و ابراهیم سلطان از بنی اعمام عبدالله خان اوزبک که از جانب

عبد المؤمن خان در مرو و نسا حاکم بود گرفتار قزلباشیه شد جوانی هجده ساله در کمال جمال بود و نور محمد خان در مرو سکه باسم شاه عباس زده خطبه برخواند و محمد ابراهیم سلطان مذکور را بخدمت شاه فرستاد و در دار السلطنه هرات عز بساط بوسی دریافت و از اجزای مجلس خاص شد حاجی محمد خان والی خوارزم نیز بتقویت شاه در تمام خوارزم استیلا یافت و شرح حال و شکرگذاری الطاف شهریاری بهمان عرضه کرد و بعد از انتظام امور التضعفات شاه مراجعت بارض اقدس نمود و بنظم و نسق امورات سرکار فیض مدار از خدام و حفاظ و مدرس و راتبه و وظیفه و موقوفات قنادیل مرصع و طلا و نقره و شمعدانهای سیمین و زرین و قالیهای ثمین و ابریشمین و فرشهای رنگین و ظروف سنگین و زینت و تعمیر و تشیید روضه مطهره اهتمام تمام نمود و یکماه در آنجا بزیارات و عبادات و انتظام التضعفات اشتغال داشت و داخل خدمه خدمتگذاری میکرد فی الحقیقه بدان افتخار مینمود و پس از مدت مذکوره از راه خبوشان و رادکان بجانب استراباد عزیمت فرمود و در رادکان شکار جرگه اتفاق افتاد و دو سه هزار حیوان جانور بیجان کردند و بقیه را آزاد و مرخص فرمودند و باستراباد و همین بحریان درآمدند در ذکر ورود شاه عباس

باستراباد و نظم آن بلاد و فرار غازی خان و تنبیه سیاه پوشان و تعمیر قلعه مبارک آباد و مراجعت بجانب مازندران و ساری

مخفی نماناد که استراباد شهریست از اقلیم چهارم بگرگان زمین و قاعده آن ملک است و از شهرهای قدیم بوده است اگرچه آنرا استارباد نیز گفته اند اما اصل در آن استارآباد است از یکطرف بدریای خزر پیوسته و از یکسوی بمازندران و الکای مازندران اتصال دارد و یکطرف آن که رود گرگانست ببیابان متصل باراضی گرگنج خوارزم است و از آنسوی طایفه تراکمه نشسته اند و اصل این طایفه تراکمه را بعضی ترک ندانسته اند و گفته اند که چون بترکان مانند ایشانرا ترکمان نامیدند و بعضی ایشانرا از نسل ترک بن یافث اغلان دانند و صاحب حبیب السیر گوید اولاد اغوز خان بعد از توالد و تناسل بیست و چهار شعبه شدند و در ترکستان و ما وراء النهر خراسان متفرق آمدند بمقتضای آب و هوا لون و شکل اطفال هر یک تغییری کرد و ترکمان از که اصل ایشان از اولاد اغوز خان است ایشانرا ترکمان نام نهادند علی ای حال ترکمان طوایف بسیارند و بسیاری در خوارزم سکنی دارند و طایفه ترکمان صاین خانی از او خلو و گوکلان و یموت و سالور و ساروق که بقیه ترکمان مشهور بودند از خوارزم بحوالی استراباد و گرگان آمده بواسطه استعداد زمین و عذوبت ماء و صفوت هوا فیما بین گرگان و اترک که نام دو رود است و بهترین بقاع آن بلاد توقف نمودند و زراعت کردند و هر وقت که در استراباد حاکمی مقتدر بود منال زراعت بوی میدادند و هر وقت که حکمرانی مستقل نبود دست یغما و غارت و اعتساف و اجحاف میگشودند و شاه طهماسب قلعه مبارک آباد در لب گرگان بساختن فرمود و جمعی در آنجا بنشاندند که بحفظ شهر و بلوک و منع دست اندازی این طایفه بکوشند و بعد از رحلت او که در دولت صفویه فترتی حاصل شده بود و سپاه ایران بمنازعه رومیه میپرداختند مجال انتظام مهام آن محال نبود لهذا تراکمه دلیری کرده تا حوالی شهر آمدند و قلعه مذکوره را خراب کردند و اهالی استراباد نیز طبیعت آن طوایف گرفتند و در هر بلوک کسی سر بر آورد و خود را سیاه پوش لقب کرده رسم سیجابی متداول شد و محالی که در کنار رود گرگان و دشت واقع بود تراکمه تصرف کردند و بملاحظه سختی راه و جنگل و معابر صعب المسالک لشکر قزلباشیه کمتر بان طرف پرداختند و در زمان دولت شاه عباس که گرفتاری روم و خراسان وقوع داشت علی یار خان و پسران او از جانب شاه باسم حکومت در آن دیار قناعت میکردند مع ذا تراکمه آنهارا مقتول نموده شاه نیز بمدافعه نپرداخته بمسامحه گذرانید زیراکه اوزبکیه در خراسان و خوارزم استقلال یافته بودند و طوایف سیاه پوشان بحمایت ترکمانیه و از انواع غلبه داشتند از جمله خواجه شرف الدین ساداری بود که با قزلباشیه و اهل استراباد بکمال تطاول بظهور آورد در این ایام که رفع تغلب اوزبکیه از خراسان شد و خوارزم بتقویت شاه بتصرف حاجی محمد خان درآمد هنگام آن شد که دست تصرف بر بلاد استراباد گشاده شود لهذا حکومت استراباد و توابع آن بحسین خان زیاد اغلی قاجار مفوض شد و شاه عباس از بسطام به آغروق زیادتی را روانه عراق فرمود و خود با انتظام امر آن ولایت بماند و محمد قلی بیک امیر آخور جغتای را که از معتبرین درگاه بود نزد غازی خان میراو خلو فرستاده او را باستقبال موکب و خدمتگذاری دولت ترغیب فرمود و موکب فیروزی کوکب از راه کبود جامه در رکضت آمد و فوجی از اکابر سیاه پوشان استرابادی بخدمت آمدند و محمد قلی بیک بعد از وصول بمقصد غازی خان را دیده او را رام کرد ولی طوایف خود سری کرده موافقت ننمودند وایل و ادبای و الاجوق خود را حرکت داده روی برود اترک نهادند و در هنگام رفتن جهلای آن قوم در خیمه امیر آخور ریختند و غارت

کردند و دوازخمهای منکر زدند و ملازمان او را بکشتند شاه بمحض اطلاع با سواران قزلباشیه تکامیشی فرموده چون آتش سوزان بجانب کرکان و سوختن
ترکان شعله زن کردید و شبی تیره بیورت آنقوم خیره رسید با بعضی خیام و الاجوق آنها مانده و خود رانده بودند مقارن اینحال باد و باران در کرفت
و زمین کرکان پر از لای و کل شده و دولتخواهان مهذب عاقلان مجرب در بلاد بیکانه و مکان قوم دیوانه ایلغار پادشاه را خاصه در شب تار
مصلحت ندانسته شاه را از آن کار منع کردند که فرزانکان کفته اند بیت اکر خود هزاری و دشمن دویست چو شب شد در اقلیم دشمن مایست
شب تیره پنجه سوار از کمین چو پانصد بهیبت بدرد زمین شاه عباس که شجاعت با عقل و عزم با حزم جمع کرده و شمشیر با تدبیر جفت کرده داشت رای
امرای صداقت تمام را پسندیده و عنان از ایلغار درکشید و با جمعی شیران در دشت کرکان فرود آمده در یورت آنقوم بیاسود به مقصود
بیرون کردن آنطایفه از آن ولایت بود علی الصباح که هنوز دیده سحاب کریان و جکر برق بریان بود یکی برمرک ترکمانیه کریست و دیکری
بر فرار آنها خنده همیزد شاه آغزوق را در نزد برخوردار بیک توپچی باشی و تفنکچیان عراقی کذاشته با جمعی سواران جرار راه اترک بر کرفت
چون بحوالی رود اترک رسید غازی خان مطلع کردید از بیم شمشیرهای آبدار آتشبار قزلباشیه چون باد خود را بر آب اترک زده و چون برق
بی تشویش غرق و حرق در کذشت و راه دشت خوارزم بر کرفته بدر رفت بیت کریزی بهنکام و سر بر بجای به از پهلوانی سر بر بباد
اما طوایف و ایلات و الوس ترکمانیه بواسطه احمال و اثقال و نسوان و اطفال و دواب و اغنام و احمال کذشتن نیارستند لاجرم سپاه
منصور بایشان رسیده رجال آنطایفه خایفه عرضه شمشیر و نساء ایشان اسیر شدند سپاه اسلام دواب و اغنام ایشانرا غارت کرده مراجعت
نمودند و در کنار رود کرکان و حوالی کنبد پادشاه قدیم جرجان شمس المعالی قابوس بن وشمکیر باردوی پادشاه بی نظیر ملحق آمدند و شاه
و سپاه از آن جایکاه کوچ داده قریب بمکان قلعه مبارک آباد اردو زدند خیمهای کوناکون که رشک فرمای قبه بوقلمون بود بر پای شد
ریش سفیدان سایر قبایل صاین خانی از اموره و کوکلان و سالور اندیشه مند کردیده با تحف و هدایا بمجرمان درکاه توسل جستند رای مهر
ضیای شاه عباس بتعمیر قلعه مبارک آباد که از ابنیه اجداد امجاد بود تصمیم عزم فرموده اطراف و جوانب آن قلعه بر امرا و عساکر قسمت
شد در دوازده روز بیمن بخت فیروز قلعه چون قله جبال راسخ و رواسی شامخ ساخته آمد و حکم والا اشرف نفاذ پیوست که قلاع مختلفه که
در ایام فتور دولت در اطراف استراباد ساخته اند منهدم نمایند و همه بقلعه مبارک آباد آمده بحکم حاکم کردن نهاده بزراعت و فلاحت
پردازند بعد از اجرای این حکم مقرر شد که از طوایف سیاه پوشان هرچه اسلحه و یراق است ضبط نموده بحاکم قلعه بسپارند که اکر وقتی احتیاج
افتد بکار آید چون مفسدین آن بلاد اطراف خود را از مازندران و خراسان و خوارزم در زیر پر پادشاه با عزم و حزم دیدند لابد و ناچار
اطاعت و انقیاد کزیدند و نخست اسلحه ایشان مجموع ضبط و بحاکم قلعه سپرده شد آنکاه مقرر آمد که خانه کوچ خود را نیز بقلعه درآرند تواجیان
بدین کار کماشته شدند و همه عیال آنها بقلعه مبارک آباد درآمدند و اینطایفه خودسر از کار خود پشیمانی یافتند و در اندیشه بودند که پس از
رجعت شاه فکری و عذری اندیشند روزی شاه بشهر استراباد درآمد خروش و ناله زن و مرد برآمد عرضه کردند که طایفه سیاه پوشان
درین چند سال ما را از عیال و اطفال بی اختیار داشتند تا بحدی که خواجه شرف الدین ساوری وقتی با جماعتی بدر کرمابه نسوان آمد و
کسان خود را بدرون کرمابه مملو از زنان عور فرستاد و همه را اسیر کرده مانند نصاری بساور برد و هرچه خواست کرد و بهرچندی یکیرا
بشوهران و برادران و فروخت و در بهای آن درهای سفته کرانبها مبالغی خطیر از محتشم و فقیر سیم و زر اندوخت شاه اسلام پناه بیارد
علما و فضلا و سادات رفته تحقیق کرد و تصدیق شنید سراپای وجود مسعود از آتش خشم چون کانون افروخته شد و از شعلات آن خس
و خار بوستان استراباد سوخته بمدلول لولا السیاسة لبطلت الریاسة با خذ و سر سپاه پوشان سیاه دل فرمان رفت نخست خواجه شرف
الدین ساوری را بیاوردند و بحکم شاه آن ظالم روسیاه را بکشتند و تن او را قطعه قطعه ساخته هر قطعه را بحسب لام برد و دروازه برده در او بیاویختند
و سر او را بر در کرمابه که مذکور شد برده بر نیزه کردند و دیکران را نیز بقتل درآوردند و جمعی را جهة اینکه عبرة للناظرین باشند چشمان از کاسه برآوردند
و بسی را دست بریده و بی شکافته رها نمودند از زن و مرد شهر غلغله نشاط و ولوله انبساط برآمد و دلهای زخمدار مجروح بمرهم التفات شاهانه
التیام و التحام پذیرفت و خاطرهای [illegible] آرام و در ترک اسلحه اهالی آن بلاد در چنان تاکید رفت که اکر تیری در خانه امیری پیدا شود
او را هدف تیر هلاک کنند و هرکه را انکشتری در انکشت و شصت ببینند دست او را ببرند و قلیچ خان بن علی یار خان او یموت که پدر و برادرش از جانب

شاه دلار

شاه حاکم استراباد باشند و کشته شدند بعضی از طوایف سالور و جمال و اقبادر رکاب ظفر انتساب آمدند مجددا قران شد ... و اجماع بعد از
انجام انتظام و انعام استراباد ... بمازندران بهشت نشان ... و در بیان اعیاد شاه عباس ... منصور از راه مازندران و
اطاعت الوند دیو و آمدن شاه بقزوین و رفتن باصفهان علی الاجمال ... الوند مازندرانی ... بدان
الولایت که کوه و سواد کوه داشت ... شاه عباس خواست که بکلی ... تمام ... و خاطر از طرف عهد
شیطنت و فسادش فارغ سازد لهذا از راه مازندران با سپاه بیکران ... کرد و از راه ... بستان ... و جا
در بیشها و جنگلها ... ... و هر صباح با ساقیان ... بساحل ... هزار دست
خفتی و نخچیر برنده و چرنده پرداختی و ... و رایت در حفظ و تعمیر آبادی ... تکرار کرده
و ابیات شاهنامه حکیم ابوالقاسم فردوسی را تکرار کردی نظم که مازندران شهر ما یاد باد همیشه بر و بومش آباد باد
که در بوستانش همیشه گلست بهاره پر از لاله و سنبلست هوا خوشگوار و زمین پرنگار نه گرم و نه سرد و همیشه بهار
... کلابست کوی بجویش روان همی شاد گردد به بویش روان ولی چنان ولایتی که تختگاه سلیمان را شایست
بادیو سپردن بر شاه جمشید تخت فریدون بخت بسیار صعب و سخت بود لهذا در تجسس و تفحص حال الوند تاکیدات کرده ... لطیفه
احکامات سدیده صدور یافت الوند دیو همه عالم را بر خود تنگ دید و از راه استیمان در آمده امان یافت و بپایه شاه شتافت و
با اهل و عیال دل از مملکت مازندران برگرفته بتوقف فارس راغب شده بدانجا رفت و در تمام دار المرز منازعی و مخلی و محرکی و مفسدی
باقی نماند و شاه گردون بارگاه بسامان بعد از اطاعت الوند و انتظام امر مازندران از راه دماوند که قصبه ایست موسوم باسم کوه و کوهی
باسم قصبه راه ری کرد و از ری قزوین را تزیین فرمود و از آنجا بکاشانه کاشان رسید و از کاشان عزم صفهان نموده جای گرفته
میدان نقش جهان ناصیه سای امیران و شهان شد و حقایق فتوح و دقایق فتوح سفرها و رزمها باطراف نامها رفت و سفرا بهند و
و روم روانه شد و بجلال الدین اکبر پادشاه گورکانی بابری و سلطان محمد خان بن سلطان مراد عثمانی سلجوقی مراسلات نگاشته آمد
و چندین هزار تومان تخفیف و تیول مبذول افتاد و بعضی وجوهات ملکی مانند وجوه چوپان بیکی که از شماره اغنام دریافت میشد و دینار
پنجدیناری که از تیولات میگرفتند و متوجهات یکساله اصفهان که اینها همه زیاده از صد هزار تومان بود بخشیده شد و خلایق آسوده
گشتند و درین سال ایلچیان از جانب پیر محمد خان و امرای بخارا باتفاق فرستاده نور محمد خان رسید و محمد ابراهیم سلطان که از نبایر
جانی بیک سلطان و بنی اعمام عبدالله خان و پیر محمد خان بود استدعا کردند که بجای باقی خان او را سلطان ماوراء النهر نمایند
و پیر محمد خان نور محمد خان را در خدمت شاه عباس واسطه این التفات کرده بود ذکر توجه شاه عباس بارض اقدس مشهد

مقدس و اطلاع از قتل پیر محمد خان و استقلال باقی خان و قتل محمد ابراهیم خان ببلخ و کشتن عبدالامین خان از

شاه عباس دیگر باره قصد زیارت مشهد مقدس و انتظام امور مرو و هرات و خوارزم کرد تواچیان یعنی جارچیان باطراف رفته
حکام و قشونهای هر ولایت را بالتزام رکاب اخبار نمودند و شاه از دار السلطنه اصفهان منزل بمنزل قطع مسافت و طی مراحل کرده بسمنان
رسید فرستاده نور محمد خان آمده اخبار ماوراء النهر را معروض داشت که پیر محمد خان در محاربه باقی سلطان مقتول شده و اکثر امرا
شدند الا خدای نظربی که بمرو گریخته و باقی سلطان اینک در بخارا استیلای کلی دارد و تمام ماوراء النهر طوعا و کرها متابعت او گزیده اند
شاه فرمود که خدای نظربی را روانه حضور کنند تا حقایق آن ولایت شفاها معروض شود و در باب محمد ابراهیم سلطان اوزبک بمشاوره او
آنچه مصلحت وقت اقتضا کند معمول رود و چون مجملی از مفصل واقعات ماوراء النهر که مربوط بوقایع دولت شاه عباس است و در ضمن تواریخ
ایران نگاشتن خالی از تناسبی و ضرورتی نیست اجمل آن اجمال و اقصر اقوال اینکه بعد از عبدالمؤمن خان پیر محمد خان پادشاه شد و
توکل خان قزاق را طمع تسخیر ترکستان عارض گردید لشکری بی حد از اوزبکیه و ترکمانیه و قزاق و صحرا نشینان دشت قبچاق بجانب
ترکستان کشید و ولایات ترکستان و ماوراء النهر و اخسی و اندجان و تاشکنت و سمرقند الی میان کال متصرف در آورد و هاشم سلطان برادر
خود را با بیست هزار کس در سمرقند گذاشته خود بر سر بخارا آمد و پیر محمد خان مذکور را محاصره کرد و بعد از چند روز کل عساکر بخارا بیرون آمده
بمقابله پرداختند و توکل بخدای کرده با توکل قزاق جنگی شدید در انداختند توکل خان منهزم شده شب گریخته بسمرقند رفته برادرش

اتیشم قبل از ورود او آگاه شده او را از وصول بسمرقند منع کرد زیرا که ترسید که سمرقندیان نیز سرکشی کنند اتیشم نیز با وپیوسته روی بتخارا کرد و پیر محمد و بخارائیان بعد از فرار توکل قزاق از بخارا باسترداد بلادی که او متصرف بود بیرون آمدند و باقی سلطان برادر دین محمد خان که در جنگ شاه عباس منهزم شده به پیر محمد رسیده بتوره و یاسای چنگیزی بدو متابعت کرد و با توکل خان محاربات نموده منصور گردید و بعد از محاربات شبی توکل خان شبیخون بر پیر محمد خان آورده جمعی از امرای امیر محمد کشته شدند توکل خان نیز زخمدار شده بتاشکند رفته بمرد و پیر محمد ایالت سمرقند را بباقی خان داد و خود بتخارا رفت و باقی خان استقلال یافت و با قزاق صلح کرد آخر با پیر محمد خان یاغی شد کار بحرب رسید و عبدالامین خان نیز متابعت پیر محمد کرده در دفع باقی خان کوشیدند و بسمرقند رفته او را محاصره نمودند و درین ایام مجاز و مقاتله پیر محمد خان کشته شد و لشکرها متفرق شدند و باقی خان بتخارا آمده تصرف یافت و خان کلان شد و کل ترکستان و ماوراءالنهر باطاعت او درآمدند و شاه عباس بعد از استحضار از این اخبار از راه کالپوش با چون قلزم خروش راه ارض اقدس برگرفت و در راه مریض شد و تب محرقه عارض گردید و بیست روز در اسفراین بماند و مرض بصحت تبدیل یافت و شاه بمشهد مقدس رضوی ع رفته بشرائط زیارت و تکریم و تعظیم آن مرقد مطهره قیام و اقدام نموده منصب جاروب باشی برخود مقرر کرد و باشی خدمتکاران روضه شد و غالب شبها در آنجا بخدمت و نیاز و طاعت اشتغال داشت و زمستان را در آن شهر شاه و سپاه توقف نمودند و در بهار سال سیچقان ئیل که هزار و نه سال از تاریخ هجرت گذشته بود و چهاردهم سال پادشاهی او بود از ارض اقدس بهرات شد و بدولت و اقبال در باغ شهر نزول نمود و حسینخان شاملو که از جانب شاه در هرات حکومت داشت خدمات شایسته کرد و چون مدتی رفته بود که شاه را با نور محمد خان والی مرو ملاقاتی نشده خاصه در این اوقات بجهة مشاورة امورات حضور او درکار بود شاه مراسله مشفقانه بدو نگاشته اظهار اشتیاق و میل بحضور او کرده نور محمد خان با آن همه توجهات سابقه و لاحقه تمارض کرده بمعاذیر مموهه متمسک گردید شاه نیز از آن اعراض اغماض فرمود و چون خدای نظر بی احوال عبدالامین خان مجهول النسب حکومت و خانی او را در بلخ بعرض شاه رسانیده و سابقا خواهش محمد ابراهیم خان اوزبک نموده بودند برای بیضا ضیای شاه پرتو افتاد که محمد ابراهیم سلطان مذکور را ببلخ فرستد لهذا او را با اساس و سامان شاهانه مأمور ببلخ فرمودند و احکام و مناشیر با امرای بلخ مرقوم داشته خدای نظر بی را که مردی عاقل بود منصب اتالیقی او داده و بداق خان حاکم مشهد مقدس و ابن حسینخان فیروز جنگ را بمعاونت او همراه فرمودند کاردانان در میانه آمده شد نموده امرای بلخ را راغب کردند و بعد اللتیا و التی محمد ابراهیم خان روانه بلخ شده مزاج عبدالامین گسیخته و بدو پیوستند و استقلال تمام یافت و عبدالامین تمام شد و صیت اقتدار او در اقطاع بقاع و اقطار دیار ماوراءالنهر منتشر گردید و باقی خان متزلزل شد

ذکر تصریح مخالفت نور محمد خان اوزبک والی مرو با شاه عباس ماضی صفوی و استیصال او و تصرف نمودن شاه مرو را و فرستادن نور محمد بجانب فارس

نور محمد خان والی مرو بتحریک و تحریص قاضی ندرشیر و میر غیاث وزیر با همه پیغامها و رسولها و رسیلها و مراسلها بحضور شاه نیامده و حافظ سلطان جبوشانی که ناصح وی بود و او را بر رفتن نزد شاه ترغیب مینمود بقتل آورد و دیگر و کتابت که در مقام خلاف با امرای بلخ نگاشته بود محمد ابراهیم خان گرفته بشاه فرستاد شاه از او برنجید ولی از دل بظهور نمی آورد و نور محمد خان خلاف و نفاق ورزیدن گرفت و خواجه کلان جغتای که از جانب او حکومت ابیورد داشت و با شاه عباس اظهار اخلاص مینمود عزل کرد خواجه نیز مرشد قلی سلطان جلایر که در توابع مشهد حاکم بود بخواند و ابیورد را بتصرف او داده بحضور شاه آمد و نور محمد خان به سر ابیورد رفت و مرشد قلی را فریفته ابیورد را تصرف نموده بمعتمدان خود سپرد و متوجه نسا و باغباد شد و شاه از راه سرخس بجهة رفته معلوم شد که نور محمد خان از مرو بطرف نسا آمده و در فکر قلعه داری و خلاف افتاده است شاه حسینخان شاملو و بکتاش سلطان و حکام سرخس و غوریان را بتسخیر مرو مأمور فرموده خود بعزم شکار بجانب ابیورد توجه کرد نور محمد خان از نسا عزم معاودت بمرو کرده سپاهیانش متفرق شدند و خود را بقلعه مرو در انداخته ابیورد بتصرف شاه درآمده بمرو شاهجهان رفت و محاصره کرد نور محمد خود را در موج عمان عنا دیده باستیمان درآمد حاتم بیک اعتماد الدوله از او شفاعت کرده بحضور آمد شرمسار و نادم شرف ملاقات یافت روز جمعه شاه بمرو رفته در جامع مرو اجتماع خلایق دست داده خطبه بنام ائمه اثنا عشر علیهم السلام خوانده شد و از زمان شاه اسمعیل ماضی الی الآن هشتاد سال بود که خطبه

مذکور در آن

مذکور در آن شهر روی نداده و مرویان متوحش بودند شاه ایشان را مطمئن کرده بتخالف مذهب و تباین مشرب منظور نکردند زیرا که همه وقت از اهل اسلام بودند و هر یک بطریقه خود طاعت و نماز میکردند و ایالت مرو ببکتاش خان استاجلو مفوض شد و متعلقین نور محمد خان را در نهایت عزت و حرمت روانه نمودند و بفارس فرستادند و روزی یکتومان بخارج او مقرر شد و ولایت نسا و ابیورد بملکش سلطان ولد بکتش خان استاجلو حاکم مرو سپرده آمد و شاه پس از انتظام امور مرو و هرات و توابع آن ولایات بمشهد باز گشته از آنجا بعراق و اصفهان آمده در عمارات و بساتین جدیده بعیش و عشرت و معدلت آسوده گردید

در ذکر احوال محمد ابراهیم خان حاکم بلخ و فوت او و تصرف باقی خان اوزبک بلخ را و آمدن امرای اوزبک بایران

چون مهام محمد ابراهیم خان شاهزاده اوزبک بحمایت شاه عباس و کاردانی و اتالیقی خدای نظر بی دیوان بیکی بلخ بامی انتظامی گرفت بزرگان آن ولایت بر خدای نظر بی حسد بردند و از او سعایت کردند محمد ابراهیم خان جوان نامجرب عیش طلب بود و غمز غمازان را بحقیقت نرسید و از اتالیق خود کوفته خاطر گشت و مکرر از او بشاه عباس شکایت نگاشت تا آخر الامر یار محمد میرزا محمد ابراهیم خان را باهلاک او رهنمونی کرد خدای نظر بی که مردی دانا با کفایت و سایس بود از میان برداشته شد و جمعی جوانان هوسناک ناآزموده پای در میان کار نهادند یار محمد میرزا بمنصب او اختصاص یافت و جمعی اعیان حضرت و ارکان دولت بجهة تقدم و تعظم خود بیکدیگر افتادند و خان جوان بعیش و طرب و لهو و لعب مایل گردید محمد ابراهیم خان با محرمان و ندیمان و جوانان ساده و صراحی باده مشغول شد و از کار ملکداری و ملکگیری کرانه گرفت و شبها بگردش مهتاب و تجرع باده ناب و صحبت اصحاب بروز می آورد و روز نیز بخواب خمار و عیش و شکار بشام میبرد صبوح و غبوق او بیکدیگر اتصال یافت و ادمان بر شرب خمر بر زبان زید و عمر جاری شد و چند آنکه ناصحان صادق القول در نصیحت کردند فضیحت بردند تا کار مزاج اختلال تمام یافت و او را فایده نداده حیات خود را در شرب مدام میشمرد و از این غافل که گفته اند رباعی

می دشمن مست و دوست با هشیار است　اندک تریاق و بیشش زهر مار است
در بسیارش مضرت اندک نیست　در اندکش منفعت بسیار است

تا کار با آلام و اسقام و حمیات حاره مطبقه و تبهای محرقه کشید و از دست ساقی اجل باده ناخوشگوار مرگ چشید باقی خان که در اوان محاصره حصار شادمان اشتغال میورزید از این خبر شادمان شد تسخیر بلخ را بر تسخیر حصار راجح دانسته ببلخ ایلغار کرد و امرای محمد ابراهیم خان فرار کرده روی بسوی شاه ایران نهادند و بلخیان در بر روی باقی خان گشادند و در ماوراء النهر و ترکستان و طخارستان منازعی نماند و کلاه گوشه نخوت بر کنگره ایوان کیوان افراخت یار محمد میرزا و جهانگیر میرزا و محمد سلیم سلطان ولد پیر محمد خان و عرب محمد اتالیق او توقف در آن ولایت شوم دانسته روی امید بآستان عطوفت پاسبان شاه عباس نهادند و در اصفهان شرف عتبه بوسی دریافتند و مورد الطاف شاهی شدند شاه از جوانی و کمی زندگانی ابراهیم خان متاسف شد و بقضای پروردگار رضا داد و این امرا و سلاطین زادهای ترکستان بعضی راه آورد و ارمغان هدیه شاه کردند از جمله قطعه الماسی بود کز آنها که از نذورات مرقد منور و مشهد معطر حضرت امام بزرگوار علی بن موسی الرضا ع بود و سلاطین اوزبکیه یعنی عبد المؤمن خان ولد عبد الله خان اوزبک در هنگام تسخیر مشهد مقدس تصرف کرده بود و بعد از قتل عبد المؤمن بیار محمد میرزا انتقال یافته بود چون شاه عباس دید حیثیت ناشایست بعلما سپرده بخانه خود نیاورد و علما تجویز فروختن آن الماس کردند و بمعتمدین داده بروم فرستاده بفروختند و بهای آن را آورده املاک خوب و مزارع مرغوب خریداری کرده وقف آستان ملایک پاسبان حضرت امام الانس و الجن علی بن موسی الرضا نمودند و بجهة سلاطین زادگان ماوراء النهر در قزوین منزل و خانه معین شد دیگر تومان نقد و مبالغی جنس بجهة ماکول و ملبوس مقرر و مستمر شد و در این سال شاه فرخنده خصال را فرزندی آمد باسمعیل میرزا موسوم کردند

در بیان پیاده رفتن شاه عباس از اصفهان بمشهد مقدس رضوی بموجب ایفای نذری که سابقا کرده بود و ذکر بعضی از وقایع این سفر خیریت اثر

مخفی نماناد که چون پادشاهان بزرگ را همتهای عالیه است نذورات و نیات لطیفه نیز شاهانه باید که الشرف بالهمم العالیه لا بالرمم البالیه و چون سلاطین مظاهر آثار جلال و جمال حضرت پروردگار لایزالند و در ارادات ممکنه و صدور افعال صوریه فی الجمله قدرت و سلطنت دارند بی شبهه مضمون حقیقت مشحون الاناء یترشح بما فیه از خیر و شر هر چه در ذات هر سلطانی است در زمان احتشام و اقتدار او از او بظهور آید و ملاحظه نیک و بد نماید همانا شاه عباس صفوی که از طرفین باب و مام موسوی

وچنین بود بزیارتی مخصوص نذر کرده بود که پیاده طریق مشهد مقدس سپرد و بدینگونه رحمت بدان حضرت تقرب جوید اگرچه این کار مشکل مینمود و
رحمتی صعب بود در نظر علو همت ملوکانهٔ آن پادشاه درویش خصال و درویش پادشاه جلال سهل و آسان مینمود لهذا این نیت را
بظهور آورد و براحدی تکلیف موافقت در پیاده روی نکرد سه نفر بطبع رغبت کردند که پیاده همراهی نمایند از ملازمان شاهی محمد زمان
سلطان بایندری ترکمان مشهور بجاولی و مهتر سلیمان دنبلی رکابدار باشی و میرزا هدایت الله اصفهانی نواده نجم ثانی و مقرر شد
که رفقای ثلثه ضابطی بدست گیرند و دوازده هزار ذرع را که یکفرسخ شرعی است بپیمایند و مولانا جلال منجم یزدی حساب فراسخ را منظور
دارد که از اصفهان تا مشهد مقدس عدد فرسنگ واضح شود و چنین کردند شاه عباس در نهایت ارادت و اخلاص کمر همت بسته روز
اول از دولتخانهٔ خاصه اصفهان بمسجد موسوم بلطوفچی که در خارج است راه سپر شده و از آنجا بموضع موسوم بدولت آباد رفته بدولت و اقبال
نزول نمود پس از آن منزل بمورچه خورت و اردوی پادشاهی بقانون متداوله منزل بمنزل کوچیده با توپ و تیپ و فر و زیب دشمن شمشیر بند
و هرجا که شاه از پیاده رفتن بستوه آمدی لحظهٔ اقامت فرمودی و قدری آرام یافته بغنودی و دیگرباره قطع راه پیشه کردی تا آنکه پای
شاه از صدمات حصی راه آبله برآورد و وی از کمال اخلاص آن آبله‌ها را لؤلؤ شهوار شمردی و از آن زحمات پروا نکردی و گفتی رنج را حقیقت
دان چو شد مطلب بزرگ گرد فرش دیدم که از بقیه طبقه نقطویه دهریه دو تن در کسوت فقر بشاه عباس رسیدند و از آن عزم و عمل پرسیدند
شاه والاجاه پاسخ داد که در مذهب اسلام ثواب زیارت حضرت علی بن موسی الرضا ع بسیار است کما قال رسول الله ص ستدفن بضعة
منی بارض طوس لا یزورها مؤمن الا اوجب الله عز و جل له الجنة و حرم جسده علی النار آن ملحد گفت بر خبر واحد چندان اعتمادی نشاید
شاه فرمود قال امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب ع سیقتل رجل من ولدی بارض خراسان بالسم ظلما اسمه اسمی و اسم ابیه اسم ابن عمران موسی
الا فمن زاره فی غربته غفر الله ذنوبه ما تقدم منها و ما تاخر و لو کانت مثل عدد النجوم و قطر الامطار و ورق الاشجار آن ملحد دهری دیگر را
منکرانه شبهتی آورد شاه از عیون اخبار این حدیث برخواند که قال ابوالحسن الرضا ع انی ساقتل بالسم مظلوما فمن زارنی عارفا بحقی غفر الله
له ما تقدم من ذنبه و ما تاخر آن ملحد صبی گفت اگر امام کامل بوده بحق پیوسته چرا در سنگلاخ مشهدش میجوئی و بدین زحمت درین راه میپوئی
امام زنده را دریاب شاه پرسید امام زنده کیست آن ملحد نادان گفت منم شاه فرمود او را گرفته برابر بردند و هدف تیر هلاک شد رفیق او را
نیز بدو ملحق ساختند و بدین مدد آن شیاطین انس در رفتند و غرش خللی آشکار نشد و منزل بمنزل همی رفت تا بیست و هشت روز طی آن مسافت شد
و قریب بشهر مقدس رسید و گنبد مطهر پدیدار آمد شاه روی نیاز برخاک ارادت نهاده با اقدام مجروح بقرب جوار آن بزرگوار اقدام کرد و
بحریم حضرت درآمده با چشم اشکبار همی سرود عربیه یا ارض طوس سقاک الله رحمة ماذا حویت من الخیرات یا طوس طابت بقاعک
فی الدنیا و طیب بها شخص ثوی بالسنابادی مرموس شخص عزیز علی الاسلام مصرعه فی رحمة الله مغمور و مغموس یا قبره انت قبر قد تضمنه
علم و حلم و تطهیر و تقدیس فخر فانک مغبوط بجثته و بالملائکة الابرار محروس بالجمله شاه بزیارت آن مرقد با طهارت آمده از روی خلوص
نیت و صفا طویت شروط تحیات و زیارات بظهور آورده در آن قبه گردون مطاف روز و شبی چند اعتکاف جست و بتوبه و انابه و
طاعت و عبادت اشتغال ورزید و از آنجا بچهارباغ مشهد که دولتخانه شاهی بود منزل گزین شد بر ارباب بصیرت پوشیده نیست
که تا اکنون هیچ شهریاری چنین کاری بزرگ نکرده است و قریب بیکماه راه پیاده نرفته است بلی در تواریخ آمده که یکی از قیاصره روم که هما
هرقل نام داشته نذر نمود که از قسطنطنیه برهنه پای به بیت المقدس رود و برفت ولی راه را مفروش کرده گل و ریاحین بزیر پای او میگستردند و
بیست روزه راه را بده ماه طی کرد ولی شاه عباس بنشاط رفتی و با موزه نبودی برهنه پای برخاک قدم نهادی و از خار و خاره نیندیشیدی
زین شدن تا آن شدن فرقی است ژرف الحاصل شهور ثلاثه حرم رجب و شعبان و رمضان را شاه در آن بارگاه عرش اشتباه بطاعت و عبادت
و فروض و سنن بگذرانید و در لیالی جمعه و مبعث و استفتاح و برات و قدر در آن روضه منوره بسر بردی و از شام تا بام در آن حرم خدمت
کردی گاه بشوق ارادت شمع برافروختی و گاه از سوزش محبت شمع وار سوختی گاه در حوالی مضجع مطهره باوراد و اذکار بر رسم طریقه آبا و اجداد
پرداختی و گاهی از همسایه صوری آنحضرت محظوظ یافته باین ابیات مترنم شدی عربیه قبران فی الطوس خیر الناس کلهم و قبر شرهم هذا
من العبر ما ینفع الرجس من قرب الزکی و ما علی الزکی بقرب الرجس من ضرر هیهات کل امرء رهن بما کسبت له یداه فخذ ما شئت او فذر

ذکر معاودت

ذکر پیغام شاه عباس بباقی خان اوزبک در رد بلخ بشاهزادگان اوزبک که پناه بشاه آورده اند و انکار باقی خان

درین ایام که شاه در ارض اقدس آسوده بود دینکتش خان حاکم مرو عریضه فرستاده ضمناً معروض داشت که باقی خان سلطان ماوراءالنهر بمراسلات و پیغامات اظهار مراودت با من میکند و چند بار اسب خواسته است حکم پادشاه چیست شاه عباس رخصت دادن اسب و فرستادن پاسخ نامه داد و دینکتش خان فرستاد و جان محمد دیوان بیگی و دین محمد خان برادر او که از اعاظم اوزبکیه ماوراءالنهر بودند و در جنگ تون بدست آمده شاه بخواست و مخلع و مکرم رخصت مراجعت بماوراءالنهر داده در ان ضمن پیغامی بباقی خان فرمود که مجمل آن این است که اگرچه عداوت ما با عبدالله خان اوزبک از سلسله جانی بیک خان همه عالم دانند و چون محمد ابراهیم خان از اقربای او بدست ما در افتاد او را تربیت کرده بحکومت بلاد بلخ فرستادیم و بمنزله فرزند گرامی داشتیم چون بحکم اجل محتوم در گذشت مناسب نبود که باقی خان بی اذن ما بلخ را متصرف شود اکنون نیز ما را طمعی در آن ولایت نیست ولیکن چون از اقارب محمد ابراهیم خان و دودمان عبدالله خان دو کودک جوان ملتجی بخاندان ولایت توامان ما شده اند رضای خاطر ما آنست که ولایت او باین دو وارث منتقل شود که ضایع و بی نام و نان نمانند هرگاه آن ولایت بدین دو بزرگزاده و زنگیه داده شود کمال انصاف است و الا امداد آنها بر ذمت همت شاهانه ثابت و لازم است و در حصول حقوق آنها مسامحه نخواهیم کرد و آنچه مقدر است خواهد شد و چون فرستادگان رفتند و باقی خان ازین نیت اطلاع یافت ظاهراً تصدیقی کرد و باطناً رضا نداد گفت آنها را بجانب ما فرستید هر جا را که صلاح دانیم بدیشان واگذاریم شاه عباس دانست که مقصود باقی خان بدست آوردن آن دو میرزاده و واگذاشتن ملتجیست فرمان باجتماع عساکر نصرت مآثر قزلباشیه صادر شد و بطلب لشکر قورچیان مقرر و معین شدند که از هر جا روانه خراسان گردند **ذکر تسخیر جزیره شهیره بحرین در دست کسان حاکم فارس الله ویردی خان و انتزاع از مخالفین** بر ارباب خبرت و آگاهی پوشیده مباد که ولایت بحرین از جمله جزایر متعلقه بفارس از اقلیم دویم میان بصره و عمان است قصبه آنرا هجر گویند و لحصا و قطیف از اعمال آن جزیره است و وجه تسمیه آن بحرین آنست که در میان دو بحر یعنی خلیج فارس و خلیج هند واقع شده و از جزیره هرموز تا بحرین غوص کنند و غلبه غوص از جزیره قیس تا جزیره خاک حوالی بندر بوشهر و بندر عدن است و مابین این جزایر همه معادن لآلی آبدار است و محل لؤلؤ شاهوار و بحرین ده فرسخ طول دارد و پنج فرسخ عرض و آن ولایت در تصرف توران شاه بن سنقر شاه والی سابقه هرموز در آمده بود و حکام آنجا از جانب وی میبوده اند و در عهد سنقر بن توران شاه که کسری بود جماعت فرنگیه پرتکالیه ضباط بنادر و وکلای هرموز را فریفته در آن جزیره راه یافتند و چنانکه رسم ایشان است در بحرین کوت یعنی خانه بنا کردند و بتدریج در آنجا اجتماع و ازدحام نموده شوکت و حشمت یافتند و کپتان قلعه آنجا از حاکم هرموز در مرتبه و قوت درگذشت و حکومت بحرین را بدست آوردند در حین فوت فرخ شاه والی هرموز و جلوس فرزندش فیروز شاه رکن الدین مسعود نام برادر وزیر هرموز که حاکم آنجا بود از غلبه فرنگیان پرتکالیه استقلالی نداشت و اعیان فال و ایسر ابادی نسبتی بود لهذا در خدمت الله ویردی خان حکمران فارس از او حکایتی رفت و بدو حمایتی آمد خواجه معین الدین فالی با جمعی از اهالی آن ولایت که به تفنگ اندازی و صلابت معروف‌اند ظاهراً بر معاونت حاکم بحرین و باطناً تسخیر آن جزیره مامور شدند از حوالی دریا در زوارق نشسته به بحرین رفتند در مقام فرصت رکن الدین مسعود را از میان برداشته حاکم شدند اگرچه چند بار از جانب حاکم هرموز و غیره جماعتی بمحاربه آمدند و خواجه معین الدین مجروح و مقتول شد ولی آخر الامر بحرین بتصرف الله ویردی خان حاکم فارس در آمد **ذکر تسخیر لارستان و گرفتاری ابراهیم خان لار و آوردن بحضور شاه عباس صفوی** در تواریخ آورده اند که حکام لار از اولاد گرگین میلاد اند و در قدیم الایام تمکین بحاکم فارس و کرمان نداشته اند و لوای خودسری بر افراشته اند و از ان طبقه جلال الدین ایرج بن گرگین بن قباد در خلافت عمر عبدالعزیز سعادت اسلام یافت مع القصه ولات ولایت لار با وجود اقتدار زبده و دولت صفویه متابعت کردند و در آن دولت منصب امیر دیوانی داشتند و در ملک خود ملک بودند و بعدل و داد حرکت میکردند در زمان شاه سلطان محمد صفوی نور الدهر خان بن ابراهیم خان بن نوشیروان مشهور بشاه عادل حاکم بود و در آغاز جلوس شاه عباس فوت شد میرزا علاء الملک فرزندش قایم مقام و بابراهیم ثانی ملقب شده بود و در وقتی که الله ویردی خان حاکم فارس شد او در لار استقلال داشت و حاکم فارس را تمکین نمیکرد و روی بدربار شهریار ایران نمی آورد و رعایای د

از او بشکایت می آمدند و از سوء سلوک وی تظلمها میکردند شاه بالله‌وردی خان فرمان داد که او را متنبه سازد و از خواب جهل و غرور بیدار کند الله‌وردی
خان با سپاه فارس بلارستان رفته لار را محصور کرده بعد از مدتی قاضی ابوالقاسم لاری باردوی الله‌وردی خان آمده و ابراهیم خان
حاکم لار مشوش شده بقلعهٔ دیگر فرار کرد بالاخره مستاصل شده امان خواسته باردوی آمد الله‌وردی خان قاضی را حاکم لار کرده خان لار را
روانهٔ شیراز نمود و در آنجا ماند تا بادی بدرگاه شاه عباس روی کرد این بیت بوی منسوبست و نیکو گفته نظم ما بی تحصیل یار و یار در دل بوده است
حاصل تحصیل ما تحصیل حاصل بوده است ؛ صاحب تاریخ عالم آرای عباسی نوشته که از خزاین حاکم لار تاجی مرصع مکلل بدر و یواقیت موسوم
بتاج کیخسروی در نزد آبا و اجداد لاریان بمانده بود و بشاه آوردند و گفته که چون نام پسر گرگین لار بوده آن ولایت بنام وی موسوم شده و تاج
از آن او بوده باری دوام تاج باین مدت مدید حرفیست از قواعد دانش بعید والله اعلم مع القصه خبر تسخیر بحرین و لار در خراسان بعرض
شاه رسید و ابراهیم خان با الله‌وردی خان بحضرت آمد ابراهیم خان که مردی باکمال بود در آن سفر رحلت نمود و سی و نه سال داشته
و صاحب تاریخ مذکور گوید از آن سلسله کسی باقی نماند و طایفهٔ دیگر حاکم لار شدند **ذکر وقایع سال یکهزار و یازده هجری و عزیمت
شاه عباس بتسخیر طخارستان و ترکستان و ماوراءالنهر و سوانح آن ایام** در ایام توقف ارض اقدس بمسامع جلال
شاه سلیمان جلال رسید که باقی خان اوزبک سر نخوت باوج فلک دوار برافراشته و پایهٔ ایوان شوکت برقبهٔ کیوان گذاشته ترکستان را
خاتم نگینهٔ انگشت خود دانسته و تصرف خراسان را کاری خوار و آسان شمارد بلکه در زمان سرمستی از بادهٔ غرور دعوی خون برادر خود از قزلباش
کند و از تکافی و تلافی با پادشاه ایران دم زند شاه عباس مقرر فرمود که سپاه جرار در رسیدن دواسبه تعجیل نمایند و مقرر شد که سیصد عراده
توپ و خمپاره آماده و سوره باردوی عمان شکوه برسانند و ده هزار تفنگ انداز آتشبار رعد آثار از عراق و خراسان ساخته و پرداخته
کنند و علی قلیخان شاملو و قرچغای بیک غلام خاصه را بسرداری جمعی از غازیان سپاه منصور بترکتازی دیار چیچکتو و میمنه مامور فرمود
که در آن سرحد که محل ییلاق الوس و ایماق اوزبکیه است آتش نهب و غارت برافروزند و خس و خار وجود اشرار آن دیار را در شرار قهر فرو سوزند
بعد از رفتن آن گروه شاه بزیارت مرقد مطهر رفته از روح با فتوح آن امام همام استمداد همت نموده از شهر بیرون آمده در حوالی مشهد نشاط
شکار جرگه فرموده و از آنجا بسوی هرات حرکت شد بعد از قطع فیافی و سباسب بدان شهر دلنشین وارد آمد علی قلیخان و قرچغای بیک از
تاخت چیچکتو باز گردیدند و معلوم شد که مردان آن ولایت سراسر عرضهٔ شمشیر و نسوان و صبایا همگی اسیر شده اند سرهای قتلی را بحضور شاه عباس
آوردند و احوال اساری را عرضه داشتند شاه از هرات به ییلاق بادغیس فرمود و قرب دو ماه بجهت انجام توپخانه و وصول عساکر در آن ولایت
توقف گزید تا سلطان زادهای اوزبک که در قزوین بودند با سپاه نصرت پناه ایران از اطراف رسیدند قشون هر مملکتی دسته دسته فوج
فوج مانند سیلاب جاری از صحاری و براری باردوی محیط آثار پیوستند نخست همت پادشاهانه بتنظیم امورات شاهزادگان جوجی نژاد اوزبکیه
که ملتجی بدولت شاه قزلباش شده بودند گماشته یار محمد میرزا و شاه خواجه و جهانگیر سلطان مورد التفات شدند جهانگیر سلطان ملقب
بخانی مفتخر شد و یار محمد میرزا باتالیقی او برقرار آمد و مناشیر حکومت و اتالیقی این دو بجانب بلخ و ماوراءالنهر روان شد تا هواخواهان تا بسر
کردند و مستعد خدمت شوند چون در بادغیس لشکرهای اطراف مجتمع شدند موکب فیروزی کوکب پادشاهی در جنبش آمد و چنان مقرر شد
که سیصد عراده توپ و ضربزن بترتیب و انتظامی درست در حرکت آیند لهذا امارت توپخانه و سرداری جمیع توپچیان بقرچغای بیک
مفوض شد و قدغن شد که با فوجی از غلامان خاصهٔ پادشاهی در اوان نزول و ارتحال متوجه امر توپخانه گردد و ده هزار تفنگچی خراسانی
و عراقی و دو هزار عملهٔ توپخانه در حکم او باشند و حسینخان شاملو حاکم هرات و بکتش خان حاکم مرو و محراب خان قاجار حاکم خواف و باخرز
و اسمعیل قلیخان حاکم فراه و تخفقی خان شاملو حاکم قاین و بعضی امرای دیگر هراول و چرخچی سپاه نصرت پناه باشند و این دوازده هزار
پیاده و سوار همواره قریب نیم فرسنگ پیش از اردوی بزرگ سلطانی در حط و ترحال و نزول و ارتحال اتفاق کنند و هر روز از امرا
چرخچی بعضی مناوبه و قاعده درست پیش روی کنند و بعد از سپاه چرخچی توپخانه حرکت نماید و عراده چیان عراده را پیش انداخته در میانه
هر دو عراده ده تفنگچی که مجموع سه هزار کس تفنگ انداز شوند حرکت کنند چنانکه در عقب زنجیر روان باشند و امیر توپخانه قرچغای بیک با غلامان
خاصه و تفنگچیان مذکور که ده هزار نفر باشند رفقای عراده صف بسته با انضمام تمام و آیین محکم راه طی کنند و بعضی از امرای قزلباشیه

رفتن بهرات

از قبیل مهدیقلی خان شاملو ایشیک آقاسی باشی وغیره بمدد و معاونت توپخانه و تفنگچیان مرافقت نمایند پس از ترتیب توپخانه و تعبیهٔ مواکب نصرت مواظب در حرکت آیند و صفوف سواران و کتائب با نظمی تمام و تسویهٔ کامل اعلام کینه آگون و رایات نصرت مقرون گشاده فوج فوج چون دریای پر موج در کمال سکینه و وقار راه در نوردند الله ویردی خان تولل آقاسی و قورچی باشی و قلیچخان شاملو و ندرخان مهردار و گنجعلیخان حاکم کرمان و امثال این اعاظم در میمنهٔ قول همایون که بعرف و اصطلاح اتراک برانغار خوانند با صنوف کالجبال در ظل لواهای برمثال جلوه کنند و همچنین جمعی از امیران قزلباشیه و صاحب منصبان در طرف جوانغار یعنی میسره بترتیب ایستادند گردند و سپاه شمشیرزن مرد افکن از قورچیان وغیرهم در قول همایون که قلبش نامند بترتیب و انتظام تمام راه پیمایند و قشون و سپاهیان نامی که عارض عرضه کرده بود در این سفر خیریت اثر ده هزار پیاده و چهل هزار سوارهٔ مستعد مکمل مسلح بودند و نوکر و خدمتکار و ساربان و اهالی اردو بازار که از هر ولایت با بعضی آمده بودند در این تعداد راه نداشته همانا آنان نیز زیاده از بیست هزار میشدند الحاصل بترتیبی که اظهار شد شاه و سپاه حرکت میکردند و نقاره خانه پیشاپیش میزدند و دوازده نفر کرنای چی در رکاب مستطاب آماده بودند و مدام در نای کرنای دم میدمیدند که قورچیان و غلامان از کثرت گرد و غبار از مقام خود دور نیفتند و هر کس جای خود را بشناسد و از قول همایون جدا نگردد و جمعی امرا نیز یکشبک چنداولی اردو مینمودند که کسی در قفا نماند و خود را بصفوف معینه برساند چه که از غبار همراهان یکدیگر را نمیدیدند و نمیشناختند و شاه و سپاه همه روزه بدین آیین و تمکین راه همی سپردند و چون در ولایت بیگانه و یاغی حرکت دادن سپاه بسیار در شب تار خلاف عقل و حزم بوده روزها براه میرفتند و شبها در منازل اتراق کرده با انتظام تمام استراحت میکردند و چون آب و آذوقهٔ پنجاه هزار کس بلکه هشتاد هزار تن برداشتن کاری صعب بود لهذا اشتر و استر بیشمار قطار در قطار در این اردو بود و بملاحظهٔ گرمی هوا و قلت آب زیاده روی امکان نداشت بنا علیه شاه روزی دو فرسنگ زیاده نمیراند و در هر جا قدری میماند در حوالی اندخود قزل قیقان بهادر که از جانب باقی خان بقراولی و جاسوسی آمده بود با سواری چند در دست محراب خان قاجار گرفتار شد و او را بحضور شاه عباس آوردند عرضه کرد که باقی خان با بیست هزار سوار ازبکیه در شهر نسف مشهور بقرشی است و قدرت مقابله ندارد و انتظار سپاه میبرد و براو یقین نبود که شاه از هرات و بادغیس گذشته و برادر خود ولیمحمد خان حاکم بلخ پیغام داده که از بلخ بدمیوی آبای خود را محصور سپاه قزلباشیه ننمای و ولیمحمد خان پاسخ فرستاده که هنوز آمدن سپاه قزلباشیه محقق نشده و آنچه از ازدحام و احتشام شاه عباس گویند اغراق است بلخ را از دست دادن نشاید لهذا باقی خان مرا فرستاده که با اندخود نزد مؤمن بی آمده بهادری چند با من روانه نموده که جاسوسی و تحقیق اردو و سپاه شاه کرده بازگردیده خبر دهیم اینک گرفتار گشته ایم و از خود نیز تسخیر تم شاه او را بتوجهات مطمئن کرده بمحراب خان سپرد و از کار ماوراء النهر استحضاری حاصل فرمود و جنود مسعود روانهٔ قصبهٔ اندخود گردید **در بیان محاصرهٔ اندخود و گرفتاری مؤمن بای و تسخیر قلعهٔ مذکور و ایمن شدن از قهر شاه غیور** شاه فلک خرگاه از قتلش نهضت فرموده روانهٔ اندخود که از بلاد خراسان و توابع بلخ است گردید مؤمن بای بقلعه داری پرداخت مرزا تسخیر اندخود رای نبود از آنجا گذشتن و آن را گذاشتن اولی میشمردند شاه عباس که رای رزین داشت واپس گذاشتن اندخود را مصلحت دولت ندانسته بتسخیر آن حکم داد و بمحاصره مشغول شدند قلعهٔ مذکور نقطهٔ پرگار دوایر بلا گردید و مرکز توارد صواد عنا شد حلقه های سپاه قلعه را نگین وار در میان گرفتند بترتیب مورچلها و حفر نقب و خالی کردن آب خندق مشغول شدند و این کار در یکشب با تمام رسید علی الصباح لشکر قزلباشیه گرداگرد حصار را احاطه کرده توپها و تفنگها را از گلولهٔ آهنین و داروی آتشین پر ساختند یکباره ده هزار تفنگ و سیصد توپ و بادلیج را آتش زده شلیک کردند و نعره و غریو برکشیدند سورن را در انداخته یورش بر قلعه بردند زمین و زمان بلرزه در آمد و مکین و مکان برعشه در افتادند حصار اندخود چون تودهٔ سیماب بجنبش در آمده دلهای متوطنین قلعه چون دلهای کاروان طپیدن گرفت عنان تماسک و تمالک از دست مؤمن بی و سایر قلعگیان بیرون شد شیخی نقشبندی از سلسلهٔ عزیزان در اندخود بود در حضرت پادشاه درویش سیرت توسط و تشفع پیشه کرد امان طلب نمود شاه عباس چنانکه رسوم طریقت و قواعد حقیقت است بر مسلمین قلعه ترحم کرد و شیخ را بکمال ترحیب و تعظیم و تکریم فرموده خورسند و خوشدل بازگردانید مؤمن بی و علما و فضلا و سادات و مشایخ آن بلد بخدمت شاه آمدند و پیشکشی برسم امانی قبول کرده شاه بدیشان بخشید و نگرفت و مؤمن بی را مورد الطاف خاص کرد

... نزد باقی خان ... نمود و در باب عدم میل طبیعی بتسخیر بلاد طخارستان دلایل گفت و از لوازم رعایت و حمایت شاهزادگان ترکستان
... از خود دید سلیم سلطان میرزاده ماوراءالنهر التفات شده بود عرب محمد اتالیق بضبط آنجا مأمور شد
... بجانب حصار ... کوچ داده در موضع موسوم بخواجه کهکمرلی اندخود فرود آمدند و کیروز دیگر در دو فرسخی آنجا مخیم خیام سپاه
نصرت ... قرار شد و در آنجا تحقیق پیوست که باقی خان اوزبک با بیست هزار سوار از معبر جیحون عبور کرده بطرف بلخ با می آمده شاه
... فرمان داد که نقاره شادیانه بنوازند و مستعد مقابله شوند و با تنظیم و ترتیب تمام منزل بمنزل رفته در هر جا که تلاقی عساکر قزلباشیه
با باقی خان اتفاق افتد ... کار را آگهان اوزبکیه که بهمراه شاهزادگان ماوراءالنهر در رکاب بودند معروض داشتند که در بیابان
... کم آب است و ... اگر ... منصوره بیشمار و حساب بعلت قلت آب و وفور عساکر و دواب عسرت و تنگی بملازمان رکاب روی خواهد داد
طوایف اوزبکیه که سالها نمک پرورده نعمت عبدالله خان بوده اند اکنون ناچار در متابعت باقی خان اشتغال دارند و چون مطلع شوند
که مقصود پادشاه ایران تسخیر ولایت توران نیست بلکه تقویت و تربیت اولاد عبدالله خان است از باقی خان خواهند گسست و بما خواهند پیوست
... یعنی مایه ضعف دولت باقیخان و مزید قوت سپاه شاه ایران خواهد شد اولی آنکه روزی یکفرسنگ پیش رفته تا آنها مطمئن شده روز
بروز عزم این سوی کنند شاه عباس از اصرار امرای اوزبکیه این رای را پسندیده در کمال تأخیر و تراخی قطع مراحل مینمود و منازل را قریب
میفرمود مقارن این حال بعضی از اقربای یار محمد میرزا با سواری چند آمدند و این معنی باعث قوت رای مذکوره گردید و بحکم شاه از جانب یار محمد
میرزا یرلیغات بلیغه بامرای رفیعه اوزبکیه نگاشته و فرستادند و منتظر قدوم آنها شدند و دو عیب کلی از این مسامحه روی داد اول آنکه هوا
رو بگرمی بود و جمعیت اردو بسیار بود در راه بعلت کمی آب آبهای گل آلود بکار میبردند و حرارت هوا باعث بیماری عساکر منصوره گردید و مرض
اسهال ... در غالب امزجه لطیفه قزلباشیه عارض شد دویم اینکه تأخیر و آهستگی حرکت قزلباش مایه اطمینان و چیرگی اوزبکیه
گردید و دلهای رمیده ایشان اندک اندک بیارمید مع القصه شاه مدت بیست روز بتدریج حرکت کرده و سپاهیان مریض و بیمار شده
بیستم روز بظاهر بلخ رسیدند و منزل گزیدند باقی خان نیز از جنگ و نبرد و مواجهه روگردان بود و به پشتی حصار مستظهر گردید در حوالی شهر اردو زده
نشست و در پیش اردوی خندقی عمیق ساخته و پس خندق را بتوپ و تفنگ انباشته بمحافظت شهر مشغول بود

ذکر ورود شاه عباس بظاهر شهر بلخ و حصاری شدن باقی خان و بجنگ تقدم نکردن و مراجعت شاه عباس صفوی

روزی دو پس از ورود جنود قزلباشیه فیمابین دو لشکر مقدمه رزمی بظهور آمد دلیران دو جانب بمیدان معرکه رفته دست و بازو برگشادند تیرهای غنچه
از کمانهای چاچی بطیران آمده عیبه ها را شکافت و تیغهای یمانی از نیامهای سمرقندی بجریان رسیده مغفرها بردرید سنانهای
رخشنده در غبار تاری چون ستاره در شب همی تافت و زرههای درخشنده چون پالاون خون همی پالود خامهای خم در خم چون مارهای
ارقم حلقه زنان همی پرید گلولهای تفنگ چون تیر خدنگ راست برهدف بدان آمدی و غبارهای خواسته چون میغهای تو بر تو دیدار را مانع
شدی جمعی از اوزبکیه قتیل شدند و بیست و چهار تن گرفتار آمدند بقایا در مکامن فرار کرده قرار گرفتند و دیگر بمبارزت و معارضت مبادرت
و مسارعت نکردند اوزبکیه را تقدم بعرصه پیکار مصلحت نبود و قزلباشیه را یورش قلعه گیری رای نه قریب یکماه دو لشکر در برابر یکدیگر آرمیده بودند
واحدی سبقت در جنگ نمینمود و روز بروز از عساکر فیروز کاسته میشد و به بیماری اسهال اشتغال مینمودند و بقیه بقیه در سپاهیان اوزبکیه
می افزود که از اطراف میرسیدند شاه حکمت پناه توقف در آن صحرا را مصلحت حال لشکریان ندانسته کوچ داد در روز نهم محرم الحرام از رودخانه
خطب عبور نموده برلب سوی رود فرود آمدند و در این کوچ ظاهر شد که ثلث لشکریان مریض و بیمارند و یک قسمت بیماردار و پرستار بالجمله
روز عاشورا در کنار رود مذکور بطریقی که رسم و قانون شیعه قزلباشیه بود بتعزیت داری و اشکباری حضرت امام همام شهید حسین بن علی
گذشت روز یازدهم مقرر شد که بقانون و نظام متداول چون بحر خروش حرکت نمایند اگر اوزبکیه بمقابله و مقاتله آیند جنگ کنند و الا بترتیب
منازل بازگشت جویند ... از شبیخون اعدا احتیاط منظور دارند سپاه نصرت پناه حسب الامر بعد از قطع سه فرسنگ فرود آمده اردو زدند
و بپرستاری بیماران پرداختند امرای چنداول که از دنبال اردوی شاهی همی آمدند خبر دادند که سواد لشکر اوزبکیه ظاهر شده که بتراخی و
... کشیده می آیند شاه مقرر کرد که سپاهیان قزلباشیه سوار شوند و ابن حسین خان و بعضی امرای جغتا بمحارست اردو و محافظت آغروق

الوقوع

متوقف باشند مقید به توپ و عراده و تفنگچی از پیش روان شدند و جمعی امرا را معاونت سواران چنداول مقرر روانه کردند و قول همیون با قاعده و قانون
جوانغار و برانغار چون یک فرسنخ و نیم از معسکر دور شدند هر یک از غازیان عظام قزلباشیه از بهادران ازبکیه که اسیر و دستگیر کرده بودند بیاوردند
و بر شاه عرضه کردند از تقریرات بهادران معلوم شد که کوچیدن سپاه شاه را ازبکیه حمل بر تدبیر نمودند و باقی گفتند که همان تدبیر شاه اسمعیل است
که از ظاهر مرو کوچید و محمد خان شیبانی او را تعاقب کرده قزلباشیه با او برزدند و او را بکشتند لهذا باقی خان بتعاقب راضی نبود آخر الامر
از اصرار بهادران باقی خان خود بماند و سپاه را روانه کرده و در کنار رود با حرمخان مقابله شد یکتاش خان استاجلو که مقدمة الجیش بود
حملات دلیرانه برده مخالفان را شکسته و معاونان نیز برده و پیوسته الحاصل تا هنگام غروب آفتاب در آن طرف آب جنگ در پیوسته بود
چون هوا تیره گون شد شاه بمعاودت سپاه فرمان داد و سپاهیان مراجعت کرده در شعاع مشاعل اسرای مخالف را بر نظر شاه گذرانیدند
و سرهای سران را در حضور شهریار ریختند تا چهار ساعت شب بدیدن سرها و اسیرها توجه داشتند عبدالرحمن بی نامی از امرای معتبر ازبکیه اسیر و
دستگیر شده بود شاه بمرخصی او فرمود دست او را گشاده لباسهای خون آلود از او برکشیدند و جامهای پاک پوشیدند چنانکه رسم شاه بود
که با اعزه گرفتاران مشفقانه رفتار مینمود او را مفرز داشتند بر بقایای لشکریان باقی خان بقا نفرموده سراسر بسیاست رسیدند و
از زحمات چاکری بیاسایند و از امرای قزلباشیه الا شریف خان برادر محراب خان نامداری کشته نگردیده بود امرا گفتند که اگر کوچ کرده بجانب
بلخ برگردیم باقی خان باقی نخواهد ماند شاه فرمود بیماری در اردوی ما در افتاده هزار بلخ را بموی از یکتن سپاه خود نخواهم و عنقریب باقی
فانی خواهد شد مع القصه تا نیمه شب بقایای لشکر از مصاف معاودت میکردند و خبر شکست و هزیمت دشمنان می آوردند دیگر روز حرکت
کرده منزل منزل همی آمدند و در منازل طریقه حزم و احتیاط را مرعی داشتند غالب بیماران که فوت میشدند در راه بخاک می سپردند و اثر
قبر او را مخفی میداشتند تا باندخود رسیدند **بیان ورود شاه باندخود و غارت لشکریان در آن دیار و حدود و سایر
صواد آن ایام خیریت فرجام و مراجعت شاه بعراق** چون اهالی اندخود بعد از گذشتن شاه و سپاه نفاق ظاهر کردند پس از
رجعت شاه نیز بطریق شقاق رفتار نمودند حکم همایون بکوچانیدن اکابر و اعیان و قضاة و معشیان و روسای آن دیار صادر شد که هر نوزاد را
برشتری حمل کرده بخراسان و عراق آورند بیک طرفة العین شهری چنان مشحون و مملو خالی و پرداخته ماند پنجاه هزار سپاهی در این شهر ریختند
نخست مردان ایشان را جدا کردند بعضی را بکشتند و بعضی را اسیر و برده آوردند خانه کوچهای ایشان بذل اسار گرفتار شدند و اما این حصار
با زمین هموار برابری گرفت و غالب دیار آنحدود خاصه شبرغان بتاراج و غارت رفت زیرا که سپاهیان را آذوقه با تمام و کار بجان رسیده بود
و استعداد رسیدن بخراسان و هرات نداشتند شاه ایشان را منع نتوانست و چاره نداشت نظم چو بگذشت آب از سر کدخدای نهد بچه خویش را
زیر پای شاه بعضی امرا را بترک این کار و منع این رفتار اشارتی کرد گفتند سپاه ازبکیه چندین بار اسفراین و مشهد و سبزوار را قتل عام نمودند
و نسوان و صبیان هر جا را در ترکستان برده فروختند ما نیز چند ماه درین راه زحمت کشیده حصاری که مفتوح کرده ایم رعایای آن خادم ما باشند
شاه جوابی مسکت نداشته خود سکوت کرد و چندین هزار اسیر از آن ولایات بایران آوردند که المکافات فی الطبیعه واجبه مع القصه منزل منزل
کوچ کرده آمدند و در حوالی قتلش بعضی سواران ازبکیه بچند کس از قورچیان که بی احتیاط در طرف میره می آمدند رسیده بضرب تیر آنها را از پای
در آوردند و شاه بعد از عتاب و خطاب با روسای آن طایفه کل قورچیان را معزول فرموده سالی چند شرمسار بودند تا بعد از خدمات معزز بایکان
برقرار شدند چون اردوی شاهی بچچکتو که ناحیه ایست نزدیک بمیمنه رسیدند قلعه و حصار آنجا را با زمین برابر کردند و از آنجا بمارو چاق نظر علی
سلطان را معزول و حکومت آنجا را بیوسفعلی خان پسر بداق خان حاکم مشهد مقدس تفویض فرموده پیر امعلی سلطان برادر او را نیز در آنحدود
الکائی داده بمظاهرت برادران مامور ساختند و حکومت مشهد را بمحراب خان قاجار سپردند بکتش خان و ملکشر سلطان بمقر حکومت خود مرخص
گشتند و شاه بهراة آمد در هرات مسموع شد که فوجی از ازبکیه بحکم باقی خان بچچکتو آمده اراده دست اندازی بخراسان دارند فوجی از عساکر نصرت
ماثر بمدافعه آنها شتافته همه را گیر اداشته متفرق کرده مراجعت نمودند تا بیست روز در هرات توقف کردند که بقیه بیماران که از هلاک و فات
رسته بودند بصحت آمدند و بسیاری از لشکریان شاه درین راه خاصه بمرض اسهال عام فوت شدند و غالبا بی تغسیل و تکفین تدفین یافتند
از آنجمله سید محمد بیگ کمونه پسرزاده سید محمد کمونه سابق بود که جد امجدش در چالدران شربت شهادت چشید دیگر میرزا یعقوب از سادات

دست غیب شیرازی و مولانا قوسی شوشتری که از شعرا و فضلای عهد بوده و شاه از زیارت مشهد مقدس رضوی آمده بعد از توقف و زیارت در النگ رادکان شکار کرده و از راه خبوشان چون دربای خبوشان مسطاوره رسیده قلعه‌جات درون و جمشکزک را منظم کرده بخوار رود و امین رفته شاهزادگان اوزبکیه را با یار محمد میرزا روانهٔ قزوین نموده و از راه سیاه‌کوه بکاشان رفته بعد از سه شب توقف و چراغان و تعیش با بقیه سپاهیان باصفهان نزول اجلال فرموده و در آن ایام از جانب شاهی بیک حاکم قندهار که از امرای اکبر شاه هندوستانی گورکانی بود عریضه و هدایا رسید زمستان در اصفهان گذشت و فرستادهٔ حاکم قندهار معزز و مکرم مخلع با جواب عریضه بازگشت اما خاتمهٔ کار باقی خان آنکه بعد از شکست اوزبکیه در رود گورزاده فرار بجانب ماوراءالنهر کرده چون از مراجعت شاه بجانب خراسان مطمئن گردید فسخ عزیمت فرار نموده ببدخشان رفت که بدیع الزمان میرزای حاکم بدخشان را که از اولاد خواجه عبیدالله احرار نقشبندی بود از میان برگیرد و بعد از محاصره چنین کرد و بدخشان را بیکی از امرای خود داد و جمعی امرای خود را که میل بجهانگیرخان کرده بودند بکشت و ببخارا مراجعت کرد و با کلدی محمد خان قزاق که در تاشکند مصالحه کرده و سرحدداران خود قدغن نمود که دست تطاول بمملکت قزلباشیه نگشایند و اظهار دوستی و یگانگی نمایند و قوافل و مترددین آمد و شد کنند و چنانکه شاه عباس مکرر فرموده بود دیگر او را لشکرکشی بخراسان دست نداد و عنقریب روزش بسر آمد و یکدو سال از این پس درگذشت و این بیم بی‌نسیمی برا سودی نداد در بهار سال یکهزار و دوازده که شاه عباس در اصفهان بود شاه را فرزندی متولد شد و او را امامقلی میرزا نام نهاد در ذکر نهضت

شاه عباس از اصفهان بجانب آذربایجان و بیان فتوحات آن اوان چون در بدو دولت شاه عباس مصالحه با رومیه مقرر شده بود که هر قلعه که در تصرف امنای دولت است همچنان متصرف باشند رومیه در حوالی نهاوند قلعه چون لوند برافراشته بودند و قریب پانزده سال در دست گماشتگان آنها بود و چندانکه امرای قزلباشیه در بارهٔ آن حصار سخن راندند شاه بهدم قلعه و نقض مصالحه همداستان نگردید بعد از فوت سلطان مراد خان خواندگار روم که پسرش سلطان محمد خان جلوس فرمود در ممالک روم بعضی اجامره و اوباش بطغیان سر برآوردند و برخی مردمان لاابالی خود را جلالی خواندند و خودرائی گزیدند پاشایان نیز رفتارهای ناشایان کردند غلامان بغداد پاشای حاکم را بیرون کرده اذن آقا محمد نامی را بحکومت پسندیدند چون علوفهٔ سپاهیان قلعه نهاوند از جانب پاشای سابق بغداد میرسید موقوف بماند قلعه‌گیان نهاوندی متفرق شدند و بعضی که در قلعه بماندند بقوافل و مترددین دست اندازی نمودند محمد آقا نامی از بغداد بایالت آن قلعه آمده قلعه‌داران او را تمکین ندادند و اموال او را بغارت ببردند و بشاه عباس عرضی کرده شاه بتقویت او عزم کرد ولی قبل از امداد شاه احشام و رعایای قریهٔ قلعه که بستوه آمده بودند شورش کرده بر سر قلعه رفتند و بمدافعه پرداختند و محمد آقا فرصت غنیمت شمرده فرار کرده و قلعه‌گیان یکبرج را بتصرف اهل عروج دادند و مفتوح شد و رومیه متفرق شدند چون آن قلعه مایهٔ فتنه و فساد بود حسن خان حاکم قلمرو علیشکر بپای قلعه رفته قلعه را تصرف کرده و شاه بتخریب و انهدام قلعه فرمان داد لهذا با خاک برابر شد شاه عباس از وقوع این اساس یورش بلخ را بتعویق انداخته مقارن اینحال خبر رسید که حکام آن دانتجار ایرانی را بقتل آورده اموال آنها را ضبط کرده و حکام سرحدات روم و دیار ارمنیهٔ کبری بیکدیگر در افتادند و باحکام وزرای اسلامبول اعتنایی ندارند مخفی نماناد که اگرچه حالات سلاطین عثمانیه و خوانین اوزبکیه را در تاریخ خاصهٔ ایران نگاشتن مناسب نیست ولی گاهی بنا بر شوق کلام و رابطهٔ صواد اتفاقات ضرورت می‌باید لهذا اگر مجملی نگاشته شود که سررشته بدست آید بزرگان خورده‌گیر معذور دارند و از این نگارنده درگذرند در عهد دولت سلاطین اوایل روم نوکری تازه گرفته شد و آن قوم را که از هر جائی بودند ینگی چریک نامیدند یعنی لشکر و چریک نو و تازه و این نام بر آن قوم بماند و کار آن طایفه روز بروز بالا گرفت تا قدرت و قوت تمام یافتند چون سپاه سلطان روم غالباً از آن طبقه بودند مداخله در امور سلطنت میکردند و چنانکه اتراک در دولت خلفای عباسی شاه‌نشان بودند ینگی چریک هم در عزل و نصب و رد و قبول سلاطین آل عثمان متصرف شدند خاصه در عهد دولت سلطان محمد خان بن سلطان مراد غلبه تمام کردند چنانکه در روز جلوس او القدر سوء ادب و جسارت نمودند که بیم ویرانی عمارات سلطانی بود تا آنچه دلخواه آنان بود از سلطان محمد خان بصدور و ظهور رسید و چون سنجر موند حاکم طران زلوانیا بعضی قلاع عثمانیه را ضبط کرده بود سلطان دویست هزار نفر بطرف ممالک بجنگ سنجر موندی فرستاد و خود نیز بدانسوی حرکت فرمود و سپاه عثمانیه در آنجا مغلوب شدند و در اواخر عهد او مردم اسلامبول و اناطولی اظهار داعیه کردند و سلطان بدلخواه آنان تابع شد و اطراف روم اختلال یافت و طایفهٔ یاغی شده خود را جلالی خواندند و فتوری تمام در امر آن دولت روی داد چنانکه در ضمن وقایع دولت ایران شمه از آن مرقوم خواهد شد لهذا

پاشایان دولت روم نیز بخودسری مایه نقض عهد و خلاف مصالحه دولتین میگردیدند و در بین ثنا فیما بین غازی بیک کرد از اولاد شاه قلی بلبلان
حکاری و رومیه منازعه پدیدار آمده و او قلعه که در حدود سلماس بقاربنیارق موسوم بود مستحکم کرده متابعت علی پاشا بیگلربیگی تبریز را که بجای
جعفر پاشای مجبوب آمده بود منکر و علی پاشا با لشکر تبریز و ایروان و نخجوان که مطیع رومیه بودند بر سر غازی بیک رفته و غازی بیک
ابدال نام پسر خود را بخدمت شاه عباس فرستاده ملتجی شد و استمداد نمود و شاه دانست که بواسطه تخریب قلعه ها وندرومیه در مقام مخالفت
در آمده اند و بمدلول الوقت سیف القاطع فرصت را از دست نباید داد و بلاد موروثی آذربایجان و شیروان را که از گروهی جلالی که با سلطان خود
نیز اطاعت ندارند نباید گذاشت اگر درین اوقات که بیگلربیگی تبریز با عساکر خویش بر سر اکراد رفته اند و قلعه تبریز از رومیه فی الجمله خلوت یافته ا
ایلغاری رود البته مفتوح شود با حضار عساکر نصرت مآثر فرمان داد و آوازه سفر مازندران درانداخت در هفتم ربیع الثانی سال یکهزار و
دوازده از شهر صفهان بدولت آباد برخوار و از آنجا بکاشان ایلغار رفت و تا حدود قزوین بسه منزل گردید و در آنجا حقیقت اراده پادشا
برامرا معلوم شد امیرگونه بیک قاجار حاکم قزوین را فرمود که با غلامان و قورچیان از دنبال اردوی شاهی برسد و ذوالفقار خان حاکم
اردبیل نیز بتعجیل با سپاهیان آن ولایت در میانج بحضور سعادت ظهور آید و شاه از حدود قزوین حرکت کرده در شش روز به تبریز آمد
و یازدهم روز وارد شهر تبریز شد و در روز ورود بشهر در قریه فهو سفنج مشهور بواسمنج که سه فرسنگی تبریز است رعایا را چشم بر سپاه
قزلباشیه افتاد بی آنکه از همراهی شاه مطلع باشند بمحض محبت و خلوص با دولت صفویه و موافقت بملت شیعه فی الفور تاجهای دوازده
ترکی حیدری را که از خوف رومیه در نهانخانها مخفی کرده بودند بیرون آورده بر سر گذاشته اظهار بشاشت و خرمی کردند و هر کس از رومیه
که دیدند بخواری تمام بقتل آوردند و پیشاپیش سپاه قزلباشیه رفته باتفاق لندالله که از سمن خروج و اتفاق قزلباش است بر می آوردند
و اهالی تبریز در کمال فرح و شغف بسعادت رکاب بوسی مستعد شدند و حارسان قلعه رومیه هراس یافته درب قلعه را بر بستند و بقلعه
داری نشستند تبریزی بنظر شاه در آمد که اصلا بشهر سابق مشابهت نداشت عمارتش ویران و خراب و قنواتش انباشته و بی آب

نظم

نبود در همه آفاق خوشتر از تبریز — بامنی و بمال و به نیکوئی و جمال
در و بکام دل خویشتن هر کسی مشغول — امیر و بنده و سالار و فاضل و مفضال
یکی بخواستن جام بر سماع غزل — یکی بتاختن بور بر شکار غزال
فراز گشته نشیب و نشیب گشته فراز — رمال گشته جبال و جبال گشته رمال
کسی که رسته شد از موی گشته بود چو موی — کسی که جسته شد از ناله مانده بود چو نال

زیرا که مدت بیست سال آن شهر جنت مثال کوثر جوی طوبی
نهال در دست سپاهیان عثمانیه لگدکوب و پایمال بود و شاه عباس را بر حال آن شهر و شهریاران متفرق رقت شد و بشنب غازان
رفته نزول فرمود تبریزیان از اطراف و جوانب آگاه شده حیاتی نو یافته باردوی شاه در می آمدند و مستعد مخالفت عثمانیه می شدند
و در هر جا شی از ایشان بدست شهریار در می افتاد سر او را میبریدند حتی بعضی که در عرض این مدت با اهالی آن شهر وصلت کرده بودند بملاحظه
و بنظر شاه میرسانیدند عثمانیه تبریز علی پاشا را از وصول سپاه قزلباشیه آگاهی دادند علی پاشا امر غازی بیک را بمسامحه و مصالحه گذرا
با سپاه آذربایجان و عثمانیه روی به تبریز نهاد لشکر نخجوان و ایروان در حدود مرند از او مفارقت کرده ببلاد خویش شتافتند و علی پا
علی پاشا بی دغدغه و تشویش بجانب تبریز می آمد در موضع صوفیان شش فرسنگی تبریز نزول کرده تهیه حرب پرداخت شاه از شنب غازان
با غازیان ظفر قرین در دو فرسنگی شهر که بحاجی حرامی موسوم و نامی بود نزول فرمود و دیگر روز ذوالفقار خان را که امیری بود چون دوا
برنده و چون ضرغام درنده مقدمه و هراول سپاه ظفر قرار کرده شاه نیز با چهار کس از غلامان و قورچیان بنهضت گزین شد و میمنه
میسره و قلب و جناح و ساقه ترتیب داده با غرش طبل و کوس و دنینه خم و نفیر کرنای و کاودم و سپاهی جنگ را ساخته و رایات برافراخته
هم رفت علی پاشای عثمانی نیز از کمال غرور و نادانی تجهیز و تشمیر عساکر جرار نموده بقانون بطارقه روم و سه عسکران آن بوم عرادهای توپ
جهان آشوب را چون حلقهای زره بیکدیگر موصل و توپچیان و ینگچریان تیرانداز آتشبار آتشبار را پشتوان توپخانه ساخته با محمود پاشا و خلیل
پاشا و سایر بزرگان و سرکان رومیه بنظام و ترتیب تمام بمحاربه تقدیم جست تا کار بتلاقی و تقارب انجامید ذوالفقار خان و ایوب سلطان
که با سواران اردبیل پیشاپیش همی رفتند بر طریق متداول چرچی بودند بنیاد محاربه و مضاربه استوار کردند پای ثبات در پیش نهاده دست تیغ
برکشاده نرم نرم و گرم گرم دمیدند از زم بشد و تیغهای تیز از نیام ستیز برآوردند صمصام هندوانی چون هندوان بازی کرد و سر افشانی

کوی بازی همیکردی و نیزهای خطی چون مارهای ارقم خورشید سنانی در لسع و لدغ اعدا جانگزائی مینمودی سپاه رومیه آثار جلادت و تجلد ظاهر کرده
حملهای قوی آوردند و ایوب سلطان ولد دولامه کرد که مبارزی دلیر و مقاتلی گرد بود مقتول گردید سیم آن بود که مقدمه ایچپش منهزم گردید
که رایات جلالت آیات پادشاهی از گرد راه پدیدار شد شغب رماح و قعقعه سلاح و همهمه رکائب و دمدمه کتائب در بنیان ثبات و بنیاد حیات
اعادی زلزله و ولوله درافکند قزلباشیه شمشیرهای مصری برکشیده سواران درانداخته چون برق سوزنده و آتش فروزنده تا خشنده عراده را
شمشیر بریدند و ینگچریان را در خون کشیدند نظام سپاه رومیه از انتظام افتاده و قول پاشایان بهم برآمد بیت چکاچاک برخواست از تیغ تیز قضا
مرگ آسوده را گفت خیز علی پاشا خواست که گریز کند و دامن پلی بر کمر زد لی بیر زند سارو بیک بیگدلی که سارو اصلان پیشه بیگدلی بود
سنان رمح بر پهلوی او نهاده بیک طعنه او را از کوبه زین بر خاک زمین افکنده پالهنگ در گردن اسیر آورد محمود نام محمود که از پاشایان
نامی بود مرکب را بحرکت درآورده بعرصه میدان درآمد سواران اسب انداز او را بشمشیری از اسب درافکندند خلیل پاشا نیز در دست مبارزان
جلیل متسیل گردید علی پاشا را پسری نوجوان چون ماهی بر سرو روان بود در هنگام گرفتاری پدر دل نگران داشت و از تشویش کشته شدن
او مویه همیکرد و موی همیکند و خاک بر سر پراکند ناگاه دلیری شیرخصال حشمش بران مشکین غزال افتاده خام خم در خم حلقه کرده بر تاب داد
و حلقه کمند بر قذال آن زیبا غزال بند شده آن آهوی مشکین موی را بدام در آورده بدیه پیشگاه شاه نصرت پیشکار کرده در وقتی که پدرش بیقرار
و سوگواری همیکرد آن جوان و پیاروی زیبا موی را که محمد امین نام داشت بحضور شاه و پاشا برسانید پاشا را دل برآسود و شاه را دل بر بود
فیه یاد نعم الاسیر از برنا و پیر برآمده مقدم او را گرامی داشتند شاه چون بر حلقهای کمند او نگریست　بباز کردن دیگر کمند فرمان داد بالجمله
هزیمتیان سپاه عثمانیه را تا مرند تاختند اغلب را اسیر ساخته بیاوردند و شاه بمعاودت سپاه حکم کرده بجانب شهر باز آمد و شب هنگام
قرین فیروزی و سرور تا بامداد بعیش و عشرت دمساز بود و با شاهد فتوحات همراز دیگر روز باظهار وعده و وعید و ظهور بیم و امید قلعه تبریز
مفتوح آمد و آوازه این فتوح تازه باقصی ممالک مقروع مسامع و مسموع مجامع شد ایالت تبریز بذوالفقار خان و حکومت مرند بمحمدی سلطان
دنبلی مفوض شد الکای خوی و سلماس بغازی بیک اختصاص یافت و مراغه بشیخ حیدر سپرده آمد چراغ سلطان گرامی پارهٔ استاجلو
بمحافظت کنار رود ارس رفت که از لشکر نخجوان و ایروان مستحضر بوده باشد و اخبار نماید و امیرگونه بیک قاجار که دلیری بود جلادت
شعار بلقب رحمند خانی ملقب شد و مقرر گردید که با جمعی از طالشیه و سوکلن بارسبار رفت که ایل و الوس و اویماقات با ناموس آن سنور
و حدود را جمع کرده برلب رود ارس مستقیم بوده قاجار و ترکمانیه که در قراباغ توطن دارند بدلالت و دلسوی ایشان آیند و بمحافظت ممر و معبر
اشتغال ورزند و از رومیه گنجه و شیروان باخبر باشند که دست اندازی و ترکتازی ننمایند و علی پاشای سرعسکر و محمد امین بیک فرزند
نیک اختر او را ببسطام آقا مهمان دادند و ابواب عزت و کرامت بر روی او گشادند و جمیع اموال او که در قلعه بود بدو مبذول افتاد
و غالب اوقات در مجلس خاص بمصاحبت و منادمت شاه بسر میبرد **ذکر حرکت شاه عباس بجانب نخجوان و فتح کردن**
و رفتن بر سر ایروان و محاصره فرمودن اما سید محمد پاشا حاکم نخجوان و ایروان که بواسطه سعادت سیادت او را شریف پاشا
میخواندند با دوازده هزار لشکر جرار گوش بر راه اخبار تبریز داشت تا از کار علی پاشا چنانکه گذشت مطلع گشت قلعه نخجوان را بیکی از معتمدان
خود سپرده روی بایروان نهاد و چون ایروان گنجایش آنقدر سپاه نداشت در طرف قبلی قلعه عتیق حصاری جدید طرح انداخته
در بیست روز باتمام رسید آذوقه و سامان دو سه ساله با ادوات قلعه داری در آن قلعهای قدیم و جدید آماده و مهیا کرده منتظر قزلباشیه
بودند بر حسب مقرر ذوالفقار خان چرخچی شده حرکت نمود و سپاه و شاه نیز از تبریز با ترتیب و تجهیز بیرون آمده روی براه نهادند سردار محمود
جمشکزکی که سالها در میان رومیه جلالی بشجاعت معروف و بسالت موصوف بود حسن خدمتی خواست از شاه اجازت گرفته با سیصد
کس از اوباش و قلاش متوجه ایروان شد چون وی بفرط شرب معتاد بود دوشبی بی باده و ساده بروساده نمی غنود در منزلی از منازل آن راه
بتجرع اقداح راح افراطی تمام کرده بی حزم و احتیاط بلکه در عین بدمستی و خباط فرو خفت رومیان خبر یافته با یکهزار کس بر سر وی آمده
او را سرمست مقتول و کسان او را مقید و مغلول کرده بمقامگاه خود بازگشتند القصه شاه بجانب نخجوان نهضت فرمود قلعه داران از ذوالفقار خان
استیمان نموده و پس از اطمینان قلعه را خالی کردند و شاه بچراغ سلطان استاجلو سپرد و در بین منزل مصطفی بیک محمودی از اعاظم امرا

کرده چون

کرد و صاحب قلعه ماکو بخدمت شاه ظفر همراه آمد و بایروان مرخص شد و در منزل دیدی جمعی از ویماقات سعدلو و بازوکی که در زمان قزلباشیه
در آنجا بودند برکاب بوسی سعادت یافتند و ده دوازده هزار پیاده مقرر شد که باتفاق اردو بایروان آمده در سیبها کار کنند و شاه از آن منزل
کوه بجانب ایروان شد رومیه مستحفظین قلاع درهای قلعه را بسته در بروج و باره نشسته بخالی کردن توپ و بادلیج غریو رعد بهاری در کوه و صحرای
در افکندند و گلولهای توپ مانند قطرات مطرات نیسانی بجانب اردوی سلطانی همی باریدن گرفتند اردوی شاهی بمیان دیوار بست و بستان متین
قلعه در آمده در محال مناسب ارتحال جستند خیمه پادشاهی را برابر قلعه برپای نمودند و پناهی در پیش آن حایل کردند که از گلوله مانع باشد تو شنیده
نماناد که ایروان از سه قلعه بود یکی اصل قلعه عتیق که فرهاد پاشای سردار رومیه در سال نهصد و نود و نه که شاه سلطان محمد صفوی بخراسان رفته
بود در کنار رودخانه موسوم بزنگی چای بساخته و در غایت متانت و کمال حصانت بوده قلعه دیگر قلعه کوهکی است که بر فراز تل بزرگ
مابین جنوبی و غربی قلعه واقع است و آنرا کوزچی نام نهاده فاصله میانه دو قلعه تخمینا دو سه تیر پرتاب خواهد بود که مستحفظین آن قلعه باستظهار
متوطنین قلعه بزرگ بیرون آمده آب از رودخانه و آذوقه از خارج بقلعه کوزچی میبرند و دیگری قلعه جدید است که در آن ایام بتعجیل بنا کرده
در جنب قلعه عتیق بساخته بودند اما مجال حفر خندق و تعمیر شیر حاجی نیافته شاه بنظر دقت در قلاع ثلثه نگریست هر سه قلعه را در می قطعت
سپاهیان قلعه دار معاون و ممد یکدیگر دید همه بروج حصون سه گانه باذخار آذوقه مشحون و قلعه داران با ثبات مقرون و در آن روزکار
چنان اشتهار داشت که قلعه ستانیدن از رومیه از جمله امورات ممتنعه است چه حصاری زا رود ام کرفتن و چه برجها سپهر رفتن توکل بر خالق جزو
و کل و توسل بر صانع خوار و گل کرده ذوالفقار خان که شمشیر برنده او بود بمحاصره قلعه کوزچی مقرر شد و قرچغای بیک را با غلامان خاصه و دیگر امرا
هر یک بر جائی معین مواظب فرمود دلیران ایران بمحاصره مشغول شدند و غالب روزها رومیه از قلعه بدر آمده بمقابله و مقاتله میرسیدند و جمعی از
طرفین مجروح میشدند و در یکی ازین معارک مبارک شیخ حیدر بکری که دلیری جسور بود بزخم گلوله تفنگ رومیه رحلت نمود شاه عباس صفوی
بتدبیر این کار پرداخت و حکم شاهانه صادر شد که در میان فضای حوالی قلاع نهری عمیق کنده شود و به تفنگچیان قادرانداز دشمن گداز مملو آکنده
کردد که رومیه نتوانند از دروب قلاع بیرون آمده اظهار مبادرت نمایند و بامر پادشاه بساختند و تفنگ اندازان در آن نشستند رومیه از آمدن
بخارج قلاع ممنوع شدند ناچار در قلعه خزیدند و بحراست برج و باره مشغول گردیدند و بحکم شاه توپهای بزرگ از تبریز بیاوردند و در آنجا نیز توپهای
بسیار ریختند و با تمام رسانیدند و بر قلعه کوزچی بستند غرش توپ پرده صماخ ساکنین ملا اعلی را بردرید و برجی که خمهای بزرگ در آن نهاده
و انبار آب متوطنین قلعه بود از گلوله توپها منهدم شد خمها بشکست و آبها بریخت و ذوالفقار خان تجلد کرده میانه دو قلعه سپاه در آورد و راه
تردد دو قلعه یکسان مسدود شد و کار بر اهالی قلعه سخت شده و عطش بر آنها غلبه کرد از بی آبی بیتابی یافتند با تیغهای آخته از قلعه بیرون تاختند
بهوای آب در آتش شمشیر مغازیان کباب شدند و قلعه کوزچی که در معنی دیده بان دو قلعه دیگر بود بدست غازیان قزلباشش در آمد و درین ایام
فصل دی در رسید و بهمن و اسفندار سپاه خاصه خود در تسخیر قلاع و دیار منتشر کردند انهار جوشن پوشیدند و کهسار مغفر نهادند بدان آن بدن
روئین آمد و اعصاب بار آهنین شد زمین روئینه تن بود و هوا ناوک افکن و درچنین فصلی پیاده کان نقب زن حفر کن را دستها از کار
بماند و متین فولاد دل در زمین آهنین تن رخنه نمیکرد لهذا کار کردن توپهای آتشبار و تیغهای خارا گداز افتاد و قزلباشیه از اطراف
سیبها را پیشبرده دایره محاصره را تنگ مینمودند و احیانا در بستکام از دو سوی بجنگ میپرداختند و از هیچ جانب دکار اهمال و اهمال
نمیرفت در بهر خیمه از خیام اهالی اردوی پادشاهی گلولهای مرسوله از قلاع مذکوره توده توده بود **در بیان فوت سلطان روم و
آمدن ایلچی هند و بعضی سوانح این سال** و از نوادر صوادر این ایام یکی آن بود که سلطان محمد خان بن سلطان مراد خان ثالث
عثمانی را بعد از قتل فرزند اکبر خود که او را بداعیه سلطنت متهم کرده بودند ملالت بسیار حاصل و بیمار شده وفات یافت و سلطان احمد
خان فرزند او را بجای پدر بر تخت سلطنت جلوس دادند و جوانی بود شانزده ساله و کارگذاران دولت عثمانیه برتق و فتق امور مملکت
پرداختند و وصول این اخبار نیز باعث انقلاب و اضطراب حال عساکر رومیه و مایه قوه قلب سپاه قزلباشیه آمد دیگر آنکه میر معصوم خان فرستاده
جلال الدین اکبر پادشاه هندی بابری درین وقت در رسید و هدایا و تحف گوناگون بجهة شاه عباس فرستاده بود از جمله شمشیری بود هندی
بیت بشبه چرخ و بلطف هوا و صورت آب بلمع برق و بفعل سحاب و لون خضر نعوذ بالله اگر یاد آن کند یاجوج بریده کردد صد جای سد اسکندر

ذکر تسخیر قلاع ایروان و قراباغ

وقبضهٔ آن چون تاج پرویز از یواقیت رمانی همیافت و از قائمه و غلاف تا نعل سراسر با الماس و لعل بدخشانی ترصیع داشت و دوال و علاقهٔ آن معلاق لالی شهوار بود امرای دولت قزلباشیه در چنین وقتی آن اخبار روم و این هدیهٔ هند را از آثار اقبال و امارات اجلال شمرده تفأل آن نصرت و شوکت کردند سایر تحف و هدایا با فرستادهٔ پادشاه ذیجاه هندوستان از حضور شاه گیتی‌ستان درگذشت و بارها همچنان نگشاده بگشادن حصار معلق ماند هم درین احیان الکسندر خان والی گرجستان بعزم عتبه‌بوسی شاه عباس در رسید و دو طبق زر ناب که بنام نامی شاه والاجاه مسکوک کرده بود بر پیشگاه شاه نثار کرد و مورد توجهات شاهی شد گرگین خان ولد سیمون خان گرجی والی بلاد کارتیل نیز درین ایام بحضور اعلی آمد و دو هزار خانوار از اویماقات روم که بسیل‌سیرن ملقب بودند از آن ولایات بطاعت و خدمت شاه ایران در رسیدند و در ری و خوار و فیروزکوه متوطن شدند و جماعتی از ایل شمس‌الدینلو و حاجیلر که در آن حدود میبودند بخدمت شاه آمدند و تاجهای سرخ دوازده ترکی حیدری بر سر نهاده قزلباش شدند و الله‌وردی خان حاکم فارس که با دوازده هزار از ایلات فارس و الوار و خوزستانی بتسخیر بغداد رفته بود و برادرزن احمد آقا والی بغداد غلبه کرده او را محصور داشت بحکم احضار بجانب ایروان روان شد و اندرین ایام محاصرهٔ ایروان شاه بتخریب قلعهٔ تبریز که رومیه ساخته بودند فرمان داد و تبریزیان در روزی آن قلعهٔ کوه‌بنیاد را با خاک یکسان کردند و در زمان محاصره دو زنجیر توپ قارغان بزرگ که هر یک بوزن سی من تبریزی سنگ و گلوله می‌انداخت باتمام رسید و فرمان بتسخیر قلعه‌های ایروان صادر شد و یک توپ بزرگ را بطرف شرقی قلعهٔ عتیق بردند و امیرگونه خان قاجار که تازه از حکومت قراباغ باز آمده با قاجاریه و سایر قورچیان مامور شد که فیمابین قلعهٔ جدید و قدیم مراسم قلعه‌گیری تصمیم دهد و جمعی بشرقی قلعهٔ جدید معین شدند و یک توپ را در برج بزرگ برابر حصار جدید نصب نمودند هر یک از سرداران سیبهٔ خود را پیش برده مورچلها و حفرها و نقوب و ثقب بپایان بردند و اسباب یورش قلعهٔ جدید آراسته شد ولی چون ادوات جنگ از توپ و تفنگ با سپاه رومیه و فراز بروج قلاع بسیار بود یورش مایهٔ قتل بسیار میگشت ده روز پادشاه دین‌پناه درین باب بمشاوره و مسامحه گذرانید و خود شاه تهور کرده از تیرهای قلعگیان نیندیشیده اطراف قلعه‌ها را بدقت تمام ملاحظه کرده ترتیب و قانونی که دستورالعمل او سپاه چهار جانب مستعد شورش و یورش شدند نخست مقرر بود که از طرف قلعهٔ عتیق طرح جنگ در اندازند و توپ و تفنگ رها کنند ولی بجانب قلعه تقدم و سبقت ننمایند تا اهالی القلعه بخود مشغول شده نتوانند بمعاونت اهل قلعهٔ جدید پردازند آنگاه سپاهیان بر قلعهٔ تازه یورش انداخته مسخر سازند **در بیان تسخیر و فتح قلاع و بقاع ایروان و قراباغ و انهزام رومیه و گرفتاری شریف پاشا سرعسکر و سردار عثمانی** در شب جمعه بیست و ششم شهر ذیحجة الحرام یکهزار و سیزده هجری مقرر شد که علی الصباح قلعهٔ جدید افتتاح یابد چون طلیعهٔ سپیدهٔ صبح کاذب آشکارا شد چاکران صادق‌العقیدهٔ صافی‌طینت روشن‌سجیت قزلباش بعزم یورش برخاسته و پرداخته شدند پنداشتی بامداد روز قیامت است و نفخهٔ صور را آغاز علامت بنا کار چنانکه معهود و معهد بود نخست شیپور توپخانه بنعرهٔ خواب‌آلوده‌کان بستر غفلت را خبردار و بیدار کرد و توپچیان بر سر توپهای خود آمده فتیله‌ها برافروختند سواران و پیادگان در چهار سوی قلعه جابجا ترصد کار ایستاده و چشم و گوش در راه دیدار و گفتار نهاده یکبار چندین توپ بزرگ و کوچک و خمپاره و بادلیج و چندین هزار تفنگ و شمخال بجانب قلعه و قلعگیان شلیک یافت دود آسمان را سیاه کرد و نفیر طبل و نای و کوس و کرنای بماه برآمد قزلباشیه بپشت خود سواران در انداختند و یکدیگر را مجبر ساختند آنگاه بهیات مجموعی الله الله گرفتند و از اطراف بجوانب حصار رفتند گلولهٔ توپها بروج مشیده را اوهن من بیت العنکبوت کرده بود تا رومیه سراسیمه برها کردن توپ و تفنگ اشتغال جستند و دلیران پیادهٔ قزلباشیه از رخنهای بروج عروج و از مداخل معابر خروج کرده بودند دلیران ایران که همیشه چون شیران نر بودند امروز چون مرغان تیزپر شدند چون طیور بهوا همی رفتند رومیه وقتی از خود خبردار شدند که حصار از دلیران قزلباشیه مشحون بود و هر یکتن بچنگال جمعی گرفتار آمده خلقی انبوه بضرب شمشیر غازیان مریخ‌شکوه بقتل رسیدند و بقیه امان خواستند و اموال و اثقال سراسر منهوب شد بعد از تسخیر حصار جدید گرد قلعهٔ عتیق را دایره کردند و ذوالفقار خان سیبه را بدروازه برده و دروازه را بآتش بسوخت امیرگونه خان و دلیران قاجار از کمین خویش پای پیش نهاده بشیر حاجی رسیدند از آنجا ببرج برآمدند غو و غرنگ و توپ و تفنگ زلزله در بنیاد آن حصار و حصن استوار در افکند حصاریان متوهم شده ابواب امید بر روی خود بسته دیدند از در استیمان درآمدند شریف پاشا سامی عساکر رومیه سایل از اینکه معفو شد و با جمعی اعاظم

[illegible]

و اعیان رومیه ببارگاه نصرت پناه آمده استمالت و تسلیه یافت و هر دو حصار استوار بتصرف درآمد و در دو قلعه سه چهار هزار کس بقتل آمده بودند و در
در حوالی اردوی شاهی در خیام خود مقام و قیام کردند هر کس ملازمت رکاب شاهی خواست بماند و مورد التفات شد و هر که عزم رفتن کرد
رخصت یافت و دوازده هزار تومان پاشا و رومیه پیشکش دادند شاه نگرفته همه را خلاع شایسته داده و از زر و سیم و پارس پروردن آورده چرخچی بیک
بکوتوالی قلعها رفت و توپ و توپخانه و تفنگ و اسلحه رومیه را ضبط نمود و چون شریف پاشا را اصل از ایران و اصفهان بود با سیصد کس از
منسوبان خواهش اعتکاف در مشهد مقدس رضوی نمود بسالی سیصد تومان نقد و سیصد شتروار غله در آن ولایت موظف شد و در آنجا
وفات کرد و محمد پاشا ولد خضر پاشا با سایر رومیه بقارص رفتند و ایالت ایروان با امیرگونه خان قاجار مفوض شد و الکسندر خان والی
گرجستان را بملاحظه آمدن سپاه رومیه بازگشت بلاد خود رخصت دادند و شاه و سپاه از ایروان کوچ داده در منزل فرخ بلاغ بفرخی و سعادت
نزول کردند **در بیان ذکر امیرگونه خان قاجار حاکم ایروان و قراباغ و مدافعه حسینخان قاجار زیاد اوغلی و داود پاشا والی
کنجه** چون در عهد خاقان مغفور ایالت گنجه و امیرالامرائی قراباغ بخانواده زیاد اوغلی قاجار متعلق بود و در عهد شاه عباس حسینخان قاجار
زیاد اوغلو در آنجا بود و ایالت داشت شاه او را قراباغی خطاب میکرد و در اینوقت که ایالت آن صفحات با امیرگونه خان قاجار مفوض کردید حسینخان
قاجار قراباغی با ایالت استراباد و گرکان مامور شد ولی فرا پیش رفت که در قراباغ مانده کنار ارس را محارست کند و بعد از مراجعت امیرگونه خان
از قراباغ بحکومت ایروان حسینخان از لب ارس باردوی شاهی پیوند داما امیرگونه خان بحکم پادشاه چون از پل خدا آفرین عبور کرده ببلاد قراباغ
رفت جمعی کثیر از ایل و اویماق قاجاریه و ترکمه و الوار ساکنین قراباغ شاهسونی کرده بر گرد امیرگونه خان جمع شدند و او باظهار کفایت و
ابراز درایت و اصابت رای و محاسن اخلاق در آن صفحات قدر تمام حاصل نموده و در اطراف ارس در کمال جلال سکونت کزید و در
ایام اقامت امیر مذکور اصلا چشم زخمی بجنود ظفر نمود قزلباشیه نرسید و بر حسب امر شاه امیرگونه خان با ایالت ایروان آمد و حسینخان قاجار
قراباغی زیاد اوغلو در قراباغ بماند و حسینخان اگرچه مردی دلیر با صلابت و مهابت بود ولی در ریاست و سیاست مسالمتی میکرد و ثبات رای
نداشت و از صفت تکبر که خلقی است مذموم خالی نبود داود پاشا والی گنجه در ایامی که سپاه بمحاصره ایروان مشغول بودند بشش هزار کس برداشته
بقراباغ آمد حسینخان بی آنکه از او جمعیت و اطلاعی کامل حاصل کند بنه و آغروق را گذاشته و قدری سوار برداشته از قورلوچای ایلغار نمود
با چهارصد سوار دچار شش هزار سپاه نامدار شد ناچار مقابله کرد و رستم بیک سوکلن مجروح و زخمدار و گرفتار آمد حسینیان و غلامان قدر انداز دست
بتیر و کمان برده جنگ و گریز نموده از پیش سپاه رومیه بسلامت بدر آمدند زیاده از سه چهار نفر از ایشان تلف نکردید و رومیان مراجعت کردند
و حسینخان بمنزل خود باز آمد و بنه غازیان بدست بعضی از طوایف دونک قراباغ که با رومیه مخالطت و مرافقت داشتند بغارت رفت و حسینخان
شرح حال بر شاه بهمان عرضه کرد و اظهار تقصیر و انفعال نمود شاه چون از وفور شجاعت و بسالت وی آگاه بود در مقام انتقام بر نیامد و
ظفر و هزیمت معارک را معلق بر تقدیر ایزدی دانسته او را استمالت فرمود و از فرخ بلاغ الله قلی بیک قاجار قورچی باشی با دوازده هزار سوار
بقراباغ مامور شد و بگنجه رفته با سپاه رومیه مبارزتی نمود بعضی را کشته و بعضی را اسیر کرده مراجعت باردوی پادشاهی کرد کیچوک حسن نام رومی
در سلک اسرا بنظر شاه درآمد و چون اسرای مسلمانان را از اهالی قراباغ آورده بود شاه از قورچی باشی خوشدل و مشعوف نکردید و باطلاق
مغلولان حکم داد **ذکر آمدن ازون احمد آقا پاشای بغداد بحدود ایران و محاربه او با سلاطین افشار و گرفتار شدن
و آوردن پاشا بحضور شاه و مرخصی یافتن پاشا** در این ایام ازون احمد آقا پاشای بغداد بر سر قلمرو علیشکر آمدن خواست و دوازده
هزار سوار و پیاده آراست قاسم سلطان افشار و شاهقلی سلطان حاکم هرسین از آمدن پاشا خبردار شدند بحسینخان حاکم لرستان
خبر دادند با دو هزار کس پیاده ایشان نیز سه هزار کس جمع نمود در زهاب مقابله کردند بغدادیان بگریختند و پاشا اسیر شد و او را روانه خدمت
شاه کردند در ییلاق کوکجه تنکیز بنظر شاه رسید با آنکه جسارت و خیانت و جنایت داشت او را عفو فرموده مخلع نمود مرخص کرد که ببغداد گراید او
در راه مریض شده بتهانزا بدرود کرد و محمد بیک پسرش محمد پاشا شده از جانب دولت رومیه بحکومت بغداد برقرار شد و میر محمد معصوم خان
سفیر جلال الدین اکبر پادشاه هندوستانی بابری کورکانی با جواب نامه مودت ختامه و هدایای شاهانه رخصت انصراف یافته بجانب بلخ
شتافته فرستادگان امرای کراد خاصه غازی بیک کاری و مصطفی بیک محمودی نیز مرخص شدند و طهمورث والی کاخت و دار اکیش سران داود خان

ولد الکسندر خان کرجی بعد از فوت پدر خود با مادر خویش بکوکجه تنگیز آمده تشریف حضور پادشاهی یافتند و احمد پاشای حاکم روان که سابقا
از جانب جعفر پاشای مجبوب والی تبریز تربیت یافته بود و در روان جنت نشان حکومت داشت استقلال تمام و سپاهی بسیار یافته آنکه
او را از جانب امنای دولت عثمانی معزول و احضار کرده بودند چون فتوری در دولت روم میدید و غروری در وی بهم رسیده بود
تمکین بحکم احضار نکرده بخود سری و خودرائی در آنجا ده و امارت و ایالت مینمود طرفه تر اینکه با اهل سنور و ثغور دولت ایران نیز لطاول و
تعدی پیشه داشت و دوازده هزار لشکر را از خود علوفه میداد و تا دیار بکر تصرف در آورده بود در تجدید سلطنت روم نوشته جات کذب
آیات خود را دولتخواه دولت عثمانی جلوه کرده بود و توقف خود را در روان صلاح وقت بخرج داده داشت و درین ایام متنحیر از حیش آمده
آنجا را محصور نموده و شاه الله ویردی خان حاکم فارس را که در رکاب مستطاب بود بکوشمال وی و تصرف روان مامور فرمود الله ویردی خان
سه روزه راه یکهفته سپرده ایلغامیشی کرده وقتی بدانجا رسید که او از غایت بیم از ایلغار پادشاهی از ارحیش مراجعت کرده بروان در آمده بود چون
خان بمحاصره روان مامور نبود مراجعه نمود در بیان تسخیر قلعه شوره کل که در دست بعضی از رؤسا بود قلعه شوره کل که از قلاع متینه
و بقاع حصینه است در زمان فرصت بدست سپاهیان رومیه در افتاده جمعی در آن بکر دنگی و مردم کشی معتاد و مایه اختلال حال اهالی
چخور سعد و سایر بلاد گردیده بودند فی الحقیقه از جانب دولت خویش نیز باین کار نامزد و مامور گشته بودند شاه در ایام بهار روان شکار
بسوی آن حصار رفت و بتنبیه حصاریان بنفسه حکم یورش فرموده و در شب نخست سپاه پیاده و سواره بر اطراف آن باره محیط گشتند
و رخنه در بنیان آن حصار در افکندند آن گروه بکلیسائی که از سنگ سیاه در غایت متانت و رصانت ساخته بودند و در معنی ارک آن
قلعه بود تحصن جستند سپاه شاه بر آن نیز مستولی شده آن بیچارگان را بدست آورده شمشیر یمانی سر فشانی نمودند و بسیاری را از کنگره حصار در انداختند
حصار و ارک و کلیسای سنگ رخام بحکم پادشاه در یکروز بالتمام با زمین هموار یکسان گردید و شاه در آن حوالی لختی صید افکنده عازم قارص شد
و در این ایام سلمان بیک محمودی حکمران خوشاب و قرا حصار که خود را اسموری و از امرای سنجق روم و بیگلربیگی آمرزد و بوم میدانست از صیت
صلابت و مهابت پادشاه تشویش خاطر یافته بنابر مصلحت وقت و دوروئی مردمان ابن الوقت در کمال ادب بخدمت شاه آمده اظهار
اطاعت و ارادت بسیار کرد شاه نیز پرده از روی کار بر نگرفته او را بلقب خانی و خلعت سلطانی مفتخر فرموده رخصت داد هم درین ایام و شهور
از جانب پادشاه بزرگ اسپانیا و پرتگال ایلچی بزرگ با پنجاه نفر نایب و صاحب منصب معظم و نامه محبت توام در حدود قارص شرفیاب حضور
شاه عباس گردید نامه نامی و تحف گرامی را رسانید مورد الطاف و اعطاف گردیدند جواب نامه صادر کرده مراجعت نمود ذکر آمدن سنان
پاشای چغال اغلی صدر اعظم روم بجانب ایروان و مراجعت کردن بوان جواسیس سریع السیر و خبرگیران صادق القول
که از جانب شاه حکمت پناه باسلامبول در خفایا رفته بودند خبر دادند که کارگذاران دولت قوی تخت حشمت عثمانی بعد از استماع احوال
و اوضاع پاشایان رومیه و تصرف قلاع تبریز و نهاوند و ایروان و نخجوان و چخور سعد و مغلوبیت سپاه عثمانیه کنکاش کرده مقرر داشتند
که سرداری اعظم باسترداد این بلاد روانه ایران نمایند لهذا همه همداستان شدند که مختار عساکر بحری سنان پاشای چغال
اغلی که پدرش چغال الحسب نژاد از اهالی فرنگستان بوده و بشجاعت و تهور و تدبر شهرت نموده بدین کار اقدام کند چه که او در کارهای
خطیره محاربات عظیمه با مردی و دستیار دولت روم بوده و امارت بحر و اختیار جهازات جنگی دریائی در دست داشت در این اوقات
او را منصب صدارت اعظم و سرعسکری کل مفتخر کرده و جمع کثیری از قاپو خلقی و ینگی چریک و سپاه قرامان و اناطولی و شام و حلب
و طرابلس و طرابزون و دیار بکر و ارض روم و اخلاط و وان و ارحیش و سلطان و اکراد و غیرهم ابو الجمع و محکوم او ساخته باسترداد بلاد و استخلاص
قلاع بلکه تخریب ایران و تسخیر تمام این ممالک مامور گردید و چغال اکنون بصحرای موش رسیده عازم دیار بکر است بعد از استماع و اطلاع شاه اسلام پناه
تهیه و سامان کار آن صفحات اشتغال ورزید و مقرر فرمود که غازیان شیر شکار دسته دسته و فوج فوج و جوق جوق بتاخت و تاز الکای
قارص و بلاد واقعه در معابر و شوارع رومیه فرستاد و حکم شد که هر کس که اظهار دولتخواهی کند بدینسوی آید و آسوده بماند والا از نهب و غارت
بری و بحری نگذارند و غلات و نباتات عرض راه را بسوزانند و چاههای آب را بینبارند در تاریخ عالم آرای عباسی نوشته اند که دو سه هزار
نفر از ایلات و حشامات و الوس و اکراد و ارامنه کوچانیده بیاوردند و بیست هزار غیر ملت را از آب بگذرانیده بعراق عجم برده سکنی دادند و غالبا

بنی بهادر

بتدریج دین اسلام پایفشند و شاه و سپاه زبده بجهة منظور رو و چغال اغلی در آن ییلاقات بماندند گویند از قوانین سلسلهٔ عثمانیه یکی آنست که در ایام
سپاه کشی بجهة ترفیه حال عساکر قرار داده‌اند و چنان است که در روز سیزدهم عقرب که آنرا قاسم کونی گویند یعنی روزی که قوچ داخل گله میشود در هر
سرحدی باشند باوطان خود مرخص کردند که در فصل زمستان و ایام سرما و شدت برف و باران در منازل و مواطن خود بامور معیشت و استراحت
پردازند و اگر ازین قرار تخلف کنند با سرعسکر تخالف کنند و طناب خیمه او را با تیغ تیز ببرند و خیمه بر سر او خراب کنند و بروند و اگر در رکاب خواندکار باشند
بطریق ادب علاماتی که دلالت بر استرخاص کند بنمایند که معلوم شود قاسم کونی است و باید معاف کردند و مقصود ازین معترضه که درین محل از بیان
معترضه است آنکه شاه عباس و سپاه قزلباشیه تا ایام قاسم کونی در صحراها ببودند و هوا سردی پیوست و فصل معین مبین شد و هنوز چغال اغلی در صحرای
موش توقف داشت شاه چنان دانست که درین سال چغال عزیمت آذربایجان نخواهد کرد و در زمان تغییر فصول روی بحصول مقصد خواهد آورد
لهذا سپاهیان اطراف را رخصت رجعت نمود و خود با قلیلی از قورچیان بقشلاق اراده فرمود و ناگاه خبر حرکت چغال اغلی در رسید و بارزنة الروم
در آمد و لشکرهای اطراف بدو پیوستند و نامه با احمد پاشا نگاشته بوعده حکومت آذربایجان او را نواخته وی مستمال گردیده با لشکر آن صفحات که بر سر
وی اجتماع داشتند بچغال اغلی پیوست و سپاه آنجد و دیگر سر بسر ضمیمه عساکر او شد و از ارزنة الروم بیرون آمده بسوی قارص عزیمت کرد و شاه عباس
ازین اخبار قدری متحیر و متفکر شده و احضار عساکر درین فصل و پس از رخصت خالی از صعوبتی نمینمود زیرا که از شدت برد و کثرت برف راهها
مسدود و دور و ستاها مفقود گردیده سهول و حزون یکسان شده و طلال و وهاد برابر آمده بالاخره شاه باقچه قلعه نزول کرد تا معلوم شود که چغال
بکدام طرف عزم رزم دارد آنگاه بروفق صلاح وقت عمل شود درین اثنا خبر رسید که وی روی بنخجوان و ایروان آورده شاه بفرمود که رعایای
آن محال را کوچ داده ببلاد بعیده فرستاده باشند و آذوقه آنچه توانند حمل کنند و آنچه بماند بسوزانند که وی را استعداد توقف و محاصره قلاع نباشد
و بعد از گذشتن از آب شمشیرهای آتشبار از عساکر وی دمار بر آورند آغروق را جدا کرده بطرف النجق فرستادند و امیر گونه خان قاجار بحکم پادشاهی
مردم ایروان را بقراباغ بکوچانید و اردوی پادشاهی در اوج کلیسا نزول اجلال گزید و چغال اغلی بقارص اندر آمد و چون عسکر رومیه با ایروان
رسیدند موکب همایون در رودخانه و والی نزول داشت و اهالی چولاه و کنکرلو را کوچانیده بقراباغ بردند و بسیاری بعراق یعنی صفهان
رفته در آنجا ساکن شدند و در اطراف زنده رود بماندند و طایفه جولاهی در عراق معروف شدند الحاصل شاه دو دسته از دلیران ایران را
بدو سوی اردوی چغال اغلی فرستاد که همه روزه اخبار را ابلاغ نمایند و در هنگام فرصت دست بر رزم و غارت بگشایند و جنگ مواجهه را
با سردار روم ننگ خود دانسته و شاه بطرف نخجوان میل فرمود و بجهة ویرانی توقف نشد و از معبر جولاه از ارس عبور فرمود که بنه گریوه که معبر بست
تنگ در آمده بنیاد جنگ کنند چند تن از سپاه عثمانی اسیر قزلباشیه شده بخدمت شاه آوردند و از حال چغال تفتیش کردند معلوم شد که آذوقه
در میان آن قوم کمیاب و در حالت اختلال و اضطرابند و جماعتی از طوایف ینکچری و قول پاشایان معارضه کرده که ما را در فصل قاسم کونی بخلاف
قانون معموله بایران در آورده‌اید و علاوه بر اینکه ظلمی کرده‌اید آذوقه در میان نیست و پادشاه قزلباش بر لب آب مصمم جنگ و پرخاش نشسته
ما را نه قدرت محاصره است و نه قوت محاربه چون چغال اغلی چاره نداشت لوای عزیمت بجانب وان برافراشت و بقلاوزی احمد پاشا از راه
چرس بماکو روانه شده و بجهة غلبه برف سپاه و دواب بسیار در راه ضایع و تلف گردیده بمشقت تمام و محنت بی فرجام ضعیف و ناتوان بسی
خود را بوان رسانیده‌اند که زمستان در آنجا قشلامیشی کرده در آغاز بهار و زمان تساوی لیل و نهار با استعداد و سامان بدین بلاد و سامان روی
آورند و اکنون چغال اغلی با قابوتلی قشلاق گرفته و پاشایان متفرق شده‌اند و اکراد آنجد و دنبلی نزدیک وی آمده چنانکه با شاه قزلباش اظهار اطاعت
کرده بودند اکنون وی را متابعت مینمایند شاه عباس چون تحقیق این اخبار رسید بجانب تبریز معاودت گزید و ارامنه ایروان را از بنا بر کمال
رافت باصفهان فرستاد و سه هزار تومان بجهة سرانجام مکان و معاش بایشان التفات شد و با خانه کوچ بعراق رفته در ورای اصفهان
ساکن شدند و امیر گونه خان قاجار حاکم ایروان با مقصود سلطان حاکم نخجوان در النجق و گنجعلی خان حاکم کرمان در مراغه قشلاق گرفتند و
چون حکومت شیروان بکسشیل میرزا پسر الکسندر خان وعده شده بود استدعا کردند که بگرجستان رفته با سپاه گرج متوجه تسخیر شیروان شوند
ازین میانه بدین بهانه استخلاص و استعفا یافتند و شاه نیز تعمدا منع نفرموده رخصت داد و بگرجستان برفتند و باعاظم طالش و اردبیل در
اعانت ایشان مثالی نگاشته شد که موافقت در تسخیر شروانات نمایند در ذکر انتقال قلعه‌ها روز بین دادر بکارگذاران درنا

سرکار شاه عباس صفوی الحسینی الموسوی در ضمن تشریح و توشیح وقایع گذشته مکرر مذکور شد که زمین داور و قندهار در تسخیر شاه طهماسب درآمده بود و حکومت آن دیار بسلطان حسین میرزا ولد بهرام میرزا ابن شاه اسمعیل ماضی صفوی مفوض گردیده و اولاد سلطان حسین میرزا که مظفر حسین و رستم میرزا نام داشتند بعد از مخالفتها با یکدیگر روانه هندوستان شدند و بحکم جلال الدین اکبر پادشاه بابری گورکانی ایالت قندهار بشاهی بیک خان جغتائی تفویض یافت و بملاحظه دوستی و اتحاد فیمابین سلسله علیه صفویه و اولاد امجاد ظهیر الدوله بابر پادشاه گورکانی در این باب اظهاری نرفت و تعطیل در گذشت و میرزین العابدین نبیره عبدالحی گاه مراجعت شاه از سفر بلخ در شهر هرات بحضور شاه عباس آمده اختلال حال و جلاء وطن خود را عرضه داشت و شاه او را بحسینخان امیر الامراء خراسان و حاکم فراه سپرده که در فراه ساکن باشد شاهی بیگخان از استماع این حال رنجیده کوچ سید زین العابدین و دو فرزند او را برسم رهانت و اسم ضمانت با اهالی قندهار سپرد که گرو بازگشت سید زین العابدین باشند و میر مذکور در فراه دلتنگ و شکسته خاطر همی زیست و از رهگذر میل با فرزندان در مقام چاره جوئی بودی و او خسرو بیک را که از جانب امیر الامرای خراسان تحصیلدار فراه بود بتسخیر بست تحریک میکرد کسان میرزین العابدین که در بست بودند از غفلت ضابط بست شرحی بمیر زین العابدین و خسرو بیک نگاشتند خسرو بیک را اظهار جلادت دامنگیر شده بی اطلاع حاکم خراسان با جمعی سواران قزلباشیه و سید چهل فرسنگ را بیهار قطع کرده شبانگاه بدروازه بست در رسید نردبان بلند پایه بر دیوار مرتفع بر نهاده بفراز رفتند و بربان سلم قلعه مستحکم بست را بگرفتند حسین بیک در جنگ کشته شد و حسن خود را رهائی داده بگریخت و این قلعه بست که در معنی گلزار دیار قندهار بود و امیر ناصر الدین سبکتکین را مأمن متین و حصن حصین بود باین سهولت بدست درآمد شاهی بیگخان باجتماع عساکر جغتا و متابعین خود فرمان داد زله خان حاکم ولایت قلات و رستم بهادر حاکم زمینداور و اهالی قندهار با فیلان جنگی بسیار بجانب بست حرکت کردند حسینخان حاکم خراسان چون از کار خسرو بیک اطلاع یافت و رفتن شاهی بیک شنید لابد جمعی بحمایت خسرو بیک فرستاد ملک شاه حسین شیبانی و اسمعیل خان حاکم فراه روانه شده از آب هیرمند در گذشتند لشکر قندهار از آمدن قزلباشیه خبردار شده بر لب هیرمند مقابله کردند سیصد سوار بیشتر از قزلباشیه نرسیده بودند و بدفعات از دنبال همی آمدند و عسکر جغتای و قندهار پنجهزار کس بودند مع هذا چون جنگ در پیوسته شد قزلباشیه بی اندیشه دستها بر قبضه صمصام هندی و خراسانی برده یکبار بر صف سپاه اعدا حمله بردند در حمله اول زله خان زله خوار سفره ممات و هلاک شد و لی زخمدار بدست افتاد و رستم خان از ضرب شمشیر بهادران مقتول گردید و پانصد کس کشته شدند و مابقی فرار بر قرار گزیدند و قلعه را بتصرف محمد زمان سلطان شاملو از ملازمان مظفر حسین میرزا دادند و مراجعت کردند بعد از مراجعت قزلباشیه شاهی بیگخان فرمانفرمای ممالک قندهار و زابل و کابل و زمینداور از این ننگ مصمم جنگ گردیده با سواران زابلی و دلیران کابلی و یلان منکلوسی و بزرگان جغتائی سپاهی بر آراسته در کمال تمکین و وقار و جلالت و اقتدار بعزم تسخیر بست کمر همت بست و روی براه آورد میرزین العابدین و سایر اولاد میر عبدالحی محمد زمان سلطان شاملو را از لشکرکشی شاهی بیگخان خبر دادند ایشان نیز تهیه مدافعه و مقاتله کردند پس از روزی چند گرد و غبار روی هوا را چون شب تار کرد و علمهای سپاه کابل و قندهار و غزنین نمودار شد پیلهای کوه پیکر باد رفتار اژدها خرطوم از میان گرد آشکار آمد گفتی که کوههای جهان در حرکت آمده اند و بیستون بر چارستون همی پوید نظم

نه چرخ اند لیکن همه چرخ گردش نه کوه اند لیکن همه کوه پیکر
چو زنجیر داود خرطوم ایشان که آویخته بد ز چرخ مدور

شاهی بیگخان که بنام سمی محمد خان شیبانی و بحکومت وارث محمود غزنوی بود با آن سپاه کینه خواه برگرد قلعه بست احاطه کرد و حکم بتسخیر قلعه داد از این غافل که بست اکنون کنام شیران و مقام دلیران است و کوتوال آن جا کر پادشاه ایران و حکما و فضلا گفته اند که قیمة الرجال بالبابها و قیمة العبید باربابها سپاه افاغنه زابلستان و کابلستان طبلها بنوازش درآورده بمحاصره حصار بست اتفاق نمودند اهالی قلعه با جمله بر فراز برج و باره بر آمده تیر و سنگ و بادلیج و تفنگ رها کردند سواران ثعبان پیکر و فیلان ثهلان هیکل بر گرد حصار بر گیر و دار درآمده اظهار جلادت و بسالت نمودند و پیلان خرطوم در بروج و دروب حصار استوار کردند شاهی بیگخان جغتائی بر پشت پیلی چون کوه البرز بر نشسته بر در دروازه تاخت و فیل را سر و کله بر دروازه نهاد که بقوت و نیرو برج و باره را متزلزل و متخلخل سازد محمد زمان سلطان شاملو بر رها کردن سنگ و بادلیج تأکید کرد گلوله گران سنگ بادلیج بر دهان و خرطوم زنده پیل آمد سراسر حلقوم و خرطوم او را از یکدیگر دریده و پیل با شاهی بیگخان در غلطید سواران شاهی بیک را راست کرده بر اسب نشانیدند و او را سقیم الحال دیدند اختلال در اقتتال الفیا

[illegible]

روی نموده از حوالی قلعه لجتی واپس شدند دلیران قلعه دار و شیران پیل خوار از دروازه بیرون تاخته با شمشیرهای آخته بر سر پیلان دویدند و خرطوم افعی
تمثال افیال بضرب صمصام الماس فعال ببریدند پیلان نعره زنان بازگشته روی بسپاه غزنین و کابل آوردند هزیمت در آن سپاه در افتاد
روی بگریز کردند سوار و پیاده حصار بقتل و غارت و نهاب و اسارت آن سپاه روی سیاه درآمدند و پیل و سپاه روی بفرار کردند و عزیمت قندهار
بیت همی پیل بر پیل جنگی فتاد چو کشتی که بر کشتی افتد زباد زپاشیده خرطوم پیلان به تیغ تو گفتی همی مار بارد ز میغ شاهی بیگخان مغلوب و منکوب
و محمد زمان سلطان مسرور و منصور شرح حال را با زله خان مغلول و مخذول بدرگاه جهان پناه عرضه کردند و در تبریز بحضور معدلت دستور
رسیدند رزم امیرگونه خان قاجار حاکم ایروان و قراباغ با پاشایان رومیه امیرگونه خان قاجار حاکم و امیرالامرای قراباغ که
بحکم شاه در النجق قشلاق کرده بود و بمحافظت آن حدود میپرداخت محمد تکلو که از امرای چغال اغلی سردار رومیه بود با جمعی از ابطال رجال
رومیه در کوکجه داغ مترصد فرصت جنگ بود و فتح پاشا و مصطفی پاشا با گروهی از شجعان رومیه اراده نخجوان کرده از وان بدر آمدند و مقصود
ایشان اضمحلال امیرگونه خان قاجار بود و امیرگونه خان با سواران قاجار و دیگر دلیران نصرت شعار بر لب رود ارس رفته پاشایان رومیه
صرفه در جنگ ندیده ببازگشتن آهنگ کردند اما محمد تکلو از رفتن امیرگونه خان بلب رود ارس خبردار شده بخیال دست برد حوالی النجق
با جمعی از سپاهیان احمق حرکت نموده بحدود نخجوان آمده امیرگونه خان مراجعت مینمود و ملتزمین رکاب خود را با یدککها و جنیبتهای خویش
از پیش روانه کرده داشت و گمان محاربتی نمیکرد در این حال بعضی سواران مقدمه با محمد تکلو بازخوردند و جنگ در پیوستند و بعضی از ایشان
فرار کرده با امیرگونه خان رسیدند و متعاقب ایشان طلیعه لشکر محمد تکلو پدیدار شد امیرگونه خان با آنکه معدودی سوار داشت بملاحظه نام و ننگ
چاره بجز نبرد و جنگ نداشت و محمد تکلو یک حمله سپاه قزلباشیه را که با امیرگونه خان بودند درهم فرو شکست امیر قاجار تکیه بر لطف پروردگار
کرده با معدودی که موجود بودند بمحاربه ایستاد و از طرفین جنگ گرم گردید و بسیاری از قزلباشیه مجروح گردیدند و اسب سواری امیرگونه
خان نیز جراحات منکر یافته بهم افتادن داشت مقصود سلطان کنگرلو نیز زخمدار گردید و کار صعب سخت و تنگ بد شد درین اثنا غلامان
و رکابداران خان قاجار که بحوالی النجق رسیده بودند اثری از وصول خان ندیده متوحش شده بازگشتند و در بحبوحه جنگ رسیدند رکابدار
جنیبت کشیده امیر سوار شد و اینمعنی را مقدمه ظفر دانسته و یسر بعد العسر شمرده با فوجی که مرکب آسوده تازه نفس داشتند بر قلب عدو حمله بردند
بضرب سیوف صفوف را بردریدند و ابطال رجال محمد تکلو را بقتل آوردند محمد تکلو زخمدار فرار کرده سر و اسیر و غنیمت بسیار در آن هزیمت
بدست سواران قاجار در افتاد با فتح و اقبال بالنجق عطف عنان کرده از آن رؤس و اسلحه نزد شاه فرستاده شاه چند لوله تفنگ رومی
و چند راس اسب را قبول فرموده و درباره امیرگونه خان التفات و توجه بغایات بظهور آورده و از جمله وقایع این سال که یکهزار و چهارده هجریست
آنکه مصطفی پاشا از جانب چغال اغلی بتاخت و تاراج خوی و مرند مامور شد و چون ایلغارهای شاه عباس را شنیده داشت که از ساوه
یکشبانروزه به بروجرد و از اصفهان دوازده روزه به تبریز ایلغار مشی میکند واهمه کرد که شاید از تبریز بیخبر بر سر او آید خود در خوی متوقف شد و امرا
محمودی که سلیمان بیک خوشاب رئیس آن طایفه بود با جمعی اجناد اکراد بتاخت مرند و غارت کردن آن نواحی مامور کرد جمشید سلطان دنبلی
حاکم مرند از عزم ایشان شاه را آگاه کرده شاه عباس الله قلی بیک قاجار قورچی باشی سرکار را با بسیاری از قورچیان و دیگر سواران بمقابله
مصطفی پاشا و سپاهیان اکراد و محمودی فرستاد اما آن طایفه بحوالی مرند آمده اندک دواب و اغنام و تنی چند از رعایا را بچنگ آورده درنگ ننموده
بمراجعت شتاب گرفتند جمشید سلطان دنبلی منتظر مدد نگردیده و ملاحظه عدد نورزیده سیصد سوار برداشته و مدافعه آنان را سهل پنداشته از
از قفای ایشان تاخت و سپاه رومیه دو سه دسته شده بودند جمعی بغارت رفته و مصطفی پاشا و سپاهیان بسیار در سه فرسنگی ایستاده
آنها میبردند بناگاه جمشید سلطان دنبلی با سیصد سوار دچار آنها شده رزمی بی صرفه نمود جمعی سواران بکشتن داد و یکه و برادر بگرفتاری فرستاد
و خود ننگ فرار بر خود نهاده چون برق مراجعت کرد درین اثنا قورچی باشی قاجار در رسید و از این کار با او عتاب و خطاب کرده ولی حاصلی
نداشت و رومیه بازگشته بودند و جمعی سواران قزلباش الیاق را تاخت نموده یکهزار نفر از طایفه نصرانیه که بمحاربه سپاه اسلام پیش آمده
بودند با نسوان و صبیان اسیر کرده بنظر شاه رسانیدند ذکر حال کستندیل خان بن الکسندر خان و کشتن کرکین خان برادر خود را
و قتل الکسندر سابقا سمت نگارش و صورت گذارش یافت که حکومت شماخی و شیروان از جانب شاه عباس نامزد کستندیل خان شد

و با پدر خود الکسندرخان و جمعی از سپاهیان قزلباشیه بگرجستان رفتند که در آنجا تدارک و تهیه محاربه با رومیه پردازند و شیروان را مسخر سازند چون بگرجستان رفتند الکسندرخان بملاحظه بوقت و تصور مآل در این امر اقبال ننمود و بدفع الوقت و مسامحه و مماطله و معاذیر مموهه میگذرانید کستندیل مدتی صبوری کرده معلوم شد که الکسندرخان گرگین میرزا نام پسر دیگر خود را ولیعهد کرده و او با انتظام امور کستندیل خان و تسلط بر شیروان همداستان نخواهد بود روزی شاه میرخان و علیخان و بکتاش سلطان که از جانب شاه عباس با او مأمور بودند گفتند که در این صورت توقف ما در گرجستان مثمر ثمری نخواهد بود اولی آنکه باز گردیم کستندیل خان با ایشان نزد الکسندرخان پدر خود آمده که کار خود را بگذراند در باب شیروان سخنان در میان آمد الکسندرخان و گرگین خان اعتنائی باین گفتار نکردند کستندیل برنجید و در نزد قزلباشیه شرمگین شد الکسندر سخن او گوش نداده از مجلس برخواسته بدرون خانه خود رفته گرگین خان نیز او را تنها و حیران گذاشته از قفای پدر بدرون رفت کستندیل از حالت طبیعی بیرون رفته از دنبال برادر بدرون آمده با او عتاب و درشتی آغاز کرد او نیز سخنان درشت گفته کستندیل شمشیر از نیام برکشیده زخمی چند بر گرگین خان زده او را کشت و فی الفور بخلوتخانه پدر رفته با او عتاب کرد پدر او را دشنام داده و در این اثنا از کشتن گرگین با خبر شده و از جانب امرای قزلباش دانسته بکشتن و گردن زدن او تنها حکم کرد گرجیان در مقام امتثال امر او در آمدند علیخان ملقب بموافق شمشیری بر او انداخت و شاه میرخان با تمام کار الکسندر پرداخت چند تن از نوکران که در انجا حاضر بودند کشته شدند چون گرجیه دانستند که الکسندر و گرگین هر دو کشته شدند بجز تمکین کستندیل خان چاره ندانستند متابعت گزیدند خزاین و دفاین پدر بتصرف کستندیل خان در آمد و سپاهیان را علوفه و مواجب داده بسفر شیروان رغبت افزود و با ده هزار لشکر قزلباشیه و گرجیه عزیمت شیروان نمود اکثر اعاظم و اعیان باطاعت او در آمدند و سپاه قزلباشیه و شاه میرخان حاکم شکی که مقدمه جیش بودند در حدود قبله با محمد امین پاشا حاکم شیروان جنگ کرده او را شکسته شد و محمد امین پاشا و جمعی از رومیه مقتول شدند و بقیه بقلعه گریختند و کستندیل و امرای قزلباش بمحاصره مشغول شدند **رزم کستندیل خان گرجی با محمود پاشا پسر چغال اغلی و انهزام محمود پاشا** چون حاکم شیروان محمود پاشا ولد چغال اغلی سرعسکر اعظم رومیه از کار کستندیل خان و قتل محمد امین پاشا و محاصره قلعه قبله شیروان استحضار یافت عساکر رومیه را که در اطراف پراکنده بودند بشماخی جمع کرده با توپ و عراده و سواره و پیاده بمحاربه کستندیل خان و کستندیل خان گرجی جمعی را بر سر قلعه قبله نهاده با قزلباشیه لشکر رومیه را استقبال نمود در کنار رود آقسو تلاقی فریقین روی داد و میان جلادت نموده بر برانغار و جوانغار رومیان غلبه کرده قریب بدان بود که صف قول نیز بهم برآید قزلباشیه را جای تحمل و تامل نمانده سواران قول را با خود حرکت داده میسره و میمنه را از پراکندگی جمع کرده باز گردانیدند و دست بتیر و سنان و شمشیر جان ستان بر آوردند مانند کوه پای ثبات افشرده بر رومیه حمله سخت بردند گرد و غبار بلند و رشته آمال کوتاهی گرفت سرها بر تنها بار گرانی نمود مانند برگ رزان بباد خزان دلیران رومیه از اسبها در افتادند شکسته رکاب و گسسته عنان هزیمت را غنیمت شمرده روی بگریز نهادند و چنان واقع شد که محمود پاشا حاکم شیروان در مقابل کستندیل خان گرجی اتفاق افتاده خان گرجی قصد او کرده نزدیک بود که طعن نیزه بدو رساند و خود را از زحمت رها نماید در این وقت زخمی کاری بر اسب سواری کستندیل خان رسید و محمود پاشا از جنگ آن سر لا رها کردید چون قزلباشیه چنین دیدند اسبی بکستندیل خان رسانیده از تعاقب رومیه عنان کشیدند بجمع غنایم پرداختند و در این معرکه هزار نفر از گروه رومیه مقتول شدند و همه حکام قلعه‌ها قلاع شیروان را خالی گذاشته از بیم در شهر شماخی که دار الملک شیروانات است جمع شدند الا شماخی و باکویه و دربند حصنی در تصرف افواج رومیه نماند و چنانکه شاه عباس مقرر کرده بود هر یک از امرای قزلباشیه در دار الحکومه خود استقلال یافتند و اهالی شیروان منقاد شدند و شرح وقایع گرجستان و شیروان در تبریز معروض رای شاه عباس شد و سرهای قتلی از نظر گذشت و کستندیل خان تاج مرصع و کمر شمشیر مکلل و اسب زرین ستام مخلع شد و با مزید التفاتها رخصت و ابوتراب بیک بجهة توپ ریزی بشیروان رفت و در این سال برای احتیاط اوقات جنگ و جدال در تبریز قلعه مستحکم ساخته شد و شاه عباس بزیارت مرقد جد امجد قطب الافاق شیخ صفی الدین اسحق اردبیلی قدس سره رفته و در مراجعت از راه اهر و مشکین بمقبره شیخ شهاب الدین اهری که از اکابر اهل ریاضت و مقامات بود رفته بشرایط زیارات و استمداد همت پرداخته به تبریز مراجعت کرد **رفتن الله ویردی خان سردار قزلباشیه بر سر چغال اغلی بوان و انهزام چغال اغلی** رای مملکت آرای شاه عباس صفوی بر آن شد که سپاهی بر سر چغال اغلی که در وان انتظار عساکر روم میبرد فرستند لهذا سرداری

الله ویردی خان

اللهویردی خان قوللر آقاسی سی هزار سوار با جمعی امرای نامدار مامور فرمود چغال اغلی وقتی خبر شد که اسبان رومیه که در مراتع میچریدند یغمای قزلباشیه در آمد و چرخچیان قزلباشیه از کمین بیرون قدم دلیری پیش نهاده مصمم نبرد شدند چغال دانست که مقابله با سپاه قزلباشیه مقرون بصرفه و صواب نیست در قلعه وان خزیده و طریقه قلعه داری گزیده با پاشایان دیگر با سپاه خود بیرون آمده پشت بر حصار بند وان زده روی بر قزلباشیه نمودند ولی نزدیک نمی آمدند چرخچیان ایرانی اندک اندک آنها را پیش کشیده تا حوالی نیم فرسنگی می آوردند پاشا قول و سردار کل بنامه بودند رومیه جسارتی بحرب مینمودند روز دیگر که سپاه قول و علامات سپهر فرسا بر افراشته و طبل و نای و دلیران آهن خای در رسیدند رومیه چون میش از چنگال و دهان گرگ برمیدند چرخچیان قزلباشیه بر سر ایشان تاختند و جمعی را مقتول کردند رومیه راه شهر بر گرفته سواران از آن حوالی شهر کشیدند ناگاه از برج و باره حصار باد لیجها و تفنگهای آتشبار رها کردند سواران قزلباش پروا نکرده چون سمند بید دل شرار وار در رفتند در کنار خندق جمعی را گردن زده و اسیر کرده باردو بازگشتند چند کس از آن معارف و معتبرین رومیه بود که خندان آقای متفرقه آقاسی و پسرش از آنجمله بودند القصه مظفر و منصور مراجعت کردند و سپاه قزلباشیه در برابر شهر خیمه و خرگاه برپا کرده جا بجا آرام گرفتند و خیمه اللهویردی خان سردار را در برابر خیمه سردار رومیه بر افراشتند دیگر روز خبر رسید که محمد پاشا مشهور بشش کاو با دو هزار سوار نزد چغال اغلی می آید قرچغای بیک و بعضی دلیران ایران بر سر او تاخته جنگی قوی کردند و جمعی را مقتول ساختند و بسیاری اسیر گردیدند زخمی منکر بر محمد پاشا رسیده زنده بدست آمد ولی بواسطه جریان خون از راه بمنزل نرسیده در گذشت و در روزی که قرچغای بیک با سواران قزلباش از اردو بیرون میشد رومیه گمان کردند که بغارت میروند و امروز اردوی قزلباشیه خالیست لهذا قدم دلیری پیش گذاشته بر سر اردو آمدند اللهویردی خان که احتیاط این کار را کرده بود و قراولان معین و مستعد رزم داشت حکم بجنگ داد رزمی بزرگ بظهور آمد و سپاه رومیه انهزام یافته روی بشهرستان کردند چون با ازدحام از یک دروازه درون شدن خالی از تعطیل و تشویش نبود از کنار خندق روی بدروازه دیگر نهادند و قزلباشیه بر آنها حمله کرده و جمعی را کشتند و جمعی را اسیر کردند و بسیاری بخندق در افتادند و بعضی بباغات حوالی شهر متفرق شدند تا بحدی که اهالی اردو بازار پنجاه کس از سواران رومیه در میان باغات اسیر کرده باردوی سردار ایران آوردند و همه را گردن زدند دیگر رومیه تمنای خروج از دروازه و برابری با سپاه قزلباشیه ننمودند چغال اغلی دست خود را از هر چاره کوتاه دیده توقف در شهر و انزوا را مایه محفوظیت خود دانسته بدریاچه که یکطرف آن بقلعه قریب است و سابقا دران اشارتی شد که آنرا بحیره ارمن نامند در آمده با جمعی قلیل در سفاین نشسته بجانب موش روانه شد لهذا چغال اغلی بتدبیرات این آهوی از چنگ پلنگان قزلباشیه بدر رفت و اللهویردی خان شرح حال بشاه عرضه کرد و جمعی سپاه تا عادلجواز و ارجیش رفته از او اثری بظهور نپیوست و شاه در هنگام خروج از تبریز اراده وان از این اخبار مسرت آثار اطلاع یافت و اللهویردی خان در حوالی خوی و چالدران مظفر و منصور با اسرا و سرهای رومیه بحضور شاه آمد و خندان آقای متفرقه آقاسی با پسرش بسعادت تخت بحاکم قراجه داغ سپرده شدند و بحکم شاه عباس قلعه مستحکم در خوی بنیاد کردند و توالی قلعه و اولکای خوی بسیدی سلطان خنوسلو مفوض شد و درین ایام شیخ احمد آقا که سابقا داروغه قزوین و مردی سفاک و بیدین بود از غایت غرور مردود بر گشت و بحکم شاه بقصاص رسید و منصب و سیاستیان او به پسرش شیخه بیک تفویض یافت هم درین ایام خبر فوت باقی خان حاکم ترکستان و جلوس ولیمحمد خان برادرش در بخارا بر مسند خانیت ماوراء النهر رسید

ذکر مخالفت امرای اکراد محمودی و تحصن مصطفی سلطان در قلعه ماکو و تاختن و تاراج سپاه قزلباشیه ایل محمودی و اکراد را

در این اوقات که هوا اعتدالی یافت شاه به تنبیه بعضی اکراد محمودی که در یساق ماکو متمرد بودند عزیمت فرمود و مصطفی سلطان حاکم ماکو با اقربای خویش در قلعه متحصن شدند و ماکو از قلاع مشهوره آذربایجان است که در پای کوه و میانه دره واقع است و هیچ صاحب شوکتی تسخیر آن قادر نبوده و جز بکه تا زطارم چارم دیگری از تیغ زنان گیتی بنصرت شمشیر آن حصار را تسخیر ننموده بیت

تو گفتی که تن بد مگر چرخ ماه   مراورا سر آنکوه و آن ذر کلاه

و قلعه دیگر در دامنه آن کوه داشتند که آنرا استحکام داده خیول و احمال و اثقال خود را در آنجا گذاشته حارس و حافظ بر آنجا گماشتند شاه طوایف قراداغلو مقدم را بتسخیر قلعه دامن کوه و غارت مواشی و مراعی و ایل و الوس آن گروه مامور کرد در اندک مدتی آنقلعه را محصور و مفتوح کردند و هرچه یافتند بغارت بردند و جمعی بر سر طوایف محمودی رفته چندان دواب و اغنام بیاوردند که گوسفندی به نیم درهم که پنجاه دینار عراقی باشد و گاوی بدو درهم فروختندی و شاه بحوالی

نخجوان که فیمابین راه ارزنة الروم و راه وان است انتظار قدوم سپاه روم همی کشید و کستندیل خان حاکم گرج و شیروان چون بشرف اسلام مشرف شده
بود مطبوع طباع اهالی گرجستان نگردید و قطع نظر از این امر قتل پدر و در بسیج ملتی محمود دینامده طوایف گرجیه با یکدیگر معاهده نموده بالاتفاق شبی
در خیمه کستندیل خان ریختند و کستندیل بگریخته اردو بهم بر آمده گرجیه دو نفر از نبایر الکسندر خان بدست آورده اردو را شکسته روی بگرجستان
نهادند و قزلباشیه و کستندیل منهزم شده اما از رود ارس گذار نکرده باردوی همیون پادشاهی در نیامده باردبیل رفته از آنجا قصد گرجستان کرد
و کار محمود پاشا والی شیروان از نو قوتی تمام پذیرفت و اهالی گرجستان عریضه بشاه عباس فرستاده از سوء سلوک کستندیل شاکی شدند
و طهمورث بن داود خان را بپادشاهی خود خواستند و شاه بنابر استمالت گرچه قبول فرموده بایشان مناشیر و احکام فرستاد و کستندیل
بخود سری بگرجستان رفته در محاربه گرجیان مقتول شد و حکومت گرجستان بر طهمورث خان مقرر شد و خبر مراجعت چغال اغلی وزیر
اعظم رومیه در رسید و اردوی شاهی در دره تکمه سنگی صوفیان تبریز اقامت فرمود **ذکر مراجعت سنان پاشای چغال اغلی وزیر
اعظم روم با سپاه بیشمار بتسخیر آذربایجان و انهزام یافتن رومیه از قزلباشیه** چون خبر بازگشت سنان پاشای صدر اعظم
مشهور بچغال اغلی بتحقیق پیوست و اتفاق پاشایان و بکلربکیان و میران سنجق و اکراد متفرق و میر شرف خان حاکم جزیره و پسر و برادر
ذکریا خان و میران محمودی و دنبلی و سایر قبایل بموافقت و همراهی او واضح گردید شاه عباس بجانب خوی و سلماس حرکت فرمود
و در خوی سرادق اقبال و خیام جلال را عبور بر صبا و شمال مسدود کرد و پیره بداق خان حاکم تبریز را بشهر مامور فرموده که طریقه حزم مرعی
داشته قلعه و شهر را منظم کند و فرمایشات پادشاهی را بانجام رساند و قراولان قزلباش بحوالی اردوی رومیه رفته در اوقات
کوچ و اتراق و نزول و ارتحال عسکر رومیه را بدقت سنجیده تخمینا از یکصد هزار متجاوز دیده مع القصه شاه بطرف مرند آمده بر محلی از قلل جبال شامخه
بر آمده بنظر تامل اردوی رومیه را تماشا فرمود کمتر از صد هزار نبودند و از هر حیثیت در سامان و اسباب و استعداد جنگ بکمال آراستگی
داشتند شاه تکیه بر فضل و رحمت ایزدی کرده کم من فئة قلیلة غلبت فئة کثیرة باذن الله را پیشنهاد همت عالی بنیاد ساخته الله وردی
خان بکلربیکی فارس را بسرداری و سالاری سپاه کینه خواه قزلباش مامور کرده که خود پیوسته در قلب و قول بوده باشد و ذوالفقار خان
روملو و گنجعلی خان حاکم کرمان و سایر سلطانان میر مقدم چرخچی و منقلای سپاه قول باشند امیر گونه خان قاجار را در میمنه میمون و جمعی
امرا را در میسره همیون مقرر فرمود و پس از سپارش سردار مذکور و قشون های مامور از موکب نصرت کوکب پادشاهی در جنبش آمده چون
دریای آرمیده تمکین و وقار رفتار گزین شدند الله وردی خان در حوالی قریه صوفیان نزول کرده شاه نیز بجهت تماشای کارزار و
استظهار لشکر نامدار از دنبال حرکت فرمود و نزدیکی آمده بر فراز قله با جمعی سواران کوه ثبات بایستاد و آن روز که سه شنبه بیست و چهارم
جمادی الثانی سنه ۱۰۱۴ بود در آن صحرا جنگ بزرگ سلطانی فیمابین رومیه و قزلباشیه اتفاق افتاد و شاه عباس خود در طرف دست
راست سپاه بر فراز قلل در تدابیر صایبه و ملاحظات صافیه بامداد و تعاون سپاه اشتغال میکرد قرچغای بیک که در اصابت رای
و شجاعت نفس منفرد بود با جمعی بمعاونت منقلای لشکر الله وردی خان روانه کرد و قنبر بیک استاجلو را نیز با برخی سواران بتقویت
قرچغای فرستاد بعد از غایت لوازم تدابیر تکیه بر فضل خالق قدیر کرده بتوکل و تسلیم صابر شد اما از آنطرف سر عسکر رومیه با سپاه بیشمار زور و جوش
کرد و با طیش خونخوار همی آمد تا بحوالی قلعه سیس شش فرسنگی تبریز رسید در آن محل نزول نموده باستحکام بنیان محاربه استقدام ورزید عراده
و زنجیر را بطرزی که قاعده مقرره رومیه است از جانب برابر لشکر قزلباش بیکدیگر اتصال داده حصنی آهنین بر پای کرد و ینکچریان با توپ و تفنگ
در پشت عراده مصمم جنگ شدند و پاشایان عظیم الشان با عساکر خود فوج در فوج و کتیبه در کتیبه و سنجق در سنجق و حزب در حزب از اردوی
بزرگ بیرون آمده در برابر سپاه قزلباشیه صف آرائی نمودند کوسه صفر بکلربیکی ارض روم و عثمان پاشا حاکم شام و علی پاشای ملقب
بزنجیر قران منقلای سپاه رومیه شده در نهایت دبدبه و غایت کبکبه چون کوه آهن بایستادند شاه عباس تعجیل در منازعه را جایز نمیدانست
و انتهاز فرصت میکرد و بامرا پیغام میفرستاد که جنگی بیصرفه ننمایند و چون امرای رومیه اقدامی در قزلباشیه ندیدند خیرگی کرده قدم جلادت
پیش نهادند قرچغای بیک و قنبر بیک از اسبان پیاده شده با همراهان در پناه اسبان بماندند و گلوله مانند تگرگ بر ایشان باریدن شد
و با الله وردی خان پیغام دادند که درنگ باعث مزید شتاب رومیه شده و صرفه کار از دست بیرون خواهد شد اری الحلم فی بعض المواضع ذلة

چون شاه از صورت حال استحضار یافت با سپاه قلب از مقام خود حرکت کرده رخصت جنگ داد و جمعی را با علیقلی خان شاملو به میانه پاشایان منقلای و اردوی سردار بکارزار فرستاد که قوت سپاه رومیه همگی بیکسوی منجر نگردد و الله قلی بیک قاجار قورچی باشی را بمعاونت او مامور کرد و ساعت بساعت بسوار و سپاه و کرنا و کوس و جانب مرا امداد و معاون تازه بتازه میفرستاد و سپاهیان رومیه که بر حوالی تل با قرچغای بیک برابر شده بودند فغان کرنا و سیاهی گرد و غبار از طرف اردوی سردار بنظر در آوردند متوهم شدند که مبادا سپاه قزلباشیه از قفای آنها در آیند و فیما بین ایشان و اردوی سردار حایل شوند و مدد ایشان را مانع آیند عزیمت کردند که آهسته آهسته خود را باردو اقرب سازند و از دو جانب احتیاط ورزند تا بجانب دنبال و قرب اردو میل کردند قرچغای بیک و همراهان او از حوالی پشته مانند سیلاب مرگ یکباره الله الله گویان جلوریز خود را بر صف سواران رومیه زدند الله وردی خان سردار نیز از آن سوی حمله کرده سپاهیان برانغار و جوانغار و قول و منقلای با سپاه رومیه در آویختند کار از ناوک و نیزه در گذشت و بشمشیر و خنجر رسید تلهای کشته در دشت مصاف ظاهر آمد و جویهای خون در فرغ خشک روان شد خروش توپ و تفنگ از اطراف اردوی چغال اغلی بر افلاک میرسید و نفیر کوس و نای از سپاه قزلباش در کوهسار چون رعد می پیچید گرد و خاک پرده انظار مانع ابصار بود بجز برق شمشیر و بارش خون چیزی بر دیده جلوه میکرد بیت زبس گریه چشم فلک نم گرفت زبس کشته پشت زمین خم گرفت بهر گام بی تن سر ترک دار برافتاده چون مجمر زرنگار فکنده سر نیزه جان ستان یکی را نگون دیگری را ستان سپاه رومیه متوحش گشته پای قرار ایشان بی ثبات گشت و راه فرار ایشان بی نجات ماند راه بازگشت اردو نیافتند ناچار سراسیمه بوادی و روستا شتافتند مردمان گمنام چندان کشته شدند که رومیه نیز ندانستندی و نشناختندی اما معارف پاشایان و حکام جلیل الشان و سرداران و بیگلر بیگیان بسیار بودند که برخی در کارزار طعمه شمشیر آبدار شدند و بعضی منهزم گردیده گرفتار آمدند کوسه صفر بیگلربیگی ارض روم که از مشاهیر شجعان زمان بود در آن مصاف مقتول گردید همچنین علی پاشای زنجیرقرن و عثمان پاشا بیگلربیگی شام و قریب هشتاد تن از پاشایان و سنجق بیگیان و میران نامی کشته و گرفتار شدند و مصطفی پاشا وزیر دویم دولت عثمانی و شیر احمد پاشا حاکم قارص و قوچی خان کرد برادر عمار تکرخان و محمد بیک پسر جنیدان آقای متفرقه باشی زنده بدست آمدند و تا هنگام غروب معرکه نبرد از رونق نیفتاده بود شیران مردخای و نهنگان شیر ربای از دنبال هزیمتیان همی شتافتند و سر و اسیر همی گرفتند تا کار بجائی رسید که در آن شب تا جمعی از اهل فرار بر روستا و قرای تسوج و سایر مواضع در افتاده ایشان را اسیر کرده بحضور می آوردند مع القصه چون شب در آمده بود شاه در آن حوالی نزول فرموده بمشاعل زرین و سیمین سرادق پادشاهی را چون عرصه افلاک از ثواقب کواکب رنگین ساختند و از سرهای بریده پیشگاه شاه را باغی پر از شکافته و شکسته کردند و امرا هر یک از رزمگاه باز گشته بر بساط محفل ارم شاکل رسیده بالطاف و اعطاف شاهانه اختصاص می یافتند شاه پیمانه چند از راح لب در کشیده عرصه رزم را بمجلس بزم تبدیل کرده و از کوهه زین بگوشه مسند تحویل فرموده و مقارن این حال که هر کس اسیر و سری می آورد یکی از قورچیان استاجلو که حقیر جثه بود اسیری قوی هیکل با دست گشاده بحضور آورد شاه با و انعامی فرمود و از حال اسیر استفسار کرده آن مرد عظیم جثه پاسخ داد که از طایفه مکریم شاه فرمود که او را بر سم بیک مکری بسپارد که هر چه خواهد کند و بصحبت دیگران توجه فرمود آن مرد مکری چنان دانست که حکم بقتل او شده دل از جان برگرفته بغتة خنجر برکشیده بر شاه حمله کرد شاه وقتی متوجه شد که نیش خنجر قریب به پیکر شاه شده بود تجلد فرموده بی اضطراب دست آن مکری را گرفته مکری خود را بقوت تمام بر روی شاه افکنده در تلاش در آمدند حاضران از غایت دهشت مبهوت ماندند چراغ فرو نشسته امرا برخواسته بر گرد شاه ایستاده شمشیرها کشیده ولی چون خصمان مکری و شاه بیک گونه بود و در یکدیگر پیچیده زیر و زبر میشدند امرا نمی رسیدند که شمشیر بر شاه آید و دست فرود نمی آوردند تا بخت مدد کرده شاه بر آن دیو سار غلبه کرده زانو بر سینه اش نهاد و خنجر از دستش بیرون آورد چاکران او را گرفته قدری واپس بردند شمشیر در او نهادند تن پلوارش ریزه ریزه کردند و شاه بهمان متانت که نشسته بود بتجرع اقداح از دست ساقیان طلاح اشتغال فرمود و در اواسط شب باردوی خوابگاه که یک فرسنگ مسافت داشت مراجعه فرموده تا علی الصباح بغنوده

ذکر متفرق شدن اردوی سر عسکر رومیه و غارت کردن آنها و رفتن چغال اغلی و از غصه جان دادن او

و دیگر روز معلوم شد که توقف سنان پاشا با عراده و توپ با انتظار آمدن جان فولاد اغلی سردار عساکر حلب است که از دنبال با پنجهزار سوار باعانت سردار خواهد آمد شاه عباس دانست که اگر مددی بسردار رومیه برسد بقوت جنگ عرابه و توپ و تفنگ مایه مزاحمت دلیران قزلباشیه خواهد بود جمعی بر سر جان فولاد اغلی که در

بطلوع رسیده بود فرستاده میر شرف حاکم جزیره را پیغام مودت فرجام از پهلوی سردار بحرکت در آورده رفتن میر شرف و انهزام خان فولاد
همه و واهمه غریب در اردوی سردار افکند چنان متوحش و مضطرب برهم خورده فرار کردند که تصور آن نتوان کرد شب هنگام از صرصر
سبقت ربوده احمال و اثقال بگذاشته بوان روان شد و بسیاری راه گم کرده باطراف افتادند و گرفتار آمدند و حوالی صبح مردم
مطلع شده باردوی سردار ریختند خیام برقرار و قیام و مجالس مفروش و صنادیق مرتب و ستور و احمال در حوالی بارخفته و فرصت
حمل و نقل نکرده بودند پیری بیک بخرگاه خاصه سردار رفته نظاره کرد که پاره از مسکوک سرخ و سفید در آنجا ریخته و انگشتری سنان پاشا
برکنار مسند افتاده و شمشیر مرصعی که سر عسکر و وزرا در پهلوی خود نهند در آنجا نهاده بصندوقخانه رفته همه را بجا چیده دید و در ها مقفل
کرده یافت بلقطار شتر از شتران آنجا بار کرده باردوی شاه آورد مردی دیگر بدانجا رفته اسباب بسیار یافته از جمله برلیغ سرداری
سنان پاشا بود که منشیان روم نگاشته و در کمال تزیین اتمام یافته در آنجا افتاده معلوم شد که در رفتن و فرار کردن کمال اضطراب
و دهشت و تعجیل داشته اند الحاصل موازی صد توپ و ضربزن که نتوانسته بودند همراه برند بتصرف توپچیان شاه عباس درآمد و بجز
این هر چه نصیب غازیان نصرت کسب شد بدیشان بخشید و دیناری از کسی نگرفت و شاه بجانب سلماس حرکت فرموده تمام روسا
و حکام الصفحات بحضور پادشاه درآمدند و بخلاف سابق اظهار ارادت کردند از جمله مصطفی بیک محمودی صاحب قلعه ماکو شمشیر
بگردن افکنده شرمسار بحضرت شهریار آمد همچنین حاکم خوشاب و امیرخان چولاق و ذکریا خان چکنی همه بخدمت آمدند و مورد التفات
پادشاهانه شدند با خلعتهای خاص و کمر و شمشیرهای مرصع مرخص گردیدند و سنان پاشا بوان رسیده در آنجا نیز توقف ننموده بدیاربکر روی
کرد و پسر جان فولاد حاکم حلب را که بحمایت او نیامده بود در راه بکشته طایفه او نیز عاصی شده بر گشتند و چغال اغلی از این هزیمت چنان
بیقدر و قیمت شد که مدقوق گردیده باندک روزی بمرد و حسرت تسخیر تبریز و آذربایجان از این عالم باقی برد و شاه بعضی امرا را رخصت منازل
خود داده و حکام فارس و خراسان را بمرکز حکومت خود فرستاده با بعضی از سپاهیان باردبیل رفته بعد از زیارت شیخ صفی الدین اسحق و آبا
و اجداد بزرگوار بکنار رود ارس رفتند و بعد از رمضان قصد گنجه فرموده منزل بمنزل میرفتند و کرجیه کاخت در کورک آمده استدعای
طهمورث بن داود بن الکسندر خان که در رکاب بود کردند شاه او را طهمورث خان نموده خلعت داده با کرجیان بحکومت کرجستان فرستاد و
و در آغاز تحویل حوت در حوالی گنجه آمده قریب بمزار شیخ نظامی گنجوی صاحب خمسه رحمة الله علیه مخیم عساکر نصرت مآثر گردید و تدارک ریختن
توپ قلعه کوب و سایر لوازم امر شاهانه جاری گردید و در این ایام خبر رحلت پادشاه هندوستان جلال الدین محمد اکبر شاه بابری گورکانی
و جلوس شاهزاده سلیم بعرض پادشاه ایران رسید و در آغاز سال فرخنده فال یونت ییل یکهزار و پانزده که سال هیجدهم جلوس شاه
عباس بود عید نوروز فیروز در ملک قراباغ ترتیب و زیور و زینت وقوع یافت و در حوالی مزار شیخ مذکور لوازم و شرایط جشن و سور
بظهور آمد و سپاه قزلباشیه از اطراف و اکناف ممالک محروسه بتدریج در گنجه اجتماع کرده بمحاصره شهر اشتغال جستند و عساکر رومیه
در گنجه بودند بجهة اعلای کلمه نفاق و تسدید ابواب شقاق رستم سلطان سوکلن را که چندی قبل اسیر کرده بودند مقتول نمودند و در قهر و
غضب مزاج پادشاه فزودند و یکی از سادات عالی نسب مازندران که قرابت با سادات سلسله میربزرگ جد امی شاه عباس داشت و در
آنجا بود نیز بشهادت رسانیدند و مدت سه ماه از طرفین شور مصاف گرم بود و دو بار رومیه بر سنگر یا ریخته چند کس را بقتل آوردند در این
ایام الله ویردی خان حاکم فارس با سپاه آن سامان در رسید و در طرف شرقی گنجه منزل گزید در ذکر محاصره و تسخیر قلعه گنجه و گرفتاری
محمد پاشای عثمانی و سایر اهالی گنجه بحکم پادشاه گیتی پناه سپاه قزلباشیه از اطراف گنجه سیبها را پیش برده و نقبها را از خندق
گذرانیده بزیر بروج و باره رسانیدند و از جانبی قریب بپانصد ذرع دیوار قلعه را خالی کردند چوبها و ستونها در آن تعبیه کرده چوبها
آتش زدند ستونها سوخته و فرو خفته گردید دیوار حصار منهدم آمده ثقبها در آن بظهور رسید رومیه قلعه هجوم کرده که سد آن باب مفتوح
نمایند از تواتر گلولهای توپ و تفنگ و تهاجم مردان عرصه جنگ صورت امکان نیافت قورچیان جلادت پیشه برج چهار طاق یورش
برده بر فراز آن برج استیلا و استعلا یافتند رومیان نفط اندازی و آتشبازی درآمده موی و روی بعضی را سوختند هنگام عصر برج
دیگر عروج کرده از دست رومیه بیرون آورده و صد و پنجاه نفر از اهالی قلعه زخمدار گردیدند و هفتاد کس کشته شدند محمد پاشا حاکم قلعه همچنان

ادله ابرز

رومیه را ترغیب بقلعه داری مینمود و وقتی خبردار شد که قزلباشیه قلعه را تصرف کرده‌اند در آنوقت تأسف و تلهف سودی نداشت پاشا و اهالی
قلعه ناچار بیرون آمده اظهار انفعال کردند چون سابقا از شاه بدیشان پیام و نامه رفته بود و آنچه صلاح حال آنها بود اظهار فرموده اثری نبخشید
کسی را مجال تشفع و توسط آن طایفه نبود لهذا بعد از فتح قلعه گنجه دو هزار و پانصد کس از قلعگیان عرضه شمشیر گردیدند و محمد پاشا را بمازندران
روانه فرمود که ورثه شهید مازندرانی قصاص نمایند و شعرا تاریخ فتح گنجه گفتند و از آنجمله تاریخ فتح گنجه کلید شماخی است از طبع موزونان
صادر شد و چون مردم قراباغ از رفتار و هنجار حسنخان قاجار شکایتی راندند شاه حکومت و ایالت آن بلاد را بمحمد خان زیاد اغلی قاجار
داد و ... ی بجانب تفلیس نهاد **در ذکر تسخیر قلعه کوری و تومانیس و تفلیس و رفتن شاه عباس بتماشای شهر تفلیس** محمد
پاشای قزاقلو حاکم شهر کوری که از دولتخواهان رومیه بود چون از حرکت اردوی پادشاهی اطلاع یافت عریضه و فرستاده روانه
خدمت اعلی کرده اظهار ارادت نمود و خود نیز شرفیاب حضور والا شد و بمراحم خاص اختصاص گزید و مفاتیح قلعه کوری را بملازمان شاهی
سپرد و بتصرف قزلباشیه در آمد شاه بقلعه تومانیس عزم کرد آن نیز بتصرف در آمده رومیه بعضی مطیع و برخی مرخص شده برفتند چون
رودخانه الکیت گرجستان محل نزول شاه گیتی ستان شد عبد اللطیف پاشای حاکم تفلیس بخدعه و تدلیس اطاعت و ضراعت پیشه کرده علی قلیخان
شاملو بدانجا رفته تفلیس را تصرف نموده و پاشا را بدربار شهریار آورد مورد التفات و مخلع و مرخص شده برفتند و شاه عباس بتماشای
آن قلعه سپهر اساس روانه تفلیس گردید **در ذکر شهر تفلیس و سایر وقایع آن ملک نفیس** مخفی نماناد که تفلیس از اقلیم پنجم و اکنون دار الملک
گرجستان است و قلعه تفلیس در دامنه کوهی بلند واقع است و نارین قلعه در جانب اعلای آن جبل در کمال علو است رودی در میان
آنشهر جاریست که از جانب غربی آمده بجانب شرقی ساری میشود و آن رود خوشگوار روان در جوار شیروان با آب رود ارس اتصال جسته
ببحر خزر میریزد اما بحوالی تفلیس که میرسد پیچیده شده چنانکه گوئی از شمال آید و بجنوب رود و در همان حوالی قلعه از جانب جنوب گردیده و
بطرف شرقی افتد و در حریم شهر و قلعه که آب گذار است زمین سنگ بستی مرتفع واقع شده و در مقابل آن کوه بلندی پیش آمده تخته پلی در
کمال استحکام در آنجا ترتیب یافته که بولایات گرجستان از تفلیس بدان تخته پل عبور کنند و رودخانه با آن عظمت که از انهار مشهوره آفاق است
در زیر آن تخته پل میگذرد و بلده تفلیس در جانب غربی آن تخته پل افتاده چشمهای بسیار و عیون بیشمار از آنکوه جریان میابد که تخمینا شش تا شده
چشمه آن آب گرم است و در زمان هر یک از سلاطین نصاری و مسلمان بر فراز هر یک از آن چشمهای آب گرم گنبدهای رفیع ساخته
و حمام مردم آن دیار بدان گرمابها انحصار دارد چند حمام در درون قلعه است و بیشتر در بیرون و ارتفاع بروج قلعه مذکوره در آنوقت در نهایت
علو بوده و سلاطین را تسلط بر آن دست نداده زیرا که از سه طرف آن کوههای بلند سر بفلک کشیده است و در یکسوی آن رودخانه گرمی گذرد
بدینجهة مکانی که لشکر تواند ماند و آنرا محاصره کرد صورت وقوع و امکان ندارد و رود دیگر از جبال گرجستان از زمین بر میخیزد و آب اطراف
و آن میریزد و چنانکه ذکر شد از میان شهر تفلیس گذشته از کنار ملک زان عبور کرده داخل رود ارس میشود و از کنار سالیان گذر کرده بدریای
مازندران و حاجی ترخان که نامش بحر خزر است میریزد و شمالیش خاک شیروان و جنوبیش زمین مغان است مع القصه سکنه آن شهر اغلب
نصاری و گرجی و ارمنی و قلیلی مسلمان بوده‌اند و کلیسیا در آنجا متعدده بوده است و در این ایام که شاه عباس در آنجا بود گرگین خان ولد
سیمون خان والی کارتیل درگذشت و لوارصاب فرزند او را که جوانی چهارده ساله بود بخدمت شاه آوردند و او را بجای پدر خان و والی
گرجستان کردند و همه اعاظم و اعیان و میرزازادهای گرجستان از جانب شاه عباس خلعت و التفات بیقیاس مبذول شد و کوتوالی
تفلیس بمحمد سلطان شمس الدینلو مخصوص گشت و شاه مراجعه فرموده بتسخیر شیروان و تعمیر ایروان قصد و عزم ثابت کرد و از راههای صعب بمدت
ده روز بگوگچه تنگیز نزول اجلال اتفاق افتاد و امرای هر مملکت و سپاهیان هر ملک در رسیدند و مجموع امرا و سپاه با الله ویردی خان حاکم
فارس و سردار خاص مامور تعمیر قلعه ایروان شدند و الله قلی بیک قورچی باشی بانجام آن خدمت متصدی گشت و شاه با جمعی مخصوصین
از ساحل گوگچه تنگیز شکار کنان بطرف نخجوان توجه فرمود و درین اوقات بعضی نوشتجات در باب مصالحه از دولت عثمانیه در رسید
اجمال آن تفصیل اینکه از جواری حرم شاه طهماسب کلچهره نام پرستاری گرجیه بعد از رحلت شاه و آزادی خویش با سیمون خان والی گرجستان
همبستر گشت چون سیمون اسیر شده بروم رفت مادر سیمون کلچهره را که زنی عاقله بود نزد سیمون خان فرستاد کلچهره گرجیه مذکوره در خانه والده

سلطان محمد خان خواندکار رای نداشت درین ایام که محاربه ایرانی و رومیه واقع شد و هزیمت بجغال اغلی در افتاد و بعضی مفاسد دیگر در دولت روم روی داد که درینوقت منازعه با دولت ایران مصلحت حال خواندکار نبود و اظهار مصالحه را از آن جانب دلیل بر ننگ و وهن دولت میشمردند لهذا باشاره درویش پاشا وزیر اعظم والده سلطان مراسله بعمه شاه عباس نگاشته و کلیچهر از جانب سیمونخان آن نوشته و سایر مراسلها را برداشته بایران آورد و چاوشی رومی نیز باوی آمده بود عریضه سیمونخان که باشاره صدر اعظم درویش پاشا نوشته بود شاه بخوانده جوابی صریح داده مضمون آنکه بهمان مصالحه که فیمابین سلطان سلیمان خان و شاه طهماسب بوده برقرار باشد مع القصه امیرگونه خان قاجار که بتاخت بلاد رومیه رفته بود تا عادلجواز و وان تاخته مراجعت کرد از امرای اکراد الصفیات عبدالله بیک محمودی حاکم خوشاب و زینل خان حاکم قره حصار و مصطفی بیک حاکم ماکو و زینل حاکم چورس همه بخدمت شاه آمده و فرستادگان پاشایان و میرسنجقان توابع روم همه با عرایض چاکرانه بحضور شاهنشاه زمانه شرفیاب شدند و بجهت میرشرف خان و ذکریا خان خلعت التفات شد و شاه باردوباد آمده بعیش و شکار و تفرج پرداخته

ذکر آمدن شاه عباس باردوباد

اردوباد قصبه دلنشین و آباد در جانب شمالی رود ارس در دامنه کوه قبان واقع بوده و بخوبی آب و هوا و وفور چشمهای خوشگوار معروف و خلقش چند بار بقتل عام رفته اند و طایفه نصیریه از دودمان استاد البشر خواجه نصیر الدین محمد طوسی قدس سره العزیز که در آنجا میزیسته اند صدمات خورده اند و حاتم بیک اعتماد الدوله وزیر شاه عباس از آن ولایت بوده که قریب بیست سال باستقلال وزارت ایران نموده و چون شاه باردوباد رسید روزی چند گماشتگان اعتماد الدوله بخدمات کمر همت بستند و بعیش و عشرت گذشت و امرای قزلباش از تعمیر ایروان فراغت یافته بانجمن حضور پادشاهی شتافتند و بعد از روزی چند از راه دره علی که راهیست محتوی بر مضایق جبال و قشون پادشاهی بتدریج رفته در جلگای جولدر و برکشاط مجتمع شدند و پس از ده روز شاه عباس از بهر نظاره و تماشای قلعه ایروان روان شد و انتظامی تمام در امور آن ساحات داده یاساق یورش شیروان فرمود و محمد بیک ولد وبا استمالت آنجا روانه شد عظمای رومیه و شمس الدین پاشا که اصلش از شیخ زادگان شیروان بود بحیله مهلت خواستند که مددی از عثمانیه بایشان رسیده باشد پادشاه مضمون ارباب الدول ملهمون منظور انظار داشته بعزم شیروان حرکت فرمود و در بیست سیم رمضان در کنار آب کر نزول نموده چون شیروانیان جسر جواد را بریده بودند و در آن حوالی گذار دیگر نبود شاه اغروق را در سوی کر گذاشته کوچ داده بقراسو منزل گزیدند از آنجا تا بیلال بلده شماخی متوجه گردیدند و بازماندگان اغروق و بنه بمشقت بسیار از آب گذار کردند و اردوی کیوان پوی در حوالی قلعه شماخی خیمه سراپرده برپای نمودند و بواسطه قلت علیق الدواب مشتر ستور و اجمال و خیول هالی رد و بمراتع و مرابع کنار آب کر مرخص شدند و قریب دو سه ماه چهره خورشید در نقاب سحاب نهفته بود و از کثرت باران در خیام اردو عبور یاران متعذر بود مع هذا شاه به ساز حصار و اسباب محاصره و کارزار اشتغال میفرمود

ذکر محاصره قلعه شماخی دار الملک شیروانات و یورش بردن امرای قزلباش بر تسخیر آن قلعه

بر دانشوران دقیقه یاب مستور مباد که شماخی که دار الملک شیروانست فیمابین دره واقع شده و کوهی که بر جانب شمال است محل سرا و عمارات حکام و سلاطین ذوی الاحترام آن ولایت بوده و ارض آن مکان بالنسبه با اراضی شهر ارتفاع کلی دارد و در میان هر یکخانه را قلعه ترتیب داده و هر دو را بیکدیگر متصل کرده و در قلعه طرف شمالی که محلی مرتفعست بروج عالی اساس گردون مماس از سنگ و آهک ساخته اند که از غایت ارتفاع با قلل ایوان کیوان برابری کند و از کمال استحکام و تشیید کلنگ هیچ دستین جدید البصر بهای شدید در آن رخنه نیفکند و از طرف شمالی و برابر این بروج عالی نزدیک بردن سپه و محاصره قریه کمال امتناع دارد و گویند این شهر از ابنیه نوشیروان و از اقلیم پنجم بوده و ملوک آن چنانکه سبق ذکر یافت سلسله خود را بنوشیروان منسوب میکنند علی ای حال شاه عباس بنظر تعمق و تدقیق اطراف قلعه را ملاحظه کرده جانب شمالی بجناب الله ویردیخان و جانب غربی بالله قلیخان قورچی باشی قاجار سپرده شد و سایر اطراف بکربند و الفقار خان و لشکر آذربایجان محول گردید و بعد از ایشان سپه گنجعلیخان حاکم کرمان و همچنین بعلیقلیخان ایشک آقاسی و دیگر امرا قسمت یافت و بحفر و نقب مشغول شدند و از غایت سختی زمین شکست تیشه حفاران [illegible] در نقاب و شاه ایالت شیروان را ضمیمه امیر الامرائی ذوالفقار خان قرامانلو فرموده و را باهتمام در تسخیر شماخی تاکیدات نموده

سپاهیان اسپان خود را از علفزار بخواسته بنای محاربه نهادند و سیبه‌ها را از اطراف بقلعه قریب کردند و اهالی قلعه مانند ماهی بی آب در شبکه اضطرار فرو ماندند چون خبر محاصره شیروان بمسامع اهالی بادکوبه رسید تشویش خاطر یافته بتفکر مآل خود افتادند و ابواب حزم و دوربینی بر روی خویش گشادند

ذکر مخالفت اهالی بادکوبه با عساکر رومیه و متابعت کردن با شاه عباس و مفتوح شدن بادکوبه

مخفی نماناد که بادکوبه بندریست بر ساحل دریای شور و بمسافت سه مرحله از شهر شماخی دور و قدر طولش لط ل عرضش مه و از اقلیم پنجم است و آنرا بواسطه بسیار وزیدن باد بادکوبه نام کرده‌اند و بادکوبه و باکوبه مخفف آنست چه گاهی بدان شدت باد میوزد که عمارات و حیوانات آنجا ضرر فاحش میرساند لهذا عمارات آن شهر را از سنگهای تراشیده طرح انداخته‌اند و سطوح خانه‌ها را بقیر اندوده‌اند هوایش بگرمی مایل و ناسازگار است و زمینش ریگزار سه طرف آن بدریا اتصال دارد و جانب شمالی آن خشک و ساحل است و حصار محکم دارد گویند آن نیز از بناهای نوشیروان بن قباد ساسانی بوده و ملوک شیروانیه سه حصار تو بر تو از سنگ خام در کمال متانت و استحکام در آنجا تمام آورده‌اند فیمابین دو حصار خندقی عمیق فرو برده‌اند حاصلش زعفران و نفط سیاه و سفید که باطراف میبرند و در ممالک فرنگستان بنرخ اعلی میخرند و در سه فرسنگی بادکوبه آتشکده ایست که چون خواهند آتش برافروزند زمین را قدری خراشیده شعله از خارج بر زمین نمایند فی الفور مشتعل خواهد گردید چون قدری خاک بر آن ریزند آتش خاموش شود و اگر خواهند آتش را بجای دیگر برند نیم زرع زمین را بکنند انبانی را محاذی زمین کنده بدارند چون پر باد شود سر انبان را ببندند و نقل نمایند و در هر جا که آتش ضرور شود لوله آهنین بر لب انبان مذکور نهاده شعله از خارج بر لب انبان نمایند مادام که باد در انبان است سر لوله مانند چراغ روشنی دهد و هنوز از هندوستان بزیارت این آتشکده آیند مع القصه ولایت بادکوبه در این ایام در تصرف عثمانیه بود و حاکم موروثی سابقه داشت ناچار برومیه مدارا میکرد چون اخبار هزیمت سپاه روم و استخلاص بلاد مغان و قراباغ و محاصره شماخی و غلبه بر قلعگیان عثمانیه شنید از وخامت مآل حال بادکوبه بترسید مردم شهر را بخود راغب و از عثمانیه هارب کرده بعد از مواضعه با اهالی شهر بر سر کوتوال عثمانی تاخته ایشان را مقهور و مقتول ساخته رؤس ستمکاران را با عریضه ارادت ضمیمه بحضور شاه عباس فرستاد شاه چنین فتحی بزرگ آسان را از نتایج اقبال و تفضلات ایزد متعال شمرده او را و فرستادگان او را بخلاع فاخره و توجهات زاهره بنواخت و خورسند و خوشنود روانه فرمود کل اموال رومیه و کوتوال را بصاحب بادکوبه مبذول فرمود و حارس و نگهبان در آنجا تعیین شد و چون این خبر بساکنین دربند باب الابواب رسید اندیشه نمودند که ما نیز چنین خدمتی بظهور آوریم و سبقت متابعت را مایه اعتبار کنیم پسر خواجه محمد دربندی که پدرش در زمان شاه طهماسب صفوی انار الله مرقده در شیروان بخدمت گذاریهای بسیار منظور نظر عاطفت پادشاهی شده بود بملاحظه قدمت خدمت در این امر سبقت کرده اهالی دربند را بنویدات الطاف پادشاهی خورسند ساخته چون در هنگام توقف شاه عباس در شهر گنجه وسمی خان لگزی داغستانی حاکم قیتاق را که بحضور آمده بود وعده حکومت دربند داده بود و او از یورت الکیت حرکت نموده با منشور ایالت دربند رفته بود صاحبان دربند متابعت فرمان شاه قزلباش کرده او را بدربند طلب کردند

ذکر تسخیر قلعه باب الابواب دربند بدست وسمی خان قیتاقی که از جانب شاه عباس حاکم گردیده بود

بر نکته دانان حدود و ثغور دانائی واضح است که فتح شماخی و بادکوبه و دربند از آثار بخت بیدار و طالع بلند پادشاه اسلام پناه بوده و الا باین آسانی و سهولت چگونه این بلاد و امصار مستحکمه بدست توان آورد زیرا که دربند حصاری متین و حصنی حصین است و یک طرف آن قلعه که در جانب خشکی است چنان عالی و مستحکم است که مرغ وهم طیران و عروج بر خاکریزان محال و در غایت اشکالست و یک طرف آن بدریای خزر اتصال دارد و آن سمت که بباب الابواب مشهور است و بسد سکندر اشتهار دارد از غایت ارتفاع منار این قلعه با خانه مهر و ماه همسایه و جدار دو دیوار بست شهر تا میان دریا کشیده شده بر یکطرف آن سد سدید و حد حدید کوه البرز است که هزار برابر سد اسکندر است و عبور مترددین دشت خزر و قپچاق و روس و تاتار و سکنه آن دیار که بشیروان آیند جز از یک دروازه که در میان سد سدید واقع است ممکن نیست و آنرا باب الابواب نامند مع القصه وسمی خان قیتاق با سیصد سوار بدربند رسیده اعاظم شهر دروازه بگشاده او را بشهر در آوردند و شعار شاهیسونی ظاهر کردند حسین پاشا حاکم دربند که تقبل نگهداشتن آن شهر جنت مانند کرده بود مضطرب شده بنا برین قلعه در آمد جمعی رومی لا اصل نیز بادی متابعت کردند پسر خواجه محمد دربندی و جمعی از اعاظم دربند بخدمت شاه عباس آمده شرح حال عرضه کردند مجددا رقم حکومت وسمی خان قیتاقی نگارش یافته با خلاع فاخره ارسال رفت و منوچهر بیک

غلام خاصه با جمعی از تفنگچیان عراقی و خراسانی و جغتائی و باقی مأمور بمحارست آن حصار شدند و بعضی امرا مثل شاه نظر بیک جغتائی و شاه‌قلی بیات و نعمت سلطان میرصوفی بتسخیر این قلعه و تقویت اوسمی خان داغستانی پیش شدند جرها و نقبها و حفرها بزیر برج و باره این قلعه برسانیدند و کار بر محصورین حصار تنگ شد از در استیمان درآمدند حسینی نژاد با استدعای او بحضور پادشاه نصرت پیشگاه رسانیدند معزز و مکرم گردید و چون بعرض شاه رسید که وقتی کاروانی بشیروان میرفته شب بر پشت دروازه رسیدند و دروازه بسته بود باب زده گذار کردند قنبر بیک سلحدارباشی با معماران و بمارپیشه و مهندسان اقلیدس اندیشه مأمور شدند که از میان آب برجها ساخته و سدها پرداخته بدیوار بست سابق اتصال دهند و از آن برج تا دامن البرزکوه که منتهای آن سد سدید است تجدید عمارت برج و باره نمایند که را معبر مسدود باشد و حسب الامر پادشاهی در کمال انضباط ساخته شد و معلوم شد که قبل از اسلام در آنجا آثار برج و سد بوده و بتصاریف زمان از لطمات آب خراب گردیده یا سلاطین ذی‌شوکت بجهة گذشتن از آنجا آن برج و سد را خراب کرده و از پهلوی دربند باب زده گذشته‌اند که محتاج بباب الابواب نباشند چه جانی بیک خان پادشاه دشت قپچاق در عهد ملک اشرف چوپانی کرکی کرده از آن راه بر سر آذربایجان آمد و امیر صاحبقران تیمور گورکان هنگام عزیمت دشت قپچاق از ایران و مجادله با تقمش خان ازین راه عبور کرد و گویند که سد اسکندر همین است و یاجوج و ماجوج مغولیه و تاتاریه اند و گفته‌اند که انوشیروان عادل این سد را تا حوالی گرگان و دشت ترکمان کشیده و هنوز بعضی از آثار آن در دریا و صحرا ظاهر است العلم عند الله لا علم لنا الا ما علمنا

ذکر بعضی واقعات ایام محاصره شماخی که در سال یکهزار و شانزده اتفاق افتاد

در تحویل حمل و نوروز سال هزار و شانزده شاه عباس صفوی بمحاصره اشتغال داشت و چون اهالی شماخی آوازه دروغ درافکنده بودند که لشکر تاتاریه بمعاونت ما خواهند آمد و درینوقت فرستاده غازیگرای خان تاتار آمده اظهار ارادت و متابعت کرد و مذکور نمود که من اسیر و در قهقهه محبوس بودم بالتفات سلطان حمزه میرزا برادر شاه عباس آزاد شدم و ابدا ترک مصادقت و مخالصت این دودمان نخواهم کرد و اهالی قلعه ازین خبر نیز از تاتاریه نومید شدند و حسینقلی خان قاجار برادر امیرگونه خان نیز از گنجه توپهای بزرگ را بشماخی رسانید مکتوب را در سیبه الله‌وردی خان و دیگر برا در سیبه قرچغای خان حاکم تبریز که با سپاه تبریزی و آذربایجانی تازه آمده بود بردند و بعد از انقضای سردی زمستان از هر جانب در اردوی شاهی ازدحام تمام بود یکهزار نفر از گرجیه و همچنین از داغستان و قیتاق و چرکس و بکاری و مازندران در اردو ازدحامی بیحد و حصر بود و در روز عید اضحی ایوانی از چوب و تخته که برای اسلام ساخته بودند قبل از آمدن شاه خراب شده جمعی صدمه خوردند و بعضی از حاضران بمردند و چون ایالت ایروان با امیرگونه خان قاجار مفوض شده بود وی در نخجوان و النجق بآبادی آن بلاد مخروبه و زراعت و فلاحت اشتغال داشت و غالبا بتاخت و تاز الکای ارزنة الروم اظهار استیلا و استقلال مینمود و چون حکام قارص و حسن قلعه سی بادی قدرت مخالفت و منازعت نداشتند قلعه معاذبرد از توابع چخور سعد بتصرف او درآمد و چندبار با اهالی رومیه که در قارص ساخلو بودند محاربه کرده مظفر شد و با مصطفی بیک و الوند بیک محمودی مصاف داده هر دو مقهور او گریختند و قلعه ماکو و بایزید بتصرف قزلباش درآمد و بعد ازین فتوحات عظیمه قلعه قارص را تصرف نمود و قارص ولایتی است از ارمنیه صغری مابین ایروان و ارزن الروم که اکنون بارض روم شهرت کرده و ارمنیه صغری جزو حدود ایران است و قارص فیمابین دو سرحد یعنی روم و ایران واقع شده بود و مابه النزاع دولتین بود و در مصالحه اول از ایران بود و رومیه بخلاف معاهده آبادان کردند و تصرف نمودند و بعد از سی سال درین ایام اظهار شاهسونی کرده از اضطرار بایروان آمدند و قلعه قارص بتصرف امیرگونه خان قاجار درآمد و یراق قلعه از توپ و سایر لوازم سراسر بایروان نقل شد و خبر خدمات و فتوحات امیرگونه خان در ظاهر قلعه شماخی بعرض شاه عباس رسید و امیرگونه خان قاجار در آن سرحدات کمال حشمت و اقتدار حاصل کرد و درین ایام گذشته که خبر فوت باقی خان حاکم ماوراءالنهر رسید امیرزادگان ترکستان که چند سال در پناه شاه بودند بتقویت شاه و حکام خراسان روانه غرجستان شدند و بقدر ده هزار کس بر سر جهانگیر خان و محمد سلیم سلطان و یار محمد میرزا اجتماع کردند و چون ولیمحمد خان برادر کوچک باقی خان بر سریر سلطنت ماوراءالنهر متکی بود در وقتی که جهانگیر خان بمحاصره بلخ اشتغال داشت بیست هزار کس بر سر جهانگیر فرستاده بعد از محاربه جهانگیر خان را ظفر بود ولی در مقابله لب جیحون یار محمد میرزا مقتول گردید و جهانگیر خان هزیمت یافته بغرجستان بازگشت

دولتیمحمد خان سپاهی بتاخت و تاراج خراسان فرستاد و بطرف اروجاق و بادغیس آمده متفرق شدند و حکام و امرای خراسان مطلع گردیده
در هر جانبی با سواران اوزبک جنگ کرده جمعی را کشته و برخی را اسیر نموده روانه حضور شاه عباس کردند و در پیش قلعه شماخی بحکم
پادشاهی بسیاست رسیدند و مایه عبرت رومیه و سایر قلعگیان شدند ذکر تسخیر قلعه شماخی و بازگشت شاه به تبریز و مشهد
و اصفهان و وقف کردن اموال خویش علی الاجمال چون اسباب قلعه گیری از هر جهة آماده شد امر بیورش بردند
و توپهای بزرگ که از ایروان آورده بود و سی من تبریز سنگ می انداخت برج و باره فرو بسته و کار بر قلعگیان تنگ
کردند و در بیست و پنجم شهر صفر از سپه قزلباش یک چند تن بر برج برشده و از جانب سپه ذوالفقار خان قرامانلو نیز یکصد و
پنجاه نفر از رخنهای دیوار شکسته داخل قلعه شدند از اطراف کرنا نواخته یکدیگر را خبر کردند بهیات مجموعی دلاوران دلیر و بهادران
قلعه‌گیر بر برج و باره چون برق تاختند و خود را بشهر شماخی در انداختند رومیه قدرت دفاع و نزاع نداشته بخانهای رعایای شهر
گریخته در اندک فرصتی و قلیل مدتی سه هزار کس از عثمانیه و شیروانیه عرضه شمشیر شدند پاشایان رومیه از شهر بقلعه بالا جمع گردیده درگاه
خود فرو ماندند از قاروره نفط اندازی کاری بر نیامد زیرا که خس و خاری عبور سیل را مانع نتوانند بود احمد پاشا کسی نزد الله وردیخان
فرستاده الحاح و انابه کرد و اظهار اطاعت نمود و احمد پاشا و شمس الدین پاشا و برادر و پسر او و کیچوک حسن بحضور شاه آمدند و در شرار
قهر پادشاه دهر خشک و تر بسوختند و اموال قلعگیان بمضمون آنکه زندان گویند مال موذی نصیب غازی بغازیان قلعه‌کشا انتقال یافت
و از اهالی شیروان بسیاری مقتول شدند و حکومت آن ولایات بذوالفقار خان قرامانلو تفویض یافت و قریب سی و هفت کس از زن
و مرد و اطفال که خواهرزاده و داماد و برادرزاده ذوالفقار خان در یکشب همه را بکشت و این امر شنیع در نظر شاه بس زشت و قبیح آمد
و از ذوالفقار خان برنجیده و بر حسب اقتضای زمان مکنون خاطر ماند و شاه بعد از انتظام امور الصفحات مظفر و منصور بدار السلطنه
تبریز آمد و سپاه نصرت همراه را که چند سال در رکاب بودند باوطان رخصت فرمود و بنا بر عقیده صافی و اراده کافی بقصد زیارت
روضه متبرکه مشهد مقدس رضوی علی بن موسی الرضا ع گردید و بشرایط زیارات و تحیات و ظهور خدمات پرداخت و امرای خراسان
بحضور آمده باشفاق بیضا اشراق اختصاص یافته مرخص شدند و شاه در رمضان حفظه آله باصفهان مراجعت فرمود و بعد از یورش پنجساله
و استرداد بلاد موروثه چندی بعیش و راحت آسوده خاطر شد و حاتم بیک اردوبادی اعتماد الدوله نیز بولایت خود رجوع نمود و شاه
عباس در این سال کل املاک خاصه خود را از رساتیق و خانات و قیصریه و چهار بازار و حمامات حتی خواتیم اصابع مبارکه را بچهارده
تقسیم مقسوم و بر چهارده معصوم وقف نمود و وقفنامه بخط جناب شیخ المشایخ عالم عامل الشیخ شیخ بهاء الدین محمد العاملی قدس سره
نگاشته شد و پادشاهان گرامی نژاد ایران را بعد از خود بتولیت این موقوفات معین نمود و چهارده مهر باسم چهارده معصوم منقش و
بمیرزا رضی صدر سپرده شد که به نیابت متولی کل یعنی شاه جداگانه بجداگانه بمعاملات آنها پردازد و کتب کلام الله و ظروف چینی فغفوری
و جواهر نفیسه و ظروف زرین و سیمین و مرصع و گله خیول و رمه بغال و اجمال و مواشی و اغنام و دواب و انعام سراسر در ضمن موقوفات
مذکور متضمن بود و اغلب را باستانه متبرکه بهدیه نقل نمودند الهدیه تدل علی مقدار مهدیها و اشفاع متاع و ارتفاع ضیاع همه
ساله بلکه همه روزه بارباب استحقاق از سادات و علما و فضلا و فقرا و طلبه علوم وصول می یافت و اشعه ثنای جمیل و اجر جزیل عینا می
دنیوی و مثوبات اخروی این عمل بر باطن پادشاهی میتافت کما قال امیر المؤمنین علی بن ابیطالب ع خیر المال ما انفق فی سبیل الله
نظم نپاید بکس اندر جهان کو بماند مگر آنکه زو نام نیکو بماند مرد آنکه ماند پس از وی بجای پل و مسجد و خان و مهمانسرای وگر زو نماند
آثار خیرش نماند نشاید پس از مرگش الحمد خواند در بیان بعضی از وقایع و سوانح روم و آمدن دوازده هزار جلالی
بسرحد ایران بخدمتگذاری شاه عباس در سال یکهزار و شانزده که شاه عباس در چمن چهیز النگ فریدن ییلاق داشت
معلوم شد که مصطفی پاشا ولد داود احمد پاشا که اسیر سپاه قزلباش شد و در مراجعت بغداد وفات کرد بر برادر خود محمد پاشا
والی بغداد غلبه کرده او را بکشت و خود باستقلال حاکم بغداد شد و با شاه عباس اظهار ارادت میکرد و ناگاه از دولت خواندکار
محمود پاشا ولد جغال اغلی بایالت بغداد مامور گردید و با مصطفی پاشا مصالحه کرد که حله با مصطفی پاشا و بغداد با محمود پاشا باشد و برا

مقرر شد و مصطفی از بغداد بدر آمده بحله رفت و در دیار روم از نو جلالیان ظهور و خروج کردند و بنا بر عصیان و طغیان نهادند نخست مردی فرومایه که او را قرا یازیجی مینامیدند در حدود آماسیه و توقات سر بخود سری برآورده جمعی هرزه گردان بر گرد او اجتماع خود را جلالی لقب کردند بعد از او حسن بیک نام برادرش بعرصه آمد و بصلابت و مهابت معروف گردیده و بشجاعت و سخاوت موصوف گشت بغارت قوافل مذکور محافل شد و ببذل نعمت مشهور مملکت آمد حکام و پاشایان از بیم او در قلاع خزیدند و اضطرارا با او مداراة و مواساة گزیدند در اناطولی حکمش جریان یافت و سپاهش بده هزار رسید چندبار پاشایان با او محاربه کردند و منهزم شدند و کار او بداعیه سلطنت رسید و باذن پادشاه والاجاه روم حکومت روم ایلی که سرحد فرنگستانست باو سپرده شد و در ایام غزای با فرنگ در گذشت و وفات یافت بعد از او جان فولاد نامی در حلب رئیس جلالیان گردیده و قراقاش نامی در ارض روم این داعیه بهم رسانیده و قوامی یافت و ولی جان فولاد قوتی حاصل کرده بود در وقتی که چغال اغلی بآذربایجان آمده شکسته مراجعت کرد در حدود دیار بکر او را بکشت پسر او خود را جان فولاد نام کرده و بطریق جلالیان یاغی شده حلب را تصرف نموده و محمد پاشای مشهور بقلندر اغلی که از ملازمان سلطان روم بود و حکومت منتشا داشت نیز برنجیده جلالی شد و با بر سار رفته قتل و غارت کرد از سرحد محمیه بر آسا تا ارض روم در تمامه اناطولی آتش فتنه برافروخت و از جانب سلطان روم مراد پاشای وزیر اعظم با اهالی فرنگ مصالحه کرده باستیصال جلالیان کمر همت بست و بدفع فتنه فولاد اغلی رفته بعد از محاربه فولاد منهزم بحلب گریخته بدست آمده مقتول شد و بعد از او محمد پاشای قلندر اوغلی رئیس جلالیان شده استقلال تمام یافت و بیست هزار کس جلالی مطیع او شدند و او با مراد پاشا جنگ کرده انهزام یافت و با دوازده هزار کس بجانب ارض روم آمد و از آنجا نیز جنگ کنان خود را بسرحد ولایت قزلباش رسانید و رومیه مراجعت نمودند و قلندر اغلی کسی نزد امیرگونه خان قاجار حاکم قراباغ فرستاده اظهار عقیدت و دوستی کرده و حسین بیک از ناوت از جانب محمد پاشای قلندر اغلی عریضه بشاه عباس آورده اظهار شاهسونی کرد و شاه درباره او و قلندر اغلی رافت و رحمت و استمالت مرعی داشته جلالیان را بایران طلبیده اعتماد الدوله حاتم بیک وزیر بسفر تبریز و آوردن آن گروه فتنه انگیز مامور شد و دوازده هزار تومان نقد و دوازده هزار راس گوسفند و بیست هزار خروار غله بجهة خرج آن جماعت انعام رفت و فرامین و مناشیر و طومار بیاض با اعتماد الدوله سپرده شد که بر وفق مصالح ملکی نوشته شود و مختار باشد و بحکام بلاد در تکریم جلالیان احکام صادر شد **در ذکر وصول جلالیان بایران و مهمانداری اعتماد الدوله آن طایفه را** و بعضی از سوانح اتفاقیه حضرت اعتماد الدوله آصف صفات بحکم شاه سلیمان جاه بتبریز رفته تهیه میزبانی این گروه خودپسند را کماهو حقه سرانجام داد و جمعی را باستقبال آنها فرستاده تا جلالیان چون بحوالی ایروان برسیدند امیرگونه خان قاجار حاکم ایروان و قراباغ اکابر و اعاظم آن بلاد را با برخی ریش سفیدان قاجاریه باستقبال آنها روانه فرمود و بعد از ورود در اوج کلیسیا سه فرسنگی شهر آنها را منزل و نزل و ساوری داده و در خارج شهر مهمانی و ضیافت خواسته مجلسی عالی برآراسته فرش زرین در خیام گوناگون بگسترده و با اعاظم ایشان اظهار مواحدت و مصادقت کرده قریب سه هزار کس از امرا و سرداران و بلوک باشیان را بنحوی خوش و طرزی دلکش با شربه و اطعمه های شایسته و رفتار و گفتار بایسته میزبانی نموده و بسیاری نیز نزل و موائد گوناگون ارسال و انعام فرموده و سعید از اکابر جلالیان را باستحمام ترغیب کرد و پس از خروج از حمام بهر یک لباس درخور بپوشانید و چون این طایفه در شیوه کبر و تصلف و خودپسندی و داعیه شجاعت و مناعت غلوی تمام داشته اند همانا در مجلس امیرگونه در میانه پاشا و قرا سعید گفتگویی افتاد که قرا سعید بطریقه ادب و تمکین پاشا را پاسخ نداده بعد از رفتن بمنازل خود با یکدیگر بمبارزت بپا جستند و پاشا قرا سعید را بزخمی مجروح کرده حیدر آغا جدن پیری با صلاح ذات البین در میانه افتاده مانع جنگ و پرخاش شدند لهذا رنجش در میانه روی داده جلالیان سه جوقه گردیدند و در نزول و خروج جداگانه رسیدندی تا در تبریز همه اجتماع یافتند و پیربداق خان حاکم تبریز و خواجه محمد رضا وزیر آن ملک طبقات ثلثه جلالیان را استقبال نمودند و هر یک را در محلی مناسب فرود آوردند و امرا و حکام جوقه بجوقه میرسیدند و با آنها تکریم و تحریم میکردند و اعتماد الدوله مقرر کرد که در روز دوم ورود بتبریز اسامی جنود جلالیه را در قلم در آوردند سیزده هزار و کسری ثبت شد که لشکر جنگی ایشان ده هزار مردمی بودند و مهمانداری بجهة هر فوجی تعیین یافت و اعتماد الدوله با ایشان از جانب شاه التفاتها نمود و سخنان

سودمند دلپسند گفت و در باغ جهانشاهی سر بسر الضیافت عام خواندند و یکهفته بتهیای آن طوی و مهمانی مهیای اشتغال رفت و ترتیب
یکمیدان وار زمین را مسطح و مفروش کردند و خیام و سایبان و شامیانه برپای نمودند و بعد از انجام ده هزار کس را دعوت فرمود مجلس
بزرگ ضیافت عام انعقاد یافت و سوای امرا و پاشایان و بزرگان این طایفه از هر یکصد نفر بیست نفر را خلعت دادند چنانکه از ده هزار
دو هزار کس مخلع شدند و خلعت محمد پاشا قبای زربفت طلاباف و بالاپوش مخمل زربفت و مندیل تمام زر و شال چهار زرعی طلاباف
و جیقه مرصع و اسب اعلی و زین و یراقی که سی تومان تمام شده بود داد و خلعت دیگر از سران سه جوقه قریب بهمین تفصیل معین التفات نمود
و سایر جماعت را علی اختلافات مراتبهم قباهای زربافت و مخمل و دارائی و منادیل الوان دادند مع القصه درین وقت از سلاطین زادها
کرجی عطا بیک خان ولد منوچهر خان والی دمشق با صد نفر از قسیسان و دانشمند بشوق شرفیابی آستان پادشاهی وارد شدند بتمامی آنها
نیز خلعتی داده شد و بضیافت دعوت یافتند اقسام مکیفات و مغیرات و قهوجات و تنقلات بمجلس عالی درآوردند سه صد خوان
منقل و هزار ظرف از حلاوی چیدند و خربزه و هندوانه و انگور و سایر میوها و مرکبات خرمن خرمن در صحن مجالس و خیام ریخته بود و یکهزار قاب بزرگ
از طعام الوان و لوازم مجلس حاضر کردند و هزار دیگر بخارج مجلس رسانیدند الحاصل پانصد نفر از اعیان و امرای ایشان را با خود گسیل کرد
و سایر را مهماندار و منازل داده به قشلاقات فرستاده که در بهار شرفیاب خدمت شاه شوند و به بیست و دو کوچ باصفهان آمدند و جلالیان
در عرض راه مکرر بدمستی نموده با یکدیگر عربدها کردند و زخمها زدند و خوردند اعتماد الدوله آنها را آرام داده تا وارد شدند و در درگاه دولتخانهٔ عمارت
نقش جهان اصفهان شرف حضور یافتند و در زمستان در آن شهر ماندند و شاه با هر یک التفاتها فرمود و تکریمات نمود و درین سال خبر
فوت غازی گرای خان تاتار رسید امرای تاتاریه توقتمش گرای پسر او را بپادشاهی برداشتند ولی از جانب سلطان روم سلامت گرای خان
برادر او بپادشاهی تاتاریه مقرر شد و برادر زاده خود را بکشت و مدت ملک غازی گرای بیست و یکسال بود و او شخصی عالم عاقل مجاهد
غازی عادل بود در اشعار ترکی و فارسی غزائی تخلص میکرد و مصطفی پاشا حاکم سابق بغداد که بجلالی راضی شد توقف خود را در آنجا
بالمآل صلاح ندانسته نسبت باو کید و مکر بظهور آوردند بالکلیه از متابعان دولت رومیه متوحش و مایوس شده روی بخدمت شاه عباس
آورده در اصفهان سعادت حضور پادشاهی دریافت با عطای خلع گرانمایه از قبیل کمر خنجر و شمشیر مرصع و جیقه مرصع و سیورغال
سرافراز قلمرو علیشکر بهارلوی ترکمان مستظهر شد و شاه جلالیان را چنان مصلحت دانست که مامور بخدمتی کنند و بملاحظات چند
بسرحدات آذربایجان و کوهستان اکراد آنجا و در سامان اولی دانست لهذا جمعی از امرای قزلباش را مقرر فرمود که با محمد پاشا
بموافقت و مرافقت در انتظام امور الصفحات اهتمام ورزند و حکام بلاد هر یک قشونی برداشته بتدریج روانه چخور سعد شدند و چون
فیمابین سلسلهٔ علیهٔ صفویه و پادشاهان گورکانیهٔ بابریه که سلاطین هندوستان بودند همیشه مراودتی بود و چنانکه سبق ذکر یافت جلال الدین
محمد اکبر شاه رحلت یافته بود و فرزندش سلطان سلیم پادشاه بجای او بر مسند سلطنت مملکت وسیع الفضای هندوستان جلوس
داشت چنانکه رسم و قانون است جناب یادگار علی سلطان طالش را که از امیرزادگان قزلباش و نبیرهٔ خلیفة الخلفا حاکم سابقهٔ دار السلام
بغداد بود بتعزیت و تهنیت پادشاه رفته و شاه آمده قدیم و جدید مامور فرمود و سفیر مذکور که بفراست و کیاست و نبالت و جلالت
موصوف با پنجاه نفر از نجبا و بزرگ زادگان مجلل با جیقه‌های قزلباشی مرصع و مکلل از راه قندهار روانه شدند و تنسوقات و هدایای مناسبه
که از جمله پنجاه راس اسب تازی و کرجی و یاقی و جلهای زربافت و مخمل و یراق لایقه و چند لطانه پوستین روسی دراز موی سیاه
رنگ که در عرف محاورات این زمان قراخز گویند و هر لطانه را مقومین بهشتاد تومان قیمت کرده بودند و زیاده از پانصد طاقه از قماشهٔ
فرنگی و خطائی و یزدی و صفهانی و زری و طلابافهای کاشانی و علی هذا القیاس انفاذ و ارسال رفت و درین اوقات محمد پاشا ولد زال
پاشای رومی حاکم ارجیش و عادلجواز دیار بکر که خود را از امثال گیو و فرامرز میشمرد و کاهی بحدود و دیار قزلباشیه غارت می‌افکند و بغا
پیرد بدست سلیمان سلطان دنبلی حاکم چورس گرفتار شد و او را بحضور شاه عباس آوردند و از آنجا که رحمت و رافت آن پادشاه
دانش آگاه بود او را مورد الطاف خاص فرمود و بشرف مجالست و مباشرت اختصاص یافت و بعضی نوشته‌جات از او بصادر شد
که مایهٔ هلاکت او گردید و اتا بیک خان کرجی ولد منوچهر خان داماد سیمون خان والی کرجستان از صدمات و لطمات جنود و همیه مدتی زورق

جلالتش طوفانی شده آخر الامر بدستیاری باد شرطه مراد بساحل نجات رسید و بحضور شاه عباس که مستمند از ملاذ و مناص بود بسعادت شرفیابی
دریافت و او جوانی بود شانزده ساله با مویی چون سنبل و رویی چون لاله بیت شکفته لاله رخساره نقاب لاله حمراره بر از عاج و دل از
خاره تن از شیر و لب از شکر با صدف گوهر خویش یعنی مادر محبت کیش بخدمت شاه عباس آمد و دلهای مسلمانان را غارت کرد و نیز در
جنگ و پرخاش سران رومیه و گرچه اعاظم طایفه عثمانی مقهور شدند و بسیاری گرفتار آمدند و بحکم شاه عباس بسیاست و یاسا رسیدند

در ذکر مآل حال طایفه طبرسران با ذو الفقار خان و بعضی واقعات متفرقه این سال

در این اوقات که ولایت شیروان
بتصرف دلیران ایران درآمد طبرسران که ناحیه ایست از توابع شابران پای برجاده متابعت ننهادند و سخت سری مینمودند لهذا از
جانب پادشاه ایران شاه عباس بذو الفقار خان قرامانلو امر شد که در حدود طبرسران حصاری ساخته شود و بانواع استعداد
از سلاح و آذوقه مملو گردد و دست تطاول مردم داغستان از دامان تصرف تداخل آن نواحی کوتاه آید چون ذو الفقار خان بقلعه سازی
پرداخت معصوم خان والی طبرسران ایمعنی بسر گران آمد با جماعتی از طوایف خود که بده هزار نفر میرسیدند بممانعت برخواست و صفوف
مدافعت و منازعت بر آراست ذو الفقار خان چندانکه خواست بحجه و برهان براو ثابت کند که بنیاد آن حصار مایه مضرت و خسارت بلاد
او نگردد معصوم خان نپذیرفت تا کار برهان قاطع یعنی تیغ آبدار کشید تیغها آخته شد و صفوف یکدیگر را خسته بزخم تیغ و طبرسر بسیاری
از طبرسران فرو ریخت و سلک جمعیت آن طایفه سخت از یکدیگر گسیخت و چنانکه بایست و شایست کار ساخته و حصار پرداخته شد
و از واقعات دیگر آنکه چون از جانب کارگذاران دولت عثمانیه جیل پاشا و طایفه تاتاریه بانتظام گرجستان و آخسقه آمده بود امیر
گونه خان قاجار حاکم و امیر الامرای ایروان و قراباغ قضیه بشاه عرضه کرد و از شاه جمعی سپاه بمعاونت وی مامور شدند که از آنجمله دو
هزار کس از جلالیان بودند و مقرر شد که پیر بوداق خان از تبریز و محمد خان زیاد اغلی قاجار از قراباغ و مراغه بایروان اجتماع نمایند
و با امیر گونه خان بمقابله آن سپاه پردازند و چنین کردند چپوش رومیه در قلاع خزیدند و قزلباشیه بولایت گرجی درآمده شرار خسار
و اسار در آن بلاد و حصار در زدند و از نسا و صبیان اساری و سبایای بسیار هدیه در بار شهریار کردند و دلیران پلنگ اوژن بحدود
موش آباد در رفته تاخت و تاراج بسیار در آن نواحی کردند و خمس آنرا بدستیاری علی خان جوانشیر به پیشگاه پادشاه جوانبخت انفاذ نمودند
و هم در این سال خیریت منوال خیر الدین چاوش با محمد بیک لله حسینقلی خلفای روملو که بروم رفته بود برسم رسالت و سفارت آمده
که در باب مصالحه و منازعه شفاها تقریر شاه عباس را شنیده و بروم برگردیده آنچه مصلحت دانند رفتار نمایند لهذا در ضمن سلطانیه
نوشتجات مراد پاشای وزیر اعظم را داده و ابواب ثناگستری و سخن پروری گشاده پاسخ این یافت که چون خواندکار بزرگوار خادم حرمین
الشریفین و مجاهد غازیست در میانه مسلمین مقاتله غزا را که مایه مماطله و معاطله از مصالحه است بر وجه مقرره اجداد امجاد مضایقی نخواهد رفت
والا فالا و موکب فیروزی کوکب از سلطانیه باردبیل و زیارت آبا و اجداد جلیل نهضت فرمود و از آنجا بزیارت جناب عارف
ربانی شیخ تاج الدین ابراهیم زاهد گیلانی رفته و از راه قزل اغاج بارد باد و علی دره و قراباغ حرکت نمود و گرد حیدر جلالی که رئیس
و بزرگ یکهزار مرد از آن گروه لاابالی بود در مجمع شرب شراب بنخجوانی و هنگام استماع مزامیر و اغانی چنانکه رسم معربدان است
با محمد پاشای جلالی عربده کرده بکشتن رفت و اموال و رجال وی بپاشا پیوسته شد و کمر بخدمت وی بستند و امیر خان کرد برادوست
که یکدست و از بازو در حربی بضربی مقطوع شده بود و شاه عباس از زر ناب دستی مرصع بجهة وی تعبیه فرموده بود و از جانب شاه
حکومت ارومی داشت از خباثت ذاتیه و شرارت صفاتیه سر بعصیان و خذلان بر آورد و در هنگامی که لشکر پادشاهی بعزم عبور
از آن نواحی با رومی رسیدند او نیز بموافقت آنها مامور بود از خدمت و موافقت ابا نمود و در قلعه دمدم که در زمان فرصت ساخته
بود متحصن شد و امرای قزلباش در امر او مترود شده شرح حال معروض پادشاه بهمال داشتند و اعتماد الدوله حاتم بیک وزیر شاه
مامور بتحقیق و انتظام امور آن بلاد شد و برفت و بعد از ملاقات و مقالات و نصیحه و موعظه و وعد و وعید و بیم و امید وعده مؤالفت داده
و بحصار رفته و بنیاد مخالفت نهاده اعتماد الدوله بتسخیر و محاصره قلعه محکمه مشهوره بدمدم که بر فراز کوهی شامخ و بر شواهق قلل ساخته
بود پرداخت

در ذکر قلاع پنجگانه دمدم و تسخیر آن و قتل امیر خان کرد برادوست و وفات اعتماد الدوله وزیر شاه

برای پیشوران مکشوف باد که قلعهٔ دمدم بر فراز کوهی بلند که یک پارچه سنگ طولانی کم عرض است ساخته شده که سطح آن باصطلاح کاودنبال بوده است و طرفین شمالی و جنوبی آن کوه دره بغایت عمیق که از غایت ارتفاع و علو طایر وهم در نیمراه آن پر بریختی و چون محتاج بحصار نبوده حصار نکرده اند ولی طرف یکسر که عرض قلعه است شرقی آن در بلندیست که بجبال اتصال دارد حصاری مرتفع با بروج عالی منیع ساخته اند که یک دروازه در طرف غربی آن که بزمین اقربست دو حصار ترتیب داده دری بر جانب جنوبی حصار دویم قرار داده که از دروازه تا روی زمین راهی است تنگ و در میان سنگ و عبور یکسوار از آن مضیق دشوار و سینه پیشتر بردن جز در طرفین شرقی و غربی صورت امکان ندارد و در جانب شرقی از پای حصار الی یک تیر پرتاب سنگ سخت صخرهٔ یک لخت است که از نقب و حفر محصون و مصون و در منتهای آن سنگ بر روی کنار دره برجی ساخته اند که بواسطهٔ آن برج که فی الحقیقه آنهم قلعه ایست کوچک متصل بقلعهٔ بزرگ زمین آن دره از جر و نقب و حفر محفوظ بماند و تا آن برج مذکور بدست لشکری منصوره در نیاید اسیب بپای قلعه بردن نمیشاید آب آن قلعه در حوضی بزرگست که از آب باران مملو میشود و هم بر فراز کوه است و در میان درهٔ شمالی قلعه چشمه ایست که حوضی برای آن ساخته بودند و روی آنرا پوشیده و آب یکروزهٔ قلعه کیان را کفایت کند و در خارج نشانی و علامتی از آن ظاهر نیست که توان بدست آورد یا خراب کرد و آنرا سولق نام کرده و بجهت محافظهٔ حوضخانه و آب بردن برجی در جنب دیوار ساخته نردبان پایه از حوض تا بالا ترتیب داده اند که روی آن نیز پوشیده و بر بیرونیان حصار مخفی است و آن برج قلعچه ایست که در خارج قلعه واقع شده و باصل قلعه متصل گشته و در جانب جنوبی و جنب قلعه یخچالی ساخته اند که در زمستان از برف و یخ پر همیکنند و حوضی در زیر آب آن ساخته شده که هر چه در هوای گرم تابستان از آن یخها و برفها آب شود در آن حوضچه جمع گردد و در وقت کمیابی آب بکار آید و این یخچال را نیز قلعچه کرده بکمال استحکام داده اند و آنرا بوزلق و قارلق نام نهاده تفنگچیان جابجا در سراسر آن گذاشته و آن نیز بر بیرونیان مخفی و از نظر بینندگان ناپدید است مجملا ابن امیرخان نام کرد مقطوع الید اشل دمدمی چنین حصاری که پنج قلعه در کمال استحکام است در آن کوه ساخته و استعدادی از اکراد و اتراک گرد آورده از شاه عباس صفوی یاغی و بر او طاغی شد و چندین هزار سپاهیان و امرا را در زیر کوه و طرف دشت حیران و سراسیمه گذاشت اعتماد الدوله نیز لابد در آنجا توقف کرده بفکر تسخیر این قلعه افتاد و این عقدهٔ لاینحل بهیچوجه منحل نشد شاه عباس بتسخیر آن قلعه سپهسالار حکم کرد پیر بوداق خان حاکم آذربایجان از تبریز و حسنخان با تفنگچیان اصفهانی و میر فتاح سرکرده القوم و پانصد نفر از تفنگچیان خاصهٔ مازندرانی باتفاق صفر قلی بیک یوزباشی از اردوی پادشاهی مامور شدند همچنین تفنگچیان خراسانی و باقی و جمعی امرا و حکام با سپاهی بیشمار برگرد آن حصار مجتمع شدند و برخوردار بیک اینس با توپچیان مامور بریختن دو توپ بزرگ و یک بالمیز شده بالجمله جمله ارکان دولت شاه بهرام صولت از وزیر و امیر مدت مدید برگرد آن سد سدید و حصن حدید انواع زحمات کشیده و اقسام مرارات چشیده جمعی کثیر و جمی غفیر قتیل و اسیر شدند و مدت شش ماه عدت و سپاه گرده کرده از آن لخت کوه بعجز و ستوه آمدند که تفصیل آن مایهٔ اطناب و تطویل آن دلیل اسهاب خواهد بود بالاخره تدابیر بسیار بر آن حصاریان و آن حصار استیلا یافتند و قبل از تسخیر قلعهٔ دمدم اعتماد الدوله بقضا درگذشت و محمد بیک بیکدلی شاملو بسرداری معین شده بعد از مدتی بتدریج قلاع یکگانه بتصرف در آمده و بالاخره خوانین و امرا و اعاظم و اکابر آن طایفه سراسر بضرب شمشیر قزلباشیه ریز ریز و پاره پاره شدند امارت و دارائی ارومی بقپلان خان برادر محمد بیک بیکدلی مفوض شد و امرای قزلباشیه در چمن قراچوق باردوی پادشاهی پیوستند و بهزار تومان نقد بجهه تعمیر دمدم و مخارج غازیان قزلباشیه ارسال شد و از حدود ساردو قرغان و کاوردی سلماس در تحت امر قپلان خان بیکدلی در آمدند

ذکر کشتن قباد خان مکری و طایفهٔ او و تسخیر قلعهٔ کاوه دول متعلق بقباد خان

صاحب تاریخ عالم آرای عباسی نوشته که ایل و عشیرهٔ اکراد مکری در حدود کاوه دول مراغه و سلدوز و میان دوآب مقیم بودند و بدولت ایران خدمت مینمودند در زمان شاه سلطان محمد صفوی که ضعفی در آن دولت قوی حاصل شده بود و رومیه پیمان و عهد مصالحه و موادعه با قزلباشیه را شکستند و در سرحدات بفساد و غارت دست تعدی و پای تصدی گشادند امیره بیک نیز ایلچی شاه طهماسب را کشته و چند هزار ایلخی خاصه که در آن حدود بود تصرف کرده از میان بردند و بعد از امیره بیک فرزندش شیخ حیدر بجائی او ریاست یافته

وبخدمت شاه عباس آمده مراغه باو سپرده شد و چنانکه بدان اشارتی رفت در پای قلعهٔ یروان بقتل رسید و شاه ولایت و طوایف و ارثیهٔ پدرش
قباد خان داده است و در تربیت فرموده و عم قباد خان امیرخان بیک نام که در امور قباد خان اخلال مینمود شاه در الکای کرمرود بمقام
داده و عم دیگر قباد خان ابدال نام که قباد خان برادرزاده خود مخالفت میکرد بعد از صدمات با میرخان برادر دست حاکم اردمی که شرح حالش مرقوم
شد پیوسته بود و چون قباد خان از صغر سن بسن شباب که رسید و استعداد و استقلالی در خود دید با پیوستگان قزلباشیه
مخالفت پرداخت و مراغه را بتغلب و تسلط ضبط کرد و پای از دایرهٔ انقیاد بیرون نهاد و چون درین ایام شاه بمراغه آمد قباد خان بمکر و
حیله آمد و شدی مینمود و شیعیان مراغه بنابر مخالفت مذهب از او شاکی شدند در حینی که موکب همایون بحوالی کاو دولی قلعهٔ قباد خان
رسید قباد ناچار با صد و پنجاه سوار بدر سراپرده پادشاهی آمده پیاده شده با سه چهار کس از اقربای خود بسراپرده آمده در وقت موزه
بر آوردن از پای باشارهٔ شاه عباس غلامان خرگاه و حافظان درگاه او را بقتل آوردند همراهان او مطلع شده دست بمنازعه
برگشادند و سراسر در دست قزلباشیه مقتول شدند و قلعهٔ او بتصرف درآمد و کل طوایف مکری دسته دسته و فوج فوج در دست
سپاه شاه کشته شدند و آخر الامر بقیهٔ آنطایفه را بشیر بیک مکری سپرده مقرر شد که اکراد مطیع او باشند بقایای آنطایفه محکوم او
شدند و الحق منهوبه موروثه پادشاهی دیگرباره بتصرف امنای دولت درآمد و الکای مراغه بآقا سلطان میر مقدم تفویض یافت
و او بآن ولایت شتافت و اسکندر سلطان پایه از توابع مراغه که او نیز از دوردان آستان پادشاهی شده بود از غایت هراس
با تیغ و کفن بحضور شاه عباس آمده معفو گشت و بحشی آسوده خاطر بماند و عاقبت خطا کرد و فنا شد و ولیمحمد خان اوزبک حاکم ماوراءالنهر
و ترکستان ایلچی فرستاده اظهار مراودت و مودت کرد شاه نیز بنظر اغماض در قصور سوابق ایام نگریسته اظهار التفات فرمود
و درین ایام لوارصاب خان ولد سیمون خان والی گرجستان کارتیل شرف عتبه بوسی یافت و بانواع اصطناع مشمول و بحکومت
تفلیس نیز مفتخر و موصول گردید محمد پاشای جلالی نیز درین سال درگذشت و جلالیان متفرق شده بعضی بروم رفتند و برخی
در ایران بماندند و خدمتی همی کردند تا انقراض یافتند و محمد بیک ولد خلفای روملو از جانب شاه ایران بمرافقت چاوش
خیرالدین فرستاده روم بدان بلاد مامور شد و جواب نوشتهٔ سردار روم در عرض راه دیار بکر بسردار رسید و چون سردار
با سپاه بیشمار بجانب سرحدات مامور شده بود محمد بیک روملو بمرافقت سردار بازگشت نمود و بریدان سبک سیر رفتار از
طیر اقتباس کرده آمدن مراد پاشای سردار رومیه را بمسامع مجامع کارکنان دولت پادشاه ایران رسانیدند شاه بحیرت درافتاد
که نامه نگارند و فرستنده فرستند و ابواب مصالحه گشایند و از قفا بمنازعه آیند لهذا باجتماع عساکر نصرت مآثر مناشیر و فرامین شرف
صدور یافت و یاساول و تواچی بجهة اخبار این اخبار بهر سوی شتافت

ذکر آمدن سپاه رومیه بجانب ایروان و ایران و مامور شدن امیرگونه خان قاجار و محمد خان زیاداغلی بجانب دیاربکر و محاربهٔ امیرگونه خان با سپاه رومیه

بامرای عظام عالیمقدار امیرگونه خان و محمد خان زیاداغلی که حاکم چخور سعد و قراباغ و از سلسلهٔ قاجاریه
بودند احکام قضا نظام صادر شد که بالاتفاق با طوایف قاجاریه و سایر اجناد از اتراک و اکراد تا ده روزه راه ایروان را چنان
کنند که برگ کاهی جز در کاهکشان افلاک و دانه جز در سنبله سپهر بنظر سپاه رومیه درنیاید امیرگونه خان قاجار که در دلیری ثانی
اسفندیار بود بورود فرمان شاهی بی انتظار معاون و سپاهی عزم کار جزم کرده با یکهزار سوار جرار چون برق فروزنده و آتش سوزنده
بوحوش و افروحش دیار و دیار دیاربکر ایلغار کرد و چون بحوالی ارض روم رسید رومیه خبر یافتند حسن پاشا حاکم آن دیار عثمان
پاشا و ترکچه بیلمز و جمعی امرای جنگی دلیر با ده هزار سوار روانهٔ کارزار نمود همانا محمد خان زیاداغلی با سپاه قراباغ با میرگونه خان
الحاق نیافته بود عمدا و سهوا از قفا همی آمد امیرگونه خان از کثرت غیرت و ناموس تعطیل و تعویق در مقابله و جنگ آیهٔ عار و ننگ
دانسته و انتظار آیندگان را احتیاج شمرده مترنم بامثال این مقال بود بیت گر شیر شود عدو چه پیدا چه نهفت　با شیر بشمشیر سخن
باید گفت. با یکهزار سوار شیرانه دلیرانه بمقابلهٔ عساکر رومیه درآمد و مصاف رزم برآراست پاشایان از آن شوکت بدانستند که
امیر درین سپاه است که چون سد سکندر استوار و مستعد کارزارند آخر الامر حسن پاشا در سپاه قول پای ثبات افشرده و عثمان پاشا

و ترکچه بیلمز بسبقت کرفته پیش آمدند ازین سوی نیز سواران مقدمه که چرخچیان بودند قریب برومیه شدند و مقدمات جنگ آهنک کردند نخستین
با سپاه رومیه هجوم آوردند و بر چرخچیان قزلباشیه غلبه کردند امیرگونه خان قاجار با دلیران قوینلو چون شیران خشمناک که بر کله کوران
تازند بر صفی که ترکچه بیلمز دران بود حمله نمود بطعن سنانهای خطی جوشنهای داودی رومیه را چون نسج عناکب بردریدند و بضرب صمصامهای
مصری مغفرهای صیقلی کردنکشان را تا حلقوم ببریدند ازین ترکتازی ترک تازی حیران شدند و ترکچه بیلمز که اشجع دلاوران آن خیول
بود تاب ثبات نیاورده با همراهان متحیر و متحاشی و متفرق و متلاشی شدند و امیرگونه خان بصف عثمان پاشا رسید و عنان تکاور
باز نکشیده حمله برد و شی چند از مردان مرد و کردان عرصه نبرد از زین بزمین درافکند عثمان پاشا چنان سراسیمه شد که پای از سر نشناخت
و عنان از رکیب ندانست از معرکه مصاف وی بتافت و بجانب قلعه بشتافت محمدخان زیادوغلی قاجار و لشکر قراباغ نیز در
رسیدند و یکبار بر نیزمیان بتاختند و بسا سوار از اسب قتیل و اسیر ساختند تا پای حصار ارزنة الروم سواران رومیه را تعاقب
کردند و غارت و غنیمت از ان غنیمان بسیار آوردند تا سه روز در آنجا توقف نموده چون از جانب حصاریان و فراریان مبادرتی
بمبارزت نشد قزلباشیه مظفر و منصور مراجعت نمودند و امیرگونه خان ازین فتح شایان بیشتر از پیشتر بلندنام و مسلم خاص و عام شد
و از محمدخان و دیر رسیدن وی کله کرد او عذر آورد که پشت پشروان سپاه دنبال قوی داشتن اولی دانستم علی ای حال شاه
عباس امیرگونه خان را مشمول عنایات بیغایات فرمود و ملقب بسارواصلانی مشهور نمود ذکر کفتار مصالحه و رفتن خیرالدین

چاووش رومی باسلامبول و آمدن مرادپاشای سردار باذربایجان و اجتماع سپاه قزلباشیه در تبریز

اما مرادپاشا وزیر اعظم سلطان احمدخان بن سلطان محمدخان خواندکار روم چون مامور بسفر ایران و قرار صلح و جنگ بود
از حدود ارض روم بمکتوبی بشاه عباس نکاشته خواهش نمود که از جانب شاه بخواندکار در اظهار مصالحه و مواخذه سبقت و تقدمی
رود شاه عباس مسئول ورا مقبول داشت و یکشمامه عنبر اشهب که در وزن یکهزار و هشتصد مثقال بود و زرکران نادره کار هندوستان
در ظرفی مشبک از هفت من زر احمر بفنون غریبه و قانون عجیبه تعبیه کرده بودند و پادشاه والاجاه محمد سلیم پاشاه بن محمد اکبر پادشاه
هدیه فرستاده بود و در خزاین ملوک کمتر اتفاق افتاده نمونه اخلاق محموده شاه والاجاه بوده بحضرت خواندکار ارسال داشت و با
چاوش خیرالدین رسول بروم بفرستاد مع هذا سردار زیرک سار حکمت و حیلت شعار مرادپاشا وزیر اعظم خواندکار
بجهة مزید اسم و رسم از حوالی قارص کوچ کرده از راه ایروان عنان پیچیده بطرف چالدران درآمد چون بالکای خوی رسید از نکی بیکی
قلعه عبور کرده بطرف سلماس که جانب راه تبریز است در حرکت آمد در بنا و بخشن با مصادر دلالت بر مودت و صلاح میکرد ولی بدین تجاهلی
به تبریز آمدن بمداهنه و تزویر همی بماند شاه عباس اندیشه مند شد و سپاه و امرا که در مرند و ایروان و قراباغ اجتماع داشتند حکم شد که
بتعجیل بجانب تبریز روی آورند مبادا وزیر حیلتی اندیشیده باشد و سخن مصالحه بر زبان راند و رای منازعه در خیال مخفی دارد پیر بوداق
و جمعی جوانان شیردل را به تبریز و محارست آنجا نامزد و روانه فرمود و بحفظ قلعه و عمارت شنب غازان تاکید فرمود که مبادا بدست رومیه
درافتد و شنب غازان را حصنی کنند و بمدافعه درآیند و شاه خود در کنار رود آجی نزول اجلال فرمود و در این کار متردد بود دیگر باره
مرادپاشا وزیر اعظم نامه بشاه نکاشته حاصل آنکه قرب جوار بجهة قرار و مدار امر مصالحه است نه برای منازعه و مخادعه و انتظار
مراجعه ایلچی بروم میبریم تا خبر ثانی رسد و عقد صلح محکم کردد متوقع آنکه شاه بلشکر قزلباشیه حکمی فرماید که متعرض جنگ نکردند و طریق
تقدم و تصادم نسپرند تا خبری دلخواه رسد شاه پاسخ داد که قزلباشیه بی اجازه و اشاره اسلحه نپوشند بلکه آب ننوشند چه جای
اینکه بمحاربه درآیند و بمقاتله بکوشند ولی اگر مردم شما در اطراف دست اندازی نمایند اینها نیز معذورند که ممانعت کنند و مدافعت
بمنازعت و ماده رتق غلیظ شود نگاه دار سررشته تا نگهدارند و فرستاده بازگشت و سردار بکنار آب آجی نزول کرد سپاهیان
و امیران ایران از اطراف بسرعت باد و حدت برق و خشم پلنک و وقار نهنک مانند ثوابت و سیار بر کرد پادشاه ماه دیدار
هجوم آوردند و در ظلال اعلام نصرت مقام فدائیانه برآسودند نظم هم بر آنسانکه با لوای رسول جمع کشتی مهاجر و انصار لشکری
ناکشیده بار شکست سپهی ناچشیده زهر فرار باره در زیرشان چو غران شیر نیزه در دستشان چو پیچان مار همه را بار رماح خطی شغل

همه را باسیوف هندی کار چون دارد دی رومیه آذوقه کبریت احمر بود و منازعه غیر صرفه نداشت و سردار عسکر بهمین قدر نام که او نیز مانند جغال اغلی منهزم نگردیده راضی و قانع بود دیگرباره نوشته بحضرت شاه عباس فرستاده اظهار قرار سرحدات نمود شاه فرمود سخن همانست که سرحد و ستور برقرار مصالحه جد امجد خاقان مغفور شاه طهماسب مقرر باشد و سردار بفکر تحصیل آذوقه ضروریه مراجعت سپاهیان افتاد **در بیان کشته شدن جیل پاشای عثمانی و بازگشتن مراد پاشا بدیار بکر و وفات یافتن و مراجعت شاه عباس باصفهان** و درین ایام گاهی سپاهیان رومیه بطلب آذوقه باطراف میرفتند و احیاناً اسیر قزلباشیه می گردیدند از آنجمله جیل پاشا سرهنگ جماعه تاتار که در میان جنود رومیه بوفور شجاعت اشتهار داشته بارگیر بسیار برداشته با جماعتی از رومیه بمیان کوه ذخیره کثیره از آذوقه بدست آورده سپاه قزلباشیه مطلع گشتند و در حین مراجعت آنگروه مهدیقلی خان امیرآخور و جمعی از تفنگچیان مازندرانی و عراقی بدانها رسیدند پاشا از غایت غرور بجنگ درآمده بضرب گلوله رومین تفنگ از اسب درغلطید سر او را بریدند و مردمان او را اسیر کردند باردو بار دیگر بحضور شاه بی نظیر آوردند شاه از حرکات رومیه برنجید و بیم آن بود که دلاوران را بجنگ رخصت دهد سردار سراسیمه شده دیگر توقف را جایز ندانسته کوچ کرده مراجعت نمودند و شطار را جنابا سفیر روم رانکشیده روانه دیار بکر شدند چندانکه امرا و سپاهیان بدلایل و براهین اصرار در رخصت کارزار نمودند شاه فرمود سخن از صلح گفته ام بجنگ نگیرد ازم خاصه که ایام رمضانست و لشکر هر دو سوی مسلمان و گرفتاران رومیه را خلعت داده بدنبال سردار فرستاده و در راه خسارت و زیان بسیار از ایلغار اسب و استر و الاغ و اشتر و تنگی خوراک و کم آب بسردار و عساکر رومیه لاحق گردید و شاه قلعه عتیق تبریز را خراب و قلعه جدید بنا فرمود و باردبیل رفته و از آنجا باصفهان عزیمت نمود و در دیار بکر حکم سلطان روم بوزیر خود مراد پاشا رسید که مصالحه مقرر شود و قواعد صلح را استحکام دادند و هنوز فرستادگان پادشاهی از روم باز نگردیده بود که مراد پاشا باجل طبیعی درگذشت و درین سال که سنه یکهزار و بیست بود تحویل حمل در محرم الحرام اتفاق افتاد و شاه عباس ثواب تعزیه داری و اشکباری بر حضرت امام همام حسین بن علی ع را بر جشن نوروزی رجحان داده بلوازم سیاه پوشی و غم اندوزی پرداخت و مقرر فرمود که ترکیبات مراثی مولانا محتشم کاشی در کتیبه های تکایا و سیاهها مرقوم دارند و بر ازدیاد بنیاد تعزیت سبط رسول الثقلین اباعبدالله الحسین ع بیفزایند و شعرا مدایح و مناقب حیدر کرار ع و مراثی ائمه اطهار ع منظوم و درویشان و ذاکران در مجالس متناسبه انتشار دهند و پس از مضای رمضان و وصول بهار بعیش و نشاط و تفرج و شکار تفنن نمود و غالب عمارات اصفهان تمام رسید شاه بجهة اخذ مثوبات اخروی بساختن مسجد جامع جدید فرمان داد و تا غایت آن تمثال سنگ مرمر در حوالی اصفهان دیده نگردیده بود و در آن وقت بدست آوردند و در جدران آن ابنیه ترتیب کردند **ذکر آمدن ولیمحمد خان اوزبک پادشاه ماوراءالنهر باصفهان و استقبال کردن شاه عباس او را و کیفیت ورود او بشهر اصفهان** ولیمحمد خان ابن جانی بیک سلطان همشیره زاده عبدالله خان اوزبک که بعد از فوت برادرش باقیخان بر سریر سلطنت ماوراءالنهر متکی بود سمرقند را ببرادرزاده خود امامقلی سلطان ولد ولیمحمد خان داد و بلخ و اندخود و شبرغان و محال منظرف آب آمویه یعنی جیحون را ببرادرزاده دیگرش ندرمحمد خان واگذاشت و بهر یک اتالیقی داد امامقلی سلطان بعد از ترقی و عروج شباب اتالیق خود را بقتل آورد و با عم خود آثار خلاف ظاهر نمود و ولیمحمد خان قصد سمرقند کرد امامقلی سلطان بترسید و با برادر خود ندرمحمد خان که در بلخ بود بهم دست او نیز در مخالفت با عم خود یکدل گردید و جماعتی بر گرد آن برادر اجتماع کردند و ماده خلاف را بتهییج در آوردند تا کار بجائی رسید که فیمابین ولیمحمد خان و امامقلی سلطان لشکرکشی روی داد و امرا در خفیه با امامقلی سلطان بودند و ولیمحمد خان از ایشان اعتمادی نمانده بود جمعی را بکشت و جمعی که باقی ماندند نفاق میورزیدند و هنگام مقابله و لشکرکشی خوکی چند زمستان لب آب آمویه بیرون آمده باردوی ولیمحمد خان افتادند و اردو بهم برآمد بهیاهوی بند گمان شبیخون کردند و ولیمحمد خان حزم بکار برده احتیاط از خرگاه خود بدر آمده با چند تن از خواص در خارج اردو بهی بود چون امرا خان زاد خیمه خود ندیدند گمان کشته شدن او کردند و امامقلی خان را خبر داده

بار دو آوردند و بخانیت برنشاندند و ولیمحمد خان تا چارفرسخ فرار کرده بهیچارا آمد کوتوال ملازم وی در بردی بست چند تن از عیال خود را خواست بدادند و عیال و پسر خود رستم محمد سلطان را برداشته بجانب خراسان آمد و روی امید بدرگاه شاه ضعیف نواز چاره ساز کرده با پانصد نفر قریب باصفهان شد و در تمام منازل ایران او را نهایت تعظیم و تکریم و مهمانداری کردند تا روز ورود در رسید شاه علی قلیخان ایشیک آقاسی باشی و جمعی امرا را باستقبال او فرستاده که او را در کمال اعزاز و اکرام با جنیبتهای شاهی در آوردند و شاه عباس تا دولت آباد که سه فرسخ راه است باستقبال او رفته سواره مصافحه کردند و روی براه آوردند آقا کمال دولت آبادی که از عماد روسای زارع بود پا اندازها گسترده و خدمتها کرد و از دولت آباد تا میدان نقش جهان همه جا اقمشه و اجناس گرانبهای پا انداز کوبنده گسترده بود و بیست هزار نفر تفنگچی در این سه فرسنگ در دو صف برسته و تمامت چارباز از نقش جهان و قیصریه و خانات و قهوه خانها را آیین آذین کرده بودند در و دیوار از پر طاوس و تورنگ گلستان بر گلهای رنگارنگ خبری داد از غایت استقبالیان و تماشاییان راه رفتن نبود تا شهر در آمدند و علی قلیخان میزبان ولیمحمد خان بود و غالبا با شاه مجالس و مؤانس میکردید و شاعری در ورود او تاریخی گفته نظم چون ز گردشهای چرخ منقلب گشت پیدا در بخارا انقلاب شاه ترکستان ولیخان آنکه هست زیب بخش مسند افراسیاب رهنمون شد دولت او را تا نهاد رو بدرگاه شه مالک رکاب شاه عباس قدر قدرت که هست کامبخش و کامران و کامیاب این قران سعد را تاریخ جوی گشتم از اندیشه قدسی خطاب کرد روشن شمع مجلس را و گفت ماه شد مهمان بزم آفتاب و بخواهش ولیمحمد خان جمعی بمعاونت وی مامور شدند و در کمال عزت روانه سمت مقصد شد و از مشهد مقدس بمرو رفته از آنجا بقلعه چارجو رفته و مفتوح کرد چند کس از تفنگچیان ایرانی در آنجا گذاشته روانه بخارا گردید امامقلی خان که بعیش و طرب روز و شب همی گذرانید آوازه مراجعت ولیمحمد خان و موافقت با قزلباشیه شنیده از بخارا بقرشی گریخت خان مذکور بدار السلطنه خود در آمده استقلال یافت و با هفده هزار کس بر سر قرشی رفت و امامقلی خان بیرون شد و تفصیلی که درین محل ضرورتی چندان ندارد امرا با او کید و غدر کردند و در محاربه امامقلی خان هلاک شد و امامقلی خان بر مسند حکمرانی ماوراء النهر بنشست بلی هر کسی پنج روز نوبت اوست و چون مراد پاشا در گذشت و نصوح پاشا بسرداری مقرر گشت و فرستاده از روم بازبیامد دیگر بار باصرار نصوح پاشا عالیجناب قاضی خان صدر حسینی و چند تن از علما با بعضی هدایا روانه اسلامبول شد و از جانب شاه عباس نامه مودت ختامه بسلطان روم بردند و شاه بمازندران بهشت نشان عزیمت فرمود در شرح سفر شاه عباس بمازندران و بنا کردن شهر فرح آباد در آن بلاد و رفتن بزیارت مشهد مقدس رضوی و ذکر بعضی ابنیه آن روضه مطهره چون شاه عباس را سیر و شکار باغ و بهار و عیش و نشاط طبعی بود راغب و مجمع همه مطلوبات وی مازندران بود وقتی که بجانب استراباد و حوالی دریای آبسکون و خزر رسید محلی مرتفع و سبز و خرم دید و پسندید و همانا نام آن طاهان بود و شاه آنجا را بعمارات و آبشار و سایر ابنیه نزاهت آثار معمور فرمود و فرح آباد نام کرد و در وسط آن بقعه نهری چون روان روان ساخت و همه ساله در عمارات آن بیفزود و تصرفات شاهانه نمود تا شهری شد پسندیده و از بلده مذکور تا ساری که چهار فرسخ است خیابانی طرح فرمود بسنگ و گچ برآوردند که گل و لای در عبور و مرور زحمت ندهد و جمیع ارکان دولت منازل خوب و عمارات مرغوب بجهة خود ساختند روز بروز آبادان شد و از همه گونه مردم در آنجا سکونت کردند و آب تجینه رود که از میان آن شهر میگذشت پلی عالی بر آن بستند و همچنان در اغلب مازندران از بارفروش و آمل و ساری عمارات و بساتین دلنشین طرح انداخت و باندک زمانی بساخت و چون شارع مازندران از غایت باران غالبا گل و لای و محل فرو رفتن چارپای است بعهده میرزا تقی وزیر مازندران فرمود که از مال شاه اجرت بعمله بدهد و خرج کند و از ابتدای حدود سوادکوه پلهای عالی بر رودهای بزرگ بسته و تمامت راه را بسنگ و گچ و آهک و آجر خیابان پهن ساختند و درختان دو سو برافراختند معبری در کمال وسعت باتمام رسید و لفظ کار خیر تاریخ این کار خیر شد و همانا تا آن زمان اهالی مازندران که بعراق نیامده بودند ابدا اشتر را ندیده و نمی شناختند و در آن زمان راه چنان شد که شتران بقطار همی رفتندی و در بهار دیگر سال شاه بمهمال ازمازندران

بگیلان فرمود بتماشای آب بازی ایام خمسهٔ مسترقه که در گیلان متداول است و در میانهٔ اهالی عجم روز آب پاشان گویند توجه فرمود و از آنجا بقزوین رفت و مردم قزوین از سوء سلوک سلمانخان ولد شاه علی میرزا همشیره زاده شاه مغفور شکایتی راندند شاه او را مؤاخذه و مصادره معزول و مخذول کرد و دو سال در قید سلاسل و اغلال همی زیست و از عدل شاه دعای رعایا بمهر و ماه پیوست که گفته‌اند بیت عدل کن زانکه در ولایت دل　در پیغمبری زند عادل　و از آنجا بفیروزکوه آمد و بعزم زیارت حضرت سلطان الاولیا علی بن موسی الرضا علیه التحیة و الثنا قصد طوس کرد و بتوسیع صحن مبارک پرداخت آن ارض مقدس از خیابان و نهر روان و شهر و عمارات مرقد مطهره چنان که هست بمعماری رای رزین و سرکاری دل سعادت گزین خود باتمام رسانید و بزیارت مزار متبرکه خواجه بزرگوار خواجه ربیع بن خثیم که از زهاد ثمانیه و اقران اویس قرنی و ارادت کیشان حضرت امیرالمؤمنین حیدر کرار غیر فرار بوده و در جنگ صفین خدمتها نموده و در یکفرسنگی شهر سناباد مشهد مقدس مدفون بوده آمد عمارات نیکو بر سر قبر او بنا کرد و عمارت مشهور بقدمگاه نیشابور نیز از ابنیه اوست که آب از بلندی کوه میریزد و از فوارها برآمده در کمال صفا و طراوت جاریست و تا نیمفرسخ که شارع عام است خیابانی ساختند که آب از دو سوی آن جاری و درختان در اطراف او مغروس کردند بعد از فراغ از کارهای آن صفحات از دشت بحریان صید افکنان باسترآباد در رفته و از استرآباد بفرح آباد فرمود ببین تفاوت ره از کجاست تا بکجا چون در آنجا دو صحرا و دریا و جنگلستان در غایت صفا بنظر جلوه دارد شاه عباس شهری بساخت مجملا اینکه در حوالی استرآباد از ملک مازندران محلی بود که آنرا ولایت یخهار می نامیدند عمارات عالی و بیوتات و تالارها و گرمابها بنا فرمود و باغی چون بهشت بساختند از علو به پستی میل کرده طبقه بر طبقه مشرف و آب از فراز کوه بلند داخل باغ کرده در ممر آبشار و جویبار و حوضهای متعدد بزرگ و کوچک در آورده تا داخل تالار و از آنجا بحوضه بزرگ تا از دربهای بیرون رفته درختهای سرو و نارنج و دیگر مرکبات در آن غرس کردند آن نیز بتدریج شهری شد و آنرا اشرف البلاد نام فرمود و دریای مازندران و کشتیهای دریا در آن عمارت و باغ پدیدار است و از جمله سوانح این سال کشته شدن علیخان بیک جوانشیر است و میرزا حسین برادر او مخفی نماند که آنچه در تواریخ خاتمه تاریخ عالم آرا نوشته‌اند ایل و عشیره موسوم بجوانشیر تراکمه قراباغ است و چون سی و دو قبیله‌اند باوتوز ایکی معروفند و علیخان و برادرش میرزا حسین با عنجه بزرگ و امیر آن ایل بوده‌اند و در زمان غلبه رومیان بدانها پیوسته‌اند و درین سال علیخان قصد کشتن برادرش میرزا حسین بیک کرده و چون او مرادوتی با محمد خان قاجار زیاد اوغلی حاکم گنجه داشت خود را بمنزل او انداخته علیخان با جمعی جوانشیر بر سر او رفته وی بحرم سرای محمد خان گریخته علیخان ملاحظه تحریم حرم نکرده بدرون رفته برادر خود را بکشت و محمد خان در شکار بود بعد از مراجعت خبردار شد و قاجاریه زیاد لو ازین بیحرمتی که علیخان کرده بود برآشفتند علیخان را نیز بکشتند و بقدر شصت هشتاد کس از آن طایفه دلیر بقتل در آوردند و الله قلی بیک قورچی باشی قاجار نیز درین سال بواسطه نخوت و غرور مغضوب و منکوب و معزول و مقتول شد و نور محمد خان اوزبک بن ابو محمد خان بن دین محمد خان از اولاد جوجی بن چنگیز خان که بحکم شاه عباس در شیراز سکونت داشت باجل طبیعی درگذشت عالیجناب مجتهد الزمانی ملا عبدالله شوشتری که از تلامذه جناب مجتهد مغفور مولانا احمد اردبیلی قدس سره بوده در اصفهان رحلت نمود و در چهار سال یکهزار و بیست و دو ولایت بن فهل از بلاد کیچ و مکران که ملک شمس الدین ولد ملک بنیار بحکومت آنجا استقلال داشت بواسطه گنجعلی خان حاکم کرمان مفتوح و ضمیمه ممالک محروسه شاه عباس شد و اکنون بین العوام بمغو مشهور است

بیان آمدن ایلچیان و پادریان فرنگ بخدمت شاه عباس ماضی صفوی و سیاست رسیدن بکتر بیک یوزباشی رومیلو سفیر شاه بعد از مراجعت فرنگ بدرگاه شاه عباس

بکتر بیک یوزباشی را بسفارت فرنگستان فرستاده بود و او با بعضی فرستادگان و سفیران و رسولان آن بلاد بازگشت و چند تن از علما و احبار و قسیسان و رهبانان که پادری نامند از جانب پادشاه اسپانیول که اعظم سلاطین فرنگ بود بخدمت شاه آمدند و در عمارت نقش جهان متعدد و مستعد شرفیابی حضور اعلی شدند و تحف و هدایایی که داشتند با نامهای خود بگذرانیدند و ابلاغ تحیت و ادای رسالت نمودند شاه دانش پناه در خور پایه و مایه هر یک ایشان اکرام و اعزاز و پرسش و نوازش فرمود

و فرستاده شاه بعد از ورود معضوب و بجرم خویش مغضوب شد چندانکه یوزباشی ندا درخواست در ضمن فرصتی معذرتی گوید و از جرائم برائت ذمتی جوید شحنه قهر پادشاه عادل کامل باجرای حکم سیاست که روح قالب یاسست پرداخت و یوزباشی را در حضور مثله کردند و شراره خشم پادشاهی بدین قدر نیز فرو ننشسته مقرر فرمود که لور الجواری تمام از حضور بیرون برند و در میدان عام از دار نگونسار درآویزند و بزخم پیلکهای آهنین و ناوکهای دلنشین خونش بریزند سفرا و وزرا و امرا متحیر و متفکر بماندند که این یوزباشی شاملو مکرر در این سفارت بچه خیانت جسارت کرده که این هلاکت و خسارت حاصل آورده شاه بجهة تنبیه و تعلیم دیگران و ارشاد و ایقاظ حاضران فرمود که سفرا که ببلاد سلاطین روند نخست باید نیک و بد و نفع و ضر خود از میان بردارند و در گفتار و کردار همه آن کنند که شوکت و صولت آن پادشاه فرستنده در آن ظاهر شود که دیده بینندگان ملک بیگانه از او همه نیک بینند و بد و رغبت کنند و بپادشاه او مایل گردد و در حفظ اسرار و پیام و نامه و کلام دو طرف امین باشد و بجهة منفعه و صرفه خود حکم خداوند و نامه ولینعمت خود را خوار مایه و سبک ننماید و از اعمال قبیحه یوزباشی یکایک شمردن گرفت و فرمود از جمله گناهان او یکی این است که او در الکاء کوره بتکلیف بوزره حاکم آنجا که امیر بحر بنادر فرنگست مهر و بند از سر نامه پادشاه اسپانیا برداشته کتابت را سرگشاده و او را از مضمون مکتوب آگاه گردانید و این بی دیانتی در خدمت سلاطین خطائی است بزرگ دیگر آنکه فرستاده هر ملتی باید بلباس مخصوص بلد خود باشند تا همه او را ببینند و بدانند که کیست و از کدام ملک آمده است هم او در کل مواد مانند بلد خود ملت و دولت خود رفتار کند و از کس نیندیشد و هیچ پنهان ندارد و شهره شود تا دلالت بر ثبات و صلابت ملت و دولت کند و این سفیر در دار الملک اسپانیا در تعزیه داری زوجه شاه که مرده بود لباس خاص قزلباشی را تغییر کرده سیاه پوشید که پس از چند روز بوی خلعتی دهند و از سیاهی برآید و حال آنکه اگر اهالی آن ولایت بوی تکلیف کردندی نبایستی قبول کند بلکه پاسخ گوید که الحمد لله شاه ما زنده است چرا سیاه پوشیم دیگر آنکه مکتوبی بدو سپردیم که بریم پاپا خلیفه بزرگ ملت مسیحیه دهد و او آن مکتوب را بتاجری داده و از وی مبلغی گرفته و آن تاجر خود را بکثرتیک فرستاده ما نام نهاده مکتوب را بدار الخلافه فرنگستان و ملک پاپ برده این نیز خیانتی است عظیم بایستی اگر نتواند بدان شهر رفت نامه را بازگرداند و حقیقت عرضه دارد و فی الحقیقه او نامه مرا بتاجر فروخته است و منفعتی برده است و این قضیه را سهل شمرده و اعظم همه جرائم اینکه چند کس مایل بدین اسلام شده قصد آمدن ایران داشتند وی چندان بسوء خلق و وخامت سلوک با ایشان عمل نموده و بدی بظهور آورده که آنان نادم گشته بملت نصاری عود کرده در همان بلد بماندند و اعظم گناهان او این است که در خدای و پیغمبر عصیان کرده و الا آنچه با من نموده بود مایه قتل وی نمیگردید اگرچه مرا بظاهر او حسن ظن بود و او را بدین خدمت قابل دانستم ولی از باطن او و اخلاق ذمیمه اش خبر نداشتم که خبث نفس نگردد و بسالها معلوم حاضران از استماع فرمایشات شاه درر غرر حکمت در صدف خاطر خود ذخیره کردند و فرستاده های روم در این سال رجعت نمودند و نصوح پاشا وکیل مصالحه شد شاه نیز امیرگونه خان قاجار را وکیل فرموده که یکدیگر را ملاقات سرحد و ثغور را تعیین و تشخیص کنند هم در این سال سلاطین دکن یعنی محمد قلی قطبشاه والی گلکنده و ملک عنبر سپهدار سلسله نظامشاهیه که از تعدیات سلطان سلیم شاه بابری بستوه آمده بودند نامها و سفیرها و هدیها بحضور شاه فلک جاه فرستاده اظهار ارادت و خلوص و یکجهتی و خیرخواهی کرده ضمنا توقع نمودند که چون پادشاه دیجاه هندوستان سلیم شاه را با شهریار ایران اظهار مواحدت و مودتست پادشاه ایران در نزد او شفاعتی و سپارشی از سلاطین قطبشاهیه و نظامشاهیه فرماید و چون ایشان شیعی بودند شاه قبول فرموده چند سفیر صافی ضمیر معین و بدانسامان مامور فرمود

ذکر غزو شاه عباس غازی و سفر گرجستان و فرار طهمورث خان و لوارصاب والی گرجستان

چون از اطوار طهمورث خان نبیره الکسندر خان گرجی والی ولایت کاخت و لوارصاب نبیره سیمونخان گرجی والی کارتیل که از پروردگان دولت شاه ایران بودند در قرار مصالحه داخل این طرف محسوب میشدند آثار خلاف بظهور رسید شاه عباس قصد قراباغ و گرجستان فرمود و سپاه قزلباشیه از اطراف حرکت کرده در منازل و بلاد باردوی پادشاهی پیوستند و حقیقت مقصود را شاه بنصوح پاشا اعلام فرمود که حمل بر خلاف معاهده و مصالحه نکنند و شاه در قراباغ بشکار پرداخت و امرای گرجستان پای در دامن وقار کشیده در خدمت اقدامی ننمودند امرای پادشاهی از اطراف

بگرجستان مامور شدند طهمورث مضطرب گشته با جمعی سپاهی بجنگلها رفته چون فرستاده شاه بدو رسید در آمدن برکاب عذر آورده و چون سپاه باو قریب شدند با پانصد نفر از گرجیه بولایت کارتیل گریخت و با لوارصاب عهود اتفاق و عقود نفاق محکم تر گردید و با یکدیگر بآچوق باشی رفته بگرکین خان حاکم آنجا که از تبعهٔ دولت رومیه بود ملتجی شدند اردوی پادشاهی در بهار یکهزار و بیست و سه از آب رود قاتق که ثالث جیحون و سیحون است بجانب الکای قسق که در دست شهرزان کرجی بود گذشته دران اراضی بهشت سرشت نزول فرموده ایالت گرجستان را بعیسی خان میرزا ولد کرکین میرزا بن الکسندر عمزاده طهمورث که در خدمت اعلی اسلام یافته بود عنایت فرموده و برسم متداول گرجستان بروی نثارها کردند و در کار خود مستقل شد و شاه در انضباط امر گرجستان چنان اهتمام کرد که چند تن از سپاهیان اسلام دست اندازی بشرابخانه نصاری کردند شکمهای آنها را دریده در همه اردو بگردانیدند و شاه بتماشای کلیسای قصبه کرم که از معابد قدیمه و کنایس عظیمه آن تختگاه است توجه فرموده و چون صیت اسلام و نام خدای و رسول ابدا در آنجا استماع نکرده بود شاه مقرر فرمود که مؤذنان خوش آواز در آن کلیسا اذان گفتند و از آنجا کوچ داده بکلیسای الاورد رفته و از آنجا بقلعه طراغا قریب شده معروض شد که گروهی در آنجا نشسته اند که اطاعت حاکم جدید ننموده و بطاعت والی قدیم کمر همت بسته جمعی بتسخیر آنجا مامور شدند و تصرف در آمد و از غنایم و خزاین آنجا تاجی بود مرصع که شیخ و مقتدای نصاری که مرتبهٔ الاوردی داشتی در هنگام عبادت و پیشوائی بر سر گذاشتی و بحکم شاه آن کلیسا را قلعه ساختند و دویست نفر تفنگچی آذربایجانی در آن گذاشته و از آنجا عزیمت کارتیل فرموده از کوهی سراشیب پر دره و جنگل که راهی سخت بود بمدت سه روز عبور کردند چهارم روز چون خسرو خیمه چهارم شاه خیمه گاه کیوان طارم نزول کرد و ولایت کاخت امر بغارت و تاخت شد چندین هزار کس اسیر کردند و میرزا رضا وزیر آذربایجان نزد کرکین خان بطلب لوارصاب و طهمورث مامور شد و بعد اللتیا والتی لوارصاب بیچاره نادم و دستگیر بحضور شهریار آمد و معفو شد و شاه در آن ولایات قلاع بنا فرموده و بعد از انتظام امور آن بلاد و تعیین حکام در امصار بقراباغ رجعت فرموده و در آنجا بشکار جرگه پرداخت و از آنجا از راه گیلان بمازندران بهشت بنیان عزیمت نمود سپاه فوج فوج رخصت گرفته بمکان خود رفتند و شاه با خواص بمازندران آمد و زمستان در فرح آباد بعیش و فرح بگذشت و جمعی از شیروانی و آذربایجانی که بگرجستان رفته بودند بحکم شاه بمازندران آورده در فرح آباد و اشرف البلاد با سایر گرجیه سکنی دادند و ایشان پانزده هزار خانوار بودند که از شیروان و قراباغ کوچانیده بمازندران آورده و بسیاری از ایلات قراغلو را بدارابجرد فارس برده ساکن کردند و محمد باقر میرزا فرزند شاه متهم شده مقتول گردید و نعش او را باردبیل بردند و سال دیگر شاه باصفهان رفت و خبر قتل نصوح پاشا و تعطیل امر مصالحه خواندگار روم رسید و محمد پاشای وزیر اعظم جدید دولت روم بسرحدات ایران مامور گردید و طهمورث گرجی بروم رفته ملتجی شد و فتنه انگیزی کرده باز بجانب گرجستان آمد و شاه امرا را بسرحدات قراباغ و گرجستان و حفظ آن ثغور و سامان مامور فرموده

در بیان آمدن طهمورث خان گرجی بر سر محمد خان قاجار و شکست قزلباش و کشته شدن محمد خان

سردار طهمورث خان گرجی جمعیتی از گرجستان فراهم کرده بمحاربه محمد خان زیاد اغلی قاجار که با پانزده هزار کس در تفلیس بود آمده و بنجر در رسیده بمحاربه پرداخت محمد خان زیاد اغلی مضطرب سوار شده مقدمة الجیش غازیان قزلباشیه گردید و امرای دیگر اجتماع کرده میمنه و میسره بیاراستند و هنوز بقایای لشکر در اردو بودند و تجهیز سواری و آمدن ننموده طهمورث خان فرصتی نداده یکبار با همه سپاه گرجیه بر محمد خان حمله آورد چرخچیان تاب ثبات نیاورده متفرق گشتند محمد خان زیاد اغلی قاجار که حاکم قراباغ و سردار آن سپاه بود با جمعی بدرجه شهادت رسید گرجیان بر قزلباش چیره و بر رزم دلیر گردیده بصورت اجتماعی خود را بر قول سپاه زدند آنان نیز متلاشی شدند چریک آذربایجانی بی استعمال آلات حرب روی بفرار کردند طایفه شاملو که با علی قلیخان بودند از هزیمت آذربایجانیه بهزیمت رفتند و بجانب تفلیس افتادند سپاه بی سردار متفرق و گرفتار آمدند و جمعی بقتل رسیدند اموال غازیان بتصرف گرجیان در آمد و طهمورث منصور و مغرور روی بشهر خود آورد آری

بیت
همه ساله لؤلؤ نیاید بچنگ   بدریا گهی در بود گه نهنگ
چنین است کار سرای سپنج   گهی صحت آرد گهی درد و رنج

چون این خبر

دشمن که بی

وحشت که شجری ضجرت ثمر بود در فرح آباد مازندران گوشزد شاه صاحبقران گردید نهانی بس تنگدل و پژمرده آمد ولی در آشکارا به وقار کوه خارا پای تمکین در دامن ثبات کشیده و مثال عطوفت آیین بدلجویی علیقلیخان و بقیه امرا صادر شد که مردان از خون کلگونه رخسار فتوت است خاصه که غازیان در غزو و جهاد با کفره بدنهاد پای بمسلک شهدا نهند و از زمره سعدا شوند رجای واثق است که پس از این عید صیام صمصام انتقام از قراب نیام آهیخته گردد و خونهای کافران ریخته چون فرمان قضا جریان بملاحظه امرای مغلوب درآمد قدری دل خوش گردیدند و بالضروره مصابرت نمودند و شاه درین ماه سی هزار تومان از مال دیوان بتخفیف رعایا مبذول و تهیه جهاد کفار بدنهاد مشغول گردید و باحضار سپاه ممالک محروسه حکم محکم صدور یافت و ندای جاهدوا فی سبیل الله بگوش شیران کنام ایران رسید و در آغاز سال یکهزار و بیست و پنج که قرنی از سلطنت آن شاه بی قرین گذشته بود در ساعتی سعد میمنت بنیاد از قصبه فرح زای فرح آباد چون سیل جاری بجانب ساری و چون رود آتل بعرصه آمل درآمد و از لب دریا کنار با سپاهی دریا کردار متموج بحر خزر و تمکین لجه اخضر ره سپار گشت نظم

زاب دریا هردم بگوش شاه رسید که شهریارا دریا تویی و من فرغر بجنبش با تو نخواهم شد
از نخواهم مثل مبال با تو نیارم زد از نخواهم بر بگردم من همی یار و ماهی و صدف است بگرد تو همه تابان و زهره از بهر

مع القصه شاه فرید جاه به گرمی خورشید و بفر جمشید همی رفت تا حدود گنجه علیقلیخان و امرا بپذیره رایات فتح آیات آمدند و بزیارت وجود مسعود مستفیض شدند پیربوداق خان پرناک قاجار در قفای او به تبریز معاودت کردند و از اطراف و اکناف بلاد و امصار ایران امرا و دلیران با کتیبها و جیبها فوج فوج و قشون قشون و دسته دسته چون انهار و شطوط بمحیط معسکر نصرت اثر همی پیوستند نظم

همی رفت لشکر گروها گروه	چو دریا بجوشید هامون و کوه
چنان تیره شد روی گیتی ز گرد	تو گفتی که خورشید شد لاجورد
سپهر در سپر تافته دشت و راغ	درخشیدن تیغها چون چراغ

پادشاه حکمت آگاه پس از عرض جنود نامعدود بجانب شهر تفلیس راند و بکرات میرزا بن داود بن لوارصاب که مسلمانی شده بود مثاب خواند و او را ملقب بخانی نامور بایالت گرجستان مفتخر کرد کارتیل را بدو داد و بدانجانب فرستاد و طهمورث که ماده آن فساد را مورث و بجنود رومیه مستظهر بود با معدودی از گرجیان سر خود گرفته بجانب باش اچوق فرار نمود شهریار دشمن شکار فرمان داد که مانند شکار حرکه گرداگرد آهو چشمان نارپستان گرجستان را احاطه نمایند و دست بخونریزی و شکار افکنی گرازان و غزالان گشایند لشکر دشمن شکار البرز بر زکوه شکوه را بچند گروه مقرر داشته و هر گروهی را از سوی روانه نموده اردوی کیوان پوی بهرام خوی نیز با غازیان جنگجوی بجانب گرجستان روی کرد و از همه جوانب آن ثعالب از اجانب در میان گرفته شد بحر بلا موج زن از کل جوانب جاوشان رعد خروش بمجاهدان فولاد پوش آوازه اقتلوا المشرکین کافه پیام شاه گردون غلام رسانیدند بسفک دماء نفوس و هتک پرده ناموس و نهب اموال و اسر نساء و رجال رخصت یافتند دمدمه و شندف خروش نای رویین از هر صف برخاست شمشیرها از قراب برآمد و کمانها از قربان تیرها از ترکش ها شد و اسبها جولان فراکشی قیامت را قیام و آخر زمان از زمان رسید از جریان خون رود ارس دیگرگونه سرخاب و شط گرفته شد و غریقان قتیل در آن رود خون حالت سرخاب و بط داشتند ساده دلان ساده روی از ترعرع آن هنگامه برپا هوی مضمون الغریق یتشبث بکل حشیش در حلیه و لجه هر کشیش در او بخشیدی و مجاهدین غازی کیششان را حشیش شرار صمصام و زنان ماه روی و پسران مشکینه موی را چون غزالان و تذروان بکمند دام درکشیدندی شکسته دلان قاجار که خونین دل از قتل محمدخان سردار بودند اطفال رضیع را در مهد عدم جا میدادند و از سنان رمح در دهان شیرخواران ثدی مینهادند شمشیرهای ایشان چندان برید که فرو شکست و خنجرهای آنان چندان درید که داس شد بسا زنان ناهید پستان که در دست بهرام سیرتان فضیحت شد و بسا پری پیکر که در بستر دیوان دارالمرز فضاحت یافت شیران گرجستان از آتش حسام چون ثعلبان بوجارها گریختند و پلنگان آن دیار چون گرازان بجنگلها شتافتند مشهارا مامن کردند و آجام را مکمن و در گرد خود خندق ساختند و آب در انداختند و سنقاقات محکم کردند و در جبال منزل گزیدند و بیشتر آن گروه از رود غالق گذشته و زوارق را شکسته بدان سوی رود فرود آمده بودند شاه اردوی بزرگ را بند رخان ذوالقدر مهردار و کلب حسین بیگ یساول خاصه سپرده سپاهی با سپاه آهن خای آتش خوی چون باد بر آب زده و چون برق در گذشته دلیران نیز

برمراکب کا بجواری توکل بحفظ باری کرده از رود عبور نمودند به سقناقات آنقوم رسیدند و جمعی کشته شدند و بسیاری اسیر گرفتند روزی نبود
که سرهای قتیلان و رخهای اسیران از نظر شاه نگذرد یکی از یوزباشیان بسقناقی قوی با همراهان ضعیف درآمده منهزم شد شاه وی را
بخواند و نصایح براند و بجهت عدم کیاست بسیاست رسانید دیگران در هر رزم طریقه حزم مرعی داشتند و باحتیاط قدم برمیداشتند
جماعت شیردلیان که از آنسوی مامور بودند بطایفه ایل که از جانب زکم می آمدند دچار خوردند و محاربه کردند همه را اسیر و قتیل نمودند
و بحضور آوردند مجملا در مدت بیست روز هشتاد هزار نفر بقتل درآمده بودند و شمار اسیر را کسی نداند صد و سی هزار گفته اند والله اعلم
القصه شاه گرجستان را خاصه ولایت کاخت بکلی منهوب و ویران ساخت پس از راه مرد انقوب بکارتیل و از آنجا بتفلیس و از آنجا
بگوکچه تنگیز آمده با نتظار ورود جنود رومیه اتراق شد و درین ایام که شاه در گرجستان بود اکراد محمودی و اولاد غازی بیک بهمنی که از شاه مقطع
طبلان بدست اندازی سلماس و توابع آن خیره سری میکردند پیربوداق خان بیگلربیگی تبریز با گروهی که شمال اکراد رفته ایشان نیز از
بیگلربیگی وان و حدود رومیه استمدادی بوام کرده بمقابله درآمدند بعد از محاربه آخر شکست در سپاه تبریز درافتاده پیربوداق خان نیز
ناشناخته بقتل رسید طوایف ترکمانیه و قاجاریه ازین خبر بنهایت ملول شدند شاه والاجاه بنده پرور فرزند جوان پیربوداق خان را
که شاه بنده نام داشت لقب خانی داد و حکومت تبریز و امیرالامرای آذربایجان قسم فرمود **ذکر لشکر کشیدن محمد پاشای وزیر
اعظم خواندکار روم بر سر ایروان و منکوب مراجعت کردن او** بوان چون سلطان محمد خان خواندکار روم بجهت
آمدن جلالیان بایران و بعد بواسطه حکام کردستان و قتل ایشان در سرحدات از شاه عباس مکدر بود و اختیار دولت او نیز
در دست امرا و وزرا درآمده هر روز جمعی با یکی موافقت میکرده و جماعتی مخالفت مینموده چنانکه دو نفر پاشا وزیر اعظم و وکیل امر و صاحب اختیار
بودند هر دو بقتل اندر آمدند و مصالحه همچنان ناتمام بماند مع هذا دیگر باره قانون جنگ را با آهنگ درآورده محمد پاشای وزیر اعظم
رابع و خامس را بسرداری عساکر منصوره و از تمام ممالک محروسه عثمانیه جماعتی کثیر و جیشی دلیر بهمراهی او روانه دیار بکر کردند و او از دیار
بکر پای پشت نهاده مفسده جویان اکراد سرحد نیز با وی همراهی و قلاده وزی نموده با حشمتی تمام و شوکتی کامل از ارض روم با ایروان
رو کرد و شاه عباس ماضی صفوی نیز امرای قزلباشیه را بمتابعت امیر دلیر بی نظیر امیرگونه خان قاجار بیگلربیگی ایروان مامور بحفظ
قلعه تاکید فرموده بود و سردار رومیه با امرا و پاشایان و سنجق بیگیان و ینگچریان که زیاده از صد هزار کس بودند در سیم ماه شعبان بپای
قلعه ایروان رسیدند و احاطه نمودند و ترکچه بیلمز حاکم آخسقه که از شجاعان معروف آن سپاه بود با ینگچریان متعهد محاصره و تسخیر
ایروان گردید و توپهای تنین تن ثعبان مهره کوه شکن بر اطراف حصار فرو بستند و خیمه و شامیانه برپای کرده نشستند و شاه
والاجاه سپاه قزلباشیه را گروه گروه با سرداران کرده در شکوه با اطراف اردوی رومیان مقرر فرمود که چنانکه ایشان قلعه را
مرکز وار در میان گرفته محاصره نمایند و راه خروج و دخول بر باد صبا بسته دارند و ایشان را چنان سراسیمه کنند که جمعیت
حواس نباشد و ابواب امداد و انفاد آذوقه را از چهار جانب مسدود سازند قرچغای بیک که شاهین تیز پرواز عقاب انداز
گرجیه بود و آخر برتبه سپهسالاری ترقی نمود با قورچیان و غلامان خاصه از طرف اردوی معلی و امامقلی خان بیگلربیگی فارس را
با سواران لوار و اتراک فارس از طرف شرقی اردوی رومیه و گنجعلی خان حاکم کرمان و حسین خان که درین ایام در تبریز بودند.
بقرب جوار امامقلی خان رفتند و دلو محمد شمس الدینلو را با قشون و لشکر خود بطرف غربی رومیه که جانب ارض روم است معین
فرمود که راه آمد شد بسته دارد و خلف بیک موضع کهنه کیر در دامن کوه که یک فرسخی طرف شمالی قلعه است رفته که هر کس از اردوی
شاهی بقلعه رود یا از قلعه باردو آید محافظت کرده متوجه باشد و موکب فیروزی کوکب پادشاهی هر روز بلکه هر ساعت در هر طرفی
که مقتضی وقت باشد در جناح حرکت بود و بامرای اطراف مدد و پیغام و تقویت و برکت میرسانید و آغروق و اردوی شاهی در دره
الاکیس نزول داشت و اخبار هر جانب از کلیه و جزئیه دمادم معروض شد اما عظمای لشکر روم خاصه ینگچری آقاسی که کمر همت
بتسخیر قلعه بسته و معاهدت این خدمت کرده بود جهد موفور بظهور می آورد و از چند محل سیبها و مورچلها پیش آورده توپهای
گران سنگ قلعه کوب نصب نموده توپچیان فرنگی و رومی دمی از کار فارغ نبودند و از طرفی دیگر تلی خاک مشرف بر سر حد قلعه

در میان آن گرفته اند قزلباش نیز معسکر رومیه را

برز بر یکدیگر ریخته اندک اندک قریب بقلعه مینمودند و از درون قلعه نیز امیرگونه خان قاجار قوینلو و تابعین آن گرامی سردار و تفنگچیان عراقی
و مازندرانی باندا ختن توپ و تفنگ اشتغال میورزیدند و نایره جنگ را اشتعال می افزودند روزی از صدمات توپ سه برج بحوالی
دروازه انهدام یافت رومیان ازدحام کرده بجانب قلعه دویدند حارسان قلعه باندا ختن بادلیج و تفنگ جمعی از دلیران رومیه را
هدف تیر فنا ساخته ناچار مراجعت کردند شاه عباس از راه حزم و تدبیر از قوه رزم یکهزار نفر از تفنگچیان رکابی را برفتن قلعه مامور
کرده از طرفی که خلف بیک بود با امیرگونه خان خبر داده در هنگام آخر شب و طلیعه صبح هزار نفر از دروازه طرف کهنه گیر بالاتفاق
شنلیک کرده دوان دوان خود را بدرون شهر افکندند نقاره شادیانه از شهر بر سپهر برین رسید و رومیه ازین وقوع عظیم افسرده
خاطر شدند و زیاده در محاصره اصرار کردند و از تاییدات ربانی روزی ینکچری آقاسی و ترکچه بیلمز در توپخانه رومیه ایستاده توپچیان را
تاکیدات برها کردن توپ مینمودند توپچیان قلعه توپی بقورخانه و توپخانه رومیه درافکندند گلوله توپ به ینکچری آقاسی خورده و از او
درگذشته به ترکچه بیلمز رسیده و از او بچند کس دیگر باز خورده جمعی تلف شدند و از جمله سوانح اتفاقیه یکی آن بود که رومیه خندق شهر را بخاک
انباشته غازیان قاجار چون شیران مرد خوار با شمشیرهای برهنه از دروازه بیرون ریختند و خود را در میان متصدیان این کار افکندند
بعضی را زنده بدست آورده بقلعه باز گشتند روزی که مقرر بود که رومیه جنگ بزرگ دراندازند و توپ زنان از اطراف شورش کرده
یورش برده قلعه را مسخر سازند شاه فرمان داد که امیرخان مستعد قلعه داری باشد و سروبینان نیز صرفه کار از دست ندادند از اطراف اردو
دستبرد نموده حمله نمایند عموم سپاهیان روم که زیاده از نجوم بودند جمله بر گرد قلعه هجوم آوردند امیر قاجار و قلعگیان آتشبار از اطراف
بدود توپ و تفنگ سطح فلک را تیره رنگ کردند چندان آتشباری نمودند که پنداشتی کره اثیر مرکز خاک آهنگ کرده و بمحاذی اردوی
رومیه از یکدیگر متلاشی شده یا مالک دوزخ بجهه حرق آن گروه طبقات جحیم را بر فرق ایشان نگون [illegible] الحاصل تسخیر قلعه رومیه را
دست نداد و در هر یورشی چندین هزار کس مقتول شدند و از خارج اردو نیز راه ایصال مدد و ارسال آذوقه مسدود شد تا کار بجائی
رسید که وقتی چهل هزار کس و هشتاد علم با توپخانه در حرکت آمدند و امامقلی خان و گنجعلی خان زنگنه و جماعتی از دلیران باستقبال مقابله آنها
درآمدند و مقاتله کردند و رومیان هیچ کاری از پیش نبرده مراجعت کردند و وقتی چندان شتر از ایشان بغارت برده شد که بی بارگیر ماندند
چون راه نجات و خلاص بر خود بسته دیدند از در مصالحه درآمدند و محمد پاشا عذرهای ناموجه در ین آمدن معروض داشته و سخن صلح در میان
آورده با بیم و اضطراب تمام از خارج ایروان کوچ داده مراجعت کردند و در ین ایاب و ذهاب چهل هزار کس از رومیه مقتول و اسیر و بیمار
و فوت شدند و بعد از ملاقات با قاضی خان سفیر ایران محمد پاشا متعهد شده که بورود اسلامبول مصالحه را اتمام کند و شاه بتماشای
قلعه جدید ایروان که از احداث آنحضرت بود رفته امیرگونه خان را مورد اشفاق کرده و شعرای خاصه اردوی بزرگ مضامین پسندیده معروض
داشتند از آنجمله این رباعی است رباعی در عهد تو کس درشتی و شومی نگرفت سنگی بگرفت لیک مومی نگرفت خدام تو صد قلعه ز رومی
بستدند یک قلعه ز چاکر تو رومی نگرفت محمد پاشا که بدعوی و داعیه تسخیر ایروان بلکه تبریز و ایران بمنصب وزارت رسیده بود چون
منهزم و منکوس باسلامبول رفت مانند وزرای سابقه بر او ایراد تقصیر خدمت و بدنامی دولت کرده شدند و سلطان روم او را
معزول و خلیل پاشا را وزیر اعظم خود نمود که دیگر سال او باین خدمت پردازد و خود را بحضرت سلطان محمود و اقران سازد غافل که
العبد یدبر والرب یقدر و سردار دیگر با کرآمد و جانی بیک گرای تاتار را با عمر بیک میرسنجق عشره سهروان از راه گرگونه بجانب همدان فرستاد
و در باهی دشت مغلوب شده طالش پاشا کشته و عمر بیک اسیر گردید رومیه و تاتاریه مراجعت نمودند و کاری از پیش نبردند و در خلال
این حال سلطان بعالم دیگر ارتحال یافت و از خیال صلح و جنگ و نام و ننگ فراغت یافت و مدت ملکش سیزده سال بوده
و سلطان مصطفی خان را بجای وی نشاندند آن نیز دوامی و قوامی نکرد پس شهزاده سلطان عثمان خان ثانی عثمانی پوشیدند و او را خوندکار
روم کردند **لشکر فرستادن شاه عباس ماضی بجانب گرجستان و تاخت و تاراج آن سامان و بعضی سوانح این
سال و آمدن خلیل پاشا سردار رومیه به تبریز** بمسامع مجامع کارگذاران دربار شاه رسید که دو ملک شیروانی و داود
گرجی و طهماسب قلی بولایت کاخت آمده بفکر تعمیر ویرانها و اجتماع پریشانهای آنملک افتاده اند علی خان قورچی باشی را سردار

کرده با جمعی غلامان و قورچیان بجزای آن سامان روانه فرمود ایشان بعد از وصول با بقیه گرجیان مقاتله کردند میر فتاح تفنگچی آقاسی اصفهانی و دو نفر نامی بفوز شهادت رسیدند و گرجیان فرار کرده بدر رفتند و غازیان قزلباش ده هزار اسیر گرجی از مرد و زن با حسن و بهاکه از اطراف جمع شده بودند بدست آورده و آنولایت را بکلی خراب کرده مراجعت نمودند و جمعی که بخون محمد خان زیاد اغلی دخالت داشتند در حضور پادشاه غیرتمند بقتل آمدند و برخی بفرح آباد و اشرف مامور شدند و حاکم گنجه نیز بقتل رسید حکام داغستان و طبرسران مشوش شده پیشکشها فرستادند و درین ایام که شاه بایروان بود اوزبکیه دست اندازی و فتنه آغازی در خراسان کرده بسزای اعمال رسیدند و چون مصالحه محکم نگردیده بود و از روم اخبار خلاف استماع میشد قرچغای بیک برتبه خانی و مرتبه سپهسالاری ارتقا یافته با سپاهی بتعداد نجوم برجوم شیاطین رنس روم مامور گردید حسن پاشای بیگلربیگی آن صفحه مقهور و بقلعه محصور و انواع قتل و غارت و ضرر و خسارت باهالی ملکوی رسانیده از آنجا بوان عطف عنان کرده و چون حسن پاشای تکلو بیگلربیگی وان در دست یحیی بیک کرد ولد ذکریا خان هکاری کشته شده بود و یحیی بیک نیز در دست کسان پاشا بقتل آمده و در آن صفحات سرداری شایسته نبود از خبر ورود قزلباش اضطراب و ارتعاش در احوال اهالی آن بلاد راه یافته سپهسالار غارت و نهب در بلاد آن کرده و در انداخته و خانواده هکاریان که از اولاد بنی العباس مشهورند و بسیادت معروف بجاروب تاراج رفته مظفر و منصور با غنایم غیر محصور بخدمت شاه عباس مراجعت نمود و درین سال شاه والاجاه خان احمد ولد هلو خان اردلانی را بکردستان که مرکز حکومت موروثه آنان بوده مامور و مستقل فرمود و هلو خان بالضروره باردو آمده استعفا نمود و درین سال امامقلیخان اوزبک سی هزار سوار بتاخت خراسان فرستاده در مراجعت از نیشابور محراب خان والی خراسان مطلع گردیده بر سر ایشان رفت پانصد نفر مقتول و دویست و پنجاه نفر دستگیر کرده و تولک بهادر و رستم میرزا از آنجمله بودند و چون بتاج و هاج پادشاه قزلباشیه قسم دادند و قسم خوردند و اظهار انابه کردند محراب خان آنها را مرخص نموده برفتند چون قاضی خان سیفی الحسینی که منصب صدارت داشت معزول شد و قاضی سلطان ترکی منصوب بتولیت سرکار فیض آثار معزز بود درین سال وفات یافت طغرای صدارت بمیرزا رفیع الدین محمد ولد شجاع الدین محمود خلیفه سید علی مشهور بخلیفه سلطان از نژاد میر بزرگ مازندرانی صادر و بدین منصب منصوب گردید و از جمله وقایع آنکه حسن آقای چاوش باشی با قاسم بیک سپهسالار مازندران که بسفارت روم رفته بودند باز آمدند و از سلطان مصطفی خان عثمانی نامه آوردند در صلح و جنگ خلیل پاشای سابق الذکر مختار گردیده و فرستادگان در قزوین بحضور شاه عباس ماضی صفوی رسیدند و شاه عموم سپاه را رخصت داده بمنازل و مکامن و مراصد و مساکن خود روانه شدند و بعضی امرا و ملازمان مستمره رکاب نصرت مآب را احتیاطا نزد مقرب بحضرت قرچغای خان سپهسالار سرحدات مامور داشتند که در امر صلح و جنگ با هشیار سپهسالار مذکور سکون و حرکت و جنبش و آرام ورزند و خلیل پاشا مکتوبی بحضرت پادشاهی نگاشته اظهار سلامت نفس و خیرخواهی طرفین را در آن معروض داشته و مضمون المامور معذور را عذرخواه گردیده که عزیمت تبریز حکمی است و بملاحظه اضداد و طعن ارباب غرض فسخ عزیمت مناسب نیست ولی چون قرب جوار حاصل شود آنچه مصلحت است بمنصه ظهور خواهد آمد و مقارن این نامه کوچ بر کوچ حرکت کرده راه تبریز گرفت قرچغای خان سپهسالار چون در حالت متردده بود و در ممانعت و مدافعت از شاه بدو حکمی نرفته محال را از آسیب عبور سپاه رومیه مصون داشته منتظر فرمان شاهی بود و پاشا نیز کوچ بر کوچ به تبریز رسید و شهر را از آذوقه بری و عری دید بجهت تحصیل نام پنج روز در تبریز مقام کرد ششم روز بیرون رفته بقریه فهوسنج سه فرسنگی تبریز نزول نمود و شاه نیز از خلخال باردبیل آمده و فرستاده خلیل پاشای سردار اعظم با نامه در آنجا شرفیاب شد و سخن مخلصانه گفت شاه فرمود چون حرف صلح در میانست ما نیز حکم کرده ایم که امرای قزلباشیه تقدیم در منازعه نجویند فرستاده سردار عرض کرد که ما نیز از بی آذوقگی عساکر چند روز پیشتر رانده ایم و اکنون مهمان این دولتیم و فرستاده مراجعت کرد و کس را گمان منازعت و مکافحت نبود بناگاه قراولان بخدمت سپهسالار آمده خبر دادند که سردار آماده و مهیای کارزار است و سپهسالار را فرصت و مهلت چنان و اظهار بشهریار ندادند و بالاجماع رومیه و تاتاریه که پنجاه شصت هزار سوار بودند بر سر سپهسالار که پانزده هزار کس داشت حرکت کردند

دلاوران

وشب از موضع اشتبات محلی که باشغرای منزل سپهسالار چهار فرسخ است عبور کرده هنگام طلوع صبح صادق طلیعهٔ سپاه القوم آثار
نمودار شد ناچار سپاه قزلباشیه توکل بر همت هشت و چهار کرده کارزار را ساخته شدند و بهینه پیکار را پرداخته آمدند لمؤلفه

نشستن بفرزانگی چو دشمن در آید بدیوانگی
اگر پیش اگر کم هزیمت بدست که فتح و ظفر بی شک از ایزد است

بیان محاربه قرچغای خان کرجی سپهسالار ایران با خلیل پاشا و هزیمت یافتن عساکر رومی

قرچغای خان سپهسالار چون سپه سردار رومیه را قریب الوصول دید امرا و خوانین را بتسویه صفوف امر کرد غازیان شاملو با زینل بیک بیکدلی در طرف برانغار یعنی میمنه و امامقلی خان در جوانغار و میسره قرار گرفت و سپهسالار در قول بزرگ یعنی قلب سپاه متمکن گشت و چرخچی و قراول که مقدمه جیش گردون طیش قزلباشیه بودند چون نصرت و اقبال پیشاپیش همای علم همایون فال همی رفتند زهی دلیری که با این قلت یک فرسنگ سپاه رومیه را باستعجال استقبال کردند گفتی بهینه مصاف در دیده آنان حجله زفاف است و مغفر گردان در منظر مردان معجر عفاف سپهسالار دشمن شکار چنان راند که در محلی موسوم بپل شکسته با فواج غنیم رسید بلی قرچغای که معنی باز شکاری است بر سر عصفوران چنین رود نظم

راند آنچنان که خاک نشورید بر زمین
رفت آنچنان که مرغ نجنبید ز آشیان

چون دو دریای لشکر با یکدیگر روباروی و برابر شدند دلیران طرفین اسب جلادت بمیدان بسالت تاختند و دست و بازو باستعمال آلات حرب گشادند مبارزان تاتار کمانهای چاچی بزه کرده سواران را بشبه تیر گردنه سراسیمه کردند و رومیه بتفنگ اندازی و آتشبازی درآمدند دلیران ایران از کثرت رومیه و قلت قزلباشیه اندیشه کرده احتیاط نمودند که مبادا رومیه برگرد قزلباشیه احاطه کنند و کار را مشکل نمایند صرفه خود در جنگ مغلوبه و حمله شمشیر دانسته یکبار تمام یوزباشیان و قورچیان قاجار و افشار و شاملو و اینانلو بسرداری زینل بیک بیکدلی از جانب دست راست شمشیرهای کج از نیام برآورده بالاتفاق بقانون قزلباشیه الله الله گفته اسب انداختند و تیغ افراختند هر که رسید زدند و هرچه زدند بریدند از جانب میسره نیز امامقلی خان حاکم فارس فارس عرصه شجاعت گردیده با متعینین میسره یکمرتبه حمله بردند و بر صف تاتار و رومیه زدند چکاچاک شمشیر بفلک اثیر رسید سرها چون انارهای شکافته شد و خون چون آب انار همی ریخت زرهها پالاون خون پالا بود و مغفرها کاسه های پر صهبا و دستها از بازو قطع میشد و سرها از گردن می افتاد زینها از سواران خالی و سوارها غلطان بودند هر قدمی از کشته دکه قصاب بود و هر گامی از نخجیرگاه بنگه جزا می نمود بیت

بکشتند چندان ز رومی گروه
که شد خاک دریا و هامون چو کوه

از حمله های قزلباشیه قول بزرگ رومیه متزلزل شد و قلب ایشان منقلب گردید شکستی فاحش در سپاه روم درافتاد که نتوان گفت و امرایی گرفتار شدند که نتوان نهفت از جمله حسین پاشا بیگلربیگی ارض روم و سرعسکر عسکر آن مرز و بوم بدست شاه کلدی قورچی ابواغلی گرفتار گردید و چون بیچاره زخمهای منکر داشت و آمدن او نزد سپهسالار بر او صعب بود شاه کلدی برحمت با راضی نگردیده او را آسوده کرده سرش را نزد زینل بیک بیکدلی آورد و او نیز بخدمت سپهسالار فرستاد محمد پاشا بیگلربیگی خطه وان که سواری بود پهلوان چون آفتاب عمرش تاریک و روز حیاتش بشام ممات نزدیک شده قورچی شاملویی او را اسیر و پالهنگ در گردن کرده بحضور سپهسالار برد میرزا بیک وکیل شاهین گرای خان تاتار و هشتاد کس از میرزادهای تاتاریه گرفتار شدند و بسیار از تاتاریه در پای علم خان تاتارستان بضرب صمصام افشاریه و قاجاریه کشته شده بودند و هشتاد علم و لوا که رومیه آلا گویند و هر علم و الا علامت سرداریست بدست قزلباشیه درافتاد و جماعتی از آقایان و چاوشان معتبر رومیه دستگیر شدند که درشا قزلباش معروف بودند و جمعی زخمدار فرار کردند که در اثنای طی راه و ورود منازل بتدریج درگذشتند و اسب و یراق و اثاث و غنایم بسیار و اشتران بقطار و خیمهای گونان و شمشیر و نیزه و زوبین و مطراق و مزراق و کلههای افتاده زیاده از شمار بدست غازیان دشمن شکار نصرت شعار قزلباشیه درآمد و تا کدوک شبلی اشبال آجام بسالت رومیه را تعاقب کرده با دست برد و دلخرم شادیانه باز آمدند و از مقتولین رومیه درین رزم پانزده هزار بقلم اهل شمار درآمد و گرفتاران را با سرهای کشتگان از نظر شه گذرانیده مورد تحسین خسروانه شدند و بعد از این جنگ بزرگ سردار و وکیل روم و صدر اعظم آن بوم امر مصالحه را گذارنده نوشته ممهور بمهر خود و بمهر صدور رسید داد و پای باسلامبول نهاد شاه نیز بقزوین آمده و ایلچیان از اطراف وارد شدند از جمله ایلچی

سلطان سلیم پادشاه والاجاه هندوستان بود که با هزار کس در کمال رعب و شکوه وارد گردید و از جمله هدایای آورده زنجیر پیل قوی هیکل با سریرهای گوناگون زرین و اقسام جانوران مانند ببر و کرگدن و شیر و آهو و بزهای هندی و گاوان بحری و مرغان سخنگوی و آنچه از نفایس در آنمملکت بود تحویل ناظر بیوتات شد و سفیر پادشاه روس نامه وسیع و عریض که بترکی مغولی نگاشته بودند چند دست شنقار شکاری که خاصه روسستانست آورده بود و بگذرانید یکدست شنقار را شاه بسفیر هندوستان میرزا برخوردار خان عالم بخشید فرستاده قطبشاه والی کلکنده نیز هدایای خود را با نامه معروض داشت و هریک مورد توجهات خاصی گردیده در مساکن بیارمیدند و چون درین سال حسینخان شاملو بیگلربیگی هرات وفات یافته بود از ماوراء النهر سی هزار اوزبک بسرداری یالنگتوش بهادر و دیگران بغارت خراسان آمدند کاری قابل نگارش ندیده مراجعه کردند و شاه جشن نوروز یکهزار و بیست و هشت را در اشرف مازندران بگذرانید و بشکار لب دریا رفت در میانکال الصید آهو و غزال پرداخته مراجعت فرمود و در آغاز گرمی هوا باصفهان رفت و حکومت خراسان بقرچغای خان تفویض شد و تبریز بشاه بنده خان ولد پیربداق خان پرناک برگردید و حکم شاه باوردن آب رود کر بجانب صفهان جریان یافت و بدان کار پرداختند و ایلچیان اطراف را با انیه و هدایا مرخص فرمود و قصبه دورق از اجزای حویزه بتصرف حاکم فارس در آمد و چند نفر سادات در گیلان دعوی نیابت حضرت صاحب الامر نموده چون کذب آنان ثابت بود بسیاست رسیدند و گروهی از ارامنه و نصاری که در جوار بختیاری زراعت میکردند از همسایه خود شکوه نمودند و از جانب شاه با آنها تکلیف مسلمانی شد قبول کردند و کل ارامنه و گرجیه که در مازندران بودند بشرف اسلام مشرف شدند

در ذکر حرکت موکب شاه عباس ماضی بجانب خراسان و فتح قندهار و زمین داور و بعضی وقایع الصفحات

چون درین سنوات در حدود خراسان اختلالی روی داد شاه عزیمت خراسان فرمود و نذر محمد خان برادر امامقلی خان پادشاه ماوراء النهر یاینده میرزا نام اوزبک را بایلچیگری ایران فرستاد و از جمله پیشکشهای او چهل و پنجراس اسب قرقیزی و حصاری و بدخشانی بود و فرستاده او با نامه ملاطفت ختامه مراجعت کرد و موکب شاهی در سیم جمادی الثانی هزار و سی و یک از اصفهان بعزم یورش خراسان در حرکت آمد و منزل بمنزل تا فرح جلال همی رفت و در راه خبر مخالفت و قلعه داری عبدالعزیز خان حاکم قندهار مسموع شد و چون قندهار در حقیقت از بلاد متصرفه پادشاه ایران بود و چند سال سلاطین پادشاهان هندوستان تصرف کرده بودند و باظهار دوستی در رد آن وقع الوقت میکردند شاه زیاده ازین تامل نفرموده خسرو سلطان پازوکی را با جمعی بقلعه زمین داور مامور فرمود و خود بجانب قندهار نهضت نمود دلیران قلعه گیر را بمحاصره حکم داد و چون کار بر قلعه داران تنگ شد از در استیمان در آمده قلعه را تسلیم نمودند و در منابر قندهار خطبه بنام ائمه هشت و چهار خوانده شد و شاه نامه بپادشاه هندوستان فرستاده کسان او را روانه فرمود و چون حاجی محمد خان پدر عرب سلطان والی خوارزم از دولتخواهان پادشاهی بود و چنانکه گذشت بقوت شوکت این دولت بحکومت خوارزم رسید درین اوقات پسران عرب سلطان با وی خلاف کردند و اسفندیار خان که ولد خلف او بود بدرگاه شاه آمده استمداد کرد شاه فرامین بحکام استراباد و تراکمه صاین خانی نگاشت که عرب سلطان را تقویت نمایند و مستقل دارند و اسفندیار خان مراجعه کرد و ابوالغازی سلطان برادر او نیز با وی موافقت نمود دیگرباره عرب محمد سلطان خوارزم شاه با استقلال گردید و چون هوای قندهار رو بغایت گرمی داشت و غزاله خورشید در کام شیر در آمده بود هوا چون کام عفونت حرارت گرفته و چون طبع شیر آتشین شده موکب شاهنشاهی از راه غور غرجستان که ییلاقیت داشت لوای مراجعت برافراشت خسرو فیروزگرد در بیست و سه روز از راه فیروزکوه بهرات آمد سفرا و ایلچیان ماوراء النهر از جانب امامقلی خان بحضور آمدند و بمواحده معاهده کردند و سبب فتنه آن صفحات را وجود رستم محمد خان بن ولیمحمد خان اوزبک معروض و بحرکت او از آن حدود مستدعی شدند شاه او را ملازم رکاب فرموده همراه بیاورده در عراق الکا داد و در هرات خبر فتح قلعه هرموز رسید که بدست امامقلی خان امیرالامرای فارس مفتوح گردیده است

در تحقیق جزیره هرموز که فرنگیه پرتگالیه تصرف نمودند و امامقلی خان والی فارس استرداد نمود و ذکر بنای بندر عباسی بنام شاه عباس

جزیره هرموز از جزایر مشهوره بحر عمان فارس است و در قدیم الایام اردشیر بابکان در آنجا قلعه ساخته بود

بدان افزود

و بعد از مرور دهور و کرور شهور در عهد اتابکان سلغریه لرستان و دشتستان شهاب الدین ایاز نامی از فروع آن طایفه آن جزیره را از ملکان
قیس که تصرف کرده بودند بخرید شهری بزرگ در آنجا بساخت و بعد از او هرموز و توابع آن بملک کردانشاه که نسب خود را از ایاز
بهودینی و از نماریکستهم بن اشک از نژاد ملوک عجم درست میکرد قرار گرفت و اولاد او در هرموز پشت بپشت حکومت داشتند
و از آنجمله سیفر شاه بن شهاب الدین توران شاه بود که در سال نهصد و سیزده که عهد جهانگیری شاه اسمعیل بوده طایفه فرنگیه
پرتگالیه بآنجا آمده و رسم تجارت … شدند و در آنجا کوتی و خانه تجارتی بساختند و در آنجا کپیتانان ایشان …
و در امور آن ولایت شرکت کردند و چون … آنجا فرخ شاه بن توران شاه و پسرش فیروز شاه رسید از حکومت آنجا …
با مسلمانان باقی ماند و در ایام شاه عباس … فارس … تصرف در آورده … شاه بن فرخ شاه
و اگذاشت طایفه پرتگالیه همچنان … در آنجا … شده میکردند پس در وقت فرصت از بحر برآمده در ساحل قلعه
ساختند و بحکم شاه حاکم فارس آن قلعه را که بندر کمرو میخواندند خراب کرده بحکم شاه امامقلی خان در آنجا بندری بساخت و بنام شاه
موسوم کرد که اکنون مشهور است و تا اوان شاه عباس طایفه انگلیس را در اطراف چندان قوتی و نامی نبود در عهد شاه انگلیس رسول و
نامه فرستاده اظهار دوستی و یکجهتی کردند و از راه بحر با جهاز و سفاین بحمایت دولت ایران آمدند و بعد از فتح هرموز اموال پرتگال
بضبط انگلیس در آمد و چند توپ فرنگی ضبط دولت شد و شرح فتح … هرموز در ضمن نامه دوستی ختامه بخواندکار روم سلطان
عثمان خان نوشته شد و چلبی بیک قورچی قاجار روانه اسلامبول گردید و پس از چندی خبر رسید که طوایف ینگچریان سلطان
عثمان خان را معزول و مقتول و دیگرباره سلطان مصطفی خان را بسلطنت روم برداشته اند

در ذکر تسخیر دار السلام بغداد و بعضی سوانح این سال

شاه عباس بعد از دو ماه توقف در … و انتظام امور آن ساحات از راه مازندران عزیمت اصفهان
فرمود در آغاز بهار سال خیریت مآل سنه یکهزار و سی و دو عزم یورش عراق عرب فرمود و مقصود اصلی سعادت زیارت حضرت
علی بن ابیطالب ع و استفتاح ابواب این سعادت موقوف بفتح قلعه بغداد بود چه بغداد از بلاد مفتوحه با اجداد شاه گیتی پناه بود
نخستین بار شاه گیتی ستان شاه اسمعیل بضرب شمشیر تسخیر کرده و حاکم آن بلده مدتها از جانب پادشاه ایران با محمد خان شرف
الدین اغلی بوده تا در سال نهصد و چهل غازی خان تکلو از دولت ایران روگردان شده نزد سلطان سلیمان خان رفته او را بتسخیر
بغداد و معادات با شاه طهماسب ترغیب کرد و چند بار به تبریز آوردند بالاخره بغداد بتصرف دولت رومیه در آمد و حکام و پاشایان
آنجا نیز گاهی متابعت سلاطین روم … و ملازمت … ولی رسمی نداشت مدتها در دست احمد و
محمد پاشا بود و در این ایام حاکم آن … از زعامیان دولت علیه عثمانیه بود و از طرفین دامن این نایره شعلات فساد میگردید مع
القصه شاه عباس از اصفهان که عراق عجم است بجانب عراق عرب حرکت فرمود و در غره ربیع الاولی حوالی مزار نعمان بن ثابت
مشهور بابوحنیفه امام اعظم اهل سنت و جماعت مضرب خیام نصرت احتشام گردید … زینل بیک شاملو و صفی قلیخان پیشتر روانه
شدند و با یکهزار کس که بکرسوباشی حاکم بغداد بمقابله و ممانعه قزلباش و سد راه ایشان فرستاده بود برخورده در حمله اول آنها را
از یکدیگر پاشیده اطراف بغداد را گرفته بمحاصره پرداختند مجملا در شب بیست و یکم شهر مزبور از بروج عروج کرده ناریین قلعه را تصرف
نمودند عظما و اعیان از بیم شمشیر پادشاه بهرام قهر بعجز و انابه و الحاح و لابه از دروازه بدر آمدند و شفعا انگیختند و قلعه بتصرف قزلباش
در آمد در مساجد و منابر خطبه بنام ائمه اثنا عشر خوانده شد صفی قلیخان بحکومت بغداد و قرچقای خان بفتح موصل و فرزندان احمد خان اردلان
بتسخیر کرکوک مامور شدند و شاه عباس خود روی ارادت بجانب نجف نهاد و محرم حرم عرش توام شاهنشاه اولیا و سلطان اوصیا
امام المشارق و المغارب اسد الله الغالب علی ابن ابیطالب ع گردید و چون یکمنزلی آن خاک پاک رسید پیاده گردید و مضمون فاخلع
نعلیک انک بالواد المقدس طوی بشاره لازم البشاره اشعاره برهنه پای قدم در آن راه ملایک پناه نهاد و بمضامین اینگونه سخنان
مترنم بود که بیت اصبحت زائرا لک یا شحنة النجف بهر نثار مرقد تو نقد جان بکف بعد از وصول بدان حرکاه عرش درگاه و آستان
ملایک پاسبان و زیارت و عجز و نیاز و جاروب کشی آن مرقد و صحن بهشت انبار نهرابی که شاه اسمعیل انار الله برهانه حفر فرموده و فرا

آب بدان نهر جدید تعمیر فرموده نهر پاک نمودند و آب را از فرات تا مسجد کوفه جاری ساختند و مکنون خاطر شاه عباس آن بود که در کوفه
قنوات و چاهها حفر نموده آب را به روضهٔ مقدسه که نزدیک به دریای نجف است رسانده و در آن خطه برکها و زینها ترتیب دهند که مجاورین و زوار
عتبهٔ سعادت آثار از آب شیرین بهره یاب شوند و از تلخکامی فارغ گردند و تمام خدام گردون مقام و مجاورین سعادت قرین آن مرقد
مطهر و مضجع منور را به ادرارات مستمره و انعامات مستقره خوشدل نموده و از آنجا بعزم زیارت مشهد امجد جناب سید الشهدا
امام والامقام کثیر الاحترام علی بن الحسین احرام بسته بدان مطاف عرش اتصاف طایف گردیده پس از زیارات مراجعت به بغداد نمود
امرایی که به مأموریت بعد از تقدیم خدمت و تسخیر کرکوک و موصل با اردوی عثمان جوی چون بهار بسیار به موصل شدند و امیرگونه خان
قاجار قوینلو بیگلربیگی چخور سعد به تسخیر اخسقه و [illegible] گرجیه مأمور و پس از زحمات تسخیر نمود و بحکم شاه حکومت اخسقه تسلیم خان شمس الدین لو
که حاکم لوری بود مقرر شد و مهراب خان قاجار حاکم مرو شاهیجان که از امرای والامقدار بود درین سال رحلت نمود و در بهار
نوروز سال یکهزار و [illegible] سه شاه کرت ثانی از کربلای معلی و مشهد مرکب ثالث الائمه بدی و خامس آل عبا به نجف اشرف مشرف شده
به کربلا مراجعت نمود و تولیت خدمت مشاهد مقدسه را به زینل بیگ تفویض کرده پانصد نفر نزد او گذاشته به بغداد آمده دیگر باره به سعادت
زیارت حضرت ابوالائمه کاشف الغمه سراج الامه را دریافته صندوق و کوششهای زربفته و دیباهای شوشتری و فرشهای ابریشمی
سرانجام داده و تهیه دریافته سعادت زیارت روضهٔ مشهد مقدسه حضرت امام الثقلین علی بن الحسین رجوع نمود و پس از حصول آن
سعادت به بغداد آمده به روضهٔ مقدسهٔ سر من رأی رفته و در آستانهٔ رفیعهٔ عسکریین و مقام صاحب الزمان علیهم السلام به طاعات و عبادات
پرداخت و نقود وافر به اهالی آنجا از شریف و وضیع حتی اطفال رضیع انعام داد و اکرام کرد و به اصفهان مراجعت کرده و ایالت عربستان
درین وقت به سید محمد خان ولد سید مبارک خان حاکم حویزه تفویض یافت و حاکم فارس او را استقلال داد و وزارت خاصه
به سلطان العلما خلیفه سلطان از اولاد میر بزرگ مفوض شد و شاهین کرای خان تاتار که به معاونت این دولت بر بنی عم خود
غالب و به شاهی تاتارستان مستقل شد عریضه فرستاده شکر نعمت کرده سجع مهرش غلام شاه عباس شاهین کرای بود

ذکر آمدن حافظ محمد پاشا سر عسکر روم به تسخیر عراق عرب و عزیمت شاه عباس به جانب بغداد و سوانح اثنا

چون اخبار بغداد به سمع سلطان مرادخان رابع عثمانی که بعد از عثمان خان ثانی خواندکار روم شده بود رسید حافظ محمد پاشا
بیگلربیگی دیاربکر که به کیاست و ثروت و مکر متصف بود با سردار بغداد مأمور شد و بر سر بغداد آمد شاه نیز از اصفهان به همدان رفت
و بیست و پنجهزار سوار با زینل بیگ به حمایت حاکم بغداد روانه فرمود و سپاه منصور جسر ساخته از آب عبور نمودند شاه نیز از دنبال
بدان نواحی رفت با آنکه سردار پاشا از جانب حافظ محمد پاشا با جماعتی بیشمار سه ماه بود که بغداد را محاصره داشت هزار نفر تفنگچی عراقی
با خاصه بیک میان لشکر رومیه زده سرب و باروط بسیار به جهت تقویت قلعگیان بردند و رسانیدند و نام مردانگی آنان در دفاتر
بماند و همه روزه فیمابین سپاه منصور و رومیه از خارج و داخل [illegible] بغداد منازعه روی میداد و غالبا نصرت قزلباشیه را
بود و رومیه بر گرد اردوی خود خندق حفر کرده و جابجا توپها نهاده از ترکتازی قزلباش آسوده و بکار خود مشغول بودند و رومیان
[illegible] جنگ صحرا منکر شدند مع القصه مدت محاصره به هفت ماه کشید و از طرفین کاری ساخته نشد شاه عباس که در کنار آب نهر موسوم
بدیاله نشسته بود از طول مدت خسته خاطر گردید آخر الامر از آب چون موج گذشته و در محلی که محیط شط نهر زود دجله قریب شهر طرف قراقاپی
نزول فرمود و جلیل سلطان را مأمور که راه کشتی با آنان آذوقه رسان رومیه مسدود کند و جسر را در پشت اردوی همایون نصب کرد
و زینل بیگ سردار با قشونهای چرخچی از جسر گذشته بدان طرف و در فرود آمدند و احتیاط کار خود را داشتند و امامقلی بیگ ایشیک آقاسی
و امامقلی خان حاکم فارس را رخصت داد به آن طرف رفته با الوند پاشا مصاف داده منصور شد و موازی هزار نفر از جنود نامعدود رومیه
طعمهٔ ضرغام صمصام سپاه قزلباشیه شدند و الوند فرار کرده از سر راه حلب رفته و [illegible] فارس و لرستان و احمد خان اردلانی از طرف
که چراگاه دواب رومیه بود رفته هزار اسب و استر و بغت و [illegible] اردو غارت کرده بیاوردند و آذوقه رومیه را لشکر سپاه قزلباشیه
بغارت بردند و نقصان در رسید و کار از عدم آذوقه بر رومیه سخت شد و از اردوی پادشاهی علانیه آذوقه در زورقها نهاده تفنگچیان

وسواران اطراف شط را گرفته با رومیه جنگ کرده بغلبه و قدرت بقلعه میرسانیدند و رومیه دران تنگی معاش چاره مدافعه نداشتند چاره میت
بجز دیدن و حسرت خوردن دیگرباره جنگی در خارج شهر شد و قزلباشیه منصور شدند آخر الامر حافظ احمد مستدعی رخصت و منع اذیت قزلباشیه
شده شاه عجز پذیر گناه بخش قدغن کرد و او را رخصت رجعت داد اردوی رومیه متفرق گردیده گریزان سر خویش گرفته پیاده و سوار و صحیح
و بیمار روی بدیار ادبار نهادند سه هزار بیمار از ایشان قدرت رفتن نداشتند بماندند و بسیاری بمردند شاه نیز بدار السلام بغداد رفته
بعد از انضباط امور باصفهان مراجعه کرده قرچغای خان سپهسالار که بگرجستان رفته بود موراو نام گرجی که بظاهر اظهار اسلام مینمود
و باطنا طریقه کفر و ضلال می پیمود بخدمت او آمده و در خیمه رفته نیزه بر قرچغای زده او را شهید کرد یوسف خان امیر الامرای شیروان
نیز بمکر شهید کردند قزلباشیه را متفرق و مقتول و منهوب کردند و جمعیت گرجستان لنجه را تاختند و بعد ما که عیسی خان و امیرگونه خان
بمحاربه گرجستان مامور شدند امیرگونه خان چند زخم منکر برداشته او را از معرکه بیرون بردند و قورچی باشی و شاه بنده خان بازینه عساکر
داده بیست هزار سوار گرجیه منهزم شدند و جمعی مقتول آمدند و شاه بنده خان گرجیه را تعاقب کرده در قراقلقان که مضیق سخت صعب
المسالک از میان جنگلستان تفنگی رها شده بر شاه بنده خان ولد پیربداق خان پرناک حاکم تبریز و آذربایجان رسید و گرجیه از
کمین بدر آمدند و قراق خان را گرفتند و بیرون بردند شاه بنده وفات یافت و قراق مستخلص شده بحکومت شیروان رسید و پسر شاه بنده خان
حاکم با آنکه سه ساله بود بجای پدر منصوب شد و گنجعلی خان حاکم کرمان و قندهار که از اکابر و عشایر کرد زنگنه بود در قندهار از بام افتاده
وفات یافت پسرش علیمردان خان حاکم قندهار شد و امیرگونه خان سارو اصلان یعنی شیر زرد که از ایل آقچه قویونلوی قاجار بیکلربیگی
چخور سعد بود و در غزو گفره گرجیه زخمدار شد در ایروان بمعالجه پرداخت در آخر حال و سال زخم متشنج شده بشهدا پیوست و پسرش
طهماسبقلی میرزا خان بجای او مامور شد و در سنه یکهزار و سی و شش قلعه اخسقه بتوسط قورچی باشی بتصرف قزلباشیه در آمد
و موراو و طهمورث گرجی با یکدیگر منازعه کردند و موراو نمک بحرام که داعیه حکومت کارتیل داشت شکست خورد و بدیار روم افتاد
و طهمورث ملتجی بملازمان شاه شد داود خان ولد الله ویردی خان که در تفلیس اقامت داشت از او شفاعت کرده معفو شد
و لباس گرجیه را بلباس قزلباشیه تبدیل نمود و خلیل پاشای سردار رومیه بارض روم آمده کاری شایسته نکرده بازگشت
و شاه عباس قشلاق را در سنه یکهزار و سی و هفت در مازندران قرار داد و از اتفاقات غریبه درین سال وفات آل ابراهیم
عادلشاه و محمد قطبشاه سلاطین دکن و نور الدین محمد جهانگیر شاه بن محمد سلیم بن جلال الدین محمد اکبر بن محمد همایون بن محمد بابر بن
عمر شیخ بن ابوسعید بن سلطان محمد بن میرانشاه بن امیر تیمور گورکان در گذشتند و دقیقه شناسان عهد و شعرای عصر زوال خسروان را
تاریخ کردند و حاکم ارض روم کوچک اباظه توسل بشاه ایران جسته بخدمت شاه عباس آمد و استمداد بدفع رومیه خواست و بالاخره
خسرو پاشا اباظه را با خود باسلامبول برده و امامقلی خان حاکم فارس بصره و نواحی آن مامور شد **در ذکر رحلت پادشاه
والاجاه شاه عباس ماضی غازی صفوی موسوی الحسینی طاب ثراه و ولایت عهد نبیره او سام میرزا
ملقب بشاه صفی صفوی و سوانح اتفاقیه این سال** مزاج مبارک شاه عباس را از یورشهای بسیار و توقف عراق
عرب نقاهتی روی داد و سودای محترق از صفرا تب آورد و تب ربع بدل شد چون از قزوین بمازندران راهی گردید و دوازده
منزل در اشرف جای گرفت از رویای صادقه و امارات ظاهره و انوار ولایت و گواهی دل دانست که زمان ودیعه ودایع
دنیویه است فرزندزاده خود ابو النصر سام میرزا خلف شاهزاده مغفور محمد صفی میرزا را بولایت عهد تعیین فرموده و امرای ایران
وصیت گواه گرفته و درین اثنا اسهال و تهیج و امارات سوء القنیه آشکارا شد و در شب پنجشنبه بیست و چهارم شهر جمادی الاولی
حال وی دیگرگون گشته بنگام طلوع سحر کالوقت بدل بیرسید از دوست پیامی داعی حق را لبیک اجابت گفته دیده جهان بین
بربست و چشم نهان بین برگشاد تولقمی آنشاه بهرکز زاد اعتماد الدوله خلیفه سلطان و عیسی خان قورچی باشی و زینل خان ایشیک
آقاسی باشی بزیدی سبکیه باصفهان فرستادند بنواب سام میرزا آگهی دادند و ابوالقاسم خان ایشیک آقاسی و خسرو میرزا برادر بگرگین خان
حاکم گرجستان که برستم خان موسوم و بحکومت صفهان معتبر بود نواب سام میرزا را ملقب بشاه صفی بر تخت نشانیدند بیت یکی

چون رود دیگر آمد بجای جهان را نماند بی کدخدای مجملا از امرای و وزرای قزلباشیه که در مازندران حاضر بودند و اهالی حرم محترم شیون و فغان در طبقات آسمان پیچید جواری کامکاری گیسوان مشکین ببریدند و خدمه معظمه گریبان جامهای زرین بدریدند شاهد صبح نیز با گریبان چاک طلوع کرد و خورشید با چهره زرد برآمد ابر مازندری با سوگواران همی گریست عنادل چون قماری شارهای سیاه بگردن افکنده کوکو همیزدند گلهای سرخ فرح آباد بزردی مبدل شدند تن پاک شاه را بعد از تغسیل و تکفین در محفه محفوف بفیوضات ایزدی نهاده صوفیان صفوی با نوحهای ترکی بر دوش گرفته سر و پای برهنه حرکت دادند و جنیبتهای شاهی در پوششهای سیاهی در پیش محفه افتادند بیست هزار گرجی گریبان گشاده بر سینه میزدند و تفنگچیان دار المرزی نوحه کنان در هر قریه و منزلی شیلیک میکردند زمین و زمان متاثر بود و کوه و جنگل متحیر چون بکاشان رسیدند فزع اکبر بظهور آمد شهریان جمله سیاه پوش باستقبال آمدند شیونها کردند نعش را در پشت مشهد مدفن امامزاده حبیب بن موسی بامانت دادند بنی عم را به بنی عم سپردند مهدیقلی خان قاجار ولد محمد خان زیاد اغلی که صوفی زاده ارادت کیش بود در آنجا گذاشته و سپاه روی باصفهان نمودند بیست سیم جمادی الثانی داخل شهر شدند و شاه نو را برگاه نو دیدند بر حسب وصایا بخدمت وی راضی گردیدند مدت عمر آن پادشاه والاجاه شصت سال بود و چهل و دو سال در کمال استقلال سلطنت نموده و بعضی چهل و چهار سال دانسته اند دولت صفویه را بمعارج کمال رسانید و بلاد رفته را دگرباره مفتوح کرد فی الحقیقه پادشاهی عادل و عاقل و کریم و بهیم و سیاس و کیاس و مدبر بود کارهای بزرگ کرد و نام بزرگ نهاد و مهبط انوار غایبه بود و صاحب افکار صایبه دریای خاطرش عمیق بود و نقاد فکرتش دقیق بحسن عقیده و ترویج شریعت نظیر نداشت و در تقویت ضعفا و فقرا دکان بذل بیاورد در عدالت کسری ثانی بود و در کفالت فریدون و رأی زرین و عزم محکم و اراده ثابت و حکم راسخ داشت و دقیقه از دقایق دین و دولت را مهمل نمیگذاشت مملکت ایران که ده سال در عهد پدرش از خلاف قزلباشیه ویران و هر امیری در شهری ملکی بود و حدود و ممالک در تصرف معاندین رفته در اندک زمانی صافی و مستخلص کرد با سلاطین اطراف مصافها داد و یورشها برد تا از دار الاسلام بغداد الی زمینداور قندهار و غور و از داغستان لگزیه تا کیچ و مکران سند بزیر حکم درآورده و سلاطین آفاق از فرنگ و پرتکال و اسپانیا و نمسه و ولندیز و انگلیس و پاپ خلیفه عیسی و سلطان روس و کاشغر و تبت و هندوستان و ترکستان و تاتارستان سر بسر دوستی اظهار کردندی و هدیه گذار و نامه نگار شدندی چنانچه در ضمن وقایع مرقوم شد و از بناهای او مسجد جدید اصفهان و میدان نقش جهان و قصر عالی موسوم بعلی قاپو و مسجد شیخ لطف الله و چهار بازار قیصریه و خیابان چهارباغ و پل مابین چهارباغ و عمارات اشرف مازندران و فرح آباد و مدرسه و خیابان مشهد مقدس و روضه و قبه صحن مبارک نجف اشرف و نجف آباد اصفهان و عباس آباد و جلفا ارامنه است که هر یک از توصیف مبرا و از تعریف معراست و مدارس و حمامات و سرا و خانات شهرها و عرض راهها و خیابانهای مازندران همه مایه حیرتست و فی الواقع سزاوار است که بزبان روحانیت خود بگوید بیت ان آثارنا تدل علینا فانظروا بعدنا الی الآثار وزرای او متعدد بوده اند نخست میرزا شاه ولی و میرزا لطف الله شیرازی که باعتماد الدوله ملقب شد و دو سال وزارت کرد حاتم بیک اردوبادی اعتماد الدوله بیست سال میرزا ابوطالب پسرش ده سال سلمان خان پنجسال خلیفه سلطان تا زمان شاه صفی برقرار بود بنا برآنکه شاه جامع کمالات بود و طبع موزون نیز داشت این شعر از آن حضرت است بیت هر کس برای خود سر زلفی گرفته است زنجیر از آن کم است که دیوانه پرتند است و معاصرین او را همچون معاصرین سایر صفویه در اواخر این دولت مفصلا یاد خواهم کرد رحمة الله علیه

ذکر جلوس شاه صفی نبیره شاه عباس صفوی ماضی و سوانح این سال

در شهر جمادی الآخره یکهزار و سی و هشت هجری بعد از هشت روز از رحلت سلطان جنت مکان شاه عباس بهادر خان غازی ماضی انار الله برهانه بحکم وصیت پادشاهی سام میرزا ابن صفی میرزای مرحوم را که بشاه صفی ملقب شد در اصفهان جناب میر محمد باقر مشهور بداماد قدس سره العالی بر تخت نشانید و در جامع خطبه بنام نامی وی بخواند امرای اکناف و حکام اطراف بتعزیت خاقان سابق و تهنیت سلطان لاحق آمدند و چنانکه رسم است برخی تبدیل و جمعی بمرکز حکومت خود تحویل یافتند و از سوانح این سال فتنه گیلان بود که مجهولی بدست آورده و کفشگیر

پسر جمشید خان والی پیه پس و مخفی بوده کنون ظهور نموده و آن بیچاره را غریب شاه نام کردند و کیلانیان ساده لوح کرد او را کرفته شاه بازی آغاز نهادند مجملا سی هزار کس بر اطراف آن بیکس اجتماع کرده هر یک بحکومت دیاری نامزد شدند و بموهومی دل خوش کردند تا کار بجائی رسید که پیرامعلی سلطان که حاکم دیلمان و رانکوه بود ماندن نیارست و کوچ خود را برداشته از لاهیجان بیرون شد کیلیان لاهیجان را نیز تصرف کردند و کارکنان آن دولت روباه صولت اهالی زندان و عالی رستمدار را بشاه تازه دعوت کردند چون این بازیچهٔ غریب و لعب عجیب بمسامع عقلای دربار شهریار رسید مقرر شد که سارو خان طالش حاکم استارا و کرکین سلطان حاکم کسکر و قورچیان حدود اردبیل و طوالشیه و طارمین عالی و سفلی و خلخال بدفع فتنهٔ آن کروه نادان پردازند و وجود آنها را معدوم سازند اما غریب شاه کیلان و لاهیجان را ملک موروثی خود شمرده و بولایت تنکابن روی کذاشته حیدر سلطان تولهٔ حصارلر حاکم تنکابن حصار مسکن خود را استحکام کرده با دلیران تنکابنی بر لب رود او را استقبال کرده آن ابله آثار استقبال را از اسباب استقلال خود ندیده بلکه میهمانی بر مائدهٔ ممات فهمیده ترسان بازگشت و دلیران دنبال او را کرفتند مخذول و منکوب فرار کرده بمیان دولتخواهان خود در آمد قزلباشیه او را تعاقب کرده در کوچصفهان بمحاربه و مصافش هزیمت دادند از آنجا برشته نشا کریخته غازیان بدانجا رفتند و قتلی مفرط کردند و قریب بده هزار کس از مردم کیلان مقتول شدند و غریب شاه مجهول اسیر کردید او را باصفهان آورده در میدان نقش جهان با قبح وجهی عبرت جهانیان کردید و عجیب تر اینکه دیگری بدست آوردند و او را عادل شاه برادر غریب شاه خواندند و نیز بدست آمده سفاهت آن قوم آشکارا شد و ابو الغازی سلطان بن عرب محمد سلطان والی خوارزم که با عنجه پروردهٔ این دولت بود مبنا و درون عزیمت کرده و محب علی سلطان استاجلو ولد الکتش خان حاکم آنجا محض واهمه مرکز حکومت خود را خالی کذاشته هزیمت نموده و آنولایت بمنازعه بتصرف ابو الغازی در آمد و از آنجا قصد ابیورد نمود اسفندیار خان برادر ابو الغازی نیز بطمع مرو شاهیجان افتاده با کروه انبوه بدانجا شتافت و عاشور خان چکنی حاکم مرو با جمعی بیرون آمده رستم وار با اسفندیار رزمی صعب بر آراست اسفندیار بهزیمت شده روی بوادی فرار نهاده و جمشید سلطان کرجی که از غلامان خاصهٔ شاه جنت مکان بود و حاکم ابیورد بمعاونت منوچهر خان حاکم مشهد با ابو الغازی مقاتله کرده او نکبت و بهزیمت رفت و زمان بیک ناظر و تفنکچی آقاسی که از جانب شاه صفی سردار خراسان شد وقتی رسید که این کارها کذشته بود با حاکم استراباد بمدافعهٔ رحمن قلی قراباش که عصیان میورزید مهیا شده الله علی یار خان کرایلی بر سر ترکمانان مذکور رفته بر آنها غلبه کرده و بنیان شوکت ابو الغازی از استماع انهزام رحمن قلی تخلخل یافته روی بخوارزم نهاد علی یار خان بحکم زمان بیک او را تعاقب کرده بعد از قطع بیست فرسخ راه بدو رسیده محاربه کردند ابو الغازی شکست فاحش خورده بجانب خوارزم فرار نمود و قلعهٔ درون و نسا بتصرف قزلباشیه در آمد و محب علی سلطان و اوغورلو سلطان که قلعه را رها کرده بمنازعه فرار کرده بودند بجهه عبرت دیگران زنده پوست کنده در آویختند و اسفندیار خان ابو الغازی برادر خود را کرفته بجهه عذر تقصیر روانهٔ ایران بدرکاه شاه صفی فرستاد و او را از القلعه طبرک بردند و اوزبکیهٔ ماوراء النهر چند بار بحدود خراسان و بادغیس و هرات و ماروچاق آمدند مضمحل و منهزم و منفعل و منهدم بازگشتند و نذر محمد خان نزد زمان بیک کس فرستاده از حرکات اوزبکیهٔ مذکور عذرخواهی و برائت ذمت کرده و آن صفحات انتظامی کرفته سردار خراسان زمان بیک مظفر و منصور مراجعت نمود

آمدن خسرو پاشا سرعسکر روم بکرفتن بغداد و رفتن شاه صفی بهمدان بمحاربه با وی

سابقا مذکور شد که مورا و کرجی در کرجستان فتنهٔ عظیم کرد و جمعی امرا را بغدر و مکر بشهادت رسانید و بعد از غلبهٔ لشکر قزلباش و منی لفت طهمورث خان با آن محیل فتان فرار کرده باسلامبول رفت بعد از واقعهٔ پادشاه جنت مکان باغوا و اغوای مورا و از دولت رومیه خسرو پاشای سرعسکر و سپاهی بیحد و مر باسترداد بغداد مامور شدند و بر سر قزلباشیه آمدند لهذا بامر شاه صفی صفوی خلف بیک و زینل خان شاملو را که بمنصب سپهسالاری منصوب شد با سپاهی عدو بند و کروهی ظفرمند روانهٔ عراق عرب شدند و موکب ظفر کوکب پادشاهی نهضت فرموده بهمدان نزول خیام فلک احتشام ساخته و فوج فوج لشکر دریا موج بمدد قلعه کیان بغداد روانه شد و چون زینل خان سپهسالار شنید که سردار رومیه وارد کردستان شده و فوجی را بکرفتن قلعهٔ مریوان مامور کرده از راهی سخت و عقباتی صعب سپاه را حرکت داده و در راه مشقت بسیار بدانها رسیده چون بدان دیار رسید عساکر رومیه بنگاه خود را مضبوط و مستحکم کرده بمقابله نپرداختند و رزمی

پیوسته شد که شمشیرها تا قبضه لعل رنگ و ترکشها خالی از تیر خدنگ گردید بعد از کر و فر انهزام در لشکر زینل خان سپهسالار در افتاده روی بفرار نهادند
و چون لشکر شکسته بهمدان در رسید و بر شاه معلوم شد که زینل خان سردار در آن رزم خلاف حزم بکار برده بقتلش اشاره شد و او را ریز
ریز کردند شاه فرمان داد که بعضی اهالی قلمرو را که در معابر عساکر رومیه واقع میشوند کوچ داده باطراف دیگر منزل دهند و سرعسکر بعد از محاربه
حرکت کرده بدرگزین آمده دو روز توقف کرد و شاه صفی با لشکر ایران از جای جنبش نمود سرعسکر را همه کرده از درگزین راه بغداد گرفته
بمحاصره پرداخت جنود نامعدود رومیه اطراف قلعه بغداد را احاطه نمود قلعه‌گیان بحکم حاکم بغداد صفی قلیخان بضرب بادلیج و توپ و
تفنگ بتلاش کوره جنگ پرداخته سطح بروج معدن تنین و مار شد و جو هوا مخزن دخان و نار آسمان پر شهاب ثاقب گردید
و زمین پر برق خاطف اجزای اجسام تلاشی یافت و اعضای ابدان تفرق پذیرفت گفتی بر اطراف حصار تهنیت سلطنت شهریار
نوچراغان برافروخته اند و از اکناف قلعه آتشبازی بنیاد نهاده اند شورش رومیه و یورش حصار مایه آن گردید که دوازده هزار
نفر از پاشایان معروف و عساکر رومیه هدف گلوله تنین‌های رویین و مهره مارهای آتشین گردیدند اعاظم و پاشایان و ینکچریان خود را
در چار موجه دریای فنا دیدند و حرکت موکب ظفر کوکب پادشاه قزلباشیه را بسوی بغداد شنیدند توقف خود را بهیچوجه صلاح ندانسته
قصد فرار نمودند خسرو پاشای سرعسکر برفتن رضا نمیداد تمام عساکر از اکابر و اصاغر بر سر او هجوم آورده و خیمه و قباب سرعسکر را بر سر او
چون خیمه حباب خراب کردند خسرو پاشا ناچار روی بوادی هزیمت و فرار نهاده جسر را بعد از عبور بحکم آن جسر سوزانیدند و برنشستند
و چون پاشا قلعه شهرزور را معمور و جمعی را بودن در آن قلعه مجبور کرده بود بحکم شاه صفی سپاهی جرار بدانسوی رفته بقهر و زور قلعه شهر
زور را مفتوح کردند در بیست و هفتم جمادی الاول موکب پادشاهی حرم و دلگشا د لظاهر بغداد در رسید صفی قلیخان بیگلربیگی که باسم و را
غلام ارادت ارتسام شاه صفی بود با امرای قلعه بشرف شرفیاب حضور عالی شد و بتوجهات خاص اختصاص یافت و معروض داشت که
قلعه حله را خسرو پاشا متصرف شده و دوازده هزار ینکچری و غیرهم باستعداد سامان قلعه داری در آنجا گذاشته بحکم شاه کاوس گاه
رستم بیک یساول با جماعتی از تهمتان برزو برز گرازه گرز مامور بمحاصره و مفاتحه حصار حله شدند بالاخره مستحفظان و کوتوالان حله
کمان مشاورت را چله کردند و فکرها را چون خدنگ راست راندند و تیر تدبیر ایشان بهدف مراد نیامد بجز این چاره ندانستند که چون
کمان پشت بدشمن داده روی بمعسکر خود نهاده بخسرو پاشا ملحق شوند لهذا تیروار بهوای فرار پر برآورده برباد سبقت گرفته بگریختند
غازیان قزلباش بی مزاحمت کاوش و چالش و تلاش داخل حله شدند و سواری از متعاقب رومیه فرستادند سواران قزلباش صنع الله
بیک که فی الواقع صنع لطیف خدا بود و علی پاشای کسکن بیست شقه علم و بیست دست نقاره خانه با عمله آن غنیمت گرفته مراجعه نمودند
و در شهر حله محافظان و محارسان مستعد تعیین کرده باردوی پادشاه صفوی نژاد رجعت گزین شدند و شاه از فتح حله سرور بزم
خانرا بخلاع شایسته مخلع و متوج و او را بلقب خانی و منصب جهان پهلوانی یعنی سپهسالاری مفتخر فرمود و بحکم پادشاه جوان مجلس
عیش و سرور آراسته شد و گرفتاران رومیه را بحضور آوردند از جمله علی پاشای کسکن و ذوالفقار پاشا بود و صنع الله بیک همشیره زاده
خلیل پاشا که بحسن منظر انگشت نما بود و همه اهل حضور از دیدار او شیفته صنع خدا شدند و بالاتفاق عرضه داشتند که بیت زنجیر بگردنش روا
نیست این صید حرم گریزپا نیست لهذا او را و همراهان او را از قید و زنجیر رها و بحکم شاه کرنشین بساط مجلس غلمان شمار گردیدند و باطلاق
بسیاری از گرفتاران حکم شد و آن روز بعشرت گذشت و فتحنامها بممالک محروسه روان شد و فتنهای اطراف بجواب عدم
شدند و شاه بزیارات رفته مراجعه کرد و در این ذهاب و ایاب خسرو پاشا قریب بسی هزار سپاه او ضایع و تلف و قتیل و اسیر شدند و گرد
از کار فرو بسته او نگشود للمؤلفه بران بود تا قصد ایران کند همه این بر و بوم ویران کند گریزان شد از خنجر شاه نو چو صرعی که
او بنگرد ماه نو مع القصه از اطراف ممالک نیز اخبار مسرت آثار رسید از جمله آنکه بعد از قضیه هایله شاه مغفور در حدود آذربایجان نیز
طوایف اکراد سرکشی و دست اندازی بنیاد نهاده بودند طهماسبقلی خان ولد امیرگونه خان قاجار که بجای پدر بیگلربیگی چخور سعد بود
لشکر بر سر دیار بکر کشیده و اطراف خلاط و تا دلهواز را بغارت رسیده منصور و مظفر بایروان مراجعت کرد و دیگر خبر قتل سیمون خان
گرجی است چون مورا و بهمراهی خسرو پاشا بجانب دیاربکر آمد بخلاف رای پاشا اثاثه و بنه گرانبهای خود را بگرجستان روانه نمود

که سبکبار بوده آماده فرار باشد پاشا خبر یافته بنه او را باز گردانیده او برآشفته زیاده سری نمود غلامان پاشا او را بکشتند و اموال او را متصرف شدند و بعد از چندی سهراب خان گرجی از میرزادگان قراقلقان در کارتیل لوای حکومت برافراخته و سمیونخان را میرزبانی کرده در بزم شراب باده هلاک بوی پیمود بضرب تیغ او را بکشت و تجدید طهمورث خان حاکم کارتیل کردند و سید برکه خان نامی از جانب سلطان خرم پادشاه هندوستان بتعزیت و تهنیت بایران آمد و شیرخان افغان با علی مردان خان ولد گنجعلی خان زنگنه حاکم قندهار مخالفت کرده و محاربه نمود شیرخان حاکم فوشنج منهزم بحصار چهچه گریخت راه نیافته بمولتان شد ولی علیمردان خان در آن معرکه زخمدار گردید و بهبود یافت و دیگر باره علیمردان خان با ده هزار سوار بر سر شیرخان رفته افاغنه بسیار بقتل رسیدند میان هزارجات بلخ فرار کرده قندهار و معابر از غبار تطاول و چپاول آن غدار صافی شد و مجهولی را که شیرخان و افاغنه بندی میرزا پسر سلطان خرم نام کرده بودند بدست افتاده روانه خدمت شاه صفی کردند و در طبرک محبوس شد تا تحقیق احوالش شده باشد و در نوروز فیروز سال فیروزی ایل یکهزار و چهل و یک شاه صفی در عتبات عالیات عرش درجات حضرت خامس آل عبا سید الشهدا حسین بن علی علیه السلام بزیارات ائمه انام مستعد بود و بعد از نذورات و زیارات و اکرام و انعام و اطعام ارباب حاجات معاودت ببغداد کرده و صفی قلی نام حاکم بغداد و بیگلربیگی عراق عرب را شیرعلی لقب داد و لوای مراجعت بجانب عراق عجم در اهتزاز آمد و در شهر ذیحجه باصفهان نزول فرمود و چون قریب ده هزار نفر از سپاه رومیه درین محاربات گرفتار و اسیر طایفه قزلباش شده بود و شاه صفی باطلاق آنها حکم فرموده و بدیار روم فرستادند شمس خان قزاقلر حاکم قلعه اخسقه گرجستان که بدست رومیه اسیر شده بود با سلیم خان ذوالقدر شمس الدینلو مرخص کرده روانه ایران نمودند و ابواب دوستی و آشنائی گشودند شاه صفی نیز علی پاشای سکبان اغلی و ذوالفقار پاشا و صنع الله بیک خواهرزاده خلیل پاشای حاکم حله که سزاوار حریر و حله بود خلعت داده با سایر امرا که قریب بسی کس بودند بمرافقت چاوشی که از دولت رومیه آمده بود مرخص فرموده و مقرر شد که ایلچی باسلامبول رود و مجدداً فاتح ابواب مودت و مصادقت شود حالی بیک شاملو که بسیار اول مجلس صحبت خاصه بود روانه شد و در سال یکهزار و چهل و دو هجری بسعایت و بدگوئی بعضی مرخاصه چراغ سلطانی که شمع جلالش با فروغ و در بزم خسروی راست شنو غالب سخنانش دروغ بود شاه صفی دست قهر برافنای چراغ چشم و مشعله وجود اعیان مجلس حضور و بساط خاقان مغفور برگشاد و بباد بی نیازی نور عیون شمعهای نوربخش ارحام خود را فرونشاند تصریح این کنایات آنکه بتهمت داعیه سروری پسران عیسی خان قورچی باشی که دخترزادگان شاه عباس مغفور بوده و همچنین چهار فرزند بیمانند سلطان العلما خلیفة السلطان اعتماد الدوله داماد شاه مغفور و سه پسر میرزا رفیع صدر و یک پسر میرزا رضی صدر سابق و دو پسر میرزا محسن متولی باشی مشهد مقدس عمه زادهای خود را غالباً مکفوف و مکحول و پسران قورچی باشی را خاصه مقهور و مقتول کرد و عمه خود را که از بدو سلطنت بانوی حرمسرای عظمت بود از حرم بخارج فرستاد و با امرای بزرگ دل بد کرد و جمعی را معزول و برخی را مقتول نمود

در صفت تعمیر بقعه نجف اشرف و آوردن آب فرات بدریای نجف بسعی شاه صفی صفوی

هم درین سال فرمان لازم الاذعان صادر شد که در تجدید عمارت قبه سپهر رتبه و مرقد عرش مرصد حضرت سلطان الاولیا و الاوصیا شاهنشاه مسند امامت و ولایت و هادی طریق سعادت و هدایت کوهر درج شرافت و اختصاص و اختر برج خلافت و اختصاص اسد الله الغالب علی بن ابیطالب علیه رب السلام و القواضب المقانب و الخمس و البیض و البیض القواطع و الغطارقة الخمس و سجامحات الشامسات و فوقها الصید الشمس سلام الله علیه و علی ابنائه اجمعین که بمرور دهور و تعاقب اعوام و شهور شکستگی حاصل کرده و فسحت و سعت آن حرم بهشت توام بکوشند و میرزا تقی مازندرانی وزیر سعادت تصدی باین خدمت والا دریافته معماران و مهندسان مجسطی دان اقلیدس خوان بنجف اشرف برده مدت سه سال درین کارهای خیر که خیرکارهای عالم و عالمیان است اهتمام نمود و کان سنگی در کمال خوش آب و رنگی در همان حوالی بدست آورده و در آن بناها بکار برده و نهر عمیق و عریض از حوالی حله فرو برده و از قرب مسجد کوفه و آثار عمارت خورنق نعمانی گذرانیده و آب را بدریای نجف رسانیده و بجهة جمع آمدن آب دریاچه در میان دریا بنا نهاده قرار چنان شد که در دیگر سال بوقت کار آب را نقب و کاریزازان بدرون حصار نجف اشرف روان و از آنجا بچرخه و دولاب برروی زمین جاری سازند که آب برروی افتاده چون روان پاکان بجبهه ارادت و نیاز بآستان ملایک مطاف علی اعلی روان کرده و خدام آن مرقد با احترام را سقایت کنند و بنا بر بعضی ناتمامیهای آن عمارت خورشید رواق جبرئیل وشاق این امور بسالی

دیگر توقف یافت و چنانکه مکنون خاطر بود در سالی دیگر آن آب بدریای نجف جاری و ساری شد و شعرای آن عهد در تاریخ جریان آب فرات معروض داشتند قطعه شاه اقبال قرین خسرو دین شاه صفی آنکه خاک قدمش زیور افسر آمد یافت توفیق که آرد بنجف آب فرات وان بشارت بشه از حیدر صفدر آمد ساکنان نجف از تشنگی آزاد شدند رحمت حق همه را شامل و یاور آمد سال تاریخ چو پرسیدم از ایشان گفتند آب از مدد ساقی کوثر آمد و درین سال جمعی از گمنامان طوایف روسیه که خود را قزاق بحر نام نهاده بودند در سواحل بحر خزر پیوسته مترصد شکستن زورق تجار و غارت سرمایه آن بودند قریب ششصد نفر از آنان در زورقها نشسته بر روی بحر موج آسا هویدا شدند و از حسن اتفاقات ریاح عواصف ایشان را ببادکوبه و شیروان انداخته شیروانیان که پیوسته از رفتار آن طایفه رنجه خاطر بودند همگی را گنج بادآور شمرده بر سر ایشان تاخته خاکستر وجود شان را بباد فنا دادند هم درین سال شاهزادگان صفوی نژاد مکفوف البصر معدوم الاثر که از غایت تنگدلی الموت گویان در الموت بسر میبردند باشارت قهرمان ایران مقهور پنجه عقاب فنا شدند اول سلطان محمد میرزا دوم امامقلی میرزا سیم نجفقلی میرزا ولد امامقلی میرزا چهارم سلطان سلیمانخان ولد شاهزاده شهید صفی میرزا و چهار تن از دخترزادگان شاهان صفوی نژاد نیز مکفوف البصر شدند و چراغ خان قورچی باشی که در خون بیگناهان ساعی بود بمفاد کما تدین تدان بحکم شاه صفی مقتول گردید و منصب او بامیرخان ذوالقدر مفوض شد و یوسف آقای یوزباشی نیز مقتول گردید و منوبان وی از منصب و حکومت معزول شدند و چون از جانب خراسان اخبار دست اندازی اوزبکیه ماوراء النهر بمارو چاق و مرو گوشزد امنای دولت شد بحکم پادشاهی خلف بیک بسرداری خراسان مامور و با سپاهی جرار چون گذار برق کردار روانه شد و چون بمشهد مقدس رسید شنید که عاشورخان چکنی حاکم مرو محکوم مرگ گردیده بشاه عرضه داشت و چون اکثر و اغلب لشکریان مرو شاهیجان از ایل جلیل قاجار و طایفه و همراهان مهرابخان بیگلربیگی سابق آن دیار بود پادشاه خدمت شناس مرتضی قلیخان فرزند مهرابخان قاجار را بحکومت مرو شاهیجان بسرعت روانه نمود و چون قبل از وصول او پانزده هزار اوزبک بحکم امامقلی خان حاکم ترکستان بمرو آمده قلعه مرو را تصرف کرده بودند مرتضی قلیخان در ارض اقدس مانده معروض داشت و از طرف بلخ نیز عبدالعزیز سلطان ولد نذر محمد خان والی آنجا با بیست هزار سوار باتفاق یلنکتوش بهادر بر سر مارو چاق ریختند رستم بیک سپهسالار بامر شاه صفی با سپاه بسیار روانه خراسان شد و شاه نیز از دنبال وی بقصد زیارت امام همام والا مقام علی بن موسی الرضا ع گرد و رستم محمد خان ولد ولیمحمدخان اوزبک که از شاهزادگان ترکستان بود و بالتماس حاکم ترکستان شاه مغفور او را از خراسان بدر کرده آورده بجهت چنین روزی ذخیره داشت شاه صفی پروانه خراسان و الکای سابقه حاکم و سه هزار تومان مدد خرج بوی داده او را روی براه نهاده احمد سلطان چکنی که مقصر بود و تعهد خدمتهای بزرگ نمود و بهمراه سردار بخراسان آمده میخواست که بواسطه خدمتی مورد عفو و التفات شاهانه شود باصرار از سردار رخصت گرفته بلدی برداشته از راه غیر متعارف چون برق یلغار کرده بیک شبی خود را بقلعه مرو رسانیده و متهورانه از میان چندین هزار اوزبک کماندار که بمحاصره مرو مشغول بودند گذشته خود را بپای حصار رسانیده در کنار خندق بقلعگیان آشنائی داده دروازه بگشادند و او و همراهان او را بدرون راه دادند و چون خبر این کار غریب بمشهد رسید مرتضی قلیخان قاجار حاکم نیز بیک تن مرو افتاده قاصدی فرستاده و خود از دنبال براه افتاده اما دلیل وی عمدا سهو کرده و راه از راه متعارف مرو برده چون اوزبکیه قاصد او را گرفته بودند و از روش وی خبردار شدند بطلب وی آمدند و در راه بدو بازخوردند در دست هزار و پانصد سوار اوزبک گرفتار شده او را نیز بخدمت کلان امامقلی خان بردند

در ذکر خلاصی مرتضی قلیخان قاجار حاکم مرو از بخارا و مراجعت بمرو شاهیجان و سایر سوانح و وقایع خراسان

چون مرتضی قلیخان قاجار را بمجلس امامقلی خان پادشاه ترکستان بردند از مقدم او اظهار وجد و استبشار تمام نمود و او را برادرانه در بر آورد و بنظر توقیر و احترام در وی نگریست و باسترضای خاطر وی برآمد زیرا که مادر وی از بنات مکرمات سادات عالیه درجات ارض اقدس بود و در فترت خراسان بنکاح تیکم خان پدر امامقلی خان در آمده بود و پس از قتل تیکم خان و فتح خراسان باشاره خاقان مغفور شاه عباس مهرابخان قاجار او را بحباله نکاح خود در آورده بود و مرتضی قلیخان برادر امی امامقلی خان محسوب میشد و مقارن این حال خبر ورود سپهسالار و اراده آمدن شاه قزلباش بدان دیار بسمع خان رسیده نگهداشتن او را صلاح ندیده در کمال تمکین و وقار

او را محرم

او را بمرو روانه کرد و اوزبکیه را از محاصره منع فرموده مرتضی قلیخان در کمال جلال بمرو آمد و اوزبکیه بحکم خان ترکستان دست از مرو باز داشته
بماوراءالنهر بازگشتند و از کرده باروحاق نیز بترکستان مراجعت کردند دیگرباره مملکت خراسان از آشوب و شور آن طایفه پرداخته شد و چون در زمان
گرفتاری مرتضی قلیخان از جانب شاه صفی حاکمی دیگر بمرو آمده بود مرتضی قلیخان او را تمکین کرده بمشهد آمد و شاه پس از اطلاع دیگرباره حکومت
مرو را بمرتضی قلیخان واگذاشت و مقارن وصول وی اسیران مرو را امامقلیخان مرخص و بمرو فرستاد و درین سال از راه دریای عمان
جوانی بفارس آمد و دعوی کرد که از شاهزادگان هندم امامقلیخان او را حسب الامر روانه اصفهان کرد و بحکم شاه صفی در نهایت تعظیم و
تکریم و استقبال او را وارد کردند و در خدمتش مذکور میفرمود که من داوربخش فرزند سلطان خسرو و مکحولم که بعد از واقعه جدم سلطان سلیم جهانگیر
فرار کرده‌ام و خود را سلطان بلاغی خوانده‌ام شاه فرمود که بنزد برادرش بندی میرزا برده براحت و عزت معیشت کنند تا حقیقت معلوم
شود که کیست و چیست و از شاهزادگان هندوستان میرزا بایسنقر بن میرزا دانیال بن جلال الدین اکبرشاه بایران آمده و آثار سفاهت
و بلاهت از اقوال و افعال وی به ثبوت همی پیوست لهذا کارش رونقی نیافت و شاه بدو اعتنائی نفرموده بسوی صوبه جات دکن
شتافت **رنجش قاجاریه از داودخان برادر امامقلیخان حاکم فارس و مراجعت از حضور شاه صفی**
و غدر او با قاجاریه قراباغ و گنجه چون در ایام فتنه هوراو کرجی محمد قلیخان زیاد اغلی قاجار ولد محمدخان قاجار که بایالت
آن دیار و ریش سفیدی طایفه قاجار مخصوص بود بواسطه تقصیر در خدمت معزول شد و آن دیار بداودخان ولد الله‌وردی خان
امیرالامرای فارس تفویض یافت و طوایف قاجار که در آنجا بودند اطاعت زیاد اغلی را مینمودند ناچار بامتثال امر شهریار
محکوم داودخان شدند و بتوسط داودخان طهمورث خان کرجی معفو گردید و دیگرباره بحکومت کاخت رسید فیمابین ایشان مودتی
بود و طهمورث خالی از نفاقی نبود و در عهد شاه صفی ترقی زیاد نمود و دولتخواهان دربار شاهی دختر او را بجهة خدمت حرم پادشاه
خواستند و او بدفع الوقت گذرانید و با داودخان غالبا در شکارگاهها ملاقاتی و مقالاتی و تجدید عهد مودتی مینمودند داودخان در
سال آمدن خسرو پاشا بحضور شاه آمده شرفیاب گردید در آن ایام غازیان قاجار که خدمتگذاران جلادت شعار آن دولت بودند روزی
در هنگام رکوب پادشاهی ازدحام کرده از سوء سلوک داود شکایتی عرضه داشتند و شاه از زیاده سریهای داود و تحکمات
بی دیانه وی بر قاجاریه قراباغ و ایروان برنجید شبی در مجلس حضور با داودخان سخنان عتاب آمیز درشت درین باب ادا کرد داود بغرور
جوانی و اطمینان بر خدمتگذاری پدر خود چندان وقعی بر کلام شاه ننهاد و اظهار انابت و تقصیری نکرده و ندانست که فرزانگان
گفته‌اند بیت اگرچه گنه نیست پیش شاه   چنان باش پیشش که مرد گناه   مع القصه شاه داود را باهانت از مجلس براند و دیگر نخواند
و در توی سرکان که امامقلیخان حاکم فارس رخصت مراجعت یافته بجانب شیراز شد معلوم افتاد که داود نیز بی استیذان شاه بقراباغ
رفت و شاه حمل بر جوانی و نادانی او کرده اغماض فرمود اما وی بعد از وصول بقراباغ خبر قتل بعضی از امرا شنید و مضمون الخائن
خائف بترسید و وجود مسعود طوایف قاجاریه قراباغ را خار گلزار شوکت خود و مانع استقلال خویش شمرده علانیه و خفیه کمر همت بر اتلاف
قاجاریه بسته با طهمورث کرجی معاهده نموده که این طایفه جلیله را از میان برگیرند **ذکر کشتن کرجیه طایفه قاجاریه قراباغ را**
باشاره داودخان داودخان شاملو اعاظم و رؤسای قاجاریه را بحسب ظاهر با خود محرم و مقرب ساخته غالبا همراه خود بشکار
و سفر میبرد و آن طایفه چنان تصور کرده بودند که چون شاه در باب خدمات سابقه و لاحقه قاجاریه بداودخان سپارش فرموده تلافی
رفتار سابقه خواهد کرد و از کید داود جالوت صفات اطلاعی نداشتند داود را با خود بر سر میل و محبت می پنداشتند تا آوازه شکاری
برلب آب قبری در داد و اکابر قاجاریه را در آن شکار با خود دعوت کرد قاجاریه خود بالطبع مایل بشکار بودند خاصه که امیرالامرا
قراباغ تکلیف همراهی و اظهار خیرخواهی نمود آن بیچارگان ساده دل صادق القول بالاتفاق با وی بشکار رفتند درین بین خبر
آمدن طهمورث خان کرجی بمرافقت شکار با داودخان رسید داود قاجاریه را بهیات مجموعی باستقبال طهمورث فرستاد و مقرر کرد
که چون قرب جوار حاصل شد مرا اطلاع بخشید که من نیز باستقبال والی گرجستان آیم و با یکدیگر بنشاط شکار و انبساط بهار اشتغال جوییم
قاجاریه فریب آن ابلیس تلبیس را خورده بهمگی برفتند در عرض راه بطهمورث رسیدند و اظهار خدمتی کردند وقتی خبردار شدند که سواران کرجیه

با سر نیزه های آخته شکاری وار بر گرد قاجار حلقه کردند آن گروه بی ایمان احدی را ابقا نکردند و امان ندادند قاجاریه چون کار برین منوال دیدند رزم در پیوستند و جمعی بخاک افکندند ولیکن سواران گرجیه بسیار بودند و کسی قاجاریه را امداد نمیکرد مع القصه تمامت آن سواران و بزرگان با نژاد و دلیران فرامرز نهاد را بضرب شمشیرهای بی رحمی هلاک نمودند هر تن از قاجاریه بضرب چندین تن از ارامنه شهید شد بدین نیز اکتفا ننمودند بگرد خانهای قاجاریه و ایل و ادبای و خانه کوچ آنان آمدند کشتند و خستند و گرفتند و بستند و سوختند و بردند از خیمه و خرگاه و عیال و خادم و ناطق و صامت آن طایفه جلیل اثری باقی نماند نقال آن مردود نقل کرده بود که چون حال برینجمله دیدم بداودخان گفتم چه نشسته که گرجیان طایفه قاجاریه را تمام کردند بخندید و گفت تماشای بدی نبود و ازین تماشا پس ازین بسیار خواهی کرد من دانستم که این کار بفرموده اوست و دم درکشیدم و چون شب در رسید فرار کردیم بالجمله بعد ازین خیانت طهمورث خان از القتل و غارت گنجه ترغیب نمود سپاه گرجستان با انبوهی تمام بگنجه آمده و قتل و غارت کردند و خبر اتفاق آن دو ستمکار بدکردار و قتل و غارت گنجه و قاجار در اصفهان بعرض شاه صفی صفوی رسید و از رها کردن و نادم و خاسر گردید موی براندامش مسمار شد و جامه بر چشمش مار گشت

ذکر کشتن شاه صفی امامقلی خان حاکم فارس و اولاد او را بجهت قتل قاجاریه و غارت گنجه

شاه صفی محمد قلیخان ولد محمد خان زیاد اغلی قاجار را دگرباره بامیرالامرائی قراباغ و ایالت آن صفحات مامور و فرمان و خلعت معین نمود و خسرو میرزای برادر بکرات خان نبیره لوارصاب خان ماضی والی گرجستان و موسوم برستمخان و قوللر آقاسی غلامان خاصه بود بحکومت و دارائی ولایت کاخت و کارتیل منشور و نشان داده بمقام استمالت و احکام باسم زنا و لن و تاداذان که اعاظم گرجیه اند صادر شد و رستم بیک سپهسالار را با سپاهی بیشمار مقلای لشکر قیامت اثر نامزد کرده بسرعت تمام بفرستاد و حکم باجتماع عساکر ولایات صادر گردید چون خیانت و طغیان داودخان بیرون و نزدیک واضح گردید و شاه باحضار امامقلی خان حاکم فارس مثال فرستاد او نیز مشوش شده بمعاذیر نادلپذیر متمسک گردید چون شاه اصرار نمود ناچار صفی قلیخان پسر اکبر خود را پیشتر فرستاد خود نیز از دنبال بیامد در هنگامی که خیام نصرت انتظام پادشاهانه در خارج شهر اصفهان بعزم یورش گرجستان کیوان کرا گردیده بود امامقلیخان از فارس در رسیده در رکاب مستطاب بجانب قزوین آمد و بواسطه برودت هوا در آنجا قشلاق گرفت نوشته جات طهمورث خان که بامرای قراباغ و گنجه نوشته بود ارسال داشتند و بنظر شاه رسید که داودخان بطهمورث گفته بود که فرزندی از شاه مغفور در دست امامقلی خان افتاده و عنقریب سلطنت خواهد برداشت و کار تو رونق تمام پیدا خواهد کرد و من در هر حال با تو موافقت خواهم داشت و آن ابله باور کرده بود و این همه مفاسد و خیانت برانگیخته شاه صفی با آن طایفه دل بد کرد و در اندیشه بیهوده در شبی که میدان سعادت آباد قزوین را بنور چراغان چون روز روشن کرده بودند و شاه و امرا بتماشا آمده بودند امامقلی خان بیکلربیکی و امیرالامرای تمام فارس و عربستان با سه پسر او صفی قلیخان و فتحعلیخان و علیقلیخان در مجلس پادشاه بعیش و طرب اشتغال داشتند امامقلی خان زودتر بخوابخانه رفته بود چون پسران وی رفتن خواستند و از مجلس حضور بیرون شدند حسین بیک ناظر بیوتات باشاره شاه بیرون رفته سر هر سه برادر را آورده بحضور شاه نهاده علیقلی بیک میر دیوان و برادر سپهسالار ایران و داود بیک گرجی که هر دو بمصاهرت امامقلی خان اختصاص داشتند با کلبعلی بیک ایشک آقاسی باوردن سر امامقلی خان مامور شدند و سر او را بریده بحضور شاه آوردند اغورلو خان حاجب بار هم در آن شب با رتبه ایالت ولایت کوهگیلویه مشغول و بکشتن اولاد امامقلی خان مامور شده حرکت نمود و کلبعلی بیک بایالت لارستان فارس رفت و چندی تن حاکم بفارس مامور و فارس مجزی شد و پسر و اولاد امامقلی خان مکفوف البصر شدند داودخان نادان و طهمورث دیو طبع ابله چون خبر قتل امامقلی خان حاکم فارس و اولاد او و ماموریت رستمخان قوللر آقاسی گرجی بولایت گرجستان و حکومت محمد قلیخان قاجار وارث خون قاجاریه بیگناه و امیرالامرائی قراباغ و قرب ورود رستم خان سپهسالار با عساکر دریا اذخار و حرکت پادشاه ایران بجانب آنحدود شنیدند تاب ثبات نیاورده بصوب باشی آچوق فرار کردند و داود به روم گریخت محمد قلیخان در گنجه بر مسند ایالت تکیه کرده بقایای قاجاریه را جمع نموده بدلجوئی ایشان پرداخت و اهالی گرجستان برستم خان اطاعت کردند و حسب الامر قلعه آ کوری را تعمیر کرده صفی آباد نام نهاد و سقناقات گرجیان را خراب کرده بسیاری مقصر از گشت و درین سال شاهزاده سلطان محمد میرزا متولد گردید و در قزوین جشنی بزرگ برپا آمد و در سال یکهزار و چهل و سه شوندک سلطان حاکم بحرین بحضور پادشاه بجهت آمده تقصیر

امیر تیمور صاحبقران که در تصانیف زمان در اشرفیات بدست او در افتاده بود پادشاه صفی صفوی رسید در وقتی که عساکر قزلباش بولایت
کاخت و کارتیل و گرجستان مامور بودند طهماسپقلی خان ولد امیر گونه خان قاجار امیر الامرای چخور سعد ایروان نیز بان حدود در رفته بود اکراد
محمودی و کردستان و قارص و دیاربکر با یکدیگر اتفاق کرده تاخت چخور سعد آمده بودند و طهماسپقلی خان قاجار قوینلو وقتی رسید
که امرای اکراد از ارس عبور کرده بتاخت و تاراج مشغول بودند خان معظم الیه با سواران قاجار ایلغار کرده در کنار رود مذکور با امرای مذبور
در رسید در نخستین حمله امرای اکراد که پنجهزار سوار آمده بودند متفرق شدند و خان قاجار معبر آن گروه پرشکوه را گرفته از طرفی آب ارس
و از سوی شمشیر شرزه جای قرار و نه پای ستیز بهاءالدین بیک محمد بیک محمودی زخمدار خود را بکناری کشیدند و علی سلطان و تنگری
ویردی سلطان نیز از ایروان بیرون آمده بدان لشکر منهزم دچار شدند اکثر ایشان را اسیر و آنچه غارت کرده بودند و اسیر گرفته رد نمود
و طهماسپقلی خان قاجار قوینلو بیکلربیکی و امیر الامرای چخور سعد ایروان سر زنده آن گروه را با آستان پادشاه دارا شکوه ارسال داشت
امیر الامرا مورد عاطفت بیکران و امرای اکراد مطلق العنان شدند

رفتن سپهسالار و امرای قاجار بتسخیر قلعهٔ وان و جنگ با پاشایان روم و شکست سپاه رومی

چون امرای اکراد سرحد روم و دیاربکر بیشتر اوقات مایهٔ فساد طرفین
و در حقیقت تسبیح طریق خدمت نمینمودند میرزا دکان بکاری که بخدمت شاه صفی ارادتی داشتند شاه را ترغیب کرده لهذا بحکم
شاه سپهسالار را مامور بفتح قلعه وان گردید و بعد از وصول بطاپشه قلعه را دایره وار در میان گرفتند شاه نیز از قزوین به تبریز رفته
و بنا بر رعایت حزم و منع مدد کلبعلی خان قاجار را و اندا سرکار را با خان احمد خان اردلانی و سپاه قلمرو علیشکر بجانب موصل و جزیره
و عمادیه مامور فرمود و دوازده هزار پیاده و سوار با آنجا رفته و دست جلادت گشوده بسم ستور دست غارت زلزله در آن بوم و بر در انداختند
آبادی نگذاشتند رستم خان گرجی با ده هزار کس از جنود آخسقه و گرجستان بقتل و غارت قراجه اردهان و ازپشا و ارض روم مامور
و مرتضی قلی پاشا بیکلربیکی دیاربکر که از اعاظم پاشایان بود و داعیه وزارت اعظم داشت باندک زمانی از دیاربکر و کفه و عربستان
و اناطولی و قرامان سپاهی جمع نموده بمدد حاکم وان روان شد خلیل پاشا بیکلربیکی ارض روم نیز بدو پیوست و با پنجاه هزار کس حرکت
کردند و شاه صفی بعد از اطلاع مقرر فرمود که طهماسپقلی خان قاجار بیکلربیکی ایروان و آغزیوار خان ایشیک آقاسی باشی با جمعی از
ملازمان رکاب باستعجال و کلبعلی خان افشار حاکم ارومی بمعاونت سپهسالار رفته تا وان رفتند و هشت روز بعد از وصول ایشان
قزلباش رومیه با ازدحام تمام بوان رسیدند و سپاه قزلباشیه از محاصره قلعه دست کشیده در محل اجتماع گردیده
آماده بودند اما چون رومیه زیاده از حد اظهار تجلد و تهور و تشدد و تجبر کردند ایرانیان تاب نیاوردند و سپهسالار بتسویه صفوف پرداخت
و تعبیه لشکر چنانکه باید ساخت نظم رده برکشیدند ایرانیان ببستند خون ریختن را میان سپه یکسره نعره برداشتند سنانها برافراشتند
بغرّ اندرون بانگ پولاد خواست با برّ اندرون آتش و باد خواست میرفتاح تفنگچی آقاسی که عراقی دلیر بود با یکهزار نفر
پیاده خود دیگبار چون ابر ژاله بار بباریدن مهرهای مار سار مبادرت کرد و پانزده هزار تفنگ شمشیرزن بر پنجاه هزار لشکر رومیه هجوم و حمله
بردند گرد و غبار دشت همه مرکب باره سپاه و لوله افکن قلوب ضعیف دلان گردید دیدها تاریک شده روز شب نزدیک دستها مرتعش شد
و تنها مفلوج برخی از رویت هلال شمشیر چون مصروع بسر در آمدندی و گروهی از دیدن کاسه سر چون ممسوس طربزیندی سوفار ناوک
پیکان چندانکه از دو سوی شد آمد کردند مصالحتی در میان و مسالمتی در عیان نیامد آخر الامر صمصام از نیام بر آوردند و عنانها سبک
و رکابها گران کردند جگر خفتانها دریده شد و گلوی مغفرها بریده تن و جوشن و سر و مغفر مخلوط بیکدیگر شدند نظم ز بس خون که بر خاک
پاشیده بود زمین همچو روی خراشیده بود ز بس دانه از خون تن رزم کوش که مصقول پوشن است یا لعل پوش ز غریو و کوبت دهل
در طاس پیروزه رنگ طنین در افتاده و از زخم تیغ و تیر در گنبد قمر صدای چکاچاک پیچیده از طلوع تا غروب پیرهای قناعت تنگ
و شمشیرهای هلال شکل در جنبش بود مراکب را رکاب نیرو نماند و دست و بازو را حالت حرکت نه سپاه دو سوی تا شامگاه بار معرکه
باز کشیدند و از خاک و خون بروی نشستند و از خستگی بیخود افتاده تمام کار بر روز دیگر نهادند علی الصباح که از خواب نوشین
بر آمدند اثری از لشکر رومیه پدید نبود و معلوم شد که چون در روز گذشته یکهزار کس از ایشان مقتول و مجروح گشته بپناه قلعه گریخته

سپهسالار و سپاه جرار بفکر محاصره قلعه و تهیه اسباب قلعه‌ستانی افتادند و چون رومیه خبر آمدن عساکر گرجستان و قزلباشیه ایران شنیدند
از وان نیز بیرون آمده پریشان و متفرق شدند سپهسالار بمحاصره و تسخیر قلعه قتور که متعلق باکراد محمودی بود اقدام نمود و یکصد و پنجاه
خانوار ساکنین آن قلعه را کوچانیده و بواسطه وصول فصول زمستان و اشتداد برودت بمراتب شتی از حدود دیار بکر و اخلاط مراجعت
کرده بحضور شهریار آمدند و درین سفر بجهت آنکه سپهسالار حسین بیک یوزباشی قورچیان قاجار را که تقصیری در خدمت کرده بود مقتول کرد
فیمابین او و طهماسبقلی خان قاجار ولد امیرگونه خان امیرالامرای چخور سعد غبار کدورت ارتفاع یافت و هم طهماسبقلی خان قونیلوی
مذکور با ابراهیم پاشا حاکم قارص مصاف داده مظفر و منصور شد و گرفتار را بدرگاه شاه فرستاد و چون قوللر آقاسی بحکومت گرجستان
معین بود سیاوش بیک گرجی غلام خاصه شاه بدان منصب افتخار یافت پیکرخان حاکم اکرمی درین وقت وفات یافت و برادرش ابراهیم خان
بجای او مقرر شد و خلف بیک سردار خراسان با اوزبکیه محاربتی کرده دویست نفر از آنها را اسیر و قلعه شهرک را متصرف شد و اسرا را
بحضور فرستاد و چون عبدالعزیزخان اوزبک چهار هزار کس بتاخت خراسان فرستاده بود شاه عزم یورش خراسان فرمود و از صور
واقعات سال یکهزار و چهل و چهار آن بود که امور دولت عثمانیه اختلالی پیدا کرده و خواندکار ایازه پاشا را کشته و با سلاطین فرنگ مصالحه
کرده و سرداری مامور بدیار بکر آمده لهذا شاه باحضار عساکر فرمان داد و بسهند آمد و ببعضی جهات میرزا ابوطالب خان اعتمادالدوله ولد حاتم بیک
اردوبادی وزیر خاقان مغفور مغضوب شد میرزا تقی وزیر مازندران و گیلان را برتبه وزارت اختصاص داد و درین وقت قورچی باشی
با عبدالعزیزخان ولد ندر محمدخان اوزبک که با سی هزار سوار بتاخت خراسان آمده بود بمرافقت منوچهرخان بیگلربیگی مشهد مقدس
فوجی از هرات محاربه کرده جنود اوزبکیه منهزم و سه هزار کس از لشکر عبدالعزیزخان مقتول گردیدند و روس ایشان را برسر سنان کرده بحضور
علی آوردند و اسباب عبدالعزیزخان بانعام رستم محمدخان بن ولیمحمدخان اوزبک که سالها درین دولت بصداقت حرکت مینمود داده
شد و امیرخان قورچی باشی و منوچهرخان بیگلربیگی ارض اقدس بخلاع آفتاب شعاع مفتخر شدند و سید منصورخان عرب برادر سید محمدخان
حاکم عربستان و حویزه بحضور پادشاه آمده مورد التفات گردید و بحکومت عربستان استقلال یافت و بحویزه شتافت و سلیم خان
شمس الدینلو حاکم گرجستان کاخت درگذشت و بحری خان ماموی بایالت آن ولایت رفت و درین ایام آب دجله بغداد طغیان کرده و
دیوانه‌وار کف برلب آورده بغداد را ویران نمود بیت دجله را امسال رفتاری عجب مستانه بود پای در زنجیر و کف برلب مگر دیوانه بود
لهذا قراق خان بیگلربیگی سابق شیروان بتعمیر و تجدید قلعه بغداد روان شد و حکومت تبریز برستم خان سپهسالار مقرر گشت و مرض طاعون
در قزوین شایع گردید و چون آوازه آمدن خواندکار روم بجانب مرز و بوم ایران شیوع یافت شاه صفی بآذربایجان شتافت اما از
آذربایجان نیز این مرض مسری بسیاری از اهالی ایران مطعون طعن سنان طاعون شدند از پیکان این مرض مبرم عارض عضدای ریشه
میکردید تب محرق و سوزنده‌تر از آتش روی میداد و گرهی که چاره گشایش آن بسر انگشت حذاقت هیچ حکیمی صورت نمی‌بست در کش و بغل
و ران و قفا منعقد میگشت و مرضی را حالتی چون حالت سکرات دست داده دستانه پای بعالم فنا میگذاشتند نعوذ بالله من ذالک و
صاحب تاریخ موسوم بخلد برین نگاشته که در زمان وقوع و شیوع طاعون در آذربایجان و بغداد و عراق عرب خلقی بیشمار رحلت کردند عطای
بغدادی میگفته که در یکروز زیاده از بیست هزار بسته کافور از دکان من بجهة مسافران دیار فنا بردند قس علی هذا للمؤلفه وزان چون
کشت بادی بی‌نیازی رود بر باد یکعالم بیازی وزان در باغ چون باد خزان است کجا او را غم برگ رزان است و از جمله سوانح و حوادث
سال یکهزار و چهل و چهار هجری آنکه رودی که منبع آن کوهستان کلپایگان و مجرای آن صحرای شورستان دارالمؤمنین قم است و از جوار
آستانه مقدسه حضرت معصومه فاطمه سلام الله علیها میگذرد درین سال بخلاف احوال سالهای ماضیه از سیلاب بهاری طغیان کرده
و شهر قم را ویران ساخته و مردم باستانه متبرکه ملتجی گردیده از صباح تا رواح جوعانا و عطشانا در آنجا بسر بردند و تمامت خانها و مکانها
از تصادم و تهاجم آن طوفان سیل العرم زیر و زبر گردید و جماعتی کثیر درین نایبه و حادثه خطیر مانند خس و خاشاک بتواتر این حادثه
خطرناک بدریای فنا و هلاک مستغرق شدند و آب که مایه حیات کل شیء بود سبب ممات جمعی گردید تا خلق بدانند که هیچ چیز
شرط هیچ چیز نیست و در درگه جلال تشخص و تمیزی نیست بیت هرکجا خواهد خدا دوزخ کند اوج را بر مرغ دام و فخ کند ذکر آمدن

سلطان مراد

سلطان مراد خان عثمانی خداوندکار روم مسخر قلعهٔ چخور سعد ایروان و فتح آن قلعهٔ رصانت بنیان و توجه شاه ایران و استرداد ایروان و بعضی سوانح و صواد در این سال خیریت مآل چون سپاه قزلباشیه در ایروان بر سر قلعه وان رفته بودند سلطان مراد خان خداوندکار روم با تمامت پاشایان و ینکیچریان و سپاهیان آن مرز و بوم که تعداد ایشان افزون از عدد رمل و نمل می‌بود بر سر ایروان آمد و محاصره کرد و طهماسبقلی خان قاجار قوینلو ولد امیرگونه خان بقلعه‌داری پرداخت ولیکن چون بدو مدد نرسید و سپهسالار را بد و چنانکه گذشت نقاری بود و نیز بجهة قتل حسین بیک یوزباشی قورچیان قاجار که سمت برادری با او داشت از سپهسالار گرجی رنجیده خاطر بود زیاده از یکهفته در قلعه‌داری اهتمام نورزیده ایروان بتصرف مراد خان خواندکار روم درآمد و در آنجا جمعی از رومیه گذاشته و طهماسبقلی خان را بروم فرستاده خود بطرف آذربایجان تبریز آمد و شاه صفی چون ازین اخبار وحشت آثار اطلاع یافت سپهسالار را با سپاهی جرار بدان طرف مامور کرده پرده‌گیان حرم را بطارمین فرستاده و خود بتهیهٔ سپاه مستعد مقابلهٔ سلطان مراد خان شد و چون خلیل سلطان قرامانلو حاکم اخستا باد که بحمایت و امداد طهماسبقلی خان قاجار مامور بود در فرستادن مدد مسامحه کرده بود بحکم شاهی کلبعلی بیک پسر او سر پدر را بریده بدرگاه فرستاد و حاکمین بایزید و باکو به چون این دو قلعه را خالی کرده برومیه سپردند که سلامت باشند بحکم شاه بهرام قهر پوست هر دو را کنده بجاه افکندند و بدرگاه شاه فرستادند سپاهیان اطراف مانند سیلهای زمین کوب جهان آشوب رسیدند و اطراف اردوی خواندکار را گرفته دست بنهب و قتل و سد معبر گشادند و شاه نیز عزم جنگ سلطانی کرده امرا راضی نگردیدند و خواندکار بعد از دو سه روز توقف در تبریز مراجعت کرده از گریوهٔ سلماس و وان بدیار روم رفته و در آن زمستان شاه به تبریز آمده بر جراحات قلوب مستمندان مرهم الطاف نهاد و دست ببذل وجود گشاد و با حتشاد عساکر و تهیهٔ اسباب قلعه‌گیری پرداخته توپهای بزرگ را طلب فرموده و با ایروان روان شد و با سپاهی بعدد اوراق اشجار و قطرات امطار در پنجشنبه پانزدهم رجب بظاهر ایروان نزول کرد صحرا و دشت از افراختن خیام رنگارنگ و اعلام گوناگون نگارخانهٔ ارژنگ و صحف انگلیون گشت و توپ بالیمز و یولداش را بر جانب حصار ایروان افراختند و رستم خان سپهسالار سپاه را جابجا در چهار جانب شهر پراکنده و معین کرد زمین اطراف قلعه را بجهة سیبه پیش بردن و مورچل زدن بچهل قسمت کردند و هر یک بامیری و قومی سپرده شد و مرتضی قلی بیک توپچی باشی در شهر کهنه بتوپ ریزی پرداخت و توپهای قلعه‌کوب ساخت از اصفهان نیز سه توپ بزرگ بیاوردند در شب بیست و پنجم رمضان رخصت یورش داده شد و چون سلطان مراد خان مرتضی پاشا را با پانزده هزار ینکیچری و توپهای بزرگ و بادلیجهای صف‌شکن در ایروان نهاده بود از طرفین چنان مجاهدتی میرفت که بنیاد زمین و زمان متزلزل می‌شد و در هر لحظه طبقات جهنم در انظار مجسم میکردید هوا سر بطبع نار داشت و خلق در آن آتش سمندر سار بودند بسیاری از طرفین کشته شدند چندین بار یورشها برده شد و عقده از آن کار فروبسته نگشاد و در هر یورشی کاروان در کاروان بسوی شهرستان عدم روان میشدند و در یورشی که در شهر شوال بود مرتضی پاشای قلعه‌دار کشته شد و نار این قلعه و شهر بتصرف قزلباش درآمد و رومیه رخصت انصراف یافتند و بحضور اعلی شتافتند ذوالفقار کیای وکیل الوکلا و شیخی پاشا حاکم قارص و ابراهیم پاشا حاکم قراحصار و مرعش و سوندک پاشا حاکم ادرنه و مومن پاشا صاحب لوای رقه و محمد پاشا حاکم بابیرد و علی پاشای ینکیچری آقاسی و والی بر سار رضوان آقای قوللر آقاسی محمد زمان پاشا و شاهین پاشای میرآخور و قدو پاشای عرب باشی و مصطفی آقای متفرقه آقاسی را بحکم شاه صفی شاه نظر بیک قورچی برداشته باسترآباد برد و بحاکم آن شهر سپرد و سایر عساکر رومیه را با وطان خود رخصت دادند و صدر روم رسانیدند و ایالت ایروان بکلبعلی خان حاکم لار مفوض شد و توپهای گران باصفهان نقل یافت و شاه بجامع ایروان درآمد و شیخ حسن عبدالصمد جبل عاملی برادر شیخ المشایخ شیخ بهاءالدین محمد عاملی طاب ثراه خطبه در نهایت فصاحت و بلاغت خوانده بذکر اسامی حضرات ائمه اثنا عشر سلام الله علیهم اجمعین پایهٔ منبر را بر طبقات گنبد اخضر شرافت افزود و بنام شاه اختتام یافت و موکب فیروزی کوکب باهر وارد بیل آمد و ایلچی پادشاه والاجاه روسیه بمبارکباد و تهنیت این فتوح با یکدست شنقار سیمرغ شکار و پوست جامهٔ سمور بحضور اعلی رسید و خورسند مراجعت کرد چون جان احمد خان اردلانی بدولت رومیه ملتجی و از جانب امنای آن دولت مددی یافته تصرف کردستان شتافته بود علی بالی بیک زنگنه امیرآخورباشی شاه و سیصد نفر تفنگچی بحراست قلعهٔ کردستان مامور شد سیاوش بیک قوللر آقاسی

وشاهویردی خان حاکم لرستان و آقا خان مقدم جوانشیری بمدافعه و مقاتله خان احمد اردلانی رفتند و خان احمد نیز با دوازده هزار
سوار از دربند خان عبور کرده بعد از تسویهٔ صفوف و تصفیهٔ سیوف کوچک احمد پاشا و محمد پاشا بیگلربیگی موصل بقتل آمدند و قوللر آقاسی
شام و سیواس گرفتار و خان احمد با بقیة السیف فرار کرده افتان و خیزان و پویان و گریزان بدر رفتند و اسرا را بحضور شاه فرستادند
و خان احمد در موصل بمرد و امرا مورد التفات شدند و درین ایام کلبعلی بیک قاجار دواتدار بحکومت اردبیل و کنکرکنان و داروغگی مغان
منصوب شد و حسام سلطان خلف ذوالفقار خان قرامانلو حکومت قزل آغاج یافت و ایالت استراباد بقراق خان بیگلربیگی سابق شیروان مفوض شد
و سرخای خان شمخال و الدگرای خان مخلع روانه دیار خود گردید و شاه بکاشان آمد و صفدر خان ایلچی هندوستان بحضور شرفیاب شد و درا
شهر چراغان و عیش و عشرت شگرف برپای کردند و صفدر خان ایلچی و فرستاده کان ابوالغازی خان اورگنجی و ایلچی عادل شاه مورد
التفات شدند و از کاشان باصفهان نزول و ورود شد و چون میرزا تقی مازندرانی اعتمادالدوله شاه صفی را با علیمردان خان والی قندهار
که بستگی با اعتمادالدوله سابقه داشته نقاری بوده و بحکم شاه صفی او را بشرفیابی حضور دعوت کردند علیمردان خان از محاسبهٔ معامله چند ساله
قندهار و طمع مفرط اعتمادالدوله دار المرزی اندیشه کرده از دولت صفویه روی گردان و بپادشاه هند پیوسته قندهار را در سال یکهزار و چهل و
هفت بتصرف گماشتگان پادشاه هند داده خود بهندوستان رفت **آمدن سلطان مراد خان عثمانی بر سر بغداد و تسخیر قلعهٔ بغداد و مصالحه با شاه صفی** سلطان مراد خان عثمانی چون از گرفتاری پاشایان متعدده مذکوره و تصرف ایروان اطلاع یافت تلافی و تدارک
این واقعه با لشکر قیامت حشر بر سر بغداد آمده بمحاصره کوشید و عرصه را بضرب توپ و تفنگ بر قلعه داران تنگ کرده و محمد پاشای وزیر اعظم و
چندتن پاشایان معظم هدف گلولهٔ توپ قلعگیان شدند خواندکار بی آرام و قرار گردید بشدت هرچه تمامتر بتسخیر بغداد عزم جزم کرد صاحب
تاریخ خلدبرین نگاشته که در یکروز چهل و پنجهزار گلوله توپ که هریک بیست و چهار من تبریزی بود بر حصار و برج و باره بغداد فرو ریختند
العهدة علی الراوی بالجمله در عرض چهل روز قلعه را مفتوح کرده و بکتاش خان و سایر امرا را در زنجیر کشیده و بکتاش از غایت غیرت افیون
بسیار خورده بمرد و بغداد بغارت رفت و خلقی عظیم شهید شدند و سر و سامان ضریح مبارک امامین همامین کاظمین بدست عدوان سپاه
رومیه بغارت و نهب رسید و بکمال جسارت و خلاف ادب از سلطان مراد نامراد بد اعتقاد نسبت بمضجع اولاد رسول هاشمی صلعم بعرصه ظهور
رسید که باعث اعدام و افنای او گردید مرضی مهلک بدو عارض شد و باسلامبول بازگشت و مصطفی پاشا را در بغداد گذاشته تا بتأکید
مبانی مصالحه مامور گردید پس از شد آمد سفرا مقرر شد که بغداد با دولت رومیه و ایروان با شاه ایران معین باشد و برین جمله مصالحه کردند
و سلطان مراد در همین سال بمرد و بیست و هشت سال عمر زیاد نکرد و در تمام عمر مست بود و از حالت سکر دمی فراغت نداشت و مستانه در بازارها
گردش میکرد و حکم داده بود که تمام رومیان علانیه اقدام بر شرب مدام کنند و بعد از او برادرش سلطان ابراهیم خان عثمانی بدلخواه
ینکچریان خواندکار روم شد علی ای حال شاه صفی ایالت الکای سنقر و حکومت کلهر را بشاهرخ بیک زنگنه میرآخورباشی پسر اکبر علی بیک
مشهور بعلی بالی بیک مرجوع و شیخعلی بیک برادر کهتر را میرآخور نمود و نوروز هزار و چهل و هشت در قزوین گذشت ایلچی هندوستان
رسیده از جانب پادشاه ذیجاه بند نامه مودت ختامه و بعضی هدایا آورد و از آنجمله صراحی مرصع بزمرد و یاقوت و پیاله مرصع بالماس بود
و در باب قندهار عذرخواهی رفته بود و باظهار یکانگی گذشته شاه بمقتضای وقت بمدارا گذرانید و حسین بیک ناظر بیوتات بحکومت استراباد
مقرر شد و قراخان برادر امیرخان قورچی باشی حکومت بندرعباسی و هرموز یافت و شاه از قزوین بتماشای مازندران رفت و در بلده
اشرف بعیش و شکار و تفرج بیشه و کوهسار پرداخت و در آغاز گرمی هوا باصفهان رفت و ایلچی روم در رسید و پس از چندی ابراهیم خان
ایکرمی دورت قاجار حاکم سابق بردع برسالت روم مامور شد و درین سال در قزوین زلزله روی داد که دوازده هزار نفر در زیر عمارات
هلاک شدند و در سال هزار و پنجاه امامقلی خان پادشاه ترکستان و ماوراءالنهر بواسطه ضعف باصره حکومت و سلطنت را بنذر محمد خان گذاشته
از راه ایران عزم زیارت مکه معظمه نمود و مرتضی قلیخان قاجار حاکم مرو شرح حال او را بشاه عرضه کرد و شاه یکهزار تومان زر نقد و پانصد
تومان قمشه بجهت اخراجات عرض راه او تا بقزوین و اصفهان برای او بخراسان فرستاد و درین سال مهنا خان عرب خزاعی با قبایل و
عشایر خود از روم بایران آمد بحکم شاه در زیدون کوکیلویه ساکن و والی شد در سال یکهزار و پنجاه و دو شاه صفی صفوی در کاشان بیمار شده

در دوازدهم شهر صفر بار سفر بجانب عالم باقی بربسته و عالم فانی را وداع کرد مدت ملک وی سیزده سال و شش ماه بوده است و امرای عظام نعش او را بروضهٔ حضرت معصومه قم برده مدفون ساختند و بتعزیت پرداختند و عمارت فین کاشان از بناهای اوست **ذکر جلوس شاه عباس ثانی بن شاه صفی صفوی بن صفی میرزا بن شاه عباس ماضی بر تخت پادشاهی و سلطانی** شاه عباس بن شاه صفی بعد از رحلت پدر والاگهر در شب جمعه شانزدهم شهر صفر در شهر کاشان جلوس فرموده و در آنوقت نه ساله بود و بشکرانه این موهبت الهی بقایای ممالک محروسه را که پانصد هزار تومان زیاده بود بتخفیف رعایا مقرر فرمود و از کاشان بقزوین رفته بانتظام مهام ملکداری پرداخت و در منع شرب شراب قدغن و تاکید بلیغ کرد و همه چاکران آستان بلکه اغلب اهالی بلاد ایران تارک و تایب شدند و چون علیمردانخان قندهار را بتصرف سعیدخان گماشته پادشاه هندوستان داده بود و خبر فوت شاه صفی بهند رسید پادشاه هندوستان محمد داراشکوه فرزند خود را با خان دوران و سپاهی بیکران بحفظ قندهار و امداد سعیدخان فرستاد شاه عباس عزیمت یورش مشرق کرده برستم خان سپهسالار که در خراسان بود باحتشاد عسکر و اجتماع لشکر فرمان صادر شد و درین ایام امامقلی خان پادشاه سابق ماوراء النهر از خراسان متوجه ایران شد منزل بمنزل در کمال اعزاز بطهران رسید و از طهران حسب الاشاره شاه عباس بقزوین رفت و در روز ورود او تمامت امرا و وزرا او را استقبال کردند و شاه عباس ثانی از فرط مهربانی تا دو فرسنگ راه باستقبال و تقدم جسته مصافحه و معانقه کرده او را وارد قزوین کردند و انواع تکریمات شاهانه با وی بظهور آوردند و چون فیمابین رستم خان والی گرجستان و طهمورث خان گرجی مناقشتی افتاده بود شاه عباس آدم سلطان میرصوفی و جمعی از امرای آذربایجان را بمدد و اعانت رستم خان مامور ساخت و قبل از وصول لشکر رستم خان اعاظم گرجستان غلبه کرد قلاع ایشان را متصرف و طهمورث خان فرار کرده بدر رفت و چون شاه عباس برستم خان سپهسالار حکم کرده بود که در خراسان بماند تا شاه حکمی ثانی کند او مصلحت حال خود را در شرفیابی رکاب شمرده نظام الملک وزیر خود را بخدمت شاه فرستاده و او در عرض راه حامل فرمان پادشاهی را که بخراسان مامور بود بهمراه خود باز گردانیده شاه عباس دانست که سپهسالار رستم خان خود را رستم سیستان و شاه را کیکاوس گمان کرده که بدلخواه خود حرکت خواهد کرد فوراً امثالی بقرچغای خان بیگلربیگی ارض اقدس مشهد مقدس مرقوم و ارسال شد بمحض ورود حکم پادشاهانه قرچغای خان و میرزا علیخان حاکم نشابور تاج سپهسالاری از سر رستم برداشته او را از منصب معزول و مقتول کردند و علیقلی بیک و ذوالفقار بیک و عیسی بیک برادران سپهسالار که هر یک بمناصب جلیله منصوب و صاحب اقتدار بودند بحکم شاه در یکروز مقید محبوس و از زندگانی مایوس شدند و در سال یکهزار و پنجاه و سه فرستاده سلطان ابراهیم خان عثمانی با نامه و هدایا بتعزیت و تهنیت شاه عباس آمد و مورد التفات شاهانه و ضیافتهای امیرانه امرا گردید و کذا ایلچیان روس نیز بشرف خاکبوس رسیدند و زال ارسطا و قرافلقان گرجی که هرگز گردن اطاعت بچنبر دولتی ننهاده بودند و در کار رستم خان والی گرجستان با طهمورث مرافقت داشتند بشفاعت والی گرجستان و توسط او بآستان سپهر پاسبان پادشاهی آمدند و باظهار انابت و شرمساری غبار ملال از آئینهٔ خاطر شاه بهمال زدوده کامیاب مراجعه کردند و چون مردم عربستان از رفتار سید منصور خان شاکی شدند حکومت حویزه بسید برکه خان پسر وی رسید در سال یکهزار و پنجاه و پنج میرزا تقی اعتماد الدوله مقتول و خلیفه سلطان وزیر سابق منصوب شد و قورچی باشی که مایه قتل اعتماد الدوله بود با جمعی بقتل رسید **ذکر آشفتگی کار ندر محمد خان پادشاه ترکستان و آمدن بایران نزد شاه عباس ثانی** چون امامقلی خان بمکه رفت و ندر محمد خان در ترکستان مستقل شد اسفندیار خان ولد عرب سلطان خان حاکم اورگنج از سرای سپنج در گذشت ندر محمد خان فرصت غنیمت شمرده قاسم سلطان نبیره خود را با جمعی از بکیه بخارا بضبط خوارزم فرستاده متصرف شدند و در همه ترکستان او را منازعی و مناقضی نماند و کوس استبداد و غرور مینواخت باقی یوزکه یکی از امرای ازبکیه بود در حدود تاشکنت طبل مخالفت فرو کوفت و ندر محمد خان پسر خود عبد العزیز خان را بدفع او مامور کرد امرا با عبدالعزیز خان ساخته او را انجانی ترکستان برداشتند و با ندر محمد لوای مخالفت برافراشتند لهذا ندر محمد خان از بخارا ببلخ گریخته و بر امرای خود ایمن نبوده تا کار بجائی رسید که از شاه جهان پادشاه هند استمداد و استعانت جست سلطان مرادبخش پسر شاه جهان و علیمردان خان با جمعی از جنود هنود بجانب بلخ آمدند و چون کوتوالان قلاع دانستند که سپاه هندوستان بکمک ندر محمد خان آمده اند اظهار یگانگی و وداد میکردند و استقبال مینمودند و الطایفه مزدور در هر جا که وارد میشدند از خود کوتوال و ساخلو و ضابطه

و مستحفظ گذاشته چون غدر و مکر ایشان بر نذر محمد خان واضح شد فرار بر قرار اختیار کرده بجانب مرو آمد علی قلیخان غلام خاصه شریفه شاه
حاکم مرو شاهیجان شرح حال را بشاه عباس عرضه داشت شاه عباس نذر محمد خان را بتعظیم و تکریم تمام بایران طلب و سیصد هزار تومان نقد بجهة مخارج
عرض راه نذر محمد خان ارسال و انعام رفت و بحکام ارقام صادر شد که در همه راه منازل و خدمتگذاری و تعظیم و تکریم و استقبال کرده پادشاه
ترکستان را بایران برسانند و محمد علی بیک ناظر بمهمانداری روانه شد و نذر محمد خان بنزدیکی اصفهان رسید از دروازه اصفهان تا سه فرسنگی
تفنگچی عراقی دو رویه صف برکشیدند و پای انداز گستریدند و کل اهالی اصفهان استقبال کردند و شهر را آذین بستند و شاه تا دو فرسنگ او را
استقبال کرده مصافحه نمود و چون اسب ازبکی خان لاغر و لاشه و وامانده بود در خارج دروازه یکی از جنیبتهای خاص آهوسیرین مهر ستام
زرین بین پادشاهی را خان ترکستان سوار شده بشهر اندر آمدند و طوی بزرگ و چراغان شگرف برپا کردند ولی خان ترکستان را
از آن چراغان سودی و دردش را بهبودی نه زیرا که نعل دل در آتش داشت و بخیال انتزاع ملک خود شب آسوده نمی خفت لهذا شاه بجمع عساکر فرمان
داد و نذر محمد خان والاشان را با سامان شاهانه بجانب خراسان فرستاد بتمام امرا و حکام مناشیر صادر شد که بمعاونت خان پردازند
و ملک او را از تسلط اوزبکیه و جغتائیه مستخلص سازند بعد از معاودت نذر محمد خان و آوازه آمدن سپاه قزلباش سپاه هندوستان توقف
خود را جایز ندانسته مانند کلاغان و زاغان از حمله شاهینان و عقابان بجانب هندوستان شتابان شدند و نذر محمد خان بمعاونت شاه
ایران دیگرباره بملک و دولت خود وصول یافت و درین سفر زیاده از پنجاه هزار تومان از نقود و اجناس باو بخشیده شد چون شاه جهان
ازین کار باخبر شد سلسله مودت بجنبش در آورده ایلچی و نامه بشاه عباس فرستاد لهذا جان نثار خان و ارسلان بیک که از معتبرین صفو
داران دیار بودند بخدمت شاه رسیدند و نامه و هدیه و پیام رسانیدند بعواطف خطیر پادشاهی مفتخر و مباهی شدند و درین ایام شاه بشکار
جرگه امر فرمود و فرستادگان شاهجهانی نیز با شاه جهان برفتند شش هزار شکاری بشماره اندر آمد بعد از رخصت ایشان اوتار خان غلام
گرجی باتفاق سفرا بهندوستان مامور شد و درین سال بحکم شاه باغ سعادت بر بساتین اصفهان افزوده شد و منصب سپهسالاری
ایران بمرتضی قلیخان قاجار ولد محراب خان حاکم مرو و ارض اقدس مفوض شد و ایالت مشهد بقرچغای خان رسید و گنجعلی بیک جرس ایالت
چخور سعد یافت و عمارت چهل ستون که از غرایب نوادر بناهاست درین سال بحکم شاه بسمال بنا یافت **ذکر حرکت شاه عباس
ثانی بسفر خراسان و زیارت مشهد مقدس و تسخیر قندهار و صادرات آن سال** در آغاز فصل فروردین که برد دشت
و کوه پرنیان گستردند و بر شاخسار اشجار از پرند جامه کردند شاه بعد از انقضای جشن نوروزی سال یکهزار و پنجاه و هشت بقصد
زیارت حضرت امام ابی الحسن علی بن موسی الرضا عزم سفر خراسان فرمود و بعساکر نصرت مظاهر تبلیغ حکم کردند که در چمن بسطام اجتماع
جویند و شاه با دلی آزاده و جبهتی گشاده و عزمی راسخ و قدمی ثابت   بساعتی که تولا کند بدان تقویم   پای ارادت در رکاب سعادت نهاد
روی براه کرد زمین از سنابک مراکب نصرت مواکب چون گردون پر کواکب شد و در هنگام رکوب مرکب سپهر رفتارش بدین
خطاب مخاطب بودی که بیت پر ماه و پرستاره شود هر زمان زمین   زان چار نعل ستاره که در چارماه بست   مع القصه چون چمن
بسطام مضرب خیام نصرت قیام شد فرستاده ابوالغازی خان اوزبک حاکم خوارزم و خیوه با عریضه ارادت شیوه بحضرت آمد شاه او را
باکمال اطمینان و امتنان روانه نمود و یعقوب بیک قورچی خاصه بسفارت خوارزم مامور شد ایلچیان دیگر که در روم و ماوراء النهر در رکاب
بودند رخصت یافتند و سپاه رعد خروش بحر جوش از راه کالپوش بقدمگاه مبارکه آمده و از آنجا بطریق طرق مرحله پیما شدند و شاه بطریق
شاه جنت مکان جد امجد و سمی انجد خویش پیاده بریده در کمال ضراعت و ارادت ره سپار بود تا بسعادت تقبیل عتبه علیه مستسعد گردید
و از جمله امور که خاصه آن شاه مغفور است اخراجات سفر تمام ملتزمین رکاب مستطاب را از زر ده دهی خالص ناب جدید السکه عنایت کرد
و پنج عراده توپ قلعه کوب که در نیشابور بود آوردن فرمود و مرتضی قلیخان قاجار سپهسالار لشکر جرار بمقلای عساکر کامیاب بصوب قندهار
روانه شد و بر اثر جنبش جیش سپهر طیش او قدر سلطان تفنگچی آقاسی و توپچیان کوه توان کوبهای روان از جنبش داد و ندسه روز در
غوریان شاه بنشاط شکار پرداخت   بچارم چو بفروخت گیتی فروز   چو خسرو طارم چارم بر سمند گردون پیکر آهورگ صرصر تک برآمد
و در ساعتی سعد بدار السلطنه هرات وارد شد و محراب خان بیگلربیگی استراباد با جماعتی از امرای بزرگ بمبالغت شیر و جلادت گرگ چرچی

اردوی همایون

اردوی ظفرپناه شده نصرت وا پیشاپیش همی شدند و سپاه از کنار بلده فراه عبور کرده و شاه بعد از نظاره صفوف و افواج سپاه علیقلیخان حاکم لرستان
که خود را عباسی خواندی و اعلام عباسی شعار راندی مخلع نمود و جمعی را بزمینداور و محاصره قلاع مامور و خود با سپاه براه قندهار رکضت فرمود
و محراب خان بفتح ابواب بسته بست شتافت و اسمعیل خان قلعه دار زمین داور و سایر کوتوالان بخدمت آمدند دریاهای لشکر از رود پرشور
و شیر هیرمند با مراکب عبره کردند و چون بلده قندهار قریب بود سپاه شاه بساحه کارزار رسیدند خروش کوس و کرنا و شیپور و شندف
و روئینه خم و کاودم در طاس روئین فلک غلغله درافکند و حوش و طیور رمیدن و پریدن گرفتند و سوام و هوام در رخنهای زمین خزیدن
گفتی آغاز قیام قیامت و اولین ساعت ساعت است کار اسرافیل و عزرائیل رواج گرفت و معده دوزخ شره یافت شاه هم اوکرد راه پیورشر
قندهار فرمان داد و در باغ عباس آباد مکان کرد از توپهای روئین و حدید در برابر ان اسکندر عهد سدی سدید برافراشتند جبال رونده
ساکن شدند و چرخهای گردنده ثابت آمدند خیمهای گوناگون برپای کردند ساحت صحرا شهری آباد گشت و امتعه رنگارنگ در دکاکین
ارباب حرفت چیده شد هر سوی اردو رسته بود و هر فضائی سرائی خیام و طناب چون تار و پود در یکدیگر بافته و تافته تراکم و فود برباد
راه بسته داشت و تهاجم جنود پای صرصر شکسته نوبت هزمان نوبتخانه در هنگام پنجنوبت ولوله و غلغله در شش جهت و هفت سپهر می افکندند
و قلوب قلعه داران چون گوی در طبطاب بجنبیدی و بطپیدی و پیکر محصوران چون لجه سیماب بلرزیدی نظم زره کرد برخواست در
شهر جوشن زکرنا فغان و زتبیره خروش عیان شد سپاهی که بالای و شیب بجنبید و دریا بست از نهیب جهان گفتی از گرز و از تیغ شد
چو دریا زمین گرد چون میغ شد سنانها همی داده در گرد تاب چو آتش زبانه زبانه در آب و چون طرف غربی حصار بکوه لکی محصور بود و طرف
شرقی از راه بکل و لای مشمول لهذا بردن جر و سیبه متعذر و متعسر حکم پادشاهی صدور یافت که از طرفین جنوبی و شمالی نقب و جر و برد
سیبه اقدام نمایند امرا آن دو طرف را به بیست و هشت قسمت تقسیم نمودند و طرف شمالی که باب بابای ولی از آن سوی مفتوح میگردید و باغ عباس
آباد و منزل شاه عباس متصل بود به بیست و دو حصه تقسیم یافت از آنجمله چهارده بخش بمرتضی قلیخان قورچی باشی و شش قسم بسیاوش خان
قوللر آقاسی و یک قسم بالله ویردی بیک شکارچی آقاسی و قسم آخر بعهده عیسی بیک برادر رستم خان سپهسالار لشکر جرار و بیگلربیگی قلمرو
علیشکر و پیرداق خان برناک امیرالامرای آذربایجان و مهدیقلیخان شاملو ایشیک آقاسی حاکم ری و طهران و کلبعلی خان افشار حاکم ارومی
و ادتار خان حاکم چمشکزک و آقا خان جوانشیر مقدم و پیراعلی خان حاکم نیشابور محول شد و جنود ظفرقرین دست بکندن جر و نقب و
بردن سیبه گشادند و در زیر زمین معبرهای وسیع و پهن ساختند و بنای کار بحصار رسید توپهای روئینه تن تمساح دهن ثعبان بدن قلعه
فکن صف شکن را بنیاد شدند و بر حصار و بروج فرو بستند توپچیان آتشدست آب سرعت بآتشبازی در آمدند صاعقه های آتشین بر آن شهر
دلنشین فرو ریختند فریادهای رزمی و سر غنین سپهر برین برآمد و سپاه قزلباش چون دریا موج و جنبش در آمدند چون محصوران حصار از اهل
اسلام بودند شاه را بر ایشان ترحم آمد پیغامی بدانها فرستاد و اتمام حجتی فرمود امرای شاه جهانی و قلعه داران هندوستانی از در استیمان
در آمدند و حیات خود را فوز عظیمی شمردند مشروط بر آنکه سپاه قزلباش بعد از تصرف حصار و قلعه دست تطاول بر ایشان نگشایند و بجانب
هندوستان روانه نمایند شاه رحمت پناه از صحن توپ و تفنگ را منع فرمود و مقارن اینحال سرداران و قلعه گیان زمینداور و بست را
بعد از فتح قلاع باردوی اعلی آوردند و بردل خان کوتوال بست را دست بسته از حضور گذرانیده و سرهای کشتگان که بر رماح بود در اردو
بگردانیدند شادی بیک خان اوزبک با هزار نفر از متعلقین خود از دروازه قندهار بیرون آمده بساط بوسی آستان اعلی را دریافت نمود و بر اثر
او دیگران فوج فوج همی آمدند دولت خان قلعه دار و حاکم قندهار نیز با کسان و اموال و اثقال خود در نهم صفر از شهر بدر آمده باردو پیوست و
آسوده دل در منزل نشست بزمی شاهانه در باغ حسن آباد برپا کردند که دیده سپهر فلک ندیده بود عودسوزهای زرین و مجمرهای مکلل بجواهر
ثمین و مطربان بهکیاطبع باربد آیین نوای سور و سرور بگوش ناهید رسانیدند بخور مشک اذفر و بخار عود و عنبر مشام ساکنان مجالس چرخ
خضرا معنبر و معطر داشت ارکان دولت و اعیان حشمت شاهی همه چون ستاره بگرد قمر جابجا ستادند از در باغ تا دروازه قندهار که فرسنگی
تمام بود جیش قیامت علامت عنان مراکب در دست مکمل و مسلح از دو سوی خیابان صف کشیدند تفنگچیان پیاده صفا صف گوشاگوش
و دوشادوش تفنگها بر کف چون صورت بیجان در کمال نظام و اهتمی تمام آرام گرفتند آنگاه دولتخانه و شادی خان و کاکرخان روی خان

و میرزا ابوالحسن بخشی و سایر راجها و امرای هندوستان را بحضور آوردند و محراب خان نیز گرفتاران حصار بست را که پردل خان و رفقای او بودند مقید و مغلول با بخت منحوس و علم منکوس و نقاره خانه وی که پیلهای منکلوسی بار بود با سرهای بریده از نظر شاه گذرانیدند و شاه بالکلیه توجه فرموده با احمال و اثقال همه را مرخص و عیسی بیک را همراه کرده که بسرحد هندوستان برساند و دو زنجیر پیل شاه را دلاور که دولتخان پیشکش کرده بود بتصرف پیلبانان شاه عباس درآمد و زیاده از اموال ایشان حدی تصرف نکرده بسلامت و خرمی بدیار خود بازگشتند و شادی خان بخاطر خواه خویش استدعای توقف و خدمتگذاری بی تکلف کرد و مقبول افتاد و شاه بملاحظه دوستی ایام سابقه که ابا عن جد فیمابین سلسله ولایت نشان صفویه و سلاطین بابریه هندوستان قایم بود نامه بشاه جهان نگاشته ارسال داشته و حکومت قندهار به الحاج آب خان تفویض فرمود و بست را بدوستعلی خان زنگنه داد و بتماشای شهر درون قلعه و ارگ رفته خطبا خطبه بنام نامی ائمه عظام اثناعشر سلام الله علیهم اجمعین خواندند و نثارها افشاندند و شعرای رکاب مدایح گفته و از جمله این مصراع تاریخ فتح آنجا است   آمد کلید مملکت هند قندهار

و درین وقت وفات محمدقلی بیک ازبک خوارزمی پسرزاده حاجیم خان که با جمعی ترکمانان در حدود استراباد فتنه و فسادی انگیخت بقتل رسید و لاهیجان گیلان در ایام فتح قندهار رسید مجمر عین الکمال گشته بر حسب اتفاق بسوخت و دیگرباره صورت تعمیر و آبادانی گرفت و شاه جشن نوروزی سال فرخنده فال یکهزار و پنجاه و نه را گذرانیده از قندهار بهرات توجه فرمود

بیان آمدن محمد اورنگ زیب پسر شاه جهان پادشاه هندوستانی با سپاه هند و افغان بتسخیر قندهار و بهزیمت شدن از قزلباش

چون اخبار فتح قندهار بسمع شاه جهان پادشاه هندوستان رسید باغوا و اغوای شاه حسین سلطان ابدالی که از قندهار بهندوستان فرار کرده بود محمد اورنگ زیب رشید اولاد خود را با سعدالله خان وزیر و بهادرخان سپهسالار و رستم خان دکنی و قلیچ خان و راجهای معتبر و سپاهی بیکران و پیلهای جنگی و توپهای گران بصوب قندهار روانه کرد و خود نیز با محمد داراشکوه ولیعهد دولت و فرزند عزیز بکابل آمده و امرای هند بمحاصره قندهار مشغول شدند قلیچ خان و خنجرخان و قباد خان و الله قلی خان متحصن حصار بست گشتند و سپاه قزلباش و امرای بزرگ دسته دسته بحمایت محراب خان و معاونت او روانه شدند در وقتی که قلیچ خان سه هزار نفر بتاخت گرشک و زمینداور فرستاده بود حاجی منوچهر بیک با قلیلی از سواران رسیده آغاز محاربه با آن سه هزار کس و امرای ایشان نمودند نجف قلی بیک امیرآخور نیز با پانصد سوار رسیده قلیچ خان ناچار شمشیر و خنجر جلادت را در قراب غلاف بلادت نهفته فرار کرده باردوی بزرگ قندهار رفت و رستم خان دکنی سپهسالار و سپاه بسیار جنود قزلباشیه را استقبال کرده بناگاه کوکبه قول بزرگ لشکر ایران با علمهای افراخته و کوسهای نواخته و هشتاد هزار سوار ساخته در رسید امرای هند که بر مجوبی تقدم کرده بودند پانزده هزار کس زیاده نبودند ناچار از اضطرار کروفری کرده روی باز پس نهادند چون هنگام غروب قریب بود و سپاه قزلباش از راه دور آمده خستگی داشتند جنگ را بروز دیگر معلق گذاشتند شب هنگام قلیچ خان و خنجرخان و دو امیر دیگر با پانزده هزار کس فرار کرده باردوی اورنگ زیب رفته از کثرت و ابهت و شوکت سپاه قزلباش بیان کردند کار محاصره قندهار را ناتمام گذاشته بالتمام کوچ داده روی بکابل نهادند علی الصباح لشکر قزلباش بعزم پرخاش بجانب حصار قندهار آمده معلوم شد که شب هنگام زاغان شب فام باوطان و آشیان خود بال استعجال گشاده‌اند حقیقت حال را بشاه بیهمال معروض داشته بحکم شاه عباس لوای مراجعه برافراشتند و شاه بارض اقدس بازگشته و چون محراب خان وفات یافته بود اوتارخان غلام خاصه بیگلربیگی قندهار گردید و در آغاز سال یکهزار و شصت شاه باصفهان بازآمد   آن مهر بمنزل شرف آمد باز   تاریخ مراجعت شاه گردید و مرتضی قلیخان قاجار سپهسالار قورچی باشی گردید و الله‌وردی خان با ایالت استراباد رسید و بخنجری مرصع مخلع شد و درین ایام سیصد هزار تومان از بقایای ابوالجمعی خزینه دار که در نزد مودیان مانده و مطالبه میکردند حکم ببخشش و بذل آن شد و مطالبه ننمودند و نذر محمد خان پادشاه ترکستان درین سال که بقصد ملاقات شاه بایران می‌آمد وفات یافت و بازماندگان خود را بشاه عباس سپرد و شاه بسمیرم و بهمن و ییلاقات فیمابین صفهان و شیراز بشکار رفت و در مراجعه باصفهان متروکات نذر محمد خان که زیاده از صد هزار تومان بود شاه بعبدالعزیز خان فرزندش ارسال فرموده منصب قوللر آقاسی گری سیاوش خان پس از فوت وی باالله‌وردی خان بیگلربیگی استراباد تفویض یافت و در سال یکهزار و شصت و یک دیگرباره اورنگ زیب شاهزاده هندوستان با سپاهی بی پایان بتسخیر قندهار آمد بعد از زحمت بسیار مراجعت بشاه جهان آباد دهلی کرده و در سال یکهزار و شصت و سه شیر بچهای خود را تعلیم

داده در مازندران بشکار گراز میرفت شسنده و هنگام شکار بواسطه رفع زحمت روده و نهار شیر شکار از درخت فیل سوار کرده میکند رانیدند و چون برنمائی طهمورث خان
کرجی که از دولت صفویه روی گردان بود کارکنان دولت روسیه در حدود قوین سو چند قلعه بنا کردند خسرو خان بیگلربیگی شیروان بشاه عرضه
کرد بامرای آذربایجان فرمان صادر شد که بمتابعت خسرو خان بتخریب قلاع روسیه پردازند لهذا خسرو خان و حاکم دربند و سرخای خان شمخال
داغستان و عباسقلی خان ایمی و جماعت داخوری بر سر مستحفظین قلاع جدیده رفته محاربه کرده منصور شدند و قصه بشاه عرضه داشتند و در سال
یکهزار و شصت و چهار هجری دارا شکوه و سپاهی بی پایان با توپهای ثعبان مثال و فیلهای شهلان مثال بتسخیر قندهار آمد و چون مهدیقلی
خان سیاه منصور حاکم بست چنانکه باید درخور این کار نبود و تارخان حاکم قندهار سابقا از او بشاه شکوه نگاشته و شاه اماقلی بیک را
بحکومت بست مامور فرموده بود قبل از رسیدن اماقلی بیک به بست امرای هندوستان با پنجاه هزار کس بتسخیر بست مامور شدند و مهدیقلیخان
سیاه منصور که از جانب دولت قزلباش مایوس بود و خود را معزول میدانست بست را بتصرف امرای هند داد و پای در دایره متابعت
ایشان نهاد امرای هندی پس از تصرف بست بعزم متین و رای درست همت بفتح قندهار و محاصره آن حصار بستند و امرای قزلباش
تدریجا بدفعات رسیدند و رستم خان تاب مقاومت قزلباش نیاورده دروازه بست را سوزانیده بیرون آمده روی باردوی محمد داراشکوه
نهاد و آوازه رسیدن سپهسالار و سپاه قزلباش در اردوی داراشکوه تواتر یافت لاجرم شاهزاده باشکوه دارا حشمت اسکندر از جای
خود کوچیده با تمام عساکر و افیال و توپخانه روی عزیمت بوادی هزیمت نهاد سواران قزلباش از دنبال رفته غنیمتها و اسیرها و دو
زنجیر فیل البرز بر زبر ستون قوایم بوقبیس خراطیم پیت برز البرز و از خرطوم پیچان چو پیچان اژدری ز البرز آونگ گرفته باردو بازگشتند
و چون زمان محاصره قندهار بشش ماه کشیده بود و عسرت و فاقه بدانجا روی کرده داشت بحکم شاه پانزده هزار خروار غله از شیراز و کرمان
و استراباد و ری و شهریار حمل و نقل بقلعه قندهار رو مردم آن دیار از مضیق فاقه و تعسر نجات یافتند و شاه از چمن بسطام که بعزم سفر خراسان
مضرب خیام بود بمازندران رجوع فرمود

ذکر عزیمت شاه عباس ثانی صفوی بولایت مازندران بهشت نشان و عمارت همایون تپه در اشرف البلاد

شاه عباس ثانی صفوی از راه کتل جوزدلق و استراباد سیرکنان باشرف البلاد آمد
روزی چند در عمارت موسوم به بهشت برچهار بالش عیش تکیه کرد و از آنجا بجاربان و باجی کلایه روان شده بعد از شکار عرض راه در کمال
وجد و فرح بفرح آباد نزول کرد و چراغان و آتشبازی سطح بحر خزر را رشک سقف چرخ اخضر کرد و بر پشته که در حوالی باغ اشرف است آن
و بر دریا و صحرا مشرف بحکم همایون عمارت و دریاچه و باغچه پر گلهای رنگارنگ اتمام یافت و آنرا همایون تپه نام نهاد و در این ایام سلطان
العلما خلیفه سلطان وزیر اعظم که بنسبت سیادت از احفاد میر بزرگ بود وفات نمود و محمد بیک ناظر سابق وزارت یافت و مهرعلی خان بجای
خسرو خان بیگلربیگی شیروان که وفات کرده بود تعین شد و شاه از مازندران بقزوین عزم کرد ایلچیان پادشاه روس و غیره در هنگام نهضت
رخصت یافتند و موکب شاهی از فرح آباد و ساری همه راه گوش بر نغمه هزار دستان و ساری بعقبه بارفروش شده که قریب به بندر دریای
خزر است و از سایر بلاد مازندران اشهر و اکبر رفته بساتین و عمارات دلنشین آنجا را تماشا کرده بعلی آباد برگشت و از راه سوادکوه بفیروزکوه و دماوند
آمده و بطهران رسیده و پس از سعادت زیارت حضرت عبدالعظیم حسنی و سید حمزه موسوی بقزوین رفته سان و عرض سپاهی که از قندهار باز
گشته بودند دیده چون اهالی آذربایجان از علیقلیخان سپهسالار شکوه کردند پس از تحقیق سپهسالار معزول و محبوس و برادرش از زندگانی مایوس
آمد و اسدوردی خان قوللر آقاسی و حاکم کوهگیلویه بمنصب سپهسالاری رسیده و فیما بین منوچهر خان پسر حسین خان حاکم لرستان و علیقلیخان
پسر شاهوردی خان که عم و برادرزاده بودند در حکومت لرستان مناقشه رفت و آخر بر منوچهر خان قرار گرفت و شیخعلی خان زنگنه حکومت کرمانشاهان
یافت و چون خاطر پادشاه بصحبت علما و فضلا مایل بود و تقویت شریعت بیضا و طریقت غرا را پیشنهاد همت شاهانه کرده بود حکم نمود که
جناب علامه العلما مولانا خلیل قزوینی کتاب مستطاب علامه کلینی رازی را بلغت فارسی شرح نموده که سالکان مسلک حق جویی را پیرو
آن شرح کافی باشند و همچنین خواهش نمود که جناب افضل الاطیاب جامع جوامع علوم ظاهریه و باطنیه و کشاف معضلات و مشکلات عقلیه
و نقلیه عالم عامل و عارف کامل محقق مجلسی مولانا محمد تقی ساکن اصفهان که اصل ایشان از دارالمرز بوده و بمجلسی شهرت نموده بشرح کتاب
شریف من لا یحضره الفقیه پردازد و مثالی باحضار جناب فضایل مآب مقتدای انام و پیشوای خواص و عوام محقق مدقق کامل و عارف زاهد عالم

عامل مولانا مرتضی المدعو بمحسن الکاشانی نگاشته شد که بحضور آید و بعد از حضور بلوازم امامت جماعة و نماز جمعه مکلف کرد و شاه عباس خود نیز مکرر بجناب
مولانا اقتدا کرده بنماز جماعت پرداخت و شاه عباس بقم رفته پس از زیارت حضرت معصومه مرحومه مقرر کرد که در کنار رودخانه قم محلی معین
کردند بنای ریختن توپهای کوه مثال گذاشتند و توپهای بزرگ سترگ بخشیدند و شاه عباس باصفهان رفته و در یکهزار و شصت و پنج مقرر
کرد که در هر هفته سه روز احدی از رود بحضور اعلی مانع نشوند هر کس از غنی و فقیر و کبیر و صغیر عرضی و سخنی و شکوه و شکایتی و دردی و حکایتی
باشد بنفسه خود بشاه عرضه دارد و چنین معمول بود و مایه عدل کلی گردید و هر کسی از امنای دولت و حکام شکایتی داشت شاه تحقیق کرده رفع ظلم
و انظلام مینمود و بعدل و انصاف میکوشید و درین سال سدی بر رود زنده رود بستن فرمود و بشکار کندمان عزیمت نمود و بیشتر اوقات را
بعیش و طرب و آبادی بلاد و ابنیه عمارات و انتظام مهام ولایات میگذرانید و بقدری که او را فراغت بود در ایام سلطنت کمتر از صفویه روی نمود
و در سال یکهزار و شصت و شش شاه عباس تخت با هزاران فر و زینت جشن نوروز را در باغ موسوم بهزار جریب گذرانید و از آن پس بشکار نهضت
فرمود و بتماشای چشمه آب ملخ رغبت کرد و چون حکایت این آب خالی از غرابتی نیست مجملی نگاشته میشود **ذکر چشمه آب ملخ** بدانکه کوهی آسمان
فرسا و بلند در جوار کوه دنا که از مشاهیر جبال است و در میانه اراضی فارس و عراق ییلاقی از دامان آن بهترین محال واقع شده و مسافت سی ذرع
بدان کوه فلک شکوه اتصال دارد اساس بنای آن کوه بر دو پایه سنگین مشابه پلی بدیع آیین اتفاق افتاده است و رودی عظیم از فرود آن در گذر است
و این چشمه از جنب کوه دنا بیرون شده و بروی پل سنگین میریزد و آب آن چشمه از طرفین پل برود فرود اتصال می یابد و در آن میریزد و بتجربه رسیده
و در کتب تواریخ و غیره مرقوم گردیده که در هر مملکتی آثار ورود جنود نامعدود ملخ ثابت باشد شخصی بدان چشمه رفته آب آن چشمه را در ظرفی کرده
بنیت همان ملک یا مزرعه برداشته مذکور کند که میخواهم سار ملخ خوار بفلان دیار آید و در هیچ منزلی از منازل ظرف آب چشمه مذکور را بر زمین
نگذارد و پیوسته بر سه پایه یا درختان آویخته دارد بعد از وصول با آن ملک و ملخ زار آب را بر آن مزارع و اراضی بپاشد بهمان زودی مرغان سیه فام
که آنرا سار نام در آن محل اجتماع و ازدحام نمایند و دسته دسته با ملخ منازعه کرده همه را شکسته و شکار کنند و بخورند تا تمام شود والله اعلم بالخفایا
و شاه عباس چندی در سر چشمه زنده رود دست بر جام مدام و گوش بر سرود رود داشت و در آغاز فصل خزان و بادمهرگان باصفهان فرمود
و درین سال جمعی الامان چی یعنی دزد و غارتگر قلماق که اکثر ایشان در دشت قبچاق است از راه بیابان باسترآباد آمدند و منوچهر خان بیگلربیگی
استرآباد و خوانین کرایلی و سمنان بدنبال آن طایفه رفته بعد از زحمات جمعی از آنان کشته و برخی را گرفته باسترآباد آوردند و بشاه عرضه کردند
و در سال یکهزار و شصت و هفت ایلچی سلطان روم با ایران آمده رعایت جانب او در مجالس و شکار بسیار شده خوشنود آمد و خرسند رفت و فرستاده
خان قلماق نیز از نواحی قبچاق بر استمالی ترکمانان بحضور شاهنشاه ایران آمده و از آمو گذشته استرآباد عذرخواهی نمود مخلع بازگشت و خان محمد بیک
نیز از جانب شاه بتماشای آن بلاد رفت و چون سلیمان خان حاکم کردستان که پرورده دولت صفویه بود بعد از خان احمد خان استقلالی حاصل کرد
توهمات بخاطر راه داده اراده روم نمود شیخعلی خان زنگنه حاکم کرمانشاهان و کلهر بعرض شاه رسانید و تصدیق بزرگان کردستان نیز مقوی قول
او گردید شاه سلیمان خان را معزول و بمشهد مقدس فرستاده و میر حسام جمشیدی که اظهار ارادت بدولت سلسله صفویه کرده بحکم شاه در ولایت
خراسان آسوده و تن آسا میزیست در هنگام استدعای خان توران در باب استرداد ایلات اوزبکیه بترکستان رسید و نیز مرخص گردید بعد از استرخاص
همیشه مفاسدت جستی و راه مخالفت رفتی تا اینکه بتاخت و تاراج و ماروچاق آمد علیقلیخان حاکم آنجا بروی بتاخت و او را اسیر ساخت و چون ضرر
حسامی دیده بود در پنهان بهلاک متواری شد و از سوانح و صواد این سال یکی این بود که انسان کلدی نام اوزبک که صاحب سهمی بی مسما بود
از جانب عبدالعزیز خان پادشاه ماوراءالنهر و ترکستان بسفارت و رسالت ایران آمده مراجعه میکرد در راه فرستاده ابوالغازی خان والی خوارزم و
کرکانج که ابا عن جد پرورده دولت صفویه بود بحضور اعلی می آورد انسان کلدی او را گرفته با خود همراه کرد که بترکستان برد و ندانست که این عمل خطائی
بزرگست و گرفتن فرستاده و سفیر مخالف قوانین عرب و تاجیک و ترک شاه چون آگاه شد شعلات غضب قیامت لهبش زبانه آسا زبانه کشید و
شراره اش در بنیاد جلالت انسان کلدی احتراق افکند لهذا فرستاده خوارزم را مطلق العنان کرده خود بسلامت جان بدر برد و سفیر ابوالغازی
خان بدرگاه شاه جهان ورود یافت و مطالب خود عرضه کرد و بازگشت یافت **ذکر مخالفت شاهزادگان هندوستان و فرستادن**
مرادبخش ایلچی نزد شاه عباس ثانی شاه جهان دارای ملک آرای هندوستان مریض شد و بسبب اعتیاج مرض فالج را معالج گشت چون

امراض

مرض مزمن بوده معالجه سود نبخشید لاجرم محمد داراشکوه ولیعهدش را بانتظام امور مامور کرد و او پدر رنجور را باکراه در محفه نهاده باکره فرستاد بین العوام والخواص خبر وفات وی شیوع یافت و ملک پراشفته شد و هریک از فرزندان وی بیکدیگر در افتادند و ابواب مخالفت برگشادند سلطان شجاع در بنگاله و اورنگ زیب در دکن و مراد بخش در گجرات اظهار داعیه کردند و مراد بخش چون بمذهب شیعه ولوعی تمام داشت خطبه بنام ائمه دوازده گانه خواندن بفرمود و نامه بپادشاه ایران نگارش نمود استمداد کرد و حکیم کاظم قمی ملقب بمقرب خان را بایران فرستاد و محمد اورنگ زیب او را فریب داد اظهار استکانت و وارستگی از قید سلطنت نمود و آن جوان ساده لوح نیز باور فرموده و شاهزاده شجاع از بنگاله باکره حرکت کرده و پسر خود سلطان را با لشکری انبوه مقلای کرده داراشکوه نیز فرزند خود سلیمان شکوه را بمقابله فرستاد بعد از مقابله و مقاتله نسیم ظفر بر پرچم رایت نصرت آیت سلیمان شکوه وزیده و اهرمنان برمیده قبل از وصول سلیمان شکوه بداراشکوه مراد بخش و اورنگ زیب بر سر داراشکوه آمدند محمد داراشکوه قاسم خان سردار خود را که میر آتش مینامید بمدافعه برادران فرستاد پس از تلاقی فریقین و توالی شور و شین مراد بخش فیروزی یافته و قاسم خان منهزم شده داراشکوه بمقابله آن گروه عزم کرده و با آن مخالفان رزم نموده مظفر شد ولیکن بمضمون شعر زبرین

فزون بود هومان بزور هنر عیب کرد چو برگشت هور

پس از قتل جمعی سرداران چون بر پای پیل او از آسیب زخم بیلپای و توپ صدمه رسید از فیل پیاده شده بر اسب سوار شد سپاهیان از رجال و رکوب و راجل بر کروب و غروب آفتاب نصرت را یافتند و چون خیل سیارگان متفرق و پریشان بهرسوی شتافتند لهذا منصور مقهور و مقهور منصور آمد داراشکوه گریزان بلاهور شد مراد بخش و اورنگ زیب باکره وارد شده خزاین و دفاین او تصرف کردند و اورنگ زیب مراد بخش را فریفته بتداویر و تدابیر و اظهار ملازمت و مصادقت او را بمنزل خود خوانده و بمعاودت متفقین گرفته بقلعه از قلاع حصینه و حصنی از حصون متینه موقوف و محبوس کرد و چون بوساطت مقرب خان استمدادی کرده بود شاه عباس یکهزار تفنگچی فارسی و لاری از راه دریا بمعاونت و معاضدت وی مقرر کرده بود ولی مقارن حرکت آن قوم اخبار مذکور رسید عزیمت ایشان بفسخ العزائم بظهور پیوست و فرستاده او که قمی الاصل بود هم در قم نشست ذالک تقدیر العزیز العلیم **نظم**

یکی بد کند نیک پیش آیدش جهان بنده و بخت خویش آیدش
دگر جز به نیکی جهان نسپرد زمانه بد و دم همی بشمرد
نهان جهان را ندانم که چیست برین آشکارش بباید گریست

هم از جمله صور درین ایام فوت ولیمحمد خان ولد رستم محمد خان ولد ولیمحمد خان پادشاه ترکستان بود که سالها در ایران سکونت نمود و شاه عباس برادر او محمد امین خان را بالحکومت و به دشاقلان و هرات رود که با ولیمحمد خان اوزبک برادر مهترش بود امیدوار فرمود و در سال یکهزار و شصت و هشت هجری پل زنده رود تجدید یافت و زلیخاوار برنائی تازه و حسن جدید پذیرفت و چون اخبار تفرقه آثار بوستان هندوستان گوش زد دشمنان و دوستان شد سلطان بلاغی شاهزاده هندوستان که مدتها در ایران بود عزم آن ولایت نموده پیل را یاد آمد ز هندوستان ولی چون بعضی اخبار منافی دلخواه وی رسید بامید امداد جنود علی چندی توقف گزید و درین سال طرح عمارات خلوتخانه و دیوانخانه و طاوسخانه ریخته شد و حاکم گرجستان برحسب فرمان طاوس بسیار خوش نقش و نگار بجهت طاوسخانه ارسال داشت **نظم**

بس مرغ خوشخرام درآمد در آن چمن از عکس شعر سراغ و زمشک پیرهن
گردون مثال دامنش همه ماه و مشتری حور انگار و پرش همه زهره و پرن
در دم کشیده سجاده رنگین بی نورد بر فرق او ذوابه مشکین بی شکن
اندر عقب یکی علم کاویان کشان چون برنفشه طبری چشمه گشن
گوئی که چتر بوقلمونیست بی ستون برداشته زجای مرا ز امکر و فن
بر سینه بسته چند حلی زگل بهشت و اندر حلیش در و یاقوت محترن
شادان شود بدیدن او آدمی و بار آدم از او فتاده بهر سختی و محن

مع القصه این باغ رشک فردوس و ملائکه اوطاوس بود و درین سال حکومت گرجستان بشاه نواز خان گرجی تفویض یافت و شاهزاده هند داراشکوه که قصد آمدن ایران کرده بود خان افغان در افغانستان گرفته بهندوستان برده باورنگ زیب سپرد و اورنگ زیب در سلطنت استقلال یافت

ذکر صحبت شاه عباس با علما و فضلای عهد و کاملین و عارفین آن زمان

و اول چون شاه عباس بترفیه حال عموم خلق خاصه علما و عرفا مایل بود و همه را تقویت و تربیت میفرمود و مدار کار سلسله صفویه از آغاز بر طریقت و ریاضت و ارادت و ارشاد بود و سلسله طریقت شیخ صفی الدین اسحق اردبیلی بوسط مشایخ هر عهد بحضرت امام الانس و الجن حضرت امام همام علی بن موسی الرضا منتهی میشد پیوسته بصحبت عرفا و فقرا و گوشه نشینان و درویشان و اهل ذوق و حال بسر میبرد و از جمله ارباب کشف و شهود بسیاری در آن عهد بودند و از مشاهیر آن طبقه جناب شیخ بهاء الدین عاملی و جناب مولانا محمد تقی مجلسی و میر محمد باقر داماد

و میرابوالقاسم فندرسکی و جمعی دیگر بودند که ذکر حال ایشان اجمالا در اواخر این جلد مذکور خواهد شد و از آن جمله جناب مولانا رجبعلی تبریزی ره بود و مولانا درویش محمد صالح بستانی و شاه درویش اخلاق از راه صدقت و صفا او را بکلبه محقرانه مولانا رجبعلی تبریزی توجه فرموده مصافحه نموده استمداد همت کرده دعای خیر طلب داشت و مبلغی زر نقد در زیر سجاده مولانا گذاشت و از آنجا بمنزل درویش صالح رفته باظهار التفات او را خوشدل ساخت و غالب اوقات با جناب مولانا محسن کاشی مغفور صاحب تفسیر صافی و وافی که عالمی مرتاض و کاملی فیاض بود و در اشعار فیض تخلص مینمود معاشرت و مصاحبت میکرد و مولانا محمد علی مشهدی که از کاملین ارباب سلوک بود در هنگام خلوت و افطار ایام صیام بمنزل خود می آورد و درویش مصطفی نام سیاحی از روم آمده بود و مردی بود عاقل و جهاندیده شاه از وی سخنان میپرسید و نصیحت میخواست و در وقتی که بروم بازمیگشت شاه بدست خود سطری چند در سپارش وی بحاجی منوچهر خان بیگلربیگی شیروان نگاشت و او را مقضی المرام روانه نمود سواد آن رقعه ترکیه چون مختصر است نقل شد اخلاص طریقه راسخ العقیده حاجی منوچهر خان توجه و عنایاتیم طرفینه بینهایت سیز بیلوب اوزکه اکثر خاطرده بیله سن خصوص بعضی فضیلو مجلسلرده انشاء الله بخشی وجهله حضور مزه تمک میسر اوله آئینه ضمیری همه معصومین علیهم السلام مهدن مصطفی درویش مصطفی یولداش پرله شیروان سمتدن ولایتنه گتمک اراده سی وار مهربانلیق لازمه سن یره گتوروب روانه ایده سن

ذکر بنای تکیه فیض در جوار زرده رود مشهور بزنده رود بجهت منزل درویشان و فقرا چون پادشاه حقایق آگاه بجهت جمعیت خاطر مسافرین و غربا و سیاحان و فقرا و صعالیک و ابن السبیل منزلی آراسته و نزلی آماده اندیشه داشت باغ محراب خان قاجار مرحوم والد مرتضی قلیخان قورچی باشی در کنار زنده رود مناسب بنای تکیه بود بعد از مبایعه حکم فرمود که معماران سنمار پیشه گنبدی سپهر آثار بقدر چهل ذرع ارتفاع بر آن دریای روان مشتمل بر ایوانی رفیع البنیان ساخته باشند و مربعی وسیع از اصل باغ منظور کرده حجرات و بیوتات موسع بر اطراف و جوانب آن مربع اساس افکندند و میرزا سعید طبیب چند محال مرغوبه آباد از وجوه بی شبهه حلال خریده حاصل و منفعه آن وقف تکیه مذکوره موسومه بتکیه فیض باشد که هر کس از ارباب وجد و حال و ذوق و کمال در آنجا ساکن باشند و ذکر نمایند ذکر خفی و جلی که قانون طبقات سلاسل فقراست متوجه شوند و دوام دولت پادشاه را از خدا استدعا نمایند لهذا بحکم شاه تکیه فیض باتمام رسید فقرا و مسافرین اهل طریقت در آنجا مسکن گزیدند و آسوده خاطر بدعای شاه پرداختند سعدی خنک آنکه در صحبت کاملان بیاموزد اخلاق صاحبدلان گر خورشیده بکنجشک کوکب همام که تا کدورت فتد همانی بدام طریقت بجز خدمت خلق نیست بتسبیح و سجاده و دلق نیست

در بیان حرکت شاه عباس ثانی بمازندران و توقف در اشرف و فرح آباد و ساختن کشتی و تفرج دریای آبسکون استرآباد

در بهار سال یکهزار و شصت و نه شاه بتفرج مازندران عزیمت فرمود و بعد از حرکت از اصفهان در عمارت فین کاشان نزول کرد از کیش از راه قم و طهران بسر دره خوار و از آنجا بفیروزکوه و سوادکوه آمده شکارکنان و صیدافکنان در همه راه با جمیع بعیش و عشرت دمساز با خاصان محرم و شاهدان توام همیرفت بنفشه طبری از زمینها رسته و سرشک ابر غبار از اوراق برگها شسته بود جویها از طراوت کوثر منید درختها از رشاقت طوبی حکایت میکرد و تشابک اشجار سر بار از چتر مستغنی داشت و تراکم اوراق پرتو آفتاب را مانع بود هر بقعه چمنش از وفور اشجار و کثرت انهار معنی جنات تجری تحتها الانهار مجسم کردی و هر قطره زمینش از خضرت معنی النظر الی الخضرة تزید نورا له بمعاینه نمودی کوهسارش طیلسان پرند بر سر کشیده بود و جویبارش پیراهن پرنیان پوشیده مرغان الوان در هر جنگلی نواهای پهلوی ساز کرده و طیور خوش الحان گوشه دستانهای طبری بنیاد نهاده شاخهای آویخته شمشاد از گیسوان بتان نوشاد نمونه بود و درختان فراخته افراغ از قامت ترکان کاشمر نشانه میداد آزاده سرو آزاد از بندگی منخرید و نارونش نهر از نارین می ارزید شاه در هر لب جویی عنان میکشید و جامی میطلبید و در هر چمنی از مرغی ناله می شنفت و پیاله میگرفت سرمست و خندان راه طی میکرد و کوه و دره بزیر پی در می آورد تا از میان دو کوه بصحرای آمل رسید و از آنجا چون سیل بهاری بساری رفت مع القصه در فرح آباد و اشرف البلاد باقامت گشاد و فی الحقیقه هر که آن بلاد را رم نهاد مبند عزم رحیلش بدل شود باقامت بیشتر اوقات بشکار میپرداخت و آهو و گوزن می انداخت و چون بحکم شاه نجاران ایران زورقی چند پرداخته و بکمال اهتمام ساخته بودند شاه بتفرج دریا کنار و رکوب آن مراکب دریا گذار شوق کرده بفرح آباد و لب دریای خزر آمده چون بحری در زورق نشسته بدریا در آمد لمؤلفه چو شاه بحر کف در کشتی آمد تو گفتی بحر را کشتی است منزل یکی کشتی کسی کی دیده کاورا به پشت روی دو دریای نازل ازان بالذی

کاه ضعف

کافی صفادع وزین با بهره وافی فاضل و بعد از تفرج دریا بشکار جرکه حکم کرده مازندرانیان و استرابادیان و طایفه قاجاریه و کرایلی بعد از چند روز جرکه را بحوالی میان کاله همچون ماه در میانه هاله جمع کرده شاه گردون مناص با مقربان خاص بخاص بمیان جرکه آمده بضرب تیر و سنان و شمشیر و تفنگ شوکاو و آهو و گوزن بسیار در خون غلطانیدند و شبها در همیون پته چراغان و آتشبازی و عید نوروز فیروز هزار و هفتاد در اشرف البلاد و فرح آباد بخرمی و فرح گذشت و شاه عباس باصفهان برگشت و بداق سلطان چوله بسفارت هندوستان مامور گردید هم در این سال الکسندرخان والی گرجستان درگذشت و طهمورث خان از مسکو روس رو بخاکبوس درگاه شاه آورد مشمول عنایات بیغایات گردید دیگر باره شاه بشکار کندمان توجه فرمود و در هزار و هفتاد و یک محمد بیک وزیر معزول و میرزا مهدی صدر ممالک بوزارت خاصه منصوب شد و حاجی منوچهر خان حاکم شیروان عزلت و محمدی بیک یساول صحبت بشیروان شتافت و زال رسطای گرجی که در آن ولایت خیره سری و گردنکشی میکرد بقتل آمد و شاه بتعمیر مسجد جامع امر کرد و در رفقای مولانا محسن فیض کاشانی قدس سره نماز بجماعت واقتدا نمود مع القصه شاه والاجاه در اواخر حال بعیش و شکار و بنای عمارت و تفرج ییلاقات عراق و مازندران میپرداخت و ولایات اطراف بکمال انتظام داشت تا در سنه یکهزار و هفتاد و هفت هجرت در هنگام رجوع از مازندران بعراق و اصفهان کوکب دولتش راجع و ماه سلطنتش در محاق واقع گردید در دامغان بجوار ملک منان پیوست امرای عظام نعش آن سلطان با احتشام را در جنت روان نهاده در جوار معصومه قم چون گنج بخاک سپردند و از آنچه داشت چیزی با خود نبرد ولی نام نیکو در گیتی گذاشت نظم

جهانا سراسر چو خواهی درود ❊ چه می بدروی پروریدن چه سود
برآری یکی را بچرخ بلند ❊ سپاریش ناگه بخاک نژند

از آثار و ابنیه آن شاه نیکو شعار عمارت چهل ستون و پل زنده رود جنب سعادت آباد و باغ طاوس خانه و باغ نشکه و عمارات قوشخانه و باغ سعادت آباد و چهارباغ علیا و باغ هزار جریب که از بناهای شاه عباس ماضی است وی تعمیر و سنگ بست نمود و تالار پیش روی عالی قاپو از اختراعات اوست و کاشی کاری صحن مشهد مقدس رضوی از خدمات اوست و مدت بیست و پنج سال و کسری در نهایت راحت سلطنت نمود و سال عمرش پنجاه و شش سال بود و بعد از وی حسب الوصیت پسرش صفی میرزا را شاه سلیمان خوانده بسلطنت جلوس دادند

ذکر جلوس شاه سلیمان بن شاه عباس ثانی صفوی الموسوی انار الله برهانه

در روز ششم شهر شعبان المعظم یکهزار و هفتاد و هشت شاه سلیمان بن شاه عباس ثانی باستدعای فضلا و امرا و اعاظم ایران پای بر سریر سلطنت نهاد و جناب مولانا آقا حسین خوانساری تهنیت گفته خطبه خواند و نثارها افشاندند بعرض شاه رسید سلطان اکبر بن محمد اورنگ زیب بن شاه عالمگیر هندوستانی از پدر رنجیده و در کشتی نشسته از راه خلیج عمان به بندر فارس آمده شایق حضور پادشاه ایرانست شاه سلیمان مقرر کرد که حاکم فارس کسی باستقبال او فرستاده در نهایت تکریم و غایت تعظیم او را منزل بمنزل بفارس رسانید و میرزا ابراهیم اشتهار دیر امهمانداری و خدمتگذاری او مامور فرمود شاهزاده گورکانی نژاد هندوستانی زاد در همه منازل در کمال شکوه و جلال همی آمد تا باصفهان ورود یافت و پس از پذیره و اعزاز بعمارت چهل ستون رفته منزل گزید و شاه سلیمان خود بدیدن وی تقدم کرده با آستین سوآل گرد ملال از جبهه اش سترد و از حالش پژوهش کرد و منتهای مهربانی و مردمی بظهور آورد شاهزاده فصلی از سوانح و حوادث آسمانی در باب اختلال حال خود در نجش خاطر از پدر بزرگوار بیان کرد و معروض داشت که چون ظهیر الدوله محمد بابر شاه جد امجد با اجداد امجاد شاهان این سلسله ولایت نشان ملتجی شده و بمدارج اعلی و مناهج اقصی رسیده و همچنین خانزادگان ترکستان و خوارزم پناه بآستان مکرمت پاسبان آورده بمرکز سلطنت و مملکت خود استقلال یافته اند متوقعم که مرا نیز در ظل حمایت پرورده سپاهی با من همراه کرده که بهندوستان رفته با پدر خویش مدافعه و منازعه کنم شاه فرمود که مخالفت پسر با پدر نه ستوده و شرعا و عرفا از آداب بنوت و ابوت مستبعد است مع هذا مساعی جمیله در اصلاح حال بظهور خواهیم آورد و چون چندی بر این برآمد اکبر عالمگیر از پادشاه عالم پناه نهانی دلگیر شده خواهش رخصت زیارت مشهد مقدس رضوی نمود شاه او را باسبابی شایان که در خور شاهزادگان است بارض اقدس روانه فرمود و پس از سعادت زیارت دران روضه بابرکات اعتکاف جست و بعد از سالی وفات یافت و دران زمین طهارت قرین بقرب جوار رحمت جهان آفرین پیوست و نخستین محاربه که در دولت این شاه والاجاه اتفاق افتاد شکست آدینه ترکمان صاین خانی است

در بیان ازدحام ترکمانیه بسرداری آدینه صاین خانی و شکست خوردن از کلبعلی خان شاملو

مخفی نماناد که طایفه ترکمان از نسل ترک بن یافث و غلا اند و نسب ایشان با غوزخان میرسد و اولاد و غوزخان بعد از توالد و تناسل

به بیست و چهار شعبه منشعب شدند و در ولایات ماوراء النهر و ترکستان و خراسان و خوارزم و مرو توطن گرفتند باقتضای آب و هوای ولایت اشکال اطفال ایشان از صرافت اصلیه تغیر کرده مناسب اهل آن بلاد گردید لهذا ایشان را عجم ترکمان خواندند یعنی ترک مانندند و ایشان نیز مانند اوزبکیه خود را از اولاد چنگیزخان و اجداد او شمارند و بعضی از آنها دیده شده که خویش را از اوزبک انجب انگارند علی ای حال این طایفه در ترکستان بسیارند و در مرو و سرخس و اخال و خوارزم و گرگانج بیشمار جمعی از آن طایفه از صحرای خوارزم پیش آمده در حوالی رود گرگان مسکن کرده اند و فیمابین گرگان و اترک زراعتی قلیل دارند و گوکلان در سمتی دیگر افتاده اند و یموت در اطراف رود گرگان نشسته اند و این طایفه را صاین خانی خوانند و درین ایام سرداری آدینه نام در میان این قوم سر برآورد و بیشتر طوایف ایشان را با خود رام و موافق کرد تا رفته رفته از تاخت و تاز اطراف کارش بالا گرفته با شصت هزار سوار جرار بر سر استراباد آمد و استراباد را بغارتید و از حدود استراباد بدامغان و سمنان نیز دست اندازی و ترکتازی کرده از جانب شاه سلیمان صفوی کلبعلی خان شاملو با لشکرهای بسیار بمدافعه آن اشرار مقرر شد سپاهیان خود را برداشته روبسوی استراباد نهاد چون آدینه ترکمان اطلاع یافت طوایف متفرقه که در هر صحرائی و با دخیمه داشتند جمع کرد بر لب گرگان مستعد مقابله گردیده خندقی عمیق و وسیع برگرد خود و سپاهیان حفر نموده در کمال اطمینان بنشست و مصمم منازعه بود کلبعلی خان سردار با حکام و عساکر آنجا بشهر استراباد اندر آمده بنه و آغروق خود را در شهر گذاشته با سواران و پیادگان از شهر بیرون آمده از راه سیاه آب بحوالی گرگان شد آدینه سلطان و سواران ترکمان از جود و گوکلان و یموت بهیات اجتماعی استعداد جنگ کردند و چون سپاه قزلباش را در کمال قلت و سپاه خود را در نهایت کثرت یافتند از تمرد خندق بیرون شتافته و در برابر قزلباشیه صف کشیدند کلبعلی خان شاملو نیز با سواران قاجار و افشار و کرایلی و استرابادی و کتول و کبود جامه و تفنگچیان مازندرانی و عراقی صف بیاراست قلیچ خان حاکم استراباد را در میمنه و جمشید خان حاکم بسطام را بر میسره مقرر نمود و خود چون سد سکندر در میان سپاه که آنرا قلب خوانند بایستاد سواران تراکمه اسبان قنقلی بجولان در آوردند و مرکبان ختلی نژاد از صفها بیرون تاختند نیزهای خطی چون مار حمیری بحرکت در آوردند گفتی لب رود نیستانی است و در آن شیران عرین کمین کرده و گرگان نیلی است که از آن نهنگان خشمگین بدر آمده بنغمه های ترکمانی سرود و غریو در انداختند و بر چرخچیان سپاه قزلباش تاختند تفنگچیان آتش باز قدر انداز هم عقده های مرگ را بندند تگرگ از دلهای تفنگ گشودند و بر آن دیو ساران تیرباران نمودند ترکمانیه نیز تیرهای عیداقی در کمان چاچی نهادند

نظم

یکی تیرباران بکردند سخت　چو باد خزان بر زند بر درخت
وبا ده بار آمد و دار و گیر　هوا دام کرگس شد از پر تیر

از تیرباران آن گروه ضلالت پژوه تنی نماند که خسته نگشت و از جمله چند تیر بر کلبعلی خان سردار سپاه آمد آن سردار مردانه و مرد یگانه پای ثبات افشرد و دست جلادت برگشاد و سپاه را دل بهم داد جنگ سواران گرم گشت و دیده دلیران بی آزرم تیغهای یمانی و مصری بسرفشانی درآمد قزلباشیه بالاتفاق بر ترکمانیه حمله سخت بردند و صفوف تراکمه را بسیوف مهنده دریدند سردار ترکمانان از شمشیر جنود مجنده بهراسید و گوی وجود خود را لطمه خور آن چوگان خمیده دید بصف واپسین بازگشت و تعبیه صفوف اختلال یافت سردار و سپاه بهزیمت عزیمت کردند و نقد جان از معرکه بدر بردن غنیمت شمردند در اثنای فرار سواری بهات با آدینه ترکمان در رسید سنان نیزه بر پهلوی او فرو برده از اسب بر زمین افکند سرش را بخنجر بریده بسوی کلبعلی خان شاملو باز آمد و برسم اسب او انداخت و سواران تراکمه بعضی بدست آمدند و برخی گریزان و مستخلص شدند سپاه بغنیمت و نهب و غارت پرداختند و با فتح و فیروزی باز گشتند و چون سردار غیرتمند بمنزل باز آمده چوبه تیر از تراکمه خورده داشت و خون بسیار از وی رفته لاجرم حیات را بدرود کرد و در راه شاه از جان گذشته عار فرار بر خود ننگ شمرد

بیت

مخنث بود مرد شمشیرزن　که روز دغا رخ بپیچد چو زن

چون خبر این فتح بمسامع شهریار رسید سروری حاصل نمود و بازماندگان سردار را تربیت کرده حق خدمت و جانفشانی او را فراموش نکرد

ذکر طغیان سلیمان خان اردلانی و بنای شهر سلیمانیه کردستان و رفتن رستم خان سپهسالار شاه سلیمان صفوی بمحاربه او و قتل سلیمان بابان مذکور

در ضمن سوانح و صواد ایام گذشته مذکور شد که خان احمد خان کرد اردلانی در سنجق کردستان لوای اقتدار برافراخت و داعیه اختیار کرد پس از وی سلیمان خان بابان که از منسوبان وی بود در کردستان استقلال یافت و سپاهی جمع کرده بخودسری پرداخت و خود را بدولت عثمانی وابسته شهری در کردستان بنام خود بنا نهاده بسلیمانیه موسوم کرد و در ایام اشتغال شاه عباس بمشاغل ملکی و در حین سانحه آن پادشاه فرصتی کرده کرکوک و موصل را تسخیر نمود و در عهد شاه سلیمان صفوی بحکم

همنامی بداعیهٔ سلطنت علم برافراشت شاه بفکر گوشمال آن ابلهِ نادان افتاده رستم خان سپهسالار ایران را با سپاهی رستم توان و فرامرز سنان دیو بند خون آشام بدفع آن اهرمن سلیمان نام مامور کرد چون رستم خان بحوالی شهرزور رسید زباندانی سخنور را برگزید و بسلیمان پیغامی فرستاد و پندی داد که فریب همنامی نباید خورد و در عواقب کار اندیشه باید کرد دنبال شیران خاریدن ببازیچه نباید شمرد و با چنگال پلنگ ملاعبه کردن آسان نباید گرفت بسیار چون تو هدین حضرت خادمند و محکوم و حاکم ازین ضلالت ندامت جوی و ازین خیره سری پای فرو کش و گرنه سرت بر باد خواهد شد اگر بساط خلاف درنوردی و عازم حضرت شاه گردی تعهد میکنم که بتو زیانی نرسد و بدار الحکومهٔ خود باز شوی سلیمان از غایت غرور نصایح مشفقانهٔ رستم خان طنین ذباب بگوش آمده سر رضا بجنبانیده و سخنان درشت پاسخ داد رستم خان دانست که این دیو هنوز خنجر زالی ندیده و این اشکبوس هنوز خدنگ تهمتنی نخورده بمتابعت اهرمنی چند خود را شایستهٔ تخت سلیمانی داند و بمرافقت دد و دیوی چند خویش را سلیمان ثانی خواند با کمند دیو بند و خدنگ جگردوز قدم همت فرا نهاد و با جماعتی از دلیران و پردلان بسنندج و اردلان رفت سلیمان بابان جنود خود را فراهم کرده با رایت افراخته و عدت ساخته روی بسپاه رستم خان آورده ابواب منازعه باز زد و روی بازو دست محاربه دراز شد سواران بابان چون سیل شتابان حرکت نمودند و دست و بازو گشودند زمین اکراد چون شهاب ثاقب همی جست و تیر قزلباش چون آتش همی تافت آن همی دوخت و این همی سوخت رزمی صعب پیوسته شد و معرکهٔ عظیم گرم آمد خون گردان از تیغ گردان صیقل برد و سر گشتگان بر رمح دلیران پرچم داد تا عاقبت لامرزه داودی بر سلیمان کفن گشت و پیوسته کان وی گسیخته چون غول هر یک به بیغوله گریخته رستم خان مظفر و منصور نزد شاه سلیمان باز آمد بعد از شرفیابی حضور اعلی بتوجهات خاصهٔ شهریار اختصاص یافت

ذکر آمدن عبدالعزیز خان پادشاه ماوراء النهر و ترکستان بایران و ملاقات او با شاه سلیمان و رفتن بمکهٔ معظمه

عبدالعزیز خان پادشاه ترکستان و ماوراء النهر حکومت و سلطنت خود را ببرادرش سبحانقلی خان اوزبک واگذاشته عازم زیارت مکهٔ معظمه گردید و از ماوراء النهر بجانب ایران عزیمت کرد چون خبر آمدن آن مهمان عزیز بعرض شاه سلیمان رسید چنانکه با عهد این سلسلهٔ علیه مهربانی و همت و سخاوت و حرمت سلاطین مجبول بودند بحکام خراسان حکم شاه سلیمان صادر شد که در همه منازل تکریم و تعظیم پادشاه ماوراء النهر پردازند و او را معزز و مکرم بدار السلطنهٔ اصفهان وارد سازند عبدالعزیز خان در نهایت عزت باصفهان وارد و شاه او را استقبال کرد و در عمارت چهل ستون منزل داد و در آن ایام که زمان نوروز فیروز بود جشن نوروزی آراسته شد و مجلسی چنانکه درخور حضور پادشاهی ذیجاه ترکستان عبدالعزیز خان چنگیزی باشد پرداخته آمد بعد از انقضای مجلس نوروزی و محافل فیروزی و نشاطهای ایام بهار و تفرجهای اوقات سکار شاه سلیمان خان جلیل الشان ترکستان را با سر و سامان شایسته و ساس و اسباب درخور روانهٔ مقصد فرمود بحکام عرض راه ایران تا دریای عمان منشور ملاطفت ظهور در سپارش و حرمت داری خان والاشان بنگارش درآمده خان مرفه الحال روانه شد

در ذکر مجملی از حال شیخعلی خان زنگنه وزیر شاه سلیمان صفوی و نسب او و اشارت بوفات او و منصوب شدن میرزا محمد طاهر قزوینی متخلص بوحید بوزارت شاه سلیمان جاه

در اوقاتیکه شاه صفی بمحاصرهٔ قلعهٔ چخور سعد ایروان اشتغال داشت و از دو روی منازعه و محاربه در پیوسته بود غلامی از غلامان پادشاهی که بحسب ظاهر استعداد شجاعتی و آثار بسالتی در او دیده نمیشد همه روزه از رومیه سری بریده بحضور پادشاهی می آورد و مورد انعام و جایزه میگردید از آنجا که ارباب الدول الملهمون در دل شاه افتاد که تحقیق این کار کند چون بوعد و وعید از غلام پرسش رفت حقیقت حال را عرضه کرد که مرا رفیقی و میهمانی علی نام است و او از من اسب و اسلحه میگیرد و بمیدان رومیه رفته سری می آورد و من بنام خود جلوه داده بانعام و تحسین مفتخر میگردم شاه علی نام را بخواند و علی بیک شده در قورچیان پادشاهی ملازم شد و روزی کره چند آورده بودند و شاه بملازمان می بخشید از آنجمله کره اسبی بود که در نظر شاه جلوه نداشت علی بیک عرض کرد که این کره در اصطبل مبارکه نگاهداشته آید عنقریب اسبی نامی خواهد شد و شاه قبول کرده عاقبت چنانکه او گفته بود اسبی نیکو شد لهذا شاه علی بیک زنگنه را باصطبل خاصه امیراخوری و حکومت کرمانشاهان و منصب وزارت خاصه رسید و سالها مستقلا وزارت کرد و انتظامی کامل در ممالک محروسهٔ شاهی داد صاحب اخلاق نیکو بود و طبعی و اهب و ذهنی صائب و همتی بلند و عقیدتی سودمند داشت در تقویت دین و دولت میکوشید و در تحریم و تکریم سادات و علما و فضلا مبالغت میکرد شبها بجامه تبدیل در محلات گردش مینمود و بفقرا و ضعفا و طلبه علوم و ایتام بذل و بخشش میفرمود و حمامات نیکو و رباطات دلجو در شهر و عرض راه

عتبات عالیات بنا کرد که هنوز آثار آن برقرار است و مدت پانزده سال من حیث الاستقلال وزیر و اعتماد الدوله پادشاه بود و با عموم خلق بخوبی
و راستی سلوک مینمود لهذا در مدت هفت سال که شاه سلیمان را درد پا و نقرس بود و کمتر از خانه بدر می آمد از اهتمام اعتماد الدوله فتوری و قصوری
در ملکداری روی ننمود مع القصه اعتماد الدوله شیخعلی خان زنگنه در سال یکهزار و صد و یک بجوار رحمت حضرت ایزد متعال پیوست و بعد از وی
میرزا طاهر قزوینی که مخذول و منکوب و خانه نشین بود بر مسند وزارت تکیه نمود مرجع امرا و سفرا و مطبوع عرب و عجم و ترک و دیلم گردید چون از
اصحاب و ارباب افضال بوده دیوانی مشحون بنظم و نثر و ترکیه و عربیه و فارسیه قریب بنود هزار بیت باتمام رسانیده و در هنگام تذکره
نگاری نگارنده دیده شده و در شعر وحید تخلص میکرده اشعارش بسیاقت شعرای همان زمانست و شعری که درین دولت ابد مدت پسندیده شود
کمتر دارد این بیت و رباعی از وست بیت پیش من در طلب یار بحسرت مردن به از آنست که پرسم زکسی یار کجاست رباعی از مهر علی طینت
هر کس که سرشت هرچند بود همیشه در دیر و کنشت در دوزخ اگر در آورندش مثل جا گرم نکرده میبرندش به بهشت الحاصل شاه سلیمان
پادشاهی بوده با سیاست و کیاست و درگاهش ملجا و مرجع سلاطین اطراف و خواقین اکناف از هندوستان و ترکستان و روم و روس
همواره سفرا و امرا با نامه و هدیه بخدمتش آمدندی و اظهار موافقت و مواحدت کردندی مدت ملکش بیست و هشت سال و در سال یکهزار و یکصد و
پنج رحلت نمود از بناهای وی باغ هشت بهشت اصفهان و دو مسجد در جنب مسجد جامع و حمام محله و رباطات متعدده و مسجد محله خوراسکان و او را هفت
پسر بوده اکبر آنها سلطان حسین و ارشد و اعقل سلطان مرتضی و شاه سلیمان وصیت کرده بود که اگرچه سلطان حسین بزرگتر است اما مرتضی بجهت
قواعد ملکداری انسب است امرا بدلخواه خود سلطان حسین را بسلطنت برداشتند و دولت صفویه را منقرض نمودند بیان جلوس پادشاهی

شاه سلطان حسین صفوی بن شاه سلیمان بن شاه عباس ثانی بن شاه صفی بن شاه عباس ماضی صفوی الحسینی

بر ارباب دانش و اصحاب بینش پوشیده مباد که همچنانکه عموما افراد انسان را سه حالت است که ایام شباب و وقوف و مشیب است دولتها
نیز همین سه مقام و حالت خواهد بود چنانکه مردم را در آغاز جوانی روز بروز قوه نمو و فزونی می افزاید هر دولت را از ابتدا روی بفرازش است
و فی المثل آن بمنزله سن شباب و نمو و ترقی اوست و همچنانکه آدمی در حالت وقوف چندی بی زیاده و نقصان بیکحالت متوقف است
دولت نیز در ایام اواسط چندی قوام گرفته حالت وقوف و کمال دارد و همچنانکه انسان را بعد از وقوف حالت پیری و انحطاط و کهولت عارض
میشود و یوما فیوما بلکه آنا فآنا قوت آن بضعف مایل میگردد دولت نیز در هنگام انحطاط میل بانقراض مینماید و آثار نقصان و ضعف و اختلاف
رای ارکان دولت و غفلت پادشاه علامت انقراض و فوت آن ملک است لهذا از ابتدای خروج سلطان جنید و سلطان حیدر تا ظهور شاه
اسمعیل اول طفولیت و آغاز بلوغ زمان شباب دولت صفویه بوده اگرچه در زمان سلطان محمد صفوی فی المثل مرضی عارض مزاج آن دولت گردید
اما شاه عباس ماضی آن مرض را بتدابیر ملکی معالجه کرده طبیعت دولت را صحیح و کامل ساخته بحد وقوف کمال رسانید و تا زمان شاه صفی و
شاه عباس ثانی آثار پیری و شکستگی چندان بروزی نداشت ولی باطنا روی در انحطاط کرده بود و معاجین مقوی و تدابیر حکیمانه حاذقانه مزاج
علیل شخص دولت خود را حفظ مینمودند تا آنکه وصیت شاه سلیمان را در باره پسرش سلطان مرتضی نشنیدند و امنای دولت سلطان حسین را
بسروری برداشتند روز بروز آثار انحطاط بلکه انقراض حیات شخص دولت بظهور آمد اگرچه اصل اذا اراد الله شیئا هیأ اسبابها است ولی غالبا
در انظار و ابصار ارباب صورت اسباب امر علیت تبیین این مقال و تفصیل این اجمال آنکه تخت پادشاه را جبلتی باید از لطف و عنف
انگیخته و بختی بقهر و مهر آمیخته که گفته اند لولا السیاسة لبطلت الریاسة و چون سلطان حسین میرزا شاهزاده بود حلیم و محبوب و سلیم و محجوب امرای
صفویه خاصه شاهقلی خان ولد شیخعلی خان مصلحت حال خود را در تعیین او دیدند و از مصالح ملکی دیده پوشیدند نام پادشاهی بر او نهادند
و خود در میان کار افتادند و شاه سلطان حسین را بصحبت علمای ظاهر و متابعت فرایض و نوافل مایل ساختند و خود بتجرع راح و گردش
اقداح و معاشرت ساقیان ملاح پرداختند چون در مدت دویست و سی سال سلاطین صفویه بشمشیر و تدبیر با مخالفان روم و روس و ترکستان
جلادتها و غلبهها ظاهر کرده بودند و بمرور دهور این دولت را انتظامی و قوامی حاصل شده بود و بمصالحه و متارکه از هیچ سوی آثار خلاف
بظهور نمیرسید و چند سال در عهد شاه سلیمان از جانبی منازعتی و محاربتی نرفته بود و در زمان این پادشاه نیز ایام امرا در کمال فراغ گذشته
و همت ایشان بصرف ایاغ مصروف گشته غفلت و خامی تمام در حال خواص و عوام غالب بوده و همه کس از بستر فراغت آسوده همی زیست شاه

بفرایض و نوافل میپرداختند و قاطعان طرق بقطع طریق و نهب قوافل تیغها در نیام زنگار گرفت و جوشنها در زیر قرار یافت گوشها وقف نای و
چنگ بود و دیدهها محو گردش پیاله یکی را سخن در رنگ گل بود و دیگری را وقت صرف لاله ابروهای مقوس را به از چاچی کمان می پسندیدند و غمزهای
شاهدان را از پیکان تیرهای تاتاری میخریدند رقاصان کابلی عزیزتر از بطالان زابلی بودند و لولیان شیرازی محترمتر از دلیران قفقاری
شدند میدانهای مصاف با ایوانهای زفاف تغیر یافت و مضمار رزم بمزمار بزم تبدیل جست محافل کواعب بر معارک کتایب مزیت گرفت و
مجالس لواعب بر ملاحم رکایب رجحان گزید بخت مغایرتی که با اجداد امجاد کرد انکار اهل ذوق و حال بود و اخفای اصحاب فضل و کمال تکیه
فیض که بترغیب محقق کاشانی بنیان گرفته بود چون بنای عزت آن محقق بی بنیان شد و خانقاه طریقت که به سامان آن دولت بود
چون بنیاد معاش اهل طریقت بپایان آمد ارباب ریاضت را خشک مغز خواندند و اهل تحقیق را مقلد شمردند حکما را مبتدع نام کردند و عرفا را
مخترع لقب نهادند اهل فکر را از ذکر منع کردند و دفاتر سلاسل را شیرازه گسستند مولانا محمد صادق اردستانی که میر ابوالقاسم فندرسکی
خلوصی داشت و مردی حکیم و مجرد بود در عین سرمای زمستان با عیال از اصفهان بجرمی اخراج بلد کردند و اطفال او از سردی هوا و فقدان
لباس و غذا در صحرا مردند و اذله خلق را بر اعزه ایشان مسلط ساختند و عموم گرجیه و ارامنه را که بتدلیس ظاهرا اسلام مینمودند بر خواص اهل ایمان
و ایقان غالب کردند تا اغلب ایشان کارهای بزرگ را بخوردان محول کردند و خدمتهای کوچک را به بزرگان رجوع نمودند خوردان از
عهده کارهای بزرگ بر نیامدند و بزرگان در پی کار خود نرفتند لاجرم هر دو ضایع ماند غالب کارگذاران این دولت زنان حرم و دیگران
محترم بودند مردان محتاج خادمان بیخایه بودند و اکابر مطیعان چاکران بیمایه امنای دولت با امرای خلج از راه معاندت و لج عداوت کردند
و بحکم پادشاهی همه را بقتل آوردند صفی قلیخان سپهسالار از ایشان دمار برآورد و این را خدمتی بزرگ پنداشت

در ذکر مجملی از وضع قندهار و بیان حال طوایف افاغنه و حکومت گرگین خان گرجی ملقب بشاه نوازخان در قندهار

مخفی نماناد
که زابلستان کشوریست معروف و محدود است از سمت شرق بولایت کابلستان و از طرف غرب بسیستان و از جانب جنوب بدیار
سند و از جهت شمال بجبال هزاره و خراسان طولش بیست مرحله و عرضش بیست مرحله بیابان و زیاده از کوهستان است و آن ولایت محتوی است
بر بلاد قدیمه و قصبات عظیمه و مشتمل است بر چمنهای خوش و مراتع دلکش ساکنین آنجا افغان و هزاره و قدری ترک و تاجیک و از شهرهای
زابلستان غزنین دارالملک سلطان محمود غزنوی و بست و زمینداور و میمند و فیروزکوه و فراه و شهر قندهار است و تمام آن ولایت از اقلیم
سیم و قلیلی از کوهستان هزاره داخل اقلیم چهارم است و چنانکه در ضمن این تاریخ نگاشته شد در تصرف سلاطین صفویه در آمد و در عهد دولت
شاه سلطان حسین گرگین خان گرجی بحکومت آنجا مامور بود و در قندهار مقر داشت و قندهار بلده ایست دلنشین و قصبه بهجت قرین طولش از خط
استوا قوح و عرضش لح و طایفه غلجائی و ابدالی و درانی در آنجا ساکن و صاحب مساکن و اماکن میباشند و طوایف افاغنه از حد هرات و زابل و
کابل و سند و هند و کشمیر و جبال بدخشان الی اقصای هندوستان زیاده از هزار هزار خانوارند و طریق ییلامیشی و قشلامیشی می سپارند
و خود را از نسل خالد بن ولید عرب محسوب میدارند و حنفی مذهب و گروه غارتگر بادبند در سفاکی و بیباکی مجبول میباشند و طایفه هزاره در سمت
شمالی قندهار نشسته اند و آنطایفه نیز بیشمارند و قریب پانصد هزار خانوارند و در میان هزاره شیعی مذهب و غالی نیز جمعی میباشند و بیشتر
اهل سنت و جماعتند مع القصه طایفه افغان قندهار از سوء سلوک گرگین خان بستوه آمده چندانکه با او مدارا کردند فایده نبخشید بالاخره
در یکهزار و صد و یازده میرویس افغان رئیس طایفه غلجائی بوکالت افاغنه قندهار روی بدربار شاه سلطان حسین کرده که تظلم نماید و شاه
ترحم فرماید چون شاه غالب اوقات در حرمخانه و خلوتخانه بود میرویس دسترسی بشاه نداشته بخدمت وزرا و امرا رفته از گرگین خان شکایتی
بر زبان راند از آنجا که اغلب امنای دولت از طایفه گرجیه بودند در هر مجلسی که میرویس سخن گفت او را سخنان هرزه و درشت و ضرب تازیانه
و مشت خوار و خفیف نمودند و بد و جوابهای لایعنی میدادند میرویس مدتی در اصفهان بماند و گرهی از کار او گشاده نشد از خارج و داخل اوضاع
سلطنت استحضاری کامل حاصل کرد پریشانی عباد و ویرانی بلاد و اتفاق امرا در ظلم و تعدی و غفلت وزرا در امر ملکداری مشروحا براو
معلوم شد دادرسی نیافت و خیرخواهی ندید از اصفهان بجانب مکه معظمه رفته پس از زیارت دیگرباره باصفهان آمد کارها را خرابتر از سابق دید
و فتورات دولت را بتحقیق فهمید با دلی پر از خون و سری پر از شر بقندهار مراجعت کرد و قصه با دوستان برشمرد از آنطرف نیز لشکرهای هندوستان

بتصرف قندهار و زمین داور ولوعی تمام داشتند میرویس را بخاطر رسید که با حاکم قندهار طغیان کند و اگر مغلوب شود با پادشاه هندوستان ابواب ارادت و خدمت گشاید و الا خود و طایفه او بحکومت پردازند با سران طایفه خود معاهده نموده آنانرا با خود متفق کرده بر گرگین خان خروج کردند و او را مقتول نمودند و خود بر سریر حکومت برنشست و چون بشاه سلطان حسین خبر رسید کیخسرو خان برادرزاده گرگین خان را بحکومت قندهار مامور کرد عبدالله خان ولد حیات سلطان افغان ابدالی درانی با کیخسرو خان موافقت کرده و والی ابدالی شد با پسر خود اسدالله خان در خدمت کیخسرو بمحاصره قندهار مشغول شد و بهانه کرده با ایل خود رفت و کیخسرو خان مدت یکسال بمحاصره پرداخت و کاری نساخت و بدست افاغنه گرفتار و مقتول گردید پس از وی محمد زمان خان حاکم قندهار و تا رسیدن بمقصد عمرش بسر آمد و در ایام محاصره مقتول شد مجملا سرداران و حکام ایران کاری از پیش نبرده بناکامی جان سپردند و حاجی میرویس غلجائی حاکم بالاستقلال قندهار شد و مدت هشت سال امتداد یافت و پس از و برادرش عبدالعزیز حاکم و قریب یکسال حکومت قندهار کرد و برادرزاده او محمود او را بقتل آورده بحکومت قندهار پرداخت

ذکر طغیان طایفه افغان ابدالی و گرفتن عبدالله خان شهر هرات را و بحکومت پرداختن

عبدالله خان ابدالی که در مولتان سکنی داشت و از جانب کیخسرو ریاست طایفه ابدالی یافته بود چون خبر غلبه غلجائی بر قندهار شنید او نیز در فکر ملک گیری و سروری افتاده با شش هزار خانوار افاغنه ابدالی و پسر خود اسدالله روانه هرات گردیده اظهار خدمتکاری و دولتخواهی نموده عباسقلیخان شاملو بیکلربیکی هرات او را بهرات خوانده چون از ناصیه حال او تفرس نفاق کرد او و اسدالله پسرش را گرفته محبوس نمود مقارن این حال طوایف قزلباشیه بر عباسقلیخان شاملو شوریده و سر بمخالفت برآوردند عباسقلیخان بیکلربیکی هرات بی استقلال و تمکین گردیده بکنجی خزید عبدالله خان و اسدالله فرصت غنیمت شمرده از هرات گریخته بیرون رفتند و بمیان ایل ابدالی شده در کوه دوشاخ آرام و قرار گرفتند چون اخبار انقلاب کار هرات و قندهار و طغیان افاغنه غلجائی و ابدالی آندیار بعد از خرابی بصره بعرض شهریار ایران رسید جعفرخان استاجلو را با سپاهی بسیار بمدافعه ابدالی روانه بهرات فرمود و شاه عالم پناه بمشاورت کارگزاران دولت از اصفهان عزیمت قزوین و انتظام بلاد هرات و قندهار فرموده در طهران توقف گزید اما جعفرخان استاجلو بهرات رفته بعد از محاربه بیشمار و مردانگیهای بسیار بقتل رسید و افاغنه ابدالی مظفر شدند اسدالله ولایت هرات را بتصرف درآورده قتل و غارت کردند و غوریان و بادغیس و فراه را نیز گرفتند و فتحعلی خان ترکمان بسرداری هرات مامور شده با اسدالله خان افغان در حدود دکوسویه محاربه کرده فتحعلی خان سردار مغلوب و مخذول و منکوب و مقتول آمد و اسدالله رایت استقلال و استبداد برافراخته و محمود غلجائی چون از قوت و شوکت اسدالله ابدالی اطلاع یافت بملاحظه صلاح دولت خویش بر سر او آمده فیمابین جنگی سخت شده و اسدالله بقتل رسید و محمود عریضه بخدمت شاه ایران فرستاده و این امر را دولتخواهی بخرج داده ساده لوحان بساط سلطان باور نموده شمشیری مرصع و جقه او فرستادند و او را حسینقلی خان لقب دادند و صوفی صافی ضمیر دولتخواه خواندند و حکومت قندهار بخشیدند حسینقلی خان افغان بهانه تنبیه ابدالی بجانب سیستان و تسخیر آن ولایت عطف عنان کرده مدت نه ماه شهر کرمان در ضبط درآورده تمام مخارج سپاه مداخل و منال دیوانی آن بلاد را بتصرف نمود و چون این خبر بشاه و امنای دولت فطانت پناه رسید لطفعلی خان بیکلربیکی و سپهسالار فارس که برادرزاده فتحعلی خان وزیر اعظم بود بسرداری روانه کرمان نموده با محمود بمحاربه درآمد و هزیمت کرده بجانب شیراز برگشتند و افاغنه بسیاری از آنها کشته شد و اموال آنها را بغارت و غنیمت متصرف شدند درین اثنا خبر شورش فارسی بابان قندهار رسیده محمود کرمان را غارت کرده بقندهار مراجعه نمود و درین ایام استقلال تمام بهم رسانید و امنای دولت مرفه الحال و فارغ البال آسوده بودند که محمود صوفی صافی ضمیر و حسینقلی خان و از جانب شاه حاکم قندهار و زابلستان است

در بیان ماموریت لطفعلی خان بیکلربیکی فارس بجانب قندهار و اختلال حال فتحعلی خان وزیر اعظم شاه سلطان حسین صفوی

تدبیر امنای دولت پادشاهی و رای ملک آرای فتحعلی خان وزیر اعظم بدان مقرر شد که لطفعلی خان بیکلربیکی فارس بخدمت شاه آمده با پنجاه هزار کس بجانب قندهار رود و بعد از حرکت او شاه نیز با بیست هزار کس در حرکت آمده بدفع افاغنه و انتظام آن صفحات پردازد فرمانی نگاشته شد و چاپاری سریع السیر روانه فارس گردید و چون فتحعلی خان وزیری مستقل بود و اعمام او در فارس و آذربایجان رایت استقلال افراشته بودند امنای دولت از راه غلط کاری با شاه راه بد و تخویف او را بداعیه سروری و خودسری متهم نمودند شاه فتحعلی خان وزیر اعظم را معزول و او را کور کرد

در اندک زمانی

وزارت بمحمد قلیخان قورچی باشی شاملو داد این تدبیر نیز مزید علت گردید و سرداری لشکرکشی صورت وقوع نیافت و از آنجانب محمود بعد از رفتن آن بلاد را منظم و مضبوط کرده در فکر تسخیر ایران افتاد و استماع کرد که شاه از طرف خراسان و هرات قصد قندهار و فراه دارد و با حشم و اجتماع سپاه مشغول است و درین سال که سنه یکهزار و صد و سی و دو بود ملک محمود سیستانی که در تون میزیست نیز اشتهار فرصت کرده مشهد مقدس حضرت رضوی را بحیطه تصرف درآورده در کمال جلال و نهایت استقلال بحکمرانی پرداخت و کار خود را با عوان و انصار مستحکم ساخت و درین سال از صوادر اتفاقات وفات شاه عالمگیر بهادر پادشاه هندوستان بود و مدت چهار سال و دو ماه سلطنت نمود و در سال یکهزار و صد و سی و سه محمود افغان غلجائی از راه سیستان بتسخیر کرمان و اصفهان کمر بست و با سپاهی از افاغنه روانه کرمان شد و عدد سپاه او از شش هزار افغان و بلوچ و هزاره در شماره افزون نبود و چون یورش خراسان معوق ماند شاه سلطان حسین از طهران باصفهان مراجعت کرد و گمان نداشت که محمود عزم اصفهان تواند نمود درین اثنا بعرض امنای دولت رسانیدند که محمود افغان از راه سیستان و یزد بر سر کرمان آمده است شاه مقرر فرمود که رضاقلیخان ایشیک آقاسی شاملو بفارس رفته عساکر فارس را جمع نموده بر سر کرمان رود و دافع فتنه محمود نامحمود شود

ذکر عزیمت محمود افغان غلجائی از راه فارس باصفهان و مراجعت رضاقلیخان و سید عبدالله خان والی عربستان حویزه

امنای دولت رضاقلیخان شاملو را روانه شیراز نمودند که از آنجا با عساکر فارس بسر محمود در رود خان معظم الیه در کمال جلال و تمکین و وقار هر منزلی را دو منزل کرده در راه با وشاقان دلخواه هم آغوش و قصه محمود و کرمانش فراموش تا یکمنزلی شیراز که آن را زرقان خوانند رسید عرضه داشتند که شراب خللری و لولیان شیرازی معروف آفاق‌اند باید بقدر بزمی آراست و شراب و شاهد در همین منزل خواست که هم عارفان شیراز گفته‌اند که بیت هر وقت خوشی که دست دهد مغتنم شمار کس را وقوف نیست که انجام کار چیست لهذا کسی بشیراز رفته قرابه چند از آن باده ارغوانی مایل بزعفرانی بیاورد که در صفت آن گفته‌اند بیت برکف نهاده لعل می کز فروغ آن اندیشه لاله زار شود دیده گلستان کز رنگ دیری بشب اندر شعاع او از چشم آدمی شوند شدن نهان ساقی ز عکس نور رش کوی سیاوش است کاتش پناه ساخته از بهر امتحان خوشبوی تر ز عنبر و رنگین تر از عقیق روشنتر از ستاره و صافی تر از روان جامی چو بحر ژرف کز و نکند رهی عقا بر خم سپهر و کشتی بادبان مقارن این حال قوادی که بطلب قوالان و لولیان فرستاده بود باز آمد و یکدسته مطرب با دف و نای و چنگ و بربط و رباب و طنبور و سنتور و چند کودک رقاص لعاب و یکدسته لولی شنگول بیحجاب بیاورد خان بخوردن پیمانه و خفتن مستانه پرداخت و لولیان شیرین کار و شاهدان شکر گفتار بزم خان سردار را رشک خورنستان و عسکر ساختند از بام تا شام و از شام تا بام بعیش و عشرت گذشت اصلا ندانست که از کجا آمده و بکجا میرود و کی شب می آید و کی روز میشود مقارن این حال مقرر شد که رضاقلیخان شاملو سپاهی که جمع آورده بسید عبدالله خان حویزه سپرد خود بحضور آید بیچاره رضاقلیخان سپاه مجموعه اش مطرب و قوال و اسلحه ایشان طنبور و دف و رباب بود بعد از هوشیاری عزم مراجعت کرد ندانم بمنزل رسید یا گرفتار افاغنه گردید در دنبال احضار او ماموریت سید عرب والی حویزه سرعی دیگر رسید که سید مراجعت نماید و بکار رزم افاغنه و سالاری عرب و عجم پردازد

ذکر لشکرآرائی امنای دولت شاه سلطان حسین بهادرخان صفوی و رفتن رستم خان قوللر آقاسی و سایر امرا بدفعه محمود افغان

علمای اصفهان در حضور پادشاه اجتماع کرده نسخه ادعیه فتحیه و مجربات علمیه بیاوردند جوشن صغیر و کبیر تعویذ بازوی شاه کشورگیر نمودند محمد قلیخان وزیر اعظم در جبا خانه دویست و سی ساله صفویه برگشاده و قفل خزانه عامره شکسته نوکر جان نثار فدائی خواست و در آن ایام شهر اصفهان چنان معمور بود که دوازده هزار معمار شمار پیشه با بنیه عمارت اشتغال داشتند چه جای طوایف و سواکن لهذا وزیر صاحب تدبیر سر و بر دلیران فدوی را بجوشن و مغفر و شمشیر و خنجر برآراسته خزانه شاهی را بمصارف آورده سپاهی بیشمار همه آهن پوش و بحر خروش احتشاد کرده بر اسبان صرصر تک آهو رگ برنشاند با خیمهای گوناگون و علمهای رنگارنگ و آلات زرینه و سیمینه و ملبوس خزینه و قرینه و طبل و کوس و نای و توپ و تیپ و فر و زنبورک با رستمخان قوللرآقاسی مامور کرده خود نیز بجهة اتمام خدمت حرکت فرمود سراپرده و خیمه محمد قلیخان صدر اعظم و سایر امرا و سپهسالار را در خارج دروازه شهر برپای کردند بعضی علما بدیدن وزیر آمده معروض داشتند که امروز کوکب سکز یلدوز در برابر دروازه است و خالی از نحوستی نیست وزیر از دروازه با کوکبه اندازه مراجعت نموده از دروازه دیگر با اردوی کیهان پوی در آمد منجمین جا با نسب تمکین به تشخیص ساعتی سعد بجهة مقابله که

خالی از مقابله باشند مأمور شدند که در حوالی کرمان با شهرباک با سپاه کینه‌خواه افاغنه در ساعتی سعد محاربه نمایند مقارن این حال حسین خان زنگنه در آمده عرضه کرد که اینک افاغنه رسیدند و در سکزی وارد شدند آه از نهاد وزیر و امیر برآمد همه را حالتی عجیب روی داد نظم نفسها سرد و بر لبها سر انگشت جبینها زرد و بر دیوارها پشت بناگاه فرستاده شاه آمده تأکید بحرکت کرد توپچیان و تفنگچیان زرین طرز زین در میان اردو افکنده سواران اصفهانی و دلیران خوراسکانی و تفنگچیان قمشه و بهادران بختیاری و سایر ملازمان حضرت شهریار زیر الضرب تیز بر زین زرین نشاندند و نفیرهای و کوس و سرغنین بر فلک و علمها را بجلوه در آوردند و توپها را پیشاپیش همی‌کشیدند محمد قلی خان وزیر اعظم و عبدالله خان والی عربستان و شیخعلی خان قورچی باشی و علیمردان خان والی فیلی و سایر امرا صفها برآراسته با تیغهای فراخته و رنگهای با جثه همی رفتند و قعقعهٔ سلاح و شغشغهٔ رماح گوش فلک را کر و چشم اختر را کور میکرد جوانان نازک میان کمرهای مرصع بسته و از زیر نیمهای سیمین خانهٔ زین را مملو ساخته زلفهای چین در چین بر عارض رنگین شکسته از شمیم عطر و عنبر هوا را معنبر و معطر میکردند بگردش چشم مست و مژگان خمیده صفهای قلوب عاشقان را در هم می‌شکستند صاحب منصبان بجنیب از تابش آفتاب رنجه بودند و چترهای دیبا سایبان رخسار زیبا میکردند نازک پیکران کافور گردن و دستارچه‌های نازک بر گردن سیمین بسته که از تابش آفتاب تغییر لون نیابد مع القصه بعد از استعجال در استقبال لشکر محمودی در گلون آباد تلاقی فریقین روی داده گروهی دیدند شاربها بر سر و جبه‌ها در بر اغلب تنهای خفتان و غالب سرهای مغفر رویها از حدت آفتاب و زور سرمای شب سوخته و مویها از عدم امتشاط و فرط اختلاط بیکدیگر اندر آشفته نیزهای زنگ رفته بر دست و شمشیرهای نیام سوده بر کمر قبضه‌ها شکسته و غلافها پاره بر بسته اسبها لاغر و ضعیف و سواران سیاه روی و نحیف نظم سرشته تن بشان از حرب و طبعشان شده راست بحمله بردن و خو کرده چشمشان بسهر زبیم ایشان از مغزها شمیده خرد زهول ایشان از دیدها رمیده بصر چو دود تیره در او آتش زبانه زنان تو گفتیا که پراکنده شد بدشت سقر بدین صفت سپهی چون شب سیاه بزرگ بدست ایشان شمشیرهای همچو سحر سوار ایشان بر پشت اسب بود چنان که می بروید از تیغ کوهسار شجر چون چشم امرا بر روی آن سپاه افتاد نه ایشان را جمعیتی زیاده دیدند نه اسباب حشمت و جهانگیری آن گروه را آماده حیرت کردند که اینقوم بچه استعداد از دار القرار قندهار بگلون آباد اصفهان آمده اند مگر عالم بر ایشان تنگ بوده و جای درنگ نداشته‌اند که اینهمه راه مرکب رانده‌اند مع القصه با خوبی و بسیاری خویش مغرور و از کمی ایشان مسرور وزیر اعظم محمد قلیخان در قلب سپاه آرام گرفته و با امرا میسره و میمنه را برآراسته رستم خان قوللر آقاسی را با غلامان و قورچیان منقلا و مقدمة الجیش قرار داده بتسویهٔ صفوف پرداختند محمود افغان و همراهان او نیز صف کشیدند و از جانب سپهسالار ایران خروش طبل و کرنای و نواحش کوس رزمی و نای حربی بلند گردید اسبهای توسن شموس سواران چابک سوار ملیح بجولان بازی و بسبک تازی در آمدند ناگاهان آن دیوان پر قهر و ماران پر زهر شاربها کج نهادند و بارها راست راندند تیغهای هندی کشیدند و بر سر مقدمة الجیش دویدند حمله‌های زابلی و حربه‌های کابلی ایشان صفوف سپاه شاه را از هم بگسیخت و بخت علیمردان خان فیلی از پیش افاغنه بگریخت وزیر اعظم نیز هزیمت نموده که خود را برهاند و بشهر برساند رستم خان قوللر آقاسی بخت را خفته دید و همراهان را رفته با پانصد غلام خود را بکشتن داد و نام مردی در گیتی نهاده سه روز و سه شب افاغنه بجمع اسباب و اثاثهٔ سپاهیان گریخته مشغول بودند و معادل یکصد هزار تومان عاید محمود شد و محمود در حیرت بود که این اسبابها را چرا همراه آورده اند بالش نرم و دواج گرم و سامان بزم را با میدان رزم چه مناسبت است روز چهارم محمود و افاغنه بدافعی بعمارات فرح آباد نزول و توپی چند که در جلو او گذاشته و گریخته بودند بغنیمت بدست محمود در افتاد و شاه و امرا در شهر حصاری شدند محمود همان توپهای تهمتن تن حصار فکن باره شکن را برابر باره و حصار شهر بر بسته بنیاد محاصره کرده امنای دولت پادشاهی در شب بیست و سیم ماه رمضان سال یکهزار و صد و سی و چهار طهماسب میرزا ولد شاه را بولیعهدی منصوب کرده و در همان شب با میرزا حسین استهاردی از شهر بیرون و روانه قزوین نمودند که مددی و معاونی بشاه برساند و بعد از رفتن شاهزاده طهماسب افاغنه در محاصره انسداد و اشتداد تمام بظهور آوردند و سر راهها را گرفتند که از طرفی امدادی نشود و هر که از اطراف و خارج و داخل آمد و شد مینمود بدست افاغنه می‌افتاد و کار بر محصورین تنگ گردید و محمود نامحمود در هنگام محاصرهٔ اصفهان چنان تصور میکرد که شاه طهماسب بیرون رفته امرای قزلباش بر گرد او اجتماع خواهند کرد و بلوای عام و ازدحام تمام خواهد شد لهذا با امنای دولت پیام کرد که از سلسلهٔ صفویه دختری بمن دهید و قندهار را بمن واگذارید من مراجعت میکنم امنای دولت هنوز مایوس نگردیده بودند دست رد بر سینهٔ مسئول

اورده بالای

آوردند لاجرم محمود با صبر بسیار بمحاصره کوشید و راه عبور صبا و شمال بر محصوران بربست و بواسطه کثرت خلق در درون شهر و علت قلت آذوقه آتش قحط و غلا بالا گرفت و تا سنبله سپهر بسوخت کار قحط بجائی رسید که گرسنگان قید محاصره بخوردن شمشیر راضی بودند لهذا تن بمرگ در داده برسر تیغ بیدریغ افاغنه درآمدند و از بیم آنکه محمود بقهر و غلبه شهر را تسخیر خواهد کرد و بقتل عام حکم خواهد نمود راضی شدند که با شاه باردوی روند شاید فتوتی بکار برده سختی نکیرد و از قضیه هلاکوخان و المعتصم بالله عباسی غافل بودند

ذکر برآمدن شاه سلطان حسین صفوی از شهر اصفهان و رفتن نزد محمود افغان و صوادر عجیبه آن اوان بتقدیر ملک منان

شاه سلطان حسین صفوی چون کار خود و خلق را برآشفته دید و بخت اهالی ایران را خفته ناچار صبح روز جمعه دوازدهم شهر محرم الحرام یکهزار و صد و سی و پنج هجری دل از جان برگرفته با جمعی از امرا از شهر بدر آمده بفرح آباد در ترجنب یادرفته خود را از سلطنت مخلوع و تاج و افسر سلطنت را بمحمود باز گذاشت * برسام حام چیره شد و دیو برامین محمود در همان شب مسعود یکهزار نفر از افاغنه را بسرکردگی امان الله نامی بهمراه محمد قلیخان صدر اعظم بضبط خزاین و دفاین و بیوتات و کارخانه جات پادشاهی روانه شهر نمود و بعد از انضباط و احتیاط کار در چهاردهم شهر محرم الحرام که عاشورای هاشمیه حسینیان انام و عید افاغنه امویه احترام بود با فر فراعنه و کبر نمارده و بطر بطارقه و عبوس عباسیه راه شهر برگرفت و با جلالی از یدمن یزید بر تخت حکومت و متکای سلطنت تکیه گزید و در عمارت چهل ستون جلوس کرد و سلطان حسین میرزا از طرف خیابان چهار باغ بهمراهی بوما چون زاغ آورده در عمارت آئینه خانه مشهور باندرون شرف منزل دادند و محمود نا محمود هریک از امرا را بکار خود مامور نمود کارگذاران خاصه و عامه که هریک احمق من نعامه بودند این تدبیر را باور کرده از غدر آن مردود محیل غفلت ورزیده خوشنود شدند و در فکر دفع و رفع شاهزاده طهماسب افتاده جمعی بقزوین فرستاده چون افاغنه قریب شدند شاه طهماسب بآذربایجان رفت و قزاونه ناچار با افاغنه مدارا کرده ایشان را بشهر آورده اما چون بمال و عیال مردم تطاول خواستند قزوینیان با غیرت دست بمهمان کشی گشادند سایر افاغنه که در باغات خارج شهر بودند فرار نموده و نزد محمود آمدند محمود دانست که قزلباشیه با افاغنه بسر نخواهند برد و در هنگام فرصت بمکافات و کیفر خواهند پرداخت لهذا اسان امرای قزلباشیه را اشتها بهمت کرده بعد از تعیین و تشخیص و تعریف و توصیف پایه و مایه هریک را بتحقیق شناخته مقرر کرد که ایشان را حاضر و بعدد سور مبارکه فرقانی یکصد و چهارده تن بودند آن دنی زاده نامرد حکم بقتل آنهمه کرد آنگاه اولاد امجاد صفویه و سادات مرتضویه را جمع نموده صغیرا و کبیرا سی و یک نفر بودند مانند حجاج علیه اللعنه حکم بقتل آن سادات حسینی و موسوی نمود و در سر آن نعش ایشان مقبره جدید مزید گردید و سرداری بتصرف و تسخیر شیراز فرستاد بعد از مدت نه ماه محاصره مفتوح کردند مدت دو سال خود در اصفهان بماند و هر روز از شریان قزلباشیه جوی خون روان نمود تا خون ناحق سادات صفویه را گاه کیفر و مکافات رسید در محمود مرد و صرع و سرسام بجنون و برسام منجر شد لاجرم دیوانه گردید و فلجی شدید بهم رسانید که رفتارش متعسر و تخلیه اش متعذر شد در بول و غایط خود خفتی و با نجوه خود بخوی گفتی بیت نه تا به خون حیضی چون آبله برآرد دو ساله خون پاکان آخر چه آورد بر همچنانکه در دوازدهم محرم سلطان حسین صفوی را از ملک محروم کرد در دوازدهم شعبان یکهزار و صد و سی و هفت که دو سال و هفت ماه از سلطنتش گذشته اشرف بنی عمش او را گرفته آن مفلوج مصروع مجنون را مقتول کرده آن بدرگ بدرک موصول و بسقر مقر گزید مدت عمر آن مردود بدخصال بیست و یکسال بود و بواسطه قتل سادات جوان از جوانی برنخورد و در دنیا و عقبی بچنگال عقاب عقاب گرفتار شد و اشرف افغان پس از او تاج سلطنت بر سر نهاده شیراز و کرمان و قزوین و طهران و قم و کاشان را مسخر ساخت و در سال سیم جلوس نحوست مانوس او احمد پاشای والی بغداد و پاشای وان و پاشای موصل و همدان از جانب خوندکار روم بطلبیدن و خواستن شاه سلطان حسین و استرداد بلاد متصرفه افاغنه لشکرکشیدند اشرف نیز در بدو بمحاربت رومیه مسابقت جست و فرستاده پاشایان شاه سلطان حسین را از او خواستند و با وی مقدمات محاربات برآراستند آن ظالم بی شرم و ملحد بی آزرم کس باصفهان فرستاده سر پادشاه بیگناه را آورده باحمد پاشا فرستاد و بعد از محاربه رومیه انهزام یافتند و دیگر باره بمدافعه آمدند منازعه بمصالحه انجامید مشروط برآنکه جوانب شرقی با اشرف و کردستان و خلخال و خمسه و لرستان و خوزستان با رومیه مقرر باشد فاعتبروا یا اولی الابصار الحاصل نعش شاه سلطان حسین سعید شهید را بمعصومه قم برده مدفون ساختند مدت ملکش سی سال بوده و از آثار او مدرسه چهار باغ اصفهان و عمارت فرح آباد و تجدید چهل ستونست و وزرای او پنج تن بوده اند اول شاه قلیخان ولد شیخعلی خان

زنگنه دیگر محمد مومن خان شاملو و بعد میرزا طاهر وحید و بعد از و فتحعلیخان داغستانی ولد القاس میرزا بن الیدرم خان شمخال که پدر او را شاه صفی بکرو کرفته صفی قلیخان نام نهاده بود و چنانکه گذشت فتحعلیخان را شاه مکفوف البصر کرده و آخرین وزرا محمد قلیخان بود که گرفتار و مقتول افاغنه شد در

ذکر حال شاه طهماسب بن شاه سلطان حسین صفوی شهید سعید رحمه الله

سابقا سمت نگارش یافت که طهماسب میرزا ولیعهد و روانه قزوین نمودند چون خبر شهادت شاه شهید بدو رسید با دلی پرخون در قزوین جلوس نمود و نامه به پادشاه روس پطر کبیر نگاشته استعانت جست و اسمعیل بیک غلام را روانه نمود و خود به تبریز رفته همه روزه اخبار اختلال دولت و تصرف کردن بلاد بدو میرسید و از بخت منکوس مایوس بود و نامه به سلطان خواندکار روم مرقوم و استمداد در دفع افاغنه بنیاد نموده و از تبریز بگنجه و شیروان و قراباغ رفته سپاهش سی هزار کس رسید و از آنجا بدار الارشاد اردبیل و زیارت مراقد آبای جلیل آمد در آنجا معروض شد که روسیه از راه بحر بگیلان آمده لنگر بسته و در آن نشسته اند و با اهالی آن ولایت بی اعتدالی مینمایند و بهانه ایشان آنکه بمدد و معاونت شاه ایران آمده ایم و خود خواسته و استمداد نموده محمد قلیخان سعدلو از جانب شاه طهماسب بگیلان رفته که روسیه را بیرون نماید در این اثنا عبدالله پاشا حاکم وان با چهل هزار نفر رومیه عزم نخجوان و ایروان کرده و شاه طهماسب شاهقلی خان مقدم و محمد قلیخان قوللر آقاسی را بمدافعه رومیه مامور کرده بمقابله و مقاتله کردند و ظفر قزلباش را بود و دو هزار کس از عساکر رومیه مقتول شدند و پاشا بوان مراجعت کرد شاه طهماسب توقف در آذربایجان از اصلاح وقت خود ندیده و آمدن بسمت مازندران و عراق را بهتر دانسته در هزار و صد و سی و هفت از راه طارم بطهران آمد و بعد از ورود شاه خبر رسید که ابراهیم پاشا والی ارزنة الروم متصرف گرجستان و عارف احمد پاشا با ایروان و عبدالله پاشا متولی گردیده اند و قشون روسیه شیروان و بادکوبه را بتصرف در آورده اند و شاه طهماسب در گیلان آمده از لنگرود دیلمان احمد خان تفنگچی آقاسی باشی را روانه استراباد نمود و از نواب فتحعلی خان بن شاهقلی خان قاجار قوینلو که جد امجد سلاطین جلیل الشان قاجاریه ایرانست استمداد کرده استعانت جست

ذکر رفتن احمد خان تفنگچی آقاسی از جانب شاه طهماسب ثانی صفوی باستراباد و استمداد و استعانت کردن از خان جلیل الشان نواب فتحعلی خان قاجار قوینلو

چون در ضمن صادرات ایام شاه عباس صفوی ماضی مذکور شد که امرای قاجار در قراباغ و مرو و استراباد و سایر سرحدات و بلاد امیر الامرا و حاکم بوده اند و شاه در استراباد بعد از قلع و قمع طوایف سیاه پوشان در دوازده روز بساختن قلعه مبارک آباد اهتمام فرمود و از دلیران قاجاریه جمعی در آنجا نشانید که دست تعدی ترکمانیه صاینخانی را از استراباد کوتاه نمایند از ایل جلیل قاجار قوینلو که اصل ایشان از ترکستان و از نسل قاجار خان بن سرتاق نویان است در استراباد امرای بزرگ بظهور آمدند و پشت به پشت در آن صفحات عظمت و اجلال و حکمرانی داشته اند در زمان سلطنت شاه سلطان حسین صفوی غالب ارباب مناصب گرچه تفلیس و اهالی داغستان و شمخال و زنگنه بوده اند و امنای دولت سلسله علیه قاجاریه را بدعوی خودسری و داعیه سروری متهم ساخته و خود برتق و فتق امورات ملکی میپرداخته اند تا کار بجائی رسید که بشهزار افغان دولت چندین ساله صفویه را متلاشی و مختل ساختند چنانکه مذکور شد مع هذا در زمان محاصره اصفهان خان والاشان فتحعلی خان بن شاهقلی خان بن محمد ولی محمد خان بن مهدیخان قاجار قوینلو که بحکمرانی استراباد و توابع آن بلاد فرح بنیاد استقلال و استبداد داشت و در بسالت و کفالت و شجاعت و مناعت اجداد کرام را از اکفا و اقران خود نمی پنداشت بی احضار شاه سلطان حسین صفوی بحکم غیرت طبع و تقویت دولت ایران با یکهزار سوار جرار از برناک و قاجار باصفهان رفته بعد از تشرف بپابوس حضور شاه همه روزه از شهر بیرون آمده با افاغنه محاربه و مجادله می فرمود و غالبا با دستبردی تمام ایران گروه ضلالت پژوه می برده سر و دیل و غنیمت بشهر می آورده امنای آن دولت که پای در دامن [illegible] کشیده و نکبای نکبت بر روی دولت اقبال ایشان وزیده بود میگفتند که اگر امر مصالحه بگذرد اولی است والا بعد از فتح بقهر و غلبه قتل عام در پی خواهد بود و نمانی که از خان جلیل الشان بظهور میرسید باغوای محمد قلیخان صدر اعظم و دیگران نتیجه برعکس می بخشید چه سخنانی که خان قاجار در اجماع [illegible] کردند از غایت التهابات [illegible] کار زار میراندند حمل بر داعیه خان والاشان مینمودند و بخلاف آن سخنان میگفتند و چنانکه فتحعلی خان صدر اعظم ولد القاس میرزای داغستانی شمخال را بداعیه متهم و کور کرده بودند قریب بدان بود که خان جلالت توامان فتحعلی خان قاجار را نیز از مراجعت باستراباد مانع گردند و بساط نشاط و اسباب شباب ورا در نوردند لهذا خان رنجیده از اصفهان بگرگان آمد و بانتظام امور آن ساحات و انسداد معبر ترکمه مفسدت صفات مشغول بود چه که از اطراف طوایف ایلات پای در شوارع سرکشی و زیاده جوئی نهاده بودند و طوایف تراکمه بطریق

اولی از همه طوایف بیشتر دوشسته جوتر بوده اند لهذا در چنین ایام فرصت از اهتمام آن امیر والافطرت پای در دامن ادب کشیده بودند چون کیفیت شجاعت و بسالت خان معظم الیه و رنجیده بازگشتن از اصفهان بسمع نواب شاه طهماسب رسید و از امرای اطراف قریب الیاس شده بود احمدخان را با نامه و پیام اشفاق آمیز معذرت انگیز روانه استراباد کرده خواهش اعانت و امداد از فتحعلی خان قاجار نمود خان والاشان شرحی از زمان گذشته مذکور و تاسفی بر حال شاه شهید مغفور خورده و تفنگچی آقاسی بعذوبت بیان عذرخواهی ایام ماضی نمود خان والاشان بقبول خدمت شاه طهماسب راضی گردیده قرار داد که پیشتر از پیشتر در انتظام امور ترکمه گرگان اهتمام و بعد از اطمینان از حفظ ولایت با سواران جرار شیراوژن و بهادران دلیر صف شکن بحمایت و رعایت و تقویت و تربیت شاه طهماسب اقدام نماید احمدخان تفنگچی آقاسی را روانه کرده خود بتهیه کار مشغول گردید و مقارن این حال باشرف افغان خبر رسید که شاه طهماسب از آذربایجان بازگشته و از مازندران و استراباد امداد خواسته و در پی انتظار اجتماع عساکر میرود که بجانب اصفهان آید بمحض استماع این اخبار سپاه افاغنه دو هزار را برداشته بجانب قم در پی عزیمت کرد و محمد علی خان قوللر آقاسی که از جانب شاه سرکرده جمعی و بحفظ قم و انتظار عساکر مازندران و قاجار مامور بود بمدافعه پرداخت اشرف شنیده بود که سپاه مستعد همین است که با محمد علی خان است صلاح کار چنان دید که جمعی از افاغنه را بمحاربه قوللر آقاسی مامور و خود بر سر شاه طهماسب آید زیرا که پس از اضمحلال عساکر پادشاهی قوللر آقاسی خود مضمحل خواهد شد و شاه طهماسب روزی پیشتر بلاریجان رفته بود و اشرف بتصرف و تسخیر طهران مشغول شد محمد علی خان قوللر آقاسی نیز پای ثبات نفشرده از قم بمازندران آمده بحضور شاه رسید و شاه طهماسب ببارفروش و اشرف رفت

ذکر محاربه خان جلادت بنیان نواب فتحعلی خان قاجار قوینلو در قریه ابراهیم آباد ری با اشرف افغان

نواب خان جلیل الشان فتحعلی خان قاجار با جمعی از سواران دلیر و مردان شیر از طایفه قاجار و ترکمه و اهالی استراباد و کتول و فندرسک و کرایلی بقصد خدمت شاه طهماسب که در طهران بود از راه دامغان و سمنان ایلغار کرده بحوالی طهران آمد که باردوی شاهی پیوندد و کمر همت بانتظام امور ملکی بندد چون بقریه ابراهیم آباد از توابع طهران رسید معلوم شد که شاه از راه لاریجان بمازندران رفته و اشرف افغان بمحاصره طهران مشغول است با آن سپاه قلیل بمقابله اشرف پرداخت اشرف نیز مطلع گردیده در برابر آمد از دو سوی بتسویه صفوف صفوف مشغول شدند اشرف که پادشاه ایران بود سپاهی بی اندازه داشت و پای در میدان رزم گذاشت خروش طبل و کرنای گردون گرای شد و سواران معرکه مصاف گرم کردند و چرخچیان بجولان در آمدند غبار بهوا گرفت و آفتاب تیره شد مرغان تیر پر برگشادند و در خفتان و جوشن آشیان گرفتند رمحهای خطی بجلوه گری در آمد و اسبهای ختلی بجولان وری گرم گردید چرخچیان افاغنه اسبهای قندهاری و تخماق حصاری بمیدان در افکندند و سواری از پیشروان سپاه خان جلالت نشان از ضرب شمشیر از زین بر زمین افکندند خان غیرت توامان تازیانه بر سرین اسب کوه پیکر زده به پیش صف آمد و بدلیران قاجار رخصت پیکار داد نظم

برون تاخت سردار چون شیر نر یلی در حوش حرون کوه آورده زیر
کمر چون دل عاشقان کرده تنگ چو ابروی خوبان کمانی بچنگ
چنان تیر بارید گرد دلیر که هر جوشنی ترکشی شد ز تیر
تو گفتی مگر کوه آهن بدشت مگر اسبش از آب و از آتش است
ز بس کشته کافکند از پیش و پس خروش سروش آمد از که که بس

دلیران قاجار نیز دست به تیر و کمان بردند و رنگ از روی آفتاب ستردند افاغنه را فرصت اسب تازی و شمشیر بازی نمیدادند و بضرب تیر از زین بزیر می افکندند اشرف متزلزل شده بهزاره و بلوچ و افغان نهیب داده که اگر با یک سردار قزلباش با این سستی پرخاش خواهید کرد با پادشاه ایشان چگونه بر می آیید سواران افاغنه سپر بر سر کشیده دستها بر قبضه شمشیر حمله بر سواران قاجار آوردند خان جلالت نشان نیز با سواران خود ایشان را استقبال کرده چکاچاک شمشیر بر گردون اثیر رسید قبضها و کفها از خون خشک بسته شد و دم شمشیرها از فرقهای سر شکسته از برق تیغها دیده ها خیره میشد و از عکس خون آینه سپهر خضرا احمر مینمود جویهای خون جاری شد و سرها در آن رودها ساری جوشنها دریده و مغفرها بریده ماند سر و دست و پای در میدان پخشیده و بازوها از کتفها گسسته میشد بیت

ز خون دلیران و گرد سپاه زمین گشت سرخ و هوا شد سیاه
ببارید چندان دم خون ز تیغ که باران بسالی نبارد ز میغ
ز گرد سپه دیده تاریک شد همانا شب روز نزدیک شد

و در تواریخ نوشته اند که در حمله اول که قاجار بر افاغنه بردند یکصد سوار نامی از ایشان بر خاک هلاک افکندند ولی چون شب نزدیک بود و از شاه طهماسب نیز خبری نداشتند و بی استعداد جنگ سلطانی بودند بشباهنگام عزم مراجعت کردند و قزلباشیه راه بر گرفتند چون خان جلیل الشان چنان دید و نیز با سواران قاجار و ترکمه که هزار سوار بودند

بسرعت شاه طهماسب بمازندران شد **رفتن نواب خان جلیل فتحعلی خان قاجار بمازندران و شرفیابی حضور شاه طهماسب و وکالت و نیابت سلطنت و با فسر و جیغه مرصع مخلع شدن** چون نواب فتحعلی خان باشرف رفته از واقعه محاربه سرشرعی بخدمت اشرف شاه طهماسب تقریر کرد و مبنای دولت از شجاعت و جلادت خان فیروزی توامان و طایفه قاجاریه اطلاع یافتند بدست توسل در دامان او آویختند و نصرت پادشاه را در موافقت آن والاجاه دانستند لهذا شاه و امرای او را برداشته باسترآباد برده در خلوات و جلوات بقرار کار و انتزاع ملک از طوایف اشرار مشاوره نمودند شاه والاجاه امیر الامرائی لشکر و محال جرجان و توابع استرآباد را بنواب فتحعلی خان تفویض و نظارت بیوتات پادشاهی را محول بحاجی یوسف بیک از منسوبان خان والاشان فرمود و حکومت خبوشان باللّه قلی خان قاجار تفویض یافت و مقرر شد که شاه بسفر خراسان نهضت فرموده بعد از انضباط امور آن صفحات مراجعت بدار الملک فرمایند در روز چهاردهم شهر شوال المعظم سنه یکهزار و یکصد و سی و نه شاه طهماسب از استرآباد بیرون آمده و در چمن قصبه چهارده کلاته که از منزهات بلاد هزارجریب است توقف فرمود تا نواب خان وکیل السلطنه با سپاه کینه خواه از گرگان در رسد پس از روزی چند جناب خان امیر الامرا نواب فتحعلی خان با لشکری گردون شکوه و سپاهی انجم کرده و کوکبه رنگین و آغروقی سنگین در رسیده از حضور شاه بگذشت شاه التفات فرموده او را نزدیک خود خوانده و سپاه نصرت پناه بدیده دقت نگریسته سواران قاجار و کرایلی و بدانلو و حاجیلر و قندسکی و کتول و ترکمن یکه تازنکه و میوت و تفنگچیان ترالی و استرآبادی با آراستگی تمام و نظمی لاکلام از حضور شاه عبور کرده در الاچیقها و خیام قرار و مقام گرفتند و روانه دامغان شدند بعد از ورود بدامغان خان جلالت بنیان بمنصب والای نیابت سلطنت منصوب گردید و چنانکه رسم سلاطین صفویه بود فرق عنبرسای نایب السلطنه بتاج و افسر مکلل بدرر و مرصع بجواهر افتخار یافت و برحسب الامر پادشاه تمامت امرا و مقربان پیشگاه اوامر و نواهی او را مطیع و منقاد شدند که در هر حکمی فرماید احتیاج بعرض پادشاه نباشد چندروز در دامغان نزول و مسرعان سریع السیر باطراف خراسان مامور شدند که از حضرت پادشاه و اجتماع سپاه حکام و امرای آن سامان را آگاه کنند تا هر یک با جمعیت خویش در عرض راه برکاب نصرت انتساب پیوندند چون میرزا علی اکبر نام از جانب نذرقلی بیک ولد امامقلی افشار حاکم ابیورد در ایام توقف استرآباد عریضه آورده اظهار ارادت و جانفشانی کرده تمنای حکومت نسا و ابیورد کرده بود فرمانی صادر شد و مقصود حاصل آمد در این وقت حسنعلی بیک ولد جمشید خان غلام ایمنی که بمنصب معیر الممالکی رسیده بود بآوردن نذرقلی بیک افشار قرخلوی مذکور مامور گردید و محمد علی خان قوللر آقاسی را با فوجی از غلامان و سایر ملازمان مقرر داشتند که در دامغان متوقف گردیده از جانب عراق باخبر باشد و طریقه حزم و کیاست را از دست ندهد و اخبار را انهی کند تا مایه استحضار امنای دولت از استقرار کار اشرف و اهالی ایران گردیده باشند **ذکر حرکت موکب شاه طهماسب صفوی بجانب ارض اقدس و بیان بعضی از کار ملک محمود سیستانی و تصرف او در شهر مشهد مقدس** ملک محمود سیستانی خود را از اولاد صفاریه میشمرد و در این اوقات حکومت تون با او بود در وقتی که صفی قلیخان بدست افاغنه هرات کشته شد و اسمعیل خان غلام برتبه سپهسالاری ارتقا جست و بمشهد مقدس رفت از اظهار استغنای ملک محمود که اعتنائی بدو ننمود فتحعلی خان قاجار حاکم ارض اقدس منکر و برنجید و فتحعلی خان را بمحاصره تون و گرفتن ملک مامور کرد فتحعلی خان حاکم ارض اقدس در ایام محاصره تون کشته شد و ملک محمود استقلالی حاصل نمود پس از قتل حاکم ارض اقدس چنانکه گذشت اسمعیل خان سپهسالار که مختار بود حکومت مشهد را بعلی قلیخان شاملو بیگلربیگی سابق مرو واگذاشت و او استقلالی یافت و بواسطه اختلال ملک سپهسالار ضعیف شد و علی قلیخان بسپهسالار تمکینی چندان ننمود و سپهسالار یعنی اسمعیل خان خواست که شوکت علی قلیخان حاکم ارض اقدس را بکاهد و حشمت خود را در انظار مردم بیفزاید علی قلیخان آزرده و باخبر گشته پیشدستی نمود جماعتی از اوباش و الواط شهر را که با او متفق بودند بخانه سپهسالار فرستاده او را کشان کشان بنزد حاکم ارض اقدس آوردند و سپهسالار را محبوس کرده بانفراد بحکومت مشهد پرداخته و در اوقاتیکه افاغنه غلجائی بر اصفهان تسلط یافتند این امر در ارض اقدس وقوع یافت پس از آن جنابش بتفرقه آثار رشته کار بدست الواط و اشرار در آمده در ماه جمادی الاول سال یکهزار و صد و سی و پنج اجتماع کرده بخانه علی قلیخان حاکم مشهد ریختند و او را کشتند و اسمعیل خان سپهسالار را که مقید بود مطلق نمودند اما اسم حکومت بر اسمعیل خان نهاده بود و کار در دست اوباش و اشرار بود سپهسالار ملک محمود را بارض اقدس خواند که مقوی کار سپهسالار شود ملک محمود خود در کمین چنین روزی بود این معنی را از خدا خواسته بمشهد آمده الواط را از میان

برداشته لوای استقلال افراشته و رفته رفته بعضی از بلاد خراسان را بحیطهٔ تصرف درآورده دعوی پادشاهی کرد جمعی از امرای خراسان متابعتش کرده و بر
روگردان بودند و رضاقلی خان سردار نیز از دولت مأمور بدفع او رفته کاری از پیش نبرده ملک محمود باستقلال دعوی پادشاهی کرد و تاج کیانی
ساخت و در ایامی که شاه طهماسب در آذربایجان بود رضاقلی خان از سرداری خراسان معزول و محمدخان ترکمان را سردار کرده روانهٔ خراسان
نمودند و قبل از ورود او ملک محمود نیشابور را نیز مستخلص نموده حاکمی مقرر کرد و بمشهد بازگشت سکه زد و خطبه خواند چون آوازهٔ حرکت موکب شاه طهماسب صفوی
و نیابت نواب فتحعلی خان قاجار را شنید بجانب جوین و اسفراین آمده که مانع رفتن شاه و سپاه وی گردد چون خبر آمدن ملک بنواب نایب السلطنه
فتحعلی خان قاجار رسید مقرر فرمود که بزرگان سپاه بنه و اغروق و اثقال و احمال را در بسطام گذاشته جریده و سبک بمحاربهٔ ملک محمود استعجال
نمایند و بدین نحو حرکت کرده روانه سمت جوین شدند و در جاجرم رحیم خان کرایلی با جمعیتی موفور وارد اردوی شاه طهماسب شد و خبر ازدحام
سپاه و اتفاق جیوش نصرت پناه بملک محمود رسید و از جانب مشهد مقدس نیز اطمینانی کامل نداشت لوای عزیمت و هزیمت بارض اقدس برافراشت
نواب نایب السلطنه قاجار مقرر کرد که بنه و اغروق را رسانیدند و بره خبوشان نهضت گزین شدند در منزل حسین آباد اکراد چمشگزک بسرکردگی نجفعلی
بیک شادلو باردو آمدند و ده هزار تومان پیشکش پذیرفتند که بمدد خرج غازیان رکاب خدمت نمایند شاه طهماسب فرمود که اکنون بار الشکار از
زر در کارتر است ده هزار تومان را بانعام شما مکرمت مینمائیم که بعوض آن دوازده هزار سوار سان داده در رکاب حاضر باشند طوایف اکراد و قراچورلو
قبول نمودند و چون شاه بدولتخواهی ملک محمود ایشان را متهم میدانست تکلیف بمحاصرهٔ مشهد نمود نجفقلی بیک گرد بعذرهای ناموجه فرمان شاهی را
قبول نکرده بتهاون و مسامحه گذرانید شاه بقتل او فرمان داد و اکراد متوحش و متفرق شدند و اهالی اردو ببقیهٔ اکراد دست اندازی نموده مزید
علت گردید و اعاظم و اعیان اکراد در هنگامی که نادرقلی بیک افشار حاکم ابیورد حسب الامر با حسینعلی بیک روانهٔ اردو بود در چهار فرسنگی
خبوشان نزد او رفته اگرچه از او راضی نبودند و نیز بدانها اعتمادی نداشت چون از همه جا مایوس شدند او را شفیع گنجه و نیز بملاحظهٔ استمالت
قلوب اکراد قبول التماس کرده بعد از شرفیابی بحضور استدعای عفو نموده اکراد معفو شدند و مخلع گردیدند و نادرقلی بیک آنها را از نایب السلطنه
متوحش کرده بخود رام نمود و صبیهٔ سام نام وکیل چمشگزک را خواستگاری کرده بجهت خود نامزد کرد و ایشان را مطمئن نمود و حسین بیک را حاکم خبوشان
کردند و مقارن این حال حاکم مرو با قاجاریه و تاتاریه مرو بحضور پادشاهی آمدند و مورد التفات امیرالامرای قاجار نایب السلطنه فتحعلی خان قویونلو
شدند

در بیان شمه از نسب و حسب نادرقلی بیک افشار تا زمان وصول بخدمت شاه طهماسب و بطهماسبقلیخان موسوم شدن

بر ارباب خبرت و اصحاب عبرت پوشیده مباد که نادرقلی بیک مذکور در سال یکهزار و یکصد متولد گردید و پدر او امامقلی
نام مردی پوستین دوز بود و بدوختن پوستینهٔ خبوشانی معیشت مینمود و نادرقلی در نزد باباعلی بیک کوسه احمدلو بملازمت اشتغال داشت
و باباعلی ضابط ابیورد بود و در آن ولایت حکومتی میراند نادرقلی بیک بحسن خدمات در نزد او روشناس شد تا بمواظبت حضور رسید و فراش خلوت
گردید از مشی ترقی نموده باوردن و بردن رعایا پرداخت و در معنی ایشیک آقاسی شد و چند بار بچاپاری نزد امنای دولت شاه سلطان
حسین آمده مطالب باباعلی بیک را صورت داد چون بابا او را فرزندی بود او را بفرزندی خواند و بجهت محرمیت دختر خود را بوی عقد کرده از او در سنه
فرزندی بوجود آمد رضاقلی نام یافت و مادر وی بمرد لاجرم دختر دیگر را بوی داد که فرزند او را تربیت کند از او نیز دو پسر زاد یکی را نصرالله و دیگری
را امامقلی نام نهاد چون باباعلی وفات یافت اموال و اسباب او بنادرقلی بیک انتقال یافت اسب و یراقی فراهم کرده بمشهد رفته ملازمت ملک
محمود سیستانی مذکور حاکم ارض اقدس را قبول نمود و امامقلی و قلیچ نام دو افشار که از ملازمان ملک بودند خود را از دو انجب و بزرگی او ولی
النعمه میشمردند و با او معادات میورزیدند بلطایف الحیل با خود متفق ساخته و چون ملک محمود بحکم پادشاهی حاکم مشهد شده بود و قرار داد
که او را این ایام فرصت که افاغنه بر ایران استیلا یافته اند و انتظامی در دولت نیست از میان بردارند و راه خیره سری بسپارند و چون بمعاهده اقدام
نکردند نادرقلی بیک اندیشه کرد که مبادا آن راز را با ملک بمیان آورند روزی در شکارگاه فرصت کرده آن دو تن را بکشت و فرار کرده بجانب ابیورد
و دره جز و دستجرد که مسقط الراس او بود رفته طوایف آنها را بخود دعوت کرده و سواری چند برگرد او جمع گردیدند و بنهب و غارت قرا پرداخت ملک
محمود بدفع او بخبوشان رفته آنجا را متصرف شد و نادرقلی بیک و همدستان او فرار کردند و ملک بجانب مشهد باز آمد و نادرقلی بیک از کمین
بیرون آمده بکیدی قلعه را بتصرف درآورده کدخدای قلعه را بکشت و در وقتی که رضاقلی خان سردار خراسان از جانب دولت صفویه بدفع ملک محمود مأمور

بود او نیز با وی موافقت کرده اظهار انقیاد بدولت صفویه کرده بعد از شکست رضاقلی خان بجانب خبوشان رفته بودند و چون محمدخان ترکمان بسرداری
خراسان آمد نذرقلی بیک بدو پیوسته و در آن محاربه ابراهیم برادر او زخمدار شده کاری از پیش نرفت مع القصه کار نذرقلی بیک بجائی رسید که با پانصد
سوار قرائی از قرقلو و ترکمان و جلایر با خود موافق و بتاخت و تاراج اطراف مشغول شد و بر کلات و ابیورد و نسا تسلط یافت و چنانکه گذشت
از جانب شاه طهماسب حاکم ابیورد و نسا بود و رفته رفته در آن صفحات نام آور و معروف بصفت بهادری و صلابت موصوف گردید تا حسینعلی
بیک معیر الممالک بجهة اینکه او را با ملک محمود سابقه عداوت و مخاصمه بوده بطلب او رفته خدمتش را بحضرت شاه طهماسب آورده چون اکراد و
اتراک آن صفحات شاه را بوی مایل دیدند جمعی متابعتش را گزیدند و بعد از حضور شاه طهماسب قورچی باشی شد و نامش را طهماسبقلی خان گذاشت و
مقرر شد که مستعد محاصره مشهد شود او نیز تعهد خدمات کرد و بهیچوجه پاس حق نمک ملک محمود را نداشته کمر کین او بربست و بهانه نیکو بدستش آمد
که شاه طهماسب را در دست داشته بجهة خود طرح دولتی ریخته باشد ولی از نواب نایب السلطنه فتحعلی خان اندیشه مند بود که با وجود جلالت و اصالت
و کفایت و کفالت و اصابت و مهابت و وکالت و نیابت او چگونه تعیین مرادش بر نرد آرزو راست نشیند لهذا بنای مواحدت و مراودت
و دوستی و یکجهتی با حسینعلی بیک و سایر محرمان حریم خلوت پادشاهی گذاشته اندک اندک در پرده بر کارهای آنجناب بصمت غرض و ارتیاب نسبت می
و قلوب محرمان حضرت پادشاهی را بانکار خان را آورد و سعایت او می خست و با هر یک جداگانه عهد اخوت بسته پیمان را بایمان مؤکد می نمود
تا غالب ایشان را بجود طالب و از وجود مسعود نواب نایب السلطنه خایف و هارب ساخت و برحسب مراد شاه با ملازمان خویش و قورچیان درگاه
لوای سرداری برافراخته سه روز قبل از ورود موکب فیروزی کوکب بمحاصره ارض اقدس شتافته اردوی پادشاه نیز پس از روزی دو
در جوار مزار جناب ربیع بن خثیم مشهور بخواجه ربیع نزول اجلال گزید و طهماسبقلی خان مشهد را محاصره کرده چندین یورش برده مفتاح
فتوحی بدست او نیامد مقارن این حال هوا روی بسردی کرده و سپاه بهمنی بر نیمروز اردی بهشتی هجوم برده زابلستان بهاری مسخر جنود
اسپنداری گردید نه در باغ سبزه نه در راغ شخ سپاهیان پادشاه بعلت قلت آذوقه و عدم آب و گیاه دواب از عشق بعسرت و از رحمت
بزحمت افتادند و بلاد خراسان نیز اغلب در تصرف اهل عصیان و طغیان بود و آوردن آذوقه بجهة کفاف ایام زمستان دال صعوبت بلکه
محال می نمود و در دست تمام دامغان و قراباغ و گیلان از تصرف نموده بودند و رومیه چنانکه گذشت ثلث ایران را بمصالحه برده و افاغنه از فارس
عراق و ری الی خوار و ورامین در زیر حکم آورده محمد علی خان تولا آقاسی که بسرداری دامغان و استراباد گذاشته بودند ذوالفقار نامی از
منسوبان خود را بمازندران حاکم کرده کمال بی اعتدالی بظهور می آورد چنانکه بالاخره حاکم استراباد الله قلی خان را بکشت بنابراین امرات خارجه
رای صداقت پیرای نواب نایب السلطنه خان والاشان فتحعلی خان بر آن بود که شاه قشلاق در مازندران بگذارد و اطراف خود را صافی کند
و وقت بهار بعزم تسخیر ارض اقدس نهضت نماید و چون طهماسبقلی خان بولایت خود قریب و مراجعت پادشاه را اصلا و ابدا صلاح خود نمیدانست
و در غیبت شاه از بیم ملک محمود و سایر اعادی خراسان زندگی نمیتوانست رجعت موکب شاهی را منکر و مانع بود و در توقف اصرار داد و محرمان
بعضی سخنان فتنه انگیز القا کرده در مقام مناسب بشاه عرضه میکردند و دل شاه را رفته رفته از نواب خان نایب مکدر و غبار آلود میدادند و چون
بر وفق تقدیر میبایست که شاه در دست طهماسبقلی خان مذکور تباه گردد و روزگار بدست اقتدار طومار سلطنت سلسله صفویه را بهم نوردد
و نصایح دانشورانه خان والاشان را در گوش شاه طهماسب بدان اثری و وقعی نبود و حمل بر غرض می نمود و بدست خویش تیشه بر ریشه خود میزد و آتش باد زنده
بخرمن خود مشتعل میساخت که اذا جاء القضاء ضاق الفضاء و اذا جاء القدر عمی البصر شاعری گوید نظم قضا دستی است پنج انگشت دارد چو خواهد
که کسی کامی برآرد　دو بر چشمش نهد و دو بر گوشش　یکی بر لب نهد گوید که خاموش در ذکر شهادت جناب جلالتمآب نواب
الایاله وکیل السلطنه امیر کبیر بی نظیر فتحعلی خان قاجار قوینلو بسعایت طهماسبقلی خان افشار دانای بصیر
و بینای بصیر داند که سپر تدبیر وقایه تیر تقدیر نگردد و چون مشیت الهی بانقراض سلسله صفویه تعلق گرفته بود و نواب فتحعلی خان بتقویت دولت
شاه طهماسب عزم جزم داشت مسبب الاسباب سبب انگیخت و طرحی ریخت تا آنچه در تتق غیب مکتوم بود ظهور نمود طهماسبقلی خان
بحکم حسد وجود خود را در عدم جناب نیابت مآب متحقق میدید و از اندیشه خیانتی که داشت امانت آن امیر کبیر را مانع می شمرد و میدانست
و در برابر آفتاب ظهوری ندارد و موج حصیر با نقش حریر جلوه نیارد لهذا پیوسته شعله حسد در کانون حسدش مشتعل بود و با اطفای مشعل ظاهر

نشو نما بر

مشتغل تا درباب حرکت و سکون سخنان در میان آمد و رای گیتی آرای نایب السلطنه شاه طهماسب متلون المزاج مخالف گردید بالاخره شاه و طهماسبقلی
خان در دفع و رفع وکیل السلطنه قاجار موافقت کردند و چنانکه مقدر بود خان جلیل الشان در بازگشت اصرار داشت لاجرم بعهد استانی امر و حمایت
طهماسبقلی خان امیر قاجار را احضار و در خیمه طهماسبقلی خان بمشاورت مامور نمودند و مامورین گرد خیمه را احاطه کردند و خان جلالت نشان را
هنگام مراجعت منع نمودند و از بیم آنکه مبادا امرای قاجار شوریده مایه اختلال و باعث اعتلال مزاج شخص دولت شوند سری که شایسته
افسر جهانداری بود به تیغ جفا بریده بحضور شاه طهماسب آوردند و حال بر امرای قاجار عرضه کردند و متعلقین آنحضرت را از مراجعه ممنوع و مکلف
بتحمیل امورات و خدمات عالیه بهر یک مرجوع داشتند غالب عاظم باسترآباد عازم و بعضی خدمات او را بر خود لازم شمردند و نعش آن میر
جلالت مصیر را در جوار جناب خواجه ربیع نور الله مضجعه دفین و ضجیع ساختند و ندانستند که خون ناحق این دو دمن سیاوش مثالهای دراز فراموش
نخواهد شد و این شگرف دریای موج انگیز طوفان خیز بآسانی از جوش نخواهد نشست و فرزندان و کیخسروان تختگاه ایرانند و حکمران تهمتنان
و دلیران عنقریب از گردان و امیران نه صد هزار رستم و گودرز و گیو بمیدان نبرد در آرند و از دودمان کشنده وی آثار باقی نمانند لمؤلفه یکی
دوده زین دودمان سترگ بپاید همه خسروان بزرگ سیاوخش اگر یکی بود پور که خون پدر خواست از شاه تور پس از این بزاد از تخت و کلاه
که ببرید دشمن سرش بیگناه بنیره پسر شهریار نوا دو صد خسرو آید چو کیخسروا بویژه خداوند گرز گران سمی نیا شاه صاحبقران مع القصه دیگر روز
که این خبر جانسوز انتشار و اشتهار یافت هر کس از ناثرین کاب آن امیر سعید شهید غفران مآب که کفران نعمت نپسندیدند بعزم رجوع استراباد
زین عزم بر مرکب حزم نهاده با علمهای نگونسار کحلی فام و جنیبتهای مشکین غواشی نیلی لگام روانه گرگان شدند و در خدمت فرزند ارجمندش
امیرزاده فرامرز بهرام حسام محمد حسن خان قاجار اجتماع کرده بتعزیت و اشکباری و تسلیت و سوگواری پرداختند و این واقعه هایله و سانحه غایله
در روز جمعه دوازدهم شهر محرم الحرام سال یکهزار و یکصد و سی و نه اتفاق افتاد و امنای دولت شاه طهماسبی از بیم فتنه و آشوب اردو و مملکت
حاجی یوسف بیک ناظر بیوتات و رحیم خان کرایلی و شرف الدین بیک و نیاز قلی بیک و قاسم آقای قاجار قورچی باشی و جمعی از اکابر متعلقین خان
سعید شهید را که بوده محبوس نمودند و پس از روزی چند مرخص کردند و طهماسبقلی خان افشار منسوبان خود را بجای صاحب منصبان قاجار برقرار کرد
و کار عالم را بکام خود دید **ذکر تسخیر مشهد مقدس و بروز مخالفت میانه شاه طهماسب و طهماسبقلی خان و بعضی
وقایع خراسان** ملک محمود سیستانی که از بیم شمشیر دلیران قاجار در پس حصار خزیده بود و در گنبد مطهر مقدس چون مار گنج کنجی گزیده
چون از معامله قتل جناب غفران مآب فتحعلی خان وکیل السلطنه قاجار اطلاع یافت مسرور گردیده چون اژدهای آتش افشان از شهر بدر
آمده با توپخانه آتشبار و سواران آتشخوار عزم مقابله شاه طهماسب نمود زیرا که چون طهماسبقلی خان را بدید ملازمت خود دیده بود از او چندان
منکر نبود و در دیده اش عظمی نداشت الحاصل در نیم فرسنگی خارج شهر ملک محمود و سپاه شاه بتسویه صفوف پرداخته دلیرانه بر یکدیگر تاخته زخمی
بزرگ پیوست و جمعی از طرفین مقتول شدند و ابراهیم خان توپچی ملک محمود کشته شد بالاخره محمود بشهر بازگشت و طهماسبقلی خان
بمحاصره مشغول شد تا در شانزدهم ربیع الثانی گماشتگان ملک با طهماسبقلی خان مواضعه و معاهده نمودند و دروازه را گشوده سپاه شاه
راه دادند مشهد مقدس تسخیر آمد و ملک محمود لباس درویشی ملبس شده در حجره نشست و از سر تاج کیانی برخواست طهماسبقلی خان باظهار ما فی الضمیر
تراخی تاخیر جایز ندانسته رضا قلی خان پسر اکبرش را با عیال و متعلقین خود بمشهد آورده آن شهر را خانه و کاشانه خود قرار داد و زمام مهام
در دست گرفته بمصالح کار خویش پرداخت بعد از ضبط ارض اقدس بفکر عقد دختر سام بیک خبوشانی که بدان اشارتی شد افتاده شاه
نیز در آن کار با او خیال مشارکت کرده و محرمان شاه در خلال آن کار اخلال را سزاوار دیدند و گمان آن دختر شاه را بهمسری آن نیک اختر اولی از
نفوذ شمردند شاه و خان بخبوشان آمدند و شاه پنهانی جریده بخبوشان شد و طهماسبقلی خان برنجید و شاه از دادن دختر سام بطهماسبقلی
ابتدا منع کرد و نوشته داد و طهماسبقلی خان بمحاصره خبوشان مشغول و از نوشته شاه مستحضر شده دلگیر گشت و بضبط کارخانه شاهی پرداخت
و غفلت خود را آشکار ساخت شاه نیز بحکام کرایلی و مازندرانی و استرابادی خیانت طهماسبقلی خان را اظهار کرد و امرا را از متابعت او نهی
نمود و نفاق طرفین از پرده خفا آهنگ ظهور کرد و زبان زمانه در گوش اقبال آن شاه نافرزانه بمطایبه و سخریه بدین ترانه مترنم بود که نظم
بها تا مسیح دولتت بدمد کاین هنوز از شاخ سحر است آخر الامر فیما بین طهماسبقلی خان و اهالی خبوشان کار بجدال کشید و جعفرقلی بیک شادلو

که از معارف چمشکزک بوده بقتل رسید و بعضی دیگر بکمند اسارت طهماسبقلی خان گرفتار شدند بعد از زدنی که در میانه شاه و طهماسبقلی خان نفاق تمام بود
و بر همه واضح گردید شاه به نیشابور رفت و او بخبوشان آمده بعد از ستیزها و خونریزها باین صلت ناچار شدند و ملک محمود و ملک اسحق و ملک محمد علی را
باشاره طهماسبقلی خان بکشتند و کار او روز بروز قوت یافت و بر اغلب خراسان مستولی شد و شاه در دست او کالمیت بین یدی الغسال متاصل
و گرفتار بود و از کار خود ندامت حاصل کرده ولی چاره نداشت دریغ سود ندارد چو رفت تیر از شست چون خبر قتل الله قلی خان قاجار بیگلربیگی
استراباد در دست ذوالفقار خان منسوب محمد قلیخان قوللر آقاسی بشاه طهماسب رسید از ارض اقدس بجانب بسطام و استراباد رفته ذوالفقار خان
حاکم مازندران گرفتار و مقتول شد چون خوار و ورامین و ری در تصرف افاغنه بود محمد زمان خان شاملو بمحارست سمنان و حسینقلی خان زنگنه
باسترداد گیلان مامور شدند و ایالت استراباد برحیم خان کرایلی و حکومت مازندران بمیرزا رحیم مستوفی تفویض یافت و حرم شاهی در شهر
ساری بماند که بعد از ایام بهار بارض اقدس آیند و طهماسبقلی خان به تنبیه تراکمه یموت رفت و محمد حسن خان قاجار ولد فتحعلی خان بمیان
تراکمه رفته بدست نیفتاد و شاه بجانب خراسان حرکت کرده و طهماسبقلی خان باردو پیوست و شاه در ارض اقدس سان سپاه دیده
شصت هزار سوار و پیاده بقلم آمد بیست هزار بمحافظت خراسان مامور شدند و پنجاه هزار در رکاب قصد هراة نمودند **ذکر حال طوایف
ابدالی و تسخیر شهر هرات و بعضی صادرات ایام شاه طهماسب ثانی** تبیین این مقال علی سبیل الاجمال اینکه سابقا
نگارش یافت که در هزار و صد و سی و پنج که محمود افغان غلیجائی اصفهان را مسخر نمود طایفه افاغنه ابدالی نیز بر هرات مستولی شد و بعد از
اسد الله ابدالی محمد خان حاکم هراة بود بعد از محمد خان افغان ذوالفقار خان ولد زمان خان را از شوراباک آورده حاکم هرات نمودند و در
هزار و صد و سی و هشت رحمن خان ولد عبد الله خان که پدرش در حکومت زمان خان در هراة مقتول شده بود بهرات آمده خونخواهی کرد افاغنه
قرار دادند که ذوالفقار خان بباخرز رود و رحمن بقندهار و فراه و هیچیک بهراة رجوعی ننمایند و الله یار خان برادر محمد خان را از ملتان خواسته
در سال هزار و صد و سی و هشت حاکم هرات کردند بعد از آن عبد الغنی افغان بحمایت ذوالفقار خان از فراه بهرات آمده با الله یار خان لوای
منازعه برافراشت افاغنه ذوالفقار را بفراه و الله یار را بماروچاق فرستاده هر یک حکومت ناحیت خود را میکردند و هرات با کمی مقتدر بود
و خود افاغنه بی رئیس و سرهنگ دخل و تصرفی میکردند چون اخبار آمدن سپاه و شاه قزلباش را بر سر هراة شنیدند ذوالفقار در فراه ماند
و الله یار را بهرات خواندند اصلاح ذات البین را چنین صلاح شمردند و بفکر چاره کار خود افتادند و درین سال که یکهزار و یکصد و چهل و یک
هجری بود شاه و سپاه از ارض اقدس حرکت کرده در سبزه زار زمرد فام موسوم بالنگ یاقوتی که از کثرت لاله غیرت بدخشان و حمایت
چشمه غارت عرصه کان فیروزه نشابور بود خیام گوناگون برپای کردند و از آنجا منزل بمنزل طی فراسخ و مفاوز و مراحل کرده با سوارانی چون
زنده پیل و سپاهی چون دریای نیل برفع زحمت کربت در مرغزار تربت باده آرام در جام توقف ریخته از باطن جناب شیخ قدس سره استمداد
همت کردند و زورق شتاب را بلنگر درنگ سکونت دادند در آنجا معلوم و مذکور شد که هزار سوار افغان ابدالی بباخرز آمده فرمند آباد را محاصره
کرده اند و از خبر قرب ورود جنود نامعدود قزلباش مراجعه کرده اند و در منزل کاریز خبر رسید که الله یار خان ابدالی با سپاهی بیشمار بکوسویه
نزدیک در کافر قلعه تلاقی فریقین واقع شد و رزمی صعب کردند و در آن محاربه زخمی برپای طهماسبقلی خان رسید و بالاخره شکست در سپاه
ابدالی در افتاده بگریختند پنجهزار سوار باتفاق دلاور خان بامینی بجانب فراه و پنجهزار با چراغ بیک افشار بتاخت بادغیس رفتند و در
فرسنگی هراة جنگی دیگر اتفاق افتاد و افاغنه منهزم بهرات رفتند و ناچار اظهار دولتخواهی نموده بیرون آمدند و هرات مسخر شد و بحکم
طهماسبقلی خان صلاح خود دانسته بمرو و مشهد باز آمدند و در هزار و چهل و یک وارد ارض اقدس شدند و بمرو و بادغیس و سایر بلاد خراسان
کارگذاران و حکام تعیین شد لیکن همگی محکوم طهماسبقلی خان بودند و شاه عزیمت جانب عراق کرده خبر آوردند که اشرف افغان با سپاه
بیکران عزم خراسان کرده شاه طهماسب با چهل هزار لشکر شمشیرزن مردافکن بصوب عراق رایت همت افراخت در عرض راه خبر رسید که اشرف افغان
بمحاصره سمنان اشتغال دارد شاه طهماسب چند سوار از طایفه قاجار بسمنان فرستاده که سمنانیان از قرب وصول لشکر شاهی متحصن
بمدد و معاونت مستظهر بوده سمنان را بدست افغان ندهند اشرف شنید که شاه طهماسب نزدیک است سمنان را گذاشته و بجانب دامغان عزیمت کرد
ز دو جانب لشکرها مانند بحر جوشان و سیل خروشان زمین را لبالب چون صرصر نزول سپرده در کنار آب مشهور بمهمان دوست بیکدیگر رسیدند

و میزبانی رزم سفره جدال گسترانیدند **ذکر محاربه شاه طهماسب صفوی با اشرف افغان و هزیمت یافتن افغان و منصور شدن قزلباش** دیگر روز که شاه یک اسبه خورشید بر توسن سپهر نیلی فام برآمد سپاه روی سیاه افاغنه که مانند شبی ظلمانی سهمگین و مهیب بودند و چون عفریت و اهرمن بمجادله و محاربه جنس انس مولع و حریص صف ها بیاراستند و بهم آورد خواستند شاه طهماسب صفوی ثانوی نیز صفوف قزلباش را چون ارتنگ مانوی بر آراست و توپچیان دوزخ افروز کافرسوز را با پیلان روئین تن و ماران مهره فکن در پیش روی لشکر چون سدی از آهن و روی ثابت و قایم کرد و بعد از انتظام و اتساق توپچی و تفنگچی کل قشون را یک قول قرار داده خود و طهماسبقلی خان در قلب جای کردند و مقرر شد که بی حکم و لا امر مبادرت بمحاربت نزدو چون افاغنه قوت و شوکت یافته و تجرب قزلباشیه دلیر شده بودند در کار سپاه آرائی چندان اهتمامی نمیکردند و لیکن زنبورکخانه ایران که بدست افغان درافتاده بود پیشاپیش اشرف بر شتران کوه کوهان بار و بر قلب قزلباشیه آتشبار بود و سواران افغان متعاقب یکدیگر بمیدان رزم تاختند و جولان و ناوردسا جستند و از سه طرف سه گروه شده با نیزه راست و شمشیر کج بچپ و راست سپاه قزلباش حمله آوردند یکبار بحکم سردار توپچیان شرربار بدستیاری جاسوس آن قبیله یعنی فتیله رازی بگوش صدق نیوش توپهای تنین تن صف شکن گفتند آن سخت دلان آتش مزاج بالاتفاق بر آشفتند یکباره نعره گشایندن و آتش فشایندن در آمدند از آتش سرکش ایشان شهها بر افروخت و خرمنهای جانها سوخت مرد و مرکب در جو هوا با یکدیگر مرکب و مخلوط شدند و بعد از ساعتی متلاشی الاجزا و متفرق الاعضا از هوا بر زمین آمدند **نظم** زمین سر بسر کشته و خسته شد همه لاله و زعفران رسته شد چو دریای قیر است گفتی جهان همه روشنائیش گشته نهان برآمد ز هر دو سپه بوق و کوس زمین آهنین شد سپهر آبنوس کلوله توپهای قزلباش زنبورکخانه و شتران آنها را چنان بر هوا برد که یکتن باقی نماند و از مشاهده این حال دود و سیاه از نهاد اشرف و سپاه برآمد بر صف قزلباش حمله کردند و شنلیکی دیگر فوجی دیگر بدریای فنا موجی زدند سپاه شاه طهماسب بهمان قانون مانند کوهی روان اندک اندک به پیش می آمدند چون به تیررس قلب اشرف رسیدند بحکم سپهسالار قزلباش تفنگچی و توپچی آتشبار یکبار دیگر شنلیک کردند علم و علمدار و سه و سپهسالار افغان متزلزل گشتند و بنیاد پایداری افاغنه متخلخل گردید آن روز از سه ساعتی صباح الی یکساعتی رواح از دو طرف شنلیک توپ و تفنگ بریدن سیوف و دریدن خدنگ متواتر بود و خون کشتگان چون ژاله از غمام از رماح و سهام متقاطر سواران افغان که خود را رستم عهد می پنداشتند بلکه رستم را نسبت بجوانان خود زالی می انگاشتند با شمشیرها و نیزه ها از صف بدر آمده خود را بدریای آتش زدند و با سواران قزلباش برزم و پرخاش درآمدند **نظم** شد از سم اسبان زمین سنگ رنگ ز نیزه هوا همچو پشت پلنگ خور و ماه گفتی بزنگ اندراست ستاره بکام نهنگ اندراست مجملا اشرف افغان با اسف فراوان روی بر تافت و هزیمت رفت از بسیاری از سپاهیان او درین ملحمه بر پای و هوا بر باد فنا رفتند و جمعی زخمدار و مجروح در راه و نیمراه بمردند **نظم** دو بهره ز اوغانیان کشته شد دگر خسته از جنگ برگشته شد همه کشته و خسته بود آنکه زیست شد آن کشته بر خسته باید گریست چنین است رسم سرای سپنج گهی تاج و گنج است و گه درد و رنج اما اشرف بجانب طهران رفته در سر دره خار توقف کرد ده راه را بربست چون آن دره ایست تنگ در میان کوهی پر سنگ است توپها و تفنگچیان را بر سر راه چیده و گذاشته و از آنجهة خود را ایمن پنداشته دران مقام نیز کاری از پیش نبرد چه که پیادگان کوه توان بر سر کوهها روان و توپخانه شاهی در مقدمه عساکر و سپاهی صف شکن و خصم افکن همی آمدند شاه بطهران آمد و اشرف باصفهان آمد و درین شهر انعام کرد و آن در اصفهان قتل عام آری ازکوزه همان برون تراود که در اوست و از طهران حرکت و توپخانه براه نطنز روانه اصفهان و در هر منزلی قراولان جنگی کردند و زمین را از خون رنگین دادند **ذکر موافقت رومیه با افاغنه شومیه در مخالفت قزلباشیه و آمدن بمنزل مورچه خورت و هزیمت رفتن اشرف افغان کرت ثالث** چون رومیه با افاغنه مصالحه و مداهنه داشتند اشرف از پاشا و سرعسکر روم که در همدان میزیست استعانت کرد او نیز از بیم چنین روزی با اشرف موافقت جسته پس از استباق با اشتیاق تمام در منزل مورچه خورت بمقابله شاه جمشید کلاه آمدند سپهدار ایران طهماسبقلی خان افشار با توپخانه و تفنگچی بر سر رومیه و افاغنه رفته بعد از آتشبازی سر اندازی دست برآوردند سرها تنها را بدرود گفتند و تنها جانها را وداع کردند نمونه قیامت کبری بوقوع و ظهور آمد در سوئی دوزخ تافته خاص شرار بود و از جانب جنت ساحته بهره برار طهماسبقلی خان که فی الواقع شیر بیشه شجاعت بود از کنام بیرون آمده بر سر رومیه و افغان حمله برد افغان افغان از کیوان و تیر و ارواح اژدهام را بکره اثیر اتصال و التصاق داد گاهی برمح رامح ستاره زمانی بصمصام بهرام شکر جوشن دوز

و مغفر شکاف بود نظم فکند رمحش در ساعتی ز آن مردم ربود تیغش در لحظه ز آن لشکر هزار جوشن و تن در میانه جوشن هزار مغفر و سر در میانه مغفر
تا عاقبت الامر شکست بر سپاه اشرف افغان و رومیه در افتاد و غنیمت موفور بدست لشکر منصور در آمده بحکم شاهی همه را جمع کرده در میانه میدان
آتش زدند و اشرف افغان فرار باصفهان رفته کوچ و عیال و بعضی از اهل و اولاد شاه شهید را برداشته بجانب فارس رفت و در بیست و هشتم جمادی الاولی
یکهزار و یکصد و چهل و دو وارد دار السلطنه موروثی یعنی اصفهان گردید و طهماسبقلی خان از دنبال اشرف روانه شیراز شد در منزل زرقان اشرف
افغان با امرای افاغنه و هزاره و بلوچ و فارسی و الوار بمقابله طهماسبقلی خان اقدام جست بعد از کر و فری شدید و جنگی عظیم اشرف بهزیمت رفت
و تا دو فرسنگ سواران قزلباش در التعاقب سر و زنده و غنایم بسیار آوردند دیگر روز صیدال خان افغان و ملا ابوبکر صدیق و ملا زعفران
زندیق از جانب اشرف باستیمان نزد طهماسبقلی خان آمدند جواب شرط رهائی و نجات این بود که اسرای خاقان شهید سلطان حسین مرحوم و اسرای
ایرانی که همراه دارند ذکوراً و اناثاً رد نمایند و طوایف افغان در ایران متفرق شوند و برخی با ملازمت دیوان مشغول گردند و امرا و خوانین و اشراف
بچاکری دربار شهریار مفاخرت نمایند میا صدیق مراجعت کرده روز دیگر با ملا زعفران محمل مهد علیا صبیه قدسیه شاه شهید را آورده و خود برگشتند
که اشرف را مطمئن کرده بیاورند و صیدال که پسرش در قزوین محصور بود چون شنید که از حصار گریخته و برومیه رسیده از مصالحه و استمالت تن زده
اشرف را از راه سیستان و بلوچ بر روش قندهار کوچ داد و سرکار اشرف هم دندان طمع از پادشاهی ایران برکنده بیرون جان را غنیمت دانست و دو نفر
از صبایای سلطان شهید را برداشته اولاد محمود افغان را با سیزده نفر از اولاد و بنی اعمام خویش ذکوراً و اناثاً در شیراز گذاشته و افغانی را بکشتن
آنها مامور کرده خود بیرون آمده فرار کرد سپاه طهماسبقلی خان وقتی رسیدند که خواهر محمود و زن اشرف افغان را زخمی زده مترصد کشتن دیگران بود
مجال کشتن نکرده بگریخت و بعد از دخول سپاه زن اشرف افغان که مجروح بود ناکام وفات نمود بقیه بدست قزلباشان درآمدند و طهماسبقلی خان
از دنبال اشرف ایلغار کرده در حوالی پل فسا میان جمعی افغان که پیر و مرشد محمود و اشرف بود کشته شد و میا صدیق و ملا زعفران زنده اسیر شدند
اشرف چون از پل گذشته بود قراول سرکرده مامور پل را طهماسبقلی خان غیور کور کرده و چون برق از پل عبور کرده تا بیست فرسنگ راه
رفته اسیر بسیار که در دنبال افتاده بودند گرفته چون از اشرف خبری صحیح ننمود که از کدام سمت گریخته خود مراجعت کرده بشیراز آمد
و فی الفور چاپارها روانه خراسان کرده که سر راه بر اشرف گرفته او را بچنگ آورند اجمال حال آنکه اشرف از راه سیستان متوجه گرمسیر قندهار
شد زیرا که بواسطه قتل محمود از روش قندهار خایف بود مع هذا حسین برادر محمود چون از فرار او اطلاع یافت ابراهیم نامی را بر سر راه او فرستاد
او را کشتند مدت ملکش در ایران پانزده سال بوده و ابراهیم افغان صبایای شاه شهید را گرفته بقندهار برد و حسین از آنجا روانه ایران کرد و
گرفتاران افاغنه را از شیراز باصفهان آورده هلاک کردند **خلعت فرستادن شاه طهماسب ثانی بجهة طهماسبقلی خان افشار قورچی باشی و امرای لشکر و مامور شدن او بایالت خراسان و نظم بلاد ایران** شاه طهماسب سیصد دست خلعت
فاخر بجهة سرکردگان رکاب و افسر مکلل گرانبها و پوشش خاص بجهة طهماسبقلی خان با منشور ایالت خراسان و سرداری ایران ارسال نموده
حسنعلی بیک معیر الممالک برده روزی طهماسبقلی خان بمرقد خواجه شمس الدین محمد حافظ که از غایت اشتهار از تعریف مستغنی است رفته از
دیوان غزلیات تفألی کرده این غزل آمد که دو بیت آن این است نظم سزد که از همه دلبران ستانی باج چرا که بر سر خوبان عالمی چون تاج
ز چشم مست تو برفتنه جمله ترکستان بچین زلف تو ماچین و هند داده خراج طهماسبقلی خان بتعمیر مرقد و عمارت و باغ حافظیه و ساختن و برافراختن
گنبد و قبه جناب امامزاده بزرگوار سید میر احمد بن امام موسی الکاظم مشهور بشاه چراغ حکم کرده و بر حسب امر شاه طهماسب بطرف کوه گیلویه و خوزستان
و لرستان و همدان و کرمانشاهان عزیمت کرد و آن صفحات مضبوط و منظوم نمود و چون وزرای روم در امر استرداد بلاد متصرفه رومیه تسامح
میورزیدند و رضاقلی خان شاملو سفیر و ایلچی شاه ایران از روم بازگشته بود طهماسبقلی خان دانست که بی دستیاری سفیر شمشیر و بی میانجی پیکان
تیر این بلاد استرداد نخواهد یافت شبگیر ایلغار کرده ده منزل راه پیموده از بروجرد بنهاوند رفت هنگام طلیعه صبح بر سر عثمان پاشا رسید بعد از
استعمال آلات حرب و استمرار طعن و ضرب عثمان پاشا فرار کرده بهمدان شد و طهماسبقلی خان شنید که تیمور پاشا حاکم وان و خانا پاشای ولد
سلیمان بابان حاکم سنندج و کردستان و چند نفر پاشایان عظیم الشان با سی هزار کس بملایر آمده قصد رزم با پادشاه ایران دارند با سپاه
ظفر همراه بصحرای ملایر رفته جنگ در پیوست و حملات متوالی و متواتر صفوف سپاه رومیه را شکسته بهزیمت شدند حاصل آنکه در آن یورش

بلاد همدان و سنندج و کرمانشاهان و توپخانهٔ رومیه و اسرای بسیار بتصرف قزلباشیه درآمد و جمع کثیری از پاشایان و عساکر رومیه معرض تلف درآمدند
و بعد از انتظام این صفحات در غرهٔ شهر محرم الحرام عزیمت آذربایجان کرده چون تیمور پاشا حاکم وان و علی رضا پاشا حاکم تکری و جمعی از عساکر رومیه
در قلعهٔ میان دو آب مابین قلعهٔ دمدم و مراغه اجتماع کرده بودند طهماسبقلی خان بیست و دو فرسخ ایلغار کرده بکنار رود قزل اوزن وارد و رومیه
آگاه شدند و بعزم مقابله اقبال کردند ولی از تواتر اعلام نصرت فرجام و جوش جیش گردون طیش بدون مقابله روانهٔ مراغه شدند و سپاه قزلباش
نه فرسخ راه ایشان را تعاقب کرده قتیل و اسیر کردند و توپخانهٔ رومیه را گرفتند و بعد از دو روز بمراغه آمدند و در حوالی تبریز با عساکر رومیه که سی
هزار کس بودند و از تبریز فرار مینمودند محاربتی رفت و سه هزار نفر زنده و سر بسیاری از رومیه گرفته شدند و اسرای تبریز را استرداد کرده بصاحبان
آن رسانیدند و رستم پاشا نیز از تبریز فرار میکرده گرفتار شد و توپهای رومیه که بدست آمد اسرای رومی مامور بکشیدن آن بجانب خراسان
شدند و درین ایام خبر خلع سلطان احمد خان و جلوس سلطان محمود خان عثمانی برادرش و قتل ابراهیم پاشای وزیر اعظم رسید و از خراسان
خبر آوردند که افاغنهٔ هرات بر سر مشهد مقدس آمدند و ابراهیم خان برادر طهماسبقلی خان شکست خورده در شهر محصور شد طهماسبقلی خان قصد
خراسان کرده روانه شد و شاه طهماسب از اصفهان بمحاربهٔ احمد پاشای والی بغداد که بکردستان و سنندج آمده بود رفت بعد از نظم سنندج سبحانعلی
خان والی را مخلع کرده به تبریز آمد و بیست هزار سوار با پیتون خان افشار بجانب ایروان روان فرمود رومیه در سه فرسنگی ایروان در کنار رودخانهٔ
کرنی سنگر بسته مصمم محاربه نشستند و بعد از مقابله و مقاتله مقهور و منکوبا با ایروان گریختند توپخانه و اثاثهٔ رومیه بدست قزلباشیه درافتاد
و سپاه شاه بمحاصرهٔ ایروان پرداختند و در تبریز بشاه طهماسب عرضه داشتند که علی پاشا از جانب ایروان و احمد پاشا از سوی بغداد سر عسکر و بتسخیر
آذربایجان مامورند و موکب فیروزی کوکب شاهی از تبریز بسلطانیه رفته و سپاه فارس نیز با محمد علی خان قوللر آقاسی و بیگلربیگی فارس ضمیمه حاضر
رکاب شدند و شاه از راه درجزین بهمدان رفته احمد پاشا بدو منزلی اردوی پادشاه رسیده باظهار مصالحه کسی بخدمت شاه فرستاده و از دنبال او
به نیت جنگ حرکت نمود امرای شاه طهماسب باطمینان گفتگوی مصالحه در خیام و مقام آسوده نشسته بودند که سواد عساکر خدیعت مآثر رومیه آشکارا شد
و بمحض قرب جوار چاوش بلند آواز و توپ نعرهٔ هل من مبارز برکشید شاه و سپاه سراسیمه گردیده سوار شدند و صف آراستند و محمد خان بلوچ که از موافقان
افاغنهٔ سابقه و در سلک امرای شاه منسلک بود باوجود نفاق قلبی در قلب سپاه بایستاد در آغاز کر و فر محاربه آن تیره قلب از قلب فرار کرد
میمنه و میسره نیز از فرار او متلاشی شدند و سپاه رومیه اظهار جلادت کرده اسب اندازان و تازان بر سر قزلباش آمدند و غلبه کردند شکستی فاحش
بسپاه شاه رسید و شاه بجانب اصفهان روان شد و محمد خان بلوچ بگریخت و کرمانشهان و همدان بتصرف رومیه درآمد و سفرای شاهی که بتهنیت
جلوس سلطان محمود خواندکار بروم رفته بودند از محاربات و فتح و شکست طرفین در اسلامبول باخبر شدند و بالاخره اولیای دولت عثمانی احمد
پاشا را ماذون بمصالحه کردند و از جانب راغب افندی بخدمت شاه طهماسب ثانی آمد و از جانب شاه محمد رضا خان عبداللوی قورچی باشی مامور
شد که با راغب افندی ببغداد رفته قرار مصالحه را استحکام دهند و بعد از گفتگوی بسیار مقرر شد که آب ارس سرحد باشد و اینطرف با شاه ایران و آن
طرف ارس با دولت عثمانیه واگذاشته شود

ذکر آمدن طهماسبقلی خان افشار باصفهان و رفتن بحضور شاه طهماسب

اما طهماسبقلی خان افشار حاکم خراسان از مشهد مقدس رضوی ع بر سر طایفهٔ افاغنهٔ ابدالی که بر هرات مستولی بودند رفته شهر هراة را محاصره کرد
پس از چهل و پنج روز از قوت طالع پیروز بر هرات استیلا یافته مفتوح کرد و افاغنهٔ ابدالی را کوچ داده متفرق ساخت و ابراهیم خان برادر خود را
بفراه فرستاد و جنگی عظیم با سرکردهٔ آن گروه نموده مظفر شد فراه بتصرف قزلباش درآمد و افاغنه باعانت سیدال افغان بجانب قندهار رفتند
و ابراهیم خان بخدمت طهماسبقلی خان بازگشت و درین اثنا خبر مصالحهٔ شاه طهماسب با رومیه در رسید طهماسبقلی خان افشار عریضه بخدمت شاه
نگاشته که خراسان نیز از جملهٔ ممالک محروسهٔ پادشاهی است و بنده و امرای خراسان همه بندگانیم خسرو پرست و رضای خاطر ما بندگان ارادت
کیش صداقت اندیش نیز در مصالحهٔ رومیه شرط است و ما باین مصالحه خوشنود و خرسند نیستیم و متعهد و متفقیم که بضرب شمشیر آتشبار هر دو روی آب
ارس را از رومیهٔ عهد شکن صاف و خالص نمائیم **بیت** ز رومی چه برخیزد و لشکرش ** بسم ستوران دهم کشورش چون شاه ساده دل عریضهٔ
خان خدیعت کیش مکیدت اندیش را دید مسرور گردیده جواب نگاشت که شما با همه عساکر خراسان بعراق آئید و ما مصممایم که تمامت لشکر
عراق نیز با شما موافقت کرده استرداد بلاد بظهور آید طهماسبقلی خان امر خراسان را منتظم کرده با سپاهی جرار و آزموده مانند دریای خزر کف انگیز

وموجه خبر بجانب عراق آمده بحکم شاه محمدعلی خان قوللرآقاسی حاکم فارس با سپاه عراق در قم نزول کرده که باتفاق طهماسبقلی خان بجانب آذربایجان رفته بقلع وقمع رومیه پردازند چون طهماسبقلی خان بقم آمد زبان بمداهنه وتدلیس ومخادعه وتلبیس گشاده عرضه داشت که چون این غلام سه چهار سال است که بشرف زمین بوس وزیارت خاکپای مبارک پادشاه مشرف نگشته‌ام وسپاه خراسان که پشت به پشت از خانه‌زادان این دولت ابدمدت ولایت نشانند آرزوی حضور مکرمت ظهور دارند رخصت دهند که باصفهان آمده روزی دو سعادت عتبه بوسی درگاه دریافته مراجعت نمائیم و پس از اظهار این تمنی منزل بمنزل کوچ کرده روانه اصفهان شد وقشون فارس وعراق در قم بماندند تا او مراجعت کند وطهماسبقلی خان چون بلای آسمان وحوادث کیهان بی مانع در روز سه شنبه چهارم ربیع الاول یکهزار و صد و چهل و چهار با توپ وتیپ فوج فوج وارد هزارجریب خارج عمارات شاهی شد بعد از فرود آمدن بجهت سلام عام روانه حضور شاه طهماسب گردید چون داخل عمارت سعادت آباد شد در کمال خفض جناح وغایت آداب سه جا زمین بوسیده تا بمجلس اعلی رسید واذن جلوس یافت چندان اظهار خلوص وارادت وجانفشانی وخدمتگذاری نمود که دل شاه ساده دل را ربود و پس از اینهمه چاپلوسی عرضه کرد که چون این غلام قدیمی وجان نثار صمیمی از راه دور آمده و بکاری بزرگ مأمور شده بجهة اظهار مفاخرت وسرافرازی ودلگرمی سپاه خراسان بخدمت وجانبازی اگر شاه مرحمتی فرماید وفردا مرا مفتخر نماید هم سان سپاه را اجمالا دیده وهم ارادت کیشی قشون خراسان را فهمیده مزید قوت وپیشرفت خدمت دولت خواهد بود شاه قبول فرموده وعده رفتن داد و طهماسبقلی خان مسرور وخرم بمنزل خود بازگشته در فکر انجام واتمام خدمت شاه طهماسب دراقتاد مخفی نماناد که امرا و محرمان درگاه شاه از آغاز دو طبقه بودند جمعی فی الحقیقه زیرک وهوشیار وعاقل وبیدار وگاه گاه از آثار رفتار وهنجار طهماسبقلی خان تفرس نفاق مینمودند ودر هنگام خلوت باشاه بتصریح وکنایت سخنی عرضه میکردند واستقلال طهماسبقلی خان را در امر لشکر و کشور و نیابت ووکالت سلطنت مصلحت نمیدانستند و شاه را بمقام حزم واحتیاط باز میداشتند چنانکه در همین ایام آمدن او را خلاف حزم میشمردند وممانعت میکردند حتی اینکه در شبی که فردا طهماسبقلی خان وارد میشد با شاه قرار دادند که در مجلس حضور بدفع او پردازند وشاه رضا نداد وجمعی دیگر از نادانی غرض بخلاف این جمع بودند در وقتی که طهماسبقلی خان بحضور آمد و بچرب زبانی شاه را بباز دید خواند آن طبقه بر طبقه دیگر نکته گرفتند وبآنها نسبت سوء ظن و تفتین دادند شاه نیز بقول این گروه تصدیق کرده رای دیگران را سخیف وضعیف شمرد واز صداقت وارادت طهماسبقلی خان شرحی مبسوط بیان فرمود دولتخواهان عاقل ناچار ساکت شده زبان بیان در کام نسیان کشیدند وناکام در زاویه خاموشی خزیدند

در بیان رفتن شاه طهماسب ثانی صفوی بمنزل طهماسبقلی خان افشار و توقف شب و بزم آرائی طهماسبقلی خان بر روی شاه صداقت پناه

دیگر روز که چهارشنبه پنجم ربیع الاول بود در ربیع ودمن دجامه دیبا وباغ وراغ با چهره زیبا ابر بهاری رشته لؤلؤ می گسیخت وباد آزاری فندق سیمین از هوا میریخت امرای دولتخواه وامنای کارآگاه هریک بطمعی وتمنائی شاه را بباز دید وملاقات طهماسبقلی خان ترغیب مینمودند که از هدایا وتحف وپیشکشها ومنسوقات طرفی بندند ومنفعتی برند یکی اسب ترکمانی در نظر داشت ودیگری پشمینه خبوشانی بعضی باشوق دیدن سواران زابلی بود وبرخی را میل تماشای مردان کابلی رکابداران اسب خاصه پادشاه را بلگام وزین مرصع بیاراسته بدربار آوردند وامرا خواجه سرایان را باحضار شاه اصرار نمودند که اگر در وعده خلفی رود مایه خلافی شود شاه نیز سر و بر با فسر مرصع واکلیل مکلل وکسوت شاهانه بیاراسته از حرم بدر آمده با خواص ومقربان از عمارت سعادت آباد بهزارجریب توجه فرمود وطهماسبقلی خان پیاده باستقبال مواکب جلال آمده در رکاب شاه باتخت بلند خود همعنان همرفت چون باردوی خود رسید اعاظم امرای خراسان را بحضور شاه آورده تعریف وتوصیف نمود وشاه باهمه توجهی والتفاتی خاص فرموده در منزل مخصوص برآسود وطهماسبقلی خان پیشکشهای لایقه که دانه‌های دام تزویر او بود بگذرانید و بانواع تکلفات وخدمات خاطر شاه را خورسند کرده محرمان بزم خاص را بمواعید عرقوبی بخود مایل ونقوش توهمات را از لوح اندیشه هریک زایل کرده در استدعا نمود که امشب شهریار در آن منزل بعیش وعشرت بگذرانند و عامه همراهان باز گردند وچندتن از خواص اهل صحبت و خلوت در حضور بمانند شاه صداقت پناه سر رضا جنبانیده باچندتن از خواص بماند ودیگران را رخصت مراجعه داد ومجلس ملوکانه ساختند وباسباب تجرع و تعیش پرداختند مجلس پر از گل وسنبل شد وبازیگران کلردی سنبل موی هراتی وکابلی گرد آمدند صراحیهای باده وساقیان ساده بزم را پر لعل بدخشان ومهر درخشان کردند ومطربان باربدخصال نکیسامثال بزم خسرو سپهال نواهای راهوی وراههای خسروی راست ورقاصان

کابلی و هروی بآهنگ موسیقار و چنگ بحرکات دلفریب درآمدند بحکم شاه پیاله‌های راح ریحانی بطهماسقلی خان پیمودند و بامر او ساقیان شورانگیز و دوشاقان چابک‌خیز پیمانه‌های مردافکن عقل‌سوز عشق‌اندوز بشاه دادند **نظم** بدستش نهادی بتی قندلب که ماه از رخش تیره گشتی بشب مهش مشکسای و شکر می‌فروش دو نرگس کمانکش دو گل درع‌پوش روان از لبش شاد بوینده رنج خرد را بمرجان گوینده گنج شده سال آن سرو نوخواسته دو هفت و برنج ماه ناکاسته غزلخوان و طرار و رقاص بود مشب شاه را ساقی خاص بود بدستور العمل طهماسقلی خان پرسیل از بام تا شام جامهای مدام پی در پی بشاه طهماسب پیمودن گرفت و بخندهای نمکین و بوسهای شیرین عقل و هوش او را ربودن رخت خرد را یغما برد و متاع شکیب را بتاراج داد طهماسقلی خان شاه را بشاهدان سپرد و بهانهٔ انجام خدمات خود را هم از آغاز بزم بکناری کشیده و در تهیه انجام کار بود خلوتیان شاه چندان مست شدند که از دست شدند هر یک بکناری افتادند و سر بپای دلداری نهادند مع القصه در آن شب آخر شاه و شاهد و ساقی باقی ماندند و باقی فانی شدند در هنگامی که شاه مست خراب بود و دریای شعورش خشک از سراب بابت عیار طرار سخندان مستانه کفشی و با او پیچاب جفتی طهماسقلی خان امرای قزلباش و اعاظم خراسان را بتماشای حرکات و سکنات بیخودانه و قبیح و فتیح شاه باشتهای ملیح صبیح آورده و راز مکتوم شاه را بر انظار کاملاً مکشوف کرده صورت حال را با قبیح وجهی در ابصار ایشان جلوه داد و از بی‌استعدادی شاه و اختلال کار دولت ایران و غلبهٔ اعدا شکوه کرد تمامت امرا از شاه برنجیدند و بر مخالفت شاه موافقت کردند و با طهماسقلی خان پیمان متابعت را بایمان مغلظه استحکام فزودند و در خلع و قلع شاه طهماسب تاکیدات اکیده نمودند شاه سحرگاه با خود آمده جام صبوحی گرفته تجدید مجلس اراده کرد و از کار شب گذشته غافل و آفتاب دولتش آفل ناگاه طهماسقلی خان بحضور آمده و تفنگچیان خراسانی بامر او گرد خلوت‌سرای شاه را گرفته همهمه کردند شاه پرسید که این ازدحام و غوغا چیست طهماسقلی خان عرض کرد که امرای قزلباش بپادشاهی شاه راضی نیستند و تاج و خاتم سلطنت را میخواهند که بشاهزاده عباس میرزا واگذارند باده‌های نوشین دوشین طرفه خماری داد و گل صبحی وصال شاهدان گلعذار عجب خاری برآورد دود از دماغ شاه طهماسب برآمد و بجز تمکین هیچ چاره ندید وقتی از خواب غفلت بیدار شد و از مستی شقاوت هشیار که کار از دست رفته افسر شاهی و خاتم سروری از سر و بغل برآورده به پیش طهماسقلی خان افکند طهماسب بوسیده و برداشته و بیرون آمده وزرا و امنای آن دولت را که آنجا با ایشان مکنون خاطر باز گفت کرا قوت و قدرت انکار بود محفه و تخت روان بیاوردند و شاه طهماسب را از راه یزد که کناره مملکت است بمشهد مقدس بردند و برضاقلی خان پسر طهماسقلی خان افشار سپردند و چون قبول عامه و خاصه ولاء صفویه در ایران زیاده از اندازه بود طهماسقلی خان از بیم شورش خلق و ملاحظهٔ آداب صورت تا یک فرسنگ پیاده با تخت روان شاه طهماسب برفت و ذمه همی کرد و عذرها همی خواست و در عهدهٔ اصلاح این کار و بازگشت شهریار همی نمود بعد از مراجعت مهد عباس میرزا که کودکی رضیع بوده عمرش بیکسال تمام نرسیده بیاوردند در عمارت تالار طویله بگذاشت و افسر پادشاهی از مهد وی بیاویخت و خطبه و سکه بنام او کرد و خود نایب السلطنه بالاستقلال شد و خلعت پنجهزار دست بامرا و اعیان داد و اختیار پادشاهی بدست خود گرفت و آسوده خاطر برتق و فتق امور ملکی پرداخت و شاه عباس را نیز ببعضی ملاحظات در اصفهان نگذاشته بقزوین فرستاد و از سلطنت نامی بر عباس میرزا بود و طهماسقلی خان سکه باقی داشت و شاه طهماسب در ارض اقدس بود تا در هنگام سفر طهماسقلی خان بهندوستان که او را بسبزوار آورده بودند بحکم رضاقلی میرزا محمدحسین خان قاجار کهنه‌لو بیگلربیگی استراباد او را بقتل آورد و خون آن پادشاه را بر گردن سلسلهٔ علیه قاجاریه افکندند و قصاص خون جنان غفران‌مآب شهید فتحعلی خان قاجار محسوب داشتند مع القصه مدت سلطنت شاه طهماسب ثانی صفوی تخمیناً ده سال بوده شش سال در زمان غلبهٔ افغان و چهار سال در اوان جلالت و نیابت طهماسقلی خان افشار و با آنکه از ری تا منتهای خراسان بطهماسقلی خان واگذاشته بود و اصلا در آن ولایت تصرفی نمینمود کارش بدینجا کشید **نظم** جهان را چنین است رسم و نهاد همیشه نکو روغمین زشت شاد یکی را ز تخت و کلاه در کشد یکی را ز خاک سیه بر کشد نه زان شاد گردد نه زین مستمند چنین است رسم سپهر بلند از آثار شاه طهماسب تمام تالار سعادت‌آباد است که بنیانش از شاه عباس ثانی بوده افغان خراب نموده تالار پیش روی ایوان را وی در تعمیر ثانی بیفزود وزرای وی اول میرزا محمدحسین اعتمادی و پس از آن نزدوائی و پسرش میرزا رحیم بود و طهماسقلی خان بعد از خلع و عزل شاه روزی چند او را حاکم اصفهان کرده در سال یکهزار و صد و چهل و پنج گذشت

ذکر جلوس دادن طهماسقلی خان شاه عباس ثالث را و خود نایب السلطنه شدن و برزم بغداد رفتن طهماسقلی خان افشار عباس میرزا

بنام شاهی موسوم و در قزوین سکونت داد و خود را وکیل دولت و نایب السلطنه خواند بعد از سه سال و کسری نام او را از سکه و خطبه بینداخته در مغان
بالاستقلال و الاستحقاق پادشاه گردید چنانکه بین الاجمال و التفصیل نگارش خواهد یافت بعد از جلوس شاه عباس ثالث محمدعلیخان قوللر آقاسی را
روانه هندوستان و احمدخان تفنگچی آقاسی را مامور بر روسیه نمود و بعزم انتظام بختیاری بدان صفحات رفت و محمدخان بلوچ را حکومت کوهگیلو
داد و سه هزار خانوار بختیاری را کوچانیده بخراسان فرستاد و قریب ششصد خانوار طایفه الوار زند که در سیلاخور و سر هند برای هرزگی میرفته‌اند
نهب و غارت و قتل نمود و بعضی را بحدود ابیورد مامور و ساخلو فرمود و موکب جلالت کوکب طهماسبی روانه بغداد شد احمدپاشا والی بغداد
فتاح پاشا را بقراولی لشکر قزلباش روانه کرده در راه با قراولان ایرانی باز خورده اسیر شدند اردوی نایب السلطنه طهماسقلیخان بعبرا ده کشتی
توپهای گران مشغول بودند و در منزل باطاخان اردوی بزرگ منزل گزیده و طهماسقلیخان خود با سواران سپاهی شب هنگام بجانب بغداد حرکت
نموده علی الصباح بحوالی بغداد رسیده و چپاول در اطراف بغداد در افکنده و معلوم شد که احمدپاشا بخیال قلعه داریست و دو هزار سوار با محمد
پاشای حاکم کوی بخبرگیری اردوی قزلباش فرستاده طهماسقلیخان در مراجعت بدیشان باز خورد مانند گرگ گرسنه با سه هزار کس که همراه
داشت بر سپاه بغداد حمله کرد بهر گرزی برزی نرم و بهر صمصامی نذامی مشق ساخت محمدپاشا زنده اسیر شد و از همراهانش زنده بدر نرفت و
بحکم نایب السلطنه افشار جسری بر شط بهریز بستند و در آنوقت فرستاده از جانب دولت منسه بسفارت ایران در رسید و با موزکاری او
جسری از خشت و حلب بطول سه چهار صد ذرع تعلیم یافتند و از محاذی موسوم بدخاله نایب السلطنه با دوازده هزار سوار شهروان ده فرسنگی بغداد رفته
تختها و چوبها را بهمراه برده بستند و ریسمانها محکم نموده خیکهای بزرگ را پر باد کرده بروی آب انداختند و چوبها را بران بستند و از روی
آن گذشتند و بدو رو بغداد رفتند و در حوالی مسجد براثا سکونت جستند و چون سپاه قزلباش با التمام از شط عبور نکرده بتدریج می آمدند سواد لشکر
قزلباش در نظر احمدپاشا قلیل آمده سی هزار کس با احمدپاشا والی عرفه و قرا مصطفی پاشا و توپخانه و ینکچریان دیوانه از شهر بیرون فرستاد و نایب السلطنه
با سپاه قلیل صف آرائی فرموده طایفه قراچورلو که بحسب اسم و مسما شمشیرزن و پیش تاز سپاه و دشمن شکن بودند قراچوریهای هندی و مصری
برکشیده بر قلب لشکر رومیه حمله بردند توپچیان ینکچری شلیک نموده قراچورلو پس نشستند و از شعله آتش چون شیر رمیدند طایفه کوکلان ترکمانیه را
باین خدمت مامور آنان نیز از عهده بر نیامدند فاعنه مانند بلای سپاه در برابر روی رومیه پای ثبات افشردند هم آن بود که وهنی بزرگ
بسپاه قزلباش رسد که گرد بعیه سپاه بلند شد نایب السلطنه افشار اسب برانگیخته باستقبال ایشان رفته بتعجیل و ایلغار سپاه جدید را بر ترد
آورده از طرفین بازار مصاف رواج گرفت و اجل باج بقدر دنها گردید عاقبت الامر جنود بغداد انهزام یافته بقلعه گریختند و محصور شدند چهار هزار
کس از ایشان مقتول و کهنه بغداد و بیرون جسر متصرف قزلباش درآمد سامره و حله و نجف و کربلا و توابع بغداد مفتوح شد و بغداد را محاصره کردند ذکر

وصول عثمان پاشای سرعسکر روم و محاربه طهماسقلیخان با وی و شکست یافتن سپاه قزلباش

در جنگ اول چون احمدپاشا سابقا بدولت روم از کار ایران و اراده تسخیر بغداد خبر داده بود عثمان پاشای سرعسکر با سپاهی بحد و مر مامور
شدند و در وقتیکه کار بر محصورین تنگ بود خبر رسیدن عثمان پاشا رسید بعد از رسیدن سرعسکر بسامره طهماسقلیخان گروهی را بمحاصره
بغداد گذاشته شب هنگام تتمه سپاه را برداشته بر سر توپال عثمان پاشای سرعسکر که با صد هزار کس آمده بود رفت رومیه از کرکوک همه جا لب
آب را گرفته چون آتش سوزان می آمدند و دو لشکر بیکدیگر رسیدند و در زمینی هموار میدان جنگ اتفاق افتاد سپاه رومیه سه طرف اردو و سپاه
خود را بمطریس و مور چل و عراده توپ و بادلیج استحکام داده بزنجیرهای گران قوایم آنرا محکم نمودند و پیش جنگان جنگجوی و یکه تازان گرم پوی از
دو جانب بمیدان در آمدند در حمله اول سواران رومیه فرار و بدرون اردو در رفته بکرکوک گریختند و بقیه رومیه بمطریس خود متحصن شدند
و بتوپ انداختن پرداختند و سواره و پیاده از اطراف بر توپخانه و مطریس رومیه حمله در کشیدند و طهماسقلیخان در جنگ توپخانه و ازدحام
پیادگان و زیر دست و پای مراکب از اسب کوه پیکر چون پاره کوه در غلطید بچالاکی بر اسبی دیگر بر آمده بمحاربه پرداخت و چند کس را بسنان نیزه از زین
در انداخت از حمله طعن نیزه بر سواری بکار برد که از کف مرکب هر دو بسر درآمدند اسب دیگر نایب سوار افتاده خورده تکیه کرد دیگر باره طهماسقلی
خان بجهه تنومندی و عظم جثه از زین در غلطید باز صیت کشیده سوار شد ولی لشکر بهم بر آمدند و ثبات نورزیدند و پراکنده شدند و شکست
در سپاه افتاد و رومیان غلبه کردند و درین محاربه چشم زخمی تمام بسپاه قزلباش رسید و قریب پنجهزار کس اسیر و قتیل شدند و توپخانه بتصرف عساکر

رومیه در افتاده طهماسقلی خان تا چارعیان شیر منزل بهریز معطوف داشت و سرعسکر به بغداد راند و بعد از سه روز بکرکوک آمد و طهماسقلی خان بهمدان آمده بتجهیز سامان لشکر و نظم اعیان کشور پرداخت و از اطراف لشکرهای جرار را در همدان مجتمع ساخت و تیمور پاشای ملی حاکم وان در این اوان بر سر تبریز آمد و در اطراف ایران هرج و مرج و گفتگو پدیدار شد طهماسقلی خان بعضی ملاحظات شاه طهماسب را که هنوز در حیات بود با شاه عباس از خراسان بقزوین بمازندران فرستاده و حکومت مازندران و استراباد را نیز بیکتاش خان عم خود داده بعد از فراغ خاطر از کار شاه و ایرانیان در بیست و دویم ربیع الثانی یکهزار و یکصد و چهل و پنج کرت ثانی بجانب بغداد حرکت نمود و در شهر کرمانشاهان شنید که فولاد پاشا و ممش پاشا و بیست هزار عسکر رومیه در کنار آب دیاله بهشت فرسنگی ذهاب مستعد محاربه نشسته اند هشت منزل را در دو شبانه روز قطع کرده بر سر القوم رسید و در هم ریختند و رومیه گریختند اموال و اثقال ایشان نصیب قزلباش آمد و از آنجا با سپاه کینه خواه و علمهای نصرت پناه حرکت و در منزل علمداران محاذی کرکوک بمقابله سرعسکر صفوف رزم براراست توپال پاشای سرعسکر از دیدن آن سپاه قیامت اثر هراسیمه و متحیر ماند و پشت بقلعه کرکوک داده باظهار تمارض و عدم تعارض دفع الوقت نمود و دو روز اصلا بمقابله نیامد و لشکر قزلباش سور داشت که قلعه در دو فرسنگی کرکوک بود مفتوح کردند و آذوقه بسیار بدست آوردند و عزم تسخیر بغداد مطمح همت والا شد و حکم شد که ذخیره و آذوقه در تا بجهة صرف ایام محاصره بغداد جمع نمایند و خود بقراتپه آمد رومیه اجتماع آذوقه و غله و سکونت قراتپه را حمل بر وهن از طرف ایران کردند و توپال عثمان پاشای سرعسکر از کرکوک بدر آمده ممش پاشا را با دوازده هزار کس بسر اردوی طهماسقلی خان فرستاد چون این خبر شایع شد طهماسقلی خان با سپاهی زبده و نخبه از قراتپه بر سر ممش پاشا که در حوالی آق دربند منزل کرده بود راند و کوس حربی بغرش در آورد در اثنای جنگ غرش توپ و تفنگ سرعسکر نیز از راه در رسید حملات متواتره قزلباشیه سپاه ممش پاشا را از یکدیگر پراکند و هزیمت ایشان بصفوف سرعسکر پهلو زد رزم در پیوسته شد

نظم

ز لشکر برآمد سراسر خروش　زمین پرخروش و هوا پرزجوش
ز آوای اسبان و بوق سپاه　شده تیره گردون چو جسم خورشید ماه
همی تیغ بارید گفتی ابر　پس و پشت بر جوشن و خود و گبر
درخشیدن تیغ الماس گون　بگرد اندر آتش بگرد اندرون

قرب ده هزار نفر از رومیه عرضه تیغ بیدریغ و سه هزار کس اسیر گردید الغه یا زنام گرایلی بسرعسکر رسیده بضرب شمشیر سر او را بریده بحضور آورد و جمیع اردوی ممش پاشا و توپخانه و احمال و اثقال رومیه بتصرف قزلباشیه در آمد و سرعسکر را بیدن او ملحق کرده بحکم طهماسقلی خان در تخت روان نهاده بعبد الکریم افندی قاضی عسکر رومیه دادند که او را برده در روم مدفون سازد و مظفر و منصور بقراتپه مراجعت کرد و باباخان چپوشلو مامور شد که در حوالی سر من رای زاب شط عبور کرده حله و نجف اشرف و کربلای معلی علی ساکنها الف الف التحیة والثنا را مضبوط و آذوقه و غله آنجا را از رومیه محفوظ و بجهة ورود جنود قزلباشیه جمع و ذخیره کرده تا موکب فیروزی کوکب وارد شود و خود با جمعی از دلیران ایران از قراتپه بجانب تبریز توجه کرده در سنا و چبلاغ مکری معلوم شد که چون خبر هزیمت سرعسکر به تیمور پاشای ملی رسیده تبریز را خالی و بوان روان شده و لطفعلی بیک نایب تبریز از خلخال بشهر آمده برتق و فتق پرداخت و خبر رسید که محمد خان بلوچ حاکم کوه گیلویه سر بعصیان برآورد و تمامت فارس را ضبط کرده لهذا محمد حسین خان قاجار بیگلربیگی استراباد بسرداری انتخاب و روانه شد و اسمعیل خان قاینی بحکومت کوه گیلویه رفت و دوازده هزار سوار باتفاق آن دو سردار مامور شدند و بطهماسقلی خان جلایر حکم شد که از اصفهان ایشان را امداد کند و خود طهماسقلی خان افشار پس از آن از شهرزور بسر من رای مراجعت نمود و بر گرد بغداد سپاه کشید و بمحاصره مشغول شد و پس از چندی احمد پاشای والی بغداد اظهار وکالت در مصالحه کرد اسناد سپردن آورده بارد و فرستاد که معتمدی از طرفین معین نمایند و پاشایان رومیه حاکم گنجه و تفلیس و ایروان و شروان قلاع ضمیمه ایران را خالی کرده اسرا را که در محاربات بدست افتاده اند رد کنند و احمد پاشا خود در باب بیرون آمدن عذر آورد و بجهة تهنیه الایات کسان فرستادند

ذکر عزیمت نایب السلطنه طهماسقلی خان افشار بمدافعت محمد خان بلوچ و بیان سوانح این سال

نایب السلطنه افشار و سردار قهار از ظاهر بغداد کوچ و بقصد تنبیه محمد خان بلوچ بجانب فارس نهضت نمود و توپخانه از راه خرم آباد فیلی با جمعی از اعیان روانه و خود از راه ماخیدای بقلعه بیات رفته بنه را روانه دزفول و گروهی را بشوشتر مامور و خود از راه بیابان بحویزه شتابان شد پس از نظم آنجا بشوشتر رفته بقتل ابو الفتح خان والی شوشتر و نهب و غارت شهر اشارت رفت و باباخان فیلی و سران کردستانی را با بیست و چهار هزار نفر بتعاقب محمد خان بختیاری ... و خود از هرمزبه بهبهان حرکت نمود و خبر رسید که محمد خان بلوچ از شیراز حرکت کرده روانه شولستان الوار است بتعجیل از بهبهان گذشته با حضا

اسمعیل خان و طهماسبقلی خان جلایر را مامور به مدافعه محمد بلوچ فرمان داد و در گنبدان مشهور به دو گنبدان بار رسیدند و محمد خان بلوچ در بند شولستان
که دو سوی آن کوه بلند است سنگر بسته با سپاهیان فارس در آنجا نشسته بود طهماسبقلی خان از پشت با وی به نیم فرسنگی در آمده نزول نمود
و تفنگچیان پیاده رو را بدو طرف کوه مامور کرد میانه تفنگچیان محمد و ایشان گلوله تگرگ وار سفیر سفر دار البوار بود تا بالاخره محمد بلوچ فرار و گریزان
بجانب لار رفت سه هزار نفر از تفنگچیان فارسی که باقی مانده جنگ گریز میکردند گرفتار شدند و بقتل آمدند و بسیاری از اعیان اعراب
و اعاظم بنادر را کوچانیده بحدود استراباد بردند و عید نوروز پیروز سال یکهزار و یکصد و چهل و شش را در شیراز بعیش و عشرت دمساز بود و میرزا
تقی شیرازی را بحکومت فارس معین و طهماسبقلی خان جلایر را باستظام آن صفحات گذاشته بجانب اصفهان نهضت فرمود و در راه خبر ولادت
شاهرخ میرزا صبیه زاده خاقان شهید شاه سلطان حسین صفوی رسید و بعد از ورود اصفهان بعزم استرداد ولایاتی که در تصرف روسیه
و رومیه بود بهمدان آمد و خبر گرفتاری محمد خان بلوچ در بنادر فارس بدست طهماسبقلی خان جلایر در رسید و بعد از ورود چشمان او را بر آوردند
و عنقریب بمرد و از همدان بقصابین قلعه رفته سه هزار خانوار افشار رومی را که کوچانیده بودند بحکم طهماسبقلی خان بخراسان روان کردند و از آنجا خود
بمراغه و مغان آمد و طالشیه استارا که سرکشی مینمودند گوشمالی بلیغ داده روانه اردبیل شد و معلوم شد که نوشته وکالت احمد پاشا در باب مصالحه در
نظر سرخای خان لگزی حاکم شیروان و دیگران منشا عظمی و امتثالی نشده بلکه سرخای گفته که شیروان از شیران لگزیه داغستان بضرب شمشیر جانستان
گرفته اند چرا بحکم احمد پاشا و دیگران بقزلباشیه بازگذاریم

ذکر فتوحات شیروان و قموق و داغستان و محاصره گنجه و دربند و بادکوبه و مصالحه با دولت روسیه

موکب فیروزی کوکب طهماسبقلی خان افشار با سپاهی چون دریای ذخار بر لب رود
کر نزول نمود سرخای خان لگزی که اظهار زیاده سری مینمود پای در دامان ادب در کشیده از شماخی بی تراخی بجانب کوهستان لگزیه رفته
در جبال سخت و تلال صعب تحصن و تمکن یافت و شیروان بتصرف سپاه شیردل پیل توان در آمد در ساعتی سعد حکومت آنجا بمحمد قلی خان سعدلو
تفویض یافت و بتنبیه سرخای رفته طهماسبقلی خان جلایر نیز از فارس در رسید و خبر رسید که سرخای با فوجی کثیر از لگزیه در قبله جمعیتی دارند
طهماسبقلی خان گیتی ستان بنه و اغروق را در قلعه شماخی گذاشته با دوازده هزار سوار و توپخانه آتشبار بعزم قموق سوار شده و طهماسب خان جلایر
مامور شد که با دوازده هزار کس بعد از سه روز دیگر بر سر سرخای رود و سرخای با بیست هزار کس جمعیت در منزل یوه ماش با سردار محاربه کرده
انهزام یافت و چنان دانست که طهماسبقلی خان نایب السلطنه است که بر سر او آمده لهذا روی بطرف قموق نموده و رومیه بجانب گنجه قدم رنجه
کردند و غازیان قزلباش قلعه خاچمز که از بناهای سرخای خان لگزی بود غارت کرده آتش زده سوزانیدند و سرخای از عزیمت طهماسبقلی خان
بجانب قموق اطلاع یافته روی بکوهستانات نهاد اسباب و ایلجی و اثاثه او تمام بتصرف در آمد و جمعی از تاتاریه که با وی اتفاق کرده بودند کشته
شدند و طهماسبقلی خان بر قمهای هرچه تمامتر از راه جبال با توپخانه کوه مثال بقموق آمد و سرخای با تمام اهالی داغستان در کنار رودخانه
سینه بندی نموده بمدافعه مستعد بود و غنی خان افغان حاکم ابدالی از رودی که در وسعت و عمق مشهور است عبور کرده سپاهیان نیز دنبال او
گرفتند و از آب گذشتند و جمعی از اهالی داغستان کشته شدند و سرخای بجانب چرکس فرار اختیار کرد و قموق بتصرف دلیران قزلباش در آمد
نهب و غارت و ویران شد خاص فولاد خان پسر عادلگرای خان شمخال بحضور نایب السلطنه افشار رسید و مورد الطاف گردید و متعهد خدمات شایسته
و از تقصیرات لگزیه تشفع و توسط پیشه کرد و اهالی آن بلد معفو شدند و خان ذیشان افشار عزم مراجعت کرد و از راه مشکنجه و شاه داغی البرز بقوبقاشین
و قبله و از آنجا بشماخی آمدند و از شماخی بگنجه رخصت نمود و در طرف کلیسا کندی خیام ماه قباب سلطانی بمهر و ماه پیوست علی پاشای حاکم
گنجه با قتلگرای سلطان تاتار بقلعه داری پرداختند و مدتی مدید از طرفین نایره محاربه اشتعال داشت و بسیاری از مردم معتبر بقتل آمدند و از
محاصره گنجه خاطرها رنجه شد و مفتوح نگردید و در سال یکهزار و یکصد و چهل و هفت بواسطه سفرای روسیه قرار مصالحه شد و دربند و بادکوبه و [illegible]
بدولت ایران واگذاشتند و اسرای طرفین مستخلص و مطلق العنان شدند و چون قلعه در جای نامناسب واقع بود بحکم خان ذیشان طهماسبقلی خان
در چهار فرسخی آن قلعه عالی و محکم ساختند و اهالی شماخی را بآنجا ساکن کردند و دار الملک شیروان شد و خبر رسید که عبد الله پاشا سر عسکر
روم با سپاهی بعدد نجوم بقارص آمده در آنجا ساکن است خان والاشان افشار گروهی را بغارت قارص فرستاد و جمعی را بسد طرق گنجه مامور کرد
و فوجی را به بستن راه لگزیه فرستاد و طایفه زنجوان و ایروان روانه نمود و خود حرکت کرده از راههای صعب تفلیس و از آنجا پای عزم بسوی قارص آمده

در برابر قلعه نزول اجلال و وقوع یافت سرعسکر رومیه بقلعه داری پرداخت و تیمور پاشای ملی را با یکصد و بیست هزار کس بمقابله مأمور ساخت که پشت
بحصار داده و قدم در میدان نهاده بمدافعه پردازند و جمعی بر تلی بلند ازدحام داشتند سپاهیان قزلباش بر سر آنها تاختند بسیاری را قتیل ساختند
جمعی بجانب ارزنة الروم و جمعی میان قلعه گریختند و با آنکه پاشا پیام شد و نامه تلخ ارسال رفت از قلعه بمقابله نیامد خان والاشان
بسوی ایروان توجه کرد عبدالله پاشا آن حرکت را مایه فتوری و قصوری دانسته با سپاه از قلعه بر آمد روانه ایروان شد **ذکر محاربه
خان والاشان طهماسبقلی خان افشار با عبدالله پاشا سرعسکر رومیه و صادرات آن ایام** طهماسبقلی خان بنه
و آغروق را با اردوی همایون بکوکجه تنگیز روانه کرده پانزده هزار سوار با خود نگاه داشت و سرعسکر با هشتاد هزار سواره و پنجاه هزار پیاده ینکچری
وارد پیاغارور دارا عمال ایروان شد و احتیاطا در دامنه کوه نزول کرد لشکر قزلباش نیز در اخی کندی بماند و رومیه از قلعه بر آمده از پشت
سر اردوی همایون کنار زنگی چای را فرو گرفته که اگر لشکر قزلباش از فراز تپه بمقابله پردازد ایشان بر سر اردوی ایرانی روند اردوی سرعسکر نیز از
جای حرکت و بنای کوچ کردن نهاده طهماسبقلی خان و پانزده هزار سوار روی از فراز تل مانند اجل سرازشیب شده چون سیل بهاری بجانب اردوی
سرعسکر جاری شدند رومیه نیز تهیای ستیز کرده بحکم سرعسکر توپخانه را دو دسته نموده بر یمین و یسار بردند و دسته یمین را بر فراز تل داشتند و خود در
پناه تل بایستاد از طرفین توپ و تفنگ مقدمه گرمی میدان جنگ شد طهماسبقلی خان با جمعی جزایرچیان بر سر توپخانه فراز تل که مأمن سرعسکر بود
اسب انداخت و جمعی نیز بتوپخانه دست چپ فرستاد و قول بزرگ را بقلب لشکر رومیه صلا داد اول توپخانه بالای تل بتصرف دلیران
در آمد و قلب سرعسکر از این کار مشغول گشته روی بوادی فرار آورد و سواران از یمین و یسار بر پیاده و سوار حمله بردند و کار بجائی رسید که
یکتن چریک ایرانی ده تن ینکچری رومی را شکاری وار بیش انداخته همی آورد سرها در سم اسبان می غلطید و تنها در زیر نعل فرسوده می گشت
نظم
ز بس خون که بر خاک پاشیده بود — زمین همچو روی خراشیده بود
بتر زین بخون دیلمان گشته غرق — چو تاج خروسان جنگی بفرق
فتاد در آن پهن دشت درشت — سر ناتراشیده چون خار پشت
در آن روز پنجاه هزار کس از سپاه رومیه عرصه شمشیر و تیر شد و عبدالله پاشای سرعسکر را
رستم نامی قراچورلو گرفته و در راه گشته سرش را بحضور آورد و مصطفی پاشا والی دیاربکر که داماد سلطان محمود خان خواندکار روم بود در رزمگا
بدست جلیل بیک عرب میش مست گرفتار و چون مجروح بود بمرد جسد او را بحضور خان غیور آوردند توپخانه و احمال و اثقال و خیام و دواب فزون
از حد و حساب بتصرف سپاهیان در آمد و تیمور پاشا هزیمت شده بدر رفت و این فتح بزرگ در شهر محرم یکهزار و یکصد و چهل و هشت اتفاق فتاد
و صیت آن باطراف رفت و بحکم خان والاشان نعش سرعسکر را السیر و ملحق کرده بقارص فرستاد و جسد سایر و مصطفی پاشا را بقلعه ایروان روان
کرد و گرفتاران رومیه را که سی هزار بودند انعام داده مرخص فرموده باطراف آفاق خبر بردند بابا خان چاپشلو را با شش هزار سوار بمحاصره ایروان
مأمور نمود و خود بگنجه عزیمت فرمود علی پاشای والی گنجه از در استیمان در آمده امان یافت گنجه را بتصرف داده روانه روم شد اسحق پاشا نیز بدین سنت
سپینه تفلیس را سپرده جان بدر برده طهماسبقلی خان بقارص رفته تیمور پاشای ملی و حاکم قارص بقلعه داری کوشیدند و باشارت احمد پاشا وزیر
بغداد قارص را بتصرف دادند و بروم رفتند و بعد از تخلیه قلاع و بلاد آذربایجان و استخلاص آن ولایات از تصرف رومیه و روسیه طهماسبقلی خان را
حشمت افراسیابی و شوکت تیموری حاصل شد و بدعوی انا و لاغیری سر برآورد و چون موکب فیروزی کوکب بچولگاه موغان رسید تمام
حکام و امرا و اعاظم و اعیان و علما را طلب کرده بود و اجتماع داشتند و زیاده از صد هزار کس در اردو بود روزی همه را احضار کرده فرمود که غرض
ما استخلاص ملک از دست بیگانگان افاغنه و روسیه و رومیه بود اکنون بعون الله مستخلص شده اراده داریم که ملک ایران را بصاحبان ملک شاه
طهماسب و عباس میرزا بسپاریم و بخلوت رفته گوشه اختیار کنیم اهالی ایران هر که را خواهند اختیار نمایند همه الجماعت تصدیق کردند که اگر مجاهدات
آنحضرت نبودی تنی از اهل ایران از صدمات مخالفان نیاسودی کسی را غیر از تو سزاوار شهریاری ایران نمیدانیم بعد از اطمینان از خلق ایران
بیان کرد که بعد از ارتحال حضرت رسالت چهار خلیفه بتوالی خلافت کرده اند در هند و روم و ترکستان و ایران همین مذهب بوده در عهد خاقان
گیتی ستان شاه اسمعیل بهادرخان صفوی علمای وقت آن مذهب را متروک و مذهب تشیع را مسلوک داشته اند و جهلای زمان رفض و سب شیخان
بیهوده بیفایده پرداختند و اختلافات و معادات فیما بین مسلمانان انداختند مادام که این مفسده رفع نگردد و همه یکسان و یک ملت نشوند آسوده
نخواهند بود و باید این مذهب را که مخالف آبای کرام و اسلاف عظام ماست ترک نمایند ولی چون جناب امام همام جعفر بن محمد الصادق علیه السلام امام بحق است

در فروعات شرعیه مقلد طریقه آنحضرت باشند تمام اهالی ایران جواب عرضه کردند که قبول داریم و نوشته سپردند مشروط بر اینکه اهل سنت این مذهب را
خامس مذاهب اربعه شمارند و همه ساله از ایران میرحاج تعیین شود که حجاج را بکعبه رساند و در رکن شافعی اهل ملت جعفری را شریک سازند

در بیان جلوس طهماسقلی خان افشار و بنام اصلی نادرشاه موسوم و مشهور شدن و صوادر این سال در روز پنجشنبه بیست و
چهارم شهر شوال هزار و صد و چهل و هشت هجری نادرشاه افشار قرقلو تاج پادشاهی بر سر نهاده بر تخت سلطنت جلوس کرد و نام شاه
عباس صفوی را از خطبه و سکه بینداخت و بنام او خطبه خواندند و سکه زدند و الخیر فیما وقع تاریخ این جلوس شد و بعضی ظرفا لاخیر فیما وقع خواندند و قبول
نکردند و ایالت خراسان بفرزند اکبرش رضاقلی میرزا تفویض یافت و حکومت آذربایجان ببرادرش ابراهیم خان محول گشت و میرزا تقی شیرازی
میرزا تقی خان و حاکم فارس گردید و عبدالباقی خان زنگنه با میرزا ابوالقاسم خان کاشانی و ملا علی اکبر ملاباشی برافقت علی پاشا والی موصل
که باظهار مصالحه آمده بود باتمام و انجام امر مصالحه بسفارت روم و اسلامبول مأمور شدند و نادرشاه افشار باصفهان آمده بعد از تنبیه طوایف
بختیاری در عین شوکت و بختیاری بکرمان رفته جمعی را تاراج ساخت و ولایت بلوچستان روانه کرده و خود روانه خراسان شد و از آنجا بقندهار
رفته در شهر ذی حجه الحرام سال هزار و صد و چهل و نه بظاهر قندهار سرادق اقتدار برافراخت و در آنجا طرح قلعه وسیعه مشتمل بر عمارات و ابنیه رفیعه
انداخت و بنادرآباد موسوم و در اندک وقتی اتمام یافت و اشرف سلطان افغان غلجایی از قلعه فرار بخدمت آمده معروض داشت که طایفه افاغنه
بعزم محاربه بکنار ارغنداب آمده اند جماعتی از قزلباش که چون شیران غرنده و پلنگان درنده بودند بدفع آن گروه مأمور شدند و ایشان را متلاشی کردند و
بقلعه قندهار گریختند و حصاری شدند و در محاصره قندهار تأکید بلیغ رفت برجها ساختند و حارس گذاشتند و عرصه بر قلعگیان تنگ
کردند و قلعه بست نیز متصرف درآمد و در این سال که هزار و صد و پنجاه بود شاهزاده رضاقلی میرزای افشار بتسخیر اندخود و بلخ مأمور گردید و از راه بادغیس روانه شد
ابوالحسن خان و بزرگان بلخ بمدافعه درآمده منکوب شدند و بارک خزیدند و بالاخره متابعت گزیدند و بلخ مسخر شد و رضاقلی میرزا از آب آمویه
گذار و بقرشی رفته ابوالفیض خان ازبک پادشاه ماوراءالنهر با سپاهی بسیار بقرشی آمده منهزم و مخذول گردید و در شهر قرشی رفته محصور شد
چون این اخبار بنادرشاه افشار رسید او را این دلیری نه پسندید و حکمی بر رضاقلی میرزا نگاشت که ابوالفیض خان با عجز از احفاد چنگیزخان و
وارث سریر ترکستان است و رای ما باستیصال او نیست از محاصره قرشی مجانبت جوی و ببلخ پوی و نامه مشتمل بر وعده و وعید بخان مذکور
نوشته که ایمنی روانه حضور پادشاهی کند تا قرار کار داده شود و لا صرفه نخواهد برد مع القصه قلعه آسمان سا قندهار بزحمت بسیار مفتوح شد حسین
برادر محمود غلجایی با اقربای او را کوچانیده بمازندران بردند و قندهار را ویران کردند و سکنه آن شهر را بنادرآباد سکونت دادند و آن ولایت را
بعبدالغنی خان ابدالی سپردند و فرستادگان روم در آن مرز و بوم مراجعت کردند و تمام کالنفس نادری ممضی شده بود الا رکن مسجد الحرام و
دیگر باره مأمور شدند موکب فیروزی کوکب پادشاهی بکابل عزیمت کرد و در شش فرسنگی غزنین با فرقان و علما و عظمای غزنین بحضرت
آمدند و پیشکشها دادند و بالطاف پادشاهانه اختصاص یافتند بعد از انتظام مهام غزنین و گوشمال هزاره جات آن بلاد بکابل روی
نهاد چون امور زابل و کابل منتظم گردید در کمال جلال بجلال آباد آمد و رضاقلی میرزا را که سابقا احضار فرموده بود بحضور پادشاهی شرفیاب
شد و به نیابت سلطنت اختصاص یافت و بعد از سفارشات بازگشت و نادرشاه به پیشاور رفت و نصرالله میرزا ولد خود را بمحافظت اردو و اغروق
گذاشته و سواران گزیده را بهمراه برداشته الیغار نمود صبح دیگر روز سی فرسنگ راه طی شده بود و ناصر خان مطلع شده بمقابله آمد و مغلوب
بازگشت و نادرشاه باردو باز آمد و خبر قتل ابراهیم خان برادر او در دست لکزیه جار و تله در این منزل معروض افتاد امیر اصلانخان قرقلو
و صفی خان بغایری باذربایجان و داغستان مأمور شدند و اردوی پادشاهی بجانب جهان آباد حرکت نمود و بر روی رود اترک جسر بسته
سپاه بگذشتند و در حوالی لاهور پادشاه بباغ شعله ماه نزول کرد ذکریا خان صوبه دار لاهور بقدم اطاعت و ضراعت امان خواسته که
بخدمت آمد و بیست لک روپیه و صد زنجیر فیل کوه پیکر با کفایت خان وکیل خود بدرگاه شاه فرستاد و لاهور نیز ضمیمه بلاد ممالک محروسه شد و
در آنجا معلوم افتاد که محمدشاه تیمور گورکانی پادشاه هندوستان در دهلی مشهور بشاهجهان آباد باعتنا دعاکر و اجناد اشتغال دارد
نادرشاه گیتی ستان حکومت لاهور را بذکریا خان و ایالت کابل و پیشاور را بناصرخان که از جمله گرفتاران و ملازمین رکاب بودند تفویض
فرمود و از شهر لاهور بیرون رفته از رودخانهای ژرف عبور کرده بگذشت و بسرهند رسید و اخبار دهلی متواتر گشت ذکر لشکرکشی

محمد شاه پادشاه هندوستان بموضع موسوم بکرنال و رسیدن نادرشاه افشار و محاربه کردن دو پادشاه والاجاه و ظفر یافتن نادرشاه

پادشاه والاجاه تیموری نژاد بابری نهاد هندوستان محمد شاه چون از آمدن نادرشاه باخبر گردید بتهیه لشکر مشغول شد و با سیصد هزار مرد نامی جنگ آور و دو هزار فیل منکلوسی البرز پیکر و سه هزار عراده توپ جهان آشوب وارد کرنال بیست فرسنگی شاه جهان آباد دهلی شده منتظر قدوم پادشاه ایران بود و این موضع در کنار رودخانه فیض است که علیمردان خان زنگنه آنرا از الشهر شاه جهان آباد جاری کرده و از جانب کرنال روان و از طرفی دیگر بجنگل پیوسته است و سنگری حصین و غورغانی متین در آنجا بسته پادشاه هندوستان منتظر نشسته بود و نادرشاه افشار روز چهارشنبه چهاردهم شهر مذکور وارد محلی که دو فرسنگی اردوی محمد شاه بود شد و خیمه و خرگاه برپا کردند صحرای هند سراسر پر دیبای چین و پرند خطا گردید قبه بارگاه شاهنشاه با مهر و ماه هم آغوشی مینمود و از وفور سپاه روی خاک پوشیده و راه شمال بربسته ماند از خیام رنگارنگ و لباس گوناگون کوه و راغ را لون پر طاوس و گونه بوقلمون بود و در روز پانزدهم ماه ذی قعده بحکم قهرمان ایران و شهریار کامکار نادرشاه افشار سپاه رزمخواه قزلباش سه قول مرتب گردید و نصرالله میرزا قاید و سایق یک قول سپاه بود و مقرر شد که از طرف شمالی دریای جمون تا حوالی کرنال آمده متوقف باشد و پادشاه لشکرکش کشورگیر نادرشاه دو قول دیگر را برداشته بمیانه رود فیض و بحر جمون آمده و نیم فرسنگی اردوی محمد شاه هندی رزمگاه دو سپاه در زمینی هموار و مسطح مقرر گردید و نصرالله میرزا را نیز احضار فرمود و مستعد محاربه و مضاربه بایستاد و محمد شاه نیز با آن سپاه بیکران بجنبش در آمد گفتی زمین و زمان متحرک گردیده و کوههای عظیم بپویان آمد زنده پیلان کوه هیکل در مقدمه سپاه محمد شاه با کتارهای هندی و دودمه های مصری پوینده گشتند و عرادهای توپ بگردش و جنبش در آمدند آتشکوه توپخانه و فیلخانه جگر کوه میگداخت و زهره شیر آب میگردید و نیم فرسنگ طول صف سپاه هندوستان بود و از میدان جنگ که نیم فرسنگ تا معسکر محمد شاه فاصله داشت پشت بپشت و صف بصف سپاه سیاه بود و نظام الملک صاحب هفت صوبه دکن و سعادت خان و اصلی خان و قمرالدین خان و خان دوران و سپهسالار هندوستان با آن دریاهای لشکر بجنبش در آمدند و تا دیده کار میکرد از بسیاری جنود هنود زمین چون دریای مواج مینمود

نظم
ز پیلان جنگی گروه صف آرا　ندارد خردمند با دیده باور
زمین کوه باشد چو آیند پیدا　چو اندر گذشتند چاه مقعر
چنان کرد از عرضشان دشت گوئی　بموج اندر آمد همی بحر اخضر
پیکراه گیرند بر آب و آتش　بدندان بدرند پولاد و مرمر

سعادت خان برهان الملک که پیش تاز سپاه هندوستان بود با توپ و تیپ لختی پیش آمده و محمد شاه با امرا و سپاه نیز از قفای او راه در گرفتند کوسها و رویینه خم نعره در آوردند و شندف و شیپور و کاودم ناله در رسیدند از آوای کره نای گوش کیوان کر شد و از گرد سپاه روی آفتاب مکدر گردید زمین دریای آهنین موج بود و هوا عفریت قطران جامه مینمود و قهرمان ایران آن دشت مصاف با حجله زفاف برابر و آن جیش گران نظیر بزم آرایان محفل سور و عیش قول بزرگ را با نصرالله میرزا گذاشته و خود بجمل و مسلح با توپخانه جلو همت بر لشکر شکنی گماشته از دو سوی توپهای تنین پیکر رعد آوای صاعقه بار بنعره در آمد و از غریو و غرنگ لرزه در کوههای گران سنگ در انداختند گردان قزلباش و اکراد و افغان از اطراف عنانها سبک و رکابها گران کرده با تیر و تیغ و سنان جان ستان حمله ور شدند خون گلگون عرصه صحرا را لاله زار کرد و تیغ رخشان هر سنگ و خاره را کان بدخشان نمود شاهد خاک را اطلس رومی جامه بود و شاره گلناری عمامه

نظم
ز گرد سیه خنجر جنگیان　همی تافت چون خنده زنگیان
همه ره ز بس کشته در یکدیگر　سر و پای و دل بود مغز و جگر
کشیده شد از صف پیلان مست　یکی باره ده میل پولاد دست
ز چهره چو انگشت هر یک برنگ　ولیکن ز تیزی چو آتش بجنگ
ز بس هندی انبوه چون پر زاغ　ز بس خشت و خنجر چو رخشان چراغ
یکی بیشه گفتی که شد آبنوس　همه شاخش الماس و بر سندروس
دزی بود هر پیل یازان بجنگ　ز هر دز روان خشت و پران خدنگ
پی زنده پیلان بخون اندرون　چو کاخی ز بیجاده چارش ستون
همی پیل بر پیل جنگی فتاد　چو کشتی که بر کشتی افتد زباد

قهرمان ایران گرز البرز برز در پنجه گرفته رخش سبک سیر بهر سو همی تاخت و مغز سرکشان را با خاک ممزوج همی ساخت هرجا که روی کرد خاک را بر جوی کرد و بهر صف حمله برد از هم بردرید مع القصه از ابتدای ظهر تا پنج ساعت آتش محاربه مشتعل بود و شمشیرها بقطع مفاصل مشتغل تا عاقبت الامر سپاه هندوستان تاب نیاورده شکست یافتند و بوادی فرار شتافتند صفها پاشیده شد و توپها بجای ماند پیلان بی خرطوم شدند و گردان بی حلقوم برهان الملک و نثار محمد خان برادرزاده اش که بر هودج پیل بر نشسته بودند با همراهان خود زنده بدست آمدند و خان دوران سپهسالار هندوستان زخمدار شد برادرش مظفر خان منهزم و مقتول و پسرش نیز کشته شد و دیگر پسرش میا عاشور خان گرفتار آمد

وسرداران و امرای نامدار مانند اصلی خان و شهدادخان افغان و میرحسن خان و یادگار خان و اشرف خان و اعتبار خان و عاقل بیگ خان و علی احمد خان با یکصد نفر دیگر از عظما و خوانین و سی هزار تن از لشکر پرخاشگر محمدشاه بابری گورکانی بقتل آمدند و بسیاری اسیر شدند محمدشاه و نظام الملک و قمرالدین خان زنده بدر رفته ولی محصور شدند پیلان و توپخانه و خزانه و غنایم بیکرانه بدست افتاد و اطراف اردوی محمدشاه را محاصره کرده سد راه عبور و مرور و وصول آذوقه نمودند محمدشاه مضطر شده خود را از سلطنت خلع و بامید عفو قهرمان جرم بخش قصد حضور نادرشاه کرد و شاهزاده نصرالله میرزا تا خارج اردو او را استقبال نمود نادرشاه نیز تا بیرون خیمه مستقبل شده دست او را گرفته بهمراه آورده بر مسند خود و در پهلوی خویش نشانید و چاشت را نیز با یکدیگر تغذی نمودند و بعد از آن محمدشاه باردوی خود بازگشت اما همچنان سپاه قزلباش اطراف اردوی او را گرفته محاصره داشتند دیگر روز محمدشاه با امرای خود و اردوی خود کوچ کرده باردوی پادشاهی ملحق شد و روز پنجشنبه غره ذیحجه رایت نادری بجانب دهلی بجنبش درآمده هفتم ماه باغ شعله ماه مطلع آفتاب جلال نادری گردید و محمدشاه بمهمانداری پیشتر بشهر رفته و روز جمعه شاه حرکت کرده بشاه جهان آباد رفت و محمدشاه پای اندازها انداخته و مهربانیها و میزبانیها نمود و تمام خزینه و دفینه و جواهرخانه و ذخایر و نفایس خود را بنادرشاه تسلیم کرد و نادرشاه دیگر روز بیازدید محمد شاه توجه فرموده اظهار وداد و اتحاد نموده و در شب یازدهم شهر ذیحجه بی اشاره پادشاه هندوستان در شهر فتنه برخواست و بازاریه و سوقیه هند با قزلباشیه منازعه کردند و چند تن را سر افکندند بدان نیز قناعت ننموده ازدحام کرده بتصرف فیلی نه که در دست چاکران پادشاه قهار نادرشاه افشار بوده اتفاق کردند پادشاه ایران شب تأمل نموده علی الصباح سوار شده بمیان شهر و بازار درآمد و حکم بقتل عام درداد سپاهیان قزلباش دست بشمشیر برده در میان شهر ریختند و سی هزار کس از اهل هند بقتل آوردند عاقبت پادشاه هند و امنای دولت او شفاعت کردند و حکم بمنع قتل عام رفت و دختر محمدشاه را بعقد شاهزاده نصرالله میرزا درآورده و اموال و ذخایر سعادت خان را که وفات یافته بود در لکنهو ضبط کردند یک کرور زر نقد که پانصد هزار تومان ایران است از مال او ضمیمه خزینه نادری شد و پانصد کرور از دولت هند بخزینه پادشاهی نقل کردند و از جمله پیشکشهای محمدشاهی تخت طاوس بود که دو کرور جواهر صرف ترصیع آن شده بود و صوبه داران هندوستان کرورها پیشکش دادند الحاصل پس ازین امورات پادشاه ایران سلطنت هندوستان را بمحمدشاه واگذاشته و سر او را برآراسته تاج و نگین پادشاهی هند بدو بازگشت و محمدشاه از آنطرف آب اتک را از تبت و کشمیر تا موضعی که آب رود مذکور بمحیط منتهی میشود با سند و تته و بنادر و قلاع بنادرشاه نیاز کرد و قهرمان ایران نادرشاه قهار در هفتم صفر عزم سفر ایران کرد و نجاران بجهة ساختن کشتی و سفر بخارا و خوارزم روانه بلخ نمود که بورود موکب فیروزی کوکب پادشاهی آماده و مهیا شود و چون ابوالفیض خان چنگیزی پادشاه ترکستان این اخبار شنید مضطرب گردید نامه و سفیر فرستاده و اظهار خلوص و متابعت کرد و جواب مشروط باستقبال موکب و مطاوعت دولت نادری یافت و اردوی پادشاهی حرکت کرده در منزل سرهرود جهات ایلچیان بروم و روس مأمور شدند و دوازده هزار تومان جواهر و مرصع آلات با چهارده زنجیر فیل بجهة هریک ازین دو پادشاه والاجاه روانه نمود و بعد از تنبیه افاغنه یوسف زائی بکابل رسید و از ایلات آن صفحات چهل هزار کس ملتزم رکاب نصرت انتساب فرمود و صوبه داری کابل بناصر خان بحکم السابق اختصاص یافت

در ذکر تسخیر ولایات سند و تقسیم آن و یورش ترکستان و فتح بخارا و خوارزم

چون خدایار خان عباسی حاکم صوبه سند شرفیاب رکاب اعلی نگشته بود نادرشاه قصد تسخیر سند نمود حکمی بتقی خان حاکم شیراز مرقوم داشت که از راه دریا بسند آید و اردوی شاهی از راه بنگش روانه گردید و سدا اعاظم زمینداران بخدمت آمدند و اردو بنصرالله میرزا سپرده شد و نادرشاه با جمعی از سپاه بعمرکوت رفت و خدایار از قلعه عمرکوت بیرون آمده فرار کرد و او را گرفته بخدمت شاه والاجاه آوردند یک کرور زر و جواهر بحکم همایون ضبط خزینه دار شد نادرشاه ولایت سند را بسه تقسیم ساخته یکی را بدو و دیگری را بشاهقلی خان داد و قسمتی که ببلوچستان اتصال داشت بمحبت خان حاکم بلوچستان داد و شکارپور و بعضی از مواضع جانب دست راست بخوانین داودپوتره تفویض کرد و عریضه تقی خان رسید و جواب یافت که معاودت نماید و سفاین در بندرعباسی باشد تا حکم جدید برود و پس از انتظام امر سند در شهر صفر المظفر سال یکهزار و پنجاه و سه لوای جهانگیری در چمن خوی حوالی قندهار منصوب شد و چون رای مملکت آرای پادشاه جم اقتدار نادرشاه افشار بر آن قرار یافته بود که خیمه مروارید و تختی مرصع چون تاج کاوس بهتر از تخت طاوس باهتمام استادان صنعت کار بدایع نگار ایران و هندوستان باتمام رسد و در مدت یکسال آن خدمت انجام یافته بود در دو رود بحوالی قندهار در ایام بهاران تخت و خیمه ساخته و پرداخته و زده و افراخته شد و بتخت و ایوان نادری موسوم گشت و در آن ایام شاهرخ میرزا ولد رضا

قلی میرزا

رضاقلی میرزا و امامقلی میرزا و سایر اولاد و احفاد قهرمان ایران سعادت رکاب بوسی دریافتند لهذا آن تخت و خیمه بدیعه را برپا کردند و جشنی برآراستند و حمایلهای گرانبها و بازوبندهای مرصع بجواهر با بها بشاهزادگان مذکور و علی قلیخان ولد ابراهیم خان مغفور مرحمت فرمود و چون خود را مانند امیر تیمور گورکانی پادشاه اقالیم میدانست شاهرخ میرزا پسرزاده خود را بهرات که تختگاه شاهرخ بن تیمور بود فرمانفرما فرمود و نصرالله میرزا و دیگر شاهزادگان را مرخص نمود که بمشهد مقدس رضا قدس رجعت نمایند و خود در بیست و پنجم صفر یکهزار و صد و پنجاه و چهار از قندهار مصمم تسخیر بلاد ماوراءالنهر و ترکستان شد و در بادغیس شاهزاده رضاقلی میرزا نایب السلطنه با سپاهی شایسته و دستگاهی بایسته بحضور قهرمان ایران آمد و مورد الطاف شاهانه گشت و اردوی کیهان پوی نادری از راه ماروچاق و اندخود ببلخ آمده بعد از تنظیم و تنسیق آن بلاد شاه والاجاه ایران کشتیهائی که نجاران هند در عرض سالی ساخته بودند و یکهزار و صد فروند بود بجهت عبور از جیحون و ورود بخارا بر رود آمویه درافکند با افواج دریا امواج از آب آمویه مشهور بجیحون چون باد صرصر درگذشت و بخاک بخارا رسید قید الله حکیم بی تالیق که از امیرزادگان توران بود برکاب خسرو ایران آمد و مامور شد که ببخارا رفته خان چنگیزی نژاد بخارا ابوالفیض خان را بفیض پابوسی رکاب نصرت مآب نادرشاهی مفتخر و مباهی کند ابوالفیض خان وقتی خبردار شد که قهرمان ایران به پنج فرسنگی بخارا رسیده بود لاجرم ابوالفیض خان را جز مطاوعت و متابعت چاره نبود زیرا که میدانست نظم

هر که با فولاد بازو پنجه کرد ساعد سیمین خود را رنجه کرد

خان والاشان مذکور با همه اعاظم و افاخم و اعیان و اشراف و خواجگان و خواجه زادگان حضرت بخارای شریف اظهار استقلال را ترک و اصرار استقبال را ترک کرده بخار نخوت از دماغ شوکت بیرون نموده موکب فیروزی کوکب پادشاه والاجاه را پذیرا شد و در مرافقت رکاب شاهنشاه والاجاه با اقتدار نادرشاه افشار با استعداد و سامان میزبانی پرداخته و سرود در رود رودکی را بلند آوازه کرده بنوای دلگشای تهنیت تختگاه خود را مفاخرت همی افزود نظم

ای بخارا شاد باش و شاد زی شاه سویت میهمان آید همی
شاه ماه است و بخارا آسمان ماه سوی آسمان آید همی
شاه سرو است و بخارا بوستان سرو سوی بوستان آید همی

مع القصه پادشاه ترکستان پیشکشها قبول کرد و بیست هزار ملازم با خانه و کوچ ملتزم رکاب نمود دیگرباره بتاج شاهی متوج و بشهریاری ماوراءالنهر مقرر گردید و بلاد جانب شمالی رود آمویه را بماوراءالنهر موضوع و بممالک محروسه ایران موصول آمد و صبیه او را شاه بعقد نکاح علی قلیخان بن ابراهیم خان برادرزاده اش منسلک فرمود و اصلا گمان نمیبرد که این تقویت و تربیت مایه ضعف و فترت دولت او خواهد بود و چون طوایف اوزبکیه خوارزم که در آن ایام ایلبارس خان پلنگ را خصم افکنی و دشمن شکنی آن گروه بود مکرر بدست تطاول در دست چپاول بلاد ایران اظهار رید و کارهای بد کرده بود و رضاقلی میرزا را آزرده داشت رای نادری بتصمیم رزم خوارزم گردید از بخارا عزیمت خوارزم آشکارا نمود و از معبر چارجوی چاره جوی این کار گشت بتوفیق خداوند یگانه عزم تسخیر قلاع پنجگانه کرد نخست با چندین هزار دلیر آرش کمان و گیو توس گرازه گرز فریبرز برزین اسب روی بتسخیر قلعه گردون نظیر هزار اسب نهاد و چون حصن هزار اسب قلعه حصین بود و ایلبارس خان چون پلنگ خشمگین دران قلعه آسمان تمکین نشسته و در برروی بخت خود بسته بود و بمقابله شیران پلنگ افکن و دلیران شیرشکن نمی آمد و جنگ حصار فایده چندان نداشت نادرشاه قهار جهانگیر از هزاراسب گذشته روی بمیان ملک خوارزم کرده بجانب دارالملک خیوه راند و با خود مقرر کرد که پای تخت مملکت خوارزم را بقوت بخت و متانت عزم مسخر نماید که گفته اند چونکه صد آمد نود هم پیش ماست و همین معنی محرک خروج ایلبارس خان از تنگنای قلعه هزاراسب بود لهذا ایلغار کرده با سپاه نصرت همراه چنانکه او را سمت و شیوه بود بجانب خیوه تاخت و چون بنده ارادت سیر مؤلف این دفتر بحکم شاهنشاه بحر و بر ابوالفتح والنصر والظفر سلطان سلطان زاده و خاقان خاقان نژاده لمؤلفه

دریای جلال و کوه تمکین شاهنشه عهد ناصرالدین

درین دولت ابد مدت بسفارت آن ولایت رفته و آن مملکت را بعینه دیده مجملی مکشوف میدارد و درین نامه معتبر چنانچه می نگارد که شنیده کی بود مانند دیده

در ذکر مجملی از اوصاف ملک خوارزم و شرح قلاع پنجگانه و فتح خوارزم و قتل ایلبارس خان و حکومت محمد طاهر خان و سایر صور در آن زمان

بر ارباب خبرت و اصحاب فطنت پوشیده مبادا که مملکت خوارزم را فسحتی و وسعتی و بلادی و قلاعی معینه است و وجه تسمیه این ملک را وجوه نگاشته اند انسب اینکه در ایام ملوک باستان قبل از اسلام که پادشاهی ایران بکیخسرو بن سیاوش بن کاوس مقرر گشت و افراسیاب بن پشنگ بن زادشم بن تور بن فریدون در ترکستان رایت استقلال و استبداد برافراشته بود منازعات ایرانی و تورانی تکرار یافته و وقتی کیخسرو بمحاربه افراسیاب جد مادری خود رفت و در

رود آمویه و جیحون که سرحد توران و ایران بود مقابله عسکرین واقع شد افراسیاب پسر خود شیده را که خال کیخسرو بود و سپاهی بیکران داده بمحاربه شاه
ایران فرستاده و چنان مقرر شد که شیده و کیخسرو بنفسه و بانفراده مبارزت کنند و هر یک مغلوب و مقتول شوند سپاه ایمن بوده بممالک
خود رجوع جویند و کیخسرو درین رزم بر شیده بن افراسیاب غالب گشت و او را کشت لهذا سپاه ترکستان مغلوب شدند و بمراجعه مامور آمدند
چون در زبان پارسی گویان عجم خوار بمعنی اندک مایه و زبون و سهل و رایگانست کیخسرو فرمود که درین صحرا خوار رزمی بود یعنی محاربتی
آسان و سهل واقع شد لهذا نام آن بقعه و زمین خوارزم شد و چنانکه رسم عجم است که حروف متحده متصله را محذوف کنند همچنانکه سپید دیو را
سپی دیو خوانند آن زمین را خوارزم خواندند و بعدها بتدریج و توالی ایام صورت آبادی یافت و ملک خوارزم خواندند و بواسطه قرب آب جیحون
و استعداد ارض آباد کردند و گروهی دران ساکن شدند و مملکتی شد سلطان نشین و دران قلعها افراختند و شهرها ساختند و طوایف ترکمن و
اوزبکیه دران منزل گزیدند و روز بروز آبادانی آن بیفزود و دران مرز و بوم حکومتی و مرزبانی پدید آمد تا رفته رفته مانند بخارا حکام و امرا یافت و
فی الحقیقه اینسوی آب جیحون از اجزای ملک ایران شد و در عهد ملک طایفه سلاجقه از جانب ایشان والی یافت و انوشتکین غرجه و اولاد او دران
مرز استیلا یافتند و بسلاطین خوارزمشاهیه معروف شدند و کار دولت آنان قوام و علو گرفت تا بمحمد خوارزمشاه رسید و چنگیزخان خروج کرد
و بر مراتب اقتدار عروج و آن ممالک را خراب نمود و سپاه مغول هشتصد هزار کس از اهالی آن دیار بکشت و گرکانج را که دارالملک خوارزم بود و معز
آن حرجانیه است ویران کرد چنانکه در تواریخ مبسوط است و بعد آن روزگار دیگرباره صورت آبادی گرفت چنانکه در هر وقتی اشارتی رفته حکام
و ولات او زبکیه و ترک و ترکمانیه داشته تا در عهد سلطنت ملوک صفویه چنانکه گذشت پادشاهان اوزبک جوجی نژاد دران بلاد فرخ بنیاد
حکومت داشتند غالبا با سلاطین ایران لوای موافقت و متابعت می افراشتند و اگرچه ایل و الوس آن ممالک صحرانشین و خیمه گزینند ولی پنج قلعه
شهر مانند در خوارزم بساختند و سر هر یک را بر قبه افلاک برافراختند و آن هزاراسب و خانکاه و خیوه و کات و گرکانج بوده و قلعه هزاراسب
بر کوهی واقع شده و از قلاع محکم است و دو دروازه دارد و فتح آن خالی از زحمتی و صعوبتی نیست و خانکاه در میانه هزاراسب و خیوه واقع است و
کات و گرکنج در طرف دیگر اتفاق افتاده چون نادرشاه از راه چهارجوی بخارا بر سر هزاراسب آمد خوارزمیان آب و جیحون را که بهمه خوارزم روا[ن] بست
بر گرد هزاراسب بستند و زمین گل و لای شد لهذا نادرشاه از هزاراسب گذشته چنانکه ذکر شد بخانقاه آمد از آن نیز چشم پوشیده بطرف خیوق
که دارالملک خوارزم است راند ایلبارس خان از هزاراسب آمده ترکمه یموت و گوکلان و تکه را بتر کتازی و مبارزت با لشکر پادشاه قهار فرمان
داد نادرشاه در آن رزمگاه خود بجنگ پرداخته رزمی گران بوقوع پیوست **نظم** بجوشید جوشن همه دشت و کوه سپاه اندر آمد گروها گروه بکردا[ر]
باران ز ابر سیاه بیارید تیر اندران رزمگاه جهان چون شب بهمن از تیره میغ چه ابری که بارانش زوبین و تیغ زمین آهنین گرده آسمان
نعل بر و دست گردان بخون گشته لعل مع القصه شکستی فاحش در لشکر ایلبارس خان در افتاده بقلعه خانکاه گریخت روز دیگر بیرون آمده جنگی شدید
کرد دگرباره تاب مقاومت نیاورده با بیست هزار نفر از امرای اوزبکیه مقتول گردید و نادرشاه والاجاه بر سر خیوق آمده همت بتسخیر آن بلده گماشت
مخفی نماناد که خیوه بکسر اول ششصد و هشتصد سال است که آبادی تمام یافته گرد آن شهر بکفر سنگ است حصار آن در کمال متانت و سطبر[ی] نیست
و آن شهر را خندق اصلا نیست چه با وجود نهرهای بزرگ بسیار که از جیحون بهر سوی آن شهر جاریست پنداری هزار خندق مملو از آب دارد
بر یکسوی آن شهر ارکیست محکم بعد از عبور از دروازه و طی کردن نهرهای بزرگ بارک میرسند آن نیز در کمال استحکام است و این شهر را پنج دروازه است
و بعد از دروازه نیز ابواب محکم بکار برده اند چون نادرشاه بدانجا رسید رودها شکستند و پلها خراب کردند و باطراف شهر آب در انداختند مع ذا
سپاه نادری چون نهنگ دران آب درآمده از گلوله توپهای آتشین خاک حصار را بباد دادند و هنوز آثار آن صدمات بر جدار و حصار خیوه
برقرار است آخر الامر از در استیمان درآمدند و اسرای چندین ساله خراسان را آزاد نمودند و چهار هزار سوار ملازم رکاب دادند و نادرشاه بعد از اخذ
اسرا و قتل سی هزار کس در معارک محمد طاهرخان پسرزاده دیتمحمد خان اوزبک را که از نسل جوجی و چنگیز بود بر مسند خانیت و خوارزمشاهی برنشاند و عزم
خراسان کرده در چهار فرسنگی ابیورد خیوه آباد نام بلده بنیاد نهاد و غالب امرا و خیوقیان دران جا سکونت کردند و نصرالله میرزا را حاکم خراسا[ن]
کرده بعزم تنبیه لگزیه داغستان که مرتکب قتل برادرش ابراهیم خان شده بودند روی بمازندران نهاد در سال صد و پنجاه و چهارم بمازندران آمد
و در ولایت سوادکوه و حوالی قلعه اولاد دیوگاه سواری از میان جنگل گلوله تفنگی بوی انداخته شد که بازوی دست راست نادرشاه را خست و شصت

چپ دل ابرده بگردن اسب نشست و متعمدا خود را از اسب بزیر افکند که گلوله تو بر نیاید و چون بطهران آمد با پسر خود رضاقلی میرزای نایب السلطنه دل بد کرد
افکندن گلوله را باشارت او دانسته لهذا چشم از نور چشم خود پوشیده حکم بکندن چشم فرزند دلبند کرد و او را در طهران گذاشته راه آذربایجان
برگرفته بداغستان لگزیه چاروتله رسید بازار تیغ تیز رواج یافت و قتل و غارت شایع شد بعد از قلع و قمع لگزیه از قموق بآذربایجان بازگشت و
فرستادگان روم باز آمدند برونق خاطرخواه نادرشاه پاسخ نیاوردند و شاه قصد یورش روم کرده از راه شهرزور بموصل رسید حسین پاشا
والی موصل و پاشایان دیگر که از روم بامداد او آمده بودند مرکب جلادت در میدان با دست بجولان در آورده باندک حمله و صدمه از سپاه شاه
فلکجاه کنج حصار را بر پهنه پیکار راجح یافتند و از غرش توپهای رعدآواز و گلولهای آتش فشان مرگ آغاز حصاری بودن نیز یارستند و امان خواستند
و علما و افندیان استمهال جستند بجهة القیام کار باسلامبول رفتند و شاه بجانب کرکوک رفته و آغروق را در قراتپه گذاشته بقصد زیارت
اماکن مقدسه تعجیل نمود و در شهروان سلیمان پاشای کدخدای بغداد و محمد آقا از جانب احمد پاشا والی بغداد پیشکشها آورده مخلع بازگشت نمودند
و نادرشاه بزیارت کربلای معلی و نجف اشرف رفته اظهار اخلاص کرد صاحب تاریخ جهانگشای نادری نگاشته که شاه بزیارت مزار نعمان بن
ثابت کوفی مشهور بابوحنیفه و امام اعظم رفته و یک الف نادری بصیغه نذر بخدمه آن مقبره داد و اظهار ارادت نمود و آنگاه از راه حله بنجف اشرف
مشرف شد و در آن شهر مقدس علمای سنی و شیعه را جمع نمود تحقیق مذهب خواست بعد از گفت و شنود اختلاف را بائتلاف تبدیل و بحکم سلطانی
وثیقه نگاشتند و در آن حرم محترم یعنی در خزانه نجف اشرف گذاشته شد که سب و رفض ممنوع و متروک و مذهب حقه جعفریه خامس مذاهب اربعه و در
رکن شافعی شریک و بآیین خود با امام نماز گذارده باشند و امیرالحاج ایشان با امیرحاج مصر و شام و هر ساله تعیین شود و در کمال عزت اهالی ایران بمکه معظمه مشرف
شوند و اسرای طرفین مطلق العنان کردند و بیع و شری بر ایشان روا نباشد و پس از آن تذهیب گنبد عرش رتبت حضرت امیرالمؤمنین علی بنا درشاه
خبر اغتشاش و انقلاب شیروان و داغستان رسید **در بیان فتنه سام میرزا در داغستان و شیروان و تنبیه آن**
مفسدان اجمال این مقال آنکه بعد از قتل ابراهیم خان محمد علی خان پسر او بحکومت داغستان و لگزیه مفتخر بود و او را ابراهیم خان ثانی مینامیدند
و در آن ایام مجهول النسبی سام نام دعوی فرزندی شاه سلطان حسین صفوی کرد ابراهیم خان بینی او را بریده رها نمود وی بداغستان رفته محمد ولد
سرخای خان او را بدست گرفته تصدیق شاهزادگی او کرده و اهل شیروان نیز بدو گرویده حیدر خان حاکم خود را گرفته محبوس نمودند و سام مذکور را
بشیروان حاکم کردند و انقلاب در آن بلاد بظهور پیوست و ابراهیم خان حاکم داغستان شرح حال بشاه عرضه کرد بحکم نادری عاشورخان
افشار سردار و حاجی خان بیگلربیگی گنجه و کریم خان افشار بیگلربیگی ارومی بمعاونت او مامور و نصرالله میرزا از ییلاق همدان با پانزده هزار سوار
بمدافعه مفسدین روانه شد و بعد از مقابله شکستی فاحش بلگزیه رسیده فرار کردند سام بگرجستان شد و محمد زخمدار آمد و قلعه اقسو مفتوح و بحکم نادر
اهالی لگزیه عرضه تیغ بیدریغ شدند هم در این سال طبرسران بقتل و نهب رسیدند و تقی خان شیرازی حاکم فارس که سر بعصیان بر آورده بود محصور
لشکر نامحصور نادری شده گرفتار کردند و بحضور شاه غیور آوردند بحکم پادشاهی او را خصی کرده و یک چشمش را کور ساختند **در ذکر مجملی از**
حال خیریت مآل نواب محمد حسن خان قاجار قوینلو ولد فتحعلی خان قاجار سعید شهید و لشکر فرستادن
نادرشاه باستراباد بمدافعه خان والانژاد اگرچه شرح محاربات و لشکرکشی و دشمن کشی نواب خان والاشان محمد حسن خان
قاجار و ذکر آبا و اجداد و اولاد و احفاد آنحضرت در جلد دفتر دیگر مرقوم خواهد افتاد ولی چون در این سال که یکهزار و یکصد و پنجاه و شش بود
این واقعه رخ نموده مجملی در این مقام مسطور میگردد که نواب محمد حسن خان بن فتحعلی خان سعید شهید قاجار بعد از قتل پدر بزرگوار در استراباد و گرگان
بمکافات و خونخواهی والد ماجد منتظر وقت و منتهز فرصت بود و نادرشاه از راه دوربینی و حزم همت بر انقراض این سلسله علیه می گماشت
لهذا از طایفه دوالوی قاجار که با قوینلو معارض و معاند بودند تقویتی میکرد که اولاد خان جلیل الشان شهید را قدرتی و قوتی حاصل نگردد
و در این اوقات خان جلیل الشان محمد حسن خان قاجار از کید اعادی و عداوت نادرشاه افشار غالبا در میان ایل و اوبای طوایف ترکمانیه
یموت بسر میبرد و گاهی باستراباد آمده اشفاقی با بازماندگان طایفه مینمود همانا روزی در هنگام مسابقه و دوانیدن اسب با محمد زمان بیک
ولد محمد حسین خان قراموسانلوی قاجار مناقشتی کرد و محمد زمان بیک باطمینان اینکه پدرش در سلک چاکران دربار نادری معتبر است
برونق ادب جواب نداده و زبان بسخنان زیاده از اندازه خویش گشاده خان والاشان را بر طبع غیور گران آمده مضمون الشبل فی المخبر مثل

الاسعد ایالت دکرکان متغیر باد و بای ترکمه یموت که هواخواهان و متابعان وی بودند بازگشته جمعی از سواران دلیر و جوانان فرمان پذیر با خود برداشته
بر سر محمد زمان بیک قاجار که به نیابت پدر خود محمد حسین خان قراموسانلو حکومت استراباد داشت آمده بناگاه در شهر استراباد ریخته شمشیر خروج برآهیخته
رایت سروری برافراخت و کوس جلالت بلندآوازه ساخت محمد زمان بیک نایب الحکومه تاب مقاومت در خود ندیده گریزان باردوی بهبود خان
افغان که از جانب نادرشاه با هفت هزار کس سردار گرگان بود رفته معاونت خواست سردار نیز جمعیت خود را برداشته بمنازعه آمده در ساحل
رود گرگان صفوف محاربه برآراستند خان جلالت نشان محمد حسن خان قاجار نیز سپاه خود را تعبیه صفوف اشارت فرموده از دو جانب دلیران
پای بمیدان نهاده دست باستعمال تیغ و سنان برگشادند نظم تو گفتی که خورشید در پرده شد زمین زیر نعل اندر آزرده شد همه دشت تن
بود و خفتان و خود تن از ابهمه و سرها درود یکی تیرباران بکردند سخت چو باد خزان برو زد برد رخت هوا را بپوشید پر عقاب نبیند
چنان رزم جنگی بخواب جمعی کثیر بضرب نیزه و طعن تیر بر خاک هلاک افتادند بهبود خان چاپشلو بعد از کر و فر و طعن و ضرب روی از معرکه حرب
برتافته درد خود را بهتر از فرار بیهوده نیافته مهمیز گریز بر اسب شرنگ زده و خود را بجانب اتک در انداخته محمد زمان بیک نیز فرار نمود
به بیغوله گریخت و شرح حال باردوی نادری عرضه کردند و در هنگامی که موکب جلالت کوکب نادرشاه در موصل و کنگاور بود قصه استراباد
و آن شیر جنگ آور عرضه داشتند نادرشاه محمد حسین خان قاجار قراموسانلو را با جمعی ملازمین رکاب و سپاهیان استراباد و کتول و گرایلی و کبود جامه
بجهت دفع خان جلیل الشان و رفع آن هنگامه بموافقت و معاونت بهبود خان مامور ساخت مامورین اتفاق کرده بر سر استراباد آمدند و خان جلالت
نشان دانست که همراهان و موافقان با عساکر نادرشاهی مقابله و مقاتله نجویند و او را بتنهائی ثبات و لجاج خلاف حزم است لهذا متعلقین خود را
کوچ داده از شهر بیرون رفته از گرگان گذشته بصحرای ترکمان رسیده با ایل و حشم و چاکر و خدم خیمه جلالت برافراخته با حوادث روزگار ساخته
منتظر لطیفه غیبی و امداد لاریبی بود که الامورات مرهونة باوقاتها کشورستانی و جهانبانی خود را بهنگام استعداد محول داشت که گفته اند
ان السفینة لا تجری علی الیبس محمد حسین خان و بهبود خان باستراباد آمده بقلع و قمع سروران کوشیدند و از سرهای سران دو کله منار گران بساختند
و جمعی از قاجاریه را که خیرخواه خان والاشان شمردند مکفوف البصر و معدوم الاثر کردند و خان جلیل الشان در میان طایفه یکلنج خان یموت دوجی در
کمال جلال میزیست و زبان زمانه بدان سلطان یگانه مضمون این رباعی ترنم و ترانه داشت رباعی با چرخ ستیزه با فلک جنگ مکن در زخمه دهر
ناله چون چنگ مکن در خاک زر و در آب دریا لولو ضایع نکند تو دل تنگ مکن مع القصه واقعه استراباد را بعرض نادرشاه رسانیدند لختی آسوده
خاطر شد و چون ایلبارس خان والی خوارزم از قزاق و اوزبکیه گشته بودند علیقلیخان بن ابراهیم خان برادرزاده خود را بسرداری خوارزم و رزم اوزبکیه
و قزاق مامور نمود و عید نوروز سال یکهزار و یکصد و پنجاه و هفت را در قلمرو علیشکر گذرانید و چون بمسامع جلال رسید که محمد علی نامی رفسنجانی کرمانی
که سابقا خود را صفی میرزا نام کرده و دعوی اخوت با شاه سلطان حسین صفوی مینموده رومیه در دست گرفته باختلال اوضاع دولت ایران تصدیق
بر صحت قول و نسب او کرده اند و بقارص آورده اند و احمد پاشای جمال اغلی سر عسکر قارص از جانب او حکام باحمد خان اوسمی و پسر سرخای خان و
حکام طبرسران و شیروان و دربند نوشته ایشان مستکشها و هدایا روانه کردند و سام میرزا نیز درگرجستان بدعوی شاهزادگی معروف شد
و جمعی بدو پیوسته لهذا نادرشاه عزیمت قارص فرموده در عرض راه در تبادکان طهموث خان سام را گرفته بخدمت شاه آوردند حکم فرمود
که چشمش را از کاسه برآورده او را روانه نزد صفی میرزا که در قارص بود نمود که برادرانه یکدیگر را معاونت نمایند و چون شاه والاجاه بقارص رسید
جمعی سرحساب محصور شد و آخر الامر ناچار گردیده اطاعت کرد و تعهد اتمام قرار مصالحه ایران با دولت عثمانیه نموده معفو شد نادرشاه از بردع
بگرجستان رفته بعد از قتل و غارت و حرق و نهب اهالی آن بکلیه قصد رجعت داشت و در این حین خبر ورود یکن محمد سر عسکر و صدر اعظم دولت عثمانیه
در رسید **ذکر محاربه یکن محمد پاشا سر عسکر روم با نادرشاه افشار و ظفر یافتن سپاه قزلباش بر عثمانیه** نادرشاه والاجاه
بعد از اطلاع از حال یکن محمد سر عسکر روم بنه و اغروق را در ییلاقات حدود نخجوان و تبریز گذاشته و خود با سپاهی بیکران در نهم ماه رجب
از ایروان حرکت و در دو فرسخی آن شهر در محل مرادتپه که سابقا با عبدالله پاشا کوپرلی اغلی در آن مقام مقاتله اتفاق افتاده بود رسید
یکن محمد پاشای سر عسکر با صد هزار سواره و چهل هزار پیاده توپ و توپخانه و عراده و مطرس و ینکچری و استعدادی تمام در روز دهم بمقابله آمد
و دامنه کوه را معسکر و محل نزول کرده آن روز نیز بسامان اسباب جنگ بگذشت در یازدهم رجب دو لشکر پرخاشخر قیامت اثر تعبیه صفوف

[illegible]

پرداختند و از خروش توپ و تفنگ کوه و دشت بپیچید و دود و غبار هوا را تیره و تار کرد سواران پرخاشجوی از خون کشتگان جوی روان کردند نظم

نار کفیده گشت سر سرکشان ز تیغ / زان نار سنگریزه میدان چو ناردان
لرزان چو دست مردم مفلوج بر ستور / گردان کاردیده و مردان کاردان

بعد از ساعتی که دشت کارزار صورت دشت محشر و یوم ساعت گرفت لشکر رومیه شکست یافته از معرکه حرب منهزم شدند و در اردوی خود محصور شدند و سپاه نادرشاه راه و طرق سمت قارص را بر بستند و مانند بحر محیط بر گرداگرد عسکر و معسکر عثمانیه محیط شدند بطور جنگ فرنگی که در روم معمول است عساکر رومیه حرکت نموده میکردند یعنی با عراده توپ و متاریس توپ قدری راه طی کرده منزل می‌نمودند و بچند کوچ به یک فرسنگی اردوی نادری رسیدند و متوقف شدند نادرشاه حکم شبیخون کرد سواران بگرد لشکر رومیه رفته معلوم شد که سرعسکر یکن محمد پاشا مریض و فوت شد عساکر رومیه بفکر تفرقه و نجات افتادند و سراسیمه و گریزان بفرار کوشیدند سپاه نادرشاه نیز از اطراف بقتل و نهب و اسر و غارت اردوی رومیه مصمم شدند و از دو هزار نفر را بقتل آورده پنجهزار کس از پاشایان و لشکریان زنده اسیر گرفتند و توپخانه و اثاثه ایشان نصیب سپاه نادرشاه شد و در این وقت خبر رسید که شاهزاده نصرالله میرزا در موصل با سرعسکران حدود و مصاف برآراسته سپاه رومیه شکست فاحش یافته اند نادرشاه خداوند را شکر گفته دیگرباره ایلچی بروم فرستاده خود باصفهان آمد و نصرالله میرزا را بخراسان فرستاد و در دویم محرم سال یکهزار و پنجاه و نه اردوی نادری بحرکت درآمده از راه طبس متوجه ارض اقدس شده معمار و بنای بسیاری بتعمیر کلات و ساختن عمارات فرستاد و خود بتماشای کلات رفت و کلات را مخزن و مأمن خود قرار داد بعد از عرض کورهای بیشمار و استحکام آن قلعه آسمان آثار عازم عراق گردید و فرستاده روم باز آمد و مصطفی خان بیکدلی و میرزا مهدی خان منشی استرابادی مؤلف تاریخ جهانگشا و دره و سنگلاخ ترکی بامور بروم شدند و تخت طلای مرصع بلآلی شهوار و دو زنجیر فیل رقاص که از هند آورده بودند بجهت سلطان روم سلطان احمد خان ارسال داشت و خود از اصفهان حرکت کرده از راه کرمان بعد از قتل اهالی آن ولایات و سامان روانه خراسان شد و چون از سوء سلوک خود با میر و ملک و اهالی شهر و بلوک ایران اطلاع داشت و عموم خلق را با خود در مرحله خلاف ثابت می‌پنداشت بفکر مآل حال و استجماع و استحفاظ خزینه و مال افتاده تمام مخازن و جواهر و نفایس و اثاثه سلطنت را با فرزندان خود نصرالله میرزا و شاهرخ میرزا و امامقلی میرزا و سایر اولاد و احفاد روانه کلات کرده و خود در ارض اقدس لوای جور و بیداد برافراشته بظلم و قتل خلق پرداخته چون استغنا و استقلال خود را بسر حد کمال دید با خدا و خلق طغیان و عصیان گزید دست رد بر سینه احدی از نیک و بد نگذاشت و در جور و بیداد ثالث فرعون و شداد شد فساد عقیدت خود را بظهور آورد و قصد قتل تمام علما و جهلای اثنا عشری کرد [illegible] از اخذ مال و صدور اموال عموم رعایا و برایا فارغ نبود و هر کس را به بهانه مصادره و جریمه میگرفت و میکشت و کور میکرد و زنده بگور مینمود و فقیری که نقیری نداشت از او آلاف و الوف میخواست و محصل می‌گماشت و اگر ده الف یا پنج الف که هر الفی پنجهزار تومان بود بمسکینی حواله میرفت او در زیر داغ و شکنجه میمرد از منسوبان و متعلقان و طایفه و اهل محله حتی اهل شهر او دریافت میکردند مردم اولاد خود را با فاغنه میفروختند و بهای آن را بدیوانیان دیوانه میدادند و فارغ نمیشدند روزی یکمن و نیم چشمهای کنده در پیشگاهش افکنده بود و گوش بریده در معابر از خس و خاشاک و خاره و خاک بیشتر ریخته میشد خانواده بی شیون نماند و خانه را چراغ نبود احدی فراغت نداشت و فردی بمعیشت عیال استطاعت در بی رحمی حجاج شد و در سفاک دماء چنگیز گردید و بکلی بساط عدل و رأفت و شرم از حق و رحم بر خلق را بدست ظلم در نوردید و گاهی آتش می‌افروختند و بحکم آن پادشاه قهار بندگان خدا را در آتش میسوختند و در هر شهری که وارد میشد از سر سکنای آن کله منارها میساخت و کلاه کبر بر افلاک می‌افراخت و چون علیقلیخان برادرزاده او که حاکم زابلستان بود با طهماسب خان جلایر سردار کابلستان بدفع طغیان اهالی سیستان مأمور بودند صد الف از علیقلیخان و پنجاه الف از طهماسب خان طلب کرد و بر ایشان محصل گماشت و علیقلیخان میدانست که عذر مسموع نخواهد بود سر بسرکشی برآورد و طهماسب را مسموم کرد و مردم را با خود موافقت داد و ابواب مخالفت بر گشاد اکراد خبوشان نیز طغیان ورزیدند و ایلخیان نادری را که در غرق رادکان بود غارت نمودند نادرشاه قهار چون مار زخم خورده با دلی پر زهر قهر روی بخبوشان کرد در شب یکشنبه یازدهم جمادی الاخری سال یکهزار و یکصد و شصت در منزل فتح آباد دو فرسخی خبوشان بوادی خموشان قدم نهاد و خلق از ظلم او رستند و در زوایای امان نشستند

ذکر قتل نادرشاه افشار قرقلوی ترکمان و جلوس علی شاه برادرزاده وی در مشهد مقدس رضوی

تبیین این مقال و تفصیل این اجمال آنکه تمام امرای عاظم دولت نادری از سفاکی او بجان آمده بودند و احدی بدو اطمینان نداشت باطناً با علیقلیخان برادرزاده او

شکست سرعسکر از نادرشاه

موافقتی و مرافقتی حسب الاشاره کردند و نیم جان خود قصد جان نادرشاه کردند و در شب یکشنبه جمادی الاول این سال در فتح آباد خبوشان
مشهد مقدس شده عزم قتل نادر را جزم نمودند نخست محمد خان قاجار ایروانی بوده و دیگران موسی بیک ایرلوی افشار طارمی و قوجه بیک
کندوزلوی افشار ارومی و محمد صالح خان قرقلوی ابیوردی و محمد قلیخان افشار ارومی کشیکچی باشی و گروهی از جمیع کشیکان سراپرده نادری
متفق الرای مکمل و مسلح شده نیم شب که نادرشاه چون بخت خود خفته بود و قهرمان مرگ بر روی بر آشفته های جلادت در میان خیمه خوابگاه آن
پادشاه حشمت پناه گذاشته شد و بر بالین او رفتند بزخمهای پی در پی او را بقتل آورده سری که از کبر و استغنا بگردون فرود نمی آمد بریده علی الصباح
در میدان آوردند و گوی بازیچه کودکان آورده و بازی کردند بزرگان اردو از دیدن آن سر سراسر سراسیمه شدند و تمام خلایق بهم برآمدند و در هم افتادند
طایفه افاغنه و اوزبکیه با احمد خان افغان ابدالی که از دولتخواهان نادری بود اتفاق کرده با سران قاجار و افشار که باعث قتل نادرشاه بودند
منازعه و مخاصمه صف آراستند و بعد از مقابله و مقاتله افشاریه راه پس نشانیدند و اردوی نادر را بغارت کرده روانه قندهار شدند و افشاریه شرح حال
بعلی قلیخان افشار برادرزاده شاه قهار عرضه کردند علی قلیخان از هرات بمشهد مقدس آمده جلوس نمود و سهراب گرجی غلام خود را با جماعتی از طایفه
بختیاری بکلات مامور کرد چون بخت علی قلیخان یاری کرده بود در آن شب مستحفظین قلعه کلات از برجی نردبانی نهاده آب برده بودند و برداشتن
نردبان فراموش شده وقتی سهراب و سپاهیان رسیدند نردبانی آماده بر برج کلات نهاده بود از برج بالا رفته داخل شدند و شهر کلات بدان متانت
و رفعت بدین آسانی و سهولت بتصرف سهراب گرجی در آمده نصرالله میرزا و امامقلی میرزا باتفاق شاهزادگان و شاهرخ میرزا هر یک براهی بیرون
از دروازه کلات بگریختند کاظم خان برادر علی قلیخان که در کلات بود ایشان را تعاقب نموده نصرالله میرزا و دیگران را بدست آورده پانزده نفر را
با رضاقلی میرزا که در کلات بودند بوادی ممات فرستادند نصرالله میرزا و امامقلی میرزا را با شاهرخ میرزا بارض اقدس بردند آن دو برادر را
بحکم علی قلیخان کشتند و شاهرخ میرزا که جوانی چهارده ساله بود پنهان داشته آوازه قتلش در انداختند که اگر پادشاهی علی قلیخان صورت
نگیرد و مردم ایران از اولاد نادرشاه کسی خواهند او در دست بوده باشد و چنانکه نادرشاه بدست آویز شاه طهماسب پادشاهی کرد علی قلیخان
نیز او را در پادشاهی خود دست آویز کرده باشد مع القصه در اندک روزی بنیان کاخ دولت قوی شوکت نادری از پای در آمد ذالک
تقدیر العزیز الحکیم مدت سلطنت نادرشاه از خلع شاه طهماسب الی آخره شانزده سال و سه ماه بود چهار سال و هفت ماه بنام شاه عباس ثالث و
یازده سال و هشت ماه باستقلال پادشاهی کرد **ذکر مخالفت ابراهیم خان با برادر خود علیشاه و انقراض دولت**
افشاریه علی قلیخان افشار برادرزاده نادرشاه خود را علیشاه خواند در بیست و هفتم ماه جمادی الثانی سال یکهزار و صد و شصت هجری
جلوس کرده سکه زدند و خطبه خواندند و یازده کرور نقد مسکوک نادری که هر کروری پانصد هزار تومان باشد سوای جواهر خانه و نفایس
و تحایف از کلات بارض اقدس نقل شد و بخلاف عم دست بذل و نوال و تبذیر و اسراف برگشاد گوهر شاهوار بجای خزف بمقدار بخرج مردم
رفت الله الله که تلف کرد و که اندوخته بود حسینعلی بیک معیرالممالک و سهراب گرجی راتق و فاتق امور سلطنت شدند و ابراهیم خان کهتر
برادر علیشاه سردار و صاحب اختیار عراق شد و علیشاه فرصت غنیمت دانسته بعیش و عشرت و معاشرت شاهدان ماه طلعت سرگرم گردید
تمامی ایلات و طوایف که نادرشاه از هر ولایت کوچانیده در حدود خراسان نشانیده بود چون مانعی ندیدند کوچیده باوطان و مساکن خود باز گشتند
و بنگر فنا در افتادند از آنجمله طایفه زندیه بودند و علیشاه برادر خبوشان رفته متمردین اکراد را مطیع خود کرده و بواسطه قحط و غلای خراسان باستراباد
و مازندران آمده در مقام قلع و قمع قاجاریه استراباد و طایفه جلیله خان جلیل الشان نواب محمد حسن خان قاجار قوینلو افتاد و امرای ایران بنیاد
فتنه جوئی و خودسری نهادند و بسیاری بر گرد ابراهیم خان جمع شدند و خیالات استبداد او را تقویت کردند و چون یازده ماه از ماه دولت
بی نور علیشاه قلیل الشعور در گذشت کار ایران چنان شد که برادر او باوی یاغی و عاصی شد و با صالح خان قرقلوی افشار سردار آذربایجان
و محمد خان قاجار ایروانی و موسی خان افشار طارمی قاتلین نادرشاه و الله یار خان افغان و عطاءالله خان اوزبک که بامر نادری بتنبیه مفسدین
فارس مامور بودند و بخدمت ابراهیم خان مغلوبا رجوع نمودند سازش کرده و علیشاه در خراسان از این اخبار موحش هراسان گشته سهراب غلام
نزد برادر خود فرستاد که مراقب احوال او بوده باشد ابراهیم خان او را محل جاسوس خود دانسته با تمام کارش بپرداخت علیشاه از خراسان
لشکر کشیده در چمن سلطانیه مقابله با ابراهیم خان روی داد و علیشاه اسیر گرفتار شد و ابراهیم خان او را کور کرد و ابراهیم شاه شد امرای خراسان

شاهرخ میرزا را از زاویه خفا بیرون آورده بر اریکه سلطنت جلوس دادند و روی تبه میر ابراهیم خان آوردند و در حوالی استراباد و سمنان لشکرهای ابراهیم شاه
فوج فوج از او گسسته باردوی شاهرخ شاه پیوستند ابراهیم خان باذربایجان گریخت و آخر الامر گرفتار شده او را نزد شاهرخ شاه آوردند او را
با علیشاه برادرش بخون اولاد نادری در خون کشیدند و شاهرخ شاه نیز اندک وقتی از شغل سلطنت معزول و جهان بینش بکحل عمی مکحول آمد
میرزا سید محمد متولی مشهد مقدس خلف میرزا داود که صبیه زاده شاه سلیمان صفوی و داماد خال خویش شاه سلطان حسین صفوی بود بشاهی
برداشتند و نامش را شاه سلیمان گذاشتند پس از چندی او را کور و دیگرباره شاهرخ مکفوف البصر را تاجور ساختند و درین میانه که مدت دو سال و
کسری تطویل داشت اثاثه سلطنت نادرشاهی بغارت و یغما و تاراج رفت و هر چیزی بدست کسی افتاد و در یکهزار و شصت و سه دولت نادرشاهی
و برادرزادگان او و شاهرخ میرزا و شاه سلیمان انقراض یافت و آفتاب دولت ابد مدت سلسله علیه قاجار از زیر ابر خفا و کسوف احتفا انجلا
یافته بر عالم و عالمیان تافت چنانکه در جلد دفتر دیگر مرقوم خواهد شد تا هست چنین باشد و تا باد چنین باد مدت ملک صفویه الی دویست و پنجاه
باختلاف اقوال کشید و دولت افشاریه نیز هیجده سال و کسری انحصار یافت و چون در عرض مدت دولت این طبقه علیه صفویه جمعی از علما و امرا
و شعرا بزرگوار بوده اند چنانکه رسم مورخین است که بذکر معاصرین هر دولتی پردازند و اسامی سامی آنان را ذکر سازند اجمالا بترتیب سلاطین مذکور
میشوند در ذکر مجملی از احوال فضلا و علما و حکما و سادات و امرا و وزرا و شعرای معاصرین دولت علیه صفویه
رحمهم الله علیهم اجمعین بر ارباب فطانت و متانت پوشیده مباد که در عهد هر سلسله از ملوک ارباب کمال و فضل و حکمت و صنعت
و هر صنفی از اصناف لاتعد و لاتحصی خواهند بود و هر گاه رعایت تقدیم و تاخیر زمان و مکان هر یک چنانکه باید مرعی شود تفصیل کلی باید
و خلاف قاعده تواریخ است لهذا در ضمن دولت صفویه بذکر جمعی از مشاهیر از هر صنف میپردازد و بقدر ضرورت زمان ظهور و بروز هر یک را
در عهد هر سلطانی مرقوم میدارد و حال هر کس در ضمن تحریر بوضوح می پیوندد میر شمس الدین ذکریا و مولانا شمس الدین گیلانی
از وزرای اسبق شاه اسمعیل بوده اند و بعد از شیخ نجم رشتی که امارت با وزارت جمع داشت میر یار احمد اصفهانی پس از چندی صاحب
این مقام شد او را نجم ثانی خواندند و در ماوراءالنهر بشهادت رسید فی سنه ۹۱۸ میرزا عبدالباقی کرمانی ره از سادات عالیدرجات و از
اولاد امجاد سید نورالدین نعمة الله کرمانی مشهور بشاه نعمة الله است و آبا و اجدادش همه از فضلا و خود در زمان دولت شاه اسمعیل
صفوی منصب صدارت و وکالت آن پادشاه منصوب بوده در رعایت جانب علما و فضلا جد و جهد بلیغ مرعی مینموده محفلش مرجع امرا
و مجلسش مجمع فضلا و بالاخره در جنگ چالدران که فیمابین شاه اسمعیل صفوی و سلطان سلیم خان عثمانی واقع گردید بفوز شهادت معزز
گشت و کان ذالک فی سنه ۹۲۰ و با وجود صدارت بصفات حمیده و اخلاق پسندیده مسلم اهل عهد بوده بکسر نفس و درویشی و شب زنده دار
و طاعت و عبادت میکوشیده است چنانکه این رباعی او بر حالش دلالت دارد رباعی مسکن شده کوچه ملامت ما را ره نیست بوادی سلامت ما را
درویشانیم و ترک دنیا کرده این است طریق تا قیامت ما را شیخ زاده لاهیجی ره فرزند ارجمند شیخ محمد لاهیجی شارح کتاب شرح گلشن راز
و در همه علوم کامل و فاضل بوده و در شیراز سکونت مینموده وقتی از جانب شاه اسمعیل صفوی برسالت و سفارت نزد ابوالفتح محمد خان
شیبانی چنگیزی پادشاه ماوراءالنهر رفته و در مجلس حضور او با علمای ترکستان مباحثات و محاورات کرده داد فصاحت و بلاغت داده
و تقویت شریعت غرا نموده پس از مراجعت بشیراز رفته بعبادت مشغول شد قطع نظر از فضل و حکمت در فن نظم نیز پایه بلند داشته بالاخره در سال
نهصد و بیست و هفت وفات یافت میر شاه قوام الدین اصفهانی وزیر از سادات صحیح النسب عراق در دولت شاه اسمعیل صفوی
متکفل منصب صدارت بوده و با اعالی و ادانی در کمال رأفت و مهربانی سلوک میکرده میرزا شاه حسین وزیر از وزرای شاه اسمعیل
بوده و چنانکه در اصل تاریخ مرقوم شده در دست شاهقلی مهتر کابدار بقتل آمده هاتفی خبوشانی خواهرزاده مولانا عبدالرحمن جامی
و مرد فاضل شاعری بوده در وقتی که شاه اسمعیل از یورش خراسان و مقاتله با عبدالله خان باز میگشت بجهت زیارت مزار شاه قاسم
انوار تبریزی بخرجرد جام مولانا در باغی حجره داشته شاه بدیدن وی رفته با وی التفات فرموده و صحبت شعر داشته او را بنظم فتوحات
خود مامور کرده بعد از نظم یکهزار بیت از فتوحات شاه اسمعیل مولانا وفات یافته آن کتاب ناتمام بماند و این ابیات در مدح شاه فرخنده
صفات از وست و برخی مشهور است نظم مثل در زمانه بفرزانگی سرشته بمردی و مردانگی چه مردی که هر کس که نامش شنود دگر زن نیاید

ازاو در وجود برادرشم شد آیت سروری چو برجد بُدش آیین پیغمبری در رزمیه گوید زخون دلیران و گرد سپاه زمین گشت سرخ و هوا شد سیاه سپرها فتاده همه واژگون چو کشتی که افتد بدریای خون کله خودها گشته وارون همه چو دلهای عشاق پرخون همه سر نیزه در سینه کاوش گرفت زچشم زره خون تراوش گرفت بتر زین بخون یلان گشته غرق چو تاج خروسان جنگی بفرق فتاده در آن پهن دشت درشت سنان تراشیده چون خار پشت میر محمد بن یوسف حسینی الهروی از اجله سادات و منشأ و موطنش در هرات بوده در خراسان بمنصب صدارت شاه اسمعیل صفوی مفتخر گردیده آخر الامر در آن دیار با فساد مفسدین و حکم امیرخان در سنه ۹۲۷ بشهادت رسید و بسبب قتل وی امیرخان معزول و مخذول شد مولانا امیدی رازی ره از شعرای عهد شاه اسمعیل صفوی و مداحان وزرای او بوده و تحصیل علوم در نزد مولانا جلال الدین علامه دوانی فارسی نموده بتحریک شاه قوام الدین نوربخش مقتول آمده در مدح شاه قصاید نیکو گفته و نجم ثانی را مدایح کرده این دو بیت از آنجمله است نظم ای کریمی که بهر جشن تو بزمی چینند اینقدر ریزه نان مورچه از زیر قدم که مهیا شود ش مانده مهمانی که سلیمان برسد با سپه و خیل و حشم شمس الدین محمد الخفری الفارسی از اعاظم تلامذه صدر الحکما میر صدر الدین محمد شیرازی و شاهباز فکرتش در کمال بلند پروازی بوده جامع علوم عقلیه و نقلیه و حاوی مراتب ذوقیه و فکریه ظهورش بزمان دولت شاه اسمعیل بوده که فتاوی یا موافق قول معمول مفتی فقهای امامیه بوده است یا مطابق ادله قویه فتاوی ایشان لهذا شیخ فرمود که این تطابق و توافق دلالت بر صحت قاعده حسن و قبح عقلی دارد که طایفه امامیه و معتزله برانند و از تصانیف جناب مولانا رساله اثبات واجب کتاب منتهی الادراک در هیئات و برابر رساله نهایت الادراک علامه شیرازی نگاشته دیگر شرح تذکره مسمی بتکمله دیگر رساله حل ما لا ینحل دیگر حاشیه بر اوایل شرح تجرید تا آخر بحث وجود ذهنی دیگر حاشیه شرح بر اوایل حکمة العین که موسوم است بسواد العین دیگر رساله در علم رمل و جناب مولانای مذکور از حکمای معاصرین شاه مغفور بوده سید شاه طاهر الجدانی ره وی فرزند رضی الدین الحسینی است و در نسب از اولاد خلفای علویه اسمعیلیه بوده که در زمان حسن صباح از مصر بعراق عجم آمدند و بخواندیه مشهور شدند و در عهد شاه اسمعیل بدکن هندوستان شد و در نزد نظام شاه دکنی وکالت یافت و تفصیل حال او در مجالس المؤمنین قاضی نور الله شوشتری مسطور است و باعث ترویج مذهب حقه امامیه در آن ولایت او گردیده و جناب سید را در علوم تصانیف است که از آنجمله حاشیه بر الهیات شفا و شرح بر تهذیب اصول و شرح باب حادی عشر در کلام و شرح رساله جعفریه در فقه و حاشیه تفسیر قاضی بیضاوی فارسی و رساله فارسی در احوال معاد و رساله انموذج العلوم و رسالات دیگر و در شعر نیز مقام عالی داشته اشعارش در تذکره شعرا مذکور است و در سال نهصد و پنجاه و در ولایت دکن این دیر کهن را بدرود فرمود سید ضیاء الدین نور الله مرعشی الشوشتری از سادات عالی درجات مرعشیه است که نسب ایشان بحضرت امام زین العابدین میرسد و والدش سید محمد شاه حسینی مرعشی بوده و مرعشی لقب یکی از اجداد امجاد این سلسله است که چهارم فرزند حضرت امام بوده و جد چهارم سید نجم الدین محمود از آمل مازندران بزیارت رفته بشوشتر بازگشت و دامادی سید عضد الملة شوشتری یافت و در آنجا متوقف شد و بعد از فوت سید نجم الدین در شوشتر و سید ضیاء الدین نور الله مذکور در شوشتر متولد شده در علوم بمراتب علیا رسید و در شیراز از مولانا قوام الدین کرمانی که از فحول تلامذه میر سید شریف علامه شیرازی بود استفاده نموده و بخدمت سید محمد نوربخش قهستانی رسیده و شیخ محمد لاهیجی را نیز دیده سالها در شوشتر بنشر علوم پرداخته در ایامی که شاه اسمعیل صفوی بشوشتر رفته سید مریض و در کبر سن بوده او را در محفه نشانیده بحضور شاه مغفور بردند و شاه با سید بکمال عطوفت و مهربانی کرده و برا تالیفاتست مانند کتاب صد باب اسطرلاب و شرح زیج جدید و کتاب در علم طب و غیرهم و وفات او در حدود شهور سنه ۹۲۵ بوده بابا فغانی شیرازی ره از شعرای غزلسرای آن عهد بوده در اوایل حال بمداحی سلطان یعقوب آق قوینلو بسر برده بعد از او بخدمت شاه اسمعیل رسیده مگر منتها دیده از لهو و لعب تایب گردیده در ارض اقدس مشهد مقدس معتکف و مجاور و در نهصد و بیست و پنج رحلت یافته دیوان غزلیات او مکرر دیده شده و در تذکره ریاض العارفین بعضی از آن نگاشته ام و از جمله غزلیات او ست بیت کمانخانان بر سر خاکم چمنی ساخته اند چمنی بر سر گلگون کفنی ساخته اند یک چراغ است درین خانه و از پرتو آن هر کجا مینگرم انجمنی ساخته اند مولانا هلالی جغتایی هم از شعرای آن عهد است در استراباد متولد شده و در آن ولایت تحصیل علوم کرده در ایام شباب بهراة رفت و بمجلس امیر علیشیر نوایی در آمد چون آنجناب صورت نیز در مقام کمال بود میرزا او شعر خواست و تخلص پرسید هلالی گفت هلالی میر گفت نه هلالی بدری القصه مولانا کا

بابا بهره که از علم فقه مفتی کامل شاه بود چون شیخ عبدالنبی بدانجا آمد فتاوی مولانا نیز معلوم شد

بعراق آمدی وگاه بهرات بودی آخر الامر بجرم تشیع عبدالله خان اوزبک او را بقتل آورد غزلیات نیکو و مشهور دارد و مثنویات منظوم کرده اشعار او
در تذکرها مسطور است و این قطعه از او است قطعه محمد عربی آبروی هر دو سرا کسی که خاک درش نیست خاک بر سر او شنیده ام که حکایت نمود
همچو مسیح بدین حدیث لب لعل روح پرور او که من مدینه علمم علی در است مرا عجب خجسته حدیثی است من سگ در او مولانا وحشی بافقی
ظهورش در عهد شاه اسمعیل و تا زمان شاه طهماسب بن شاه اسمعیل در قید حیات بوده صاحب دیوان و مثنوی فرهاد شیرین مشهور است
چون در یزد سکونت داشته یزدی شهرت نموده شعرش در تذکرها مسطور است میر صدرالدین محمد تبریزی از اجله سادات اسکویه
تبریز بوده و جدش میرزا ابوالقاسم مشهور و برادران میر صدرالدین میر نظام الدین احمد و میر قمرالدین و میر ابوالمحامد بوده اند و در نزد سلاطین صفویه
خاصه شاه طهماسب ماضی بکمال عزت و اعتبار داشته اند و مکرر شاه طهماسب بدیدن ایشان باسکویه میرفته بکمال تعظیم و تکریم با ایشان مینموده
و سیورغالات داشته اند میر قوام الدین حسین از سادات اصفهان بوده و چون در دولت صفویه مناصب بزرگ بفضلا و سادات
محول میکردند وی بشراکت میر جمال الدین استرابادی صدارت داشت بعد از فوت میر جمال الدین میر نعمة الله حلی بشراکت یافت و بعد میر غیاث
الدین منصور شیرازی با میر نعمة الله در صدارت شرکت داشت و بواسطه مخالفه با جناب متعالی شیخ علی عبدالعالی رنجیده بشیراز رفت و مجتهد
الزمانی میر معزالدین محمد اصفهانی بصدارت رسید و هشت سال من حیث الانفراد در کمال جلال و نهایت استقلال بدان منصب میپرداخت
بعد از او میر اسدالله مرعشی صدارت یافت و پس از او شاه تقی الدین محمد اصفهانی بدین مقام رسید و بعد از او میر محمد یوسف استرابادی و میر سید علی
ولد میر اسدالله شوشتری مرعشی منقسم شد میر غیاث الدین میر میران یزدی فرزند شاه نعمة الله یزدی است و نسب مصاهرت
با سلسله علیه صفویه یافته مریدان سلسله شاه نعمة الله ماضی ولی و ابا او بارادت سلوک میکرده اند و قریب به پنجهزار تومان باو و بسلسله او از خاصه
شاه سیورغال میرسیده در یزد سکونت داشته از اولاد امجاد شاه نعمة الله و شاه خلیل الله بود که هر دو بشرف مصاهرت این سلسله صافیه
موسویه صفویه مفاخرت یافته اند و آخر درین دولت بواسطه تصرفات در امور مملکت بی اعتبار شدند شاه قاسم فیض بخش قدس سره
فرزند سید محمد نوربخش قهستانی بوده که در قصبه طرشت ری مسکن داشته از جانب شاه اسمعیل و شاه طهماسب التفاتها و اکرامها شده
وقتی نیز بهرات رفته مراجعت کرده شرح حالش در دفاتر مسطور است میر سید حسین الحسینی العاملی قدس سره دختر زاده شیخ علی عبدالعالی
مجتهد مشهور جبل عاملی است مدتی در اردبیل شیخ الاسلام بود بعد از آن بحضور شاه آمده در توقیعات او را سید المحققین و سند المدققین وارث
علوم الانبیاء والمرسلین و خاتم المجتهدین القاب مینوشته اند و بکمال فصاحت بیان داشته تصانیف معتبره در فقه از او بیادگار مانده است
و فاتش در هزار و یک هجری میر فخرالدین سماکی از سادات استراباد بوده و در مجلس میر غیاث الدین منصور شیرازی تلمذ نموده شاه را با وی بکمال
اشفاق و الطاف و او را مجلس درسی پر از علما و اشراف میبود حاشیه بر الهیات تجرید نوشته سخنانش موثوق اهل علوم بوده ره میر رحمة الله
نجفی ره از سادات نجف اشرف و در عهد شاه طهماسب ماضی امامت میکرده و اشعار عربی را خوب می گفته همانا فتان تخلص میکرده از تلامذه بیواسطه
شیخ زین الدین مجتهد مشهور مغفور بوده است قاضی نورالله شوشتری ره آنجناب از مشاهیر فضلای عهد خود بوده اند جامع جمیع مراتب
علوم نقلیه و عقلیه و در زمان خود اقضی القضات بوده صاحب کتاب مجالس المؤمنین و احقاق الحق و سایر تصانیف است عمر شریفش از
هفتاد سال متجاوز و در عهد جهانگیر پادشاه هندوستان بحکم آن پادشاه نادان شهید شده است و بدرجه رفیعه شهادت که علامت سعادت است
فایز شده گاهی شعر نیز میفرموده است میر علاء الدین مرعشی از سادات مرعشیه قزوین و قاضی عسکر بوده بعد از فتح گیلان شاه طهماسب
او را صدارت آنولایت داد جامع کمالات بود و حدیث بسیار در حفظ داشت سیدی بذله گوی و خوش محاوره و مطبوع و غالبا طرف
صحبت شاه بود و بکمال تقوی و تقدس داشت میر محمد مؤمن استرابادی خواهرزاده میر فخرالدین سماکی و فاضل خوش قریحت و
مربی و معلم شاهزاده سلطان حیدر میرزا بود و بعد از شاهزاده بایران نمانده بهندوستان رفت و در نزد محمد قلی قطبشاه حاکم دکن مرتبه
وکالت و وزارت اعظم یافت و برا دیوان اشعار بوده و رباعیات پسندیده داشته میر محمد باقر داماد متخلص باشراق قدس سره
از مشاهیر حکما و فضلای عالم است خلف مرحوم سید محمد داماد استرابادی است و دختر زاده مجتهد مغفور مشهور شیخ عبدالعالی عاملی است و
پدرش بدین جهت بمیر داماد مشهور شده که داماد شیخ بوده از صغر سن در مشهد مقدس تحصیل کرده جامع علوم معقول و منقول شد و ترقیات عظیمه کرد

در ریاضات شاقه کشیده و با علما مباحثات نموده او از فضایلش بدور و نزدیک پرتو انداخته و فقهای عصر فتاوی شرعیه را بتصدیق حضرتش
تصحیح کردندی در اکثر علوم تصانیف محققانه نگاشته صراط المستقیم و اوثق المبین و اشیح سماویه در شرح احادیث کتاب کافی کلینی و سدرة
المنتهی در تفسیر قرآن مجید و رساله موسوم بایقاضات و کتاب حلیه ملکوتیه و عیون المسایل و ایماضات و ضوابط الرضاع و سبع شداد و
حاشیه شرح مختصر اصول و قبسات حق الیقین فی حدوث العالم و کتاب تقدیسات در رفع شبهه ابن کمونه و شرح صحیفه کامله سجادیه و غیرهم
از انتخاب است در قصاید و غزلیات و رباعی اشعار دارد و مثنوی مشرق الانوار در برابر مخزن الاسرار موزون فرموده در سنه ۱۴۱ رحلت یافت و
نعش آنجناب را بنجف اشرف نقل کردند میر شجاع الدین محمود اصفهانی ولد میر سید علی مشهور بخلیفه سلطان از سادات عظیم
الشان مازندران و از احفاد میر بزرگ والی آن ولایت بوده چون باصفهان آمده سکونت کرده اند باصفهانی مشهور شده اند و میر سید علی
مذکور از سلاطین ایران خلیفه سلطان لقب یافته و میر شجاع الدین فرزندی سیدی عالم و عالمی فاضل و منظور نظر اختصاص شاه طهماسب
گردیده در علوم معقول و حکمیات سرامد امثال بود و مجلس درسش از طلبه علوم مملو و رعایت جانب فقرا و ضعفا را باقصی الغایه میفرمود شاه تقی
الدین محمد نسابه از سادات نسابه دار الملک شیراز و از تلامذه حکیم شاه فتح الله شیرازی بوفور علم ممتاز بود با مولانا میرزا جان شیرازی
مکرر مباحثات کردی در معقولات و حکمیات مجلس درسی داشتی و مسلم اکفا بودی در سنه یکهزار و هیجده درگذشت میر غیاث الدین منصور
دشتکی قدس سره خلف الصدق سید الحکما میر صدر الدین محمد شیرازی است که از افاضل حکمای متاخرین بوده و در نهصد و سه شهید شد
وی از چهارده سالگی در علوم کامل گردیده و مدتی در صحبت شاه طهماسب صفوی منصب صدارت داشته و در کمال جلال میزیسته وقتی در حضور
شاه طهماسب ماضی مجتهد الزمانی شیخ علی عبد العالی مباحثه کرده شاه از شیخ حمایت نموده میر رنجیده بشیراز رفت و در نهصد و چهل و هشت رحلت یافت
کتاب حجة الکلام و کتاب محاکمات و تعدیل المیزان و شرح هیاکل الانوار و معیار الافکار کتاب التجرید کتاب معالم الشفا حاشیه بر شرح حکمة العین
و خلاصه تلخیص رساله مشارق کتاب اخلاق منصوری قانون السلطنه کتاب ریاض الرضوان مقالات العارفین و غیر اینها نیز رسالات و کتب محققانه
بسیار داشته اند ملا عبد الله شوشتری از نجف اشرف باصفهان آمده ساکن شد فاضلی مجتهد بوده بکمال تقدس داشته در سنه هزار و بیست و
یک در اصفهان رحلت نموده میر محمد باقر داماد بر او نماز گذاشته نعش او را بعتبات عالیات نقل کردند مولانا حسنعلی ولد آنجناب نیز از فضلا بوده در سنه ۱۶۷
رحلت یافته میر ابو الولی و میر ابو المجد انجو ولدان میر شاه محمود انجوی شیرازی بوده اند ابو الولی سیدی فاضل و فقیهی کامل و بتولیت روضه
متبرکه رضویه مفتخر بود برادرش در زمان شاه عباس بصدارت رسید شاه عنایت الله نقیب از نقبا و سادات اصفهان و قاضی عسکر و
مردی متشرع بوده میر سید علی شوشتری وی از سادات معروف و جد امجد میر اسد الله صدر است که آخر استعفا کرد و میر عبد الوهاب برادر
او ایالت دزفول و حکومت شرعیات باهم جمع کرده بود میر کمال الدین و میر ابو القاسم متولیان سرکار فیض آثار روضه رضویه بوده اند
و از سادات استراباد میرزا ابراهیم همدانی مشهور بقاضی زاده همدان و از سادات طباطبا الحسینی است پدرش قاضی بود و بعد از او
خود بآن منصب رسید در معقولات و حکمیات کتب حواشی دقیق مثل رساله اثبات واجب قدیم و جدید و شفای ابو علی سینا و حاشیه شرح اشارات
و غیر ذلک داشته وقتی مقروض شده هشتصد تومان عراقی قرض او را پادشاه ادا فرموده میر کلان استرابادی و میر سید علی استرابادی
از سادات رفیع الدرجات آنعهد بوده اند بتولیت و خطابت اشتغال مینموده اند میرزا ابو طالب رضوی و والد ارجمندش میرزا ابو القاسم
از سادات عالیه درجات مشهد مقدس در مجلس شاه طهماسب معتبر بوده اند میرزا محمود و میر شمس الدین علی سلطان در سبزوار بکمال
جلال و اقتدار داشته اند و در نزد پادشاهان عصر معتبر و محترم بوده اند و جمیع متوجهات سرکارات آن سلسله علیه که زیاده از پنجاه هزار تومان
عراقی بوده بسیورغال جناب میر و اولاد او مقرر و مفوض میگردیده و کلانتری و بزرگی کل خراسان با ایشان تعلق داشته شاعری گفته بیت
از خراسان میر شمس الدین علی آمد برون   راست میگوید عراقی کز خراسان آفتاب   میر نعمة الله تبریزی از اولاد میر عبد الوهاب که بمصاهرت سیف
بن حسن پادشاه آق قوینلو اختصاص داشته و میر نعمة الله در فترت آل عثمان از تبریز باصفهان آمده در آنجا توقف کرد سال عمرش از نود متجاوز بود
و دامنش بلوث طمع آلوده نگردید شیخ عبد العالی عاملی ره خلف الصدق مجتهد الزمانی شیخ علی عبد العالی است که از مشاهیر مشایخ و علما
راسخ بوده و در کاشان بر مسند اجتهاد تکیه فرموده و مفتیان بهر جا میگماشت و حضرتش مرجع علما و فضلا بود و اجتهادش بتصدیق علما و حکما

توقیع داشت شیخ علی منشار عرب فاضل فقیه و شاگرد شیخ مذکور بود و در اصفهان منصب شیخ الاسلامی داشت مولانا عبدالله شوشتری
در شیراز تحصیل کرده و بعربستان رفته از فقهای جبل عامل اکتساب و اقتباس نموده بعد از مراجعه بارض اقدس رفته و در ایام جمعه موعظه کردی تا در سال
نهصد و نود و هفت ازبکیه مولانا را بدست آورده بماوراء النهر بردند و با علما مباحثات فرمود و آخر او را بقتل رسانیدند و جسد او را آتش زدند مولانا
میرزا جان شیرازی عالم فاضل متبحر بود در مدرس کمال الدین محمود شیرازی شاگرد بواسطه مولانا جلال الدین محمود علامه دوانی ترقی عظیم
کرده سرآمد زمان گردید و آخر بجانب ماوراء النهر رفت خواجه افضل الدین محمد ترکه اصفهانی از نسل قضات ترکه اصفهان بود و فضلی
بیکران داشت در عهد شاه طهماسب قاضی عسکر شد و بعد باصفهان رفته بامور شرعیه و قضاوت آن ولایت که همیشه در سلسله ترکه بود اشتغال داشت
آخر ترک کرد و بمشهد مقدس رفته مجاور شد و در اواخر عمر بعراق آمده درگذشت شیخ بهاء الدین محمد العاملی قدس سره آنجناب
خلف الصدق جناب شیخ حسین عبدالصمد است که در جمیع علوم تخصیص فقه و حدیث دانشمند کامل بوده ایام شباب را در خدمت شهید ثانی
شیخ زین الدین بسر برده بعد از شهادت شیخ مذکور در دست آل عثمان در رومیه والد شیخ بهاء الدین از عرب بعجم قصد کرده در مجلس شاهی معزز و
معظم میزیست علمای ایران بدو اذعان کردند نماز جمعه و جماعت را ترویج فرمود نشر شریعت بیضا کرد و در وثوق دین مبین حقه داد باستدعای
شاه بجانب خراسان و هرات در حل مشاکل و کشف غوامض اهتمام فرمود و بشوق زیارت بیت الله روزی چند در لحسا و بحرین بماند تا در بحرین اجل
موعود او را دریافت و فرزند ارجمند وی بهاء الدین بعد از وفات شیخ والد خود عزیمت ایران کرده دیگرباره دوستان را از صحبت خود بهره
مند ساخت و علوم معقول و منقول را در نزد علمای ایران اقتباس فرمود در اندک وقتی زبده و نخبه علما و فضلا شد و جامع جمیع کمالات آمد
تصانیف نفیسه بیادگار گذاشت کتاب عروة الوثقی در تفسیر قرآن مجید و حبل المتین در جمع میان احادیث صحیحه و حسن و موثق و شرح هر یک از
احادیث و کتاب مشرق الشمسین در تفسیر آیات و احکام احادیث صحیحه و حاشیه قواعد شهیدی و کتاب حدائق الصالحین در شرح صحیفه کامله و
کتاب عین الحیات در تفسیر آیات و کتاب چهل حدیث و شرح الشرح چغمینی در ریاضیات و حاشیه مختصر اصول و حاشیه مطول و رساله تشریح الافلاک
در هیئت و رساله خلاصة الحساب و رساله صحیفه در اصطرلاب و اثناعشریات اربع در طهارت و صوم و صلوة و حج و کتاب زبدة الاصول و مفتاح
الفلاح در تواقیت فرایض و سنن و جامع عباسی و کشکول و غیرهم از آنجناب است آخر الامر بشوق زیارت کعبه معظمه بسفر درآمد و ذوق فقر و درویشی
بروی غلبه کرد کسوت درویشان در بر نموده مدتها در عراق عرب و شام و مصر و حجاز و بیت المقدس سیاحت کامل کرد و بصحبت بسیاری
از افاضل علما و اکابر صوفیه و ارباب سلوک و اهل الله و مجردین و موحدین رسید جامع کمالات صوری و معنوی شد شریعت را با طریقت و
حقیقت جمع فرمود و از معرفت و کشف بهره ور آمد و بعد از مراجعت بایران سلسله صفویه بوجود وی مفاخرت کردندی و همیشه صحبت او را غنیمت
شمردندی و علما بجد تمام ارادت داشتندی و تخم خلوصش در مزرعه خاطر کاشتندی از جمله اصحاب ارادتش جناب مولانای محقق مجلسی ملا محمد تقی
طاب ثراه است رحلت جناب شیخ در عهد شاه عباس بوده است و در متن این تاریخ مرقوم است اشعار عربیه و فارسیه و سوانح الحجاز و شیر و
شکر در ریاض العارفین مرقوم گردیده است تا فیه سنه ۱۰۳۲ شیخ لطف الله میسی عاملی ره نبیره شیخ ابراهیم میسی است که از فضلای میس جبل عامل
بوده و در ارض اقدس تدریس مینموده بعد از تکمیل باصفهان آمده امامت مسجد شاه باوی اختصاص داشته است عالمی بلندپایه و کرامتمایه بوده است
و مدتها در اصفهان امامت میفرموده است ره شیخ حسن داود خادم ولد شیخ محمد داود استرابادی خادم و خادم باشی آستانه
متبرکه روضه رضویه علویه امام همام علی بن موسی و کلیددار ضریح مقدسه بوده به نیابت پادشاه صداقت آگاه خادم باشی آنحضرت بوده رحمه الله
قاضی جهان سیفی حسنی قزوینی بعد از خواجه جلال الدین محمد کججی خواندمیری که او را آتش زده سوختند چندی وزارت کرد آخر [illegible]
آمد و پس از وی احمد بیک نور کمال اصفهانی وزارت یافت بواسطه عشقبازی با پسر پاسیلق که از خلوتیان پادشاه بود شاه طهماسب بر وی
برآشفته او را در قفس چوبین کرده آتش زد تا وکالت معصوم بیک صفوی رسید و نیز بمکه رفته در راه شهید شد حکیم غیاث الدین علی
کاشی و کمال الدین حسین شیرازی و حکیم ابونصر گیلانی و حکیم ابوالفتح تبریزی و یار علی طهرانی و میر روح الله قزوینی از اطبای خاصه شاه طهماسب
صفوی بوده اند مولانا عبدی نیشابوری و مولانا شاه محمود زرین قلم و مولانا دوست هراتی و رستم علی خواهرزاده
استاد بهزاد مصور و حافظ باباجان تربتی و مولانا مالک دیلمی قزوینی از خوشنویسان عهد شاه اسمعیل و شاه طهماسب بوده اند مولانا

محمود اسحق سیاوشانی از خوش‌نویسان آن عهد بوده میر سید احمد شاع و او هر دو از شاگردان بواسطه میر علی مشهدی بوده‌اند و بعضی خط میر
سید احمد را رجحان داده‌اند و اهل هرات خط او را ترجیح میدهند و مولانا محمود قطعه‌های خود را بنام استاد رقم میکرده چنانکه استاد میر
میر علی گفته قطعه خواجه محمود اگرچه یکچندی بود شاگرد این فقیر حقیر بهر تعلیم او دلم خون شد تا خطش یافت صورت تحریر
در حق او نرفت تقصیری گرچه او هم نمیکند تقصیر هرچه او مینویسد از بد و نیک میکند جمله را بنام فقیر مولانا محمد حسین تبریزی
از این طبقه بوده در جوانی وفات نموده میر معز کاشی نیز از قطعه‌نویسان بوده مولانا بابا شاه اصفهانی از خوش‌خطان و کاتبان
آن عهد مزیت داشته میر صدر الدین محمد قزوینی ولد میرزا شرف قاضی جهان و شاگرد مولانا مالک دیلمی است و در روش
خط نستعلیق تتبع مولانا سلطانعلی میکرده و از اقران و شده در مشاهیر خوش‌نویسان آن عهد بوده و در میانه خطوط او و مولانا سلطانعلی
ارباب سررشته و سلیقه شبهه میکرده‌اند روزی جناب میرزا مولانا دو سه قطعه گرفته و مطابق قطعه نگاشته بعد از دیدن سلطانعلی
خط میرزا بعوض خط خود بر داشته ابراهیم میرزا ولد میرزا شاه حسین در نزد خواجه علاء الدین منصور و میرزا احمد و میرزا محمد حسین ولد میرزا
شکرالله نیز از خوش‌نویسان آن عهد بوده‌اند مولانا علا بیک تبریزی در خط نسخ معروف و مسلم و علیرضای تبریزی و حسن بیک
ولد محمود بیک سالم زرین قلم و عبدالباقی کتابه‌نویس از شاگردان خوب او بوده‌اند استاد بهزاد و استاد سلطان محمد مصور
و آقا میرک اصفهانی نقاشان مشهور عهد شاه طهماسب بوده‌اند و خود شاه در نقاشی مرتبه اعلی داشته مولانا مظفر علی
از منسوبان استاد بهزاد و بر اهالی عهد خود استاد و تصویرات عمارات چهل ستون اکثر از اوست میرزا زین العابدین و صادقی بیک
افشار نیز از مشاهیر نقاشان آن عهد بوده‌اند ملا حسن بغدادی و ملا عبدالله در تذهیب فرید دوران و یگانه اوان خود بوده‌اند مولانا ضمیری
اصفهانی و ولی دشت بیاضی و حسین ثنائی و حیدر معمائی و ملک طیفور انجدانی و والهی قمی و مولانا ملک قمی و فهمی و حضوری
و صبری و حالتی و حرفی و ملاکی و مطهری از شعرای آن عهد بوده‌اند و غزلیات نیکو داشته‌اند و از اهل موسیقی نیز جمعی در آن عهد مسلم بوده‌اند
که ذکر هریک موجب تطویل کلام خواهد شد و ذکر امرای هر طایفه در ضمن نگارش وقایع مذکور گردیده حاجت تکرار نیست میرزا سلمان
اصفهانی سلسله نسبش بجابر انصاری میرسیده و در بعضی علوم مهارتی داشته بعد از شاه طهماسب ماضی بوزارت شاه سلطان محمد
بن شاه طهماسب راضی شده بالاخره در هرات در دست امرای قزلباشیه مقتول شد این رباعی از اوست رباعی پرقدرترم گرچه
وفادارترم آزرده‌ترم گرچه کم‌آزارترم اکنون دویم عزیزتر نیست کسی سبحان الله بچشم او خوارترم مسیب خان ولد محمد خان شرف
الدین اغلی از اعاظم امرای تکلو بوده در فن موسیقی مهارتی تمام داشته در زمان شاه عباس گیتی را وداع کرده بواسطه طبع شعری
میگفته این رباعی از اوست رباعی آراسته آمد چه آراستی دل خواست بعشوه و چه دل خواستی بنشست بمی خوردن و برخواست
برقص ای هی چه نشستی چه برخواستی میرزا حاتم بیک اردوبادی از اولاد خواجه نصیر الدین طوسی رحمة الله بوده و سالی
چند وزارت شاه عباس صفوی نموده بالاخره چنانکه در اصل تاریخ است در هنگام محاصره قلعه دمدم فی سنه ۱۰۱۹ درگذشت وزیری خوب
و باعتماد الدوله ملقب بوده این بیت از اوست بیت از آن بر گرد سر پیوسته گردم پاسبانش را که شاید فرصتی یابم ببوسم آستانش را
میر عماد الحسنی رحمه الله از سادات حسینی قزوین بوده است و در خط نستعلیق استاد و مشهور است و مسلم جمهور در سال یکهزار و
بیست و چهار میر بی‌نظیر در شهر اصفهان بتحریک معاندین بدست مقصود نحاس مقتول شد ظهوری ترشیزی رحمه الله از شعرای
مقرر زمان صفویه است و معاصر شاه عباس است مثنوی در بحر تقارب گفته ساقی نامه نام نهاده و از آنجمله است مثنوی شنیدم شهی
از شهان زمن همی خواست انگشتری خویش زن که اینان مرا پروران منند همه دختران دختران منند در آن مثنوی در مدح شاه عباس
نیز اشعار گفته که تحریر آن سبب تطویل است حکیم شفائی اصفهانی رحمه الله نامش شرف الدین حسن طبیب طبیب‌زاده و فاضل آزاده بود
در خدمت فضلای اصفهان کسب علوم عقلیه و نقلیه کرده داشت و بمعالجه مرضی میپرداخت فضلش را طبابت و طبابتش را شاعری
و شاعریش را هجو ساتر شد لهذا شاه والاجاه شاه عباس ورا از هجاگوئی تائب و از این شیوه نادم و جانب خواند و وی ترک کرد و در این
باب نظمی بشاه آورد و او مثنوی نمکدان حقیقت بر وزن حدیقه و کارنامه بلخ و سیر العباد حکیم سنائی است و بس نیکو گفته و من بنده در تذکره

دارای العلمی

ریاض العارفین بعضی از آنها را نگاشته ام و چون بنای این دفتر بر تطویل نیست نگاشتن بسیار سخنان انسب و اولی است و بدو بیت از غزلیات و اقتصار
واختصار کنیم که مرد صاحب ذوق ملاحت سخن او ادراک کند که گفته نظم غم عالم پریشانم نمیکرد به زلف پریشان آفریدند نمیرسید از
دوزخ شفائی غم جانسوز هجران آفریدند وفاتش در سنه ۱۰۳۷ اتفاق افتاده میرزا نور الله کفرانی اصفهانی از قریه کفران روی
دشت از بلوکات ستة اصفهان بوده و در عهد دولت شاه عباس صفوی در دفترخانه مبارکه نویسندگی مینموده ضیا تخلص داشته
و مردی عشقباز بوده همانا معشوقش بحکم اقتضای زمان جوانی جلف و بی پروا واقع شده او را مخاطب کرده ترکیب مربعی بنظم آورده
که مطلع آن این است و بس مشهور است نظم ای بت هرزه گرد هرجائی ای برآورده سر بشیدائی الی آخره شعرای معاصرین شاه
عباس صفوی بسیارند که احوال هریک در تذکرة الشعرای قدیم و جدید مذکور است و اگر بذکر حال و مقال همه پردازیم باید تذکرة
الشعرائی در این دولت نگاشته شود و مخالف سوق این تاریخ خواهد بود لهذا از احصا معذورم این اجازت از عدم خبرتست و اگر بذکر
امرا و وزرا و ارباب مناصب هر پادشاه پردازد کار را مشکل سازد لهذا طریقه وسط بهترین امور است و مؤلف در این امر معذور
امرای عهد شاه صفی صفوی عیسی خان ولد معصوم بیک شیخاوند صفوی چراغ خان زاهدی از احفاد شیخ زاهد گیلانی و دمیرخان
ذوالقدر ولد رستم سلطان سوکلن و جانی خان بوده است و وزرای آن دولت اول خلیفه سلطان و دیگر میرزا ابوطالب خان خلف
حاتم بیک اردوبادی دیگر میرزا تقی بهار و اصلان ملقب ببهار و تقی و امرای شاه صفی اول زینل خان بیگدلی و پس از او اغورلو خان
ولد مهدیقلی خان شاملو دیگر امامقلی خان بیاتلو و دیگر جانی خان و دیگر مرتضی قلیخان شاملو و از امیراخوران عالی علی بیک زنگنه
پدر شیخعلی خان مشهور بعلی بالی و شاهرخ و شیخعلی و نجفقلی فرزندان وی بوده اند و امرای عالیمقدار زمان شاه صفی امامقلی خان ولد
الله ویردی خان حاکم فارس و آقا خان مقدم از ایل توزالکی مشهور بمقدم و پیر بوداق خان پرناک ترکمان و حسن خان شاملو و
خان احمد خان اردلانی و خسرو خان استرابادی و رستم خان سپه سالار ایران و سید محمد خان والی عربستان و صفی قلیخان کرجی و طهماسبقلی
خان قاجار بیگلربیگی چخور سعد و ایروان ولد امیر گونه خان قاجار ملقب ببهار و اصلان و علیمردان خان زیک ولد گنجعلی خان حاکم قندهار
و منوچهر خان ولد قرچقای خان سپهسالار و از فضلای عهد شاه صفی صفوی جناب میر ابوالقاسم فندرسکی
الاسترابادی قدس سره از سادات عالیدرجات فندرسک من اعمال استراباد بوده جامع جوامع علوم عقلی و مدینه الکمال
کمالات صوری و معنوی حکیم مجرد موحد طریقت پوی حقیقت جوی بود در سفر هندوستان بکمال مشقت بر نفس نفیس نهاده و بعد
از مراجعت بعراق علما و حکما را بر خوان فضایل خود دعوت کرد در حکمت طبیعی و الهی و طب و ریاضی مسلم اهل آن عهد بود و در فقر
و فنا و رنج و عنا و بیخویشی و درویشی احدی نظیر وی نبود و در مدرس افادتش مدار بر مباحثه شفا و قانون بودی و از مجالست و
موانست عوام احتراز تمام نمودی و همه کس را بحضرت خود راه ندادی و در بروی بیگانگان نگشادی پرده خلوتش هشته بود و مهر
وحدتش نوشته تجرید و تفریدش دنیوی نبود و حال و قالش اخروی نی نمود دنیا و آخرت را سه طلاق داده و گردن بر طوق
ارادت و عبادت فرو نهاده در مقام تجرد مدح او نیارم گفت زیرا که از مقام تفکر و تصور گذشته بود الحاصل در سال
عالم فنا را درنوشت و بعالم بقا متصل گشت آنجناب در هنگام فراغت گاهی بسخنان منظوم از قبیل قصاید محققانه و غزلیات
عاشقانه میپرداخته این قصیده که در جواب حکیم ناصر خسرو علوی گفته و مطلعش این است مشهور است نظم چرخ با این اختران
نغز و خوش و زیباستی صورتی در زیر دارد هرچه بر بالاستی چون این قصیده مطول و مفصل است از نگارش آن معذور دارند
از غزلیات آنجناب است بیت شرب مدام شد چه میسر مدام به چون می حرام گشته بماه حرام به یکبوسه از لبت ده و یکبوسه از جهت
ناهردو را چشیده بگویم کدام به صدر الحکما مولانا صدر الدین مشهور بصدرا اصل آنجناب از خاک پاک شیراز و در
بدو جوانی باکتساب فضایل نفسانی و اقتباس اخلاق انسانی توجه کرد و عارج معارج افضال و ناهج مناهج کمال گردید سالها در
قم بافاده بود تا در مراتب عقلیه و حکمیه الهیه مرتبه اعلی یافت مستفیدان و مریدان از هرجا بحضرتش آمدند چون الله ویردی خان حاکم فارس
مدرسه خود را در شیراز باتمام رسانید طالب مدرسی فاضل گردید لهذا استدعا کرد که جناب صدر العلما و بدر الحکما

بوطن مالوف مراجعت کند و پس از آن مدتی باشد لهذا با شارت پادشاه عهد شاه عباس ثانی آنجناب بشیراز رفته در آن مدرس مجلس
تدریس را بسیط بساط فضل و تحقیق تاسیس داد تا در شهور سنه هزار و هشتاد و هفت از نشیمن تقیید رست و بر فراز قله کوهسار تجرید برنشست تالیفات
و تصنیفات وی مشهور و متداول و مدار علیه حکما و فاضل است اسفار اربعه اش که در راه سلوک و وصول مسافرین عوالم وجود و شواهد
ربوبیه اش مرآت ظهور انوار مکاشفه و شهود است و مشاعر و کسر الاصنام مبدا و معاد و شرح هدایه میبدی و تفسیر قرآن و شرح اصول کافی از
کتب نفیسه اوست رساله پارسیه موسوم بسه اصل در تحقیق مبدا و معاش و معاد بطریقه ریاضت و تذکر و تصوف نگاشته و رباعیات و ابیات و آحاد
مهرین داشته بس مفید و سودمند و کمیاب و عزیز الوجود است رحمة الله مولانا رجبعلی تبریزی از اعاظم فضلا و اماجد علمای محقق و مدقق
بوده در فضل و کمال و ذوق و حال نظیر نداشتند ظهورش در زمان دولت شاه عباس ثانی صفوی بوده و شاه غالب اوقات بمصاحبت
وی مشغولی میفرموده و گاه گاه بمنزل وی توجه میکرده و فقیرانه با وی بسر میبرده و اقتباس انوار ذوق و تجرید و اکتساب اطوار معرفت و
توحید از جناب مولانا می نموده در دولت سایر سلاطین صفویه نیز معظم و معزز میزیسته در شهور سنه یکهزار و شصت و پنج عالم فانی را
وداع و ودیعه حیات را بدرود نموده تالیفات محققانه دارد تخلصش واحد بوده مولانا محمد محسن فیض کاشانی قدس
سره و هو مفخر الفضلا مولانا مرتضی المدعو بمحسن آنجناب بهترین تلامذه صدر المتالهین صدر الدین شیرازی و بمصاهرت مولانای
مذکور اختصاص یافته خواهرزاده مولانا ضیاء الدین نورای کاشی است که از فضلای عهد شاه عباس ثانی بود جامع بوده میان علم حکمه و فقه
و شریعه و طریقه و حقیقه شاه عباس او را از کاشان بجهة امامت مسجد جامع صفهان طلب نموده خود در نماز جماعت بدو اقتدا کرده و غالب اوقات شبها بصحبت و بعضی از
اهل حال بسر میبرد تکیه فیض در اصفهان باشارت وی بنیاد نهاده و بفقرا و درویشان اظهار ملاطفت و اشفاق بظهور آورد الحاصل جناب
مولانا از فضلای بزرگوار عهد خود بوده و در شهور رحلت نموده تالیفات آنجناب در هر علمی بسیار و مدار علیه فضلای هر دیار است.
من جمله تفسیر صافی و صافی و مفاتیح و وافی و محجة البیضا و کلمات مکنونه و رساله اسرار الصلوة و غیرهم دیوان غزلیاتش وجد انگیز و عشق
آمیز و قریب بشش هزار بیت زیارت شده و در تذکره ریاض العارفین بعضی ابیاتش مثبت است مولانا المحدث الفاضل محمد
باقر المجلسی طاب ثراه آنجناب خلف الصدق جناب حقایق مآب زبدة المحققین مولانا محمد تقی نور الله مضجعه است
اصل ایشان از دار المرز بوده و در اصفهان تحصیل نموده اند مولانا محقق مجلسی در خدمت جناب شیخ بهاء الدین محمد عاملی تحصیل و
تکمیل یافته و در تجرید و تفرید وحید عهد شده ریاضات شرعیه کشیده و ابا غات ذوقیه چشیده از ارباب مکاشفه و معاینه بوده
و بخواهش شاه عباس ثانی شرح بر من لا یحضره الفقیه نگاشته حدیقه و سایر رسالات آنجناب معروفست و فرزند ارجمندش محمد
مذکور در عهد دولت شاه سلطان حسین معزز و مکرم بوده و شاه مذکور را تیمنا در روز جلوس بر تخت نشانیده الحاصل آنجناب در
جمع اخبار و احادیث و تقویت شریعت غرا کمال جد و جهد فرموده تالیفات و تصنیفات وی زیاده از حد و حصر است و
اغلب مشهور و معروف و مطبوع و مرغوب است در سال یکهزار و چهل و یک که زمان شاه طهماسب ثانی بود در اصفهان رحلت
نموده رحمة الله علیه واعظ قزوینی اسمش میرزا رفیع و صاحب کتاب ابواب الجنانست و در سنه در عهد سلطان حسین
وفات یافته آقا حسین خوانساری چون والدش آقا جمال بوده و ولدش را باین اسم موسوم نموده او را ذو الجمالین
لقب شده در نزد خلیفه سلطان تحصیل کرده شاه سلیمان زادی به نیابت بر تخت نشانیده و از فضلای زمان و مجتهدین اوان
خود امتیاز داشته مولانا عبد الرزاق لاهیجانی از شاگردان خاص مولانا صدر الدین محمد بن ابراهیم بن
یحیی مشهور بملا صدرای شیرازی بوده و پس از مولانا محسن فیض از دیگر تلامذه مولانا افضل و اکمل گوهر مراد و شوارق از کتب او است
و شرحی بر فصوص نگاشته و پنجهزار بیت دیوان داشته و در فضل و حکمت معروف بوده مولانا صادق اردستانی
از مشاهیر فضلا و حکما و از شاگردان خاص میر ابو القاسم فندرسکی قدس سره بوده است در عهد شاه سلطان حسین صفوی او را
از اصفهان بتهمت تصوف اخراج نمودند و اطفال آن فاضل بزرگوار در سرما تلف شدند مولانا عبد الرحیم دماوندی
بن یونس الدماوندی از فضلای مرتاض و علمای مکاشف و شاگرد مولانا محمد صادق اردستانی قدس سره بوده است و از اصفهان

بعتبات عالیات رفته معتکف و مجاور شد و بعبادات و طاعات کوشیده بمقامات عالیه رسید و در دولت نادرشاه افشار کتابی تالیف کرده موسوم بمفتاح اسرار الحسینی است و اینک حاضر است و در یکهزار و صد و پنجاه و شش درگذشت رحمة الله علیه **میرزا صادق تفرشی** از سادات تفرش بوده و رضا قلی میرزا پسر نادرشاه را تربیت و تعلیم می نموده بواسطه سوء ظن آن سید شریف را مورد زجری عنیف ساخته عنقریب مکافات آن خشم خود دیده و نادرشاه او را کور کرد و سید مشار الیه در یکهزار یکصد و شصت وفات یافت مثنوی او معروف است **شمیم شیرازی** و حجاب اصفهانی و شعله اصفهانی و داعی تفرشی و راهب اصفهانی و طبیب اصفهانی و معاصرین ایشان درین سنوات معاصر نادرشاه و شاهرخ شاه بوده اند و تا یکهزار و یکصد و شصت و هفت باندک تقدیم و تاخیر رحلت نموده اند اشعار ایشان در تذکره ریاض العارفین و مجمع الفصحای مؤلف این دفتر بتمامها مسطور و مذکور است و حاجت بتکرار و ترقیم درین تاریخ نخواهد بود دیگر انرا در ضمن عهد سلاطین سلسله علیه عالیه قاجاریه کثرهم الله تعالی در دفاتر دیگر مرقوم و معروض خواهم کرد که هر سخن جائی و هر نکته مکانی دارد الحمد لله باطنا و ظاهرا و اولا و آخرا و منه المبدء و الیه العود

تمت

